این کتاب جناب میرزا محمد تقی [illegible]
الملک [illegible]

[illegible]
[illegible] ۱۳۲۳ [illegible]
۱۳۲۶

این کتاب جناب میرزا محمد تقی لسان الملک
[illegible] است بتاریخ [illegible] ۱۳۱۵

این کتاب مرحوم مغفور [illegible] میرزا محمد تقی لسان الملک [illegible]

بسم الله الرحمن الرحیم
الحمد لله الاحد الفرد الصمد المقدس من کل شبه وند خالق الاشباح فالق الاصباح خص من عباده من شاء
بعوارف الآلاء والنعماء والصلوة والسلام علی مرآت صفاته ومشرق مخلوقاته ومظهر اسمائه ومظهر آیاته
محمد سید الثقلین وسند الخافقین وعلی صهره ووزیره وفخره وذخیره امام المشارق والمغارب
ابی الحسنین علی بن ابی طالب وعلی الائمة الهداة المعصومین من آل طه ویس الذین هم مصابیح
الرحمن ومفاتیح الایمان وبعد بنده درگاه یزدانی چون حضرت سلطان موفق بهار ستوده چنین نهاد
وهم قدرت کامله جهان آفرین بر آن داشت که ایران زمین نقش گرفت شهریار جهانبان جوان بخت وارث تاج و تخت
شبل ضرغام رفعت و وابل غمام سخا فروغ آفتاب سلطنت بر آن کتاب میمنت قدرت دست کبریائی
قوت قلب پادشاهی حجت جود و جودت آیت جلالت و جلادت مفتاح مراتب مصباح خیاب
شاه ایران نبرد آزمای شیر شاهی جهانگشای خلاصه سلاطین نامدار سلاله صنادید قاجار صدر السلاطین
جدار الخواقین المجاهد فی مناهج الدین ناصر الاسلام والمسلمین ظل الله فی الارضین السلطان ناصر الدین شاه
قاجار لازالت رایات نصرته مرتفعة وکتائب اعدائه منقشعة زینت تاج و گاه و منصب تیغ و سپاه
گشت و امر خطیر وزارت و صدارت و نظم امور ملک و ملت بکف کفایت و کفالت جناب اشرف
ارفع امجد نخبه اهل ایران آصف سلیمان طلیعه و کار نسیا و دیده دانا و بینا همه کار آگهی و بهیمه روان عدل
علای دولت علیه جهان بزرگ بقیه موتمن السلطان مقرب الخاقان وزیر مفخم معظم اعتماد الدوله میرزا آقاخان
صدر اعظم مفوض و مسلم آمد مردم ایران از حسن فراست و کیاست پادشاه جمجاه در آن شیار چنین وزیری کاردان آگاه
دست بر آورده شکر و عبادات شکر گذاشتند اگر چه در ذیل آثار شهریار ستاره حشم نیز باید صدر اعظم شرح کارها
نمود لیکن چنان صواب نمود که در دیباچه الکتاب یکی از هزار و اندکی از بسیار برنگارد تا اولوالالباب جهان
پادشاهانه را در تکالیف و زراء نکته ... جهان آگاه در پادشاه جمشید اورنگ فریدون فرهنگ جمجاه شاه
قاجار حشره الله مع الائمة الاطهار سلطنت ایران داشت و بلطف کفایت و حسن درایت و طول مدت

وکرار بحربه

خاک میدان مجنبی بحقارت دانند است
اشباح صیقل کالبد است
آسمان ... مجیر ... گوهره
مهر مجیر سال ... ادوات
مصابیح ... چراغ ات
شبل بچه شیر ... بچه شیر ادرینه
ضرغام شیر را گویند
وابل باران بزرگ قطره
جودت جاه و جوده ... خارجیدا
غیاهب غیهب تاریک غیارت جمع
کتائب کتیبه لشکر کتائب جمع
منقشع انقشاع ... ابر از ...
طلیعه طلایه لشکر طلایه لشکر را گویند
دارا ... مدبر ...
مهجه ... جان ...

درایت ... دانستن آن است

وکرار تجربت مردم ایران را که هر یک هزار بار بمیزان عقل سنجیده و رزنت و زنهای هر کس را بارها در سهل و صعب
و شدت و رخا دانسته و دیده بود این بود که همواره در خور پیشگاه خویش وزرای رزین رای هشیار میبود از پس
آنکه حاجی میرزا آقاسی خان اعتماد الدوله میرزا شفیع صدر اعظم و حاجی محمد حسین خان اصفهانی وداع زندگانی گفتند دو نوبت
وزارت به الله یار خان آصف الدوله و عبد الله خان امین الدوله افتاد چنانکه در جای خود مرقوم خواهد شد و منصب
وزارت لشکر نیز بمیرزا تقی خان فراهانی نوری بالارث والاستحقاق تعلق گرفت و از رشد جناب اشرف صدر اعظم
مفوض گشت و بوزیر لشکر ملقب آمد اگر چه شهریار مدار شخص شاهانه حل و عقد معضلات دولت و رتق و فتق مصالح
مملکت بتمامه در قوت بازوی وزیر لشکر مشاهده میشد و آیات اقبال را در ناصیه همت او مطالعه میفرمود
اما از آن میاندیشید که در دول خارجه از نقشه و سهم ارکان دولت علیه ایران خبری ملاحظه میکردند
و پادشاهی چنان بزرگ جهان را از هنوز سنین عمرش بسی بشریت نرسیده بوزارت کبری برکشیده و کلید مملکت را
بکف کفایت او نهاد لاجرم فرمان داد که آصف الدوله و امین الدوله به مرافقت وزیر لشکر استسعاد
قربت پادشاه بخواهند و تا او را با خود همراه نشینند حاضر درگاه شوند پس هر یک از ایشان و از کلیه امورات ملک
و مصالح مملکت در پیشگاه شهریار بازی میدانستند به مرافقت و موافقت وزیر لشکر بود اگر چه شهریار مجرب با هر یک
از ایشان جداگانه سخن میگفت و پاسخ میشنید اما در نهانی گوش با وزیر لشکر میداشت و بیشتر آنچه اختیار میبود بکار
میبست زیرا که حصافت عقل و اصابت آرای او را دانسته بود با جمله کار بدینگونه گذشت تا چندان که ... فرمان اعلیحضرت شاهنشاه
مبرور محمد شاه انار الله برهانه بر تخت سلطنت جای کرد او نیز بوزیر لشکر همی بر دل نهاد و همین آهنگ را
چندانکه مرحوم حاجی میرزا آقاسی کارهای دولت و جاری مملکت بود از ثبات او بیم و خافت داشت و از اقبال او
ملال ادبار گرفت و باز معاودت که در حضرت مبارکت داد چنانکه در جای خود شرح خواهد رفت از پس این وقایع چون
خداوند قاهر غالب دولت علیه ایران را عمید او را و کتاب ملک را شیرازه خواست پادشاه جمجاه گیتی پناه ناصر الدین شاه
لازال ظلال اعلامه ممدوده و آثار سلطنته محموده بر سریر مملکت دارائیه دولت متمکن شد و در بار الفکر در سر ایران مستولی
گشت چون وزیر کسی طوق طاعتش را برگردن نهاد و صغیر و کبیر خاک راهش را از نسب جناب حشمه جهان آرای دولت
شاهنشاه مبرور خوری در کار ملک راه کرده بود و او را آن اقتدار کران دولت که پرورده در جهت در جهت ایلات ... سر
برکشیده لاجرم پادشاه گیتی پناه با آنکه هنوز سنین عمرش افزون از هفده نبود از میان چاکران کسی را لایق وزارت بجهت
رعایت اصلابت فطرت و حسن جبلت و ثبات خلق و عطوفت خلق ... از جمله حرمت مردم ترسیده و از جهت
و نسب ... پرسه از میانه بحرمت شاهانه و الهام ملک نه میرزا تقی خان را برگزید و او را بمنصب وزارت و امارت
معمور نمود و صلاح ملک را بدو تفویض داشت چنانکه بقهر و غلبه علمای فتنه و فساد را دست نهاد و مردم زمانه طلب را موسوب

سهب زمین نرم
صعب تند ... ذلال
رخا ... فراخی زندگانی
معضلات سختها و مشکلها
رتق بهم بستن
فتق بهم گشادن
عنش ... را گویند
سنین ... سال
حصافت استواری ...
عقل ... محکم ...
وخافت ناگوار شدن
معاودت ... ...
اریکه تخت آراسته
شراسف ... بدخو را گویند
شراسته مصدر ...

تا این وقت وزیر لشکر ملقب باعتماد الدوله بود نیز بهتر از معضلات امور و مشکلات مهام را حل و عقد میفرمود
و جراحات اورا ابرام عطوفت مرهم می‌جست تا کار او بنهایت شد و دور او بسر رفت و وقت آن آمد در دامان
در ازای هر زحمتی راحتی چشند و در برابر هر رنجی گنجی ببینند پس پادشاه کامکار آگاه از نعمات مردم ایران جناب
اعتماد الدوله را مهبط عطوفت و محط رافت فرمود و او را بخلعه صدارت عظمی و حلی امارت کبری متفرد و
سرفراز ساخت و فرمود این شجره مبارکه را که اجداد امجاد ما عزس نمودند وقت اجتنای ثمره آن رسید و چراغی را
در اسلاف مهر اشتعال افروختند هنگام استفادت و استنارت آن آمد پس امر مطاع اعتماد الدوله بصدارت عظمی
ملقب گشته و بر صدر العالی جناب اشرف ارفع امجد افخم آمد و کوکب اقبالش و ارزش اکمال محفوظ باد
در عین کمال درخشان شد زیرا که چهل سال از سنین عمر سپرده بود که خداوند متعال این برگزیده را چون سال از زندگانی
بچهل پیوست مبعوث فرمود و در میان خود و خلق واسطه ساخت تا هر بار چو بخشش بر خلق ذو الجلال و مظهر جلال و جمال
چنانکه خلق تبع دین خلق و منسبا مطیع نهادت هم کار بر چگونه کرد لاجرم او خاتم الانبیا و این خاتم الوزرا گشت
و چون بر مسند وزارت و اریکه امارت و طرفه صدارت جای کرد بار دولت و نضارت بهار برد و خوشه چمن صدارت
بهشت گشت مردم ایران از عطوفت پادشاه و رافت ظل اله امیدوار گشت و آنچه وزرای پیشین با زبان هر اکلی
و جای بر چپ و منبر بر کرسی با مردم القا می‌کردند و گوشزد کان از هم بود قضا سر رضا بر زبر مینهاده جناب بالغات
فرجیده و کلمات را بدیده و دل آزاده و جای گشاده و اشخاص کرد و مستمعین از دل و جان در دل و جان جای
داد و مرا هر را و دیگران بتوبه بر در گوش غلام کوزه جنابش بالای سطر مکتوب آرامش میداد چنانکه مسند
بزرگان چو کرد باید کار عاقلان آن را نظم نخوانند و خاطرهای افسرده و مردم دل مرده و مسکینان بی نام و نان و کوشش
گیران بی نوا و نشان بسالک و حمایت پیشنهاد و از شایان جاهها را زایل و جانها را افزایش رسید زیرا که از وادی
خاموشی و خروش با به نموی بر خیزد و از قبرستان سر و بوستان نیابد کلیه نظام آن باشد که جمله چاکران درگاه
و جمهور رعیت و سپاه با حضرت غبطت و کمال دهشت و وحشت زندگانی کنند و هر کس از طریق عدل و انصاف
انحراف نجوید با کمال قدرت جور نتوانند کرد و در اوج عزت کسی را در حضیض ذلت نتوانند از حشمت
در عین امید بر بیم باشند و در کمال رجا از خوف این نشوند بحمد الله صدر اعظم طاعت یزدان و اطاعت سلطان را میان
بربست و خواب و خور و خورش و حضور را حیارت بر خویش حرام ساخت و سوگند و معمول رعیت و سپاه را و خواهش رسید
و زیادتی و تغییر و ضبط و ارزش را ماحصل کرده بنیاد نشر یاد کرد و از ملکوت افریدون و حکمت افلاطون در دست
جلال ایرج بر و بیرون بخشود دولت تا او را دین و زحمت و دستیاری و دریغ محنت و مدد کاری باشد لاجرم فرزند ارشد
ادیبزاده کاظم خان را هر ادم در عنفوان جوانی که مهول محبت به علم و ادب آموزد و در عنوان کامرانی میرزای کامران

اقل ازنی

محمد مجتبی فرزند بزرگوار پیر فرهادی آدمی ابراست
عزس درخت نشاندن
اجتنا میوه چیدن از درخت
استنارت روشن شدن

اسبار بالین
فرقه لطفیش و کسترین بالش
حزوه رنهای زمین

جاش براندن دل از رتبی

حضب صبر خشونت مجهو فرزانه سالی دراز
دهشت [illegible] و وحشت زندگانی

چراغ لگن حوال در آرایش افروزد تشخص مهم ایران چنانکه و نظام الملک ملقب فرمود و فرمان داد در دست سلاح و قاب
وارث قبض و بسط مملکت جناب اشرف ارفع صدر اعظم را نایب مناب باشد و در خدمت پادشاه و رحمت
رعیت و سپاه با میر کرد و نظام الملک اطاعت پادشاه را بتمام خدمت پیشتر شد و بر آئین صدر اعظم کار بعزان کرد
ثمره این جمله همین است که صدر اعظم ترک بهانه و آرام گرفت تا کار ملک و ملت بنظام کرد و از اکابر و از خروج
و کارهای امور ازامور که اتحاف میداد و از نسبت شاه دیده تا در دوره ماه انور و از ذرب در تا حبس غضنفر را
بقبض نقیض استقرار و استکشاف میفرمود هم این بنده را فرمود و غرض از تحریر ناسخ التواریخ آن است و کتابی در فن
تاریخ نگاشته آید که تاکنون در هیچ وقتی نظیر آن نگاشته نیست واگرچه کتب و تواریخ بسیار است و سلاطین سلف
نیز بسیار کس از مورخان را گماشته اند و فراوان کتابها نگاشته اند اما در محک تحقیق بسزا نرسیده و از در جهات تحقیق
نشده اما بیشتر از مورخان کتب پادشاه از کتب متقدمین اخذ نموده و در برابر نهاده الفاظ برداشته و یکتاب ایرادها را نقل کرده اند
و بحضرت ملوک آورده اند و سلاطین پیشین و وزرای پیشین زمان هم بر همین از کمال مناعت عمر فریب خورده بذکر این کار
کرده اند اما در عهد شاهنشاه برور ایده الله متعامه فی غرفة النور الصبلاع و مهواه بدین کتاب اول تاریخ التواریخ را
جهان تاکنون مامور شده و از آن استیفای تواریخ ربع مسکون و دنیای جدید توان کرد و از جغرافیا بهره تمام توان یافت
و مرا است هم با کتاب قرآن و است بسیار از معضلات حکمت را در ذیل قصه حکما فهم توان کرد و از احوال جاهلیت و اقوال و اشعار ایشان خبر
هم ادب الفاظ بر اندیشه بماند هم برای آیندگان کتب فراوان است بحمد الله چون انجیل و تورات جابجا بر ما بیفزود و بحمد الله جهان عیسی و نام و نشان
بوقوع آید و گرفتاری در بعثت و ارض سعادت امارت دیگر کسی بر کار بر روزی بود و در راه دولت علیه هیچ آن را از کار نیز فرو نگذاشته اکنون
در پادشاه جهان حامل وقت ملک الملوک دولت من بنده و ثبت و برای بر مرتبه و کار را مکتوب تمام ساخته ثبت از روا باشد بحمد الله
پس سلطنت دارند و شته فراغی حسن رحمت و دولت از حسب و طلب نشسته از فرمان تحریر کتاب جلد اول ناسخ التواریخ فراغت حاصل شد اکنون در
تلفیق تمییز کتاب دوم التواریخ و کتاب اول را اوراد المتنابعه فرسخ مرجب خان با آنکه بر اساس زینت و طبع محفل کرده و نامدار
و باقی و عارف حالی را و رسایل و ذخایر آن مختصر کرده و اگر چه داده است حال سلاطین قاجاریه را تاریخ سلطنت جدید که کتابی چون ناظر کار
داده هم روا باشد که جمع مورخان کتاب تاریخ پادشاه در صدد کتب نیستیم از خاتمه بتفصیل آن اجمال بر شرح سازی تا صدور و عجز و بعد او مشتهر نباشد
و آغاز و انجام تمام نیک را بر حمران کمالات نهایت شد قدم بر حال تفرقه عزیز که تاکنون در صحبت طریق تربیت سر آمدم و تصرف نفس برده ام
امور و روات رسیده ام و کار بر سبیل طلب است بحمد الله پادشاه جهان و جوش جاوید یافت افراز کلیات تواریخ جهان آگاه اند و مقدار هر کتاب از کتب مقنن
و اندازه کتب هر یک از زبان آن دانسته و نیکو دانند و وزیر جناب صدر اعظم و مستوفی ادیب از مفاد آن نقش در حیطه و هر باب اندر آن مهارت داشت در حوزه
تربیت خویش بار داشته نامه این بنده را خوار و مقدار جهان را کامل و بار داد و حیات هیبت حضور بین بنده صحت نیکو فرموده چون نفس بسبب اسلام فرمان آنکه در فرمان
قضا نفاذ او کردیم نه ما نه بحسب شاهنشاه عالم و فرزند صدر اعظم نیز کتاب تازه ای را پرداخته گفتم دولت وردش کوتاه و چندان از صدر سلاطین و مکان

ازمون بسنجیدن از آزمایش کردن

ذره مورچه
ذروه سر کوه آن جمله از ذخیرم آن بلندی هر چیز را گویند
دبیب رفتن نرم رفتن مورچه

باقل نام شخصی است در شعر بر سالی شعر
مروح منیر جلیس آن شخص یس ار رسته
عجز بیچارگی و خم هم و نیز در دنبالی دم و نوع آخر
نقش نقش یاکتن و انتقال کردن
مضمار کنایه از میدان است
رایس بمعنی گوشه است

در هیچ تاریخی از دول جهانبانان کتابی بدین سیاق و ذلاقت تحریر نشده و جامع جمیع کمالات مصنفان بود و تمام وقایع جهان باشد و دالّی بر قدرت و رحمت وهّاب سبحانه و تعالی که مرید و مراد شریف بود بدست الارتکرم پادشاه قدردان از رحمت وزیر یافته فرمان بحصول آن مقصد و دادن مُنی امیدوارانم بعنایت شاهانه فرمود چنین است مطلع شاهنشاه و مجرا ایجاز و تاریخ است توان اولیای دولت قاهره منصب و لقب وجود معارف مجموعه جمعی بسته از ادبا و اعیان بنا گذاری این کار و بر همه آن کار مدار گردید و روا باشد چنین در پذیرفتم که این علم بر ایشان مقرر فرمود اللهم وفقنی بالاتمام بالنبی وآله الکرام

در سبب تصدیر قصهٔ سلاطین قاجار بر معاصرین ایشان و تقدیم داشتن ذکر احوالات ایشان مرحمه در کتاب ناسخ التواریخ

مکشوف باد نگارنده این کتاب مبارک که نظم سلسلهٔ قاجار و ذکر سلاطین نامدار آن قبیله جلادت آثار در ذیل کتاب ثانی بتاریخ وقت خواهم نگاشت و هر یک از این پادشاهان را با معاصرین ایشان هر در تمامت روی زمین سلطنت کرده اند بدقت نظر شرح خواهم داد و هیچ دقیقه از وقایع او و کارهایشان متروک و مطروح نخواهد ماند در این مقدمة الکتاب و دیباچة الابواب فال نیک را مختصری خواهم نگاشت و شرح سلطنت هر یک از سلاطین قاجار را بر قانون ایجاز جواز نخواهم گذاشت اگر از طریق قیاس و در تحقیق این کتاب اهتمام و شرح معنی و در تعمیق آن آراء پیشنهاد کرده ام بیکسوی رفته باشم روا باشد و خوانندگان خرده نگیرند و عذرم بپذیرند زیرا که انجام این کتاب بر پانصد هزار بیت تحریر قلیلی یافته و این نگارنده نیز نه با منقذه دیگر تاریخ نگاران است که کتابی از مورخین پیشین در برابر نهند و بدقت نظر استنساخ کنند یا اطناب یا ایجاز محذف و موجزی را با اطناب مدلل کشند و در حقیقت مقدار کاتبی کار کنند بلکه مرا واجب افتاده که کلمات علمای یونانی و لاتینی و انگلیس و فرانسه و روس و جرمن و دیگر السنه ممالک یوروپ را ترجمه کنم و از عربی و عبری و ترکی همه سخن بپارسی آرم و احادیث و خطب و اراجیز و اشعار عرب و اشارات و کنایات اصحاب ادب را بجمله صحیح از تقیم نابسته ترقیم سازم و در احوال حکما و عرفا و دقایق مناظرات ایشان و معضلات و مشکلات مطالب ایشان مراجع تام و مذاهب مختلفه مردم جهان را بازنمایم و مکشوف سازم چنانکه هر مسته هر قوم بر حجت و تحقیق هر قبیله در حقیت مذهب خود برهان ساخت لاجرم در هر سطری ازین مجلدات هر سطری تشخیص ناظر و قشه بر خاطر اجتهادی بسزا و جهدی بنهایت باید دانایان دانند و این کاری سهل و هیّن نیست بلکه از صدر اسلام تاکنون در هیچ دولتی و مملکتی چنین طمع و طلب بر کاسته و اندیشهٔ این خدمت و زحمت در ضمیر نپرورده و چگونه توانائی در قوت بازوی خود مرده ی نموده و بقوت بخت شاهنشاه و تربیت وزیر کاراگاه اینک اظهار مبارزت نموده و فرس در میدان مناجزت راندم هم آن کوشم و رزم که تا زنده هر چند آن کفایت کند و این کار را بنهایت کنم و پیش از آنکه قصهٔ سلاطین قاجار گویم بجای دیگر پویم و از ولیّ ولی نعمت بر عهد بر پدر برادر و نعمتش لحام و گوشت و استخوان مرا راقت و رحمتش پرورده اند چنانکه حقوق آن از حدّ بیرون برفرزندان افزون است هیچ ذکری نکرده باشم پس ایراد این مختصر کنم و در نزد

ولاقت: تیز زبانی و فصاحت

متن: سینه الجحم آرزو و منزلگاه یقینه

تاریخ: برانگیخته

تاریخ

حداد: برابر در ترجمه

جواز: روا شده و روا داشتن و گذاشتن از کار

تعمیق: نحو نرا بعمق آوردن

تعمیق: آراستن کتاب

خرده: خرده کار بعضی نکته گیری و ایراد است

موجز: مختصر کوتاه و مختصر

اراجیز: جمع ارجوزه است و آن شعریست که از بحر رجز باشد مستفعلن و هر دو از بحر مطیل از این شعر مرفوع سطر آنست ضرب و عروض یعنی

ناظر مردمک چشم و چشم

مناجزت: بعضی مقاتلت است

مردم خردمند این عذر از من بپذیرند بهتر آنکه آنچه در طی دولت شاهنشاه جم جنود و وزیر عالیقدر جناب اشرف ارفع صدر اعظم زمان یافتم و از زمانه روزی چند روزی برتافتم این مختصر را در طی حقوق ترجمتی شایسته نگارم

در بیان نسب سلسلهٔ قاجاریه و ابتدای ظهور آن قبایل جلادت شعار و شرح اینکه چگونه این نام مبارک بر ایشان افتاد

چون ششصد و پنجاه و سه سال قمری از هجرت نبوی برگذشت هلاکوخان بفرمان منکوقاآن بن تولی بن چنگیزخان سلطنت ایران یافت و آنگاه به سفر عراق عرب و قلع و قمع خلفای بنی عباس تصمیم عزم داد و از قبل منکوقاآن فرمان رفت هر از هر ده خانوار مغول دو خانوار برداشته و از بهر حراست و حفظ حدود و ثغور از کنار ترکستان تا کرانه مصر و شام تشخیص کرده شدند و از پس صد هزار خانوار شمار رفته در این اراضی جای گرفته و سرتاق نویان بن سابانویان جلایر نیز در آن جمله بود و نیز حکومت آن مرز و بوم ملک و هلاکوخان بدو و در حضرت او کوچ سپارد چنین تاریخ هجرت بسال ششصد و شصت و سه پیوست هلاکوخان از جهان رخت بربست و فرزندش اباقاخان که برادر و نسب سرتاق نویان مورد رأفت و عاطفت بسیار شد منصب اتابکی فرزندش ارغون خان بدو گذاشت و از لب رود جیحون تا قزل اقاج حکومت او بدو بازداد اباقاخان نیز هفده سال پادشاهی راند و کارش تباهی گرفت از پس او تکودار خان برادرش و پس از او ارغون خان فرزندش هفت سال و کیخاتوخان برادرش سه سال و بایدوخان هشت ماه بنوبت سلطنت کردند و در سال ششصد و نود و چهار هجری غازان خان بن ارغون خان در چاربالش پادشاهی جای کرد و این هنگام سرتاق نویان نیز از جهان برخسته بود و پسرش قاجار نویان و نسب قبیلهٔ قاجار بدو پیوسته میشود کمال رشد و بلوغ داشت غازان خان حقوق آبا و اجداد او را منظور نظر داشته قاجار نویان را اتابکی سرتاق نویان مورد الطاف و اشفاق داشت و آنچه در حوزهٔ اقتدار سرتاق بود برو بازگذاشت و از قاجار نویان فرزندان بسیار بدید آمد و اولاد و عشیرت او فزونی گرفت و انجماعت بنام جد و پدر قاجار همی نامیده و قانون ترکان از پیشین زمان بر این بود و چون طایفه ای بکفالت و جلادت نامور شدند بسیار از مردمان خود را بدان طایفه ملحق ساخته بنام ایشان معروف میگشتند چنانکه در اولاد اغوزخان و سلسلهٔ مغول و تاتار این قصه مرقوم افتاد الجمله قبیلهٔ قاجار عدت و شوکتی حاصل کرده و بجلادت و شجاعت معروف شدند و چون سلطنت اولاد چنگیزخان را در ایران فتوری پدید آمد و حکومت سلطان ابوسعید بن اولجایتو سلطان در هفتصد و سی و شش هجری بکران رفت سلسلهٔ قاجار نیز بتفاریق بتقاضای خوشاوندی و اهلیت قبایل در حدود شام نشیمن داشتند پیوسته و آن اراضی را از بهر خود وطن داشتند و چون امیر تیمور گورکان در سال دوازدهم پادشاهی خود در ششصد و سال از هجرت نبوی شده بود سفر مصر و دمشق کرد فرمان داد و جماعت مغول از حدود شام و اراضی بکارات کوچ داده با ایران آیند و از اراضی ترکستان در حمل اسمعیلیه استقرار جویند لاجرم این جماعت بار بربسته بحدود ایران

نویان در نویان لغت ترکی بمعنی شاهزاده و سپهسالار بزرگ است

آتا: بالفظ ترکی بمعنی پدر و تربیت کننده است اتابک و آتابیک بمعنی پدر بزرگ بکار است

قزل اقاج: یعنی قافه قرمز و قزل بمعنی قرمز و آقاج بمعنی چوب که ترکی است بمعنی درخت سرخ

اباقا: بلغت ترکی جایز است در ترکی عم را گویند و ابامیر هلاکوخان است و نام عم هلاکو را داده

دارایان زمین آمده و بیشتر راه ترکستان پیش گرفته شده و گروهی خاصه مردم قاجار در اراضی گال و حدود گنجه و ایروان
رحل اقامت افکندند چون دولت گورکانیه ضعیف شد حسن بیک بن علی بن عثمان نخستین سلاطین آق قوینلو
پادشاه و نسب قاجار ... در سال هشتصد و هفتاد و یک هجری نوبت سلطنت گوشه و چهل و ... سال پادشاهی
در خاندان او باز ماند چنانکه نام هر یک از این مردم را بار گوییم قصه آنان را در جای خود شرح خواهیم راند مع القصه
چون نهصد و نود و پنج سال از هجرت برفت شاه عباس ماضی بر تخت ملک جای جست فرمان داد تا قبیله قاجار را
از گنجه و ایروان کوچ دادند و ابطال رجال ایشان که در شجاعت و جلادت از دیگران برتر بودند ... در
اراضی استرآباد در قلعه مبارک آباد و در کنار گرگان و از مستحدثات پادشاه ایران بود جای گزیدند و ایشان در مبارک آباد
جمعی از ... قلعه مقام گرفتند ملقب به قاجار ... شدند و آن گروه ... قلعه بود ... باش نام یافتند
اما جمعی دیگر ... منزل ... و مراد شاه عباس از این حکومت آن بود ... استرآباد ...
از تاخت و تاراج ترکمانان محفوظ ماند و ... قاجار ... محروس باشند و نیز در ضمیر داشت
و از تربیت سلطنت برخاسته و مردم قاجار را آن شجاعت و جلادت ... در یکجا انجمن باشند
لاجرم ایشان را متفرق ساخت ... قبیله قاجار ... استرآباد پیوسته با ترکمانان رزم داده ...
مخالفت ... را فروهشته ... فتحعلی خان قوانلو ... قبیله ... سلسله ...
لقب ... صفویه ... آغاز ... تا نوبت فرمانگذاری قاجار به فتحعلی خان رسید

بیان احوال نواب فتحعلی خان قاجار و مجاهدات ایام آن سردار جلادت آثار

نواب فتحعلی خان پسر شاهقلی خان بن مهدی خان بن ولیخان بن محمد قلیخان است و او را برادری بود فضلعلی بیک
و آن دیگر ... بیک نام ... و از این فرزندان ... خواهیم ... نام ...
استرآباد ... فتحعلی ... شاهقلی خان عقد ... جشن ... در مجلس عیش ... او کرد
و دیگر ساز ... جهان ... در میان قبایل قاجار و ترکمان ... تاریخ گشت ... فتحعلی خان
... رسیده در فنون ... و فراست ... و جهانی در قلعه مبارک آباد ... کرده
در قبایل قاجار فرمانگذار بود و چون آیات جهانگیری ... در ناصیه او ... حکام ... از روی
هول و هراس در دل ... حکومت او ... محمد خان ترکمان ... حکومت
استرآباد داشت ... میرزا احمد قزوینی ... وزیر ... فتحعلی خان ... در خاطر گرفت و چند تن از بزرگان
قاجار ... لشکر کرده ... بر قلعه مبارک آباد ...
برد و فتحعلی خان ... برادرش ... روزی چند ... فتحعلی خان فرصتی بدست کرد

سوس ... [illegible]

از زنان برآمد ... پیوسته ... اوجمیع ... قاجار ... هدف شده برادران او فضلعلی بیک
و ... از مجلس برآورده مقتول ساختند ... فتحعلی خان ... در حفظ و حراست قلعه
مبارک آباد ... محمد حسین خان قاجار ... ازینسوی چون فتحعلی خان خبر
قتل برادران بشنید ... ایلات ... لشکری ساز داده مانند سیل
... بسرعت ... مبارک آباد ... محمد حسین خان ... قلعه در آمد ... زخمی
... میرزا احمد ... برادر ... قلعه ...
... قاطعین استرآباد ... قاجار ... استرآباد ... سر ...
... استرآباد و نواحی ... الخ ... میرزا کند ... فند ...
در ضمیر ... که لشکر ... قبیله ... استرآباد ... فتحعلی خان
... مخالفت ... لاجرم ... جنگ را ... در اول حمله ... در هم شکست ...
جمعیتش را در هم شکست و او را دستگیر نمود ... شمشیر ... اقبال ... الطال رجال ...
... فتحعلی ... محمد حسین خان و فضلعلی بیک و محمد تقی بیک ...
دیگر از سران قاجار ... مردم ... قوت ... موافقت ...
فتحعلی خان اگرچه ... دل قوی داشت ... دشمن در خانه ...
در ... محمود ... لشکر و اعداد ... غازیان ...
و از ... دشمنان ... مقتول ... مجلس ... جای ...
... پادشاهی ... محمد حسین خان
از ... راه طریق فرار ... گرفته ... دیگران ... مخالفت ... داد ...
چون فتحعلی خان دشمنان خویش را ... اقبال ... قوت و قدرت او ... کار ملک و مملکت ...
... سال از تاریخ هجرت ... شهر اصفهان ... محاصره ...
این خبر ... فتحعلی خان ... پادشاه ایران را ... چنان کار ... هزار سوار از دلیران
قاجار ... بسرعت ستاره شهاب ... بجانب اصفهان شتاب گرفت و لکن ...
از ... افغانان ... ساحت
... آن سپاه ... شاه سلطان حسین صفوی ... ساحل
... فتحعلی خان نیز

برآمدن ... برادران ...

قاطعین آقا محمد خان ...

... خان ...

دل دیگران که در هوای سلطنت تازه و کار بی‌اساس او بر اندیشه‌ی ناصواب پادشاه را با اوزبکان در کار آگاه ساختند
لاجرم محمدخان بر نجیبه و اصفهان سفر با افغان که گذشته راه استرآباد برداشت و از پس او دو بیست هزار دشمن توال در پای
یکهزار و صد و سی و پنج هجری اصفهان بدست افغان مفتوح و شاه سلطان حسین در معرض هلاک سقط و اخبار جماعت افغانی فراز
فتح اصفهان رایت جهانگیری افراخته تا با راه ری تاخته مردم آن سمت تا شب محمدخان برده از روی پیشداد لعنه و او با لشکری
خونخوار آهنگ ری فرموده و در ابراهیم آباد ورامین با افغان دو چار شده از هر دو رویه صف برزده از چاشتگاهی تا فرو شدن
آفتاب مردان جنگ به تیغ و تیر تاب بوده و طریق حرب و ضرب به گونه‌ای که جهان سیاه شد و هر دو سپاه جنگ را دست
باز داشتند در حضرت محمدخان معروض افتاد که چون خبر فتح اصفهان و قتل شاه سلطان حسین در اطراف جهان پراکنده شد
شاه طهماسب از آذربایجان به مازندران آمده و اینک در آن ارض تجهیز لشکر همی خواهد که با افغان رزم دهد محمدخان
فراز اصفهان این قصه بشتاب تمام راه مازندران برداشت و در شهر ساری شاه طهماسب را دیدار کرده و کلید امور پادشاهی
و دو کبیر درگاه سلطنت او گشت پس شاه طهماسب را برداشته به استرآباد آورد و در آنجا لشکر لایق بیاراست و عرض سپاه
داده راه خراسان پیش گرفت و در ایام محاصره مشهد مقدس روز شنبه چهاردهم شهر صفر سال تاریخ یکهزار و صد و
سی و نه پیوسته بود با خواهش نادر پادشاه و فتنه را او را شهید کرده چنانکه تفصیل آن مجلد جداگانه شرح خواهد رفت

ذکر پادشاهی و جهانگیری محمدحسن خان قاجار و خاتمه احوال فرخ مآل او

محمدحسن خان پسر محمدخان است و او را برادری بود محمدحسین خان نام داشت و در روزگار بود که از جهان در گذشت
اما محمدحسن خان چون بکبر رشد و بلوغ رسید همه تن شجاع و شجاعت و جوهر جلادت بود و آثار از وی ظاهر گشت
که او روز دیگر حشمت و جاه و حکمت نهایش را کردی نادرشاه فتنه چون ملازمت او را داشت در قلع و قمع او
بکوشید محمدحسن خان نیز شکوی خاطر او را موقوف داشته راه دشت برگرفت و در میان ترکمانان نشیمن ساخت
مدتی در بر نهاده و از ترکمانان سپاهی ملازم حضرت ساخته به استرآباد تاختن آورد و آن بلده را فرو گرفت محمدزمان بیگ
که در آن وقت حکومت استرآباد داشت فرار کرده با بهبود خان که سردار نادرشاه بود پیوسته شد و او با لشکری خونخوار جنبش
داده به مازندران آورد و محمدحسن خان جنگ او را پذیره شده در برابر او صف راست کرد و جنگی سخت بکرد به نصرت
و بهبود خان را شکست محمدزمان بیگ دیگر باره از آن مملکت فرار کرده در قریه [illegible] از جهان [illegible]
حال را باز نمود نادرشاه محمدحسین خان قاجار را با لشکری از این جنگ آگاه ساخته فرمان داد تا به سرعت برق
و باد شتافته عنان به استرآباد آمد و [illegible] محمدحسن خان [illegible] برگشت و از
سواران او [illegible] برخاسته دیگر باره محمدحسن خان [illegible] به طرف دشت برفت و در میان [illegible]
نادرشاه قبایل ترکمانان [illegible] محمدحسن خان [illegible] منتظر آتش غضب و [illegible]

پادشاه تشنه

پادشاه تشنه بر ترکمانان ترکمانان انجمن شده [illegible] محمدحسن خان را به درگاه باید
فرستاد [illegible] نادرشاه [illegible] رضا داد زن او [illegible] نگاه داشت
محمدحسن خان را در [illegible] پنهان کرده [illegible] انجمن آمده [illegible] ترکمانان [illegible] پسر محمدخان
[illegible] و در میان انجمن [illegible]
و [illegible] نادرشاه را [illegible] ترکمانان [illegible] محمدحسن خان [illegible]
[illegible] در حضرت نادرشاه معروض داشتند [illegible] محمدحسن خان [illegible]
و [illegible] از میان ترکمانان [illegible] و راه دشت برگرفته [illegible] و در میان آن بیابان [illegible]
با آن غلام [illegible] و خورش [illegible] همه [illegible] نبود [illegible] آن بار [illegible]
چون [illegible] روز چون آن بار را [illegible] و دیگر باز [illegible] روز
دیگر [illegible] اثر [illegible] را [illegible] و روزی چند [illegible] چون [illegible]
[illegible] الغرض [illegible] غلام [illegible] محمدحسن خان پیاده و گرسنه
[illegible] هلاک گشت [illegible] بر زمین داشت [illegible]
[illegible] سواران [illegible] تمام [illegible] خواهش [illegible]
سواران [illegible] و او را دیدار کرده [illegible] الغرض [illegible] خوردند
[illegible] تا [illegible] الغرض [illegible] نادرشاه از جهان [illegible] و [illegible]
[illegible] لشکری [illegible] دیگر باره به استرآباد [illegible]
شصت سال از تاریخ هجرت گذشته بود [illegible] محمدحسن خان را هر روز عزت و شوکت برافزون گشت تا الغرض [illegible]
[illegible] دختر زاده شاه سلطان حسین را شاه [illegible] کرده [illegible]
و با لشکری انبوه [illegible] هجری جنگ محمدحسن خان را ساخته شده [illegible] استرآباد تاخت و در [illegible]
آن بلده لشکرگاه [illegible] محمدحسن خان هر روز لشکری از شهر [illegible]
[illegible] لشکرگاه او را [illegible] روز [illegible]
چندانکه [illegible] محاصره [illegible] لشکرگاه قحط و غلا [illegible] آمد و [illegible] خان [illegible]
[illegible] شاه [illegible] را [illegible] لشکرگاه [illegible] فرار [illegible] حصار استرآباد
آمده [illegible] محمدحسن خان [illegible]
[illegible] اموال و اثقال خویش را [illegible] اموال او را [illegible] کردند

داراب [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

وازونبال او در مشهد بسیاری از لشکر او اسیر و دستگیر ترکمانی و دلیران قاجار شدند اما محمد حسن خان ایران را از ارکان فرو دارد و ساحت شاه اسمعیل ارادت بطرف اشرف کوچ داده جمعی از مردم مازندران و ترکمانان نیز از در موافقت
بیرون طریق مخالفت گرفتند لاجرم مقیم خان را از مردم ری بیرون یافتن بر شاخان الارکان لشکری بسیار داده در کوه شکاف
شهر زر دی در برابر محمد حسن خان صف برزدند و جنگ در آن شد نخستین حکیم خان بطلوله تنور حرجه یافته گرفتار شد
و لشکر شکست خورد مقیم خان با محمد حسن خان ابو کو قتلغ بر بزم نهاده بر افروختند و حکیم خان را مشهد الله لاحیدر
و بلی قبر سفید مشهد ترا با خود داشته بعد از مصادره بیست هزار تومان با فرزندان بحول ساحت و بر تماشت بازوران
انقد فرمان کشتار پس ایوانقه در سنه یکهزار و یکصد و هشت و شصت هجری احمد شاه افغانی بعد از استیلای در ممالک
خراسان و کابل و هرات ارض اقدس را مسخر داشته شاهنشاهان افغانی را با پنجه هزار سوار جرار با مور سنجر آباد
ترغیب ابراهیم خان و عباسقلی خان بختیاری و حسین خان کرد و علیخان قلیچی با چندین تن دیگر از بزرگان خراسان از اتحاد
افغانان بر گشته بیا ایرو تورست تاق برانشته از ولادت خیلی بر دل شده بر درگاه محمد حسن خان آمدند و صورت حال باز نمودند و بیشتر
لیاقت پیش کش کرد نمودند و از جمله آن اشیا و قطعه الماسی بود که بتاج در دریای نور و آن بمیزان هشت مثقال بود و آن دیگر
تاج ماه نام داشته و در وزن پنج مثقال بود لاجرم محمد حسن خان ایشان را عنایات تمام نهاد و تیول و سیورغال شایسته
عطا فرمود و در سلک مقربین درگاه و معتمدان بارگاه داشت الغرض محمد ولیخان قاجار پیغمبر ایشان را با اتفاق حسین خان
برادرش برفع افغانان امر کرد و ایشان با چهار هزار تن مرد نامی از موده کوچ داده در سبزوار با افغانان کارزار کردند و
افغانان شکسته هزیمت دادند و تا مشهد مقدس عنان نتوانستند کشید در جنب که منافر حضرت شد نرد محمد حسن خان از سر
این فتح لشکرها و فرزندی که بسیلان را مجتمع ساخته باز تاخت و چون توانند ره بسیار عراق شد سرداران کرمانی نیز
هر مقدمت را کمر بسته بیرون آمده و در جمله نخستین از اینان حسین شد نداران در تکاور محمد خان بچه کله با هفده تن دیگر از بزرگان
قسیمه زرد اسیر و دستگیر کشته محمد حسن خان این جمله را با ترا با و فراتاره باز داشت و خود با لشکریان آهنگ اصفهان کرد کرمانیان
چون این حالت ... کران کرد کرده بر جنگ شده و در طهران آباد و چهار فرسنگ اصفهان رسیده میدان مقاومت نهادند
هر دو لشکر صف راست کردند هم افتاده و از یکدیگر همی کشتند و خستند هم در پایان لشکر زند شکسته شده تا چار کرمانیان
اموال و اثقال خویش را بغنیمت مردم قاجار گذاشته راه شیراز پیش گرفتند پس شهر اصفهان و توابع آن در حوزه تصرف آمد
و ضمیمه مملکت شد چون مملکت عراق را از دشمن بپرداخت و کار بنظام رسانید در سنه یکهزار و یکصد و هفتاد و نه هجری با لشکری
انبوه آهنگ مملکت آذربایجان کرد آزاد خان افغان و امیر اصلان در آن اراضی فرمانگذار بود عرض سپاه داد و
با سی هزار مرد در شش فرسنگی ارومی در برابر محمد حسن خان صف برزد هر دو لشکر دست با آلات حرب و ضرب
برده با هم در آمیختند و زخم یکدیگر کشیدند محمد حسن خان بشوکت اصطبار ... کوشید و بحیث بکوشید چنانکه لشکر دشمن خسته
وشکسته

وشکسته هدف دمار و هلاک شدند آزاد خان چنین کار دید نیرو دید بفرار با چند تن از مردم خود از رزمگاه بیرون تاخته راه
فرار بر گرفت و از پس آن جنگ دیگر در آذربایجان مقاومت کرد لاجرم مردم آن ملک و مال گشته با ... تقدیم پیشکش
اموال او بهره ... کت و لشکر او در ظل لوای محمد حسن خان در آمدند و چنانکه چون در جنگ چهار هزار تن از افغانان
نیز گرفته کرده با سپاه خویش ملحق ساخت و قلعه ارومی را مسخر ساخته و آن قلعه را در ... عرضه نهب و غارت سپاهیان
داشته بطرف تبریز مراجعت کرد و این هنگام یکهزار و یکصد و هفتاد سال از هجرت نبوی بر رفته بود و آذربایجان را از مضافات
ممالک محروسه داشت و فرزند اکبر از آغا محمد شاه را که در این وقت سیم ساله بود بحکومت آن مملکت گماشت و خود با
تسخیر فارس ... در ضمیر گرفته لوای مراجعت برافراشت و در کمتر منزل و مقام درنگ ننمود و همچنان شتاب زده تا مدار الملک
کاشان آمد شیخ علی خان زند که بعد از مراجعت محمد حسن خان از قبل کریمخان بحکومت اصفهان استوار داشت چون دانست او را نیروی
برابری نیست و در بر ... نیز با ... آنچه ... راه شیراز پیش گرفت و محمد حسن خان با چهل
هزار مرد سواره و پیاده ... باصفهان در آمد و چون در شهر اصفهان بلای غلا و آسیب قحط استیلا داشت توقف
فراوان در آن روا ندید ... جنگ در سنه یکهزار و یکصد و هفتاد یک از اصفهان بسوی شیراز ... بیرون زد و با آن
سپاه گران بیست و هفت روز را در هم نوردیده در ... سنگ شهر شیراز لشکرگاه کرد کریمخان زند ابواب حصار را ... سدود
ساخته متحصن شد بزرگان فارس ... محمد حسن خان را ... از هر جانب بحضرت او شتافتند از جمله نصیر خان لاری
با شش هزار مرد ... حاضر درگاه شده ... بجمله ... کریمخان زند در ... حراست خود
را ... در این وقت ... آن قحط و غلا بود و در همه اصفهان و فارس استیلا داشت در لشکر محمد حسن خان نیز کار صعوبت پذیرفت
و لشکریان ... در ... پیوسته ... هم آن ... تفرقه و ... چنان ... در بختیاری
... در خاطر ... سو ... بوادر ... شتاب کردند ... کم
زند ... قحط و غلا
... بیرون ... لشکر ... شکسته شده ... طریق ... خویش پیش گرفت
چون محمد حسن خان از ... بیرون شده ... از کار ... غیرت و جلادت ... سرداران
قاجار ... نصیر خان لاری ... محمد ولیخان قاجار دولو
از در ... شده ... در ... و ... از ...
در ... حصار زند ... کار ... داران ... لشکر را ... از ... در برابر ... دادن ... از ...
... برف و ... و ... ... قاجار ... و راه اصفهان ...
پیش داد ... حسینعلی دولو قاجار ... از قبل محمد حسن خان حکومت اصفهان ... لشکر

باشنده را مصاف نموده و در کنف طرق مازندران برافت تا ساز مخالفت [illegible] طراز دهد و قبل از ورود محمد حسن خان مازندران را
فرو گیرد صفر علی خان قوانلو [illegible] دانسته محمد خان قوانلو عمزاده محمد حسن خان که از قبل او دارالمرز را [illegible]
[illegible] حسینی خان [illegible] از استیلای مازندران [illegible] چون محمد حسن خان از شیراز [illegible] بلده اصفهان رسیده در باغ
توپخانه فرود شد و [illegible] حسینعلی خان دولو را [illegible] نیابت [illegible] در اصفهان درنگ کند و لشکری از بهر جنگ
کرمانی [illegible] بر نشست و بسرعت برق و باد بسوی مازندران شتافت اما از سوی [illegible] چون مکتوب صفر علی خان
بمحمد خان رسید [illegible] حسینعلی خان دولو [illegible] قنقانی را [illegible] محمد حسن خان [illegible] کوچ داده در
مازندران [illegible] عداوت [illegible] حسینعلی خان [illegible] پیوسته [illegible] این خبر را که
شد [illegible] ارزکان افغانی را [illegible] عداوت [illegible] در مجلس خویش حاضر کرده حکم داد تا جمله را در غل و زنجیر
کشیده [illegible] افغانی [illegible] محمد خان [illegible]
[illegible] افغان [illegible] بالطل [illegible] قنقانی تا حق
برد [illegible] غلبه [illegible] افغانی [illegible]
[illegible] فتح [illegible] تسخیر مازندران داده [illegible]
[illegible] افغانی [illegible] سواره و پیاده
[illegible] محمد حسن خان [illegible] محمد خان [illegible]
[illegible] محمد حسن خان [illegible] لشکری بزرگ
فراهم کرده [illegible] برادران [illegible]
[illegible] ابراهیم خان [illegible] محمد حسن خان [illegible] با لشکر گران
[illegible] شیخعلی خان [illegible]
[illegible] محمد حسن خان [illegible] شیخعلی خان [illegible] محمد خان [illegible]
قوت جنگ [illegible]
[illegible]
[illegible] محمد حسن خان [illegible]
[illegible] شیخعلی خان [illegible] حسینعلی خان [illegible]
[illegible] محمد حسن خان [illegible] لشکر [illegible]
[illegible] شیخعلی خان نیز [illegible] از هر جانب بازار

گرم [illegible]

عداوت محمد خان [illegible]

[illegible] محمد حسن خان با شیخعلی خان [illegible]

[illegible]

حرب [illegible] مردان کارزار طریق مبارزت [illegible] شیخعلی خان [illegible]
چنان صواب [illegible] که محمد حسن خان را در مازندران [illegible] تمامت لشکر را [illegible]
[illegible] محمد حسن خان [illegible] از راه خیابان [illegible]
[illegible] لشکر [illegible]
[illegible] مردان جنگ [illegible] لشکر [illegible]
از سواره و پیاده [illegible] لشکری [illegible]
[illegible] محمد حسن خان [illegible] شیخعلی خان از
[illegible] محمد حسن خان [illegible] ولیخان [illegible]
[illegible] محمد علیخان [illegible]
قبچاق [illegible] محمد ولیخان دولو [illegible]
محمد حسن خان [illegible] تفنگچیان [illegible] جماعت
[illegible] هشت هزار [illegible] محمد حسن خان [illegible]
[illegible] محمد ولیخان و برادران او [illegible] حسینعلی خان دولو را در مجلس مشاورت طلب کرده [illegible]
[illegible] در مجلس مشاوره [illegible] محمد ولیخان را مقتول [illegible] حاضر شده
محمد حسن خان [illegible] از مجلس بیرون [illegible] علیخان [illegible] محمد ولیخان
[illegible] حسینعلی خان [illegible] مقتول [illegible] هزار سواره و پیاده
[illegible] شیخعلی خان را [illegible] شیخعلی خان نیز با لشکر [illegible]
[illegible] فرق [illegible] جنگ [illegible]
[illegible] محمد حسن خان [illegible] پیادگان [illegible]
[illegible] پیادگان [illegible] از راه خیابان [illegible]
[illegible] لشکر شیخعلی خان [illegible] در میان راه [illegible]
[illegible] محمد حسن خان [illegible] غلام
[illegible]
[illegible] شیخعلی خان [illegible] محمد [illegible] حسینعلی خان [illegible]
[illegible] شمشیر [illegible] با تیغ و سنان [illegible]

صاحب [illegible]

[illegible] علیخان [illegible]

فرق

[illegible] شیخعلی خان [illegible]

در این وقت محمد خان برادر کوهی که مشهور به داود بود از قبل کریمخان حکومت مازندران داشت از دستبرد حسینقلی خان
واقعه لشکر سامانش و تفقد و غارت [illegible] هر یک گردیده با خود کمک از ایل پیش و در تدبیر مردان و تسخیر طبرستان
مازندران دست جلادت از آستین بیرون کرد [illegible] او را از پای درآورد پس لشکری ساز که نخستین آهنگ تسخیر
نوکنده کرد و به هر آن الکا مرتضی قلیخان در آنجا مقام داشت چون این خبر به حسینقلی خان رسید کس نزد برادر فرستاد و پیام داد که با
مردم خود جنگ او را پذیره باش من از دیگر سوی کار او را ساخته خواهم ساخت [illegible] و معدودی از مردان کار دیده
برداشته [illegible] آمد از هیبت جلادت او هول و هراس تمام در خاطر کارگزاران محمد خان افتاد چه
خوانین [illegible] شهر ساری را [illegible] در آمد چون این خبر [illegible] محمد خان افتاد ناچار راه ساری برگرفت
و چون خواست از رستم کلا عبور کند مرتضی قلیخان برادر کهین [illegible] ناگاه بر لشکر او تاخته حمله بیفکند و سپاه او را هزیمت
کرده محمد خان را در آن دار و گیر دستگیر نمود و دست بسته نزد حسینقلی خان [illegible] کسیل ساخت و حسینقلی خان او را همچنان
در غل و زنجیر به بارفروش آورد و از پس آنکه اموالش را ماخوذ داشت جهان از وجودش بپرداخته کرد و بر تمامت مازندران
بادشاه حکمران گشت اما از آنسوی چون این اخبار موحشه در حضرت کریمخانی معروض افتاد [illegible] چنان داشت که
مهدی خان پسر محمد خان را بجای پدر حکومت مازندران دهد زیرا که پدر کشته [illegible] کینه [illegible] بنام
مهدی خان که [illegible] از مردم خود انجمن کرد [illegible] بارفروش [illegible] حسینقلی خان این خبر بشنید دیگر باره
چون شیر [illegible] شتاب [illegible] گرفت [illegible] از دروازه بارفروش [illegible] مهدی خان
چون چشم از خواب باز کرد دشمن را بر در سرای یافت [illegible] خاطر خویشتن را از دروازه خانه بیرون [illegible]
در [illegible] بارفروش [illegible] گشت حسینقلی خان فرمان داد تا تفحص کنند او را دستگیر ساختند و در حبس خانه باز داشتند
[illegible] جنگ جبارانه [illegible] مازندران را [illegible] هر جا دشمن یافت در معرض هلاک [illegible]
ساخت و هر جا قلعه [illegible] نمود و قلاع و [illegible] اعدا برآورده [illegible] منهدم نمود
کریمخان [illegible] چند کرت لشکر گران [illegible] ستیز و آویز او [illegible]
الله ویردی خان [illegible] حسین قلیخان [illegible]
[illegible] جاجرم [illegible] آمد [illegible]
با حسینقلیخان [illegible] حسینقلی خان [illegible]
[illegible]
[illegible] جاجرم [illegible] حسینقلی خان [illegible]
[illegible] جاجرم [illegible]

داود [illegible]

پذیره [illegible] استقبال است

رستم کلا [illegible]

[illegible]

جاجرم [illegible]

و ایلیان [illegible]

کاچی [illegible] جاجرم [illegible]

8

[illegible]

زیب شهر بود از تن جدا ساختند چون محمد خان قوانلو در استرآباد اتفاق این خبر [illegible] در رکاب آقا محمد شاه
و فرزند اکبر محمد حسن خان بود و حسینقلی خان و دیگر فرزندان پادشاه شهید از استرآباد بیرون شده بسوی ترکمان کوچ داده
و این واقعه در سال [illegible] و مدت سلطنت محمد حسن خان نه سال بود [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] محمد حسن خان [illegible]
[illegible] حسینقلی خان [illegible]
[illegible] محمد خان [illegible] حسینقلی خان [illegible] محمد حسنی

بیان شجاعت و جلادت نواب حسینقلی خان پسر محمد حسن خان و کشور گشائی او

اولاد و عشیرت محمد حسن خان چنانکه مذکور شد باتفاق محمد خان قاجار قوانلو در [illegible] و پس از
روزگاری [illegible] کریمخانی [illegible]
[illegible] کریمخانی [illegible]
نصرت [illegible] کریمخانی [illegible]
[illegible] محمد حسن خان [illegible]
[illegible] حسینقلی خان [illegible]
[illegible]
[illegible] حسینقلی خان [illegible]
[illegible] کریمخانی حکومت
[illegible] سلطنت [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] مرتضی قلیخان
[illegible] حسینقلی خان [illegible]
[illegible]
حسینقلی خان چون از کار [illegible] و قتل دشمنان بپرداخت [illegible] مراجعت برتافت

باز

مرهمی داشت حسینقلی خان از صفاهان این خبر بشنید [illegible] آهنگ [illegible] تجهیز لشکر کرد با ساز سپاهی
دیگر بر اسب خویش بر آمد و راه جاجرم پیش گرفت و رایت [illegible] از [illegible] او بر نشسته عزم رکاب [illegible] داد
شاهی [illegible] و از دنبال [illegible] خویش آهنگ [illegible] ساخت [illegible] جاجرم در آمد ترکمانان که دست [illegible]
داشت [illegible] از نزد [illegible] چون از [illegible] از کرده [illegible] فرستاده
خواستار [illegible] گشتند حسینقلی خان نیز از [illegible] ایشان کار [illegible]
ترکمانان را بار داده [illegible] شاهزاده [illegible] طریق [illegible] خویش سپردند اما
جماعت قاجار [illegible] چون [illegible] حسینقلی خان [illegible] ترکمان [illegible] در ممالک [illegible]
مشاهده کردند [illegible] از [illegible] ایشان را [illegible] از کرمان [illegible]
دیگر [illegible] و چند تن از ترکمانان [illegible] را که عزم رکاب [illegible] حسینقلی خان [illegible]
تطمیع کردند [illegible] شب [illegible] ایشان [illegible] قضا [illegible]
[illegible] خویش [illegible]
[illegible] خواب شهید شد [illegible]
[illegible] ممالک [illegible]
[illegible] حسینقلی خان [illegible]
دارد [illegible] حسینقلی خان [illegible]

ذکر سلطنت پادشاه کامکار آقا محمد شاه بن محمد حسن خان قاجار و خاتمه کار او

شهریار جهان آقا محمد شاه [illegible] محمد حسن خان [illegible] کریمخان [illegible]
سفر شیراز کرد و [illegible] سال در آن بلده [illegible] کریمخان [illegible] میداد [illegible]
میکرد [illegible] شاهزادگان [illegible] کریمخان [illegible]
کرد [illegible] آقا محمد شاه [illegible] کریمخان [illegible] شیراز [illegible]
[illegible] جعفرقلی خان [illegible]
دیگر [illegible] کریمخان [illegible]
[illegible] شهر [illegible]
[illegible] کریمخان [illegible] برادران [illegible] این

المحاربه لو

استمارت کرد و [illegible] شهر طهران خان [illegible] اعداد کار را [illegible]
بود خان [illegible] کرد [illegible] عراق شیراز [illegible]
[illegible] خان [illegible]
کریمخان [illegible] آقا محمد شاه
نخستین مرتضی قلیخان و آن دیگر مصطفی قلیخان [illegible] شیراز [illegible]
[illegible] کریمخان [illegible] مرتضی قلیخان [illegible]
[illegible] آقا محمد شاه [illegible]
[illegible]
[illegible] آقا محمد شاه [illegible]
[illegible] رضا قلیخان [illegible] آقا محمد شاه [illegible] طهران [illegible]
[illegible] مرتضی قلیخان [illegible] مصطفی قلیخان [illegible]
[illegible] آقا محمد شاه [illegible] جعفر قلیخان [illegible]
مرتضی قلیخان [illegible] جعفر قلیخان [illegible]
[illegible] آقا محمد شاه [illegible] جعفر قلیخان [illegible]
عراق [illegible] رضا قلیخان [illegible]
[illegible] مصطفی قلیخان [illegible]
[illegible] آقا محمد شاه [illegible] مرتضی قلیخان [illegible] آقا محمد شاه [illegible]
[illegible] کریمخان [illegible]
[illegible] اصفهان [illegible]
[illegible] آقا محمد شاه [illegible] جعفر قلیخان [illegible]
[illegible] آقا محمد شاه
رضا قلیخان [illegible] عراق [illegible] رضا قلیخان
برادران [illegible] جعفر قلیخان [illegible]
[illegible] رضا قلیخان [illegible]
[illegible] آقا محمد شاه [illegible] طهران [illegible]

بخود از حضرت ظفر شمرده با مردم خود با برخی لاریجانی که رکیب و از نو آغاز فتنه کرد و مرتضی قلیخان نیز از استرآباد با لشکر خود
تا فیروزکوه براند و رضاقلیخان از لاریجان کوچ داده بدو پیوست و جمعی مهدیقلیخان را از قبل آقا محمدشاه بایالت آنجا
لاریجان رفته بود با مرتضی قلیخان مرافقت نمود چون این اخبار پراکنده شد آقا محمدشاه جعفرقلیخان را که در نوبت بحدود قزوین
مأمور فرموده بود طلب کرد و خود نیز ساخته سفر مازندران گشت نخستین جعفرقلیخان با برخی مازندرانی درآمده با مرتضی قلیخان دوچار
شد و روزی مصاف داده برفت جعفرقلیخان شکست دلیران و درخت بستان مازندران [illegible] سبکپور کشید و دیگر باره
اعداد لشکر کرده در خرابک کجور با رضاقلیخان رزم داد و لشکر او را هزیمت کرد و از دنبال ایشان چنین [illegible] برفت
و رضاقلیخان را دستگیر کرد مغلولا نزد برادر آورد آقا محمدشاه بازعلیای عصیان او را [illegible] محل داده [illegible]
نافذ در روزی دو دیگر باره از پا و [illegible] لشکری ملازم جعفرقلیخان فرمود با برخی لاریجانی فرمان داد تا برفت و آن نواحی را
از کدورت بدخواهان صفا داد آنگاه از بارفروش آهنگ استرآباد نمود تا چهار دانگه براند و در خاطر داشت
و مرتضی قلیخان از کردار نابهنجار خود پشیمان شده پذیره شد و در رکاب شاه پیوست چون این اندیشه [illegible]
بیمار و جنگ با برادر سوی نیز [illegible] پیوست از آنجا رنجیده خاطر راه برگردانید و بطرف اشرف کوچ داد و دولتخواهان حضرت
معروض داشتند و اگر شهریار رضاقلیخان را [illegible] نزدیک مرتضی قلیخان بسیار فرمایند [illegible] ماده منازعت مرتفع
کرده و بر مرتضی قلیخان نیز از در مرحمت بگذرند آقا محمدشاه ملتمس ایشان باجابت مقرون داشت و رضاقلیخان را رخصت
سفر استرآباد داد و هم [illegible] مرتضی قلیخان نیز اظهار [illegible] که مصطفی قلیخان برادر خود را با معدودی بحضرت فرستاده
ملازم رکاب شد آنگاه آقا محمدشاه بساری آمد و جعفرقلیخان و مصطفی خان را با مخصوصین از ابطال رجال بتسخیر گیلان
مأمور داشت و خود ببارفروش آمده استوار نشست و رضاقلیخان قاجار [illegible] العصبیت [illegible] مامور کوه و رضاقلیخان
برادر خود را باستمالت مردم لاریجان برگماشت از میانه باز رضاقلیخان آتش فتنه را دامن زده با آن لاریجان اتفاق
کرده در سنه یکهزار و صد و نود و پنج هجری سپاهی ساخته و ناگاه بجانب بارفروش تاختن کرده مخالفت آشکار درآمده و گرد
سرای برادر را فرو گرفت و [illegible] از مردم شهر و ابطال لشکر [illegible] کوه دامنه [illegible] گلوله تفنگ [illegible] سرای بیارید
آقا محمدشاه شهزادگان جوان فتحعلی شاه و حسینقلیخان را با [illegible] مادر ایشان مهد علیا برداشته [illegible] تحصن شد
هرچند از چار سوی [illegible] بروند با گلوله تفنگ دفع همی داد چون لشکریان دانسته [illegible] دست نیابند آتش
در آن سرای زدند [illegible] آقا محمدشاه [illegible] قوم از بهر آن داشت که
خان ابدال خان کرد [illegible] و با دشمنان رزم دهد از قضا خان ابدال خان نیز با دشمنان [illegible] داشت [illegible]
و همین معلوم گشت آقا محمدشاه [illegible] ناچار [illegible] و رضاقلیخان را مخاطب ساخت [illegible]
ایشان [illegible]

گذاشته

خواجک کجور

[illegible]

برادر [illegible]

[illegible] نکاه [illegible] آتش

[illegible]

نگذاشته و از بیم تعقب و طلب [illegible] و سنگسر بهره نخواهی [illegible] رضاقلیخان بکلمات کذب آمیز متمسک شده چنانی [illegible]
و از [illegible] خونخوار [illegible] مردم را [illegible] نمیتوانم [illegible] آقا محمدشاه و شاهزادگان را بند گران برنهاد و در محالی
بند [illegible] آورده [illegible] بهوای سلطنت سر برکشید رضاقلیخان قاجار را از آنکه این خبر [illegible]
دار بجعفرقلیخان و مصطفی قلیخان فرستاد و ایشان از طریق گیلان را [illegible] مراجعت [illegible] و از آنسوی مرتضی قلیخان و علیقلیخان و مهدیقلیخان
و خوانین قاجار چون این قصه بشنیدند پسندیده نداشته [illegible] از ابطال رجال و [illegible] لشکر [illegible] از استرآباد
بیرون شدند رضاقلیخان چون آگاه شد خان ابدال خان را با چهار صد تن [illegible] ایشان روانه ساری ساخت و چون [illegible]
لشکر با هم راه نزدیک کردند [illegible] نخستین [illegible] کرد [illegible] و لشکر خان ابدال خان [illegible]
[illegible] خان ابدال خان گریز فرار کرد [illegible] روز دیگر [illegible] شمشیر داد
[illegible] محمدقلیخان لاریجانی [illegible] پنهان گشت و لشکر [illegible] حال او کرده دستگیر
ساختند این هنگام مرتضی قلیخان [illegible] ساری درآمد و از آنسوی چون رضاقلیخان این بشنید با لشکر خود از بارفروش [illegible]
آهنگ ساری [illegible] در نیمه راه خبر [illegible] خان ابدال خان در میان مردم [illegible] و هولی در دل لشکریان
[illegible] و [illegible] متفرق شدند رضاقلیخان ناچار فرار کرده [illegible] از برادر [illegible]
[illegible] آقا محمدشاه او را [illegible] رضاقلیخان چون [illegible] عراق برگرفت و نزد
[illegible] رفت [illegible] باصفهان [illegible] و از آنجا بشیراز سفر کرد [illegible]
برادر [illegible] دولت [illegible] و در شیراز نیز [illegible] کرد از آنجا [illegible]
[illegible] در سنه یکهزار و یکصد و نود و چهار خان ابدال [illegible] تا از
خانه خویش [illegible] فرار [illegible] مرتضی قلیخان [illegible] حکم داد [illegible]
برگرفته نزدیک آقا محمدشاه فرستاد و مصطفی قلیخان برادر [illegible] آقا محمدشاه [illegible] آقا محمدشاه
[illegible] برادران [illegible] مرتضی قلیخان [illegible]
[illegible] برای جنگ برادر [illegible] آقا محمدشاه رضاقلیخان قاجار را [illegible] جنگ بر
ایشان فرستاد [illegible] آهنگ جنگ برادر کرده [illegible]
[illegible] مرتضی قلیخان [illegible] روزی چند [illegible]
[illegible] مرتضی قلیخان [illegible] آقا محمدشاه [illegible]
[illegible] هزار [illegible] را شادکام [illegible]
همراه [illegible] آقا محمدشاه [illegible] ملوک [illegible] لشکر گرد کرده

[illegible]

[illegible]

[illegible]

قلعه ارزه ... محمد خان ... [illegible]

... [illegible] ... شد

و بر بر دیهای شکسته ، و علیقلی خان و همه را که هواخواه دولت است دفع دهد لا محمد شاه شاهزاده فتحعلی خان
حسینقلی خان را وارد ... سال ... در قلع این فتنه برگماشت و با حیدرخان قوانلو صاحب قلعه ارزه و محمد خان
عز الدین لو ... قلعه را با جانی ... کار ... تمام شکسته ... لشکرگاه
کوه ... صف برده جنگ در پیوستند و از کشش و کوشش فراوان قادرخان هزیمت شد
و شاهزاده خان ... برده این فتح ... درگاه پادشاه داشت لا محمد شاه ... اینجمت ...
بتعجیل شاهزاده ... علیمرادخان زند امیرگونه خان ... سپاهی داده بتسخیر ... مأمور
فرمود ... راه ... که ... خدمت او را الزام داده ... خویش ...
این خبر ... لا محمد شاه ... علیقلی خان را با گروهی از سپاهیان بدفع او فرمان داد ...
و با امیرگونه خان جنگ در انداخت و از مصاف او ... مقصود باز گشت ...
... میدان ... جنگ ... امیرگونه خان ... راه طهران برگرفت و
علیقلی خان ... محمد خان لاریجانی ... لا محمد شاه کار لاریجان را بنظام
آورده ... لشکرگاه ... مردم ... طاقت ...
جنگ ... مردم آن ...
نیز طریق ... و عصیان ... گشت و فرمان داد ...
و ... علیقلی خان ... علیمرادخان زند از اصفهان ...
... طهران ... علیقلی خان را با فوجی ... طهران ...
شهر طهران آمده لشکرگاه کرد و مردم شهر ... علیقلی خان ...
... دست از فتح حصار ... شهر ...
و ... الله ... لا محمد شاه ...
در سنه هزار و صد و نود و پنج ... بتسخیر گیلان ... هدایت الله خان ... گیلان ...
کرده ... لشکرگاه ... صف ... محاربت و مضاربت را رواج داد
... هدایت الله خان ...
... لا محمد شاه ...
... لا محمد شاه ...
لا محمد شاه ... برادران ... همراه ... گیلان ... جاجرم ...

... [illegible] ...

هدایت الله خان خواهر ... داده بود ... دولت قاجاریه
بود ... هدایت الله خان ... سلطنت قاجار را ... حضرت ...
در ... لا محمد شاه ... برادر خود
جعفرقلی خان و مصطفی قلی خان ... بزرگ ... لشکر ... مأمور داشت ...
سپرد ... لشکر او فرمان داد ... هدایت الله خان ...
... شهر ...
... در دارالاماره ... مردم شهر را ...
... رضا خان ... علیمراد خان ... جعفرقلی خان را با گروهی از
لشکریان ... جعفرقلی خان ... لا محمد شاه ... گیلان ...
و مصطفی خان دولو را بتسخیر ... مأمور فرمود ...
کوچ داده ...
دولت ... گرفس خان ...
... مردم ... شاهزاده ...
... گرفس خان ... لا محمد شاه ...
کردار ...
داده ... گرفس خان ...
... شاهزاده ...
... جعفرقلی خان ...
تسخیر ... طهران ...
وارد ... جعفرقلی خان را بتسخیر ... مرادخان زند مأمور فرمود و علیقلی خان ...
نیز ... جعفرقلی خان ... مرادخان ...
... علیقلی خان ... جعفرقلی خان ...
...
... برادر ... طهران ...
... لشکر ...

... [illegible] ...

... آرند ...

... [illegible] ...

گرفس خان ... [illegible]

... [illegible] ...

... [illegible] ...

زمستان را در آنجا بسر برد در سنه یکهزار و صد و هفتاد و هشت هجری بختیاری جنبشی آغاز کرده در شهرها [illegible] آتش در ایشان
مردمان گرفت و بجای آن [illegible] اما از سوی [illegible] علیمرادخان زند برادر [illegible] و قلع و قمع اولاد
و عشیرت کریمخان از شیراز به اصفهان آمد و لوای سلطنت برافراشت شیخ ویس خان ولد اکبر را با دوازده هزار کس از ابطال
جهان [illegible] و تسخیر مازندران مأمور ساخت [illegible] شیخ ویس خان با [illegible] محمد علیخان [illegible] خوار [illegible]
در مردم [illegible] نیز [illegible] طریق انقیاد [illegible] اللهیار [illegible] با او همدست شده پس [illegible] لاریجان [illegible]
که [illegible] در حضرت آقا محمد شاه [illegible] رضا قلیخان [illegible] را [illegible] داد در روز [illegible] شیخ ویس خان
شکست [illegible] از کوهها [illegible] از لشکر [illegible] شیخ ویس خان [illegible] فرار [illegible]
و [illegible] پرداخت [illegible] روز علیمرادخان [illegible] وارد طهران گشت [illegible] شیخ ویس خان
از طرف [illegible] کوه [illegible] از جانب [illegible] خان زند را از سوی [illegible] لشکرها [illegible] تسخیر
[illegible] فرمان داد و [illegible] در [illegible] پادشاه ایران آقا محمد شاه [illegible] در دفع دشمن [illegible] باشند
و [illegible] مرتضی قلیخان برادر [illegible] بلشکر [illegible] لاجرم آقا محمد شاه [illegible] در [illegible]
[illegible] واعیان [illegible] از پس لشکر [illegible] در تسخیر [illegible] خانه [illegible]
[illegible] الله [illegible] خان خواهرزاده زکیخان [illegible] مردم [illegible] هزار
مرد [illegible] تسخیر [illegible] خان [illegible] فرمان [illegible] لشکرگاه [illegible] کرده
[illegible] را [illegible] جعفر [illegible] در [illegible] از تنگی [illegible]
چون [illegible] آقا محمد شاه [illegible] فرمان داد [illegible] گرفته و از جانب دیگر [illegible]
[illegible] لشکرگاه [illegible] در [illegible] والده آقا محمد شاه [illegible] خان قاجار [illegible]
[illegible] رحلت [illegible] جعفر قلیخان برادر [illegible] از مردم [illegible]
آقا محمد شاه [illegible] لشکرگاه [illegible] خان [illegible] طریق
[illegible] چنانکه [illegible] چاره [illegible] راه فرار پیش گرفت
[illegible] و [illegible] آورده فرمان رفت
[illegible] لشکر [illegible] بعراق [illegible] شیخ ویس خان
نیز [illegible] عراق [illegible] در [illegible] آقا محمد شاه [illegible] مازندران آمد
[illegible] عراق [illegible] لاجرم [illegible] مردی [illegible] مازندران [illegible]
[illegible] و [illegible] لشکر [illegible] کفایت [illegible]

تا انجماعت انتظام

تا انجماعت انتظام [illegible] میرزا [illegible] خان نوری [illegible] مازندران [illegible]
همه ایران [illegible] او [illegible] از عهد قدیم بزرگان [illegible] چنانکه در آن [illegible]
[illegible] خواجه ابوالحسن [illegible] چنانکه در جای خود [illegible] آقا محمد شاه
میرزا [illegible] خان را [illegible] آغاز دولت [illegible]
سلطنت [illegible] نظام لشکر و قوام سپاه [illegible] دولت [illegible]
[illegible] لشکر [illegible] او را بوزارت لشکر
برگشته [illegible] که [illegible] داده [illegible]
او را [illegible] وزارت و کلید امارت [illegible] قلم [illegible]
تا تمامت [illegible] سپاه [illegible] میرزا [illegible] خان [illegible]
[illegible] چنین لشکر [illegible] شهریار [illegible]
لشکر [illegible] نظام [illegible] روز جنگ [illegible]
باشند [illegible] پادشاه [illegible]
[illegible] آن [illegible] است
جناب [illegible] صدر اعظم میرزا آقاخان [illegible] در مجموعه [illegible]
[illegible] آقا محمد شاه [illegible]
[illegible] سپاه [illegible] مازندران [illegible] علیمرادخان [illegible] خان زند [illegible]
[illegible] آقا محمد شاه جعفر قلیخان را [illegible]
[illegible] علیمرادخان [illegible]
[illegible] اصفهان [illegible]
[illegible] جعفر قلیخان [illegible]
[illegible] پادشاه [illegible]
[illegible] در سنه [illegible] هزار [illegible] و دوازده [illegible]
[illegible] علیمرادخان جعفرخان زند برادرزاده [illegible]
و با علیمرادخان [illegible] برادر [illegible] اصفهان [illegible]
[illegible] آقا محمد شاه در سنه [illegible] از مازندران [illegible] عراق [illegible]

ربیع الاول [illegible]

[illegible]

رباب

[illegible]

فرو نشسته اجلال منبع و بیات برکاب پرستند و فرار بجا ... آنکه نجف خان زند را که از قبل
جعفرخان حکومت داشت با جماعه اخراج و بحکم ... قم را فرو گرفت و در میانه ... گشت
نجف خان ... طریق فرار برداشته باصفهان شتافت و بجعفرخان پیوست و آقا محمد شاه ... قم کوچ داده
[illegible]

لکشانی فرستاده ... با لشکری آراسته بطرف طالقان و قلمرو کوچ داد ... چون این خبر بشنید فرمان داد ...
والی کردستان و ... خان ... با جماعت ... در ارض ... راه ... حیف ...
[illegible]

وقایع سنه ... و رحلت ... و فتح گیلان بفرمان آقا محمد شاه

[illegible]

طلبی بود با همه داد و دوار، لشکری لایق با فتح کرده در ظاهر نیز با جعفرخان مصاف داده و او را شکسته اموال و اثقالش را به تاراج
داده و سلطنت بغیه برگرفت و از بین فتح عجیب و تمردی در دماغ او راه کرده فتح اصفهان را تصمیم عزم داد، محمد حسین خان بیگدلی خان
عرب عامری حاکم نطنز و اردستانی بجانب نیز با او پیوسته جعفرقلیخان از اصفهان بیرون کشیده به نزدیک جنگ او گشت و ابراز جلادت
مبارزت و مناجزت میر محمدخان بنه و اغروق برگرفته به یزد گریخت و اراده طلبی شد و هم در این سال لامحمد شاه در اوایل بهار
از عزم تسخیر شیراز از طهران کوچ داده به اصفهان آمد و شاهزاده محمدعلی را به توقف اصفهان حکم داده متوجه شیراز گشت و در مشهد ام البنین
لشکرگاه کرد و علیقلی خان را با تاخت و تاراج ایلات ارزنی فرمان داد و او اطراف و اکناف آن اراضی را تاخت جمشید عرضه نهب و غارت
ساخت و در نیمه شبی مراجعت به اصفهان فرمود شاهزاده محمدعلی خان چند قطعه الماس و یاقوت و بعضی اشیاء نفیسه پیشکش گذرانید آنگاه
علیقلی خان را با فوجی از جنگجویان در اصفهان گذاشته باز طهران شد و در این هنگام مرتضی قلیخان از ما لویه لشکری انبوه کرده گیلان
تاخت و سلیمان خان حاکم گیلان تاب درنگ نیاورده به قزوین گریخت و صورت حال را باز نمود لامحمد شاه محمد حسن آقاجان [illegible]
از جنبش غیرت گروهی را به دفع او مأمور فرمود و جعفرقلیخان نیز به همراهی کس از دنبال ایشان کوچ داد اما از [illegible] پیش آمده جعفرقلیخان
در رسید مرتضی قلیخان میدان مبارزت را بیارایت و جنگ صف در افکند در اول حمله محمد حسن آقا [illegible] هزیمت شد و پشت بر [illegible]
داد امیر محمد حسن خان از جنبش چشم [illegible] کالا پوشیده و مردانه پوشیده تفنگ [illegible] زخمی [illegible]
مانند شیر زخم یافته [illegible] از ابطال رجال [illegible] خاک گشت
مرتضی قلیخان [illegible] فتح [illegible] جعفرقلیخان [illegible] گیلان [illegible] غارت داشته
کلاب با کوچ و شتاب کرده [illegible] هزار مرد جنگی از شیراز
خیمه بیرون زده و تسخیر اصفهان تصمیم عزم داده لامحمد شاه [illegible] مرد [illegible] برگشت
و آهنگ اصفهان کرد چنانکه [illegible] حضرت [illegible] ایشان [illegible] داد [illegible]
[illegible] سپاه [illegible] شتاب [illegible] جعفرخان [illegible]
از نیمه راه بجانب شیراز در [illegible] خبر فرار او در منزل [illegible] حرکت [illegible] لامحمد شاه [illegible] اصفهان [illegible]
مصطفی خان دولو را از دنبال او [illegible] ایزد [illegible] جعفرخان [illegible]
به اصفهان شد و لامحمد شاه [illegible] طهران [illegible]
و جعفرخان [illegible] مسموم [illegible] مرادخان [illegible] مرادخان
زند و ابراهیم خان و الله [illegible] خان و حاجی علیقلی خان [illegible] شیراز [illegible] بوده [illegible]
جعفرخان [illegible] مقصود [illegible]
بیرون [illegible] خلوت ارک [illegible] صید مرادخان از [illegible]

مرادخان

درست آورد طلاجات [illegible] در زاویه خانه کمین نهاد با مداد [illegible] یا از بالای جعفرخان [illegible]
در [illegible] جعفرخان [illegible] بانگ [illegible] شمشیر برکشید و از خوابگاه [illegible] بیرون تاخت [illegible]
شاه مرادخان بیرون [illegible] جعفرخان تیغ برد و [illegible] ابراهیم خان چوب [illegible] از قفای جعفرخان
برآمد و بر او [illegible] از پی در آمد پس [illegible] تیغ از کف او بستد و با همان شمشیر سرش برگرفت و در
بام برای [illegible] صید مرادخان [illegible] سر را برداشته بالای دیوار ارک [illegible] در [illegible] لطفعلی خان پسر جعفرخان
[illegible] چون [illegible] شیراز [illegible] نزدیک [illegible] بود [illegible] لشکری
[illegible] باز شیراز [illegible] و [illegible] دستگیر [illegible] بعضی [illegible]
[illegible] بر مسند [illegible] لامحمد شاه چون [illegible] تسخیر مملکت فارس [illegible]
[illegible] و چهار هجری با لشکرهای [illegible] اصفهان آمد و [illegible] بجانب شیراز کوچ داد
و در منزل [illegible] فرسنگی شیراز [illegible] لطفعلی خان [illegible] رجال را برداشت
[illegible] لطفعلی خان [illegible] هزار سواره و پیاده [illegible] در حوالی مسجد بردی با لشکر
پادشاه برابر شد [illegible] لامحمد شاه در قلب سپاه [illegible] جعفرقلیخان [illegible] مصطفی خان
دولو در میسره [illegible] لطفعلی خان [illegible] جعفرقلیخان [illegible]
[illegible] لامحمد شاه [illegible] لطفعلی خان
[illegible] مصطفی [illegible]

وقایع سال هزار و دویست و پنج هجری و عزم لامحمد شاه به تسخیر آذربایجان

در [illegible] هزار و دویست و پنج هجری لامحمد شاه [illegible] لطفعلی خان [illegible]
[illegible] اصفهان [illegible] کوچ داد [illegible]

بنه و اغروق [illegible] و [illegible] داد و [illegible]
مسجد بردی [illegible]

[illegible] سپاه [illegible]

قراباغ

قراجه داغ

اشتبر بضم همزه و سکون شین و ... و کاف مفتوح ...

اشنو بضم همزه و سکون شین معجمه و نون مضموم و سکون واو

جوجوق

غلام لشکر کامران سلیمان خان را با شهر از برد الطاش [illegible] ... انکه از دشمن عرب و غارت در آورده بر رکاب
الحال ... [illegible] ... و فرار در بر کنار قراقوز تهر با از طریق حکم حلی مسافت کرده ... از کار آورده تسخیر قلعه
کرابست و میرصادق خان را تقسیم عزم داد صادق خان تحقیق اندیشه موافقت ... مبادرت نمود در اول حمله
شکسته شده و طریق فرار پیموده تا قراباغ عنان باز کشید و در پناه ابراهیم خلیل خان جوانشیر بیارمید و شهر را از پس او
فرمان داد تا خراب کردند و هم ... از آنجا کوچ داده ... مصطفی خان حاکم قراجه داغ
پادشاه را پذیره شد و ... با برادرش محمد خان قاجار ...
... مصطفی خان طالش ... ماهی و رکنه شده ... منازل ... قطع ... قراجه داغ ... سفر کرده و در چمن اشتبر فرود شد
حسینقلی خان دنبلی حاکم خوی ... حضرت شده بحکومت خوی و تبریز ... ابراهیم خلیل خان ... قزوین ... محمد قلیخان حاکم ارومی ...
... محمد خان ... قاجار ... ارومی ... محمد قلیخان ...
... محمد خان ... ارومی ... و محمد علیخان جوجوق ...
... لاجرم ... خشم پادشاه زبانه زدن گرفت
و فرمان داد تا محمد خان را ... محمد علیخان جوجوق و محمد قلیخان ...
... محمد تقی خان ... محمد قلیخان ارومی ...
... برادر ... ابراهیم خلیل خان ...
... لطفعلیخان ... تسخیر اصفهان را تصمیم
عزم داد ... عبدالرحیم خان برادر ابراهیم خان ...
... شاهزاده ... سلطنت بود
در چمن ... کرده ... تاریخ ... کوچ داد
... لطفعلیخان
... عبدالرحیم خان ...
برادرش ... ابراهیم خان ...

بنا برآن

قمشه بضم قاف و فتح میم ... و شین معجمه ...

پای یک قسمت از آن قسمت ... گویند

بنا بر این لطفعلیخان ... در میان لشکرگاه ... چند ... در بیابانی ... شاهزاده
لطفعلیخان ... لشکر ... شاهزاده ... تسخیر ...
... خاصان ... بسوی شیراز شتاب گرفت ... ابراهیم خان ...
... دروازه شهر ... ابراهیم خان ... دروازه ...
... لشکرگاه ... شاهزاده
... ابراهیم خان ... لطفعلیخان ...
... شاهزاده
مصطفی خان ... شیراز ... احوال و اثقال لطفعلیخان
... لطفعلیخان ...
... تسخیر شیراز را
تصمیم عزم داد ... کازرون ...
... مصطفی خان ... ابراهیم خان ...
شیراز ... عبدالملک ...
... لطفعلیخان ...
... مصطفی خان ... کلان
...
... لطفعلیخان ... مصطفی خان
... ابراهیم خان ...
... لطفعلیخان ...
... محمد خان ...
... لطفعلیخان ...
... مصطفی خان ... لطفعلیخان ...
... لشکرگاه ...
لاجرم ... تصمیم عزم داده

خشت بفتح خاء ... و سکون شین ...

کریم بضم کاف ... میم

زرقان بفتح زای ... و قاف ... و نون

تمه ... رخنه را گویند

در اواخر محرم ... [illegible] الطلب که [illegible] محمد ... جهت ... اعلام ... وفات ...
فرمان داده بکرمانشاهان شهزاده ... بطهران آورد و از قفا چنین ... از روز چهارشنبه ... ربیع الثانی
در سنه هزار و دویست و شش هجری آقا محمد شاه چنان که بر تخت سلطنت تکیه داشت و باغات ... [illegible]
ناکامی ... [illegible] سلیمان خان قاجار ... مکان داشت تقریر ... مرضی ... کرده
حاضر درگاه را به نیکوترین ... طهران ... پادشاه ... خواجگان ... بجرم ...
آورد و ... احمد ... طبیب حاذق ... حاضر ... معالجه ... دیگر
و ... ایشان روز دیگر ... [illegible] ... در درگاه ... پیشانی
برخاک ... [illegible] ابراهیم خان ...
... [illegible] ... درگاه ...
و سلیمان ... مصطفی ... [illegible] ... چند ...
از ... درگاه ... [illegible] ... و فرمان ... آقا محمد شاه فرمان داد ... سال
و بنای ... در مشهد مقدس سید الشهدا علیه التحیه و الثنا ... [illegible]
برآورده ... سلیمان ... قصیده ... این مصرع بتاریخ آورد
[illegible] ... هجری آقا محمد شاه ... [illegible]
و امارت ... [illegible] ... اصفهان ... داد و ...
... [illegible] ... ابرج ... لطفعلی خان ... آهنگ ... لشکرگاه
پادشاه ... لشکرها ... ابراهیم خان ... [illegible] ... لشکر
... [illegible] ... لطفعلی خان ... [illegible]
... [illegible] ... سیلاب ... لشکرگاه پادشاه ... [illegible]
از ... عبدالله خان ... فرمان داد ... سپاه ... لشکرگاه ...
عظیم در لشکرها ... [illegible] ...
در ... [illegible] ... آقا محمد شاه
... [illegible] ... درگاه ... پادشاه ... [illegible]
و ... پادشاه ... [illegible] ... آقا محمد شاه ... [illegible]
رسیده ... [illegible] ... لشکرها ... [illegible]
... [illegible] ... الابطال ... [illegible]

لطفعلی خان

حضرت ... [illegible]

ابرج

... الابطال ... [illegible]

لطفعلی خان ... در لشکرگاه پادشاه ... [illegible] ... لطفعلی خان ... شیفته
... [illegible] ... پادشاه ... [illegible] ... خاطر ...
... [illegible] ... آقا محمد شاه ... لطفعلی خان ... [illegible]
... [illegible] ... سپاه گران ... [illegible] ... خاطر
گشت ... [illegible] ... آقا محمد شاه ... [illegible] ... لشکرها ...
... [illegible] ... فرمان ... [illegible] ...
لشکر ... [illegible] ... جبه ... فرستند ... [illegible]
داد ... ابراهیم خان ... [illegible] ... آقا محمد شاه
فرمان داد ... [illegible] ... لطفعلی خان ... [illegible]
... [illegible] ... دادند ... [illegible] ... گرفتار شده
... درگاه آوردند ... [illegible] ... شهزاده
حسینقلی خان ... [illegible] ... لطفعلی خان
... ابرج ... [illegible] ...
... [illegible] ... لطفعلی خان ... [illegible]
... [illegible] ... لطفعلی خان ... [illegible]
... [illegible] ... لطفعلی خان ... [illegible]
... [illegible] ... عطش ... [illegible]
... [illegible] ... لطفعلی خان ... [illegible]
... [illegible] ...
... [illegible] ... لطفعلی خان ... [illegible]
... [illegible] ... ابرقوه ... [illegible]
آقا محمد شاه ... [illegible]
... ابرقوه ... [illegible] ... لطفعلی خان ... [illegible]
... [illegible] ... ابرقوه ... [illegible]
... [illegible] ... آقا محمد شاه ... لطفعلی خان ... [illegible]

ابرقوه ... [illegible]

دهم ابرکوه بکاشتی نرسانیده بود لاجرم محمد حسین خان از ابرکوه کوچ داده بطرف شیراز شتاب گرفت و بقرب رسید
و لطفعلی خان دست از قلعه دارابجرد برداشته طریق نیریز سپرده بود لاجرم از راه مشکم برفت و در پای جنوبی کوه
[illegible] رسید از هر دو سوی صف قتال راست کردند و داد از مصافگاه برانگیختند و خون بیکدیگر بچشیدند چند روز در برابر هم لشکرگاه
کردند و هر روز از بام تا شام رزم دادند عاقبت لطفعلی خان آهنگ شبیخون نمود و جمعی از ابطال رجال گزیده کرد یکتن از
مردم او که حاتم نام داشت از لشکرگاه او فرار کرده بنزدیک محمد حسین خان آمد و او را از عزیمت لطفعلی خان آگهی داد تا بحفظ
و حراست جایگاه خود پرداخت لاجرم چون لطفعلی خان شبیخون آورد او را از هر سوی درست بیافت و بی نیل مقصود
بازگشت و [illegible] از جای رانده شد محمد حسین خان [illegible] دل بر جنگ نهاده صف برزد و لطفعلی خان از لشکر [illegible]
روی برتافت [illegible] جنگ پیوسته شد و کوشش و کشش بنهایت رفت هم در پای کار لشکر لطفعلی خان پشت با جنگ داده
راه فرار پیش گرفت و جبال [illegible] برادر حاجی [illegible] از اراضی شیراز دل برگرفت و طریق طبس برداشت اما ابوالمحمد
در نوبت تسخیر [illegible] عزم داده در سنه هزار و دویست و شش هجری از راه اصفهان کهپایه آمد و شاهزاده فتحعلی خان را
با ده هزار سوار و پنجهزار پیاده و توپ و زنبورک در مقدمه هم بشهر نوالی با مهرد [illegible] مصطفی خان دولو را که
[illegible] الله و حاجی ابراهیم خان شیرازی را با رزمان [illegible] طلب داشته در محال [illegible] شاهزاده فتحعلی خان
حل [illegible] در شهر [illegible] فرود شد و دراین محمد رضا خان گرائلی را طلب نمود و او [illegible] روی بر رقت
عرضه [illegible] بشارت کشت الله و شاهزاده از [illegible] برگشته [illegible] لشکرگاه که مصطفی خان را با شش هزار تن
در [illegible] امور [illegible] دیگر مردم [illegible] اراضی [illegible] و بمقابل [illegible] ورد از رقت [illegible]
مع [illegible] شاهزاده اقامت توابع و اراضی کرمان [illegible] آقای برادر مصطفی خان را از [illegible]
[illegible] در کرمان [illegible] طریق حضرت [illegible] محمد رضا خان گرائلی [illegible]
[illegible] در حضرت [illegible] مصطفی خان دولو [illegible]
[illegible] برفت [illegible] طهران فرود و از ای [illegible]
از اهراکه [illegible] طرف [illegible] قبچاق [illegible]
طریق [illegible] آبرزکان [illegible] رجال خونی [illegible]
در [illegible]
[illegible] مصطفی خان دولو را [illegible] از لشکریان [illegible]
[illegible] مصطفی خان [illegible]
[illegible] ترکمان [illegible] عرب [illegible] ترکمان

لیرعلی

بسته جنگ پیوسته شد بفراز کشش و کوشش فرو دادن ترکمانان شکسته شدند رسیده بود و دلیری شمشیر گرفت و از او
زن و فرزند از [illegible] طریق هزیمت سپردند و شش صد کس از ایشان و کردکان دستگیر گشت و دران گیرودار چنان افتاد
که بعضی از ترکمانان زنان خود را بکشتند تا [illegible] بیگانه اسیر نشوند و نیز بعضی از زنان خویشتن را از بیم اسیر هلاک کردند
[illegible] بعضی از زنان [illegible] لشکر اسیر بود [illegible] از لشکر [illegible]
از ترکمانان زنی [illegible] چیاخت [illegible] زن [illegible]
[illegible] بجنگ [illegible] و از پس آنکه جنگ بپایان رفت [illegible] لشکر [illegible]
[illegible] از بزرگان ترکمان [illegible] آمد [illegible] قید [illegible] شاه [illegible]
[illegible] از زر و سیم [illegible] غنیمت فراوان بهره [illegible]
[illegible] جنگ [illegible] از لشکر پادشاه [illegible] بجلد
[illegible] شاه ایران [illegible] از لشکریان [illegible] ترکمانان [illegible]
[illegible]
[illegible] آقای [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] سلیمان خان [illegible]
[illegible] ابراهیم [illegible] عبدالله بیگ
[illegible]
[illegible] سلیمان خان [illegible]
[illegible]

وقایع سنه هزار و دویست و شش هجری و هزیمت [illegible] شاه و فرار لطفعلی خان [illegible]

در سال هزار و دویست و شش هجری [illegible] قلیجان [illegible] کرمان [illegible] عبدالله
[illegible] لطفعلی خان [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] شاهزاده [illegible]

که زحمت سیلاب [illegible] ایوان [illegible] نشسته از پیش [illegible] فرار از خونریز با لشکر گران آهنگ کرمان خیمه
بیرون زد و برای مساعدت [illegible] شهر بابک در آمده اهل عصیان و طغیان را کیفری بسزا کرد تا از کرده پشیمان
و مطیع فرمان گشتند و از آنجا بشیر شده چون بعضی از سران آن شهر را عرضه هلاک و دمار ساخت و گروهی را در [illegible]
در آن جمله اجناس [illegible] الکاء شتاب زده بکرمان آمده و در خارج قلعه لشکرگاه کرد و روز لطفعلی خان مردم خود را
بیرون از قلعه رزم داده و شکسته شد [illegible] دست بر آن سپاه نیرومند جنگ [illegible] و یکباره دروازه‌های حصار را استوار
بسته متحصن گشت و محمدشاه چنین دید فرمان داد تا دیوارگران و بنایان ده هزار تن در لشکرگاه حاضر آورده و از بیرون
شهر دیوار برابر هر برجی از حصار برجی بر آورده و میان برجها را خندق کنده و استوار نشسته و پنجاه شبانروز کار بحرب
توپ و تفنگ [illegible] از هر جانب نقب می‌زدند بسیار بود و در میان نقبها از دو لشکر [illegible]
دست در گریبان میشدند و یکدیگر را با تیغ و خنجر میخستند و آن هنگام زمستان پس آمد شهریار فرمود تا لشکریان نیز جاها
کنده و از خیمه بر [illegible] در آمده سرانجام قحط و غلا در کرمان پدید گشت چندانکه نه هزار تن از مردم بحکم [illegible] از شهر بیرون
[illegible] چون کار محاصره بدراز کشید آتش خشم شهریار زبانه زدن گرفت و فرمان داد تا بیورش
آن قلعه فرود گیرند [illegible] روز جمعه بیست و نهم ربیع الاول یکهزار و دویست و نه سال از هجرت برفته الکاء
[illegible] هشت روز [illegible] چندانکه گلوله [illegible] از برج و باره [illegible] دلیران لشکر را [illegible]
و یکباره بر بروج شهر [illegible] فرود گرفتند و دست [illegible] لطفعلی خان [illegible]
[illegible] چنین کار [illegible] از [illegible] حصار بیرون [illegible] بکریخت و محمدشاه
[illegible] محمدولی خان قاجار را [illegible] لطفعلی خان [illegible] بقلعه بم [illegible]
حال [illegible] مردم [illegible] سیستان [illegible]
[illegible] لطفعلی خان [illegible]
[illegible]
[illegible] محمدولی خان [illegible] لطفعلی خان [illegible]
[illegible] محمدشاه [illegible]
[illegible] عرضه هلاک
[illegible]
[illegible]
[illegible] سادات [illegible]

[illegible]

مشیر

ابار بزرگ [illegible]

[illegible]

[illegible] محمدشاه [illegible] لطفعلی خان [illegible] عرضه هلاک و دمار گشت

[illegible]

و افزون از [illegible] فرموده از [illegible] مقصد [illegible] از [illegible]
[illegible] از جوانان [illegible] کرمان [illegible] مرتضی قلیخان [illegible] حکم داد
تا دیوار حصار کرمان [illegible] با خاک پست کنند الکاء آهنگ شیراز فرمود در [illegible] عبدالصمد بیک پسر عم ابراهیم
خلیل خان فرار کرده [illegible] رسید بعضی از مردم [illegible] او را شناخته قصد کردند
[illegible] دستگیرش سازند اسب خویش را برجهاند [illegible] گلوله [illegible]
[illegible] بشیراز آورده [illegible] شاهزاده فتحعلی خان [illegible] سپاه [illegible]
[illegible]
[illegible] شاهزاده [illegible]
[illegible] شاهزاده فرمان داد [illegible] حصار را
فتح کرده [illegible] شاهزاده [illegible]
[illegible]
[illegible] محمدشاه [illegible]
[illegible] ابراهیم خلیل خان [illegible] وزارت [illegible]
[illegible] سال از هجرت [illegible] ابراهیم خلیل خان [illegible]
[illegible] محمدشاه
فرمان داد [illegible] سپاه [illegible]
[illegible]
[illegible] محمدحسین خان [illegible] لشکر [illegible]
[illegible] ابراهیم خلیل خان [illegible]
[illegible] محمدحسین خان [illegible]
ابراهیم خلیل خان [illegible] محمدشاه حکم داد [illegible] لشکرگاه
[illegible]
[illegible] مصطفی خان [illegible]
[illegible] مصطفی خان
[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

بطرف سالیان فرستاد و در مرز سالیان ابراهیم پادشاه را بدیشان فرا داده و بحالت [illegible] بیان [illegible] ایشان [illegible] لشکر ایران [illegible]
گیلان و در [illegible] شده [illegible] بر حسب فرمان [illegible] گشتند [illegible] و آن اموال و اثقال [illegible]
بود با خود گشت سلیمان خان و مصطفی خان نیز [illegible] را [illegible] قلعه [illegible] نهب و غارت [illegible]
در قید اسیر [illegible] شهریار [illegible] خنجر از [illegible] تیغ [illegible] زنان و فرزندان [illegible]
[illegible] شاه [illegible] خان [illegible] جنگ [illegible] دستگیر [illegible] الله [illegible]
و مصطفی خان را [illegible] بیان [illegible] و بعد از [illegible] ایمان [illegible]
[illegible] سر [illegible] آورد شهریار [illegible] مردم [illegible] سپرد و [illegible] سلیمان [illegible]
شد و مظفر و منصور [illegible] الله [illegible] عبد الرحیم خان [illegible] خان [illegible]
لشکر [illegible] سلیمان خان و مصطفی خان را با ده هزار کس [illegible] راه [illegible] ابراهیم خلیل خان
[illegible] دستگیر [illegible] لشکر [illegible]
[illegible] شاه [illegible] حکم داد [illegible] جمعی از [illegible]
و مصطفی خان را با چهار کس [illegible] خلیل خان را [illegible]
[illegible] ابراهیم خلیل خان با ده هزار [illegible]
بزرگ [illegible] کشتی [illegible]
[illegible] ابراهیم خلیل خان [illegible]
و عبد الرحمن خان [illegible] ابراهیم خلیل خان [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] ابراهیم خان [illegible] جواد خان گنجه [illegible]
[illegible] قبه [illegible]
[illegible] درگاه [illegible] حسین خان [illegible]
و سلیمان پاشا حاکم بغداد [illegible] حضرت [illegible]
[illegible] تفلیس [illegible]
اعتماد الدوله را [illegible] خان والی گرجستان [illegible] ابراهیم خلیل خان [illegible]
داشتیم [illegible] لشکر [illegible] تفلیس خواهیم شد

چنان امر [illegible]

[illegible]

[illegible]

چون امر نهضت از عهد شاه سلطان حسین صفوی تا آغاز دولت ... در شمار ممالک ایران بود باید از شرح [illegible]
و حضرت [illegible] از کلاخان کردن از فرمان [illegible] بجانب [illegible] تفلیس با لشکر [illegible]
[illegible] قلعه [illegible] مردان کارزار [illegible]
[illegible] لشکر شهریار [illegible] ار کلاخان [illegible]
[illegible] تفلیس [illegible]
[illegible] کار [illegible]
[illegible] شاه [illegible] الله [illegible] تفلیس
[illegible]
از زنان [illegible] اسیر و دستگیر [illegible]
[illegible] تفلیس
[illegible] مصطفی خان دولو
[illegible] مصطفی خان حاکم شروان [illegible]
حاکم شروان [illegible] مصطفی خان دولو [illegible]
[illegible] حاکم [illegible] سلیمان خان [illegible]
[illegible] لشکر [illegible]
[illegible] مصطفی خان دولو [illegible] مصطفی خان [illegible]
[illegible]
[illegible] مصطفی خان [illegible]
و سلیم خان [illegible] شروان [illegible] مصطفی خان [illegible]
[illegible]
[illegible]
در حضرت شهریار [illegible] شاه [illegible]
[illegible]
[illegible] مصطفی خان [illegible]
پسر مصطفی خان [illegible] مصطفی خان قاجار

[illegible]

بجای او [illegible] در دفع لطفعلی خان پرداخته تصمیم عزم داده از دنبال او تا زمین [illegible] براند و او را بمحاصره آورد
و کار باو صعب ساخت چنانکه [illegible] اهل حرم بحرمت [illegible] لطفعلی خان از آنجا کوچ داده در ارض [illegible]
لشکرگاه [illegible] در حضرت پادشاه باز نمود و ملازم رکاب [illegible] طهران آمد

جلوس شاهنشاه ایران آقا محمد شاه بر تخت سلطنت و وقایع سنه هزار و دویست و ده

بسیار روز رفت [illegible] در درگاه و قواد سپاه و [illegible] بودند که [illegible] مبارک را بتاج [illegible] زر و دیهیم
و جاه بالش سلطنت را بر زیب تخت کیانی بنهد پادشاه [illegible] قبول [illegible] ملتمس ایشان را [illegible]
اما در ضمیر داشت که در تمامت ممالک ایران چندانکه یکتن از دور یا نزدیک [illegible] اندیشه مخالفت تواند
در خاطر گذرانید سر را بجلیه تاج کیانی نکند و بر تخت تکیه نزند [illegible] و آرزو در کنار گرفت
مسئول بزرگان درگاه را باجابت مقرون داشت و حکم [illegible] تا تمامت ایران در طهران حاضر
شدند [illegible] تاج کیانی را [illegible] زینت ترصیع [illegible] بر فرق فرقدان [illegible]
و بازوبند دریای نور و تاج ماه را [illegible] پادشاه [illegible] بر بازوی [illegible] بست و [illegible] منصور
[illegible] از یمین و شمال [illegible] و شمشیر [illegible]
[illegible]
باستان [illegible] بزرگان ایران و اعیان [illegible] درگاه [illegible]
[illegible] و تهنیت [illegible]
جلوس [illegible] هزار و دویست و نه سال از هجرت [illegible]
آنگاه [illegible] آقا محمد شاه [illegible] عزم داده در روز [illegible] ذیقعده در سنه هزار و دویست و ده با لشکری
افزون از حوصله حساب و وزرای کار آگاه [illegible] میرزا ابراهیم خان اعتماد الدوله و میرزا شفیع صدر اعظم و [illegible]
وزیر لشکر و جماعت امرا و سرداران از طهران طریق [illegible] بطرف دشت [illegible] کوچ داد
[illegible]
[illegible] الله [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
جعفرخان [illegible]

[illegible] (marginal notes)

احوال ابن

احوال ابن [illegible] وزیر [illegible] لطفعلی [illegible] مشهد [illegible]
[illegible] میرزا [illegible] از مشهد
[illegible] پادشاه [illegible] آقا محمد شاه [illegible] میرزا [illegible]
[illegible] روز دیگر [illegible] میرزا [illegible] حکم داد [illegible] رکاب [illegible] سلیمان خان [illegible]
[illegible] میرزا [illegible] شهر مشهد [illegible] پادشاه [illegible]
[illegible] میرزا [illegible]
[illegible] طریق هرات [illegible] الله
آقا محمد شاه [illegible] مشهد [illegible]
[illegible] شهر مشهد [illegible] امام [illegible]
[illegible] موسی الرضا علیه التحیة و الثنا [illegible] الله [illegible]
[illegible] میرزا [illegible]
[illegible] شهر مشهد [illegible] شاهزاده [illegible] مشهد [illegible]
[illegible] آقا محمد شاه [illegible]
[illegible] حاکم [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] شاهزاده محمود [illegible] هرات [illegible]
[illegible]
[illegible] ایروان [illegible] تبریز
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] شد .

[illegible] (marginal notes)

از هم انقلاب ... در جامه خواب ... شهید ... [illegible]

[illegible] ... صادق خان شقاقی ... [illegible]

وقایع سنه هزار و دویست و [illegible] و ذکر طلوع [illegible] شاهنشاه ایران فتحعلیشاه قاجار

شرح این حالت که چون شهریار ... عزم ... شاه شهید ... صادق خان شقاقی ... [illegible]

و خبر ... صادق خان ... عراق ... [illegible]

جواهر ... سلطنت ... [illegible]

... قلعه پناه آباد ... عراق ... [illegible]

[illegible]

[illegible]

از ... جهان ... محمد ولیخان قاجار را با ده هزار سوار ... [illegible]

خراسان ... قلعه مشهد ... [illegible]

و ... طهران ... سلطان محمد ... [illegible]

[illegible]

[illegible]

پناه آباد

[illegible]

بجانب طهران روانه گشت و نخستین فتح قزوین را واجب شمرد از بهر آنکه زن و فرزندش را در [illegible]
[illegible] بجمله چنین خاطر قزوین را لشکرگاه او [illegible] با برادران خود [illegible] در تبریز و قراجه داغ بود [illegible]
[illegible] و سپاهی [illegible] قلعه قزوین را [illegible] کسی در کار خود [illegible] اما صادق خان
چون ابواب قزوین را [illegible] حکم [illegible] داد و از هر جانب کار جنگ با تیر و تفنگ پیش رفت و بسیار وقت
و از بهر [illegible] مردم فراوان [illegible] گشت [illegible] صادق خان حکم داد تا جمعی [illegible] را که در
اطراف قزوین [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]

اردالی

[illegible]

دعقب آنجماعه با رزم شتافته و حکم رفت تا جمیع مقامات شان ... با کارد دو شقه از هم فصل دادند الغرض شهریار ازین رنگ
آمده لشکرگاه کرد و منشور ایالت صادق خان شقاقی سطر زده و آن شال را با ابراهیم خان عضدالدوله قاجار سپرده نزد قبلان شقی
رسول رحمت فرستاد ابراهیم خان به نیروی حلم شهریار صادق خان را از در زاری و ضراعت بیرون شده استغفار رفتن جامه همی کرد
در نوبت ولایت کاینه دعوا هر دو الا ما بازو نهاد دیرانه سلطنت شد باز ابراهیم خان سپرده و مکتوب آوردند نیایش و طلب
بخشایش بر او داد و حضرت شهریار رانده آنچه او پیش داشت منجمله جرم صادق خان را نادیده انگاشت و او را بحکومت
گروه دراب بازگذاشت و نیز محمد خان ایروانی را عزم رکاب بود با امارت محمد رسعد را شادمان فرمود و بمعیت خان
قاجار را گوتوالی قلعه ایروان مامور داشت و جعفر قلیخان دنبلی فرمانگذار تبریز و خوی گشت الغرض حسینقلی خان عزالدوله برادر
مامور پناه آقا محمد خان منوری با ابراهیم خلیل خان کاو نعش شاه شهید را با جای او بجانب عراق حمل داد و پس از زنجان بسوی
طهران کوچ داد و از نیمه راه نظام الدوله سلیمان خان را بنظم گیلان فرستاد و روز بیست و چهارم ربیع الاول در سنه
یکهزار و دویست و دوازده وارد طهران گشت و پس از روزی چند حسینقلی خان از پناه ابرام رجب که جسد شاه شهید
جا در و لاجرم شهریار با تمامت بزرگان درگاه و اکابر سپاه پذیره شد و جسد شهریار را فرود آورده شهر در آمد و جعفه
بیوکوار را بکار برد الغاه محمد حسینخان قاجار را با هزار سوار و ده هزار مثقال زر مسکوک فرمان داد تا با اتفاق بزرگان
نجم آباد و کلا مطبق فرقه جسد شاه شهید را بمشهد نجف علی علیه الاف التحیة را انتقال دهند و ابراهیم خان عزالدوله
با قرا و حفاظ قرآن مجید ملازم باشند روز بیست و چهارم جمادی الاول از طهران بیرون شده در راه در آن نشستند سلیمان پاشا
والی بغداد باستقبال بیرون شده و میوزمند بسیار کرد با جمله نعش شاه شهید را در مشهد نجف با خاک سپرده چند تن از قراء قرآن کرد
ملازم آن مزار ساخته بازگشتند چون این کار نیز پرداخته گشت شهریار نامدار فتحعلیشاه فرمان داد و منجمین و ستاره شناسان
ساعتی نیکو ترا از بهر لبس تاج و جلوس تخت جستجو کردند هم در آن ساعت کلاه کیانی و خراج ملک کیان را بجا داشت
برگرفت و در سر نهاد از الماس بهرش زد و جواهر شاهوار از در و شاهوار و ... بر بازو بست تاج ماه و دریای نور بر بست و بر تخت
پادشاهی بر نشست و امیران بزرگ و امیران ترک و اعیان درگاه و ملکان سپاه را بار داده تا در آمدند و بشارتی که
نهاده هر نفری با جای خویش شد شهریار بخش آغاز کرد و مردمان بعدل و داد خویش نوید داد و دولت دولت
بهم و امید وعده و وعید فرستاد حاضران حضرت زبان بستایش و نیایش گشودند و شکرانه چنین بر زبان آوردند الغاه
ایجاب جود و کرم کشته مسرت و مروت بیدل و دیار و درم بر خوشی هم در این روز شاهزاده محمود پسر تیمورشاه افغان از راه
بر سید و حضرت شهریار پناهنده گشت و در درگاه شهریار در آمد و حدود و اتفاق و الطاف ملکانه گشت و او را سبب هجرت
و بهانه از حضرت پناه بود که تیمورشاه افغان شاهزاده همایون را اکبر اولاد بود و ولایت عهد داده در قندهار
سکونت فرمود و شاهزاده محمود ولایت هرات با زداشت برادران او را در بالا حصار کابل در حصار حبس

جهور سعد

[illegible]

رفیع میان بود جای داد و خود در کابل و پیشاور روزگار همی برد و شاهزاده زمان را که کوچک ترین فرزندان بود
در نزد خود نیز داشت چون تیمورشاه وداع جهان گفت شاهزاده زمان در حاضر حضرت بود تاج بر سر نهاد و در سلطنت برادران
برادران مهتر بر پادشاهی او را اکردن نهادند و لشکر برآورده چندین مصاف دادند تحقیق شاهزاده همایون بدست شاهزاده
گرفتار شده بحکم برادر از هر دو چشم نابینا گشت و شاهزاده محمود چون این بدید و قوت مقاومت نداشت شاهزاده فیروز
برادر کهتر خود را با شاهزاده کامران فرزند خود را برداشته بحضرت شهریار فتحعلیشاه پناه جست برادر و را و پادشاه حکم داد
تا امیران آقاسی حرمی مهماندار او باشند و چراغعلی خان نوایی وکالت و مصاحبت او فرمایند این وقت در حضرت شهریار
مکشوف افتاد که محمد خان پسر زکی خان زند در غیبت رایات شاه شهید بصیره گریخته بود در این وقت خبر قتل شهریار را همی رسید
از بصره بیرون از جزایر تاخت و رزمی بجهان آغاز کرد و از آنجا بخود شد و جمعی از قبایل و عشایر گرد او انجمن شدند چون اردلان ارزانی
از پی لشکر پادشاه زلیلی برادر شه بود راه خبیص پیش گرفت و از آنجا بجانب اصفهان تاخته و در خرم آباد فرود
شد چون حاکم محمد حسین خان اصفهان در بیلکی از آن روزگار بود و اعیان اصفهان حاضر درگاه پادشاه بود برادر او محمد حسین خان
با جای ساخته جنگ شد مجموع او پراکنده شد و در اول امر دستگیر آمد پس محمد خان به سعادت آباد آمده جای کرد و بر راه ابواب
مستور و الحکومت اصفهان بر داشته دست مصادره از آستین برآورد و باخذ اموال تجار و توانگران مشغول گشت
برادر اصفهان این خبر فتحعلیشاه حسینقلی خان قاجار دولو و محمد خان و امثال آن را در ولایت عزالدوله لو و حسین خان
قوللر آقاسی را با جماعتی از لشکر دفع او نامزد فرمود و ایشان بجانب اصفهان شتاب کردند محمد خان زند چون این بشنید دل
خود را با گریخته باقبال الحب برگماشته و در منزل جز قلعه قزلباش آثار لجوج از مقابله و مقاتله محمد خان گشته در راه سعادت آباد
پیش گرفت و چون محمد خان از دنبال او بتاخت چون مردم اصفهان از کشتن او ادراک نمی شدند بکاب بیدون ابدر گشت و ...
و اتفاقا کثیر در بیوت تعبیر و محله بود و بجارت بر کرد و از آنجا محمد خان زند در آتش این فتنه را دامن همی زد
دالگودر بیابان قتال جست بسیاری رفته استعداد همی کرد و سر از بیگ خان بختیاری گرفتار آمد و او را با جماعتی همراه داشت
برگاه فرستاد پس برحسب فرمان جسد او را بر آن خشت پاره بسته آتش در زدند و مردم او را عرضه شمشیر ساختند
چون این خبر گرانتر شد محمد خان و رستم خان برادرزاده آن گشته بیشتر در هول و هرب افتاد و مجال سیلاخور گرفت
و در آنجا جمعی از مردم با جلالی برآورد انجمن کرد و در میان قلعه آن ارزانی در رفته تسلیم جست نظر علیخان با جلالی چون
این مرید جماعت خود را برداشته بر قلعه او تاختن برد و او را دستگیر ساخت کیتی از مردم با جلالی از مهدی نام داشت
با چند تن دستیار شده او را رها کرد و او دیگر باره بیرون شد و از در و فرو نیک لشکر انبوه کرد و قصه او در حضرت فتحعلیشاه
مسموع افتاد شهریار محمد خان قاجار دولو را گرازه و ملایر و جستغانی والی اخیلو و تقی خان حاکم بروجرد را به دفع او
فرمان داد و این جمله تجهیز لشکر کرده در ارض سیلاخور با او جنگ در پیوستند و در هم جنگ تقی خان را با او

عصیان محمد خان زند

محسن [illegible] ... سیلاخور ...

خبیص [illegible] ...

مسعاره ... خلافی ... ارزانی

جز [illegible] ... کرکوند

رخص حسب ... ولی براد ... لشکر از هم جدا شده و محمد خان زند را برگشت و وقت ... و در اراضی سیلاخور نور
گشت و از آنسوی جعفرقلیخان دنبلی را ایالت تبریز و خوی داده ... حضرت پادشاه بعد از جهت انصراف ...
کرده روانه آذربایجان شد صادق خان شقاقی چون این بشنید ... حکومت ... و کرد ...
و بار دیگر ... جعفرقلیخان دنبلی نیز با غوای ... بر ...
و ... دولت پادشاه ... بمصادقت با صادق خان ... و حضرت ... محمدقلیخان افشار
نیز ... چون ... در مخالفت شهریار ... حسینقلی خان برادرزاده محمدقلیخان
... را ... حضرت پادشاه صورت حال را باز نمود ...
در ... قلع و قمع ... تصمیم عزم داد نخستین محمدولیخان قاجار را با گروهی از لشکر ... فرمان داد
... خان ... عراق ... حسینقلی خان ... ایالت ...
... سپاه ... حصار ...
و محمدقلیخان ... دستگیر کرده ... نظام الدوله سلیمان خان
نیز ... شاهزاده محمودخان را ... سلیمان ... از
... کار و بر ...
... سلطانیه را
لشکرگاه ... صادق خان شقاقی ... آگاه شد ...
سلیمان خان نظام الدوله ... سلیمان خان عذر گناه او را
خواست ... صادق خان خط امان ... سپاه ...
و ... جعفرقلیخان ... صادق خان ... برادر جعفرقلیخان
... ایران ... محمدقلیخان ... حسینقلی خان
برادر ...
...
... محمدقلیخان ... روز ششم
محرم ... محمدقلیخان ...
...
...

را بخاو

جز ... پادشاه در ...
برادر شهریار شاهزاده حسینقلی خان که ...
... پادشاه ...
...
... اصفهان ... محمدعلیخان قاجار ... از
... اصفهان ...
... حسینقلی خان ... اصفهان ...
... نظام الدوله سلیمان خان را ...
... سپاه راه عراق ... محمدولیخان قاجار ... سیلاخور
...
در ... محمدخان زند ...
...
...
برادر ... میانج ... ابراهیم خلیل خان ... از
... سلطانیه خیمه زد ...
در حضرت پادشاه ... نظام الدوله
سلیمان خان را ... محمدخان زند عراق را ... حسینقلی خان ... اصفهان ...
... حسینقلی خان ...
... عراق ... حسینقلی خان ... اصفهان ...
...
...
... پادشاه ...
...
حسینقلی خان ...
آمد و ... حسینقلی خان ...

[illegible]

در نمود حضرت پادشاه شفیع جانب شهریار گردید و مراتب را آگاه نمود پادشاهی بیشمار در رویش چهل تن پادشاهی مهربانی
حسینقلی خان در گوش نشست از جنگ در جوش نشست لاجرم فتحعلیشاه روز دیگر بنه و آغروق را در سارو قیه گذاشته با ابطال
رجال راه برگرفت و در دارالامان کمره با برادر دوچار شد از هر دوسوی صف راست کرده میمنه و میسره بیاراستند لکن چون شهریار را
در ضمیر مستتر بود که چندانکه توانند کار به مدارا و مدارا رانند لشکریان را از مبادرت و مبادرت منع فرمود و بزرگان را گفت
از میدان جنگ برنزد برادر کسیل کرد و پیام داد که اگر چه در دامان مخالفت آویختی و رشته اخوت گسیختی در این جنگ میدانی
و درین میدان جنگ مردان توانا با لشکر ما نبرد نتوانی کرد با اینهمه خاطر ما مستغنی است از ایتلاف تو از خوف و خلاف
از اول بیلیون نهی دارد و در معرض کتاب ما کج رهی کنایت میفرمایم و دل آزرده است گفتم مرا بوی ریحت داین کلمات
بلسان حکمت و زبان موعظت برگفت و او را از کبر و تمرد فرو خواند چندانکه به قوافی از میان سپاه خویش به رجعت گسسته
نزدیک برادر شتافت و در وی برکات نهاد که سبب بیدادی شهریار از فرار از اب دست فرا برده خاک از چپ و آب از چشم بسترد
و هم از اخوت جنبش کرده شهریار نیز آب در چشم بگردانید و در گذشت از جنایت آن جرم ترقین رقم جسینقلی در گذشتیم پس آنگاه
لشکریان هم ز مبارزت و مخالفت آغاز کردند اما ولیخان قاجار روز از جانب شهریار بر منع محمدخان زند مأمور بود و پیشتر از
سیلاب نبرد و کوچ جسینقلیخان پیوسته که دارا و در خاطر پادشاه حیله گران بود و بعد بود از اعزیت تا زیانه گشت و نخوت کوهر
و با سرکشان کوی در زمان قهرا رقص کرده فرمود الله در زنجیر و کنده اش بار نهاده چشمی این کار پرداخته شد
جسینقلیخان قاجار را مأمور به سبزکرمان فرمود و نوروز خان عزالدین لو را انتظام بهای آن فرمود و در یازدهم شهر ربیع
الاول کاتب آثار کوچ دادار از اعجوبی جوانی خبر این شد در تبریز کوشد سلیمانخان شد با صطبل اش به گریز در گشت
و از کاری خلاص خویش را ملتمس بود چراغکه به درگاه پادشاه پناه جوید و گناه خویش را عذر خواه آید دست توسل
بو نسوانی در کاه دراز کرد عطوفت و عفو شاهنشاه زد شهریار فرمود اگر آن چند تن مردم را در آنجا شفاعت اغوا کرده
گرفته به عوالی حضرت سپارد جرم او را نادیده انگاریم سلیمان خان چون این بشنید به قوانه علی همت خان کلبای و نجابا خان
نا فکل را با خود داشته در سلاسل و اغلال کشید و با جمع ابطال آن آورده این را به عوانان سپرد و خود در اصطبل خاصی
پناه جست شاهنشاه بخشایش حکم داد تا علی همت خان را با دو جنسیار و بسته آتش در زدند و حیدرخان اسپرش نیز
نیز از کار گذشته و خان بابا خان کلبای را میل در کشید و عبدالرحمن خان خمسه ر اغیاث به عداوت بود نیز تا چنانکه
آنگاه جرم سلیمان خان را عفو فرمود و مکارمت و علفت و دست صورد داد و از پس این وقایع باصلاح کار محمود میرزا و
فیروز میرزا افغانی در امور توقف کانی بعد در حضرت و حکم داد و بگشای اعداد ثغر هرات و قندهار کشیده و بقواد
و امرای سپاه خراسانی فرمان رفت و با لشکری آراسته اعانت محمود فیروز را واجب شمارند چندانکه بر سریر
سلطنت موروث متمکن گردد و این کار هر دو ازگانی راه خراسان برگرفتند اما از نحوی چنانکه از پس مذکور شد جعفرقلیخان دنبلی

ازان ادبقلی

ابقاف

قسر حرکت بر رسم آن اراده و طبیعی قسر
حرکت قسری مانند سنگ است که کسی بلند از
اندازد چون به سوی حرکت قسری بود چون فرود
آید حرکت طبیعی باشد و حرکت ارادی آنکه
و تفحص ذات از اراده طرفی حرکت کند

از آنجمله آورد نالان به وجهی مردم ایا و میان مردم گردید و بهری که یک در نیمه از رجال آن سپاه لشکر فراهم کرده بر خوی تاختن
آورد و در باد دادن مسکن حسین خان و عیال او را که چگونه پیکار خوی و تبریز بود در قلعه خوی محاصره آورده حسین خان بیچاره شهر را تکرار
که آن سیلاب بلا را سدی بست و حقیقت حال را در حضرت پادشاه باز نمود فتحعلیشاه ابراهیم خان قاجار دولو را
با لشکری لایق بر منع او فرمان داد و ابراهیم خان قاجار مسافت کرده در نیمه راه با او دوچار گشت و صف راست کرده حسین خان
نیز با دل قوی و تن توانا ابطال رجال خویش را بر دیده با ابراهیم خان پیوست از آنسوی جعفر قلیخان نیز صف برکشید از هر دو جانب
بازار تیغ و تیر رواج شد از رزم کارآزمردان و گرد میدان و طوفان جنگ و دخان تفنگ جهان از آن قیر و قطران گشت و بسیار
کس در خون خویش بغلطید در پایان کار ابراهیم خان و حسین را دو دست کرد اب بلا کوه را رانده و جعفرقلی ثابت و نصرت
بازگشت قاجاری کرده بر زهری و طایفه سنی که با جنگ ملازم روی به عزیمت نهاد جعفرقلیخان با همه کردها در حوالی خانه
خویش را گیتی تنگ دید ناچار راه فرار برگرفت چون خبر این فتح مسموع شد مستقر سلطنت افتاد و ایام زمستان در پیش
بود فرمان رفت و حسین خان در خوی و ابراهیم خان در تبریز متوقف باشند از قضا هم در آن زمستان حسین خان رخت
به جهان جاوید کشید جعفرقلیخان چون این خبر بشنید دیگر باره روی باز کرد که تیغ تر از صبا رکاب بسوی خوی شتافت
از شر مردم خوی وی از جانب خان قوت جنگ او نداشتند ناچار او را در آورده و در حکومت وی گردن نهادند جعفرقلیخان
چون بر خوی استیلا یافت در زمان عریضه از در مرحمت التماس داده انفاذ حضرت شهریار داشت که اگر عفو شاهانه شامل
حال گردد و از جرم گذشته پرسشی نفرماید مانند باد در محضر هرگز از طریق طاعت نگردم و چون دیگر جاکران از در صدق قدم
زنم شهریار در پاسخ فرمان داد و اگر گناه خویش را از خاطرها خواهی سترد و کیفر این جرم را از پس پشت خواهی انداخت
نخستین پسر خود را روانه درگاه ساز دلیر از حصول الطاف خود حاضر حضرت شود و اگر نه با پایمال سنابک ستوران در گرد
کوه آن غیور خواهی شد جعفرقلیخان چون از خیر دلی فرمان گردن برکشید اعداد امتثال امرکرد چنانکه مذکور میشود

وقایع سال در ذکر جلوس شاهنشاه ایران فتحعلیشاه و تفویض ولایت عهد به نایب السلطنه عباس میرزا و حکومت آذربایجان

شهریار نامدار فتحعلیشاه در سال دوم سلطنت خویش در شهور دوازده ساله از هجرت نبوی سنه اثنی عشر و مائتین بر تخت بود بر حسب
وصیت شاه شهید آقا محمد شاه شاهزاده آزاده نایب السلطنه عباس میرزا را در میان فرزندان برگزید و فرزند ارشد بود
و لیعهدی خویش فرمود و متوالی حضرت جهانبانی دیه ملک و مال نیک را در خور ستاره ز دو بنام وی نام شاهانه شاه خاطر شد
الکاه شهریار نیز بود با میرزا نصرالله خان وزیر لشکر و در میان سواد حضرت الیعنی جنس طویت ممتاز بود لشکری شایسته
عرض داده عزم آذربایجان و ولیعهد ساخت و در حسب فرمان بیگلربیگی قاجار نیز ملازم خدمت گشت و نایب السلطنه طرف آذربایجان
کوچ داده هم در نخستین بر جعفرقلیخان دنبلی و حکم با جهانگیر رفته تر سبیع وارد الطاف عفو روانه گشت چون کار آذربایجان
پرداخته شد اعتضاد الدوله ابراهیم خان قاجار حسب الامر شهریار بود با جمعی از سپاه عراق و فارس روانه چمن کنونی گشت

وفات حسین خان

و در این وقت شهنشاه مولای سفر خراسان تصمیم نموده از این روی در فرار نهاده دست لاجرم شاه و بر [illegible] ولیخان قاجار را از حوزه
نادر میرزا ولد شاهرخ شاه [illegible] را از ارض هرات اگر چه از افغان بطرف خراسان آمده قتل کرده در شهر مشهد نشیمن
ساخت و آن گروه بسبب طغیان حسینقلیخان و اختلال امر آذربایجان مجال دفع او نمودند این هنگام شهریار بخشیدن جان محمدخان قاجار را
با جمعی از طریق سبزوار مأمور به تسخیر مشهد فرمود و خود از راه جاجرم [illegible] کوچ داد و چون در جاجرم مقام کرد صادق خان
شقاقی و محمدخان قاجار قزوینی را با جمعی از لشکریان بطرف چناران رکضت فرمود تا اگر ممشی خان طریق اطاعت و انقیاد
سپرد رستگار باشد و اگر نه حصار چناران را با خاک برابر کنند و او را دستگیر سازند القصه از ایام تا نیشابور عنان کشید
جعفرخان بیات در حاکم نیشابور بود بتقدیم خدمت [illegible] اما ازین [illegible] که شهریار از راه با قلعه نیشابور نزدیک گردید
جعفرخان از کردن قلعه [illegible] لشکرها [illegible] دروازه [illegible] استوار [illegible] حفظ و حراست قلعه [illegible] لکن از این [illegible]
که حسینعلی خان نام داشت از [illegible] روی [illegible] بدرگاه پادشاه شتافت [illegible] شد اما شهریار از کردار ناهنجار
جعفرخان آشفته شد [illegible] سبب گشت لشکرهای در نواحی نیشابور [illegible] برآوردند و از [illegible]
و [illegible] هیچ دقیقه [illegible] فرو گذاشته و همچنان آتش غضب شهریار زبانه زدن گرفت و حکم داد تا پسر جعفرخان را در پای
دیوار حصار آورده در پیش چشم پدر [illegible] مردم [illegible] آن پسر [illegible] بخط [illegible] نمود
در پای دیوار آورده [illegible] تیغ بر گلو [illegible] نهاده [illegible] جعفرخان از باره [illegible] چون [illegible]
[illegible] گوسفند [illegible] جعفرخان [illegible] و بر [illegible] دیدن [illegible]
و طریق اطاعت و انقیاد گرفت و پادشاه [illegible] بسبرد [illegible] نیشابور [illegible] اما از انسوی چون صادق خان
شقاقی و محمدخان قاجار قزوینی بر چناران رسیدند صادق خان [illegible] ممشی خان [illegible] او را [illegible] قرار داد
تا مشهد [illegible] چناران را محاصره گرفت چون [illegible] حضرت شهریار [illegible] فرمان داد [illegible]
با جان [illegible] پیوسته [illegible] در کار چناران [illegible] با سپاه کوچ داده در [illegible] مشهد لشکرگاه [illegible]
بمحاصره [illegible] علامت [illegible] سپاه [illegible] لشکرهای [illegible] و راه آمد شد برایشان
[illegible] آمد لاجرم [illegible] در میان [illegible] کار بر [illegible] صعوبت [illegible] نادر میرزا [illegible]
شفیع [illegible] داشت [illegible] گناه [illegible] دل [illegible] آیم [illegible] خود [illegible]
[illegible] که اطمینان [illegible] حرم [illegible] سه هزار [illegible]
[illegible] بتقدیم رسانیده [illegible] حضرت [illegible] و شهریار [illegible]
ربیع الاول [illegible] مرداسپ [illegible] در قصبه چناران [illegible] حاکم [illegible]
[illegible] شاهزاده حسنعلی میرزا [illegible] طهران کوچ [illegible]

و در ان اثنی

و در منزل ارخیان جعفرخان بیات با خلعت حکومت نیشابور رخصت انصراف حاصل کرد اما چون شهنشاه حرکت
کرد در چهار فرسنگ آق قلعه فرود شد صادق خان شقاقی از در شقاق و نفاق بیرون شد در حضرت شهریار رخصت انصراف
طلبید حاکم سبزوار را نوشته [illegible] پادشاه کار آگاه از کثرت الحاح و اصرار او [illegible] رخصت انصراف داد اما
چون زمین [illegible] دور رفت [illegible] ورای او را دیدار نخواهیم کرد و چنین بود زیرا که آق قلعه در رفت
و در نشست واقعه [illegible] حکم [illegible] کس [illegible] گذشت و ازین [illegible] خان شاه [illegible] حاکم
استرآباد [illegible] قلیخان [illegible] اجازت [illegible] از [illegible] اراشیم [illegible] راه [illegible]
[illegible] و چهارشنبه یازدهم ربیع الآخر وارد طهران شد و [illegible] روزی چند در [illegible] سید [illegible] و بقعه
مبارکه [illegible] علیه السلام را [illegible] صد هزار [illegible] زر خالص [illegible] قبه و تذهیب بقعه [illegible]
قم [illegible] که در ضریح مبارکش نصب [illegible] قاجار هم [illegible] چنانچه [illegible]
[illegible] اما از انسوی نایب السلطنه عباس میرزا با [illegible] هزار مرد رزم آزمای [illegible] طی طریق کرده بتبریز آمد [illegible]
نزدیک جعفرقلیخان [illegible] پیام داد [illegible] پادشاه [illegible] نهادی و جعفرقلیخان [illegible]
[illegible] رکاب [illegible] جعفرقلیخان [illegible]
جعفرقلیخان [illegible] حکومت [illegible] لاجرم نایب السلطنه
در تسخیر خوی [illegible] کرده سپاه [illegible] جعفرقلیخان [illegible]
[illegible] و [illegible] کردان [illegible]
و سپاهی پانزده هزار کس [illegible] نایب السلطنه [illegible]
بمحاصره [illegible] جعفرقلیخان [illegible] لشکرهای او را
[illegible] را محاصره [illegible] و [illegible]
در طلب جعفرقلیخان کوچ دادند و از انسوی جعفرقلیخان [illegible] راه [illegible]
[illegible] ربیع الآخر [illegible] لشکر [illegible]
و کار حرب [illegible] جنگ [illegible]
[illegible] لشکر جعفرقلیخان [illegible] طریق فرار [illegible]
[illegible] جعفرقلیخان [illegible] تمام [illegible]
[illegible] قلعه [illegible] نایب السلطنه از پس این فتح
[illegible] قلعه [illegible] قاجار [illegible] بطرف تبریز کوچ داد

ارخیان [illegible]
[illegible]

[illegible]
[illegible]

[illegible]

وازتبریز بصورت حال را عرضه [illegible] ارسال حضرت پادشاه داشت و دیوانعلا [illegible] دیگر شهر [illegible]
و در روز [illegible] کاروان [illegible] بجلالت فاخره محلی شده [illegible] از پیش رقم شد محمود میرزای افغان
از کاشان آهنگ هرات کرده چون بشهر [illegible] رسید [illegible] فیروز میرزا را در آن بلده بازگذاشت و خود روانه هرات
گشت امیر حسن خان طبسی و امیر علیخان عرب با لشکر خود باعانت او از راه قاینات طریق فراه گرفتند
و تسخیر قندهار را تصمیم عزم داد و فیروز میرزای [illegible] زمان و والی هرات [illegible] ایشان را در قصد [illegible] ملک
دولت در حال زمان شاه [illegible] تیمور خان تیموری و اسحق خان قرائی را بدفع ایشان فرمان داد و از آنجا
بالشکر خود روانه شده در فراه سر راه بر محمود میرزا گرفته و نایره قتال بالا گرفت [illegible] لشکر
فیروز میرزا شکسته شد و فراه بتصرف محمود آمده [illegible] سپاه بیفزود و باتفاق امیر علیخان بر سر هرات
رانده و آن بلده را محاصره کرد [illegible] روزی چند باغوای فیروز میرزا مردم محمود میرزا را طریق نفاق سپرده رایت
خلاف برکشیدند و بتاراج لشکرگاه دست گشودند و پراکنده شدند امیر علیخان چون این بدید مردم خود را برداشته راه
قاین پیش گرفت و محمود میرزا بفراه گریخت [illegible] کامران میرزا از فراه [illegible] آمده [illegible] شهریار [illegible]
فیروز و کامران باتفاق جهانگیر خان [illegible] بشهریار آمده و از آنجا برحسب فرمان [illegible] اصفهان مأمور گشتند
[illegible] محمود میرزا از فراه [illegible] آمده و از آنجا [illegible] شاه مراد [illegible]
کار [illegible] از قوت بازوی او [illegible] لاجرم بهانه زیارت بیت الله الحرام
[illegible] راه خوارزم گرفت [illegible] خوارزم [illegible] سامان [illegible] روانه [illegible]
شهریار [illegible] برحسب فرمان [illegible] سیف الدوله میرزا [illegible] نزول [illegible]
نیمه شهر جمادی الآخره [illegible] دختر امیر گونه خان زعفرانلو را با شاهزاده حسینعلی میرزا [illegible] زفاف داده
و نیز [illegible] میرزا مهدی علیخان ملقب بهادر جنگ برحسب فرمان [illegible] دولت بهیه انگلیس و فرمانفرمای
هندوستان [illegible] بدرگاه شهریار آمده و تحف [illegible] فرنگستان و هندوستان [illegible]
[illegible] ایلچیان [illegible] از جانب
تیمور شاه سلطان دارالملک [illegible] رسید [illegible] جواهر پیشکش گذرانید [illegible]
داشت [illegible] انگلیس [illegible] صوبه [illegible] هندوستان [illegible] کشته [illegible] صوبه دیگر [illegible]
[illegible] پادشاه ایران [illegible]
وقایع [illegible] حاکم [illegible] عریضه [illegible] دارد
بحضرت فرستد [illegible] دیوان اعلی [illegible] شاهزاده حسینعلی.

بامارت فارس

قاینات جمیع قاین [illegible] ولایت
[illegible]

فراه [illegible] از [illegible]

مرو شاهجهان [illegible] از خراسان
[illegible] مرو خوانند
[illegible] خراسان [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]

جنت مکانی فارس بامور [illegible] ابوالفتح خان [illegible] شاهزاده محمد قلی میرزا [illegible] شد [illegible] بوزارت
او [illegible] از پس این وقایع شهریار [illegible] از بهر زیارت مضجع منور معصومه فاطمه بنت موسی بن جعفر علیهم الصلوة والسلام
بدار الایمان قم [illegible] فرمود [illegible] مدرسه [illegible] معروف بفیضیه [illegible] قبه مبارکه و تعمیر مسجد امام حسن عسکری
علیه السلام و تجدید [illegible] صادر شد الغرض از قم [illegible] در غره شهر
رمضان وارد طهران گشت و از پس روزی چند ولیعهد دولت [illegible] عباس میرزا [illegible]
[illegible] ابراهیم خلیل خان جوانشیر [illegible] طهران گشت و شهریار [illegible] دختر ابراهیم خلیل خان را
در سلک پردگیان [illegible] دولت انگلیس [illegible] ایلچی [illegible]
[illegible] و از طرف دیگر [illegible] شاه زمان [illegible]
[illegible] شهریار [illegible]
اگر [illegible] محمد شاه [illegible]
[illegible] اعتماد الدوله حاجی ابراهیم خان
رفیق [illegible] سلیمانخان [illegible] ابراهیم خان [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] اعتماد الدوله [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] شاهزاده حسینعلی [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]

تحکم [illegible]

مرتضی خان [illegible]

طره [illegible]

ادان و بعد ما پیش برفلاس لشکر از تعاقب ایشان اطمینان نبود که حاضر حضرت شده و اگر جوابی گفتند حجت بر ایشان تمام باشد
باز ابطال رجال بر قرار شد و تیغ و سنان زدودند و دمار بر سپهدار متعقب از ایشان با جانب خراسان رهسپار شد و حکم داد تا لشکر از نهب
و غارت دست باز کشیدند و حسینقلی خان را از کار زشت او عطف فرمود و شاهزاده محمود افغانی را در حرم رکاب بلاد بجای کوچش
و بار کرده کان عراق جم رفت و در اصفهان و انجا چند منصوبش در تسخیر کابل و قندهار است و دست باز دارند و دست
شهر صفر از طهران بر کوچ داده راه بر کرفت و در منزل ابو ارامن حسینقلی خان بر کاه پیوست و در آن قلعه ابراهیم خان اعتضاد الدوله
برسید و ابراهیم خان عرب و عجم بر توقف مزینانی مأمور کشت و از آنجا طرف ساوه که چهارده روز در چمن کالپوش مطلب نظم جانب
کرکلان و میوت و قفقه فرامود و از آنجا سمنان آمد و باب تخت شهر شاهزاده محمد ولی میرزا را بجای بعد چهاردهم ربیع الاخر
وارد طهران کشت و پس از آن چند مفقود بر سبوکرده شاهزاده نیرومند محمد علی میرزا را که حکم ران اقرار کی بود و جشت و فوارش خرد
و دلیر و جامع دلیر و محقق بود اول که عبور او بستر و وراب ابراهیم خان را نظم کیلان مأمور ساخته بجهت هجرت طهران فرامود و نایب السلطنه
عباس میرزا فرزند ارجمند از کیان العلی تعیین ساحت سلطنت طهران آمد و در این هنگام سفیری چند بیشک از آن دولت انگریس
مأمور او با تحیت رسید و چند قطعه الماس و چند سنگ آینه و روحه صندلی ها مخرو دیگر اشیای نفیسه از فرنگ و هند
ایلچی حالی و مرافقتش کزاند و نامه فرمانفرمای هند و ستان حسب بانیه شهریار فرستادگان را به توجهات و حالی عطیه ثابت
ملک التجار ساز و جواب بنموده شد مهمات و رسانیده بهراه سفیر مأمور ساخت الله خان محمد حسین خان بیگلربیگی
اصفهان را فرمان داد و در اصفهان بنای عمارت چهار ستون و بهشت آئین حرم سرا شاهانه برآورد و در انجا تو ادر کنار
رودخانه زنده رود مهر تواقف نیز در آن بهانه استوار برافراشته و هم بنائی در کنار رود و دیگر فرسنگ طهران بهشت بنای فرخ
و در سنه هزار و دویست و شانزده بستر کبری والده شهریار فرخ شیرازه و زیارت عتبات عالیات العتیم عزم داده در جنب قبر نور در
مأمور شد بیک اولی مرحوم مهد و صفر عیار کرامت آمد و از مرور و سنگ درهای قبر شاه شهید بیست و منقش کرده بعد از آنها نجف اشرف
محل داده بر آن مزار شریف طرز فردی از آن و در تاریخ چون الله یار خان قلیچه و حمزه خان بابت خدمات شاهزادگان قفقاز نیز و فتح لشکر از
درجای بیگ سند و حاضر حضرت شدند و قلع و قمع ایشان در تربیت حکم و حب اقتدار لشکر اعتضاد الدوله ابراهیم خان را با پنجهزار
پیاده و سوار مأمور تسخیر سبزوار فرمود و محمد خان دولو و جمعی دیگر از جانب درگاه را با او همراه کرده و حکم گشت
و امیر گونه خان زعفرانلو و ابراهیم خان شادلو و دیگر خوانین خراسان لشکر کاه ابراهیم خان بپیوستند و دقیقه از نهب و غارت
فرو نگذاشتند فرمودند و در آنجا و نواحی ملک ابراهیم خان قاجار را با ششده هزار سوار در جنب چجو خان بابت و فتح نیشابور
مأمور نمود و این مسئله چون در خطر راه خطرناک راه پیمای ارا ... در دنبال او ... ابراهیم خان
شیراز فرار آمد و از پس مرحوم اقامت ابراهیم خان و در ابلاغش سرانجام کرت لطفعلی خان از آنجا فرستند و او شیراز را با
و همین روز از لطفعلی خان اتابک ... ناصر شاه سپرده شاه شهید در اطراف مسکن سانی و مهر شیراز کاه بعد در انتهای ...

کالپوش: بکاف عربی و الف و کاف فارسی بروزن و الاپوش

عرس: بمعنی عروسی

روز بروز بر ملازمت حضرت اوادی او ... و قرابت در وزارت اعظم مایل آمد و در ممالک پادشاهی آگهی شد و بیش
بر از انتقال دولت شاه شهید شهریار نامور فتحعلیشاه نیز او را منصب وزارت پدر باز گذاشت و در مواضع مصلحت بیشتر و بیش از همه مشاورت و مجادلات
هیچ امری را فیصل نمیفرمود لاجرم برفاقت ارکان درگاه و بزرگان سپاه زبر دست گشت و فرزندان و خویشاوندان او را هر یک
در مملکتی از ممالک شهریار فرمانگذار نمود چنانکه هیچ قریه از استقرار اسلام بیرون و هیچ خاطر را از سکنات او معاف نبود و اقتدار
این غلبه و استیلا در خاطر شهریار ناگوار آمد و بتمهید مقدمات اوامر او در ممالک برنتابید تا اینکه این جمال را تاریخ بوقار حلم
و سکون سلطنت بر تافت و از خوف و تمهید در دل او راه نیافت او مردم معرض ساختند و در حاشیه سلطنت راه و شبهه که در کدورت میجر
بادشاه را از وزیر کار آگاه متغیر نمود و با عین مراقبه بلاحظه بیشتر و توقف و کنایت و تصریح در حضرت شهریار معروض داشتند که
حاجی ابراهیم خان دست اقتدار در اخذ و نهی اوامر و احکام بمیان آورده و ممکنه مملکت ایران در انگشت او مانند یک حلقه انگشتر
در آمده امور خود را بر وفق مرام خود اجرا کرده و از بیم آنکه پادشاه در حساب کشت و تاج پادشاهی از فرق بر کنده هم در خزانه اعتمادی خویش و خویشاوندان خود
ساختن و در دیگر جایگاه که سالها ایام و سیم و سکه کیمیای هستند بر رأسی اینک بر صحنه خاطر پادشاه را آشفته نمود و اعتمادی بر وی بر آنان روز دیگر
آنچه میداد از تا شاه را مجال سؤال خانه او و اعقاب و اطفال بنواخت و چند طغرا مکتوب که هر یک از قبل او بخطی از دولت
ملفوظ داده و خاتم او را بر نهاده بود بحضرت آورده و آنچه محو خاطر شهریار افتاده و آتش غضب سلطانی زبانه زدن گرفت و از بیم آنکه مبادا
چون حاجی ابراهیم خان را موقوف عتاب و عقاب بر فرماید فرزندان و برادران او در اطراف ممالک فرمانفرما بوده سر فتنه و فساد
بردارند این راز را در ضمیر نهفته داشت و از بهر دفع هر یک از خویشاوندان او علیحده از غلامان ملازم درگاه را معین فرمود و ایشان را دراز
الف کوه در غره شهر ذیحجه ... حاجی ابراهیم خان را در حضور دست شاه هر یک در کاشان و اصفهان و بروجرد و شیراز و دیگر بلاد
حکام بود او ل ذیحجه برادران و فرزندان او را از پای در آورده و اگر زنده بود آزرم او از بند بیرون رسید یکبار بر وی ظاهر اکنند بجز بخت
در سنه در هر یک از ایشان را اوضاع و تمورش بر قتل و دفع و ولی ایشان حاجی ابراهیم خان در خانه برادر و جمعی از همراهان و فرزندان نیز در حوالی پای
باشد نیز بسپرد و آنچه از آن پس اعلام دادند بر و جه آن روز در ذیحجه بی آنکه حاجی ابراهیم خان را در شبکه سلطنت اندوخته
دار کرد دارا او بخشم و خشونت باز پرسی فرمود و ملک تیب او را یک یک بروی محو حاجی ابراهیم خان چنانکه ترتیب مخلوق کرد که مرا
این معارضه تیب جبر بریش بلکه این تمهیدات از حقد و حسد کند اند تا آن از اختیار و حکم رفت تا هر دو چشم جهان بیش او را از بین
برآوردند و با تنش و آنکه در این هنگام بر بنای خویش زبانه زده بود قطع کردند از آنجا پیش مقتول ساختند و فرزندان او نیز هر یک
به تحریر ... مدام را نیز در قزوین جان بدادند و هرگاه که بجای دیگر ش کوچ فرمودند احوال و اثقال او و دیگر خویشاوندان
در آن ذیحجه آن شاه رشته ما ماخوذ گشت و کار صدارت اعظم بکاف بر ابو الشیخ محمد حسین خان مستوفی الممالک آمد همچنین مرد و خیر شهریار از وی کدورت
حاصل نمود و مخالفت شاهزاده حسینقلی خان با برادر داد اگر همه اقرار واقع چنانکه پیش و بعد شاه باز از قلع و قمع طرف ابراهیم خان در آن
سفر المظفر از بعد کشید که ... نخجیر چمن تاری ... لار کیان و ... تا ... بیرون شود و در راه معروض درگاه ... حسینقلی خان اراده

استشعار: پنهان داشتن ترس در دل

اغذرامی: ناصیه یعنی موی پیشانی است، نواصی جمع؛ اخذ بنواصی یعنی گرفتن موی پیشانی، کنایه از غلبه است؛ اذالۀ و اذاله

قار: با قاف و الف بروزن قار

فراغ: قول بروزن روا

که بجهت [illegible] مامور گشته [illegible] سلطنت [illegible] محمد قاسم [illegible] برادر [illegible]
عقب در زمان ملا محمد نام داشت [illegible] بمقتضای وقت [illegible] برمی آمد [illegible]
خود را محمد قاسم گفت [illegible] جعفرخان [illegible] کار سلطنت مقدم او را
مبارک شمرد [illegible] روزی چند [illegible] با محمد قاسم [illegible] داشت و در فنون [illegible]
برسید [illegible] محمد قاسم [illegible] عبادات [illegible]
و جعفرخان [illegible] مجلس خاص طلب [illegible] کار سلطنت [illegible]
[illegible] سلطنت [illegible] و اصلاح
محمد [illegible] این سخن در خاطر جعفرخان جای کرد چنانکه [illegible] مجلس [illegible]
غلامان [illegible] محمد قاسم [illegible]
با جعفرخان [illegible] مخالفت [illegible]
[illegible] ربیع الاول [illegible] محمد تقی میرزا [illegible]
[illegible] شهر اصفهان درآمد [illegible] پادشاه [illegible] محمد حسین خان [illegible]
حرکت [illegible] محمد تقی میرزا [illegible] محمد حسین خان [illegible]
[illegible] اصفهان [illegible]
[illegible] جعفرخان [illegible]
[illegible] نایب السلطنه عباس میرزا [illegible]
[illegible]
[illegible]
شهریار [illegible] ربیع الاول [illegible] اصفهان [illegible] جعفرخان [illegible]
[illegible]
[illegible] اصفهان [illegible]
محمد [illegible] جعفرخان [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] محمد تقی میرزا [illegible]

[illegible]

جعفرخان [illegible] محمد تقی [illegible]
[illegible] شهر اصفهان درآمد [illegible]
[illegible] جعفرخان [illegible]
[illegible] جعفرخان [illegible]
[illegible] برادر [illegible]
[illegible] جعفرخان [illegible]
[illegible] جعفرخان [illegible]
[illegible]
[illegible] جعفرخان [illegible]
[illegible] دار الایمان قم [illegible]
[illegible] لشکری [illegible]
[illegible] جعفرخان [illegible]
[illegible] پادشاه [illegible]
جعفرخان [illegible] قم درآمد و در عتبه مقدسه معصومه علیها السلام
[illegible] شاهزاده محمد تقی میرزا [illegible]
[illegible] جعفرخان [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] قم [illegible] طوایف [illegible]
[illegible] قم [illegible]
[illegible] جعفرخان [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] نایب السلطنه

[illegible] بعضی [illegible]

[illegible]

عالی کار را باشعاعت خویش برمحبت و دولت و تنش [illegible] خسروانه [illegible] و اقوام و اتباع بطهران آمده و از شهریار
نوازش یافته قریه اشتهارد قزوین را هم در زمان [illegible] مسکن [illegible] قلیچ بیک [illegible] مقرر گشت و میرزا محمد خان
قاجار دولو [illegible] بحکومت سرزار [illegible] گشت و هم درین سال ملک الشعرا آقا فتحعلی [illegible] و در ادراک [illegible] طبع
و سلامت سلیقه [illegible] مرتبه موصوف بود مامور گشت [illegible] رشته [illegible] استادان صنایع [illegible] خاقان
صنایع [illegible] از سیم [illegible] برای صندوق مبارک [illegible] ابی عبدالله الحسین علیه الصلوة والسلام برآورده [illegible] شهریار [illegible]
در شهادت آنحضرت نظم که در کتیبه آن ضریح مکتوب دارد [illegible] فتحعلی درین خدمت [illegible] را اکنده
[illegible] تاریخ بود و آن ضریح را [illegible] داده در طهران [illegible] نظر پادشاه بگذرانید [illegible] از این پیش [illegible]
[illegible] را در کاشان [illegible] در حضرت پادشاه [illegible] و صدق لهجه او [illegible] کار معروف [illegible] کار [illegible]
[illegible] پادشاه حق شناس در پاداش [illegible] صداقت [illegible] فتحعلی را بلقب خانی سرافراز داشت و حکومت
قم و کاشان [illegible] البلوک [illegible] آن ضریح مطهر [illegible] اسلام [illegible] عتبات عالیات
[illegible] عبدالعزیز و پسرش سعود [illegible] آنجا [illegible] داده [illegible]
بیان ظهور سعود بن عبدالعزیز [illegible] کربلا [illegible] آن بلده طیبه و تتمه احوال شهریار [illegible] فتحعلی شاه قاجار
عبدالوهاب [illegible] اعراب [illegible] بصره [illegible] بود [illegible] ابوالفداء [illegible] ایران [illegible]
در اصفهان [illegible] علم نحو و صرف [illegible] فقه بهره تام [illegible] مذهب
آغاز [illegible] و صلوات [illegible] خداوند [illegible]
قرآن [illegible] ابوبکر و عمر و عثمان و علی علیه السلام و شافعی و ابوحنیفه
و جعفر صادق علیه السلام [illegible] مجتهد [illegible] مجتهدین [illegible] کتاب خداوند [illegible]
[illegible] علیه [illegible] ائمه [illegible] تذهیب [illegible] زر و سیم [illegible] اشیا [illegible] در
[illegible] اطراف مراقد ایشان [illegible] شرک [illegible] را [illegible] برابر
[illegible] پرستان [illegible] اشیا [illegible]
[illegible] مع القصه [illegible] اصفهان [illegible]
[illegible] عبدالعزیز [illegible] عرب [illegible] بود [illegible] هر کس [illegible]
[illegible] دین مستقیم [illegible] را [illegible] عبدالعزیز
[illegible] کیش [illegible] مردم [illegible] الاب [illegible] داد [illegible]
[illegible] حسن [illegible] قادر [illegible]

[illegible]

[illegible] کل [illegible] خانی [illegible] رسیده [illegible] مقدار [illegible] عرب
[illegible] بغداد [illegible] عبدالعزیز [illegible] آورده [illegible] نجف اشرف [illegible] قبه
مبارک [illegible] اکنون [illegible] معقول
[illegible] لشکری [illegible] بطرف نجف اشرف [illegible] قلعه نجف
[illegible] کرت [illegible] بقلعه [illegible] ملاحت [illegible] جا
[illegible] دوازده هزار تن [illegible] کربلا [illegible] عبدالعزیز
[illegible] تیغ [illegible] آن بلده [illegible] هزار تن از مرد و زن [illegible] شکسته شد
[illegible] زر و سیم [illegible] ولایت [illegible] خزینه [illegible]
[illegible] غارت [illegible]
[illegible] نعمان [illegible]
[illegible] اکنون [illegible] هجرت [illegible]
[illegible] ابراهیم خان [illegible] هزار تن [illegible]
[illegible] عبدالعزیز [illegible]
[illegible] فارسان [illegible]
[illegible] لشکری [illegible] طهران [illegible] شهر مشهد [illegible]
[illegible] قاجار [illegible] طهران [illegible]
[illegible] مشهد [illegible] محمد [illegible] مامور [illegible]
[illegible] مخالف [illegible] محاصره [illegible]
[illegible] نادر میرزا [illegible]
[illegible] مشهد [illegible] طهران [illegible] فیروز میرزا [illegible] افغان [illegible]
[illegible] محمود [illegible] افغان [illegible] قندهار [illegible]
[illegible] افغانستان [illegible] قندهار [illegible] فتحعلی
[illegible] افغان [illegible]
[illegible] قندهار [illegible] محمود [illegible]
[illegible] قندهار [illegible] زمان شاه [illegible]

اشتهارد [illegible] و [illegible] مجد [illegible]
[illegible] صنایع [illegible] گویند

[illegible] [illegible] شده

[illegible]

ارکان [illegible] دربار [illegible]
[illegible] شاه [illegible]
تمام [illegible] سلطنت [illegible] هرات [illegible]
و شهر هرات [illegible] شاهزاده [illegible]
[illegible]
[illegible] هرات [illegible]
[illegible] سلطنت [illegible]
[illegible] پادشاه [illegible]
[illegible] مقصود [illegible]
[illegible] هجرت [illegible]
[illegible] شاهزاده [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]

[illegible]

چشم [illegible] پرده [illegible]
چون صبح [illegible] آفتاب [illegible]
[illegible]
[illegible] سال هجرت [illegible]
[illegible]
[illegible] قزل ایاق [illegible]
[illegible]
[illegible] تفلیس [illegible]
[illegible] تفلیس [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]

قزل ایاق [illegible]

[illegible]

در کوچ و نوروز ... سال از هجرت ... بود از تبریز با آهنگ ایروان گشته ... الکا بوده لشکرگاه کرد
محمدخان حاکم ایروان ... سپاه روس ... و رود اقوای ... ایروان ... عثمانیه ...
... قلعه ... نایب السلطنه محمد تقی خان ... هزار سوار ...
... محمد تقی خان ...
... نیمه راه ... هزار سوار ...
... محمد تقی خان ...
... سپاه ...
... لشکرگاه ...
ایروان ... ربیع الاول ...
[illegible]

قارص ... ایروان ...

چپک ...

شامیون

قرچ ...

در کار ... جنگ ...
[illegible]

قراق تخ ...

صدر ک ... ایران

قراول ...

اردو ...

از یک جانب پیر قلیخان [illegible] سپاه روسیه در میان آورده میانه جنگ و ایروان آتش حرب افروخته شد و جنگهای سخت
آمد و ازان پس [illegible] مراد [illegible] کوشش کردان و مردان [illegible] کیشیان و دلیران سپاه [illegible] و چهار هزار تن از ایشان
[illegible] سپاه اسلام مظفر و منصور [illegible] مردم روس در کنار لشکرگاه [illegible] افروخته گشت
و از [illegible] ماه [illegible] در اول ربیع الثانی [illegible] ایروان [illegible] تفلیس [illegible] شد
و سرداران ایلات [illegible] قراداغ [illegible] محمد خان قاجار حاکم ایروان [illegible]
لشکر [illegible] مملکت ایروان همچنان بر محمد خان مقرر آمد [illegible]
رخصت انصراف [illegible] آغاز [illegible]
ورود [illegible] از طریق تبریز راه طهران برداشته چهاردهم شهر رجب وارد دار الخلافه شد [illegible]
[illegible] ایلچی انگلیس [illegible]
در آمد و وزیر انگلیس [illegible] سالدات [illegible] سالدات [illegible]
[illegible] خلیل خان [illegible]
[illegible] خلیل خان [illegible]
[illegible] وزیر انگلیس [illegible] دولت [illegible]
[illegible] سلطانیه [illegible]
[illegible] خلیل خان [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] انگلیس [illegible] هزار [illegible]
[illegible]
[illegible] قوره [illegible] آتالیق [illegible]
[illegible] امیر حیدر توره و ناصر الدین توره [illegible]
[illegible] ابو الفیض [illegible] چنگیز خان [illegible] لفظ توره
[illegible] ماوراء النهر شاهزاده را [illegible] امیر حیدر توره سلطنت یافت

و ناصر الدین

و ناصر الدین توره [illegible] از مرو که دار الاماره او بود [illegible] ناصر الدین توره چون از حیدر برادر خود [illegible]
[illegible] عریضه [illegible]
[illegible] ناصر الدین توره [illegible]
میر حیدر توره [illegible] محمد خان افغان [illegible]
[illegible] احمد شاه افغان [illegible]
[illegible]
[illegible] محمد خان [illegible]
[illegible] کرمان [illegible]
طریق طغیان و عصیان [illegible] ابراهیم خان [illegible]
[illegible] قاجار [illegible]
[illegible] محمد خان [illegible]
[illegible] بلوچستان [illegible]
[illegible] نایب السلطنه عباس میرزا [illegible]
روسیه [illegible] نایب السلطنه [illegible]
شنبه [illegible] شهر صفر [illegible]
[illegible] نایب السلطنه [illegible]
[illegible] ربیع الاول
[illegible] ابراهیم خلیل خان [illegible] دولت ایران [illegible]
[illegible] نایب السلطنه [illegible] ابراهیم خلیل خان [illegible]
[illegible]
روسیه [illegible] ابراهیم خلیل خان [illegible]
و سپاه روسیه [illegible] نایب السلطنه [illegible]
[illegible]
[illegible]
نایب السلطنه [illegible]

و امیدخان را با جمعی از سواران به سبک [illegible] و لشکری [illegible] نمود [illegible] چون [illegible] امیدخان [illegible] قاجار
در رسید نایب السلطنه را [illegible] دل قوی کرده [illegible] از جانب [illegible]
چون لشکریان رسیدن لشکر [illegible] بستند [illegible] جنگ [illegible] از میان [illegible]
[illegible] نایب السلطنه از روی [illegible] گران [illegible] پادشاه [illegible]
[illegible] علی [illegible] اق اغلان [illegible] از راه [illegible] که در [illegible] لشکرگاه [illegible]
[illegible] در [illegible] ربیع الاول از راه [illegible] حضرت نایب السلطنه [illegible]
[illegible] بولکونیک [illegible] سپاه [illegible] کنکراد [illegible] لشکر [illegible]
[illegible] از گنجه [illegible] اسلحه جنگ و آذوقه و علف [illegible]
[illegible] لشکرگاه [illegible] لشکر [illegible] راه [illegible] و لشکر را جنبش داد چون [illegible]
[illegible] صف [illegible] امیدخان [illegible] در میدان جنگ [illegible]
[illegible] قاجار و [illegible] قاجار و [illegible] قاجار در میمنه و میسره [illegible] قاجار [illegible]
صف [illegible] نایب السلطنه [illegible]
چون [illegible] کنکراد [illegible] و بولکونیک [illegible] توپ و تفنگ
[illegible] ایران [illegible] قاجار [illegible]
[illegible] سپاه روسیه [illegible]
[illegible] توپ [illegible] حضرت [illegible]
[illegible] قاجار [illegible] نایب السلطنه [illegible]
[illegible] مردان ایران [illegible] لشکر [illegible]
[illegible] بولکونیک [illegible]
[illegible] قاجار [illegible] بولکونیک [illegible]
نایب السلطنه [illegible] کنجه [illegible] و دلیران
[illegible] و بولکونیک [illegible] جبرق [illegible]
[illegible] ایشپخدر [illegible] و بولکونیک از گنجه
بیرون شده [illegible] نایب السلطنه امیدخان [illegible] فرستاد [illegible]
چون [illegible] راه [illegible] جمعی از روسیه [illegible] جمعی را نیز [illegible]

مراد خان ولطف

بارگاه نایب السلطنه [illegible] روز پنجشنبه [illegible] ربیع الثانی در منزل [illegible] درگاه پادشاه
[illegible] حسین خان [illegible] قاجار حاکم خوی [illegible] پادشاه [illegible] حاکم ایروان
[illegible] روسیه [illegible]
[illegible] قاجار [illegible]
[illegible] ایروان [illegible] لشکر [illegible]
[illegible] فرمان داد [illegible] قلعه [illegible]
پس [illegible] قلعه ایروان [illegible] حکم داد
[illegible] خان [illegible] سپاه روسیه رسید [illegible] ایشپخدر
[illegible] اطراف مملکت ایران را [illegible] سپاه را [illegible]
[illegible] آلات [illegible] و توپهای [illegible]
[illegible] لشکر [illegible]
[illegible] گیلان [illegible] سپاهی [illegible] لشکر [illegible]
[illegible] توپ و تفنگ [illegible] دلیرانه
[illegible] سپاه روسیه [illegible]
[illegible]
[illegible] حسین خان قاجار [illegible]
[illegible] ربیع الثانی [illegible]
[illegible] لشکر [illegible]
[illegible]
[illegible] درگاه پادشاه [illegible]
[illegible] ایشپخدر [illegible] درگاه پادشاه [illegible] ایشپخدر [illegible] و بولکونیک از گنجه بیرون شده در کنار
رود [illegible] سپاه روسیه [illegible] حکم داد [illegible] نایب السلطنه [illegible]
گنجه [illegible] امیدخان [illegible] ایشپخدر [illegible] نایب السلطنه [illegible] گنجه
[illegible] گنجه [illegible] لشکر [illegible] گنجه و لشکرگاه از آذوقه و علف

از کربلا و از ملو ازجوانب [illegible] فراوان آمده [illegible] توقف بسیار در کار [illegible] نایب السلطنه

حکم داد [illegible] و مردم گنجه [illegible] در گنجه [illegible] داده [illegible] گنجه [illegible]

[illegible]

همچنان چون روزگار ابراهیم پاشا [illegible] برادرش عبدالرحمن پاشا بحکومت [illegible]

[illegible] عبدالرحمن پاشا [illegible] کردستان [illegible]

[illegible]

درصدق پیمانه و طریق ... گویند برادرش حسینقلی خان را امیر شفقت کوشا ... شفقت نیز با مردم خود باشچفدر پیوست
انجمن پیر قلیخان ایرانی ... نایب السلطنه پیوند حسینقلی خان قاجار را با گروهی از دلیران ... با گوید
و از قفای او عسکرخان ... را با جمعی از سواران ... قراباغ و از دنبال ایشان احمدخان مقدم بیگلربیگی تبریز ... را با توپخانه
و سپاهی آراسته و پیاده و توپخانه گسیل فرمود و خود نیز با همه لشکر زمستان و کثرت برف ... در بیست و دوم شهر ذیقعده از تبریز
بیرون زد و از طریق اردبیل راه برداشت ... عسکرخان ... و کتاب ...
حسینقلی خان قاجار ... جبر ... و پیرقلیخان ... در ... قلعه لشکرگاه کردند و از آنسوی
در لشکر ابشچفدر از ... علف در لشکر او ... و کار ... را
پیر قلیخان ... مصطفی قلیخان حاکم ... وعده و وعید ... ادیغ ...
و ... حسینقلی خان را پیام داد و ... حسینقلی خان ... را ... در بیرون قلعه
جای ... دیگر ابشچفدر ... از لشکرگاه ... حسینقلی خان با ابراهیم خان
عم‌زاده ... دیگر از قلعه ... ابشچفدر ... و در میان ...
با شارت حسینقلی خان ... ابشچفدر ... گلوله از سینه او ... و در ...
جان ... آن چند تن ... ابشچفدر ... قطع کرده ...
تا لشکرهای ... و بسیاری ... با شمشیر ... اسیر ...
کاروان ... بامردم خود ... ابشچفدر ...
این فتح حسینقلی خان ... ابشچفدر را ... نایب السلطنه ... و نواب ولیعهد ... اردوی
... روز ... در دار السلطنه طهران در حضرت شهریار ... فتحعلی شاه ... راه افکندند و حکم رفت
... ابشچفدر ... حاجی ابراهیم ...
... علم اعداد ... کلمات ...
... ابشچفدر ... حاجی ابراهیم ...
... حضرت پادشاه ... پادشاه ...
الملک ... شاهزاده عبدالعظیم ... ابشچفدر ...
رسم ... و ...
... ابشچفدر ... روز ...
... مردمان چشم براه ... آغاز کرده دیگر بار ...

پیام داد ... ابشچفدر ... اگر ... لنگ ... چند ...
از وعده ... ابشچفدر ... منزل سلیمانیه که
شش فرسنگ ... لنگ ... ایالت ... میرزا احمد ...
... ابشچفدر ...
... بود ...
هر که ... در کمال اکرام و احترام ... عنایات
عنایات ... بغداد ... بغداد و در میان اسعد پاشا و داود پاشا ...
اسعد پاشا ... ابواب ... داود پاشا
... بغداد ...
تا ... داود ...
... در خانه
...
...
...
شهید ... ابشچفدر نایب السلطنه عباس میرزا
قلع و قمع جعفرقلیخان ... قلعه تالین ایروان ...
... نایب السلطنه محمد بیگ خان قاجار بیگلربیگی ایروان را
و حسینقلی خان ... حاکم خوی ... حاکم نخجوان ...
... و ... محمد خان قراگوزلو ... فرمان داد ...
در ... قلعه تالین ... قلعه ...
بر جعفرقلیخان ... جعفرقلیخان ...
... محمد بیگ خان قاجار ...
پاشایان دولت عثمانی ... ابراهیم پاشا حاکم بایزید ...
از لشکر ... نایب السلطنه ... کلبعلی خان حاکم نخجوان ...
... پاشای ... ایروان ...

بایزید

از دوق ...

... عمر ...

مشورت با بستان خیانت و شیطنت از حد خود فزود ولطف داده عزت ولیعهد بر لیاقت کمی حکم رفت تا اردوهای سپاه به طهران معاودت
در خاک قراباغ زیاده از حد گذشته اما مصطفی خان حاکم طالش در حمایت دولت ایران که با شرف طراز مکرمت داده بود از مساعی
پسندیده که بیان شده و از طالش جزیره ورود را در عهد وارد قرار کرد نایب السلطنه میرزا بزرگ وزیر خویش را
در اردوی همیون حسب و خزینه رسانید با جمال او کسی فرستاده میرزا بزرگ را از خاطر نجات الله مصطفی خان راه از وقت
و علوفه بر روسیان بربست دیگر از اهل شفقت مجال در رکاب ماند لاجرم آهنگ فرار کرد و از شدت جوع و برودت هوا بسیار کس
از مردم او هلاک شد و بجای مصطفی خان شدند و از ضعف فطرت و سوء طویت داغ بشیمانی بر پیشانی داشت
کنار راه گذاشته احمد خان بیگلربیگی تبریز در شهر رجب خان لقائی آن جسر و راه بود دیدار که داور در نزد
ولیعهد از درجات شفاعت گذشت و پیمان نهاده و از پس اگرچه سر برده بر از طریق اطاعت بیرون ننهد

وقایع سنه یکهزار و دویست و بیست و یک هجری و تفنیش شاه ایران خسرو خوشنویس و وزرا

روز جمعه سلخ شهر ذیحجة الحرام بیست و یک دقیقه از روز گذشته خورشید از برج حوت بحمل شد و نوروز جمشیدی اول
محرم افتاد شهریار بیدار بجای جامه زرتار سیاه بوکالت در بر کرد و تا عاشورا در تعزیت سید الشهدا علیه التحیة والثنا
چون ماتم زدگان روز گذاشت الغرض نظم مملکت و تشیید قواعد سلطنت پرداخت و حاجی محمد حسین خان بیگلربیگی اصفهان سالها
در وزارت حال رعیت و سپاه و امنه حقوق پادشاه معین بن زایده و قیس بن ساعده بود طلب فرمود و او را امین الدوله لقب
داد و بوزارت استیفای ممالک ساسانی داشت و فرمانفرمائی اصفهان تقرر اکبر و ارشد او عبدالله خان گذاشت چنانکه شهریار
تا میرزا محمد شفیع وزیر دولت پادشاه قواعد ملک بجا ارتن وزیر و دانشمند ارکان از جمله ملک آمد شهریار بفرمود در نوبت نخستین میرزا شفیع
در دربار والا سرشتی وطن گذشت وزیر اول و صدر اعظم بود و حاجی محمد حسین خان اصفهانی وزیر دوم و مستوفی الممالک آمد و میرزا رضا قلی
وزیر دار الانشاء و منشی الممالک بود و نظم سپاه و وزارت لشکر را همچنان از جهد دولت شاه شهید تاکنون میرزا اسدالله
نوری داشت با جمیع چون شهریار از این کار بپرداخت محمد خان دولو قاجار مجلس جنابت و فرمانروائی خراسان مامور ساخت و حسین خان
سردار عراقی و حاکم قبایل بردوس حافظ قزوین بجای نظام الدوله سلیمان خان قاجار قرار نمود و وداع جهانی که بود به پادشاهی ایران شد
الغرض از نبرد جنگ روسیان سپاهی بزرگ انجمن کرده روز جمعه بیست و پنجم ربیع الاول خیمه بیرون زد و در چمن سلطانیه خیمه باز
کشید این سلطان خسرو ترویج دولت فرانسه بر سالت آمد چه ناپلئون بونابارت پادشاه فرانسه در خاطر داشت که
با دولت ایران ساز مراودت طراز کند و طریق ورود باز دارد چنانکه در باب مهادنت پادشاه و دو دولت ارسال از دولت
فرانسه با جواهر [illegible] سلاطین صفویه با دولت تایتان رفته بود و طهران آمده وقتی به سلطانیه رسید و امروز که از مهادنت پادشاه
شهریار ایران در مجمع شاه از شهرزار [illegible] طهران شده و در گلشن سلطنت جلوس فرموده بود لاجرم جانب ابراهیم خان اعتماد الدوله
بعد وزیر دلپذیر بار آورد و همچنان بر او [illegible] سکنه کرد چنانکه مذکور شد احمد بیگ به آیات معتبر نمودار گشت ملکی از ارکان

از آنجمله که داوود نام داشت و تجارت فرانسه میکرد اشتهار داد و فرستاده معتمد چند بخط فرانسه بمهر و محمود را از جانب آن دولت سفیر
خواند و با تفاق امیر بیگ اطلاع آن او را بدولت ایران بحکم او را استوار داشتند و کتاب او را بمکتب پسندیده شاه انشای ارکان
و سلطنت مملکت فرانسه را با ناپلئون داشت و با دولت روس کار مجادلت میکرد و شوسی زویر را با دولت ایران رسول
فرستاده و پیام داد که چون روسیان با شاه روس است و حضرت شاه با ایشان مبارزت جهاد است دشمن دشمن را دولت گیرند خاصه از وقت
و دوام او اتحاد دولت ایران و فرانسه موجب استیصال و اضطرار روسیان است چون موسی ژوبیر با مسافت که وارد ارزن
بایزید شد محمود پاشا حاکم بایزید او بر عایت اتحاد دولت روسیه و عثمانیه او را گرفته محبوس داشت و در آن هنگام حاکم ارزروم معزول بود
چون این خبر در اردوی میمون حضرت نایب السلطنه آمد اطلاعات رسید بنوبت بر بحکم پاشا و ایالات ارزن الروم داشت و رسالت او را کسب بلد
و موسی ژوبیر را کار نایب السلطنه آمده و از آنجا در چمن سلطانیه حاضر حضرت پادشاه شد و رسالت خویش با هم داشت و درخواست رشد که
شهنشاه ایران از روی نامه ناپلئون را امپراطور اعظم نوشته بر اعظم پادشاهی عالم روز اول پیشتر ما میر ژوبیر نام فرستاده آورده
مزبور شد محمود پاشا این جماعت را با حق بخانه و خود بصوب قرار داد و بجای رضا [illegible] بوزارت شاهزاده
داشت با وثوق و معاونت فرانسه با دولت و همه در چمن سلطانیه معروض افتاد و جهان [illegible] دل از کار عشق
آشفته شده و مصطفی خان طالش روی بپایش بحضرت شهریار آورد و ابراهیم خلیل خان از قراباغ با روسیان بیگانه گشت و از دولت
خود با دلی و فرزند مراجعه کرد در این هنگام که فتح ثنایش بکام خود داشت نایب السلطنه حضرت شهریار از عصیان و طغیان خویش تنبیه ساخت
و در خواست راه گشود با عقیدت الحاد اندر اولاد روسیان رالو از اولاد خویش از پنج در میان نایب السلطنه حضرت ایالت
در حضرت شهریار اورا بعمل شهنشاه حسین خان سردار و مهدی خان و ... از خان فرستاد و از ملازم حضرت حکم نخست با لشکری
لائق بنصرت و حمایت نایب السلطنه مامور گشت آنها چون روسیان او را بگذارد و نایب السلطنه فتحعلی خان را همراه ساخت در آن راه
چیزی ... ابوالفتح خان پسر ابراهیم خلیل خان را که از تخت ... هوا خواه دولت ایران بود از راه قبال با مداد ابراهیم خلیل خان
... و ... از ... چنانکه ... ابوالفتح خان ... معروض داشت ... و ... از ...
با مداد ابراهیم خلیل خان جعفر قلیخان پسرزاده او و ابوالفتح خان ... بکمال داشت حقوق ... حشمت او دار
خاطر مستور و دقیقی از ... روی راکه ... ابراهیم ... سادات از قلعه ... کمانه ... آورد و
داراجی وارد ... خانه ... اتفاق ... در ... ربیع الاول سر دور کرده
برادر ابراهیم خلیل خان ... خواهر سلیمان خان ... دختر ابراهیم خلیل خان ... خواهر زاده
... از پسران و دختران او مقتول شدند ... حکومت قراباغ
بمهدیقلیخان پسر ابراهیم خلیل خان گذاشت ... نایب السلطنه ... در
آهنگ قلعه پناه آباد نمود در نوبت فرستاده سلیم خان شکی رسید و معروض داشت ... سلیمخان ... بیش

از در خیال چه مصطفی خان شیروانی با روسیه پیوسته بود چنانچه انگلیسیها جانب خان را برگشته بود و از کرده پشیمان است
و اینک اینها موافقت با روسیان دارند و اهل را ارادت با ولیعهد ایشان استعداد همی کند نایب السلطنه فرج الله خان شاهسون را
با جواد اوباما بر مرزها حث و از سوی دیگر چون قجایلو در قراباغ قشون و پشته عملی به روسیان ایلات ارس گشتند عطاء الله
شاهسون تکریم داد ایشان را مورد فرمود و از جانب دیگر محمد خان نیز بر حسب فرمان محمد تقی خان قاجار حاکم ایروان
پیوسته بود حسینقلی خان و نیز امیرخان قاجار با گروهی از سپاهیان از راه ایروان رسیده بگنجه و گرجستان آمد و سیستم اگر
دار التفلیس نیز بیان نهاده بود و در گرجستان بمخالفت روسیان کارهای بزرگ بجای برد و چون از لشکر علائم هویدا
او بود و در وقت نیارال زیلیشین با سپاهی بزرگ از روسیه روانه از تفلیس بر دیگر و هم جا تا فتح محمد عسکران
لشکرگاه ساخت و اینکه هنوز حسین خان سردار و امیرخان دامغانی و دیگر سرداران و سپاهیان که از قبل شهریار
مامور شده و بر دل نایب السلطنه رسیده بودند با مدت و عده و ادوات که از نزل آق اغلان جنگ زیلیشین را ساخته شد
و احمد خان مقدم را بجواب بنه و اعزاز بجوابش و برگشت در منزل خشتین قلاقه فرانی شد در هر دو ارجانب ارامنه
بر ارجیبلا در رفته از جنگ بیمناک بودند چون بنحو اسرای ابوالفتح خان جوانشیر گرفتاران قرابغی را آزاد شده روسیه را الکه دار
و لشکر ایلی از بنه دامن قوی برآمد و آذوقه و علف در میان ایشان اندک بست ایشان زیلیشین روسیان محل قوی
ساخته بجنگ در آمده در لشکر در هم افتاد تفنگچیان عراق از کرار و فراری و جماعت عرب لطام یورش برده
بردهای توپ و تفنگ در آمد و روسیان نیز ازجا در آمده با خصم دست و گریبان شد و تیغ و خنجر در هم نهادند زیلیشین
از بهر تحریض لشکر با تو پخانه و دو زنگچیان قتال با ایشان بر در میان جنگ میان ادات افکنده و نیز شمشیر خویش به بخش
و دلیرانه بسیار تاختن آورد و روسیان را غیرت جنبش آورد و در کوشش بکنند و چون حقه در لشکر در تب و تاب بود تا آنگاه که
آفتاب بگشت و لشکریان دست از جنگ بر داشتند این سنگر چه آب و آذوقه در لشکر ایلان کمیاب بود نایب السلطنه
صواب در توقف ندید لشکر را بر داشته از پی عبور داد و تا منزل حسن و حسین آمده تشیم ساخت در آنجا خبر نیاید که
حسینقلی خان سردار و امیرخان دامغانی و حسن خان والی از آن الله پاکار رسیده و هم در وقت عطاء الله خان شاهسون را بر بت
سرحد نیکبیر بحر دوستی داشته در قبایل قرابغی در کار کوچ ایلات ها مسافت کوکبه محمد رسانیده اند و همه و سرخ خرابی
مجادله با ایشان آمده شاه مباد ما آن در روز جمعه بحال لشکریان نیز نایب السلطنة الواثق فتحعلی خان
جوانشیر را با فوجی از تفنگچیان به و عطاء الله خان مامور داشت تا ایشان قبایل را منزل بمنزل همی آورده ملایم
چرکلی انجمن کس نزد نیارال گسیل ساخته او را آگهی دادند و جعفرقلی آقا بجای از روسیان تاختن کرده با چرکلی او
همدست شود و قرب ارس قبایل با ایرانیان دو چار شده و جنگ به پیوستند و تفنگچیان چندانکه سر به بدوش
داشتند کوشش کرده و در پایان کار بعضی اسیر روسیان شدند و گروهی بر جهت تمام سر و جان را گرفته از پیش برگشتند

چون انجیر

زیلیشین سوپردیوسل وکلین اعظم روسیه و ایلچی اوم ولادیمیر و تحقیقا سانکتر و نوز مردم اورا یاد الفری و میان او و مرد آورده بیاییمند
عقد مایم اسامی محمد بنام عهد است عقود جمع عقد است

خشتین نام جایی است میان قرابغ و ایلجه عکور و تحقیقا سانکنه و نوی

تحریض با منیر نتیجه بنیه تحریض است و اقع از تحریض است

محمد ارام امیرخان و سرگ حسینقلی

چون انجیر بنایب السلطنه رسید درحال امیرخان و خواند و حسن خان قاجار شد با گروهی از دلیران سپاه بر روی فرستاد و فوجی نیز از اردبیل
از طریق اصلاندوز راه برگرفت و تنها زال چون انجیر بر بر گشت گروهی از لشکرگاه را بحفظ قلعه پناه آباد گذاشته و دیگر سپاهیان را
برداشته بجانب گنجه حرکت کرد و چون نایب السلطنه از رود ارس عبور کرد و این قضیه بشنید با نک کوفته بگنجه شتافت ملکم
فرستاده شیخعلی خان و حسینقلی خان برسید و نفاق مردم قراباغ و اتفاق ایشان را با روسیه معروض داشت و دیگر فتحعلی خان قاجار
در نزدیک ایشان از در اعانت تا حق بود نیز باز نمود که مصطفی خان شیروانی باز به نسو لات شیطانی با روسیه متفق شده
و امیر بیگ برادر خود را با فوجی بکنار رود کر مامور داشته از لشکر ایران بوا از عبور دفع دهند نایب السلطنه نظم از بند و باب
مصطفی خان را واجب تر دانست پس امیرخان سردار را با گروهی مامور بالمیر ساخت و فوجی نیز از اردبیل چنانکه که در
عهد ارادت که با هم پیوسته عبره کور و لشکر بر گردانید چون این خبر بدیشان رسید اشتغال بود بدین جانب حسین خان بچهار تپه
و جنگ آن الکای را در زده آتش غضب غارت برافروخت و جنگ و تیر را افروخت و در میانه بعضی از دلیران بر زبر کامرانی شکنک
و تبریز جا بجای رفت انجه سوا نایب السلطنه از خویشی جواد آقا مصطفی خان از بیم برگشتن بجای راه مانده از در عجز و نیاز پیروان شده
و طلب امان و نماینده خود دیگر باره نایب السلطنه چشم از جرم او بر پوشید بخشش فتحعلی خان کردی و عطاء الله خان شاهسون را بقلعه رفت که
این وقت تاج مصطفی خان را با فرستاد تا او را دیدار کردند و از عفو و لیعهدش امیدوار گشتند با اینهمه از تلون طبع و سوء ظن
در تقیید درگاه و حضور پیشگاه حاضر نبود و به عهد پیک خاله زاده خود را بر گماشت و لاجرم نایب السلطنه از کنار رود کر بسوی
آقسو کوچ داد و محمد خان دامغانی و حسینقلی خان قاجار سوار مستخیر شیروان و معقلات آن بود مامور فرمود تا بحکم لزوم از اوی سر بر آن
محکمه گم از معقل ساخته گشته و مردم از قتل و اسر اهل ایشان را مغلوب داشتند نایب السلطنه نیز مجلدا اموال اعیان اتحاد را بر او
داشت و با جمیع سپاه مراد و افزون از پیش از آن از خانوار بود روانه مغان کرد و دیگر باره خاطر مصطفی خان آشفته گشته سلیم خان
حاکم شکی را از در مرحمت بشفاعت انگیخت و پیمان داد و بحاضر درگاه او نیز در زیر ناخن بحیلت امروز و تسویف فرصت
مشغول بود و دیگر روز چنان افتاد مردم او از کوه فتنه بزیر آمده و با امان الله خان فنشار کارزار دادند و بعضی مقتول و گروهی دستگیر
گشتند با جمله در منزل آقسو شیخعلی خان و حسینقلی خان حاکم بکوبه حاضر درگاه شده نظم از بند و ضبط آنچه اهل تفنگدار بر گردن نهاد
با فوجی از دلاوران لشکر مامور آن اراضی شدند اما مصطفی خان شیروانی بجوانب این خبر را پراکنده کرد و نایب السلطنه محمد حسن خان برادر
سلیم خان را که بحکم شاه شهید درب مصطفی خان دو لو با چپاولیه لشکری داده و به بقیه در راس سلیم خان فرستاده سلیم خان ساده دل
این سخن را باور داشت و با مردم خود بمره کلیسی گرفت جای که نایب السلطنه بی غیرت سابق را پیرو نگاه داشته میرزا ابوالقاسم
وزیر و امیر با عیسی قایم مقام را مامور فرمود تا او را در عهده شکی دیدار کرد و کدورت این کوب سالها از خاطرش بسترد اگه
بر حسب فرمان شهریار محمد تقی خان قاجار ... از حکومت ایروان عزل فرمود و احمد خان پیلکی تبریز و مراغه را بجای او منصوب داشت
و احمد خان با سپاهی شایسته با ایروان شده در بیع و باره قلعه را تعمیر داد و استوار کرد اما از این سلام هوای ایروان چنان عفن شده

اصلاندوز بالف نام جایی است

تسویل آراستن کار

الصاق و در شکاف عیبی پیچیدن ...

عبره

خیمه و خانه کوچکی ...

معقل روزنامه بجای محکم پناه

تسویف بتاخیر انداختن

از اسب و عراده و چهارده هزار گوسفند [illegible] هلاک گشت و احمد خان نیز کشته [illegible] شده و کار را برای انتظام مملکت و رعیت [illegible] گرجستان
انتهاز فرصت میبردند [illegible] کار نخجوان نیز [illegible] عمزاده [illegible] خان [illegible] اگر [illegible] بود و هم موروثی حضرت
نایب السلطنه [illegible] حسینقلی خان [illegible] حاکم [illegible] مصطفی خان [illegible] دولت عثمانیه [illegible] حاکم [illegible]
[illegible] روسیه [illegible] و شیخعلی خان [illegible]
[illegible] دولت ایران [illegible] عثمان
[illegible] مصطفی خان [illegible]
[illegible] لشکر [illegible] حسن خان [illegible] جعفر [illegible]
[illegible]
[illegible] تبریز
[illegible] مصطفی خان [illegible]
[illegible] روسیان [illegible]
[illegible]

در اینوقت در ارض جواد [illegible] مصطفی خان طالش [illegible] ایران [illegible]
[illegible] مصطفی خان طالش [illegible]
حال را حضرت نایب السلطنه [illegible] عبدالرحمن پاشا
[illegible] قبایل [illegible]
[illegible] عبدالرحمن پاشا [illegible]
[illegible] پاشا [illegible] شهرزور [illegible]
[illegible]
[illegible] عبدالرحمن پاشا [illegible]
[illegible] عبدالرحمن پاشا [illegible] شهرزور [illegible]
[illegible] عرب و عجم [illegible]
[illegible]

شدند فرج الله خان و امان الله خان صف برآراسته الجلال رکاب ... اردو لانه و اردو ایستادند و در میمنه معارالوف هزاره افشار
بر میسره نشستند محمد ولیخان افشار و صفیارخان کرد بچه از جب اردو است جانکه بایست نشستند امان الله خان و فرج الله خان در قلب
لشکر ایستادند و از آنسوی سلیمان پاشای کهیا صف برزد و سلیمان پاشای مسلم گرگوک را با اعراب عداکراد در برابر مردان
اردو لانه ... و فلاح ... و سپاه روی را با جماعت افشار روی در روی او و جنگ در انداخت و آتش توپ و تفنگ
برافروخت ... کرد دار قزلدار دلیران ... را از میسره بجانب میمنه حشم کهیا جاری که ش یورش بردند و نفوذی در سپاه
خصم افکندند سلیمان پاشای کهیا چون این بدید ... سلیمان پاشای مسلم شتافت و مردم میسره را برداشته بر میمنه لشکر ایران
حمله برد و بحث بکوشید و از جب و راست بدمید و بخروشید ایرانیان چون این بدیدند در گرد کهیا پره زدند و به استیلا
او را ... و دستگیرش ساختند و لشکرش ... ساخته از دنبال بتاختند از سوی ... لشکرگاه عثمانی پاشا و ... زخمی
تا از گرگوک ... از قفای ... میتسیان ... شدند و ... کشتند و مردم ... خاک ... ایرانیان
دلاوران ... عرصه شمشیر شده ... کار ... چگونه دید بر
سمند باد پا برنشست و ... بتاخت ... شیخ جعفر نجفی ... جعفر فرغان ... از نجف
اشرف طلب بود و ... شاهزاده محمد علی میرزا ... شاهزاده ... شاهزاده ... او را
... از لشکر ... قتل و غارت ... منع فرمود و اسیران ... روم را ... ساخت و جناب شیخ جعفر ...
... سلیمان پاشای کهیا ... مردی ... ساخته ... بازپس ... ساخت ... در کار
پادشاه ... و ... صدر اعظم ... سلطانیه کوچ داده ... و دوم
شهر ... واردد ... شد ... صدر اعظم ... دولت عثمانیه ... از شهر الروم
... رسول
... وافندی
... سلیمان پاشای کهیا ...
... عبدالرحمن پاشا ... حکومت شهرزور ... و ...
برای ... روانه دار السلام بغداد ساخت

وقایع سنه هزار و دویست و بیست و دو و تصمیم عزم روسیان به تسخیر ایروان

چون ... ساعت و ... دقیقه از شب ... دوازدهم شهر محرم الحرام ... در سنه هزار و دویست و بیست و دو هجری آفتاب
از حوت بحمل شد و شهریار جمشید ... جشن جمشیدی ... سپاه ... از اطراف ممالک طلب داشت
و روز ... شنبه ... شهر ربیع الاول از طهران ... قزوین ... شاهزاده ... حکومت ... داد

کوچ

کوچ داده ... شنبه ... ربیع الاول ... سلطانیه ... لشکرگاه ... روسیه ... اشرار ... روی سالیان
دراز ... بوکلان ... سپاه ... لشکر ... قراداد ... تفلیس ... ایروان
... قراباغ ... ابوالفتح خان ... و ... قاجار ... بیزید
بازرسیه ... ابراهیم ... خان ... ایرانیان ... واکر ... بعقیب
... خان ... ایروان ... بیشتر نیز
... آذربایجان ... غلا ... نایب السلطنه
... ایروان منصوب داشت و احمد خان
... مصطفی خان ... ابوالفتح خان فرمان داد ...
چون ایشان ... بیتاف ... لشکر ... ایروان
... ابوالفتح خان ... لشکر ... آهنگ
... روسیان ... سلیم خان ... قلیچان ... آهنگ
مراجعت نمودند و ... سلیمان خان ... مراجعت ... بود ...
... آذربایجان ...
... قلیچان مامور گشته و نایب السلطنه ... تبریز
... دولت عثمانیه نیز ... دولت ایران ... معاهده
... فرمان پادشاه روس ... اسحاق ... اسپانوف ... روانه درگاه پادشاه ساخت
... میرزا شفیع صدر اعظم ... استماع ... واستپانوف
در تبریز ... نایب السلطنه ... طهران آمد ... صدر اعظم ... مکتوب ...
... دولت ایران ... دولت روسیه
... ایران ... اسپانوف ...
... حسین خان قوللر آقاسی
حسین خان سردار ... ایران ... اسپانوف ...
... نایب السلطنه ...
... افندی ... سلیمان پاشای کهیا ... مراجعت ... تبریز آمد
نایب السلطنه ... خان ... بزرگ ... رسول ... ایران

تلف ... ابراهیم ... بزرگ ... آقا
سیاسی ... حاکم ... فیاض ... بزرگ ... دام ... ایروان
لکدوده فتح ... آذربایجان ... مشیر ... خان
اسپانوف ... روس ... سفیر

دولت علیه ایران و آن [illegible] اتحاد و اولیاء محکم که [illegible] یوسف پاشا حاکم [illegible] حدود ارض روس
[illegible] فرمان [illegible] روسیان طریق مخالفت [illegible] و مخالفت و جوابات [illegible] و محبت [illegible]
[illegible] کودیچ [illegible] پریشانی خاطر شده [illegible] مکاتبات [illegible] مبارات [illegible]
[illegible] معروف را با سپاهی [illegible] قارص [illegible] محمد پاشا حاکم قارص اگرچه [illegible]
[illegible] روسیان [illegible] قلعه قارص [illegible] یوسف پاشا [illegible]
[illegible] فرمان [illegible] قارص [illegible]
[illegible] پاشا [illegible] روسیان [illegible]
[illegible] قارص [illegible]
[illegible] تبریز [illegible]
[illegible] یوسف پاشا [illegible]
[illegible] روسیان [illegible] کودیچ [illegible]
[illegible] سلیم پاشا [illegible]
[illegible] فرمان [illegible]
[illegible] روسیان [illegible]
[illegible] سپاه [illegible]
[illegible] روسیان [illegible]
[illegible] سپاه [illegible] توپ [illegible]
[illegible] کودیچ [illegible] یوسف پاشا [illegible] قارص [illegible]
[illegible] ایران [illegible] یوسف پاشا [illegible]
[illegible] کودیچ [illegible] ایران [illegible]
[illegible] لشکر [illegible] سپاه [illegible]
[illegible] روسیان [illegible]
[illegible] لشکر [illegible] پاشا [illegible]
[illegible] فرمان [illegible]
[illegible] روسیان [illegible]

ااترخ

[illegible]

[illegible]

[illegible]

۱۱ اترخ [illegible] سلطان سلیم [illegible] صاحب تاج و تخت [illegible] ایران [illegible] این
[illegible]
[illegible] سلطنت [illegible] سلطان [illegible] سلطان عبد الحمید [illegible] سلطنت [illegible] سلیم [illegible]
[illegible] فتنه [illegible]
[illegible] خراسان [illegible]
لشکر اسلام [illegible] هرات [illegible]
[illegible]
[illegible] برادر [illegible]
[illegible] هرات [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
لشکر [illegible]
[illegible]
لشکر [illegible]
[illegible] قلعه [illegible] قاجار [illegible] خراسان [illegible]
[illegible] سپاه [illegible] قلعه [illegible]
[illegible] خراسان [illegible] لشکر [illegible]
[illegible] اسلام [illegible] میدان جنگ [illegible]
[illegible] توپ [illegible] ایران [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

جمشیدی و مانند ایشان از سرکردگان و بزرگان افغان [illegible] تن مقتول گشت و سه هزار تن از افغانان اسیر شد و [illegible]
از سرهنگان ایشان نیز دستگیر آمدند و سه تن از جمله عبدالغیاث خان فوفلزائی و برخوردار خان اسحق زائی و یک برادر
جنگ نوشخان جمشیدی بود [illegible] از قبیله و طوایف و سیاه و سفید [illegible] و قورخانه غنیمت
سپاه شد و محمد خان از دو جانب [illegible] تا دروازه هرات بتاخت و در فردای آن [illegible] لشکرگاه [illegible]
قلعه استوار گشت حاجی فیروز چون کار بدین گونه دید از در مرحمت بیرون شد خراج [illegible] هرات را مهیا ساخته
بنزدیک محمد خان افغان داشت و [illegible] را در [illegible] این غائله و سبب این فتنه بود دست بگردن بسته بیرون
فرستاد و امیران افغان [illegible] گران زر بداد و بگرفت لاجرم محمد خان شاد خاطر در عشر اول جمادی الاولی در مشهد مقدس
بحضرت نواب محمد ولی میرزا پیوست و [illegible] این فتح در نیمه جمادی الآخره [illegible] و خراج [illegible] هرات و بعض
اشیاء نفیسه و [illegible] حاجی فیروز برسم پیشکش [illegible] داشته بود در [illegible] سلطنت [illegible] حضرت شهریار [illegible] شاهنشاه
ایران از چمن سلطانیه کوچ داده روز [illegible] هشتم رجب وارد طهران گشت و از [illegible] نایب السلطنه از چمن [illegible]
کوچ داده در هجدهم شهر رجب به تبریز آمد و [illegible]
[illegible] و سفیر مملکت فرانسه بود چنانکه مذکور گشت از نزد ناپلیون مراجعت [illegible] و جنرال غاردان [illegible]
[illegible] بحکم امپراطور فرانسه [illegible]
برسید نخستین جنرال غاردان بحضرت نایب السلطنه آمد و نامه [illegible]
نایب السلطنه [illegible] ایشان را روانه دربار [illegible] روز [illegible]
رمضان [illegible] جنرال غاردان [illegible] مکتوب ناپلیون را رسانید [illegible]
[illegible]
[illegible] ناپلیون [illegible] روسیان [illegible] مصالحت و مواصلت [illegible]
[illegible] گرجستان و دیگر [illegible] بیرون کند [illegible] هرگز
با روسیان [illegible] شاهنشاه ایران [illegible] آلات جنگ [illegible]
[illegible] سلطان ایران [illegible] با جماعت انگریز
[illegible] روسیان [illegible] ناپلیون سپاهی [illegible] هندوستان مامور دارد عبور ایشان
از خاک ایران مضایقت [illegible] جنرال غاردان رسالت خویش [illegible] نامه
[illegible] ناپلیون [illegible] جنرال غاردان [illegible] نوازش [illegible]
[illegible] عسکر خان [illegible] سپاه [illegible] جواب مکتوب

و بعض اشیاء

و بعض اشیاء نفیسه برسم ارمغان بدرگاه ناپلیون ارسال فرموده هم در این وقت چون سلطان مصطفی خان چنانکه مذکور شد
تخت سلطنت روم جای داشت از درگاه شاهنشاه ایران مکتوبی بتهنیت جلوس [illegible] ابراهیم شیخ الاسلام
خوی حامل نامه [illegible] زیارت حضرت معصومه [illegible] علیها السلام [illegible]
تصمیم عزم داده [illegible] کرج داده پس از روزی چند [illegible] طهران
فرمود از سوی دیگر در نیمه جمادی الآخره [illegible] بغداد [illegible] بغداد
بنزدیک سلیمان پاشای [illegible] بغداد [illegible]
[illegible] روانه دربار شهریار [illegible] استقرار حکومت خویش خواستار
حکمی [illegible] شهریار ایران [illegible] وزارت
بغداد را [illegible] شهریار ایران سلیمان پاشا را در بغداد [illegible]
[illegible] سلیمان پاشا را بحکومت بغداد [illegible]
[illegible] چنانکه مذکور شد
در [illegible] سپاه [illegible] مردم فرنگ [illegible] آهنگ
جنگ [illegible] توپ [illegible] نخستین [illegible] نایب السلطنه [illegible]
[illegible] سلطنت [illegible]
[illegible] پادشاه [illegible] نظام [illegible] سرباز [illegible] نظام
عراق [illegible] لقب [illegible] شهریار [illegible]
[illegible] پادشاه [illegible] سپاه گشت [illegible]
عراق [illegible] دوازده هزار تن
پیاده نظام [illegible] جنگ [illegible]
[illegible] مملکت [illegible]
[illegible] مکران [illegible]
[illegible] ایالت آن مملکت
میر [illegible] افغانان [illegible] بلوچ [illegible]
تام [illegible] حفظ [illegible] بلدان [illegible]
برادران نخستین میر فتحعلی و دوم میر غلام علی [illegible] میر کرم علی و چهارم میر ثابت علی نام داشت و چون ایشان [illegible]

ایلات ارمنی نیز بی‌رنگ شاه مهربان گشته و با ایشان بنوعی که تا پای خویشاوندی در کار عراقی خلاف نورزند پس از نجابت
و اشتره را بر رسم زناشوئی طلب فرمود و اتجارت را هرگز با غیر قبیله خود قانون مرحمت و مصاهرت نبود این کار را
عار بود که پیشه بپیر فتار گشته زیر علاقه شاه بخوت سلطنت و عطار بیم قزلباش دختر را نکاح کرد ایشان از این کردار خسته خاطر
شده نزد وی نامه کردند و او را در میان قبایل بستند از ملاقات فرار ایشان و رسم پیر علاقه شاه در جواب ایشان منشوری کرد
خاتم بر نهاد و آن از هر قبیله جمیله دختر مصاحبت نموده جهت بسیار خویش نکاح آورده تا کسی را با شما زبان شناعت گشاده
نباشد ایشان این سخن را در تمامت قبایل شهره و شهره کرده مردم را برادر شمردند و با جانب انبوه یکدل و یکجهت
برادر گشته دارا معتمد ساخته شد الله جنید را در سر حیدرآباد بکاک سپرده و بر سر قریش قبه کردند از پس
از برادران چهار گانه قرار کرد بر سند ایالت جلی کردند و بخط نگاشته مصالحه و مشاورت بکوشند کاری بتقدیم رسد
و اگر یکی از ایشان از طریق موالفت بگردد آن سه دیگر بتوان مخالفت او کشند و از مسند حکومتش دفع دهند
بالجمله این چند برادر بدینگونه کار کردند تا میر فتح علی برادر بزرگتر بود از جهان رخت بیرون برد بموجب وراثت بهم او را
با بزرگی گذاشتند و مملکت سند را بهمان در ایالت ارکان اربعه بودند و اینجا در ایام آنکه محمود میرزای والی تیمور شاه
افغان در بنای دولت ایران بود چنانکه مرقوم افتاد تسخیر مملکت سند را تصمیم عزم داد و کارداران دولت انگلیس
چنانکه در هندوستان پیشه از طلب سند نیز خبر دارند و آگاه آنکه شاهنشاه ایران بتسخیر سند فرمان داده چنانکه
در عهد نادر تسخیر سند در شمار اقطاع ایران بود و در پادشاهی نیز بود از تسخیر هندوستان کار ... بدینگونه
نهادند و تعاقب کمیته را بدینگونه بگوش میر ... ایشان را گفته که مسکیس انگلیس را ... ساختند و حقایت
سخن بیان کلام درازی و فضول قدرت شاهنشاه ایران ... گفتند ... که معتمد ... است
بپاه جنگیم در کار زوال پادشاه بیم ... ایران شدند
... از دولت ... روانه ... کشتی ... از
... عشره آخر شهر ذیقعده وارد دار الخلافه طهران شده مکتوب ... در
حضور پادشاه ... فتحعلی خان ... نزد ... ایشان بسفیر سند شد و تحفه
شمشیر ... از ... غلام ... با ... خلعت ... فرمان ... طلب
داده بایشان برد تا در مملکت سند قوی ... دولت گشته در شمار ... و ... هندوستان و دولت ایران

وقایع سال یکهزار و دویست و بیست و سه هجری ...

شش ساعت و هشت دقیقه از شب پنجشنبه هشتم محرم الحرام گذشته در سنه یکهزار و دویست و بیست و سه هجری
آفتاب از حوت بحمل شد و شهریار ایران جشن نوروزی بپای برد این هنگام فرستاده کدویچ سردار روس

بطلب مصالحه

بطلب مصالحه و مداهنه بحضرت شاهنشاه ایران فرستاده آمد و جنرال غاردان خان سفیر دولت فرانسه نیز مکتوبی داشت
بدین شرح که چون میان دولت روس و فرانسه کار بر مهر و مصادقت میرود و قواعد محبت و اتحاد مستحکم
در میان دولت ایران و روس استوار داری غاردان خان سخنان او را بنیکوتر بیانی معروض درگاه داشت پادشاه
فرموده کدویچ در این سخن حیلتی کرده در میان است و کارداران ... خواب غرور ... تا فتنه انگیزد
غاردان خان بر صدق سخن او برهانی چند قرار کرد و برابر ایام دولتی بنگرد تا از شهریار تاجدار اجازت بر ترک
مناجزت گرفته کدویچ را آگهی فرستاد و او شاد خاطر شده در حضرت نایب السلطنه مکتوبی بر ترک مجادلات
و اظهار مصافات نگار داد و بیخ تواند افراز حیلتی که داد ... توقف در جنگ ...
نایب السلطنه مکتوب ... میرزا بزرگ قایم مقام ... دربار شهریار ... آن صورت حال را
باز نماید و از ... شهریار ... بیست و هم ربیع الثانی از دار الخلافه بیرون شده در چمن سلطانیه لشکرگاه کرد
و قایم مقام در آن ... کدویچ ... معروض داشت ... لشکر ... جنگ ...
و دفع او را ... غاردان خان ... در حضرت پادشاه ... معروض داشت ... چند
بر ... دار الملک فرانسه فرستاده ... حدود ایران را از لشکر روس
پرداخته کند ... مصالحت ... کدویچ را
در ... جنبش مقصودی جز آرامش در جنگ ... خاتم ... لشکر روس در حدود ایران
... دولت ایران ...
... لشکر روس ... میرزا بزرگ قایم مقام ...
... عتاب ... پادشاه ... جنبش لشکر ...
... قایم مقام ... آذربایجان ... شهریار ... عرض ... تحسین
... نایب السلطنه ... کدویچ نزدیک غاردان خان
آمد ... دولت فرانسه و روس قواعد محبت ... خواست
... ایران ... مصالحت ... قلعه ایروان ...
... مستشاری ... غاردان
از نقض عهد کدویچ ... نایب السلطنه ... کلمات حکمت آمیز
... کدویچ عهد پیمان را از پس
پشت انداخته با لشکر ساخته روسی با ایروان نهار ... از طریق قراباغ

قراج الکلام ارکابله

کدویچ ... ایران ...

جنگ ... ایروان ...

... کدویچ ...

٤٧

بسوی نخجوان در تاز چون این خبر در حضرت نایب السلطنه مکشوف شد نخستین صورت حال را بتوسط علی بیک میر دیوانی
درگاه پادشاه داشت و لشکری را که حاضر حضرت بود نیمی را از جزایرچی تبریزی و غلامان تفنگچی و سرباز خوی و ماکو
از توپچیان بعهده حسن خان قاجار برادر حاجی علی خان فراش باشی با تفنگچی استرابادی و [illegible] و غلامان خراسانی در توقف
ایروان بودند حمایت شده در حفظ و حراست المملکت استوار باشند و نیمه دیگر را از سربازان تبریز و خوی
و تفنگچیان مقصودلو و [illegible] محکوم فرمان مصطفی خان تبریزی قوریساول ساخته بطرف نخجوان فرار
و خود در خوی نشست و از آن سوی چون شاهنشاه ایران این کیفیت از گندریچ بدانست فرمان داد تا فرج الله خان
نسقچی باشی با سواره شهرزور بود با سپاهی همراه داشت راه اوزبایان گرفته در بلده خوی بلشکرگاه نایب السلطنه
پیوسته شود اما الله خان پسر فرج الله خان در حکومت خمسه داشت نیز با هزار سوار با او ملحق شده وارد نبال [illegible]
الحمید خان قاجار نیز با لشکری جرار در رسید اما از آن جانب حسین خان سردار ایروان ورود گندریچ سالدات
در اراضی ایروان معلوم کرد با لشکری که حاضر داشت برنشست و برتاخت و در سر حد ایروان گندریچ را دریافت و جنگ
در انداخت چون روسیان در آن توپهای آتشین [illegible] کشاده از قبیله کرد ایروانی که تفنگچی [illegible] با مجروح کرده
راه فرار بر گرفتند و سپاهی ایروانی [illegible] نتوانستند [illegible] را بر دو بشکستند و از آب ارس عبور
داده بر [illegible] جستند حسین خان سردار با قلیل جماعتی از غلامان خاصه خویش [illegible] مردانه داد و کوشش
در کشش و کوشش [illegible] شتافت نایب السلطنه چون این بشنید فرج الله خان را از راه
چورس و اما الله خان را از طریق نخجوان بمدد او فرستاد و احمد خان مقدم را بحفظ حدود نخجوان امر فرمود و [illegible] خان
قاجار را با گروهی [illegible] از راه [illegible] بروانه داشت و خود نیز [illegible] فراهان [illegible] در محال چورس
توقف فرمود اما از سوی دیگر [illegible] گردان ایروانی گندریچ در قلع ایروان [illegible] شده کماندر ریچ
[illegible] با سپاهی [illegible] در تقدیم این مهم مأمور داشت حسین خان سردار چون این بدانست با آنکه
لشکر [illegible] این جنگ [illegible] آهنگ او کرد و در [illegible] تلاقی [illegible] کرد و حمله افکند
[illegible] خان [illegible] روسیان او را [illegible] شده دانند [illegible] از قفای او [illegible] و از پیاده
لشکر خود [illegible] و [illegible] از ایشان را زنده [illegible] راست نباید چون
هر روز سپاه در [illegible] غبار [illegible] چندان بالا گرفت که روز تاریک شد و [illegible] از دشمن [illegible] گشت
حسین خان [illegible] که لشکریان [illegible] سردار را در [illegible]
شده راه فرار [illegible] داد و حسین خان [illegible] رکاب [illegible] از غایت غیرت
چند کرت حمله افکند و جمعی را [illegible] با بسیاری از [illegible] لشکرگاه شد و نایب السلطنه چون این بشنید

از تهاون لشکریان

چانشکاو [illegible]
[illegible]

چورس [illegible]
[illegible]

از تهاون لشکریان در کار و فرار ایشان در گیرودار خشمناک شده چند تن را با تیغ بگذرانید و هم در آن روز فرج الله خان
و اما الله خان با لشکر خود برسیدند و با حسین خان پیوسته شدند و دیگرباره اعداد جنگ روسیان کردند و در وقت
در حضرت نایب السلطنه معروض افتاد که لشکر ایران در جنگ جماعت روس و آهنگ نخجوان کرده [illegible] شده
تهاون ورزیده اند و نیز نظرعلی خان و فرج الله خان حاکم اردوباد از [illegible] خان کردی و [illegible] قلعه [illegible]
با این داوری خود فرار کرد و حسینقلی خان [illegible] ساخته بطرف لشکران [illegible]
طالش و [illegible] آن اراضی [illegible] در خاطر دارد و روسیان را راه [illegible] نایب السلطنه از استماع این
کلمات براشفت و از منزل چورس کوچ داده [illegible] تا در نیم فرسنگی شهر نخجوان لشکرگاه کرد
و حسین خان سردار ایروان [illegible] تا صادق خان [illegible] قاجار را با افواج [illegible] بانفاق
فرج الله خان و اما الله خان [illegible] حاضر حضرت شد و در این هنگام روسیان قریب [illegible] نخجوان
در آمدند و در زمینی [illegible] جای گرفتند و [illegible] روسیان [illegible] لشکر روس
[illegible] رسید اگرچه در این وقت [illegible] در مبارزت [illegible] نایب السلطنه [illegible] مبارزت
و [illegible] طریق مراجعت گیرد لاجرم ساخته جنگ شد و فرمان داد تا حسین خان سردار و اما الله خان [illegible]
و افواج [illegible] و [illegible] قاجار [illegible] بر میمنه شدند و [illegible] خان قاجار با گروه [illegible]
و [illegible] بر میسره در آمدند جنگ پیوسته شد و [illegible] جلادت [illegible] روسیان
[illegible] را [illegible] و یک نیمه ایشان را از زبر [illegible] و [illegible] لشکر
عظیم [illegible] روسیان برسید و [illegible] ایران [illegible] و غبار جنگ جهان را قیرگون [illegible]
بالا گرفت [illegible] توان جنگ [illegible] یکبار [illegible] بر طریق فرار [illegible]
[illegible] در میان [illegible] لشکر [illegible] سرباز نیز [illegible] سربازان [illegible]
دیگر [illegible] با ستیز و آویز [illegible] بعقب لشکر [illegible] و روسیان نیز [illegible] بقلعه [illegible] آمدند
نایب السلطنه با [illegible] از جای جنبش که حمله افکند و [illegible] سر از [illegible] را
باز پس برد در آن رزمگاه [illegible] از طرفین مقتول گشت و [illegible] ارابه توپ از لشکر اسلام
بجای ماند نایب السلطنه [illegible] آن را [illegible] و معاتب داشت و از [illegible] قلعه ایروان را [illegible]
در زمان آب ارس را عبره کرده در منزل [illegible] لشکرگاه کرد و [illegible] خان قاجار [illegible] خان [illegible] را
با فوجی [illegible] نخجوان مأمور [illegible] بر ایشان تاختن برد و چند تن از روسیان را در [illegible]
[illegible] روسیان [illegible] شده از آنجا کوچ داده [illegible] نخجوان لشکرگاه [illegible]

[illegible]
[illegible]
[illegible]

با جمعیت فراوان بشتافت و به وقت سوی لالزار و از جانب جنرال غازروان خان نزدیک گدویچ برای انجام کار
مصالحه میرفت و در راه مریض شد به ضعف حال و نقاهت بحضرت نایب السلطنه رسید و الحاح فراوان نمود
و از یک روسیان دست باز دارد به آمدن پیغام غازروان بستانم و باغ بستانم نایب السلطنه بالحاح ملتمس او از
منزل قبان پاسان بازپس شده و در قریه چورس نشیمن کرد و سوی لالزار بزد گدویچ از آنجا پیغام خویش را بگذاشت
و جواب پرداخت آرزو بیافت الکه و بردم قلعه ایروان پیغام کرد که گدویچ از فتح این قلعه ناچار است و سکنه قلعه
در میانه مقتول خواهند گشت صواب نیست قلعه را بگذارید و بگذرید و گدویچ نیز نامه نگاشت و بدینگونه کلمات
حسن خان سردار جواب داد به همواره شنید و در تسخیر قلعه تعجیل گشت و از طرف دیگر سماندرویچ با فوجی مخاصمه
بنواحی بایزید [illegible] و سوارهای بسیار منهوب ساخت بجمله نایب السلطنه حسین خان سردار و فرج الله خان افشار
و صادق خان قاجار و امان الله خان افشار را با گروهی بمدد قلعه گیان مامور فرمود ایشان چون لختی قطع مسافت کردند
سحاب متراکم پدید آمد و چندان برف ببارید و مجال عبور بر پیاده و سواره محال افتاد ناچار بازگشته شتافتند
گدویچ چون این بشنید یکباره بیل قوی تسخیر قلعه را تصمیم عزم داد و با تمامت لشکر از چهار سوی قلعه درآمد و توپهای
باره کوب را دهان باز داده تا نیمه شب بانگ رعد و شرار برق توپ پرده ابر بر میدرید و بضرب گلوله سه فرسنگ
از دیوار باره را پست کرد و راه برشدن بقلعه را باسه لدات سهل فرمود الله و در شب نهم شوال فوجی بسیار
از چهار طرف حکم یورش داد و با لدات روی برده نردبانها بر کتف کشیده از خندق بگذشتند و بر دیوار قلعه برآمدند
کوز قلعه گیان چون این بدیدند مانند شیران بجنگ دیده شعلها و چراغها و انبارها افروختند و از آن سخت بسته و از
پی دیوار خاموش نشده کمین نهادند چون روسیان آهنگ صعود کردند برخی در نیمه نردبانها و بعضی بر فراز باره رسیده
حسن خان با آنکه نقاهت و مرض داشت با فرط جلادت پای بر در آمد و فرمان داد تا یکباره دلیران ایرانی شعلها
بیفروختند و بیکبار بیابانها جوشیدند و دهان تفنگها را بسوی خصم گشادند اشرف خان و داود خان و دیگر اهل قلعه
استوار و کلیم خان قاجار و غلامان خراسانی و دیگر لشکریان کنگره درآمدند بانگ توپ و تفنگ و هیاهوی
مردان جنگ تذکره روز محشر همی گشت پنج الف و سه هزار تن از لشکر روس مقتول گشت و دو هزار تن زخم
شکر یافت بسیار کس از سرکردگان بزرگ روس مانند پولکوونیک و میر و قپیتان و آنچه ترجمان برکراسیکار
نماند شمشیر که در چنین جنگ سترگ از سپاه ایران مطروح گشت تن مجروح گشت و از پی فتح این
بر زیادت کسی ... باسب برسید بجمله روسیان لشکر خویش را کشیده و گدویچ به بخت غمزده گشت و از طرف
دیگر کلیم خان قاجار از درگاه شهریار با فوجی از پیاده موج و آلات حرب و ضرب و خلعتهای درم و دینار بهره
ولیعهد دولت و نایب السلطنه در زمان امداد سپاه گشته با سواران افشار ردیف جاپ ردو کله و مقدم رسیده

علاوه برآنکه

غازروان به علیه بمعنی قال و سلطان لشکر
[illegible]

قبان پاسان بحر قاف و با بعرصه
[illegible]

با کسر باء و الف و کاف مفتوح و کون راء

بولکونیک بضم باء و سکون لام و راء و لام
[illegible]

[illegible] معنی [illegible] الکارات
[illegible]

قپیتان به فتح قاف و کسر باء [illegible]
[illegible]

حاری دیگر برایر از چه پس حرکت که بطرف نخجوان راه سپار گشت و حسین خان سردار و کلیم خان قاجار را با فوجی از سپاه ایران
داشت و علی خان قاجار و امان الله خان افشار را بر مقدمه روان کرد چون خبر جنبش نایب السلطنه گوشزد گدویچ آمد از اطراف او گشت
در یک منزل شب و شنبه هفتم شوال از لشکرگاه خود پنهان شده طریق فرار سپرده ... کلیم خان قاجار از دنبال ایشان
بشتافت و ایشان را در نیمه راه دریافته جمعی را اسیر گشت و گروهی را اسیر گرفت چنانکه روسیان تنگ شده و ایشان را
دست برگرفت و در آن حال بسیار خویش از لشکرگاه خود فرار که حضرت نایب السلطنه پیوسته و پناه جستند بجمله عراده
و آلات فراوان از لشکر گدویچ غنیمت گرفتند و گدویچ از کوهستان جانی برهمت طی مسافت کرد و در طی از خطر
سپاه همی جان بسلامت برد و فراوان از لشکریانش را صورت سرما دست داد و از کار بدینجا رسید و بسیار کس در شعب
جبال درست و بلند اقوال در میان برف پای شد و از ... سپاه ایرانی چون خلاصت از میانه بیرون گشت علی خان
و امان الله خان و فتحعلی خان نوزی در قراداغ سپاه بعد در چهار فرسنگ نخجوان او را دریافتند و جنگ در پیوستند از نعره
مردان و حمله گردان و ابطال شرشه شد و از آتش تفنگ و دود توپ ابرها پوشیده گشت جمعی از روسیان در آن کارزار
گرفتار شدند و گروهی هلاک و دمار گشتند چون آفتاب بگشت و جهان تاریک شد هر دو لشکر دست از جنگ
باز داشتند و در ایلغ و کلیه خود بر درستگی خویش بماندند و شب بنلکسیان مردم خود را برداشته راه فرار برگرفت و تا قریه
قراباباتی بنا حث همچنان نایب السلطنه بر اثر او برفت چون بنلکسیان نظاره سپاه اسلام کرد و دانست که دیگر نیروی آن
نداره که با جنگ گرداب لنان اطلعه برگران نقد عراده و بار و طعام و اموال و اثقال و ارزاق و ملبوسی که در لشکرگاه داشت
بر زبر هم نهاده آتش درزد و لشکر خود را برداشته راه قراباغ و گنجه را سپیاه پیش داشت نایب السلطنه کریم خان کنگرلو را
با جماعتی از قفای بنا حث و مردم علایر و خوی از برابر حکم داد تا فرار او را هر سر راه شیب کیر شوند و از دنبال او بسیار
کشت بجنگ رسیدند و صعوبت کتل و تنگی طریق مانع از سبقت او روسیان در میان کتل فرود شده محصور گشتند
و بچنان غربت سیاحت کرد نایب السلطنه در منزل قراباباتی نزول کرد و روز دیگر احمد خان مقدم را از طرف آن
ساحت و جمع از راه سلوار تا در حرکت آمد و این هنگام چنان سبع بجنبید و همراه بزیر و جهلی ملکی زیاد ازال
خویش و دیوار تقویت کرد با اینهمه شتابند روسیان را دریافتند و جنگ در پیوستند جمعی را مقتول
ساختند بسیار کس اسیر شدند و گروهی خویش را بر جانب آب زده و چنان هلاک شدند چنانکه و از هول و هیبت
در چنان صورت سرما و شدت برف خویش را بقتلگاه حادثه افکندند در برد نزیل نایب السلطنه افزاپا ... بجانب
و از آنجا به نخجوان شد و یکروز از آن ارض اعظم گودرباه تبریز برگرفت و صورت حال را بحضرت شهریار با رخصه
قرار داد و از اکثریت هر یک از قواد سپاه مورد رحمت و نوازش شدند و چون علی خان قاجار و قدسیان کارزار
جراحتی عظیم یافته بود رخت بجهان جاوید کشید نایب السلطنه تا جسد او را بنجف اشرف حمل دادند

غازابا ۔ فتح حاء

قراباباتی به فتح قاف و راء الف و باء ... بر

سیاه ... ظلم [illegible]

سوارگیه

الله وارد ایروان ... به عریضه که حضرت نایب السلطنه رسید ... مصطفی خان طالش رفع وحشت از ... قبایل شاهسون
نموده خواستار ... نظرعلی خان و ... خان شاهسون بزلال عفو محو ... نایب السلطنه لشکر از این
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
... وزیر ایران ... شاهنشاه ایران ...
[illegible]
ایران ... بمملکت هندوستان ... جنرال
حکم ... دولت ... ایران ...
او را حضرت ... دولت انگلیس ...
[illegible]

[illegible]

و انجام معاهدات و پیمان مأمور گشته بود هنگام [illegible] اما از سوی [illegible] سپاه انگریز از روی [illegible] پیمان ارا [illegible] نود
دار شهریار ایران نیز رخصت انصراف نداشت مورد عتاب و عنا گشت و از مقام خویش نزل [illegible] چون عسکر [illegible]
حاضر باشد و فرمود چون کار سپاه پس آمد ما را از انجام امور [illegible] پادشاه ایران میعاد نهادیم [illegible] باشد
و کار او را انجام که اجازت مراجعت دادم و پس از روزی چند عسکر [illegible] رخصت انصراف فرمود و [illegible] شهریار ایران [illegible]
و دوران [illegible] سفارت عسکر [illegible] چند [illegible] و جانب انگلند طهران آمده موسی [illegible] نیز مراجعت جانب
گفته اما از سوی [illegible] از قبل شهریار ایران حکم رفت تا سرهر فورد جنس را از اصفهان بجانب [illegible]
حرکت داده در بیست و هشتم شهر [illegible] وارد طهران گوید و نوروز خان قاجار [illegible] را به بدیره شده در خانه [illegible]
امین الدوله فرود آورد و پس [illegible] روز در [illegible] شهریار حاضر گشت و نامه پادشاه انگریز [illegible] مکتوب [illegible]
بها و [illegible] برابر [illegible] و دیگر [illegible] اشیاء نفیسه و تحف گرانبها پیش گذرانید و عهدنامه دولت انگریز [illegible]
[illegible] مشتمل بر اینکه چنانکه با سابق [illegible] روسیه [illegible] آید [illegible] گوید که سرهر فورد جنس [illegible]
اتفاق دولت [illegible] شده [illegible] از بعد تشریق سپاه مسلمانان در محاربت و مضاربت با روس [illegible]
[illegible] قائم مقام وزارت کبری را فرمان کرد تا از علمای اثناعشریه طلب فتوی کند و از علمای [illegible] سلطانی و صدرالعلوم [illegible]
برای [illegible] این مسئله روانه حضرت شیخ جعفر نجفی و آقا سید علی اصفهانی و میرزا ابوالقاسم جیلانی نمود تا در مستبات [illegible]
و دوران [illegible] قسم [illegible] را [illegible] علمای [illegible] اصفهان مکاتیب کرده [illegible] جناب حاجی ملا احمد نراقی
[illegible] و [illegible] ایران [illegible] شیخ جعفر و آقا سید علی و میرزا ابوالقاسم و حاجی [illegible] سلطان العلماء امام جمعه [illegible]
و علما اکابر اصفهان و دیگر علماء و فقهای ممالک محروسه هریک رساله نگاشته و فتاوی کردند [illegible] مجادله و مقاتله با روسیه
جهاد فی سبیل الله است و مرد و بزرگ را واجب [illegible] و برای رواج دین [illegible] و حفظ ثغور مسلمانان خویشتن [illegible]
کمند و روسیان [illegible] از حدود ایران [illegible] میرزا بزرگ قائم مقام این مکاتیب [illegible] مأخوذ و مرتب کرده
رساله جهادیه نام نهاد و هم در این سال مصطفی خان جوان [illegible] سنده [illegible] آمده [illegible] از قبل ولات سند
سفیر ایران بود [illegible] ستره سلطنت کوه [illegible] برتیغ و یک قبضه سپر [illegible] و بعضی اشیاء دیگر
پیش گذرانید و [illegible] ولات سند را پیش [illegible] سرهر فورد جنس [illegible] ممالک
سند از پرسکاران دولت ایران [illegible] انگریز [illegible] شاهزاده [illegible]
[illegible] شاهزاده حسنعلی میرزا حکمران مملکت فارس [illegible] فرمان [illegible] افغان [illegible] هرات [illegible]
روز [illegible] سند [illegible] از دفع [illegible] انگریز [illegible] حضرت [illegible] داده
[illegible] حاجی محمد حسین خان امین الدوله برای [illegible] اتفاق پادشاه [illegible] همراه شده [illegible]

حادث شد

حادث شده و از آن پیش کس نشان نداده بود قریب [illegible] و زرعها چنانی زیر و زبر [illegible] و [illegible] کس [illegible]
کم بود و کم باشد [illegible] تمام زمین [illegible] بود و جانوران بیابانی [illegible] آیات و [illegible]

وقایع سال یکهزار و دویست و چهار هجری و مأمور شدن شاهزادگان بحکومت ولایات

در سنه یکهزار و دویست و چهار هجری روز [illegible] چهارم صفر [illegible] دقیقه پیش از آنکه روز برآید آفتاب [illegible]
[illegible] ایام جشن نوروز شهریار [illegible] شاهزاده عبدالله میرزا [illegible] مملکت خمسه گماشت و میرزا محمد تقی [illegible]
[illegible] او رشید شاهزاده [illegible] محمد تقی میرزا
بحکومت بروجرد [illegible] شاهزاده حسینعلی خان
[illegible] شاهزاده شیخعلی میرزا [illegible]
[illegible] میرزا [illegible] نظارت دیوان
[illegible] شاهزاده حسنعلی میرزا را به نیابت دارالخلافه طهران و حکومت مملکت [illegible]
[illegible]
[illegible] ایران وزارت [illegible] حضرت شهریار [illegible]
در تسخیر ایران سپاه [illegible] تدبیر [illegible] امپراطور [illegible]
و [illegible] سرداری گرجستان [illegible] مسلمانان [illegible] شهریار ایران حکم داد [illegible]
[illegible] شاهزاده [illegible]
[illegible] دولت انگریز [illegible] سفیر ایران گشت [illegible]
[illegible] تسلیم [illegible] دولت ایران [illegible] سپاه [illegible] روسیان [illegible]
[illegible] سرهر فورد جنس [illegible]
تسلیم [illegible] دولت انگریز [illegible] سرهر فورد جنس
[illegible] ایران [illegible] سفارت [illegible] لندن [illegible] سفیر [illegible]
[illegible] حاجی محمد حسین خان امین الدوله [illegible] میرزا ابوالحسن خواهرزاده حاجی ابراهیم خان اعتماد الدوله از
حضرت شهریار [illegible] سفیر دارالملک لندن گشت و [illegible] کشمیر [illegible]
[illegible] در عشر اول ربیع الثانی از طریق روم [illegible] لندن [illegible]
[illegible] شاهنشاه ایران از طهران خیمه بیرون زد و روز جمعه
بیستم ربیع الاول [illegible] لشکرگاه [illegible] مصطفی قلیخان [illegible]

کمپنی

حکومت تبریز داشت دست برداشته بدرگاه آورده ازین امر ... حضرت ... قلعه [illegible]

خویش خوانیان ... شاهزاده محمد ولی میرزا ... قلعه ... [illegible]

بدرگاه پادشاهی ... [illegible]

... شاهزاده محمد علی میرزا ... [illegible]

[illegible]

الطف

[illegible]

سواره و پیاده ... با توپخانه بقصد شبخون بر اردوی جنرال بشکرگاه ... که در ... الاسم خان ...
در طلایه لشکر بود از ... بسته و جمعی اسبان و همه مردان بشنیدند هم ... اردو ایرانیان با هنگ شبخون ایشان
پیران شده اند لاجرم ... مقصود طریق مراجعت پیمودند چون سپیده بردمید و آفتاب عالم برشید طور ...
وارد مصالحه و معاهده بیرون شد و کس بحضرت نایب السلطنه فرستاد که بهیچگونه معاهده ... دولت ایران ... نباشد
و طریق جدائی نپوید و قبایل ... دولت ... از ... نمایند ... و روز دیگر لشکر روس را ...
برداشت و ... ایران ... ایروان گرفته و نایب السلطنه ... ایروان ... داد و ...
شاهزاده محمد ... در نواحی ایروان جای داشت ... بیاد ... دیگر ...
... وارد تبریز ... و ...
شده ... حضرت ... گشت و نایب السلطنه به ایروان آمده ... خان را ... و از جانب دیگر فرج الله خان
افشار ... آمد با پیاده و سواره ... روزی چند ... توقف نمود ... شاه ...
... طریق مهر و ... اولاده ... شاه ... مهرگان نایب السلطنه ...
و ... مصطفی خان طالش ... داده لاجرم ... الله خان ...
و فرج الله خان ... نایب السلطنه ... درگاه پادشاه ... مصطفی خان طالش ...
گشت مصطفی خان ... سپاه و ... طالش ... اموال و اثقال در کنار دریای خزر ...
جای داد و ... روسیه ... حسن خان ... لشکر ... حسینعلی خان ... هاشم خان ...
و ... خان ... محمد خان ... داشته ...
... خان و ... خان ... هاشم خان ... را دستگیر ساخته ... طالش ... فرج الله خان افشار ...
بلنکران ... مصطفی خان ... و لشکر ... مصطفی خان ...
... گشت ... دریا ... لنکران ...
مصطفی خان ... روسیه را ... توپ ... آورد ... هدایت خان ...
نزد مصطفی خان شیروانی ... سلطان ... شیروان ...
مصطفی خان ... مصطفی خان طالش ... حسن خان ... مصطفی خان طالش ...
... مصطفی خان ... سلطان ... جانشین ...
و هم ... پادشاه ایران میرزا محمد خان ... فرج الله خان ...
مصطفی خان طالش ... مصطفی خان ... مردم طالش ...

و دو دو قرار

و دو و دو قرار ... فرج الله خان آمده ... جانشین ... را برخویش ...
مردوزن ... مصطفی خان ... عظیم ... فرج الله خان ...
فرج الله خان ... پادشاه میرزا بزرگ وزیر نایب السلطنه طریق طالش ...
امیرگونه ... مصطفی خان ... مصطفی خان ... میرزا بزرگ ...
مصطفی خان ... انقیاد و اطاعت ... فرج الله خان ...
با لشکر ... فرستاده ... اعیان ... درگاه ...
و ... نایب السلطنه ...
فرمان داد که ... نایب السلطنه به تبریز آمد ...
روز ... رمضان ... طریق طهران گرفت و در عشر آخر رمضان ... میرزا بزرگ وزیر نایب السلطنه
که ... دولت علیه ... وزارت نایب السلطنه به میرزا حسن فرزند اکبر ... مفوض گردد
... میرزا حسن بوزارت نایب السلطنه سربلند گشت و میرزا بزرگ به نیابت وزارت دیوان
اعلی ... شد و ... طهران ... ایران آمد و ...
... نایب السلطنه آمد و ... ایمپراطور روس
... ایرانیان را ... اکنون اگر کار ...
... میرزا شفیع صدر اعظم ...
با میرزا بزرگ نایب الوزاره ...
مصالح را ... نایب السلطنه ... جواب ...
و میرزا شفیع صدر اعظم ... میرزا بزرگ ... نوروز ... قرار
... فرمان داد ...
ایران ... نایب السلطنه ... فرستاد
... تبریز ... شیروان ...
...
...
... نایب الوزاره ... معلوم گشت ...
... ابوالقاسم خان ...

استیمالی ... طالش ...

... نایب الوزاره ...

...

این خبر را الطور معروف مکتوب کرده و او حکم داد تا روسیه از سرحد پیدا شده و هم در این سال ترکمانان در دیار گرگان و رود طرفان
مسکن داشته دیگر باره در معابر سلطان آغاز ترکتازی نهادند شاهزاده محمد ولی میرزا حاکم خراسان را عزم رکاب
ساخته با لشکرهای فراوان خیمه بیرون زده و تا اراضی نسا و ابیورد درونه و جمیع اطراف رود طرفان را معرض نهب
و غارت درآورده بسیار کس از ترکمانان را طعمه شمشیر و فراوان اسیر ساخت و غنیمتی لایق بهره لشکر گشت و از جمله
یکصد هزار گوسفند بود و علیهای گران از رهاشان در برگاه پادشاه فرستاد و مورد نظر و احسان آمد و هم در این سال
میرزا رضا قلی نوائی صاحب دیوان که بوزارت مملکت خراسان مخصوص شده میرزا عبد الوهاب اصفهانی به معتمد الدوله
ملقب شده منشی الممالک گشت و هم در این سال مردم بستک و جهانگیریه که از توابع لارست با عبدالله خان
ولد نصیر خان که حکومت لار داشت طریق مخالفت سپردند چون این خبر بشاهزاده حسینعلی میرزا فرمانفرمای فارس
رسید صادق خان دولو قاجار را با فوجی بدفع ایشان فرستاد چون اهالی بلاد مسطوره آگاهی یافتند طریق فرار
پیش داشته بجانب عرب [illegible] صادق خان از عقب ایشان شتافت و آن
جماعت [illegible] و لطیف در [illegible] لشکر [illegible] ساخته جنگ در انداختند صادق خان
در حمله نخستین فیروزی نمود و جماعت عرب چنان دانستند که از خوف طریق هرب گرفت گستاخ بعقب ایشان
تاختن بردند و در قسمت منازعه و مناقشه [illegible] کار با زخم تیغ و [illegible]
صادق خان با مردان [illegible] و چون سیل [illegible] لشکر را با تیغ [illegible]
و محکمه بستک و جهانگیریه را [illegible] لار سپرده باز بشیراز شد و هم در این سال سفیر سند که [illegible] حسین علی خان
امین الدوله [illegible] سند [illegible] برسید و مورد الطاف
شاهانه شده مراجعت کرد و هم در این سال [illegible] حضرت [illegible] دل [illegible]
[illegible] تسلیم [illegible] قلاع [illegible] دیدار بزیارت قم
و [illegible] دار الخلافه فرمود

وقایع سنه یکهزار و دویست و بیست و پنج هجری و [illegible]

روز چهارشنبه پانزدهم شهر صفر سنه یکهزار و دویست و بیست و پنج [illegible] ساعت و [illegible] دقیقه از روز گذشته
آفتاب بحمل [illegible] شرف [illegible] جمشید [illegible] جشن نوروزی [illegible] و هر یک از
شاهزادگان [illegible] در حدود مملکت [illegible] سلطنت از مصدر خلافت [illegible] خلاع [illegible]
[illegible] نایب السلطنه عباس میرزا [illegible] فرمان داد [illegible] قایم مقام وزارت کبری [illegible]
[illegible] در کار صلح [illegible] جنگ [illegible] معروف [illegible]

باشی اچوق

باشی آچوق را با [illegible] سلیمان خان [illegible] پیش آمده و خواستار دیدار آمده در مجلس ملاقات و مصافات
او را دستگیر ساخته محبوس روانه تفلیس داشت نایب السلطنه قایم مقام را [illegible] خلف [illegible] گرم [illegible]
[illegible] استتار کنی [illegible] حیلت [illegible] کند [illegible] خدمت [illegible] ساخته جنگ [illegible]
قایم مقام راه [illegible] معروف [illegible] عسکر [illegible] ساخت و قایم مقام [illegible]
شتافته سراپرده [illegible] دولت ایران [illegible] معروف [illegible] فرود شد پس [illegible]
نشسته و [illegible] دولت [illegible] اصلاح [illegible] نامه [illegible] دولت [illegible] در
[illegible] معلوم شد و در حین توقف نایب الوزاره در [illegible] معروف [illegible] قایم مقام
[illegible] معروف [illegible] رسید [illegible] سپاه [illegible] شوره گل [illegible] از توابع
قراباغ است روا باشد [illegible] دولت ایران [illegible] در [illegible] مصالحه [illegible] و دیگر
آنکه [illegible] معروف [illegible] داشت [illegible] مصالحه با ایران [illegible] روسیان [illegible] لشکر [illegible]
[illegible] از ایرانیان [illegible] اینجا [illegible]
[illegible] مصالحه [illegible] دولت ایران [illegible] عثمان [illegible]
و جنگ [illegible] دولت [illegible] نایب الوزاره [illegible] نایب السلطنه [illegible]
در جواب [illegible] معروف [illegible] ابو الفتح خان [illegible]
چون [illegible] شوره گل [illegible] روسیان [illegible] قپانات [illegible] داده [illegible]
فسخ فرمود و نایب السلطنه [illegible] شوره گل [illegible] قراباغ [illegible] نخجوان [illegible] محروسه
کوچ داده [illegible] گنجه [illegible] گنجه [illegible] سپاه [illegible] روسیه [illegible]
[illegible] گنجه را کوچ داده بطرف [illegible] نخجوان آورده [illegible] روز [illegible] شنبه [illegible] هفتم
ربیع الاول [illegible] خیمه [illegible] الدوله [illegible] سلطانیه [illegible] لشکر [illegible] شاهزاده علیقلی
برادر [illegible] نایب السلطنه [illegible] خان [illegible] برادر [illegible] افغان [illegible]
[illegible] خان [illegible] شاهزاده کوچ بر کوچ
[illegible] قراباغ [illegible] نخجوان [illegible] نایب السلطنه [illegible] القصه [illegible]
[illegible] شاهزاده علیقلی [illegible] سلطانیه کوچ داده [illegible] نزول [illegible] نایب السلطنه
[illegible] استقبال شتافت [illegible]
رخصت [illegible] علیقلی [illegible] شاهزاده علیقلی [illegible] خان [illegible]

قاطعیت خان [illegible]

قپانات [illegible]

در بار [illegible]

ابو الفتح [illegible]

قراباغ [illegible]

[illegible]

بجانب [illegible] رفته بود با پارت تلین مبارزت داده گرجی نیز در [illegible] بود در میدان مناجزت بخاک افکنده و جمعی
از آنجا بر سر قبایل شمس الدینلو و طوایف گنجه و قزاق و رزم تپالسین پرداخته شد و در حدود گنجه [illegible]
قزاق بتمامت منهوب گشت و تپالسین را افواج او از هر جانب بجنگ در آمده و بسیاری از ایشان
اسیر و دستگیر شده و از جانب دیگر [illegible] از طرف [illegible] بر حسب [illegible] تفلیس گذاشت
و سردار علیخان [illegible] شاهزاده علیخان این خبر بحضرت شهریار آورده و از [illegible] نایب السلطنه علیخان شاهزاده را
نیز روانه دربار شهریار نمود [illegible] علم بهادر [illegible] دولت انگلیس بحضرت شهریار پیوسته اما از پیش [illegible] شد
و میرزا ابوالحسن خان شیرازی بسفارت لندن [illegible] معلوم کند و از اول دولت ایران [illegible]
با علم بهادر [illegible] اگر چه سفیر [illegible] کارداران دولت گذشته بود لیکن چون علم بهادر از قبل
فرمانفرمای [illegible] انتظار رخصت میداشت از [illegible] سلطنت بعید [illegible]
لاجرم [illegible] از بغداد [illegible] شهر
[illegible] دولت انگریز در [illegible] فرد درگاه پادشاه ساخت
[illegible] توپچی و چند تن دیگر در کار
توپخانه و دیگر کارهای جنگ بر قانون انگریز [illegible] در درگاه پادشاه ملازم خدمت [illegible] و توپخانه
و گلوله چند آنکه همراه آورده بود سپرد بر حسب امر شهریار [illegible] متوقف تبریز گشته [illegible] توپخانه و دیگر امور
پرداختند [illegible] نیز با علم بهادر [illegible] عریضه میرزا ابوالحسن خان از لندن
رسیده [illegible] دولت انگریز [illegible] بر حسب حکم کارپردازان انگلیس متوقف ایران باشد
و علم بهادر [illegible] لاجرم علم بهادر [illegible] شهریار باتفاق [illegible] رخصت [illegible] داده و او از
طریق [illegible] بغداد شده از آنجا از راه بحر به هندوستان شد این هنگام سلیمان خان [illegible] و حسینقلی خان [illegible]
[illegible] حضرت شهریار [illegible] عریضه [illegible] آنچه [illegible]
[illegible] سپاه از قبل پادشاه [illegible] شهریار [illegible] درهم و دینار [illegible]
[illegible] لشکر روس [illegible]
شهریار [illegible] سیم و زر [illegible] با لشکر [illegible]
[illegible] عبور کند و [illegible] ایشان
[illegible] القصه ابراهیم
[illegible] لاجرم بقصد غارت [illegible]

[illegible]

وا از جنی قراباغ [illegible] بزرگ [illegible] بر بارو دیگر باره در [illegible]
مقام [illegible] بر حسب حکم شهریار نیز [illegible] بحفظ حدود [illegible] آمده [illegible] بزرگ نایب الوزاره [illegible]
[illegible] از حضرت شهریار [illegible] قراباغ [illegible]
[illegible] ابراهیم خان [illegible] قراباغ [illegible]
[illegible] قراباغ [illegible]
[illegible] لاجرم [illegible]
[illegible]
[illegible] اﷲ [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] ایران [illegible]
[illegible] سلیمان پاشا وزیر بغداد [illegible]
[illegible]
[illegible] بغداد [illegible]
[illegible] وزیر بغداد [illegible] بغداد [illegible] سلیمان پاشا [illegible]
[illegible] بغداد [illegible] سلیمانیه [illegible] عبدالرحمن [illegible]
[illegible] سلیمان پاشا [illegible] بغداد [illegible] سلیمان پاشا [illegible]
[illegible] شهریار ایران [illegible]
[illegible] بغداد [illegible] عبدالرحمن پاشا [illegible]
[illegible] بغداد [illegible] سلیمان پاشا [illegible] بغداد [illegible]
[illegible] سلیمان پاشا [illegible]
[illegible]
[illegible] بغداد [illegible] عبداﷲ آقا [illegible] وزارت [illegible]
[illegible] بغداد [illegible] شهریار
[illegible] عبدالرحمن پاشا [illegible] ناهموار

گفت و عبدالرحمن پاشا نیز چون این خشونت کرده جواب درشت براند و از بیم بیمناک شده پناهنده دولت
ایران گشت و عبدالله پاشا را به [illegible] بشکستی باز داده مصحوب احمد چلبی روانه درگاه پادشاه جمشید جاه و شهریار
ایران نمود و نیابت وزارت را در بغداد منشور کرد و از پس آن تفصیل [illegible] شده و حال [illegible] برودت گرفت و
موکب پادشاهی در آن سال به غره شوال جنبش کرد و در عشر آخر شوال وارد طهران گشت اکنون باز رو به ایران
آغاز کنیم چون طور بصرف برگشت و لشکر ایران از [illegible] باز رشته [illegible] بردم خود دیدار [illegible] اخسقه لشکرگاه کرد
سلیم پاشا و از این پیش حکومت پاشای آخسقه داشت و پیوسته با شریف پاشا در حکومت اخسقه طریق منازعت
می سپرد چون این هنگام ترک [illegible] گفته پسر خویش [illegible] با لشکر [illegible] بود شریف پاشا [illegible] و خود نیز آماده
کارزار گشت [illegible] طور بصرف [illegible] قبل از [illegible] بحکم [illegible] اخسقه [illegible] ساخته [illegible]
از میان [illegible] و وصول [illegible] شریف پاشا و دیگر دلاوران عثمانیه به نیروی تفنگ و استعمال سیف
و سنان [illegible] جنگ شده [illegible] از طلوع مهر آتش [illegible] افروخته بود در پایان کار طور بصرف و لشکر
[illegible] منهزم شده تا یک فرسنگ [illegible] چند روز توقف کرد دیگر باره امداد برد که واز چهار سوی
اخسقه [illegible] سپاه عثمانیه [illegible] و از کثرت چنان روسیان را [illegible] کرد [illegible]
[illegible] نتوانستند [illegible] اخسقه [illegible] گشت [illegible] مسافت [illegible] فرسنگ [illegible]
[illegible] گرجستان [illegible] شریف پاشا [illegible] حضرت [illegible] سلطنت [illegible] و ولیعهد دولت
ایران [illegible] شریف پاشا [illegible] و دیگر دلاوران [illegible]
هر یک [illegible] الطاف [illegible] طور بصرف [illegible] اچوق
[illegible] سلیمان خان [illegible] پیام [illegible] استوار [illegible]
روم [illegible] سلیمان خان [illegible] پاشای اخسقه [illegible]
در نهان با طور بصرف [illegible] سلیمان خان را ماخوذ داشته [illegible]
شده [illegible] سلیمان خان [illegible] آگاه شد و چون شب
رسید [illegible] ساخته گشت [illegible] بهانه [illegible] از مجلس بیرون شد [illegible]
[illegible] از دروازه شهر بیرون [illegible] باز داشته بود
بازگشت [illegible] اخسقه [illegible] سلیمان بیگ [illegible] اخسقه [illegible]
[illegible] ایران [illegible] طور بصرف [illegible]
[illegible] حسین خان سردار ایروان با لشکر [illegible] اخسقه

شناخت دو ده

کار تیپ [illegible]

قراقلخان

شناخت [illegible] از کار تیپ و قراقلخان [illegible] سپارش [illegible] استوار آمده [illegible]
[illegible] گرجستان [illegible] منصب فرمانفرمائی [illegible] و از این پس از جانب روسیان روی
[illegible] حسین خان [illegible] فراوان [illegible] کار تیپ [illegible]
[illegible] آل عثمان سلیمان خان نیز [illegible] روسیان
میدان [illegible] کار [illegible] اخسقه [illegible]
[illegible] اخسقه [illegible] حسین خان سردار
[illegible] روسیان [illegible] سپاهیان [illegible]
در کار [illegible] و از رواج [illegible] استحقاق [illegible]
روسیان [illegible] در کنار لشکرگاه [illegible] آتش [illegible]
مردم [illegible] که در جامه خواب [illegible] سلاح [illegible] اضطراب افتادند
هر کس [illegible] و غارت [illegible]
[illegible] آتش [illegible] و از
[illegible] لشکر روس [illegible] لشکرگاه
کناره گرفت [illegible] حسین خان سردار [illegible] مراجعت کرده
در [illegible] اعداد کار [illegible]
[illegible] آنجا [illegible] از اوزاغ
و طرق [illegible] برف [illegible] فرسنگ
راه [illegible] لشکر را [illegible] راه [illegible] قبل از
[illegible] از لشکر و لشکر
روسیان [illegible] لشکر روس [illegible] ماخوذ داشته
[illegible] لشکر [illegible] حسین خان [illegible]
[illegible] روسیان [illegible] بازار
محاربت [illegible] آتش توپ و تفنگ [illegible] ایرانیان [illegible]
[illegible] لشکر [illegible] روسیان را [illegible] لشکر [illegible] با لشکر
اتصال داشت [illegible] ایرانیان هم [illegible] و هر خانه [illegible]

و در ایالت لواسان محمد بیگ با کشش قرار داد و خانه را با ایشان جمع شده وارامنه را نیز مقتول ساختند و زن
و فرزند و احمال و اثقال ایشان را بنهب و غارت بر گرفتند و تو بجای روسیان را بکشتند و دواب
و غنایم ایشان را برای نزد وارامنه را با اسیران کرج داده مراجعت کردند از لشکر دیگر در تفلیس بجای قراباغ
گروهی از روسیان بدنبال ایرانیان پرداخته از بطلع اینکه غوغا انگیزند و احوال مشهور را ساختند
چون لشکر راه ببود و از غلامان تفنگچی دو بیرون تاخته ایشان را دفع دادند و جمعی را مقتول نمودند الغاه بردار کاسرو ا
رشت و خوار مراجعت کرده ... روسیان با اعمالی مشهور بدرگاه نایب السلطنه فرستادند و از جلیت آن غفلت
آگاه گشت از آن پس در حضرت نایب السلطنه معروض افتاد که روسیان علف و آذوقه از قراباغ بتوسط شیخ آوند
آورده بشیر کهله و از آنجا بتقویت [illegible] فرمان کرد که تا هر یک قاجار بر سبیل جماعت جب قاقان و نیله
و نفری از غلامان تفنگچی بتقدم عجلت از رود ارس عبره کرده از کثرت برف و یخ و صعوبت جبال و شیخ هم
تا کرده ناگاه در کرد شیخ آوند بر تاخته از جماعت ارامنه و روسیه پانزده تن از آنکه با نام کلیسیا ...
در کنار شیخ آوند بود بر جستند و با تفنگ بستیز و آویز در آمدند و دیگر مردم یکباره اسیر و دستگیر شدند
و ایشان را هم در آن قریه چون کو نگذاشتند و کردی بیرون ... از خانها در رفته خویشان را دلاوری کردند
سربازان ایران چند بار تنگ آتش انگنده تا به نیران آتش بسوختند گشت ناچار از آنجا خروج از خانه بیرون
شده سر بداده و سر ایشان را سربازان بر سر نیزه کرده با غنیمت فراوان مراجعت کردند و از ایرانیان
در این سباه رست زیاده از چهار تن مطروح و مجروح نگشت القصه بهر رست این وقایع در دار الخلافه طهران
بعرض پادشاه ایران رسید الغاه شهریار تاجدار سفر کاشان و اصفهان فرمود و چون ایران از اراضی بلاد خلاف
بود و مدل بقصد ... از تنزل دیوانه حمل رعایا را سبک ساخته و مراجعت بطهران فرمود و در این
سال میرزا حسن ... بزرگ قایم مقام و وزارت نایب السلطنه را سیر ... شده در دوم محرم وداع جهان گفت

وقایع سال یکهزار و دویست و بیست و یکم هجری و قضیه حرب ...

روز پنجشنبه بیست و پنجم شهر صفر در سنه یکهزار و دویست و بیست و یکم بعد از انقضای یازده ساعت و ... دقیقه از
روز خورشید بحمل شد و شهریار تاجدار در مقر شاهی جشن عید ... و گستیان مجمع داد و در این سال ... ری
منو خبر گشت جماعت عرب ... ابو حماد آن جماعت از اراضی بکجا هر روز بر قوت و شوکت افزوده
تا زمین بحرین و سواحت فرمان آوردند و جهت بر قتل و غارت مسقط اصرار کردند امام مسقط نهفته خاطر
ایشان را شاهزاده حسینعلی میرزا و فرمانفرمای فارس بود باز نمود و بر حسب فرمان ... خان دو تن قاجار و رعایا و
ورش چنانکه ذکر شد کار زار آن گروه عرب را بجرت ... باز نموده از ایران عجم تا مسقط ... کرده و از این

نیز لشکر

شیخ عمیر ... کرده

نیز لشکری با مردم خود پیوسته گو دنا خوامه در حیه عمان بازگشت و سعید سید آن سلسله و قیدان قبایل بود
برای موافقت و مناظرت سیف بن مالک و محمد بن سیف سلار باگروهی از عرب در عدد رسالی و عداوت نمایان اشتند
بیرون فرمانفرما هر دو لشکر در برابر یکدیگر در آمده بازار ستیز و آویز گرم کردند بعد از کشش اکو کشش محمد بن سیف و سیف بن
مالک بازخمهای مهلک بصعوبت زحمت طریق هزیمت گرفتند و مردم آن طاغیه تیغها ... شده امام مسقط
لشکرانه پیشکش شایان مرکاه شاهزاده حسینعلی میرزا فرمانفرما ... این فتح روز دوشنبه پنجم ربیع الاول در حضرت
شهریار معروض افتاد و هم در یوقت از جانب دولت عثمانیه برای تشیید مبانی اتحاد سید عبد الوهاب افندی
باتفاق شاکر افندی و جیرت افندی در عشر ثانی ربیع الثانی وارد طهران شد و در حجت فرمان در فانه ... شیخ
صدر اعظم فرد و شد و مکتوب سلطان سلیم پادشاه ... بهدیه دار در حضرت پادشاه پیش کشید و فرمان وزارت خان
صدر اعظم ... نیز بسپرد و خواهتار ... دولت آل عثمان ... از کارداران ایران بحوشرح ... پاشای بابان ... حاکم
عبد الرحمن پاشا ... و ... ذات ... اورا ... حمایت خویش ... و اگر ... فتنه ... تهیج ...
و ... اره ... صد داران روم ... حد ... خسته ... و ... شتوان ... باشند ایشان را از عمود زر و لشکر
مضایقت ... شهریار ایران هر چه سفیر روم خواستار شد ... گشت و فرمود ... آرزوی ... الغاه
بو لکنی پاشای شهرزور ... دولت ایران ... کرده و ... وزیر بغداد ما را مطیع و منقاد باشند
الغاه سفرای روم را ... و نوازش ... فرمان ... در آذربایجان در حضرت نایب السلطنه متوقف باشند
و موکب پادشاهی روز شنبه نهم جمادی الآخره از طهران ... اره ... غره رجب ... سلطانیه ... خیام شد
و ... خان ... برای جنگ روسیان مامور آذربایجان گشت الغاه در چمن سلطانیه بزم سور در گسترده دختر
میرزا محمد خان دولو قاجار را برای شاهزاده محمد میرزا و دختر سلیمان خان قوانلو را برای شاهزاده عبد الله میرزا ... بستند
بعد از طرب و آرایش ... چنار ... خراسان ... رسید ... اهالی ... چنانکه رقم شد ... چند ... مرتبت
حاجی فیروز والی هرات ... کو ... لوای الملام ... دو سوره ... برای استرداد ... غوریان
... شد ... دولت ... شاهزاده محمد ولی میرزا که والی مملکت خراسان بود با لشکر ... حشمه
روز شنبه بیست و ششم جمادی الآخره از مشهد مقدس خیمه بیرون زد و تا ... فرسنگ هرات ... کوچ بر کوچ
برفت و فرمان داد تا لشکریان ... و ... هرات ... سپاه ... تا کار بر حاجی فیروز صعب افتاد ناچار
از در ضراعت بیرون شده خراج هرات ... قرار ... ملک ... میرزا ... نزدیک شاهزاده فرستاد و از ...
و طغیان خویش انابت ... شاهزاده عذر او را بپذیرفت و مراجعت ... صورت حال را در عریضه ...
در حضرت شهریار ... مژده این فتح در عشر آخر شهر شعبان در چمن سلطانیه معروض درگاه سلطان افتاد و هم در این سال

داوت ... پاشا

عبد الرحمن پاشا ...

ورود ... فیروز ... هرات

شهرزور بدولت [illegible]

کوی و حریر [illegible]

عبدالرحمن پاشا حاکم شهرزور با عالی افندی رئیس الکتاب شرح حالش مرقوم شد همت و اهتمام بر [illegible] گشت و خاندان
سلیمان پاشا والی بغداد [illegible] هر چه داشت با خود داشت و الی کوی و حریر را نیز در تحت فرمان آورده اکنون خالد پاشا
بنی عم خود را در مملکت نایب حکومت داد و محمود آقا پسر خویش را در کوی و حریر بگماشت و احمد آقا برادر خود را
در [illegible] قلعه سروشت [illegible] امان الله خان والی کردستان ساز مخالفت طراز داد و
شاهزاده محمد علی میرزا [illegible] شهریار تاجدار [illegible] نایب السلطنه احمد خان مقدم بیگلربیگی مراغه و
[illegible] خان حاکم [illegible] عزالدین [illegible]
شهریار از طریق [illegible] قاجار قوانلو و ابراهیم خان و محمد حسن خان [illegible] محمد خان
دولو [illegible] خان سهدار و فرج الله خان [illegible] نصرالله خان قراگزلو را با لشکر [illegible]
شهر [illegible] سلطانیه [illegible] رکاب شاهزاده محمد علی میرزا [illegible] شهرزور [illegible]
آنچه [illegible] شاهزاده [illegible] عم عبدالرحمن پاشا
سلامت [illegible] شاهزاده [illegible] عبدالرحمن پاشا را [illegible]
[illegible] رکاب شاهزاده [illegible] سپاه ایران [illegible] شاهزاده [illegible]
در کنار [illegible] لشکر [illegible] شهرزور [illegible]
قاجار [illegible] احمد آقا برادر عبدالرحمن پاشا [illegible] مردان [illegible]
آن حصن محکم [illegible] عبدالرحمن پاشا [illegible] کوی و حریر [illegible] شاهزاده
چون شهرزور [illegible] قلعه کوی [illegible]
[illegible] عبدالرحمن پاشا [illegible]
[illegible] شاهزاده [illegible] پس عبدالرحمن پاشا
[illegible] رکاب [illegible]
[illegible] شاهزاده [illegible]
[illegible] شهریار تاجدار [illegible] سلطانیه [illegible]
[illegible] پادشاه ایران [illegible]
[illegible] دارالخلافه طهران [illegible] سفیر انگلیس [illegible]
[illegible] بارونت که
از اعیان دولت [illegible] انگلیس

سرگوراوزلی بارونت

در بیان [illegible] بارگاه [illegible] معادل [illegible] هزار [illegible] ایران [illegible]
اینوقت معادل [illegible] هزار [illegible] تسلیم [illegible] ایران [illegible]
[illegible] سفیر ایران
[illegible] کشتی ایشان [illegible]
[illegible] چارجت [illegible] کشیدند
[illegible] پادشاه [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] پادشاه [illegible]
[illegible] پادشاه ایران [illegible]
[illegible] کشتی [illegible]
[illegible] ایران [illegible]
[illegible]
[illegible] شاهزاده [illegible]
[illegible] سفیر انگلیس [illegible] امین الدوله [illegible]
[illegible]
[illegible] پادشاه انگلیس [illegible]
[illegible]
[illegible] ایران [illegible]
[illegible] پادشاه [illegible] سفیر [illegible]
[illegible]
[illegible] پادشاه انگلیس [illegible]
[illegible] ابراهیم خان [illegible]
[illegible]
[illegible] طهران [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

از مسلک تسلیم کارداران درگاه منحرف [illegible] و در سر هر فرد جنس [illegible] تقریر میداشت تا کنون سه سال بود
که هزار قبضه تفنگ انگریزی و بیست عراده توپ و پنجاه عراده قورخانه نیز بسپرد و [illegible] که
نظام جدید و کارهای جنگ سپاه را بیاموزد [illegible] دولت ایران گشته و از تعلیم سپاه ایران جلوداری
نماید و با امنای دولت [illegible] تحفه [illegible] که [illegible] هر فرد جنس [illegible] ایلچی
انگلیس رخصت [illegible] و هم در این [illegible] ارغون خان [illegible] سجاس [illegible]
گشت [illegible] سجاس از توابع خمسه است بقعه [illegible] قیدار [illegible] علیه السلام [illegible] در
آن بقعه قریب است [illegible] ارغون نام [illegible] معروف [illegible] آن قریه [illegible] است
[illegible] که [illegible] نام [illegible] مردی [illegible]
[illegible] آفتاب [illegible] مرد [illegible]
آن جمله [illegible] خویش [illegible]
[illegible] مرد [illegible] نام [illegible]
هم [illegible] ارغون خان [illegible]
[illegible] سیم و زر [illegible] مرصع [illegible]
[illegible] شاهزاده عبدالله میرزا [illegible] شاهزاده [illegible]
[illegible] مرصع [illegible]
[illegible] مرصع [illegible] از ذهب خالص [illegible]
[illegible] شمشیر [illegible] ذهب و چند [illegible]
[illegible] شاهزاده عبدالله میرزا [illegible] چند [illegible]
و هر یک [illegible] درگاه پادشاه [illegible]
[illegible] نایب السلطنه [illegible]
[illegible] نایب السلطنه [illegible] خان [illegible]
ابراهیم [illegible] نخجوان [illegible]
[illegible] نخجوان [illegible]
[illegible] نهب و غارت [illegible]

لاجرم ارامنه

لاجرم ارامنه [illegible] طریق نخجوان [illegible] نایب السلطنه [illegible] ایشان را [illegible]
[illegible] فرمان داد [illegible] تبریز [illegible] اسمعیل خان [illegible]
[illegible] نایب السلطنه [illegible] سپاه [illegible] کلبعلی [illegible]
[illegible] قاجار [illegible] قاجار [illegible]
[illegible] اسب [illegible]
[illegible] مردم [illegible]
[illegible] قلعه [illegible]
[illegible] پیاده [illegible]
[illegible] نایب السلطنه ایران [illegible]
[illegible] قاجار [illegible]
[illegible] طریق [illegible]
[illegible]
[illegible] مشغول گشت [illegible]
[illegible] نخجوان [illegible]
[illegible] نایب السلطنه [illegible]
[illegible] نایب السلطنه [illegible]
[illegible] نخجوان [illegible]
[illegible] نایب السلطنه [illegible] خان [illegible]
[illegible] خان [illegible]
[illegible] خان [illegible]
[illegible]
[illegible] نخجوان [illegible]
[illegible] نایب السلطنه [illegible] نایب السلطنه [illegible] کلبعلی
[illegible] ایروان [illegible] نخجوان [illegible]
[illegible] نخجوان [illegible] قاجار [illegible]

۵۱

خط کوف ایجاد بحج وخط منعطف و ملاف وکاف و داو نون

گوشت و اشرف خان دماوندی و جعفر خان نوری را با او متفق ساخت تا آن قسمت کوه را بسرا داده و سپاه را از قفا بسر را
بجانب سنگرهای گرجی داده بنیاد آن خط کوف بسپاه خود داده گوروس شده و هیچ در قوت با بزدی خود مبارزت لشکر ایران بطرف
مریه در معطفهای منسج گوروس سنگر که متحصن شده و بسپار کس از اسلحه آلات او فرار که مرکاه نایب السلطنه آمدند بجمله بایجان تا
چنو آرت لشکر بجمله خراز با بسیار کس از روسیان متوسل و اسیر شده و شهر از بسپار توقف قبایل ملحق و سفارا
آذوقه بسپ نه عطا که مراجعت نخجوان فرمود در موقف معروف افتاد در عسکر روم وارد و قارص شده بجانب خان سردار ایروان
مجلس ملاقات طراز کشیده در عسکر روم برنشسته با مردم خود طریق میلادگاه گرفت در این راه چند نفر از سرداران او در پیش
روی مقر بهلی بسب بسیاری از تفنگ اندازی مشغول شده ناگاه گلوله گشاد او شد گلوله‌ای از کنار چهره سر عسکر گذشت
و جانب و فرمان اورا در هم شکست چنانکه در افتاد و از هوش بیگانه شد بر آنکه سردار ایروان دیوار کند اورا تا قارص
بازپس بود نایب السلطنه مستر کمل حکیم انگریزی را که محترم رکاب او بود بمعالجه سر عسکر فرستاد و اورا باز پرسی
بسرا فرمود و سران لشکر اورا پیام داد و از هیچ داعیه دل برمدار بر درنگ نباشید و آنچه لشکر آثار او واجب افتد
کارداران ما کفایت کنند با جمله زخم سر عسکر بهبودی یافت چون سلطان خرابی نزدیک بود با زرن ارزنة الروم بازگشت
در روسیان در اماکن خویش آسایش گرفتند با نایب السلطنه لسپنده نوشت و به مقاتلت و مصالحت با روسیه
مراجعت فرمایر لاجرم میرزا احمد مستوفی فاضل کاظمی را که برادر زاده حسینعلی خان سرتیپ بود و در امور نظام جدید رتق
و فتق تمام داشت بجنگ روسیان مامور کرد هانا آنچه از جماعت روسیان بتفاریق در حصار گمانه اسیر شده بودند جمعی از
لشکرگاه روسی فرار که مرکاه نایب السلطنه پناه جستند از این جمله سی نفر از مرد روم از اهالی بلغار شده و ایشان طریقت
مسلمانی گرفتند و به یکتا مسلمان ملقب گشتند و در میان نظام جدید ایشان را فوج خاصه همی خوانند و پیوسته
نایب السلطنه از در رافت و ملاطفت همی فرمود و در هر جنگ و سردار این فوج من خود همی بایستم و چون میرزا احمد با کمال
فضل و ادب و فصاحت در کلمات عجم و عرب و شعر نیکو و نثر دلپذیر در صفت شجاعت و جلادت یگانه بود
کمال داشت نایب السلطنه اورا با نیابت خویش خطاب و سرداری بخشید آنجا بود که آن جماعت داخل اسلام شدند تا میرزا احمد
در آن روز سقری با روسیه از رزم دو هزار اسیم جنگ با گوید هر جنگ فوج تبریزی و سربازان باجانی با او مامور ساخت و میرزا احمد
با لشکر خود کوچ داده قلعه کردشت آمد و عهد کیان هزار و هزار سرباز با جمعی از تفنگچیان و دو عراده توپ بسکون داشتند برداشته
از آب ارس عبره کرده و ننه سیان بسیان گشتن بطلان روسیه تا خسته جنگ در انداخت تفنگچیان نیران توپ
و تفنگ افروخته شد و زمانه دراز با رمدن گلوله کار همی کردند چون از بین ستیز رادی هیچ سودی را کردید میرزا
میرزا احمد سواره عرق سواران که در صف این آمد و با پروا به پیش روی صف تاخته حکم یورش داد لشکر از هر سوی با هم در آمده
و با سرنیزه و تفنگ ساخته جنگ شد و از آنجا بر ده ور داشت و کربیاین شده نیکو برا بکشتر گرفتند و قرب سی کرده از پی

درآورده

برج سید

برج مختر

خیابان

مرکز بودن قیرین دو بام قلب و تیغ تیز با تیغ نیز

درآورده در پای کار روسیان شکسته شد و در برج سید و برج مختر متحصن گشتند و مسلمانان در کوه ایشان پره زدند
و از چهار سوی یورش بجهه و بشیانه داشت تا بسته و آنجماعت را تمامت با تیغ بگذرانیدند الغرض قریه سقری را با خاک
پست که بسیار کس از روسیان اسیر گرفته و اموال و اثقال ایشان را بیمای داده مراجعت نایب السلطنه مراجعت کرد و میرزا احمد
در صدور این جلادت بود و در عطوفت عظیم شد الغرض نایب السلطنه حسینعلی خان را بجنگ همی از غلامان تفنگچی مامور کرد
خیابان قرا باغ ساخت او نیز تا قریه و معقتاتی که اسیم او نامور بود ببخشید و آنجماعت را از اهل ارمنستان بود رزم داده ایشان بطرف
شکست داد وقرب نود از اموال آن گروه ها خود داشته از راه پیش تنهاد از سرزمین بقراجه داغ مراجعت کرد و آنجماعت چنین
این هزینه و ناچار کوچ الله بقراجه داغ شتافتند لاجرم نایب السلطنه ایرانیان را فرستاد ساخت و بعطای علوفه و آذوقه و سیم
و زر نوازش فرمود این هنگام منکشف شد که روسیان بجهان آرزو و از طریق گرجی با تف حمل آذوقه و علف بسقری کشند
نایب السلطنه دیگر باره میرزا احمد مستوفی را با فوجی از بهادران و جعفر قلیخان مقدم مراغه‌ای را بازمقدم و یکصد تن از غلامان
ملازم دیوه ساخت تا از طریق ارومیه بار مانند برق و باد بسرعت کوه در میان سقری و قپان درآمدند روسیان چنین این
جماعت را دیدند در آن روز توقف و تحصن گرفتند لاجرم میرزا احمد بقپان تاختن برد و قپایه و دراباکسکون داشتند کوچ داده
پناهنده دولت ایران ساخت الغرض نایب السلطنه جنبش کرده وارد بجمله چنین گشت این وقت مکشوف افتاد که یکی از
سرداران ارمنی جنرال مرکز نام داشت که بزودی امپراطور فرستاده و مکشوف شد و هالود مصروف در جنگ
سپاه ایران کار بسا بسکی کرد و لشکر روس بیعتی بهبود مغرض و چاره هلاک سر آورده اگر مکنت او مرا بسته کار برآورد
کنم و لشکر ایران عرضه ملازمت کنم لاجرم امپراطور او سلام منوسر سرداری کرد و با مور ساخت و جنرال مرکز بسرعت زده تفلیس آمد
و چون ازین جانب سپاه ایران آماده شده بود توانند نیاراد بجنگ باشد هزار تن سالدات بامور بتیغ ایران ساخت
نایب السلطنه چنین این بود که از رکاب را بآستان صلح انگریزی و جمعی از دلیران رکاب بسوی حضرت بود نز
برداشته از جنگ بیرون شده و بشتاب تمام تا قپان ساخت دراباکمکشوف شد که حسن خان برادر مامور خان سردار ایروان با هزار
تن مرد لشکری مرتع ایشان از ایروان بیرون تاخت نیارد بجنگ چون جلادت حسن خان وجنبش مرکب نایب السلطنه
بود ایشان بیش بجنگ داده طریق مراجعت سپرده و بسیار از مردم او از گشته و افسر دو ترس او هلاک شد لاجرم
نایب السلطنه از قپان مراجعت به تبریز فرمود از قبل دولت عثمانیه درویش پاشا و حکومت وان داشت بانکه اهالی
دولت عثمانیه را از در بیم فرمانده و قتی شکسته شد هم با کارداران ایران از در مخالفت طراز کرده و گاه گاه بنهب اراضی
ایران ترکتازی همیکرد و چون آثار مخالفت در نواحی ایروان تاخته ابن تیمور آقا برادر اسمعیل آقا را بمعرض غارت
درآورد و در میانه تیمور آقا و یک برادر کهتر او وجند تن دیگر مقتول شد چون این خبر بنایب السلطنه برداشته محمد علی خان
قاجار مجلس بیک و سلیمان خان و عسکرخان افشار را با این سپاه گردان ارومی را رخصت که تیز فرمود تا با لشکر خود بار از اراضی وان تاختند

بجز یک بار و حاکس انکه او بود و تقاضت نداشت اما خود را به بسته میرویش پاشا پوشت و هر روزی ... حرکت
جنگ شده چون سپاه ایران رسید هم چنانکه شده طرق ... گرفته شده ... پاشاهی امیر ... عشرت ... و
ده روان از امرای سالکن ... اسیر و دستگیر شده و هر جهت ... پسر زاده سید عبدالله ... عثمانیه
از او ... ولایات ... کنون ... از این پس درویش پاشا عصیان ورزید ... که در ... تا او
... بصورت ... لاجرم نایب السلطنه ایران ... را از خویش بها داده از لشکر ... فرستاد
... خان ... با روسیه ... از ... قضا بریز اورده
عبدالله بیک ... از خویش ... بحضرت ... جنگ ... بجانب روسیه ... داد و ... ظفر جست
امّا از ... جنرال مرکز چون ... هشت هزار ... سلطان ... و از حسن خان ... سپاه ایران ...
شده ... از آنکه از ... با شیخعلی خان ... سپاهی ... بصورت ... را ... در ...
امیر ... اجازت ... که کار ... لاجرم ... عبدالله خان قاجار ... از ... تاخت
... عبدالله خان را ... قاجار برای ... ابراهیم خلیل خان ... از ... فرستاد و ابراهیم خلیل خان
او را گرفته بروسیه برد و ... در گنجه ... بجمله ... ازدو ... سپرد
... در ... خان پسر جواد خان قاجار ... احمد خان ... همراه ... روانه درگاه نایب السلطنه ... حضرت
... قراباغ ... با حسین خان سردار ایروان طرق ... و ... سپرد ... محمد خان ... دولت
نایب السلطنه حکومت قراباغ ... در ... جانب ... روسیه ... چند تن از ...
امیر ... قراباغ ... قلعه ... شیشه ... فرقه روسیه ... از
... از ... در ... قلعه ... شده ... در شهر نیز ... مردم ... چنان داشتند
... پسر ابراهیم خلیل خان ... حکومت قراباغ ... فتنه ... مردم ...
... عجب ... روسیه ... محمد خان ... آقای
پسر ... خان ... ابراهیم خلیل خان ... استقلال ... داد ... از ...
... شاه ... پادشاه ... برادر ...
... دولت ایران ... روسیه حاکم قراباغ ...
... دولت ایران ... روسیان ...
... خان ... روسیه ...
... محمد خان ... حضرت نایب السلطنه ...

نمود و جبه

باشیخ زاده ... والی ... حکم ... (marginal note)

نمود و جبه شده و از بهر ... باب ... برخورد ... جانب ... سرکار ... حسین خان سردار ایروان معروض
داشت در قلعه آخسته کلک ... روسیه ... فرود آمده ... ایروان قریب ...
... دولت ... از ... لشکر ایروان چند عراده توپ با فوجی از سپاه
... فرستاد نایب السلطنه چون ... این کلمات ... باینکه ... سپاهی ...
خدمت ... در ... محرم ... تبریز ... این ... روسیان ...
... ادات ... بقلعه گنجه ... بیک ...
چون خواستند از ... نماز ... جعفر قلی آقا
فرصت ...
جبر ... نایب السلطنه ...
کج داده ... نایب السلطنه ... حکومت قراباغ ...
... روسیان از ...
... سلطان بود ... روسیان ...
... واقع است ... جعفر ...
... قراباغ ...
... نایب السلطنه ... لشکر
سلطان بود ... روسیان ...
توپ ... آغاز جنگ ... توپ ...
... توپ ... توپ ...
... ابراهیم بیک ... فوج ...
... جعفر قلیخان ...
... روسیان ...
... حاکم قراباغ ...
... سلطان بود ... روسیان ...
... نایب السلطنه فرمان داد ... سپاه ... جنگ
... قائم مقام ... جنگ ...

اخسته کلک ... (marginal note)

سلطان بود ... (marginal note)

بابورکرت ... (marginal note)

دو هزار عراده توپ [illegible] خاصه دولت روس [illegible] نیز با خود فرمود در جنگ دیگر [illegible] ایشان بود با هفتصد و بیست تن
سالدات و سرکرده [illegible] از ایشان در آن حرب دست [illegible] حضور [illegible] نایب السلطنه ایشان را [illegible]
و ذخیره تا مجرد حال [illegible] نیز بر هم زده آنگاه کشته و کشتگان [illegible] با همین جوش مدفون ساختند و مژده این فتح را عریضه
نگار که با تحفت اسیران و توپ و علم سفید روسیان [illegible] روانه دربار شهریار داشت و [illegible] در دارالخلافه
طهران از شلیک شهنشاه ایران [illegible] عریضه نایب السلطنه نگار کرده بود میرزا عبدالوهاب معتمد الدوله در میدان
جنگ و بار عام بطلاقت تمام برخواند و شهریار تاجدار گروه اسیران را بحاجی محمد حسین خان امین الدوله سپرد
تا بحال جهت وجه که لازم وجه داشت ایشان را از پوشش و خورش آنچه دارد و در دولت هزار تومان زر
مسکوک که در وجه نایب السلطنه بذل فرمود و اسیران بیشتر دین اسلام اختیار شدند و در رشته [illegible] مسلمانان در آمدند
و از آن سوی امیرخان و جعفرقلی آقا نیز [illegible] از قاپان قراباغ را [illegible] قراباغ کوچ داده بحضرت
نایب السلطنه پیوستند این هنگام مسموع افتاد که چهار صد تن سالدات و یکصد تن [illegible] از قلعه پناه آباد بدر لشکر
سلطان بوداق بیرون شده اند نایب السلطنه امیرخان را بتدمیر ایشان مامور داشت روسیان [illegible] سپاه
او را نظاره کرده بقلعه [illegible] در شدند و امیرخان [illegible] ایشان [illegible] از قلعه فرار
کرده در میان برف بجنگل جبرق [illegible] لشکریان [illegible] ایشان [illegible] تباه شدند و بسیار کس
[illegible] ساختند و چنان افتاد که یکی از سرداران روس [illegible] در سنگر سلطان بوداق [illegible] شده زن او با مال
و زر فراوان اسیر شد نایب السلطنه او را با اموال بقلعه [illegible] فرستاد و حکم داد تا آنان که در حوالی جبرق
جای داشتند کوچ داده بکنار رود ارس آوردند [illegible] بنایال [illegible] سردار روس [illegible] شیخعلی خان
[illegible] مصطفی خان [illegible] رفته بود [illegible] سلطان بوداق [illegible] نایب السلطنه را بشنید مجال
درنگ [illegible] و از ره [illegible] بقراباغ در رفت و بنایال [illegible] مامور
قلعه [illegible] چون علف و آذوقه نیز [illegible] نایب السلطنه [illegible]
که شده در [illegible] فرو شد و جعفرقلی آقا را [illegible] تازه که حکومت [illegible]
در جهت تبریز فرمود این هنگام [illegible] با سکنه [illegible]
[illegible] ایشان ترکتازی کردند نایب السلطنه احمد خان مقدم و عسکرخان [illegible]
با جماعتی مامور فرمود تا برفتند و ایشان را [illegible] کیفری بسزا کردند

وقایع [illegible] دولت [illegible] هجری و جنگ لشکر ایران و روس

چون پنج ساعت و بیست و پنج دقیقه از شب شنبه هشتم شهر ربیع الاول [illegible] از سنه یکهزار و دویست و [illegible]

هجری آفتاب

جبرق

هجری آفتاب بحمل شد شهریار ایران فتحعلی شاه بر اریکه جشن نوروزی بر آمد و [illegible] باتفاق
حاجی میرزا ابوالحسن خان شیرازی روانه آذربایجان فرمود تا کار سپاهیان انگریزی و نظام جدید [illegible] باز پرسی کند و [illegible] روز شنبه بیست و
هفتم جمادی الاولی با سپاه [illegible] در [illegible] فرسنگ طهران کنار رود کرج [illegible] لشکرگاه کرد و فرمان داد تا با نام شاهزاده
سلیمان میرزا حصنی محکم برآوردند و [illegible] نمودند و سلیمانیه خواندند حاجی محمد حسین خان امین الدوله این بنا را
بانی بود و در جنب آن گروهی از تفنگچیان [illegible] برای حراست آن حصن با زن و فرزند در آنجا مسکون فرمود
با جمله شهریار از آنجا کوچ داده روز پنجشنبه دوازدهم جمادی الاخره در چمن سلطانیه فرود شد اما چون خبر فتح سلطان بوداق
و غلبه ایلیان بر روسیان در اراضی گرجستان پراکنده شد مردم قسق [illegible] از حکومت روسیه [illegible] دل
قوی کرده همدست و همداستان بر افواج روسیان و محافظان آن اراضی [illegible] جسته و تمامت آن [illegible] را
مقهور ساختند حسین خان سردار ایروان نیز بنواحی شوره گل [illegible] جمعی از روسیه و الواره قزاق [illegible]
[illegible] سالدات روسیه چون غلبه ایرانیان همی نگریستند [illegible] فرار کرده بحضرت نایب السلطنه پیوستند
بنایال [illegible] سردار روس [illegible] مصالحه و معاهده [illegible] جنبشی داد و بنایال لیس لوییچ [illegible]
شوره گل [illegible] فرمود تا [illegible] در تجارت [illegible]
باشد که با نایب السلطنه کار صلح کند [illegible] امپراطور [illegible] بنایال [illegible] لیس لوییچ گشت
و کار [illegible] بنایال رود شیخوف منصوب گشت [illegible] عثمان [illegible] عصیان و طغیان
مصطفی خان طالش [illegible] با روسیان [illegible] نایب السلطنه [illegible] سید کاظم نام
داشت [illegible] اگر از این غوایت [illegible] مورد عنایت گردد [illegible] عذاب [illegible]
[illegible] شهریار ایران [illegible] قصد [illegible]
[illegible] مقصود مقاومت [illegible] دولت آل عثمان وزیر بغداد [illegible]
و بغداد بیرون [illegible] حکومت عبدالرحمن پاشا [illegible] شهریار ایران در شهر زور [illegible]
دولت عثمانی [illegible] غلبه و قوت ایرانیان [illegible] دولت و فتح بغداد [illegible] لاجرم
از [illegible] اسلامبول بعبدالله پاشا وزیر بغداد فرمان رسید که عبدالرحمن پاشا را از شهر زور خلع کند [illegible]
[illegible] حکومت شهر زور [illegible] عبدالله پاشا با لشکر [illegible] جمادی الاخره
از بغداد بیرون شد [illegible] عبدالرحمن پاشا نیز [illegible] جنگ شد [illegible] شهر زور [illegible]
[illegible] عبدالرحمن پاشا [illegible] گرفتار شد [illegible]
که تا دارالدوله کرمانشاهان [illegible] عبدالله [illegible] پاشا را بحکومت شهر زور [illegible] طریق

کرج [illegible]

قسق

لیس لوییچ [illegible]

رود شیخوف [illegible]

بعد از برداشت و خلوت تا این کارها در حضرت شهریار جدا از نیز اشکار بیاورد حبیب خان حاکم اربیل را مصحوب [illegible]
روانه حضور سلطانیه نمود شهریار ایران او را بر حسب مراد رخصت مراجعت فرمود و از آن نیز معلوم افتاد دولت عثمانیه با روسیه
کار بصلح کرده اند و از کارداران ایران هم بزرگ از اطمینان خاطر شاهنشاه [illegible] در میانه این دو دولت حکم بود و هر یک از
دولت بابل و روم با روسیان طریق صلاح گیرند و ادامت [illegible] دیگر نباشد لاجرم شهریار نامدار ظهیر الدوله قاسم خان
قاجار را با ابراهیم خان کرجی [illegible] و [illegible] با لشکری جرار روز [illegible] ماه شعبان از حضرت سلطانیه
مامور ساخت [illegible] و [illegible] نزول فرمود [illegible]
شاهزاده محمد علی میرزا محمد [illegible] از جانب بغداد رکاب فرمود تا اگر عبدالله پاشا از کرده پشیمان آمد [illegible] خویش را [illegible]
بطرف او [illegible] لشکر [illegible] تا در پشت [illegible] و [illegible] باز رکاب شد و صورت حال عبدالله پاشا را
در [illegible] لشکر [illegible] از طریق [illegible] و [illegible] از طرف [illegible] مامور
[illegible] لشکرگاه [illegible] لشکر را [illegible]
[illegible] عبدالله پاشا [illegible] شیخ جعفر نجفی را که در میان [illegible] بود از [illegible] حضرت
شاهزاده [illegible] حکم [illegible] لشکریان دست از [illegible] عبدالله پاشا [illegible]
دیگر [illegible] خواه [illegible] جرم او را عفو کرد [illegible]
[illegible] حال را [illegible] شهریار [illegible]
[illegible] شاهزاده محمد ولی میرزا [illegible] خراسان [illegible]
[illegible] حضرت شاهنشاه [illegible]
چهارم [illegible] اصفهان [illegible] سلطنت [illegible]
[illegible] محمد [illegible] خان اصفهانی
امین الدوله گرفتار شد [illegible] شهریار [illegible] بعفو ایشان مقرون گشت

وقایع سال [illegible] و دویست و هشت هجری و طغیان یوسف کاشغری

پس از [illegible] و دقیقه از شب [illegible] ربیع الاول در سنه هزار و دویست و بیست و هشت هجری خورشید به برج حمل [illegible]
شد [illegible] ایران [illegible] شاهزاده [illegible] جشن نوروزی فرمان داد و لشکریان از [illegible] محروسه [illegible] حاضر آمدند [illegible]
[illegible] از اطراف [illegible] ترکستان [illegible] طغیان یوسف کاشغری [illegible]
یوسف کاشغری [illegible] ترکستان [illegible]
[illegible] ترکستان [illegible] سادات [illegible] کاشغر [illegible]

بدخشان

بدخشانی را از دیگر جانب با زمین ختا پیوسته می بود داشت شهر نامبردار [illegible] کاشغر [illegible]
[illegible] قلماق [illegible] کاشغر [illegible]
[illegible] کاشغر را از جهت
[illegible] کاشغر [illegible] قلماق نیز
[illegible] کاشغر [illegible]
[illegible] قلماق [illegible]
پادشاه ختا [illegible] قلماق [illegible] بدخشان
[illegible] پادشاه ختا [illegible] بدخشان [illegible]
[illegible] ختا [illegible]
بدخشانی را [illegible] کاشغر [illegible]
[illegible] بدخشان [illegible]
[illegible] عبدالرحمن [illegible]
[illegible] سلیمان [illegible] یوسف خواجه [illegible]
[illegible] یوسف خواجه [illegible]
[illegible] شاهزاده
[illegible] کرد
[illegible] طرق مخالفت [illegible]
[illegible] سلطنت [illegible]
[illegible] یوسف خواجه [illegible]
[illegible] حرب و ضرب [illegible]
[illegible] قلعه [illegible]
[illegible] خان [illegible] قلعه [illegible]
[illegible] ترکمان [illegible]
[illegible] شاهزاده [illegible]
[illegible] شاهزاده [illegible]
[illegible] ذوالفقار خان [illegible]

٥٠

سردار سمنان با جمعیتی کار از نزد و عراق عجم را پرستش نمودند انگاه موکب پادشاه راه برگرفته روز دوشنبه دوازدهم
جمادی الاولی از چمن سلطانیه سوی لشکرگاه سرخه حصار ... [illegible] شاهزاده محمدتقی میرزا فرمانگذار بروجرد و جاپلق با لشکر خود
برکاب پیوست مع القصه در جب ... شاهزاده محمد علی میرزا ... [illegible] عراق ... [illegible]
با لشکر او پیوسته شده و چنان ترکان ... [illegible] ... کشته و فراوان اسیر گرفتند
خواجه کاشغری چنان ... [illegible] ... شاهزاده ... [illegible]
... [illegible] ... روز پنجشنبه نهم شهر رجب در چمن سلطانیه ...
حضرت ... [illegible] ... شمشیر و نیامش
بگوهر ترصیع ... [illegible] ... شاهزاده ... [illegible] ... خواجه کاشغری ... [illegible]
شاهزاده ... [illegible] ... ترکمانان ... [illegible] ... سپاهی گران فراهم کرده
آهنگ ... [illegible] ... شاهزاده ... [illegible] ... و با لشکر ... [illegible] ... ابراهیم خان
قاجار ... [illegible] ... ترکمان ... [illegible] ... خواجه ... [illegible] ... روز ... [illegible] ... شاهزاده
صف ... [illegible] ... برزده ... [illegible] ... بایستاد ... [illegible]
... [illegible] ... ترکمانان ... [illegible] ... شاهزاده ... [illegible]
... [illegible] ... خواجه کاشغری ... [illegible]
... [illegible] ... خواجه ... [illegible]
... [illegible] ... پادشاه ... [illegible] ... خواجه ... [illegible]
فراوان ... [illegible] ... حاقت ... [illegible]
برگرفته ... [illegible] ... شاهزاده ... [illegible]
پادشاه ... [illegible] ... عراق عرب ... [illegible] ... سلیمان پاشا ... [illegible] ... بغداد ... [illegible]
رفت و لشکری ... [illegible] ... بغداد ... [illegible] ... وزارت بغداد ... [illegible]
... [illegible] ... دولت عثمانیه ... وزارت بغداد ... [illegible]
نیز ... [illegible] ... سلطانیه ... [illegible]
... [illegible] ... رجب ... [illegible] ... بغداد ... [illegible]
در ... [illegible] ... وزارت ... جلال الدین افندی ... دولت عثمانیه ... [illegible]
... [illegible] ... دولت ایران ... [illegible] ... خطاب کرد

دیگر ... [illegible]

مهمان ... [illegible]

فتح ... [illegible]

ونخست بینی ... [illegible] ... اموال منهوبه اهالی عراق عرب ... [illegible] ... عبدالرحمن پاشا ... [illegible]
حکم رفت ... [illegible] ... سید عبدالوهاب افندی ... [illegible] ... جواب نامه ... [illegible]
رفت ... [illegible] ... سید عبدالوهاب افندی ... [illegible] ... کارداران ایران ... [illegible]
... [illegible] ... اموال منهوبه ... عراق عرب ... [illegible] ... بزرگان ایران ... [illegible] ... اعراب ای
ایرانی ... [illegible] ... سرداران ایران
از ... [illegible] ... جواب ... [illegible]
ییلاق ... [illegible] ... کارداران ایران ... [illegible]
... [illegible] ... عبدالرحمن پاشا ... [illegible]
برگردن ... [illegible] ... کارداران ایران ... [illegible] ... عبدالرحمن
پاشا ... [illegible] ... سید عبدالوهاب ... [illegible] ... دولت عثمانیه ... [illegible]
... [illegible] ... ایران ... [illegible] ... کارداران ... [illegible]
... [illegible] ... [illegible]
... [illegible] ... دولت عثمانیه ... [illegible] ... دولت ایران ... [illegible]
... [illegible] ... ارزنة الروم ... احمد پاشا ... [illegible]
... [illegible] ... سلطان روم ... [illegible]
... [illegible] ... ایران ... [illegible] ... امپراطور روس
... [illegible] ... روس ... [illegible]
ایران ... [illegible] ... انگلیس ... [illegible]
... [illegible] ... انگلیس ... [illegible]
... [illegible] ... [illegible]
... [illegible] ... ایران ... [illegible]
... [illegible] ... ایران ... روس ... [illegible]
... [illegible] ... [illegible]
... [illegible] ... [illegible]
... [illegible] ... انگلیس ... [illegible]

قیشلاق ... [illegible]

ارزنة الروم ... [illegible]

مصالحت ... [illegible]

... [illegible]

سردار روس را رخصت انصراف داده اما چون لشکر [illegible] مصالحه [illegible] نداشت [illegible] حرکت کرده روانه [illegible] لاجرم بر حسب
فرمان شهریار [illegible] خان قاجار و میرزا محمد خان برادرزاده او با گروهی از ایل و اویماق و پیاده روانه آذربایجان شده و جناب نایب السلطنه
خطاب رفت که در دفع مصطفی خان طالش [illegible] کند نایب السلطنه از تبریز خیمه بیرون زده در [illegible] فرسخی [illegible]
داده [illegible] رسیده و رستم سلطان قراچورلو و قبایل [illegible] از قراباغ به نخجوان کوچ داده و رستم سلطان [illegible] قراچورلو [illegible]
مکرر از قراباغ [illegible] مرحمت فراوان [illegible] و بسیار [illegible] و بسیار غنیمت آورده [illegible]
بیک [illegible] علیخان [illegible] داده [illegible] هیچ دقیقه [illegible] کشته و علی خان
سردار ایروان کار [illegible] ساخته [illegible] پیرخان قاجار و [illegible] محمد خان قراگوزلو و علیخان [illegible] قراباغ
[illegible] قراباغ را خراب [illegible] لاجرم در منزل اهر [illegible] سفیر انگلیس روانه
تفلیس [illegible] سردار روس [illegible] نایب السلطنه آورده [illegible] دست [illegible]
تبریز [illegible] کار مصالحه را استوار [illegible] نایب السلطنه [illegible] مدت [illegible]
انتظام [illegible] مصطفی خان طالش [illegible] متارکه [illegible] حسینقلی خان حاکم [illegible]
[illegible] سردار روس فرمان داده [illegible] دوازدهم رجب [illegible] ایام متارکه [illegible] سردار روس از تفلیس
[illegible] ایروان [illegible] متارکه [illegible] مع [illegible] روانه درگاه شهریار [illegible]
در کار مصالحه [illegible] پیرخان [illegible] سردار روس را [illegible]
[illegible] فرمان [illegible] شده [illegible] قراباغ [illegible] شرط [illegible]
[illegible] باز [illegible] سفیر [illegible] مصالحه [illegible] داد
[illegible] نایب السلطنه [illegible] مصطفی خان طالش [illegible] داده [illegible]
[illegible] پیرخان قاجار [illegible] لشکر [illegible] طالش [illegible]
[illegible] پیرخان [illegible] قاجار [illegible] صادق خان قاجار [illegible]
[illegible] ماموره [illegible] گیلان [illegible] هشتم شعبان پیرخان [illegible] در لنکران [illegible]
[illegible] مصطفی خان [illegible] حسن خان
پسر خود را با جماعت [illegible] سپاه شهریار [illegible]
[illegible] لنکران [illegible] از دو [illegible]
[illegible] توپ [illegible] سپاه [illegible] لنکران [illegible] و خود در
کنار بحر [illegible] کنار بحر ساخته [illegible] توقف [illegible] پیرخان [illegible]

گروهی از لشکر

گروهی از لشکر [illegible] توپ [illegible] شتافت [illegible] در [illegible] سفیر [illegible]
توپ [illegible] روسیان [illegible] توپ ایرانیان [illegible]
[illegible] روسیان [illegible] لشکرگاه [illegible] از طرف [illegible]
[illegible] روسیان [illegible] فرنگ [illegible]
[illegible] چهار ماه مدت [illegible]
[illegible] توپ [illegible] از لشکر ایران [illegible]
هلاک گشت مصطفی خان [illegible] کار [illegible] حسینی
[illegible] لنکران [illegible] مصطفی خان [illegible] استارا [illegible]
قلعه [illegible] میرزا ابوالقاسم وزیر [illegible] توپخانه [illegible] از
[illegible] قلاع [illegible] محمد خان قراگوزلو حاکم [illegible] قلاع [illegible] رشتی
[illegible] نایب السلطنه مشغول کار طالش [illegible] مدت [illegible] متارکه
[illegible] سردار روس از تفلیس [illegible] قراباغ [illegible] اعلام [illegible] نایب السلطنه [illegible]
[illegible] لاجرم نایب السلطنه حسینقلی خان [illegible] روانه قراباغ [illegible] سلطان
[illegible] میرزا [illegible] ایروان [illegible] سلیم پاشا [illegible]

[illegible] سردار روس [illegible]
[illegible] نایب السلطنه [illegible] سلطان [illegible]
[illegible] ملاقات [illegible]
[illegible] متارکه [illegible]
[illegible] نایب السلطنه [illegible] حسینقلی خان [illegible] حکیم انگلیس [illegible]
[illegible] میرزا ابوالقاسم [illegible]
[illegible] میرزا [illegible] سردار روس [illegible]
[illegible] میرزا ابوالقاسم [illegible]
[illegible] نایب السلطنه [illegible]
بتفلیس [illegible] قراباغ [illegible] اصلاندوز [illegible]
از [illegible] نایب السلطنه [illegible] جعفرقلی [illegible] سلیم خان [illegible]

اق اغلان [illegible]
[illegible]

لاجرم پیرقلیخان قاجار و پیر احمدخان قاجار و علیمردان خان خمسه را فرمان رفت تا با چهار هزار سوار از راه قراباغ راه بشتاب گیرند و
با سپاهی قلیل به اصلاندوز درآمده و لشکر ایران از چپ و راست سنگرها برکشیده محاصره آن جماعت را پیشه و پیشانی [illegible] قوت
مبارزت در میدان نبود بجز [illegible] در بر چشمه [illegible] و ارزقه آن گروه [illegible] صعب [illegible] پس چنین کردند
چون از مردم قراباغ را کاشته تا لشکرگاه اسلام آمد جعفرقلیخان قراباغی [illegible] و از قبل قاجاریه قراباغ آمده ایم
اگر سپاهی همراه ما [illegible] قاجار [illegible] توانند بدکاب کوچ [illegible] جعفرقلیخان [illegible] داشت
در حسب امر نایب السلطنه صادق خان قاجار [illegible] که از رود ارس عبره [illegible] از پیش و کم سپاه جعفرقلیخان و قلت
لشکر [illegible] نایب السلطنه آگاه شد [illegible] و دل [illegible] رجال [illegible] کار شبیخون
ساخته و از اوق افغان [illegible] و ناگاه در گرد [illegible] ایران [illegible] و سرعت [illegible]
کوه [illegible] لشکر اسلام [illegible] صادق خان [illegible]
[illegible] سپاه [illegible] نایب السلطنه [illegible] جهاد [illegible]
داشت [illegible] فرمان داد [illegible] آتش [illegible] هنگام هر کس از لشکریان [illegible]
شب [illegible] لشکرگاه [illegible] نایب السلطنه [illegible] ایشان [illegible]
[illegible] جنگ [illegible] کار [illegible]
[illegible] قزاق [illegible] ایرانیان را [illegible] نایب السلطنه [illegible]
[illegible] تا میان [illegible]
[illegible] دولت انگلیس [illegible]
[illegible] نایب السلطنه [illegible]
[illegible] سپاه چهار
ساعت [illegible] جنگ [illegible] جعفرقلی
[illegible] در میدان [illegible] نایب السلطنه [illegible]
[illegible] نایب السلطنه لشکر [illegible] تیر [illegible]
کناره گرفت [illegible] جنگ [illegible]
[illegible] جنگ [illegible] سپاه [illegible]
[illegible] سلطان [illegible]
[illegible] لشکر اسلام [illegible] ساز شبیخون کنند

تا از [illegible]

[illegible] نایب السلطنه [illegible]

[illegible] لشکر [illegible] شتافتند و نخجوان [illegible]
ناگاه میان ایشان [illegible] لشکر [illegible] نخجوان
[illegible] لشکر [illegible] نخجوان [illegible]
کناره [illegible]
[illegible] نایب السلطنه [illegible]
[illegible]
[illegible]
که نایب السلطنه [illegible] نایب السلطنه
[illegible]
[illegible]
نایب السلطنه [illegible] سپاه اسلام [illegible]
[illegible] توانند از
[illegible] نایب السلطنه [illegible] فرمان داد [illegible]
[illegible] لشکرگاه [illegible] شبیخون [illegible]
[illegible] لشکر اسلام [illegible] جعفرقلیخان
[illegible] نایب السلطنه [illegible]
[illegible] نخجوان [illegible]
[illegible] لشکر [illegible]
[illegible] نخجوان [illegible]
[illegible] نخجوان [illegible] نایب السلطنه از در
[illegible] نخجوان [illegible] لشکرگاه [illegible]
[illegible] نخجوان [illegible]
[illegible] نایب السلطنه [illegible] قراباغ
[illegible] قراباغ [illegible]
[illegible]

[illegible]

بودن که محافظان آن بود به چند نفر از تراکمان چپاول برده دادن امیرزاده سپهدار اوسبانی ... زیرا که در جنگ چند از آنان مرده شده
میرزا احمد مستوفی که شده را در روسیه یکجا مسمان نیز از تحت فرمان بود غیرت و حمیت کرده بود و با هم لشکریان با شوق و فرار کرده
سازمحکمت طراز که با آن قلیل مردم فنون را کشا محکم کرده داشتن تا مرفق برنده از پیش لایق صف ترکمانان میکرد یا مردان
جنگ مند شده و ماننده توپ و تفنگ بالاگرفت میرزا احمد داران گرد قره گول در میدان ... که بخون چیوان از بین بشول از حب
برات مباحث ورزم ساعت که نوبت شهادت بر شهید از جهان دیده بپوشید بی امان از روسیه قصد لشکران گرده نایب
السلطنه با یلغار طریق جلاش برده در ارض مشکین مصروف شده و جماعت روسیه شب عاشورا از چار روی قلعه لنکران یورش
افکنده اند و جنگ سخت در میانه رفته تختین لعیکی ... نکشته شده برجی از برجها قلعه را سرباز بوده دست باز داشته از هزیمت
شده و روسیان که بوده از فراز برج توپ و تفنگ بسوی ایران ... چند قلعه ... ملاک خان قاجار سردار سپاه
لنکران و چند قلعه جار قدر به در میدان جنگ ... و آهنگ ... در آن ... جهان بوشیده و نوبت شهادت
بوشیده اگرچه هم از روسیه پانصدتن از روسیان کشته شده و بسیار کس مجروح گشت لکن بر قلعه لنکران دست یافتند لکن اسکه نیز
سراتم برداشت و فرار بعضی از ایشان از کار ماند با بجهه نایب السلطنه مجروح چون از پرستاران بر ایشان تا مداوا کنند و از ... ایشان
مقتولان بسعی تمام ... مستقر فرموده و به شب قلعه را رفته و در ... بدولت ... ایشان ... دار ... را ... اوداع دلیر
مامور داشت ... چون رسیده نایب السلطنه را از این حالت ... باید بود تا ... طریق ... بر کرد ... ایام
این کار ... موقوف بهار ... او ... نایب السلطنه مراجعت به تبریز فرمود و حسین خان سردار ایروان ... حضرت ... از سوی
سردار ... چنگ ... نامور ... ایروان ... که از راه جنگ ... که ... از ... ایران
... از سوی ... حسین خان ... که ... ایروان رسیده ... از
... و بعضی ... که ... روسیان جنگ
در ... و چیوان ... روسیه ... سلاطین ... لشکر
... ایروان ... نایب السلطنه فرستاده ... رسیده و ... شاه
... ایشان ... لشکرگاه
... جنگ روسیان ساخته آمد ... شاهزاده محمد ... امیر ... خان سپهدار ... سواران ... پیاده ... بیاری
روز شنبه چهارم رجب ... روز شنبه ششم رجب ... شاهزاده محمد ... خواجه ...
و عبدالملک ... خان ... خاصه غلام ... روز
پنجشنبه نهم رجب ... علیخان ... محمد حسن خان دولو ... روز شنبه ... ایروان
رجب ... لشکری ... روز شنبه بیستم رجب در ... ایروان

لشکرگاه

لشکرگاه کرد نایب السلطنه عباس میرزا با توپخانه و نظام جدید و بر سابقه تحقیق ... بر داخت اما از سوی جنرال سردار روس
جنبش ... وارد ... سپاه ... خارج ... از ... دولت ... در ... و جلوان را در تسخیر حصار
و طالان روسیه ... قوت ... روس ... و ... ایشان ... نیروی ... لاجرم ... بسر کوار ... اند له
با ... دولت ایلچی انگریز ... و ... استحکام قواعد مصالحت ... نکاش ... سرکار ... در ... خواستار مصالحه
گشت و میرزا شفیع صدر اعظم ایران ... ایلچی انگریز ... شرایط مصالحت ... مهادنت
برانزدی کارگزاران ... میرزا ابوالحسن خان شیرازی ... سردار روس ... دیار
کرده ... از ... تبریز ... مردم ... و ... خرسند ... شد
و ... مرحب ... نایب السلطنه ... بخرج ... شاهزاده ... امر
... ایران ... قایم مقام را ... پادشاه ... عطوفت و ملاطفت
گشت ... لشکر شاهنشاهی ... ایروان ... بر حسب ... تبریز شد و از سوی سردار روس
با میرزا ابوالحسن خان کار ... و صورت عهدنامه را ... اظهار داد

صورت عهدنامه که در میان دولت ایران و دولت بهیه روسیه بنابر ... میرزا ابوالحسن خان ... روسیه ...

اعلیحضرت امپراطور ممالک روسیه با لقابه و اعلیحضرت شهنشاه ممالک ایران ... به ملاحظه کمال مهربانی و رأفت
... علیه ... در ... جانبین ... دفع امور عداوت و دشمنی ... ایشان
طالب ... مصالحه ... جوار ... که ... از جانب ... حسب ... اختیار کلی
عطا شده و اعلیحضرت شهنشاه ایران ... میرزا ابوالحسن خان ... مختار با لکل نمایند ... در
معسکر روسیه در ... گلستان ... ملاقات ... جمعیت نموده ... و مبادله
... اختیار ... امور ... مصالحه ... پادشاهان عظام قرار و موجب
اختیار نامه ... فصل اول ... بعد از این
امور جنگ و عداوت و دشمنی ... علیتین روسیه و ایران ... موقوف و بموجب این عهدنامه الی الابد
متروک ... مصالحه ... اعلیحضرت امپراطور ممالک روسیه و اعلیحضرت ... و وراثت
و ولیعهدان ... علیتین ... فصل دوم ... قول
... بر ... موضع ... حالیه ... مصالحه ... والی ... ولایت ... در ... تصرف و ضبط ... یک
از دولتین ... ضبط و ... علیتین روسیه و ایران ... بر حسب ... توضیح

... مصالحه ... با ... مسکو ...
... فی ... حصه ...
... از ...
... از ...

و بعد سنور و سرحدات مستقر و تعیین گردیده از ابتدای اراضی ادینه بازار بخط راست از راه صحرای مغان تا معبر یدی بلوک رود
ارس از بالای کنار رود ارس تا اتصال و الحاق رودخانه کپنک چای به پشت کوه مقری و از آنجا خط حدود سامان ولایات
قراباغ و نخجوان و ایروان و نیز رسدی از سنور گنجه جمع و متصل گردیده بعد از آن حدود مزبوره که ولایات ایروان و گنجه و هم حدود
قزاق و شمس الدین لو تا مکان ایشیک میدان مشخص و منفصل میسازد و از ایشیک میدان تا بالای سر کوههای طرف راست
طرق و رودخانهای حمزه چمن و از سر کوههای پنبک الی گوشه حد شوره گل و از گوشه شوره گل از بالای کوه برف
آلاگوز گذشته از سرحد محال شوره گل و میانه حدود قریه سدره برودخانه ارپه چای ملحق و متصل شده معلوم و مشخص میگردد
و چون ولایت طالش در هنگام عداوت و دشمنی دست بدست افتاده لهذا بجهت زیاده صدق و راستی حدود ولایت
طالش مزبوره از جانب انزلی و اردبیل بعد از تصدیق این صلحنامه از پادشاهان عظام معتمدان و مهندسان مأموره که بموجب
قبول و اتفاق یکدیگر و معرفت سرداران جانبین جبال و رودخانه و دریاچه و امکنه و مزارع طرفین تفصیلاً تحریر و تمیز و تشخیص
میسازند آنرا معلوم و تعیین ساخته آنچه در حال تحریر این صلحنامه در دست و تصرف جانبین باشد معلوم نموده آن وقت
خط حدود ولایت طالش نیز در بنای اوسطاطوس کوو اوپریدیم مستقر و معین ساخته هر یک از طرفین آنچه در تصرف دارد
برای آن باقی خواهد ماند و همچنین از سرحدات مزبوره فوق اگر چیزی از خط طرفین بیرون افتد باشد معتمدان و مهندسان
مأموره طرفین هر طرف موافق اوسطاطوس کوو اوپریدیم رفع خواهد داد **فصل سیم** اعلیحضرت شاهنشاه ممالک
ایران بجهت ثبوت دوستی و وفائی که به اعلیحضرت امپراطور ممالک روسیه دارند باین صلحنامه بعوض خود و ولیعهدان عظام تخت
شاهانه ایران ولایت قراباغ و گنجه که الان موسوم بالیساوط پول است و الکای خوانین نشین شکی و شیروان و قبه و دربند
و بادکوبه و هر جا از ولایات طالش را که الان در تحت تصرف دولت روسیه است و تمامی داغستان و گرجستان و محال
شوره گل و آچوق باشی و گوریه و منگریل و آبخاز و تمامی الکا و اراضی که در میانه قفقازیه و سرحدات معینه الحاله
بوده و نیز آنچه از اراضی و الی قفقازیه الی کنار دریای خزر متصل است مخصوص و متعلق به دولت امپراطوری روسیه میداند
فصل چهارم اعلیحضرت امپراطور روسیه برای اظهار دوستی و اتحاد خود با اعلیحضرت شاهنشاه ایران و بجهت اثبات
این معنی که بنا بر همجواری طالب و راغب است که در ممالک شاهانه ایران مراتب استقلال و اختیار پادشاهی در بنای اکید
مشاهده و ملاحظه نماید لهذا از خود و از عوض ولیعهدان عظام اقرار مینماید که هر یک از فرزندان عظام ایشان که بولیعهدی
دولت ایران تعیین میگردد هر گاه محتاج باعانت و امدادی از دولت علیه روسیه باشند مضایقه ننماید تا از خارج نتواند کسی
دخل و تصرف در مملکت ایران نماید و بامداد و اعانت دولت روس دولت ایران مستحکم گردد و اگر در سر امور داخله
مملکت فیمابین شاهزادگان مناقشتی روی نماید دولت علیه روس را در آن میانه کاری نیست تا پادشاه وقت خواهش نماید **فصل پنجم**
کشتیهای دولت روسیه که برای معاملات بر روی دریای خزر تردد مینمایند بدستور سابق مأذون خواهند بود که بسواحل و بنادر

حمزه

الیساوط پول یعنی گنجه [illegible]

جانب ایران

جانب ایران عازم و نزدیک شوند و زمان طوفان و شکست کشتی از طرف ایران اعانت و یاری دوستانه نسبت بآنها شود
و کشتیهای جانب ایران هم بدستور سابق مأذون خواهند بود که برای معامله روانه سواحل روسیه شوند و بهمین نحو در هنگام
طوفان و شکست کشتی از جانب روسیه اعانت و یاری دوستانه درباره ایشان معمول گردد و در خصوص کشتیهای عسکریه جنگی روسیه
بطریقی که در زمان دوستی و یا در هر وقت کشتیهای جنگی دولت روسیه با علم و بیدق در دریای خزر بوده‌اند حال نیز محض دوستی اذن داده
میشود که بدستور سابق معمول گردد و احدی از دولتهای دیگر سوای دولت روس کشتی جنگی نداشته باشد **فصل ششم** تمامی اسرائی که در
جنگها گرفتار گردیده‌اند یا اینکه اسیر شده از کریستیان و یا هر مذهب دیگر باشند باید الی انقضای سه ماه هلالی بعد از
تصدیق و خط گذاردن در این عهدنامه از طرفین مرخص و رد گردیده هر یک از جانبین خرج و مایحتاج باسرای مزبوره داده بقراکلیسا
رسانند و وکلای سرحدات طرفین بموجب نشر اعلامی که در خصوص فرستادن آنها بجای معین بیکدیگر مینمایند اسرای جانبین را
بازیافت و دریافت خواهند کرد و آنانی که بسبب تقصیر یا بخواهش خود از مملکتین فرار نموده‌اند اذن داده شد که هر کس برضا و رغبت خود
اراده آمدن داشته باشد داده شود و هر کس [illegible] هر یک از فراریان که نخواهند باشند
کسی را با او کاری نیست و عفو تقصیرات از طرفین نسبت بفراریان داده خواهد شد **فصل هفتم** علاوه از اظهار و اقرار
مزبوره بالا رای اعلیحضرت امپراطور ممالک روسیه و اعلیحضرت شاهنشاه ایران قرار دادند و ایلچیان معتمد طرفین که هنگام لزوم
مأمور و روانه دار السلطنه جانبین میشوند بر وفق لیاقت رتبه و امور کلیه مرجوعه ایشان را اراده نموده و حاصل رحمت و بدستور سابق
وکلای [illegible] حمایت ارباب معاملات در [illegible] طرفین تعیین و تمکین کرده [illegible] خواهند
داشت ایشان را احترام شایسته ملاحظات کرده با احوال ایشان هیچگونه زحمت نرسیده بلکه بجهت رفاهی طرفین عاید
گردد بموجب [illegible] و اظهار وکلای رعایای مزبور رفع ظلم و ستم در میان جانبین داده شود **فصل هشتم** در باب آمد و شد قوافل
و ارباب معاملات در میان ممالک دولتین علیتین اذن داده میشود هر کس از اهالی تجار بخصوص ثبوت اینکه دوست رعایا
و ارباب معاملات متعلقه دولت علیه روسیه و یا تجار متعلقه دولت بهیه ایران میباشند از دولت خود یا از سرحدداران جانبین
تذکره و کاغذ راه در دست داشته باشند از طریق بحر و بر بجانب ممالک ایران و روس بروند و هر کس
هر قدر خواهد متوقف گشته بامور تجارت و معامله اشتغال نمایند و زمان مراجعت ایشان باوطان خود از اولیای دولتین مانع ایشان
نشوند آنچه مال و تنخواه از امتعه ممالک روسیه بولایات و نیز از طرف ایران بممالک روسیه ببرند بخواهش خود بفروشند
و یا معاوضه بمال و اشیاء دیگر نمایند اگر در میانه ارباب معاملات طرفین بخصوص طلب و غیره شکوه و ادعائی بهم رسد بموجب
عادت مألوفه نزد وکلای طرفین یا اگر وکیل نباشد نزد حاکم آنجا رفته امور خود را عرض و اظهار سازند تا ایشان از روی صداقت
مراتب ادعای ایشان را تحقیق و معلوم کرده خود یا بمعرفت دیگران قطع و فصل کار را ساخته نگذارند تعرض و زحمتی بارباب معاملات
عاید و واصل شود و ارباب تجار طرف ممالک روسیه که وارد ممالک ایران میشوند مأذون خواهند بود که اگر خواهند [illegible]

و بخواهند تجارتی بجانب ممالک پادشاهانه دیگر که دوست دولت ایران باشند بروند از طرف دولت ایران بلامضایقه تذکرات
راه بایشان بدهند و همچنین از طرف دولت علیه اروسیه نیز داده اهالی تجار دولت ایران و از ممالک اروسیه
بجانب سایر ممالک پادشاهان دوست دولت اروسیه باشند بروند ممانعت نموده نشود و هرگاه از رعایای دولت اروسیه
در زمان توقف و تجارت در ممالک ایران فوت شود و اموال و املاک او در ایران بماند چون مال رعیت از اموال رعایای
متعلقه بدولت است لهذا اموال مفوت بموجب قبض الوصول شرعی رد و تسلیم بوارثان و اقوام مفوت کرده
و اذن خواهند داد که املاک مفوت را اقوام او بفروشند چنانچه این معنی در میان ممالک اروسیه نیز در ممالک پادشاهانه
دیگر دستور و عادت است تعلق بهر دولت که باشد مضایقه ننمایند فصل نهم باج و گمرک اموال تجار طرف دولت اروسیه
که به بنادر و بلاد ایران بیاورند از یکتومان مبلغ پانصد دینار در یک بلده گرفته از آنجا با اموال مذکوره بهر ولایت ایران
که بروند چیزی مطالبه نکرده و همچنین از اموالی که از ممالک ایران بیرون بیاورند آنقدر گرفته بعنوان خرج و ترجیح و
و تعارفات چیزی از تجار اروسیه با شروشتی مطالبه ننموده و بهمین نحو در یک بلده باج و گمرک تجار ایران که به بنادر
بلاد ممالک اروسیه میبرند و یا بیرون میآورند گرفته اختلافی بهیچوجه نداشته باشد فصل دهم بعد از نقل اموال تجار
به بنادر کنار دریا و یا آوردن از راه خشکی ببلاد سرحدات طرفین اذن و اختیار بارباب تجار و معاملات طرفین داده
شده و اموال خود را فروخته و اموال دیگر خریده یا معاوضه کرده دیگر از امنای گمرک و مستأجرین طرفین اذن
و دستوری نخواسته باشند زیرا که بر ذمه امنای گمرک و مستأجرین لازم است که ملاحظه نمایند که معطلی و تأخیر در کار ارباب
معاملات وقوع نیابد باج خزانه را از بایع یا از مشتری هر نحو در مابین خودشان سازش نمایند بازیافت
نمایند فصل یازدهم از تصدیق و خط گذاشتن در این شروطنامه امنا و مختارین طرفین بلاتأخیر باطراف جانبین اعلام و اخبار
و امر اکید بجهت بالمره ترک و قطع امور عداوت و دشمنی بهر جا ارسال خواهند نمود و این شروطنامه حاله که بجهت استدامت
مصالحه دائمی طرفین مستقر و دو قطعه مشروحه با ترجمان خط فارسی مرقوم و محرر و از وکلای مختار مأمورین مرقومین بالا تصدیق
و بمهر مختوم گردیده مبادله با یکدیگر شده است چنانچه از طرف اعلیحضرت امپراطور اروسیه و از جانب اعلیحضرت شاهنشاه ممالک
ایران با امضای خط شریف ایشان تصدیق کرده و چنین این صلحنامچه مشروحه مصدقه چنانچه از هر دو دولت پایدار بوکلای مختار
برسد لهذا از دولتین علیتین در مدت سه ماه واصل و معاوضه گردد تحریراً در معسکر اروسیه در رودخانه زیوه من محال
گلستان متعلقه ولایت قراباغ بتاریخ بیست و نهم ماه شوال سنه یکهزار و دویست و بیست و هشت هجری و تاریخ دوازدهم
ماه اکتبر سنه یکهزار و هشتصد و سیزده عیسوی

صورت نوشته سردار اروسیه نیکولا رتیشوف

سپارش الکه جنین بیان وکلای دو دولت پایدار عهدنامه قرار یافته با بایع شده بعد از اتمام مصالحه و دستخط

لکه لی

الکه میر [illegible] [illegible] و [illegible]
[illegible]

سپارش الکه [illegible]
[illegible]
[illegible]

که ایشان بجای آنکه [illegible] روسی و اتحاد سفرا آمد شده نمایند لهذا امجد دولت علیه ایران بجای [illegible] دولت بهیه اروس
[illegible] مطالب [illegible] ماموران برادری حضرت امپراطور اعظم عرض و اظهار نماید سردار دولت بهیه اروس تعهد نمود که
در مطالب ایران بقدر مقدور کوشش نماید بجهت اتحاد خط گذاشته مهر نمودیم بتاریخ سیزدهم ماه اکتبر [illegible]
بعد از اتمام امر مصالحه [illegible] نموده از معسکر روسیه برآمده [illegible] دارالخلافه [illegible] رکاب مظفر شد
دائم [illegible] امیر [illegible] قواعد مصالحه میان دولت ایران و روس [illegible] جناب انگلستان [illegible] عزم
داده و برای انجام کار مصالحه [illegible] بعضی از ولایات و الکاه [illegible] که
[illegible] پادشاه [illegible] حضرت [illegible] و جواب نامه [illegible]
پادشاه [illegible] [illegible] در ایران [illegible] از راه
[illegible] گشته از [illegible]
شده [illegible] حضرت تسلیم [illegible] که [illegible]
[illegible] کار مصالحه [illegible] دولت [illegible] ایران [illegible]
[illegible] شاهزاده محمد ولی میرزا [illegible] والی ولایت
[illegible] خراسان [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] شاهزاده محمد ولی میرزا [illegible] خراسان را در میان
[illegible] شاهزاده [illegible]
[illegible] خراسان
[illegible] شاهزاده [illegible]
[illegible] مشهد مقدس [illegible] شاهزاده [illegible]
[illegible]
[illegible] مشهد [illegible] روز [illegible] شاهزاده [illegible]
[illegible] خراسان [illegible]
[illegible] شاهزاده [illegible]

صورت [illegible]

[illegible]

اگر خواهی ... [illegible] خراسان را ... [illegible] ابواب ... [illegible] شهر ... در تحت
فرمان ... شاهزاده ... [illegible] ... خان ... [illegible] شهر فرستاده ... [illegible]
چهار ... [illegible] شاهزاده ... [illegible] الله وردی خان ... [illegible]
و ... خان شاملو حاکم ... [illegible] حاکم ... [illegible] خان ... [illegible] شهر
در آمده ... [illegible]
و ... [illegible] خراسان را ... [illegible]
... [illegible] الله وردی ... [illegible]
... [illegible]
... [illegible] الله وردی خان ... [illegible]
از ... [illegible]
[illegible]

[illegible]

[illegible]

پس از نه هجری مرحمت سلطان فرمود و نایب السلطنه عباس میرزا از تبریز به حضرت شتافت و تقبیل سده سلطنت دریافت
امیر الاسلام شهریار جهاندار از جهت دفع فتنه خراسان فرمان داد که اسمعیل خان دامغانی با برادرش ذوالفقار خان
و مطلب خان با لشکرهای ساخته و نظام سمنانی و دامغانی و [illegible] خان قشقایی ترتیب یافته و بختیاری با برادر خواهرزاده و عبد الملکی
روز دوازدهم ربیع الاول به طرف خراسان رهسپار شوند و جهانگیر خان پسر اسحق خان قرائی را نیز رخصت مراجعت رفت

وقایع [illegible] و [illegible] و [illegible] خوانین خراسان

روز دوشنبه هشتم ربیع الاول در سنه هزار و دویست و سی و نه هجری چهار ساعت و پنجاه دقیقه از روز گذشته خورشید به
شاهنشاه ایران [illegible] فرمان داد [illegible] از [illegible] حضرت [illegible]
[illegible] فیروزکوه [illegible] که سرداران [illegible] خراسان [illegible] اما اسمعیل خان دامغانی چنانکه [illegible] رفت با اتفاق
سرداران سپاه راه خراسان برگرفت و در شهر مشهد روزی چند [illegible] ربیع الاخر لشکر [illegible]
که از آن [illegible] رضاقلیخان زعفرانلو و نجفعلی خان شادلو و بیگلر خان چاپشلو و [illegible] خان [illegible]
[illegible] جنگ [illegible] ربیع الاخر لشکرگاه اسمعیل خان [illegible] در میانه رفت و از
مردم خراسان بسیار کس خسته و کشته گشت [illegible] از [illegible] صف [illegible] که از [illegible] خراسانیان [illegible] هزار [illegible]
[illegible] اسمعیل خان [illegible] جنگ [illegible] رضاقلیخان و بیگلر خان
جلادت [illegible] لشکر [illegible] خان [illegible] حمله بردند و آغاز کشش و کوشش [illegible]
و عبد الملکی [illegible] بسیار [illegible] آتش [illegible] و خاک [illegible]
شد در این کار خراسانیان پشت دادند و طریق هزیمت گرفتند و مردم عراق [illegible] از [illegible] رسیدند
و مردم [illegible] روز دیگر اسمعیل خان [illegible] به جانب مشهد مقدس باز شتافت و حضرت [illegible] در عشر اول [illegible]
الاول [illegible] در حضرت شهریار [illegible] از سوی [illegible] لشکرها در دار الخلافه طهران انجمن شدند شهریار تاجدار [illegible]
ربیع الثانی از شهر بیرون شده در قصر قاجار خیمه زد و امیر [illegible] قوانلوی قاجار و یوسف خان گرجی سپهدار عراق
و [illegible] خان [illegible] حسن خان سردار قاجار [illegible] را با لشکری درخور و توپخانه [illegible]
از [illegible] روانه [illegible] و [illegible] لشکری [illegible] کوچ داده در چمن فیروزکوه [illegible]
که امیر الاسلام خبر طغیان محمد زمان خان [illegible] قاجار [illegible] محمد زمان خان [illegible]
شهید آقا محمد شاه [illegible] شهریار [illegible] شاه [illegible] خواجه [illegible]
[illegible] ترکمان [illegible] مهدی خان [illegible] میرزا شفیع صدر
اعظم [illegible] محمد زمان خان را [illegible] شهریار [illegible] روانه [illegible]

اورا از ملک

اورا از ملک [illegible] تا امیر الاسلام بر طغیان برادر [illegible] بعضی از بزرگان [illegible] و [illegible] سرداران دولت [illegible]
[illegible] ترکمانان [illegible] و [illegible] خراسان [illegible] و مصاحبت [illegible] محمد خان
برادرش [illegible] و [illegible] کس از ترکمانان [illegible] و [illegible]
برادر [illegible] و تسخیر مملکت [illegible] امیر الاسلام [illegible] از [illegible] و در لشکرگاه گرفتار شد شهریار تاجدار اورا
[illegible] داد و [illegible] و [illegible] ترکمان [illegible] شهریار [illegible] محمد زمان خان
[illegible] خود [illegible] اگر [illegible] حضرت [illegible] عطوفت [illegible]
[illegible] خواهند گشت [illegible] خواهند رفت [illegible] راه [illegible]
و پادشاه از چمن فیروزکوه کوچ داده [illegible] فرود شد [illegible] شهر [illegible]
در [illegible] شیخ الاسلام [illegible]
و شیخ الاسلام [illegible] سادات [illegible] شهر [illegible]
پادشاه [illegible] محمد زمان خان [illegible] گرفتار [illegible]
محمد زمان خان امیر الاسلام [illegible] کردن
جامه [illegible] محمد زمان خان و مردم [illegible]
داد [illegible] ترکمان [illegible] محمد [illegible]
[illegible] فتحعلی خان [illegible] قربان قلیج [illegible] از
خویشان [illegible] محمد زمان خان را [illegible] شهریار
شاهنشاه ایران میرزا [illegible] محمد خان عرب [illegible]
[illegible] حکم داد [illegible] محمد زمان خان [illegible] کنند [illegible]
[illegible] لشکرگاه [illegible] محمد زمان خان [illegible] لطفعلی خان [illegible]
[illegible] پادشاه [illegible] عذاب [illegible] و مردم [illegible]
خراسان [illegible] لشکرگاه [illegible] الله [illegible]
[illegible] ترکمان [illegible] محمد حسین [illegible] قاجار [illegible]
در [illegible] فتحعلی خان قاجار
چنانکه مرحوم [illegible] فضلعلی [illegible] محمد حسین [illegible] فضلعلی [illegible]
نیز [illegible] محمد حسن شاه [illegible] فرزند [illegible] شهید آقا محمد شاه [illegible] فتحعلی شاه که الوقت

ولیعهد دولت بود فرمود تا ایلک بیک پسر محمد تقی بیک که محمد حسین آقا نام داشت و کودکی است دلبسته باشی و چنین با تو کسی از ارکان لشکر
هند و در دربار کابل از نظام بود و دست در کار خلافت او را زده بگذاره قسمت گشت مع القصه محمد حسین آقا را چند ایست
دلاور قوی بود و شجاعت بران او را بند بند از هم باز کنند و او تا پای کار را آه نکرد و هیچ سخن نگفت جز اینکه هنگام قطع مفاصل
جلاد خنجر بر روی او افکند با جلاد بر آشفت و او را بر شمرد و گفت تو را حکم داده اند هر عضو مرا از هم باز کنی نه اینکه
حشمت مرا نگاه نداری با جمله چون این خبر در ترکمان نیز در نواحی استرآباد دستگیر شده و دولت طلوع و غروب محمد زمان خان
نیز دو روز برآمد آنگاه شهریار ایالت استرآباد نیز شاهزاده محمد قاسم میرزا ملک آرا و [illegible] بر گرفت دار میرای
پادشاه در حرکت آنکه فرود هم شهر رجب از اراضی اراضی میدان جوق را مضرب خیام داشت اما از طرف خراسان ابو اسمعیل خان
هزاره چون مخالفت خوانین [illegible] با شاهزاده محمد رضا میرزا معامله که در قریه [illegible] جام جا کرده اجابی فیروز را آورد میرزا
و الله هرات ابواب مصافات باز گشت و او را [illegible] قلعه غوریان بر [illegible] و حاجی فیروز پسر [illegible] ملک قاسم میرزا با لشکر
لایق مامور تسخیر غوریان نمود و حاجی آقا خان هراتی وزیر خود را ملازم خدمت او ساخت و ملک قاسم میرزا بر در غوریان آمده محمد خان
پسر اسحق خان قرائی را که حارس قلعه بود محاصره داشت اما از جانب دیگر چون محمد خان و اسحق خان پسران عریضه نزدیک
کامران میرزا فرستاده بود که قندهار را گذاشته بود و بر ظهر قرآن مجید خاتم نهاده و پیمان داده بود که اگر با سپاه خویش آهنگ خراسان
کند به کلفت آن ممالک سعی بوی سپارند کامران میرزا نیز بخیال ایشان فریفته شده با لشکری جرار از قندهار بیرون شده و بخستین
عبور او بر هرات افتاد حاجی فیروز چندی جنبش کامران را هم راست از کرده پشیمان شده و ملک قاسم میرزا را از غوریان باز خواند و چنین
نیروی جنگ کامران نداشت متوجه با سمعیل خان سردار دمیده که مبلغی تخم [illegible] اگر بسوی هرات کوچ دهی و دفع کامران کنی
هم در زمان پنجاه هزار تومان زر مسکوک بحضرت شهریار ایران پیشکش دارم و همه ساله منال دیوانی هرات را بگذارم و نام
پادشاه را زینت سکه و خطبه دارم لاجرم اسمعیل خان برادران خود ذوالفقار خان و مطلب خان را با لشکری حاضر داشت کوچ داده
تا پنج فرسنگ هرات قطع مسافت کرده به داعیه [illegible] در آنجا گذاشته یک منزل راه بسوی هرات برفت و در این اوان
فرود شد کامران چنین آهنگ اسمعیل خان را دانست روا ندید که با لشکر دلاوران ایران خصمی افکند متوجه از در صورت نگار
داده مصحوب نصیر خان هزاره نزدیک اسمعیل خان در تار و از خصمی با شاهنشاه ایران براءت جست و از سر شرط هرات بیرون جست
قندهار نمود و حاجی فیروز نیز ساکن خاطر شد اسمعیل خان و برادران او را با هرات در آورده هر آنچه پیمان نهاده بود وفا کرد و اسمعیل خان
در نیمه رجب به مشهد مقدس مراجعت نمود و در روز فتح هرات در عشر اول شعبان در چمن میدان جوق مسرور درگاه پادشاه
افتاد این هنگام شهریار تاجدار شاهزاده محمد رضا میرزا را در چمن میدان جوق طلب کرد و شاهزاده حسین میرزا حاکم
طهران نیز حاضر گردید و در خاطر داشت که از برای رفع وحشت خوانین خراسان محمد رضا میرزا را مامور حکومت طهران
فرماید و حسین میرزا را بخراسان گسیل سازد و از این درگاه هر کس را که گرد در بیابان هر یک با رای مقرر شد و هر یک را به

[illegible]

محمد ولی میرزا بحکومت خراسان نامزد شد و میرزا عبد الوهاب معتمد الدوله بجهت استمالت خوانین خراسان ملازم خدمت گشت
و شاهزاده حسینعلی میرزا بحکومت طهران باعظام بازگشت و فرمانگذاری خطه یزد نیز با او مفوض گشت از پس این وقایع چون ترکمان
یموت و کوکلان گاهی به خواهر کاشی فتنه سر بر آوردند و زمانی با محمد زمان خان طریق عصیان سپردند در رجب فرمان داده بود تا
قاجار دولو ایشیک آقاسی و حاجی رضا قلیخان دولو قاجار و حسین خان و اسمعیل خان غلام پیشخدمت با جمعی مامور شدند ترکمانان گشته و محمد زمان خان
قوانلو و یوسف خان سپهدار و فرج الله خان افشار نیز از جمیع کالیوش جنبش نمودند اما چون ترکمانان از کردار خود این بجوید اعمال و اطاعت
و رای و فرزندان خود را کوچ داده و در حصار دشت راه یافتند چون نقطه آن ساخت بعید بود طریق عنف را بر ایشان ممکن ندیده بایشان
سپاه ساز مراجعت کرده و شاهنشاه ایران در بیست و ششم شعبان از چمن میدان جوق کوچ داده از راه معاودت جانب دهخوار قان و سر زمین گرمرود و طارم
در عشر آخر شهر رمضان وارد طهران گشت و از بهر چهار تن شاهزادگان مجلس عروسی بر آراست و دختر شاهزاده حسینعلی میرزا
که برادر اعلم ساختند و ابو الفرس خواهر شاهزاده محمد رضا میرزا عقد بست و مرحمت آن از دختران محمد خان قاجار ایروانی را با شاهزاده امام وردی
میرزا و ایلخانی زادای دیگر را با شاهزاده محمود سپرد و دختر محمد علیخان برادر شهریار بهره شاهزاده حیدر قلی میرزا افتاد از پس این سور و سرور
از قبل دولت انگلیس مردی والاخرد السن نام داشت از راه اسلامبول سفارت برسید از بهر آنکه در فصلی از فصول عهدنامه که
سر گور اوزلی ایلچی دولت در سنه گذشته بیست و پنج هجری با دولت ایران عقد کرده بود تغییری دهد چه آنکه هم ولیعهد در
عهدنامه معین نشود دیگر آنکه هر سال مبلغ دویست هزار تومان که بر ذمت دولت انگلیس بود و تسلیم کارگزاران ایران کنند
بشرط آنکه باشند و از عزم آنکه در جنگ روسیان با ایران اسلام پیوسته پادشاه ایران طلب این زر از انگلیس بکنند و از بیم بسی
اگر ایرانیان بجنگ روسیان مبادرت کنند هم مطالبت این زر نخواهند کرد و اگر روسیان اقدام جنگ ایران کنند دولت
انگلیس همه ساله دویست هزار تومان تسلیم کند و سفرای انگلیس در میانه [illegible] باشند تا اگر سرحدداران طرفین از حدود خویش
قدم پیش نهند معاینه کنند و صورت عهدنامه سر گور اوزلی با دولت چنین در توقف کالبد ثبت در اینجا نگارش رفت

صورت عهدنامه که در میان دولت ایران و انگلیس نگارش شد

الحمد لله الکافی الواقی اما بعد این مجمتبه اوراق و سته کتابت دیگر از طرار بجهت انتظام رشته مودت اتفاق وکلاء
حضرتین سنیتین بهیتین بر رسم عهدنامه مفصل بر طبق مصدق و منقول پیوسته میگردد چون قبل از این هم عالیجاه زبدة
السفراء سر هرفرد جنس بارونت از جانب دولت بهیه انگریز بجهت تمهید مقدمات یکجهتی دولتین علیتین وارد دربار
سپهر اقتدار شهریاری شده بود عهدنامه مجملی فیمابین وکلاء دولت علیه ایران جناب میرزا محمد شفیع صدر اعظم بالقابه و حاجی
محمد حسین خان مستوفی الممالک دیوان معظم با مصالحه بهمدستی و وکیلی سفیر دولت بهیه انگریز بود بشروط چند مبتنی
آن معهود نامه مفصل رجوع شد مرقوم کردید بود و عهدنامه مزبوره بجهة اتمام ملاحظه مصدقی و امضای دولت بهیه انگلتره
مصدق و ممضی آمده بود که عالیجاه سر گور اوزلی بارونت بالقابه ایلچی بزرگ دولت مزبوره بجهة اتمام عهود و احکام

مقصود چنین قرار یافت به التزام درگاه خلایق پناه پادشاهی که میر از جانب فرخنده دولت و کیفیت و باب مجلس بود
و وکلای این دیوان حضرت شاهنشاهی به اصلاح و صواب دید نشان رایه عهدنامه مفصله مشتمله بر عهود و شروط معینه مرقوم و مشروح ساخته
بود اگرچه عهدنامه مجملی را که از جانب دولت بهیه انگلتره کرده چند فصل از آن را با تغییرات چند مقتضی مرام
مجلس وکلای دولتین علیتین است و دانسته عالیجاه مستر الیس روانه و در ظرف نامه پرستانه خواهشمند تغییرات مزبوره کرده لهذا
جناب حضور میرزا ابوالحسن خان و ... میرزا بزرگ قایم مقام و معتمدالدوله میرزا عبدالوهاب منشی الممالک وکلای دولت علیه
ایران با عالیجاه مستر موریر و ... هنری الیس ایلچی دولت بهیه انگلتره و عالیجاه مشارالیه شروع در تفصیل شروط و عهود کرده معاهده
معاهده مجموعه از ... و به اظهار تغییرات مزبوره در فصول یازده گانه لاحقه شرح داده خواهد شد و امور متعلقه به تجارت
و معاملات مملکتین از ... در عهدنامه تجارتیه جداگانه لاحقه شرح داده خواهد شد **فصل اول** اولیای دولت
علیه ایران بر خود لازم دانستند که از تاریخ این عهدنامه فرخنده هر عهد و شرطی که با هر یک از ملل فرنگ که با دولت بهیه انگلتره
در حالت نزاع و دشمنی باشد بسته‌اند باطل و ساقط دانند و لشکر سایر فرنگیان را از حدود متعلقه ممالک ایران راه عبور به جانب هندوستان
و طرف بنادر هند ندهند و احدی از این طوایف را که قصد هندوستان و دشمنی با دولت بهیه انگلتره داشته باشند از راه داخل مملکت
ایران نگذارند و اگر طوایف مزبوره خواهند از راه خوارزم یا تاتارستان و بخارا و سمرقند و غیره عبور به مملکت هند نمایند شاهنشاه ایران
حتی المقدور پادشاهان و والیان و حکام آن ممالک را مانع شوند و از راه دادن طوایف مزبوره باز دارند خواه از راه تخویف
و تهدید خواه از روی رفق و مدارا **فصل دوم** چون این عهد خجسته در میان دو دولت ابد مدت محض دوستی و صدق بسته
شده امید چنان است که بخواست خداوند یگانه از هر گونه تغییر و تبدیل مصون و از زوال و فتور محروس باشد مقتضیات مجلس وکلای کل
در میانه افزون و پیوند موافقت و مواخات میان این دو پادشاه جم جاه فلک بارگاه و ولیعهد و فرزندان و احفاد امجاد ایشان
و وزراء و امراء و ولات و حکام ولایات و سرحدات مملکتین الی الابد برقرار و استوار باشد پادشاه والاجاه انگریز
قرارداد می‌نماید که اگر در امور داخله ایران فیما بین شاهزادگان یا امرا و سرداران مناقشه روی دهد دولت بهیه انگریز را در آن
میان کاری نیست تا وقتی که خواهش پادشاه فرمانروا نباشد و اگر احدی از ایشان را الی یوم اولای ولایتی از خاک متعلقه ایران را به آن دولت
بهیه بدهند که با ازای آن کومک و اعانت نماید هرگز اولیای دولت بهیه انگریز به این اقدام نکرده و پیرامون آن نگردند و دخل
و تصرف در خاک متعلقه دولت ایران نخواهند کرد **فصل سیم** مقصود کلی از این عهدنامه آن است که هر دو دولت قوی شوکت
از جانبین امداد و کومک یکدیگر نمایند هرگاه دشمنان در نزاع و جدال سبقت نمایند و منظور این است که از اعادی جانبین یکدیگر
هر دو دولت قوی و مستحکم گردند این عهد مخصوص از برای رفع سبقت نمودن دشمنان در نزاع و جدال است و مراد از سبقت
تجاوز نمودن از خاک متعلقه خود و قصد ملک غیر از خاک خود نمودن است ۴ در نزاع و جنگ سبقت با طایفه از طوایف
فرنگستان نماید امداد مذکور از جانب دولت بهیه انگریز داده نخواهد شد چون وجوه نقد مذکور مطابق فصل ... [illegible]

قوی است انجمن دولت بهیه انگریز را لازم است که از رسیدن آن قشون مستعد و مطالع شوند و به ازاء آن در وجوه مرقومه موجوده صرف
می‌شود **فصل پنجم** هرگاه اولیای دولت علیه ایران خواهند که برای تعلیم و تربیت نظام فرنگ معلم به ایران بیاورند مختارند که از
ملکی از ممالک فرنگ که با دولت بهیه انگلتره نزاع و جدال نداشته باشند معلم بگیرند **فصل ششم** اگر کسی از طوایف فرنگ
در حالت مصالحه با دولت بهیه انگریز باشند نزاع و جدال با دولت علیه ایران نمایند پادشاه والاجاه انگلستان
سعی در وقت نماید که فیما بین دولت علیه ایران و آن طایفه صلح واقع شود و اگر این سعی به جایی نرسید پادشاه انگلستان
بطور قبلیه مرقوم شده از مملکت هند عسکر و سپاه به کومک ایران مامور کند یا آنکه وجه نقد مقرره برای مخارج عساکر
و سپاه و غیره کارسازی دولت علیه ایران نمایند و این اعانت و امداد مادام که جنگ فیما بین دولت علیه ایران و آن طایفه
باشد و اولیای دولت علیه ایران صلح نمایند مضایقه نکنند **فصل هفتم** چون قرارداد مملکت ایران این است که مواجب قشون
شش ماه به شش ماه داده می‌شود قرارداد این است که وجوه نقد که از دولت بهیه انگریز داده می‌شود این شده بخواه مزبور را ایلچی آن
دولت بهیه هر چه ممکن شود زودتر و پیشتر مهیا و رسانیده نماید **فصل هشتم** هرگاه طایفه افغان را با دولت بهیه انگریز نزاع و جدال
باشد اولیای دولت علیه ایران از این طرف لشکر تعیین کنند به قسمی که مصلحت دولتین باشد و دولت بهیه انگریز امداد و اعانت
نماید و وجه اخراجات آن را از دولت بهیه انگریز بگیرند و از قرار یکه اولیای دولتین قطع و فصل نمایند **فصل نهم** اگر
جنگ و نزاعی فیما بین دولت علیه ایران و افغان اتفاق افتد اولیای دولت بهیه انگریز را در آن میانه کاری نیست و بطرف
کومک و امداد نخواهند کرد مگر آنکه به خواهش طرفین واسطه صلح گردند **فصل دهم** اگر از روسای ایران کسی بخواهد دشمنی کند
و یاغی شود و فرار به ولایت انگریز نماید به مجرد اشارت امنای دولت ایران آن کس را از ولایت مزبوره بیرون نماید و اگر بیرون
نرود او را گرفته روانه ایران نمایند و در صورتی که پیش از رسیدن آن کس به ولایت مزبوره شاه‌زاده از امنای دولت ایران قدغن
او به حاکم آن حدود برسد آن کس را رخصت فرود آمدن ندهند و هرگاه مخالفت کرد آن کس فرود آید او را گرفته روانه ایران
نمایند و همچنین از جانب ... معلوم است که رعایای این فصل مذکور از طرفین استقرار یافته **فصل دوازدهم** اگر در بحر
الجم دولت علیه ایران را امداد مزبور شود از دولت بهیه انگریز به شرط امکان و فرصت کشتی جنگ و قشون بدهند
و اخراجات آن را موافق قرارداد آن وقت قطع و فصل نموده بازیافت نمایند و کشتیهای مزبوره بدان خورها و لنگرگاهها عبور
کنند که امنای دولت علیه ایران نشان بدهند و از جاهای دیگر بدون رخصت و اذن عبور نکنند **خاتمه** ما که وکلای
حضرتین علیتین هستیم این عهدنامه مفصله را با تمام فیما بین وکلاء دولتین علیتین به فصول دوازده گانه نگارش یافته با
تغییرات چند در منازعات و معاهدات دولتین علیتین نمود و به صلاح حضرتین رسانیده مقبول و فصول یازده گانه تعیین
و تقریر و تحریر کرده و خط و مهر گذاشتیم به تاریخ بیست و پنجم ماه نوامبر سنه یکهزار و هشتصد و چهارده عیسوی مطابق دوازدهم
شهر ذیحجة الحرام سنه یکهزار و دویست و بیست و نه هجری مصطفوی علیه آلاف التحیه و الثناء و التحیه تحریر یافت در دارالخلافه طهران صانها الله

تعالی عن طوارق الحدثان والسلام والاکرام پس از ایام چند نامه امیر ... مراجعت بالکتره نمود و از پس آن میرزا جعفر وزیر
مشیر الدوله ... شده و در عشر آخر ذی حجه شاهزاده ... وارد طهران شده و هم در این وقت احمد جلیل از قبل
احمد پاشا وزیر بغداد رسید و عریضه احمد پاشا را رسانید و پیشکش ... بغداد را پیش داشت مورد اتفاق خود را نه
گشته مراجعت کرد و هم در این ایام الجنرال که ... سفیر دولت روس ... با پیشکش لایق به تهنیت سلطنت
و ارتباط علیتین ایران و روس رسید ... فرمان ... به ... غلام ... الجنرال روانه تفلیس گشت
و مقطعه ... مرصع ... و خلعت ... ایران ... و مکتوبه ... به تشریف سردار روس ... مراجعت ...
دیگر ... سردار روس ... وزیر عسکر ... عواطف ... با پیشکش لایق ... در کارخانه ... روز پنجشنبه
بیست ... محرم سنه ... ایران ... حاجی آقا خان وزیر ... و الی هرات ... ابراهیم خان بیگلربیگی ... قاینی ... هزاره
... ابراهیم خان ... مامور ... طهران گشت و حکم ...
قاینی هزاره ... خان ... هرات ... محمد خان ... بر هرات ... شاه محمود ...
ایران ... میرزا صادق ... ربیع الاول ... مامور ... هرات ...
شاهنشاه ایران ... مکشوف داشت ... در این وقت ... وزیر ...
فرمان ... محمد ... خان ... قاجار ... مامور گشت ... عشر آخر محرم حاجی ...
از ... ارک ... طهران ... جماعت ... جمعی ...
دو چار شده ...
جماعت ... طهران ... در رفت و جمعی ... مسکرات هر چه ...
نیز ... طهران ...
ایشان ... در دسته ...
بیرون از درخر ... دارالخلافه طهران اخراج کردند

وقوع زلزله در ولایت ری و خستگی مردم زلف آباد

در سنه ... در ولایت ری ... و سه دقیقه از روز پنجشنبه نهم ربیع الثانی چنان ... آفتاب ... داد
و پادشاه ایران فتحعلی شاه قاجار جشن نوروزی ... در ... زلف آباد قریه ... آمد ... اول
در یکی از ... است ... در ... فراهان ... زلف آباد آباد
نام نهاده ... دال مهمله ... زلف آباد به ذال معجمه ...
شهر ری ... مساجد و معابد و بازار ...

زمین برابر بود

زمین برابر بود از هر خانه چاهی که بر زمین ... به سبب تموج هوا ... خانه زیر زمین شد و خط محیط این شهر در تحت الثری
از سه فرسنگ کمتر نباشد مردم زلف آباد ... جرأت ... این ... افزون گو ...
حاکم ... فرمان ... شهر ... الله ... در شهر ...
... عراق ... حضرت پادشاه عرضه داشت ... فرمان ... خان ...
شاهسون ... مردم زلف آباد ...
جنگ آمد ... شهر ... لشکر ... اطراف زلف آباد ...
وارد ... بنا چار امان طلبیدند ... الله ...
... عراق ... لشکر ایران ...
... تعدی ...
الحق خان ... شهریار ایران ... اسمعیل خان ...
و تسخیر قلعه خبوشان مامور داشت ... شاهزاده محمد ولی میرزا ... رجب ...
در چمن ... ییلاق لشکرگاه ... اسمعیل خان سردار ... قطع طریق که قلعه خبوشان را ...
و خوانین ... الحق خان ...
قلعه ... کیوانی ... حاکم ... ساخته جنگ ... از قلعه
بیرون ...
و دیگر ... قلعه ... الحق خان ... محمد خان ... تسخیر قلعه ...
و ... خبوشان لشکرگاه اسمعیل خان ... فتح قلعه خبوشان ...
و ... قلعه خبوشان ... قلعه ...
آهنگ ... الحق خان ... خوانین ... جنگ ...
... لشکریان ... جنگ ...
... رضاقلی خان ... قلعه ... لشکرگاه اسمعیل خان سردار ...
... میرزا ... لشکرگاه ... قرائی ...
... در ... ییلاق ...
پس ... خان ... رضاقلیخان ... خان ...
... شاهنشاه ایران ... محمد ولی میرزا ... بحکم ... خراسان باز فرستاد

و از چمن خوش ییلاق کوچ داده روزی چند در ابهر و زنجان و فیروزکوه بود و چهارشنبه بیست و دوم شوال وارد طهران گشت ا
میرزا اسحاق وقایع نگار چنانکه مذکور است بچمن هرات رسید و منشور حواله پادشاه را برسانید حاجی فیروز را دل قوی شده
و طمع و طلب قندهار و قهر و غلبه بر شاهزاده محمود میان بسته و رشید خان در ایام اسحاق وقایع نگار با پیشکش شاهوار رسید
درگاه شهریار [illegible] و از قبل شهریاری رفع شاه محمود [illegible] حاجی فیروز [illegible]
[illegible] هر چند رشید خان [illegible] میرزا شفیع صدر اعظم متوقف شد الکاه پادشاه در نیمه ربیع الاول سفر
قم و بعضی از بلاد عراق تصمیم عزم داده دوازدهم ربیع الثانی [illegible] فرمود این هنگام [illegible] از ترکمانان [illegible]
و کوکلان [illegible] حسین و آن دیگر قربان نام داشت و این هر دو پسر [illegible] شاهزاده حسینعلی خان [illegible] شهریار جهاندار
[illegible] بیگلربیگی استرآباد گرفتار شده [illegible] در زنجیر کشیده خواست تا هر دو تن را بدرگاه شهریار فرستند
شب هنگام قربان [illegible] هلاک کرد و حسین نیز خنجر کشیده برادر خویش فرو [illegible] آن خنجر بر زنجیر آمد [illegible]
دامان [illegible] تا بقتل خویش دست یابد [illegible] زنده بدرگاه آوردند شهریار بفرمود تا هر دو چشمش را از بن برکندند
و هم در این سال مصطفی خان [illegible] از جهان گذشت و پسرانش میرحسن و میرحیدر و عباس بیک با هم مخالفت
آغاز کردند و [illegible] جعفرقلی خان دنبلی وداع جهان گفت و او در پایان کار از کردار خود پشیمان
و گاه و بیگاه در حضرت نایب السلطنه [illegible] اسمعیل خان [illegible]
[illegible] اسمعیل خان در حکومت [illegible] اسمعیل خان
برادر جعفرقلی خان با جمعی از خویشان [illegible] بدرگاه نایب السلطنه آمد

وقایع سنه هزار و دویست و [illegible] هجری و فتنه والی خوارزم

در سنه هزار و دویست و [illegible] هجری [illegible] چهار ساعت و [illegible] دقیقه از شب [illegible] ربیع الثانی خورشید [illegible]
و شهریار قاجار [illegible] جشن نوروزی [illegible] شاهزاده محمد ولی میرزا برای دفع خوانین خراسان [illegible]
[illegible] هزار تن سواره و پیاده در عشر آخر جمادی الاولی مأمور بخراسان گشت و میرزا اسحاق وقایع نگار [illegible] رشید خان [illegible]
[illegible] همراه شده [illegible] خوانین خراسان لشکر فراوان بهرات [illegible] قندهار [illegible]
بوقت دیگر [illegible] از جانب دیگر [illegible] خوارزم [illegible]
[illegible] خوارزم [illegible] ترکمانان [illegible] تصمیم عزم
داد تا [illegible] ترکمانان [illegible]
[illegible] ذوالفقار خان [illegible]
[illegible]

نزدیک

نزدیک ذوالفقار خان سردار سمنان و دامغان [illegible] جنگ پادشاه [illegible]
و ذوالفقار خان [illegible] و چون شنیده بود [illegible]
خواب [illegible] محمد رحیم خان [illegible] سراپرده [illegible]
[illegible] خوارزم [illegible]
[illegible] ایشان را [illegible]
[illegible] خوارزمیان [illegible] سپاه
ایران مانند شیران [illegible] محمد رحیم خان [illegible]
[illegible] از لشکر [illegible]
[illegible] سپاه خوارزم [illegible] ایران [illegible]
محمد رحیم خان [illegible]
[illegible] خراسان [illegible] رجب [illegible] نایب السلطنه عباس میرزا [illegible]
[illegible] شاهزاده محمد علی میرزا [illegible]
شاهزاده محمد ولی میرزا [illegible] خراسان [illegible]
[illegible] خراسان [illegible] سپاه [illegible] مشهد [illegible]
اما [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] شاهزاده [illegible]
[illegible] مشهد [illegible] حسینعلی خان [illegible]
خوانین خراسان [illegible] شاهزاده [illegible]
[illegible]
[illegible] حسینعلی خان [illegible] شاهزاده [illegible]

[illegible] (red marginal note)

چه چابک [illegible]
در [illegible]

حکومت و حمایت قلعه تشیز بر حسب التماس خان نیز دین اندیشه با محمود میرزا استیار شد و حسن بیگ قراول المکایت
و حکایت شاهزاده بزرگان پادشاه فرزند شاهزاده محمود ولی میرزا در قندهار یکجهت گشت و مشهور خرست بود که او سر
با پسرش جنگ بهلول خواهد از قندهار ورا التماس خان در شکارگاه شاهزاده بجای بود حسینعلی خان پسرش از راه برسید و در آمده
از راه با بسیار شاهزاده او را پیش خواند و آغاز سخن کرد حسینعلی خان از آن خیلا مرد دماغ داشت با شاهزاده بخشونت
سخن میگفت تا بجهه چنیان پاس ادب نکرد شاهزاده را غضب بجنبید و بر دو برادر فرمان داد و صلاح و صواب
مملکت داری در جنبش خوار نمود و چه تواند بود تا عوانان در آمده و بطناب شاه در دو قطع کرده در آن حسینعلی خان
در آن خسته و کشیده تا جان بداد از پی او التماس خان عزم خود را خسته و با او نیز جای معاملت کرد و جسد هر دو را
در میان میدان پیش کسان در افکنده و مردم شاه بکس فرمان در آن حمله سرد از احوال هر دو مضبوط و مشهد این وقت
در عشر آخر رمضان در جمع سلطانیه معروض درگاه پادشاه قاجار داری جهانبانی گردید داده در عشر آخر شوال بر دار اطراف گشت
اما از آن سو شاهزاده محمود ولی میرزا بجوار قندهار التماس خان قراول و پسر حسینعلی خان ولایت ترشیز دار الامانی جام خاف
بجنت فرماه آورد اما محمد خان پسر التماس خان برادر دیگر حسینعلی خان بضبط تربت حیدریه گماشت و خود در قلعه
هرات آباد که محمد خان قاجار نایب خراسان و امیر قلیچ خان تیموری حسب الحکم شاهزاده قلعه هرات آباد را حصار داد
در هم نظام آزاد خان حاکم قباد میرزاده در دو جانب کوه و اسکندر خان برادر او لغرهای شاهزاده حکومت هزاره و ولایت
جام دریافت و امارت غوریان نیز بر دو تفویض گشت در این وقت شاهزاده را هم آن اثار دید تا با مرکان التماس خان
حاجی فیروز و امارات ببعض بیان افغان بجوار کشته و تحریک هند لاجرم میرزا عبدالکریم ملتمس خود را بعمارت هرات
کسیل داشت اما ابن تمیز را کار حاجی فیروز بکار نبود و در تسخیر غوریان یکجهت گشت و شیخ خان مروزی را که در قریه شکیبان سکونت داشت با جمعی بر غوریان فرستاد و آن قلعه را مستخلص و شاهزاده محمود ولی میرزا چون این بدانست اسکندر خان
حاکم هزاره را بجنگ غوریان و با اشرف منصوب حسب الامر قلیچ خان فرمان داد گرفت و با مبارک خان هزاره متفق شده
و بنیاد خان از قبایل هزاره و جمشیدی و فیروزکوهی فوجی برآورد و نصیر خان برادر خود را از قندهار بخواند و با حاجی فیروز
نیز بمواضعه جنگ شده در غوریان نشست محمد خان نایب خراسان چون این اخبار بشنید دست از محاصره قلعه
هرات آباد برداشته آهنگ غوریان کرد چون در این وقت میرزا عبدالرزاق وقایع نگار متوقف در هرات بود حاجی فیروز
چنین اندیشید و مدروغ گو نزد وقایع نگار رسانید که لشکر از هرات بشبیخون لشکرگاه محمد خان نایب مامور شد
وقایع نگار این سخن را باور داشت و بدست آویز ملاقات محمد خان نایب و اطلاع ذات بین با او محمد خان شتافت
و او را از این قصه آگهی داد و خود از هرات بشد اما محمد خان را چون این سپاهی در خور جنگ حاضر نبود بیمناک شد
و راه مشهد مقدس برگرفت از قفای او حاجی فیروز آنگه خاطر ملک قاسم میرزای پسر خود را بدانی بغوریان فرستاد

و بنیاد خان افغان

و بنیاد خان افغان دست بغارت از آن جانب خاف بر گشود شاهزاده محمود ولی میرزا دیگر باره محمد خان نایب با ده هزار سواره
و پیاده فشار بیرون فرستاد و ایشان در لنگر غوریان بسیج و تهیه از نهب و غارت فرو گذاشته و چون لشکر از آن
غنایم جمله گران شد اخبار استیلام مراجعت در تربت شیخ جام غنیمت چنان افتاد که هر کس بتفاریق طریق مشهد
گرفت از آن سوی محمد خان قراول و اسکندر خان و بنیاد خان و نصیر خان چون دانستند محمد خان نایب از لشکر جز قلیلا
حاضر نیست در تعاقب او مسارعت کردند و در کرد او بره زدند محمد خان نایب لابد بجنگ ایستاد و لختی بکوشید چون قوت
جنگ نداشت هزیمت شد و رکاب مشهد برگرفت مصطفی خان همراهی نکرد میانه سرحت مردم قراول اسیر شد محمد خان قراول
و خوانین خراسان با هم از بیم فتح دل قوی کرده کس بطلب حاجی فیروز فرستادند و حاجی فیروز نیز بخت شاهی آغاز داشته مرد خان
افغان نایب هرات و حاجی آقا خان وزیر خود را بمرمت محمد خان در آید با لشکر بر داشت بیرون فرستاد و با مددکاری حاضر
او از غوریان و جام و باخرز بر بزرگان آورده بزرگان آن ممالک بر کوکان کوچ داده در هرات فشم داد و میرزا عبدالکریم
مستوفی شاهزاده بجهه مقصود باز فرستاد و میرزا صادق وقایع نگار را در حبس خانه بازداشت چون این اخبار در حضرت شهریار
معروف افتاد شاهنشاه ایران دلتنگ شد و از آن پس خوانین خراسان از شاهزاده محمود ولی میرزا امید خوانده بود و از بیم جان یاتوان
داده از حکومت در خیابان بنیاد نتوانستند لاجرم شاهزاده حسنعلی میرزا را بحکومت خراسان فرمان داد و شجاع السلطنه
عقب فرموده و اسمعیل خان سردار و خانه را با لشکری در خور ملازم رکاب او ساخت و محمود ولی میرزا را بحضرت طلب داشت
شجاع السلطنه نخستین ابراهیم خان هزاره را که در ولایات محبوس بود در حضرت پادشاه از در جهت شفاعت کرد و رها ساخت
و او را ملازم حضرت خویش نمود و در هفدهم محرم سنه هزار و دویست و سی و هجری وارد مشهد مقدس گشت خوانین خراسان دست از خصه
باز کرده بشدند و طریق خدمت سپردند و حاجی فیروز نیز چون خبر ورود شاهزاده حسنعلی میرزا و لشکر او بشنید بیرونی از لشکر
برداشت و از غوریان باز خواند و رشید خان افغان را به تنبیه و ورود شاهزاده فرستاد و بنیاد خان هزاره قلعه محمود آباد
جام را گرفت این وقت اسمعیل خان سردار را منعم باتفاق محمد خان قراول برفت و او را از اراضی تربت بحضرت شاهزاده آورد
شجاع السلطنه احوال منسوب بماوراء از مردمان آورده دفعه مرد برکرد و ده هزار خروار غله از ترشیز با تمام اقرار که
با اینهمه چون محمد خان رخصت یافته باز در تربت شد برادرش حسنعلی خان گرفته محبوس نمود و در نهان با بنیاد خان
افغان و نصیر خان هزاره که در محمود آباد بودند مواضعه نهاد و همچنان چون خوانین خراسان حاضر حضرت شاهزاده شد
اسمعیل خان سردار با لشکری جرار برفت و جمال الدین را که نامبردگان را با پسر ساخته سروران خود خوانین اندر هرات
پراکنده شدند قبول خدمت و طاعت کردند لاجرم شاهزاده رشید خان افغان را که حاجی فیروز بر رخصت مراجعت داده فرمود که با
حاجی فیروز بگوید و اگر خراج هرات را تا پایان گذارد و سکه و خطبه از نام پادشاه ایران بگرداند دست از کوه نبرد است
و پشیمانی خواهی بود از رسیدن رشید خان حاجی فیروز وقایع نگار را حاضر کرده به عذر خواهی برخاست و کسیل ساخت

و از بعد از آنکه [illegible] ماه در هرات محبوس بود بمشهد مقدس درآمد و در توقف گشت و هم در این سال نایب السلطنه عباس میرزا امیرخان قاجار خال خود را بحراست ساری با بوداق خان حاکم کرمانشاه [illegible] قاین عباس مامور داشت و یوسف خان [illegible] بیاورد [illegible] و باو بیرون فرستاد ابراهیم خان سرتیپ و جعفرقلیخان مرغه با مردم خود و سپاه بوداق خان نیز عزم [illegible] او شده و جماعت عباس از او [illegible] چنانکه هزار تن از او بجای [illegible] هزیمت شده و هرکس از ایشان [illegible] و اموال ایشان بتمامت عرضه غنیمت گشت و هم در این سال شاهزاده محمد میرزا [illegible] مطیع [illegible] کودانی [illegible] مردی [illegible] دای برزا [illegible] برجا [illegible] و حکم [illegible] و در اخذ اموال [illegible] هیچ [illegible] حکومت بختیاری با شاهزاده محمدتقی میرزا بود میرزا محمد [illegible] بر [illegible] شاهزاده محمد [illegible] آقا قاسم [illegible] رفیق [illegible] هر [illegible] که محبوس [illegible] در [illegible] که مملکت بختیاری [illegible] شاهنشاه ایران مفوض بشاهزاده محمد [illegible] آمد با سپاه [illegible] بختیاری [illegible] هزار [illegible] شده هزار [illegible] میرزا محمد [illegible] و [illegible] شاهزاده اعظم [illegible] پرسش [illegible] چون [illegible] شاهزاده [illegible] گاه [illegible] بحضرت شاهزاده آمده [illegible] حکومت [illegible] شجاع السلطنه [illegible] شاهزاده [illegible] میرزا [illegible] شجاع السلطنه حسنعلی میرزا [illegible] حکومت [illegible] نامزد شده [illegible] نظام الدوله [illegible] حکومت یزد گشت و [illegible] شیراز [illegible] میرزا [illegible] ملک [illegible] شده در هرات [illegible] روان [illegible] میرزا ابوالحسن خان [illegible] بلده [illegible] گذرگاه [illegible] میرزا ابوالحسن خان [illegible] عزت و حشمت [illegible] فرنگ [illegible]

در میان محمدخان [illegible] بختیاری [illegible] بروزی شیراز

جمیع [illegible] دربرگ ۵

عراده توپ از روی [illegible] راه [illegible] که [illegible] از میان [illegible] شهر درآورده پس از چند روز که از [illegible] حضرت امپراطور دولت [illegible] خراسان [illegible] امپراطور [illegible] مملکت تفلیس [illegible] بحث [illegible] ایران [illegible] حاکم [illegible] دولت [illegible] داد [illegible] ملکت [illegible] عیسی علیه السلام [illegible] چون [illegible] شیروان [illegible] در [illegible] روانه درگاه شاهنشاه ایران [illegible] بحضرت پادشاه [illegible] با عریضه [illegible] میرزا ابوالحسن خان روانه درگاه شاهنشاه [illegible] امپراطور [illegible] ایران گشت [illegible] شاهنشاه [illegible] شتافت

[illegible] بحضرت شاه [illegible]

وقایع سنه [illegible] و سی [illegible] هجری [illegible] شجاع السلطنه [illegible]

در سنه [illegible] و سی [illegible] هجری [illegible] شاهنشاه ایران [illegible] جمشید [illegible] میرزا ابوالحسن خان [illegible] سردار [illegible] دولت [illegible] میرزا [illegible] حکم [illegible] دولت [illegible] پادشاه [illegible] میرزا [illegible] هرات [illegible] میرزا ابوالحسن خان [illegible] شاهزاده [illegible] شجاع السلطنه [illegible]

جمادی الاولی با نفرات [illegible] ارض اقدس [illegible] رشت و تقدیم [illegible] مسافت [illegible] شهر خراسان [illegible]
[illegible] شاهزاده [illegible]
[illegible] حاکم [illegible]
[illegible] حاکم [illegible] شاهزاده [illegible]
[illegible]
[illegible] مشهد [illegible]
[illegible] مشهد [illegible]
[illegible] محمد خان [illegible] شاهزاده [illegible]
[illegible] شاهزاده [illegible] محمد خان [illegible]
[illegible]

[illegible]

و خود در قلعه هرات نشیمن ساخت [illegible] لشکر [illegible]
مردم [illegible] کشتند [illegible] قلعه هرات
[illegible] امیر حسن خان [illegible] دروازه [illegible] علم خان [illegible] دروازه قندهار [illegible] قلیچ خان [illegible] دروازه [illegible]
[illegible] دروازه عراق و حسینعلی خان [illegible] دروازه [illegible]
[illegible] شاهزاده [illegible] پادشاه ایران [illegible]
[illegible] خراسان [illegible] شاهزاده [illegible] هرات [illegible]
مردم [illegible] محمود آباد [illegible] خان [illegible]
[illegible]

[illegible]

رواج یافت مطلب خان و منیخانه برادر بهمن خان سردار با برادران خود یورش بالجه سنگر ایشان را گرفت و عباسقلی خان
با مردم او عرضه تیغ ساخت لشکرهای انزوات بامید غنیمت برداشتند ناگاه از طرف سپاه دخان با برادران خود
در رسید روز حمله اول کربلائی قرا انزانی سرکرده پیادگان ازرانی همراهان کشته شد و مردم او از جنگ هزیمت
کرده شدند سرداران هزاره تفنگچیان ارزده باب تا حد شد سواران سپاه سردار چنین آن جریده بیمناک شدند و چو
کرکحیان بر او اشتند چنانکه سردار کلاه برگرفت و فتح از آن کوه گردی بخشید ناچار خونریز برگشت دیگر حیث ناگاه
کرکحیان در منزل مرغ چوبین یک یک و مردم بلشکرگاه شاهزاده رسیدند و قصه ملعبت شاهزاده بیاوانه امیر حسین
عرب و بهمن خان قاجارش میانه را اکرامات ارزانی شده خود برگشت در تو کانه خرگه یک داد دستان کرده ناگاه
بجاجی زاده باب هرشیان متاحشد و دو چار شد و آنکه رعد آسای توپ بالا گرفت و خونریز با نیزه حمل
بر ایشان حمله کرد و [illegible] از آنجا جست و دستگیر ساخت دیگر قلعه دره بام را گرفتند در زمان حکم داد تا گرفتاران
با سنجهای آهنین بزنجیر کردند بمنزل مرغ چوبین باز آمد و کس فرستاده بهمن خان سردار را در قلعه نو گرختیه [illegible]
آوردند و باهاداد اینک دره بام کو خوانین خراسان مرزش داشتند چنین یک نیمه لشکر قلعه نو گرختیه اند و اینمردم نیز بیمناک
کشته اند انتقام این کار بر دیگر وقت سپارکرده است لاجرم مراجعت فرموده در منزل شکیبان مرزش افتاد و [illegible] خان در آنجا
با جمعی از افغانان در قریه پشنگ جای داده میرزا صادق وقایع نگار را که ملازم اردو بود با جماعت پیادگان فرستاد او در رش
و [illegible] خان [illegible] شاهزاده آورد و مکشوف شد از جانب فرزند والا هرات و حاجی آقاخان وزیر او رنجیده و بملازمت
شاهزاده شتافته لاجرم شجاع السلطنه اراده نهضت کرده آنها را مجبور بر ترک معنوسانه ملازم رکابش کرده و از شکیبان بجنب
برنده آمد و در آنجا علامرضا خان [illegible] از قبل حاکم فیروز با عریضه و پیشکش شایسته برسید و مورد نوازش شده باز
هرات شد الغاه امیر علم خان عرب و ابراهیم خان هزاره و امیر حسن خان حاکم طبس و دیگر بزرگان کاخ رخصت انصراف
داده خود روز شنبه دهم رمضان وارد مشهد مقدس گشت و وقایع احوال را در حضرت شاهنشاه ایران عرضه داشت
دهم ذی حجه روز پنجشنبه هفدهم شهر شعبان حسب فرمان شهریار با جلوداران با عیش و عشرت گستردن و دوتن از
دختران حسینعلی خان او برادر زادگان شهریار نامزد شاهزاده ملک سلطان شاهزاده و میرزا اسعد [illegible]
بستند و در هم یافت شاه [illegible] خان در حرمت برادرش شاهزاده محمود نیز یافت با یک پسر خود در کاخ پادشاه
آمد و آهنگ زیارت بیت الله الحرام داشت و در دارالخلافه و در تخت چهر ارانگشت این هنگام وقت رسید که
الکسندر ایلچی [illegible] روس در پیشگاه شاه و اینک ایلچی از قبل مادر خان ایلچی [illegible] و جنگیز خان بر ساز
خونریز و غارت دست بستند بیش از این [illegible] و نظم مملکت تفلیس و قراباغ بر او داد در حسب آنچه آهنگ جنگ
سلطانیه که عسکرخان از [illegible] نایب السلطنه از راه کلیسیا مهمان پذیرگشت و در ایروان حسن خان برادر حسینعلی خان

بر طوف بالکانه [illegible]
[illegible]
[illegible]

رسیدن ایلچی روس [illegible]

سوار با چهار هزار

سردار با چهار هزار کس سواران مامور باستقبال استسناف و حسین خان و در شهر ایروان از بیم ضعیف سراپرده جای ساخت را بر
وقت رسیدن ایلچی با برادران سراپرده بزرگ شده دولت او را [illegible] ایالت و ولایت مهمت نموده اند
داده سراپرده آورده داد با شرایط مهمان نوازی از فاک ایروان بگذرانیده و روز ورود به تبریز حسب حکم نایب السلطنه از قریه
سهلان تا سرای دارالاماره پنج و چهار هزار سوار و پنج هزار سرباز و پنج هزار پیاده و چهل هزار کس از اهالی صنف و صنف
با چهل عراده توپ از دو رویه صف برکشیدند و همه تن چون شکاف دیوار از شخ غازیان و چشم بر ایلچی داشتند ایلچی روس
همین ساز و سامان در آمد و روز دیگر بحضرت نایب السلطنه شتاف اما از نایب السلطنه سخنی [illegible] شنید قواعد مصالحت
که شنیدند زیرا که خاطر او شیفته جنگ بود و آهنگ اقلیم اسلام حرم بر طوف بکدورت ضمیر از آنجا کوچ داده برکاب آمد
و شاهزاده عبدالله میرزا او را با عظیم بزرگ داشت و خیمه از پرده دادن و عظای جزیل فرو گذاشت در حسب امر شاهنشاه ایران
او را در چمن سلطانیه از عرض فرود آورده میرزا عبدالوهاب معتمدالدوله با او ملاقات فرموده و میرالف [illegible] از سوی شاهنشاه ایران
روز پنجشنبه بیست و هشتم شهر شعبان از دار الخلافه طهران حرکت فرموده جمعه هفدهم شهر رمضان وارد چمن سلطانیه گشت و از تو بخانه بزرگانه
و درباریان بازده شاهزادگان و امرا و اعیان انجمن بعاده تمردت بدین ازدحام و غلام ساعی بیامد آنگاه بر طوف [illegible] کنار
از عمومی پروردگار [illegible] شد و نظاره سپاه و رسیدن پادشاه را [illegible] شوکت و حشمت نیکو [illegible] در چمن سلطانیه بعوان شهریار ایران
با ساخت بر [illegible] بزرگ ایلچی [illegible] تا برشسته عبرتگاه آمد و امان الله خان والی کردستان با چهار سوار جزیره اوشد
و از سراپرده شاهنشاه تا در [illegible] سرباز [illegible] و زنبورک چیان از دو رویه صف راست کردند بالجمله بر طوف با این مختار
وارد شده در سراپرده میرزا شفیع صدر اعظم در آمد و محمد خان قاجار قوللر آقاسی از قبل پادشاه هم اینجا شده او را پرسش سرانجام
و روز دیگر انگار با رعم و شاهنشاه ایران بر تخت مرصع جای کرده و دادات داد و ارزدگو هر و هر یک با لباس دوات
بشاهوار ترصیع داشت [illegible] شاهزادگان با سیماهای زر تار و جواهر ابداع حلق دلالی که در برابر پادشاه رده بستند
و درباریان ایران در جای خویش برصف شده حکم بحضار ایلچی رفت در طوف با چهارتن از مردم روسیه و دو تن ترجمان
برنشسته [illegible] در کشیکخانه پیاده و از آنجا بسراپرده حضور آمده و اتفاق صاحب ابرار صفای پادشاه دیدار شد و ایلچی گاه
در آمد چهار جای برفزود شاهنشاه ایران مراسم [illegible] کار از هر کرد او را اجازت جلوس داد بر طوف
بر حسب امر نشست و پیغام [illegible] و نامه امپراطور را میرزا شفیع صدر اعظم از دست بر طوف گرفته در پیش تخت شهریار
کذاشت [illegible] امپراطور روس همراه بر طوف را احضار فرموده هر یک خلعتی در خور فرمود و جمله را
او را رسالت [illegible] در آمده سرزمین بند روز سیم تحف امپراطور را از نظر پادشاه گذرانیده و آن عمارت قبله از ذهب خالص
بود در صورت [illegible] که احتیاط مهارت [illegible] آن بکار رفته [illegible] کار طبیعت در
حرکت بود و نمونه [illegible] متوجه شد و سه قطعه آینه صاف هر یک پنج ذراع طول و دو ذراع بمقداری بر زیادت عرض

[illegible]

ویک بدست یمین داشت و دیگر بشیابانیه نیز پیش گذرانید بر حسب فرمان آنجا در کارخانهٔ سلطنت و غایت آن کار حفظ
نیز از آینه تبلور ابوالفضل گشت و همچنان بر طرف از قبل امپراطور فهرس ملتقی بجواهر و بعضی اشیاء دیگر میرزا شفیع
صدر اعظم عطا کرد و هر یک از بزرگان درگاه را و به جداگانه داد اگرچه سفیر بر طرف برای تشیید قواعد عهدنامه
سابق بود لیکن پاره‌ای سخن از قبل امپراطور معروض داشت نخستین آنکه بعد پادشاه روس سفیر با دولت
عثمانیه آهنگ جنگ است شاهنشاه ایران نیز بحکم اتحاد در این مخاصمت اعانت روسیه لازم است و اگر
اعانت در میان نیز نفرماید شهریار تا جدار در پاس فرمودهٔ عهدها با امپراطور همان است و در عهدنامه
مسطور است دیگر عرض کرده داشت خوارزم بار هر دولت روسیه پیوسته است و بارزرگانان روس را پیوسته
مردم خوارزم زحمت رسانند و اموال ایشان بغارت برگیرند شاهنشاه ایران با جمع لشکر بخوارزم فرستاده آن
اراضی را در تحت فرمان خویش آرد یا اجازت دهد لشکر روسیه از دریای خزر عبور نمود و از آنجا از راه مرخان
با از طریق دشت به تنبیه خوارزمیان عبور کنند شهریار فرمود اگرچه در فصول یازده گانهٔ عهدنامه این سخن مرقوم
نیفتاده لکن در طریق محبت مضایقت نیرود اما عبور سپاه روسیه در خاک ایران روا نیست و از تسخیر خوارزم
کارداران ایران را مکروهی نباشد بشرط آنکه نخستین فتح بخارا و هرات بدست شاه الله و رزم
خوارزم بسپارند و چنانکه نادرشاه ... دیگر عرض کرد اگر اجازت رود ... بالبوز از دولت
روسیه در گیلان متوقف باشد و رشت و زمین تجارت روسیه را باز داند ... این سخن ...
دارا گونه و دیگر عرض کرد در حسب عهدنامه مبارکه مومنی ... شهریار ... انجام این کار را
بصوابدید ولیعهد دولت علیه میرزا ... دیگر عرض کرد ... و کلای ... در ... چون
باغ رفت ... تقلیبی معتمدی ... کارپردازان دولت ایران این کار ساخته گشت
الکاه ... و شمشیر مرصع و اسب ... و تمام ... بجواهر و ... خورشید الماس
سرفراز فرمود و همراهان ... جداگانه هر یک ... و اغراز داشت ... جهانداران عسکرخان
افشار ... از پی بر طرف پادشاه روس ... کار ... خوارزم ... که هر شب
... دولت ایران نیز از ... لاجرم محمدخان ... ساوه ...
زنجیر فیل ... و بعضی اشیاء دیگر ... کرد
بجدود ایران ... و دیار کرد دولت عثمانیه و ایران ... محمدعلی خان ...
آخر شوال ... سلطان محمودخان ... شهریار تاجدار ...
... شنبه ... ذیقعده وارد طهران گشت ... میرزا ... غلامعلی ... گشت ... ما

برادر شاه خلیل‌الله پسر سید ابوالحسن خان ... از رواة ... اسمعیلیه ... هم اکنون ... طریقت
اسمعیلیه ... امام خویش دانند چنانکه در ذیل مذاهب جایای طریقت انجمنان ... باز
خواهیم نمود ... سید ابوالحسن خان حکومت کرمان داشت و چون معزول شد در محلات که
محال قم است ... و همچنان ... اسمعیلیه از هندوستان و ترکستان زکوة ... اورا
... سفر کردن ... در دریا می افکنند ... و ... امام رسیده ... بسیار کسی ...
... حضرت امام ... در محلات ... که امام ...
... و دیگر کارها ... سید ابوالحسن خان امامت ... شاه خلیل‌الله فرزند او سید
... سفر یزد کرد ... ال ... از ... او در بازار یزد با ...
... میرزا محمد جعفر صدرالممالک ... او با حضار
... شاه خلیل‌الله حکم داد ... شاه خلیل‌الله ... صدرالممالک
... ملاحسین یزدی ... صدرالممالک
... شاه خلیل‌الله ... دفاع
در ... شاه خلیل‌الله ...
... نظام الدوله ... حکومت
یزد داشت ملاحسین و دیگر ... را ...
شهریار ... صدرالممالک و ملاحسین و دیگر مردم ... صدرالممالک ...
... ملاحسین ... نظام الدوله
ملاحسین ... صدرالممالک ...
... یزد ...
... شهریار ... اسمعیلیه ... مصاحبت
خویش ... محلات ... مردم ...
در ... شاهزاده
حسینعلی میرزا فرمانفرمای فارس ... از شیراز ... درار ...
... از مردم ...
... شاهزاده ... حکومت فارس ...

مع شاهی برانگیخت و مدام موجب چنین بود تا فتح در خطه مزبوره بجهاد در جهد و محمد زمان خان بمحاصره پرداخت و روز سیم کلم اورش
داده قلعه را فرو گرفت و آنجمعیت را عرضه تیغ ساخت و در کار بجز از اهالی شهر ماند بر انگیخت و باز تاخته
در رکاب شاهزاده مرحمت بسیار از نمود و مژده این فتح در غره ربیع الثانی مسموع در درگاه شهریار
ادام الله شاهنشاه ایران تماشای این دو بزرگوار شاهزاده محمد تقی میرزا فرمانفرمای زند ... ت
شکوه حشمتی نمود و محمد تقی خان دولو قاجار حاکم استرآباد با سرکردگان بلوت و کوکلان در بلده ...
بر کاب هرات رسید و ... پیشکش گذرانید و شاهنشاه بسیار مرحمت نهاله ... جلیل الدوله
وارد الوان گشت و هم در این سال فتح خان افغان از قبل شاهزاده محمود فتح هرات که ... شاه
محمود چنانکه شرح رفت باعانت کارداران ایران بر افغانستان غلبه جست فراه و هراه را با برادر حاجی
فیروز گذاشت محمود و در خدمت شاهزاده حسنعلی میرزا حاکم فیروز شد و حشمتی در تسخیر گشت و ملک حاجی
خود با حسن خان ناظر روانه کابل شد و از برادر استمداد لشکر کرد باشوار قوت کرده و غوریان را استرداد کرد
محمود شاه در تسخیر هرات شد در ضمیر داشت آمیز ... کرده و فتح خان افغان وزیر خویش را با لشکری
انبوه روانه هرات داشت تا هرات را ... تواند با این ... رساند و این فتح خان مردی
دلاور بود و بیست برادر داشت که هر یک در ... سرداری ... و ملکوت او در دولت محمود شاه
از پادشاه ... بود ... خاتم ... جنت چون بحکومت هرات محمود شاه معظم شد علام خاص
فتح خان وزیر اعظم شد بالجمله فتح خان با لشکر ... تا حدود فراه براند و حاجی فیروز
... خواست ... شهر در آورد و باستقبال او تا نواحی هرات آمد ... و تسخیر غوریان ... هرات
مقدم داشته او را در بیرون شهر فرود آورد و فتح خان چند روز ... بجهة خویش ... حاجی فیروز
هرات آورد مشورت به بیرون شهر دعوت کرد ... لحظه ... گرفته و حکم داد تا او را
وزرای ... اهل ... خزاین ... حاجی فیروز ... و ملک قاسم
میرزا پسر حاجی فیروز ... چند ... در ... دختران ... دست ... اشت
و ... افغان ... عبدالرشید خان ... حاجی فیروز ... فرزندان ... او را ...
و خود در هرات نشست ... فتح ... حاجی فیروز ... محمد خان ...
و ... خان ... جمشید ... با جمعی ... آورد ...
فرمانفرما ... این ... ایران ... آوازه کرد و هر روز ... این
... فرزندان ... تا در هرات ...

الحکام بامر

سهزار
وقایع سال یکهزار و دویست و سی و سه هجری و رفتن میرزا ابوالحسن خان ایلچی
باشد
در سنه یکهزار و دویست و سی و سه روز سه شنبه برابر جمادی الاولی چهار ساعت و دقیقه ... خورشید ... برج
و شهریار ... قاجار ... جمشید ... روز ... تحسین ... خراسان را ... عزم داده ... عبدالوهاب
معتمد الدوله را ... خواتین خراسان ... فتح خان ... الباب ... مقرر داشته ... با اتفاق او
ذوالفقار خان ... را با لشکر ... جمادی الاخره ... فرستاد و الله میرزا ابوالحسن خان
شیرازی ... بسفارت انگلتره مامور فرمود ... انگلستان ... دولت ایران و روس ... کارداران ایران او را
... بر طرف ... امپراطور روس را ... اطوار ... کویم ... که
عهد شکنند و اوراق عهدنامه ... صلحت را ... ساخت ... محو سازند ... کار ... بجارت
انداز ... دولت ... روزگار ... در ایام ... دولت انگریز ... ایران
حمایت ... و پس از مصالحه ... انگریز ... آن ... از طلب ... و یک قبضه شمشیر
... و قاب ... ایران ... اعلیحضرت ... پادشاه انگلستان
... میرزا ابوالحسن خان از طریق اسلامبول ... سلطان محمود خان ... رحمه ... او
نامه با امپراطور ... و کتاب دیگر ... فرمان ... میرزا ابوالحسن خان
در نیمه رجب راه ... برگرفت ... سپاه ... رجب ... فیروزکوه ... براه
... خراسان ... شجاع السلطنه حسنعلی میرزا ... خراسان
... خان ... قلیچ خان تیموری ... قلعه غوریان ... محمود ... باج ...
... فتح خان ... قزلباش کابل و افغانان قندهار
و سکنه هرات و بلوچستان و سیستان ... جمشیدی و هزاره ... لشکر ... انبوه ... بازگانه
... هرات ... رحیم خان فرمانفرمای خوارزم نیز ... ترکمان ...
... خراسان محمد خان قرائی ... ابراهیم خان هزاره ... فتح خان ... مقتضی ...
و ... خان ... قلیچ خان ... در حصار ... شده و ...
نصرت ... شاهزاده شجاع السلطنه ... رجب ... هشتم رجب ...
راه هرات برگرفت میرزا عبدالوهاب معتمد الدوله باتفاق ذوالفقار خان ... کابل ...
و هم از آنجا ... قلعه ... فتح خان با ... هزار مرد ... شجاع السلطنه ...
... شجاع السلطنه چون این بشنید ... قلعه

که به یاده هزار تن سوار و پیاده با توپخانه و زنبورکخانه که مخالف بیارات و انبار کرده و در اراضی کوسویه تلاقی فریقین اتفاق
فتح خان چون سپاه شاهزاده را دید از او کثرتی از افغان را رسول فرستاد و پیام داد که شاهزاده غوریان به دولت افغان گذارد
و حالی تربت و باخرز نیز محمد خان و ابراهیم سپاه تا از اینجا هر دو سپاه چه آنکه با هم آویخته شوند خونها ریخته گردد مرا حیرت
ثانیه داد که شاهزاده از جنگ پرهیزد و با ما در آویزد و چه داند که فتح و نصرت کرا باشد بعید باشد که به تکبیر ملکزاده که
دختر جوانه مملکت سلطانه را تنزل کند شاهزاده در پاسخ گفت و سوالات ترجمه در اکه پرورده نعمت پادشاه ایرانست
هر گران نعمات باشد هوا بیان مرگ تلخ به جنگ وجه گذرد و در آن حیرت تر زند توای چه افتاده در روز حشمت افغان ستاره
شکستن و چشم از حقوق ولی نعمت پوشیدی چه آنکه با برادران شان نیز داد بخشی و در ابهی اینگونه تلخ از بیگونه مردم
پسندیده نباشد اگر امنیت خواهی آن چند تن قرابت زاده را دست بسته بسوی ما فرست و اگر نه جنگ را ساخته باش
چون این پیام به فتح خان بازرسید بازار جنگ رواج گرفت شجاع السلطنه میمنه و میسره لشکر را
میرزا عباس [illegible] معتمد الدوله و مصطفی خان قوانلوی قاجار سپرد و سواران خراسان و عبد الملک را وزیر [illegible]
و پیادگان [illegible] توپخانه [illegible] میمنه که حسینعلی خان [illegible] پیادگان خراسانی
بجناح میمنه قرار داد و ذوالفقار خان حاکم سمنان با سواران سمنانی و کوراوه قراچورلو بطرف میسره [illegible] و سلطان خان
حاکم [illegible] جناح میسره [illegible] تکبیر [illegible] سواران [illegible]
رکاب [illegible] فتح خان شیردل خان برادر خود را با مردان سیستانی و دلیران [illegible] در میمنه
[illegible] کهندل خان برادر دیگر خود را با لشکر هرات [illegible] میسره [illegible] خان را با سواران هزاره و چکچکی
در جناح میسره [illegible] خان را با جماعت [illegible] در جناح میمنه [illegible] و خود با [illegible] قزلباش کابل
و افاغنه قندهار و [illegible] هزاره و [illegible] خان [illegible] قلب [illegible] از لشکر [illegible] ساقه [illegible]
[illegible] آتش حرب [illegible] گرفت و آلات ضرب [illegible] از طرفین [illegible] شد
[illegible] سپاه [illegible] افغانی [illegible] میسره سپاه شاهزاده [illegible] سواران سمنانی [illegible]
[illegible] و دیگر آلات جنگ [illegible] چنانچه [illegible]
[illegible] ذوالفقار خان [illegible]
کهندل خان با مردم سیستانی و [illegible] سپاه شاهزاده [illegible] پیادگان [illegible]
[illegible] شاهزاده [illegible]
سواره [illegible] عبد الملک [illegible]
[illegible] هزاره [illegible] شاهزاده [illegible] از سواران

رکاب شاهزاده برسید و جنگ در پیوسته میان افغانی [illegible] جنگ [illegible] سواران [illegible] از قضا
در هزیمت سواران خوافی و عبد الملک [illegible] از جنگ [illegible] سپاه [illegible] در کنار میدان [illegible]
[illegible] خان [illegible] عبد الملک [illegible] مشهد [illegible]
[illegible] میدان رزمگاه [illegible] سپاه [illegible] شجاع السلطنه [illegible]
با چند تن از غلامان [illegible] قدم [illegible]
در میانه چند تن از افغانان [illegible] شاهزاده [illegible]
یکی از افغانان [illegible] تیغ بر فرق شاهزاده براند شاهزاده سر [illegible] آمده
[illegible] شاهزاده [illegible] شمشیر [illegible] نیمه [illegible]
[illegible] شاهزاده [illegible] چند تن دیگر از [illegible]
[illegible] افغانان [illegible]
[illegible] سپاه [illegible] شاهزاده [illegible] جنگ
[illegible] ذوالفقار خان سمنانی [illegible] شجاعت [illegible]
[illegible] فتح خان [illegible]
[illegible] جنگ [illegible] افغان [illegible]
[illegible] افغان [illegible] میدان [illegible]
[illegible] طریق [illegible]
[illegible] معتمد الدوله [illegible]
[illegible] گردید [illegible]
[illegible] شاهزاده در میدان [illegible]
[illegible] شاهزاده [illegible] سواران [illegible]
[illegible] معتمد الدوله [illegible] شاهزاده [illegible]
[illegible] معتمد الدوله [illegible] خان [illegible]
[illegible] معتمد الدوله [illegible]
[illegible] شاهزاده [illegible] حکومت غوریان و باخرز
[illegible] حکومت [illegible] برادرزاده [illegible]

میر فراوان و خبازه خان چمیرا زین اعلام جور ابرسم کردگان ملازم حضرت معتمدالدوله محض روانه درکاب شاهزاده داشت روز
دیگر کشتیهای ذوالفقار خان بلشکرگاه فتح خان در آمده مردم او از غنیمت بهره عظیم یافته و از پس او شاهزاده با لشکر او
در آمده نشانی نیز از آن غنیمت بهره قسمت نمود بنای این فتح و شجاع السلطنه مرحمت که مژده این فتح را در حضرت شهریار
عرضه داشت و آنروز باری با صدور منشور ملاطفت مسرور فرمود و هم از همین روز که حکم رفت و شجاع السلطنه از محاصره
تربت دست باز دارد و حسینقلی خان قاجار قزوینی را با چهار هزار تن از ابطال رجال به تسخیر قلعه صفرآباد و دفع سام تقی خان
مقرر نمود و شاهزاده محمد تقی میرزا را فرمان داد تا از بروجرد و بختیاری بمعاونت و مظاهرت محمد رحیم خان فرمان از خوارزم مامور شد
و اسمعیل خان و محمد خان دولو قاجار با ده هزار تن لشکر ملازم رکاب او شده و خراسان شده و اگر محمد رحیم خان از
ارامنی اردو و اهالی قدوم فراز نکوهش شده دست از او باز دارد و حصار بر بجز دند و محصور سازند و محمد خان شادلو را دیگر
باره بهرحال بجا بیاورد این احکام براه خوانین نیز شغور خراسانی عز تقدیم نموداد و با لشکر از خود ملحق ب اردوی راه برداشت
داراب شاهزادگان محمد ولی میرزا و محمد رضا میرزا و بهمن میرزا و حیدر قلی میرزا و الله وردی میرزا و امامویردی میرزا ملازم
رکاب شده و دو گانی قراغوزلو قاجار و مصاحبت با شاه بعد خرت ... ام رسید و آمد بجمله اردوی همایون از چمن
سیدان چرتی جنبش کرده از راه جاجرم جهان فوز و گشت در منزل اسفراین خرسان گان شجاع السلطنه برسیده و قاضی
خانه و توپخانه و بزرگان فتح خان را بحضرت آورده روز سه شنبه سیم شهر رمضان اردوی همایون از محال جهان از خیابان آنجا
مصرف خیام شده و دراین هنگام وقت اسم وکلا تقی خان و در قلعه صفرآباد جای کرده و حرکات قلعه نموده برادر بصر قلیچ خان
برادرش که هسته بر جبل خانی عبدالله خان از جهت مرایای فیروزکوهی قلعه بیم حصار را دادند و بعرض تو بخاری ... آمد
شکسته روز سیم از قلعه کنار ها ... شکسته ... شده و مرتضی قلیخان با تیغ و کفن در بابه بنبه پادشاه امان جست شهریار
دیندار بیرون بخشود و در اوان غنیمت و از مردم قلعه بهره لشکریان جیبه مالی سه هزار تومان زر سکوک از ولایت بشکر
عطا داد کار تقی خان در قلعه صفرآباد چون صفای این حیز کار در زاری و غیرت محمد تقی خان قراغوزلو ... بحثه
دیگر ... بقضیه کتی ... شتافت و در تم عفو وحط ... و دیم ... اوانیم آنجا بر دیگر قلعه
بیم برکرد ... و ... پای شهرد ... بنام ... بنا ... و ... گستاخانه تحتانی ... پادشاه
بیکار کلوله ... خطاکرد و از ... گذشته ... از خلفاان ... او ... پراکنده ... قلعه بیم چون ... ابرار
بر ... بخشید تیغ ... این خانی ... معتمد الدوله از نزد شجاع السلطنه
لشکرگاه آمد ... و ایم ... شاهزاده تربت حیدریه را حصار داده از قبیل شاه محمود خان ...
کامران میرزا ... هرات ... خان ملا ... در آمد ... شاهزاده آمده و داور از حضرت پادشاه
شفیع ... اند ... برزلال ... جهان ... گردو ... نهالیه ... از جسارت فتح خان

جرار بعد

[illegible]

خبری ... ایم کاوش ... فهم ایم داد اجازت ... آفرین ... و ... پادشاه جم ... بتشبث سئوال ... برد از ...
شاهنشاه ایران ... نزدیک با بار ... دباغ ... شجاع السلطنه بگذارد و ... چگونه پیام فرستد که اگر کمتر
جنایت فتح خان ... جمای ... از ... هیچ ... برابر ... طریق ... و مصالحه
خواسیم ... ساخته عقاب ... میان ... معتمد الدوله با ... شنبه دهم رمضان
از ... کوچ داده در ... شد ... محمد رحیم خان ... بازگشت خراسان ...
چنان ... شتاب ... شتافت ... محمد تقی میرزا ... ساخته ... او
بمحاصره بروجرد ... بر ... خان ... برادر ... محراب خان ... و ... تیغ از
خوانین ... و ... ولایات ... محمد تقی میرزا ... و ... حضرت ... شاهزاده ...
... لشکرگاه ... معزول ... رضا قلیخان زعفرانلو ... محمد خان قرائی راه تربت
پیش گرفت ... تربت ... با ... شتافت ... سردار ... خان ... حسین خان قاجار قزوینی و عیسی خان
امیراخور با ده هزار سواره و پیاده ... سپاه ... خبوشان ... و ... شنبه ... رمضان کوچ داده در ظاهر
قلعه خبوشان ... حسین خان و عیسی خان ... جانب ... لشکر ... و یوسف خان ... و اسمعیل خان
سردار ... شده ... دروازه ... برابر دروازه مشهد ... رضا قلیخان ... تربت
بر ... خبوشان ... و ... عظیم ... و ... خود ...
... خبوشان ... لشکرگاه ... شاهزاده محمد تقی میرزا
... بروجرد ... قلعه ... نهاده و ... قلعه ... اما ... حسن خان
حاکم طبس ... شاهزاده شجاع السلطنه ... فلاح تربت ... آباد ... را
... محال ... تربت ... محمد خان قرائی ... حکم ... استوار
... شجاع السلطنه ... معتمد الدوله ... از کدورت
... ساخته ... شاهزاده ... شجاع السلطنه ... خان ... ادارا ... جبار
... ملازم ... تربت ... مشهد ... کوچ داد ... ایران کو
و امیر حسن خان طبسی و محمد خان قرائی و امیر قلیچ خان تیموری و ابراهیم خان و کریمداد خان تیموری و ... محمد خان برادر ... خان ... زاده
و ... خان برادر ... محمد خان ... حاکم ... و خوانین ... منصور خان ... امیر ... خان
و ... خان حاکم سرخس و بزرگان ... قبایل ترکمان سالور و ساروق ... سرخس و مرو و اهالی ... و ...
و میمنه و ... و ابیورد و اخال ... در رکاب شجاع السلطنه ... قربت اردوی پادشاه

سالور
ساروق
[illegible]
[illegible]
میمنه
[illegible]
اخال

بهشتم رجب فرمان جهان مطاع از اطراف [illegible] و [illegible] سپاه پذیره شوند و شجاع السلطنه را با تعلیم ملکان [illegible]
سنه سلطنت حاضر گردند [illegible] فرزند و ملازمان رکاب ادراک [illegible] و خوانین خراسان و افغانستان
و ترکمان را هر از [illegible] بر زیادت بود [illegible] نظام الدوله مهمان فرستاد و نظام الدوله را [illegible]
[illegible] از بهر زاده چون قلعه بود در لشکرگاه پادشاه [illegible] سراپرده خاص [illegible] خانه افزون [illegible] هم در آنجا [illegible]
خلعت [illegible] از [illegible] ترکمان از کنار خیام [illegible] ناگاه [illegible] فصل [illegible] در آنجا چند [illegible]
[illegible] با تحریک [illegible] باشد [illegible] عبره [illegible] در قوت [illegible] ناچار دل [illegible] و جای [illegible]
مع [illegible] و قایع چهار رضاقلیخان [illegible] خوانین خراسان و بزرگان [illegible] و ترکمان [illegible] در آن [illegible]
پادشاه [illegible] و خوانین را [illegible] طغیان [illegible] از کارداران [illegible] صدراعظم
[illegible] آبرو خاطر [illegible] از غضب [illegible] فرماید [illegible] جرات [illegible] حضرت [illegible] رجب فرمان [illegible]
صدراعظم میرزا [illegible] الله [illegible] میرزا [illegible] منشی [illegible] ذوالقرنین [illegible]
برادر [illegible] رضاقلیخان [illegible] قلعه [illegible] رضاقلیخان
[illegible] استقبال بیرون شد [illegible] رکاب صدراعظم [illegible]
رکاب [illegible] به قلعه در آمد [illegible] صدراعظم [illegible] روز [illegible] رضاقلیخان [illegible]
[illegible] صدراعظم [illegible] پادشاه [illegible] نام [illegible]
ایران [illegible] و اگر [illegible] روز [illegible] شجاع السلطنه
[illegible] به قلعه در آمد [illegible] رضاقلیخان
[illegible] روز [illegible] صدراعظم رضاقلیخان [illegible] راه [illegible] خشم [illegible]
چون [illegible] رضاقلیخان [illegible] سیغناق [illegible] شاهزاده محمد ولی میرزا [illegible] سیغناق [illegible]
جنبش [illegible] شاهزاده [illegible] میرزا [illegible] محمدخان قاجار [illegible] لشکرگاه شاهزاده [illegible]
آهنگ سیغناق [illegible] شاهزاده محمدرضا میرزا [illegible] سه روزه [illegible]
[illegible] دیوار قلعه
[illegible] رضاقلیخان [illegible]
دیگر [illegible] را [illegible]
[illegible] پادشاه [illegible]
[illegible] پادشاه [illegible] دیوار [illegible]

سیغناق [illegible]
[illegible]
[illegible]

خاتم حضرت [illegible]

خاتم حضرت [illegible] شجاع السلطنه و خوانین خراسان [illegible] و قلعه [illegible] لشکر [illegible]
شد [illegible] پادشاه [illegible] رضاقلیخان را [illegible] روانه
مشهد مقدس داشت [illegible] رجب [illegible] شاه محمود و فتح خان [illegible] کامران میرزا [illegible]
[illegible] داد [illegible] فتح خان [illegible] شجاع السلطنه [illegible] هرات [illegible] کامران [illegible]
[illegible] حسن خان حاکم طبس [illegible] خراسان [illegible] داد [illegible]
از [illegible] خراسان و بزرگان ترکمان [illegible] پادشاه [illegible] هزار کس از
[illegible] به طرف مشهد مقدس [illegible] در آن ارض اقدس توقف [illegible] در آن [illegible]
موسی علیه التحیة و الثنا [illegible] شاهزاده [illegible] تسلیم کرد تا
در [illegible] روز پنجشنبه
[illegible] فتح خان [illegible] فتح خان
[illegible] شاه محمود [illegible] کامران [illegible] کامران را [illegible] هرات [illegible]
[illegible] فتح خان [illegible] شاهنشاه ایران حکم داد که کامران میرزا [illegible] فتح خان را [illegible]
کامران میرزا [illegible] فتح خان [illegible]
[illegible] شاه محمود [illegible] برادر [illegible]
فتح خان از هرات [illegible] کامران [illegible]
[illegible] کامران [illegible]
[illegible] فتح خان [illegible] محمد عظیم خان برادر [illegible] برادر [illegible]
[illegible] شاهزاده ایوب [illegible] شاه محمود [illegible] جلال آباد [illegible]
[illegible] محمد عظیم خان عبدالجبار خان برادر [illegible]
[illegible] برادر [illegible] تیمور شاه [illegible]
[illegible] حاکم [illegible]
[illegible] شاه محمود [illegible]
[illegible] میرزا [illegible] افغانستان
[illegible] هرات [illegible] شاه محمود و کامران [illegible] کامران میرزا [illegible]
[illegible] شاهنشاه ایران [illegible]

دربارگاه خاقان شهریار [illegible] رسانید و او را [illegible] و وعده ملاطفت و اعانت نوید داد و در کمال [illegible] او را رخصت مراجعت فرمود
امارت [illegible] قیچاق [illegible] حرکت [illegible] پادشاه از خاک خراسان مشهد [illegible] سفر کرد و حاضر درگاه شجاع السلطنه شد و مکانتی عظیم
یافت [illegible] اجازت مراجعت بستد [illegible] در رکاب شجاع السلطنه طریق [illegible] سلطنت بسپارد و چون باز
خبر [illegible] شد دیگر باره بیابان [illegible] و دو دروازه حصن [illegible] شجاع السلطنه او را باز [illegible] دار الخلافه
بلاد [illegible] در طهران مورد عواطف شهریار گشت و برادر [illegible] حسینعلی میرزا را که نیز حاضر درگاه بود دیدار کرد
و هم در این سال [illegible] عزالدین [illegible] قاجار [illegible] بیرام علیخان [illegible] روز قبل از نوروز جهان را بدرود
کرد و او مردی بزرگ نژاد و دانا دل [illegible] ابوالفضل [illegible] شهریار در مجلس خاص [illegible] صاحب [illegible] در بار علم
خاطر [illegible] و هم در این سال [illegible] در میان دولت ایران و روس رفت چنانکه مذکور شد [illegible]
از دولت روسیه [illegible] الکسندر [illegible] بدرگاه پادشاه ایران آمد تا حدود [illegible] را معین کند [illegible]
توقف کند و کار [illegible] روسیه [illegible] شاهنشاه ایران فرمود تا ولیعهد دولت عباس میرزا او را در مملکت
آذربایجان [illegible] معین کند [illegible] او را [illegible] باو همراه دارد و هم در این سال
میرزا عبدالحسین خان [illegible] که با [illegible] میرزا ابوالحسن خان شیرازی بسفارت فرنگستان مامور بود [illegible]
میرزا ابوالحسن خان [illegible] جواب نامه پادشاه ایران [illegible]
او را [illegible] و هم در این سال احمد خان بیگلربیگی آذربایجان در مراغه وداع جهان گفت و نایب السلطنه پسران او حسن [illegible]
و [illegible] خان و جعفرقلی خان را [illegible] حکومت مراغه [illegible] جعفرقلی خان سپرد

Margin note (beside line 7): [illegible]

وقایع سنه یکهزار و دویست و سی و چهار هجری

چون در سنه یکهزار و دویست و سی و چهار هجری [illegible] ساعت و دوازده دقیقه از روز چهارشنبه بیست و چهارم جمادی الاولی [illegible]
آفتاب [illegible] شاهنشاه ایران [illegible] بعد از انجام جشن نوروز شاهزاده حسینعلی میرزا را رخصت مراجعت [illegible]
داد و [illegible] خان [illegible] و ذوالفقار خان برادر او را با ده هزار [illegible] و [illegible] شجاع السلطنه
در سلخ جمادی الاولی [illegible] برگرفت و [illegible] روز [illegible] شنبه بیست و هشتم شعبان از طهران حرکت کرده [illegible]
چمن سلطانیه لشکرگاه شد و در این سفر میرزا [illegible] صدر اعظم در منزل سلطانیه [illegible] گشت و ناچار در قزوین [illegible]
جهت [illegible] از چمن سلطانیه میرزا احمد حکیم [illegible] و [illegible] بزرگ [illegible] و محمد خان [illegible]
[illegible] از بهر [illegible] جهت او مامور [illegible] چون [illegible] روز نوزدهم رمضان المبارک وداع
زندگانی گفت شاهزاده [illegible] میرزا حاکم قزوین جسد او را [illegible] تمام سلطانیه [illegible] داد و [illegible] حسب فرمان بزمین
کربلا برده در آستانه [illegible] علیهما السلام بخاک سپرده [illegible] از [illegible] برزیادت [illegible]

Margin note (beside the last lines): [illegible]

دارالخلافه

دارالخلافه [illegible] شاهزاده همچون [illegible] گشت [illegible] و وزارت اعظم [illegible] محمد حسین خان نظام الدوله مفوض گشت و پسرش عبدالله خان
امین الدوله مستوفی الممالک آمد [illegible] وزیر اعظم وفات میرزا شفیع [illegible] محمد حسین خان را [illegible] گشت و هم
در این سال شاهزاده محمد علی میرزا [illegible] عرب و عجم [illegible] پاشای بغداد [illegible] گشت [illegible] داود پاشا
[illegible] بغداد [illegible] در بغداد دیوان افندی [illegible] در وزارت بغداد [illegible] بغداد [illegible]
[illegible] داود پاشا روزی چند [illegible] کرکوک و موصل و شهر زور [illegible] بغداد [illegible] حضرت [illegible]
[illegible] شاهزاده محمد علی میرزا [illegible] بغداد [illegible] پنجاه هزار [illegible] تسلیم [illegible]
شاهزاده [illegible] شاهزاده او را [illegible] لشکر [illegible] داد [illegible] در بغداد [illegible] وزارت [illegible]
[illegible] شاهزاده محمد علی میرزا [illegible] عبد [illegible]
و لشکر [illegible] و عقوبه [illegible] لشکریان [illegible] درگاه پادشاه [illegible]
امیر [illegible] هزار [illegible] مرد کار [illegible] بغداد [illegible]
[illegible] و [illegible] خویش [illegible] لشکر [illegible] داود پاشا [illegible]
[illegible] وفات کرد [illegible] و در [illegible] ماه [illegible]
و [illegible] شاهزاده [illegible] شاهزاده [illegible]
[illegible] سلطانیه [illegible] گیلان [illegible]
خسرو خان [illegible] پادشاه [illegible] محمد [illegible] میرزا
بحکومت گیلان [illegible] نامور [illegible] و هم [illegible] سلطانیه
نایب السلطنه عباس میرزا [illegible] سلطنت [illegible] آذربایجان شد
و [illegible] سلطانیه [illegible] ولیعهد [illegible] شاهزاده
محمد میرزا [illegible] نایب السلطنه عباس میرزا [illegible]
[illegible] شاهنشاه ایران [illegible]
شاه [illegible] شاه شهید [illegible] شاه [illegible] قاجار [illegible] دولت [illegible]
[illegible] محمد خان قاجار [illegible] ولیعهد دولت [illegible]
[illegible] ولیعهد دولت [illegible]
[illegible] پادشاه [illegible]
[illegible] دولت [illegible]

Margin notes (left side): [illegible]

٨٢

تخت او شاهنشاه جوان جهاندار [illegible] شاه است که در تخت سلطنت ایران [illegible] از جانب پدر محمد شاه است و محمد شاه پسر
عباس میرزا و او پسر فتحعلیشاه است و مادرش نیز [illegible] فتحعلیشاه است و مادر مادرش [illegible] پسر سلیمان خان قوانلو است [illegible] شاه
شهید آقا محمد شاه هم قوانلو باشد و مادر [illegible] شاهنشاه ایران فتحعلیشاه دختر میرزا شفیع صدر اعظم [illegible] شاهزاده [illegible]
و هم در وقت دختر شاهزاده [illegible] میرزا [illegible] سلیمان خان پسر امیر [illegible] خان [illegible] و سلیمان خان ملقب
[illegible] است و به دختری ولیعهد [illegible] عقد بسته شد [illegible] در تبریز [illegible] شهریار تاجدار است
و [illegible] محمد صادق خان قوانلو [illegible] برادر آقا محمد شاه و [illegible] محمد خان پسر محمد خان [illegible] دولو [illegible]
شهریار تاجدار [illegible] چون شجاع السلطنه و [illegible] خان [illegible] کوچ داده
خوانین [illegible] دیگر [illegible] بر رکاب [illegible] هر وقت [illegible]
نیز [illegible] مسلمانان [illegible] روا داشته [illegible] لشکر [illegible]
از این امر و تاریخ روز یکشنبه دوازدهم جمادی الاولی [illegible] شهریار [illegible] دوم جمادی الاخره [illegible]
انوقت از قبل سلطان محمود خان [illegible] سلیمان افندی بسفارت رسید و [illegible]
همراه [illegible] وقایع [illegible] صدر اعظم [illegible]
در حضرت [illegible]

وقایع سنه یکهزار و دویست و [illegible] هجری [illegible]

در سنه یکهزار و دویست و [illegible] هجری [illegible] شنبه [illegible] جمادی الاخره آفتاب از حوت [illegible]
و شاهنشاه ایران [illegible] رضا خان [illegible] مصطفی خان [illegible] و مهدی خان [illegible]
از کار [illegible] حضرت [illegible] السلطنه [illegible]
و [illegible] خان [illegible] شاه محمود [illegible] کامران میرزا [illegible]
ممالک افغانستان و [illegible] فتح خان [illegible] شجاع السلطنه [illegible]
[illegible] سلیمانیه
[illegible] امپراطور [illegible]
[illegible] ذراع [illegible] و چند
قطعه آیینه در هر یک [illegible] ذراع [illegible] ذراع طول [illegible] داشتند
شهریار [illegible] امپراطور [illegible] اجازت [illegible] سلیمانیه [illegible]
دوازدهم رمضان [illegible] سلطانیه [illegible] السلطنه [illegible] سلطان [illegible]

سلطان

[illegible]

سلطنت شکسته چون [illegible] ذیقعده کوچ داده روز [illegible] ذیقعده [illegible]
از [illegible] عبدالصمد خان [illegible] شاهزاده شجاع السلطنه [illegible] از ارض اقدس [illegible]
از [illegible] خان [illegible] امیر قلیچ خان تیموری [illegible] امیر حسن خان [illegible] محمد خان [illegible]
[illegible] شجاع السلطنه [illegible] محمد خان [illegible] امیر حسن خان [illegible]
[illegible] امیر حسن خان [illegible] شجاع السلطنه [illegible] محمد خان [illegible]
تربت حیدریه [illegible] محمد خان [illegible]
محمد خان [illegible] محمد خان [illegible] شجاع السلطنه [illegible]
شاهزاده را [illegible] محمد خان [illegible] خلعت گرانبها داد
و [illegible] تربت حیدریه [illegible] محمد خان [illegible] شد
و [illegible] محمد خان [illegible] داد و [illegible]
شهریار [illegible] شاه محمود [illegible] شجاع السلطنه [illegible]
[illegible] شاهنشاه ایران [illegible]
حیدریه [illegible] شجاع السلطنه [illegible] شاه [illegible]
[illegible] مشهد [illegible] شجاع السلطنه [illegible]
امیر قلیچ خان تیموری [illegible] مشهد مقدس [illegible]
شاه محمود [illegible] شجاع السلطنه [illegible]
[illegible] خان [illegible] امیر حسن خان [illegible]
[illegible] شاهزاده محمد رضا میرزا [illegible]
[illegible] نعمة الله [illegible] شاهزاده [illegible]
[illegible] شاهنشاه ایران [illegible]
[illegible] شاهزاده محمد رضا میرزا [illegible]
وزیر [illegible] نعمة الله [illegible]
[illegible] پادشاه [illegible]
[illegible] خان [illegible]
امین الدوله [illegible] گیلان [illegible] رشت [illegible] شاهنشاه [illegible]

از بعد [illegible] بسیار در زمانه مهمان دارش ابو قت میرزا ابو الحسن خان شیرازی بسفارت انگلتره رفته بود بر سبیل و مکاتیب سلاطین
روم و [illegible] استحکام و اتحاد [illegible] بر سانیده و معادل صد هزار تومان [illegible] که در کار داران [illegible] از تسلیم [illegible] پرداخت
مضایقت کرده [illegible] خود داشت و [illegible] [illegible] در دولت انگریز [illegible] ترجمه رفت و [illegible] خلق [illegible] ولیعهدی
نایب السلطنه عباس میرزا جاوید و [illegible] خاتم الماس [illegible] پادشاه انگریز به تهنیت ولیعهدی نایب السلطنه مصحوب میرزا ابو الحسن خان
دولت سفارت میرزا ابو الحسن خان [illegible] سال بود و هم در [illegible] میان دولت روم و ایران [illegible] طریق محبت [illegible] او داشت
خصومت [illegible] [illegible] سلیم پاشا حاکم [illegible] آقا حیدر [illegible] [illegible]
داده [illegible] و قتل [illegible] از ایران [illegible] [illegible] [illegible] ایران [illegible]
[illegible] داد [illegible] سلیمان پاشا را [illegible] وزارت [illegible] سلیمان پاشا
[illegible] دولت ایران گشت [illegible] [illegible] الروم [illegible] نایب السلطنه [illegible]
ارزنة الروم [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] سلیمان [illegible]
اکنون [illegible] شاهزاده [illegible] زیارت بیت الله الحرام [illegible] [illegible] ایران [illegible]
[illegible] ارزنة الروم [illegible] [illegible]
[illegible] ابراهیم خان شیرازی [illegible] [illegible] ایران [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] شاهنشاه ایران نایب السلطنه عباس میرزا
[illegible] سلیمان [illegible] ابراهیم خان شیرازی [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] دولت روم و ایران و سفارت [illegible] [illegible]
[illegible] حکم شاهنشاه ایران محمد علی [illegible] ابراهیم [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] ایران [illegible] [illegible] شد

وقایع سنه [illegible] [illegible] [illegible]

در سنه [illegible] [illegible] هجری [illegible] [illegible] شنبه [illegible] آفتاب [illegible] خورشید [illegible] شد
شاهنشاه ایران [illegible] [illegible] خراسان را از دوشت

نفعه کرد

زدوده کند و ایشان [illegible] [illegible] معتمد الدوله در [illegible] شاهزاده شجاع السلطنه [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible] شاهزاده [illegible] حضرت پادشاه [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible] ایران [illegible] [illegible]
[illegible] شجاع السلطنه [illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] معتمد الدوله [illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] خان [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] شجاع السلطنه [illegible] [illegible] خان [illegible]
[illegible] [illegible] شجاع السلطنه [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] معتمد الدوله [illegible] حضرت [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible] [illegible]
معتمد الدوله [illegible] [illegible] شجاع السلطنه [illegible] شاهزاده از
[illegible] [illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] شجاع السلطنه ابراهیم خان [illegible] حکومت [illegible]
هرات [illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] شجاع السلطنه [illegible] [illegible] حضرت پادشاه [illegible]

هلاکو میرزا را که از حیث آن معاودت که او لقب به در خانه علما کرده از غایب در چون ترکانی با هم و همه با خوانین محمد رحیم خان
در سال چهار فوجی سبزوار را به نهب سپاه شد اگرچه علیمراد خان حاکم جوین از دنبال ایشان بتاخت و احشام نیز مستره و تعیین از ایشان برگرفت
لکن کار اللهیار خان رابست و جعفر قلی خان که در پای خوار به حرب خان و ذوالفقار خان سمنانی و علیمراد خان ...ش به کرده عولان جمعه در رکاب
شاهزاده محمد ولی میرزا حاکم خراسان به تهران راه داشت برگشته و در منزل سنگسر و چند رشته شاهزاده آمدت حجت و ذوالفقار خان
و علیمراد خان بتاخت و تاراج قبایل میر را و همه برده به ...لبازی محترم کشتند و زنانی و پسران و دختران ایشان را اسیر کرده و همان
انجامات را غنیمت گرفته قسمت کردند و این خبر را بعرض پادشاه رسانیدند و هم در این زمان ... ... اللهیار خان برصع با سه ربحی که
ده هزار تومان بها داشت مصحوب عبدالله خان امین الدوله روانه مشهد مقدس داشت و میرزا ... الله مجتهد اثنا در ... یا فقره
در قبه منیع حضرت موسی علیها السلام نصب نمود و امین الدوله مراجعت کرده از قبل اولیای دولت آن چنان چنانکه بشرح رفت حمل آن گردار های
ناستوده ظاهر گشت و قبایل حیدرانلو و سپیکار را در اراضی خوی نشیمن داده چنانکه کار ... ایشان ... سلام و در عسکر ارزن الروم
مکتوب گشته و از نقض عهد گذشتی پیمان تکدیر نموده مخفی نخشید لاجرم ترجیب خان نایب السلطنه حسن خان قاجار قزوینی با جماعتی کران
از اوباش حمه پیش رو تا جانب حیدرانلو را به رحال آورده و بسیاری که به نیب حیدرانلو کوچ داده سلیم پاشا با لشکر انبوه میان منافضه
بر حسن خان بتاخت و جنگ در افکند با اینکه حسن خان ... سنم ... مکان ... و در و میان در شکستی جهد تا در اینجا جهد و جهد
کشته برگشت ... چند غضبان ... جنگ ... هر دو لشکر حمله ... کشتند و از هم گسستند ... از ... حضرت به
فتوای ... حسن ... پاشا از استلامبول سرعسکری از روم ... منصوب گشت و حافظ علی پاشا معزول شد او بر رعایت
عهدنامه کرده ... و ... شد سه حیدرانلو ... تر ... و ... نزد نایب السلطنه فرستاد و از ... را و از جانب سلطان آ
در تحت ... خویش ... نایب السلطنه ... تبریز ... همراه فرستاد ... را ... تا با سرعسکر در دفع منازعت
ذات البین ... که حسن ... پاشا ... یک ... مجلس ... و گشت تا ... برت ... تو را ... گذاردیم و حافظ ... عثمان پاشا
حکومت ... منصوب داشته با لشکر انبوه ... ایروان ... و ... قرار ایروان تقدیم قیمتی و خاست گرد و صادق پاشا
میر ... پاشا ... بغداد ... دولت ... بود ... عثمان ... بیان ... شنید انکار ... اردو ... ارزنة الروم
کوه ... رعیه ... عسکر صادق پاشا ... حسن خان ... قرب ... صادق پاشا را ... ... رکشید
و ... روانه اسلامبول داشت و مهمان ... نایب السلطنه را ... غیرت تحریک داد
و لشکر ... ارزن ... برزنه ... تبریز ... عسکر ... بشنید احمد افندی
دو ... او ... مراجعت ... نایب السلطنه ... شده ... بیان ... بشنید ... رسالت ... از ... حقیقت ...
بر ... نایب السلطنه حسن خان ... سپاه ... نیز راه ... و ... قزل چالدران براند
... حسن خان ... سپاه ... در هم شکست ... و ... گرفت و از ... تبریز ...
شتافت ... نایب السلطنه ... وان ... کوچ داد و در سوی ... بایزید

چالدران ... محرم ... ۱۲۲۲ ... الف هجری

محکمه ... زور ... ارت ... افلاک ... سپاه ... نهر بایزید ... ه علما و قضات ...
... نایب ... و ... از ... بالو پاشا و ... بر ...
... و ... سردار ... و ... عسکر ... زیادت ... قلعه آق سرای ... سرعسکر ... گلاوی ... زرین ... ازور
میان ... روز دیگر نایب السلطنه امیر اصلان خان ... با ... فتح ... بهادران برقعه
آق سرای ... و ... از ... ایشان ... بهلول پاشا را پیام داده اگر ... حضرت
اقامت ... ارزن ... الروم ... بهلول پاشا ... که یک برادر ... سرعسکر ... ان
... برادر دیگر ... قزاق ... نایب السلطنه ... بهلول پاشا ... حضرت گشت ... پیامی
... بایزید ... سرای ... بایزید ... نایب السلطنه لشکر ... و ... حکومت
بایزید ... ماکو ... بهلول پاشا ... عبدالحمید پاشا ... بایزید ... حسین خان
سردار ایروان ... بهلول پاشا ... بایزید قزاق ... منبر جامع خطبه بنام شاهنشاه ایران فتحعلی شاه کردند
و ... از ... قلعه ... لشکر ...
... و ... لشکر ... پراکنده ... در قلعه ... مقیم
... نایب السلطنه امیر اصلان خان ... قزاق ... حسن پاشا ... قلعه ...
و ارزن الروم ... نایب السلطنه در تسخیر ارزن الروم ... سرعسکر ... لشکر ... الشکرد ...
و سپاه عثمانی ... حسن قلعه ... صفا ... بایزید ... رو ... فرار ... ارزن الروم
ارزن الروم ... نایب السلطنه محمد زمان خان قاجار و حسن خان و عبدالله خان ... و ... الله خان را با هزار
سوار ... و ... از طریق ... د ... منزل
... صدقی افندی ... ارزن الروم ... علما ... ارزن الروم
نایب السلطنه ... مراجعت ... عسکر ... قلعه ... ارزن ...
... نایب السلطنه ... عسکر ... بایزید ... لشکر ... افندی ...
ارزن ... حسن خان ... نایب السلطنه ... صدقی افندی ... عسکر را
... ارزن الروم ... عسکر ... قراباغ ... کتاب
بولانوق ... لشکر ... جهت ... که ... اردو ... برد ... کرد ...
راه فرار برگرفته حسن خان ... ارزن الروم ... از ...

از میتیان [illegible] شده و هم از ایالت نایب السلطنه ده هزار سوار و پیاده و دو عراده توپ از قفای ایلخانان و [illegible] قاجار حیدر اغلو جنجشور
مأمور نموده و مردان کار از جنس سپاه به زنهار رسید و بلند [illegible] در نوشته تا جنجشور و شوره‌گل و [illegible] از چهار فرسنگ
دیار بکر [illegible] شتافته اگرچه این حیدر اغلو را در [illegible] شده لکن [illegible] آباد [illegible] سپاه کشته و [illegible] شوره‌گل
[illegible] و هم از [illegible] دو تن و چند سر اسیر شده و [illegible] هزار [illegible] و غنایم و [illegible] افتاد و هفده عراده توپ و فراوان
ادوات حرب و ضرب و اموال و اثقال بهره لشکریان گشت چنانکه [illegible] سپاه [illegible] آن اموال را [illegible] و یک [illegible] اموال ترجان
[illegible] قرات [illegible] سلیم پاشا چندانکه دانست و توانست مرد و مال را از آن [illegible] شاهزاده [illegible]
و [illegible] یکباره [illegible] و خود [illegible] که [illegible] جای کوه و دیوار حصار را [illegible] نایب السلطنه حسین خان
سردار [illegible] هزار [illegible] الله اسمعیل خان [illegible] مأمور [illegible] قلعه [illegible] احمد خان رفت و آن
حصن [illegible] حکم [illegible] جنگ [illegible] کرد و [illegible] حسین خان سردار [illegible]
سپاه [illegible] نامه [illegible] چهار [illegible] گشاده
جنگ در [illegible] سردار [illegible] احمد خان [illegible] عسکر خان [illegible] و از [illegible]
سلیم پاشا [illegible] لشکر [illegible] جنگ [illegible] تا چهار ساعت از شب [illegible] حرب [illegible] الله [illegible]
[illegible] با شمشیر و خنجر [illegible] در آمده و [illegible] دیگر [illegible] حسین خان سردار [illegible]
[illegible] ساحت [illegible] دادند [illegible] در آمده و طبل جنگ [illegible]
[illegible] در لشکر روم [illegible] پشت [illegible] داده [illegible] نایب السلطنه
رسید و از [illegible] حسین [illegible]
از [illegible] و جلادت [illegible] سادات [illegible] مصحف [illegible]
[illegible] نایب السلطنه [illegible] و چهار [illegible] سلیم
[illegible] حضرت سپاه و لشکر [illegible] سلیم پاشا [illegible]
و [illegible] سلیم پاشا را [illegible] آورده و در [illegible] حسین خان [illegible] شد
[illegible] روز دیگر [illegible] در مسجد جامع تفلیس [illegible] خطبه [illegible] بنام شاهنشاه ایران [illegible] شاه [illegible]
[illegible] چند [illegible] نایب السلطنه [illegible] حسین خان [illegible] قلعه [illegible]
[illegible] و هفده عراده توپ [illegible] سلیم پاشا [illegible] هزار [illegible]
[illegible] سلیم پاشا را [illegible] سپاه [illegible]
بسبب [illegible] سردار [illegible] ایروان

ساخت

ساخت و چهار هزار [illegible] از راه [illegible] روانه خوی [illegible] خان را از راه
تفلیس [illegible] قاجار و حسن خان را از راه [illegible] قلعه [illegible] سلیم پاشا [illegible]
بر خویشتن [illegible] نایب السلطنه ایران [illegible] ساخت [illegible] از راه اردبیش [illegible]
روز دوازدهم [illegible] قلعه ارجیش [illegible] از سه سوی [illegible] دار و [illegible] مهابت دولت
[illegible] دوازده عراده توپ [illegible] و [illegible] فرمان [illegible] این اراضی
[illegible] قاجار [illegible] ظهیر [illegible] بلاد
[illegible] تفلیس [illegible] ارجیش و خنوس [illegible]
[illegible] سلطان [illegible] نایب السلطنه [illegible] سپاه
[illegible] عراده توپ [illegible] لشکر [illegible] مأمور [illegible]
[illegible] نایب السلطنه [illegible] لشکر [illegible]
[illegible] شاهزاده [illegible]
[illegible] هزار [illegible] لشکر [illegible] عراده توپ [illegible] پاشا [illegible]
[illegible] ایران [illegible] محمود پاشای بابان [illegible] که
[illegible] ایران [illegible] ده هزار [illegible]
[illegible] محمود پاشای بابان [illegible] هزار [illegible]
[illegible] هزار سواره و پیاده [illegible] ده عراده توپ [illegible] لشکر [illegible]
[illegible] حسین پاشا [illegible]
از راه [illegible] محمود پاشا در
[illegible] و پانزده عراده توپ
[illegible] محمود پاشا [illegible] شاهزاده [illegible]
[illegible] لشکر [illegible] شاهزاده
[illegible]
[illegible] ساحت جنگ [illegible]
[illegible] لشکر [illegible]
[illegible] نصرت [illegible] الله

تفلیس [illegible]

اطلاع [illegible]

شرح [illegible]

ملاذگرد [illegible]

ارجیش [illegible]

خنوس [illegible]

[illegible]

الشکرد [illegible]

[illegible]

[illegible]

پیاده سپاه آمد از هر سوی کرد و از دلیران بالا گرفت دودهای توپ و تفنگ صاعقه بار آمد و از خون مردان خاک میدان گون
لعل در میان گرفت رومیان را مجال درنگ نماند پشت با جنگ داده گریز را برروی بر تافتند محمود پاشا بابانی که با عثمانیان بود
بطرف کرکوک گریخت شاهزاده [illegible] در لشکرگاه آنها فرود شد سراپرده و خرگاه و توپخانه و هرچه رومیان را بود بدست
لشکر ایران افتاد القصه شاهزاده مظفر و منصور در سلیمانیه نزول فرمود کیخا چون این مژده را از مرجعت بغداد شنید [illegible]
درباره [illegible] شاهزاده پناهنده شده و از [illegible] استمالت نشست اینوقت شاهزاده عبدالله پاشا [illegible]
دیار بکر را [illegible] شاهزاده پناه جسته بود [illegible] اوائل محرم [illegible] در سلیمانیه [illegible]
این قصه [illegible] شاهنشاه ایران عرضه داشت و در اول شهر صفر از سلیمانیه خیمه بیرون زد و حصار بغداد [illegible]
زیارت [illegible] عسکریین علیهما السلام [illegible] بطرف بغداد [illegible]
[illegible] از [illegible] پاشا [illegible] را که در میان [illegible]
[illegible] شاهزاده [illegible] بغداد [illegible]
پاشا [illegible] کوچ داد [illegible] جانب [illegible]
[illegible] حسن خان [illegible]
[illegible] لشکرگاه [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] عراق و عرب و عجم [illegible]
[illegible] شاهزاده [illegible] کرمانشاهان [illegible] با خاک سپردند

وقایع [illegible] هجری و ذکر [illegible] دولت ایران [illegible]

چون [illegible] از هجرت نبوی صلی الله علیه و آله [illegible] و نه دقیقه از روز پنجشنبه
[illegible] شاهنشاه ایران [illegible] جشن نوروز [illegible]
لشکر [illegible] خیمه بیرون زد [illegible] سلیمانیه [illegible] میرزا عبدالوهاب معتمد الدوله
[illegible] شاهزاده [illegible] سلیمانیه [illegible]
[illegible] عثمانی [illegible]
[illegible]
در [illegible] نایب السلطنه [illegible]

حسن خان

حسن خان قاجار قزوینی را از طرف فارس و یزدیان و فتح قلعه [illegible] داد و در اول کیفیت سپاه روم [illegible] و در جنگ
[illegible] سعید آقا [illegible]
[illegible] نایب السلطنه [illegible] تبریز [illegible]
[illegible] نایب السلطنه [illegible] سعید آقا [illegible]
و پیام داد [illegible] جنگ [illegible]
راه [illegible] سعید آقا [illegible]
[illegible] نایب السلطنه [illegible] لشکر [illegible]
[illegible]
[illegible] توپراق قلعه [illegible]
از ایرانیان [illegible] نایب السلطنه [illegible] لشکریان را [illegible]
[illegible] عثمانی [illegible] لشکر [illegible]
[illegible] لشکر ایران [illegible] چهار هزار سواره و پیاده
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] نایب السلطنه [illegible]
مظفر و منصور [illegible] توپراق قلعه [illegible]
[illegible]
و داشت [illegible] توپراق قلعه [illegible] نایب السلطنه [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
کوه [illegible] لشکر ایران آگاه شده [illegible] قلعه کنند

نایب السلطنه از این خبر آشفته خاطر گشت و چه تواند [illegible] حسین خان برادر حسن خان برادر او را با گروهی قلیل از لشکریان بر داشته
شتاب زده راه بر گرفت و از آنجا که میدان جنگ را بدانه و جای توپ در خور [illegible] لشکر روم میان [illegible]
سپاه آل عثمان از [illegible] لشکر [illegible] زنبورکچی [illegible] چهارده عراده توپ و چهار هزار مرد لشکری [illegible] پاشا
و [illegible] بر فراز تلها [illegible] توپ و تفنگ [illegible] نایب السلطنه با غلام تفنگچیان [illegible] جنگ [illegible]
[illegible] گلوله در میان [illegible] سپاه ایران [illegible] از دنبال [illegible] با توپخانه برسید
[illegible] هر جا فراز [illegible] لشکر آل عثمان [illegible] را بر فراز [illegible] جای داده [illegible]
و پیاده ایرانیان [illegible] فرسنگ راه [illegible] توپخانه [illegible]
[illegible] نایب السلطنه [illegible] حسن خان قاجار را [illegible] ایروان و نخجوان [illegible] حکم [illegible] داد [illegible]
چون شعله نیران [illegible] اول حمله [illegible] بر فراز [illegible] چند عراده توپ [illegible]
[illegible] پاشا [illegible] جنگ [illegible] لشکر [illegible]
[illegible] نایب السلطنه
چون امیر [illegible] جعفرقلیخان [illegible] رضا خان [illegible] ابراهیم خان [illegible]
[illegible] حسن خان سردار [illegible]
غضبان [illegible]
[illegible] لشکر [illegible]
[illegible] ایرانیان [illegible]
[illegible] ایران [illegible]
[illegible] لشکر روم [illegible]
[illegible] سلیم پاشا [illegible] امیر خان قاجار [illegible]
[illegible] توپ و تفنگ [illegible] نایب السلطنه [illegible] امیر خان [illegible] سلیم پاشا [illegible]
[illegible]
[illegible] گلوله توپ [illegible] نایب السلطنه [illegible]
قاجار [illegible] لشکر [illegible]
[illegible]
[illegible] هزار سواره و پیاده [illegible] عراده توپ [illegible]

علاء پاشا

علاء پاشا با ده هزار تن مرد لشکری از [illegible] طریق [illegible] علمای [illegible]
[illegible] ابراهیم پاشا [illegible] هزار مرد [illegible] لشکر [illegible]
[illegible] نایب السلطنه [illegible] ابراهیم پاشا [illegible] حسن خان سردار
[illegible] توپخانه [illegible] لشکر [illegible] عراده توپ [illegible]
[illegible] لشکر [illegible] امیر خان قاجار [illegible]
سلیم پاشا [illegible] توپخانه [illegible]
[illegible] لشکر [illegible] ایران [illegible] لشکر روم [illegible] ایران [illegible]
[illegible] لشکر روم [illegible]
[illegible]
[illegible] نایب السلطنه [illegible] ایران [illegible]
[illegible] آل عثمان [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] نایب السلطنه [illegible] شاهنشاه ایران [illegible] حسن خان قاجار [illegible]
[illegible]
[illegible] نایب السلطنه [illegible]
[illegible] ذیقعده [illegible]
[illegible] نایب السلطنه [illegible] صدارت [illegible]
[illegible]
[illegible] شیراز و یزد و اصفهان و کاشان و قزوین [illegible] عراق عجم [illegible]
[illegible] مردم ایران [illegible]
چون نایب السلطنه [illegible] آل عثمان [illegible] ایران [illegible]
[illegible] نایب السلطنه [illegible]
[illegible] مسلمانان [illegible]

پسر مصطفی خان عقاری که با برادر خویش بر کار حکومت و سفارت داشت با اتفاق عثمان بیک هر دو از انجمن امیران [illegible]
مرد جنگ آهنگ و عثمان که دختر پاشا رسید و دیگر عثمان افزون از رای تیغ و سلطان کوه شکر داشت بالای جنگ مردم ضعیف بود
و زر مردانه بداد و گردان را بکشت عثمان بیک و نصیر خان بیک بصواب ز راه طریق سلامت بردند و عثمان بر بستان
نوشت و چون توانند تسخیر قلعه باشقلان بر راه شستی بر راه در برابر باشقلان بر زبر پشته اردو حصار داد و ساعت از جانبین توپ
و توپ تفنگ کار کوه دریای از قوت بودن بای برج را سنگر داشته جز سه انداز تیغ فرود آمده فتح باشقلان در مضافات
این کار صعب آسان گشت و حافظ و حارس آن حصن بر عرض تیغ تیز شده [illegible] بحکم ترغیب ابراهیم خان حاکم باشقلان و
عسکر خان قبض بر روی شده روانه درگاه نایب السلطنه گشت و همچنین تفنگچیان قجاریان [illegible] علم که باشقلاف مصطفی خان عقاری
و نیز سلاطین تر عبای مرسانیده بحضرت نایب السلطنه آمده و چون طاقت بر زمین که و محدود نوحش و لوازش شده تشریف گرامی
یافت دیار مملکت شتافت و نصیر خان بیک مسرت و روانه درگاه پدر اول هم در توقف وداع جوانان [illegible] نایب السلطنه
و ایستی از فوج بهادران [illegible] قلعه باشقلان را روانه و مصطفی خان بیک را دختر خود را از بعد ولیعهد شده محمد میرزا
نامزد که بسیار ز در بک ناشسته بر پا نایب السلطنه از چنین و قایع معروض درگاه پادشاه ادای [illegible] تاجدار مراد شد
و از طرف بغداد و کرکوک و موصل نیز از آن آل عثمان [illegible] حکم داد که محمد میرزا [illegible] و عراق عرب و عجم
لشکر خود را جنبش داده با ده هزار ده توپ آهنگ بغداد کرد و امیر محمد قاسم خان قوانلو را با [illegible] و هزار جوی [illegible]
با محمد علی میرزا پیوسته کرد و عبدالله میرزا حاکم خمسه را مامور بتسخیر شهرزور کرد و ذوالفقار خان سمنانی و مطلب خان برادر او
با لشکر سمنانی و دامغانی ملازم رکاب عبدالله میرزا شده و مصطفی خان قوانلو قاجار و امان الله خان والی کردستان نیز [illegible]
و میرزا فضل الله علی آبادی متوقف از بهر تهیه علف و آذوقه سپاه با لشکر کوچ داد و بجمله انجام گشت [illegible] و دوم
ذیقعده از چمن سلطانیه بیرون شده و نهار تاجدار چهارشنبه سیم ذیحجه خیمه بیرون زد و در محال [illegible] عید نحر که
و از آنجا بکار [illegible] سینج کوچ داد [illegible] محمد جعفر میرزا بحال [illegible] و زر با طیبه [illegible] قدم
مردان کار درگاه که داود پاشای وزیر بغداد سید عبدالله شبر را شفاعت برانگیخت شاهزاده عبدالله میرزا قاجار
[illegible] شهرزور را [illegible] لشکر سپاه در [illegible] هنگام برفی و با در لشکر [illegible] شده و بسیار از لشکریان [illegible]
و مطلب خان و [illegible] نیز وداع زندگانی گفته و اخبار سپاه [illegible] طریق ترجیب [illegible] شاهزاده عبدالله میرزا
راه [illegible] و این خبر به لشکر [illegible] شاهنشاه نیز شایع گشت و جعفر قلیخان [illegible] و [illegible] سمیع خان میر [illegible]
و میرزا تقیم [illegible] شاهنشاه ایران [illegible] التفات داده [illegible] از [illegible]
درگاه روزی چند در دامان جبال الوند گذشت و ایام محرم را تا عاشورا در نهاوند بپرداخت [illegible] بروجرد کوچ داد
و در ماه [illegible] روز چهارشنبه بیست و چهارم محرم وارد دارالخلافه گشت اما از آن جز محمود پاشا نیز از هم

جلای دیار گرگ کرد و رفت و عبدالله پاشا در سلیمانیه قرار گرفت چون اورات مرض وبا گذشت دیگر باره محمود پاشا آهنگ
سلیمانیه کرد و چون این قصه بعرض شاهنشاه ایران رسید فرمان کرد که نایب السلطنه او را دفع دهد و حدود کردستان را نظم کند
نایب السلطنه محمد حسین خان [illegible] را با عساکر منظم تا میم و [illegible] آن ارض گسیل ساخت تا در کرکوک محمود پاشا را دیدار
کرد و تبلیغ پیغام نمود محمود پاشا در آستانک شد و عثمان بیک برادر کهتر خود را با اتفاق محمد حسین خان که ملتزم نایب السلطنه
فرا خواستار [illegible] اخبار و الطاف عبدالله پاشا [illegible] آل عثمان شد حکومت شهرزور را
از دولت [illegible] نایب السلطنه تشریف حکومت شهرزور را بصوب عثمان بیک محمود پاشا فرا آورد و ابراهیم خان
[illegible] باز تبریز را [illegible] و داود پاشا [illegible] ابراهیم خان عبدالله پاشا [illegible]
[illegible] دولت ایران گشت و محمود پاشا در میانه کوی سلیمانیه خلعت حکومت در بر کرده وارد سلیمانیه شد داود پاشا
چون این [illegible] محمد پاشا حاکم کوی را بفرمود تا در سال محمود پاشا را از ارادت [illegible] موصل آورد تا از آنجا لزراه
بغداد [illegible] محمود پاشا [illegible] حضرت نایب السلطنه [illegible] و لیعهد [illegible]
[illegible] خان [illegible] محمود پاشا [illegible] ابراهیم خان از سلیمانیه
با ارکوک [illegible] حصار داد و [illegible] بار [illegible] ارکوک از در خضوع بیرون
شده [illegible] توپ [illegible] قلعه ارکوک [illegible] قلعه کوی [illegible]
[illegible] برادر محمود پاشا [illegible] موصل [illegible] با لشکر بر زد
و جنگ [illegible] محمود پاشا [illegible] ابراهیم خان
[illegible] ابراهیم خان [illegible] محمد پاشا را در قلعه کوی [illegible]
[illegible] محمد پاشا [illegible]
[illegible] بغداد
[illegible] ابراهیم خان [illegible] بغداد [illegible]
ابراهیم خان [illegible] عثمان بیک [illegible] حکومت [illegible]
[illegible] محمود پاشا نیز [illegible]
شد و از نایب السلطنه اشفاق و الطاف [illegible] سلیمانیه شده بحکمرانی پرداخت

وقایع سال [illegible] و [illegible] هجری و ذکر مصالحه [illegible] ایران [illegible]

چون [illegible] سال قمری از هجرت نبوی صلی الله علیه و آله بگذشت در روز جمعه بیست و هشتم
رجب [illegible] ساعت و [illegible] دقیقه آفتاب [illegible] شاهنشاه ایران فتحعلی شاه [illegible]

نوروزی را طراز داده جشن عید بر قانون که در عنوان امر و دیوان ل نایب السلطنه عباس میرزا مرقوم گشت که
محمد رؤف پاشا سرعسکر ارزنة الروم بر حسب فرمان سلطان محمود خان ملک روم برای ارائت و در میان دولت
ایران و روم کار مصالحت کند شهریار نامدار انجام این کار را باختیار نایب السلطنه باز داد و فرستاده او را
باز فرستاد و نایب السلطنه میرزا محمد علی آشتیانی مستوفی را روانه ارزنة الروم داشت تا با سرعسکر از هر در
سخن کردند و دو عهدنامه یکی بزبان پارسی و آن دیگر بلغت ترکی نگار دادند در شنبه نوزدهم ذیقعده این مجلس رقم شد
میرزا محمد علی باز ایران شد و از انسوی عهدنامه سرعسکر بسلامبول فرستاد و قیصر روم خاتم بر نهاد در نیمه شهر
جمادی الاخره نجیب افندی رو یکی از معتمدین دولت روم آن عهدنامه را برداشته بطهران آورد در رجب فرمان
میرزا ابوالقاسم مستوفی کاشی او را پذیره شده در سرای عبدالله خان امین الدوله اقامت داد بجواز تقبیل سده
سلطنت مکتوب ملک روم را ببرد و عهدنامه را قیصر خاتم بر نهاده بود بعادت ایران نگارش با عنوان خاطر
شهنشاه ایران راست نمود لاجرم میرزا ابوالقاسم قایم مقام را بفرمود تا با نجیب افندی سخن کند آن کلمات مراقی
ضمیر پادشاه داشت و عهدنامه بنام میرزا محمد علی و سرعسکر روم از نو نگاشت الماده فاعلان بر ریشه تبریزی باتفاق
نجیب افندی بشهر روم شد و عهدنامه جدید بخاتم سلطان محمود خان معتبر داشته مراجعت کرد و صورت عهدنامه
عثمانی از تحریر این کتاب مستطاب آنکه در این چند سال بسبب وقوع بعضی از حوادث میان دولتین علیتین
اسلام روابط صلح و مصافات و ضوابط ودادی و الفت قدیمه مبدل بنقار و خصومت و مؤدی بحرب و کدورت
شده بود بمقتضای حقیقت جامعه اسلامیه اسلام و عدم رضای طرفین بسفک دماء و وقوع اینگونه حوادث و اوضاع
داعادت سلم و کوت و تکثیر ... و محبت از جانب دولتین علیتین اظهار رغبت و موافقت شده و بموجب
فرمان همیون اعلیحضرت شاهنشاه ممالک ایران بالقابه فتحعلی شاه قاجار خلد الله ملکه و اقباله و حکم ماموریت
نامه نواب ولیعهد دوران عباس میرزا با و معافه این عبد علوک و چاکر جان نثار بوکالت نامه مباهی و مخصوص
گشته از جانب دولت علیه عثمانیه نیز بر وفق فرمان اعلیحضرت سلطان غازی سلطان محمود خان تجدید وکالت
بجانب والی ولایت ارزنة الروم محمد امین رؤف پاشا سرعسکر جانب شرق عنایت شده بود این عبد علوک
در مدینه ارزنة الروم با جناب سرعسکر مشار الیه ملاقات و بعد از مبادله وکالت نامجات مبارکه عقد مجلس
مکالمه کرده مصالحه مبارکه باین آیین ترتیب و تعیین یافت اساس از قراریکه در تاریخ یکهزار و
یکصد و پنجاه و نه بر حسب مصالحه و عهدنامه واقعه گشته حدود و ثغور قدیمه و شرایط سابقه از امر حجاج و تجار
و رد و فرار و تخلیه سبیل اسرا و اقامت شخص معین در دولتین علیتین تا ما و کان لا یزال الدولتین باقی
و مرعی و معتبر لهذا بارکان آن و جامع الوجوه خللی عارض نشده و در این دولتین علیتین شرایط ودادی بمقتضای

الفت

الفت و محبت ابدا در کار باشد برای این شمشیر خلاف در غلاف و در میانه هر دو دولت معامله که مؤدی بکدورت
و برودت و منافی سلم و مصافات باشد وقوع نیابد و آنچه داخل حدود قدیمه دولت علیه عثمانیه باشد و در اثنای
حرب و قتال بتصرف دولت فخیمه ایران آمده از جمله قری و اراضی و قلاع و نقاط و قصبه ها از تاریخ این مسک
مبرور الی مدت شصت روز بطرف دولت عثمانیه تماما تسلیم شود و مراعات حرمت اسرای ضبط و گرفتاران طرفین
بلاکتم و اخفا تخلیه سبیل که آنچه در اثنای راه محتاج الیه انها باشد از ماکولات و غیره اعطا شود و بر حقوق طرفین
ایصال نمایند ماده اول دولتین علیتین در امور داخله یکدیگر مداخله نخواهد کرد از جانب بغداد و کردستان
مداخله جایز نداشته از جمله محالها واز توجیهات و تشکیلات و کردستان داخل حدود باشد سببی از الاسباب
و وجهی از الوجوه از طرف دولت علیه ایران مداخله و تعرض در تصرفات سابق و لاحق اصحاب نشود
و در جوالی محدوده اگر از اهالی طرفین به ییلاق و قشلاق عبور نمایند در باب مرسومات عادیه ییلاقیه و قشلاقیه
و سایر دعاوی وقوع یابد با یمن وکلای نواب ولیعهد ایران و وزیر بغداد مخابره شده رفع نماید که باعث
کدورت در میان هر دو دولت نگردد ماده ثانیه از اهالی ایران کسانیکه بمکه معظمه و مدینه مکرمه و سایر بلاد
اسلامیه آمد و شد نمایند مثل حجاج و زوار و تجار و تردد این اهالی بلاد اسلام روسیه باکی جماعت سند اهالی
خودشان معامله نماید و از ایشان در رسومات برخلاف قانون شرعیه اصلا چیزی مطالبه نشود و کذلک از زوار
عتبات عالیات مادامیکه مال التجاره نداشته باشند بر وفق حساب گمرک مطالبه نشود و زیاده طلب ننمایند و از طرف
دولت علیه ایران نیز با تجار طرف بهیه عثمانیه و اهالی ایشان برای اینمعامله نمایند و بمقتضای شرایط سابقه فیما بعد
در حق حجاج و تجار دولت علیه ایران تعقید و اجرای شرایط قدیم از جانب وزرای عظام و امیر حاج و میرمیران کرام و سایر ضابطان
و حکام دولت علیه عثمانیه [illegible] در رعایت شود و از شام شریف الی حرمین محترمین و از آنجا الی شام شریف از جانب
امیر حاج همیون بمعرفت معتمدین مستقیمین که در میان اهالی [illegible] شاهزادگان عظام
و امرا و اکابر دولت بهیه ایران که بمکه معظمه و عتبات عالیات میروند فراخور مرتبه ایشان حرمت و احترام نمود و کذلک در خصوص
رسومات گمرک تجار دار الدولت بهیه ایران با سنه دولت علیه عثمانیه معامله شود و از مال تجارت ایشان یکدفعه بقرار
یکصد فروش چهار فروش گمرک گرفته بدست ایشان تذکره داده و مادامیکه از دست ایشان بدست دیگری منتقل نشده است
تکرار ایشان گمرک گرفته نشود تجار ایران لاجل التجاره [illegible] می آورند در بیع و شرای آن انحصار نشده
درخواهند نماید و با تجار [illegible] کسانیکه [illegible] بمقتضای جامعه اسلامیه
معامله [illegible] باشند ماده ثالثه آنچه از عشیره حیدرانلو و سبیکی [illegible]
در خاک دولت علیه عثمانیه ساکن میباشند [illegible] اگر [illegible] ممالک ایران تجاوز کرده خسارت

قشلاق [illegible]
[illegible]

رسانند سرحدداران طرفین در منع و زجر ایشان دقت نمایند و اگر از تجاوز و خسارت دست بر ندارند و از جانب سرحدداران منع
ایشان نشود از صاحبان ایشان دولت علیه عثمانیه گفته خواهد شد که ایشان به رضا و خشنودی خود به جانب ایران بگذرند دولت عثمانیه ایشان را
منع و قبول نکند و هرگاه که به طرف دولت بهیه ایران نگذرند [illegible] عثمانیه باشند قطع نظر از صاحب قبول ایشان نخواهد نمود و هرگاه
ایشان از طرف ایران نگذرند و اوقات [illegible] دولت عثمانیه تجاوز که خسارت بزنند سرحدنشینان دولت علیه ایران در منع و تجاوز
ایشان دقت نمایند **ماده رابع** موجب [illegible] قرار [illegible] از طرفین [illegible] نشود و [illegible] اطاعت [illegible]
تاریخ از دولت علیه عثمانیه به دولت فخیمه ایران و از دولت بهیه ایران به دولت علیه عثمانیه [illegible] که [illegible]
ماده خامس آنچه از دار السلطنه و سایر ممالک دولت علیه عثمانیه اموال تجار ایران موافق شرع در دفتر محفوظ نگاه داشته شده است از
تاریخ این مسک در ظرف [illegible] از هر محکمه [illegible] موجب دفاتر مرقومه [illegible] شرع [illegible] دولت ایران به صاحبان آنها تسلیم
نمود و اموال محفوظه که [illegible] وقوع عداوت از حجاج و تجار و [illegible] ایران که در ممالک عثمانیه [illegible] ضبط کرده باشند
[illegible] دولت علیه ایران از دولت عثمانیه [illegible] معهوده [illegible] در هر محل [illegible] نشود و [illegible]
[illegible] تسلیم نمایند **ماده سادس** در ممالک دولت علیه عثمانیه [illegible] ممالک طرفین [illegible] فوت شود اگر وارث [illegible]
[illegible] مأمورین [illegible] اموال ترکه [illegible] متوفی را بمعرفت شرع [illegible] به ثبت [illegible] شرع [illegible] رابعینه در محل
[illegible] حفظ نمایند و وارث [illegible] آمده موجب ثبت [illegible] شرعیه [illegible] که تسلیم شود [illegible]
[illegible] و اگر [illegible] وقف نشود [illegible] اگر در مدت مزبوره وارث او
نرسد ترکه محفوظه را مأمورین [illegible] اطلاع معتمد دولت علیه ایران فروخته ثمن آن را حفظ نمایند **ماده سابع** موجب شروط [illegible]
برای [illegible] نمایند [illegible] و موت [illegible] در هر سه سال [illegible] در طرفین [illegible] مختلف [illegible] باشند [illegible]
[illegible] نظر [illegible] ایشان [illegible] مصالحه [illegible] سعادت [illegible] شود **خاتمه** آنچه از اساس و روابط
و مواد مرقومه فوق مذکور شده بر منوال محرره که [illegible] قرار داده شده و از طرفین قبول گشته ادعای اموال منهوبه الضبط
و تعیین مصارف جزئیه از جانبین [illegible] صرف نظر شود و از جانبین [illegible] بر وفق عادت [illegible]
مبادله شده [illegible] از تاریخ این مسک [illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] و تسلیم شود [illegible] مصالحه [illegible] این مسک [illegible] و معتبر گشته و از هر جهت [illegible]
[illegible] و منافی [illegible] خلاف این عهود [illegible] معقوده مربوطه از جانبین وضع [illegible]
[illegible] از جانب [illegible] دولت [illegible] [illegible]
این مسک [illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] در دار [illegible] این عهدنامه [illegible] که در حضور [illegible] دولت عثمانیه تصحیح شد اما از جانب

دیگر داده پس

دیگر داده پس [illegible] وزیر بغداد جناب شیخ موسی نجفی را که از فحول فقهای اثنا عشریه بود برای عفو گناه خویش در استرداد قلعه سلیمانیه
[illegible] درگاه پادشاه ایران [illegible] دولت خویش بگذارد [illegible] مصروف [illegible] با لشکری [illegible] قلعه
سلیمانیه [illegible] خان [illegible] [illegible] قلعه [illegible] دفع او [illegible] خان [illegible]
دستگیر شده و سلیمانیه [illegible] این خبر مسموع [illegible] ایران [illegible] محمد علی میرزا [illegible]
[illegible] خان [illegible] [illegible] محمد علی میرزا [illegible] جلادت [illegible]
[illegible] عراق [illegible] سلیمانیه [illegible] [illegible] سلیمانیه [illegible]
[illegible] عرضه تیغ [illegible] محمد علی میرزا [illegible]
[illegible] سلیمانیه متوقف [illegible] داود پاشا [illegible]
[illegible] شیخ موسی [illegible] [illegible] معفو [illegible]
[illegible] بغداد [illegible] [illegible]
[illegible] دولت ایران [illegible] [illegible] خاتم [illegible]
دولت ایران [illegible] عراق عرب [illegible] عجم [illegible] [illegible] مجتهدین شیعه [illegible]
چهارم آنکه [illegible] داود پاشا [illegible] [illegible] [illegible] میرزا [illegible]
[illegible] جناب شیخ موسی [illegible] بغداد [illegible] داود پاشا [illegible]
[illegible] قلعه سلیمانیه [illegible] بغداد داود پاشا [illegible]
[illegible] ایران [illegible] شجاع السلطنه حسنعلی میرزا [illegible]
[illegible] پادشاه [illegible] [illegible]
[illegible] شجاع السلطنه [illegible] حکومت خراسان [illegible]
[illegible] برادر [illegible] حسنعلی میرزا [illegible] اصفهان [illegible]
[illegible] حسنعلی میرزا [illegible] شاهزاده علینقی میرزا [illegible] حاکم قزوین [illegible]
داشته محمد السلطان [illegible] حکومت خراسان [illegible] میرزا ابوالقاسم [illegible] وزارت [illegible]
[illegible] ایالت [illegible] حکومت قزوین [illegible]
[illegible] میرزا [illegible] تا اینوقت وزیر سپاه [illegible] دولت
میرزا اسدالله خان [illegible] لشکر [illegible] سپاه [illegible] پادشاه [illegible] مشغول داشت
فرزند [illegible] [illegible] اسدالله خان [illegible]

برادر [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] باشند

نیز با سپاس ... لقب یافت و هم در این سال شهریار تاجدار از سلطانیه ... ترک گفته در نواحی طهران در دامنهٔ جبل البرز
ییلاق فرمود و هم در این سال ... صدر اعظم ... مریض شده در شب چهارشنبه بیستم صفر وداع زندگانی
گفت فرزند اکبرش عبدالله خان امین الدوله مستوفی الممالک ... به خدمت وزارت اعظم سرافراز گشت
و هم در این سال شهریار تاجدار حاجی ملا علی محمد ... و حاجی عبدالله ... خواجه سرا را ... هزار تومان زر مسکوک
داده تا از جانب شهریار ... والدهٔ پادشاه سفر مکه معظمه کرده زیارت بیت الله الحرام ... شهریار خاقانی
بغلام ... در مسجد الحرام ... از شهریار ایران تذکره
بیت ... نزد جانان ... الغرض ... الاخره ...

وقایع سنه یکهزار و دویست و سی و نه هجری

در سنه یکهزار و دویست و سی و نه هجری ... دقیقه از شب ... رجب ... خورشید ...
شد ... جشن نوروز ... از طهران به ... خیمه زد و پس از ده
روز ... چهارشنبه ... ذیقعده ... لشکرگاه ... مردم گیلان ...
شاهزاده ... محمد رضا میرزا از حکومت ... فرمان شاهزاده یحیی میرزا حکمران
گیلان گشت ... غلام ... شاهزاده ...
... فرمان حکومت ...
... حکومت قزوین ...
لقب ... ولیعهد دولت ... نایب السلطنه ...
... میرزا ... ولیعهد ...
دولت ...
نایب السلطنه ... تبریز ...
و عبدالرضا خان امین الدوله ... صدر ... اصفهان مامور ...

وقایع سنه یکهزار و دویست و چهل هجری ... ایران ...

در سنه یکهزار و دویست و چهل ... دقیقه از شب ... غرهٔ شهر شعبان ...
و شهریار تاجدار ... از طهران خیمه ... اصفهان ...
و در این سفر ... اصفهان ...
...

از قوا بعض ...

[illegible]

[illegible]

دعوای عجب ... امین الدوله ...
دامن ...
و تجار اصفهان ...
جرات ...
اصفهان ... امین الدوله ...
و سپاه ...
نجات ... عبدالرضا خان امین الدوله ...
بحضرت شهریار ... اصفهان ...
با خود ... امین الدوله ...
و ... پنجاه هزار تومان زر مسکوک ... امین الدوله ...
و ... شاهزاده سلطان محمد میرزا را بحکومت اصفهان ... سیف الدوله
لقب داد ... سیف الدوله ...
باشند و کار اصفهان ... امین الدوله
... شاهزاده ...
... شوال پادشاه ...
... امین الدوله ... وزارت اعظم را به الله یار خان ... قاجار ...
افتخار ... آصف الدوله ملقب ... پادشاه ...
و سالار ... ذیقعده از طهران ... خیمه زد ... گیلان
... ذیقعده ... لشکرگاه ...
روسیه ... دولت ایران ...
... فرمایند ...
... ایران ...
...
...
و کیل دولت روس ... شاهنشاه ایران ...

[illegible]

[illegible]

[illegible]

کند و از آنسوی نایب السلطنه حسین خان سردار ایروان نیز حاضر حضرت شد و حسب فرمان روزی چند با مزرادیچ سخن کرده و
میرزا ابوالحسن خان شیرازی و میرزا محمد علی آشتیانی و از تقریر عهد و تحریر عهدنامه آگهی داشتند نیز در مجلس گفت و گو حاضر بودند
در پایان امر چون مزرادیچ را با مراد عهدنامه حتمی نبود سخن بر این نهادند که نیز کارداران ایران با ما برسم خط با کنار نهند و اکنون
کارها با تمامی نایب السلطنه راست نیاید و چه رنگ آغاز مجادلت بخواهد شد لاجرم شاهنشاه ایران میرزا صادق وقایع نگار را
با اتفاق مزرادیچ بنواحی تفلیس فرمود تا با یرملوف سخن کند و آتش این فتنه را فرونشاند و الله میرزا ابوالحسن خان شیرازی را
بوزارت امور دول خارجه مخصوص ساخت و شب پنجشنبه نوزدهم محرم سنه هزار و دویست و چهل یک بمهر راه طهران بر گرفت
و نایب السلطنه نیز با محمد علی خان قراگوزلو همدانی از طهران شتافت و شاهزاده یحیی میرزا با اتفاق منوچهر خان برحسب فرمان از قزوین
برکاب پیوسته و بعضی از امرای گیلان که در درگاه آمده بودند شاهنشاه بوزارت ... انجام کار را مامور بتوقف سمنان فرمود و معادل
شصت هزار تومان تخفیف منال دیوانی گیلان مقرر داشت ... و جلایخ سنقر که مشیر بود پنجشنبه چهارم صفر وارد دار الخلافه
گشت و از آنسوی وقایع نگار با اتفاق مزرادیچ مسافت کرده بچهار روز در تبریز مزرادیچ سبقت جست و قبل از رسیدن وقایع نگار
بیرملوف دیدار کرده و از طریق مراجعت در جهت کرد و ... سخن بدین نهاد و در قبل از رسیدن سفیر ایران قریه بالغ لو را
متصرف شده و نوبت را بدانست با چند عراده توپ بحراست گماشت اگر سردار ایران از بهر انتزاع بیابان بنود ناقض عهد و مانع
نزاع و اختلاف با ما اگر سخن نکند بجا باشیم تا سفیر ایران برسد الله اکنون ... هرگز ... نگذاشتیم و کارداران ایران از ارض
بالغ لو دور ... هیچ ارعی ... با دولت روسیه دریغ ندارد اکنون در کار ... و صورت حال معروض
امپراطور روس شد تا اگر از دولت فرمان رسد نتوانیم دست از بالغ لو باز داریم ... کارپردازان ایران از بهر بالغ لو
ترک مصالحت نخواهند گفت و آغاز مناقشت نخواهند کرد بالجمله سخن برآن نهاده که کپیتان قراجه ... حکم داده
تا برفت و قریه بالغ لو را بگرفت و ... با سرباز ... سالدات و دو عراده توپ در آنجا بازداشت و بازگشت
و از سوی دیگر چون وقایع نگار بایروان رسید کپیتان کبانی خان سردار پیام داد و سفیر ایران را در این سفر مقصود چیست
اگر غرض تحدید حدود است اینک مناقشت ... را بدینجا ... اگر دیدار یرملوف را طالب است او نیز بجانب ...
سفر کرده پس ... تا یرملوف در تفلیس مراجعت کند وقایع نگار بناچار ... اوقات گذاشت و از راه بالغ لو کوچ داده
سه شنبه بیست و پنجم ربیع الاول وارد تفلیس گشت و روز دیگر او را در خیام ... که ... پذیره گشتند
و یرملوف هنگام سفر ولیمنوف را از بهر گفت و گو سفیر ایران بجای گذاشته بود او با وقایع نگار سخن در انداخت و جز از در
غدر و حیلت ... با وقایع نگار گفت از اینگونه سخن چیزی بر دست نخواهد شد نیکوان است ... شاهنشاه ایران
بر این ... وقایع نگار ... در آن ... تمام ... پس قلم بر داشت و خلاصه حکم شاهنشاه را بر نگاشت
هم ... و اکنون ... فراوان است ... ایران و روس مواقفت است بهتر آن است هر کارداران دولت

کیلیان: بکسر کاف بروزن چه چیز

بچیی: با ... جیم ... وزن ... عفن

وقایع نگار بتفلیس ...

دو روسیه ... شهرها ... تصاعد ... با تعین سنجرات بنمایند ... با ولیمنوف ... و چنانکه ... بچسب ... بنماید ... و از طرف ... شهنشاه
ایران برای ... ... این سامان را با جمعت نبود و این مصافات بجاده ... ولیمنوف
در بحث این ... شاه ... اما قریه بالغ لو را بعض ... حدود خویش دانسته ... از قبل امپراطور فرمان
نرسد ... اینک بپایم امپراطور و کینیاز ... تاریخ ... ربیع الاول سنه هزار و دویست
چهل و یک ... از جهان رخت بر بست و برادرش قسطنطین ... سلطنت ... و برادر کهترش نیکولای برگزیده گشت
شناخته بود و عیان ... روسیه او را از در فرمان ... برادر دیگرش نیکولای پاولوویچ را بالسلطنة بر داشتند
چنانکه شرح حال ... در ذیل قصه سلاطین یوروپ ... مرقوم ... و بالجمله وقایع نگار در چنین وقت مجال
اندیشه ... ولیمنوف بر داشته ... و هشتم جمادی الاخره از تفلیس راه برگرفت و انداز در ده
... و شاهنشاه ایران ... کار روسیان ... تصمیم عزم داد و هم در این سال نایب السلطنه
عباس میرزا دختر شاهزاده محمد تقی میرزا ... محمد جعفر میرزا ... و دختر خویش را به ... میرزا
پسر شاهزاده ... رکن الدوله بحبال نکاح داد و هم در این سال ظهیر الدوله ابراهیم خان والی کرمان ... زاده شاهنشاه
بود و داع زندگانی گفت و فرزند ارشدش عباسقلی خان ... شاهنشاه بود بجای پدر حاکم کرمان شد و هم در این سال
امان الله خان والی کردستان رخت از جهان بیرون برد و حکومت کردستان بفرزندش خسرو خان ... مصاهرت
پادشاه داشت ... گشت و هم در این سال محمد حسین خان قراگوزلو رخت بسرای دیگر کشید و رستم خان ... کرمانی
بجای ... قراگوزلو گشت ... ولیعهد ... شاهزاده محمد میرزا شد و هم در این
سال یوسف خان گرجی ... سپاه و حاکم عراق و ... اصفهان مشغول بود در آن ... شد و چشم از جهان
ببست و ... غلامعلی خان ... مصاهرت ... بود ... کنیت ... از هفده ... سلامت
فطرت و کرامت طبع ... خاطر ... داشت ... خدمت وزارت شاهزاده سلطان محمد میرزا
و نظم ... اصفهان ... کرجی ... گشت و هم در این سال رحیم قلی توره ... خوارزم ... را در خاطر گرفت
چون ... رحیم خان والی خوارزم درگذشت فرزندش رحیم قلی توره بجای پدر نشست و بخستین لشکری
از قبایل ... و ... ابیورد و درون ... که ...
تا کنار نهر مشهد ... لشکرهای عظیم ... شجاع ... شاهزاده ... حضرت او لشکر از خوارزم
... از ... عظیم ... و ... بجانب ...
... از لشکر خوارزم ... و ... رحیم قلی توره بزحمت تمام

ولیمنوف: بواو و لام و تحتانی و میم ... نون و واو و فا

... ۱۲۴۱ ...

لان ائمه و هیارا (؟) راه فرار پیش گرفت و بعضی از مردم خوقان خبران تا اراضی سرخس جلت و سپاه مردم از شهر مشهد بیرون شده لشکرگاه اولاد ازهارات و مناطق متصرف شده اما حسن قلی بیرون رود جرس کرگیلکان (؟) لشکر خوش را انجمن ساخت دوش را تاراج او از ملا با ما موری او قضا شجاع السلطنه فرزند خواجه حسن میرزا را از سردار طلب داشته بود دادو در سال [illegible] با بعضی از مردم رحمی قلی توره باز خورد او حسن میرزا رو خوار گرده کارزار بود چنین شیشه دیدار کو با شیر آهنه بمیان شیان حت زمانه دیر برنیاید جمعی از آن قوم بلاد دستگیر و برخی را عرضه شمشیر ساخت و نیم دیگر از لشکر او نیز در صد دو جام با امیر الامرا خان تیموری دوچار آمده او نیز از سپاه حضرت شجاع السلطنه بود و الامرا تیموری وجاز از آن جمع برآورد تا چنین انجیر برا حسن قلی توره رسید بورت غضب در دماغ او اثر کرد دیگر باره دل بر کینه نهاد و دیگر باره در تجهیز لشکر جدی بلیغ فرمود و سه هزار تن مرد مبارز از قبایل او کیه تعداد سران و مردم قرا قلماق انجمن کرد و جمعی از سواران لور و سایر روی با شیان هدیت مجمع و قوا و سپاه خویش ساخته نه دولت انجام بود حرص اتفاق و رجب سه شنبه روز مدرو مرادو برای پیرار و تراب کیسه شیاز و بمیان همراه ساخت تا کنار مشهد مقدس رسانید و چند که توانستند از نهب و غارت خودداری داری نمودند و با جماعت شتاب شتاب و شیب تمت حجاب اراضی مشهد مقدس تا آخر ماه از چهارشنبه چهار دهم رجب معروض شجاع السلطنه افتاد شاهزاده در زمان لشکر را حاضر رکاب داشت و با پای شتاب برون تاخت و همچنان شتاب زده در دامان جیبی از روی کوه با آن گروه دوچار شد از و او به مردان بر ضعف شده زود گردان دلیر در آمد با ایلات از اول کارزار سرکاری نیست و ما جنگ وادند و شمسه نیان در قفای ایشان بشتاب از آمدند و هزار تن اسیر و پانصد نیزه سر از جماعت برات کردند و زاد شتاب تند شجاع السلطنه هم در آن جا لیلا و از بار خان و منار ها بر انجمن ساخت در عقب قلی توره فرار نمود و تغافل کرد مهال توقف در اراضی سرخس مجال نیافت در خوارزم شتافت و مژده این فتح روز نوروز موقوف حضرت شهریار ایران افتاد

وقایع سال هزار و دویست و چهل و یک هجری و ابتدای نقش چهره روسای ایران

در سنه هزار و دویست و چهل و یک هجری حین ساعت و پنجاه و شش دقیقه از روز سه شنبه دوازدهم شعبان برج خورشید در خانه شرف جای کرد و شهریار ایران جشن نوروزی بیاراست و فرمان داد تا نقش دینار و درهم را دیگر گونه کنند بر چهره درهم و دینار اسب و شمشیر نگذرند با شیر و خورشید نقش کنند مصرع سکه فتحعلی شه خسرو صاحبقران و بر چهره دینار و مجیدی نهب جلالی شیر دار داشت از این مصرع مصرع سکه فتحعلی شه خسرو کشورستان و شه درهم صاحبقرانی را بکیدینار بها نهاد و دیگر دینار را با یک چهاریکی درهم بکهزار خوانند و هم درین وقت در دار الخلافه دارالحکمه دینار دو اشرفی از زر و سیم سکه که مقداری برات شد ایشان سکه شاپور ذوالاکتاف و برخی سکه خلفای بنی عباس و دیگر ملوک نقش داشت آنچه سلاطین با شاه معظم ظاهرشده این سلطان شاهنشاه ایران در گنجینه جاهت روس سته که نشسته بود از پس نقش چهره شیان و دو آمدن تقلید بالغلو ایران ثبت شد

قو و قرات نیم حافه ... و ما و وقایع و ما و تو [illegible]
قرقتغ ... قلماق [illegible]
قلماق اتفاق الف و لام و میم الف قاف

و هم در خدمت و وزارت سلطانیت مستقل بود از وزارت بازان بکناره و اتمه اهوال مردم خود داری شیوه و باختیار بدست مصر او را بکرد و از پس السلطنه و از مصالحه با روسیان و نگران بود گوشزد آقا سید محمد اصفهانی ساکن عتبات عالیات بود گشت و او بکار درآن درگاه شاهنشاه ایران نگاشت و این هنگام جهاد با جماعت روسیه فرض افتاده پادشاه اسلام دین را سعی برکنده است شهریار جبار فرمود و با پرسته بانویه جهاد وشار وطلاجرام و خویشتن نیز از بهر ترویج دین و رونق شریعت بهانه اجتناب آقا سید محمد حیران شاه پادشاه را منصوب بفرمود از عتبات کوچ داده راه دار السلطنه برگرفت و در شهر اشرف ذوالحجه وارد دار السلطنه شد و شاهزادگان و اعیان آن بلده جانش را پذیره شده و شهریار ایران نیز تعظیم کردی ببایست و از برای لشکر زیادت به سبب مقابلی از مسکوک از خزانه خاص بازکرد تا در تجهیز لشکر کار شود پس آقا سید محمد دل شاد کرده باره کسب از علمای ایران فتوی نگاشت تا حضرت شهریار کرده باسه و مردم نیز از بهر جهاد پر بخش کشیده و فرمان رفت و جناب خان امین الدوله را رتبت سلطان ارسلانه و وزارت معزول بود آقا سید محمد و میر علی سلامی نیز باشد و از جانب دیگر مرزا ابوالقاسم قائم مقام که او را سیاه او را حکم اعلیحضرت امیر اعلی انگلیس برزده و از قبل دولت انگریز هندوستان روانه ایران بود و بجای او سرهارفورد جونز که دولت انگلیس در ایران مقیم باشد و این هنگام تا بندر ابوشهر رانده بود بهکام و دربوش شاهزاده محمد میرزا را حکومت داده داشت و جرم و زمان شهریار فرموده کدار لرستان فرمانروایی کرد شاهزاده محمد ولی برادر مانند او حکومت نهاد و بایث الله ... روز شنبه بیست و ششم شوال شاهنشاه ایران از دارالخلافه طهران کوچ داده در سلطانیه نزول شد و پس از چهار روز راه برگرفته و شنبه ششم ذیقعده بچمن سلطانیه و لشکرگاه کرد و جمعه ... ذیقعده نایب السلطنه حاضر درگاه شده و از قبل نیکولای امپراطور روس کنیاز منشیکف بسفارت ایران آمد و رجب فرمان شنبه چهاردهم ذیقعده خسروخان والی کردستان و فرج الله خان آدخلوی شاه را او را استقبال کرد و در سراپرده میرزا عبدالله خان وزیر اعظم فرود آورد و دیگر روز ابوالقاسم قائم مقام و میرزا ابراهیم ... ... فرمان کنیاز را با ... ملاقات کرد پیشکش امپراطور شاهنشاه ذیقعده در حضرت شهریار ایران رفت و مکتوب امپراطور ... بر ساتینه تخت جلوس و نیز هدیه پیشکش گذرانید و این تخت را الکسندر پادشاه ابراهیم شاهنشاه ایران پرداخته بود چنین او اما برادرش نیکولای برار جلوس بر سریر پادشاهی جهان تخت را ارسال داشت و این تخت سه ذرع طول دارد و یک ذرع عرض باشد و از بلور و خاک و گوهرهای از هر گونه گوهرها از جواهر فرو ان اسب جا داده و از پس پشت تکیه گاه مدور ... نیز هم چنان بیاراسته ... بجهه بود از تقبیل ستوده طلعت ... ... کرد در روز ... ذیقعده جناب آقا سید محمد و حاجی ملا جعفر ... و آقا سید نصرالله ... و حاجی سید محمد تقی قزوینی و سید عزیزالله ... و دیگر علما که مشهد وارد لشکرگاه گشتند و شاهزادگان و امرا ... پذیره کردند و روز شنبه ... جناب حاجی ملا احمد نراقی کاشانی و از ... علمای ... و ... بدیع ... باتفاق حاجی ملا عبدالوهاب قزوینی و حاجی دیگر از علما و حاجی ملا محمد ... ... و ... مجتهد ... ... از راه برسید

ورود ... علما ... [illegible]

... [illegible]

حاجی ملا عبدالله ... [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

تمامت شهزادگان و طلبه ایران را بدین نیز باستقبال بیرون شتافتند و جنابش را با تکبیر و تهلیل و صلوات مجللا جلیلی فرود
آوردند و آنچه مجتهدین و اهل علم بود باتفاق فتوی راندند که هر کس از جهاد با روسیان بازنشیند از اطاعت یزدان سر برتافته
و متابعت شیطان کرده باشد شاهنشاه دیندار و ولیعهد دولت نیز حکم ایشان را استوار داشت از جانب معتمدالدوله میرزا عبدالوهاب
و حاجی میرزا ابوالحسن خان وزیر دول خارجه [illegible] مجتهدین [illegible] جهاد [illegible] فرستادند
[illegible]

[illegible]

خداوندا

[illegible]

مشعر بر تجویز جهاد با روسیه آراده پیشیان پر دل سید کنجه داشت و از قفای ایشان علیقلی آقای برادر اغورلوخان با ۶۰ از طرفی آن قوم
بر قاپی قاجار وارد و همه قزاق و شمس الدین لو از کنار ایشان را بر روسیان شوراند اما مردم کنجه و قاپی نو اگر همه چون
از رسیدن اغورلوخان آگهی یافتند در گریبان با روسیان همه شهر و قاپی قزاق و شمس الدینلو ایشان یکجا خواهان روسیان
می‌شوند گویند جمعیت برطغیان برداشته جماعت روسی را در ذور آباد کنجه مسکون یافتند همه این حرکت از اهل کنجه و غوغا
طلبان و تسخیر کنجه بر او گماشته شد و مردم کنجه جنگ بسیار جزیره گشته و در خانه‌ها کنجه با روسیان در چار شدند در میانه
جنگ عظیم برفت هم در میان روسیان کشته شدند و جمعی از ایشان عرصه شمشیر گشت و از همه اسیر شده و اشت عراده توپ
دیگر آنکه از آن جماعت عددی اندک با یک عراده توپ بطرف تکلو کشیدند اغورلوخان جمعی از الوار اولو از قفای
ایشان بتاخت تا در تکلو ایشان را آویخت الله اغورلوخان بکیار چو روید در شهر کنجه بگلوت نشست و از درگذشته بار دیگر
محرم مراد روسیان را ... ایشان از پیشگاه پادشاه گذشت وارخ نظام نایب السلطنه فرمان داد تا امیرخان سردار نیز در کنجه متوقف
باشد و عبدالله خان دماوندی و فرج‌الله علیخان از رنگ سپاه مشاغل قلعه کنجه را محافظ و حارس گوید و از جانب ایشان مصطفی خان
شیروانی تا نزدیک شیروان براند و از جانب زمان شهریار ابراهیم خان قاجار دولو با ۱۶ عراده توپ و حاجی محمدخان قاجار با جمعی
از لشکر به شیروان شد مصطفی خان از طریق سالیان راه برگرفت و تا منزل جواد براند جماعت روسیه هم در شکار و شیروان
جاری شدند جمعی از این جنگ روی‌ش جزیره بطرف کباب برگشتند و معقل محکم بود قرار گرفتند لاجرم مصطفی خان در شیروان و محمد حسین خان
در شکی تا رادار محکم آنجا بر چسبیدند و از جانب دیگر تفلیس از قراکلیسا جنید و سرتیپ حسین خان سردار با ۳۰ هزار سوار بر آن شد که چندانکه
احمال و اثقال و آزوقه و علف و ذخیره داشت بر زیر هم نهاده آتش در زد و ابلقیلو در کرانه دریای محتمی گشت مع القصه
از جمعه بیست و دوم ذیحجه تا جمعه بیستم محرم آنجمله جلیدان و دلیران منوع گشتند الله در جب ... شهریار شاهزاده شیخعلی میرزا با جمعی کم
ملازم با لشکری انبوه از لشکرگاه بعزم تسخیر قلاع قبه و بادکوبه راه برگرفت ... با ... بیست و یکم محرم آهنگ قلعه
نوری از طاهر اردبیلی کوچ داده بیست و چهارم محرم در خوی ... در کنار رود ... فرود شد و الله یارخان آصف
الدوله را با بیست هزار تن لشکر و ده عراده توپ فرمان داد در رکاب نایب السلطنه پیوسته تو دور از قلعه توری بازداشت
کرد و مصطفی‌قلی ... از بعد تجهیز لشکر عبور داد و خود با جمعی از فتح توری ... آهنگ تفلیس فرمایند
بیست و هشتم محرم کوچ داده و دوم صفر در پای قلعه توری بلشکرگاه نایب السلطنه پیوست و جنیان اخبار دادند که سیفر
دولت انگلیس جان ملکم اینک برای ملاقات ... اوایل ... بیست و نهم محرم حاضر درگاه پادشاه شد و به حسب امر نواب
محمد حسین خان دولو ... دلیجان ... زیره کوه ... روز دیگر ... تقابع ... الحکمه
مع الکرام ... چهارم صفر تفصیل ... سلطنت ماهی گرد و معمود الطاف ... و اتفاق یاد شاهزاده
مع القصه ... نایب السلطنه ولیعهد ... شاهزاده محمدعلی میرزا ... و برادران شهر قلعه کنجه ... محمد حسین خان قاجار ...

باجماعت

باجماعت خواهند ... عبدالملک و نظرعلیخان ... بالشکر ... دست ... و خود ... توری محمد کشت و هم
داد تا لشکریان در اطراف قلعه لشکر ... برند و کار بر مردم توری سخت گرفتند قلعه‌بانان از در چاره با لشکر اسلام
ساز مراهنه ... مهلت ... دادند اگر ... از دل و جان رنجانند باشد از در او آمدند سپاه ... در قلعه و مساعدت
پادشاه الامراد ... چند ... مماطله و تسویف ... از انوار ... در خدمت امپراطور روس ...
... برادر ... سپاه ... روسیه ... قزاق ... داده ... با بیست عراده توپ ... فصه ... کنجه ... رسیدن گرفت
و از کار ... آگاه ... مهلت ... دولسیان ... بر ... قصه ... دولت ... بایکه لشکری
در خور جنگ ... جلادت ... نظرعلیخان ... امیرخان سردار ... جنگ ...
شیر آهنین جنگ ... ارکاب ... از ایشان ... لشکر ... دیوار کوه ... جنگ ...
... بدرست ... توپ ... بالا گرفت امیرخان ... در میان آن ... باد ... لب ... از جب
... سیاه ... گلوله تفنگ ... یکباره ... لشکر اسلام ... با لشکر
... دولت ... مروری ... هم ... چهار ... صفر ...
... آهنگ قلعه کنجه ... نظرعلیخان ... جلادت ... دولت ... آب ...
قلعه ... طریق فرار ... لشکر روسیه ... فرار ... از انوری ... جنگ
... کنجه ... نایب السلطنه ... دفع ... ازهم ... توری ...
و حکم داد ... خان ... از جانب قرابه ...
... حضرت ... قلعه کنجه از لشکر روس ... چار
فرود شد لشکرگاه ... سپاه ... ارقفا هم ...
... جنرال ... چهار هزار تن ... از طریق تفلیس رسید ...
و بامداد ... دوم صفر ... نایب السلطنه ... ارکاب ... عبدالملک ...
... نگه داشت ... لشکر ...
... لشکر ...
... قزاق ...
از ... تفنگچیان ...
... روسیان ...
... سواران ایران ... قزاق ... سوار قزاق ... روی ... پشت

بجنگ داد و دو وف چنین ان بزرگ است از قبله جنبش کرد و حکم داد تا توپهای تر بار شده و از دو جانب شراره مصاف گاه
چنین شد تیرگی پرستاره گشت و گلوله توپ و تفنگ چنین تگرگ مرگ ببارید نایب السلطنه در اندیشه رفت و مبادا فرمان
و توان مرز کارزار و در انقلاب جنگ امیر رسولی لشکر شتاب فرا آوردند و در برابر کارزار باز دارد و فقط جانبان ایشان
هم از ایشان و هم از اردو انگیخته فرمان نایب السلطنه در پیش چشم لشکریان از قبله بیکسوی بتاختند و باز آورد باجانب
چنانکه گفتی که زود ایشان طریق فرار گرفته لاجرم [illegible] و حمله افکندند بجمله بر کار اشتند و در کریهای لشکر
عراق و بختیاری [illegible] جنگ [illegible] بر نشسته راه فرار [illegible] داشتند [illegible] و عراق چنین از [illegible]
جنگ از ایشان برفت و [illegible] از میان [illegible] هزار و پانصد تن مردم عراق و بختیاری را که [illegible]
بود بر پشته [illegible] شده [illegible] در پایان کار بجمله اسیر و دستگیر گشتند و چهار
توپ [illegible] نایب السلطنه [illegible] بدستیاری [illegible] و کار
ازین بهانه چنین [illegible] این قصه [illegible] حضرت [illegible] لشکر [illegible]
و فرمان داد و نایب السلطنه همچنان در کار [illegible] از قضا در غره شهر ربیع الاول در [illegible]
پادشاه [illegible] چنان [illegible] از طریق اهر راه تبریز برگرفت
و در [illegible] تبریز [illegible]
فراوان [illegible] شاهزاده [illegible] میرزا [illegible]
[illegible]
[illegible] قرا باغ [illegible]
قرا باغ [illegible] محمد حسین خان [illegible]
[illegible] نایب السلطنه [illegible]
[illegible] ربیع الاول [illegible] ربیع الثانی
[illegible] جمادی الاخره [illegible]
[illegible]
چنین [illegible] نایب السلطنه [illegible]
[illegible] تبریز [illegible] شاهزاده عبدالله میرزا
[illegible] جمادی الاخره [illegible]
لشکریان را [illegible]

ازرده میداد

ازرده میداد فراوان بهره لشکر [illegible] جناب آقا سید محمد [illegible] علمای ایران [illegible]
اعتدال [illegible] تبریز [illegible] شاه محمود
افغان [illegible] کامران میرزا [illegible] هرات [illegible]
[illegible] کامران میرزا [illegible] شجاع السلطنه [illegible]
[illegible] کامران [illegible] شاه محمود [illegible]
[illegible] غرجستان [illegible]
[illegible] کامران میرزا [illegible]
[illegible] شاه محمود [illegible] هرات [illegible]
[illegible] شاه محمود [illegible]
[illegible] هرات [illegible] کامران [illegible]
[illegible] شاه محمود [illegible] شجاع السلطنه [illegible]
[illegible] کامران میرزا [illegible] هرات [illegible]
[illegible] شجاع السلطنه [illegible]
لشکرگاه [illegible] کامران [illegible] شجاع السلطنه [illegible]
[illegible] شجاع السلطنه [illegible]
[illegible] هرات [illegible] محرم [illegible]
[illegible] فتح [illegible] اتفاق [illegible]
[illegible] خراسان [illegible] رجب [illegible]
[illegible] لشکرگاه [illegible] لشکرگاه او
[illegible]
[illegible] شجاع السلطنه [illegible]
[illegible] اتفاق [illegible]
[illegible]
[illegible]

ذکر وقایع سال [illegible] و دویست و چهل و دوم هجری [illegible]

در سال یکهزار و دویست و چهل و دو هجری چون هشت ساعت و چهل و پنج دقیقه از روز چهارشنبه بیست و دوم شعبان برگذشت
آفتاب به برج حمل تحویل شد و شاهنشاه ایران مجلس جشن نوروز بگذاشت و از بهر مقاتلت با روسیه چهار لشکرها
منشور کرد و از آن سوی کارداران روسیه چون فرونشستن جنگ [illegible] سپاه [illegible] و جانب [illegible]
و [illegible] بسیار [illegible] و برخی سرداران دولت ایران [illegible] از جمله مردم [illegible]
و در میان امیر جعفرخان حکمران [illegible] گشت [illegible] شاهزاده محمد [illegible] میرزا در حکومت [illegible]
[illegible]
[illegible] شعبان [illegible] جعفرخان [illegible]
[illegible] و اموال و اثقال [illegible] روسیه [illegible]
[illegible]
[illegible] امین الدوله رجب [illegible] شاهزاده [illegible]
[illegible] امپراطور [illegible] ایران [illegible]
ایران [illegible] و آلات حرب و ضرب [illegible] لشکر ایران [illegible]
[illegible] امپراطور [illegible] الکسندر [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] ایروان [illegible]
[illegible] حسین خان سردار ایروان [illegible]
[illegible] هزار سوار و [illegible] سرباز [illegible]
سوار قزاق و چهار عراده توپ [illegible] حسین خان سردار ایروان [illegible]
[illegible] سردار آباد [illegible]
[illegible] روسیه [illegible]
[illegible] سردار آباد [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]

ولیعهد

ولیعهد دولت [illegible] شاهزاده [illegible] میرزا [illegible] توپ [illegible] لشکرگاه [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] قزاق و چهار عراده توپ [illegible]
[illegible]
[illegible] روسیه [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] تبریز [illegible]
[illegible] ایروان [illegible]
[illegible] ایروان [illegible]
[illegible] تبریز [illegible]
[illegible] نخجوان [illegible] عباس آباد
[illegible]
[illegible] نخجوان [illegible] عباس آباد [illegible]
[illegible]
[illegible] عباس آباد [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] عباس آباد [illegible]

واجرم نایب السلطنه رکن الدوله و سیف الدوله را با شهزاده [illegible] و دو عراده توپ برده و شاه از جوانب پروش و حسن خان سردار [illegible]
منشور فرستاده با جنگ جنگ روسیه راه برگیر اینکه من کلبی[?] علی اکرام چنین روسای لشکر تو را [illegible] ولت از محاصره
عباس آباد بازداده والا سیف الله و لشکر خویش بیرون شده با تو در آویزم پس من کلبی بیابم و از قفای ایشان در آیم
و کار را تمام کنم از قضا یکی از ارامنه ایروان در لشکر سردار حسین خان ایوانی را از راه ایشان و شب هنگام از آن باره بزیر
سرادار سلان که بود بر گشت و خبر با نوکر سقاویچ تافت و او را از بیم کنید و کلیسا آگاه ساخت اکنون سقاویچ با لشکر
تمام کوچ داده سوی چهار ساله نایب السلطنه رهسپر گشت کار را برآورد و خلاف و در این راه با سقاویچ دیدار کرد ناچار صف
کارزار راست کرد و جنگ پیوسته شد اگرچه فاتح و در از مردم ایلات [illegible] را فرمودند اما با قتل بعده و غره روز ظفر نمی‌بستند
و به لشکرگاه رفت جنگ داده و در میانه چهار تن از روسیان با آهنگ نایب السلطنه تا خاک کوه خیر ترکش به خویش هر چهار سوار دفع داد
یکی از ایشان را با تیغ بزد و دیگری را به گوله تفنگ از جهت وضعیف خانی قاسم خان قاجار و در آن روز ببکاه از پس کرد آتش توپ در آمد
پیاده و سواره را بزد و او نیز از گرفت جراحت با کشتی ایام آفرینش آثار علامتش او را یافته فرار آورد و حیرت عبور کرد [illegible]
ایران ها از روات لقب بخشید انقضه ایریا او بحال چوپس مرحمت کرده و سقاویچ عمر را چانه دولت ایران در است برگاشت
از سوار او میبرد و در لشکرگاه عباس آباد افتخار نمود حسن خان هزار پیشه با او موضعه داشت چنین این برابر است هر کس از خیره خود
و در ملک خواه ایران میدان گرفته بند بر بغداد و در برود سقاویچ بلشکر روز بیست و هشتم شهر ذیحجه لشکر سقاویچ بعباس آباد در آمد
و هم این جای قاجار و عباس خان نیز کرده فتح بخشیده اند و دیگر جا خود داشته دوانه تفلیس نمود حسن خان بنام باد و او امر
فرموده حکومت نخجوان داد و هم اینجا بر سر دش درگاه شهریار با تعلیل را با ذکار ماجد محمد خان دو قوی قاجار و احمد خان نایب [illegible]
پسر آقا باریز خلیج رسید در وقت محرمات قلعه خوی بر وارد گشت و عبدالله خان فرزند کوهی بحفظ قلعه تبریز شتافت و شاهزاده محمد میرزا
ولیعهد شد و دولت سنت و غارت از دانش قراباغ برداشت و برادرش [illegible] میرزا بجانب سیلاب کوچ داد و شاهزاده عیسی قلی میرزا
رکن الدوله توقف از اهل جوار یاد بر گشت و نایب السلطنه طریق ایروان گرفت الله شاهنشاه ایران از طهران کوچ داده از
الام جم مرند و قریه البخی وارد و هم شهریار گشت و از آن بیرون از دو سقاویچ در عباس آباد مرض و با در لشکرگاه او در افتاده
هر روز ششصد تن را زخم بستار هلاک گشت ناچار از آنجا کوچ داده راه قراباغ بر قراباغ پیش گرفت و خواهرزاده خود
برادر بابیوف با نزدیک نایب السلطنه رسیده است و نخیر از دو مصالحه و مراهنه کرد بخشی از او اعرض شهریار تعداد ارسانید هم
بسته و بیست و از دو منشی سقاویچ از دو حیلت و نیرنگ است هرچه ترک است و تمکن نباید کرد انشاءالله کار را کدام پایدار ندیم
مرام از دو نایب السلطنه مرحمت نمود امیر نظام شیخ علی خان برادر حسینعلی خان لنگر او حکومت از دیار نخجوان داد اتفاقا برادر
که قلعه او را با بلار برهنای سپرد و خدمت ایالت شهریار تعداد برشان و او را ابراهیم خان قاجار دوانی با افواج مقدم
و قراگوزلو اطراف او را با تعاقب که واز گرد راه بکلیم بوران قلعه را بازبسته و جوسر امنا متوکل ساخته محصور شده

در باب گشتن لشکر را برگرفته هنگام ایشان قلعه از بیرون و دیوار باره سرایت اوجکه کوه و نیز شاهزاده محمد میرزا از حضرت قراباغ شد
سنوب ساخت و جای غیر را از ساکنان لشکر روسیان کوه و پاسبانان آن کار را متوکل ساخت و توپخانه ایشان را جای جای [illegible]
سلکک سیمنو در باب خبر را رسید و نیز هم شهر صفر این خبر در حضرت شهریار مکشوف افتاد نایب السلطنه چنین امام علاج
بیار پره شاهزاده رکن الدوله در هرپس که راه ایروان بروات و مراد و در هم ایروان حسن خان تبریزی را با یک فوج خاصه و جمعی قلعه
متوجه و جای را طرفدار مقصود را با کاری و لطفعلی خان عمو بیرا با لشکری کار آزموده و توپخانه و قورخانه بحراست قلعه ایروان مأمور ساخته
حسین خان سردار ایروانی را فرموده رکاب بزرگ و لیکن عجالتاً شتافته قلعه او چ کلیسا را محاصره داد عرصه قلعه از جانب روسیان سخت
او راه ایروان جهت استعداد کرده و لشکر او اجابت نموده نایب السلطنه این خبر داشت و او لیکن کرد با یک توپخانه و لشکر اوج کلیسا [illegible]
با چهار هزار تن لشکر محاصره اوچ کلیسا فرا گرفت و خطر طریق ایروان را بستند و قریه اشترک که از اراضی ایروان است با جانب
روسیه که بود در هم اوچ کلیسا شرکت و چهار ساعت از نشستن جهار کشتی قورخانه آتش زده قال سپران قتال افروخته بود و مردان جنگ
جهان توپ و تفنگ جمع بیرون و در هم سواد در پایان کار روسیان هزیمت شدند توپخانه و آلات حرب و ضرب بجست و به جانب
اوچ کلیسا گریختند و اواز سپاه از قفای ایشان تا حقی کوه و اولستون لشکر ایلات را از محاصره باز داشته از پیش ایشان انجام نیافت
بیرون شتند و دولت قصد و او کرده از آن جمع الاعدای قلیل سلامت برشت نایب السلطنه از پی آن فتح پیروزی در لشکرگاه
جانب در آمد گشتگان را با سران بدست یحیی خان امیر آخور خویش روانه درگاه پادشاه داشت و خود برحمت با ایروان فرمود
و از آنجا سقاویچ چنین این بشنید فرار را ارستوف گرجی را بحفظ قلعه عباس آباد که بسته شد از روی قراباغ بر نخجوان
آهنگ ایروان کرد شاهزاده رکن الدوله و حسنعلی میرزا سلطان نیز از اراضی جوانب کوچ داده طریق ایروان گرفتند
و محمد شیبان ایروانی و در کار رهوار را نیز داشته از سیف الله قاجار محکم جای پیاده لشکر را بحفظ ایشان کماشته برادر دو
ایشان با ایروان نایب السلطنه از آنجا بیرون شده و در دامن آقری داغ تفرقه بقریه الجوره لشکرگاه کرد و سقاویچ با اوچ کلیسا
شده مجردان لشکر را روانه تفلیس داشت و خود خاطر جمع قلعه سردار آباد گماشت نایب السلطنه حسنعلی میرزا بحفظ قلعه
سردار آباد ماموریت فرمود و خود آهنگ عباس آباد کرد سقاویچ ارستوف از عباس آباد بقریه جنگ شده با لشکری ساخته
و قریه خوک نخجوان شتافت در آنجا هر دو لشکر صف راست کرده و جنگ در گرفت که اولاد حسین و نایب السلطنه را احاطه
استوار کرده جنگی که ارستوف شکسته شد و راه عباس آباد پیش گرفت الحاصل نایب السلطنه نیز اول جنبه شاهی خوی فرود شد
و پادشاه را از قضا آگاه کرد شهریار تعداد فرمان کرد سیف الدوله در قلعه تبریز نشیمن سازد و عبدالله خان اسفندیار
و جانب قبچاق لاریجانی و ولیخان تنکابنی و حاجی حسن خان درمنا و علیقلی خان قراگوزلو و عبدالله خان دماوندی با افواج
خود ملازم حضرت او باشند و همچنان ده هزار تن از مسکوک از نهر نایب السلطنه عطا فرمود الله ازجمیع احوال با راز هر
رکاب جنبه از دانی سلطان محمد خان رسید و به هزار دو صد نیزه سرو جان از دو پانصد تن امیر و فرخ عراده توپ قریب از شاه

الجوره یا الفقاف [illegible]
[illegible]
خوک [illegible]

99

بپادشاه ملوک رسید شاهنشاه ایران ملتفت از ایران شد با بیست عراده توپ روانه اصفهان فرمود نواب شاهزاده سلطان محمد میرزا با چند

و دیگر ایران را با آلات حرب و ضرب چنانکه باید کسیل طهران نمود و خود نیز از ابهر کوچ داده شنبه دوازدهم ربیع

الاول وارد دار الخلافه گشت بعد از بیرون رفتن شهریار تاجدار از مملکت آذربایجان لشکر ایلچی یکباره هول و هرب در خاطر

نشست و لسقاویچ را طمع و طلب زیادت شد درین هنگام آصف الدوله افواج را نزد خود روانه تبریز داشت و گروهی از رجال را برای دستی

الحق بسپرد و اردوی قایم مقام از آب ارس عبور کرد به قریه الحق آمد و [illegible] روزی چند در ایجان و نخجوان جای بر ... جلادت

وارد قلعه کرد بود ... شتافت و از آنجا بیلده خوی در آمد آصف الدوله و قایم مقام را طلب داشت و لسقاویچ در محاصره

سردار آباد قدم جلادت استوار کرد حسنخان ساری اصلان با تمام هول و هرب لشکر ایلچی همی بود در قوت بازوی خود نگه داشت و در

موافقت بیرون آمده با روسیان مردم و هم ... دیوار حصار را مشحون کرد و از آنجا بدر شده بجانب ایروان رکیب باد و

دارالسلطنه سردارآباد از فرار او آگهی یافتند بیکباره دل از ... برکشیده و ابواب قلعه گشودند و روز پنجشنبه نهم ربیع الاول

لسقاویچ با مردم او درآوردند و ... و از رقعه ... باشنده داشتند بر روسیان کشتند لسقاویچ از پس فتح سردار آباد

آهنگ ایروان کرد و آن بلده را حصار داد و در آن توپخانه بجانب قلعه گماشت پس از روزی چند و از جانبین کار بر مبلغ رفت

جعفر قلیخان مقدم و فرج مراغه هم از پیش ... و هم از آن روی ... حسینخان در آنجا ... داشت از قلعه فرو شده فرار

کردند و دیگر مردم ... فارس ... قلعه ... که شدند ... دست شاه از کار ... شد و از آنسوی شب جمعه چهاردهم

ربیع الاول ... هم لسقاویچ از طرف جامع ایروان ... گلوله توپ ... آورد و فرار بار حصار را

از هر سو بر جست ... اسلام این ... و دیگر از لشکر اسلام کار ... ساخته ... دست از جنگ

باز داشته در مسجد ... با که ... حاجی کوی ... قلعه در فراز کوه ... لسقاویچ در آمد و خستگی ... حسنخان ساری اصلان

و ... خان ... و حمزه خان ... لشکر را ... برنهاده محبوسا روانه تفلیس داشت چون این خبر

در بلده خوی معروض نایب السلطنه افتاد شاهزاده رکن الدوله و اللهیار خان آصف الدوله را روانه تبریز نمود و ... خاف

فرا ... از ... در کرگ ... عبور کرد آهنگ تبریز کنند ... ایر

و ... جهت ... هم ... اختر ... از ... سوف با لشکر فراوان و توپخانه درخور از دره

درکر عبور کرد بجانب تبریز شتافت نایب السلطنه محمد خان ... بیگلربیگی تبریز ... لسقاویچ ایران ... ساز

و پیام داده ... اگر چه لشکر ایران در آذربایجان ... واین قلیل مردم نیز از جنگ ... شکسته ... نیز

اما ... جنگ ... کار ... از ... دیگر در طهران ... عار

ایران درآید ... صنعت ... حرف ... کنند و ... چهار

از ... دیگر بار ... خان قاجار و ... یار خان ... اتفاق بهرام ...

الحق بالف ولام ونون وحیم وقاف

دراکر با دال ... و بعد کاف رهی ... بعد

درانجا

درانجا گذشته خود طریق تبریز گرفت در منزل ... مرض افتاد و ارسطوف در قریه صوفیان ... مردم تبریز را ازیم وجد

امنیت داده ... قلعه پرداز نایب السلطنه بتجدید آهنگ تبریز کرد و از آنسوی ... کام ... قلعه ... بود

بجز حمله ... گذشت ... نایب السلطنه ... آمد ... ارسطوف ... مردم بر

در ... تبریز ... میرفتاح نام داشت ... بود ... ولایت

... بتحمیلات ... امیراطور روس ... متابعت ... شده محراب و منبر او رونق

و رواج دیگر ... برابر ... دعا بدولت امپراطور رخت ... دعوت کرد ... مردم ... و غوغا در

... آن ... رکن الدوله و آصف الدوله ... معمور ... شهر ... در چاره

... رکن الدوله از شهر ... تبریز بیرون شده و آصف الدوله ... نایب السلطنه از شهر بیرون ... در قریه باسمج

برکن الدوله پیوستند ... چنانکه ... جنبش ... از آنسوی ... توپ ... سیه

از ارمنی ... جاری ... تبریز ... میرفتاح علم ... مردم شهر ... باستقبال روسیه ... بر

گشت روز ... ربیع الثانی ... ارک شهر تبریز درآورد و در حال

آصف الدوله ... خود ... نایب السلطنه ... تبریز ... چون

... شهر ... قایم مقام را ... تبریز ... بجانب ... شتافت اما

ارسطوف ... تبریز ... صلاح امور ... میرفتاح ... انجمن

بر نزدیک لسقاویچ ... کوچ داده ... طریق ... نخجوان ... خان ... از جانب نایب السلطنه اول

بود ... در ... تبریز ... خلعت ... امور

مسلمانان ... الدوله ... و ... و عفاوت ...

و ... طریق ... سپرد ... تبریز ... خان ... داشت ... برق ... دار

... نایب السلطنه ... چاره ... در چنین هنگام ... مصالحه

نمیتوانست ... با آلات حرب

و ضرب ... و ... داغ ... در ...

اینوقت قایم مقام در ... حاضر حضرت شد و نایب السلطنه ... خان ... غلام ... ست

بر نزدیک لسقاویچ ... غلبه ... آثار طریق ... شاهنشاه ایران

و ... شاهزادگان ... سپاه و شورش ... عام ... ایمن ... وکار ...

... طرفین و ... بالجمله ... خان بر نزدیک لسقاویچ شد و نامه و پیام خوشی بگوا

باسمج

بسقاویچ بحکمرانی اورا با سرای عباس‌آباد فرستاد و دولت روس فتح بسیار جاوید را از بهر [illegible] بسهولت تواند بود اما بصعوبت
نو آن [illegible] داشت خامه [illegible] مذهب در میان باشد و با اینکه روسیه نمودار تصرف ملک در تبریز کرده بودند
و با مسلمانان ملاطفت فراوان داشتند بسیاری از سادات [illegible] در برزن و بازار تبریز مفقود شد چه بازاریان
حقیقت را حرفت [illegible] بجاهلیت داشتی [illegible] شد و چون بسقاویچ این غوغا را فهم کرده بود در جواب
برآشفتی از قبول مصالحت مسالمت تن زد [illegible] و نایب السلطنه در یک مجلس دیدار کنند و کار مصالحه را استوار دارد
مجلس ملاقات [illegible] در دشت ترکمان [illegible] و دهخوارقان [illegible] این خبر بجناب [illegible] رسید برای حفظ دماء مسلمین
[illegible] بسقاویچ را [illegible] گرفتار گشت [illegible] از طریق اردوی [illegible] در
[illegible] روانه لشکرگاه بسقاویچ گشت [illegible]
شاهزاده علینقی میرزا [illegible] نایب السلطنه [illegible] بسیج [illegible]
زنگان [illegible] علینقی میرزا [illegible] زنگان [illegible]
حاجی علی‌اصغر خواجه [illegible] عبدالله خان [illegible] روانه شهر همدان [illegible] طریق قزوین [illegible] خبر غلبه روسیه
در آذربایجان [illegible] ربیع الثانی [illegible] حضرت سلطان [illegible] شاهنشاه ایران [illegible] میرزا عبدالوهاب معتمدالدوله
و کار وزارت [illegible] حکم داد در جمیع ممالک محروسه منشور کنند تا لشکرها گرد آیند و اعداد جنگ [illegible]
چون بر حسب امر معتمدالدوله مناشیر پادشاه [illegible] نخستین غلامحسین خان سپهدار عراق [illegible] حضرت [illegible]
مغفرت [illegible] با دوازده هزار سرباز [illegible] چهارشنبه [illegible] جمادی الاخره در
اراضی ساوه لشکرگاه [illegible] عشر اول رجب شاهزاده ملک‌آرا [illegible] با ده هزار [illegible] سواره [illegible]
[illegible] شاهزاده محمدتقی میرزا حسام السلطنه با شش هزار سوار [illegible]
[illegible] شاهزاده [illegible] شاهزاده محمود و [illegible]
[illegible] شاهزاده حسنعلی میرزا شجاع السلطنه در مشهد مقدس علم مبارک حضرت رضا علیه الصلوة والسلام [illegible]
برافراشت [illegible]
[illegible] دارالخلافه طهران فراهم شد و همچنان شاهزادگان [illegible]
[illegible] بسقاویچ [illegible] با سپاهی بزرگ در [illegible]
[illegible]
[illegible] شاهزاده [illegible] شاهزاده شیخعلی میرزا [illegible]
[illegible] بسقاویچ [illegible] نایب السلطنه بدهخوارقان [illegible]

با خوارقانی که

با خوارقانی که [illegible] نایب السلطنه بسقاویچ [illegible] روسیه [illegible]
[illegible] نایب السلطنه [illegible] بسقاویچ [illegible] الدوله [illegible]
تبریز [illegible] مصالحت [illegible] بسقاویچ [illegible] روسیه [illegible]
مصالحه [illegible] قلاع [illegible] آذربایجان [illegible] آلات حرب
[illegible] لشکر ایران [illegible]
[illegible] امپراطور روسیه [illegible] آذربایجان [illegible]
[illegible] مصالحت [illegible]
[illegible] پانزده کرور
[illegible] تبریز [illegible] نایب السلطنه [illegible] پادشاه [illegible]
[illegible]
[illegible] شاهزاده [illegible] حسام السلطنه
[illegible] بسقاویچ [illegible]
[illegible] حضرت
[illegible] نایب السلطنه [illegible] مصالحه [illegible]
دولت روسیه [illegible] ایران [illegible] مال المصالحه [illegible] کرور [illegible]
[illegible] آذربایجان [illegible] روسیه [illegible]
[illegible]
[illegible] روسیه [illegible] آذربایجان [illegible] مال المصالحه [illegible]
[illegible] مال المصالحه را از خزانه عطا کند [illegible]
[illegible] شاهزادگان
[illegible] ایران [illegible] مملکت ایران [illegible]
[illegible]
[illegible] آذربایجان [illegible]
[illegible]
[illegible]

از بهر آن است و اگر رفتن ملک بر بود دیگر ریزید ما نیز امروز این زر به هیم و با راقه و ما و عیاد و تخریب بلاد ارض تشویش و فرمان او
اخبار بیاید او و کسی خانی بیراوی و وزیر دول مادم بسوی و خواروقی که قواعد مصالحه را ممهّد و دارد اما از سوی ادام دارا کلاه به کار
چون شجاع السلطنه حسنعلی میرزا با انبوه لشکر خراسان برسید و کلمات او را در جزا رجهاد با روسیه بدین معنی ممنوع و تکلید [illegible] او را در کار
جنگ هم یزید با جواد شنید و مراد او این است و نهایت هموار او را و لیعهد دولت کند و نایب السلطنه را [illegible] سال گذشته معزول
فرمایند که از این ترّهات چون اکنون شایع شده دنیا و ال رواه خسکی با ورداشته و چیزی نه نوشت و نایب السلطنه از ولایت عهد
معزول است و از این پس نایب السلطنت شجاع السلطنه خواهد بود لاجرم اسقادیج را با نامه کرد [illegible] اوراک تلخ مصالحت و مسالمت
با نایب السلطنه بود و ترا با دوام این عهدنامه را محکم گشته از پی آنکه ولیعهد دولت ایران شجاع السلطنه شد و از [illegible] کاوش با روسیان
بخیر زیادت شد این برای نقل و عقد مصالحه آنچه در گوی با ویجیر لسقان اسقادیج چنین این تلخ بشنید برزا و الوالحسن خان را دقیق کفایت
و آصف الدوله را بر داشته از دیگر خوارق او انه تبریز شد نایب السلطنه نیز با جار از طریق صایغ قلعه قشلاق رسیده [illegible] کردی
شتافت و امیرزاده بهرام میرزا با بنه و اهراق حرم بپیوست و میرزا ابوالحسن خان در رکاب اقامت کرد صورت حال را معروض درگاه
شاهنشاه ایران کرد از آن گونه مصالحه در خاطر محمد کریان داشت ملتزم شده و کمیاره دل برجهاد نهاد این هنگام مکدانلد ایلچی مختار
دولت انگلیس را متوقف تبریز بود از بهر عقد مصالحت میان دولتین ایران و روس میانجی است و خشتی اسقادیج را دیدار نمود
و گفت بدار قدم وقع با چنین کاروزاران دول فرنگستان تلخ بربیع بهاد و اگر پادشاهی از او بس خود پیش شود و مبادی دیگر [illegible] خلعت
کنند و کسانی دیگر هدایت نهند و اوراز [illegible] آورند تا مبادا قوت زیادت کنند و مانند ناپلیون سورش فتنه و تخریب ممالک شود
هم اکنون اگر کاردادان روسیه دست از ملک آذربایجان باز دارند و جب افتد در دولت انگلیس دیگر با ایشان عهد پیمان آورد
دولت روس عرا از این پیش شاه نمع افتد اسقادیج عرا از عهدت و تمرد او را دالفقد و راه و دارالخلافه بر داشت و کفایت با بیشاه دولته
بر جنب ابنه و بسیار رفت در ممالک رسم و فرنگستان ملکش منعقد بر بست دانش اعانه و کلم مصلحت وقت که ترک وی کرد و
زر داده و زرداد و ممالک خود خود از این جنگ بر خانه شد جز فرض باشد و اگر بر کاردادان ایران محل کران است به زیاده عیار شاه است
فرماید تا دولت انگلیس از خزانه خویش این زر تسلیم سپاه کنند و آتش این فتنه را فرو نشانند با جمله بدین سبب نیز از آن خشم
نهفته برآورد و کار مصالحه را آسخته کرد و از آذربایجان شتافت این نوبت در قریه ترکمان چای از تواج تبریز اسقادیج با تف
آصف الدوله حاضر شد و نایب السلطنه نیز به آنجا شتافت و منوچهر خان ایچ آقاسی با مبادل هشت کرور زر مسکوک
نیز راه ترکمان چای گرفت و میرزا ابوالحسن خان از رکاب همراه راهسپر گشت جمعی انجمن در ترکمان چای انجمن شدند نایب السلطنه
و اسقادیج منشور و کالت خود را ابکیدیکر سپردند و در شب پنجشنبه پنجم شهر شعبان المعظم سال یکهزار و دویست و چهل و سه هجری
مطابق سنه [illegible] ترکی عهدنامه مبارکه را املا کردند و بتجلی با خاتم نایب السلطنه و میرزا ابوالحسن خان وزیر دول خارجه و اسقادیج
با خود داشت و تجلی ما اسقادیج با نایب السلطنه کرد و انگه الله و کوس شادمانه بکوفتند و اسقادیج راه تبریز برداشت تا لشکر خود را

ازاناکه خود

عهدنامه ترکمان‌چای [illegible]

از اینجا کوچ داده بیرال واردن [illegible] پنج تن دیگر از امرای خود با تفاق کرداکسی خان از حضرت شاهنشاه ایران نمود صورت عهدنامه
بنظر کارداران دولت رسید در روز آخر شعبان حاضر در کار شد و عریضه اسقادیج را با پکش ایمپراطور بپوزار سه روز از سرپیک حضور رقعه دایه
و هم او تعهدات شاه دیگر گشته با جواب عریضه اسقادیج مراجعت کرد الله یار خان آصف الدوله و منوچهر خان ایچ آقاسی نیز حاضر
حضرت شدند و در کار آسایش قرار شد و لشکر ایران اجازت مراجعت یافتند نیز طایفه هر یکی در چنانکه [illegible] مجمل از عهدنامه با نوشتم

ذکر مختصری از عهدنامه دولتین ایران و روس و عبارت لفظا بلفظ انتخاب شده

اعلیحضرت ایمپراطور اعظم کل ممالک روسیه با لقابه و اعلیحضرت شاهنشاه ممالک ایران از مصافه علی التسویه اراده دارند
هم بر ابواب جنگ نهایتی گذارند و سبب مجاورت مصلح اتفاق محض آرند لهذا ایمپراطور اعظم جناب ایوان پسکاویچ جنرال
اعزار را را پادشاه والا جاه ممالک ایران نواب نایب السلطنه عباس میرزا را وکلای مختار خود تعیین کردند و ایشان در مجلس ترکمان چای
اختیار نامهای خود را بهم سپردند و فصلهای آتیه را تعیین و قرار دادند در **فصل اول** بعد الیوم ما بین اعلیحضرت ایمپراطور کل ممالک
روسیه و اعلیحضرت پادشاه ممالک ایران و ولیعهدان و اخلاف و ممالک و رعایای ایشان مصالحه و مودت و وفاق کامل ابداً الآباد
واقع خواهد بود **فصل دویم** از تاریخ حال عهد و پادشاه با ابطال عهدنامه واقعه در محال گلستان قرار یافت را متروک داشته عهدنامه جدیده
بعمل آید **فصل سیم** پادشاه ممالک ایران از جانب خود و ولیعهد کلی الای نخجوان و ایروان را بتمامه
با طرف این ایلات طرف دولت روسیه واگذار مکند و تعهد مینماید به این مضمون این عهدنامه در مدت شش ماه بعد قبرو دفترنامه العمل
و مشق بدادره این دو ولایت باشد متصرف و کارگذار روسیه بدهد **فصل چهارم** در باب سرحد دولتین ایران و روس بموجب خط
وضع شده از نقطه سرحد ممالک عثمانیه و در خط مستقیم قلعه کوه آغری کوچک اقرب است ابتدا کرده از آنجا تا بر سر چشمه رودخانه
قراسو که بین ورا از راه شیب جنوبی آغری کوچک جاری است فرود آمده متابعت مجرای این رودخانه تا تلاقی آن با رود ارس
در مقابل شرور ممتد میشود چون این خط باینجا رسید متابعت مجرای ارس تا قلعه عباس آباد میآید و در دور تعمیرات و ابنیه خارجه
آن که در کنار راست ارس واقع است نصف قطر نیم فرسخ رسم میشود با این نصف قطر در همه اطراف امتداد مییابد
همه اراضی که در میان این نصف قطر محاط و محدود شود بالانفراد تعلق بروسیه خواهد داشت و از دست دولت مشخص خواهد شد
و بعدان از جانب ورف و راست این نصف قطر متصل بارس شود خط سرحد از ربع و متابعت مجرای ارس میکند تا معبر يدی بلوک
و از آنجا که ایلان تطول مجرای ارس امتداد مییابد تا بقلعه سه فرسخ بموار ر هکلی این نقطه خط سرحد با استقامت
از صحرای مغان میگذرد تا بمجرای رودخانه بالهارود بجائی که در سه فرسخی واقع است پائین تر از ملتقای دو رودخانه آدینه بازار
و سارقمش و از آنجا این خط بکنار چپ بالهارود تا ملتقای رودخانه مذکوره صعود کرده بطول کنار راست رودخانه آدینه بازار شرقیه
تا بمنبع رودخانه و از آنجا تا اوج جبلهای جکیر امتداد مییابد بنوعی که همه آبهائی که بجانب بحر خزر میریزد متعلق بروسیه خواهد بود
و همه آبهائی که از شیب مجرای جانب ایران است تعلق با ایران خواهد داشت و چون سرحد دولت اینجا بواسطه قلل جبال

آغری کوچک

سرور

بلوک

بالهارود

سارقمش

جکیر

تعیین یابد لهذا قرار داده شد که از آنجائی که بمواصلت بحر خزر است از روسیه و طرف دیگر آن
با ایران متعلق باشد از قلل بلند بهار بکیر خط سرحد با نقطه کمرقویه تابع کوههائی که محال ارس را
منفصل میکند چون قلل جبال از جانبین مجاری میاه را فرق میدهند لهذا در اینجا نیز خط سرحد اهالی
قسم تعیین میکند و در فوق دره بمسافت واقعه ما بین آدینه بازار و قلل بحکم گفته شد منتها از آن
خط سرحد از قله کمرقویه بلندی کوههائی که محال زنگه زور را از محال ارس فرق میدهد متابعت میکند تا
بر حد محال ولکیج همواره بر طبق همان ضابطه در باب مجاری میاه معین شد محال زنگه زور از آن حصه که
در سمت مخالف قلل جبال مذکوره واقع است از این قرار حصه روسیه خواهد بود از ابتدای سرحد محال
ولکیج خط سرحد ما بین دو دولت قلل جبال کلوبوته و سلسله کوههای عظیم که از ولکیج میگذرد متابعت میکند تا
منبع شمالی رودخانه موسوم باستارا پیوسته بملاحظه همان ضابطه در باب مجاری میاه و از آنجا خط
سرحد متابعت مجرای این رودخانه خواهد کرد تا بملتقای دهنه آن بحر خزر و خط سرحد را که بعد از این متصرفات
روسیه و ایران را از هم فرق خواهد کرد تکمیل خواهد نمود **فصل پنجم** اعلیحضرت پادشاه ممالک ایرانی
از جانب خود و ولیعهدان تمامی الکا و اراضی و جزایر و جمیع قبایل خیمه نشین و خانه دار را که در میانه
خط حدود معینه فوق و برف ذال کوه قفقاز و دریای خزر است الی الابد متعلق بدولت روسیه میداند **فصل ششم**
اعلیحضرت پادشاه ممالک ایران بتلافی خسارت دولت روسیه مبلغ ده کرور نقد که عبارت
از مبلغ ... مناط ... قرار داده و در ... و جمیع ... قرار داد علیحده که لفظ بلفظ
گویا در این عهدنامه مندرج است معین خواهد شد **فصل هفتم** چون پادشاه ممالک ایران از ... عباس میرزا
را ولیعهد دولت قرار داده امپراطور روسیه نیز تصدیق این مطلب نموده تعهد کرده ... را
از تاریخ جلوس بتخت شاهی پادشاه بالاستحقاق آن ملک میداند **فصل هشتم** کشتیهای تجارت ... روس
و ایرانی از هر دو طرف اجازه دارند در بحر خزر و طول سواحل آن بطریق سابق سیر کنند و بار آن
فرود آرند و در حالت شکست کشتی از هر دو طرف امداد و اعانت خواهد شد و در باب سفاین جنگیه که
علمهای عسکریه روسیه دارند چون سابق از قدیم در بحر خزر دارند و غیر از دولت روس دولتی دیگر را
ندارند **فصل نهم** وکلا و سفرای طرفین ... و ... باید از هر طرف ...
ترتیب و ... **فصل دهم** در باب امر تجارت ... پادشاه
و ... عهدنامه ... و تصدیق ... پادشاه ممالک ایران
در باب کنسولها و حامیان تجارت که از دولت روس ... در هر جا که مصلحت ... تعیین

لو

شود تعهد میکند و لیکن کنسولها و حامیان را که زیاده از ده نفر اتباع نخواهند داشت حمایت و احترام نمایند
امپراطور روسیه نیز در باب کنسولها و حامیان تجارت ایران وعده میکند که بهمین ... رعایت
منظور دارد و هرگاه از دولت ایران محققا شکایتی از کنسولها و حامیان تجارت روس واقع شود
وکیل یا کارگزار دولت روس ... دولت ایران متوقف است و اختیار کنسولها و حامیان
تجارت با او ... دارد ... رجوع نماید **فصل یازدهم** امور
و ادعای تبعه طرفین که بسبب جنگ تاخیر افتاده بعد از انعقاد مصالحه موافق عدالت باتمام خواهد رسید
و مطالباتی که رعایای جانبین از یکدیگر یا از خزانه داشته باشند بتعجیل و تکمیل وصول بدیشان خواهد شد
فصل دوازدهم دولتین علیتین معاهدتین بالاشتراک در منفعت تبعه جانبین قرار دادند که ... برای
آنهائی که ما بین خود بسیاق واحد در دو جانب رود ارس املاک دارند موعد ... مقرر نمایند تا
بازادی در بیع و معاوضه آنها قدرت داشته باشند لکن امپراطور ممالک روسیه از منفعت این قرار داد
در همه آن مقداری که بار متعلق ... حسین خان و ... و حسن خان و ... حاکم سابق ایروان
نخجوان کریم خان را مستثنی میسازد **فصل سیزدهم** اسرا ... در جنگ آخر و قبل از آن ... تبعه که
از هر دولت باسیری افتاده اند از هر دو طرف قرار داده شد که در مدت چهار ماه باخراجات راه
... عباس آباد فرستاده شود و وکلای طرفین که در آنجا مامور باین کار باشند آنها را ... تحویل گیرند
و هرگاه در مدت مذکوره ... واقع شود هر وقت از هر طرف مطالبه کنند یا اسرا ... خواهند
بلا مضایقه رد کرده آید **فصل چهاردهم** از دو طرف ... تقصیر نمود رعایای جانبین ... فراری
که در حالت جنگ و قبل از آن بمملکت طرفین رفته اند یا بعد از این بروند ... و ...
... مطالبه نشود لکن ... از حکام و خوانین یا روسا و ... بزرگ
و غیر آن ... ممالک دو طرف ... و ... خفیه ... حرکات
در ممالک طرفین نگاه ندارند و از حدود معینه در فصل چهارم اخراج سازند **فصل پانزدهم** اعلیحضرت پادشاه
ممالک ایران باید از تقصیرات اهالی آذربایجان از خاصه و عامه که در مدت جنگ و تصرف عساکر روسیه
در ولایات ... و ... شده اند ... و هر یک خواسته باشند با عیال از آن ولایت بیرون
روند تا مدت یکسال ایشان مهلت داده شود و اموال و ... خود را بیع با نقل بممالک روسیه نمایند
و احدی از حکام بهیچوجه متعرض خسارت آنها نشود و در باب بیع املاک ... مهلت داده شود هرگاه در مدت
یکسال مذکوره ... **فصل شانزدهم** بعد از امضای عهدنامه

با غیر قرار

میمونه فی الفور وکلای مختار جانبین تسوید العهدنامه فرا بسجده و خود روانه شاهزاده نزد در شرک خط ... تعهدی ... روانه
این مصالحه نامچه را در دو نسخه یک مضمون ترتیب یافته و بخط و مهر وکلای طرفین رسیده و مبادله کرده‌اند
گردیده است باید امضای آن بتصدیق و دو پادشاه و دیجاه در مدت چهار ماه و اگر ممکن شود زودتر با
وکلای مختار ایشان مبادله شود تحریرا در قریه ترکمانچای بتاریخ دهم شهر شعبان سنه ۱۲۴۳ هجری
که عبارت از بیستم شهر فوریه سنه ۱۸۲۸ عیسوی است
باب السلطنه رسید بامضای وزیر امور دولت خارجه ایران ... رسید **فصل اول عهدنامه تجارت** ...
میمونه شعر ... بتفصیل فصول آن نیز قرارداد ... ابراز و **فصل اول** دولتین
علیتین بجهت تشویق و ازدیاد ... رعایای خود از منافع و فوایدی ... آزادی ... تجارت ... متعاهد
وارند ... قرار داده‌اند که رعایای دولتین ... مالک ایران میتوانند تجارت کرد ... و همچنین
رعایای ایران ... از راه خشکی ... سرحد ... روس و ایران ... روس میتوانند
و معامله ... و متاع خود را ... در ممالک ...
با متاع ... از اروپا ... از ... دولت روس
در مملکت ایران ... اموال ... یحتاج ... داخل ... **فصل دوم** ...
باید ... تمام ... معامله ...
... از رعایای ... روسیه ...
اینگونه ... از جانب حکام ولایت ... **فصل دوم** ... و ... ضمانت نامه ...
تجارت ... مابین ... ولایت ...
تنها ... حاکم ولایت ... مابین الطرفین ...
لازمه ... اگر ... از طرفین ...
محکمه عدالت ...
و اینکه ... معاملات منعقده که ...
... واقع شده ...
... از طرفین ...
یکی از تجار روس ... ایران ... از ... اموال او ...

دیگر

وکیل و کارگزار ... استعلام نمایند ... از ... ممکن ... بکار ... ارباب ...
باید ... تحقیق کردن ...
کرده ... قرار داده ... ایران ... روس ...
... **فصل سیم** ... تجارت ...
الذکر گشته اند ... قرار داده شده ... روس ایران ...
... مملکت ... ایران ... دولت ...
... سرحد ... روس و ایران ... روس ...
با همان ... راهها ... در وقت ...
... و اگر دولت روس ... لازم ...
تازه ... گمرک ... قرار ...
فصل چهارم اگر دولت روس یا ایران با دولت دیگر در جنگ باشند ... ممنوع نخواهد بود ...
با رعیه خود از خاک ... **فصل پنجم** ...
و در ایران ...
... رعیه روس ...
... دولت ایران ...
لکن در وقت ضرورت ... ایران ...
تعیین کنند ... **فصل ششم** ...
... ایران ...
...
مصارف ... تعیین ...
دولت ... روس ... ایران ...
و کنسولها ... تجارت روس ... رعیه روس ...
...
ایران ...
مطالبه ...

در وادان از بعضا لوجه مخواهند کرد **فصل هفتم** همه ادعاها و دعاوی و مرافعات که مابین تبعه روسیه با یکدیگر بوقوع آید بالانحصار بملاحظه

و قطع و فصل کنسول یا کارگذار ها یا وکیلان ایلچی دولت روسیه در ایران بر طبق قوانین و عادات دولت روسیه رجوع خواهد شد

... و هم چنین ادعاها و دعاوی مابین تبعه روس با تبعه دولت دیگر با اتفاق ایشان در حضور کارگذار روس

... و مرافعات و ادعاهائی که مابین تبعه روس و ایران واقع شود به دیوانخانه شرع و یا حاکم عرف ولایت

معروض و محول میگردد و ملحوظ داشته شود که در حضور ترجمان کنسول یا کارگذار ... و ادعاهائی که

... شده باشد دوباره استماع نخواهد شد هرگاه از اوضاع معلوم شود که تفحص و ملاحظه ثانی لازم باشد

... کنسول یا کارگذار یا وکیل روسیه را ... اخبار نمود ملاحظه ... شده در ... آن امر ...

و حکوم علیه ... کرده ... در دفترخانه اعظم پادشاهی در تبریز یا طهران ... خواهد شد

روسیه **فصل هشتم** کار قتل و ارتکاب آن و سایر جرائم بزرگ ... در میان خود رعایای روسیه ... بحکم قطع

و فصل آن متعلق است بایلچی یا کارگذار یا کنسول روسیه ... در ... بموجب ... حاکم

خود واگذار شده است اگر یکی از تبعه روسیه ... متهم ... با دیگران متهم باشد بهیچ وجه در اعانت

وارد نباید کرد ... ثابت ... و در ... حاضر ... باشند ...

از تبعه روسیه ... متهم ... حکام ولایت ... تشخیص حکم جرم ... از ... حضور ...

از طرف کنسول یا کارگذار روسیه اگر در ... از کنسول و کارگذاری حکام ولایت مجرم را

بجا ... کنسول یا ... روسیه ... روانه ... و ...

... متهم ... حاکم ... از ... مرتب ... رسیده ...

حکم جرم خواهد شد ... متهم ...

... ثابت ... مجرم ... روسیه ...

... **فصل نهم** ... دو ...

معاهده ... اهتمام تمام در باب رعایت و اجرای شروط این معاهده خواهند و ... حکام ولایات ایران ...

... از ... تخلف ... خواهند کرد ...

... تخلف ... تحقیق ... اعلیحضرت امپراطور کل ممالک

... روسیه ... معاهده ...

و ... فصل ... عهدنامه ... ایران ... و ...

... مذکور ... معاهده ...

پنهان نماند ... این دو نسخه ... مهر ... در قریه ترکمانچای

دهم شهر فیورال سنه ۱۸۲۸ ... مسیحیه ... پنجم شهر شعبان المعظم سنه ۱۲۴۳

هجریه ... اکامیسیه ... لشکر ... ایران و روس ... کرمان ...

... ابراهیم خان ... همراه ... شهریار ... عباس میرزا ... شاهزاده ...

... کرمان ... استقلال ... حکم ابراهیم خان ...

... وزارت ... بیگلربیگی ...

... ابراهیم خان ... بعد ... قلعه ... کرمان ...

... ابراهیم خان ... کرمان ...

... ابراهیم خان ... کرمان ... جهانگیر ...

... وزارت ... خان ...

ابراهیم خان ... عباسقلی خان ...

... قلعه ...

... کرمان ...

... سلطنت ...

... شهریار ... خان ...

... حضرت شهریار ... غلام ...

... عباسقلی خان ...

... کرمان ...

... کرمان ...

... خان ... جمادی الاخره سال هزار و دویست و چهل ...

... عباسقلی خان ...

... شاهزاده ... میرزا ...

... کرمان ...

... خان ...

... وزارت شاهزاده ... اوله ...

شاهزاده و مردم آنجا را بجهة عداوت و دشمنی مقهور بر شاهزاده طغیان کرده امرا و اعیان و خزاین و دفاین او را
از طرف و طایفه و سپاه و سفید با خود داشت و زنان و فرزندان و جواهر و جوهر او را با زادی او که بر بارگیر کرده شده
روانه دار الخلافه کرده و از سوی شاهزاده محمود میرزا از حضرت شهریار جهت انصراف محال کرمان راه یزد پیش گرفت
چون بحوالی آنجا رسید ناگاه با زنان و فرزندان و پیشرو بزرگ باز خورد و گروه عبد الرضا خان [illegible] بدانست ناچار اولاد و عیال
در رودکنار خویش را به قرب پسندیده [illegible] و سپاه در دار الخلافه گشت و امر عظیم محمد خان کرمانی [illegible] آنگاه امیر [illegible]
اصفهان و جمعی از قبایل بلوچستان و سیستانی فراهم کرده از حضرت عبد الباقی خان با جنگ تسخیر یزد از کرمان بیرون شد در منزل
[illegible] و ارض کرمان و دوازده فرسنگ مسافت تا یزد است مردم کرمان از حضرت عبد الباقی خان و اطاعت محمد خان کرمانی برخاسته
و از لشکرگاه او بهر جانب پراکنده شدند عبد الباقی خان چون این بدید ناچار برگشته طریق شیراز گرفت و در خدمت فرمانفرمای
شاهزاده حسینعلی میرزا فرمانفرمای فارس پناهنده گشت و پس از روزی چند از آنجا سفر طهران کرده در زمره [illegible] آرام و قرار
گرفت و محمد خان کرمانی [illegible] روانه قلعه بم شد و [illegible] سیستان گریخت [illegible] این اخبار معروض درگاه شهریار افتاد
حکومت کرمان و یزد را به شاهزاده حسینعلی میرزا مفوض داشت [illegible]
و [illegible] شجاع السلطنه [illegible] شاهزاده محمود میرزا را از عبد الرضا خان
[illegible] شجاع السلطنه [illegible] یزد [illegible] کرمان [illegible] یزد را حصار داده
کار [illegible] قحط و غلا گرفتار [illegible] حضرت شهریار [illegible]
[illegible] شجاع السلطنه [illegible] محاصره یزد [illegible] عبد الرضا خان [illegible]
[illegible] و حکم داد تا شجاع السلطنه از ارض یزد بیرون [illegible]
[illegible] شاهزاده محمود میرزا [illegible] عبد الرضا خان [illegible] روانه دار الخلافه گشت [illegible]
شهر [illegible] شاهزاده [illegible] سلطان [illegible] عبد الرضا خان [illegible] شجاع السلطنه [illegible]
[illegible] کرمان [illegible] شهر [illegible] خان افغان [illegible]
[illegible] خان
[illegible]
شهر [illegible]
[illegible] شجاع السلطنه [illegible]
روز [illegible] شاهزاده
[illegible] شجاع السلطنه [illegible] حضرت [illegible]

ولی [illegible]

و شیخ حسن از بیم جان خود را میان چاهی در افکنده هم در آنجا جان بداد و از پی این واقعه شجاع السلطنه کس بطلب محمد خان کرمانی فرستاده
او را [illegible] از سیستان برگرفته آورده و از آنجا روانه دار الخلافه داشت تا در حضرت شهریار بود تا هر که [illegible]
و هم [illegible] رعیت شهریار [illegible] آهنگ [illegible] میرزا [illegible] وزیر لشکر بود و در دیوان [illegible]
یکی از وزرای [illegible] چنانکه مذکور گشت طلب فرموده ملازم خدمت و ملتزم رکاب داشت [illegible] عبد الحسین [illegible]
[illegible] وزارت [illegible] صدارت [illegible]
[illegible] اعلی [illegible] صدارت [illegible]
[illegible] میرزا [illegible]
داشت [illegible] وزارت لشکر داشت [illegible] حضرت [illegible]
[illegible] پادشاه [illegible]
[illegible] شاهزاده حسام السلطنه [illegible]
[illegible] شاهزاده محمود [illegible]
[illegible]
[illegible] شاهزاده حسام السلطنه [illegible]
شاهزاده حسام السلطنه [illegible] شاهزاده محمود میرزا [illegible]
[illegible]
[illegible] شاهزاده محمود [illegible] شاهزاده حسام السلطنه
[illegible]
[illegible]
[illegible] حسام السلطنه [illegible]
[illegible] حسام السلطنه [illegible]
[illegible] شاهزاده محمود [illegible]
[illegible]
[illegible] شاهزاده [illegible]
[illegible] حسام السلطنه [illegible]
[illegible]

مانند با جلب برهم نهادند و بر اسبهای خویش جای داده زمام اسبها را کج کشیده و پیاده به منازل خویش راه سپر گشتند [illegible] لشکرگاه
شاهزاده محمود پراکنده شده حال لشکریان ضعیف گشت [illegible] چنانکه افاغنه و بعضی از رعایای قبیله [illegible] داشتند
در کار شاهزاده محمود آمده معروض داشتند و این لشکر مزارع و مراتع [illegible] و آذوقه [illegible] را بغارت [illegible]
شاهزاده محمود مردی [illegible] عباس خان نام داشت و حارس سراپرده و حافظ خوابگاه شاهزاده بود طلب داشت و فرمان داد [illegible]
و قریه [illegible] لشکریان را از [illegible] باز دارد عباس خان برنشست و عنان زنان به مزارع آنجا شتافته بسیار [illegible]
[illegible] جمعی از لشکریان [illegible] و آغاز تعدی کرده چنانکه عباس خان از در طرد و منع [illegible]
و [illegible] لاجرم عباس خان [illegible] در خاطر آمد و چند تن از مردم قریه [illegible] را امور کار شده و هم اکنون
راه بر گرفته و [illegible] این جمله [illegible] بر این قریه [illegible] و تفنگهای خویش را [illegible] و غوغا در انداخته [illegible]
لشکر حسام السلطنه [illegible] در راه در رسید [illegible] این لشکریان [illegible] و از [illegible] قریه [illegible] مردم قریه [illegible]
داشتند و [illegible] از قریه [illegible] تفنگها [illegible] لشکر حسام السلطنه رسید و لشکریان از قریه
به لشکرگاه گریختند در این وقت از غوغای مردم و فرار لشکریان [illegible] عباس خان [illegible] گشت
[illegible] لشکر حسام السلطنه رسید [illegible] بر اسب خویش نشسته چون برق [illegible] راه لشکرگاه
شاهزاده محمود پیش داشت [illegible] مردم [illegible] خیمهای خویش [illegible]
از پیش [illegible] لشکرگاه [illegible] شاهزاده [illegible]
نشسته [illegible] لشکر حسام السلطنه [illegible] شاهزاده [illegible]
[illegible] لشکریان [illegible] پیاده [illegible]
[illegible] حکیم [illegible] شلوار [illegible] رسیده [illegible]
[illegible] اسب [illegible]
[illegible] شاهزاده محمود سوار شده [illegible] لشکر [illegible]
[illegible] مردم [illegible] اذکار [illegible]
[illegible] عباس خان [illegible]
[illegible] شاهزاده محمود [illegible] لشکر حسام السلطنه [illegible]
[illegible] شاهزاده محمود [illegible]
[illegible] شاهزاده [illegible]
[illegible] لشکر [illegible] حسام [illegible]

[illegible]

[illegible] کار [illegible] این کار [illegible] انجمن [illegible] راه [illegible]
شتافت از پس او [illegible] شاهزاده [illegible] توپ و تفنگ [illegible]
جنگ و [illegible] در [illegible] قلعه را [illegible] السلطنه سپرده [illegible] پادشاه [illegible] مملکت [illegible] حسام السلطنه
[illegible] شاهزاده محمود [illegible] آمده [illegible] شاهزاده [illegible] راه [illegible]

وقایع سال یکهزار و دویست و چهل و سه هجری [illegible] روسیه [illegible] ایروان

در سال یکهزار و دویست و چهل و سه [illegible] و چهل و [illegible] از شب [illegible] شد [illegible]
شاهنشاه ایران [illegible] شاه قاجار جشن نوروزی [illegible] سلاطین عجم [illegible] الدوله [illegible] وزارت [illegible]
در [illegible] لشکر [illegible] روسیه [illegible] پادشاه را [illegible]
از [illegible] صدارت [illegible] حاجب [illegible] امین الدوله [illegible] وزارت [illegible]
[illegible] روسیه [illegible] روسیه [illegible] ایران [illegible] ایروان
[illegible] امپراطور [illegible]
ایران [illegible] امپراطور [illegible]
امپراطور [illegible] امپراطور روسیه [illegible] شاهزاده [illegible]
ایران را [illegible] السلطنه [illegible] پادشاه [illegible]
[illegible]
[illegible] السلطنه [illegible] امپراطور را [illegible] مملکت [illegible]
[illegible] السلطنه [illegible]
[illegible] السلطنه [illegible] الدوله را [illegible] سلطنت [illegible]
[illegible] حضرت پادشاه [illegible]
[illegible] شاهنشاه [illegible]
[illegible] میرزا [illegible]
[illegible] خان [illegible] وزارت [illegible]
[illegible] خان [illegible] میرزا [illegible]
[illegible] لشکر [illegible] خان [illegible]
[illegible] خان [illegible] میرزا [illegible] شاهزاده [illegible]

[illegible]

[illegible]

سهراب خان از جلوه مشهد چنبه برون زد و در شرق را با طلیعه امیر علیشیر خان عرب نیز با سپاه جلو رسیده و شب دو خان هزاره
با همه سوار بلشکرگاه پیوست با محمد خان افغان نیز از قبل کامران میرزا والی هرات با ده هزار سوار مبوزیان امر و منتظر
فرمان نشسته این عده و عده هلاکو میرزا تا طاهر ترتیب برانداز محمد خان فرا امد چون کار بر یکونه دید از در حیلت و نیرنگ پیام کرد
و ارخی مرد فی حضرت شاهزاده داشت از جانب او از حضرت خوانین خراسان هر یک انشاء عام و از فرمان برتافته ام اگر شاهزاده بجا گذرد
و خاتم بر بند و بحکان دشمنان را در حق من بجا نیاورد و محمد میرزا از ایشان فرو خواهد که حضرت شتابم و شاه بدیگر هلاکو میرزا که
هنوز است و چند جوان به تجربت نموده سخن او را باور داشت و سخیف بر طاشت و کلمات چند بار نموده رسید و خوانین خراسان
نمود و نزدیک محمد خان فرستاده و محمد خان بیچاره توانست کلمات اگر نامه بر خوانین الخلاف نمود و لیکن را از شاهزاده رنجه ساخته
با خود یار کرد و لکارش شاهزاده دیگر گون شد مصلحت در الفت و دیگر در قطع ترتیب کار بر توانست نمود جلد در لشکر گاه درست
توانست نمود ناچار برگشت و در راه مشهد مقدس پیش اگر فت و از راه هزاره بجانب رضا قلیخان در اطراف مشهد مقدس شرف زیارت
افکنده مرجعت کرد از آنکه رضا قلیخان و یار محمد خان افغان و دیگر خوانین خراسان با هلاکو میرزا پیوسته از حضرت اقدس آمده و دو تن
رضا قلیخان هلاکو میرزا را از خراسان بتفاوت برخراسان داشت بار دیگر جمعی لشکریان و عده و بیرون کاشته بجنورد آورده و در آنجا کرد
او را با خان را بر مسند حکومت جای داد و شهر شاپور و قوچان را نیز بجهت خراسان آورده و اماد خود جعفر قلیخان پسر نجفقلیخان
شادلو را بحکومت آن اراضی برداشت پس از روزی چند از آن آورد ناپسند چنانکه شد هلاکو میرزا را کسی بحضرت
وا و بشهر سبزوار نزدیک برادرش ارغون میرزا تا فته بحضرت حال را عرض درگاه پادشاه نمود شهریار تاجدار لطفعلی خان
نیز این فتنه شاهزاده امیر میرزا را منشور حکومت خراسان سپرده بیرون فرستاد تخت امیر میرزا به سبزوار آمد و چون اهالی
خراسان شجاع السلطنه در آنجا جای داشتند از در آمدن شهزاده آگاه شده و آثار ناچار از آنجا بمشهد مقدس شتافت و ...
چون بعضی از فرزندان شجاع السلطنه در ارک مشهد جای داشتند و هیچ جانب نسبت آن دیگر فرمان پذیر نبود کار بسکنی اقتدار
و این خبر نیز در دار الخلافه سمر گشت ایام السلطان شهریار تاجدار امیر میرزا را ... و حسین خان قاجار قزوینی سردار ایروان
با برادرش حسن خان ... فرمان منصور شیشتال با جمعی از لشکر ... در نیمه شهر صفر ... اقدس مشهد آمده
و ارک مشهد چون ... از طرف فرزندان شجاع السلطنه بیرون آورده و ارغون میرزا که در سبزوار ... فرمان ... گشتند
این هنگام ... افغانستان کار بر مردم ... زیرا که ... شاهزاده محمود خان برادران فتح خان در آن ممالک ...
شده و هر کدام ملکی از اولاد تیمور شاه ... برنامه سلطنت برداشته آغاز ... و مردم از ایشان ... لاجرم
مردم از جانب ... سکه بنام ... شاهزاده ... کشمیر تا قندهار سکه
کشمیر ... بحجت فرمان ... مردم کابل و پیشاور ... ایران گشتند ... حسینعلی خان ... انفاذ
حضور شاهنشاه ایران ... هر گاه شهریار تاجدار ملکی ارسال ... از لشکر ... بجانب ...

[illegible]

چون از این مملکت ... که ... قدیم الدهر فرمانبردار سلاطین ایران بوده اند چون ... زمین و ...
فتح خان را دولت ... بسپاریم و تا سرحد پیشاور و پنجاب ... زحمت ... رسیدن حسینعلی خان ... شهریار تاجدار
و ... بر ... گشت ... طریق ... حوالت می سپرد و مامور ...
سپاه ... از ... حسینعلی خان را ... در دار الخلافه ... برحسب
... از ... مملکت ... فرمود ... شهریار
تاجدار ... دار الخلافه ... در آنجا ...
... شاهزاده ... سپاه ...
...
برحضرت ... تاجدار ... دار الخلافه ... چند بیاسود
... شهریار ... راه سلطانیه ... غلامحسین خان سپهدار عراق ...
... از عراق ...
...
و شاهنشاه را با ... سپاه ... خزینه ... و چندانکه سیم و زر ... داشت
در ... لشکر ...
... از ... سلطانیه ... لشکریان ...
...
... عراق ...
... سلطانیه ...
... قزوین ...
... سپهدار ... گشت
... دار الخلافه گشت

١٠٨

این هنگام ینارال گریبایدوف خواهرزاده ینارال اسقاویچ چندی در ترکمان چای حاضر بود و از شرایط مصالحه آگهی داشت بحکم جور کار
ایمپراطور شتافت و صورت مصالحه را باز نمود الله کار رواداران دولت روس او را مامور سفارت ایران داشتند تا در دار الخلافه
اقامت جوید و شرایط مصالحه را بپای برد و نامه مودت و مصافات ایمپراطور را با چند چراغ چهل چراغ بلور و دیگر اشیاء نفیسه مصحوب او
انفاذ داشتند چون خبر ورود او به تبریز رسید نایب السلطنه نظرعلیخان قشار ارومی را بمهمانداری او بیرون فرستاد و او را با مطالعات ...
در آورد و چنین در شرط نامه مقرر بود که قونسول از دولت روس بجهت قرار کار تجارت در ممالک ایران مقیم باشد و هنوز قونسول معین
نشده بود گریبایدوف یکی از مردم خود را بعادت رزانه گیلان داشت و خود راه دار الخلافه پیش گرفت از دربار شهریار محمد خان
برادرزاده قشار بمهمانداری او مامور گشت و روز یکشنبه پنجم شهر رجب وارد دار الخلافه شده بسرای محمد علیخان کاشانی وزیر ...
در آمد و ... قشار را او را استقبال کرده فرود آورده و روز دیگر میرزا ابوالحسن خان وزیر دول خارجه و اللهیارخان دولو قاجار
نایب ... بدیدن او رفتند و ... حشمت و ... او را نگاه داشتند و ... چنانکه قانون بود
او را بحضرت پادشاه آوردند گریبایدوف را تمرد و کبری غیر معروف بود در تمهید ... سلطنت و ... در حضرت
خلافت حضور ... او ... جسارت همی زد و ... غلظت و خشونت همی گفت
با اینکه ... سلاطین در چنین امور ارزنده را ... کند و خرد را ... پادشاه عاقل مجرب ... کردار او
... آغاز فتنه ... کرد ... پیش گرفت
... در ایران ... خانه ... در خانه ...
... چند ... ایران ... در خانه ... الدوله و ... ولد
... مسلمانی داشتند ... الدوله ... مصالحه ... مجرم و متهم
درگاه پادشاه بود ... نقض عهد ... برادر ... گریبایدوف ...
... تلاوت قرآن مشغول ... اسلام را ... الام داده ...
... سلطنت ... دیوان وقت او
... گریبایدوف ... ینارال ... گفت ...
ایران ... خویش ... داشتند که
... گریبایدوف ... مسلمانی ...
... غوغا ... مسجد ... امام جماعت ...
... علما ... غوغا ...
... غوغا ... گریبایدوف ...

وزیران دربار ... ازین امر ... مردم شهر ... بخشونت ...
دین ... دولت ... ازین ... ایم اگر ... حمایت ...
... ازین ... ناچار ... غوغا طلبان فریاد کنان
طریق خانه گریبایدوف پیش گرفتند گریبایدوف چون کار ... دید ... بالاتفاق
از خانه بیرون فرستاد و در سرای خویش ... خویش ... است
فرمان داد تا تفنگها ... گشادند ... مسلمانان ...
... برادر ... حشمت الله ... از در و دیوار خانه گریبایدوف ... کرده ...
... مردم ... غارت ...
... پراکنده شدند ... غارت ...
... گریبایدوف ... مردم ... پراکنده ...
... دولت ... مردم ...
ارامنه ... گریبایدوف ...
نظرعلیخان قشار ارومی ... تبریز ... نایب السلطنه ... گریبایدوف ...
... دولت ... کارداران دولت ...
... ایمپراطور ...
چنین ... قاجار ...
... گریبایدوف ...
... ینارال اسقاویچ ... کارداران دولت ...
... ینارال گریبایدوف ... دولت ...
... دار الخلافه ... حضرت ...
...
...
...
...
...

بریافه و [illegible] دولت [illegible] از جمیع خبر [illegible] تهران سیاست [illegible] تعقیب [illegible] اطلاع
ایستادن دولت [illegible] شاهزادگی و [illegible] روش است و شهادت موصوف صاحب نایب [illegible] اهل [illegible]
او [illegible] عامه [illegible] موصوف [illegible] هرگاه [illegible] دولت [illegible] رجوع [illegible] دولت علیه ایران
[illegible] چنان [illegible] گزیرش [illegible] چنین [illegible] هزار [illegible] تفضیح است نخواهند شد [illegible]
بزرگ [illegible] نخواهند [illegible] اگر [illegible] و شهادت موصوف صاحب [illegible] قبول [illegible]
دولت علیه [illegible] این امر خطیر [illegible] بوجه حسن [illegible] آورد و [illegible] سردار [illegible] خواهند
کرد و هرگاه [illegible] نخواسته [illegible] باشد [illegible] و اگر [illegible] دولت [illegible] حکم [illegible] قطع این گفتگو
موقوف بحکم [illegible] شاهنشاه معظم [illegible] موصوف [illegible] رسید [illegible] نایب السلطنه [illegible] و قصه [illegible]
[illegible] دولت [illegible] کارداران دولت [illegible] موصوف [illegible] شده [illegible]
موصوف [illegible] پطرزبورغ [illegible] امپراطور [illegible] کدورت [illegible] جواب نایب السلطنه [illegible]
[illegible] دولت [illegible] اگر [illegible] بحکم قضا این کار [illegible]
[illegible] امپراطور [illegible]
[illegible] محکم [illegible] اتحاد [illegible] اوراق [illegible]
بحکم شاهنشاه ایران [illegible] پادشاه [illegible] امپراطور [illegible] نایب السلطنه [illegible]
[illegible] ملوک [illegible] حضرت شاهنشاه ایران [illegible]

وقایع سال یکهزار و دویست و چهل و چهار هجری [illegible]

در سال یکهزار و دویست و چهل و چهار هجری [illegible] ساعت و [illegible] و پنج دقیقه از شب شنبه پانزدهم رمضان [illegible] خورشید به برج
[illegible] شاهنشاه ایران [illegible] عید [illegible] در [illegible] نایب السلطنه [illegible]
رکن الدوله [illegible] تبریز [illegible] و وقایع [illegible] نایب السلطنه [illegible]
[illegible] امپراطور [illegible] رکن الدوله [illegible] موصوف [illegible]
امپراطور رسید و [illegible] کارپردازان دولت روسیه [illegible] شاهزادگان ایران
بحضرت امپراطور [illegible] کارداران [illegible] دولت [illegible]
[illegible] نایب السلطنه [illegible] خسرو میرزا [illegible] سفارت [illegible]
[illegible] امپراطور [illegible] سلطنت [illegible] نایب [illegible]
[illegible] امپراطور [illegible] تفلیس [illegible]

شاهزاده

شاهزاده رکن الدوله وارد تبریز شد و نامه شاهنشاه ایران [illegible] امپراطور روسیه [illegible] داده [illegible] بصحبت [illegible] باید با مجلس
پست [illegible] رکن الدوله وارد تبریز گشت و خسرو میرزا [illegible] در ماه [illegible] شاهنشاه ایران
[illegible] صد هزار [illegible] خسرو میرزا [illegible] رکن الدوله [illegible] تبریز [illegible] نایب السلطنه
[illegible] خسرو میرزا [illegible] تفلیس [illegible] خسرو میرزا از تفلیس [illegible] پطرزبورغ [illegible]
[illegible] امپراطور [illegible] تبریز گشت [illegible]
امپراطور [illegible] تبریز گشت نایب السلطنه [illegible]
[illegible] خسرو میرزا [illegible] پطرزبورغ [illegible] تبریز [illegible] رکن الدوله
[illegible] شنبه [illegible] محرم سال [illegible] دویست و [illegible] هجری [illegible] تبریز [illegible] کارداران روسیه
[illegible] خسرو میرزا [illegible]
[illegible] بوده [illegible] مردم [illegible]
[illegible] میرزا مسیح مجتهد [illegible] مردم [illegible] ایران [illegible]
سفارت خسرو میرزا [illegible] غوغا [illegible]
[illegible] میدان [illegible]
[illegible] شاه [illegible]
[illegible] میرزا مسیح [illegible]
ایلچی [illegible] قانون شرع [illegible]
[illegible] ماهیت [illegible]
[illegible] میرزا مسیح [illegible] حضرت پادشاه [illegible] طهران [illegible]
[illegible] چند [illegible] کردن [illegible]
[illegible] مسجد [illegible] مردم طهران [illegible]
[illegible] طهران [illegible] ایلچی [illegible]
[illegible] ابراهیم [illegible]
[illegible] ایلچی [illegible] میرزا مسیح [illegible] طهران
[illegible] غوغا [illegible]
[illegible] مردم [illegible] ایلچی [illegible]

ورود خسرو میرزا به پطرزبورغ

قتل ایلچی روس در طهران

حسین خان سردار ایروان و برادرش حسنخان ساری اصلان [illegible] شده خراسان [illegible] فرمانبرداری
پرده اما رضاقلیخان کرد [illegible] حاکم خبوشان [illegible] خراسان [illegible] جهت [illegible]
و [illegible] حسین خان [illegible] محمدخان قرائی [illegible] حضرت [illegible]
[illegible] محمدخان [illegible] سردار [illegible] رضاقلیخان [illegible] خراسان [illegible] رضاقلیخان [illegible]
[illegible] سردار [illegible] محمدخان قرائی
[illegible] رضاقلیخان [illegible] مقصود
[illegible] رضاقلیخان [illegible] سردار [illegible] رضاقلیخان [illegible] مشهد
[illegible] محمدخان [illegible] مشهد [illegible] قرائی [illegible] ارک
و [illegible] شهر مشهد [illegible] سردار [illegible] محمدخان در شهر [illegible]
سردار [illegible] شهر [illegible] مشهد [illegible] حضرت
شهر [illegible] محمدخان قرائی [illegible] سردار [illegible] رضاقلیخان
[illegible] محمدخان [illegible] حضرت [illegible]
[illegible] مشهد [illegible] قرائی [illegible]
[illegible] شاهزاده احمد میرزا [illegible]
[illegible] احمد میرزا [illegible]
[illegible] مصطفی قلیخان [illegible]
[illegible] شاهزاده [illegible] شاهزاده [illegible] ربیع الثانی
[illegible] رضاقلیخان [illegible] شاهزاده [illegible]
[illegible] قرائی [illegible]
مشهد [illegible] محمدخان [illegible] کلات [illegible] مشهد [illegible]
[illegible] محمدخان [illegible] شاهزاده [illegible]
[illegible] محمدخان قرائی [illegible]
[illegible] شاهزاده احمد میرزا
[illegible] مصطفی قلیخان [illegible]
[illegible] مصطفی قلیخان [illegible]

جارکو

(margin, red:) شورش رضاقلیخان [illegible]
(margin, red:) حکومت شاهزاده احمد میرزا [illegible]

جارکو [illegible]
[illegible] شاهزاده [illegible]
[illegible] حسین خان سردار [illegible]
[illegible]
[illegible] حسین خان سردار [illegible]
اصفهان [illegible] معتمدالدوله [illegible]
[illegible] معتمدالدوله [illegible] منشی الممالک [illegible]
[illegible]
[illegible] منشی الممالک [illegible] ربیع الاول [illegible]
[illegible] میرزا محمدتقی علی آبادی [illegible] منشی الممالک [illegible] ربیع الثانی
[illegible] امپراطور [illegible]
[illegible] شاهزاده [illegible]
[illegible] شاهزاده [illegible]
[illegible] امپراطور [illegible]
[illegible] شاهزاده [illegible]
[illegible] امپراطور [illegible] شاهزاده [illegible]
[illegible] امپراطور [illegible] شاهزاده [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] امپراطور [illegible]
[illegible] خسرو میرزا [illegible]
[illegible] شاهزاده [illegible]
[illegible] امپراطور [illegible]
[illegible] شاهزاده [illegible]
[illegible] خسرو میرزا [illegible] امپراطور [illegible]

(margin, red:) وفات میرزا عبدالوهاب معتمدالدوله
(margin, red:) منشی الممالک شدن [illegible]
(margin, red:) منشی الممالک شدن میرزا تقی علی آبادی
(margin, red:) [illegible]
(margin:) [illegible]

111

بزرگی را هم الفت مواصلت دهیم و خاطر مخالف را از میانه به جهت موالفت بریم اگر روزی چند در دربار حضرت اقامت داریم
هرکس بر سر عالم نام و دل به اسلام دهیم کار ما با که توانیم کرد امپراطور را بگفتار وکردار معروف چنان خوب نمود و هرگز
از قتل گرایبدوف [illegible] و از قبل شاهنشاه ایلچی داشت از نظر امپراطور گذرانید و بزرگان
درگاه دولت روسیه هر یک جداگانه عطایا و خلعتی فراوان [illegible] کرور زر مسکوک که بود و یک کرور از آن هنوز تسلیم
کارداران روس نشده بود امپراطور روسیه زیادت بر آنکه از خون گرایبدوف [illegible] یک کرور آن زر را به جای خرج شاهزاده
بذل کرد و [illegible] شاهزاده و قراول و محمدخان امیرنظام را [illegible] عظیم بزرگ
داشت و رخصت [illegible] جداگانه فرمود و دیگر همراهان را [illegible] رخصت انصراف داد و خسرو میرزا [illegible]
چهار [illegible] رمضان وارد تبریز گشت [illegible] دو ماه و پانزده روز بود [illegible] سفر و سفارت او
[illegible] حضرت شاهنشاه معروض داشت هم در این سال شاهزاده محمد میرزا [illegible] از حکومت استراباد چنانکه مذکور شد
معزول گشت [illegible] حکومت [illegible] شاهزاده [illegible] دارالخلافه گشت [illegible] محمود میرزا [illegible] بعضی
از مردم استراباد [illegible] در خاطر داشتند [illegible] استراباد [illegible] محمود میرزا [illegible]
[illegible] حسام السلطنه محمد میرزا را
کار [illegible] حسام السلطنه [illegible]
[illegible] شاهزاده [illegible]
سردار سپاه [illegible] اول [illegible]
در [illegible]
از [illegible] شاهزاده محمود [illegible]
[illegible] شاهزاده [illegible] حکومت [illegible] محمود میرزا [illegible] دارالخلافه طلب داشت
[illegible] شاهزاده محمود [illegible] دارالخلافه [illegible]
[illegible] حکومت [illegible] حسام السلطنه [illegible]
[illegible] دارالخلافه [illegible] محمود میرزا [illegible]
گشت [illegible] حسام السلطنه [illegible] میرزا [illegible]
[illegible] محمود میرزا [illegible]
[illegible] شاهزاده محمود [illegible]
[illegible] حسام السلطنه [illegible]

زن و فرزند و اموال و اثقال او را [illegible] باز [illegible] حکومت نهاوند [illegible] میرزا
گشت و هم در این سال [illegible] از وزارت مملکت فارس معزول گشت [illegible] هزار و دویست و چهارده هجری
چنانکه مذکور شد شاهزاده حسینعلی میرزا [illegible] مملکت فارس گشت [illegible]
[illegible] وزیر لشکر [illegible] آن جماعت منصوب [illegible]
[illegible] شاهزاده [illegible] حضرت [illegible]
[illegible] شاهزاده [illegible]
[illegible] شاهزاده [illegible]
[illegible] مملکت فارس [illegible] فارس [illegible] استقلال [illegible]
کار وزارت [illegible] گشت [illegible]
[illegible] حضرت [illegible]
[illegible]
[illegible] شاهزاده حسینعلی میرزا [illegible]
[illegible] فارس [illegible] وزارت [illegible]
[illegible] فارس [illegible] امور فارس گشت
و [illegible] فارس [illegible]
[illegible] عبدالرحمن خان [illegible]
[illegible] حسینعلی خان معیرالممالک [illegible] سلطنه [illegible]
[illegible] حضرت [illegible] شاهزاده
[illegible] شاهزاده [illegible] عبدالمجید خان [illegible]
[illegible]
[illegible] شاهزاده [illegible] عبدالله میرزا [illegible]
شاهزاده [illegible] میرزا [illegible] محمد مهدی میرزا [illegible]
[illegible] وزیر لشکر [illegible]
[illegible] مصطفی قلیخان

سمنان را با سپاه رجال حضرت نظم کمر الملک الدوله شهریار محمد ابراهیم خان امین الدوله و مردار الخلافه متوقف بود و با جانب علی شاه ظل السلطان
امور خراسان و حکمرانی بیاری گراز کرد و الله یار خان آصف الدوله امیر با رو بر پیر خان معتمد الدوله ایلخانی و حاجی محمد خان دولو
قاجار را پسر شاه محمد خان و محمد حسین خان در شیراز مطالب بر رود و از ایلخانی شیرازی در دل غایب حسنعلی سالار با رو محمد حسن خان
دولو قاجار مستوفی ایالت و محمد رضا خان و ضبط قریب سال ایالت نیز عزم رکاب شد و جمعی میرزا محمد تقی علی آبادی منشی الممالک میرزا تقی
نوائی منشی خاصه و میرزا اسحاق و تبع نظار و میرزا احمد و میرزا ابراهیم مفتی و میرزا اسدالله مستوفی دیوان و میرزا فضل الله منشی رسائل
ساز دیگر راه کوه و شهریار با سپاه ریشه بجهت چهارم جمادی الاولی سال یونت ویل ایت اجلاس پنج حجری از دار الخلافه نهضت
و از راه قم حل مسافت کرده دهم جمادی الاخره وارد کاشان شد میرزا اسمعیل خان پسر امین الدوله حکومت کاشان داشت خدمتی
بیرون آورد و نظام الدوله ملقب گشت و اعیان و اشراف کاشان سر و ایلخانی را الطاف آموز و از آنجا مرکب سلطانی حرکت آمده
دهم جمادی الاخره وارد اصفهان شد و باغ نگارستان آرامگاه گشت شاهزاده سلطان محمد میرزا را فرمانگذار اصفهان و تقیه از
خدمت فرو گذاشت بلا درنگ از شیراز اصفهان کوچ داده عبدالله خان سپهدار منتقلی لشکر و ولایت هر پیش شد و قشقائی
خانه خانی و اسرای در رکاب بخت پیروزی قیصر استانی نمود و از آنجا با پادشاه راه شیراز گرفت شاهزاده حسینعلی میرزا فرمانفرما
فارس با بزرگان ایل افشاری تا منزل شهر کستان آباد پذیره گرد و روز بیستم رجب شهریار بلا درنگ با حکم شیراز جای گرفت
و نواب فرمانفرما عرایض شاهزاده فرخ شاهزاده حسینعلی میرزا معادل پلیس اکتیوان زر سکه و دیگر اشیا نفیسه پیشکش
پیش گذرانیده و عرف و آذوقه لشکر را ده روزه قانون مضیف کرد سالانه شاهزاده پایه ارزاق زر ادا کند
منال دیوان محسوب و در کار مردم و خان بیرون برای اکبر و یک دید مرکب بهرام و اد شجاع السلطنه نیز در شیراز حاضر
حضرت گشت و بزرگان گردان تحسین سلطنت آورد و حساب خرجی را پرداخته کرد و حسب فرمان محمد زکی خان نوری وزارت
وزارت فارس معزول بود بوزارت کرمان منصوب گشت و در رکاب شجاع السلطنه راه بر گرفت اما عبدالرضا خان یزدی
دار حاضر شده پیشگاه سلطنت پناه گشت میرزا اسمعیل خلف علیاء مجتهد با میرزا ابو براد و برادرزادگان خویش و پیشکش در حوز
سته سلطنت روانه درگاه نمود و از آن روز سفارت میرزا سلیمان عبدالرضا خان در حکومت یزد برقرار ماند و فرزندان او در خدمت
انصراف حسب الامر فرمانفرما رامد و اللطف فرزند اعیان فارس شهریار یک نفر بی جا مانده کرد میرزا محمد علی وزیر
میرزا الملک لقب یافت و میرزا علی اکبر کلانتر فارس پسر حاجی ابراهیم خان شیرازی بقوام الملک ملقب گشت و در همین وقت میرزا
انجام خیر ایالات والفور که ایلچی دولت روسیه در توقف تبریز بود تا ملازمت حضرت جعفر میرزا از مملکت روسیه مرکب
آید این انتظام در حضور میرزا بار بسته و ملحقات ار محمد حسین خان زنگنه و فرمان نایب السلطنه تا اصفهان کوچ داده شهریار
تا جلد از میرزا احمد مستوفی قلعه باب السعاده در رکاب و تحمل امور ولیعهد به فرمان کرد تا اصفهان شده و ایلچی را ملاطفت بعد آن
کوچ داد و از دو گرد پیوستند بیتان خاص گشت با شمول حکم رفت از نایب السلطنه خسرو میرزا ملازم رکاب یاشد در همدان

جرگاه پیوند

جرگاه پیوند و بعد از چندی او از شیراز راه بر گرفته طریق خوزستان و لرستان پیش داشت شاهزاده بهمن میرزا بهاء الدوله
بنوبتانه و آن طرف و خزانه و صندوق خانه را در محل گران بود بر گرفته از طریق اصفهان راه دار الخلافه سپرد و مصطفی قلیخان
سمنانی با لشکر خود ملازم رکاب شاهزاده گشت و علی محمد خان بیدار از خزانه و توپخانه و قورخانه را محل داده باز بار عراق
از راه فعلیان طی مسافت کرد و در بهبهان بر رکاب پیوسته شد و شاهزاده در روز جمعه پیوسته هم شعبان از شیراز کوچ داده
میرزا منصور خان حاکم بهبهان دلیل راه گشت و از دشت ارژن تا کازرون براند از کثرت سیلاب کتاب و از رهگذر چهره چراغ
راه پرداخت شده بواسطه حرکت محال سنجیده و در توقف علف و آذوقه صعب بود حرکت تا چاپار اردوی همایون بعد از نحوه روز
بحرکت آمد و از راه های سخت مردم به زحمت عبور کردند و در اراضی فعلیان و شعب بوان و از جنات اربعه جهان
شمرده توقف اردو و بقلعه سفید از فراز کوه صعب را بکمران آمد از قلعه در پیش منزل حسین الدام تا ماه شعبان رسید
و حوالی و حوزه سلطنت را حاضر کردند و شهریار از منزل بالی اغزیه رفت و بیکامی از ملازمت قائمقام اثار ملازمان حضور
چنانکه علی محمد را از ایلات در کاب برانده و خوانین بعد از آنها دیگر گوی شده و پناه تیز افروزان مبلغ بقره را اموال و بهبودی گشت
ابراهیم خان پسر علی محمد خان صدر اصفهانی به شرف مصاحبت و منصب نظارت داشت هم از ایلات آن حدود چون
مردمان به زبان انجام بود میرزا میان حکیم باشی بهبهانی چنان داشت و هنر و رفعت تعبیه ساخت و بعضی چنان نقص کرده و ملاحظات
و منزل را با سعادت از چشمه که آب آن بیشتر مشروب شد آب بر گرفته خورده و داشته با رود بخشید شاهزاده حسینعلی
از منزل فعلیان رخصت انصراف حاصل کرد و شهریار منزل راه کوچ داده و چهار روز و همه شب کتاب از سیلاب غلیظ اسیاب
و جمعی از ره رونک شتر لشکریان به زحمت تمام عبور کرده و از آنجا از منزل پشت و ضیا آباد گذشته روز دو ضیا آباد
بهره تمام سپرده و طی مسافت کرده کنار آب گردان و در ظاهر شهر بهبهان خیمه زدند و سپهدار با توپخانه در آنجا در رکاب
پیوست و از آنجا با منزل کوه سیاه شتافته بار عبور از سیاه و زحمت سپاه در پیش بود و در آن منزل چون الحشر شهریار از
بهر صید کوهی زنجیر انگشتری کرد و آن از اراضی دولت با کمر شیر تراز بیشه بیرون شد و صید دلیران رکاب گشت شاهزاده
حسام السلطنه هم در منزل کوه سیاه از عبور شوشتر در رسید و در سهم جزیره جابجا برد و شیخ منصور حاکم حویزه نیز در آن
منزل پیشکش خویش بگذرانید و از آنجا فرمان رفت و سپهدار از پیش ادای شوشتر شد که در آن لشکر عراق را از جهت
دلیل دهره وفد مشغول کوکب همایون پشت الکنه شتافت ما از منزل کوه سیاه کوچ داده در ارض رامهرمز فرود شد مرد مان
گویند اگر چه استوار باشد و درخت ما را بجز شیرازان عادل دران زمین برست خواهی عزیز کرد و درخت را او بهار دهنده
هنوز بر رویان و بار آور و طری است و مجوسان بران تقرب جوینده مع القصه شهریار سپهدار جمعه نهم شهر رمضان وارد شوشتر
شد و از نظاره بنیان شوشتر سد برشت شاهزاده محمد علی میرزا بر راه شوشتر که او سکنی جای فرمود و قصه شکستن آن سد و لسیق
آن برست و گریز قیصر در عهد شاپور دو الاکتاف در کتاب اول از ناسخ التواریخ مرقوم افتاد با جمله سد شاهزاده محمد علی میرزا

کرده بودند و شهریار تاجدار در آن شهر عمارت داشت راقم این حروف تحدید کردم پانصد و پنجاه ذرع طول آن است
و شصت ذرع قطر [illegible] ارتفاع دارد اما قطر آن در زیر آب شصت ذرع است چنین بر زبر آب آید بیست ذرع کوه
بالجمله شاهنشاه یکشنبه یازدهم رمضان از آن شهر جلیله نزول کوچ داد و [illegible] از راه برون شده بیست و سیم رمضان
در قصبهٔ خرم آباد خیام فرود آمده و درین ایام بعوقت لشکریان از سیلاب [illegible] جشن نوروزی در خرم آباد

وقایع سال تنگوزئیل هزار و دویست و چهل و پنج هجری و عید نوروز شاهنشاه ایران در خرم آباد

در سال تنگوزئیل هزار و دویست و چهل و پنج هجری بعد از گذشتن [illegible] ساعت و چهارده دقیقه از روز شنبه بیست و دوم رمضان آفتاب بحمل [illegible]
و شهریار تاجدار [illegible] در خرم آباد جشن نوروزی [illegible] و روز سیم عید نوروز از خرم آباد بر بروجرد [illegible]
بر عزم نزول [illegible] همدان گشت و [illegible] الغور که ایلچی روسیه [illegible] ملک الکتاب
و محمد حسین خان [illegible] وارد همدان گشت و نیز نایب السلطنه [illegible] از راه رسید شاهنشاه [illegible]
[illegible] آصف الدوله و علامه خان [illegible] و دیگر امرا در بارگاه [illegible]
[illegible] و انواع لهو و لعب عظیم بزرگ [illegible] پادشاه [illegible]
[illegible] میرزا [illegible] خان [illegible] سلطان ایلخانی [illegible] در بارگاه [illegible]
[illegible] جشن نوروزی در دارالخلافه طهران [illegible]
[illegible] در خرم آباد [illegible] شهریار تاجدار از [illegible] ییلاق در اراضی عراق [illegible]
[illegible] دارالخلافه [illegible] نایب السلطنه [illegible] در همدان [illegible]
[illegible] از همدان کوچ داده هشتم ذیقعده وارد دارالخلافه گشت
و این [illegible] سید محمد خان جلایر حاکم کلات [illegible] شاهزاده محمد میرزا [illegible]
[illegible] و رضاقلی خان پسر
[illegible] والاتبار [illegible]
[illegible] شاهزاده احمد علی میرزا [illegible]
[illegible]
[illegible] احمد علی میرزا
[illegible] سید محمد خان [illegible] رضاقلی خان [illegible]
[illegible]
[illegible] سید محمد خان [illegible] حمله افکندند [illegible]

بنا از قلعه [illegible] احمد علی میرزا در اراضی [illegible] قلعه [illegible]
[illegible] قلعه کلات [illegible] جلایر را بجلد
کوچ داده [illegible] مشهد مقدس شد و [illegible] در حضرت
شهریار [illegible] که در کرمان [illegible]
[illegible] محمد حسنخان دولو قاجار [illegible]
[illegible] شاهزاده محمد علی میرزا [illegible] حکومت کرمانشاهان
[illegible] محمد علی میرزا [illegible] محمد علی میرزا
[illegible] شاهزاده محمد تقی میرزا حسام السلطنه [illegible]
[illegible] بعد از مداخلت [illegible] کار [illegible]
[illegible] محمد حسین میرزا [illegible] قلعه خرم آباد
[illegible] شاهزاده حسام السلطنه [illegible] راقم حروف [illegible] شاهزاده محمود
[illegible] شاهنشاه [illegible] حسام السلطنه [illegible] شاهزاده
محمود در حضرت شاهنشاه [illegible] محمد علی میرزا و دیگر شاهزادگان [illegible] حسام السلطنه
[illegible] لشکر فراهم [illegible] محمد حسین میرزا [illegible]
[illegible] شاهزاده [illegible] محمد علی میرزا [illegible]
[illegible] شاهزاده [illegible]
[illegible]
[illegible]
شاهزاده [illegible] میرزا [illegible] محمد علی میرزا [illegible] شاهزاده محمود [illegible]
[illegible]
[illegible] حسام السلطنه [illegible] بروجرد [illegible]
[illegible]
[illegible] حمله افکندند از بامداد تا فرو شدن آفتاب [illegible] میرزا حسین
[illegible] میرزا [illegible]
[illegible] سید [illegible] میرزا آگاه شد

و حکم داد تا لشکر بر فراز پشته و در بیرون [illegible] پیاده ایستاده برآمدند و عراده‌های توپ را بر فراز پشته نصب کرده پیاده
از چپ و راست اراده شهر نمودند چون حسام السلطنه رسید توپخانه را [illegible] و لشکر را جمعیتی کرد و حکم یورش داد
سپاه او چون شعله نیران راه فراز گرفتند و توپ لشکر تکیه میرزا را [illegible] تاب مقاومت [illegible] الاجرم سپاه
حسام السلطنه منصور گشته و دلیرانه بالای پشته برآمدند مردم [illegible] چون این دلیری بدیدند دیگر نتوانستند درنگ کرد یکبار
هزیمت شدند و راه نشیب گرفتند مردان [illegible] با جلادت و [illegible] از قفای ایشان تاختن [illegible] برده [illegible]
میرزا [illegible] خان [illegible] نظر تکیه میرزا بود در هزیمت [illegible] بود [illegible] و لیکن از [illegible] کرد [illegible]
و [illegible] برد و رحیم خان [illegible] و [illegible] تکیه میرزا را [illegible] و راه [illegible] گرفت
نظر علی میرزا [illegible] تا از اسب [illegible] تکیه میرزا [illegible] و [illegible] رحیم خان [illegible] رحیم خان
[illegible] نظر علی میرزا [illegible] و تکیه میرزا [illegible] و [illegible] سید مراد [illegible]
[illegible] از [illegible] تکیه میرزا [illegible] با چند تن [illegible] و دستگیر گشتند
حسام السلطنه [illegible] و [illegible] با [illegible] حاکم [illegible] داده [illegible]
تمام [illegible] و [illegible] و اموال و اثقال لشکرگاه تکیه میرزا را [illegible]
[illegible] حسام السلطنه فرمان کرد تا [illegible] لشکر [illegible] چهار [illegible]
[illegible] سپاه داده [illegible] محمد حسین میرزا [illegible] محمد حسین میرزا [illegible] داشت
[illegible] از قلعه بیرون شده [illegible] و پیادگان [illegible] از پیش [illegible] در قفای پیادگان [illegible]
[illegible] لشکر [illegible] شوال [illegible] روز هشتم شهر محرم [illegible]
در بیرون حرم [illegible] قزلباش [illegible] و [illegible] حمله [illegible]
[illegible] یکباره [illegible] حسام السلطنه [illegible]
کشته [illegible] نصرالله میرزا برادر محمد حسین میرزا [illegible] حسام السلطنه
[illegible] لشکر حسام السلطنه [illegible]
[illegible] سپاه [illegible] محمد حسین میرزا از اسب [illegible] و پیاده [illegible] سپاه
[illegible] لشکر [illegible] و [illegible]
حسام السلطنه [illegible] محمد حسین میرزا [illegible]
[illegible] پیادگان [illegible] سپاه [illegible]
حسام السلطنه [illegible] محمد حسین [illegible]

ادا معز

ادا معنی [illegible] و [illegible] باز بر [illegible] جعفر [illegible] مجتهد [illegible]
و [illegible] مجتهد [illegible] از شهر [illegible] آورده تا [illegible] فرمان [illegible]
[illegible] کج [illegible] محمد حسین میرزا [illegible]
[illegible] جلال الدوله محمد [illegible] خان [illegible] وزیر [illegible] مشهد [illegible]
[illegible] مشهد [illegible]
[illegible] حسام السلطنه [illegible]
[illegible]
[illegible] رضا قلی خان [illegible] رضا قلی خان [illegible]
[illegible] شیخ ابراهیم [illegible]
[illegible]
[illegible] مشهد [illegible]
[illegible] عبدالرحیم [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] حسین خان [illegible] سفیر [illegible]
[illegible] سفیر [illegible] مراد [illegible] ایران [illegible]
[illegible]
[illegible] ایران [illegible]
[illegible] حسین خان [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] نظر علی [illegible] قاجار [illegible]

بشارت [illegible] و جامه لایق با یک قبضه شمشیر الماس [illegible] میرزا [illegible] را [illegible] و در عشر آخر جمادی الآخره او سلا
بالحاق میرزا محمد [illegible] از راه [illegible] گسیل [illegible] در غیاب عبدالرضاخان حاکم یزد با شفیع خان حاکم بلوک [illegible]
و از ملک کرمان است [illegible] محکم [illegible] و اورا از فرمانبرداری شجاع السلطنه فرمانفرمای کرمان [illegible] شجاع السلطنه
شده از اعیان کرمان لشکری کرد و در یزد تاخته آن بلده را محاصره [illegible] حسینعلی میرزا فرمانفرمای فارس
و ابرقو [illegible] توقف داشت [illegible] نزدیک خویش طلب نمود [illegible] تسخیر قلعه معاون باشد و چون بی اجازت
کارداران دولت [illegible] و اورا از محاصره یزد منع فرماید [illegible] در مملکت کرمان
دعوی [illegible] سیف الدوله میرزا [illegible] بحکومت یزد [illegible] باشد [illegible] شجاع السلطنه
دست از محاصره یزد [illegible] کرمان [illegible] سیف الدوله میرزا [illegible] شجاع السلطنه را در حصار دادن آن بلده
ابرام [illegible] عبدالرضاخان [illegible] حکومت [illegible]
وانیک [illegible] سیف الدوله میرزا [illegible] لشکر [illegible] شجاع السلطنه
[illegible] محمد زکی [illegible] وزیر شاهزاده [illegible] محمد کاظم خان [illegible]
[illegible] عبدالرضاخان [illegible] نایب السلطنه [illegible]
داشت [illegible] قلعه یزد [illegible] نایب السلطنه [illegible]
[illegible] ولیعهد [illegible] محمد میرزا را [illegible]
[illegible] میرزا ابوالقاسم قائم مقام [illegible] شعبان وارد دارالخلافه طهران
شاهنشاه [illegible] یزد [illegible] عبدالرضاخان [illegible] شجاع السلطنه [illegible] کارداران دولت
[illegible] خراسان [illegible] نایب السلطنه [illegible] چهارم شعبان [illegible] دارالخلافه [illegible]
راه یزد [illegible] عبدالرضاخان [illegible]
[illegible] شجاع السلطنه [illegible] نایب السلطنه [illegible]
راه کرمان [illegible] نایب السلطنه [illegible] سیف الدوله میرزا [illegible] حکومت [illegible]
[illegible] کرمان شد شجاع السلطنه [illegible]
نخستین [illegible] استقبال [illegible]
[illegible] شجاع السلطنه [illegible] نایب السلطنه [illegible]
[illegible] شجاع السلطنه [illegible]
[illegible] نایب السلطنه [illegible]

[illegible]

[illegible] حسن خان [illegible] مصطفی خان [illegible] و داع [illegible]
و این [illegible] حسن خان [illegible] مصالحه [illegible] ایران و روس [illegible] باشد [illegible]
[illegible] دولت روس [illegible] دولت روس [illegible]
نایب السلطنه [illegible] حسن خان [illegible]
[illegible] نایب السلطنه بطرف عراق و یزد
[illegible] لشکر [illegible]
[illegible] دولت ایران [illegible]
[illegible] لشکر [illegible]
نایب السلطنه [illegible] در عشر آخر [illegible]
[illegible]
[illegible] ایران [illegible]
[illegible] محمد خان [illegible]
[illegible] ترکمان [illegible]
[illegible] ترکمان [illegible]
[illegible] ترکمان [illegible]
[illegible] محمد خان [illegible]
[illegible] احمد میرزا [illegible]
شاهزاده [illegible] ترکمان [illegible] شاهزاده [illegible]
[illegible] ترکمان و محمد خان [illegible]
شاهزاده [illegible] شاهنشاه ایران [illegible]
[illegible] شاهزاده [illegible] میرزا [illegible]
[illegible]
[illegible] لشکر [illegible]
[illegible] شاهزاده [illegible]
[illegible]

این اوامر را بجهت رفع حساب مملکت فارس روانه شیراز نموده و در همه باب شاهزاده حسینعلی میرزا فرمانفرمای فارس را مقصد
تقسیم سعادت نمود سلطنت می شتافت و بار خورد و شاهزاده کیانی ... فارس در حیطه ... شاهزاده سلطان محمد میرزای سیف الدوله
با اعیان اصفهان ... الفت و تمکین و ... ایام اقامه فرمان رفت و نایب السلطنه از کرمان به ...
حضرت ... و ... خان سردار ایروانی به حکومت چهار محال و نظم ... بختیاری بر ... اول شهر صفر ...
... و در چمن ... لشکر ... در ... فرمان ... میرزای حسینعلی میرزا ... السلطنه
... حکومت ... اگرچه ... و ... ولایت ... کردار ... پسندیده ...
از ... و کار ... گردید ... مردم ... از ... کار داران ...
... از ... آمد و ... از ... جهت ... حضرت ... و ... عتاب ...
در ... سلطنه ... مصلحت ... و ... معقول ... الله ... سلطنه ... اکراه
... ملازمان ... لشکر ... نایب السلطنه
... میرزا ... و سلیمان خان ... بیک
... سیف الدوله ... فوج ...
در ... و ... مرصع ... مساوی ...
... دولت ... رفت ... و ...
... عم زاده قایم مقام علاوه
... نایب السلطنه ... ایران ... نایب السلطنه
فرمانفرمای کرمان ... سیف الملوک میرزا ... سلطان ... فرمان ... و ... خان
امیر ... کرمان یزد ... طبس ... حسینعلی خان ...
از ... اصفهان و کاشان ... و علیخان
پسر عبد الرضا خان ... عبد الرضا خان ... روانه ... نایب السلطنه
شهر ... قرار ... یزد ... و ...
وارد اصفهان گشته ... نایب السلطنه ... حضرت ... عبد الرضا خان یزدی ... شفیع خان ...
... سلیمان ... فرمان ... و ...
... عبد الرضا خان ... شفیع خان قلعه ... را در
در رفت نایب السلطنه ... شفیع خان ... قلعه

اورکز

را ور ... سلیمان خان کیلانی ... نایب ... بحکم ...
... قلعه ... شفیع ... عبد الرضا خان
... طبس ... الله
در اصفهان ... و ... سلیمان خان ...
در ... شاهزاده ... و ...
... اصفهان ... فرمان ... و ...
واقعات ... فرمان ... تحت فرمان
... شاهزاده ... الله ... اکبر ...
... حکومت ... از ... برادر
... شاهزاده ... و ...
... گردان اصفهان ... کیلانی ...
... شاهزاده ... و ...
... و ... مردم ...
... حکومت ... و ...
... اطراف ...
... شاهزاده
... جلیق ...
... سال ... دل ... شاهزاده
از ... حسینعلی میرزا فرمانفرمای ...
... میرزا ... میرزا ...
... اصفهان ... جمادی الاخره ...
... شاهزاده ... گیلان ...
... گیلان ... ایران ...
... و ...
... اصفهان و کاشان ... ۱۲۰۰ نایب السلطنه ... اصفهان

وکلای علی ساعت که در ارض و رابی سه روزه توقف نموده و لشکر کمسانده و دهانه دیوار و از اصفهان و خوار را فرمان مبارک
رکاب داد و تا بلوه برقرار بمانند و فرزند محمد تقی خان میرزا را با کلبو بستان که جای عید نصب کرد و محمد رضاخان فرمانفرما را بورارث
اورکشید و تسخیر قلعه سلطان میدان و در تحت حکومت رضاقلیخان زعفرانلو مقیم عزم داده از برقرار بیرون شد
و در کنار قلعه سلطان میدان لشکرگاه کرد و محمد حسین خان ارگنه را در جنورتی [illegible] برد و یک رضاقلیخان فرزند
و پیام داده و چون برق راه حضرت سپرد و اکراد زعفرانلو و عشیرت او بر بلاخواه رفت و حکم رفت و قلعه
سلطان میدان را با لشکر نصرت پیرایش فروگرفت و اسمعیل بیک سیاه [illegible] فوجی از قبل رضاقلیخان ملک جهان
قلعه بود سه روزه مهلت [illegible] و رضاقلیخان را الکه داد و میرزا محمد رضا معتمد خود را کسید در درگاه نمود و خواست شد
و میرزا ابوالقاسم قائم مقام بخیرخواهی شده او را اطمینان فارسی داد نایب السلطنه نیز نمود تا قائم مقام با اتفاق میرزا [illegible]
کودک [illegible] وزارت احمد میرزا او دست بخیرخواهی شود و رضاقلیخان چند روز [illegible] و هم عاقبت رضاقلیخان
کار را بنا نهاد و فرزند خود را بدرگاه داد و لشکر در تحت فرمان دارم و در سفر هرات و خوارزم ملازم رکاب باشم
مشروط آنکه مرا از خویشان به پروانه طلب نکنند و از حاضر شدن بحضرت معذور دارند و کی فرمانه چهارشنبه نهم رجب
قلعه سلطان میدان را بضبط کارداران نایب السلطنه داد و روز دیگر پسر خود حسینعلی خان را با اتفاق جعفرقلیخان پسر
بجنورد [illegible] با پیشکش لایق برکاب فرستاد و پس از آن قلعه کبود آباد را نیز تفویض کرد و نایب السلطنه آن قلعه را با میرزا [illegible]
رضاقلی میرزا عطا فرمود اللهیار خان حاجی جعفرخان با جماعتی را بمحافظت برنامه قلعه سلطان میدان گذاشت و در راه
مشهد برداشت و محمد زمان خان قاجار دولو را حکومت نیشابور داد و هفدهم روز پنجشنبه هفدهم رجب وارد شهر مشهد گشت
علیمراد خان جمشیدی و شاهرخ میرزا ابراهیم خان کیوانلو و رستم خان چوله و محمد خان بغایری از ولایت پی بر تحنیت حضرت پیوستند
و یک تن کیکاووس حاکم کلات [illegible] دوم رجب بدرگاه آمد و نایب السلطنه او را بسفارت خیوق مأمور داشت
و خان خوارزم را پیام داد که اسیر خراسان را که از خراسان و سایر بلاد ایران اسیر کنید آزاد سازید و اگر نه ساخته جنگ
باش [illegible] حجت و اطلاعات آمد چون شد و از حضرت سفارت [illegible] داده احمد میرزا را چنین
مأمور سبزوار [illegible] و قراولان را گسیل داد پنجشنبه بیستم رمضان وارد ده ادکان و انگاه خسرو میرزا با رجب
فرمان با لشکر ازکان بیرون کرد و دار را به طرف قبه گذر در سلخ شعبان وارد طبس گشت و میر علینقی خان
در تحت امر [illegible] و هم از آنکه خسرو میرزا بفرمان نایب السلطنه آهنگ ترشیز نمود از بهر آنکه محمد تقی خان
عرب [illegible] و حکومت ترشیز داشت در تقصیر سر نایب السلطنه کار به تسویف و مماطله میگذاشت با جمله
خسرو میرزا از طبس نیز لشکر بجنورد و لا لو [illegible] را فرمان رکاب ساخته هشتم رمضان در اراضی ترشیز در ظاهر
قلعه سلطان آباد لشکرگاه کرد محمد تقی خان فرمان داد با چهار هزار تن مردم خود از ترشیز تا ازآن کوه ترع سنگ کرد

تا اگر خسرو میرزا بر قلعه سلطان آباد چیره شود در حضرت اعلی اظهار شکوه نکند و اگر کار دیگران شود حال دیگران کند نایب السلطنه
ملکمی خصم او را سو قرین [illegible] نکرد و کی حکم داد [illegible] طریق تربت گیرد و اجیر را بهود تو حاجت نیست
با مرحوم محمد خان ابریشاف و از سوی خسرو میرزا قلعه سلطان آباد را محاصره داد و محمد تقی خان با مردم خود چند کرت از میان قلعه
بیرون شد کاری کرد و هزیمت گشت [illegible] علیشنق خان حاکم طبس که از اعراب بود آهنگ طلب برزنه در روان قلعه گرفت
و محمد تقی خان را بیم و امید داده نزدیک خسرو میرزا آورد و جعفر قلیخان برادر کهتر او هنوز در قلعه بود همچنان طریق طغیان
گرفت و در روی لشکر شاهزاده در بست و از در کارزار از پی دیوار گشت خسرو میرزا را آتش غضب زبانه کشید و حکم یورش
داد و یوسف خان امیر آلکانه و سربازان جلادت طراز از چهار سوی سنگر با وحشی [illegible] و نقب و چهار ارض درست از زمین
وار دهان توپ و تفنگ [illegible] قیرگون [illegible] در زمانی اندک جعفر خان کار بر قلعه گیان سخت شد و دست و پا از جعفر قلیخان
تصمیم عزم داده و او را اسیر بحضور آورد و بر درگاه ایشان علی و شیاه نشر تیغ و کفن از گردن در او بحجت در روی درگاه شاهزاده
روز [illegible] و محمد خان [illegible] رمضان محمد جعفرخان [illegible] از لشکر کشید و حرکت بیع و با رو آن قلعه بر پا داشت
و جز این فتح روز عید فطر در طوائف [illegible] در کار شاهنشاه افکار بجمله بعد از فتح سلطان آباد خسرو میرزا با لشکر قلعه در آمد
و چون حاجی فیروز پسر تیمور شاه جیحانی [illegible] از پس برقوم افغان بعد از فرار برادرش شاهزاده محمود فرصت بدست آمد
خوانین مشهد [illegible] دستیاری [illegible] حکومت خراسان داشتند او را بزرگ شمرد و همچنین کامران میرزا پسر
شاهزاده محمود کار بحکومت هرات [illegible] نجم الدوله خراسان کو و [illegible] کارداران ایران استمداد کنند
و کامران میرزا را بحجت حکومت هرات [illegible] شاهزاده محمود [illegible] شاه [illegible]
[illegible] حاجی فیروز [illegible] هرات [illegible] کامران را از میان برگیرد لاجرم حاجی فیروز را از تربت
حیدریه [illegible] تا از نایب السلطنه استمداد کند روانه هرات شود امیر [illegible] خسرو میرزا با لشکر قلعه
سلطان آباد در آمد [illegible] حاجی فیروز در طلب آب از سراچه خود بیرون شد و چون [illegible]
[illegible] قراولان [illegible] گشت امیر حاجی فیروز [illegible] کشیده [illegible] قراولان بیرون تاخت
و قراولان او را [illegible] مع القصه بعد از فتح سلطان آباد خسرو میرزا فرمان داد تا محمد تقی خان
و مصطفی قلیخان برادر [illegible] را با دیگر برادران و خویشاوندان روانه مشهد نمودند [illegible] رکاب نایب السلطنه بود

وقایع سال هزار و دویست و چهل و هفت هجری و رسیدن سفرا به درگاه پادشاه

در سال هزار و دویست و چهل و هفت هجری [illegible] و پنجاه و سه دقیقه از شب چهارشنبه هفدهم شوال برگذشت
آفتاب بخانه برج حمل تحویل داد و شاهنشاه ایران فتحعلیشاه قاجار بعد از انجام جشن نوروزی فرمان داد تا بیع الزمان [illegible]

ماگم کمان و ترکان یموت و گوکلان با لشکر استراباد و مازندران از دشت ترکمان سغوجوق لاکه و ملازم حضرت
نایب السلطنه شد و این اوقات جان مکدانلد کنیز الجی انگلیس در تبریز مریض گشته بسفر آخرت انجامید او و سر جلمید
نایب دوم او بجای او منصوب شده و کارداران انگلیس او را بتوقف دار الخلافه حکم دادند لهذا از تبریز بطهران آمده مقیم
گشت و فتح علیخان قاجار قزوینی که بسفارت سند رفته بود مراجعت نمود و میر مراد علیخان والی سند مردی را که
منشی او بود عبدالله نام داشت با ایلچی او با پیشکش لایق همراه کاشته شاهنشاه فرستاد بود از دو مورد عنایت پادشاه گشته مراجعت
بسند نمود و هم در این سال شاهمراد بیک ولد تیمور از اکراد قبیله زعفرانلو بود و بقوت جلادت و غلبه بمیر
روانه و از مأمور بود و نوکران نایب السلطنه حکومت کوی و چریز نیز داشت در میانه کرکوک و وان سرطغیانی برآورد
و در محال لاهیجان ساوجبلاغ مکری تا نقلی انکه بمال و اموال مردم دست تطاول گشاده جمعی انجیز مسورجی درگاه پادشاه
افتاد مشهور شد و خسروخان والی کردستان او را مقهور ساخت و نایب السلطنه نیز از خزانه حکم قرار داد تا محمدخان سرهنگ
فوج تبریزی در تعمیر میرزا خود داری کند و در عشر آخر ذیحجه ابن امیر با لشکر پیوسته شده و بجانب میرزا و نوروز رفت
نموده او نیز با مردم خود نزدیک جنگ شده بود از علاقه قریب بدو ازهم از مردم میرزا و نوروز عرصه شمشیر گشت
و جمعی نیز دستگیر شده میرزا و نوروز از میانه با جمعی بسلامت بجست و از ان پس در پی اولاد خلال گشت
و هم در این سال دیگر باره در میان شاهزاده حسام السلطنه فرمانگذار بروجرد و بختیاری و حشمة الدوله فرمانروای کرمانشاهان
و خوزستان و لرستان کار بمجادله و مناقشه انجامید چه بود از مناقشه بختیاری کارداران دولت دریافت از دیوان تیولی چنین حکومت
کند و بود از انکه حشمة الدوله خوزستان و لرستان را تحت فرمان دارد زیان حسام السلطنه را در حکومت این ملک
از خود خویش ادا نماید و بجای ارد ازین گشته بحساب حسام السلطنه برده این وقت در هنگام رسید و حسام السلطنه مطالبه زر کرد
حشمة الدوله ادا نمود لاجرم حسام السلطنه تسخیر خوزستان و لرستان را تصمیم عزم داده فرزند خود ابوالفتح میرزا را
با جمع لشکر بختیاری از ایل و از جماعت بابلان و بیرانوند نیز لشکری که سه شنبه بیست یکم ذیحجه از بروجرد
خیمه بیرون زد و آهنگ حرم آباد نمود و ابوالفتح میرزا با لشکر بختیاری در کروند از ان بحضرت پدر پیوست
بجمله لکار فتح حرم آباد عنان کشید فرزند میرزا برادر حشمة الدوله در آن قبل برادر حکومت لرستان داشت در قلعه
متحصن گشت و برادر را اگاهی فرستاد حشمة الدوله با توانایی جمعی از سواره و پیاده گرمانشاهان و کردستان فراهم
که بعزم دفع این شتاب کرد و تا نهاوند بتاخت و جمعی میرزا حاکم نهاوند بود با جماعتهای بزرگ گشت و لکار طلف
دار و ترفند لشکر اورد ابتهاج که این وقت حشمة الدوله چنان صواب شمرد که بختیاری بعزم تسخیر بروجرد پرداز داخله
حسام السلطنه مصاف دهد و آهنگ بروجرد کرد جمعی از پیش نزدیک حسام السلطنه آگاه شد لاجرم از کار حرم آباد بجانب

وجنگ حشمة الدوله

وجنگ حشمة الدوله را تصمیم عزم داده تا مثل کو و دو پنجاه بختیین قراولان سپاه حشمة الدوله با ابوالفتح میرزا دو پیش تاز
لشکر پدر بود دوچار آمده در هم افتادند ظفر ابوالفتح میرزا را بود قراولان حشمة الدوله را هزیمت کرده هم ازین وقت
هر دو لشکر زمین جنگ نزدیک گفتند و در روز شنبه دوازدهم محرم در زمین برنز بزرگ در میان گاه جانوه در حیص لرستان
ملاقه فریقین شد مردان مبارز جنگ در دادند و الات حرب و ضرب بشتاب بختیین مردم بختیاری با بلان جلادت کردند
و لشکر حشمة الدوله حمله افگندند از پس بود این وقت مردم بیرانوند لرستان و در لشکرگاه حسام السلطنه بود دو روی دل با حشمة الدوله
داشتند بکبار جنبش کرده با لشکر حشمة الدوله پیوستند سپاه حسام السلطنه از کردار ایشان ضعیف شده و دیگر تاب درنگ نیاوردند
پشت با جنگ دادند ناچار حسام السلطنه فرار کرده تکیه نیاز بروجرد عنان کشید و حشمة الدوله همچنان از قفای او بتاخت
و حصار بروجرد را که ان حاوی با مروه اهتمام ابوالفتح میرزا چند کرت از شهر بیرون شده رزمی بهم دادند و بار حصار شد
بجمله شاه زده هم محرم این خبر در دار الخلافه گزارش یافت شاهنشاه در خشم شده و بفرمود تا غلامی خان سپهدار بر آن لراک
نامش کند و محمد حسین میرزا حشمة الدوله را از کار بروجرد بجانب کرمانشاهان کوچ دهد و محمد تقی میرزا حسام السلطنه
اگر بنوازش نکاه و رعایت گاه داران و دولت این مبارزت که دو لک صد هزار آن زر مسکوک تسلیم کند در
حکومت بروجرد منصوب باشد و الا او را بتهدید در گاه سازد و ضبط ملک و مال او پردازد سپهدار حسب
فرمان از طهران تا سلطان آباد بیرون تاخت و از آنجا عرض سپاه داده با سواره از هم سواره و پیاده آهنگ
بروجرد کرد و در روز رفته حشمة الدوله برادر خود جهانگیر میرزا را باستقبال او مامور داشت حسام السلطنه از شهر قرار خود
کامران میرزا پسر دیگر را بحضرت سپهدار در بیرون دروازه لشکرگاه کرد و روز دیگر محمد حسین میرزا برادر انکه جهانگیر میرزا
بروجرد حصار داده بود کار بجزم آباد جنبش داد الحاصل در رفتن نیق و فتق بروجرد و حالی بختیاری بسی
ولایت کرد و حکومت خویش کرد و دولت حال حسام السلطنه را از جمله بازداشت و پس از فتنه اصلاح امور حسام السلطنه
بحضرت شاهنشاه خواستار شد و عریضه کرد حسام السلطنه نیز راه دار الخلافه گرفت بود از چهار راه در التهاب خشم
شاهنشاه گشت دیگر باره فرمان کرد و سپهدار ان سلطنت را با حسام السلطنه گذارد و خود راه سلطان آباد سپارد
چون راقم حروف مناقشت شاهزادگان را بیشتر وقت خود فراهم ام و مکاتبه کنم از در فتنه سخن میز با سپهدار جواب
شنام در مناقشت شاهزادگان را در شرح تحقیق رسیده بنظم کردم اگرچه شعرا متقدم در قصه پر خویش کاهی بنظم حکایات
و روایات غزوات سخن کرده از قلم بگرفتن رنگ و قایع پرداخته اند بجهت بهر طرحی انتشار نیافته از بهر انکه در قصیده
بایک قافیه دقایق قصه را شمردن و سخن نیک آوردن کاری صعب است و انظار جز در بحر مثنوی راست نیاید و من نبود
وارونی کتاب مبارکه هر کس شعر ابیات بجز بهم تو لیسم بگوید تا انکه ان شعر کار تاریخ کند و سپس از بعد ان قصه بود این اهتمام
چنین نهاد این قصاید را در اراده خرمند و رکه چنان کهام و کو مند فرای در مثنوی خوانی قصه کند و هم این قصاید نیز

آنچه بود الحمد که قصیده‌ای درین کتاب تحریر کردم تا که شاعران بر درون این سخن با آن آشنا شوند و از آن زبانها بشنوند
و حق سخن را برا شند و سخن پای را بشناسند

قصیده مستزاد [illegible]

زبور داستان تا چند دارد دلبر پیش — به داستان شهنشاه تخته کن سخن
ببین چگونه دلیران شوند در پرخاش — ببین چگونه بزرگان بوند در داروش
چگونه عزم جهان کرد ازین [illegible] — چگونه نظم جهان داد ازین فساد و فتن
سپرد در [illegible] جهان [illegible] — گرفت با [illegible] جهان زمین و زمن
حدیث حشمت شاه و تیغ شه [illegible] — فسانه گشت و شنیدی تو نیز بار ازین
درین قصیده بدین وزن و قافیه گفتم — هزار و ستایش ز [illegible] زمین
سخن درین [illegible] که در دو را — شدند گرد [illegible] رادکان [illegible]
شکوه حشمت شاه و جهانگشا محمود — همای تیغ شه [illegible] شاه چیره سخن
کنون سرایم کز آن [illegible] — چه رسم آمدشان و چه [illegible] دیدن
بدان و [illegible] — نهفته ماند [illegible] کنج در زمن
هنوز [illegible] — هنوز [illegible]
بسی [illegible] — ملک [illegible] فسانه [illegible]
ولی چو [illegible] پادشاه [illegible] — گرفت [illegible] دارالشجاعه [illegible]
بدان [illegible] — بدان [illegible]
[illegible] — [illegible]
بجان [illegible] — بدست [illegible]
[illegible] — [illegible]
شدند گرد همه خلق [illegible] — [illegible]
تمام [illegible] — توان [illegible]
[illegible] کیمیا [illegible] — [illegible]
[illegible] — [illegible]
گهی [illegible] سلطنت [illegible] — [illegible]
[illegible] — همه [illegible]

گهی چو [illegible] کند هوای ری — پری [illegible]
برای [illegible] — [illegible]
از آنچه کس آیین عدل [illegible] — حدیث [illegible]
پس [illegible] — بسوی [illegible]
در [illegible] — [illegible]
ملک [illegible] — که [illegible]
بحکم شرع میان [illegible] — که از [illegible]
[illegible] — [illegible]
[illegible] — [illegible]
اگر [illegible] — که [illegible]
[illegible] — [illegible]
[illegible] — [illegible]
[illegible] — که [illegible]
[illegible] — زمانه [illegible]
[illegible] — [illegible]
[illegible] — [illegible]
[illegible] — [illegible]
[illegible] — [illegible]
[illegible] — [illegible]
[illegible] — [illegible]
[illegible] — [illegible]
اگر [illegible] — [illegible]
[illegible] — [illegible]
که [illegible] شیخ الاسلام [illegible] — [illegible]
[illegible] — که [illegible]

ز شیر خواره نه دانسته مرد صد ساله کسی نماند که بستان نیارد اوش چمن
حلال واند خون زران و خوان کسان چو آب صاف بخوردند شیر پاک دروی پن
اگر کسی سلوی این بگ بهار جوان کردی کنون نباشد قادر بیرک او تیش
کسی که نقش همی رنجه بود از خسارا کنون سخاری هر شب بغل نگاراتی
ازان نخواید در ما که جنبش نسیم ثمر نخواید از ما مگر که سیب ذقن
کسان با نکمند خواب جز سحاک غزار زنان ما بنود امن جز ز سر دامن
بس انجمن لب رونده از سبیع و زنخ کراسته بر ایشان چو ابر در بهمن
شنو فخرام گفت شادمان باشید که آید از پس سنگی و رنج نعمت و من
ورن گفت که شاپور کافر است و لعین گزیده است بر دوان پاک اهرمن
نگاشت کفر و پس برآن نهاد نگین لبری شاه فرستاد آن خط اوش
که اینچنین کس هرگز نه از مسلمانیست که بر مسلمان باشد امیر تر و علن
ازین حکایت پور رنگ شاه نشگفت که باید از پی این چاره چاره در خور ان
شفیع ساخت ابلیس شه و گشاد که بنز بپای ما جان هر دو شدند ازو زنان
سرود این جهانبان بپیش فخرام اگر چه فتنه شاپور بر تو شد او شن
ولیک چو مرد نباید آرد از عصیان بتوبه عذر و از جرمش ایزد ذوالمنن
کنون بتوبه گراینده است چو شاپور زجرم او بعذر شنیع و اوتیش شکن
بتین و تیره دل بخت زیم کرد دلش به بیکت حیلت و نیرنگ گفتند آهن
نگاه فخرام کف مکراین شاپور بپرزم کرد و بپیدانش جانی بماند این سن
دگر نماند بی خلق چاره که براو زکم و کیف نیارست بیکس لم ولن
دگر صباح بنا چاره بار رسیدند تن زندگشته ز تسلیم بجان و من
زبیله چو نسیم غضبان بر دل شاپور رسید و بارش دار انشجاعه شد گمن
هنوز رحمت لائق ز مرد بیکم بقال هنوز رحمت بران قلعه پیر دیار ف
کنون بتر و تعرض شد بر تن جز شاه دو تیر مرد اوبار و دو مرد شیر اوژن
تقی شه از در دارا چو فت ظفری بسوی دار شد و رآه و منزو وطن
بجای جنبش عاید و جای سیم تعال بجای بال و دال بجای جنبش جنبش

ان بیچ قلال مغلوم را گویند
از آتش عقل است و فوارد مالکی خورش فانی گشته

نه نیز شاه بخت شدن است

جنس بجز نسیم ... است

نه غاریان ملکش نگاه کوشش و کین به هوشان بجا جو بوق ترین روش
نه آن فرش کیانه نه آن کلاه کیان نه آن حسام یمانه نه آن نسیج یمن
بدست خصم بغارت و بد شروت و نوش بپرده داران اشوق شر گین کهن
یک انجمن ز مهان کرد و گفت کای ایران یکایک بپیدا آمد بزند کانه وطن
عدو بگلشن حلد اندرون یک اسبت فراخ گیهان از بر زر زودن گلخن
نه گفته اند که هرچه از حسام بر ناید نهاده اند بتیغ زبان مرد فطن
شما چه چاره سگالید از پی این کار عیان کنید که من نیز رزم وامن
بپاسخش همه گفتند با زبان سنان همی شوند بزرگان خصم و شتران
نوک تیر توان رخنه کرد در اعدا بتیغ تیز توان کینه خواست از دشمن
تقی شه اگر نا چار شوم رزم متو سران لشکر را خواست از امیر و امین
بگفت ایشده بدنام هر سر وده سوار ازان نبرد که سر از کشتگان میدان
برشما را باید بجای جفت اجل تن شما را شاید بجای جامه کفن
زجانوری چنین موت اسود است اولی ز زنده که چنین مرگ احمر است احسن
چو پشت سرخ کلت اختر گشت و هم سران بلاکه گفتند از پاسخ ایدریم الکن
مرد گیسه ز خصم عفو یار گشتیم چراغ بخت نتابیم جای از روغن
اگر ز ننگ نه بر دهیم بار ز حریم نیکنیم با آب و باتش اندر تن
حلال بر تو باشد شیر مادر اخوان حرام بر ما بر ساق مام مادر زن
ازین که او نفی شه دل استوار شود نبرد ازدم سیان لب کول و چکش
بخواست فوج جلال کش سپاه که بود و در خوران داوری سپاه کش
بسوی مرز کهستان زخان دار امرود بسپه برانگیز و دار سیل خانه کن
مکان بپایی سپه و گرفت گولاگ کند بکوه خاره رخنه بکرز خاره شکن
بدو در وان بر نصرت شه آن که بی روز که بر دو سینه از اعداز جر بی ملاس
نقی شه ایشه و دو صور سوار نیزه گذار که رهی بازه کند بر زلف بالا ودن
ازین فسانه چو آگاه گشت نصرت شاه بخواست که گو تیغ و درع سخن
بگفت رایه از شتاب بر خصم شاه وسلی از رخش بادی از بر عقاب شکن

تسبیح نجفی باشد است

فعلون قسمی طالع عملی دانش
و مکبر طالع نجفی دانا است

سوت اسود آن است که کسی در فروش
خواهش ترانی ...
مرگ احمر آن است که نحس کشته شد

کشتی لسگر پاشی و قیچ نیان
بجنس لیبار و بانجو است

دار المرزور نامی برادر بود است

سپه فرزن نام قلعه عزیز آباد است

نصرت شاه و لقب نقرازینا
پسر شاه زاده محمد علی مبرزاست

بجو رخش دو هزار است

را اسن علقه بوی است

بگو چه تشنه آسود چنین وزمم آوردی
فغان کوس کین از نوای اوراس
تهی شد است و فرون از ستاره برد ولم
نه دیر کرد ما بر باید اختر روشن
اگر بود به که نه پیچ رنج نمای
وگرنه مارا درکام اژدها فکن
رها نمود نوند و بخوانت پیک دگر
به دوست ورد که پید از منزبادی این
بود به کو تعرشه دیدی نکاه پیام
ز آب و آتش اکنده کیر فضای این
اگر شب من تر باف رنج بیابان کلار
وگرنه بر سخن پرسش جان جای خوش
بگو کرو از اشاید بر یدر کرد و ن
تو که کرد شاید کشید بر کردن
کرفتم اد که گسترده ام بر تو این لشکر
کرفتم او که نه سپرده ام بر توان این
چه بود اوفتد تا نه نگاه باشتنش
نه و استی و سپردی به تیر و دم آهن
کو فراش کردی بر و چشم شاه
که خار رواند بر لشکر ورزم تین
کرنده هر آن لشکر و جنگ در میدان
کر دیدی ان آتش و آب در جوشن
نه دیر کاید او درسان کرشد شیر
بکار دگر هم بر آتش بدار سم توسن
بپای بود و کر کوان گشت فراز و فرود
بیانگ کرس و کرسان کشیده بیش ازین
سپه بدار سرور او دوار لشکر
جدای بر هر راست زو چو جاه زیر ن
اگر میدان رای از دانش بردی
سلم است تراجا و دانه ایمن مخون
وگر نه بهره ان بخت و جاه به کمش
چو شیر غضبان هر لحظه بر جاسکن
طمع مکن که نه مالم ام و از تو جای
هر آنچه که تو آتش و ما خوش تن
ببینی که آب سپه در بود به از جوان
ببینی که خاک از ستانی بود به از لادن
چو زین تراکه بود ولعل ناب بدخش
چو زین تراکه بود در نغز رسیدن
قباک کرسته شده در بکله دارای
نکاه بدار سرو تا ران این هوس بر تن
بخیر رسید بران رهسپار آمد یک
بر تعرشه وسرو دختنان سمن
کز انی بود فکنده ام خوش ما به من
که ان هوس فکن رنج ماز این بر کن
نغز شد از سخن او بخشم رفت اسرو د
که ان بود بر نصرت شه و کو ازین
کمان کی که بود ان حصار روئین دژ
نه این سپاه بود هر سپهر جوزد بیش تن

الیوم یار

اوراس نام آنک است بپیادرکس
بوید بمعنی امید است
بسیچیدن بمعنی ساختن کون واکر کون اهل
نوند بمعنی پیک و غیره است
هی کلمه تنبیه است
اهن بمعنی کشیر است
پشن نام جایی است در آن که در آنجا جنگ میان لشکر کیخسرو
بلاد نام اسب است
چو لشکر نام افراسیاب است
برپاستکن یعنی برافتادم جبر و قهر
حیوان بمعنی آب حیات است
لادن از عطریات است که جزو غالیه کنند
سون بمعنی جمع و شانست

اگر چو ماهی سازی میان آب مکان
وگر چو مرغ نهی بر بساط باد وطن
همی دارایم در قعر بم نهنگ آسا
همی برایم بر رفعت چرخ عقاب
بجست ورانده دست او اراده گشت آزاد
بیار که فلک با نور آن گردن
زچار سوی سپه از جرخ جای بستر
که برج و باره به نیکان کشید برون
دو نوبت و در زرکه تا بیابان ماه
گشت و بیده ابلال از شمار افسون
نه مینی نابید پس و نه تاب ناوجرخ
نه هوش ماند نه منبر ونه نوش ماندو تن
ولی چگونه کسی جای بکند فلک
ولی چگونه کسی پای بجهد بدین
برند راه بر افلاک کوه ار سلم
کشید رخنه در آسمان کنگر ایوان
کی که حصه بدر بروان ملک نبی
کزین ستاره همی بارو چنگ و دمن
وگر خدنگ از دز رها شدی کشنی
شهاب آید از چرخ سوی اهرمن
تهی شد از پی این داوری که بجنگ
ز دور دراید و چرخ اید مو شخن
چکنک گشت که دید از تخت سیاه
چکنک گشت که زنسان رفت باف اهن
وگر کوشیدن بجوش زهر ملک
کبند جرم فلک را چوابر کشیدمن
دگر خروشیدن آن که بکش زهر جنبش
گسسته تار ز نالا جو خار رمایه ارسن
به پشت خفتند ازین نهاد چشم شاه
همان سپاه مش سیر اید شد به بر امن
بسم تازی هر آورند قیر اکین
زچرخ جای جرخ آورند تیر آرن
ازین سخن هر پروان هم شد راست
کران بای ان وکهران بان رزی آرن
تهی شد از پی ابکار رسته شکفت
کز زخم ما جرا پنهان نصید از خیدان
طلب نمود شیدو سوار گشت سپاه
برهند اندکی محیط از فنه کن
بجوره گشت با جنگ و رزم چشم شاه
وگر صباح جوخورشید بر زداز روزن
و وادر آتش بالا دیگر طوفان زا
دو کشی لشکر و در هم شد هم داور ان
وگر ز جنبش شد بکر زمین مفلوج
وگر ز طوفان شد جامه فلک اد کن
زتیغ رخنه نکون و ز مرد خفته نکون
هوا چوکره شد چنان زمین جولان این
بچشم کرد ان عطل و خفتند
بدست ز کمان کرکس ز تیغ چون مجن
مصاف دلا ستان شد جو تیغ و داده
حسام زاله چکان شد جو ابر در بهمن

وگلی بمعنی ایل زایست
وران بمعنی متل است عقاون یعنی متل عقاب
کودن اسب پالانی را گویند
پروین بمعنی غربال است
چاچ نام شهری است در ترکستان و تیر و کمان را خوب سازد
وسن خواب اندک است در چشم درآمد
چغ نام کمان است
توش بمعنی قوت و قد است
پرن بمعنی پروین است
نخو بمعنی نخوردن و تر شیدن است
پهن بمعنی شیر بیشه
کفیده بمعنی شکافته و ترکیده است
توفیدن بمعنی جنبیدن است
خفتان که پابالای پوشند و اهل شهر خفتان است نیکوتر
آژیدن بمعنی بر زدن و رزیدن است
ارزن مخفف مرزنی را گویند
چندن صندل است و مار با درخت صندل میپیچد
فر گیری کاری که یک سرو بلبل اسب را ان هر ان همه حجو
مرد اوژن بمعنی مرد شکن
ادکن یعنی سیاه
سفته نام پیکان تیر است
مجن بمعنی مرد است

امیر ز دوست در ترسی در پناهی | ملک زو جفت بزن ترسی ایدون کی
سپس که جسم گران طعمه گرد و نور و پلنگ | پلیس که بنمود سران شتافت ز ان ارج
شکاف زمی سپاه تیغ شه از نار و رو | چنانکه کوه ارک بار کرده و من
زسیل چو شیر دژ آنگاه ساخت چشم شاه | نبرد آز و پلنگ آوران و نهنگ اوان
به شیر فرد و جهان جنت تو من ور اگب | بتیغ جان ترسی کرد راکب توس
تقی شه از دم آن اژدها بدار سرور | کشید جفت سر از کینه جان ملک بهمن
نه دوست اگه ز فراز چتر باد و افراه | ز جای اگه برآر کرده باد اشن
سپه چو جفت فراز از فراز شاه بچه | چو برگشت و شیر ز بند کردن
بلند راه شهر از چهار سوی کشید | بیرج و باره ز زنبورهای نیش تن
دگر صباح گرد از برق خویش سوز | رسید جفت و زوبرق فتنه زحوش
بپای بار ترسی وه چه آز دوست | چو شیر کز به طعمه چشید علم دس
نه رود شهر روان و نه ره شهر در دل | بحلق کار بس تنگ شد ازین دیدن
نه کار روان بکشیدی دگر از راه متاع | نه برز گرفت و دیگر ابعاد و جون
خبر رسید شه جهان که کار جهان | شگفت درهم و آشفته گشت و آیون
بیا و جا و نه زین فتنه رخت حال علاق | سبک نشین و برآیی اکنش دادا او ران
ملک بخواست همه بجوان جاره بکال | بجفت ای زشتانا ره چاره بر بردن
مرا است ملک کردن کار چو شوم جار | بلای جان ره شهر از چکونه باشد حل
بیاسخ ملک آن را دگر دوان گفتند | که گفت شاه چو در تعین بود به تمن
زنت ماید برخت کارهای بزرگ | و یا کسی که بس از شه بزرگ سرهمن
ملک سر و دگر بانه ره سپهدار نوم | کسی و اندرین ره ساخت جان ارجمن
بگو سپهبد ایران هلم و او ر است | که کریم و علت با دوالیاده کشن
تا از ره نه اکه به نخجوان بر شاه | که رای شه بگیتی بود قرین و سران
ملک به تخت کیان برشد و صف فرخنده | امیر دو لشکر و بو بند شیر بنکن
مهین سپهبد ایران بجنبه مهر ملک | خداوند کیتی ستوده و زوا لمن
نبرد و شاه چشم او را دید بال از شاه سر رد | که ای برزم چو دو زخ به بزم چون گلشن

برو چشمت شاه و شاه مرز عراق | شنیده گرفت شد زهره الندن
کنون تا ختن اندیشه این گروه نبای | بچاره از پی ایمعار بزن و آمن
بترکتا بر و تا مرز و دار سرور | به پیمان بر آتش این فتنه کیست این
بران بجواری زان که ... فرخ شاه | وزان بجان نقش شه به صد هزار من
ازین نگشت کراو واو صد هزار دوست | بدست لطف و ملکی ز بدایان بکن
وگرنه باز فرش بانی چو مرد گنتا | برزم و رزم معاش بگرزه و گرزن
بجلک مالش چو او بزرگ دوان و دوبه | طلب بجای زهره و دشتا به بهر این
سخن رسید باین جهان دو سپهبد یال | چو یافت مستوری از شه زبین ز آن
بخواست ایل و برآمد به پشت باره جواد | ز طور تا ف حسی تو زوادی این
ز مرزی دو شبا زور ترکتاری کرد | به شهر سلطان اباد ساخت لشکر
دو پنج گروه هزار از سواره شد کداد | کشان ز نیزه و تیغ در علک دوران
دو روز ماند و کین کرد و بازگشت زبان | بزیر کام نداشت خار راز رسن
دگر صباح چو پاشند سواد و دار سرور | ز سر دو مرکب اگنده بدطلال و سن
خبر رسید که گشت شه دلیر که ان | شد آگهی که زره بدر زخاک مرز و بن
رسید اکه درین وقت طایر بر شن | سپاه ما بباید چو مرغکان اوزن
شواو تقی شه و آن موج سپاه ریست | که در نبرد تو باشد به بیم آلبس
سپهدات و ملک و فلک اژدها | سپهدات و جهان و جهان سالو کش
شد این فسانه چو آتش ملک سیماب | عز از خواست دل خوش مراد با عرن
بجا اطاعت چاره ندید و جفت شاه | که از اطاعت اهروان ترسی انحواهرن
چو بره را بجا گرفت ... | که رونهد سپهبد در صلاح زبان
ادب ... از ... | فرو بزرگی و سران سنگ آن وی ... سن
وز ان طرف ... شاه ... | بیزره و دو به شاه ده بافتی جون سر کن
دو چشم تو خوار ده در یک ... گشتند | نه ایل بآن و نه از ان این فرود ... تن
هر ره کوه بر یک ... | در آن سفینه که ماند شکلا ز فرش ... لن
براند باره سپهبد بپای باره شهر | میان هر دو گروه شد پیاده از زین

بسان جم بریا جوهر فرشته سیرت است … کو تستم بران بحر برگ نسترن
ز هر دو لشکر زین ملادار سایی صبح و تب … بر دستانش بر تنش گرفته ایمن
وگر صباح بر دمی شد آمد گهت … اگرچه خصم تو جان از دهان تاکن
زباره مرد بخواره و در حصار رکشای … که این معون همه را از ذات اهریمن
به دسر و دقی نشه که ایمن نواز خود است … که در گشوده است بر ربع و دشمن
اگر که خصمت آخر ربای حصار … سکالدم اوری کوتش باسخ لن
بدواسره و سپهبد کمین حصن بر … کوبیخ بی بپی تو است حصنی از آهن
زدرگشاد این خواه لما خصمت شاه … کو من به برابرم بنگ عار از جمن
بباش گوشه تقی شه بربه یعقوب … که دیده ایف خواهی به در بدی جوان
چو یک و سپهبد کرام سخن شد … ای که کرش تقی شه چو آب روان
ذرم نشست و بر اشعت ولی فرخ بار … که چند در به عشق تراسخن نبشن
گمان کنی که چو خصمت اشم دران هنگام … که رو بیاشده پنهان بزیر ار جمن
سپاه مثل آشنا نشد برج وباره زد … به بجرد که برابر نقش برج و دوسی
بجای کوه براه اندرون زنند شرار … تمام بحر تمام اندرون کند بحی
بخت دوات زجا طلب سوی سپاه … ول استوار که بایه شد که شود بوتن
خبر بخش سپه شد زامر افند او … رروان شد بجا ستد سپید بنیان کن
یکی سپه که بکاه ریاح اشکنند … زرگ نشر ران سپاه برج نسبتین
منفذ روی اندر بحر سبز ده … بسا عدیلی اندر مجره او ر بحی
بکار آهن خارا جنگ کوه سای … براینه تند رسان بجمله شب اوران
نظام بسته برق زرد سپو ملک … قطار گشته بپیه وری چو کلک اکمی
گروه خواب زدشت بگاه بام براز … شکفته اینی زدخت گرد پرورنش
سران فوج تقی شاه بنگ و اوسکند … که چشند بر قماش مرد اهرمن
اگر که در گشاید این گره با تشد … که بر شوند بباره چو مرطاق برکن
زبرج و باره برآمدند و گشودند … در حصار و فگندند منفذ و جوش
همه سپاه سپهبد شهر در شدند و گرد … ببرج و باره آن شهر جای مسکن

دارم

سخن بسته پیوست واگوینه
معطی گفته از بوی کن ولایت
سخن در غایت [illegible] غیر فصیح واگوینه
کشتی [illegible]
نشستن [illegible] از پهلوان است
[illegible] باره و دست [illegible]
[illegible] واگوینه
[illegible] واگوینه
[illegible]

دگر صباح بیامد بنزد حشمت شاه … نشست و گفت که نویش بکم شکن
کنون بحیز از سر خویش گیرد بجز پاش … سپهدارا عون که زین بیفزارمن
سود و حشمت شه چون هزار و بجز دابود … نمود خلعت اندر زر و زطراز بدن
برفت رخت ور آمد بیاره تازی … بهانه جوی گشت و بخت چیت دفن
سپهبد ازو برآشد بر تقی شه و گفت … که بر فروخت چو داغ زر زطراز کفن
کنون بیار پی شاه صد هزار درست … بمو بهای الکمنه بایه کن متمن
که زرکشد همه کار سخته چون زر … زرار آرو داره ازین قال قال فرعون
دگر نه زری ور دارا بهو وطلب بر گیر … ازین همه خبر و مال و خانه و مخزن
تقی شه این سخنان چون شنید بگفت … کنایت در همه احوال مبتلای محن
بگفت از پی این کار چاره ساز که تو … صد از سستی و بخشم نه بنده ادم پوشش
سپهبدش چو بر اشیده و بگفت سال … هر آنچه زیب سرایم جمیع آلات گردن
بسو ملک ری و شاه وزی بدرگه شاه … ترس از انکه بیابی چو گنج در زمین
بشه نیاز برم تا باز نمر ستند … بسوی مگوی و داور شوی بمرد وزن
سپس تقی شه ری ورگه ملک فرستاد … دلی تمام زاندیشه در بجوان نشین
نیاز نامه اسپهبدش تیغ گناه … نگر بدان و بپوش پادشاه پادوشن
ملک گذشت ز جوش تیغ بزرگ … بدادبازه خلق و تسبیح بمن
وگر راش جهان ملک گر ملک جدا … ز شاه یافت نشان با هزار شادی دین
پس از دو ماه بدار السلطنه ور بار آمد … و دهفته ماه سر بدپش کوی پرایش
چو شد بجانه خداوند شاه دار سرور … نشست زاد سپهبد بیاو با توشن
بشهر سلطان ابا وزران سه ماهه بغز … مظفر آمد و پهلوی ملک یافت سمن
بذیره رفت بر دن خلق شهرار [illegible] … سران همه لبسر لفلکان بتغیر یه ن
بشهر در شد وثبت با سماع و سرود … بکوفت نوبت شادی زخانه از رن
تبارک الله ازین بیکناسی و دادی … که از علاق کرفته است دیار ردکن
نه از جز آشده و نه از خاطر ترکرد … نه از ریاشده و امان همت تو دش
و بال باشد جز از در تو عوض سر ال … حرام باشد جز از پی تو عوج زبان

سخن بسته [illegible]
سپهبد [illegible] واگوینه
[illegible] واگوینه
[illegible]
در است [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]

سخن اگر نه بمدح تو در زبان بدایان | نظر اگر نه بدید تو در کُه در زن
بدست رزم ز بهرام اگر نه زکش کش | ببام قدر ز هندوی چرخ چابک ران
منم که کلکم در مدحت تو خون کرده است | هزار مرتبه در ناف آهوان ختن
سپهر با یکی و تکرار قافیه تا چند | بهر بخش بر شنوده واین در از سخن
اگرچه راوان ز سکونه پیش ازین کردند | بحث خویش ازان پیش تیمه و دیدن
ولب به بنده دعا را دوست برکجاشی | به بقای شهنشه بدر که ذو المن
همیشه تاکه زماه مدینه مهمت شد | کم بود و دوست بر انگشتی زنجم قرن
زراح لطفش دیدار باورش ملکوت | ز زخم گرزش تنخواه و تنخش فرکن

بدین و تیرکسی در فضای نگخند
بهر شش یکی که این شیر رحم شد ازی

ازین پیش برقوم آثار و عبدالرحمن خان یزدی از راه طریق خراز گذشت ... بادوهزار تن از مردم خود راه هرات پیش داشت در میان قاین و هرات میرزا ... با خود و زرد و سیم ... چنانکه ... عبدالرحمن خان مراجعت قاین نمود ... حاکم قاین ... نایب السلطنه اکرد ... کشت ... روز شنبه هشتم شهر ذیقعده الحرام نایب السلطنه با چهار هزار تن پیاده و سواره وارد مشهد مقدس شد ... ذیقعده محمدخان قراباغی ... نایب السلطنه ... داد و دختر او را ... میرزا ... محمدخان ... میرزا محمد ... رضاقلیخان ... اگرچه ... نایب السلطنه ... خان ... رضاقلی خان ... امیر آباد ... محمدخان ... نایب السلطنه ... هرات ... محرم ... مشهد ...

بمجرد وصول این روز ... فرسنگ مشهد است توقف ... لشکرگاه که ... قلعه امیرآباد ... رضاقلیخان ... نایب السلطنه شنبه هشتم ... با ... سپاه ... برج ... خندق ... نایب السلطنه ... لشکر ... میرزا ... نایب السلطنه ... رضاقلیخان ... ربیع الاول ... نایب السلطنه ... رضاقلیخان ... قلعه امیرآباد ... رضاقلیخان ... ربیع الاول ... حکومت ... ربیع الاول ...

طاس تپه گشت و [illegible] بخشعلی خان شادلو [illegible] قایم مقام [illegible] در رکاب
بود و مورد نوازش گشت حسینعلی خان پسر رضاقلیخان [illegible] با جمعی از ترکمانان [illegible] از شیروان تا کنار لشکرگاه
نایب السلطنه [illegible] رجب [illegible] روز دوم ربیع الاول [illegible] از جانب [illegible]
[illegible] لشکرگاه [illegible] رسید [illegible] رضاقلیخان کار [illegible]
و سلامت [illegible] قصد تسخیر خبوشان و [illegible] رضاقلیخان [illegible]
[illegible] پیام داد و [illegible] رضاقلیخان طریق [illegible]
هرگز مورد عتاب و عقاب نشود [illegible] اصلاح [illegible]
از لشکرگاه نایب السلطنه [illegible] جدال و قتال [illegible]
[illegible] نایب السلطنه [illegible] ربیع الاول [illegible]
[illegible] لشکرگاه [illegible]
[illegible] نایب السلطنه [illegible] در مشهد [illegible]
[illegible] رضاقلیخان [illegible] قلعه خبوشان [illegible]
نایب السلطنه [illegible] رضاقلیخان طریق [illegible] قلعه خبوشان [illegible]
[illegible]
از طرف شرقی قلعه [illegible] سهراب خان [illegible] جانب جنوب [illegible]
[illegible] خبوشان [illegible]
خندق [illegible]
[illegible] نایب السلطنه [illegible]
[illegible] لشکرگاه [illegible]
لشکر [illegible]
مردان جنگ [illegible] رضاقلیخان [illegible] قایم مقام فرستاده
[illegible] قایم مقام پیام داد [illegible]
[illegible] رضاقلیخان [illegible]
[illegible] قایم مقام [illegible]
[illegible] نایب السلطنه [illegible]

[illegible]

و روز دیگر نایب السلطنه [illegible] خبوشان [illegible] لشکر خویش [illegible] بخشعلی خان شادلو
[illegible] رضاقلیخان [illegible] هزار [illegible] توپ [illegible]
قلعه [illegible] رضاقلیخان [illegible] نایب السلطنه [illegible] قلعه خبوشان
[illegible]
[illegible] برادر [illegible]
[illegible] جمادی الاولی [illegible]
[illegible] نایب السلطنه [illegible] رضاقلیخان [illegible]
[illegible] نایب السلطنه [illegible]
[illegible] نایب السلطنه [illegible]
[illegible] تسخیر [illegible]
[illegible] ربیع الثانی [illegible] خبوشان [illegible]
جمادی الاولی [illegible] مشهد [illegible] رضاقلیخان [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] حضرت رضا علیه السلام [illegible]
[illegible]
نایب السلطنه [illegible]
[illegible] تسخیر [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] جمادی الاولی [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]

در سرخس بسر کرده بودند مستسلم محمد حسنخان از پنجاه چارده علم رکاب نایب السلطنه گشت بالجمله نایب السلطنه روز شنبه نهم
جمادی الاولی از دره [illegible] در سنه ... شده و بعد ... محمدخان قاجار با جمعی سوار ... بپیوسته
و هم در آنجا طالب میرزا ... الدوله با سواران شاهسون و ... قراکوزلو ... منقلای ... لشکر بار ...
و ... از قفای او سپارش و حکم داد تا جعفرقلیخان ... شادلو ... سواران ...
... مسافت از قفای اردو کوچ داده و ولیعهد شاهزاده محمد میرزا با توپخانه و لشکر آذربایجان ...
بر قفای جعفرقلیخان ... سعید سوار ترکمان ... و ...
... لشکر ... میرزا ... از قفای ... جعفرقلیخان ...
او با سوار جعفرقلیخان ... و تمامت ...
و حضرت نایب السلطنه ... فرمان ... روز ... جمادی الاولی نایب السلطنه
در اراضی سرخس خیمه زده و طالب میرزا با ... سوار از لشکرگاه ... با جماعتی از ترکمانان سالور دوچار شده
جنگ در پیوست ... شاهزاده مقتول شد و بقیة السیف ... لشکرگاه بپیوستند هم در آنجا
ولیعهد شاهزاده محمد میرزا از راه رسید و در حسب فرمان ... ترکمان ... را ... که روز دیگر
نایب السلطنه ... حکم ... قلعه سرخس داد و لشکر ...
... سرخس از پنجاه چارده ایران ... در تصرف قلعه برابر ... توپ
... الله ... محرم ... قورت خان سالور ...
... در مشهد ... لشکرگاه ... ایران ... که در سرخس ...
... و فرزندان ... نایب السلطنه ... از محاصره سرخس ...
و ... مشهد ... نایب السلطنه ... لشکرگاه ... محرم
... حصار ... توپخانه ...
با مردم سرخس ... نایب السلطنه ...
شد و ... داد لشکر ...
... در ... یکساعت ...
... لشکر ...
... نایب السلطنه ... قلعه سرخس را ...
... ترکمان ... سرخس ... ایران شیعی

در اخی بوده

در سرخس ... بوده ... ترکمانان ... مشهد نایب السلطنه ... ایشان را حاضر کردند و اسیران شیعی
و در سرخس ... تیغ ... پاره پاره ... هزار ...
... نایب السلطنه ... سرخس ...
... الله نایب السلطنه ... جعفرقلیخان شادلو ... سه هزار ... ترکمان سالور
... سرخس ... مشهد ...
در سرخس ... ترکمانان ... مشهد ...
... مشهد ... میرزا ... مجتهد ... مشهد ...
... میرزا ... دولت ایران ... شاهنشاه ...
...
نایب السلطنه ایران شیعی ... ترکمانان ...
... حضرت شاهنشاه ...
اما نایب السلطنه ...
... از سرخس ...
...
... محمد خان قراائی ...
... برادران محمدخان ... محمدخان قراائی ... نایب السلطنه ...
... نایب السلطنه ...
...
هرات ... نایب السلطنه ... محمدخان قراائی ...
... نایب السلطنه ... خراسان ... قراائی ...
فتح هرات و تسخیر افغانستان ... لشکر افغان ... قراائی ...
قراائی ... هرات ... نایب السلطنه
... محمدخان قراائی ...
نایب السلطنه ...
... الله ... سالار ...

حشمت الدوله از مشهد مقدس حرکت کرده رخصت انصراف بدار الخلافه فرمود و بشکوه سلطانی وارد [illegible] نیز باز فرزند و خود
از آنجا کوچ داده در نیمه شعبان وارد شهر مشهد گشت و رضاقلیخان زعفرانلو را با خانان محمد خان در ارک مشهد محبوسا بازداشت
و یار محمد خان افغان را چنانکه مذکور شد از روزی که بدرگاه پیوست پنجاه تومان سرباز از او را [illegible] مرحمت
نکرده تا کار هرات یکسره شود [illegible] کامران میرزا [illegible] از بزرگان [illegible] بدرگاه آمده و در حبس
یار محمد خان [illegible] فتح هرات مبالغت [illegible] کامران میرزا [illegible] بدرگاه نایب السلطنه
[illegible] یار محمد خان [illegible] هرات [illegible] فراوان [illegible] چنانکه [illegible] حضرت
و بعد از آن در حبس [illegible] یار محمد خان [illegible] کامران میرزا [illegible] حضرت [illegible]
مورد [illegible] رخصت [illegible] هرات [illegible] سپاه [illegible] لشکر [illegible] حضرت نایب السلطنه
نایب السلطنه [illegible] یار محمد خان مبالغت [illegible] کامران میرزا را [illegible]
[illegible] هرات [illegible] آذربایجان نیز [illegible]
[illegible] خسرو میرزا [illegible] روانه آذربایجان
نمود [illegible] هرات و افغانستان و خوارزم و خوقند [illegible] یار محمد خان
[illegible] افغانستان همیشه در تحت فرمان سلاطین ایران [illegible] احمد شاه [illegible]
[illegible] و کریم خان زند [illegible] نادر شاه [illegible]
[illegible] سلاطین [illegible] اکنون کامران میرزا [illegible] هرات [illegible] در کار
شاهنشاه ایران کرده [illegible] سکه و خطبه بنام پادشاه ایران [illegible] با کمال [illegible]
[illegible] یار محمد خان [illegible]
[illegible] کامران میرزا [illegible] محمد خان [illegible] خوقند
عبدالرحیم بیک [illegible] خوقند [illegible] سفیر ایران [illegible] پادشاه [illegible] لشکر
مملکت [illegible] تجهیز لشکر [illegible]
[illegible] حضرت پادشاه
ایران [illegible] حضرت نایب السلطنه
[illegible] دار الخلافه [illegible] رمضان [illegible] خوقند را [illegible]
[illegible] ایران [illegible]
[illegible] نایب السلطنه [illegible] شاهنشاه ایران [illegible]

مملکت خراسان را بنام ولیعهد شاهزاده محمد میرزا مقرر داده و تشریف [illegible] نایب السلطنه میرزا موسی گیلانی را که
وزارت خراسان داشت [illegible] محمد میرزا [illegible] میرزا صادق برادرزاده قائم مقام [illegible] پس از آن
[illegible] ارومیه [illegible] خراسان [illegible] کاشت [illegible]
و نظام [illegible] چهار هزار سوار [illegible] مملکت [illegible] خراسان مقرر داشت
[illegible] خراسان [illegible] برادر [illegible] قائم مقام [illegible]
روز [illegible] حضرت رضا علیه الصلوة والسلام [illegible]
[illegible] الحضرت [illegible]
[illegible] اکبر [illegible]
با محمد [illegible]
[illegible] شاهزاده [illegible]
[illegible] سرکردگان [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] سیف الملوک میرزا [illegible] ملک [illegible]
[illegible] محمد علیخان [illegible]
[illegible]
سیف الملوک میرزا [illegible] سیف الملوک [illegible]
حضرت نایب السلطنه [illegible] خراسان [illegible]
و شیخ عبدالرزاق [illegible]
[illegible] شیخ محمد امین شیخ الاسلام [illegible] اکبر [illegible]
[illegible] امیر نظام [illegible]
[illegible]
[illegible] دار الخلافه [illegible]

در نیریز و داراب جرد اورد و در حجت حالت قشقائی معلوم شد ناچار تجهیز لشکر کرده با ده هزار تن سواره و پیاده بجانب
کرمان کوچ داد در نیمه ربیع الاولی در ظاهر قصبه شهر بابک لشکرگاه کرد و هم در انجا شیخ الاسلام و میرزا علی اکبر کلانتر و جمعی از اعیان
بدرگاه آمده از جمیع ابراهیم خان ظهیر الدوله و از پس حکومت کرمان داشت چنین باز نمودند از یک طرف و جلب خواهر بود در شهر
با یک تن تخت داشت چه مملکت در بربری بماند کنجو و اوزالصنیاف طلب نمود فرمانفرما بر از روی سرای او بلند جهانی قلعه سید
در ولایت تن لعوذ میرال آخر روم رجب ستالی فرمه روانه شیراز نمود امیر نظام شیخ الاسلام و میرزا علی اکبر و سردمی در دشتند
و اکرامی و عزل مشیر الملک از وزارت سکار مراد عرقی حضرت بسپارد لاجرم فرمانفرما مشیر الملک را روانه شیراز
فرمود و چنان افتاد در عرض راه رضا خان قاجار بطلب او شتافت اورا دیدار کرد و خواست تا در دار الخلافه کوچ دهد مشیر الملک
بعد از چند فرسنگ جبه راه شیراز گرفت مع القصه بعد از بیرون شدن مشیر الملک دیگر باره شیخ الاسلام بدرگاه شتافت و دامنی
برداشته بدرگاه فرمانفرما آورد کلم سیف الملوک میرزا بر حجت ایل قشقائی رضا نمیداد ناچار فرمانفرما دوازده روز در ظاهر
بابک توقف کرد و مردم کرمان و نیز از سیف الملوک دل آزرده داشتند با کارداران او عتاب و پیام آغاز نمودند و چنانست
که چنانچه میرزا از قضا سیف الملوک میرزا بطلب معطل و بخبر کردن از دروازه شهر بیرون شد و چنین خواست مرتب
کند مردم کرمان اورا نگذاشتند و دروازه شهر را بروی او بستند سیف الملوک بیچاره ماند و بلشکرگاه عم خویش فرمانفرما آمد
بود دیگر مردم کرمان نیز بدرگاه فرمانفرما انجمن شدند و از حدیث سیف الملوک بنالیدند در پایان کار فرمانفرما بفرمود تا علیقلیخان
قاجار سیف الملوک را محبوس بطرف فارس کوچ داده و در نهان لعد فرمود تا در اراضی ولایات سیف الملوک را رها داد او
بشهر یزد کرک بعد از این واقعه فرمانفرما بشهر کرمان در آمد و مردم کرمان با طاعت و انقیاد او کمر استوار کردند زوجه سیف الملوک
و دختر نایب السلطنه با امیر نظام در باغ نظر میان ارک کرمان جای گرفت دروازه محمد ارک را بروی عم خویش بست و علیقلیخان
قراگوزلو فوج همدانی و بزرگان نایب السلطنه در توقف کرمان بود محمد حضرت تقوی خیمه فرمانفرما بفرمود تا لشکریان با دولت قلعه را
فرو گیرند مصطفی قلیخان قشقائی برادر الخانی و جمعی از مرحمت امرا و امیر لشکر قشقائی بلشکرگاه فرمانفرما پیوسته بود
در خدمت ارغون میرزا پسر حسینعلی میرزا شجاع السلطنه و جمعی دیگر از لشکر منتظر قلعه کمر بستند و در اول حمله مصطفی قلیخان بزخم
گلوله تفنگ در گذشت و ارغون میرزا و در میان شجعان لشکر بجلادت و شجاعت نامبردار بود پیش داد و داد نبرد زخمی بگلوله برداشته
بغلطید لشکریان پیش شدند جسد اورا از خاک برگرفته در گلیم نهادند تا بغبار میدان حمل دهند در حال که در جرح شد از جان
در تن نداشت گفت تنشیر ایران را در گلیم مپیچید و جان مباد فرمانفرما چنین ایمن بدید در خشم شد و یکباره دل در فتح حصار
بسته پنجاه روز دران قلعه در حصار داد تا از قلت علف و آذوقه کار بر قلعگیان تنگ شد ناچار در حصار باز داد و فتح
فرمانفرما تمام از جو کاه ارغون میرزا و پدر فرمانفرما علیقلیخان قراگوزلو را بزد و دختر نایب السلطنه را با علاقمان خدمت او روانه یزد
نمود مردم یزد چنین فتح کرمان حمایه کردند و دولت سیف الملوک میرزا را از حکومت آنجا گرفته دیده خواستند تا سیف الدوله

ملاذ

میرزای بهادر سیف الملوک را و ابوترف حکومت یزد داشت معزول داده و در تحت فرمان فرمانفرما شوند پس عریضه چند نگار
داده بحضرت او فرستاده و خواستار شدند و بالشکر ساخته بطرف یزد کوچ داد و فرمانفرما در جواب فرمود چنین کرمان در تحت حکومت
برادر اعیانی شجاع السلطنه بود و پدر پس از وی انتزاع نمود در جهت او در انجا چه سبیل رضیت کلنج و اجازت کارداران ولایت سعد
یزد نخواهیم نمود الله و دلکو میرزای پسر شجاع السلطنه با حکومت کرمان برکاشت و میرزا حسن نظام العلما را علاقه حضرت او داشت و ابا قان
پسر دیگر شجاع السلطنه که بجلادت معروف بود با لشکری شایسته برایشان کوچ ار حد کرمان و یزد داشت تا توقف داشت در دهه اول
جمادی الاولی راه شیراز گرفت و سر عم و دادا و خود محمد صادق خان پسر حسینقلی خان را روانه دارالملک شیراز نمود بعد از حال با محمد حسن
داشت و از بلکان نایب السلطنه از جای انگلیس علم بر افراشته بود و اسد بیک خان نایب توکانه عزیمت فرمانفرما را هشیار
کرده و در رکاب او کوچ داده او از نسوی لشکریکه نایب السلطنه مشغول تسخیر خراسان بود که مره قلعه باغ نظر بعرض او رسید
در زمان محمد ظفر خان مانده و بیرزخان جیلیلو در ثلث با پانصد تن تفنگچی بشتاب روان و در شیری بعد قلعه گیان قرار داد و با چنین بیزد رسیده خبر
فتح قلعه را مسموع نمود و در انجا توقف گشتند اما مردم یزد چون دانستند فرمانفرما در حقیقت در کار یزد نخواهد کرد عریضه نگار داده افتاده درگاه
نایب السلطنه داشتند و از نعقدی سیف الدوله میرزا بنالیدند نایب السلطنه فرزند خود قهرمان میرزا را که حکومت خمسه بود داشت بحکومت
یزد مامور فرمود و محمد رضا خان قراگوزلو را بوزارت او برگشید و شاهزاده در عشر آخر جمادی الاخره وارد یزد شد سیف الدوله
میرزا با اتفاق سیف الملوک میرزا روانه دار الخلافه طهران گشتند و هم در این سال امپراطور روس خبر ایل استقلال را از گرجستان
حاضر درگاه کرده سردار عمده و مملکت خود مرخص و بیمار تبارزن را بجای او فرمانفرمای گرجستان کرد و بارون رازن
برادر و هم در گرجستان میرزا ابراهیم برادر مهتر معتمد الدوله منوچهر خان را که در گرجستان نیز زیست میکرد بدرگاه شاهنشاه ایران رسول
فرستاد و صورت حال خویش و حکومت خود را در گرجستان معروض داشت و او در نیمه ربیع الاولی وارد طهران شده در سرای معتمد الدوله
فرود شد و بعد از تقدیم مسوده مسلمت و عریضه در شکل بارون رازن و هدیه گذرانید و مورد الطاف و اشفاق پادشاه شده و عقب
خاقان مغفور انار الله برهانه محمد میرزا مهدی مستوفی پسر زکی خان نوری را برای تهنیت در نزد بارون رازن بگرجستان با تفاق
میرزا ابراهیم خان روانه تفلیس داشت و چون معتمد الدوله امیر نظام منظم گیلان مشغول بود میرزا ابراهیم خان برای دیدار برادر
با فلان میرزا مهدی رخصت و هم در جمادی الاولی از دار الخلافه بیرون شده بگیلان آمد و از انجا از راه طالش وارد و بطریق تفلیس سپرد
و میرزا مهدی ابلاغ فرمان پادشاه کرد و نامه منشی شهنشاه را با تشریف و هدیه الماس از قبل شهریار تسلیم سردار گرجستان کرد و بعد از بیست روز
از تفلیس بیرون آمد و بیست و ششم شوال وارد طهران گشت و هم در این سال بسبب مرض طاعون و کثرت برف و شدت سرما و چاپ
غله کار بر مردم ایران صعوبت گرفت شاهزاده محمد قلی میرزا ملک آرا را و شاهزاده بهمن میرزا فرمانگذار گیلان و سلطان محمد میرزا
حکمران اصفهان حاضر حضرت شهریار شدند و شاهنشاه عادل سالی چهار صد هزار تومان منال و دیوان اصفهان را از جهة رعیت
سبک ساخت و منال گیلان و مازندران را نیز تخفیف فرمود و چون از شدت قحط و غلا بیشتر مردم ایران در دار الخلافه طهران انجمن

آمدن ... بیزد

... ... یزد ...

شده شهریار بوجوه نا انباشتهای غلات و حبوبات را سر مهر نهاد و تمام انبوه فقرا و مساکین را اجری داد تا هنگام حصاد
جو و گندم برسید و مردمان تحصیل قوت توانستند کرد و با اوطان و مساکن خویش توانستند شد

وقایع سال یکهزار و دویست و چهل و چهار هجری و آمدن وزیر مختار روس

در سال یکهزار و دویست و چهل و چهار هجری هفت ساعت و چهل و دو دقیقه از شب پنجشنبه بیست و هشتم شوال چون برگذشت
آفتاب برج حمل تحویل داد شاهنشاه ایران فتحعلیشاه قاجار مجلس نوروز جشن کرد و در این وقت خبر رسید که گراف سیمانویچ از حضرت
امپراطور روسیه [illegible] چاپار آمده [illegible] بود و بر پیوسته [illegible] از دولت روسیه در مملکت ایران مقیم باشد و کفیل امور [illegible] تجار روس باشد
و چنین گفت [illegible] وزیر مختار نامیده و نیز از دولت ایران در مملکت روسیه سفیری اقامت جوید و هم [illegible] امور واقف باشد [illegible]
گراف سیمانویچ شایع افتاد بر حسب فرمان [illegible] نایب السلطنه از تبریز او را پذیره [illegible] مهمان پذیر شد و روز
[illegible] پانزدهم ذیقعده [illegible] الله خان [illegible] سلیمان خان [illegible] او را استقبال کرده و در ارک سلطنت
در [illegible] شایسته فرود آورده و روز دیگر میرزا ابوالحسن خان وزیر دول خارجه [illegible] دربار او را دیدار کرده و تهنیت
[illegible] سلطنت [illegible] شده [illegible] شهریار [illegible] اورا [illegible]
هزار [illegible] زر مسکوک و چهار [illegible] کشمیری و چهار [illegible] مرصع بجواهر آبدار اورا و همراهان اورا اعطا فرمود و در [illegible]
راه آذربایجان گرفت و میرزا الکساندر ترجمان [illegible] نامه [illegible] امپراطور [illegible] نایب السلطنه بخراسان فرستاد
[illegible] الله [illegible] پادشاه خوارزم [illegible] بزرگان ترکمان [illegible] نایب السلطنه
[illegible] ترکمان سالور [illegible] سرخس [illegible]
[illegible] اگر [illegible] ایران [illegible] آزادی [illegible]
[illegible] ترکمان [illegible] عریضه [illegible]
خوارزم [illegible] نایب السلطنه آمده [illegible] زر مسکوک [illegible]
[illegible] دولت ایران [illegible] شرط اول آنکه [illegible] سالور [illegible] خراسان [illegible] و غارت
نکشایند دوم آنکه [illegible] غارت [illegible]
[illegible] سیم آنکه [illegible] خراسان [illegible] استرداد کنند
چهارم آنکه [illegible] ایرانی [illegible] بشند [illegible]
[illegible] پنجم آنکه تجار [illegible] ایران [illegible] ششم آنکه
اگر [illegible] خراسان [illegible] لشکر [illegible] سپاه [illegible]
[illegible] شرایط نایب السلطنه [illegible] سالور [illegible] سرخس [illegible]

افزون حال

وازپس ای فرستاده [illegible] خان [illegible] از هرات [illegible] نایب السلطنه پیام [illegible] کامران میرزا
[illegible] کامران میرزا [illegible] نایب السلطنه [illegible] برادران [illegible] در مملکت ایران [illegible]
[illegible] زر مسکوک [illegible] تسخیر هرات [illegible]
[illegible] نایب السلطنه از اصفهان
[illegible] تسخیر هرات [illegible] طلب [illegible] عریضه [illegible]
شهریار [illegible] سپاه [illegible] خراسان [illegible] شاهنشاه [illegible] فتح هرات
ولیعهد [illegible] شاهزاده محمد میرزا [illegible] حضرت [illegible] رضا قلیخان
[illegible] عبدالرضا خان یزدی [illegible]
[illegible] نایب السلطنه [illegible] شاهزاده محمد میرزا [illegible] پادشاه [illegible]
[illegible] عبدالرضا خان [illegible] ملازم رکاب [illegible]
[illegible] محرم [illegible]
[illegible] رضاقلیخان [illegible]
[illegible] عبدالرضا خان [illegible] پادشاه [illegible]
[illegible] پادشاه [illegible]
[illegible] حضرت پادشاه [illegible]
عبدالرضا خان [illegible]
[illegible] شاهزاده محمد میرزا [illegible]
[illegible] مردان [illegible]
[illegible]
[illegible] شاهزاده محمد میرزا [illegible] محرم الحرام [illegible] شاهزاده
محمد میرزا [illegible] عبدالرضا خان [illegible]
[illegible] شاهزاده [illegible] شاهزاده [illegible]
[illegible]
[illegible] محمد تقی خان [illegible] نایب السلطنه
[illegible] محمد خان [illegible] تبریز [illegible] نایب السلطنه خسرو میرزا با لشکر

قتل عبدالرضا خان یزدی

[illegible]

اندک پیکان از تبریز برسید و در رفت هم دارالخلافه فرود شد و پس از روزی چند بر حسب فرمان پادشاه و همراهی ولیعهد بجانب خراسان کوچ داد
و از راه سمنان بجانب [illegible] چون فرزند نایب السلطنه قهرمان میرزا در حکومت یزد استقلال داشت از مردم یزد و نایین سپاهی ساز
کرده با پانصد تن سواره و پیاده و دو عراده توپ عزم رکاب داشت از پی تسخیر کرمان تصمیم عزم داد محمد تقی خان یافی و محمد خان جلیلوند
نیز در رکاب او کوچ داد و اباقا خان پسر شجاع السلطنه چون این بشنید لشکری آراسته کرد و بیرون جنگ شد در قلعه [illegible]
کرمان هر دو سپاه بهم برآویختند و [illegible] سردار با لار شد اباقا خان فروغ الدوله در آن جنگ جلادت و شهامت
اظهار کرد و تیغ کشیده از یمین و شمال بتاخت و برد و ترک بخاک انداخت [illegible] نمایند در [illegible] از لشکر [illegible]
و یزدی منهزم گشت محمد تقی خان یافی با [illegible] طریق فرار گرفته تا یزد عنان باز کشیدند و [illegible] و اموال
ایشان منهزم گشت شهریار تاجدار [illegible] این قصه بر قهرمان میرزا برآشفت و [illegible] کارداران [illegible]
کرد و او را از حکومت یزد معزول ساخته دیگر باره سیف الدوله میرزا پسر [illegible] سلطان [illegible] و حکومت کرمان [illegible]
میرزا پسر شجاع السلطنه منشور کرد [illegible] این وقایع محمد حسین خان زنگنه [illegible] نایب السلطنه و میرزا [illegible] حکیم [illegible]
دولت انگلیس و روس آمده و میرزا ابو القاسم [illegible] منشی الممالک بجانب [illegible] فرمان پادشاه منشور کرد [illegible]
مردم [illegible] معزول شد و میرزا [illegible] منشی الممالک گشت [illegible] نایب السلطنه [illegible]
[illegible] از [illegible] ربیع الاول [illegible] سال [illegible]
در الکاء و مملکت ایران گسترده گشت محمد تقی میرزای [illegible] حسام السلطنه [illegible] بروجرد و حشمة الدوله حکمران [illegible]
عرب و عجم و شاهزاده [illegible] حاکم سمنان [illegible]
انجمن شد [illegible]
هزار تن [illegible]
[illegible] شجاع السلطنه [illegible]
[illegible] نایب السلطنه راه خراسان گرفت بر حسب فرمان [illegible]
[illegible] مصطفی قلی خان [illegible] سمنان و دامغان [illegible]
لشکرگاه [illegible] شاهزاده [illegible]
[illegible] هرات [illegible] شاهزاده [illegible] خسرو میرزا [illegible]
[illegible] حاکم [illegible] قاسم [illegible]
[illegible] کامران میرزا [illegible] شاهزاده [illegible] هرات [illegible]
[illegible] نایب السلطنه [illegible] مشهد [illegible]

قایم مقام

قایم مقام را با سواره و پیاده [illegible] در رکاب داشت از قفای شاهزاده محمد میرزا گسیل نمود اما شاهزاده محمد میرزا نخستین [illegible]
[illegible] عبور [illegible] یار محمد خان [illegible] در [illegible] متحصن بود [illegible] قلعه [illegible]
هرات [illegible] شاهزاده [illegible]
[illegible] شاهزاده محمد [illegible]
[illegible] هرات [illegible]
تا هرات [illegible] کامران میرزا [illegible] سواره [illegible]
جنگ [illegible]
[illegible]
[illegible] هرات [illegible] دروازه [illegible]
[illegible] شاهزاده [illegible] هرات [illegible] قایم مقام [illegible] شاهزاده [illegible]
چون [illegible] هزار سواره و پیاده [illegible] شاهزاده [illegible]
کامران میرزا [illegible] شاهزاده [illegible]
[illegible] هرات [illegible]
[illegible] نایب السلطنه [illegible] هرات [illegible]
[illegible] حکیم [illegible]
[illegible] انگلیس [illegible] ایران [illegible] نایب السلطنه [illegible]
[illegible] قایم مقام [illegible]
[illegible] شاهنشاه [illegible]
[illegible] نایب السلطنه [illegible] قایم مقام [illegible]
[illegible] قایم مقام [illegible] قایم مقام [illegible]
[illegible]
[illegible] حکیم [illegible]
[illegible] مشهد [illegible] حکیم [illegible]
[illegible] طبیب حاذق و نایب اول
[illegible] انگلیس [illegible] مشهد [illegible] نایب السلطنه [illegible]

بنا بر روایت حکیم داود خان مسجد را برگ ... اداره کرده خود مشهد فرمود او نیز فرمان خود بگرفتار شد و حرکت نمودند مع القصه
امیر پادشاه از کمال اشتیاق سه و خواهر از درویش خانه راه زودتر ... قوت کرده ... طریق جمعه سپرد
نایب السلطنه نوروز آن که ... انجام ... میرزا علینقی [illegible] پیش طلبید ... کار ... شد و ما را ...
چشمی که ... خداوند ... ایلخان ... در پیچان ... هرگز از فرمان ... بیرون
نشده ام بیشتر وقت با مردم ... دارو ... و دیگر کرده ام و هم اکنون ... دل ... خداوند
خاک خواهم گشت و در این تربت پاک خواهم خفت غم فرزندان و ... خادم ... بندگان الحمد ...
و صبح پنجشنبه ... جمادی الاخره سال هزار و دویست و ... و دولت و ... بر ... میرزا علینقی
در حال راه دار الخلافه ... جمادی الاخره وارد ... گشت ... از ابلاغ این خبر ...
کرده و ... پادشاه ... شاهزادگان ... این خبر ... کرد ... ناگاه
بر زبان ... شاهزاده ... در ... دل ... آن آمد
و ... سیاه ... در ... و ... سیاوش ... در ...
و ... سلطنت ... پادشاهان چون ...
بلا ... فرمان ... مردم آورد ... شاهزاده
محمد میرزا ... فرمان ... شاهزاده ... فرمان ...
... علیقلی خان ... نایب السلطنه ... مجلس ... و ...
و ... سپاه ... پادشاه ...
در مشهد مقدس ... نایب السلطنه ... جمادی ... حضرت ... روز ...
تا ... در کنار هرات ... لشکر ... و ...
داشتند ... روز ... از ارک ... مشهد ... روضه مطهره حضرت رضا علیه الصلوة والسلام ...
در ... ایام ... سپاه ... آگاه ...
کامران میرزا ... مصالحت ... میرزا ... نایب ... خراسان ... یحیی خان ...
هرات ... کامران ... مصالحت ... شاهزاده ... جهت ...
... یحیی خان ... مصالحه در هرات ... شاهزاده محمد میرزا از کنار هرات کوچ داده
طریق مراجعت ... با ... عرب ...
جمادی الاخره وارد مشهد مقدس گشت و پس از چند روز یحیی خان ... کامران میرزا ...

وکودری زد

و سروش ... کامران میرزا ... کار ... مصالحه ... را ... یار محمد خان ...
پس ... شاهزاده محمد میرزا ... یار محمد خان ... مصالحه ... کار را ...
کامران میرزا ... سکه و خطبه بنام شاهنشاه ایران ... هزار ... سگ ... بانجاه ... کشمیر ... پیشکش
... کامران میرزا ... شرایط مصالحت ... کامران میرزا ... از ...
... مشهد مقدس ... آداب ... و ... پیشکش را ... شاهزاده محمد میرزا ...
و هم ... خسرو میرزا ... یک کرور ... کارداران ...
... تسلیم ... خلعت ...
وزیر دول خارجه را ...
در ... شاهزاده محمد میرزا
رسید ... عریضه ... کارداران دولت ایران ...
... دولت ...
شاد خاطر شده ... محمد میرزا ...
و ... ولیعهد ... محمد ... الدوله ... شاهزاده محمد میرزا
... جامه ... سپاه ...
و میرزا ... خان ... الدوله ...
...
مردم ...
و ...
...
...
...
...
...
...
...
نمی سپرد ...

ورود شاهزاده ... هرات

شاهزاده محمد میرزا ...

مراجعت شاهزاده

بخارا روانه، حکیم [illegible] خان [illegible] راه کرده عزم مشهد نمود او نیز [illegible] گذاشت [illegible] مع القصه

[illegible]

خانم خان عزیزم

[illegible]

و معروض داشت که کامران میرزا انجام کار مصالحه را [illegible] بحضرت [illegible]

پی کارداران شاهزاده محمد میرزا [illegible]

کامران میرزا سکه و خطبه بنام شاهنشاه ایران کند [illegible]

[illegible] کامران میرزا [illegible]

خود را روانه مشهد مقدس نماید [illegible] شاهزاده محمد میرزا [illegible]

[illegible]

بنابر روایت حکیم داود خان مسجری بزرگ ... راه کرده بسوی مشهد فرار نموده او نیز بمرض ... گرفتار شده و حرکت نتوانست کرد مع القصه
امیر ... از آن کار آشنا ... و ... از درویش ... راه ... که او مرض ... آرام ... طریق ... سپرد
نایب السلطنه ... انجا ... میرزا علینقی ... پیش ... طلب ... دیگر ... شده و ما را ... دیگر

خانم ... با ... اداره امروز ... مهمی ... بدارتر ...
... کار و شغله برای اداره ... رحم ... بیت
... برای زیارت حضرت قرم و ... عزیز ... موقعیت ... بتقوا و
... بیان ... شده ...
... بودن ... از آن ... کمتر از ...
... و امید است با ... در ... طهران ... دارم توفیق زیارت
... و قلم ... گردد و در نامه ...
... خودرا نوشته ام ... خواهد ...
... در نامه ...
... تهران ...
... زیارت ... امیدوارم ...
... و امیدوارم ... از آن
... خداوند ...
[illegible]

... وارد مشهد مقدس گشت و پس از چند روز ... خان ... کامران میرزا بکشید

و معروض داشت که کامران میرزا انجام کار مصالحه را برای ورود ... یار محمد خان ... حضرت ... گذاشت
پس کارداران شاهزاده محمد میرزا یار محمد خان را حاضر ساخته با او در کار مصالحه ... گفتند و او در باب این امر ... کار
کامران میرزا سکه و خطبه بنام شاهنشاه ایران کند و ... هزار تومان زر مسکوک با پنجاه رأس ... کشمیر برسم پیشکش پیش
گذارند و کسی نزد کامران میرزا فرستاد و او را از شرایط مصالحه آگهی داد پس کامران میرزا ... یکی از فرزندان
خود را روانه مشهد مقدس نمود تا ادای آداب تعزیت و تسلیت کرده آن پیشکش را از پیشگاه شاهزاده محمد میرزا بگذراند
و هم در این سال ... مرقوم شد ... خسرو میرزا ... روسی ... زر ... کارداران ایران
... تسلیم ... دولت روسیه ... وقت ... میرزا ابو الحسن خان
وزیر دول خارجه را ... سفارت ... دولت ... و ... تغییر ... سلطنت
در زمان ... کارداران ... زمان ... دیگر ... مع القصه ... شاهزاده محمد میرزا
رسید ... عریضه ... حضرت شهریار ... کارداران دولت ایران این
... گسید ... زر ... لاجرم شهریار ... جهاندار
شاد ... ایالت ... نظم امور
... ولیعهد ... محمد ... خان قاجار ... الدوله ... شاهزاده محمد میرزا
... جامه ... اردو ... سپاه ... اردو ... برادر
... محمد خان ... الدوله ... جامه ... مامور ... فرمود ... قلیخان ... بیگ
... قشقائی ... چون ... ایران ... طایفه ... فارس ...
مردم ... قشقائی ... مشهور ...
و سب ... قشقائی ... حسب ...
... علیخان ... قلیخان ایلبیگی ... محمد ... سردار
... فارس ... شد ... برادران بزرگ ...
... قلیخان ایلبیگی ... دیگر ... افزون ... شهر ...
این ... فارس ... دیگر ... هزار ...
... امر ... اطلاع ... بسلامت ... و الکه
... مردم ... سلطنت ... شهر بند شیراز
... حضرت ... شاهزاده ... از آن لشکر

بازوی قوت آمیش کوه خان خانی سلیمان خان پسر امیر گونه خان قاجار شد و از جانب نادر شاه باز به امور دولت از قبل قرار
خلع نمود و شاهزاده میرزا ابو طالب را که کشته چون کردار او بر فرمانفرما انکار آمد دیگر باره خواستار شد و محمد زکی خان نوری
فرمان پادشاه برده بوزارت طریق شیراز سپرد و چون محمد زکی خان باصفهان رسید معلوم داشت که مرتضی قلیخان با چند تن سواره و پیاده
در راه استخلاص او میرود تا به بروجرد و جهان از دولت پرداخته ناچار محمد زکی خان طریق مراجعت سپرد با جمله کردار او بر خاطر پادشاه
ثقیل افتاد و آن ایام در شجاع السلطنه را از جهت فارس و کرمان میفرمود چنانکه رقم شد او را گفت فرمانفرما را در تدبیر مرتضی قلیخان
تحریض دهد شجاع السلطنه بعزم از درود باصفهان فرزند خود آقا خان را نزد برادر گسیل ساخت و پیام پادشاه را بگذاشت آنجا هم
فرمانفرما آقا بابا خان را از راه شیراز به فارس مامور نمود با روی فیروز آمد ساخت و از محمد مرتضی قلیخان را بهر نحو توانند دستگیر کرده بسته
نزد ما فرست و خود در شیراز محمد علیخان ایلخانی و میرزا آقا خان را داد و در کار گرفت و در حبس خانه بازداشت و فرزند خود امام قلی میرزا
بخانه میرزا علی اکبر قوام الملک فرستاد و او را با اتفاق پسرش میرزا محمد خان کلانتر گرفته مغلولا در برگاه آورد و در حبس اسیر آن شد
نیز در زندانخانه ایلخانی و داماد او محبوس داشتند اما از آنسوی آقا بابا خان طی مسافت کرده در قلعه فیروزآباد آقا خان حسب دعا
مرتضی قلیخان و در آن اراضی سکون داشت و با برادر خیلی تمام مزایت ابواب ملاطفت و مهربانی مفتوح ساخت
و عاقبة الامر او را بیرون قلعه طلب داشت تا از در صلاح و صواب باهم سخن گفتند و کدورت خاطر فرمانفرما را صافی
دارند مرتضی قلیخان و هرگز اهلی که زیر دست خویش بود اش چون از در داوری ازرم آزرده بر روی قلعه آمد و آقا بابا خان
در مجلس مشاورت و مکاورت نشست چون آن سخن که از آقا بابا خان مشهور فرمانفرما سلام میداد و گفته هم الکنون برحسب
این فرمان بجرم محبوس در توانند دست فرابند ده تا تو را با آنکه بیابانی بشیراز کوچ دهم مرتضی قلیخان از استماع این سخن
خشمناک شده زبان بدشنام برگشاد و از جای جنبش کرده راه پیمایان قلعه پیش داشت که هر از تفنگچیان وی در ارگ در دروازه
قلعه جای داشتند برحسب مواضعه آقا بابا خان دهان تفنگها را بسوی او و مردمش گشاده او مرتضی قلیخان چنین راه بیرون شدن
نیافت در کرای قلعه آقا حسب و مردمش در کرد او انجمن شده و دروازه قلعه را بر روی او بربستند تفنگچیان از درون
در دفع او بام تفنگ گلوله بر اشیای با برین آورد و آمدن چون یکی یا ری یاور مرتضی قلیخان را آسیب رسید بمرد قضا
انجامت یکباره مرتضی قلیخان نیز زخم گلوله برداشت و او گرفتار شد آقا بابا خان او را مجروح بشیراز آورد و در آن روز چند
بجان زخم و وداع جهان گفت الغرض فرمانفرما جمله تیر را بالکل نیچ داماد و ایلخانی را از دو چشم نابینا کرده
و بحال او را ناچار دهشتند و هم در نوبت از قضا و در تبره ابداد ایلخانی بیرون دروازه کازرون سجاد الشعراء برزیان
ترسوک اتفاق رسید کار کردار ان فرمانفرما منظور دانمودند تا این جمله چنین مرتضی قلیخان را اصل فتنه و منبع فساد بود
قطع و قمع گشت فرمانفرما ایلخانی و میرزا علی اکبر قوام را فرزندان برآورده نوازش فرمود و بر شغل باز داشت

وقایع سال هزار و دویست و چهل و نه هجری و فاتحه امر شاهنشاه ایران محمد شاه قاجار

در سال

در سال هزار و دویست و چهل و نه هجری چون یک ساعت و دو دقیقه از جمعه دهم ذیقعده برگذشت آفتاب به برج ثور
در رفت و شهریار ایران محمد شاه قاجار بساط عید بر گسترد و جماعت از روز چند که بعید با پایست واستقر از سلیمانیه به تبریز
دارالسلطنه تبریز آمد باز آمدن ایشان چون بپایان رسید و بوالدار راه رسید و مستر کیمیل مسلم و کابیتان با جمعی از تفنگچیان انگلیس که بدولت آمد
مورد نوازش قرار گرفت آنچه از الکاء شهریار در بیدار برای تعمیر سرای آستانه مقدسه موسی بن جعفر علیهما السلام بعرض قم فرمود و در دیار از الحکم
کابینان او از روز بهار وزارت ظل السلطان مزبور و در آن بقعه زاویه شرح داده حکم داد که ایوان پیش قبه منوره را از جهت زر کنند و از
درون قبه تا پای سنگ تکدر رسم ساز زرد و از خزانه خاص چهارده هزار دینار زر کند و آنچه نقد و جنس در ازای سلطان محمد میرزا
فرمانفرمای اصفهان عافیت و حضرت شد و حقوق و اختیار کشته اند عید قربان در دار الخلافه فرو شد و در نوبت بعرض آن شهریار جشن بزرگ
برآراسته گشت پایتخت طهران و شهر خسروانی در حضرت ساخته شد و سیف الدوله سلطان محمد میرزا و برادر اعیان او
نیر الدوله میرزا حاکم همدان شاهزاده ملک قاسم میرزا امیر تومان ترکمانان تا هر یک با خدمت شایسته بیرون آمده
و حسینعلی خان امیر المالک و سلیمان خان قاجار مملو نموده هزاره بهر مصاحبت شاهنشاه قرین شادمانی گشته بودند
امام جمعه و کارگزار سیف الدوله طریق اصفهان گرفت و نیر الدوله به همدان شد و هم در این سال در ماه ذیحجه خسرو میرزا برادر
شاهزاده محمد میرزا را در ارگ بند خراسان حافظ آن قصور و رشته اداره آن ارگ را بعهده او گذاشت و مراجعت بمشهد مقدس با جماعتی از ترکمان
مکه و دوچار رسید و در مجلس ساخت برای و برادر او بگوش هدیه و بیان را باخت بر جدا افراشت و کوهی ایلیاتی از ترکمانی بچه ایرانی بسیار
بزرگ ترین و عرش جاه که گلزار در روز مشهد مقدس از سکنه رضیع و حضرت را در اطاعت و عاقبت روایت آن
نخ دراه قرار برگشته بیست و چهارم محرم با سواره و ادوار الخلافه گشت در ایام ظل سلطان فرود شد و همچنان این جنایت
از قتل شهریار بمراد عنایت گشت و این ایلخانه ترکمانان مکه با جهیز تیز فاحش کوه و چهار کشته و مال فراوان
بیغما بردند و جمع طریق مراجعت گرفت شاهزاده امیر میرزا حاکم بسطام جماعتی را از تفنگچیان بتاخت تا بر ایشان در راه سبز
دو یازده کس بکشتند و بیست تن اسیر گرفتند و اموال منهوب را باز داده شد هم در نوبت نیکولای باولیچ امپراطور روسیه هزار
اطوار قصه وفات نایب السلطنه قانون برکرد برگذاشت و از ستوف را از اعیان دربار بتعزیت بحضرت شاهنشاه
فرستاد و او در غره محرم سال هزار و دویست و پنجاه هجری وارد طهران گشت و به حضرت شد و مکتوب امپراطور را به شاهنشاه
ایران سپرد و آداب تعزیت و تسلیت بجای برد و از قبل امپراطور روسیه تهنیت امر سلطنت شاهزاده محمد میرزا را خواستار گشت الخ
کرد و نوازش و نوازش شهریار تا جدار شد و باز شد امپراطور طریق مراجعت سپرد و شاهنشاه برکرد شاهزاده محمد میرزا
سوگواری معاف در کار نمود او تعرف بر تاج پادشاهی از اعتدال گشت و این خوب و ذات انجب و ذات بعهد مرتبه در دار ابا
بود و این سبب طبقات و بسیاری را اظهار گشت چنانکه جبرا از قاجاریه بسیاری و حاصل بیت از او قائل شد ایوان را که از اصفهان
بلاد الحکومه دیوانی در نیابت برود و بخانانی و بزرگان را در طرق و تمام فارس و اصفهان رحمت بسیار کرده تا شاهنشاه بر

از بهبودی ... مبارک گشت و بر دوام بر ... مستقیم مستقر آمد و در آن روز شاهزاده محمد میرزا منشور جهانگیری را در بار شهریار مملکت
گو برادر ... فهرمان میرزا را به حکومت خراسان بگماشت و محمد رضا خان فراهانی را به وزارت او برگماشت و میرزا ابوالقاسم
قائم مقام را ملتزم رکاب ساخت و روز شنبه ششم شهر صفر سال یکهزار و دویست و پنجاه هجری از دار الخلافه گذشت و شاهزاده جهانگیر
سالار ... با چهار عراده توپ ... گشت و در رجب فرمان ... [illegible] ... در رکاب
استقبال ... شاهزاده ... سلطنت که ... الطاف ... خسروانه گشت و بیرون دروازه تهران
وداع گلستان منزل ... و جعفرقلی میرزا ... ملک سلطان برادر ... نایب السلطنه چشم آن
داشت ... نایب السلطنه منصب ولایت عهد بدو تفویض شود و کارداران دولت ایران ... و مجلس مشاوره
و محاوره ... الله یار خان آصف الدوله ... شاهزاده محمد میرزا ... منوچهر خان ایچ آقاسی
معتمد الدوله ... دربار ... شاهزاده محمد میرزا را تفویض ولایت عهد ... عبدالله خان
امین الدوله ... ملک سلطان را بنیابت سلطنت ... [illegible]
شهریار تاجدار شاهزاده محمد میرزا را به نیابت سلطنت ... از تخت ... پادشاهان است ... بود و وراثت
تاج و تخت محمد میرزا ... نایب السلطنه وداع جهان ... محمد میرزا ... [illegible]
... سلطنت ... و ... کلاه ... سلطنت را ... شهریار
نامدار ... از شاهزادگان ... شاهزاده محمد میرزا از پی ... شاهزادگان ...
چشم ... شهریار ... پادشاه ... [illegible] ... پادشاه
... [illegible] ... شاهزادگان ...
... محمد میرزا ... شاهزاده محمد میرزا
ولیعهد دولت ... ملک سلطان ... بزرگان ایران ... فرمان ...
از شاهزادگان ... بزرگان حضرت ... دولت ... ملک سلطان ... منوچهر خان معتمد الدوله ...
... محمد میرزا ... ملک سلطان ... نایب السلطنه ...
اطراف مملکت را محافظت ... دولت ... [illegible]
... محمد میرزا ... [illegible]
... ملک سلطان ... [illegible]
... محمد میرزا ... ولایت عهد ...
تفویض ... [illegible]

حضرت

... همچنان ... درگاه ... آستان ... شاهنشاه ... انگلیس ... و فرمان داد تا ... عبدالله خان
امین الدوله ... میرزا آقاسی وزیر لشکر ... سپاه ... درگاه ... نگارستان ... شاهنشاه هزار
گستره ... فرمان ولایت عهد ... سلطنت ... شمشیر مرصع ... خنجر ... هزار ...
شیر و خورشید ... ولایت عهد ... شاهزاده جعفرقلی میرزا ... روز پنجشنبه دوازدهم صفر ... نگارستان
تحویل ... شاهزاده محمد میرزا ... ولایت عهد ... مردم ...
ساخت ... اطراف حاضر درگاه ... [illegible]
... فرمان میرزا احمد ... وزیر ... ولیعهد خسرو میرزا ... شاهزاده ...
برادر ... ولیعهد ... [illegible]
اما برادران ولیعهد خسرو میرزا و جهانگیر میرزا و احمد میرزا ... [illegible]
... ولیعهد فرمان داد ... تبریز ... [illegible]
چون ولیعهد دولت محمد میرزا ... [illegible]
... ولیعهد ... [illegible]
... [illegible]
... [illegible]
... ایران ... [illegible]
... [illegible]
... شجاع الملک ... شجاع الملک ... [illegible]
... دولت انگلیس ... [illegible]
... هرات ... انگلیس ... هرات ... [illegible]
فرمان پادشاه ایران ... دولت انگلیس ... [illegible]
نایب السلطنه ... [illegible]
ایران و انگلیس ... نایب السلطنه ... انگلیس ...
... شجاع الملک ... ایران ... هندوستان ... [illegible]
لشکر هندوستان ... کارداران انگلیس ... [illegible]

در حمایت او دوست [illegible] شجاع الملک [illegible]

راه پنجاب [illegible] برادران فتح خان [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

از دولهاست آگاه و مخبر شده شورش انگیختند در پایان هر تلخ [illegible] نوازه جسد پادشاه را در تخت جابر داده [illegible] از زمان
کوچ همراه با لشکر [illegible] آگاه جابر [illegible] از راه نظر عربی کاشان و قم گریز شاهزاده [illegible] رکن الدوله [illegible]
اکبر بود کار فرمای لشکر شده [illegible] جسد پادشاه [illegible] لشکر سپهدار [illegible] سلطنت [illegible]
[illegible] شهر اصفهان کوچ [illegible] شاهزاده سیف الدوله [illegible] از راه [illegible] کند [illegible] رکن الدوله
[illegible] برادر [illegible] سلطنت [illegible] برادر [illegible] شده [illegible]
و امین الدوله [illegible] حکم قضا [illegible] لشکرگاه خویش [illegible]
[illegible] مشورت [illegible] امین الدوله [illegible] سیف الدوله و سپهدار
او را در ولایت [illegible] محمد میرزا [illegible] لشکر را [illegible] حاضر بود طلب داشت [illegible]
[illegible] سپهدار [illegible] حکم [illegible]
[illegible] پادشاه [illegible] حکم [illegible]
[illegible] ایم [illegible] حکم [illegible]
[illegible] امین الدوله [illegible] شاهزادگان [illegible]
[illegible] سلطان [illegible] محمد [illegible]
[illegible] اصفهان [illegible]
[illegible] اصفهان [illegible] لشکر [illegible]
[illegible] السلطنه [illegible] برادر [illegible]
[illegible] محمد میرزا [illegible] برادرزاده [illegible]
که [illegible] لشکر [illegible] ایران [illegible]
[illegible] شیراز [illegible]
شاهزاده [illegible] السلطنه [illegible] امین الدوله [illegible] لشکر [illegible]
مرحمت [illegible] اصفهان [illegible] اصفهان [illegible]
[illegible] اصفهان [illegible]
شاهزاده رکن الدوله [illegible] جسد پادشاه [illegible]
[illegible] میسره و میمنه و قلب [illegible]
[illegible] پادشاه [illegible] اصفهان [illegible] آگاه [illegible]

[illegible]

و غارت دیگر [illegible] فرهود شده [illegible] سپهدار و سیف الدوله [illegible]
و تاج الدوله [illegible] سلطان محمد میرزا [illegible] سلطنت [illegible] سلطان محمد میرزا و دیگر جواری [illegible]
حریم پادشاه [illegible] اصفهان [illegible]
بود چنانکه از [illegible] دروازه شهر [illegible] امین الدوله [illegible] دروازه [illegible]
سیف الدوله نیز [illegible] تاج الدوله [illegible] اصفهان [illegible] سپهدار و سیف الدوله [illegible]
عراق [illegible] اصفهان [illegible] لشکر [illegible]
[illegible] اصفهان [illegible] شهر [illegible]
[illegible] دروازه [illegible] لشکرگاه [illegible]
هم از لشکر [illegible]
[illegible] سپهدار [illegible]
[illegible]
[illegible] الدوله [illegible]
[illegible] سلطنت [illegible] عالم [illegible]
سپاه [illegible] رجب [illegible] دار الامان قم [illegible]
قبه مطهره معصومه علیها السلام [illegible] شهر [illegible] سلطان [illegible]
[illegible]
[illegible] ولایت [illegible] سپهدار و سیف الدوله [illegible]
[illegible]
[illegible] شاهزاده محمد میرزا [illegible]
[illegible] شاهنشاه [illegible] مرحوم [illegible]

مع القصه مردان و بزرگان را هیه و هیا آرای نشسته بر تخت شد و در سن [illegible] سرپادشاهی و خاتمه تفصیل آنجمله در ذکر
سلطنت شاهنشاه جم رتبت و سپهدار محمد شاه قاجار و شرح [illegible] ذکر آثار خجسته و تعداد اولاد و احفاد شاهنشاه
برگذشته برداریم صفت عدل و انصاف و جود و جودت و شهامت و شجاعت آنحضرت در نگاشتن وقایع سلطنت مرقوم افتاد
دیگر از تکرار آن تلخ با اطناب [illegible] از [illegible] واقعه [illegible] نظار [illegible] کرده [illegible] با بنای
آفرینه و اگر صد هزار مرد لشکر [illegible] از [illegible] چشم [illegible] سپاه را از [illegible] نظاره کردی [illegible] پادشاه
کدام است زیرا که آن یک صد هزار مرد بخلقت موزون مانند هم متناسب [illegible] با [illegible] یک سینه فراخ و چشمهای کشاده
و ابروهای پیوسته [illegible] از میان [illegible] انکه اولاد و احفادش [illegible] در مملکت ایران [illegible]
بعد هر یک کسی نظاره کند همان چشم و ابرو و دیگر علامات به بیند [illegible] جمال پادشاه [illegible] و تعداد اولاد
و احفاد [illegible] از روزیکه این پادشاه بتخت [illegible] و بلوغ رسید و با زنان مضاجعت نمود کودک فرزند آورد تا آنگه
بجهان دیگر شتافت [illegible] افزون بود در مدت قلیل از صلب پاک او [illegible] هزار تن فرزند و فرزند زاده بعرصه شهود رسید
و بیشتر ایشان هم در حیات او [illegible] از وفات او [illegible] اگر فرزند و فرزند
زادگان آن پادشاه را شمار گیریم عجب نباشد [illegible] راقم الحروف مردگان [illegible] رقم نکند
و [illegible] فرزندان [illegible] نام [illegible] جمله فرزند و فرزند زادگان را که هنگام وفات شهریار
زنده [illegible] بر نگارد [illegible] و شصت تن پسر و دختر [illegible] پادشاه [illegible] و پنجاه و [illegible]
از ایشان در زمان حیات پدر بمردند و یکصد و [illegible] مختلف [illegible] از این جمله پنجاه و هفت پسر و چهل و شش تن دختر بود
و از پسر زادگان پانصد و هشتاد و هشت تن فرزند [illegible] و از آنجمله دویست و [illegible] تن پسر و دویست و نود [illegible] دختر
بودند و از دختر زادگان [illegible] و از آنجمله [illegible] پسر و [illegible] تن دختر [illegible] معلوم نشد
[illegible] از [illegible] هفتصد و هشتاد و شش تن فرزند و فرزند زاده زنده [illegible] اکنون
[illegible] پسران و دختران و فرزندان [illegible] هر که [illegible] رقم کنیم [illegible]
[illegible] پسران و [illegible] و دختران و دختر زادگان [illegible]
پسران شاهنشاه ایران فتحعلی شاه ولیعهد دولت نایب السلطنه عباس میرزا بود [illegible] در این کتاب [illegible]
[illegible] هجری [illegible] نظم [illegible]
و نظم کشور [illegible]
[illegible] شاهنشاه [illegible]
نایب السلطنه [illegible] فرزند [illegible] دختر [illegible] الشاء الله [illegible] شده

رقم نمو

اول نایب السلطنه عباس میرزا

[illegible]

رقم نمود [illegible] و شش تن پسران [illegible] پادشاه جوانبخت محمد شاه [illegible] سلطنتش [illegible]
[illegible] دوم [illegible] محمد [illegible] متولد شده دوم بهرام میرزا سیم جهانگیر میرزا
چهارم بهمن میرزا [illegible] محمد شاه برادر [illegible] پنجم [illegible] ششم [illegible] هفتم [illegible] هشتم قهرمان میرزا
که با محمد شاه [illegible] نهم [illegible] دهم احمد میرزا یازدهم جعفر قلی میرزا دوازدهم مصطفی قلی میرزا سیزدهم سلطان [illegible]
[illegible] چهاردهم [illegible] میرزا پانزدهم [illegible] میرزا شانزدهم فیروز میرزا [illegible] هیجدهم [illegible] میرزا
نوزدهم محمد رحیم میرزا بیستم [illegible] میرزا [illegible] حشمت الدوله [illegible] ایلدرم بایزید میرزا [illegible]
[illegible] محمد کریم میرزا [illegible] عبدالله خان [illegible] پسر دوم فتحعلی شاه شاهزاده محمد علی میرزا است
[illegible] بدولتشاه [illegible] ربیع الثانی سال یکهزار و دویست [illegible] هجری در قصبه نوا متولد شده [illegible]
چهار فرزند بود [illegible] پسران [illegible] اما پسران اول محمد [illegible] حسام الدوله دوم [illegible]
[illegible] الدوله سیم [illegible] میرزا چهارم [illegible] میرزا پنجم فتح الله میرزا [illegible] علاء الدوله [illegible] جهانگیر میرزا هشتم
[illegible] میرزا نهم محمد رحیم میرزا دهم ابراهیم میرزا پسر سیم فتحعلی شاه شاهزاده محمد قلی میرزا است ملک آرا لقب
[illegible] رمضان سال هزار و دویست سه هجری در قصبه نوا متولد شده [illegible]
[illegible] فرزندان [illegible] پسران [illegible] اما پسران [illegible] محمد [illegible] میرزا [illegible]
[illegible] میرزا ششم [illegible] میرزا هشتم [illegible] میرزا نهم [illegible] میرزا [illegible] یازدهم
[illegible] میرزا [illegible] دوازدهم [illegible] میرزا [illegible] سیزدهم کیومرث میرزا [illegible]
[illegible] ملک جمشید میرزا [illegible] شاه منصور میرزا [illegible] لطف [illegible] میرزا [illegible] دوم محمد رحیم میرزا
[illegible] پسر چهارم فتحعلی شاه شاهزاده محمد ولی میرزا است [illegible] سال یکهزار و دویست و
سه هجری متولد شده [illegible] فرزندان [illegible] دختران [illegible] پسران اما پسران اول
[illegible] میرزا [illegible] دوم [illegible] میرزا سیم [illegible] میرزا [illegible] چهارم محمد میرزا
[illegible] محمد [illegible] برادر [illegible] پنجم [illegible] میرزا [illegible] ششم [illegible] میرزا
[illegible] هفتم تیمور شاه میرزا [illegible] هشتم [illegible] خان [illegible] نهم
[illegible] دهم جلال الدین میرزا [illegible] یازدهم محمد [illegible] میرزا دوازدهم
محمد [illegible] میرزا [illegible] سیزدهم [illegible] چهاردهم حسن خان [illegible] پانزدهم
[illegible] شانزدهم [illegible] هفدهم محمد [illegible] میرزا [illegible]
[illegible] جلال الدین میرزا [illegible] نوزدهم [illegible] بیستم [illegible] میرزا

۱ محمد علی میرزا دولتشاه

۲ محمد قلی میرزا ملک آرا

۳ شاهزاده محمد ولی میرزا

بیست و یکم طهماسب قلی میرزا بیست و دوم امام ویردی میرزا بیست و سیم عباسعلی خان بیست و چهارم احمد خان بیست و پنجم
سعید میرزا از مادر عباسعلی خان است بیست و ششم سعید میرزا از مادر احمد خان است پسر پنجم فتحعلیشاه شاهزاده حسینعلی میرزا
۵ حسینعلی میرزای فرمانفرما
فرمانفرمای فارس است در سال یکهزار و دویست و سه هجری در قصبه نوا متولد شد فرزندان او بیست و شش تن
باشند نوزده تن پسران و هفت تن دختران اما پسران اول رضاقلی میرزا از دختر محمد قلیخان قاجار بیگلربیگی ارومی [illegible]
دوم امامقلی میرزا مادرش از طایفه زندیان است سیم نجفقلی میرزا ملقب به والی مادرش از گرجیان است چهارم نصرالله میرزا از مادر
امامقلی میرزا است پنجم تیمور میرزا ملقب به حسام الدوله برادر اعیانی رضاقلی میرزا است ششم شاهرخ میرزا از مادر نجفقلی میرزا است
هفتم جهانگیر میرزا هشتم اکبر میرزا از مادر شاهرخ میرزا است نهم کیخسرو میرزا ملقب به سپهسالار از دختر امیرگونه خان
زعفرانلو دهم اسکندر میرزا از مادر تیمور میرزا است یازدهم نادر میرزا از مادر امامقلی میرزا است دوازدهم محمد کاظم میرزا
مادرش از مردم [illegible] است سیزدهم محمد میرزا از مادر رضاقلی میرزا است چهاردهم کامران میرزا پانزدهم داراب میرزا شانزدهم
سلطان ابراهیم میرزا از مادر کامران میرزا است هفدهم منوچهر میرزا مادرش از ترکمانان است هیجدهم ایرج میرزا و او با
۶ حسنعلی میرزای شجاع السلطنه
منوچهر میرزا همزاد و توأمان است نوزدهم طهماسب قلی میرزا پسر ششم فتحعلیشاه حسنعلی میرزای شجاع السلطنه برادر اعیانی فرمانفرما
جمعه غره [illegible] سنه یکهزار و دویست و چهار هجری متولد شد و در اشعار شکسته تخلص فرمود فرزندان او سی و نه تن باشند
هفت تن پسران و [illegible] تن دختران اند اما پسران اول هلاکو میرزا ملقب به بهادرخان دوم اباقا خان ملقب به [illegible] الدوله
سیم ارغون میرزا چهارم منکوقاآن میرزا پنجم اوکتای قاآن میرزا و این پنج تن از بطن دختر مرتضی قلیخان عم [illegible]
[illegible] ششم ابوسعید میرزا مادرش از مردم قم بود هفتم قهرمان میرزا مادرش دختر الله قلی خان قراباغی است
۷ محمدتقی میرزای حسام السلطنه
پسر هفتم فتحعلیشاه شاهزاده محمدتقی میرزای حسام السلطنه است روز شنبه ششم [illegible] سال یکهزار و دویست و شش هجری
متولد شد در اشعار [illegible] تخلص فرماید فرزندان او سی و دو تن باشند پانزده تن پسران و [illegible] تن دختران اند اما پسران
اول ابوالفتح میرزا مادرش دختر اعتمادالدوله حاجی ابراهیم خان شیرازی است دوم شجاع الملک میرزا از مادر ابوالفتح میرزا است سیم
اورنگ زیب میرزا مادرش از ترکمانان است چهارم ابوسعید میرزا پنجم کیومرث میرزا ششم امیرتیمور میرزا مادرش
دختر حسین خان [illegible] است هفتم محمد حسن میرزا از دختر میرزا احمد خلیفه سلطانی است هشتم عالمگیر میرزا برادر اعیانی ابوالفتح میرزا است
نهم جلال الدین میرزا از مادر ابوسعید میرزا است دهم سنجر میرزا از مادر جلال الدین است یازدهم داراب میرزا دوازدهم
۸ علینقی میرزای رکن الدوله
ایرج میرزا سیزدهم [illegible] میرزا چهاردهم [illegible] میرزا پسر هشتم فتحعلیشاه علینقی میرزای رکن الدوله است
پنجشنبه نوزدهم شوال در سال یکهزار و دویست و هفت هجری متولد شد فرزندان او [illegible] ذکور و اناث بیست و هشت تن
باشند یک نیمه پسر و نیم دیگر دختر اند اما پسران اول سلطان بدیع الزمان میرزا مخاطب به سلطان مادرش دختر مصطفی قلیخان
عم پادشاه است دوم اسکندر میرزا او نیز برادر اعیانی سلطان است سیم جهانگیر میرزا هم از مادر سلطان است چهارم

انوشیروان

انوشیروان میرزا هم از دختر مصطفی قلیخان است پنجم الخص میرزا مادرش از جماعت بختیاری است ششم داراب میرزا
مادرش از قاجار کرد است هفتم محمد کریم میرزا هشتم فرهاد میرزا نهم محمد رحیم میرزا دهم نصرالله میرزا یازدهم شکرالله میرزا
مادرش از قاجار قزوینی است دوازدهم حمزه میرزا مادرش از مردم اصفهان است سیزدهم سیاوش میرزا چهاردهم امان الله میرزا
۹ شیخعلی میرزای شیخ الملوک
از مادر نصرالله میرزا است پسر نهم فتحعلیشاه شاهزاده شیخعلی میرزا است ملقب به شیخ الملوک شب چهارشنبه دهم رجب
سال یکهزار و دویست و ده هجری متولد شد و او را چهل و شش فرزندان باشند بیست و یک تن پسران و بیست و پنج تن دختران اند
اما پسران اول ابوالنصر میرزا مادرش نسب به نادرشاه افشار رساند دوم احمد میرزا مادرش همشیره محمد حاتم خان ترکمان [illegible] است
سیم الب ارسلان میرزا ملقب به سالار مادرش از مردم کردستان است چهارم قزل ارسلان میرزا از مادر سالار است پنجم
سلطان سنجر میرزا هم از مادر سالار است ششم محمد رحیم میرزا از مادر احمد میرزا است هفتم سلطان یوسف میرزا مادرش خواهر [illegible]
ترکمان [illegible] است هشتم الخص میرزا از مادر سلطان یوسف میرزا است نهم طغرل تکین میرزا مادرش [illegible] سالار برادر اعیانی [illegible]
دهم فضل الله میرزا مادرش نیز ترکمان است یازدهم محمد زمان میرزا دوازدهم محمد جعفر میرزا از مادر فضل الله میرزا است سیزدهم
شاهزاده میرزا چهاردهم محمد کریم میرزا از مادر احمد میرزا است پانزدهم امامقلی میرزا شانزدهم محمد هادی میرزا از مادر
احمد میرزا است هفدهم محمد طاهر میرزا هیجدهم بابر میرزا برادر اعیانی [illegible] نوزدهم سلطان یعقوب میرزا از مادر سلطان [illegible]
بیستم [illegible] محمد میرزا مادرش دختر میرزا محمد خان قاجار دولو است بیست و یکم جلال الدین میرزا مادرش ترکمان است بیست و دوم
علینقی میرزا بیست و دوم عبداللطیف میرزا مادرش دختر عبداللطیف خان [illegible] است بیست و سیم عبدالرشید میرزا
۱۰ علیشاه ظل السلطان
از مادر عبداللطیف میرزا است بیست و چهارم محمد صفی میرزا بیست و پنجم اسکندر میرزا پسر دهم فتحعلیشاه شاهزاده علیشاه
ملقب به ظل السلطان است [illegible] ششم [illegible] شعبان سنه یکهزار و دویست و ده هجری متولد شد و او برادر اعیانی نایب السلطنه است
و بیست و دو تن فرزندان [illegible] ده تن پسر و دوازده تن دختر اند اما پسران اول سیف الملوک میرزا مادرش دختر [illegible] قاجار [illegible]
[illegible] دوم محمدعلی میرزا سیم سیف الدوله میرزا برادر اعیانی سیف الملوک است چهارم محمد طاهر میرزا پنجم
شجاع الدوله میرزا او نیز از مادر سیف الملوک است ششم داود میرزا هفتم یعقوب میرزا هشتم ابوالقاسم میرزا نهم ابوالحسن میرزا
۱۱ عبدالله میرزای دارا
دهم ابوالمظفر [illegible] مادرش از مردم قم است پسر یازدهم فتحعلیشاه شاهزاده عبدالله میرزا است و دارا تخلص فرمودی
جمعه بیست و چهارم جمادی الاولی سال یکهزار و دویست و یازده هجری متولد شد او را [illegible] تن پسر و [illegible] تن دختر [illegible]
اما پسران اول محمد محسن میرزا مادرش دختر نظام الدوله سلیمان خان قاجار قوانلو است دوم الخص میرزا سیم یعقوب میرزا است
۱۲ امام وردی میرزای ایلخانی
چهارم لطف الله میرزا پنجم خلیل الله میرزا ششم عبدالحمید میرزا هفتم عبدالمجید میرزا هشتم عبدالرشید میرزا برادر اعیانی
عبدالحمید است نهم انوشیروان میرزا دهم ابوسعید میرزا پسر دوازدهم فتحعلیشاه امام وردی میرزا ملقب به ایلخانی برادر
اعیانی رکن الدوله است شب چهارشنبه چهاردهم شوال سال یکهزار و دویست و یازده هجری متولد شد او را یازده تن فرزندان است

۱۳
شاهزاده محمدرضا میرزا

سه پسر و هشت دختر اما پسران اول امامقلی میرزا از بطن ماه‌پرور خانم [illegible] دوم محمدحسن خان مادرش دختر حاجی مصطفی قلی‌خان
عم شهریار تاجدار است سیم عباسقلی میرزا مادرش از دهاقین است پسر سیزدهم فتحعلی شاه شاهزاده محمدرضا میرزا است در شکار
[illegible] روز سه‌شنبه سیم ذیقعده سال هزار و دویست و یازده هجری متولد شد فرزندانش سیزده‌اند پنج تن پسر و هشت تن
دختر اما پسران اول رضاقلی میرزا مادرش از بطن ماه‌پرور خانم دوم علیقلی میرزا مادرش دختر میرزا محمدخان دولو [illegible]
سیم محمدزمان میرزا برادر عیانی علیقلی میرزا است چهارم [illegible] میرزا مادرش [illegible] علیخان [illegible] است پنجم محمدجعفر میرزا
مادرش از مردم [illegible] است ششم محمدهاشم میرزا مادرش [illegible] است هفتم محمدباقر میرزا از مادر محمدجعفر میرزا است هشتم محمدکاظم
از مادر محمدهاشم میرزا است نهم اکبر میرزا مادرش از مردم گیلان است دهم جلال‌الدین میرزا از مادر محمدجعفر میرزا است پسر چهاردهم
۱۴
حیدرقلی میرزا
فتحعلی شاه شاهزاده حیدرقلی میرزا است جمعه [illegible] صفر سال هزار و دویست و چهارده هجری متولد شد در [illegible]
که او را یازده تن پسر و دختر است هشت تن پسر و سه تن دختر باشند اما پسران اول مرتضی قلی میرزا [illegible] مادرش
دختر محمدعلی‌خان پسر مرتضی قلی‌خان عم شاهنشاه است دوم [illegible] میرزا [illegible] برادر عیانی مرتضی قلی میرزا است سیم امان‌الله میرزا مادرش
از [illegible] قاجار است چهارم نورالله میرزا مادرش دختر حاجی مصطفی قلی‌خان عم پادشاه است پنجم اسدالله میرزا هم برادر [illegible]
مرتضی قلی میرزا است ششم [illegible] میرزا مادرش از بطن [illegible] است هفتم [illegible] میرزا از مادر امان‌الله میرزا است
۱۵
شاهزاده محمود
هشتم [illegible] میرزا از مادر [illegible] میرزا است پسر پانزدهم فتحعلی شاه محمود میرزا است [illegible] دوازدهم صفر سال هزار و
دویست و چهارده متولد شد و در [illegible] با کم [illegible] فرزندان او [illegible] تن باشند یک تن پسر و [illegible] دیگر دختر اما
پسران اول [illegible] میرزا مادرش دختر [illegible] قاجار [illegible] است دوم محمدزمان میرزا مادرش [illegible] است سیم
[illegible] میرزا [illegible] برادر عیانی است چهارم سلطان [illegible] میرزا از [illegible] پنجم سلطان [illegible]
برادر عیانی سلطان [illegible] ششم [illegible] میرزا است [illegible] مادرش از مردم [illegible] است هفتم [illegible] میرزا هشتم
عبدالباقی میرزا مادرش از [illegible] نهم [illegible] میرزا دهم خسرو میرزا یازدهم [illegible] میرزا از مادر سلطان [illegible]
دوازدهم [illegible] میرزا سیزدهم نعمة‌الله میرزا چهاردهم [illegible] میرزا پانزدهم [illegible] میرزا شانزدهم [illegible]
۱۶
شاهزاده همایون
هفدهم محمد میرزا [illegible] پسر شانزدهم فتحعلی شاه همایون میرزا است شب جمعه [illegible] جمادی‌الاولی سال هزار و دویست و [illegible]
هجری متولد شد [illegible] [illegible] فرزند باشند یازده تن پسر و [illegible] تن دختر اما پسران اول محمد شفیع میرزا
مادرش دختر میرزا شفیع [illegible] صدراعظم است دوم [illegible] میرزا مادرش [illegible] است سیم جوانبخت میرزا است
چهارم محمدرحیم میرزا مادرش دختر مرتضی قلی‌خان [illegible] قاجار است پنجم سلطان [illegible] میرزا است ششم ابوالفتح میرزا
هفتم [illegible] میرزا هشتم ابونصر میرزا از مادر ابوالفتح میرزا است نهم حسن میرزا دهم حسین میرزا [illegible]
از مادر [illegible] میرزا [illegible] یازدهم نورالدهر میرزا مادرش از مردم [illegible] است پسر هفدهم فتحعلی شاه

الله‌وردی میرزا

۱۷
الله‌وردی میرزا

الله‌وردی میرزا است شب سه‌شنبه بیست و سیم شهر رمضان المبارک سال هجرت هزار و دویست و [illegible] در [illegible]
[illegible] دارد اما یک پسر و دو دختر است نام پسرش رستم میرزا است و مادر او دختر حسینقلی‌خان برادر شهریار تاجدار است
۱۸
اسمعیل میرزا
پسر هجدهم فتحعلی شاه اسمعیل میرزا است شب جمعه چهاردهم شعبان سال هزار و دویست و [illegible] متولد شد او را چهارده تن
فرزند است یک تن پسر و [illegible] دختر اما پسران اول سلطان اویس میرزا مادرش از مردم [illegible] است دوم [illegible] میرزا
از مادر سلطان اویس است سیم محمد میرزا چهارم غلامرضا میرزا [illegible] برادر عیانی سلطان اویس است پنجم [illegible] میرزا هم از
۱۹
احمدعلی میرزا
سلطان اویس است ششم ابوالقاسم میرزا هفتم اسدالله میرزا پسر نوزدهم فتحعلی شاه احمدعلی میرزا است روز جمعه [illegible] شوال
سال هزار و دویست و [illegible] متولد شد برادر عیانی شاهزاده محمد است در [illegible] او را یازده تن فرزند است
چهار تن پسر و هفت تن دختران است اما پسران اول یعقوب میرزا مادرش از ترکمانان است دوم سلطان حسین میرزا مادرش
۲۰
علیرضا میرزا
دختر محمدتقی‌خان [illegible] است سیم [illegible] میرزا مادرش دختر حسینقلی‌خان برادر شاهنشاه است چهارم [illegible] میرزا [illegible]
پسر بیستم فتحعلی شاه علیرضا میرزا است برادر عیانی شاهزاده محمدرضا است شب سه‌شنبه ششم ذیقعده هزار و دویست و [illegible] هجری
۲۱
کیقباد میرزا
متولد شد و او را [illegible] یک دختر [illegible] پسر بیست و یکم فتحعلی شاه کیقباد میرزا است شب جمعه [illegible] صفر سنه هزار و دویست و
۲۲
بهرام میرزا
بیست و یک هجری متولد شد و او را فرزندان پنج تن دختران باشند پسر بیست و دوم فتحعلی شاه بهرام میرزا است شب
پنجشنبه پنجم ربیع‌الاول هزار و دویست و بیست و یک هجری متولد شد او را پنج تن فرزند باشند سه تن پسران و دو تن دختران
اما پسران اول امیراصلان میرزا مادرش دختر امیر [illegible] خان کردستانی است دوم [illegible] میرزا مادرش [illegible] است سیم
۲۳
شاپور میرزا
اسدالله میرزا از مادر [illegible] میرزا است پسر بیست و سیم فتحعلی شاه شاپور میرزا است شب چهارشنبه سیزدهم صفر هزار و دویست و
بیست و دو هجری متولد شد او را یک پسر و یک دختر است نام پسرش [illegible] میرزا مادر او دختر امیر [illegible] خان کردستانی است
۲۴
ملک قاسم میرزا
پسر بیست و چهارم فتحعلی شاه ملک قاسم میرزا است روز چهارشنبه دوم جمادی‌الآخره سال یکهزار و دویست و [illegible] هجری
متولد شد
۲۵
منوچهر میرزا
پسر بیست و پنجم فتحعلی شاه منوچهر میرزا است شب جمعه چهارم جمادی‌الآخره متولد شد در سال هزار و دویست و [illegible] هجری
او را پنج پسر و [illegible] دختر است اما پسران اول اسدالله میرزا مادرش دختر حسینقلی‌خان برادر شهریار است دوم سلطان [illegible] میرزا
مادرش از مردم گرجستان است سیم محمدکاظم میرزا برادر عیانی اسدالله میرزا است چهارم محمدحسین میرزا مادرش دختر محمدحسین بیک
۲۶
هرمز میرزا
[illegible] است پنجم [illegible] میرزا هم از مادر اسدالله میرزا است پسر بیست و ششم فتحعلی شاه هرمز میرزا است شب [illegible] چهاردهم
جمادی‌الاولی سنه هزار و دویست و [illegible] هجری متولد شد شش تن فرزند دارد چهار تن پسر و دو تن دختر
اما پسران اول فرخ‌نژاد میرزا مادرش دختر ابراهیم خان دولو قاجار است دوم فریدون میرزا برادر عیانی فرخ‌نژاد است
۲۷
ایرج میرزا
سیم نصرالله میرزا مادرش ترکمان است چهارم فتح‌الله میرزا با نصرالله میرزا برادر عیانی است پسر بیست و هفتم فتحعلی شاه ایرج میرزا است

چهارشنبه غره جمادی الاخره سال هزار و دویست و بیست و دو هجری متولد شده او را ده تن فرزند است پنج تن پسر و پنج تن
دختر اما پسران اول محمدحسن خان مادرش گوهر دختر مرادخان زند است دوم سنجر میرزا مادرش از گرجستان است
سیم غلامحسین میرزا مادرش دختر حسینعلی بیگ بازوکی است چهارم محمدتقی میرزا از مادر علاءالدین میرزا است پنجم
جعفرقلی میرزا هم برادر عینی علاءالدین میرزا است

۲۸ کیکاوس میرزا

پسر بیست و هشتم فتحعلیشاه کیکاوس میرزا است روز جمعه پنجم شوال سنه
هزار و دویست و بیست و … متولد شده فرزندان او هشت تن باشند پنج تن پسران و سه تن دختران اند اما پسران اول
شاهوردی خان مادرش دختر فضلعلی بیگ جوانشیر است دوم قزل ارسلان میرزا برادر عینی شاهوردی خان است سیم اسدالله میرزا
مادرش دختر علیشفیع بیگ قراچه داغی است چهارم اسعد میرزا هم از مادر شاهوردی خان است پنجم ذوالفقار میرزا هم از دختر
فضلعلی بیگ است

۲۹ شاهقلی میرزا

پسر بیست و نهم فتحعلیشاه شاهقلی میرزا است چهارشنبه یازدهم محرم سال هزار و دویست و بیست و سه
هجری متولد شده او را نه تن فرزندان از سه تن پسر و شش تن دختر باشند اما پسران اول اردشیر میرزا است مادرش دختر حسینخان
دولوی قاجار است دوم محمدعلی خان مادرش دختر محمدخان نایب دولوی قاجار است سیم خلیل‌الله میرزا مادرش از قبیله … است

۳۰ محمدمهدی میرزا

پسر سی‌ام فتحعلیشاه محمدمهدی میرزا است شب یکشنبه غره شوال سال هزار و دویست و سی و سه هجری متولد شده او را نه تن فرزند است
چهار تن پسر و پنج تن دختران اند اما پسران اول محمدکریم خان مادرش دختر امیرخان عزالدینلوی قاجار است دوم محمدصادق خان
مادرش از مردم جلالی است سیم محمدرحیم خان مادرش دختر محمدعلیخان قاجار قوانلو است چهارم لطفعلیخان برادر عینی محمدرحیم خان

۳۱ کیخسرو میرزا

پسر سی و یکم فتحعلیشاه کیخسرو میرزا است برادر عینی کیکاوس میرزا او را هشت فرزند است سه تن پسر و پنج تن دختر اما پسران
اول محمدصادق خان مادرش دختر محمدباقرخان قاجار … است دوم مرتضی قلیخان سیم محمدحسین میرزا او نیز برادر یک
مادر … کیخسرو میرزا شب پنجشنبه … سنه هزار و دویست و … است

۳۲ کیومرث میرزا ایلخانی

پسر سی و دوم فتحعلیشاه کیومرث
میرزا ایلخانی ملقب به ابوالملوک است روز سه شنبه بیست و پنجم جمادی الاخره سال هزار و دویست و بیست و چهار
هجری متولد شده و او را شش تن فرزند است چهار تن پسر و دو دختر اما پسران اول هوشنگ میرزا مادر او از مردم
گرجستان است دوم … میرزا مادر او دختر میرزا قدیر لشکرنویس … است سیم سلطان احمد میرزا مادرش دختر
محمدحسنخان دولوی قاجار است چهارم ادریس میرزا برادر عینی هوشنگ میرزا است

۳۳ جهانشاه میرزا

پسر سی و سیم فتحعلیشاه جهانشاه میرزا است
او نیز برادر عینی شاهزاده محمودی است یکشنبه بیست و پنجم رمضان سال هزار و دویست و بیست و چهار هجری متولد شده او را
نه تن فرزند است شش تن پسر و سه دختر است اما پسران اول عادلشاه میرزا دوم جهانگیر میرزا سیم قیصر میرزا چهارم
… میرزا برادر عینی جهانگیر میرزا است پنجم محمدحسین میرزا از مادر عادلشاه است ششم محمدهاشم میرزا

۳۴ سلیمان میرزا

پسر سی و چهارم
فتحعلیشاه سلیمان میرزا است سه شنبه چهارم محرم سال هزار و دویست و بیست و پنج هجری متولد شده او را … فرزند است
یک پسر و ده دختر نام پسرش داود میرزا است و مادر آقا بیگم دختر حاجی محمدحسینخان صدراعظم اصفهانی است پسر سی و پنجم

فتحعلیشاه

۳۵ فتح‌الله میرزا شعاع‌السلطنه

فتحعلیشاه فتح‌الله میرزا است چهارشنبه نهم رجب سال هزار و دویست و بیست و شش هجری متولد شده و ملقب
به شعاع‌السلطنه است سه تن فرزند … دو تن پسر و یک دختر است اما پسران اول نورالدهر میرزا مادر او دختر
ظهیرالدوله ابراهیم خان قاجار است دوم ابراهیم خان برادر عینی نورالدهر است

۳۶ ملک منصور میرزا

پسر سی و ششم فتحعلیشاه ملک منصور
میرزا است برادر عینی ملک قاسم میرزا سه شنبه بیست و دوم رجب سال هزار و دویست و بیست و شش هجری متولد شده

۳۷ شاهزاده بهمن میرزا بهاءالدوله

پسر سی و هفتم فتحعلیشاه شاهزاده بهمن میرزا است ملقب به بهاءالدوله شب یکشنبه بیست و سیم شهر شوال سال
هزار و دویست و بیست و شش هجری متولد شده شش تن فرزندان اوست چهار تن پسر و دو دختر اما پسران اول
ساسان میرزا مادرش ملکی از مردم گرجستان است دوم مهدیقلی خان مادرش دختر مهدیقلی خان دولوی قاجار
بیگلربیگی استراباد است سیم داراب میرزا برادر عینی ساسان میرزا است چهارم … برادر عینی مهدیقلی است

۳۸ سلطان محمد میرزا سیف‌الدوله

پسر سی و هشتم فتحعلیشاه
سلطان محمد میرزا ملقب به سیف‌الدوله است و او را فرزند نباشد میلادش روز پنجشنبه بیست و ششم جمادی الاولی سال
هزار و دویست و بیست و هشت هجری است

۳۹ سلطان سلیم میرزا

پسر سی و نهم فتحعلیشاه سلطان سلیم میرزا است شب پنجشنبه بیست و ششم
شوال هزار و دویست و بیست و هشت هجری متولد شده فرزندانش چهار تن باشند دو پسر و دو تن دختر اما پسران
اول ارغون … میرزا دوم … میرزا برادر عینی ارغون خان است

۴۰ سلطان مصطفی میرزا

پسر چهلم فتحعلیشاه سلطان مصطفی میرزا است
جمعه یازدهم ذیقعده هزار و دویست و بیست و هشت هجری متولد شده او را دو پسر باشد اول سلطان منصور میرزا
مادرش دختر … خان پسر علیمرادخان زند است دوم سلطان محمود میرزا برادر عینی سلطان منصور است

۴۱ سلطان ابراهیم میرزا

پسر
چهل و یکم فتحعلیشاه سلطان ابراهیم میرزا است شب شنبه نوزدهم جمادی الآخره سال هزار و دویست و بیست و هشت
هجری متولد شده و او را چهار فرزند است یکی پسر و سه دختر نام پسرش حسینعلی میرزا مادرش دختر حسینعلیخان قاجار
ایروانی است

۴۲ سیف‌الله میرزا

پسر چهل و دوم فتحعلیشاه سیف‌الله میرزا برادر عینی شاهزاده بهاءالدوله است سه شنبه چهاردهم
رجب سنه هزار و دویست و بیست و نه متولد شده او را چهار فرزند است دو پسر و دو دختر اما پسران اول
نصرالله میرزا دوم جهانگیر میرزا … برادر عینی و مادرشان از گرجستان است

۴۳ یحیی میرزا

پسر چهل و سیم فتحعلیشاه
یحیی میرزا است شب سه شنبه غره شهر محرم سنه هزار و دویست و سی و سه هجری متولد شده او را یکی دختر باشد

۴۴ زکریا میرزا

پسر چهل و چهارم فتحعلیشاه زکریا میرزا است شب شنبه بیست و ششم ربیع الاول سنه هزار و دویست و سی و چهار
هجری متولد شده برادر عینی یحیی میرزا است او را فرزند نباشد

۴۵ محمدامین میرزا

پسر چهل و پنجم فتحعلیشاه محمدامین میرزا است
روز دوشنبه دوم ربیع الثانی هزار و دویست و سی و چهار متولد شده او را دو تن دختر باشد

۴۶ سلطان حمزه میرزا

پسر چهل و ششم فتحعلیشاه
سلطان حمزه میرزا است شب چهارشنبه بیست و یکم رمضان سال هزار و دویست و سی و چهار هجری متولد شده او را فرزند نباشد

۴۷ فرخ سیر میرزا نیر الدوله

پسر چهل و هفتم فتحعلی شاه فرخ سیر میرزا برادر اعیانی سلطان محمد میرزا ملقب به نیر الدوله است

۴۸ سلطان احمد میرزا عضد الدوله
۴۹ صاحبقران میرزا
۵۰ ملک منصور میرزا
۵۱ جهانسوز میرزا
۵۲ محمد هادی میرزا
۵۳ پرویز میرزا
۵۴ علیقلی میرزا
۵۵ عباسقلی میرزا
۵۶ کامران میرزا
۵۷ اورنگ زیب میرزا
۵۸ جلال الدین میرزا
۵۹ امان الله میرزا
۶۰ سلطان [illegible] میرزا

پسر چهل و هشتم فتحعلی شاه سلطان احمد میرزا ملقب بعضد الدوله است جمعه [illegible] ذیقعده هزار و دویست و سی و چهار متولد شد او را فرزند نباشد پسر چهل و نهم فتحعلی شاه صاحبقران میرزا است و او را یک پسر است محمد حسنخان نام دارد و مادرش دختر ابراهیم خان دولو قاجار است پسر پنجاهم فتحعلی شاه ملک منصور میرزا است جمعه [illegible] جمادی الاولی سنه هزار و دویست و [illegible] متولد شد او را فرزند نباشد پسر پنجاه و یکم جهانسوز میرزا [illegible] ملقب بجهانسوز شاه برادر اعیانی [illegible] است او را فرزند نباشد پسر پنجاه و دوم فتحعلی شاه محمد هادی میرزا است برادر اعیانی محمد امین میرزا است پسر پنجاه و سیم فتحعلی شاه پرویز میرزا است پسر پنجاه و چهارم فتحعلی شاه علیقلی میرزا است پسر پنجاه و پنجم فتحعلی شاه عباسقلی میرزا است و او برادر اعیانی علیقلی میرزا است پسر پنجاه و ششم فتحعلی شاه کامران میرزا است پسر پنجاه و هفتم فتحعلی شاه اورنگ زیب میرزا است پسر پنجاه و هشتم فتحعلی شاه سلطان جلال الدین میرزا است پسر پنجاه و نهم فتحعلی شاه امان الله میرزا است پسر شصتم فتحعلی شاه سلطان [illegible] میرزا است [illegible] پسران شاهنشاه ایران فتحعلی شاه بودند [illegible] بر اسامی [illegible] احوال هر یک [illegible] [illegible] شهریار [illegible] نگارش حشمت ولیعهد دولت [illegible] شاهزاده محمد علی میرزا [illegible] [illegible] اکنون دختران شهریار را نگارش کنیم [illegible] [illegible] [illegible]

ذکر دختران فتحعلی شاه [illegible]

۱ همایون سلطان
۲ بیگم جان
۳ سیده بیگم [illegible] سلطان
۴ ام سلمه [illegible] خانم

[illegible] دختران از نخستین همایون سلطان مشهور [illegible] خانم از مادر با شاهزاده حسینعلی میرزا است و او صبیه [illegible] ابراهیم خان [illegible] حکمران کرمان [illegible] دختر دوم شاهزاده بیگم جان هم از مادر [illegible] [illegible] دختر سیم سیده بیگم [illegible] ناصر الدین شاه [illegible] دختر چهارم ام سلمه مشهور [illegible] خانم از مادر با شاهزاده محمد علی میرزا است [illegible] قرآن مجید [illegible] در عتبات ائمه دین علیهم السلام موقوف داشت صبیه [illegible]

[illegible]

۵ مریم خانم
۶ فخر جهان خانم فخر الدوله
۷ شاه بیگم ضیاء السلطنه
۸ سلطان بیگم
۹ گوهر ملک خانم
۱۰ زینب خانم
۱۱ خدیجه خانم
۱۲ طلیعان خانم
۱۳ عزت نساء خانم

به حسینقلی خان گشت و از وی دو دختر و یک پسر آورد نام پسرش محمد جعفر میرزا است دختر پنجم مریم خانم از مادر با حسام السلطنه [illegible] صبیه الله یار خان آصف الدوله است او را هشت فرزند است چهار پسر و چهار دختر پسران اول حسنخان مشهور [illegible] سالار دوم میرزا محمد خان ملقب به بیگلربیگی سیم محمد علیخان چهارم حسینخان دختر ششم فخر جهان خانم مشهور بفخر الدوله از مادر با شاهزاده شجاع السلطنه است [illegible] میرزا محمد خان پسر حسینقلی خان برادر شهریار [illegible] دختر هفتم شاه بیگم مشهور بضیاء السلطنه است از مادر با شاهزاده محمود [illegible] دختر هشتم سلطان بیگم هم از مادر [illegible] دختر نهم گوهر ملک خانم [illegible] دختر دهم زینب خانم [illegible] دختر یازدهم خدیجه خانم [illegible] دختر دوازدهم طلیعان خانم است [illegible] دختر سیزدهم عزت نساء خانم است [illegible]

[illegible]

۱۴ شمس بانو خانم
۱۵ خدیجه سلطان
۱۶ درخشنده گوهر خانم
۱۷ گوهرشاد بیگم
۱۸ شاه سلطان خانم
۱۹ گوهر خانم

[illegible] دختر چهاردهم شمس بانو خانم [illegible] دختر پانزدهم خدیجه سلطان مشهور [illegible] دختر شانزدهم فتحعلی شاه درخشنده گوهر خانم است [illegible] دختر هفدهم گوهرشاد بیگم [illegible] دختر هیجدهم شاه سلطان خانم [illegible] دختر نوزدهم فتحعلی شاه گوهر خانم صبیه رستم خان پسر ابراهیم خان [illegible]

٣٠ تاجماه بیگم خانم
اول عبدالکریم خان دوم سهراب خان سیم رستم خان در [illegible] وفات پدر شده اند و نام برادرش دختر بیست و ششم تاجماه
٣١ حسن جهان خانم
بیگم خانم از مادر شجاع السلطنه است و زوجه نصرالله خان پسر ظهیرالدوله ابراهیم خان قاجار فوت او در سفر مکه معظمه
٣٢ ماه بیگم خانم
که واز نصرالله خان پنج فرزند آورده سه نفر پسر است اول ابراهیم خان دوم مهدیقلی خان سیم خلیل الله میرزا
٣٣ سروجهان خانم
دختر بیست و یکم حسن جهان خانم مشهور بوالیه وی نیز از مادر شجاع السلطنه است ضجیع خسرو خان والی کردستان شده
٣٤ خورشید خانم
و شش تن فرزند آورده سه دختر و سه پسر اما پسران اول رضاقلیخان دوم غلامشاه خان سیم امان الله خان
٣٥ سولدو سلطان خانم
دختر بیست و دوم ماه بیگم خانم بحباله نکاح غلامعلیخان سپهدار عراق در آمد او را سه فرزند است دو نفر
٣٦ عالیه سلطان خانم
پسران از اول ابراهیم خان دوم حسن خان دختر بیست و سیم فتحعلیشاه سروجهان خانم زوجه آقا خان حاکم محلات
٣٧ زبیده خانم
و او را طبقه اسمعیلیه پیشوا است [illegible] و او را از آقا خان سه فرزند است دو دختر و یک پسر ... عباسشاه
٣٨ خورشید کلاه خانم
نام دارد دختر بیست و چهارم خورشید خانم زوجه عباسقلیخان سرکرده جماعت [illegible] است سه تن فرزند
٣٩ پری جهان خانم
دارد یکتن پسر است مسمی بولیعهد خان دختر بیست و پنجم سولدو سلطان خانم زوجه رضاقلیخان پسر امین خان سردار ...
٤٠ مرصع خانم
بعد از وجود او مختلف و پسرانی حسنخان پسر ذوالفقار خان پسر عم او [illegible] ... فرزند بیاید دختر
٤١ قیصر خانم
بیست و ششم فتحعلیشاه عالیه سلطان خانم زوجه علیخان دامغانی میرآخور شهریار شده یک دختر و یک پسر آورده
٤٢ ساره سلطان خانم
نام پسرش علیخان است دختر بیست و هفتم زبیده خانم زوجه علیخان قراگوزلو است دختر بیست و هشتم
٤٣ آقا بیگم
خورشید کلاه از مادر شاهزاده سیف الدوله است ضجیع میرزا علی محمد خان نظام الدوله پسر عبدالله خان امین الدوله
٤٤ شاه جهان خانم
دختر بیست و نهم پری جهان خانم هم از مادر سیف الدوله است زوجه محمد تقیخان پسر حسینعلیخان سردار ایروان
٤٥ فروغ سلطان خانم
دختر سی ام مرصع خانم او نیز از مادر سیف الدوله است و در سرای محمدقلیخان ایشیک آقاسی باشی پسر آصف الدوله
٤٦ ماه نوش لب خانم
دختر سی و یکم قیصر خانم از مادر یحیی میرزا است و زوجه سلیمانخان قاجار قوانلو است یک پسر دارد مسمی
بمحمد ولیخان دختر سی و دوم ساره سلطان خانم هم از مادر یحیی میرزا است زوجه جهانگیر خان قاجار [illegible]
دختر سی و سیم آقا بیگم زوجه میرزا علی نوری [illegible] است یکتن دختر دارد دختر سی و چهارم شاه جهان خانم
مشهور بجان [illegible] عمه شهریار است هم عمه شاه مخاطب ... زوجه میرزا عبدالباقی منجم باشی
گیلانی است او را یک دختر است دختر سی و پنجم فروغ سلطان خانم از مادر شاپور میرزا است و زوجه میرزا علی
مستوفی است ... پسر امام جمعه ... زیارت بیت الله الحرام کرده و از میرزا علی شاه
شش فرزند آورده دو تن پسرانند اول میرزا ابوالقاسم دوم سید جانی میرزا دختر سی و ششم ماه نوش لب خانم
٣٧ حب نبات خانم
زوجه امیر دیوان میرزا [illegible] خان قزوینی است یک دختر و یک پسر آورده نام پسرش داراب میرزا است دختر سی و هفتم
حب نبات خانم از مادر محمد مهدی میرزا است برادرزاده شهریار میرزا محمد خان ... از فخرالدوله او را بحباله

نظام الدوله

---

٣٨ وشت خانم
نکاح در آورده او را یک دختر باشد دختر سی و هشتم فتحعلیشاه پاشا خانم هم از مادر محمد مهدی میرزا است زوجه الله کرم خان است
٣٩ فرزانه بیگم
و بنکاح سهراب خان گرجی خزانه دار شهریار در آمده چهار پسر از او آورده اول ارکیلا خان عقب بولاد دوم محمد علیخان دختر سی و نهم
٤٠ مهرجهان خانم
فرزانه بیگم هم از مادر محمد مهدی میرزا است زوجه حسینعلیخان معیرالممالک خزانه دار شهریار است او را یک دختر باشد دختر چهلم
٤١ سلطان خانم
فتحعلیشاه مهرجهان خانم هم از مادر محمد مهدی میرزا است که قبل از فوت شاهنشاه زوجه زین العابدین خان پسر ... قوانلو شد
٤٢ خاور سلطان
دختر چهل و یکم سلطان خانم از مادر ملک ایرج میرزا است زوجه محمد باقر خان دولو بیگلربیگی و او را ... اولاد پسر باشد
٤٣ رخساره بیگم
دختر چهل و دوم فتحعلیشاه خاور سلطان بیگم از مادر ... میرزا است قبل از فوت شهریار بحباله نکاح میرزا نظر علی حکیم باشی قزوینی در آمد
٤٤ خرم بهار خانم
یکتن پسر آورده مسمی بمیرزا احمد خان دختر چهل و سیم فتحعلیشاه رخساره بیگم قبل از فوت ... زوجه محمد خان ... امیر آتان شد
٤٥ بزم آرا خانم
و پس از و محمد علیخان ... او را طلاق گفت و اکنون در سرای امیر محمد خان قوانلو است از محمد خان یک پسر دارد دختر چهل
٤٦ ماه تابان خانم
و چهارم خرم بهار خانم از مادر کامران میرزا است دختر چهل و پنجم بزم آرا خانم او نیز از مادر کامران میرزا است دختر چهل و ششم
٤٧ گلزاده خانم
ماه تابان خانم با زوجه میرزا ... خان از یک مادر است دختر چهل و هفتم گلزاده خانم است دختر چهل و هشتم فتحعلیشاه
٤٨ عبرجهان خانم
عبرجهان خانم ملقب بماه بیگم است او نیز از مادر یحیی میرزا است اما زوجات شاهنشاه ایران فتحعلیشاه عجب نباشد که
اگر کس شمار کند بهزار تن رسد ... کلام در این کتاب مبارک آنانی که در محبت ... نکاح و عقد داشته اند
یا در ایام سلطنت صاحب ولد بوده اند و اگر ... شده و نامبردار گشته اند ... و انجابت ... نسب
نخست رقم شود ولی از آن طبقه ... رحلت پادشاه با فرزندان ... آیه الله و انجابت را مرقوم داریم و
بعضی را فرزند نبوده و برخی را فرزندان بوده اند ... پادشاه از جهان ... بوده اند با جمله نخستین از زوجات فتحعلیشاه
١ آسیه خانم
آسیه خانم دختر فتحعلی خان دولو قاجار است و او مادر نایب السلطنه عباس میرزا و ... سلطان ... است و دو تن از او زاده شد
٢ آسیه خانم
نیز وفات کرده اند او را شاه شهید آقا محمد شاه برای برادرزاده خود ... و در سنه ... هجری ... جهان گشت
٣ خیرالنساء خانم
جیران ... زوجه دوم فتحعلیشاه نیز آسیه خانم نام داشت و او دختر محمد خان قاجار ... همشیره نظام الدوله
٤ مریم بیگم خانم
سلیمان خان قوانلو است ... مهدیقلی خان عم شهریار بود و در ابراهیم خان ظهیرالدوله را از او آورده ... او بعقد دائمی
٥ بدرالنساء خانم
شاهنشاه در آمد محمد قلی میرزا ... و خدیجه خانم و زینب خانم فرزندان او ... از وی وفات کرده ... و او در ...
و روی جهان ... زوجه سیم فتحعلیشاه خیرالنساء خانم دختر ... قلیخان عم شهریار است ... مرقوم شد
او نیز ... شاهنشاه ... حیدر قلی میرزا است ... از وی ... با پسر ... که او را رخت بجهان
دیگر برد زوجه چهارم فتحعلیشاه مریم بیگم خانم دختر ... خان ... است ... وفات کرده
با پسر ... زیارت بیت الله الحرام ... مرحبت ... الحاج ... زنان
معقوده ... رسیده ... سلطنت ... زوجه پنجم فتحعلیشاه بدرالنساء خانم

۶ خدیجه خانم — دختر حاجی مصطفی قلیخان عم شهریار است او را یک فرزند نیامد و بمرد چندان تندخوی بود و وقت با دیگر زنان بر آشفت کرد
لاجرم طلاق گرفته از سرای سلطنت بیرون شد و سفر جبه الله اکرام کرد و پس از مراجعت جوار آستانه بودیع زندگانی گذشت
۷ گوهر تاج خانم — جز این معتبسات عنایت محل داده زوجه ششم فتحعلیشاه خدیجه خانم دختر محمدخان عزالدین لوی قاجار است یک فرزند
آورد و بمرد او را جاریه از مردم بردار بود چون از انتقال خویش خواستار شوهر گشت و مرگش باجابت مقرون بنا ز او هم جوان
۸ ملک سلطان خانم — خود را زهر بخورانید و بمرد و شهریار یکی ز این کار بغرفرمود تا بر دو جشن سپار ببستند و آتش در زدند زوجه هفتم گوهر تاج خانم
۹ سلطان خانم — دختر میرزا محمدخان دولو بیگلربیگی طهران بود در حباله نکاح در آمد و بیک دختر بیاورد و کار گذشت و نام او گوهر خانم است زوجه هشتم
۱۰ حور جهان خانم — میرزا ابراهیم خان ظهیرالدوله جانشینه زوجه هشتم فتحعلیشاه ملک سلطان خانم دختر ابراهیم خان دولوی قاجار است یک دختر آورد
و روزگار بیافت زوجه نهم سلطان خانم دختر اللهیقلیخان قاجار دولو مادر امان الله میرزا است زوجه دهم حور جهان خانم
۱۱ خیرالنساء خانم — دختر محمدخان عرب … بسلام است حسینعلی میرزا فرمانفرما و شجاع السلطنه و سه دختر از بطن اوست سه دختر هم از او وفات کرد
زوجه یازدهم فتحعلیشاه خیرالنساء خانم دختر شاهرخ شاه فرزند است و نواده شهید آقا محمد شاه برادر محمدخان او را کابلی
۱۲ آغا بیگم — شهریار خواستار شد و او بگیرد و آورد و بمرد زوجه دوازدهم فتحعلیشاه آغا بیگم مشهور به آغا باجی دختر ابراهیم خلیل خان جوانشیر
۱۳ بیگم خانم — حکمران قراباغ است برادر زوجه والده ملک آرا منعقد داشت شهریار او را آورد او را فرزند نیامد و در سال گذشته روی بست
۱۴ طرلان خانم — چهره ای داشت داغش در جهان گرفته هم در کار او خوار گشت زوجه سیزدهم فتحعلیشاه بیگم خانم دختر سالار خان ثقفی است
هیچ فرزند نیاورد و زنده است زوجه چهاردهم فتحعلیشاه طرلان خانم دختر اللهیار خان قلیچه لیت اوست فرزند نیاورد
۱۵ بیگم خانم — زوجه پانزدهم فتحعلیشاه بیگم خانم دختر اسمعیل خان فیلی است ملک قاسم میرزا و ملک منصور میرزا از بطن اوست
۱۶ قمر نساء بیگم — و او هم وفات کرده زوجه شانزدهم فتحعلیشاه قمر نساء بیگم دختر حسینقلی خان پسر اسمعیل خان فیلی است یحیی میرزا
۱۷ زینب خانم — و جهانسوز میرزا و سلطان … و قیصر خانم و مه جهان خانم و بهشت خانم و … بیگم و … جان خانم از بطن اوست
۱۸ خانم کوچک — یکی … وفات کرده زوجه هفدهم فتحعلیشاه زینب خانم دختر احمد خان مقدم بیگلربیگی مراغه است او را فرزند نیامد زوجه
۱۹ مریم بیگم خانم — هجدهم فتحعلیشاه خانم کوچک دختر محمدتقی خان نبیره کریم خان زند است زوجه نوزدهم فتحعلیشاه مریم بیگم خانم دختر
۲۰ آغا بیگم — جعفر خان زند است او را فرزند نیامد زوجه بیستم فتحعلیشاه آغا بیگم دختر … مرادخان زند است او را نیز ولدی نیامد
۲۱ خاتون جان خانم — زوجه بیست و یکم خاتون جان خانم دختر محمدعلیخان زند است و مادر شاهقلی میرزا و کیقباد میرزا وفات کرده طلاق خانه خدای
۲۲ خیرالنساء خانم — نیز نموده است زوجه بیست و دوم فتحعلیشاه خیرالنساء خانم دختر محمدخان … است … دختر آورده … بیگم خانم
۲۳ نوش آفرین خانم — ابراهیم خان ناظرش … زوجه بیست و سیم فتحعلیشاه نوش آفرین خانم دختر حیدر خان زند است و او … خانم
۲۴ مهر نساء خانم — زوجه … و برادر شاهنشاه … زوجه بیست و چهارم فتحعلیشاه
مهرنسا خانم همشیره محمدخان … دولت است … از او … برده و از پس … آمد

سلطنت داده

---

۲۵ خانم جان خانم — سلطنت داده و فرزند آورده و مرکب را از جبه الله … اما فرزندان او نامزد نه زوجه بیست و پنجم فتحعلیشاه
۲۶ خانم جانه خانم — خانم جان خانم دختر محمد علیخان زند و برادر کریم خان او را فرزند نبود زوجه بیست و ششم خانم جانه خانم دختر ابراهیم خان
۲۷ آغا بیگم خانم — طالش … فرزند از او متولد شده و هم در صغر مرده اند زوجه بیست و هفتم فتحعلیشاه آغا بیگم خانم نسب بسلاطین صفویه میرساند
۲۸ شاه باجی خانم — و او فرزند نیاورد زوجه بیست و هشتم فتحعلیشاه شاه باجی خانم از بزرگزادگان طالش است گوهر شاد خانم زوجه
۲۹ گوهر خانم — … محمدخان دولوی قاجار از بطن اوست زوجه بیست و نهم فتحعلیشاه گوهر خانم دختر … قلیخان از زنهاست او را
۳۰ نبات خانم — فرزند نباشد زوجه سی ام فتحعلیشاه نبات خانم دختر تقی خان قاجار است او را ولد نباشد زوجه سی و یکم
۳۱ گوهر خانم — فتحعلیشاه گوهر خانم دختر فتحعلی خان ولد رضاقلیخان عم شهریار است فرزند نداشت زوجه سی و دوم فتحعلیشاه
۳۲ گوهر خانم — گوهر خانم دختر خانبابا خان … است او را نیز ولد نباشد این طبقه از زوجات شاهنشاه از شاهزادگان
و بزرگزادگان ایرانند اکنون زنانی که در سرای سلطنت پسران و دختران آورده و مخدره بزرگ و بانوی سرای پادشاه
۳۳ زیبا چهر خانم — شده اند رقم میشود اجمله زوجه سی و سیم فتحعلیشاه زیبا چهر خانم از مردم گرجستان است شاهزاده محمدعلیمیرزا … خانم
۳۴ پاپا کوچک خانم — از بطن اوست و کلیه فرزندانش نیز وفات کرده زوجه سی و چهارم فتحعلیشاه پاپا کوچک خانم همشیره سالار خان … است
۳۵ زینب خانم — شاهزاده محمدولی میرزا از بطن اوست زوجه سی و پنجم زینب خانم همشیره علیخان کشیکچی شاهزاده محمدتقی میرزا از
۳۶ بیگم جان خانم — بطن اوست مریم خانم هم از اوست … فرزندانش نیز مرده است زوجه سی و ششم بیگم جان خانم دختر حاجی سالار قی
۳۷ کلثوم خانم — قزوینی است رکن الدوله … میرزا و سلطان ابراهیم میرزا از بطن اوست … مرده است زوجه سی و هفتم
فتحعلیشاه کلثوم خانم از سادات … است شاهزاده و عبدالله میرزا از بطن اوست زوجه سی و هشتم فتحعلیشاه
۳۸ مریم خانم — مریم خانم از مردم گرجستان است محمدرضا میرزا … میرزا از بطن اوست سه تن … از فرزندانش مرده است زوجه
۳۹ مریم خانم — سی و نهم فتحعلیشاه مریم خانم از جماعت … است محمود میرزا و همایون میرزا و احمدعلی میرزا و جهانشاه میرزا
و از دختران … السلطنه و سلطان بیگم خانم از بطن اوست پنج تن از فرزندانش نیز مرده است زوجه چهلم فتحعلیشاه
۴۰ فاطمه خانم مشهور بسنبل باجی — فاطمه خانم مشهور بسنبل باجی همشیره … خان … است شاهزاده … السلطنه و از دختران
۴۱ گلبدن خانم ملقب بتاج الدوله — فخر الدوله و والیه و … بیگم خانم از بطن اوست شش تن از فرزندانش وفات کرده زوجه چهل و یکم فتحعلیشاه
گلبدن خانم ملقب بتاج الدوله از مردم گرجستان است شاهزاده … الدوله و سیف الله میرزا از بطن اوست یکی
از اولادش وفات کرده بخت و دارای سلطنت … است و نقش خاتم چنین کرد … معتبر در ممالک ایران است
قبض … شاه جهان و از آن پس تاج الدوله نام یافت چنانکه شهریار را جواهر شاهوار در دریا
و ادوات سیم و زر و آلات مرصع بجواهر و درر و زر … و سلیمانی … زیبا … شد بخاتم سپرده او
بود و هرگز … و اداره … و علم او برای همه خزاین چنان احاطت داشت و اگر شهریار از وی

۳۲ طاوس خانم — خوش‌تر چنین رنجی [illegible] از ان خبر این طلب [illegible] دوست میبرد و اول بار مطلوب [illegible] بر می آورد بعد از وفات پادشاه [illegible]
[illegible] الله اکرام گشت زوجه چهل و دوم طاوس خانم ملقب بتاج الدوله از مردم اصفهان است شاهزاده سیف الدوله و [illegible] الدوله
۴۳ بنفشه ادام خانم — و عضد الدوله و از دختران [illegible] جهان خانم و شمس الدوله و [illegible] خانم از بطن اوست سوم از اولادش نیز مرده است
چون [illegible] سلطنت [illegible] چنانکه پسند خاطر شهریار [illegible] از [illegible] خاتونان فروغ [illegible] جوار [illegible] و حلال
۴۴ مشتری خانم — از [illegible] علاقه [illegible] معادل [illegible] گردون [illegible] رفت بعد از وفات شهریار [illegible] چنین [illegible] خاک
غم ریخت فلک بر سر تاج زوجه چهل و سیم محمدشاه بنفشه ادام خانم از ارامنه آذربایجان است شاهزاده الله ویردی میرزا
۴۵ زلیخا خانم — از بطن اوست زوجه چهل و چهارم [illegible] مشتری خانم [illegible] است [illegible] محمد مهدی میرزا
۴۶ پریشاه خانم — و محمد امین میرزا و محمد هادی میرزا و از دختران [illegible] خانم و [illegible] خانم و مهر جهان خانم و فرزانه خانم از بطن اوست
۴۷ شاه پری خانم — پنج نفر از فرزندانش وفات [illegible] زوجه چهل و پنجم زلیخا خانم از جماعت ترکمان است [illegible] میرزا از بطن اوست
۴۸ شاه پسند خانم — زوجه چهل و ششم پریشاه خانم از مردم گرجستان است شاهزاده [illegible] میرزا از بطن اوست [illegible] از فرزندانش [illegible]
۴۹ سکینه خانم — [illegible] پادشاه [illegible] زوجه چهل و هفتم [illegible] شاه پری خانم
۵۰ جیران خانم — ملقب [illegible] و سلطان [illegible] میرزا و [illegible] جهان سلطان خانم
از بطن اوست زوجه چهل و هشتم شاه پسند خانم از مردم [illegible] است [illegible] میرزا و کیقباد میرزا و کیکاوس میرزا
۵۱ ستاره خانم — و کیخسرو میرزا از بطن اوست یکی از اولادش نیز وفات کرد زوجه چهل و نهم [illegible] شاه سکینه خانم از مردم اصفهان است
۵۲ گل پیرهن خانم — بهرام میرزا و [illegible] میرزا از بطن اوست یکی از او نیز وفات کرد زوجه پنجاهم [illegible] جیران خانم از قبیله [illegible]
۵۳ زیبا چهر خانم — سلیمان میرزا و سلطان سلیم میرزا از بطن اوست یکی هم وفات کرد زوجه پنجاه و یکم ستاره خانم از مردم اصفهان
۵۴ ننه خانم — والده [illegible] است زوجه پنجاه و دوم [illegible] گل پیرهن خانم از مردم گرجستان است [illegible] میرزا و عباس [illegible] میرزا و [illegible]
۵۵ [illegible] خانم — و از دختران [illegible] از بطن اوست زوجه پنجاه و سیم زیبا چهر خانم خواهر نصیر [illegible] شاه [illegible]
۵۶ حاجیه خاتون خانم — و از دختران فروغ سلطان خانم از بطن اوست [illegible] وفات کرد زوجه پنجاه و چهارم ننه خانم همشیره محمد مهدی خان
۵۷ خوش نما خانم — [illegible] است [illegible] خانم [illegible] خانم از بطن اوست [illegible] زوجه پنجاه و پنجم
۵۸ فاطمه خانم — [illegible] خانم دختر [illegible] است شاه سلطان خانم از بطن اوست زوجه پنجاه و ششم حاجیه خاتون خانم
۵۹ خیرنسا خانم — دختر [illegible] است شمس [illegible] خانم از بطن اوست زوجه پنجاه و هفتم [illegible] خوش نما خانم
۶۰ ننه خانم — از مردم گرجستان است ماه بیگم خانم از بطن اوست زوجه پنجاه و هشتم فاطمه خانم از مردم شیراز است
سرو جهان خانم از بطن اوست زوجه پنجاه و نهم خیرنسا خانم از مردم [illegible] است شاه جهان خانم ملقب [illegible]
از بطن اوست زوجه شصتم ننه خانم ملقب [illegible] همشیره [illegible] از مردم [illegible] کامران میرزا

والده [illegible]

---

۶۱ هما خانم — و داود میرزا و [illegible] از دختران [illegible] خانم [illegible] خانم از بطن اوست و یکی فرزندش نیز مرده است زوجه شصت و یکم
۶۲ بیگم خانم — [illegible] هما خانم از قبیله [illegible] جهان [illegible] جلال الدین میرزا از بطن اوست زوجه شصت و دوم بیگم خانم دختر [illegible]
۶۳ ماه آفرین خانم — از [illegible] است [illegible] میرزا از بطن اوست [illegible] فرزندش نیز وفات کرده زوجه شصت و سیم ماه آفرین خانم دختر [illegible]
۶۴ شاه [illegible] خانم — رشیده خانم از بطن اوست زوجه شصت و چهارم شاه [illegible] خانم از مردم [illegible] است آغا بیگم از بطن اوست زوجه شصت و پنجم
۶۵ گلا خانم — گلا خانم الشهیر [illegible] از مردم [illegible] است سلطان [illegible] میرزا از بطن اوست زوجه شصت و ششم ملک جهان خانم از [illegible]
۶۶ ملک جهان خانم — [illegible] است [illegible] سلطان خانم از بطن اوست زوجه شصت و هفتم [illegible] شاه شهباز خانم از مردم قزوین است [illegible] بیگم خانم
۶۷ شهباز خانم — از بطن اوست زوجه شصت و هشتم الکز خانم از مردم [illegible] است [illegible] میرزا از بطن اوست زوجه شصت و نهم
۶۸ الکز خانم — [illegible] شاه شهربانو خانم از قبیله [illegible] است [illegible] سلطان خانم از بطن اوست [illegible] از زوجات
۶۹ شهربانو خانم — [illegible] شاه [illegible] فرزندان [illegible] جهان [illegible] پادشاه [illegible] زوجه هفتادم
۷۰ خیر[illegible] خانم — [illegible] خانم دختر [illegible] فرزند از او وفات کرد زوجه هفتاد و یکم حسن [illegible] خانم از جماعت [illegible] است
۷۱ حسن [illegible] خانم — [illegible] از او مرده است زوجه هفتاد و دوم [illegible] شاه جهان افروز خانم دختر [illegible] است یکی [illegible] وفات کرده
۷۲ جهان افروز خانم — زوجه هفتاد و سیم حاجیه نبات خانم از جماعت [illegible] است [illegible] فرزند از او وفات کرده [illegible]
۷۳ نبات خانم — [illegible] سلطنت [illegible] شاهنشاه [illegible]
۷۴ دل آرام خانم — [illegible] زوجه هفتاد و چهارم دل آرام خانم
۷۵ طوطی خانم — از مردم گرجستان است یکی [illegible] وفات کرده زوجه هفتاد و پنجم طوطی خانم از قبیله [illegible] است [illegible] از او وفات [illegible]
۷۶ خدیجه خانم — زوجه هفتاد و ششم خدیجه خانم از جماعت [illegible] است [illegible] فرزند از او مرده زوجه هفتاد و هفتم جهان بیگم از مردم قم است
۷۷ جهان بیگم — یکی فرزندش وفات کرده زوجه هفتاد و هشتم گل بخت خانم از قبیله [illegible] است سه نفر فرزندش فوت شده
۷۸ گل بخت خانم — زوجه هفتاد و نهم حاجیه خانم از مردم [illegible] است [illegible] فرزندش مرده است زوجه هشتادم [illegible] شاه گل اندام خانم
۷۹ حاجیه خانم — از جماعت [illegible] است [illegible] فرزندش وفات کرده زوجه هشتاد و یکم [illegible] شاه پرور خانم از قبیله [illegible] است
۸۰ گل اندام خانم — [illegible] فرزندش فوت شده زوجه هشتاد و دوم [illegible] شاه سکینه خانم از مردم طهران است یکی فرزندش وفات کرده است
۸۱ شاه پرور خانم — زوجه هشتاد و سیم سروناز خانم از مردم گرجستان است [illegible] اولاد از او وفات کرده زوجه هشتاد و چهارم [illegible] شاه
۸۲ سکینه خانم — جهان افروز خانم [illegible] ولد او وفات کرده زوجه هشتاد و پنجم پریزاد خانم از مردم قزوین است یکی فرزندش وفات کرده
۸۳ سروناز خانم — زوجه هشتاد و ششم [illegible] شاه خاتون [illegible] از مردم [illegible] است یکی [illegible] فوت شده [illegible] از زوجات
۸۴ جهان افروز خانم — [illegible] شاه [illegible] سلطنت اولاد نیاورده اند زوجه هشتاد و هفتم مریم [illegible] دختر [illegible]
۸۵ پریزاد خانم — زوجه هشتاد و هشتم [illegible] شاه سکینه خانم از ترکمان است زوجه هشتاد و نهم [illegible] خانم از جماعت [illegible]
۸۶ خاتون [illegible]
۸۷ مریم
۸۸ سکینه خانم
۸۹ [illegible] خانم

[illegible]

٩٠ شیرین خانم
٩١ شاه نبات خانم
٩٢ شاه نبات خانم
٩٣ جهان جان خانم
٩٤ شهربانو خانم
٩٥ گل پری خانم
٩٦ نرگس خانم
٩٧ نرگس خانم
٩٨ جواهر خانم
٩٩ شکوفه خانم
١٠٠ غنچه دهان خانم
١٠١ کربلائی مریم
١٠٢ معصومه خانم
١٠٣ نوبهار خانم
١٠٤ دل افروز خانم
١٠٥ دل افروز خانم
١٠٦ میرانسا خانم
١٠٧ آرزو خانم
١٠٨ منیژه خانم
١٠٩ شهناز خانم
١١٠ لولو خانم
١١١ جان جان خانم
١١٢ یاسمن خانم
١١٣ زیبا نظر خانم
١١٤ سیدنسا خانم
١١٥ آهو خانم
١١٦ ماهی خانم
١١٧ نازآفرین خانم
١١٨ شیرین خانم
١١٩ نورسلطان خانم
١٢٠ کلاله خانم
١٢١ شاه پسند خانم
١٢٢ جهان خانم
١٢٣ نازک بدن خانم
١٢٤ مروارید خانم
١٢٥ مطلع خانم
١٢٦ کوکب خانم
١٢٧ کوچک خانم
١٢٨ شاه صنم خانم
١٢٩ گل [illegible] خانم
١٣٠ بیگم خانم
١٣١ مرال خانم
١٣٢ شهربانو خانم
١٣٣ [illegible] خانم
١٣٤ پریزاد خانم
١٣٥ شیرین خانم
١٣٦ گنجشک
١٣٧ سارا خانم
١٣٨ ملک جهان خانم

زوجه نودم فتحعلیشاه شیرین خانم از مردم ارمنیه است زوجه نود و یکم شاه نبات خانم از مردم گرجستان است
زوجه نود و دوم شاه نبات خانم از مردم گنجه است زوجه نود و سیم فتحعلیشاه جهان جان خانم از مردم اصفهان است
زوجه نود و چهارم فتحعلیشاه شهربانو خانم از قبایل ترکان ایلات است زوجه نود و پنجم گل پری خانم از مردم گرجستان است
زوجه نود و ششم فتحعلیشاه نرگس خانم از مردم ارمنیه است زوجه نود و هفتم فتحعلیشاه نرگس خانم از مردم گرجستان است
زوجه نود و هشتم جواهر خانم از قبیله ترکمان است زوجه نود و نهم فتحعلیشاه شکوفه خانم از مردم گرجستان است
زوجه صدم فتحعلیشاه غنچه دهان خانم از قبیله ترکمان کوکلان است زوجه صد و یکم کربلائی مریم خانم از مردم گرجستان است
زوجه صد و دوم معصومه خانم از طایفه [illegible] است زوجه صد و سیم نوبهار خانم از مردم قراباغ است زوجه
صد و چهارم دل افروز خانم از ترکمان کوکلان است زوجه صد و پنجم فتحعلیشاه دل افروز خانم از مردم ارمنیه است
زوجه صد و ششم میرانسا خانم از طایفه ارمنیه است زوجه صد و هفتم آرزو خانم از طایفه شاهسون [illegible] است
زوجه صد و هشتم منیژه خانم از مردم گیلان است زوجه صد و نهم فتحعلیشاه شهناز خانم از قبیله شقاقی است
زوجه صد و دهم فتحعلیشاه لولو خانم از طایفه ارمنیه است زوجه صد و یازدهم جان جان خانم از مردم اصفهان است
زوجه صد و دوازدهم یاسمن خانم از مردم ارمنیه است زوجه صد و سیزدهم زیبا نظر خانم از طایفه ارمنیه است
زوجه صد و چهاردهم سیدنسا خانم از سادات کاشان است زوجه صد و پانزدهم آهو خانم از مردم ارمنیه است
زوجه صد و شانزدهم ماهی خانم از طایفه [illegible] است زوجه صد و هفدهم نازآفرین خانم از مردم شیراز است
زوجه صد و هجدهم شیرین خانم از مردم اصفهان است زوجه صد و نوزدهم نورسلطان خانم از قبایل ترکان است
زوجه صد و بیستم کلاله خانم از طایفه زندیه است زوجه صد و بیست و یکم شاه پسند خانم دختر [illegible]
زوجه صد و بیست و دوم جهان خانم از مردم [illegible] است زوجه صد و بیست و سیم نازک بدن خانم از مردم قراباغ است
زوجه صد و بیست و چهارم مروارید خانم از قبیله [illegible] است زوجه صد و بیست و پنجم مطلع خانم از طایفه [illegible] است
زوجه صد و بیست و ششم کوکب خانم از مردم [illegible] است زوجه صد و بیست و هفتم فتحعلیشاه کوچک خانم از مردم
شیراز است زوجه صد و بیست و هشتم فتحعلیشاه شاه صنم خانم از قبیله [illegible] است زوجه صد و بیست و نهم [illegible] خانم
از مردم ارمنیه است زوجه صد و سی‌ام بیگم خانم از مردم [illegible] است زوجه صد و سی و یکم مرال خانم از مردم
ترکان است زوجه صد و سی و دوم شهربانو خانم از مردم مازندران است زوجه صد و سی و سیم فتحعلیشاه
[illegible] خانم از مردم عرب است زوجه صد و سی و چهارم پریزاد خانم از مردم قزوین است زوجه صد و سی و
پنجم فتحعلیشاه شیرین خانم از مردم اصفهان است زوجه صد و سی و ششم گنجشک از مردم اصفهان است
زوجه صد و سی و هفتم سارا خانم از مردم دامغان است زوجه صد و سی و هشتم ملک جهان خانم از مردم ارمنیه است

ادهم

---

١٣٩ خرده خانم
١٤٠ شمشاد خانم
١٤١ صنم بر خانم
١٤٢ زینب خانم
١٤٣ مریم گلبک خانم
١٤٤ شرف خانم
١٤٥ خانم جان خانم
١٤٦ شاه دوران خانم
١٤٧ زینب خانم
١٤٨ نبات خانم
١٤٩ فخر جهان خانم
١٥٠ نبات خانم
١٥١ [illegible] خانم
١٥٢ شیرین خانم
١٥٣ گوهر خانم
١٥٤ زینب باجی
١٥٥ نرگس باجی
١٥٦ خدیجه خانم
١٥٧ سارا خاتون
١٥٨ سکینه خانم

زوجه صد و سی و نهم خرده خانم همشیره ایلخانی [illegible] است زوجه صد و چهلم شمشاد خانم از ترکان [illegible] است
زوجه صد و چهل و یکم صنم بر خانم از طایفه عثمانلو است زوجه صد و چهل و دوم فتحعلیشاه زینب خانم از مردم مازندران است
زوجه صد و چهل و سیم مریم گلبک خانم از طایفه ارمنیه است زوجه صد و چهل و چهارم شرف خانم از مردم خمسه است
زوجه صد و چهل و پنجم خانم جان خانم از سادات مازندران است زوجه صد و چهل و ششم شاه دوران خانم [illegible]
زوجه صد و چهل و هفتم زینب خانم از طایفه ارمنیه است زوجه صد و چهل و هشتم نبات خانم از مردم قزوین است
زوجه صد و چهل و نهم فخر جهان خانم [illegible] است زوجه صد و پنجاهم نبات خانم دختر [illegible] مازندران است
زوجه صد و پنجاه و یکم [illegible] خانم از مردم [illegible] است زوجه صد و پنجاه و دوم شیرین خانم از مردم اصفهان است
زوجه صد و پنجاه و سیم گوهر خانم از طایفه کلیائی است زوجه صد و پنجاه و چهارم زینب باجی از مردم مازندران است
زوجه صد و پنجاه و پنجم نرگس باجی از مردم ارمنیه است زوجه صد و پنجاه و ششم خدیجه خانم از طایفه [illegible] است
زوجه صد و پنجاه و هفتم سارا خاتون از مردم اصفهان است زوجه صد و پنجاه و هشتم فتحعلیشاه سکینه خانم از طایفه ترکمان است
انچه پسران و دختران و زنان شاهنشاه ایران فتحعلیشاه بود بر شمردیم اکنون بعضی از اعمام و عم‌زادگان شهریار را بر سبیل
اجمال پسران محمدحسن شاه و عم شهریار [illegible] احوال [illegible] اکنون نام اولاد بعضی از ایشان را و نام فرزندان
حسینقلی خان برادر شاهنشاه را [illegible] ذکر خاتمه کار حسینقلی خان [illegible] در این کتاب مبارک [illegible]
[illegible] فرزندان او [illegible] دختران [illegible] پسر [illegible] دختران [illegible]
از شاهزادگان [illegible] اول [illegible] سلطان دوم [illegible] سیم [illegible] میرزا چهارم [illegible] میرزا پنجم علیرضا میرزا
ششم [illegible] میرزا و نام [illegible] پسران حسینقلی خان [illegible] اول [illegible] دوم [illegible] سیم محمد صادق خان
چهارم [illegible] شاه مادرش [illegible] خانم دختر [illegible] است و [illegible] شوهر [illegible]
[illegible] پنجم [illegible] مادرش از طایفه [illegible] ششم حسینقلی خان [illegible] فوت [illegible]
[illegible] علی‌نقی خان عم شهریار [illegible] ابراهیم خان ظهیرالدوله [illegible]
[illegible] جهان [illegible] دختر [illegible] پسر [illegible]
پسران اول محمدکریم خان [illegible] شیخ احمد [illegible] دوم [illegible] خان
سیم رستم خان چهارم خسرو خان پنجم [illegible] خان ششم [illegible] خان هفتم [illegible] خان هشتم [illegible] خان نهم [illegible] خان
دهم [illegible] خان یازدهم عیسی خان دوازدهم [illegible] خان سیزدهم [illegible] خان چهاردهم [illegible] خان پانزدهم [illegible]
شانزدهم عبدالرحیم خان هفدهم [illegible] اکبر خان هجدهم بهرام خان [illegible] شاهنشاه فتحعلیشاه [illegible]
اول [illegible] میرزا دوم ابوالفتح میرزا [illegible] شهریار [illegible] است [illegible] چنانکه مرقوم شد

او را هفت پسر اولاد ذکور و پنج تن دختران بوده اول نواب شهریار [illegible] دوم نواب شاهزاده ملک آرا [illegible] سیم
شاهزاده محمد رضا میرزا [illegible] چهارم [illegible] شجاع السلطنه [illegible] پنجم [illegible] اقاخان پسر حاجی مصطفی قلیخان
[illegible] پسرانش اول محمد علیخان است و او را چهار پسر بود محمد صادق خان و رستم خان و محمد باقر خان و محمد رحیم خان
پسر دوم محمد حسین خان است و او را نیز پسری [illegible] مهدیخان است عم دیگر شهریار حاجی مصطفی قلیخان است و او برادر
اعیانی [illegible] قلیخان است [illegible] و برادرش [illegible] تا [illegible] شاه شهید او را در دار الخلافه
[illegible] بزرگ [illegible] چنانکه [illegible] صفحات [illegible]
از پشت اسب [illegible] ده دختر و دوازده پسر است اما پسران اول محمد حسنخان
[illegible] اقاخان [illegible] شهریار [illegible]
ساخته [illegible] اقاخان [illegible] این قصه [illegible]
[illegible] دار الخلافه [illegible] دوم محمد ولیخان
سیم حسینعلیخان چهارم محمد کاظمخان پنجم [illegible] ششم عیسی خان هفتم محمد باقر خان هشتم احمد خان نهم [illegible] خان
دهم اللهوردیخان یازدهم ذوالفقار خان دوازدهم بهرام خان بالجمله [illegible] اولاد و احفاد شاهنشاه ایران فتحعلیشاه
[illegible] سال هجرت [illegible]
[illegible] ده هزار تن [illegible] در این کتاب مبارک ذکر حال سلاطین [illegible] بسیار
پادشاهان [illegible] پسران [illegible] برادران [illegible]
[illegible] سلطنت [illegible]
فرزندان [illegible] اگر چه هر یک از ایشان [illegible]
[illegible] هرگز [illegible]
الحق [illegible] فتحعلیشاه [illegible] ذکر احوال شاهنشاه [illegible] محمد شاه [illegible]
و مبارکه ذکر جلوس شاهنشاه ایران و خسرو خسروان سلطان السلطان [illegible] ناصر الدین شاه [illegible]
[illegible] و اولاد و احفاد فتحعلیشاه را چندانکه [illegible] تا زمان این [illegible]
[illegible] توفیقه

[illegible]

[illegible]

[illegible]

دیست میزر کی
الب

۸۲۸
جلالی

۱۹۵۱
عیسوی

۱۳۲۴

بسم الله الرحمن الرحیم

الحمد لله المبین المعبود والصلوة علی محمد المحمود وعلی وصیه وصهره واله المنتشرین علی سیره الذین هم مصابیح الله والناس ضیائهم ما دامت الشمس بازغة والکواکب طارقة و بعد چنین میگوید مورخ سپهر ستوده که چون قصه شهریار تاجدار فتحعلی شاه قاجار بپای رفت حدیث سلطنت ولیعهد دولت او را آغاز که بکتاب نخستین پیوسته میدارد همانا شاهنشاه جوانبخت محمد شاه قاجار پسر ولیعهد دولت سلطان قوی رایت نایب السلطنه عباس میرزاست و او پسر شاهنشاه ایران فتحعلی شاه و او پسر شاهزاده جهانگشا حسینقلی خان ملقب بجهانسوز شاه و او پسر شهریار تاجدار محمد حسن شاه و او پسر فتحعلیخان قاجار است که شرح حال ایشان بکتاب نخستین رقم شد و مادر محمد شاه ... سلطنت ... شاه شهید آقا محمد شاه و دو درمان این سلاطین اسلامیه است تمام فتحعلی شاه و پسر محمد حسن شاه است بالجمله شاهنشاه غازی محمد شاه چون چهار ساعت و بیست و هشت دقیقه از روز سه شنبه ششم شهر ذیقعده سپری شد در سال هزار و دویست و بیست و دو هجری از مادر متولد گشت و مادرش دختر میرزا محمد خان دولوی قاجار است که بیگلربیگی دارالسلطنه طهران و فرمانگذار خراج ایران بود بالجمله چون از مادر متولد گشت در حجر تربیت پدر و جد روز تا روز همی بالیده شد تا که برشد و بلوغ رسید و بدستیاری آموزگاران هنرهای رزم و بزم را نیکو بیاموخت و بفطرت پاک دولت مسافر در میان مردم شناخته آمد هرگز دامان ورع و تقوی او بکدورت مناهی و ملاهی آلوده نشد در لغات عرب و صنعت اهل ادب و تفسیر کلام الله مجید و حفظ اشعار طرفه و لبسید هنری بکمال داشت و خط نستعلیق را نیکو نگاشت در پیشه نقاشی و فن حساب دانا و مهندس بود از قامت بار یافتگان درگاه و چاکران پیشگاه رتبت برتری داشت و با اقتدار سلطنت اظهار مسکنت همی کرد دلش بسوی درویشان همی رفت و خوی ایشان همی داشت در طریقه موحدین و صوفیت الحالت معضلات حقایق و مشکلات دقایق را در تعلیم و تعلم تواند بود تا گفتن

در سلاطین شیعی پادشاهی چون او که طینت و صفای طویت و فضل طبیعی و خوی جبلی نخوانده و ام و نشنیده ام شجاعت و صلابت هم از سلاطین جز آن متوقع نیست هم در شخص او کمال ظهور داشت چنانکه شطری از آن در ذیل تاریخ شاهنشاه جهان فتحعلی شاه در قصه روسیان و آذربایجان و جنگ افغانستان و خراسان رقم افتاد و این شناخته بود در هر جنگ نایب السلطنه عباس میرزا محمد شاه را مامور فرموده که از بنیاد بجنگد از این پس بشرح رفت که فتحعلی شاه روز پنجشنبه دوازدهم صفر سال هزار و دویست و پنجاه هجری شاهنشاه غازی محمد شاه را در باغ نگارستان طهران تشریف ولایت عهد داد و او را روانه آذربایجان فرمود و در این سال خود سفر اصفهان کرده روز پنجشنبه نوزدهم شهر جمادی الاخره بجهان جاودان تحویل داد پس از وفات فتحعلی شاه چنانکه مراتب اشارت شد خاطرها دیگرگون گشت بعضی از شاهزادگان آرزوی جای پدر همی کردند و تخت و افسر همی جستند نخستین شاهزاده حسینعلی میرزای فرمانفرمای فارس بود و دو روز قبل از وفات فتحعلی شاه رخصت انصراف حاصل کرده رسپار شیراز گشت و شاهزاده محمد تقی میرزای حسام السلطنه حکمران بروجرد و بختیاری نیز فرمان پادشاه با او همراه شده او نظم قبایل و سکنه اراضی فارس با او همداستان باشد دو روز دیگر عبدالله خان امین الدوله مامور گشت و با هفت هزار سواره و پیاده از دنبال ایشان سفر شیراز کند و ششصد هزار تومان منال دیوانی فارس که در عقوبه تعطیل اتاله ماخوذ دارد و حال رعیت فارس را باز پرس کند و معلوم دارد و منال دیوانی را اخماک اندکی و ذخیره نهد از بار رعایا از خویش دفع داده از پی شاهزاده حسینعلی میرزا تا منزل بهیار برفت و امین الدوله از سعادت آثار اصفهان و لشکرگاه پادشاه بود یک تیر پرتاب دور شده در تخت پولاد خیمه زد شهریار تاجدار رخت از جهان بیرون برد و چون ... ... سیف الدوله و علامحسین خان سپهدار را با امین الدوله کار بخصومت بود و بدستیاری و عداوت خواهانشان است خصمی ایشان هر روز بر زیادت میگشت از این روی هرگز امین الدوله ایمن نیست در خاطرشان تا محمد شاه غازی جواهر نامه سیف الدوله است بر تخت سلطنت جای کند و از آنروی چون سیف الدوله و سپهدار مکنون خاطر امین الدوله را دانسته بودند بیم داشتند و مبادا در زیر لوای یکی از شاهزادگان جای سازد و در سلطنت شاهنشاه غازی فتوری اندازد پس از وفات فتحعلی شاه دفع امین الدوله را واجب شمردند و با شاهزاده علینقی میرزای رکن الدوله و دیگر بزرگترین شاهزادگان لشکرگاه بود همداستان شدند و آقا علی اکبر پیشخدمت فتحعلی شاه را بسوی او فرستادند و پیام دادند و او اینک شاهنشاه از جهان بیرون شد و کارها دیگرگون گشت صواب آنست که نزدیک ما تحویل کنی تا کار بشوری کنیم و با هرچه پیش آید همدست و همداستان باشیم و خواستند تا اگر امین الدوله بجانب ایشان فرار کند او را ماخوذ داشته باز دارند اما چون این پیام با امین الدوله رسید نخستین سراه سپاه را

حاضر کرد و ایشان را از این راز آگاه ساخت انجماعت بعدل رهبر [illegible] گشتند که زود پیش [illegible] محمد شاه ما را با تو
همراه کند و بیغرا [illegible] برداری تو قربان داده هم اکنون اورا زنده الفا [illegible] حفظ فرمان تو برغاریم امین الدوله چون از قبل
لشکریان دل قوی کرد پیام باز فرستاد که در حضرت شهریار سالی فراوان [illegible] فرزندان شیخ خفت [illegible] در یافتم سوی شیراز
شد و قوی ضعیف گشت از این پس در کار دولت مداخلت نخواهم کرد و از راه مروت بیرون نخواهم شد
تا از من چشم پوشیده دارید و این چشمه را خوشیده انگارید و اتاج اگر [illegible] بیندی مرا مراجعت داد
لاجرم اکرام عسکری چند برگماشت و محمد بیگ [illegible] خویش را طلب داشت و او را سپرد و گفت بسرعت هرچه
رکاب بشتاب کن و هرچه زودتر شاهزاده حسینعلی میرزا پیوسته شو و این مکتوب را بدو بسپار و گوی که کار
اینک محمد شاه را زمان برسید و سپاهی دیگر کوچ داد چون این خبر [illegible] بتوانید طریق مراجعت گیرد مانند
برق و باد در این لشکرگاه حاضر باش همه فرزند اگر وارث شهریار تو شوند و از همه برادران خبر [illegible] در زیادت
داری چون این لشکر را پسند از گرد رکن الدوله و دیگر شاهزادگان پراکنده گردند و نزدیک تو انجمن شوند پس
بازو بنه دریای نور و تاج ماه و دیگر آلات سلطنت و از مال ده کرور زر سکوک برزیادت است با خود داری
الحاله قورا با یحیی هزار تن سپاه سواره و پیاده و در لشکرگاه حاضر و چنین گنج گران در تخت اصفهان حاضر [illegible]
چون مردم فارس این بخوانند و تو را چنین گنج و سپاه با اصفهان راه کرده خرد و بزرگ با تیغ و جوشن [illegible]
نیابند با چو بهی درشت از این اعداد جنگ کرده [illegible] بر نخوند که پنجاه هزار تن در اصفهان حاضر رکاب تو شوند
و از این سوی برادر اعیانی تو شجاع السلطنه و مردم ایران [illegible] پذیرفته شوند او را خواهند از یک جنگ اشکر
از کرمان در نزد برسند شاهزاده محمد تقی میرزای حسام السلطنه و ابن اخلاق ثبت کلید عراق است او را با [illegible]
کوچ ده تا لشکر بر او نور را ایلات و [illegible] و دیار را عمدی و دیگر قبایل را از حضرت تو حاضر سازد و دیگر ملکزادگان
و در عهدان [illegible] عراق فرمانگذار [illegible] شیخعلی میرزای حاکم ملایر و [illegible] حاکم نهاوند و از این سوی [illegible]
حاکم کرمانشاهان [illegible] طریق حضرت تو گیرند چنان شود و مردم دارالخلافه طهران از در اضطرار و اضطراب تا اصفهان
تو را پذیره شوند و به کلفت [illegible] دارالخلافه [illegible] امین الدوله ار [illegible] فراوان کرد و محسن بیگ
پست و بلند زمین [illegible] بقدم عجل در نوشته در چهار شاهزاده حسینعلی میرزا رسید مکتوب امین الدوله را بداد
و پیام او را بگذاشت شاهزاده حسینعلی میرزا از خبر مرگ پدر [illegible] شد [illegible] اورا خوی سلطنت
فاده بود و آن صعوبت در کوه [illegible] داشت و [illegible] در [illegible] کرد و [illegible] و در راه از شیراز مردم
دسکین [illegible] داشت زده و هر شاک محسن بیگ [illegible] برداشت و از مجار شتاب گرفته تا قمشه [illegible]
و آنجا شاهزاده محمد تقی میرزای حسام السلطنه را وداع گفته او را روانه بروجرد نمود و خود طرف شیراز [illegible]

اما بعد از

اما بعد از ورود شیراز [illegible] معین [illegible] تاج بر سر نهاد و بجهت برآمده و نام خویش را نقش برزر کرد و زینت
منبر ساخت و [illegible] السلطنه بلند آوازه کرد و برادر اعیانی او حسینعلی میرزای شجاع السلطنه نیز چون بشنید پادشاه
ایران بجای خود [illegible] لشکر از مردم کرمان انبوه کرد و علام [illegible] هلاکو میرزا داشته او را مأمور
تسخیر یزد فرمود و هلاکو میرزا کوچ برکشید طریق یزد برداشت سیف الدوله میرزا پسر ظل السلطان و این نظام از قبل
برادر خود سیف الملوک میرزا حکومت یزد داشت این قصه بشنید و چون از مردم یزد ایمن نبود مخافت نمود
با هلاکو میرزا را از طریق مصاف [illegible] مخوف یافت لاجرم چنانکه [illegible] بیرون تاخت و [illegible] ساخت و یزد را تسلیم
داده با یک عراده توپ و پانصد سوار و علام رکاب داشت طریق دارالخلافه طهران گرفت اما شجاع السلطنه
بعد از بیرون فرستادن هلاکو میرزا خود سفر شیراز نمود در حضرت برادر آمد و مبالی از ثیبه بود و حسینعلی میرزا کلید
خزاین و دفاین برابر او نهاده گذاشت و او تجهیز لشکر کرد سلطنت برادر [illegible] استوار خواه داشت اما از سوی
امین الدوله در لشکرگاه خویش تا چاشتگاه روز دیگر پایمرد از شاهزاده حسینعلی میرزا خبری نرسید و نه محسن بیگ باز آمد
داشت و [illegible] مراجعت نخواهد کرد پس از [illegible] کوچ داده فرکار را نیز [illegible] از پی دیوار [illegible] شهر نزدیک
بیهارستان آمد و سراپرده کرد چون رکن الدوله و شاهزادگان جسد پادشاه را حمل داده و لشکری را با امین الدوله
بود اعبارت [illegible] با لشکر رکن الدوله پیوست در [illegible] توپچی و زنبورکچی و سواره و پیاده همه آشفته خاطر
و ازرده بودند هر آینده [illegible] و هر کس اگر توانست دست غارت بهر چه فرا رسید علف و از وقتی نیکبخت
میرزا آقاخان وزیر لشکر بجای [illegible] پروریت در میان انجماعت بشیر و نذیر گشت و این مردم متشتت
آرای پراکنده خاطر را بعدل و [illegible] نمود و ایشان را با جسد شاهنشاه جنتی کوچ داده در [illegible] پادشاه
زنده است و [illegible] علم ساخت همی کند [illegible] چون در خاتمه احوال محمد شاه این قصه [illegible]
بتکرار نخواهیم پرداخت الاز دیگر و غلامان پیشدار تاج الدوله و دیگر پردگیان سرای سلطنت را از [illegible]
کوچ داده در میان دروازه اصفهان با امین الدوله سپرد چنانکه مرقوم شد و خود راه دارالخلافه [illegible] امین الدوله
پردگیان را برداشته بمیان شهر آورد و در خانهای سلطنت جای داد و خود بسرای خویش فرود شد و چون
رحلت پادشاه شاهزاده سلطان محمد میرزای حاکم اصفهان بلادی چهار محال تاختن کرد و ما بر بار خویش [illegible]
چنانکه مذکور شد امین الدوله [illegible] ورود باصفهان کس بسوی او فرستاد و از چهار جانب در چهار محال کرده چون
برخیز و طریق شهر گیر و کار شهر را بنظام کن سلطان محمد میرزا روز سیم بسعادت آباد آمد و از در آمدن شهر بیمناک بود
جانب امین الدوله [illegible] بنوشت [illegible] رقم کرد [illegible] در خیانت بیرون [illegible] سلطان محمد
شهر در آمد و امین الدوله بحضرت او رفته [illegible] داشت و اکنون اگر خواهی خود در این شهر [illegible] مکن

حوالی: خوشنود شدن فتحعلی شاه / رسیدن [illegible] / برادر [illegible] / [illegible] / حمله [illegible] سلطان محمد میرزا به اصفهان

و مرا بگذار تا دیار خویش بیاسایم و اگر خواهی تا من همه از در بندگی خدمت پویم و در حل و عقد امور مراقبت
کنم، اما از آنچه می‌گویم بیرون نشوی و بر آنچه حکم کنم حکومت نمایی سلطان محمد میرزا پیمان نهاد و از کار
در و نه کمتر بیرون نشد و در هیچ امر دو اختیاری نکرد و این وقت امین الدوله نزدیک علمای شهر پیام کرد که اما
در این حال [illegible] شاه روزگار را بآسایش برده و حضرت زایل گشته اگر امروز خویشتن را تیمار شما حق آن
نگذارند و بهواجس نفس نه مردم گرد شده حفظ و حراست خزانه نمایند دیر برنیاید که جان و مال مردم عرصهٔ نهب شود
مردم حاجی سید محمد باقر و فحول علمای ایران بود خوشنود شدند و میر محمد مهدی امام جمعه و کلانتران و دیگر علما
بعضی از مردم مفسده را [illegible] برداشته از سبب آشوب شهر و غارت اموال تجار و نهب برزن و بازار بودند با خود داشتند
و روز دیگر محمد علیخان اصفهانی با جماعتی از سربازان نزدیک ایشان رفت و آن [illegible] را گرفته نزدیک شاهزاده سلطان [illegible]
آورد [illegible] امین الدوله و فرمان او ایشان را در میدان نقش جهان اصفهان هر یک را از چپ و راست دست
و پای قطع کرد لاجرم آن فتنه منظم شده و حکومت شاهزاده و امین الدوله استوار گشت و این وقت سیف الدوله
برادر [illegible] از چهار محال برخاست با [illegible] نظام که بود ملازم خدمت داشت و از مردم بلده و حومه اصفهان و جماعت
بختیاری و دیگر جمله [illegible] داشتند و هزار تن حاضر حضرت امین الدوله بود و امین الدوله بحضور همه [illegible]
با حسینعلی میرزا فرمانفرمای فارس نامه نگارد و اگرچه از کار اصفهان سفر شیراز کردن [illegible] با اینهمه از آن
پیش در [illegible] دار الخلافه طهران صاحب تخت و تاج شود و کار سلطنت بدو استوار شود با لشکری ساخته بجانب
اصفهان نهضت کنی بلکه خطبه تو را افکند و [illegible] با یک جهان مرد از کنار شیراز بیرون شود و سکه و خطبه بنام خود کردن
کس با پادشاه ایران شود بود کار دراز [illegible] و در حال از کنار شیراز [illegible] و بدین خیال گرفتار گشتند
و شاهزاده حسینعلی میرزا کلمات امین الدوله را [illegible] گشت و همچنان در ارک شیراز زیستن داشت اکنون بر سر
داستان شویم در این هنگام که فتحعلی شاه چشم از جهان بربست شاهزاده محمد رضا میرزا و فرزندان رضا قلی میرزا بر
آهنگ [illegible] نشسته [illegible] از حدود [illegible] تا برق [illegible] راه آذربایجان پیش گرفتند تا شاهنشاه [illegible]
از [illegible] آگاه گشتند و در حضرت او مطویت خویش را مکشوف داشتند و شاهزاده عبدالله میرزا نیز [illegible] بر
راه آهنگ زنگان و در آن [illegible] باشد که آن حوالی از تحت حکومت شاهزاده فتح الله میرزا شعاع السلطنه بود
آمد و در تمام [illegible] جماعتی چنانکه [illegible] در آن مملکت فرمانگذار بود و ب [illegible] در اراضی قصور
خویش مفتون و محزون داشت و [illegible] در این ارض [illegible] فرمانگذار آمد از کشف این خراج [illegible] بود اما
آصف الدوله و سپهدار [illegible] از راه [illegible] چون طرف عراق [illegible] و لشکر عراق را [illegible] دادند [illegible]
و در [illegible] قرار و در [illegible] عرصه حضرت شاهنشاه غازی محمد شاه اظهار دادند و هرچه [illegible] دار الخلافه

طهران

طهران [illegible] تاج و تخت سلطنت را مطالع کند [illegible] از طلب [illegible] بارشنیدند [illegible] ایران [illegible] از جنگ و جوی
آنچه دارند [illegible] سپهدار عراقم با [illegible] هزار تن مرد لشکری چشم بر حکم و گوش بر فرمانم اگر فرمان رود طریق آذربایجان
گیرم و اگر نه در عراق فرمان پذیرم محمود خان [illegible] قورساول باشی و میرزا مهدی ملک الکتاب فرا آمدند نیز هر یک عریضه‌ها
و عقیدت‌ها بطاعت بستند نگارنده این کتاب مبارک [illegible] از [illegible] در باز استفتاح بنام شاهنشاه غازی [illegible] این چند شعر
انشاد کردم و در ابتدای نهادم

شعر

بعشر دوم اندر این جامی ماه	ز سال هجرت زفته ز هشتصد و پنجاه
بمانده یا رده اندر و برفته یازده روز	بچه شهر رجب هم ز نیمه تشرین ماه
بروز پنجم هفته بهفتم آبان	و مهر بود بمیزان در و بسرطان ماه
نهفت روی ز خلق و نمود روی بحق	که خلق بار آله و که خلق با اله
نجات از سر تخت و نشست بر تخت	گزیده قصه شه گزین محمد شاه

بالجمله تا بیع فرمان را گرفته بجانب آذربایجان سبک سیر آمد و آصف الدوله باتفاق سپهدار وارد کاشان شد و
چون حکومت کاشان نیز خاص سپهدار بود ایستی از خویش بر کاشت و طریق قم پیش داشت آصف الدوله در قم
اقامت نمود و سپهدار طریق عراق پیمود و در سلطان آباد متوقف گشت اما رکن الدوله و دیگر شاهزادگان و لشکریان چنانکه
در خاتمه قصه فتحعلی شاه مشروح رفت چون جسد پادشاه را بخاک سپردند با لشکر بازگشته و بی توقف بر کاب و دو دیگر سپاه چنانچه
راه طهران پیش داشته و از قمشه با جواد نیت و اسیم [illegible] و مبرعلی از عبدالله خان امین الدوله نزدیک شاهزاده علیشاه
ظل السلطان رسید و او را از وفات پادشاه آگاه ساخت ظل السلطان در طلب سلطنت بی‌شکیب و از آن روز که محمد شاه
غازی ولایت عهد یافت چنانکه مرقوم شد ملکان بود این خیال یکباره مکنون خاطر را مکشوف داشت و در همان روز
وقت نماز دیگر محمد باقر خان دولو قاجار برادر آصف الدوله را در بیگلربیگی طهران بود طلب نمود و دیگر بزرگان قاجار و اعیان
دار الخلافه طهران را نیز حاضر کرد و ایشان را از مرگ پادشاه آگاه کرد و مکنون خاطر خویش را در طلب پادشاهی بی‌تابانه
حاضران حضرت گفت سالهای فراوان است و از میان خویش بمیراث خدمت سلاطین قاجاریه بودیم همانا
اکنون فتحعلی شاه از جهان برفت هر کز حق نعمت او فراموش نکنیم و تا جان در تن داریم بیگانه را در ملک مداخلت ندهیم
لکن هر یک از فرزندان پادشاه صاحب تاج و کلاه شود در حضرت او بسیاله ترتیم و اطاعت او را [illegible]
ظل السلطان کار شهر را بنظم و نسق کرد و از کلبی حفظ و حراست بیع و باره شهر الف [illegible] و دیده بانی برگماشت
از پس آن مجلس را از بیگانه بپرداخت و محمد باقر خان بیگلربیگی را حاضر ساخت و با او گفت اینک خواهرزاده
تو محمد شاه در طلب تاج و کلاه است و برادر تو آصف الدوله اگرچه در قم اقامت دارد با او همدل و همراه است

الکنون بگو بر کار ما با تو بر چگونه خلاف رفت اگر حمایت خویشان خواهی جست هم اکنون طریق ایشان گیر و اگر نه مرا از خوانین
الکه فرمان [illegible] محمد باقرخان قرآن مجید را در میان نهاده سوگند یاد کرد با ظل السلطان جان در مملکت
میل فرمانگذار دارد از فرمان او بر نگردد و هرگز بجانب خواهرزاده و برادر نگردد الغرض ظل السلطان دل قوی کرد و کلید
دروازه و حرکات [illegible] با او نگذاشت روز دیگر [illegible] از شاهزاده امام وردی میرزا برسید و مکتوب او را
برسانید مضمون [illegible] با لشکر ساخته جسد پادشاه را [illegible] قم آوردیم و با خاک سپردیم اینک با اهل سپاه براه دار
الخلافه آوردیم و ما را جز در حضرت تو سر فرو داشت نیست و بهر چه حکم کنی از در اطاعت بیرون نخواهیم بود ظل السلطان [illegible]
و در پاسخ فرمان کرد با تمامت لشکر هرچه زودتر حاضر درگاه شو این سخن مردم فتنه جوی را دل قوی ساخت و کار بر نزدیک
ظل السلطان [illegible] و در کف [illegible] گنج و تاج سلطنت بر گزارند مردم [illegible] اندیشه ترا
[illegible] و درگاه تو شتاب گیرند و اگر درین کار توقف ورزی [illegible] ترا در طلب این امر [illegible] اشرار
دار الخلافه [illegible] سلطنت و خزانه پادشاهی را منهوب دارند و با اینهمه ظل السلطان
هم داشت و چون بر تخت سلطنت جلوس کند سلاطین دول خارجه و بزرگان ایران او را از تخت فرود آرند و گویند بحکم ولایت
عهد و وصیت محمد شاه سلطنت ایران خاص شاهنشاه غازی [illegible] است در [illegible] میرزا ابوالحسن خان وزیر دول خارجه [illegible] از
میرزا ابوالقاسم قایم مقام [illegible] در خاطر داشت و ازین روی از سلطنت شاهنشاه غازی [illegible] جواب
دول خارجه [illegible] ظاهر ساخت [illegible] در میان دول خارجه و بزرگان یوروپ برقرار است
و وصیت شاهنشاه برگذشته در تعیین ولیعهد موقوف و مشروط برضای جمهور است اگر مردمان راضی بسلطنت ولیعهد
نباشند تغییر آن ممکن است [illegible] بسیار از مردم [illegible] کرد و بعضی از شاهزادگان و بزرگان [illegible] در طهران [illegible]
[illegible] خویش در کنار آن صفحه [illegible] داده و خاتم بر نهاده [illegible] سلطنت ولیعهد [illegible]
[illegible] ظل السلطان [illegible] سلطنت برسید
[illegible] و تاج ماه و شمشیر مرصع و دیگر آلات و ادوات سلطنت را تسلیم کرد [illegible] ظل السلطان [illegible]
[illegible] اثاث سلطنت [illegible] تاج کیانی بر نهاد [illegible] سلطنت [illegible] ایران [illegible]
[illegible] در خطبه [illegible] و در سکه و نقش [illegible]
با امین الدوله [illegible] اکنون [illegible] اصفهان [illegible]
[illegible] بجانب طهران راه بر گیر [illegible]
چون کار ظل السلطان [illegible] سلطنت او [illegible]
در اصفهان [illegible] شجاع السلطنه [illegible] بالجمله چون [illegible] ظل السلطان

[illegible]

[illegible]

افزون از باد [illegible] داشت [illegible] حکومت کرمانشاهان را بدو گذاشت و شاهزاده
[illegible] میرزا را نیز بحکومت قم منشور فرستاد و اسمعیل خان پسر عبدالرزاق خان کاشی را در کاشان [illegible] و فرمان
حکومت او را [illegible] و بر تخت [illegible] گنجینه شهریاری [illegible] برگرفت و معادل
چهارصد هزار تومان زر مسکوک بر بازرگانان و فرزندان [illegible] در رکاب پادشاه سفر اصفهان کرده بودند
و همچنان [illegible] که در طهران اقامت داشتند عطا کرد و چون رکن الدوله و امام وردی میرزا و میرزا آقاخان وزیر لشکر
و دیگر بزرگان و سپاهیان از راه برسیدند قریب چهارصد هزار تومان دیگر بر ایشان بذل فرمود [illegible]
در دار الخلافه طهران [illegible] و ظل السلطان را عادل شاه خواندند [illegible] عادل شاه خزانه
او را [illegible] پراکنده ساخت چنانکه در جای خود رقم شد [illegible] سیف الملوک میرزا پسر ظل السلطان در حضرت
پدر آمده [illegible] درهم و دینار [illegible] در میان مردم پراکنده [illegible] سلطنت [illegible]
کارها بمردان شمشیرزن [illegible] ازین گنج [illegible] معادل صد هزار تومان
مرا تسلیم کن و این لشکر همچنان [illegible] همراه کن [illegible] و در خاک
سراب [illegible] خیمه زنم و بر سر راه محمد شاه و لشکر او [illegible] از مردم آذربایجان
[illegible] از اطاعت محمد شاه برتابند [illegible]
[illegible] محمد جعفر خان [illegible] وزارت ظل السلطان داشت
[illegible] سیف الملوک میرزا [illegible]
[illegible] سیف الملوک میرزا [illegible]
[illegible] ظل السلطان [illegible]
[illegible] ظل السلطان [illegible] سیف الملوک [illegible]
اقدام [illegible] ظل السلطان [illegible] از اتفاق [illegible]
و از جانب دیگر میرزا آقاخان وزیر لشکر [illegible]
[illegible] محمد شاه [illegible]
[illegible] ظل السلطان [illegible] زمستان [illegible]
[illegible] لشکر [illegible] محمد شاه
[illegible] سلطنت [illegible] اول بهار [illegible]
[illegible] زمستان لشکر [illegible] اکنون از سفر رسیده [illegible]

تدبیر کردن میرزا آقاخان وزیر لشکر در پراکنده ساختن سپاه ظل السلطان

۱۵۲

بهار چنان خسته درمانده شوند و مطلع برد جستن با سپاهیان و رزم دادن با لشکر آذربایجان در اول حمله پشت
با جنگ کنند و راه فرار پیش گیرند و این لشکر آذربایجان را [illegible] ایشان با هم [illegible]
و بر سر او در سنگ نیاید از راه نگردد هم اکنون احتیاط [illegible] کشند و زنان و فرزندان
خویش را پیش نیایند چون نزدیک سلطان [illegible] ایشان [illegible] بجانب [illegible] مطیع و منقاد
باشند علیشاه سلطان و ما [illegible] حضرت او [illegible] و ما [illegible] چون [illegible]
در [illegible] تهیا [illegible]
[illegible] لشکر کار [illegible] سپاه [illegible]
خویش [illegible] سلطان [illegible] لشکر [illegible] سیف الدوله میرزا
برادر [illegible] سلطان [illegible]
[illegible] سلطنت شاهنشاه غازی محمد شاه [illegible]
از [illegible] میرزا ابوالحسن [illegible]
[illegible] اصفهان [illegible]
شاهنشاه غازی محمد شاه [illegible] میرزا ابوالحسن [illegible] ظل السلطان [illegible]
[illegible]
[illegible] سیف الدوله میرزا
[illegible] سعید [illegible]
[illegible] میرزا ابوالحسن [illegible]
[illegible]
[illegible] سلطان [illegible]
[illegible] شاهنشاه غازی محمد شاه [illegible]
[illegible] ظل السلطان [illegible]
[illegible]
[illegible] سیف الدوله میرزا [illegible]
[illegible] سیف الدوله [illegible]
[illegible] سیف الدوله [illegible]

ترك

[illegible]

رسیدن خبر وفات پادشاه ایران
فتحعلی شاه بشاهنشاه غازی محمد شاه

گشت [illegible] احوال ایشان [illegible]
[illegible]
[illegible] سیف الدوله [illegible] شاهزاده عبدالعظیم [illegible]
رسیده [illegible]
[illegible] شاهزاده عبدالعظیم [illegible] شاهنشاه غازی محمد شاه
[illegible] فتحعلی شاه شاهزاده رکن الدوله
[illegible]
[illegible] قزوین [illegible]
[illegible] قزوین [illegible]
[illegible] قزوین [illegible] شاهزاده رکن الدوله [illegible]
[illegible] رکن الدوله [illegible]
[illegible]
[illegible] قزوین [illegible]
[illegible] شاهنشاه غازی [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]

[illegible]

همی فرمود تا از نیکوی روزگار که حاجی محمدخان به تبریز آمد و خبر مرگ پادشاه ایران علیه الرحمه رسانید کلنل جاپار
دولت انگلیس نیز وارد تبریز گشت و کمپل وزیر مختار انگلیس آگاه ساخت و از پس [illegible] دیگر شاهزاده محمد [illegible]
و فرزند [illegible] میرزا و چند [illegible] وارد شد تا شاهنشاه غازی را [illegible] سلام [illegible] دار السلطنه [illegible]
و تحریک [illegible] نظام [illegible] شهر تبریز [illegible] الکلیس بر خلاف نظام [illegible] الا [illegible]
[illegible] قایم مقام [illegible] میرزا احمد مجتهد شهر تبریز و میرزا [illegible]
شیخ الاسلام و میرزا [illegible] و صدر الفضلا [illegible] علمای آن بلده [illegible] در نزد خویش [illegible]
آگاه باشید و پادشاه ایران از جهان برفت اکنون باید در تمهید قواعد و تشیید مبانی دولت شاهنشاه غازی محمد شاه
هر که تواند [illegible] تهنیت [illegible] شاهنشاه را تعزیت گفت آنگاه تهنیت فرستاد و این خبر
[illegible] حضرت [illegible] علمای دین و [illegible] حضرت [illegible]
و پادشاه را از این [illegible] علمای بلد مجتهدا [illegible] شاهنشاه رسید [illegible] الهی داد و
شاهنشاه غازی محمد شاه [illegible] و الم خویش را [illegible] سپاه
طلب که چند روز جامه سوگواران در بر کرد آنگاه وزیر مختار دولت روس و انگلیس باتفاق در حضرت او حاضر
شدند و رسم تعزیت و تسلیت بجای بردند آنگاه معروض داشتند [illegible] پادشاه [illegible]
[illegible] در [illegible] در [illegible] نیکو [illegible]
آن باید که بزرگان حضرت [illegible] شدند [illegible] قایم مقام [illegible] ستاره شناسان تعیین
وقت [illegible] شب یکشنبه هشتم شهر رجب [illegible] و پنجاه [illegible] شاهنشاه غازی [illegible] سپاه را از بر
دور کرد جامه سلطنت [illegible] پوشید و بر تخت سلطنت جلوس فرمود و بار عام درداد بزرگان درگاه و سران
سپاه و دبیران حضرت انجمن شدند و تهنیت و تحیت فرا [illegible] مبارکباد [illegible] در حور
خویش [illegible] آنگاه شاهنشاه غازی سفر دار الخلافه طهران را تصمیم عزم داد و چون از [illegible] تجهیز
لشکر و اعداد سفر زر مسکوک [illegible] کارداران حضرت خواستند تا از وزیر مختار انگلیس چنانکه
[illegible] و دینار [illegible] دار الخلافه [illegible] قایم مقام وزیر
مختار انگلیس [illegible] مسلمات و العادی [illegible]
و کار [illegible] قایم مقام [illegible] اگر در دادن زر و بسیج سفر [illegible]
وزیر دولت انگلیس [illegible] بود [illegible] داد [illegible]
[illegible] انگلیس [illegible] کارداران انگلیس [illegible]

محمد شاه

[illegible] (right margin note, red) جلوس شاهنشاه غازی محمد شاه بر تخت سلطنت در دار السلطنه تبریز

(left margin note) [illegible]

محمد شاه ولیعهد دولت نایب السلطنه را [illegible] سیم و زر [illegible] بسیج سفر [illegible] خویش تسلیم کنند
و [illegible] دار الخلافه استرداد نمایند چون [illegible] این عهدنامه [illegible] از نهر اراس [illegible] معادل سی هزار
زر مسکوک از بازرگانان تبریز [illegible] تسلیم کارداران [illegible] کارداران انگلیس [illegible]
[illegible] بازرگانان [illegible] تسلیم [illegible] قایم مقام
کار سفر [illegible] فرمان [illegible] شاهنشاه غازی [illegible] حکومت [illegible]
[illegible] درگاه [illegible] ملازم رکاب [illegible] نایب السلطنه جهانگیر میرزا و خسرو میرزا چنانکه در
ذیل [illegible] محمد شاه مرقوم افتاد با شاهنشاه غازی طریق مخالفت می سپردند [illegible]
قایم مقام [illegible] شاهنشاه غازی [illegible] سلطنت [illegible]
در کار [illegible] آذربایجان [illegible] مردمان [illegible] پادشاه [illegible]
برحسب فرمان [illegible] سرد [illegible] روانه اردبیل گشت [illegible] چشم
[illegible] منصور خان [illegible] فوج [illegible] قراجه داغی [illegible] رفته
در آنجا اقامت کند شاهنشاه غازی [illegible] اورا از سفر خراسان منع فرمود و حکم داد
تا باتفاق [illegible] روانه اردبیل [illegible] شاهنشاه غازی [illegible]
[illegible] داده بر مقدمه سپاه بود و هم در وقت سلیمان خان [illegible] در تبریز بود [illegible]
حشمة الدوله [illegible] او برگرد [illegible] از هر دو چشم [illegible]
[illegible] تبریز [illegible] قلیخان [illegible]
[illegible] نایب السلطنه [illegible] شاهنشاه غازی برادر [illegible]
[illegible] حکومت [illegible]
[illegible] قوام الدوله [illegible] وزارت [illegible] حکم داد [illegible] سلیمان خان [illegible]
[illegible] فرمودن [illegible]
[illegible] دار الخلافه [illegible]
وزیر مختار انگلیس [illegible] حضرت [illegible]
[illegible] از تبریز کوچ داده در باغ شمال [illegible] لشکرگاه کرد
و هم در آنجا [illegible] لشکر [illegible] در سعدآباد فرود شد و از سعدآباد کوچ داده [illegible]
[illegible] لشکرگاه [illegible] منصور خان [illegible] محمدخان امیر نظام [illegible]

(left margin note, red) سفر کردن شاهنشاه غازی از تبریز بطهران

و پیاده و توپخانه موفور داشت هم در این منزل بود و صورت معاهده با ارض‌روم و قصه نفوذ خویش
معروض داشت. از آنجا محمدخان از غفلت و این امور اطلاع یافته [illegible] حکم رفت تا مرحمت به تبریز کشند
و در نزد فرزند میرزا بجلو [illegible] امور پردازد و حاجی حیدر علی‌خان شیرازی نیز بر حسب فرمان حکومت اردوی [illegible]
در همان منزل عیسی‌خان بیک تنکابنی از قبل میرزا ابوالحسن‌خان معتمدالدوله حاکم گیلان حاضر درگاه شده عریضه
و پیشکش او را پیش داشت و بعرض رسانید و معتمدالدوله با چهل هزار تومان زر مسکوک و لشکر ساخته شتاب
تمام ملازم رکاب مظفر شود هم در آنجا از شاهزاده شیخ‌علی میرزا شجاع‌السلطنه که حکومت زنجان و خمسه داشت مسرعی
برسید و عریضه و پیشکش او را در پیشگاه حضور بگذرانید شاهنشاه غازی منشور حکومت آن اراضی را با [illegible]
و فرمان کرد تا سرحد خویش را از لشکر بیگانه محافظت و حراست کند اما از آن سوی چنانکه مرقوم شد بعد از وفات فتحعلیشاه
شاهزاده عبدالله میرزا از اصفهان تاختن کرده تا اراضی زنجان عنان باز کشید و همچنان در [illegible] راه برسید اردو [illegible]
زنجان را [illegible] و در آن اراضی سکون داشتند سه هزار تن سواره و پیاده در گرد خویش انجمن کرده [illegible] کار
سپاه خویش [illegible] که در بیرون شهر زنجان در کنار رود زنجانه رود لشکرگاه ساخت و با شجاع‌السلطنه مکتوب کرد
که [illegible] سالهای فراوان حکمرانی زنجان بهنجام و در این شهر رنج بسیار برده‌ام و [illegible] برادر [illegible]
چنان افتاد و اندر چند [illegible] پادشاه ایران بود از من رنجیده خاطر گشت و ترا [illegible] برادر کوچک منی [illegible]
فرمود و حکومت زنجان را بتو گذاشت و در زیادت کردستان را نیز تفویض فرمود اکنون [illegible] پادشاه جهان جاودان [illegible]
داده [illegible] برادر بزرگ [illegible] حکومت کردستان قناعت فرمای [illegible]
[illegible] و شهر زنجان را با [illegible]
[illegible] پادشاه [illegible] را در [illegible]
مردم [illegible] فرمان فتحعلیشاه را در حق ما و [illegible] سلطنت [illegible]
خویش را [illegible] در نامه [illegible] فرمانگذار [illegible]
[illegible] پادشاه [illegible] اگر کار دیگر [illegible]
[illegible] شاهزاده عبدالله
میرزا [illegible] از آن [illegible] لشکر که هزار و پانصد تن سوار و هزار تن [illegible] پانصد تن غلام
[illegible] و چهار عراده توپ و [illegible] از دروازه شهر بیرون تاخت اما
از آن سوی چون لشکر عبدالله میرزا [illegible] و [illegible] نیکو و فردا
[illegible] با [illegible] مردان جنگ [illegible]

از آن پیش

از آن پیش که رسیده بودند از لشکرگاه بیرون شد و بهر کس که [illegible] راه را گرفت شاهزاده عبدالله میرزا با مجموعی از مردم خود
ناچار بطرف قزوین [۲] و شجاع‌السلطنه چون این بدید مراجعت بشهر زنجان نمود و عریضه اظهار داده در پیشگاه [illegible]
فرستاد و اگر فوجی از لشکر بجانب ما مأمور شود [illegible] در بیرون شهر زنجان سنگری راست کرده لشکرگاه
ساختم و در این راه لشکر عراق [illegible]
باز [illegible] و فوج [illegible] عراده توپ بجانب زنجان [illegible]
بطرف [illegible] شهر سنگری [illegible] لشکر آذربایجان و خمسه و زنجان و کردستان [illegible]
شاهنشاه غازی برسید چنانکه مرقوم شد [illegible] این خبر [illegible] شاهنشاه غازی [illegible]
زمستان [illegible] از تبریز [illegible] لشکر [illegible] از آن راه [illegible]
ظل‌السلطان از این خبر [illegible] خاطر گشت [illegible] درگاه را حاضر ساخته [illegible]
برخلاف [illegible] لشکر [illegible] لشکر [illegible]
از اوطان خویش بمیدان جنگ آورد و در برابر گلوله توپ [illegible] لشکر ما را مغرور
ساخت [illegible] لشکر [illegible] پراکنده [illegible] حضرت [illegible] شد [illegible] اکنون
اگر توانید با محمدشاه از در مصالحت بیرون شوید [۲] از میانه شاهزاده رکن‌الدوله و میرزا [illegible] گیلانی [illegible]
شدند و با حضرت محمدشاه [illegible] ظل‌السلطان [illegible]
[illegible] محمدشاه [illegible] فتحعلیشاه [illegible] سلطنت ایران داشت
و فرزند او عباس میرزا و برادر [illegible] ولیعهد [illegible] سلطنت [illegible] آذربایجان [illegible] اکنون
[illegible] پدر و برادر [illegible] میراث [illegible] تو [illegible] برادر [illegible]
[illegible] ولیعهد [illegible] آذربایجان [illegible] فرمان [illegible] از این
از خزانه پادشاهی یک کرور [illegible] زر مسکوک [illegible] عیش [illegible] لشکر
[illegible] خویش [illegible] پدر [illegible] سلطنت [illegible]
از این لشکر [illegible] سلطان [illegible] فتحعلیشاه [illegible]
[illegible] [۲] [illegible] رکن‌الدوله [illegible] ظل‌السلطان [illegible]
[illegible] لشکر [illegible] محمدشاه [illegible] لشکر [illegible] رکن‌الدوله
[illegible] لشکر [illegible] میرزا [illegible]
[illegible] رکن‌الدوله [illegible] میرزا

در ستودن ظل السلطان [illegible] و نامه بزرگی شاهنشاه غازی محمدشاه

و همچنان شاهزاده بهمن میرزا با فوج
[illegible] سیلاخوری مأمور شده از راه
[illegible] زنجان [illegible]
موکب همایون پیوسته باشد

[illegible]

کوچ داده تا اگر کار مصالحه میگران از دو ساخته جنگ نشنید توانند پروردگان ایشان خسروخان اگرچه معروض داشت
ولی زبان قوم نیکتر دانم و به خاقان فرجینده بهتر توانم کارداران محمدشاه سلام داد و گفت کنید ولیکن باز شاهزاده ... نیز راه
که از شهر برون شده محمد حسین خان ملک الشعرا در نهان فرصت می برد و از شهر سواد تهران سر بیرون کند و خود را به لشکرگاه
شاهنشاه غازی رساند در نوبت با خسروخان همراه شده ... از مردم لشکری و سپاهی در تهران
جز عددی اندک نبود و ایشان معدودی از اعراب و گروهی از بازرگانان بودند و حرمت بیچاره با یاره ... داشتند
و در تحت فرمان محمد ... خان چنگلو ... بستند مع القصه محمدشاه غازی از اوجان راه بر گرفت و طی مسافت ...
و در هر منزل لشکری چند پیوسته می شد در منزل میانج رکن الدوله ... زمان او و دیگر امرای ... رسیدند و در حضرت
پادشاه جمجاه ... بر خاک نهادند پیام ظل السلطان را باز گفتند شاهنشاه غازی در جواب فرمود و نخستین باید دانست که
فطرت پادشاهان از خمیره دیگر است و خوی سلاطین از دیگر مردم جداست و خداوند خوی سلاطین در

ظل السلطان نگذاشته است با آنکه تخت ملک خاص او نشده و مردم ایران او را سلطنت سلام نداده از خزانه
دولت ایران ... سلاطین به ... نتوانند داشت ... برد بر گرفت و در سیاق مردم ... که صاحب ... داد آنکه میگوید
من بجای پدر نشسته ام و میراث پدر برده ام نه از گفته است زیرا که میراث چند ... او ... بهره ... فرزند
افتد و آن نیز بهره تمامت فرزندان باشد امروز بحکم وصیت سلطنت میراث من است ... دیگر کس را در آن
در ... پادشاهی حرام باشد ... ظل السلطان حشمت خویش را نگاه دارد و آنچه حق او است
بر ... در پایان کار توسط میرزا ابوالقاسم قایم مقام ... دیوانه شهر قم ... را ... ابدی
ظل السلطان منشور کوفور ... از میانج شاهنشاه غازی کوچ داده ... طی طریق ... تا به اراضی زنجان آمده در سلطانیه ... و ... ارض
وارد ... رسته ... نامی ... زنجان ... است لشکرگاه کرد ... شجاع السلطنه ... بجسته ... داشت
و ... تومان زر مسکوک ... پادشاهان است ... کرد و تاج زر بر سر نهاد و رمین ... مرصع ...
... لشکرها با استقبال بیرون شده و ... هزار ... تفنگ ... و ... عراده توپ و صد لوله ... زنبورک
و ... اسب ... و ... هزار ... جامه ... یک ... ده هزار تومان نقد و ... هزار خروار غله ...
... پیشکش گذرانید و مورد الطاف و ... شاهانه گشت ... حضرت ... بجسته را ... گرفته
... محمد حسین خان ... از کمان ... مامور شد ... با ... هزار تن لشکر در ارک زنجان متوقف
باشد تا اگر ... تهران دیر ... در کار ... واقع ... پادشاهی در آن زمستان ... زنجان باشد
... شاهنشاه غازی ... زنجان کوچ داده در سلطانیه لشکرگاه ساخت ... را ... رسالت ... مامور ...
... محمد ... حشمه الدوله ... مملکت ... بهرام میرزا که ... طریق حضرت ...

والحکم الهی

والحکم ... باشی و هم در سلطانیه فرستاد و معتمدالدوله منوچهرخان برسید و معادل هزار تومان زر مسکوک تسلیم
کارداران حضرت کرد و معروض داشت که اینک ... ساخته و جهت ... هزار تومان زر معتمدالدوله را ... حضرت
پیوسته که قبل از ورود به قزوین به لشکرگاه پیوسته شد این خبر ... قوت لشکریان ... فزود و ... را قوی ساخت
آنگاه شجاع السلطنه را تشریف حکومت زنجان داده رخصت انصراف داد و ... سرباز و ... عراده توپ
در قلعه سلطانیه گذاشته راه بر داشت چون هیچ یک از اعیان دولت که متوقف طهران بودند مکشوف داشتند که
سلطنت ظل السلطان متزلزل است بدست آویز مصالحه ... از طهران بیرون شده به درگاه پادشاه غازی
پیوستند میرزا ... ملک الکتاب و ... خان ... ظل السلطان نیز ... شد سلطنت ...
شاهزاده ... میرزا نیز برسید و با چاکران درگاه پیوسته شد و چون منزل ... لشکرگاه گشت برادر ...
... میرزا که حکومت ... داشت با فوج ... رکاب پیوست و در آنجا معروض داشت که شاهزاده
امامویردی میرزا از قبل ظل السلطان با سپاه و توپخانه آهنگ جنگ ... است و هم قریب بدین منزل منوچهرخان
معتمدالدوله با ... هزار سوار ... از ... کیلان ... و ... هزار تومان زر مسکوک به لشکرگاه پیوسته جبین
... بر خاک نهاد ... خویش ... و ملازم رکاب شد ... رسیدن این ... کارداران ... مستغنی
شده و دین ... را ... داشتند ... شیخ میرزا ... راه برسید ...
... میرزا ابوالقاسم ... که وزارت محمد حسین میرزا داشت نیز ... کن ... وقت
حرکت ... با محمد حسین میرزا ... طریق درگاه پادشاهی سپارم و کارداران حضرت را

... میدارم اگر چنان فهم کردم که حکومت کرمانشاهان را از تو دریغ ندارند چون ... حضرت ... خواهی یافت
... که با تو ... در عنوان آن هو العزیز خواهم نگاشت چون ... بخوانی ... طریق حضرت ... و اگر ... را ...
... در عنوان هو الله ... بنویسم این هنگام اگر ... خویشتن داری کن و با لشکری ... قصد ...
... طریق ... از برای خویش ... این همه مواضعه چون ... آمد ...
محمد حسین میرزا ... در سر مکتوب او هو العزیز نگاشت و او را حاضر درگاه ساخته ...

در جای ... قزوین ... امامویردی میرزا ... قزوین را ... نوشته ...
... قزوین است ... لشکر ... قزوین ...
... لشکر امامویردی میرزا را ... لشکرگاه او ...
و بسیار کس از ... قزوین ... سلاح ...
... امامویردی میرزا ...
... قزوین ...
... قزوین ... سلطان ...

نعمت و پناهنده حضرت بوده ام هرگز کفران نورزیم و کافر نعمت نشوم دانسته باش که محمد شاه با لشکری در رسید که
او در قوت بازوی دولت اینک راه نزدیک کرده و امام وردی میرزا نیز بدو پیوسته یکدو روز دیگر ... که در کنه خصم
گرفتار شوی صواب آنست که هر چه توانی از زر و گوهر ازین خزانه دولت امروز مغتنم شمری دست بر گیری و با محمد
و ... در دارالامان قم در تحت قبه مطهره جای گیری و اگر نه بجای دیگر نیز توان رفت ظل سلطان گفت مرا فرزندان
و چاکران و پیوستگان فراوانند اگر با تمامت ایشان ... دهم ... باشد و ازین سخن ... محمد جعفر خان وزیر در خاطر
داشت محمد قرخان جواب باز نداد و ... محمد جعفر خان را بیرون شدن ... لاجرم ازین ...
گشت و محمد قرخان از نزد او بیرون شد و با خود اندیشید که اگر قبل از ورود محمد شاه ... نکند در کار ...
ظل سلطان برآید و مورد عتاب و عقاب پادشاه شود پس از ... پادشاه منشور ... نگاشت
پس از شرح که قبل از ورود موکب پادشاه ظل سلطان و محمد جعفر خان وزیر او را و دیگر مردم که در ... و طغیان
با او همداستان شده اند گرفته با بند و زنجیر محبوس دارد و اگر درین امر کار ... خواهی یافت و خاتم محمد خان
پسر ... خان دولو ... محمد شاه ... منشور ... قلعه ...
و ایشان با میرزا آقاخان ... مواضعه نهاده ... با ظل سلطان از در صدق و صفا بیرون نشوند ...
... خود داری ... منشور را با بزرگان ایشان ... ظل سلطان و
محمد جعفر خان همداستانی ساخت و از در حزم ... ظل سلطان ... محمد جعفر خان ...
خاطر شده وهم دارد که او ... فرار کند و دیگر ... ازین روی ... فرستاده ام امشب ...
چون ... را متفق ساخت ... که امشب بامداد هر که از سرای خویش ... شود ...
کرد و در خانهای خویش ... و در سرای ... محمد رحیم خان و بعضی دیگر از مردم ...
که با خود متفق میدانست حاضر کرد اما ازآنسوی سیف الملوک میرزا و محمد جعفر خان ... اصفهان ...
محمد قرخان ... و تفنگچیان قلعه ... بر عادت همه روزه ... لاجرم ...
ایشان ... از فرو شدن آفتاب نزدیک ظل سلطان آمدند و ... معروض داشتند ...
... محمد قرخان ... و او را در حضرت تو از در صدق و صفا ... صواب آنست که او را طلب
فرموده ... امشب ... الحاح ... ظل سلطان ...
فرمود ... محمد قرخان ... تا کنون ...
افزون با قرآن مجید سوگند یاد کرده ... برادرش آصف الدوله ... آورده ... سیف
الملوک میرزا و محمد جعفر خان ... محمد جعفر خان ... سرای سلطنت
برفت ... خاطر ... رسید

بر کین الدوله با بزرگان قزوین پذیره شده در کار علف و آزوقه خویشتن داری نکردند لاجرم فرمان شد قزوین
بنام سلطان بدیع الزمان میرزا رقم شد و تشریف سلطانی یافت ... روز از قزوین خیمه بیرون زده ...
شد ... آصف الدوله که ... قسم ... چنانکه مذکور شد با ... میرزا ... پدرگاه پیوست
چون آصف الدوله بعد از آنکه رسیدن موکب پادشاه از اصفهان و از قم راه قزوین برگرفت ... میرزا ...
ظل سلطان برای ... از طهران بیرون شده و در عرض راه با آصف الدوله باز خورد و ... سلطنت
نمودند ... محمد حسین خان ملک الشعرا نیز ملحق شد ... امام وردی میرزا ...
... نخستین ... از لشکرگاه امام وردی میرزا ... آمده زمین بوسه زد ...
سران ... با مردم ... امام وردی میرزا ...
... شاهزاده عبد العظیم ... طهران ...
چاره ... برجان خویش ... الدوله ...
شفیع ساخت ... پادشاه ... لاجرم شاهنشاه غازی ...
نزدیک ... امام وردی میرزا ...
پادشاه را بوسه زد ... شاهنشاه ... فرزندان فتحعلی شاه ... سلطنت ...
... امام وردی میرزا ...
برقرار ... ظل سلطان ...
... طهران ... سهراب خان ... شاهزاده ...
و هزار تن تفنگچی ... ظل سلطان مامور شد که از طهران بیرون شده ... میرزا ...
پیوسته شود و چون ... از طهران بیرون شد ... ظل سلطان ...
سهراب خان ... محمد شاه پیوسته شود لاجرم محمد رضا خان ... تفنگچی ...
... سهراب خان ... امام وردی میرزا ...
... شاهزاده ...
بیرون شده و چون ... امام وردی میرزا ... طهران ...
... قزوین ... امام وردی میرزا ... اصفهان ...
قایم مقام ... سهراب خان ...
... محمد قرخان ... سپاه شاهنشاه غازی ...
... امام وردی میرزا ... معلوم داشت ...
ظل سلطان ... لاجرم ... معروض داشت ...

فرزندان

گرفتاری لطف‌علی سلطان و محمدجعفرخان بدست محمدباقرخان بیگلربیگی

از آن سوی محمدباقرخان مردم خود را برداشته باتفاق جمعی از تفنگچیان مازندرانی هنگام سپیده‌دم بدار الاماره
سلطنتی درآمد و مغافصةً بی‌الاغانه کشیکچیان را بمنعه محمدجعفرخان را در جامهٔ خواب فروگرفت و ملازمانی را که
نیز با خود داشت بازو بسته و اسلحه و دیگر و ذخیره و نقدینه بعهدهٔ خویش برگرفت و او را آورده به
کشیکخانه در دهلیز سرای بازداشت هم در این وقت محمدرحیم خان زاباده تفنگچی فرستاد تا میان شهر رفته شاهزاده
محمدولی میرزا را طلب داشت و پیام داد که بهره داشتن نیست تو را از بهر آن خواسته‌ام که پیام مرا با لطف‌علی سلطان
رسول باشی چون محمدولی میرزا حاضر شد گفت از نفقهٔ در حضرت لطف‌علی سلطان معروض دار که از این پیش هم گفتم بدرفتار
نشدی اکنون برحسب فرمان پادشاه محمدجعفرخان را ما خود داشته و در حضرت تو از طریق ادب بیرون نشوم اگر
خواهی بدین جانب فرار مکن که تو را از معتقد نخواهم داشت محمدولی میرزا که خود نیز از لطف‌علی سلطان دل‌آزرده داشت
برای درود نارفته در اوتاق غازفانه قصه شاه لطف‌علی سلطان را دریافته و مانند ابر بهار رهی [illegible] اورا دادار
کرد و سخن محمدباقرخان را انکار داشت لطف‌علی سلطان فرمود هرگز این کلمات خاطر من آگه نشود و بیکمان چون
از این سرای بیرون شوم مرا ما خود دارند و از بهر چشم تا چند ساز غرور در این وقت زنان حرم سرای گریه دادند شد و برآورد
دریغ و افسوس همی کردند و طریق چاره را مسدود یافتند محمدباقرخان آنگاه حکم داد تا لطف‌علی سلطان را در رواق
بیگلربیگی آورده نشستن فرمودند و جمعی از تفنگچیان را در گرد آنگاه بیان ساخت و فرمان شاهنشاه غازی را ابن
بر مردمان مکشوف داشت اهل و عشیرت محمدجعفرخان چون این بشنیدند با توانائی نه اقامه و جهد در فرستادند
کس فرستاد تا ابواب آن را مسدود و مختوم داشتند و این خبر را در جریده نگارد و لعه بدرگاه فرستاد و از جنبش
و نزول خارجه کرد لطف‌علی سلطان هم برادر بود چنانکه مرقوم شد چون گرفتاری او را بدانست از شهر بطهران فرار کرد
در آستانه شاهزاده عبدالعظیم رضی‌الله‌عنه پناهنده گشت و شاهزاده سلیمان میرزا که از بیان ملکزادگان بود و نظری با لطف‌علی سلطان
شناخته بود فرار کرد را ه بر از بر داشت مدت سلطنت لطف‌علی سلطان و خود سری او چهل روز بود بالجمله روز دیگر
شاهنشاه غازی با لشکری ساخته و توپخانه و قورخانه و تمامت سران سپاه و حجاب درگاه بسیار آمد و از آنجا در فرح‌آباد
منزل نمود روز دیگر آهنگ دار الخلافه فرمود و سکنه طهران خورد و بزرگ طریق استقبال سپردند و شاهنشاه بزرگ
روز چهاردهم شعبان وارد نگارستان که از بیرون قلعه شهر است در اوتاق معروف بیلاق جلوس کرد در آن هنگام
و از شهر خسروخان کرجی شمشیر الماس و دیگر آلات مرصع که ادهر شهوار و با بندهای دریای نور و تاج ماه بتمامت
اثاثه سلطنت را از کنجوران لطف‌علی سلطان انتزاع نموده بحضرت آوردند شهریار بدان اشیاء نفیس بیاراست و بر کرسی
مرصع معروف بتخت طاوس نیز از شهر ملک داده بحضور برنشست و بار عام درداد و تمامت شاهزادگان
و امرا و اعیان درگاه بحضور حاضر شدند و شاهنشاه دار السلطنت سلام دادند و تهنیت وتحیت فرستادند

اول کس

اول کس از شاهزادگان که در بلدان ایران حکومت داشتند و در دار الخلافه حاضر شد شاهزاده بهمن میرزا
بهاءالدوله بود که حکومت سمنان و دامغان و ارامی خوار داشت روز هفتم محرم شهر شعبان با دو هزار تن
سوار سمنانی و دامغانی و چهار هزار تن سواره او حاضر درگاه آمد و در نگارستان ملازم حضور شاه شد بصوابدید قائم‌مقام
حکم شد تا سپاهی که ملتزم خدمت او بود بر حسب مصطفی قلیخان سمنانی سرتیپ سمنان کوچ داده در آنجا بسیج راه کنند و کوچ
شوند و غلام‌حسین خان سپهدار عراق با پیشکش شایسته بحضرت شتافت و نوازش خسروانه یافت و برادر اعیانی
شاهنشاه غازی قهرمان میرزا که این هنگام متوقف خراسان بود تهنیت جلوس پادشاه را عریضه نگار کرد و پیشکش لایق انفاذ
داشت روز تا روز از هر روز دیگر سران و سرهنگان و اعیان امصار و بلدان طریق حضرت سپردند و حسین‌خان قراگوزلو
و جهانگیرخان لاریجانی و دیگر سرکردگان مازندران هم در تمامی نگارستان بتقبیل آستان شاهنشاه نمودند و پادشاه غازی روز
دوم شهر رمضان وارد شهر طهران شده بارگاه سلطنت درآمد این هنگام لطف‌علی سلطان را برحسب فرمان از رواق بگلاه فرنگی
برآورده در خانهٔ خواهر او فخرالدوله جای دادند و محمدجعفرخان را بدست محمدباقرخان بیگلربیگی سپرده تا در سرای خویش باز
داشت و چون محمدباقرخان دانسته بود که چهل بار کمتر از اموال و اثقال او بتوسط شاهزاده عبدالعظیم تحویل گرفته کس فرستاد
و آنچه را حمل داده در سرای سلطنت در اوتاق نقاشخانه زیر زمین نهاد و پس از ورود شاهنشاه صورت حال را معروض
داشت شاهنشاه بذل فرمان داد که اموال محمدجعفرخان را از طریف و تلید و سپید و سیاه بتو عطا کردیم پس محمدباقرخان
آن اموال را بخانه خویش آورد و در میان آن اموال مبلغی از چهل و چهار هزار تومان زر مسکوک بنقد یافت و دیگر اشیاء
نفیسه و جواهر که با خود داشت با آن درهم و دینار مسکوک میزان صد هزار تومان بر می‌رفت و از پس آن کس بخانه محمدجعفرخان
فرستاد و ابواب سرای مفتوح داشته هر چه یافت برگرفت این هنگام محمدجعفرخان کس نزدیک قائم‌مقام فرستاد
معروض داشت که از آن روز که لطف‌علی سلطان آغاز طغیان کرد و سر سلطنت برآورد من دانستم و اقامت در حضرت
او صورت خاصیت است و پیوسته در اندیشه بودم که خویشتن را چنانکه از دی زیان نرسد بکنار کشم چنانکه شاه و حال
اموال و اثقال من است که از شهر بیرون فرستادم تا خویشتن از دنبال فرار کنم از فقت و دست بیکار تم
گرفتار شدم اکنون که محمدباقرخان بر تمامت اندوخته من دست یافت دیگر مرا چه بند و محبس را در خانهٔ
او چرا باشد قائم‌مقام ابو نمودند تا حسینعلی خان معیرالممالک و حاجی علیخان حاجب‌الدوله و محمدحسن خان
رفتند و او را نزدیک وی آوردند بر از گفت و شنود او را با معیرالممالک سپردند تا در سرای خویشتن باز داشت
و چون قائم‌مقام غافل از مدت سه ماه و چهار ده روز فرج خاصه بود و در پایان امر با شفاعت حاجی [illegible]
رها گشت و در سال ششم سلطنت شاهنشاه غازی از جمله چاکران درگاه شد چنانکه در جای خود مذکور
خواهد شد اکنون بر سر سخن رویم مرا زود رهو شاهنشاه غازی بطهران حاجی سید محمدتقی کاشی و دیگر علمای
طریقت و مجتهدین امور شریعت نیز مامور شد بدرگاه پادشاه آمده و تهنیت جلوس گفتند در این هنگام

شاهزاده طهماسب میرزا پسر شاهزاده محمد علی میرزا که بعد از پدر در حضرت نایب السلطنه بعزت بر حسب فرمان
حکومت کاشان یافت و بمؤید الدوله ملقب گشت و میرزا ابوالحسن وکیل الرعایای کاشان هم از قبل سیف
الدوله میرزا را با جهت چنانکه مرقوم افتاد بر وزارت شاه منصوب شد و بر حسب امر مبلغ پانصد تومان زر بعنوان
سیف الدوله میرزا از وی ماخوذ داشته بودند و گشت جهانگیر میرزا برادر کهتر مؤید الدوله مامور بحکومت ...
گشت و عازم خدمت برادر شده از کاشان روانه یزد شود و او چون از کاشان راه برگرفت
و بر راه یزد نزدیک شد مردم آن بلده بر بلاکو میرزا اینوقت یزد را بجهت فرمان که هم چنانکه تفصیل
آن درین کتاب مرقوم است بشوریده مرد او ناچار بجانب کرمان فرار کرد و جهانگیر میرزا و اردوی گشته ...
جار کرد با کهر طهماسب میرزا راه کاشان برگرفت و عبد الصمد خان زرزاه با جمعی از سواران او نیز ملازم رکاب
طهماسب میرزا شد بعد از ورود بکاشان اسمعیل خان را گرفته باز داشت و بر طریق اصفهان و شیراز قرار
بگذاشت نایب را مضافه از فرمانفرمای فارس و شجاع السلطنه سپاهی بر جانب ... کشید بعد از بیرون
شدن طهماسب میرزا از طهران و در آمدن سرکردگان مازندران ... ابو القاسم قائم مقام
شاهنشاه غازی میرزا فضل الله نصیر الملک مستوفی علی آبادی را طلب فرمود و فرمان کرد که سفر مازندران
نموده شاهزاده محمد قلی میرزا ملک آرای مازندران را مطمئن خاطر ساخته حاضر درگاه سازد لاجرم میرزا فضل الله
باتفاق عباس خان ... قاجار قوانلو شب نوزدهم شهر رمضان از طهران بیرون شده ...
رمضان بشهر ساری در رفتند و شاهزاده را دیدار کرده فرمان اعلی را با وی ... که همه از در
رفق و مدارا بود باز نمودند نخستین ملک آرا التماس همی داشت ... و زنان و فرزندان او چنان
چنانکه بودند که در قتل میرزا فضل الله همداستان گشتند نایب را ملک آرا راه ... و سفر طهران
فرمود میرزا فضل الله و عباس خان گفتند با صاف عقد سخن بکشید و کلمات ... بر اینکه
اگر لشکری داری که با محمد شاه از در جنگ توانی بود عرض دهید و اگر گنجی اندوخته داری بدان
بتجهیز لشکر توانید کرد ... و اگر نه خط عصیان بر خود نوشتن و از طریق فرمان پادشاه
گشتن از شریعت عقل بیرون است چون عصیان شما آشکار شود و بیفرمانی شما ...
بزرگان درگاه گرده و همان بزرگان مازندران شما را دست بسته بیرون ... که بحضرت
پادشاه برند ملک آرا این رای را استوار گرفت و دل در سفر طهران ببست
و کس فرستاده پسر خود بدیع الزمان میرزای ملقب بصاحب اختیار را از ساری
حاضر کرد و در روز چهاردهم شهر شوال المکرم از دروازه ساری بیرون شده
راه دار الخلافه پیش داشت و در منزل علی آباد از کثرت برف و باران بحرکت نتوانست

جنبش کرد

جنبش کرد و از نیز روی کار ... در کار و چنان دانسته بود که ملک آرا از سفر طهران پشیمان شده است و از نیمه راه آهنگ
مراجعت کرده لاجرم میرزا تقی علی آبادی را نامزد استقبال او کرد ... را بازدارد ... میرزا تقی علی آبادی و میرزا فضل الله
بشتاب ... برگاه پادشاه آمد و ساحت ملک آرا را از ... مصفا داشت و روز دیگر در رکاب
برادر ... پادشاه بهمن میرزا و اینوقت حکومت دار الخلافه داشت و جمعی دیگر از اعیان دولت و میرزا علی پسر قائم مقام
باستقبال ملک آرا بیرون شد و او را در ... شهر طهران در آورده در خانه موسی خان قراگوزلو فرود آورد و روز دیگر
در روز حضرت پادشاه حاضر شد و کمال الطاف و اشفاق معاینه کرد رخصت جلوس یافت و همچنان شهنشاه غازی
هر یک از اعمام خویش را که بسن تجاوز ... چون مجلس از بار عام پرداخته بود ... از نشستن
میفرمود الا ظل السلطان اگرچه ... از شهر بیرون شده ... نشستند لکن شهریار ...
خویش را بهره روا نمیداشت او را بحضرت خویش طلب فرمود و چون از در مجلس آمد پادشاه جهت او ...
بر پای خاست و ظل السلطان محل التفات پادشاهی نگذاشت چنان نشست و بر صدر مجلس برآمد ... محمد شاه
فرو تر بود شاهنشاه ... از حلم و حیا ... داشت کشاده روی با او سخن کرد و از آن کبر و خیلاء او برنگرفت
و ... از آنچه در باره برفته بود باز نکرد و اینچنین مجلس بنهایت شد مردم مجرب با ظل السلطان گفتند این گونه
کردار از مردم گرفتار با شهریار روا نیست چنانکه خداوند جبار را خویش و تبار نیست هر کس در حضرت او خاضع تر
باشد و اطاعت و بندگی نیکوتر کند تقرب او افزون است پادشاه را که ظل الله است ... تشبه کند از چه
و سلاطین فرزند ... و پدر و عم نشناسند هر که با ایشان از در ضراعت و ... پیروی شد قربت یابد
بدین سخن حکمت آمیز ظل السلطان را ... تا چون ماه روزه سپری شد و عید فطر فرا رسید
شاهنشاه غازی در دار الاماره سلطنت خواست بر تخت ... جلوس کند ظل السلطان پیش شده دست ... شهریار
کرد و او را بر تخت صعود داد و خود باز شده بر صف بایستاد از انسوی چون ... شده محمد شاه در
اوان ... ناچار ... گشت در اصفهان عبدالله خان امین الدوله کس نزدیک سلطان محمد میرزا
فرستاد و پیام داد ... پادشاه ایران ... و از
... سید محمد باقر رشتی ... مجتهدین ایران بود پناهنده گشت و در آنجا بنشست ...
درگاه خسرو خان گرجی را بحکومت اصفهان مامور داشته و ... سلطان محمد میرزای سیف الدوله ...
... و میرزا رحیم بحکومت
خاصه را نیز حکم رفت و سیف الدوله بدار الخلافه کوچ داد لاجرم خسرو خان باصفهان شده امرای آن بلد را
منظم کرد و بر حسب فرمان سلطان محمد میرزا با عشیرت خویش و برادرش تاج الدوله حاضر دار الخلافه گشت از پس

[illegible]

تدبیر عنوان ... [illegible]

این وقایع الی ایرخان آصف الدوله و خال شاهنشاه غازی بود و در کار در حضرت شهنشاه وزارت اعظم داشت این
[illegible] چنانی میه است و ... دولت طلع و طلب ... منصب ... خواهر ... ابوالقاسم قایم مقام
متصدی امر وزارت بود او را فراز روی خویش دفع همی داد و از آنجا بیرون حوزه سلطنت همیشه عاملان سیف و علم
مقهور عاملان قرطاس و قلم از خامه قایم مقام در ... صحایف ... شناخته تمامت ایران ... عاقبت
بر آصف الدوله ... فرمان رفت که آصف الدوله سفر فارس کند و در مملکت فارس فرمانگذار باشد
چون این حضرت از پادشاه برگرفت برنزدیک آصف الدوله آمد و گفت امروز در مملکت پادشاه و قاعده دولت و قاعده سلطنت
[illegible] و ... ولایت ... کار ... مملکت فارس
و ... ممالک ... حکومت پادشاه ... سپاهی ...
که ... طلب ... الدوله را ... سفر شیراز ... نخستین ...
زر ... خزانه دولت ... حیثیت ... برخیز ...
باشد ... تسلیم ... مملکت فارس ... چنانکه ...
... قایم مقام ... فسیح ... شیراز ...
سنجیده ... آصف الدوله ... قایم مقام ... وزیر اعظم ... مطلق بود
این ... دیگر باره ... حسن خان سالار ... باشد و پسر
دیگر ... اصفهان ... سیف الدوله ... اصفهان ... حکومت ...
... حکومت ... بیرون ... فرمان ... که
قایم مقام ... آصف الدوله ... شاه
غازی ... آصف الدوله ... امروز ... عظیم
فترت ... طلب ... واستر
سپاه ... طلب ... پادشاه ...
بود ... انگونه ... شود ...
این کلمات ... آصف الدوله ... وزارت اعظم
و صدارت کبری ... حکومت ... بود ...
پسر ... حسن خان سالار ... شجاع السلطنه و تسخیر
مملکت ... منوچهر خان ایچ آقاسی معتمد الدوله را طلب ... تسخیر فارس فرمان کرد و ... صاحب ... ابراهیم

سم اوکان

معلوم ... گردید ... معتمد الدوله بسیج راه کرد و در ... کرد
همراه ... ابوالقاسم ... قزوینی ...
بلو ... کوچ داد و ... سپاه ... کوچ ...
و ... فارس ... حمله ... مملکت فارس ... فرمانفرما برادر ... شجاع السلطنه
... حکم داد ... لشکر ... اصفهان ... کوچ
... شجاع السلطنه ... لشکر ... شیراز ...
و ... سپاه ... لشکر ... بهم ...
... فرمان داد ... توپخانه ...
با ... جنگ ... توپ ... میدان حرب ...
... شجاع السلطنه ... شجاعت ... مملکت فارس
مردان ... تیغ ... لشکر ...
... لشکر شیراز ...
... شجاع السلطنه ... حرب ...
... شیراز ... صاحب ...
... معتمد الدوله ... سپاه ...
برفت ... لشکر فارس ... شیراز ...
فرمانفرما و شجاع السلطنه ... معتمد الدوله
... معتمد الدوله ... شیراز ... حصار
... شاهنشاه غازی ...
... فرمان حکومت ... اصفهان ... وزارت ...
سال فرمان رفت ... امین الدوله ... اصفهان ... حضرت ...
... پادشاهی ...
و هم درین سال ... وزیر ... شاه ... ایران ...
دولت ... مملکت ...
و درین سال ... دولت ... داد ...
... لشکر ... جای ... صاحب ...
... لشکر ...

... معتمد الدوله ... فارس ...
... حکومت ...
... سپاه ...
... شجاع السلطنه ...

سفر کردن شاهزاده بهرام میرزا بکرمانشاه

چون بهرام میرزا چنانکه مرقوم افتاد بحکومت کرمانشاهان و لرستان و عربستان کامکار گشت نخستین در رکاب شاهنشاه غازی
از تبریز تا پنج گنج راه در نوردید و بعد از بیرون شدن پادشاه ایران از ری رخصت انصراف یافته در رجب به تبریز آمد و بسیج راه
نمود میرزا تقی قوام الدوله و سلیمان خان گوران و میرزا هدایة الله امین اردستانی را همراه برداشت و در اول سواره شقاقی و مقدم
سواره قراپاپاق و فوجی سرباز و چند عراده توپ ملازم رکاب ساخته بعزم عراق و در رجب قرین فتح و ظفر وارد زنجان شد
پادشاه داشته و با سواران رکاب از طریق ساوجبلاغ مکری عنان عزیمت را بسیار گشت و در اول سنقر میرزا را با سپاه
روانه سنقر نمود تا با سپاه کرمانشاه در کنار رود سیروان پیوسته رکاب گردد و سلیمان خان را نیز مامور فرمود
و از پیش ناحیه کرده جماعت گوران را ساخته خدمت کند و در اواسط بیعت فرمان وارد همدان و در رود سلیمان خان
بمواکب نورالله میرزا و از قبیل برادر خود حشمة الدوله حکومت داشت و داشت تاب درنگ نیاورده راه
کرمانشاهان برگرفت و سلیمان خان حکم داشت اما بهرام میرزا از قفای او همی مسافت همی کرد و در اواخر شهر ذی
محمد خان را ترتیب داده و از پیش در سلیمانیه متوقف و کار فرما بود بر جمیع خوانین شاهزاده غازی با چهار عراده توپ
و دولت و بخانه تبریز از راه دیر بزرگ بیگ بهرام میرزا را نشاختند و جمعی در رود بکنار رود سیروان عبدالله پاشا
پسر سلیمان پاشا با چهار هزار تن سوار بابان رسید و با بهرام میرزا پیوست و در مقام خدمت و اطاعت
بر آمد و در ماه زرکرد اظهار عبودیت همی باشد و اگر در کار و گرانی کار دیگران کند از روی چند روزی گذشت و خبر بود
شاهنشاه غازی از منزل ابهر و خرم دره بجانب تهران رسید پس بهرام میرزا دل قوی کرده از سیروان عبور کرد
و از پیش او اثاث ... عبدالله پاشا را با لشکر جهت انصراف داد و او را حاجت افتاده و دیگر پاس طلب
فرمود در این وقت ملا محمد صالح برادرزاده ملا محمد مجتهد کرمانشاهان از قبل محمد حسین میرزا حشمة الدوله وارد شد
و حال بر سر تا کرد و از قفای او ملک محمد سلطان خجسته برهنگ و از جمله متعلقان حشمة الدوله نیز رسید و متوسط
از محمد حسین میرزا رسانید و ملتمس گشته از قائم مقام نیز باز نمود که چنانکه بهرام میرزا و ابوالقاسم خان آل با بیک و زیر حشمة الدوله
و محاوره در حکومت کرمانشاهان و لرستان و عربستان را حسب فرمان خاص از کلانتر حشمة الدوله است و بهرام میرزا مامور است
و ورود او به اقامت کند و این حدود و ثغور را محافظت و حراست نماید اما بهرام میرزا هیچ در بیان رخصت نداشت
که اگر تواند حشمة الدوله در کرمانشاهان نگذارد و چشم از این مطلب بپوشید و نیز میرزا تقی قوام الدوله را با یک هزار سوار روانه
کرمانشاهان فرمود و حشمة الدوله پیام کرد که از آمدن به کرمانشاهان ناچار و تورا اگر حکومت این مملکت باید
و اینکه حاضر درگاه پادشاه شوی و نیز ملازمان دولت را از خویش مسخر داری کار بانجام تواند کرد و چند نیز از
قفای او کرد و بر آمد و بر ماه همراه او در زبان گفت و دیگر تیار چه ارزد بر رده گشته و با او پیوسته سلیمان خان
گوران با سپاه خود رسید و رضا قلی خان زنگنه با میرزا فتح الله وزیر خود و میرزا هدایة الله امین کرمانشاهان با چهار هزار

مردم لشکری در نزل ... دشت بیشکان بهرام میرزا پیوست و اگر حاجت باشد در رکاب او برمانشاهان و در رکوه ماده
چمن مردم آن حدود را مطیع و منقاد ساخت رضا قلیخان را با لشکر جهت انصراف داد و میرزا فتح الله و جعفر آقا از کرکان
ملازم رکاب ساخت و روز هجدهم شهر رمضان کوچ داده در بیستم بلده در شهر شاهزاده محمد حسین میرزا بیرون کلوی فرود شد
و از انسوی میرزا تقی قوام الدوله از عرض راه رسید و از اعیان قصبه جوره را دستگیر نمود بر نزدیک شاهزاده آورد و چون بهرام میرزا
بیست و چهارم شهر رمضان وارد کرمانشاهان شد و تا انجا که عرضه هلاک و دمار گشته اما از انسوی چون میرزا ابوالقاسم
قائم مقام میرزا ابوالقاسم خان آل بابیک وزیر حشمة الدوله را با خود مکنون ساخت و متوسط مصحوب ملازمان خود نیک بحشمة الدوله
فرستاد و او را بتوفیق حکومت کرمانشاهان و هم هفت شهر ایالت استقلال ساخت و میرزا ابوالقاسم خان آل بابیان چنانکه مراد
استادش بود عریضه او و حکم ... حشمة الدوله را بحضور رسانید و از عنوان عریضه و تو لا جرم حشمة الدوله در شهر الله المعظم یکبه
گشت و چون نوبت با بهرام میرزا رسید و بیدار شد و از محل حشمت خود خویش را تعلل رو لاجرم روز ورود بهرام میرزا
بشهر کرمانشاهان از دروازه دیگر بیرون شده راه طهران پیش داشت اما چون بهرام میرزا در دارالاماره کرمانشاهان اقامت جست
و کار آن حدود را نظم کرد فرزندان شاهزاده محمد علی میرزا عبدالله غازی خجسته دو از کرد و اجرت حرکت چون روز کار بر در برادر ... مورد
داشت الله و عبدالعزیز که بشاهزاده ... بعد از مدتی او بعد روانه لرستان فرمود تا فضل الله میرزا را از قبل برادر خود حشمة الدوله
حکومت آن ارض داشت روانه کرمانشاهان ... علیخان ... شاهزاده محمد علی میرزا را ... فاجار ... خوزستان
خوزستان فرمود تا برادر دیگر حشمة الدوله سلطان میرزا را نیز از کار بکرمانشاهان فرستد و صورت حال را اظهار کرده اتفاق
در کارشاهنشاه غازی دانشت و در هر تاریک و برادرش فرهاد میرزا را با برنز کید او کسیل فرمود تا در مقام خدمت ... شاهنشاه غازی
منصوب دارد کارداران دولت او را بتشریف تمثال پادشاه مفتخر بخشیدند و همچنان سه هزار تومان زر مسکوک
عطا کردند و هزار تومان میرزا تقی قوام الدوله را خلعت و فرهاد میرزا را نیز از تبریز طلب فرموده روانه حضرت داشتند
و مبادرت روز ... ها و کرمانشاهان بهرام میرزا ادوار بحکومت لرستان مامور فرمود و بجمله مملکت کرمانشاهان و لرستان و خوزستان
بر بهرام میرزا راست گشت ... میرزا و ... میرزا نیز در کید او ... و محمد حسین میرزا حشمة الدوله در عشر اول
شوال وارد دار الخلافه گشت و در حضرت شاهنشاه غازی حاضر شد و زمین ببوسید و پادشاه از در او بیک شاد شد
چه فرو گشت و ... او را از بهر شاهزادگان افزون ساخت و هم در شهر ذیقعده شاهزاده محمود میرزا که از ادوار
دولت در لرستان خود داشتند و روانه درگاه پادشاه محمود داوود ... از لرستان با علاوه قبیل عطوفت میکرد
و بعبارت عنایت ساخت و چاکران درگاه پادشاه چنان تعرض کردند که خاطر محمود میرزا آن گشت و مردم لرستان سر
با حکم او در سبکی کنند و هم سپاه در نزد او لاجرم انکار شد و هم در این سال خصیصان نیکو پیکر قرابت مورد بحکومت مازندران
گشت آن مملکت را بنظم کرد و بعضی از ترکمانان و جمیع بزرگان کوه کیلی کلاه ساخته با بر و غیب مردم قیاحشمه کیفر داده مفرت داد

ذکر وقایع احوال شاهنشاه غازی محمد شاه قاجار در سال یکهزار و دویست و پنجاه و یک هجری

در سال یکهزار و دویست و پنجاه و یک هجری مطابق [illegible] چون دو ساعت و پنج دقیقه از روز یکشنبه دوم شهر
ذیحجه الحرام سپری شد آفتاب در بیت الشرف حمل [illegible] شاهنشاه غازی محمد شاه قاجار جشن نوروز بپای برد و در بساط عید
چون در حضرت پادشاه بزرگان درگاه بر صف شدند و هر کس در جای خویش ایستاده شد [illegible] سلطان جهان [illegible] فتحعلیشاه را
سلام میداد و در رفت خفتان خویش را بپوشید و آن تاج زر [illegible] بر سر نهاد و از [illegible] ایوان بر لب [illegible]
بایستاد و پادشاه را تحیت و درود فرستاد و بر عادت [illegible] چاکران درگاه پادشاهان عجم را مخاطب ساخته در کف [illegible]
قربان خاکپای مبارک شوم [illegible] شاهزاده محمد قلی میرزا ملک آرا [illegible] خویش بر روی ایوان شده
سلام داد [illegible] به تخت پادشاه بنشست قایم مقام [illegible] شاهزاده بهاء الدوله را [illegible] در سلام
پیام داد [illegible] سلطان [illegible] فتحعلیشاه وصیت فرمود شاهنشاه غازی [illegible] دارد و قدر او [illegible]
رفیع [illegible] تاج و خفتان خویش بر لب [illegible] پادشاه [illegible] خویش شاه بابا جانم [illegible] عنوان
[illegible] محمد شاه شهید [illegible] سلطنت [illegible] عنوان [illegible]
مبارک [illegible]
[illegible] شاهزادگان بزرگ مانند محمد ولی میرزا و محمد رضا میرزا و شاهزاده بهاء الدوله و محمود میرزا و حشمة الدوله و دیگر کسان در
[illegible] حضرت [illegible] آذربایجان و مازندران و عراق و اصفهان [illegible] شاهزاده محمد تقی میرزا حسام السلطنه
حاکم بروجرد [illegible] و شیخعلی میرزا حاکم ملایر و تویسرکان و همایون میرزا حاکم نهاوند [illegible] در عشر اول ذیحجه
وارد دار الخلافه گشتند و در عید اضحی [illegible] سلطنت [illegible] معتمد الدوله چنانکه [illegible]
[illegible] شیراز [illegible] شجاع السلطنه [illegible]
[illegible] خوزستان تا حوزه بلوچستان [illegible]
قدرت [illegible]
[illegible]
اگر اجازت [illegible] پادشاه [illegible]
[illegible] شجاع السلطنه [illegible] معتمد الدوله [illegible]
[illegible] و اورا [illegible] تیغ [illegible] از میان برخیزد
[illegible]
[illegible] معتمد الدوله [illegible]

گرفتاری شجاع السلطنه و فرمانفرما بدست معتمدالدوله و بحکم پادشاه

تازه بشه فرمانفرما فرمود این نیک رائی است اما بباشی تا از خرابی ایالات رهو قبل از انتشار رسمی برای کار جسارت مکنی
سخن برای نماز و روز دیگر معتمدالدوله با چند تن از شاهزادگان در درگاه حضرت فرمانفرما شد و چنین گفت که جماعت و
حاسدان ازین کار فرمانفرما را استوار نمی‌دانند از درآمدن مردم بیگانه اظهار کراهتی میکردند لاجرم از قضای [illegible]
جانی از رای باران بارگی در رسید و چون معتمدالدوله با فرمانفرما آغاز سخن کرد و طمع از سلطنت پادشاه و جمعیت
سپاه باز راند فرمانفرما را قوت پاسخ و قدرت جسارت نماند در حال معتمدالدوله حکم راند و چند تن را بامان
ایشان را الفاظ حیات بخشید و گفت [illegible] و نزدیک بزرگان عبور کرده و گفت در حق نعمت فتحعلی شاه [illegible]
فراموش نکنیم و اولاد شاه [illegible] نرسانیم لاجرم ایشان فرمانفرما و شجاع السلطنه هر یک هر چه خواستند از مال بیرون
برگرفتند و یکباره بصره و بغداد فرار کردند الغرض معتمدالدوله فرمانفرما و شجاع السلطنه را با منصور خان [illegible] فرا
سپرد تا با فوجی از لشکر بدین راه طهران برگرفت چون ایشان را در قریه کهریزک و سه فرسنگی طهران مسافت
فرود کرد شاهنشاه غازی حکم داد تا چند تن از مردم در خیمه [illegible] محمد باقرخان بیگلربیگی دار الخلافه شده مرا بجا
سوگند شجاع السلطنه را از هر دو چشم نابینا ساختند و این واقعه در شب یکشنبه بیست دوم شهر ذیحجة الحرام بود
و پس از دو روز در شب سه‌شنبه پانزدهم هر دو تن را وارد طهران کردند و فرمانفرما را در خانه منوچهرخان معتمدالدوله
نزول دادند و چون [illegible] بیماری مرض و باطنیان که چنانکه مذکور شد فرمانفرما بمرض [illegible] گرفتار شد میرزا حسین حکیم باشی
محمدشاه او را عیادت کرد و از بهر معالجت دوائی [illegible] فرمانفرما گفت مرا [illegible]
[illegible] معدود از فلوس نحاس
در زیر لب [illegible] فرمانفرما [illegible] هزار برآمد داده [illegible]
[illegible] بجهان جاوید
خرامید [illegible] معتمدالدوله [illegible] فرمانفرما و شجاع السلطنه را روانه دار الخلافه
نمود [illegible] محمد علیخان ایلخانی قشقائی و میرزا محمد
[illegible] روانه طهران نمود اما ولیخان ممسنی [illegible] فارس طریق فرمان [illegible]
[illegible] سرکار و طرق را
[illegible] قلعه گل و گلاب و قلعه سفید و از زمان
رستم دستان [illegible] قلاع [illegible] تعبیه کرده بود [illegible]
[illegible]
[illegible] معتمدالدوله [illegible] و پیام داد [illegible]

بصرآوردن [illegible] الحاج قایم مقام

قصه ولیخان ممسنی

دارد

دارد و مباش [illegible] ولیخان محمد باقرخان پسر خود را نزدیک
معتمدالدوله [illegible] معتمدالدوله محمد باقرخان را مورد
[illegible] ولیخان را [illegible]
[illegible] محمد باقرخان [illegible] ولیخان
[illegible] معتمدالدوله [illegible]
اموال و اثقال خود را در قلعه سفید جای داده [illegible] محمد باقرخان [illegible]
در قلعه گل و گلاب [illegible] معتمدالدوله [illegible]
[illegible] معتمدالدوله
[illegible] قلعه سفید [illegible]
[illegible] فرمانفرما [illegible]
[illegible] معتمدالدوله محمد طاهر خان قزوینی [illegible] قلعه
[illegible] ولیخان [illegible]
[illegible] محمد طاهرخان ولیخان [illegible]
[illegible] ولیخان [illegible] قلعه سفید نیم فرسنگ مسافت دارد [illegible] ولیخان [illegible] قلعه سفید را
[illegible] محمد طاهرخان [illegible] ولیخان [illegible]
[illegible] قلعه سفید [illegible]
[illegible] ولیخان [illegible] قلعه سفید [illegible]
[illegible] محمد طاهرخان [illegible]
[illegible] ولیخان [illegible]
[illegible]
[illegible] محمد طاهرخان [illegible] ولیخان [illegible]
[illegible] قلعه سفید [illegible]
[illegible] قلعه سفید [illegible]
[illegible]
[illegible] معتمدالدوله [illegible] آگاه شد [illegible]

ودر زمان لشکر از سواره و پیاده سب زنگ و با توپخانه و قورخانه بطور سنگ اصفهانی [illegible] صاحب [illegible] برون کرده
وایشان را قلعه نورآباد را تاخت برده ولیخان جمع قوت محاربه و مقاتله نداشت عشیرت خود را کوچ داده با اموال و اثقال
راه بیابان گرفت و از هر روز در تنگه در شعاب جبال و [illegible] از زمین دره بدره همی شد محمد طاهر خان و دیگر
سرکردگان مجبور با خود همی برد از پی او لشکریان قلعه نورآباد را فرو گرفتند و روز و شب حال ولیخان همی [illegible]
یکدو ماه کار بدینگونه رفت و این خبر در طهران بعرض درگاه شاهنشاه غازی رسانیدند پادشاه را عرق غضب بجنبش آمد
معتمد الدوله را فرمان کرد که چندین [illegible] بخواند [illegible] از شیراز بیرون شد و ولیخان را در هر سوی [illegible] باشد
دستگیر کرده دست بسته بحضرت فرستد چون این خبر به معتمد الدوله رسید بکوه گیلویه آهنگ ولیخان [illegible] چون
ولیخان در جنبش [illegible] محمد طاهر خان و دیگران [illegible] نیافت [illegible] تهییج فتنه و جنبش لشکر دانست ایشان را رها ساخت
تا بشیراز آمدند پس معتمد الدوله محمد طاهر خان را در شیراز گذاشته خود با سپاهی بزرگ خیمه برون زد و در خدمت شاهزاده
فیروز میرزا که آنوقت حکومت فارس نامزد وی بود راه برگرفت ولیخان چون این بشنید سفر بهبهان پیش گرفت
و خویشان را بقلعه گل و گلاب رسانید و در آنجا متحصن گردید خواجه حسین [illegible] از پیش باد [illegible] مقدم او را
مبارک داشت و قلعه گل [illegible] قلعه گلاب واقع است بدو سپرد و او [illegible] را با زنان و فرزندان
در آنجا جای داد و خود با [illegible] بیابان گرفت و هر روز در [illegible] و دره روز همی گذاشت از سوی
چون فیروز میرزا و معتمد الدوله با لشکر [illegible] به بهبهان رسیدند خواجه حسین از [illegible] و [illegible] ایشان
[illegible] و [illegible] در ستیزه [illegible] در رسیدن [illegible] لاجرم [illegible] فیروز میرزا
در آمد و [illegible] بنزدیک معتمد الدوله آمده اظهار عبودیت و انقیاد کرد و [illegible] قلعه گلاب [illegible] مسلم داشت
معتمد الدوله حکم داد تا سیصد تن از [illegible] در قلعه گلاب جای کردند و چون قلعه گلاب بر قلعه گل [illegible] بود [illegible]
[illegible] از آن طرف [illegible] و فرزندان و زنان ولیخان [illegible] دادند زمانی دیر بر نیامد [illegible] قلعه گل [illegible] گشت
و [illegible] آنگاه [illegible] و عشیرت ولیخان را بجماعت دستگیر نمودند و دست بسته [illegible] فرستاد و در [illegible]
[illegible] ولیخان [illegible] کرده است و [illegible] معتمد الدوله [illegible] خان
[illegible] با سیصد تن [illegible] از دنبال او [illegible] گرفت و [illegible] معلوم داشت [illegible] ولیخان در قریه [illegible] که از
[illegible] است [illegible] لاجرم [illegible] برده [illegible] او را فرو گرفت و [illegible]
[illegible] کرده و دست [illegible] حال را معروض [illegible] معتمد الدوله
داشت و حکم رفت تا او را بشیراز کوچ داد [illegible] و شیراز معتمد الدوله ولیخان را [illegible] در زنجیر روانه دار الخلافه
نمود و بسیار کس از مردم [illegible] ساخت و [illegible] و دیگر قبایل [illegible]

برآید

[illegible]

رسید و ازاره [illegible] برآورد و [illegible] طرق را [illegible] مقطوع گشت چنانکه مسموع افتاد
در وقتی [illegible] از [illegible] معتمد الدوله را معادل هزار تومان زر مسکوک بر فتراک بسته بود و در اراضی [illegible] را
[illegible] بسته [illegible] را [illegible] رفت [illegible] خویش را بیافت [illegible] زر بر فتراک بسته داشت
[illegible] از [illegible] که دل [illegible] زر [illegible] دولت [illegible] لاجرم کاروانیان و تجار ان
در امن و امان [illegible] الکن [illegible] از [illegible] جوف [illegible] چند برفت و [illegible] که [illegible]
شاهنشاه غازی از طهران [illegible] طالقان [illegible] داد و [illegible] در [illegible] چنانکه [illegible] خانم
[illegible] شاهنشاه غازی در قصبه [illegible] گشت چهار
[illegible]
[illegible]
[illegible] شاه [illegible]
[illegible] از [illegible] تقدیم [illegible]
[illegible] شاهزاده محمود [illegible] بهبهان [illegible] قائم مقام [illegible] بهبهان
رسید [illegible] در [illegible] قانون [illegible]
[illegible] خوان [illegible] کار [illegible] مهمان [illegible]
محمد شاه [illegible] قائم مقام [illegible]
[illegible] فراوان [illegible] که
[illegible] مملکت
[illegible] قائم مقام [illegible] شاه
[illegible]
[illegible] شاهنشاه غازی [illegible]
[illegible] قائم مقام [illegible] شاهنشاه [illegible] دولت ایران [illegible]
الا آنکه [illegible] هزار [illegible] مملکت ایران [illegible]
[illegible] هزار [illegible] مهمان [illegible] هزار [illegible]
[illegible]
و در قائم مقام [illegible] مملکت ایران

[illegible]

نکبت مستولی شود بر طریق دفع او رفته و با خود می‌اندیشید که تا آن هنگام بدست وزرای مختار دول خارجه و قیم‌های دیگر سجل کلام
بزرگان ایران و سلاطین دول خارجه رقم کنند و چنانکه پادشاهی در خاندان سلاطین قاجار بشرط ولایت عهد از پدر به پسر
یادگار است و هیچکس آرزوی آن مقام نکند وزارت نیز بدینگونه باشد پادشاهان نتوانند او را و فرزندان او را از وزارت
خویش خلع کنند و فرزندان او به تدبیر او با تقدیر [illegible] بیاید بالجمله شاهنشاه غازی چون هنوز پسرهای فتحعلی شاه از محل
سلطنت ساقط نشده بودند و در چشم مردم با شوکت و مکنت تمام بودند اکراه میداشت و قائم مقام از مکنون خاطر آگاه بود
بجای آنکه دیگر آغاز نهاد و خلل در کار ملک انداخت لاجرم با میرزا ابوالقاسم [illegible] صدر الممالک و محمد حسین خان زنگنه ایشیک آقاسی
باشی و چند تن دیگر از ارکان دولت در تدبیر او همداستان شده و حاجی میرزا آقاسی را که در طریقت پیشوای خویش میدانست
نیز آگاه کرد تا قائم مقام شب یکشنبه بیست و چهارم صفر هنگام نماز دیگر با میرزا تقی [illegible] و میرزا موسی [illegible] میعاد نهاد
که بخانه میرزا محمد پسر میرزا احمد [illegible] رفته در وفات میرزا زین العابدین [illegible] تسلیت و تعزیت کرد چه
امیر از حضرت پادشاه کس باحضار او برسید و او را طلب فرمود و از آنسوی شاهنشاه غازی قاسم خان قوللر آقاسی را حاضر کرده فرمود
سالها پرورده نعمت ما بوده و در عهد فراغت عنفوان امروز در تقدیم این خدمت اگر همه جان بر سر آن کنی مسامحت نباید روا داشت
قاسم خان اجابت فرمان را چون [illegible] بر خاک نهاد الله الله [illegible] بیک مهردار و میرزا رحیم [illegible] خانه را او موثق
و معتمد بودند هر یک [illegible] قافله [illegible] قائم مقام [illegible] او را حکم پادشاه کنید و اگر فرمان پذیر
نشود [illegible] قائم مقام [illegible]
و [illegible] پادشاه [illegible] بیک و میرزا رحیم [illegible] او را در بالاخانه [illegible]
داده و در [illegible] چون [illegible] پادشاه حاضر [illegible] بسیار [illegible] تسلیم [illegible]
[illegible] حضرت پادشاه [illegible]
[illegible] حضرت [illegible] کشته شد [illegible] خود [illegible] دیگر توقف [illegible]
[illegible] محبوس [illegible]
[illegible] شاهنشاه [illegible] خلوت [illegible] حاجی قاسم خان
[illegible] قائم مقام [illegible]
[illegible] حاجی قاسم خان [illegible]
[illegible] شاهنشاه غازی [illegible] پادشاه [illegible] قاسم خان
[illegible] میرزا محمد و میرزا [illegible] قائم مقام [illegible]
[illegible] محمد رضا خان [illegible] قائم مقام [illegible]

و بعضی از اهل

و بعضی از اهل [illegible] نایب السلطنه عباس میرزا [illegible]
[illegible] نایب السلطنه در مشهد [illegible] خواست [illegible] بخش خویش را از باره
شهر بزیر افکنده [illegible] محمد رضا خان [illegible] قائم مقام در بالاخانه [illegible] شاهنشاه غازی
فرمود [illegible] قلم و قرطاس [illegible] قلم و [illegible]
[illegible] فرمان [illegible]
[illegible] روز [illegible]
[illegible] شاهزاده عبد العظیم [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] قائم
[illegible] دار الامان قم اقامت کرد
[illegible] قائم مقام [illegible] مردم
[illegible] شاهزادگان [illegible]
[illegible] شاهزاده [illegible]
[illegible] الدوله و محمد تقی میرزا [illegible]
[illegible] الدوله [illegible]
[illegible]
[illegible] شاهزادگان [illegible] ربیع الاول [illegible]
[illegible] قائم مقام [illegible] وزارت [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] وزارت [illegible]
[illegible]
[illegible] شاهزاده [illegible] شاهنشاه
[illegible]
[illegible]

فرستادن جمعی از شاهزادگان بقلعه اردبیل
و تفویض وزارت اعظم بحاجی میرزا آقاسی

تا آمدن خان [illegible] و پرویز خان [illegible]
با جماعتی از ایران

[illegible]

[illegible]

می‌شمرد و از قضا نیز در وقت از دور کار مستقبل خبری می‌گفت و آن آراء می‌پرورد چنانکه از میرزا حسن مستوفی الممالک مسموع افتاد
و او حکایت [illegible] شاه [illegible] میرزا [illegible] شاهنشاه غازی محمد شاه را بتاریخ وقت خبر داد و مستوفی
الممالک وا داشت که تا [illegible] نگاشت و چنان بود و او گفت [illegible] صفای خاطر [illegible] با کوکب
و او [illegible] وزیران بود [illegible] شاهنشاه غازی با اطراف
ممالک فرمان [illegible] قایم مقام [illegible] جمهور [illegible] فرمان او
جز بر خاطر نشسته [illegible] حاجی میرزا آقاسی [illegible] کار خویش را تعلیم و تعلیم داده بود [illegible] علمداری [illegible] بود
برای شیخ [illegible] صاحب دیوان [illegible] فرزند داشت [illegible]
کو [illegible] امور [illegible] ملک [illegible] وزیر خطاب [illegible]
با صدر اعظم خواند و رتبت [illegible] در حضرت پادشاه [illegible] القاب [illegible]
حضرت پادشاه [illegible] محمد شاه [illegible] اقبال باشد روزی [illegible] خدمت [illegible]
[illegible] خویشتن [illegible] آلوده [illegible] امیر نظام [illegible] امور [illegible]
کرد و [illegible] پادشاه را [illegible] قانون وزیران [illegible] دول خارجه [illegible]
لقب صدارت و وزارت را [illegible] ایران خطاب [illegible] لقب را [illegible] داشت
اما میرزا حسن [illegible] در حضرت [illegible] شهید [illegible] محمد شاه [illegible] لایق [illegible] فرزند [illegible]
عباس میرزا مستوفی بود [illegible] درگاه [illegible] شاهنشاه غازی [illegible] الطاف [illegible] ایام توقف
اما مهر [illegible] مستوفی الممالک [illegible] خاتم [illegible]
[illegible] برده [illegible] خاتم [illegible] اکنون امین الدوله طریق [illegible]
[illegible] جواب [illegible] شاهنشاه غازی [illegible] میرزا حسن [illegible]
[illegible] قطع [illegible] میرزا حسن [illegible] همت [illegible]
[illegible] شاهزاده محمود [illegible] میرزا [illegible]
[illegible] وزارت دول خارجه [illegible] محمد شاه [illegible]
[illegible] میرزا ابوالحسن خان شیرازی [illegible] وزیر دول خارجه بود [illegible] قایم مقام [illegible] شاهزاده [illegible]
[illegible] حاجی میرزا آقاسی [illegible] سلطنت [illegible]
درگاه [illegible] شاهنشاه غازی [illegible] شوال [illegible] روانه [illegible]
[illegible] امین الدوله [illegible] اصفهان [illegible]

باحوال امیر

با حوال [illegible] طریق حضرت [illegible] در تقدیم خدمت [illegible]
[illegible] امین الدوله [illegible] تمام میرزا رحیم را [illegible]
[illegible]
[illegible] امین الدوله [illegible] عراق عرب [illegible]
[illegible]
[illegible] قوام الدوله [illegible] چند ماه [illegible]
شاهزاده بهرام میرزا [illegible] خوزستان [illegible] سواره و پیاده [illegible] توپ [illegible]
[illegible] میرزا محمود [illegible] کارداران دولت [illegible] سپاه [illegible]
[illegible] میرزا [illegible] بهرام میرزا [illegible] میرزا محمود را [illegible]
[illegible] وزارت [illegible] خوزستان [illegible]
[illegible] خوزستان شفیع خان بختیاری [illegible] محمد تقی خان [illegible]
[illegible] شاهزاده [illegible] محمد تقی خان [illegible]
[illegible]
[illegible] بهرام میرزا [illegible] شاهنشاه غازی صاحب [illegible] محمد تقی خان [illegible]
[illegible]
[illegible] شفیع خان [illegible] محمد تقی خان [illegible]
بختیاری [illegible] سواره و پیاده فراوان [illegible] شاهزاده [illegible]
روانه [illegible] شوشتر [illegible] شفیع خان [illegible] محمد تقی خان [illegible]
[illegible] شاهزاده [illegible]
[illegible] شاهزاده [illegible] معتمد الدوله [illegible]
[illegible]
[illegible] شاهنشاه غازی [illegible] حکومت [illegible]
[illegible] حکومت [illegible] محرم [illegible]
[illegible] ربیع الاول [illegible]
[illegible] محمد حسین خان [illegible]

زنگنه و حاجی اسفندیار خان توپچی باشی و محمد رضا خان پسر سهراب خان گرجی و آقا فرج ایچ آقاسی و میرزا نصیر لشکرنویس
و میرزا مجید لشکرنویس و اسمعیل خان پسر عبدالرزاق خان کاشی میران جان او به تحویلدار داده و در ممالک ایران نزدیک
به پنجاه هزار کس عرضه هلاک گشت و در نهضت و مرض وبا ابتلا کرده بود حسب فرمان ظل السلطان در قریه امامزاده
قاسم و از قرای طهران است سکون داشت بعد از مراجعت شاهنشاه غازی از ارامنه جلالت آثار ظل السلطان نیز حاضر حضرت
شد و از کارداران دولت خواستار آمد تا شهر قم و کاشان را به سیورغال او تفویض دارند و خود در دارالامان قم نشیمن کند
چون در آن وقت [illegible] امامزاده قاسم جای داشت یکروز تن از کردکان مازندران چند گرفت اسب و زرد حاضر کرده
و ظل السلطان سوار [illegible] امامزاده قاسم بطرف فرار دهند و ناچار میرزا آقاخان وزیر لشکر فهم کرد که حصول این مامول سهل
در عقده محال افتاده و پادشاه را از این راز آگاه ساخت هم بر کارداران دولت توقف ظل السلطان را در قم روا
نمی‌بردند کلمه این راز را پوشیده داشته او را اجازت سفر مکه دادند روز پنجم رجب که با اول آذر ماه
مطابقه داشت از طهران بیرون شد و از قضا روز جلوس بر تخت سلطنت در طهران هم اول آذر ماه بود با جمله
چون ظل السلطان از شهر بیرون شد و قطع طی مسافت کرد حسب فرمان چند سوار برفت و او را ماخوذ داشته سفر
آذربایجان فرمودند و در شهر مراغه جای دادند و هم بعد از مراجعت شاهنشاه غازی از ارامنه محمد خان زنگنه امیر نظام از آذربایجان
برسید بزرگان درگاه و قواد سپاه خاصه اعاظم با استقبال او شتافتند و او را با حشمتی تمام در آوردند
و چون حاجی میرزا آقاسی خود نیز پیوسته بر زبان داشت که وزارت اعظم خاص امیر نظام است اعیان درگاه یکباره گرد
او انجمن شدند اما حاجی میرزا آقاسی روزی با میرزا شفیع صاحب دیوان فرمود که امیر نظام را از بهر آن آوردم و بر پادشاه
و چاکران درگاه عرضه دادم تا حشمت او از نظرها محو شود و اکنون او را به سوی آذربایجان مراجعت دادم دیگر کس
بطمع و طلب وزارت او نخواهد گشت و دل با من خواهد بست و اگر جز این کنم پیوسته مردمان بهوای او بر نشستند
و هیچ کار بر نظام نشد مع القصه پس از یکماه حسب فرمان پادشاه غازی امیر نظام روانه آذربایجان شد
و از جانب دیگر چون خبر گرفتاری قائم مقام در مملکت خراسان گوشزد اله یار خان آصف الدوله شد چنانکه مذکور
با حصار [illegible] شود راه طهران برگرفت و چنانکه بنوشت و این گفت صدارت اعظم بجای مانع و دافع بهره او خواهد
بود بعد از ورود طهران [illegible] نیز کار نظام نتوانست کرد و پس از روزی چند فرمان شد تا به توانائی طریق خراسان برگیرد
و مملکت خراسان را در [illegible] باشد و برادر علیانه شاهنشاه قهرمان میرزا حسب الامر از خراسان احضار شده مامور
با آذربایجان گشت و این وقت کار وزارت اعظم بر حاجی میرزا آقاسی راست بایستاد و هم در این سال مستر الیس
با مکتوب تهنیت و تحف تحیت از دولت انگلیس بحضرت شاهنشاه آمد و استحکام و التیام و اتفاق جانبین را تشیید
مبادرت کرد و مورد الطاف خسروانه شد و هم در این سال [illegible] برادر علیانه شاهنشاه غازی حسب فرمان ملکم آن

گرفتاری ظل السلطان و محبوس شدن او در آذربایجان

وقایع سال هزار و دویست و پنجاه و سوم و سفر کردن شاهنشاه غازی محمد شاه قاجار به گرگان و هرات و نظم قبایل یموت و گوکلان

در سال هزار و دویست و پنجاه و سوم شب سه‌شنبه سیزدهم شهر ذیحجه الحرام چون چهار ساعت و [illegible] از شب
بر آمد آفتاب به برج حمل تحویل داد و بدایت سنه تاقوی ئیل ترکان گشت شاهنشاه غازی محمد شاه بر قانون
سلاطین عجم جشن عیدی کرد و مردمان را برخی چندان از زر و جامه عطا داد و چون [illegible] شاهنشاه
غازی تسخیر هرات را در خاطر آراسته فرمان کرد تا از ممالک محروسه لشکرهای [illegible] در دارالخلافه طهران در رکاب گرد
آیند روز سه‌شنبه بیست و دوم شهر صفر از دار الخلافه خیمه بیرون زد و در باغ نگارستان نشیمن ساخت و لشکرها انجمن کرد
[illegible] برادر خود فریدون میرزا نایب الایاله آذربایجان را با حسن خان سالار و [illegible] قاجار قزوینی و [illegible] فوج
[illegible] در خدمت [illegible] سپاه از راه خوار و سمنان مامور بطرف بسطام و [illegible] فرمود و خود روز
یکشنبه پنجم ربیع الاول با سپاه بزرگ و توپخانه گران از نگارستان کوچ داده به چمن فیروزکوه [illegible] لشکرگاه کرد
و چهل روز در آنجا اقامت فرمود و همه روزه سپاهی از پس سپاهی رسید و میرزا آقاخان وزیر لشکر در عرض سپاه
و فراهم آوردن مردم جنگ و برداشت علوفه و آذوقه لشکر خدمتی بزرگ تقدیم کرد [illegible]
[illegible] معتمد الدوله حسب [illegible] هم در آنجا حاضر حضرت شد و [illegible] لایق پیش کش کرد
مورد عنایت بیرون گشت چون بسیج سفر خراسان و هرات ساخته شد فرستاده الله یار خان آصف الدوله حکمران
خراسان برسید و عریضه [illegible] در [illegible] خراسان بلای وبا [illegible]
در شهر مشهد مقدس روزی [illegible] افزون [illegible] مرض از جهان [illegible] و مردم خراسان در شتاب قتل
[illegible] شده اند [illegible] مهراب خان [illegible] شهریار غازی تسخیر هرات را [illegible]
[illegible] پادشاه [illegible] ترکمانان [illegible] گوکلان [illegible] بر تسخیر هرات مقدم داشت
و از فیروزکوه [illegible] ترکمانان [illegible] پادشاه [illegible] لشکر [illegible] از فیروزکوه
[illegible] سواره و پیاده [illegible] بزرگان درگاه [illegible]
[illegible] قبایل یموت و گوکلان [illegible] صالح خان [illegible]
[illegible] ترکمانان [illegible] سلاطین ایران [illegible] بر گردن
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]

اطاعت [illegible] شوند و چنان می پنداشتند که شلیک توپ و یورش لشکر و کوبیدن بنه را عوض از قلعه جات سیغناق‌های
تحت [illegible] محال است چه اگر کوه کمر سلطانیه را با احمال و اثقال در آنجا عبور افتد لاجرم در جواب
محمد صالح خان و [illegible] اعظام پادشاه کار را با طعنه و تسویف میگذرانید امیر معظم شاهنشاه غازی فرمان کرد فریدون میرزا
و در کالپوش سکونت است با هجده هزار سوار دیگر از لشکر جرار که تا قلعه ترکمانان را [illegible] محکم است
عنان بازگشت [illegible] بر فرمان شد این حکم از مصدر جلال صادر شد که شاهنشاه غازی [illegible] کوچ داده
[illegible] تحریر و حمال [illegible] را در نوشته به حرکت اعلام فرمود در روز بیست و پنجم ربیع الاول چمن کالپوش لشکرگاه
گشت [illegible] فریدون میرزا [illegible] امیر تومان [illegible] و سهراب خان و حسن خان
سالار [illegible] را برداشته با هجده هزار سوار [illegible] توپ راه غازی قلعه گرفت [illegible] جان افتاد
[illegible] ترکمانان [illegible] رعیت [illegible] راه ایشان [illegible]
شده جنگ پیوستند و گروهی را از [illegible] عرصه شمشیر و [illegible] دستگیر نمود و چند تن از ترکمانان [illegible]
برادر [illegible] قلعه [illegible] فریدون میرزا را [illegible] غازی قلعه [illegible] مکشوف داشته
[illegible] مخالفت [illegible] ده هزار تن سوار [illegible] فریدون میرزا
غازی قلعه رسید [illegible] آتش [illegible] امیر اعظم ترکمان
[illegible] گلوله تفنگ [illegible] لشکر ترکمان از میدان جنگ [illegible] شد
[illegible] چند گرت [illegible] حمله [illegible] از این
[illegible] کار [illegible] چارپشت [illegible]
[illegible] سعیدی تمول [illegible]
[illegible] آذوقه و علوفه در غازی قلعه [illegible] لشکر [illegible]
[illegible] فریدون میرزا در غازی قلعه [illegible]
[illegible] غازی قلعه [illegible]
[illegible] غازی قلعه [illegible] قلعه [illegible] ترکمانان [illegible]
پهناور [illegible] غازی قلعه را [illegible] آذوقه و علوفه [illegible]
و در آن قلعه [illegible] لشکر را [illegible]
[illegible] فرمان قلعه را [illegible]
[illegible] روز بیست و پنجم ربیع الثانی از کالپوش کوچ داده در منزل [illegible]

نزول فرمو

نزول فرمود و از آنجا کوچ داده در ارض [illegible] قراول [illegible] جانب [illegible]
از آن جانب صاحب المسالک [illegible] قراول [illegible]
از قراشیخ و کنار آب [illegible] فرمود [illegible] کلان [illegible] ترکمان [illegible]
[illegible] آذوقه و علوفه سپاهیان [illegible] لشکرگاه می آوردند [illegible]
حکم شد تا عباس خان [illegible] ترکمان [illegible] همراه [illegible]
[illegible] کلان [illegible] رایات منصور [illegible] مراجعت
[illegible] لشکر [illegible] این خبر [illegible] افغان
[illegible] فریدون میرزا [illegible] غازی قلعه [illegible] حضرت
پادشاه [illegible] گی [illegible]
[illegible] مردم [illegible] اسب و شتر و گاو و گوسفند [illegible]
و اثقال [illegible] لشکریان گشت و فریدون میرزا [illegible] شاهنشاه غازی [illegible] تعظیم داد
[illegible] کوچ داد [illegible] عید [illegible]
[illegible] محمد تقی خان [illegible] محمد تقی خان قلعه [illegible] داشت [illegible]
[illegible] سیغناق [illegible] خود [illegible] کوچ
داده [illegible] بهرام میرزا [illegible] لشکر [illegible]
[illegible] محمد تقی خان [illegible] لشکر پادشاه [illegible]
[illegible] محمد تقی خان [illegible]
[illegible] لاجرم محمد تقی خان برادر خود را [illegible] بهرام میرزا [illegible] شاهزاده
[illegible] محمد تقی خان را [illegible]
[illegible] بهرام میرزا [illegible] صاحب [illegible]
[illegible] محمد تقی خان [illegible]
[illegible] محمد تقی خان [illegible] شاهزاده آمد
و بهرام میرزا [illegible] محمد تقی خان [illegible]
[illegible] سیغناق [illegible]
شد و محمد تقی خان را [illegible] رسید و [illegible]

و از راه جانب طریق عزم سعدآباد و دار الخلافه گردید توان گو نیز یازده فرسخ راه را به یک روز توان پیمود
در فراز آن کوه آنچه خوشگوار و مانع همواری است بالجمله شاهزاده را بر فراز آن جبل جمعه داده شرط بر ماننده چهار
زرنای و فرزندان خود را حاضر کرده هر یک جداگانه سوره فرجی و نوازش شاهزاده شده و خاطر آنکه کرده روز
دیگر بهرام میرزا محمد تقی خان را برداشته مقابله قلعه آمده تو له ترتیب شاهزاده در آنجا باف فرمود تا کرمانشان
مخلوع داده دارای محمد تقی خان را برداشته بیشگاه آورد و روز دیگر بطرف ترشیز کوچ داده چپت و در روز
محمد تقی خان را در ترشیز برداشت و با او معاهده نهاده صبح او وزن و فرزند محمد تقی خان و شیخ خان برادر او را در کرمان
تسلیم کرده و شاه محمد تقی خان پیوسته ملازم رکاب باشد و خوارج سرباز از قبیله خود صد او به سرکشی صاحب نظام کرده هم
خویشان بدرگاه پادشاه برده عرض و هر ساله دیوانی را به پایه رسانند بالجمله محمد تقی خان با کرد کاند و سلوک نبود رسید
و محمد تقی خان رخصت یافته به قشلاق خویش مراجعت نمود الحاصل چون از عرب سرلان فراز دفات پادشاه بر در
محمد شاه در حالا ترشیز تا ترشیز رفته بود بهرام میرزا بود تا میرزا احمد خان غلام شمشیر و چاقو خان سرهنگ
با چهار صد تن سرباز بیابان الخاف رفته ایشان را گیرند سرکوب و حاکم آن گروه را از شیخ مذکور نام داشت
معزول نمود شیخ نفر را بجای او منصوب فرمود و ترتیب حکومت داد و زیر بغداد نیز فرمان شاهزاده را پذیرفتار
گشته شیخ نفر را خلعت فرستاد الحاصل شاهزاده حسین خان قوانلو قاجار را بحکومت ترشیز گذاشته خود سازم جهت
کرد و یکماه در قزوین توقف نمود کار آن بلده را نظام فرمود و از آنجا عزم آذربایجان کرد و فرزند و تیمور میرزا
از آنجا حسب فرمان پادشاه روانه دار الخلافه طهران شد و نیز شاهزاده بهرام میرزا روانه کرمانشاه شد و در آنجا
حسب فرمان شاهنشاه غازی تکلیف لشکر کرد فوج گردان کرد و بروجردی و لیگانی و سیاه میر بود با سرتیپ برادر او الماس صاحب
آمیرزی نمود و فوج کرمانشانی را بنصرالله خان میر حسن خان کلانتر سپرد و این جمله را روانه داشته در آن لحظه بیشگاه شاهنشاه
پیوسته رخوار روانه نمود و در وجرد محل مسافت که تا چمن مخ آباد و کنه‌ها و امیر چهار محال و بختیاری آید
رسم جا سلوک و کار در سیر ... بر منال دیوان لیاقتی بنظام کرد و مراجعت بکرمانشان نمود ازا ضور چون شاهنشاه غازی روز بیست و پنجم شهر شعبان
از سفر کرمان وارد دار الخلافه گشت چنانکه مرقوم افتاد و حالا مراد کرمانشان نیز به ایشان و جمعی نیز از زیر لیگان اکراد
از بهرام میرزا رنجیده خاطر و حسرت نمود و نظم ایلات در ریست ایلات سپاهی لاجرم بر حسب فرمان شاهزاده از حکومت آنملک
معزول شد و در روز چهارم شهر شوال از کرمانشان بیرون شده از راه عراق و قم روانه دار الخلافه طهران گشت
و معتمدالدوله منوچهرخان ایچ آقاسی باشی که در شهر رمضان مأمور بنظم سرحد عراق عرب و عجم و حکومت خوزستان و لرستان
و بختیاری و کرمانشان گشت بر فراز دره بکرمانشان قبایل کلهر و کوران و سنجابی و بر طرف حیکسیان می‌رفته
جهانگیر خان و محمد و لیگانی مصطفی قلیخان و جمعی دیگر از خیل و ایل کلهر و سنجابی را بدولت و به عهد آن پیغام

معتمدالدوله در اوایل کار بدرگاه خدمت حاضر شده و ایشان را در دولت اطاعت ... از روی شاهنشاه غازی
بجای تعمیر و تذهیب بقعه شریفه کاظمین علیهما السلام از خزانه خاصه نقدی بود فرستاد و معتمدالدوله حاجی میرزا حسن
طبیب را برای انجام این امر روانه ارض اقدس کرد فرمود تا آن خدمت را تقدیم کند و هم در این سال روز پنجشنبه
پانزدهم ربیع الاول شاهزاده بهرام میرزا ملک آرای کرمان مأمور بتوقف همدان گشت اگرچه از آن جماعت و دره
مورث و خاص بجهة ظلم و بدعت آورد سیاست بر آورده حشمت پادشاه ملازم نیکو نگاه نبود لاجرم حسب فرمان
میرزا نصرالله خان برادر میرزا نبی خان امیر دیوان او را برداشته روانه همدان گشت و در آن بلده سکون فرمود
برادر کهتر شاهنشاه غازی اردشیر میرزا در علوم عربیه و فنون ادبیه و آداب بزم و رزم و هنر کمال داشت مأمور بحکومت مازندران گشت
و میرزا محمد علی خان نوائی لوازم وزارت آن سامان دار شد و شاهزاده فریدون میرزا فرمانفرمای ملک فارس گشت و فیروز میرزا که
حکومت فارس داشت مأمور بحکمرانی کرمان آمد اتفاقی که افتاد حاکم کرمان چنین بود از شهر کرمان بار آن به سفر کرد
و قلعه بم را استیفا کرد و ثبت و روایت خود از قراء و شجاعت در حال خود بود شد و هم در این سال چون قبل از
سفر کرمان شاهنشاه غازی بجانب کرمان حاجی از مردم کاشان از عباسقلی خان جوانشیر در حکومت آن بلده ... رنجیده خاطر شده
و بحضرت پادشاه شتافته زبان بشکایت باز داشتند و بعرض کارداران دولت رسانیدند و اگرچه عباسقلی خان بکردار و گفتار
ستوده و صفا و کاردانی است لکن عمال او از شهر و ده به اخذ منال دیوان نیز از مردم زیادت مطالبت کردند و او شریعت جز جلال
و ایشان را در معرض حضرت حاضر ساختند لاجرم شاهنشاه غازی این بنده نگارنده را فرمان کرد تا سفر کاشان کرده خود عمال او
از مردم شهر و ده دار رسم و جریمه گرفته و مقدار حساب او را بعرض حاکم برآورد هم بنده ملکانی رقم و فرمان پادشاه بهم عمال
او را جمع خاص در هم نمود زلال صفا و صدق را در میان عباسقلی خان و اهل بلده بشکایت و حکایت بکدورت گذشته و این بجو
تا شاهنشاه غازی بدار الخلافه مراجعت فرمود و این هنگام شاهزاده بهمن میرزا بهاءالدوله بر حسب فرمان حاکم کاشان گشت برادر او
اوجی و فرخ جمال دیوان را در بنده جریمه کرده بطهران آورده و بعرض درگاه داشتم و هم در این سال سیف‌الله میرزا حاکم سمنان
گشت و فتح‌الله میرزا شعاع السلطنه حکومت همدان یافت و محمد خان ایروانلو امیر تومان حاکم عراق گشت و هم
در این سال سیف الملوک میرزا پسر ظل السلطان با جمعی از مردم در پنهان زبان بخیرخواهی کارداران دولت باز میداشت
و بکلمات خود و هم به نهانی چنین صورت حالش مکشوف گشت بر حسب فرمان او را کوچ داده در قزوین نشیمن فرمود
و نگاهبانی چند برای او برگماشتند و هم در این سال میرزا جعفرخان مشیرالملک برای سفارت کبری مأمور بتوقف
اسلامبول گشت و او راه برگرفت و در ارزن الروم امر صلح و تسویه کار با بزرگان ایلات را انتظام کرد و از آنجا
بزودی بشد و در اسلامبول رحل اقامت انداخت و سلطان محمود در این هنگام سلطنت روم داشت او را به
مجلس شایسته نوازش ... کرده و ... یکی از بنیان او روانه عتبات عالیات داشت و ... که

و دوران ازمنه را ایران مشاهد مقدسه ممالکت بزرگ نهند و با ارکان ایران بر طریق اتحاد
باشند بلکه برادر جفاجوی را در کابل ممالک ... و از مردم بسیار وقت
نزدیک او جا نهند و برخی شدند و خود را در جوار او میگرفتند و با دولت ... و اسپانیول از قبیل
هرات ایلات عهد مسالمت و معاهده مبادرت بست چنانکه در جای خود مذکور گردید

وقایع حالات شاهنشاه غازی محمد شاه قاجار در سفر هرات در سال یکهزار و دویست و پنجاه و سه هجری

در سال یکهزار و دویست و پنجاه و سه هجری مطابق ... چون ده ساعت و چهار دقیقه از شب چهار
شنبه و چهارم ذیحجه سپری شد آفتاب به خانه حمل جای کرد و شاهنشاه محمد شاه جشن نوروزی برپای داشت و چون
بجز روز ... برج حمل ماه محرم در سر سال یکهزار و دویست و پنجاه و چهار قمری در آمد و هم بجز ...
شمسی مانده باشد که سال قمری منقضی شود لاجرم وقایع سال یکهزار و دویست و پنجاه و چهار مرقوم گشت و ...
در نوشتن ... شاهنشاه غازی در فتح هرات و تدبیر کامران میرزا ... گشت و فرمان کرد تا لشکر ...
و مازندران و عراق گروه گروه کوچ داده در دار الخلافه انبوه شدند و ... کامران میرزا که لشکری ساخته آهنگ
تسخیر ... داشت ... شاهنشاه غازی شد ... حال ... در دارالدولت ...
و ... امیر دوست محمد خان سردار کابل و کهندل خان سردار قندهار و شمس الدین خان سردار افغان ...
هرات ... رسولی ... داشته ... ایران در تسخیر هرات و تدبیر کامران میرزا
کار ... شاهنشاه غازی فرستاده ... را بنواخت ... افغانان ...
... رسول ... با الماس ... و انعام فرمود و هم ...
... سلطان محمود ... حضرت سلطان ... و ...
در میان دولتین ایران و روم ... شاهنشاه روز چهارم ... سفر از طهران ...
نگارستان ... میرزا ... درگاه و کارپرداز ... و جز ...
و بزرگان ایران ... و میرزا ... خان وزیر لشکر ...
بدست ... سپاه آذربایجان و جمع ... و مازندران ... و ...
... کامران میرزا ...
چون تصمیم عزم پادشاه را در تسخیر آن اراضی دانسته ... رسول ... حضرت ساخت و این
هنگام رسول او ... برسید ... با نقد ... پیشکش ...
و ... ایران ... حضرت شاه را

نگارستان

وعصیان

وعصیان ... اند در کذب ... بندد ... معذرتی دارد و وجوه ... از دست ما برد ... و لقب
پادشاه ... و هرگز از طریق طاعت ... از برای ... پادشاه ... سپاه در این
اراضی واجب ... چون کارداران ایران کذب او را ... داشتند کلمات او را ... و ...
او را ... بار فرستاده و ... سپاه از ... کامران میرزا از ...
و ... چون ... حاضر درگاه پادشاه ... فرمان در آن مملکت ... کرد
و از پس ... غازی ... میرزا ... محمد کریم خان ... اوجاق ...
... دار الخلافه ... شاهزاده ... میرزا ... حسن خان ...
... فرمان ... لشکر ... و دار ... و از پس ...
... تا ... طرف ... سپاه کوچ ... با سپاه ...
... کوچ ... روز پنجشنبه نوزدهم شهر ربیع الثانی ...
شاهزاده ... میرزا ... السلطنه ... لشکر ... روانه ...
... امیر اصلان خان قراگوزلو ...
بهرام میرزا ... قزوین ...
... شهر ربیع الثانی ... شاهزاده
سیف الله میرزا ... حکومت ... داشت ...
... روز ... کوچ ... جمادی الاخره ...
... روز ... اراضی ... امپراطور ممالک
روسیه ... تفلیس ... زیارت ...
... شاهنشاه غازی ... ایران ...
... هنگام چون سفر خراسان ... افغانستان

دهقان ... این کار ... فت ... از انسوی

سفر کردن ولیعهد کیوان دولت ایران بجانب ایروان بملاقات امپراطور روسیه

چون در میان دولت ایران و دولت روسیه کار بمهر و صفا ... و ...
حال ... امپراطور ... سفر ایروان ... او را دیدار کند ... لاجرم شاهنشاه غازی
فرمان کرد ... روشن ... سلطنت و ... ولیعهد دولت قوی ...

دهقان

ناصرالدین میرزا که این هنگام هفت ساله بود از زیر خیمه بیرون زند و امپراطور را پذیره شود و تهنیت
ورود گوید محمد خان امیر نظام و حاجی ملا محمود نظام العلما و میرزا تقی خان وزیر نظام و چند تن دیگر از نیکخواهان
دولت ملازم رکاب او باشند و محمد طاهر خان قزوینی را نیز بفرمود تا شال رضائی و ته رشته تسبیح مروارید
و چند اسب برگزیده از بهر فرزند امپراطور ببرد و او را بجهت سلام بیرون شده در صدد ایروان برکاب
ولیعهد پیوست بالجمله محمد خان امیر نظام بسیج راه کرد در رکاب ولیعهد بیرون شد و قبل از جنوا امپراطور
روسیه درآید ولیعهد دولت ایران در ظاهر ایروان خیمه راست کرد کارداران دولت روسیه
بحضرت او آمدند و معروض داشتند که بر حسب فرمان امپراطور در تره این بلد سرای شاهوار پرداخته
تا ولیعهد نشیمن فرماید چرا در طلب سراپرده روز باید گذاشت ولیعهد فرمود ما را حضارت چمن و غزارت [illegible]
از شکنای حصار سینه تر باشد و از آن سوی امپراطور از پای تخت دولت با هفت تن سوار و از خاصگان درگاه
بودند کوچ همی داد و هر منزل سواری دلیل راه میکرد و در منزل دیگر او را مراجعت میداد و دلیلی دیگر
ملازم رکاب میساخت بدین گونه طی مسافت کرد یک روز بعد از ورود ولیعهد وارد ایروان گردید و هنگام
ورود یازده توپ برای حشمت او گشاد دادند و چون وارد شد نخستین بکلیسا رفت و نماز بگذاشت
و کشیشان و مسکینان را نیک نوازی کرد و از پس آن بعیادت مرضی و بیماران بیمارستان رفت و هر یک را بشیر
و نوازشی جداگانه فرمود آنگاه حکیم خانه و دواخانه و قورخانه و جباخانه را یک یک بازدید کرد و از آنجا
بمنزل خویشتن رفت و بی توانی [illegible] را که وزیر اول او بود بحضرت ولیعهد فرستاد و اظهار
مهر و ملاطفت فراوان نمود و پیام کرد که عم تو میگوید من برای شما سرای شاهوار پرداختم که آرام
چرا در صحرا منزل ساختید ولیعهد همان جواب نخستین باز داد که از برای حضارت و نضارت
در چمن نشیمن کردیم دیگر گفت عم تو میفرماید شنیده ام بسبب ضعف بنیت درین سفر زحمت فراوان
دیده اید در پاسخ فرمود شوق دیدار امپراطور چندان است که من هنوز در طریق محبت
یکقدم بیش برنداشته ام و در خاطر دارم که قطع منازل بعیده توانم کرد [illegible]
[illegible] و فراوان تحسین و تحیت فرستاد آنگاه معروض داشت
که فردا چون سه ساعت از روز بر می آید بحضرت حاضر میشوم و در رکاب ولیعهد خدمت امپراطور
خواهیم رفت و رخصت مراجعت حاصل کرده بیرون شد و روز دیگر هنگام برسید و کالسکه

خاص امپراطور را

خاص امپراطور را آورده و ولیعهد را برنشاندند و خود باتفاق هر دو تن خدمت ولیعهد در رکاب او طی مسافت کرده
او را در سرای امپراطور فرود آوردند و در اطاق کوچک که با ایوان امپراطور راه داشت نشیمن فرمود زمانی دیر بر نیامد
که امپراطور خود آن در را فراز کرد و بدین اوطاق درآمد و ولیعهد از بهر تعظیم بپا شد هم آنگاه دو یاران خویش شد و محمد خان
خال ولیعهد نیز از دنبال دررفت آنگاه دیگرباره در باز کردند و محمد خان امیر نظام و دیگر چاکران را طلب نمود و حاجی ملا
محمد خان نظام العلما [illegible] از پیش روی و [illegible] روان شد و میرزا تقی خان از پس او و محمد طاهر خان قزوینی و میرزا احمد حکیم
باشی و میرزا علی اکبر مترجم [illegible] دولت روسیه از قفای ایشان در رفتند امپراطور چندان برای ولیعهد ارج نهاد
داشت و با او همی فرمود که هر چه میخواهی از من [illegible] بخواه که بر پدرت دارد از تو دریغ نخواهد داشت و [illegible]
که [illegible] امپراطور از طرف [illegible] داشت در انگشت ولیعهد کرد آنگاه با محمد خان امیر نظام فرمود که [illegible] شنیده ام
[illegible] محمد خان از در ادب سر بفرمان در بنا آورد و امپراطور خود دست برکتف محمد خان نهاد و او را [illegible]
هنگام اجابت فرمان کرد و هم [illegible] برای خواست آنگاه از حاجی ملا محمود نظام العلما پرسش نمود و محمد خان [illegible]
داشت که [illegible] صاحب [illegible] و دیانت [illegible] اسلام بتعلیم ولیعهد [illegible]
داشته امپراطور با نظام العلما فرمود که این کوهر گرانمایه را [illegible] بپرورانید [illegible] ایران [illegible]
این درخت [illegible] گشتند نظام العلما عرض کرد که [illegible] از [illegible] قلوب ملوک
[illegible] است [illegible] دو پادشاه بزرگ این بنده را در خور این خدمت دانسته [illegible] بر حسب آرزو
خواهد [illegible] آنگاه پرسش [illegible] محمد طاهر خان کرد و [illegible] او را باز دانست و میرزا تقی خان [illegible] محمد خان عرض کرد و از
[illegible] وزیر نظام است [illegible] در [illegible] هنگام [illegible] میرزا [illegible]
حضرت امپراطور [illegible] و [illegible] دیگرباره دیدار کردم [illegible] از سر حال او [illegible]
[illegible] و میرزا احمد حکیم باشی را [illegible] امیر نظام [illegible]
مترجم گفت [illegible] امیر نظام فرمود [illegible]
[illegible] ایران [illegible] فراوان چندین سرکردان دارد امیر نظام [illegible]
[illegible] عرض کرد [illegible] آن [illegible] بلکه [illegible] شد که تاکنون [illegible]
هیچ سلطان [illegible] و صدق این سخن را از کتب تواریخ توان دانست و [illegible] مردم [illegible]
[illegible] امپراطور [illegible] شکسته [illegible]
و افغانان از پس [illegible] ایران در [illegible] امپراطور [illegible]
باره [illegible] ایران [illegible] روسیه [illegible] روسیه که [illegible]
کشته [illegible] حضرت شاهنشاه ایران [illegible]
[illegible] امیر نظام معروض داشت [illegible]
[illegible] مراجعت کرده و آن در را استوار کرد و از [illegible]

مرصع بالماس از برای امیر نظام فرستاد و در عرض راه بدو رسانیدند و او گرفته سپاس گذاشت و بعد از ورود
بدرگاه انفیه دان مرصع نیز از برای میرزا تقی خان وجه دیگر از برای حسن خان و محمد طاهر خان افغان داشت و یک حلقه
انگشتری از بهر محمد آقا پسر نظام العلی که هنوز کودک بود عطا کرد و فرمود از بهر آنست که محمد آقا چون بزرگ شود و بوئیدن آغاز
بار افتد بداند که مرا در طفلی فراموش نکرده و نظام العلی و حلیم باشی و هر یک از چاکران ارجمند مانند بمقدار ملک او بهره ور
و بعد از سه روز ایمپراطور راه گرجستان بر گرفت و ولیعهد طریق آذربایجان پیش داشت و بعد از ورود به تبریز دیگر باره
ایمپراطور نجی مرصع بالماس و نشان عقاب با حمایل که خاص پادشاهان است بنیاد ولیعهد فرستاد و تبریز داشت القصه
ولیعهد صورت حال را عریضه نگار گشته مصحوب محمد طاهر خان افغان در درگاه شاهنشاه داشت شهریار تخت ایمپراطور را
ساختن چو خوج ... پذیره شاد گشت و چون میرزا اسد الله خان نوائی وزیر مازندران وداع جهان گفت
محمد طاهر خان را بجای او بخدمت وکیل الدوله لقب داده بوزارت مازندران برکشید و روانه فرمود

حرکت موکب پادشاهی از بسطام بجانب هرات و فتح قلعه غوریان

اکنون باز بر سر داستان شویم مدت بیست روز که چمن بسطام لشکرگاه پادشاه بود همه روزه سران و سرکردگان با لشکرهای
خود از ممالک محروسه بلشکرگاه پیوسته میشدند و هم در اینجا معروض افتاد که الله قلی توره والی خوارزم جماعتی از قبایل کوکلان
که در گرگان اقامت داشتند و خدمتگذار دولت ایران بودند با گروهی از لشکر قاری قلعه بجانب اتک کوچ داده از بهر
آنکه در خوارزم جای دهد و چون این خبر با آصف الدوله بردند بخلیلخان شادلو را با انبوهی از سواران مامور داشت تا آن قوم
برده در کنار قلعه مهیبی در رفته خویشتن را ساخته جنگ کردند و از اینجا حمله و پیروز شده رزمی صعب داده هم از دو جانب
کار شکسته شد بخلیلخان سر و اسیر فراوان از اینجا غنیمت گرفت ... کوکلان را کوچ داده وارد ... کرد
گرد و در اینجا سکون فرموده هم در آنوقت الهیارخان آصف الدوله نیز از خراسان پذیره شده برسید و در حضرت شاهنشاه
معروض داشت که از هنگام جلوس شاهنشاه غازی تا این وقت مدتی دراز نشده و کارداران دولت را هنوز استوار
بدست نشده و شاهزادگان ایران را هنوز سودای سلطنت از دماغ بر زبر نیامده اگر در این سفر خطری بر آن لشکر نامور
رسد برای جهان در رزه بلند شود و مدعی سلطنت فراوان گردد و کار ایران ویران آید صواب آنست که شاهنشاه
غازی از چمن بسطام بجانب مشهد مقام فرماید و سرداران و سرکردگان را با لشکرهای کار آزموده برای فتح هرات و افغانستان
برگمارد و اگر فتح کردند کار بکام شود و اگر ده کرت شکسته شوند زیانی بناموس سلطنت نرسد شاهنشاه غازی در جواب گفت
اکنون که ما تا بدینجا آمده ایم و شهر هرات را بلند آوازه ساخته ایم اگر در عزم ما فتوری رود و در آهنگ ما قصوری راه کند خواری
خصم هر چندان شود دلیرانه آهنگ جنگ کند سخن بگفت و فرمان کرد تا آصف الدوله بمشهد مقدس شده
تجهیز لشکر خراسان کند و برکاب پیوسته شود و از سرداران فرمان داد تا لشکر ساز راه کردند و در روز بیست و هفتم جمادی
الاخره از چمن بسطام کوچ داده در خیرآباد فرود شد در اینجا یکتن از مردم شاهسون در میان قورخانه تفنگ بکشاد و
و هم رفت در قورخانه آتش بگیرد قورخانه چیان او را دست بسته بدرگاه آوردند و حکم رفت تا سر او را

چه از آنجا که خبر رسید که لشکر خوارزم
چون این جمعیت را شکستند قلعه مهیبی

[illegible]

برگیرند بشفاعت حاجی میرزا آقاسی از آن مخافت بسلامت بجست و در منزل مزینان پنج تن از غلامان
رکابی کاری بدین نکوهیده کرد و همچنان قورخانه چیان یک سطل باروت حاضر کردند این نیز با حاجی
میرزا آقاسی از قتل امان یافت از هفت روز و رود سبزوار مردی همچون بر پشت اسب خویش
در کنار رجایی ژرف سکون داشت و آن غلام اسب خویش را انگیخته نزدیک او طی مسافت
میکرد و چون نزدیک شد اسب عنان از کف بستد و بر مرکب مرد ساهیون باز خورد لاجرم
هر دو تن از پشت اسب جدا شده بچاه در افتادند و جان بدادند اکنون بر سر سخن شویم شاهنشاه
از خیرآباد کوچ داده تا ارامی سبزوار عنان باز نکشید میر توپخانه در اینجا برکاب پیوست و پس از چهار
روز از سبزوار کوچ داده تا نیشابور براند و بیست روز در آن بلده اقامت فرمود تا لشکریان
بسیج سفر کردند و هر چه در بایست بود مهیا داشتند شاهزاده حمزه میرزا و حسن خان ساری اصلان با سپاه
از پیشگاه حضور بگذشتند و لختی منقلای بر ترتیب فوج خمسه و قزوین با لشکر خود نیز برسید پس
از اینجا خیمه بیرون زده و در منزل قدمگاه حاجی میرزا آقاسی و جماعتی از بزرگان درگاه سه روزه
رخصت زیارت روضه منوره حضرت رضا علیه الصلوة والسلام حاصل کرده بدانجا رهسپار آمدند
و شاهزاده عبدالله میرزا نیز اجازت یافت که تا ماه شهر صیام را در مشهد مقدس مقام کند القصه
شاهنشاه غازی از آن ارامی رخت بیرون برده از طریق تربت شیخ جام رهسپار گشت در اینجا
الهیارخان آصف الدوله برسید و هم از اینجا با مولد دو هزار سوار کار آزموده و پیاده نظام و دو عراده
توپ مامور بتوپ باوتیس فرموده و فرمان شد که اسکندر خان قاجار حاکم تربت حیدریه با سواران
و شمخالچیان قراتی نیز با آصف الدوله کوچ داده اند و از تربت شیخ جام بارامی جام نزول فرموده پس
از هفت روز از اینجا طریق غوریان گرفت و روز ورود جمعی از افغانان از قلعه غوریان بیرون
شده با شجاع خان ایروانی که قراول سپاه بود دوچار شدند و رزم در پیوستند و در اول حمله
شکسته شده و بقلعه در گریختند عباس شجاع خان چند تن از آن جماعت را اسیر گرفته با چند سر بحضرت
پادشاه آورد و صورت حال را معروض داشت و همه روزه اتفاق خسروانه گشت مع القصه شاهنشاه
غازی روز هشتم ماه شعبان در کنار قلعه غوریان لشکرگاه کرد شیر محمد خان افغان برادر یار محمد خان
با جماعتی از افغانان حارس و حافظ غوریان بود در زمان ابواب قلعه را فراز کرده و دیوار باره را
استوار نمود و از تفنگچیان و شمخالچیان زبر دست بر سر باره ها لشکری انبوه کرد در اینوقت حاجی میرزا آقاسی
سخن براین نهاد که شاهنشاه را برای فتح غوریان ایستادن و از مقصد باز نشستن لایق نباشد هم اکنون
باید قلعه غوریان را فرو گذاشت و رایات ظفر را بسوی هرات برافراشت میرزا آقاخان ...

فرموده این رای بصواب نیست چه غوریان را از پس پشت انداختن و یکسره به هرات تاختن از قریحت
کشورستانی بعید است همانا از این پس اگر لشکر از طرف خراسان آهنگ لشکرگاه کند بالشکریان را
حمل آذوقه و علوفه واجب افتد از کنار غوریان چگونه عبور خواهند کرد و از زحمت افغانان چگونه
بسلامت خواهند زیست شاهنشاه غازی را چند تن دیگر از شاهزادگان و امرا در این سخن با وزیر لشکر
همداستان شدند حاجی میرزا آقاسی گفت آیا توانند بود که فتح قلعه غوریان در دو ماه و سه ماه بدست
شود و چون این کار بدراز کشد صولت سلطنت شکسته گردد و مردم هرات را آن هراس و رعب
که امروز در دل است برخیزد وزیر لشکر گفت اگر در رتق و فتق این امر مداخلت نفرمائی بر ذمت من است
که ابتصار راه هرات از بهر شاهنشاه دارم حاجی میرزا آقاسی غضب آلود فرمود من از این کار دست باز داشتم
تو باشی و قلعه غوریان پس وزیر لشکر قواد سپاه را طلب فرمود و گفت اگر ما قلعه غوریان را بگذاریم
و بگذریم چندانکه در کنار هرات باشیم از خراسان نتوانیم خبر گرفت اگر چه هرات را حصار داده باشیم خود نیز
در محاصره خواهیم بود بزرگان سپاه متفق الکلمه گفتند سخن جز این نیست که تو فرمائی حاجی خان سرتیپ و بعضی
دیگر از سرکردگان بر وفق نهادند که قبل از انجام هفته این کار را بهر صفت که گرفتیم و اگر همه بذل جان
کنیم این سخن تو را بگذاریم بهزل باشد پس لشکر جرار چون بحر بجنبش آمد و قلعه غوریان را از چهار سوی
حصار دادند افغانان از فراز برج و باره شمشیر لهب دادند و از سوی توپچیان دهان توپها را آتش
دادند و سربازان با سرنیزهای تفنگ و آلات دیگر اطراف قلعه را بگذر کردن و کندن [illegible] گرفتند
یکدو روز بر زیادت نبود که کنارهای خندق قلعه پیوسته کردند و از هر جانب توده‌ای چند از خاک برافراختند
و توپها را بر فراز آن توده‌ها صعود دادند بانگ توپ و تفنگ و گرد و دخان جنگ جهان را دیگرگون
کرد و پای ثبات قلعگیان برفت شیرمحمدخان را دیگر دل نماند و از فراز باره بانگ الامان بالا گرفت
و فریاد برآورد که دیدار محمدحسین خان مرا حاجت افتاده اگر بپای این برج راه نزدیک کند روا باشد
محمدحسین خان سرتیپ فیروزکوهی و صمصام خان سرتیپ فوج بختیاری که در برابر آن برج لشکر داشتند
آواز او بشنیدند پس محمدحسین خان تا پای باره برفت و شیرمحمدخان از فراز برج ندا در داد و امان
طلبید لاجرم صورت حال معروض درگاه پادشاه افتاد و امید بخشایش داد [illegible] قلعگیان
از در ضراعت و مسکنت معروض داشتند که اگر این حصار را در یک هلم از مردم این قلعه نام و نشان
نماند چندان مهلت بگذارید که این لشکر انبوه بخیمهای خویش باز شود و این جنگ و جوش فرو نشیند
ما خویشتن بحضرت پوئیم و زینهار جوئیم بالجمله روز سه‌شنبه چهاردهم شعبان شیرمحمدخان تیغ و کفن از
گردن آویخته باتفاق محمد سلیم خان و محمد طاهرخان بحضرت آمد و جبین ضراعت بر خاک نهاد و التفات

[illegible]

حاجی میرزا آقاسی عصبانی او معلوم گشت شاهنشاه غازی فرمان کرد که غوریان در امان باشند و مردمش از قتل
و اسیر و نهب و غارت محفوظ باشند و آن جماعت که بحکم کارداران کامران میرزا از محال خاف و دیگر
قری در آنجا سکون جسته‌اند آنچه خاطر بهر جا که خواهند کوچ دهند الغرض میرزا اسدالله خان قاجار [illegible]
تا با یکفوج لشکر خراسانی در قلعه غوریان اقامت کند و حارس و حافظ باشد

ورود موکب پادشاهی در کنار هرات و محاصره نمودن قلعه هرات [illegible]

شاهنشاه بعد از ده روز از غوریان کوچ داده روز بیست و سیم شهر شعبان بارض هرات درآمده در جانب شمال
قلعه قرب مصلی و مزار ابوالولید لشکرگاه کرد نخستین جماعتی از افغانان نزدیک شهر از تن نفر بیرون [illegible]
از شهر بیرون تاختند با محمدولیخان تفنگچی سرتیپ و فتح الله خان ماکوئی با مردم خود در مقدمه سپاه بعد از عبور از پول
کبوترخان دچار آمده جنگ پیوسته کردند با اینکه فتح الله خان از جنگ غوریان زخمی صعب داشت در قدم
جلادتش فتوری پدید نشد و مردانه رزم داد و محمد ولیخان که از نامداران شجعان بود حمله افکند و خویش
خان سرهنگ فوج قزوین و اسکندرخان سرهنگ فوج خمسه و باقرخان چلبیانلو تیر تفنگ درآمدند و چون
شیران رزم از چپ و راست تاختن کردند در آن رزمگاه باقرخان هشت زخم برداشت و از پای
ننشست در پایان کار افغانان شکسته شدند و راه قلعه پیش داشتند لشکریان از قفای ایشان تا بدروازه
هرات عنان نکشیدند و مردم مرکب بخاک افکندند و باز لشکرگاه شدند و از جانب دیگر سیصد تن سوار
افغان ناگاه از قفای لشکر بیرون شدند مکتین از قطبیان را با یک فیل بقتل آوردند چند اولان اردو
چون این بدانستند بر ایشان تاختند و آن جماعت را هزیمت ساختند هم در آن دیگرباره فوجی از افغانان
از شهر بیرون همداستان شده از شهر بیرون تاختند و بجانب مصطفی قلیخان سمنانی و سپاه او حمله بردند مصطفی
پاتوپ فرمان کرده سربازان تفنگهای خویش را بدیشان گشاد دادند لاجرم جمعی هلاک افتاد و برخی بشهر درگریخت روز دیگر
اردوی پادشاهی حرکت کرده چمن سنگ سفید و تراق گشت هم در آن روز افغانان از شهر بیرون شده بجانب
لشکرگاه ترکتازی همی کردند حاجی خان امیر بهادر جنگ آهنگ ایشان کرده در اول حمله آنجماعت را هزیمت داد و دیگر
دیگر فرمان شد تا قلعه هرات را حصار دهند روز شنبه بیست و هشتم شعبان لشکرها از چهار سوی جنبش کرد و محمد خان
ماکوئی امیر تومان بجانب شرقی قلعه هرات شد و در برابر دروازه قندهار فرود آمد موسی سیمنوف مهندس که در علم
هندسه استاد بود با میرزا ابو [illegible] کارفرمای لشکر او شده سنگر راست کرد و سربازان را فرمود تا برج و کنده ساختن زمین
و پیش داشتن سنگر پرداختند محمد ولیخان سرتیپ تفنگچی با فوجهای جنگجوی قزوین لیوس دیگر و حبزال بر دست مهندس
لشکر او که وحاجی خان امیر بهادر جنگ در برابر برج خاکستر جای کرد و میرزا رضای مهندس باشی تربیت لشکر او را [illegible]
گشت و لیخان تفنگچی خواست تا بر حسب فرمان برج خاکستر را از لشکر حاجی خان بگذراند و بجانب راست شد چون سربازان قزوین
لشکر حاجی خان راه نزدیک کردند سربازان شقاقی بمدافعه بیرون شده و با سنگ طریق رزم سپرده و سربازان

بحضرت شاهنشاه غازی شتافت و مورد الطاف و اشفاق شاهانه گشت و فرمان شد که شمس الدین خان
میرزا جان مستوفی را برداشته با جمعی از لشکر بقری و توابع هرات رفته آذوقه و علوفه لشکرگاه حمل نمایند و اگر …
مأخوذ میدارند از بابت منال دیوانی محسوب سپارند و از سوی دیگر شب یازدهم رمضان یار محمد خان افغان … لشکر
در جوش و جنگ و کشاکش توپ و تفنگ به برفراز برج آمده فریاد برداشت که ای لشکر دست از جنگ باز دارید
با ما در این ملک بشهر قدم در نهید و ما را از قبل پادشاه امان دهید تا بر خط فرمان گذاریم و طریق حضرت را سپاریم …
پادشاه شد و فرمان رفت تا سپاه … از جنگ بداشت و در جنب … خان …
در حضرت شاهنشاه منصور … بدرون هرات رفت و هر روز توقف نمود … با جمع
شاهزاده کامران و یار محمد خان و جمعی از بزرگان افغان حاضر درگاه شد و مکشوف افتاد که کامران میرزا در خاطر نهاده
که سخنان دروغ خویش را فروغ دهد و پادشاه را به مواعید کذب و انفاذ زر و سیم از تسخیر هرات باز دارد …
فرستادگان او را … رخصت انصراف داد و فرمان کرد تا دیگر باره نیران حرب افروخته گشت و چون
بر حسب فرمان حاجی میرزا آقاسی لشکریان یک نیمه قلعه هرات را حصار دادند و نیم دیگر را … داشتند بسیار وقت
افغانان از دروازه‌ها در محاصره بیرون شده شباهنگام بر لشکرها تاختن میکردند و با سربازان ساز جنگ
و مبارزت طراز میدادند میرزا آقاخان وزیر لشکر با حاجی میرزا آقاسی آغاز سخن کرد که از پیشین زمان تاکنون قانون
پادشاهان در حصار دادن شهرها چنان بوده ابواب طرق و شوارع را مسدود میداشتند بلکه اگر توانستند حامل
نامه را درون شدن و بیرون شدن نمیگذاشتند اینگونه محاصره که شما فرمان کرده اید و سه دروازه شهر را از آسیب
لشکر معاف داشته اید تا قیامت اینکار بکامت نرسد چه غلات و حبوبات بشهر در آورند و لشکری … ایشان
رسد بکلفت بشهر در برند و شبها نیز بر ما شبیخون آرند و چنان باشد که ناگاه بر لشکر در رسند … هنوز
سربازان ندانند که ایشان دوستانند یا افغانانند شاهزاده محمد رضا میرزا و میرزا نظر علی حکیم باشی و جمعی از سران سپاه
هم بر این سخن همداستان گشتند حاجی میرزا آقاسی سخن ایشان را استوار نپنداشت و … سه دروازه را
حصار و بند و سه دیگر را مفتوح بگذارید عاقبت الحاح کردند و سر این سخن را پرسش نمودند در پاسخ … چون اطراف شهر را
بیک حصار … و سد طرق و شوارع کنیم کار از گرسنگی صعب شود و در هرات … حفظ حصار کنند
و کار ما بدراز کشد اما چون … راه فرار گشاده است چون … سختی چند شهر را بگذارد و در راه
فرار بردارد وزیر لشکر گفت که کار بدینگونه نیست … از تنگنای محاصره خواهد فرار کرد از راه شناخته بیرون
شود بلکه با چند پاره چوب قنطره از بهر خندق راست کند و از دیوار باره فرود شود و از راه ناشناخته فرار کند …
سپاه عرض کردند که راه صواب جز این نیست اگر … بدینگونه در فتح این حصار … است شود
حاجی میرزا آقاسی ناچار گردن نهاد و فرمان داد تا تمامت شهر را در محاصره گیرند لکن چون در فتح غوریان
و بسیار کارها … وزیر لشکر استواری افتاد و شاهنشاه غازی او را ستوده … در خاطر حاجی میرزا آقاسی
… گران افکنده هم داشت که دیگر روی دل پادشاه با او شود با جمله لشکریان جنبش کردند و شهر هرات را نقطه مرکز نهاده پرگار
زدند و از همه سوی طریق صادر و وارد را مسدود داشتند حاجی خان امیر بهادر جنگ قراباغی با فوج شقاقی از جانب …
که … هرات است لشکر برده بجانب دروازه قطب چاق و دروازه ملک جای گرفتند … بر غیب با جمعی از مردم

قزوین سر از لشکر بدر کردند که اینگونه آهنگ و جنگ … را باز دانند مردم افغان از برج خاکستر …
دادن تفنگ بگشادند و سی تن از مردم قزوین را مقتول ساختند در این وقت … و در میان …
قزوین و شقاقی کار بمقاتله رفت و چند تن … صورت حال را معروض داشتند و شاهنشاه خشمگین شده حاجی خان را
بمورد عتاب باز داشت و کیفر گناه او را بوقت دیگر گذاشت با جمله صمصام خان سرتیپ در برابر دروازه
عراق … جهت حبیب الله خان امیر توپخانه برج خاکستر را که در میان بروج هرات بنام … داشت …
باره کوب را … آن برج گشاد دادن گاه … بر زبر آن برج … با جمعی از … قلعه یکبار بزیر آمده …
بزرگ در دل قلعه … افکند مع القصه لشکریان از اطراف … برده و سنگرها پیش دادند از میان فوج
… راه با قلعه نزدیک کرده قرب بدروازه قندهار … و بیست تن از سربازان در مسجد خرابه جای کردند
شبانگاه پانصد تن از افغانان … از شهر بیرون تاختند و …
بدان مسجد خرابه یورش بردند و در هر کرت … سربازان تفنگها … گشاد دادند …
باز پس بردند در کرت سیم … گشته ناچار پشت با جنگ … و هم چنان
بسیار شبها از شهر بیرون شده شبیخون بر سر محمد ولی خان و حاجی خان امیر بهادر جنگ و صمصام خان …
و جان بر سر این جلادت … و از مردم لشکر نیز بسیار کس مقتول و زخمی ساختند با جمله …
امیر بهادر جنگ در حضرت پادشاه معروض داشت که مرا اجازت فرمای تا بقلعه هرات یورش برم و … خواهم
تا هیچ یک از افواج با من جنبش نکند بشرط آنکه چون با مردم خود … یورش برم و شهر هرات را فرو گیرم فتح نامه
در بلاد و امصار بنام من رود چندانکه شهریار … در چنین قلعه یورش … او بر الحاح … چندانکه
پادشاه دیگر سخن نکرد و حاجی خان این سکوت را … لشکر خویش شتافت و … برج
خاکریز تا خندق شهر پیوسته کرد و سربازان … چون روز تاریک شد خندق را انباشته کردند
و بدانسوی خندق جای گرفتند و بهادر جنگ که از پیش روی سربازان میرفت ناگاه با گلوله تفنگ جراحتی یافت
چنانکه از پشت تا سینه … شد و … مرهم کردند بهبودی یافت اگرچه … برخلاف فرمان
… جلادت … شمشیر الماس … محمد ولی خان و جزایل … برج …
بردند و همچنان صمصام خان و … خان تا خندق راه کردند و … خان را جراحتی … رسید و … چنان
افتاد که جمعی از سواران افغان در کنار لشکرگاه کمین ساختند تا هر کس … ماخوذ دارند …
قراباغی و چند تن از غلام تفنگچیان … ناگاه … تن سر و … بر گرفتند …
… زر مسکوک و مقداری قورخانه و اشیاء دیگر … لشکرگاه …
هرات بردند و جمعی از افغانان … از مسلمانان …
… از پس این وقایع میرزا جانی … هرات … کامران میرزا … پادشاه …
… شمس الدین خان سردار و از بزرگان افغان … کامران میرزا … یار محمد خان وزیر کامران …

…

ورود کامران میرزا بر [illegible] آصف الدوله با ایشان و آمدن لشکر خوارزم و میمنه و مقاتله

تفنگچیان و فوج خمسه و قزوین و فوج سمنانی و دامغانی و سیصد تن از فوج خاصه و گروهی از کجوری و کلارستاقی [illegible]
برج خاکستر سنگر کرده و صمصام خان با افواج بهادران بیات در دروازه عراق و برج خاکستر درآمده و حسام الملک [illegible]
افشار با جماعت افشار رودکنار و رود کلبه و جماعت بنده لو و بوربور برج فیل خانه شده و اسکندر خان قاجار دولو [illegible]
با افواج قراپاپاق و مراغه و قراگوزلو و کردوس بیات در دروازه خشک و برج شاه [illegible] درآمده [illegible] خان سرتیپ قراگوزلو
با افواج همدانی در زیر برج خواجه عبدالله [illegible] کردن برج و نظم سنگر پرداخت و محمد خان سردار با افواج عراق در برابر دروازه
قندهار [illegible] کرده [illegible] سپاه با لشکر خویش اطراف هرات را [illegible] زدند [illegible] چون کامران
این سخن را شنید خویشتن را [illegible] با اتفاق [illegible] هرات [illegible] خان ایشیک آقاسی و امیر آخور محمد [illegible]
نزدیک [illegible] فرمانگذار خوارزم [illegible] و والی میمنه و شیر محمد خان هزاره و طایفه تیمنی و جماعت جمشیدی [illegible]
و هشتم پیام داد که اینک محمد شاه آهنگ هرات فرموده و چنان نماید که [illegible] هرات [illegible] خواهد [illegible]
این پادشاه و سپاه از بهر آزادی اسیران شیعه است و این جماعت بیشتر در خیوق و میمنه و میان قبایل [illegible]
پایان کار اسیران [illegible] لاجرم قبایل خوارزم و ترکستان [illegible]
استوار کردند نخستین طایفه تیمنی [illegible] هزار تن سواره و پیاده [illegible] طریق هرات [illegible]
قاجار که با جمعی از سپاهیان حمل غلات و حبوبات [illegible]
عرضه [illegible] السیف [illegible] مراجعت [illegible] کامران [illegible]
پیام [illegible] خان خوارزم [illegible] هزار [illegible] خلیفه عبدالرحمن ترکمان [illegible]
آن [illegible] خاک [illegible] خلیفه عبدالرحمن [illegible] کامران [illegible]
تیمنی [illegible] خان [illegible] شیر محمد خان هزاره [illegible]
[illegible] پادشاه [illegible] سلطنت [illegible]
خلیفه عبدالرحمن [illegible] فیروزکوهی و جمشیدی [illegible] هزار مرد رزم آزموده [illegible]
ساعتی [illegible] آصف الدوله با ده هزار مرد [illegible] توپ [illegible]
گشت [illegible] اسکندر خان قاجار با فوج مراغه و فوج قراگوزلو
و سوار قراباغ [illegible] هزار و دویست تن [illegible]
دو هزار تن [illegible] حسام الملک [illegible] فوج [illegible]
[illegible] فوج قراگوزلو امداد کرد و عبدالله خان صارم الدوله [illegible]
و چهار [illegible] نورالله خان شاهسون [illegible]
شاملو با هزار تن سوار [illegible]
مشهد [illegible] آصف الدوله [illegible]

دارای

دارای [illegible] قلعه غوریان [illegible] نصرالله [illegible]
[illegible] قبایل جمشیدی [illegible] خیمه [illegible]
[illegible] خان جمشیدی [illegible]
مرد جنگ [illegible] از لشکر [illegible] دستگیر شد
[illegible] فرار [illegible] آصف الدوله [illegible] نصرالله [illegible]
[illegible] مردم هزاره [illegible]
[illegible] آصف الدوله [illegible]
[illegible] لشکریان [illegible] قلعه [illegible] ده روز اقامت [illegible]
قبایل اوزبک و دیگر طوایف [illegible] میمنه [illegible]
[illegible] فرار [illegible]
جمشیدی و شیر محمد خان هزاره و [illegible] لشکر [illegible]
قتال [illegible] طریق مبارزت [illegible] افغان مردانه بکوشیدند
[illegible] رزم [illegible]
[illegible] اسکندر خان [illegible]
[illegible] لشکریان [illegible]
[illegible] اسکندر خان [illegible] لشکر طریق دیگر [illegible]
لاجرم اسکندر خان [illegible] هزاره و جمشیدی و فیروزکوهی و قبچاق
[illegible]
[illegible] اسکندر خان [illegible]
[illegible] افغان [illegible]
[illegible] اسکندر خان [illegible]
[illegible] آصف الدوله [illegible]
[illegible] اسکندر خان [illegible]
[illegible] اسکندر خان [illegible] لشکریان
[illegible] آصف الدوله [illegible] اسکندر خان [illegible]

تا بامداد خوانین دارای توانائی که واگر این لشکر هم اکنون از پی جنبش کند دو روز بجلاه شود معلوم نیست که راه
بروشان بستند و چه نیرو در تاریک شب تباه گردند با جمله آن شب تا بامداد بودند چون سپیده بردمید جعفرقلیخان
قراجه داغی و سرخای قراگوزلو و طهماسب خان افشار را با افواج خود و جعفرقلیخان شادلو با سواران کرد شادلو و کلاه
کلیائی بحکم آصف الدوله بمدد اسکندرخان بیرون شدند هنوز از دره بالا آفتاب ... زاده بود در بلخ
برسیدند اسکندرخان همچنان از پی لشکر ترکمانان از پی میعاد ... برسید لشکر برای حرب و ضرب بالا
گرفته ... لشکر ... کوشش در آمدند مردم اسکندرخان نیز نیرو گرفته از ... گونه ... ایشان
ترکمان را شکستند و هزیمت دادند از قضا در این وقت سه هزار تن سوار بود ترکمان رسید هر ... چنین
این ... دیگر ... دل قوی ساخته آهنگ جنگ کردند جعفرقلیخان کرد شادلو و سواران خراسانی تا ... برده از
پیش روی ایشان پراکنده شدند ... در میان ... لشکر حرب ... ایشان ... شیرخان ... بر جنگ ...
قراجه داغی ... جعفرقلیخان برسید و جنگ بپیوست ... دلیرانه ... دادند ... سواران خراسانی
و شادلو متفق گشتند ... رحیمداد سلطان هزاره ... بسرداری ... صعب ...
و بسیاری از مردم او اسیر و دستگیر گشته ... ترکمان ... جنگ دادند و ... داشتند دارائی لشکرگاه
آصف الدوله ... آصف الدوله ... تقسیم ... داد ... بیک نام
داشت ... شیر محمدخان هزاره ... فرار کرده ... لشکرگاه ایران شده بود دلیرانه ... سپاه
... غالب ... وقت ... فرصت ... لشکر را بمیان دره ...
داد و ... داشت چون لشکر ... دره در آمد ناگاه ترکمان ... بیرون تاختند
... طهماسب خان افشار ... کوه ... مبادا دشمنان
... دره ... لشکر ... سپاه ترکمان ... لاجرم لشکر ایران در آن
تنگنای دره ... نه قوت ... نه نیروی ... در این وقت سواران خراسانی
... از ... برآمده ... طهماسب خان ... پیوستند
... ترکمان ... کوه ... بود از میان ...
از شدت ... جعفرقلیخان شادلو ... داشت
این وقت ... لشکرگاه شد ... جنگ ... لشکریان ... را
لشکرگاه ... فراوان ... هزاره مفقود شد چنانکه آصف الدوله
... آصف الدوله اسکندرخان را با سواران قراجه داغی ... سعلقی

سپاه مامور

سپاه مامور فرمود و محمدرحیمخان برادر جعفرقلیخان را با سواران شادلو بجای او بگذاشت و لشکر را کوچ داده تا منزل خواجه ربند
براند ... منزل ... افتاد ... از ترکمانان بر مردم اسکندرخان تاخته ... عقب ساخته چند
تن ... آصف الدوله حکم داد تا سواران لشکرگاه ... بستند و برنشستند نخستین ... سوار
بود قراولان رسید هم ... سه هزار سوار هزاره ... بیرون تاخته و جنگ ... سواران
... چون این ... ایشان ... توان ... آن ... پیاده شده اسبها را ... نشستند
و ... دارای ... شد از طرف اسکندرخان قاجار و جعفرقلیخان قراجه داغی ... سوار رسیدند و هم از ...
ایشان آصف الدوله ... از لشکر راه ... سواره هزاره را ... نماند ... تواند
... جنگ ... آصف الدوله ... داده ... شهر ... در این ... مردم آن
... بالا مرغاب ... قراولان سپاه ... از ... دار ... بیابانها ... شبانه
... و چون ... لشکر ایران ... ترکمان ... و در مراتع خویش ... نمی توانستند
... خانواده جمشیدی و فیروزکوهی ... مرو را ... بالا مرغاب ... کشیدند
و ... شیرمحمدخان هزاره و ... جمشیدی ... خان فیروزکوهی سواران جنگ ... گرفته ...
... خلیفه عبدالرحیم ترکمان و نادرمرزای پسر کامران میرزا ... جان ... پیوستند
و مجلس ... مشورت ... جان ... دادند از ... و مناجرت
... این ... هزار تن سوار ... گرد ... بجمله ... بلند ... گاه
هندوستان ... چهار جای سنگر بستند و ساخته جنگ نشستند اما آصف الدوله ... هر
طی مسافت کرد در این وقت یکی از اسرای شیعی محمد نام داشت ... شیرمحمدخان هزاره ... شیر او را برگرفته
... آصف الدوله ... صورت حال را مکشوف داشت ... از جماعت ... مردم میمنه
... خودی ... سواره ترکمان سالور ... و ... چهار ... هزار ... هزار
... این لشکرگاه ساخته ... لشکر ... آورده ... اسب ...
از لشکرگاه ... آصف الدوله ... مشورت امیران سپاه ... و انتقال ...
در لشکرگاه ... ابراهیم خان قاجار را ... هزار تن سواره و پیاده و ... عراده توپ ...
باز داشت و لشکر ... عراده توپ جنبش داده ... در ... لشکر ...
ترکمان نزدیک شد ... از ... دلیران ... بستند آتش توپها
... نخستین ... میمنه ترکمان حمله ...

مراغه بر میسره تاختن بردند جعفرقلیخان رتبه قراجه داغی با فوج خویش راه قلب پیش گرفت و کلبعلیخان حسام الملک رتبه و مصطفی قلیخان و جعفرقلیخان شاه دلو در حرکت محمدخان تیموری و دیگران و ترکمان با افواج خود یکبار از غایت جوش که حمله بردند دار الموز ترکمان چون شیران غضبان بجنگ درآمدند و چهار گرت هر گروه حمله آوردند چنانکه با لشکر ایران بیامیختند و با تیغ و خنجر خلق بیومیه برچیدند و هر گرت و بچهان از دلاور ترکمن کرکس برایشان با مردی و ترکمانان را از پی بردند و در گرت چهارم سوار ترکمان یکباره پشت داد این الظلم سواران ایران در قفای هزیمتیان تاختن گرفتند و در بیابان لشکرها یورش دادند و از اشرار چنان شاهیون مردم خود در آن معرکه جلادت اقبال مظفر ساخته مع القصه منهزمین از ترکمان در آن کرو دار اسیر و عرضه شمشیر گشت ناچار بنه و اعزه و قبائل بگذاشتند و یکباره طریق فرار بر داشته لشکریان ضمیمه و خرگاه خویش را در لشکرگاه ایشان است که سه روزه اقامت کردند و اموال و اثقال ایشان را اغتنام با خود داشتند این وقت یارمحمدخان امیراخور کامران میرزا و ملازم میرزای نادرمیرزا البوم زده این فتح را دست آویز کرده بر این رهوار برنشست و چون برق جهنده طی طریق کرده بمعسکر شاهنشاه غازی پیوست و صورت حال را معروض کارداران درگاه داشت و از معتمدان درگاه شد و نوازش خسروانه دید اما حشمت الدوله بیدار این فتح آهنگ هرات از بهر کرد منزل بمنزل چکمه و اول این ارض ستوده آمد و از آن بمنزل الکتی خواجه کوچ داد بعد از آن که در این جماعت را حدیث کرده الکتی خواجه عمارتیست که شش تن از مردگان را در آنجا بودیعت نهاده اند و در جسد ایشان هیچ خلل راه نکرده و غبار با دیم نشده و جسد سگ را که هم به دیگر کنار ایشان افتاده نیز بر صورت نخستین است و از خم دندان سگ بر ران آهو نمایانست چنانکه هیچ نقصان نپذیرفته و موی بر تن سگ و آهو را خلل نرسیده و همچنان مرغی مانند حصار در آشیانه است و هیچ جای آنرا آسیبی نباشد و بعضی از مردم گمان کرده اند که ایشان اصحاب کهفند و مقالات بسیار در قصه اصحاب کهف و رقیم را در کتاب اول ناسخ التواریخ رقم کرده و صواب آن درست است اکنون بر سر سخن رویم حشمت الدوله از الکتی خواجه بمنزل چهارشنبه دا از آنجا بارض قیصار فرود شد و تا میمنه دوازده فرسنگ مسافت داشت در این منزل یکباره کار بر ترکمان صعب افتاد ناچار بزرگان میمنه و سرپله و ایلات آن حدود و شیرغان و دیگر ترکمانان چهار اویماق و دیگر قبایل از در ضراعت بنزدیک حشمت الدوله آمدند و در انقیاد و اطاعت فرود داشته و خواستار شدند که لشکر از قیصار جنبش نکند و ابواب کوشش و کشش مسدود دارد اما اینکه حشمت الدوله تنی چند از مردم خویش را بمیمنه فرستد و هر چه خواهد فرمان دهد تا ترکمان فرمان پذیر شوند حشمت الدوله مسئول ایشان را باجابت مقرون داشت و جعفرقلیخان کرد شادلو را روانه میمنه نمود

[illegible]

جعفرقلیخان

جعفرقلیخان راه برداشت و در شش فرسنگی میمنه شیرمحمدخان هزاره و زمانخان جمشیدی با هزار سوار او را پذیره شدند و در قلعه الله آلال بمکتب اسفندیارقلی فرمود معتمد متهما کوند و روز دیگر از طریق دقوز کتل روانه میمنه شدند و دقوز کتل عبارت از نه کوه باشد و نادرشاه افشار از بهر عبور دادن توپ بمیمنه همه جا در سنگ خاره شارعی کرده اند که جبل جون بدو فرسخی میمنه رسید خوانین عامت قبایل با هزار سوار باستقبال او رسیدند و با وی تا میمنه برفتند حضرت ایشان و اهالی میمنه مقدم جعفرقلیخان را عظیم گرامی داشت و او را اشارت نزده او از بهای بزرگ بود در فرمانبرداری و چاکری شاهنشاه غازی بجای آورد حکم بهاءالله فرزند خود حکومت خان... بشرط کردگان را مور داشت و همواره ملازم رکاب پادشاه باشد و همچنان رستم خان شبرغانی و شاه ولیخان اندخودی و ذوالفقار شیر سرپله از قبیله ازبک و شیرمحمدخان هزاره و زمانخان جمشیدی و دیگران از کردگان قبایل هر یک یکی از فرزندان خود را از بهر ارودگان گسیل حضرت شهنشاه غازی داشتند و نیز زمانخان جمشیدی میراحمدخان عمزاده خود را با کردگان ایشان همراه داشت و معهد سر اسب حشلانه و ترکمانه در لشکر سلطانی را لایق بود از بهر پیشکش کرده کرده را درایلات و اهالی ... عرایض ایشان را نیز دادند و آنچه جعفرقلیخان را رخت بمعسکر حشمت الدوله آمد و از آن وقت ترکمان قزل سفید واز ابواب ... اقلا و مردم میمنه از خورد و بزرگ بوشیده ... حمداده بمعسکرگاه آوردند و لشکر را سعادت عیش و خصب نعمت حاصل شد و عبدالله خان قپچاق برادر شاه پسندخان بنزدیک حشمت الدوله شتافته قلاده طاعت بر گردن نهاد و عفو عصیان خویش را بر زبان ضراعت خواستار آمد و دوازده هزار خانوار قبایل قپچاق و موچای و فیروزکوهی را در تحت فرمان او بود از قیصار کوچ داده بحسب فرسنگ باز پس آورد و در مساکن خویش جای داد و همچنان از کوی دهمر مضر اتابک برادرزاده خود را با عریضه و پیشکش جوانان روانه درگاه شهنشاه غازی نمود حشمت الدوله را فرمان مراجعت دهد چنانکه در جای خود مرقوم افتد

انگیختن علمای هرات افغانان را بجنگ شیعیان بنام جهاد

چون این اخبار بکامران میرزا رسید و فرستادگان ایشان بهیئت مفقود مراجعت کردند از ناچاره با یارمحمدخان وزیر خود سخن بشوری افکند و بصوابدید یارمحمدخان ملا جنید که او از اجله علمای هرات بود مردم قریه پشتنگ را که از جمله سادات شمرده میشدند بشهر طلبیدند و در مسجد جامع مردم شهر را انجمن کرد پس از نماز جمعه ندا در داد که ای مردم این سپاه اگر بدین شهر راه کنند جان و مال شما هدر شود و حفظ جان و مال واجب است و از بهر زیادت مقاتلت با این جماعت جهاد فی سبیل الله است اگر کشته شوید جای در بهشت کنید و اگر ایشان را بکشید هم بهشت شما راست مردم را بدین کلمات

جنبش داده گروه گروه بکرابه دررفتند وغلبه کردند وناخن بچهره نرد کفن بپوشیدند مردم اشکی
از پیش روی وشهریان از فضا آلات حرب وضرب برگرفته از دروازه خوش باهنگ مقاومت بیرون
شدند ونخستین بقراولان محمد خان امیر تومان بازخوردند وجنگ بپیوستند در بدو گیرودار گلوله
تفنگ بر مغفر علی محمد خان کرد چه آمد وبرجای سرد شد یکتن از افغانان بشتافت که سر از تن او
برگیرد علینقی خان افشار چون این بدید با تیغ آخته بتاخت وهیچ تن از افغانان را بعرصه شمشیر ساخت
وخود نیز مجروح شده با همان جراحت جسد علی محمد خان را بر قرپوس زین حمل داده از آن معرکه
بیرون برد وانوقت خبر ترکتاز ایشان در لشکرگاه پراکنده گشت محمد ولیخان سرتیپ شقاقی
ومحمد خان خوئی وجنرال بروسکی با قراولان افواج خود از جای جنبش کرده برا بجماعت حمله بردند
در اول حمله سی وهشت تن از افغانان وچهار تن از سادات بشنگ ویکتن از اعمام کان
یار محمد خان وزیر مقتول گشت وپنجاه وشش تن جراحت یافت وجمعی نیز اسیر گشت افغانان
پای اصطبار بلغزید وپشت با جنگ داده بشهر درگریختند وجنرال بروسکی بتیر درین جنگ زخم
برداشت از پس این جنگ برحسب فرمان جسد علی محمد خان را بمشهد مقدس حمل داده بخاک
سپردند ومحمد صالح خان فرزند او بجای پدر منصوب گشت وهم دیگرباره یار محمد خان افغان بسفیر
حاجی خان ندا در داد وطلب امان کرد وبرحسب فرمان شاهنشاه غازی یکتن از یاوران فوج
شقاقی بشهر هرات در رفته آغاز گفت وشنفو کرد در پایان کار سخن چنان برآمد در کار نخستین
با عزیز خان کردند وهم دراینوقت نجفقلی خان قرچی بوزباشی با صد تن غلام از اردو بیرون شد
که از تربت شیخ جام وصد هزار من اقدس از ذخیره وعلوفه وقورخانه بجانب لشکرگاه حمل دهد
چنان افتاد که اللهقلی تورهء با پانصد تن سوار از ترکمانان جنگ آور بعد کامران میرزا کمین
داشت واز سوی حبیب الله خان امیر توپخانه برای حمل قرانه که از دار الخلافه میآوردند از لشکرگاه
لشکری بیرون شده در عرض راه سواران ترکمان را دیدار کرده بر ایشان حمله بردند وازجانبین بانگ گیرو
دار برخاست زمانی دیر برنیامد که از ترکمانان سی وچهار تن را سر برگرفت وپنجاه وشش کس را
دستگیر نمود وبقیه پنجاه سراسب ماخوذ داشت بقیة السیف بزحمت فراوان از معرکه راه فرار گرفتند
هم از قفای این ترکمانان چهار فرسنگ تاختن کرده روز دیگر ایشان را از پیشگاه پادشاه بگذرانید
حکم رفت تا ایشان را تیر عرضه تیغ ساختند وامیر توپخانه وملازمانش را بخلاع فاخره آفرین مفاخرت
فرمودند ونیز فرمان شد مصطفی قلیخان معادل چهار هزار خروار غله از محال باخرز بلشکرگاه حمل دهد

تالشکریان

تالشکریان را وسعت وسعتی در امر معیشت پدید آید ودرین هنگام چون فصل خریف بحدود سستان
از پی درمیرسید شاهنشاه غازی بفرمود تا مردمان در ظاهر هرات از چوب وسنگ وگل
از بهر خویش خانها کنند روزی چند برنگذشت که شهری از نو بنیان گشت ومردم قورخانه
وجبا خانه نیز کارخانها برآوردند وبعد اسعیدخان قراباشی توپهای بزرگ بریختند چنانکه
کرد کمان مراجعت بیرون نتوانستند رفت وهمچنان گلوله توپ بریختند وبارها بساختند وفشنگ
بپرداختند دراینوقت برادرزاده والی میمنه حاضر درگاه پادشاه شده وعریضه وپیشکش ایشان را
پیشگذرانید واظهار ضراعت واطاعت کرد شاهنشاه غازی رسول او را بدل خاطر باز فرستاد
وفرمان کرد تا آصف الدوله طریق مراجعت سپارد واو در عشر اول ذیحجه الحرام بلشکرگاه
پیوست وبزرگان قبایل جمشیدی وهزاره وتایمنی را که بردگان آورده بود عرض داد ومورد
التفات خسروانه گشت وحکم شد تا از گذر هرات راه خراسان گیرد ودر حمل ونقل آذوقه
وعلوفه بلشکرگاه سعی جمیله معمول دارد وآن مردم که بردگان آورده بود بخلع فاخره نواخت و
نوازش فرموده با وطان خویش رخصت مراجعت داد آصف الدوله خراسان آمده بجانب بار
هرات شده یار محمد خان را دیدار کنند باشد که او را بلجان پند وموعظت ازین غفلت وجهالت
بزیر آرد با بجهت حاصد که چاپار شد ویار محمد خان را طلب نمود وچندانکه با او از در بیم وامید
سخن گفت مفید نیفتاد ولاجرم برحسب فرمان طریق خراسان برگرفت وهم دراینوقت از جانب کهندل خان
سردار کابل ووالی سیستان ورنجیت سنگ پادشاه پنجاب ونیز والی قتا توره والی خوارزم رسولان چرب
زبان وتحف وهدایای فراوان از دنبال یکدیگر برسیدند وهریک مورد نواخت ونوازش شد ونیز والی
ممالک ایران مثال دیوانی وتسوقات سلطانی را افضلعلی خان یوزباشی بلشکرگاه حمل دادند وهم درین سال
خسروخان والی اصفهان از محمد ابراهیم دربیگی که از خلایان محال لنجان بود رنجیده خاطر گشت وچنان
دانست که رعیت لنجان را در گذاشتن مثال دیوان متمکن باشد لاجرم او را ماخوذ داشته محبوس فرمود
وچندانش بیازرد که هم در زندان جان بداد کردار درخاطر مردم وحشت انگیخت اما هنوز فرمان
بزیر بودند چنان افتاد که بعد از روزی چند آقا شفیع نجف آبادی از راه مردی شناخته بچهره بر نشینی
درافکند خوب وبدان او گفتند چه محکمان با آقا شفیع بدان معاملت درمیان آید که با محمد ابراهیم کرد
نخستین انجمن که از در ضراعت بیرون شدند وبزرگان شهر را بشفاعت برانگیختند آقا میر محمد مهدی
امام جمعه طلب پیغمبر خسروخان کرد وخواستار رهائی او گشت خسروخان بپذیرفت رنجه ودر قید

وبنداقا شفیع بهفرقه لاجرم مردم بشوریدند وغوغا برداشتند واوباش شهر بر خسروخان بتاختند
واو را در عمارت هفت دست بمحاصره انداختند روزی چند کار بمقاتلت رفت واز جانبین
جز گلوله تفنگ درمیانه رسول نبود وصورت اینحال روز بروز حرکت شاهنشاه غازی بجانب هرات
معروض درگاه افتاد شاهنشاه غازی بفرمود تا فرخ خان غفاری کاشانی بدانجا شده صورت
حال را باز داند وبعرض رساند فرخ خان از طهران راه برگرفت در منزل مورچه خورت عباسقلی خان
توپچی باشی سابق از قبل خسروخان او را استقبال کرد وملا محمد مهدی امام جمعه اصفهان ملا محمدعلی مذهب را
بنزدیک او فرستاد وهریک همی خواستند او را بسرای خویش برند وبا او متفق شوند ومردم شهر بجمع
از دروازه بیرون تاختند وبا فرخ خان بشهر دررفتند همی خواستند او را بسرای امام جمعه در برند
فرخ خان گفتار هیچیک را نپذیرفت رنجه وبسرای خویش منزل اختیار کرد وچون بدانست که میان
مردم اصفهان وخسروخان کار باصلاح نتوان کرد صورت حال را معروض درگاه داشت لاجرم کار
داران دولت منشور کردند تا خسروخان را روانه درگاه سازد وخود بنظم شهر واخذ خراج دیوانی بپردازد
تا انگاه که حاکمی نصب شود واز پس آن فضلعلی خان قرباغی را منشال حکومت بدادند بجرا و بعد از
چهار ماه دیگر فرخ خان در اصفهان ببود ومنال دیوانی را بپرداخت وبعضی ادات وآلات برسم
بلاد موریه بساخت وروانه هرات گشت وفضلعلی خان درکار خویش استوار شد ومردم را آسوده
خاطر نمود وچون مجدد دیگرباره مدت حکومت او بگذشت میرزا جواد اصفهانی که وزیر منال دیوانی بود در اخذ
درافتاد اموال مردم واتلاف منال دیوان خود داری نتوانست کرد وهمه شب بلهو ولعب وساز
ب بروز آورد وعاقبة الامر از وخامت عمل بترسید ووهم کرد مبادا وقتی فضلعلی خان از منال
دیوان پرسش کند بدان سر شد که با جماعتی همداستان شده بسفر هرات کند ودست او را از حکومت اصفهان
باز دارد وفضلعلی خان مکنون خاطر او را مکشوف داشت واو را مهمل نگذاشت وناگاهش دستگیر ساخته
جهان ... بپرداخت وهم درین سال شاهنشاه غازی شاهزاده طهماسب میرزا مؤیدالدوله را
که حکومت همدان وتوابع آن اراضی داشت حاضر حضرت نموده فرمان کرد تا در سفر هرات ملازم
رکاب باشد واو بسیج راه کرده از قفای لشکریان کوچ داد ودر اراضی هرات بدرگاه پیوست
وتا هنگام مراجعت شاهنشاه از قدم خدمت بسیج شب وروز بنا سود

فرار کردن ملک سلطان وبعضی شاهزادگان از قلعه اردبیل بمملکت روسیه

وهم درین سال مرض طاعون در مملکت آذربایجان راه کرد وشهر مراغه واردبیل را فرو گرفت چون

۱۴۱۷

هوای شهر تبریز بسلامت بود ملک سلطان را از مراغه ودیگر شاهزادگان از اردبیل بلده
تبریز تحویل دادند چون بلدی طاعون بنشست دیگرباره فرمان شد تا در اردبیل جای کنند
ایشان ملک سلطان ومحمدتقی میرزای رکن الدوله وحسینعلی میرزای شجاع السلطنه ومحمدتقی میرزای حسام
السلطنه واماموردی میرزای کشیکچی باشی وشاهزاده محمود وشفیع میرزا ومحمدحسین میرزای حشمة الدوله
وبدیع الزمان میرزای پسر ملک آرا بودند چون بچند از مدت زمان در قلعه اردبیل توقف نمودند
رکن الدوله درخاطر گرفت که اگر توانند از شکنج زندان فرار کنند وخواست تا از
میان قلعه به بیرون شهر نقبی حفر کند واز آنجا بدر شود پس این اندیشه مکنون ضمیر را مکشوف ساخت وشاهزادگان را
برانگیخت که باید درین قلعه گرمابه از بهر خویش کرد واز حاجت میان شهر رفتن وبا مردم فرومایه
شنیدن وگفتن مستغنی گشت پس بصوابدید یکدیگر محمدحسین میرزا با محمدخان زنگنه امیر نظام
مکتوبی کرد که اگرچه ما بازداشته زندانیم اما پادشاهزادگانیم وخود هریک در شهری شهریاری
بوده ایم وبا ساز وبرگ شاهانه غنوده ایم وامروز درین قلعه گاه وبیگاه محتاج گرمابه شویم وناچار باید
بمیان شهر عبور کنیم وبا اهل برزن وبازار درحمام همعنان شویم این حادثه بسیار بر صعوبت است
ونام دولت را نیز زیانی است اگر تو از مال خویش تن معادل سیصد تومان زر مسکوک درراه ما بذل کنی
تا درین قلعه چنان حمامی کنیم بسیار بنا شود وهریک از شاهزادگان درکنار آن مکتوب کلمه چند
رقم کردند وخاتم برنهادند چون مکتوب ایشان ملحوظ امیرنظام افتاد سیصد تومان زر
ایشان انفاذ داشت وشاهزاده رکن الدوله متصدی عمارت حمام گشت ومهدیقلی میرزا
پسر نایب السلطنه که حکومت اردبیل داشت وحاجی علی عسکر خواجه سرای که وزارت او بسپرد اگرچه بدروازه
بدان قلعه در می آمدند وشاهزادگان را باز پرسش میکردند بسبب بنیان حمام از حیلت ایشان غافل بماندند
بالجمله شاهزاده رکن الدوله ملا محمد ابراهیم برادرزن خود را روانه قزوین کرد تا بهانه خرج حمام دو تن مرد
مقنی آورد وایشان را بفرمود تا بکار درآمدند ودرنهان مقنیان را آموختند تا از جای حمام نقبی بیرون باره
برند چنانکه از میان خندق سر برکنند واین خندق که همه ساله پر آب بود از قضا بسبب قلت باران خوشیده بود
ودستان واوان داشت بالجمله مقنیان همه روز جای حمام حفر کردند وهمه شب نقب بردند ومسیله ... خاکها را
ببستند وبا خاک حمام زیر وزبر کردند تا آنگاه که سر از میان خندق بیرون کردند وراهی ... شد
سنگی بر سر آن سوراخ نهادند واز سوی دیگر سر نقب را استوار کردند ومسافت این نقب ... ذرع بود
چون کار نقب بپایان رفت شاهزاده محمود ومحمدحسین میرزای حشمة الدوله از ره رود ... شاهزادگان

قرار دارند وهم کردند که مبادا بعد از فرار شاهزادگان ایشان را بزحمت شکنجه رنجه دارند لاجرم حاجی
علی اصغر را دیدار کرده او را گفتند روزی چند برنگذرد که شاهزادگان در ارک دولت روبه خواری
یافت حاجی علی اصغر آشفته خاطر شده با توانائی برای رکن الدوله داشت نفت و رکن الدوله از ورود
او بحث بتر رسید و از برای پنهان داشتن از صواب چنان دانست که [illegible] او را بر سر نقب بازد
تا اگر در خانه فحص کنند بزیر پای خویش گمان نبرد با کجا رب طی بستر و حاجی علی اصغر را برنشاندند از قضا
که بیان نقب در رفته بود و چون نقب را تاریک و سده الراس یافت مضطرب شد
و هر زمان برجستن که خویشتن را بدان تخته پاره که بر سر نقب نصب بود بکوفت و بانگ
برآورد و رنگ در چهره رکن الدوله دیگرگون شد و حاجی علی اصغر آن بانگ می شنید و پرسش
مینمود اما فهم نمیکرد که از کجاست و چون قضا برین رفته بود این راز مستور بماند و حاجی علی اصغر [illegible]
ایشان باندرز و پند سخن کرد و رکن الدوله در پاسخ سوگند یاد نمود و او مطمئن خاطر شده برخاست و راه
خویش گرفت دیگر باره رکن الدوله ملا محمد ابراهیم را بیرون فرستاد تا بدست تجارت ده سر اسب نجیب
و استر [illegible] در قریه کلوران و نزدیک بقلعه ارک [illegible] گفت چون فراری شوند در قزوین برده
بفروشم و سود برم چون اینکار را بپای رفت رکن الدوله خواست بداند که اگر شاهزادگان ازین راز آگاه
شوند با او همراه خواهند شد یا [illegible] این راز از ایشان بیرون خواهد افتاد با خویش اندیشید که در خلال
بند با ایشان مشورت میکنم و ایشان را بکاری صعب [illegible] مطلع اگر اجابت کردند [illegible] ازین نقب دل
گرمی خواهند داشت و اگر نه این راز از ایشان مستور دارم لاجرم شاهزادگان را در یک مجلس انجمن کرده گفت
تا چند درین محبس خواهیم زیست گفتند چه چاره توان کرد گفت اگر [illegible] گویم [illegible] گفتند آن
چیست گفت ما خود چند تن از شاهزادگانیم رزمها کرده ایم و جنگها دیده ایم [illegible]
و همه را با تیغ بگذرانیم و از قلعه [illegible] شاهزادگان گفتند [illegible] چگونه توانیم [illegible]
جان برین کار نهیم رکن الدوله گفت کسی را از جان [illegible] چگونه ازین زندان توانند جست [illegible] شاهزادگان [illegible]
و هر کس برای خویش شد [illegible] گفت اگر [illegible] ازین بند [illegible] گفت [illegible]
[illegible]
قرار داشت چون [illegible] ساعت از شب [illegible] ظل السلطان را آگاه کرد [illegible] و هر [illegible]
بر سر نقب آمده سر آن را باز کردند و چند شمع در میان [illegible] و از آن سوی [illegible] مواضعه کرده بود ملا محمد ابراهیم
با چهار [illegible] اسبها را بر داشته تا نزدیک خندق [illegible] و از سوی [illegible] چون شاهزادگان خواستند
بیرون نقب رفتن رکن الدوله [illegible] آغاز [illegible] که فردا [illegible] چون [illegible]

۸۱۱

برداشته رکن الدوله [illegible] او را نیز حاضر کن پس نصرالله میرزا با چهار [illegible] و هر چهار تن به نقب در رفته از میان
خندق سر بدر کردند در این وقت ظل السلطان از هول و هیبت مدهوش شد رکن الدوله بفرمود تا رسن بر کمر او
بسته از خندق بفراز بردند [illegible] از پس پشت او [illegible] داد و راه [illegible] پس شتاب زده راه
بر گرفتند و در عرض راه میان درختستان [illegible] پاره شد [illegible] در میان درختان از چپ و راست
[illegible] راه [illegible] تا سپیده بردمید و روز روشن شد پس راه را بشناختند و بقوم [illegible] پیوستند
چون دو ساعت از روز سپری شد بقراول خانه دولت روسیه رسیدند و از قلعه اردبیل تا بدانجا ده میل مسافت
[illegible] قراولان [illegible] ما را با کارداران دولت ایران بسپارید و نیز اجازت دهیم [illegible]
[illegible] اکنون [illegible] باشید تا صورت حال را [illegible] داریم [illegible]
حکم کند چنان خواهیم کرد [illegible] این قصه را [illegible] چهل روز [illegible] مردان خان
[illegible] حال شاهزادگان [illegible]
در حال حاجی علی اصغر را [illegible] و صورت حال را [illegible] از غضب پادشاه بر جان
خویش [illegible] رکن الدوله را [illegible] عتاب [illegible] با چوب [illegible]
[illegible] شاهزادگان
[illegible] محمد تقی میرزا [illegible]
[illegible]
[illegible] محمد تقی میرزا حسام السلطنه [illegible] محمد تقی میرزا [illegible]
[illegible]
[illegible] محمد تقی میرزا [illegible]
[illegible]
[illegible] شاهزادگان [illegible]
[illegible]
[illegible]
شاهزادگان [illegible]
[illegible]
[illegible]

[illegible]

ودوا کاج این مسلک بهی الحاج که شاهزادگان در مشهد شده و مشهد امیر دو کول احمق بر خیز و راه خود گیر ما هر یک
پادشاهی و پادشاه زاده بوده ایم و بر سر تاج و تخت خصمی کرده ایم [illegible] در محبس گرفته ایم الکنون بار شریم
و خود را عرضه تیغ تیز ساختیم از ابداکه تو مرد پیر خصمی از ده [illegible] مربع و دو کرمی خود بر خوردار باش این تقلید
لضاعت را از خون این جماعت افزون میدانم و او را بگفته دم در برخیز ای پیر احمق و از پیش براندند
ناچار حاجی [illegible] اصغر بازار دمیده شد و محمد تیمور را صورت حال را در عریضه اظهار داده در رکاب [illegible] فرستاد و در هر
سال [illegible] حرکت اردوی پادشاهی بطرف هرات حسب فرمان حسین خان سرتیپ [illegible] با سپاه آذربایجان به
سواره و پیاده لشکر آذربایجان را با توپخانه و قورخانه کوچ داده وارد هرات گشت و در اول [illegible] از بیابان [illegible] که از
سو هرات [illegible] تغییر [illegible] مستحال ساخته با خود [illegible] دو روز [illegible] چهارده روز فوج
سرباز و [illegible] در پیشگاه حضور عرض داده [illegible] خسروانه گشته [illegible] تبریز [illegible] قصبه [illegible]
[illegible] تا منزل [illegible] مستر [illegible] وزیر مختار انگلیس مامور [illegible] توقف داد [illegible]
از [illegible] شاهنشاه غازی بطرف هرات و افغانستان [illegible] گشت [illegible] از فتح هرات و افغانستان
مملکت هندوستان [illegible] دولت انگلیس [illegible] دفع [illegible]
و ایران [illegible] هندوستان [illegible] [illegible] خیالات [illegible]
بدولت انگلیس [illegible] تا موارد [illegible] الحقه [illegible] کارداران ایران واجب [illegible]
و تغییر [illegible] انگلستان [illegible] باصلاح [illegible] تهمت [illegible] را رفع سازد و [illegible]
فرانسه و [illegible] صداقت [illegible] ابراهیم [illegible] از آنجا [illegible] حسین خان [illegible]
[illegible] احوال [illegible] و مامور سفارت دول [illegible]
[illegible] بزرگ گشت و روز [illegible] تبریز [illegible] شده و [illegible] طریق [illegible]
و [illegible] راه [illegible] و ایران [illegible] پاشا حاکم [illegible]
رسید و [illegible] ارزن الروم آمد عثمان نوری پاشا سر عسکر و حاکم ارزن الروم قدوم او را گرامی داشت
وارد مملکت [illegible] تمام گوشه [illegible] شهر و اسلامبول از [illegible] عثمان پاشا حاکم [illegible] حسین خان [illegible]
روز [illegible] و [illegible] صد و [illegible] فرسنگ مسافت [illegible] روز [illegible]
[illegible] وارد اسلامبول شد [illegible] رمضان [illegible] افندی و میرزا جعفر خان مشیر الدوله
وزیر مختار ایران [illegible] حضرت سلطان [illegible] و ملاقات [illegible] شاهنشاه غازی [illegible] را از احوال [illegible]
[illegible] از حضرت سلطان [illegible] دولت فرانسه [illegible] اسلامبول [illegible] توقف بود

قصه سفارت حسین خان آجودان باشی بممالک اروپا

[illegible] ششم پادشاه مملکت انگلیس [illegible] و چون از [illegible] سلطنت [illegible] دختر برادر او که ویکتوریا نام داشت [illegible] از سلطنت گشت [illegible]

ساز مراودت و مخالطت نهاد اما لارد پالمرستان چه [illegible] حسین خان را پیام داد و اگر از بدرفتاری [illegible]
خواهی که راه [illegible] سفارت ایران به انجا خواهی شد چنانکه مستر مکنیل در ایران [illegible]
انجام [illegible] راه نیاید با جمله حسین خان هجده [illegible] داده [illegible] جزیره [illegible]
آمد و از آنجا قطع مسافت که از طریق جزیره [illegible] مملکت [illegible] دار الملک [illegible]
پرنس مترنیخ وزیر دول خارجه را دیدار کرد و او بعضی از مکاتیب مستر مکنیل را که از ایران بلندن فرستاده بود
و در آنجا بطبع [illegible] ساخته بود انکار ساخت [illegible] کارداران ایران و شکایت از [illegible] شاهنشاه غازی
بهرات [illegible] حسین خان [illegible] از نقض عهد کارداران انگریز [illegible] عهد [illegible] اول تاریخ قاجاریه
رقم شده [illegible] شاهنشاه ایران قصد افغانستان کند دولت انگریز را در میانه [illegible] جنگ
به [illegible] و اخبار جنگ [illegible] کامران میرزا را در مخالفت پادشاه ایران اغوا نموده پرنس مترنیخ
گفت [illegible] و این کلمات را رقم [illegible] بلندن فرستم و [illegible] دولت انگریز را [illegible] عهد
شناخته [illegible] لارد [illegible] انگلیس [illegible]
حسین خان را دیدار [illegible] دولت انگریز و ایران [illegible] و [illegible] و مخالفت تو
در هرات [illegible] کارداران انگلیس [illegible] حسین خان [illegible] وزیر
دول خارجه [illegible] شاهنشاه ایران [illegible] افغانستان [illegible] تسلیم
کنیم و موجب سپاه آذربایجان [illegible] حسین خان صورت حال را عریضه کرده بدست
[illegible] روانه درگاه شاهنشاه غازی داشت و خود [illegible] ادراک خدمت امپراطور
که مورد الطاف و اشفاق گشت و روزی چند ببود تا جواب مکتوب وزیر دول خارجه از لندن برسید
[illegible] دولت ایران [illegible] مکاتیب [illegible] کارداران
ایران [illegible] معذرت کنند عذر [illegible] پذیرفته [illegible] توقف [illegible]
شاهنشاه ایران [illegible] امپراطور [illegible] محرم [illegible] مملکت فرانسه [illegible]
2 [illegible] علیرضا پاشا [illegible] بغداد [illegible]
نقض عهد [illegible] محمره [illegible] حاکم [illegible]
طریق [illegible] محمره [illegible]
[illegible] علیرضا پاشا [illegible] شاهنشاه غازی [illegible] هرات [illegible]
داشت وقت [illegible] محمره [illegible] حاکم محمره [illegible]

قصه خرابی محمره بدست علیرضا پاشا وزیر بغداد

بود که گول داشته چنان انتشار نمودند بقصد مدافعه برگشته شدند و در اول حمله بر اصطبل پاشا ظفر یافتن قشون گردی
برا که برگشته لشکر دولت عثمانیه پاشای [illegible] روی نمود و جمعی مقتول و زنان و صبیان [illegible] اسیر گرفته شده بود
غارت مردم شهر و بازرگانان از خانه‌ها و بازارها مأخوذ داشته و بسوی بغداد کوچ داده [illegible] انجمن [illegible]
درگاه شاهنشاه غازی [illegible] تا که بالطبع دولت روم گونه [illegible] جعفرخان مشیرالدوله را که در وقت
سفیر کبیر و مقیم اسلامبول بود [illegible] کارداران دولت روم [illegible] گونه و [illegible] پاشا را [illegible]
جسارت [illegible] قواعد اتحاد [illegible] خواهد شد و اگر نه ما خواهیم [illegible] جسارت [illegible]
[illegible] چنان [illegible] اسلامبول [illegible] جعفرخان و وزرای دول خارجه را [illegible] وزیر دول
خارجه و صدر اعظم دولت عثمانیه [illegible] در جواب [illegible] محمره
[illegible] ملک روم است و از توابع شهر بغداد و بصره شمرده [illegible] از زمان [illegible] برآورد و در
[illegible] سلطنت [illegible] اضافه [illegible] طریق حجت
[illegible] محمره در شمار [illegible] ایران [illegible] بکار رسید
در [illegible] دولت روس و انگلیس و دیگر دول خارجه خاموش شدند [illegible] جعفرخان [illegible] خویش [illegible]
[illegible] سلطان محمود پادشاه آل عثمان [illegible] ابراهیم پاشای مصری در [illegible]
[illegible] دولت عثمانیه [illegible]
[illegible] جعفرخان [illegible] دولت ایران [illegible] دارالخلافه طلب [illegible]
[illegible] محمره [illegible] بغداد [illegible]
[illegible] دولت روم [illegible] اصفهان [illegible] لشکر [illegible]
[illegible] جعفرخان [illegible] ایران [illegible] دولت روم [illegible]
[illegible] دولت روم [illegible] لشکر ایران [illegible] محمره [illegible]
[illegible] ایران [illegible] سلطان عبدالمجید خان [illegible] محمره را [illegible]
[illegible] دارالخلافه [illegible]
[illegible] محمره [illegible] طاقت [illegible]
[illegible] محمره [illegible] روم [illegible]
[illegible] جزیره خارک [illegible]
[illegible] جزیره [illegible] فرسنگ مسافت [illegible] بالجمله [illegible]

ولکن آن جزیره

ولکن آن جزیره در ساحل بحر [illegible] ایرانیان [illegible]
از [illegible] مردم [illegible] اسیر [illegible]
جزیره [illegible] معتمد [illegible] ابوشهر [illegible] آهنگ
[illegible] تصمیم عزم [illegible] هزار تن [illegible] کشتی [illegible]
[illegible] کشتی [illegible] فرسنگ [illegible] جزیره [illegible]
[illegible] فرسنگ مسافت [illegible] جزیره خارک [illegible]
[illegible] بحر [illegible] طوفان [illegible]
[illegible] بحر [illegible] جزیره خارک [illegible] لشکر [illegible]
[illegible] شمشیر [illegible]
[illegible] بعضی [illegible]
[illegible] شاهنشاه غازی [illegible] شمشیر
[illegible] خورشید [illegible] تشریف [illegible] فرستاد

وقایع احوال شاهنشاه غازی محمد شاه قاجار در سال یکهزار و دویست و پنجاه و پنج هجری و تشدید محاصره هرات

در سال یکهزار و دویست و پنجاه و پنج هجری مطابق سنه سیچقان ئیل ترکی چون سه ساعت و چهل و یک دقیقه از روز پنجشنبه غره شهر محرم الحرام بر آمد
آفتاب از حوت بحمل شد و شاهنشاه غازی محمد شاه در ظاهر هرات جشن عید بگذاشت و بزرگان دربار و قواد لشکر
جوایز را بذل درهم و دینار فرمود و در کار محاصره و تسخیر بلده هرات هر کس را بعد آگاهی بند و اندرز کرد و لشکریان کار
بر سکنه هرات صعب کردند و از آن سوی مستر مکنیل وزیر مختار دولت انگلیس برای منصرف کردن شاهنشاه غازی [از] هرات
روزگاری دراز از سلطانیه بطهران روز گذاشت و چندانکه توانست بکار رود اولیای دولت انگریز را از در شکایت و بحث
کرده ایشان را از خیال در امر هندوستان بیم داد و چون سخن شاهنشاه بدرازی کشید با جنگ هرات ساز
نکرده و روز بیست و هشتم ماه ذیحجه از طهران بیرون شد و وزیر مختار دولت روسیه سیمونیچ نیز روز بیست و چهارم محرم
از دنبال او راه بر داشت بجهت عید نوروز نخستین مکنیل سلیم نزدیک گردید چون فرمان بعضی از ملازمان حضرت او را
پذیره شدند و بلشکرگاه در آوردند و مقدمش را محترم داشتند از پس دو روز دیگر وزیر مختار روسیه نیز
برسید او را همچنان استقبال کردند و در لشکرگاه فرود آوردند اما مستر مکنیل که در خاطر جز حیلت و نیرنگ
نداشت بجهت انقضای سده سلطنت معروض داشت که اگر اجازت رود من بدرون هرات رفته
کامران میرزا را مطمئن خاطر ساخته بحضرت آرم و شوری باشد هرات را خراب و بیاب نگذارم شاهنشاه غازی
نظر بر الفت و موافقت دولت ایران و انگریز سخن او را از در صدق و صواب دانست و رخصت فرمود
تا با آن بلده در رفته کامران را دیدار کند و بی تخریب ابنیه و تدمیر سکنه آتش فتنه را بنشاند پس مکنیل
بدرون شهر هرات رفت و با خود اندیشید که هنوز هرات مفتوح نشده است و کار مقاومت و مبارزت بجای
رفته است با اینهمه فرمانگذاران افغانستان و کابل و قندهار فرمان پذیر شاهنشاه ایران شده اند و اگر
بزرگ حکومت کارداران ایالت هند اگر قلعه هرات از میانه برخیزد و حدود مملکت ایران با راجه هندوستان
چسبیده تواند مردم هندوستان پناهنده دولت ایران شوند و کارپردازان انگلیس را از میان دفع دهند
اما مکنیل را خبر نبود زیرا که با اتحاد دولت ایران و انگریز در سالهای دراز چون حسن جوار اتفاق افتاد
مردم هند در اینجا با دولت انگریز زیادت بیشتر بجهه مکنیل را در این امر سوء ظن افتاد و دل بر آن نهاد
که پادشاه ایران را بی آنکه فتح هرات کند مراجعت دهد لاجرم کامران را دل قوی ساخت و او را از جانب
دولت انگریز بمدد مال و آلات حرب و ضرب و مردان جنگ ضمانت کرد از این روی افغانان بی پروا شدند و در حفظ
و حراست حصار مردانه بکوشیدند چون ایشان را در کار استوار کرد بیکباره لشکرگاه مراجعت نمود و معروض
داشت که چندانکه سخن از در بیم و امید راندم مفید نبود کامران میرزا هرگز از این حصار بیرون نشود و گردن باطاعت فرود

دقائق ۱۲۵۵

نگذارده و از بیم عتاب خشم شاهنشاه زبانه زدن گرفت و بفرمود تا کار محاصره را سخت کردند و بحکم دلو ماهر کرا
در لشکرگاه از آلات مس جمراه بود ماخوذ ساختند و بگداختند و اهل صنعت چند توپ قلعه کوب ریختند
که هر یک را گلوله سی من ... به روش توانست رفت و در حوزه این توپها گلولها بکار بستند و هیجده بان
کارآگاه در اطراف هرات گران شده در سر موضع لایق باستیان برافراختند و توپها را بجز انقلاب بر فراز آن پشتها
بردند و درون هرات را هدف گلوله ساختند و گلوله در مرد و زن افتاد و ابنیه و رواق و قصور بخاک پست شد در عشر اول ...
از نزول بلا و شدت قحط و غلا و صدمت توپ بکار بر قلعگیان سخت افتاد مردی را ه ازو ... دو جو ... در آن ایام ...
شدند و در تدبیر یار محمد خان افغان بر داشته بودند ... بدان معاش کنیم یا رخصت فرمای ... از این شهر بیرون
باشد لشکر ایلغار ... زرست واگر اسیر گیرند هم نان دهند یار محمد خان چون بچاره ... چهار روز ... بود
تا نامگاه ... هزار تن مرد و زن ... و پسر جوجان و طفلان ... و ... و افغان زنان ...
معصوم و شهای ... از شهر هرات بیرون شده بلشکرگاه در آمدند پس شاهنشاه غازی بر ایشان ... آورده ...
چند روز از مطبخ خاص خویش همگی ایشان را نان و خورش دادند و سلب و پوشش عطا کردند حاجی میرزا آقاسی و میرزا افغان
در لشکرگاه دیگر امرای درگاه زر و سیم فراوان بر ایشان بذل فرمودند و بر حسب فرمان ... راه ... روانه
مملکت خراسان نمودند در این وقت حاجی خان امیر جاودر ... چنانکه مذکور شد از جانب ... امیر ... داشت ... بن
کاسات ... ایشان حال ... و فوج شقاقی ... فرمان ... طریق شقاقی ...
کرمند و ... با جمعی از افغانان ابواب مخالطت فراز کردند و ... ایشان را ... و الصدر ...
روز و شب ... با هم ... چون افغانان این کار ساختند ... با هم ... یک ...
شقاقی بخوردن ... ساختند و هم دیگر ... ساختند ... هر گروه متفق شده ... از یاران ...
سر بر کرده و مکتوب ایشان را با ... داده ... بیرون ... و این ... از ... در جنب ... دار ... این
میرزا علینقی منشی فراز کرده نگارنده ... کشف اسرار ... دیگر ... و بلاد ...
بجز طناب ... القصه ... کامران میرزا با یار محمد خان عتاب کرده ... مملکت ... بداشتم ... مردم ...
هلاک باید کرد ... صواب است ... شاهنشاه ... در اطاعت بیرون ... در حضرت ... از ...
نهیم یار محمد خان عرض کرده ... از ... خود را ... حضرت ... و اما ... طریق درگاه
سپهر بس کامران میرزا عرایضه نگار کرده در عنوان عرایضه نگاشت ای جهان ... کاری ... بیلان
کون ... دار ... از ملازمان درگاه بیرون ... طریق ... حضرت
سپرد و بدست یکی از بزرگان افغان ... حسب فرمان حاجی ... مجلا ... حاجی میرزا آقاسی ... گذاشت

مامور شده بشهر در رفت و کامران میرزا انقبسات ... سلطنت سالقمیم ... داد و مکتوب صاحب وزیر مختار دولت
انگلیس جون این بدانست در نهانی یکی از مردم خود را بشهر فرستاده پیام کرد که هرگز از شهر بیرون مشو و در دست
چند استوار باش که من ... بکام تو خواهم کرد و از نیروی حضرت شهریار غازی ... بگفت ... که
فتح افغانستان بدست ... سبب ... هندوستان ... نظر ... ایران و انگلیس ...
... هرات ... و طرق دار الخلافه ... شاهنشاه غازی ... واو را ... نو
... و صلاح دین و دولت ... از ... کامران میرزا ... یار محمد خان
... خویش پشیمان شد و حاجی ... بنیت ... مراجعت ... صفر ... محمد خان ...
... و صاحب ... و ... حضرت شده ...
... خان و ابراهیم خان ... اطاعت ... بر ... حسب فرمان قلعه ...
... مقرر شد و ... کامروا مراجعت ... شاهزاده سلطان محمد ... سیف الدوله ...
... در گورستان هرات ... گلوله توپ ... چون ... فرمان شد
... روزه ... سنگها گلوله توپ و خمپاره ... و هم در عشر اول صفر حکم رفت ... خلعت
... حکام ایران ... خلعت ... خاصه ... شدند خلعت سیف الله میرزا
حاکم سمنان و شریف خان ... وزیر او را ... خلعت ... میرزا حاکم ... و امان الله خان ...
او را امیر ... خاصه برگرفت و خلعت فریدون میرزا فرمانفرمای فارس را ...
و خلعت منوچهر خان معتمد الدوله ... و خلعت ... حاکم بسطام ...
... و خلعت ... برگرفت ... خلوت حامل
خلعت فضلعلی خان حاکم اصفهان ... روز ... ماه صفر از هرات کوچ داده روانه ... شدند و در ...
صفر حبیب الله خان امیر توپخانه و جعفرقلی خان ... و باقر خان ... هرات ... حسب فرمان
با جماعتی از سواران و پیاده بنواحی ... بودند نخستین ... قلعه ... در مرابع و مراتع
... ساختند و ... از مردم هرات که در آن ... شده ...
این ... امیر توپخانه ... چون مردم ... خان ... فرمان ...
... دانشمند ... هرات ...
آن ... دانشمند و ... هرات ... ایران ... شد ...
... هرات ... قلعه هرات ... مراجعت ... در قلعه ...

ارض است محقق شده [illegible] امیر [illegible] که کسی بدنبال فرستاده با اکراه طریق درگاه ایران گیرد و در پناه باشد و اگر نه ما چاره جز
جنگ و دمار خواهیم [illegible] الجماعت سر بر تافتند و بکوشش داری برداختند لاجرم امیر [illegible] با پنصد سرباز و صد سوار و چهار عراده توپ
بتاخت و آن قلعه را حصار داد و فرمان کرد تا بگلوله توپ قلعه ایشان را [illegible] کردند و بقوت بازوی [illegible] تاختند
و با قلعه در شدند [illegible] از آن جماعت را سر بریدند و بعضی را زنده [illegible] با سرهای ایشان گرفته بدرگاه آوردند [illegible]
رها کردند تا بار دیگر [illegible] و این خبر را [illegible] عامه [illegible] حکم [illegible] را [illegible] کردند که دیگر [illegible]
و اندازه خویش [illegible] و هم در این وقت قنبر علی خان که با اتفاق [illegible] خان فرستاده [illegible] خان [illegible]
[illegible] از جماعت [illegible] و شاه [illegible] خان [illegible] از جماعت افغان [illegible]
سیستان [illegible] قنبر علی [illegible] و با اتفاق [illegible] سلطنت کردند و مورد [illegible]
و همچنان خداداد خان [illegible] خان برسید [illegible]
[illegible] خان فرمان [illegible] لشکر قندهار [illegible]
[illegible] که [illegible] خان [illegible] بطرف فراه و اسفزار [illegible] جلال الدین
[illegible] حکومت داشت [illegible] فرمان [illegible] خداداد خان [illegible] قندهار [illegible]
[illegible] لشکر قندهار بر سر جلال الدین [illegible] لاجرم [illegible] فرستاد [illegible]
جلال الدین میرزا [illegible] هرات [illegible] لشکر قندهار [illegible]
در هم افتادند و تیغ در هم نهادند و بسیار کس از طرفین در خون خویش [illegible]
[illegible] افغان [illegible]
و در حضرت شاهنشاه [illegible] طاعت [illegible]
[illegible] جاکران حضرت [illegible] حکومت [illegible]
[illegible] جلال الدین میرزا [illegible] فراه و اسفزار [illegible]
[illegible] خان [illegible] فرمان [illegible]
[illegible] هرات [illegible] لشکر ایران [illegible]
دادن هرات [illegible] در تخریب قلاع و ربایع و حومه شهر و قطع اشجار [illegible]
فرستادن [illegible] اطراف هرات [illegible]
[illegible]
[illegible] هرات [illegible]

[illegible] (vertical marginal note along the left edge of the page)

سالم

تعیین شاهنشاه غازی قراول سپاه و [illegible] در تخریب بعضی [illegible]

مع القصه چون [illegible] هرات [illegible] کامران میرزا [illegible] شاهنشاه غازی [illegible]
[illegible] از اراده [illegible] برگشت [illegible]
[illegible] توپ [illegible] عراده [illegible] توپ [illegible]
[illegible] ده روز [illegible] توپها [illegible]
داشت [illegible] شهر [illegible] شاهزاده محمد رضا میرزا [illegible]
محمد [illegible] شاهزاده [illegible] محمد خان [illegible] افواج عراق [illegible]
حمزه میرزا [illegible] لشکر [illegible]
[illegible] پادشاه [illegible]
[illegible] لشکر [illegible]
[illegible] کامران میرزا [illegible] محمد خان [illegible] شاهنشاه [illegible]
[illegible] شاهزاده محمد رضا میرزا [illegible]
[illegible] شهر هرات [illegible] کامران میرزا و
[illegible] محمد خان [illegible] قلعه [illegible]
[illegible]
[illegible] ایران [illegible]
[illegible] شاهنشاه
غازی [illegible] لشکرگاه [illegible]
[illegible] هرات [illegible] لشکرگاه
شاهنشاه ایران [illegible] هرات [illegible]
[illegible] شاهنشاه غازی [illegible] خواجه عبدالله [illegible] دروازه قندهار
و دروازه [illegible] توپ [illegible]
هرات [illegible] توپ [illegible]
با آلات [illegible] توپ [illegible]
آتش و آهن [illegible] توپ [illegible]
[illegible] فرمان [illegible] محمد خان [illegible]

[illegible] (red marginal note)

[illegible] (marginal note)

مراتع اسپهانی و تنخانه را محصور نمود و با هزار سوار تا قش لو شتر خود شراب از هراکاه براند سلیمان خان افشار در پیش بیاره
حارس و حافظ بود چون آگاه شد از رکاب بتاخت و از لشکرگاه نیز سوار کرده شتابان برفت ملک بیشان
دست بیافت شد و دار پنجاه اسب بیاورد و [illegible] در وقت معروض درگاه افتاد [illegible]
مؤید الدوله با بعضی از [illegible] و دیگر اشیا از رتبت [illegible] قطع مسافت کرد و محمد علیخان با گروه [illegible]
ملازم رکاب است و از مردم شکیبان انجیر با افغان همراه و شمشیر کار از انجا حکایت کرد بر [illegible] شده اند
تا اگر از اسد بود [illegible] بیند و از [illegible] پیش نهاده شاهنشاه غازی چنانکه بشنید حبیب الله خان امیر [illegible]
را که با جماعت و مهدی خان قراباغی و جهانگیرخان را گروه نظام [illegible] سمخان قرابلاغی را با پانصد سوار روانه [illegible]
برمین فرستاد و در حدود شکیبان با افغان دو چار شدند و نایره کیر و دار افروخته گشت بار چهار از افغانان [illegible]
شدند و لشکریان دولت دو پنجاه تن از ایشان را سر بریدند و یکصد و پنجاه کس اسیر گرفتند و در رکاب مؤید الدوله
واگذاشته [illegible] کفرت شهریار کرد [illegible] و ایران [illegible] در موقف عذاب بازداشتند شهریار غازی [illegible]
آنجمله عرضه دمار و هلاک ساخت شیر محمد خان برادر یار محمد خان در [illegible] فتح خوریان تا کنون ملازم رکاب بود [illegible] داشت
در وقت از حکایت [illegible] ایشان [illegible] آورد و ایشان را بر جان امان داد [illegible]
از سلوک [illegible] پیش کرد شاهنشاه در جواب [illegible] کرد و جلادت [illegible] داشتند [illegible]
بلا رفتن [illegible] مشغول بودند ناگاه از میان افغانان یکتن جدا شده چند گام [illegible] پیش شد از [illegible] خنجر
کشیده بکاب شهریار در گذار آمد نخستین یکی از درباریان با خنجرش جراحتی کرد و چند کس در [illegible] حضرت بودند هر یک
با تیغش برزدند شاهزاده علیقلی میرزا نیز [illegible] شمشیر [illegible] الله [illegible] با تیغ از که با تیغش [illegible] از پی [illegible]
فرا [illegible] جماعت شاهیسون را نیز با امیر [illegible] مشغول [illegible] و محمد علیخان [illegible] فرمان رفت تا در [illegible] قراگوزلو
[illegible] الله شاهنشاه [illegible] سپاه را حاضر [illegible] در خاطر [illegible] باید [illegible]
[illegible] افغانان [illegible] کار را با تجربت [illegible] الله [illegible] نخستین [illegible]
عمیق [illegible] از کار خندق [illegible] پنجاه [illegible] از [illegible] تا [illegible]
[illegible] دیگر از [illegible] از افغانان با شمشیر و تفنگ [illegible]
[illegible] الله [illegible] ابراهیم [illegible] چنین
[illegible] تجربت [illegible] کدام یک [illegible] مقصود [illegible]
[illegible] قوت [illegible] یا در عرض راه [illegible]
[illegible] شاهنشاه [illegible]

دستار و فرمان کرد اسکندر خان بر حسب فرمان مصطفی قلیخان ارتیب فوج سمانه و دو هزار نیز بر طاق [illegible] او شتاب
او باشند [illegible] گردان [illegible] و درهای [illegible] الخطه میان [illegible]
اسکندر خان مانند شیران جنگ [illegible] از خندق بدانسوی شد و از سر شیر حاجی عبور کرد چادر [illegible] و پنجاه [illegible] از کف
افغانان بر [illegible] تیغ از جانب [illegible] شیر حاجی [illegible] و صورت حال عرایض کرد و مسئلت نمود [illegible]
شاهنشاه فرمان کند هم از انجا [illegible] کنم [illegible] در [illegible]
[illegible] و فرمان [illegible] ما [illegible] مستحق [illegible] رسیده هم اکنون لشکر [illegible] مراجعت [illegible]
[illegible] اسکندر خان [illegible] در میان خندق [illegible]
[illegible] جلادت [illegible] و تا [illegible] و توکل خان [illegible]
شد و [illegible] مصطفی قلیخان [illegible] برسید [illegible] فرمان رفت و جلادت [illegible] شجاعت [illegible]
[illegible] سپاه پیش گیرد ۲ در [illegible] شهریار غازی [illegible] اعداد کار
[illegible] و [illegible] از شیر حاجی [illegible] افغانان [illegible]
در [illegible] دوازده [illegible] جمله [illegible]
[illegible] شهریار [illegible] سپاه [illegible] داد [illegible]
[illegible] شهریار [illegible] مملکت [illegible]
[illegible] در لشکر [illegible] شاهزادگان
[illegible] شاهزاده [illegible] میرزا [illegible] اسکندر خان [illegible]
و شاهزاده علیقلی میرزا [illegible] شاهزاده مؤید الدوله در [illegible] قرار گرفت اما [illegible]
و در برابر [illegible] خواجه عبد المطلب [illegible] دروازه قندهار و از طرف شمال [illegible] دروازه [illegible] چهار [illegible]
توپ [illegible] داشت و [illegible] ده [illegible] ده توپ داشت و [illegible]
تحقیق [illegible] از انجا برفت [illegible] گذشت [illegible]
[illegible] و لشکر [illegible] کند [illegible] و جلادت [illegible]
[illegible] اسکندر خان قاجار دولو [illegible] اعداد [illegible] قلیخان
قراچورلو [illegible] قراچورلو [illegible] داشته
[illegible] قراگوزلو [illegible] قراگوزلو و عبد الله خان [illegible]
[illegible] قراگوزلو [illegible] فوج سیم [illegible]

ورش [illegible] بقلعه هرات
[illegible] شاهنشاه غازی

[illegible]

شد زمع القصه در تمام سنگرها لشکر اعداد کار یورش گفتند و بامداد روز شنبه هشتم شهر جمادی الاولی طبل جنگ کوفتند
و شیپورها بنواختند و نخستین دهان توپها مبادرت نمودند و چهار هزار گلوله توپ در مدت پنج ساعت بر دیوار باره [illegible]
و شیر از دیوار برآوردند و سنگرها دستیاری [illegible] کی توانست باره برآمد بالجمله پس از یک ساعت از زوال [illegible]
بیلداران [illegible] جنبش آمد و [illegible] در شکاف آمد هوا از گرد ابر تیره گشت و زمین از [illegible] متلاطم آمد [illegible]
طبل و [illegible] شیپور [illegible] دود و دخان توپ [illegible] افغانان نیز از فراز برج
و باره [illegible] و کنده چون شیران خشم آلود [illegible] دیوار شدند و [illegible] از ورای جنگ پیوسته شد
صمصام خان [illegible] فوج [illegible] از سوی هرات [illegible] مأمور
[illegible] شده از کار [illegible] مصطفی قلیخان [illegible] نخستین [illegible]
چون [illegible] لشکر [illegible] شمشیر [illegible]
این [illegible] لشکر [illegible] لاجرم از سنگر صمصام خان یورش [illegible] خندق [illegible] از
سه هزار [illegible] گلوله [illegible]
[illegible] قطع طریق در کنار خندق با افغانان [illegible] تا [illegible] از خندق
و خاکریز و فصیلها بگذشت و علم خویش را بر فراز برج [illegible] مصطفی قلیخان و صمصام خان [illegible]
[illegible]
[illegible] خندق [illegible]
شد گلوله از دهان توپ [illegible] افغانان [illegible]
شدند از سنگر [illegible]
[illegible] میدان [illegible] خویش را فرمان [illegible] گلوله
[illegible] خان [illegible] گلوله [illegible]
[illegible] گلوله [illegible]
و جماعت [illegible] برج
[illegible] گلوله [illegible]
از [illegible] خندق [illegible]
[illegible] خندق [illegible]
از [illegible] افغان [illegible]

بود

بود [illegible] دود و دخان [illegible] خاکریزها [illegible]
[illegible] افغانان پیوسته [illegible] هزار افغان [illegible]
هزیمت [illegible] افغانان [illegible]
[illegible]
[illegible] افغانان [illegible]
[illegible] کنند [illegible]
[illegible]
[illegible] خندق
[illegible] خندق [illegible]
[illegible] شمشیر [illegible]
[illegible] گلوله [illegible]
[illegible] اسکندر خان [illegible]
[illegible] خان [illegible]
[illegible] خندق [illegible] افغانان [illegible]
[illegible] خان
[illegible] خندق [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] بود [illegible] افغان

و هنوز نفسی بر نیاورده را کشته در طرفی حوزه رسیده و دیگر محمد خان سردار با سپاه عراق جلو دار قندهار یعنی
بود او نیز با تیر جانی بسیر رفت چون آن شرار با وجود از شناختکان عراق متحول گشت و مادر اجمال در جنگ
محال انکار به جهت از فوج قراجه داغی لوند قتلی شیرخان قراچورلو را در جنگ جعفر قلیخان قراچورلو را حسب المقولد برتکم آمد
و از اسبوی جدا رشته الا بمجرد یافته بسلامت رسید و عبدالله خان قراگوزلو را در فوج مرخانه یاور بود در میان شیرخان
از اتفاق تحویل یافت و قدم نیز زخم شمشیر برداشت از وی انجام بر سختا از قضا بوده الکوی رقبت از بیرون یافته
و صارم الدوله لقب گرفته و همچنان یکی از سرداران ورشیر عالم نام داشت از خان فوج قراگوزلو بر جهت قراول
سر نوبت برقرار بود عروج و کلو نصب در باب هنود افغانان در الصدمت سنگ و دیگر الات جنگ
بزیر ام رسیده و در بادوش انگیخت مجملا از چند یافت از فوج سر آهنو و تن مرده نامور و در منصب یاور
بوده تحویل شده و از فوج عمران رشید خان قراگوزلو در جنگ بود با گلوله تفنگ پای را اجر حق رسید
و اسبوی یافت و همچنان خان اول عزیز بجای زخم رسیده هم جانی بسلامت برد و همچنین اسمعیل خان اول ورد اماد
او بود گلوله بر سینه اش آمد و از پشت بجست او نیز از مردن برست و دیگر خانلر خان سرهنگ فوج افشار
قزوین و اسکندر خان سرهنگ فوج خمسه و ولیخان سرهنگ فوج سمنانی تحویل گشته و جعبه ای چپ یاور
فوج کرای گلوله بر شکمش آمد و از پشت بدر شده و گلوله دیگر را جراحت کرد با اینهمه جان بسلامت برد
و عمار او خان سرهنگ فوج کرای هم را جراحت بود و درزه باز محمد تقی خان شقاقی سرهنگ فوج شاه زده
بیرق برفراز باره هرات برد و باینک بر متحقق گشت با قرخان چلبیانلو سرکرده سوار هم عرضه دمار گشت
و در چنین که بلده جنگ در میان بر باسیان لختی از قورخانه آتش افتاد و این نیز زیانی بزرگ در کار افکند
فتح خان این هنگام طاقی در کاه را بر ان زده است باشد که لشکر پای را مردی برساند بر حسب فرمان فوج
فیروزکوهی را از نبردگاه بشکر و این هنگام جنگ نهایت رسیده بود لشکر انبوه هم جهت که بر خان قراگوزلو
و فرخ خان قرت را راه با هم جهت از میان جنگ بکار آورده در وقت فرو شدن آفتاب علی جان مرزا آقا
وزیر لشکر که از بدایت جنگ تا نهایت در قلم سپاه و تحریض لشکر از عین رجال شتابنده بود و هم خود دو رزگار
جریده داشت نیکو قصد قدر از مقصد خویش بود متحول شد و در صدد شمار بوده و از طرف افغانان هزار و
چهارصد و پنجاه تن نابک هلاک در آثار مع القصه شاهنشاه غازی بیوتو نا جسد متولیان را برداشته بمشهد مقدس
حمل دادند و دوران زمین که ابواب بهشت برین است باخاک سپردند و لشکریان ظفر ماثر حضرت که الالاف و اتفاق
شاهنشاه ساحت دهکی شیر مزاره زحمت مفرط داد سپاه تا نه در خاک بخار و هم آواز مسموع
داشتند و هرگز از این زحمت شکوه نکه نخواهیم کرد فراغت دیگر بار با اجازت ... لعد و این فقره دست

لیت لو

پاسبان

پس تحقق شناخته ها ار کلمات ایشان تنگ تنگ شده و داشت از نهیب خوشی و لرزش فوری و قصور در جلادت
ایشان با دیده نستره می آواز بلند در همه و در این کارست خوانشتن با شما لوای مظاهم چیزها برادر در عرض هستید
و در فعلیا الکاتی ارشاد ادانیم در پر ده لشکری ای که در خاک بهار و زبان لشکر دشمنان بر الله ما از الله بر حسب همت بر خان
قراگوزلو یک فوج لشکر ادمحمود خانی قراگوزلو و فوج دیگر محمد تقی خانی قراگوزلو سپرده آمد و منصب ولیخان نخانی نجیب الله
بسراش مفوض گشت و صبح خان برادر شیرخانی قراجه داغی جای برادر گرفت و جای عبدالرحیم خان پسر قهار خان افشار
را بر حسب انواع قزوین گشت و مصطفی خان پسر زمان خان و حسین علی پسر جانی محمد خان در فوج قدیم و جدید قزوینی سرهنگ شد
و همچنان تا گونه هر چیز بر حسب بدب و افواج شقاقی سپرده آمد اما محمد خان امیر بهادر در جنگ بهار بوقت در کار لشکر گری
فوری تا سرکوه عامه را ان تنجی افغانان جنگ مرقوم شد لیارا دهم عیالات کدامت و هم بر سیه یهب افغانان از دست برادر
ا هم بر دست تا مخادل ده هزار تومان از مسکوک ایر تو بابه بر روی فرستند تا اولیاء دولت را از خیابان توپ الکی ده
و این کار ساخته نشد و این هنگام تو آن اکه در میخ عهد امیر اعظم فلاحت شد لاجرم قرار کلی به تعجیل عباد موسی الرضا علیه الصلوة
والسلام خواهنده گشت چنانکه گذار اعلی حضرت تو اشته مرام و موجب ایشان از فرمان دیوان اسیر ریال داشت مستقل دانند
شاهنشاه عادل با ذل فرمود در قتل کامران خان دارثید سلطنت واجب بیان بر آن و فرزندان او عصیانه کرده اند که
قطع کردم دیو اجب کنیم مصطفی علیخان بمعانه جوان بیعافت جای برادری از نهیب قتل برادرست پیوان جبین او از کار بر حسب
لو بر حسب شان بعون لخشی لایابات الکه ساخته دار ونه بر کار بنیان بر شاه زود در بازار لشکر کلاه عیدی برداد
دفوج بمعانه و معانه ابسید حسین خان فیروزکوهی ورضا قلیخان بر حسب قاجار را بر قلیخان سپرده آمد در وقت موسمی افغان
و مردم کرو که از جنب از مطبخ از کاه آلونه باالام هرات طریق موت و مصافات بیرده اند و هم مردم و تنگ بر آن کلاه
لاجرم حکم رفت تا محمد خان سردار از ادانه باجمعی از سوار و پنج عرابه توپ بر سر ایشان تاختن برد لاجماعت از در صراعت
بیرون شده باتیغ و تفنگ او را بر جزیره کوه دوانیده با همت جستند هم سبز زارد و پشت و دیگر بوی درشته محمد خان چون آتش
از در اطاعت بیرون نکام هم جهت با او مهربان سر او مریض شده و داع از کار خفت و بر حسب امر سلطانی منصب او
بفرزندش محمد حسن خان مفوض گشت ۲ در این وقت از شیراز و کرمان بسرعت برق و باد چند نفر ابلاع رسیده و از قربن برفرار
حکم گذار فارس فیروز میرزا نایب عالی عریضه بنامه رسید که کشتیهای جنگی دولت انگلیس از دریای عمان
با کران جزیره خارک آمده و تخلو از مردی از در خارک فتح را داشتند بنوال و چنان فریفته در این جزیره جای کرده و از
کلیه امور و خانه علف و آذوقه غلات و حبوبات را یکی بر چهار بها میدهند و مردم آن را در بار و قلانف بر کلاه و جنگ
بحر بخواهم اهل از و فتح متحول از شاهنشاه غازی از نقض عهد کار داران دولت انگلیس و کردار ناهنجار ایشان بکفتار
مکنید محیطه خشمناک شد و فرمود هم از خبر جنای مبر ... حیرا از مبارزت و مناجزت با که و کم ایشان بر حیات

رسیدن کشتیهای جنگی انگلیس بجزیره خارک و از جهت شاهنشاه غازی از هرات

داشته بهجوم و عهدنامهٔ انگلیس در کنار دریای عمان دیوار آهنین است دولت ایران را که از دولت انگلیس در حفظ هندوستان
دیوار آهنین بود اکنون که نقض عهد کرد نوعی نخست دست از حملات بازمیداریم و حدود ملک ... را از دستبرد لشکری بر کار
در هیچ جنگ انگلیس ... بسته بخشند الا انکار هرات ... برد جسته بخواهم که از دارخانه انگلیس برکنار ... نگذاشت تا بحقوق
حقوق دولت ایران از زمان ناپلیون ... که بر زبان ... نداشته و چنین است دولت نقض عهد را روا ... داری است
چون این جلادت از لشکر ایران بدیدند از سپاه ... هرات یکباره بخاک پست کنند این نظام را که
در خاطر ... کرد و بکار دولت ... و ... ... بعد از ... در عهدنامه ... است
که چون ... ایران آنگاه ... کند ... لشکر ... داریم با اینکه هنوز خبر فتح هرات در هندوستان
... مردم هندوستان ... ... مصلحت و مماطلت ... که اگر خبر فتح
هرات ... ... دولت انگلیس ... دفع دهند اکنون دولت انگلیس ناچار است اگر
... ... بر ... ... هندوستان را از دست بگذارد و ... ... تا بجزیره خارک
... ... جز جنگ ... اگر از ... ... جنگ ... کار دولت
... حضرت پادشاه ... ... هرات ... ... این ... های فرنگ ... ...
دار ... ... مردم ... ...
دیوار ... ... لشکر ایران ... ... که ... ...
... ... خزانه خاصه ... و وزیر ... ...
و دیگر آنکه این لشکر ... ...
و با دولت انگلیس ... ... موافقت ... ... کنند اگر چه کارداران انگلیس نقض عهد
کرده ... هرات ... ... هرات ... ...
مسکنت ... ...
... ...
از ... ... هرات ... ... این ایام چنان افتاد که در
... ... خواجه عبدالله ... ... چون
... ... شاهنشاه غازی ... ... انگلیس
از ... ... تسخیر هرات ... ...
از ... هرات راه بر گرفته در منزل ... فرود شد و از ... ... تا باز

هرات شد و جلال الدین میرزا پسر کامران میرزا معروض داشت که از دولت چند روزی بکاشتن و راه بسپرد که نشتم
الکنون بسیار صعب است ... اجازت ... ...
لشکر ... ... محمد عمر خان ... ...
... ... هرات ملازم رکاب ... ...
... ...
... ... لشکر ... ...
الکنون شاهنشاه غازی ... ... نقض عهد دولت انگلیس ... ... دار الطباعه ... طبع ... داشته
در تمامت دول خارجه ... ... سپاه و مردان شمشیرزن ... نظام
... ... و این منشور را نیز بطبع ... در همه بلدان و امصار ایران ... ...

منشوری که شاهنشاه غازی محمد شاه بخط خویش نگاشت و حکم داد مردم شمشیرزن جامه نظام بپوشند

لباس نظام ... لباس است و حکم این است ... ...
... ...
و ... ... دولت لباس نظام ... ...
قدیم پنج ماه ... ...
... ...
... ... ایران ... ... لباس نظام ...
... ... مردم ایران ... ...
... ...
... ... لباس نظام ...
... ...
... ...
... ...
... ... قدیم ایران ... لباس نظام ... ... سلاطین ایران و امرا ...
... ... لباس ... ...
منشور شاهنشاه غازی ... ... قرآن مجید ... ...

بعد از عبور مرثیا بکت فقصص تعبیر الکه او رحمان لا تمش فی الارض مرحا انک لن تخرق الارض
ولن تبلغ الجبال طولا و دیگر ولباس التقوی ذلک خیر اینهمه دلالت بر آن کند
در جای آگاه باید داشت که نه رجب کبر شود و نه با پلید یا الکه کرده بجمله لشکر از رنگ سپاه فراوان کرده
و شاهنشاه غازی راه برگرفت و طی طریق کرده در محمودآباد فرود شد و میرزا آقاخان وزیر لشکر را فرمان تمامت سپاه
برات اوفراوان داد تا همه لشکر را در عرصه در کنج داشت فراهم کرد و عرض سواره و پیاده بر او از پیش شاهنشاه ایران
کیفلاخوانی مقرر کرد و حکم داد تا آن منشور را بر ابطال رکاب فرو خوانند بدین شرح

شرح منشوری که شاهنشاه غازی محمد شاه قاجار در مراجعت از هرات بخط خویش بنام بزرگان درگاه رقم فرمود

سرداران و امرای تومان و سرتیپان و سرهنگان و سرکردگان و سایر سپاه ظفر همراه و جمیع افواج قاهره و اردوی
جلادت نشان و عموم چاکران رکاب بدانند از وقتیکه بحکم خاقان مغفور در رکاب ولیعهد مبرور بخراسان آمدیم
نیت ایلی بلوچ و خوارزم انجیت شد و این فریش موقوف در ولایت آنجا کرده تا دوران سلطنت ما مأمور شدیم به تنبیه
هرات قضیه نایب السلطنه مرحوم الحق آثار بگذشتیم و از طلا تکلم کامران میرزا که در دیگر از هرات دزدی و هرزگی نمود
و ماه محشید نقض عهد کرد متصدی چپاول نمود و اسیرها برده و مع خودرا در پی صفا منتظر بودیم چراکه از فضل خدا
همه اسباب جنگ مهیا بود و ما ظاهر شکر در رحمت الحمد کرد و الیه خنثیم و اورا در منگری کردیم تا نمیشدیم
وگرنه تو خواسته مصر نبوده ایم بکدام جنگ نکرده و خود را پیش چه حال بوده و مع نخلل نرسیده چراکه از دوستند
تا همچون اگر جمع کثیر میشدند بنوار فضل خدا همچو انهارا مانع آنها بودیم آنها دیگر ما دشمن نیستیم و حال اینکه سرداری که محمد
از کاربرد از کمند اطاعتی از قبیله و بزرگان سیستان و بلوچستان و شمس الدین خان کلا عزیمه ها داد کهنه قراته بودند
آن همه مانع نظر نرسید خلاصه آنکه دوستون هیئت مردانه جنگی در محاصره و فتوحات غوریان و داد و جنسیات و میمنه
همه را از جلادت و غیرت و مردانگی بدرت کردند چنانکه احدی از ستمدیدهای ارسند تا همچون دیگر نام بزرگان بلخ و الکابر
از بیابانات فیروزکوهی و هزاره و جمشیدی و غیره آمده از قشون نهایت رضامندی داریم دل از ما ترکستان و از ما ترکستان
و رنجهای سنگر و جنگهای کنار خندق و داد و دل از ده ازانجا بهمه این زحمات در کمال شوق و غیرت تاب آورده
و سنهای زرق ظاهر هستند و دیوار بخا رها کرده و معابر جنازه شده که ظهور دلاوری صدها زدند و هیک و زحمت انجار
کلوله از توپها و خمپاره ها بهراه آمده اند از این صدمات اهل شهر چنان پریشان شده ها که هزار نفوس یکی از شهر برون رفتند
و قریب هزار نفر از ساخلوی شهر کمتر است اند و داوری از شهر عریضه ها در جزو آنکه در این وقت اینکه سه نفر از
انگلیس در سه عهد نامه نوشته بغاز دولت انگلیس نوع باهم رفتن بعضوره و جزء نوشته اعلام جنگ رسید باین مضمون که
جنگ شما با هرات باعث خرابی امر انگلیس در هند خواهد بود و دشمنی با دولت انگلیس و کشتیهای جنگ انگلیس که جزیره

خارک شاه

خارک شاه آمده که اگر از هرات بر نگردید با فارس و کرمان قشون میکشیم و ما مضبوطی هرات و فارس را بهمان
عهد مواثق مضبوط نمیدانستیم آن عهدنامه را محکم تر از صد قلعه و توپخانه که در هرات زیر نبوداشتیم و در موقف قشون ما
هم سال است که در هرات جنگ با افغان و اوزبک و کومک افغان بجوهر میکرد و با همین جماعت بزرگ است
صلاح حرب ندانستیم برگشتیم مردم ایران چنان تصور نخواهند کرد که از سفر و جنگ خسته شده باشیم و در پس گرفتن هرات تم
تغییر دادیم هرکز بخاطر اقسام ایران خاطر جمع باشد که تا جان داریم از این نیت برگشت نخواهیم کرد و بقبض تا همه هرات را
خواهیم گرفت حالا برگشتیم و قشون را تازه کنیم و امور سرحد را مضبوط نمائیم باز سردار خراسان باب غلو خواهیم گذاشت
و قشون خراسان که بیش از الکه قوجهاین آراسته و عساکر پیراسته در غوریان کج نکو دار که اگر بلوچستان ما
از آنجا آنچه که اهل رسید فوراً خودشان را به هرات خواهند زد و در تربت و مشهد مقدس غازیان جرار و سربازان
آتشبار و سواران پیر لشکر روتو بخانه رعد شان مستعد و مضبوط و آرانند که بیش از قندهار جواب صد هزار قشون را
در یکساعت بدهند و تحت این همه سربازان فروز و سواران جرار بدانند که مردان باغیرت و مردانگی بدانند که
اموریت به از هزار سال زندگانی بیبرو بیرونق است و بقوت اسلام الغالب صف از کثار اجنبی داشته و مسلم و ارض
قشونهای دولت عثمانیه بیدار تر بجهت و غیور و دیندار و پس آبرو و دولت را با غیرت نگاه دارند و مسلم که
دارم برای شما بخواهم نه در بند خانه و اولاد و مال و لذت و خوش گذرانی هستم بهمین قدر از خدا طالبم از شما
که امیدم تا آن که سایر ترکمان نجران رسید پس طهرم و دولت سیستان بم این شهرها لذت مرا است و شما برادران من
و غیور من هستند که از شهر ربیع الاخر مع القصه حکم فرمود تا این منشور را بر انظار عامه بیان کنند و افواج لشکر قرائت کرده و افکار برجب
طبع در آورده در بلاد و امصار ایران پراکنده ساختند از پس این شاهنشاه غازی از محمودآباد کوچ داده روز شنبه هم رجب
وارد شهر مشهد مقدس شد و از اول دروازه خیابان با وجود بیماری داشت پیاده قطع مسافت کرده و جبین فرسای بر خاک
آستان امام هشتم بود و بدین شعر زبان بگشود **شعر** در محفلی که خورشید اندر شمار ذره است خود را بزرگ دیدن شرط ادب نباشد
و مدت ده روز در آن خاک پاک توقف فرموده مساکین و فقرا را به بذل زر و سیم غنی ساخت آنگاه طریق دارالخلافه
برگرفت **جمعه** آراستن قوم و شهر و هنگام حرکت اردوی پادشاهی بطرف هرات شاهزاده سلطان مراد میرزا مأمور گشت تا با
هزار قبای بختیاری و کردان گرفته بنوچهر خان معتمدالدوله با سپاه و مدد اصفهان و فارس را فرمان داد تا کار ترک کردن
برای انتظام کند منصور خان سرتیپ فراهانی با فوج زرند و فوج کره و فوج فراهانی و علیخان قراگوزلو با فوج همدان و آقا خان
سرتیپ گلپایگانی و زین العابدین خان تکلو با فوج تکلو و سیصد سوار و اسعید خان نایب توپخانه با بیست عراده توپ و ارابه جات
و زنبورکچی و چهار صد تن سوار ملازم رکاب او گشت بعد از ورود بکنگان فریدون میرزا فرمانفرمای مملکت فارس را بحسب
افتاد دو فوج جب بیکان و فوج قراگوزلو را طلب داشته شیراز برد و حکم بفارت داد و اما سلطان مراد میرزا چون
در کنگاوری اوتراق کرد و از مردم بختیاری گروگان برگرفت و امور آن اراضی را انتظام کرد پس راه جانب بروجرد را برگرفت

از سنگر ... نزدیک ... شاهزاده ... بلوکات ... بروجرد

با فوج گلپایگانی

شاهرخ خان که از جهت جفت لنگ بختیاری بود و حکومت جانکی داشت چون طلیعه آن لشکر به بهبهان نمایان
شد و آن اراضی را که داشته انقلاب بازنمود فرار کرد سه ماه تمام شاهزاده در جانکی روزگذرانید شاهرخ خان از سطوت خاطر
ساخته نزد خویش آورد و حکومت جانکی را بجهت او در تفویض داشت و سپاه او در زمره چاکران ملازم رکاب ساخت
و آهنگ جانکی گرمسیر کرده توپخانه را از جبال شامخه به زحمت تمام عبور داد و چهل سال بسر درآمد درکنار رهگذر محمدتقی خان بختیاری
با لشکر ساز که علم مخالفت برافراشت و لشکر را از آب عبور کردن نمیگذاشت یازده روز در میانه کار به جنگ و مقاتلت می‌رفت
ببرفت در پایان کار محمدتقی خان بیچاره گشت هر آنکه مرغ و مرغ او به پرستاری حیله گشت از رود درازی و هم از بیرون
بیرون شده خود نیز به قلعه های او را لشکر منصوره بساط با تمکن کرد و علیقلی خان برادر خود را بحضرت شاهزاده فرستاده تا بد که
فرمان رهنمون گفتار گشته و ارتقاء را در پرستش علف و آذوقه به لشکر که شاهزاده فرستاد و اظهار طاعت و انقیاد کرد
که شاهزاده او را بدرگاه طلب کند سلطان مراد میرزا فرمود تا محمدتقی خان خود به درگاه حاضر شود و خاطر او را مطمئن گرداند
و اگر در این کار مسامحه روا دارد ما را بجانب او رفتن خواهد رفت محمدتقی خان چون این بداشت از منوچهر خان معتمدالدوله
که آنکس طلب کند اوست و علیحسین خان شوشتری را نیز با یک شاهزاده رسول فرستاد که این هنگام بصواب نزدیکتر است
که محمدتقی خان را امان فرستاد و طریق شوشتر را بگیرند در ماه محرم که در برسه بجهت سیدالشهدا علیه الصلوة والسلام تعزیه
بپا میکنیم لاجرم شاهزاده بسوی شوشتر کوچ کرد و کمانی که از بزرگان بختیاری است بعهد و رای معتمدالدوله نیز دو بعد از
عاشورا از طریق بهبهان به شیراز شد و بعد از پنجاه روز از شیراز بیرون تاخت و چون خبر مراجعت شاهزاده به معتمدالدوله رسید
از هرات بشنید مردم خود را در هم کند مانی که ای رکدانت و محمد با همراهان مناسب لشکر راه برگرفت و در ارض کرمان
حاضر درگاه شد و در ازای نظم بختیاری و نیکویی خدمت شایسته با داش بزرگ از پادشاه یافت نشان اول سرتیپی و حمایل سفید
به تشریف گرفت و هم او میرزا نبیرا از قزوین بحضرت آمده پس از آن کوچ برکوچ طی مسافت کرده نوزدهم شعبان وارد
دارالخلافه طهران گشت افواج سلیمان خان که جو استاریستان طریق جملکی مذکور گشت بخدمت سفرها وطن خود افتاد
و مصطفی خان سه ماه در جایش پیش حرکت بحکومت کاشان سرافراز آمد و شاهزاده بهاء الدوله ملازم حضور شد و جنیف
حمزه میرزا حکومت قزوین یافت و آقاخان محلاتی بجو استاری فریدون میرزا فرمانفرمای فارس که آنجا معتقد
شد و حاکم محلات گشت و هم در این وقت عزاف سادیج ایلچی روس که متوجه دارالخلافه بود برجسب امر کار دار ان
دولت روسیه را بطرز برخ گرفت و صاحب تحف و هدایا برسید و یک راه و سکون یافت و هم در این سال
بر حسب فرمان شاهنشاه جشن سور و سرور گسترده گشت که شاهزاده مهدیقلی میرزا مولف اکسیرالتواریخ و شاهزاده سلطان
هریک با چهره ای لایق عقد مزاوجت بستند و هم در این سال شاهنشاه غازی برای زیارت بقعه متبرکه معصومه علیها السلام
و زیارت قبر خاقان مبرور فتحعلی شاه اعلی الله مقامه به دارالایمان قم سفر کرد و قیام ساکنین را نوازش فرمود
در اینجا معروض افتاد که کشتیهای جنگی انگلیس از جزیره خارک حرکت کرده به بندر بوشهر آمدند سکنه بوشهر و جمعی از لشکر مقیم
آن بندر بمدد ایشان را انقوت تمام دفع دادند و جماعت انگریزان دیگر باره بجزیره خارک مراجعت کردند باز

بعدازهفته

بعد از هفته پادشاه غازی مراجعت بدارالخلافه فرموده و از پس آن ولیعهد فلک مهد دولت و آفتاب سپهر سلطنت
السلطان ناصرالدین شاه از آذربایجان حاضر درگاه شد برادران شاهنشاه و فرهادمیرزا و شاهزاده ملک قاسم میرزا
نیز بملازمت رکاب او رسیدند و همچنان شاهزاده اردشیر میرزا از مازندران و فیروز میرزا از کرمان به تجدید سلطنت
حاضر شدند و هم در این وقت قنبر علی خان ماژی بر حسب فرمان برسالت بغداد مامور گشت تا علیرضا پاشا را بجای آنکه کوه تب محمره
و ویرانی زوار را با داش گمراه و اگر نه ساخته کیفر بیش و نورمحمد خان برادر آصف الدوله را بحکومت خوزستان و نظم ملک او عرب
عرب و عجم مامور فرمود و آنگاه شاهنشاه از دارالخلافه سفر بیلاق کرد و در مستقام خرابیف مراجعت نمود و حکم داد تا سلطان احمد میرزا
بهمن سلطان برکوچ دادن لشکر عراق و آذربایجان را بموضع خرض در آورد و فرمان میرزا از اسلام مراجعت آذربایجان فرمود و
اردشیر میرزا را روانه مازندران داشت و هم در این وقت معروض افتاد که در میان مردم یزد از جماعت توپچیان کار
بخصومت رفته و از منافرت بمقاتلت پیوسته و فریدون میرزا فرمانفرما بر سر ایشان چندانکه خواست اصلاح ذات البین
کند موفق نگشت لاجرم حکم داد تا دهان توپها را از ارک بجانب شهر گشاده داشته و بعضی از دور و قصور بشکستند تا آتش
میرزا نبی خان امیر دیوانخانه را با فوج سوار شاهسون مامور بحکومت یزد فرمود و شاهزاده فریدون میرزا احضار کرد
تا در میانه مردم رجعت و اقبال شود و هم در این سال برادر کهتر پادشاه منوچهر میرزا حاکم لرستان و کلیایی و جهان را رخت
بجهان جاودان کشید و هم در این سال میرزا مسعود وزیر دول خارجه مامور شد که بمشهد مقدس شده لشکر خراسان و قشون
غوریان را باز پرسش کند و از مردم افغان و هم افغانستان شده از مکنون خاطر ایشان آگاه گشته و عرض رساند و میرزا رضا
میرزان افشار مهندس بسر رسالت خوارزم مامور گشت و شاهزاده بهمن میرزا بهاءالدوله حکومت یزد یافت
و شاهزاده فرخ سیر میرزا نیرالدوله فرمانگذار بلوچ بختیاری و خوزستان آمد و هم در این سال عبدالله پاشا پسر بابان سرافراز کار
دولت ایران برتافت و مردم او در حدود کردستان طریق نهب و غارت سپردند از دارالخلافه طهران حکم رفت تا رضاقلی
والی کردستان از مردم خود لشکری کند و محمود پاشا را که پناهنده دولت ایران است با خود کوچ داده در شهر زور بحای عبدالله
پاشا نصب کند لاجرم رضاقلی خان لشکری انبوه و ساز و برگ تمام بجانب شهر زور راه برداشت و در هر مرغ و مرتع لشکرگاه کرد
بکام جو آنکه جواسیس نشان از بنا طالع او کشیده بجسارت و کار سازی طرب بساخت عبدالله پاشا که مردی بیسر و سخن سالم نزده بود
جرات لشکر را از آموده جز بد دل پشت داده توپ باستقبال جنگ او بیرون شد و طی مسافت چنان کرد که مجلس او
از ورش نداشت و چون راه نزدیک شد در کمین نهاد و منقلب که رضاقلی خان بکنار بزن جام و برگرفتن کام شغول
بود و لشکر ش نیز هر کس با فتنه ای بود به بخول در افتاده ناگاه کمین بگشاد و از میان دره بیرون تاخت منوز رضاقلیخان
مردم او دولت از دشمن ندانسته بلعب گرم لهو بودند عبدالله پاشا در مرکب در بنوع القضیه رضاقلی خان و لشکر او خیمه و خرگاه بگذاشتند
و راه فرار بر داشتند عبدالله پاشا و سپاه او در آمدند و تمامت آن اموال و اثقال را بغنیمت بر گرفته طریق مراجعت سپردند و هم در این سال
اقاخان محلاتی که شرح حالش در جلد اول تاریخ قاجاریه مرقوم افتاد و جماعت اسمعیلیه مروز او را امام معنوی الطاهر دانند چون از جانب
نواب شاهنشاه غازی چند از مدت زمان را حکومت کرمان داشت و بر طغیان برآورده و بسبب حمیت او در حضرت

بر بیست شدن رضاقلی خان والی کردستان از عبدالله پاشای بابان

سبب طغیان آقاخان محلاتی در حضرت پادشاه خلدالله

پادشاه این بود و حاجی عبدالمحمد مقتدی همه ایام در مفارقت که در ارگ و مرز نخستین افغانان بود روز میگذاشت
و مطیع فرمان افغانان بود بر آن انگیخته‌ام و نهی مملکت ایران تفویض کاری میرزا آقاسی یافت حاجی عبدالمحمد بدست او از
طریقت درویشان و سیر و سلوک بود لکن در خدمت حاجی میرزا آقاسی راه کرد و اندک اندک رفیق حجره و شبستان
و انیس باغ و بستان گشت و در رتق و فتق مملکت چنین بیشتر وقت حضور داشت از آنجهت در بدبختی توانست کرد
چون بدین مقام عالی رسید بر افغانان فزونی جست و دختر او را از بهر پسر خویش خواستار آمد گر دارا او در عالم
افغانان ننگی عظیم افکنده چندانکه عاقبت سر از اطاعت پادشاه بر تافت و کنده که حضرت گشت و این هنگام
در قلعه بم محصن آمد لاجرم برحسب فرمان عباسقلی خان ریب با فوج لاریجانی و حسن خان یاور توپخانه بدفع او
مامور شده او را در قلعه بم حصار دادند و از طرفی شاهزاده فیروز میرزا که اینوقت حکومت کرمان داشت با لشکری ساز
کرده بر سر قلعه بم تاختن برد و کار بر قلعگیان صعب انداخت چون افغانان از همه جهت خویش را تنگ دیدند ملا دید
قرآن مجید را با تیغی از گردن او بخته برکاب فیروز میرزا آمد شاهزاده او را بیان امان داد و صورت حال را
معروض داشت و هم در این سال چنانکه بدان اشارت شد روز یازدهم شهر محرم حسین خان آجودانباشی — سفارت حسین خان آجودانباشی بجانب فرانسه
از تبریز روانه فرانسه گشت و از وینه که تا سرحد فرانسه سیصد و سی و چهار فرسنگ است بیرون شد از آن راه
دولت ... و دارای ... بادکنشته بشهر استراسبورغ که اول خاک فرانسه است رسید از آنجا
تا شهر پاریس صد و پنج فرسنگ مسافت است حاکم استراسبورغ در وهله حسین خان را در سه روز و چند دقیقه بشهر
پاریس رسانید بقانون نصب منارها که در راه گذارده بدستیاری حروف الفبا ابلاغ حروف معظم و تفصیلش
در جای خود مرقوم خواهد شد بالجمله روز شنبه غره شهر صفر وارد پاریس گشت مسیو ژوانین که در سفارت جنرال
گاردان از جانب ناپلئون مدتی در ایران بود و زبان فارسی میدانست از قبل کارداران دولت فرانسه
او را مهماندار گشت و روز دیگر وزیر دول خارجه را دیدار نمود و شب نگاه او بیازدید آمد و در روز سیم
حسین خان بحضرت پادشاه فرانسه رفته بقانون ایران سر بجای سر فرود داشت و چون خواست نامه شاهنشاه
غازی را بسپارد پادشاه فرانسه از جای برخاست و کلاه از سر برداشت و نامه را بگرفت و پس از زمانی
بوزیر دول خارجه سپرد و بنشست و فراوان اظهار حفاوت و مهربانی کرد آنگاه حسین خان رخصت انصراف
یافته بنزد دیگر امپراطریس زن پادشاه رفت و هم در این وقت نیز پادشاه برسید و گفت خواستم تا سفیر ایران
خود را بار دیگر دیده باشم بالجمله از آن پس هدیه پادشاه را که یکقبضه شمشیر مرصع بجواهر شاهوار و نه طاقه
طاق شال رضائی و یکجلد کتاب شاهنامه فردوسی و یکجلد کتاب کلیات سعدی بود پیش گذاشت و در این هنگام
چنان افتاد که مردم پاریس برشوریدند و خواستند پادشاه را مقتول سازند چنانکه شرح
آن در ذیل تاریخ فرانسه مرقوم خواهد شد بود از آنکه پادشاه بر مفسدین غلبه کرد و ایشان را گرفته
محبوس داشت انجمن را بسبب این فتنه بود خواست مقتول سازد و در آن مجمع برزد پادشاه رفته

بنو

بالید و آب چشمش بروات پادشاه چکید در این وقت پادشاه از جوان او درگذشت و خطی و نیکو نوشت و او را
آن تقصیر قصد هلاک کسی را که بود و آسایش خلق بواسطه وجود اوست لکن من ترحم و ام حکم را منع بسه قطره از
آب چشم او را او اعتذار و از ان رحم حال صاحب ایم دانسته آمد چون ارکان دولت و جمهور را در عقاب
و بخشش او حق نیست و منحصر بوجوب است از تقصیر او درگذشتیم و بهای قطره اشک او را بخشیدیم و رخص
کنیم مع القصه چون سفارت حسین خان در دولت انگریز پذیرفته نبود چنانکه مرقوم افتاد اعمال و اثقال
خود را در پاریس گذاشته مسیو جبر بدیر ترجمان خود را با یکدو تن برداشته بقانون تماشائیان راه لندن گرفت
و از پاریس تا سرحد فرانسه و انشاء و کیفو سنگ است طی مسافت کرده بشهر کاله در آمد و از آنجا بکشتی
تجارت نشسته بجزیره ... که اهل خاک انگریز در رفت و روز دیگر وارد لندن شده کرده و زلم بسفارت
ایران که بود او را منزل نمود و چهار روز راحت جست روز بیستم ربیع الثانی از عربی لارد پالمرستان
وزیر دول خارجه ملاقات و هر قدر سیکذرد و با نامه پنهانی دوستانه از جانب شاهنشاه ایران برای تعزیت پادشاه
ولیم چهارم و تهنیت جلوس ملکه انگلستان مامورم و نیز لرد سلوک مستر مکنیل را باید شرح دهم تا ایلچی دیگر بجای او
معین شود اکنون در سفارت من پذیرفته نیست نامه شاهنشاه ایران را تسلیم کنان شایسته نباشد اگر ترجمه او را کشید
و سخن از اجازه و عجاله برده باشد چه توانید بود و رنجید که طرفین را مرتفع سازد بالجمله روز نوزدهم جمادی الاولی
حسین خان وزیر دول خارجه دیدار کرده بار گفت و گفتگو فراوان برده از راز برگرفت و گفت میلاد
اتحاد دولت ایران با روس دولت انگریز ... نمایان شد و همچنان لشکر شاهنشاه بهرات سبب
اشتعال هندوستان گشت و نیز معروف افتاد که در نظم لشکر ایران با کارداران و معلمان روس است
و بزرگان ایران بیشتر موجب از دولت روس میبرند حسین خان گفت اگر بتوان زر رایج پوشیده گرفت
معلم را بتوان پوشیده داشت اگر ایلچی شما بجاید هر کدام معلم روس در میان لشکر ایران است و دیگر آنکه
چگونه شاهنشاه رضا میدهد که چاکران او مواجب خوار دولت روسیه باشند این سخنان کذب همه از
مکنیل است با اینکه کارداران ایران او را دلجوئی فراوان کردند چون خواست سفر لندن کند ...
کرد و با حاجی میرزا آقاسی در مجلس علمای ایران است کلمات ناپسند نوشت اما حسین خان چنین را با المنت
مسعود ایشان معروض داشت ... لرد وزیر دول خارجه روسیه نوشت و نیز بزرگان لندن بسیار کس
الکری جسته و کتب جاحظ با وزیر دول خارجه گفته آنچه را که مستر مکنیل در ایران گفته چون روز
گذاشته و چون تو خواه او را از بهر الگار هوشیار کرده و سلوک او را مستور میداری در جواب گفت چنین است
لکن چون با تو برابر با نیز برای اصلاح امور دولت ایران از مستر ولک و ... یت کرده و او معزول شده تا کنون سفر ایران

درایران مطالبی بسیار نادرست هم اکنون اگر [illegible] را عزل کنم از این پس سفیران و چاکران دولت ایران خواهند
بود اما بسیاری از بزرگان لندن و [illegible] در جهان [illegible] کرده [illegible] عجیب است و در جز
تجارت ایران نبود و در راه دولت ایران ما زر و سیم فراوان داده‌ایم همه [illegible] شد و اکنون هر چند باید در راه
افغانستان بخواهیم [illegible] در لندن پراکنده [illegible] و خلاصه آنکه [illegible]
گزارش جنگ افغانستان مردم انگلیس در مخالفت با ایرانیان از نگارش پارلمنت و فرمانفرمای هندوستان چنان معلوم میشود
و جنگ افغانستان کاری دراز و خطرناک است پنجاه هزار تن لشکر و بسیار [illegible] بزرگان [illegible]
[illegible] میرود [illegible] از راه [illegible] و [illegible] جنگ آورند و [illegible] هزار [illegible] پانصد [illegible]
از [illegible] انگلیس [illegible] است [illegible] با ایران [illegible] دولت [illegible] بزرگ [illegible] داشتیم [illegible]
[illegible] کنیم ایران [illegible] قلعه [illegible] از راه [illegible] تا [illegible] هندوستان توانستند که اکنون
میگویند ایران [illegible] میان دولت ایران و انگلیس [illegible] عهدنامه [illegible] است [illegible]
دولت ایران با افغانستان [illegible] دولت انگلیس را در میانه [illegible] باشد و در جنگ با افغانستان حق با دولت
ایران است [illegible] هرات [illegible] ده هزار تن از [illegible] شاهنشاه ایران [illegible]
[illegible] لشکر کشید و هرات را محاصره کرد با آنکه وزیر بزرگ [illegible] انگلیس [illegible] پادشاه ایران
لشکر [illegible] هم [illegible] اعانت هم [illegible] دولت [illegible] هزار [illegible] هندوستان
هرات [illegible] و جنگ با دولت ایران [illegible] جزیره [illegible] دولت [illegible] لشکر
بزرگ با افغانستان [illegible] افغانستان با دولت ایران [illegible] است
وزیر دول خارجه ایران [illegible] دولت انگلیس [illegible] با افغانستان [illegible] چرا
[illegible] است این [illegible] که اکنون میگویند [illegible]
عهدنامه [illegible] انگلیس [illegible] و چنان می‌پندارد [illegible]
عهدنامه و عهدنامه [illegible] است [illegible] کارهای [illegible]
[illegible] انگلیس میگویند هرات کلید هندوستان است [illegible] ایران [illegible] کلید هند
[illegible] سپاه [illegible] میکنند [illegible]
[illegible] رسید [illegible] سپاه باید [illegible]
[illegible] کلید [illegible] سپاه [illegible] هند [illegible] هرات [illegible] هند [illegible]
[illegible] کلیدهای [illegible] مملکت [illegible] بسیار [illegible]

چگونه هندوستان

چگونه [illegible] هندوستان [illegible] در [illegible] انگلیس در [illegible] هرات با لشکر ایران جنگ
میکرد [illegible] در قندهار [illegible] با دولت ایران [illegible]
از [illegible] بزرگان انگلیس [illegible] کار [illegible]
[illegible] شاه [illegible] افغانستان [illegible] موجب [illegible] شایسته [illegible]
دولت [illegible] در صد [illegible] میگیرد و [illegible]
وزیر [illegible] انگلیس نوشته است [illegible] پادشاه ایران هرات را
محاصره نمود و لشکر [illegible] قلعه [illegible] با دولت [illegible]
[illegible] هندوستان است [illegible] هندوستان را [illegible]
[illegible] در میان [illegible]
اگر [illegible] افغانستان [illegible] دولت ایران را با روسیه موافق
[illegible] از لندن [illegible] الالات
[illegible] بزرگ [illegible] معلم [illegible]
[illegible] دولت ایران [illegible] دولت ایران
جنگ [illegible] جنرال [illegible]
[illegible] شاهنشاه ایران [illegible] خان [illegible]
[illegible] روز [illegible] رجب [illegible] که [illegible] شوال وارد
تبریز گشت [illegible] را [illegible]
[illegible] بسیار [illegible] احوال و [illegible]
میبردند اگر [illegible] امان داده بودند [illegible]
دیگر [illegible] مساجد
[illegible] معتمد الدوله
[illegible] ساخته
شاهزاده [illegible] شجاع السلطنه [illegible] منصوب [illegible]
بطرف اصفهان [illegible] فارس [illegible] ساخته بود [illegible]
[illegible] معتمد الدوله [illegible] اصفهان [illegible]

[illegible] خاطر [illegible] حکومت [illegible] بود
برسید [illegible] قطع [illegible] فراوان [illegible]

[illegible]

[illegible]

و عزم رکاب شده و شهریار غازی از ورود بیست و پنجم شهر ذیحجه وارد اصفهان گشت و نفر داله خان قاجار [illegible] امور [illegible] را در هرجا باشند ماخوذ دارد [illegible] از مردم [illegible] شهریار دران دیار دستگیر شده و بیشتر عرضه [illegible] گشت و برخی را مامور به توقف [illegible] و چنان [illegible] گشت [illegible] بحکم معتمد الدوله [illegible] و کالکین [illegible] بستند و [illegible] خویش [illegible] و هیچوقت [illegible] [illegible] چون [illegible] عبد المجید خان پادشاه مملکت [illegible] محمره [illegible] فرمود [illegible] شاهنشاه ایران [illegible] لشکر [illegible] اصفهان [illegible] امپراطور دولت [illegible] ذات [illegible] الفت انگیز [illegible] حضرت شاهنشاه غازی [illegible] قدرت صاحب [illegible] صاحب [illegible] امپراطور [illegible] شاهنشاه [illegible] محمره [illegible] پادشاه فرار

شرح احوال شاهنشاه غازی محمد شاه قاجار در سال یکهزار و دویست و پنجاه و شش هجری

در سال یکهزار و دویست و پنجاه و شش هجری [illegible] بیست و چهارم [illegible] محرم [illegible] آفتاب [illegible] شاهنشاه غازی محمد شاه قاجار جشن نوروزی [illegible] در شهر ربیع الاول [illegible] قاجار را مامور [illegible] شیراز [illegible] با ایلچی دولت فرانسه [illegible] پادشاه فرانسه [illegible] ایلچی فرانسه [illegible] توقف در ایران [illegible] دولت ایران [illegible] پادشاه فرانسه [illegible] عظیم [illegible] عهدنامه [illegible] شاهنشاه ایران [illegible] سفیر دولت فرانسه [illegible] عهدنامه [illegible] پادشاه فرانسه [illegible] عهدنامه [illegible] ایلچی [illegible] اقامت [illegible] و صورت عهدنامه [illegible] در جلد اول تاریخ قاجاریه رقم [illegible] ایلچی فرانسه [illegible]

صورت عهدنامه و کارگذاران دولت ایران با اولیای دولت فرانسه [illegible]

چون [illegible] امپراطور [illegible] فرانسه [illegible] الفت [illegible] اعلیحضرت قدر قدرت قضا [illegible] شاهنشاه [illegible] پادشاه [illegible] السلطان [illegible] ابو المظفر محمد شاه [illegible] بجهة [illegible] الفت [illegible] دولتین علیتین [illegible] جانب [illegible] جناب امپراطور فرانسه و پادشاه [illegible] وزیر اعظم [illegible] امپراطور [illegible] شاهنشاهی سفیر دولت [illegible] قرار [illegible] دولتین علیتین [illegible] عهدنامه [illegible] ماده اول اینکه [illegible] اعلیحضرت قدر قدرت پادشاه [illegible] ایران و جناب امپراطور فرانسه و پادشاه [illegible] الفت و [illegible] دولتین علیتین [illegible] ماده دوم جناب امپراطور اعظم [illegible] دولت علیه ایران [illegible]

در [illegible] خان [illegible] سرداری [illegible] منصب [illegible] ابو [illegible]

جزو [illegible] [illegible]

۱۲۵۶

ایران نماید و چنانچه امری خواسته باشد که مقدار تیغ دهند در خاک ممالک ایران نماید جناب امپراطور اعظم
با پادشاه ممالک ایران کمال موافقت بعمل آورده تیغ دشمن بر دو جهه حرکات ممالک مزبوره را نماید
و لپور جهة دارای فرخنده ماده سیم آنکه جناب امپراطور اعظم ادای شهادت نموده ملک گرجستان
ملک حلال موروث اعلیحضرت پادشاه ایران میباشد و حقیقت مطلب بر جناب امپراطور مشخص و معلوم است
ماده چهارم جناب امپراطور فرانسه و پادشاه ایطالیا در خصوص اخراج نمودن طایفه روسیه از ملک
گرجستان و تمامی خاک ایران اهتمام نموده و بالکلیه ترک حدود و کشور ایران نمایند و چنانچه با روسیه بنای
عهد صلح آمیز گذارند از جمله شرط عهدنامه ایشان قرار داده مطالب امور مزبوره را در تکمیل کوتاهی ننمایند
و کمال تعهد در باب مطلب مزبور بدرستی اهتمام و جهد واجب اللازم ساخته ماده پنجم آنکه از طرف قرین
الشرف جناب امپراطور فرانسه و پادشاه ایطالیا ایلچی معتبر رخصت گذار متعین آمده در آستان فلک
بنیان اعلیحضرت قدر قدرت پادشاه جمجاه ایران اقامت نموده سفارت و مصالح امور دولتین را اقدام
نماید ماده ششم آنکه هرگاه رای ضیا ضیای جهان آرای اعلیحضرت پادشاه ممالک ایران اقتضا نماید
که پیاده نظام بقاعده فرنگ تعلیم دهند و بعضی قلعه ها بقاعده قلعه فرنگ بنا گذارد جناب امپراطور
فرانسه و پادشاه ایطالیا بنا بر مطلب توپ سوز و تفنگ خزینه دار هر قدر ضرور باشد بجانب ایران
و قیمه آن از قرار قیمه فرنگستان بسرکار جناب امپراطور اعظم داده شود ماده هفتم آنکه در دولت علیه ایران
هرگاه ضرورتی نماید و بطرز قلعه های فرنگ ساخته باشند و توپخانه را بقاعده فرنگ در توپ و پیاده نظام
فرنگ تعلیم نماید هر قدر توپچی و مهندس و تعلیم لازم باشد از قبیل صاحبمنصبان معتبر ضرور شود جناب امپراطور فرانسه
و پادشاه ایطالیا بنا بر مطلب متعهد گردیده از ارباب حرب ایران نماید که بر رسم قلعه و توپ و تعلیم
و تعلیم پیاده نماید ماده هشتم بنا بر موافقت این دو دولت همه از جانب بزرگ جواب اعلیحضرت
قدر قدرت پادشاه جمجاه ممالک ایران از جهة قطع مطالبه و رابطه با قرال انگلیس کوبیده از جانب دولت
علیه ایران متعهد گردید و بنا بر ضرورت با ایشان گذاشته بجهة دفع انگلیس کرده نماید و در مطلب ایلچی انگلیس
ترک روابط با پادشاهی و جانب هند و انگلیس ... ارجاع احضار او از فرمایند و از جانب انگلیس و کسی اگرچه
البیوز و وکلای قرال انگلیس را در نواحی بنادر عجم و ولایت ایران اقامت نموده باشند اخبار امطلاع
و احوال ... انگلیس ضبط شده تجارت ایشان را با اجرا از جانب ایران منقطع نماید و فرمان قضا جریان
پادشاهی در تنفیذ این مقصود بعز و شان صادر گردد و در اثنای این جامعه از طرف ایران و انگلیس بجهة تجارت
یا بهانه دیگر هر گونه تغییر و جانب ... ممالک سنیان پادشاهی عزت نماید ایلچیان امطلع و راه ...

خواهند

خواهند ماده نهم آنکه هرگاه در مستقبل روسیه و انگلیس با هم اتفاق نموده بجانب ولتین علیتین فرانسه
و ایران عزیمت و حرکت نمایند این دو دولت نیز باتفاق یکدیگر دفع آنها اقدام نموده از روی موافقت و اتحاد
بمحاربه و مجادله آنها پردازند چنانچه بجانب یکی از این دو دولت جانی سفر و حرکت نمایند اولیای
دولتین علیتین ایران و فرانسه یکدیگر را خبر نموده دفع آنها پردازند و آنچه در ماده سابقه مرقوم شده از ضبط اموال
و امتعه ایشان بطریق مشروح در ماده فوق عمل نمایند و در موافقت و مرافقت و اعانت یکدیگر
بهیچوجه من الوجوه کوتاهی و اهمال و مساهله و اهمال جایز ندارد و فرار نمایند ماده دهم آنکه اعلیحضرت
پادشاه سپهر بارگاه ایران موافقت و مطابقت فرموده از صوب افغان و قندهار و اکراد و تجهیز سپاه
و تهیه جنود قراین قرقی مشغول شود و میان کرده بجهة تسخیر و تصرف ممالک هندوستان متصرفه انگلیس
عساکر و جنود منصوره پادشاهی را با مواردات فرمایند و ولایات متصرفه انگلیس را ضبط و تسخیر نماید
ماده یازدهم هرگاه کشتی فرانسه از صوب بنادر مملکت ایران ظهور و عبور نماید بعضی تدارکات و جزئیات
و برخی اشیای ضروریات برای آنها درکار شود و لازم گردد اهالی بنادر ایشان محبت و معاونت نماید
بدستور کسان آنها لوازم دوستی را بعمل آورده اعانت نماید ماده دوازدهم آنکه جناب امپراطور
اعظم خواهش متعمرونمایند که هرگاه بجانب هندوستان بجهة دفع انگلیس قرار لشکر ضرور شود و اقتضا
نماید و از جانب خشکی سپاهی بجانب هندوستان ارسال نماید اعلیحضرت پادشاه ایران اذن و اجازت
با ایشان عنایت فرمایند و از همراه و هر طرف و دارای جهان آرای شاهنشاهی اقتضا نماید با آنها رخصت داده
روانه هند گردند و سپاه ایران نیز با ایشان موافقت نموده بالاتفاق عزیمت تسخیر هند نمایند و چون بود در
همه وقت اولیای الله و عزیمت را دانسته باشند موقوف است برآنکه مجددا اولیای دولت علیه
ایران در خصوص اظهار نموده چنانکه رای عالم آرای پادشاهی اقتضا نماید و رخصت عبور ایشان بر عهده نامه
در خصوص اظهار نموده چنانچه بر طبق علیه ایران و فرانسه قلمرو راه عبور فرانسه و کمیت لشکر آنها
و هر قدر لعه باشد و آنچه ذخایر و ضروریات ایشان را در کدام راه و کدام منزل باید تدارک شود
و هر قدر سپاه ایران همراه بوده باشند همه را قرار داد نموده با اذن و رخصت اعلیحضرت پادشاه جمجاه ایران
روانه هندوستان گردد و در خصوص این مطلب بر اذن و رخصت شاهنشاهی و عهده دار و علیحده نمود که ترتیب
بنده درگاه جبارت به تعهد این مطلب نموده مجددا موقوف بعرض اولیای دولت قاهره و اذن شاهنشاه
عالم پناه است ماده سیزدهم آنکه هرگاه بجهة کشتیهای فرانسه در حین عبور از بنادر ایران بعضی
اشیا از ذخایر ضرور شود اهالی بنادر بقیمت فروخته شوند و از فرانسه بازیافت نمایند و همچنان

هر گاه در حین عبور سپاه ایشان از راه خشکی آذوقه و بعضی اشیا ضرور شود بنحوی که در ماده سابقه قلمی شده
ذخیره و آنچه بعساکر ایشان ضرور باشد اولیای دولت ایران بایشان فروخته از قرار قیمت ایران [illegible]
ثانیه ماده چهاردهم آنکه شروطی که در ماده دوازدهم مرقوم شده مخصوص دولت فرانسه است با دولت
روسیه و انگلیس بهیچوجه من الوجوه شروط مزبوره قرار داد نشود و از این جهت بایشان راه عبور
ندهند ماده پانزدهم آنکه بجهة امور رفت و آمد تجار بنا بانتفاع دولتین و امور متعلقه بتجارت در دار السلطنه
طهران بخاکپای مبارک اعلیحضرت [illegible] عرض شده قرار داد [illegible] امور مزبوره [illegible] عهدنامه
مجددی در پاریس مرقوم نمایند ماده شانزدهم آنکه [illegible] این عهدنامه در دار السلطنه طهران بعد از چهار ماه
از این تاریخ تصدیق شده رضانامه بمهر مبارک اعلیحضرت قدر قدرت شاهنشاه مزین شده تسلیم اولیای
دولت فرانسه و بمهر جناب امپراطور رضانامه ایشان تسلیم اولیای دولت علیه ایران شود تحریر ا
در اردوی جناب امپراطور اعظم در فینکنستین [illegible] صفر [illegible]

بعد از آنکه کارگزاران ایران عهدنامه ناپلئون را با امپراطور فرانسه [illegible] گذشته اکنون [illegible] ناپلئون
از مملکت فرانسه برخاسته [illegible] با شاهنشاه ایران طریق موافقت سپرد برای اینکه [illegible]
اولیای دولت ایران چون با دولت انگریز پیوستگی داشتند [illegible] ناپلئون [illegible] با دولت انگریز را
رنجانیدن نخواستند و همچنان کارپردازان انگلستان چنین از ناپلئون [illegible] قدر موافقت دولت ایران را نیکو
می شناختند [illegible] فراوان [illegible] زر و آلات حرب [illegible] اکنون
و ناپلئون از میان [illegible] دولت ایران [illegible] و نقض عهد کردند و بهانه
جنگ افغانان و تسخیر هرات [illegible] عهدنامه [illegible] اظهار رنجش نمودند و چنانکه
گفته خواهد شد [illegible] دولت فرانسه با شرایط عهدنامه ناپلئون با طریق موافقت [illegible] و اگر نه
برای [illegible] بخواهد داشت امپراطور فرانسه را [illegible] این شرایط [illegible] از دولت
خویش [illegible] لاجرم بعد از سه ماه جواب نامه پادشاه فرانسه را [illegible] که
جنرال [illegible] فرانسه از حضرت شاهنشاه [illegible] توقف [illegible] و شاهنشاه غازی [illegible]
و فارس [illegible] از راه بروجرد و عراق مراجعت دار الخلافه طهران فرمود و هم در این سال [illegible] رجب
[illegible] جهان [illegible] شاهزاده عبد العظیم [illegible]
شاهنشاه غازی فرمانفرما مملکت فارس [illegible] ولیعهد دولت ابد آیت [illegible] شاه
[illegible] و برادر [illegible] فرهاد میرزا [illegible] حاکم طهران [illegible] مملکت فارس [illegible]

نصیر الملک

[illegible] فرانسه [illegible] پاریس

نیابت فرهاد میرزا در حکومت فارس

نصیر الملک مستوفی [illegible] را بوزارت او برگماشت فرهاد میرزا در عشر اول ذیقعده وارد شیراز گشت
و آن مملکت [illegible] و چون مردم بهبهان [illegible] منصور خان سرتیپ
فراهانی را با [illegible] عراده توپ [illegible] فوج سرباز [illegible] شیراز [illegible]
[illegible] کارفرمای بهبهان [illegible] معتمد الدوله حاکم اصفهان و خوزستان [illegible]
[illegible] شاهنشاه غازی [illegible] کرمان [illegible]
[illegible] حکومت کرمان [illegible] دیوان [illegible]
شاهنشاه [illegible]
[illegible] حضرت [illegible]
[illegible] حاکم [illegible] مردم را [illegible]
[illegible] حکومت کرمان [illegible]
[illegible] حکومت [illegible]
[illegible] مردم کرمان [illegible] افغانان [illegible]
[illegible] کرمان [illegible]
[illegible] آقاخان محلاتی [illegible]
[illegible] شاهزاده عبد العظیم [illegible]
[illegible] حاجی [illegible] آقاخان [illegible] افغانان [illegible]
[illegible] شاهزاده عبد العظیم [illegible] آقاخان [illegible]
[illegible] سعادت [illegible]
حاجی [illegible] آقاخان [illegible]
رخصت یافته روانه محلات شد [illegible] الله [illegible]
[illegible] آقاخان [illegible]
[illegible] بغداد روانه کربلا و نجف [illegible]
سه ماه [illegible] ایران [illegible]
[illegible] محلات [illegible]
[illegible] در عشر اول رجب [illegible] محلات [illegible]

[illegible] افغانان [illegible]

پیش داشت چه در کرمان جماعت عطاء اللهی بتمامت طریقت اسمعیلیه‌اند و آقاخان را امام وقت می‌دانند
خواست تا در آنجا لشکری انجمن کند و کرمان را برابر برآرد و فرمانی چند از قبل شاهنشاه غازی مجعول کرد شبیه خط و مهر
ثابت بمستوفیان درگاه داد در پشت فرامین رقم کرد که بر این شرح و ما حکومت کرمان را تفویض با آقاخان نمودیم
امر و نهی او را مردم کرمان نافذ و گذار فرمان او را بر نتابند و خونریز با عیان کرمان مرافعه نمود و رسم جلوس است مکتوب کرد
و حاجی سید جواد مجتهد کرمان بدین شرح نامه کرد نامه آقاخان محلاتی بحاجی سید جواد سفر کعبه کنم باعزازات رسم را که
سالک طریقت رسم از راه حجاز مبرور درگاه عزم زیارت مکه معظمه داشتم در عرض راه امر احکام و فرامین رسید
مأمور حکومت و توقف در کرمان شدم مهمان پذیر باشید والسلام و از این روی چون خبر بردن آقاخان از محلات
معروض درگاه پادشاه افتاد و مکنون خاطر او مکشوف شد حقیقت را زاد را رقم کرد که بدست سرهنگان لشکر سپرده روانه یزد
و کرمان داشتند بعجله آقاخان همه جا بسرعت تمام طی مسافت کرده نخستین یکبار به شهر یزد رسید و چون جماعتی از قبایل
عطاء اللهی ایران محال نشیمن داشتند توانست پوشیده گذشت خواست تا ایشان را نیز با خود کوچ دهد لاجرم میرزا حبیب الله
و پرخود را روز سیزدهم رجب روانه شهر یزد نمود و عریضه‌ای که از راه ارسال خدمت شاهزاده بهمن میرزای بهاءالدوله نمود بدین
شرح که شاهنشاه غازی مرا رخصت سفر مکه معظمه رفته تا از بندرعباس طریق مقصد سپرم و فرمانی از پادشاه در دست دارم اکنون
نیز بیمود و آقاخان و از راه بندرعباس روانه مکه معظمه است عظم بلدان را در عرض راه حشمت او را ... و اسباب و همه جا
چیزه او کوچ و مهمان پذیر باشند بهاءالدوله و فرماندار امر بر او بیعت نمود تا در میان شهر خانه از بهر او تعیین کرده ساز
و برگ مهمانی نوازی مهیا داشتند و چند کس نیز باستقبال او بیرون فرستاد و روز پانزدهم رجب وارد آقاخان ساخت کرده
خود را منحنی که بود در شهر در آمد و روز دیگر یکتن از چریده شدگان آقاخان سر آمد که در حضرت شاهزاده معروض داشت
و آقاخان از شهر فرود آمد چون صبح‌گاه رود قلعه دره ... تا شهر مسافت و ارد و فرود شده و هم در زمان چندتن از مردم
اقدام کرده و بعرض رسانیدند و آقاخان حکم داده تا مردم او هفتاد تن از سرتیپان را ماخوذ داشته با خود براندند
شاهزاده بهاءالدوله یکتن راهی نمود را جدا فرستاد که برای شاه خانه در شهر معین کردیم چه شد و در جاده سرتیپان
این مردم از بهر چه ... آقاخان در جواب گفت ... فرمود که ... نزد من است تا در دیگر شهر در ... آیم و از حضرت شاهزاده
برخوردار شوم و این سرتیپان را بعضی گرفتم و زر و گوهر را بخشیدم چه با حکم او را ... در شهر ... چه آنکه نیز بودست
سواران خود نیز بر آقاخان شده و روز دیگر او را بشهر در آوردند و زر و گوهر را بشمردند از ... در گذشتی ... زده را
بهانه چنین آوردند و چون آن روی ... عطاء اللهی دوست او ... نیم ... برای ... واقعه زلوله و در میان ... است
برقرار است ... کار شده با کله هیچ ... مکشوف افتاد و آقاخان ... قبل از سپیده دم از قلعه نور ... گشته
و بطرف کرمان شتافته و هنگام زوال آفتاب ... خبر را ... برسید و خط شاهنشاه را ... جاری ... کرد

توجه ... بزیارت مکه معظمه ... نامه آقاخان محلاتی ...

اقدا

شاهزاده بهاءالدوله سپرده بدین شرح و آقاخان از محلات فرار کرده بمثال‌های چند از پادشاه جعل نموده تا بدان دستاویز
فتنه‌انگیزد چون اورا جای پای خود را در شهر ... سلطان فرستاد شاهزاده بهاءالدوله خشمگین شد و نخستین کس
که بر آقاخان چند تن ... داشت که برادرش محمدباقرخان و برادر ابوالحسن خان و دیگر میرزا احمد برادر حسن ...
در بیابان ... لشکر را ... و جماعتی از ... الزام کاب ... دور ... نیز جماعت عطاء اللهی با او همدست شدند
شاهزاده بهاءالدوله ... در یزد لشکری بر ... قصد ... از قلعه را ... یزد را بر داشته با ... تن
سوار حاضر بود آهنگ آقاخان کرد ... از مردم ... شده این ... تن ... است و تقسیم داده با این قلیل مردم پیاده چگونه
میتوان با ایشان از میان گذشته در ... بیم آن است مردم تا ... و دستگیر کرده ... را
بست کشید بهاءالدوله ... افروخته گشت و گفت آقاخان لشکر او را ... است ... آن ... از ... لشکر
... اگر همه ... آقاخان ... این جنگ و ... را طلب داشته برگشت و
آن قلیل مردم ... نه ... غلام ... و سپار گشت چنین ... طی مسافت که ... آباد رسید ... مسموع داشت
... آقاخان ... پیاده ... طلب ... ایشان ... و آقاخان آقاخان
طریق ... شهر ... گرفت ... رسید دم ... آقاخان از ... کوچ داده ...
و ... تفنگ ... کس ... در موقف بهاءالدوله ... را ... برد داشت
... آقاخان ... تفنگ ... عتاب ... چهل ... سعید ... تفنگ ... دو
از ... آقاخان ... آقاخان ... قطع منازل می‌کرد و ... بیک
... فرسنگ ... چشمه ... آقاخان ... چشمه فرود گشت
و هنگام زوال آفتاب ... خواست ... شاهزاده بهاءالدوله ... تفنگ و صد ... پیاده چند ...
برسید ... چشمه آب ... آهنگ جنگ کرد
... آقاخان ... جماعت عطاء اللهی ... ایشان ...
شاهزاده بهاءالدوله ... جنگ ... چنین ... بر ... چپ
... بهاءالدوله ...
از ... و ... پیاده ... لشکر ... بجنگ داد ...
تا هنگام ... آفتاب ... آقاخان ... مبارزت نمود
و ... از ... آقاخان ... بسیار کس ...
... آقاخان ... بهاءالدوله

روا نمی‌کرد که با امارت کار روادار ولایت قندهار [illegible] خویش هم [illegible] و دیگر پیادگان نفس گسسته را از قفای سواران
بتازد لاجرم [illegible] از آن چشمه راه پرده برگرفت اما در کرمان [illegible] از پی آنکه [illegible] اقاخان را مردم شهر
[illegible] مردمان [illegible] پادشاه و در دکان [illegible] و حکم و [illegible] اورا [illegible] و دیگر روادار او
[illegible] فضلعلی خان حاکم کرمان با جواد [illegible] هم در این وقت چنین افتاد که [illegible] قندهار
بازداد و خوانین [illegible] چنانکه شرح رفت بعد از فرار از قندهار و پناه آوردن مردم با شهر بابک [illegible] فرمان ملوک
شهر بابک [illegible] شده و [illegible] جستند [illegible] قندهار [illegible] خویش [illegible]
بعضی از مردم شهر بابک [illegible] خاطر شده و از [illegible] عاقبت کار [illegible] کشید
سه چهار هزار تن از مردم شهر بابک و امیر علی [illegible] اتفاق [illegible] انگشت [illegible] با شهر بابک
کار فرمای [illegible] گشت [illegible] چون قوت [illegible] در قلعه شهر بابک متحصن گشتند و از جانبین بازار محاربت
رواج گرفت در میان این [illegible] اقاخان برسید و [illegible] از اقبال بخت [illegible] لشکری ساخته جنگ
بیافت و در خاطر [illegible] قلعه [illegible] اموال [illegible] را ماخوذ دارد [illegible]
[illegible] محاصره [illegible] برادر خود را [illegible] روانه [illegible] تا مردم
آن اراضی را از طغیان [illegible] باز [illegible]
و قلعه [illegible] خویش ساخته [illegible] فضلعلی خان [illegible] آن خان
[illegible] در قلعه [illegible]
[illegible] در قلعه [illegible] متحصن گشت [illegible] دلار الگر
[illegible] اقاخان [illegible] شهر بابک [illegible] راه [illegible] اکنون
[illegible] جنگ [illegible]
[illegible] لشکر اقاخان شکسته شد و او با مردم خود فرار کرده
[illegible] احمدی دلار [illegible] فضلعلی خان [illegible] شهر بابک آمد و روزی چند [illegible]
[illegible] احمدی دلار [illegible] لشکر
[illegible] اسفنقه [illegible] سعید خان [illegible] قلعه اسفنقه را [illegible]
[illegible] فضلعلی خان مردم خویش را [illegible]
[illegible] لشکر روزی چند اقامت [illegible]
طلب [illegible] لشکر خویش پیوسته [illegible] خبر رسید [illegible] اقاخان از اسفنقه [illegible] فضلعلی خان دیگر

تبریز

احمدی دلار

اسفنقه

کرمان

ازقفای

ازقفای او [illegible] را [illegible] در اول بهار [illegible] لاجرم [illegible] کرمان که
و هم در این وقت [illegible] از حضرت بغداد [illegible] پاشا عبدالرزاق افندی [illegible] کاظمین
علیهما السلام [illegible] آمد [illegible] و هدایای [illegible] و نامه [illegible]
اصفهان [illegible] حضرت [illegible] و هم در این وقت شاهزاده [illegible] میرزا [illegible] فضلعلی خان [illegible] حضرت [illegible]
رسید شاهزاده [illegible] میرزا [illegible] حکومت [illegible] شاهزاده [illegible]
چون [illegible] میرزا [illegible] در سلطنت [illegible]
[illegible] اصفهان [illegible] میرزا [illegible]
[illegible] شاهزاده [illegible] حکومت یزد [illegible]
[illegible] از حضرت [illegible] باز آمد [illegible] الله [illegible] رسید [illegible]
[illegible] شاهزاده [illegible] از اصفهان [illegible] دارالخلافه [illegible]
شاهزاده حمزه میرزا [illegible] حکومت قزوین [illegible] فرمان [illegible]
[illegible] حکومت [illegible] الله [illegible] میرزا [illegible]
[illegible] شاهزاده [illegible]
[illegible] فرمان [illegible] در قزوین [illegible]
[illegible] شاهزاده [illegible] قزوین [illegible]
[illegible] گیلان [illegible]
گیلان [illegible]
[illegible]
[illegible] حاکم گیلان [illegible]
[illegible] قزوین [illegible]
[illegible] وزارت گیلان [illegible] در گیلان [illegible]
[illegible]
[illegible]
و جلال‌الدین میرزا [illegible] هرات [illegible]
[illegible] حکومت [illegible] شاهزاده حمزه میرزا [illegible]

وهم عبدالعزیز که تا باتفاق عبدالرزاق افغان مامور بسفر بغداد و توقف آن اراضی گشت تا در کار زوار و تجار ایران
تحکم کند و گران بسته و از لشکر رعیت آن ممالک ایشان را زیانی نرسد

شرح حال شاهنشاه غازی محمد شاه قاجار در سال یکهزار و دویست و پنجاه و هفت هجری

در سال یکهزار و دویست و پنجاه و هفت هجری مطابق سنه اودئیل ترکی چون سه ساعت و چهل و پنج دقیقه از شب شنبه
بیست و هشتم شهر محرم برآمد آفتاب به برج حمل تحویل داد شاهنشاه غازی محمد شاه قاجار باعید نوروز را در کرد و جای گرا
بتبدل درهم و دینار شادخوار فرمود و در اول بهار این سال از فضلعلی خان حاکم کرمان عریضه برسید که اگر چه افاغان
از جنگ شکسته برفت لکن از اندیشه خویش دست باز نداشته در تجهیز لشکر و اعداد کار روز گذرد و اگر سپاهی در خور
جنگ بدین جانب آهنگ کند روا باشد لاجرم فرمان شد تا حبیب الله خان امیر توپخانه با مردان میدان و توپهای بارها
کوب بسیج راه کند طریق کرمان برداشت و از آنسوی چنانکه بدان اشارت شد آقاخان در کربیر جوهایی بسامان
تجهیز لشکر کرد و دران چند به رستان اعلا و خویش طبرادیه و با سواره و پیاده انبوه و عراده توپ و قورخانه فراوان
برداشته با آهنگ تسخیر شهر کرمان رهسپار گشت فضلعلی خان حاکم چون این بشنید نخستین اسفندیار خان برادر خود را با جمع
از لشکر باستقبال جنگ او بیرون فرستاد و از قفای او عبدالرحمن خان نیز با دو فوج طاربی و توپ کرمانی و عراده توپ
راه برگرفت و ولی محمد خان سرتیپ لشکر کرمان نیز با سپاه خود از دنبال ایشان راه سپر شد نخستین در دشت
آب اسفندیار خان با افاغان دوچار گشت از دو روبه صف برکشیدند و جنگ در پیوستند با یک دیگر دو دار بالا گرفت
اسفندیار خان مردانه بکوشید و از آنسوی اقاخان و برادرانش پای سخت کرده و پای در یا حمله افکندند در میان اسفندیارخان
چند زخم گران برداشت و هم کوه بر لشکر آمده از پای در آمد و لشکر او هزیمت شده بعضی کشته و برخی پراکنده شدند اقاخان
چون از کار اسفندیار خان بپرداخت هم در آن کریوه سر عبدالرحمن خان تاختن آورد و عبدالرحمن خان با دل ضعیف
گشت و چون قوت جنگ او را در خویش ندید در قلعه بزنجان متحصن گشت افاغان در حصار دادن او سعی فراوان
او را بگذاشت و بی توانی آهنگ ولی محمد خان سرتیپ کرده و از کرد راه چون صرصر خزان بر وی بتاخت و در اول حمله
لشکرش را پراکنده ساخت و نیز ولی محمد خان را دستگیر نمود و آنگاه در هفت فرسنگی کرمان در اراضی بیدبیر بقلعه
مشیز جای گرد و با اعیان کرمان هر روزه مکتوب فرستاد و ایشان را اغوا همی داد که فضلعلی خان را دست بسته
بمن فرستید در این وقت امیر توپخانه از گرد راه برسید و گفت آهنگ اقاخان کرد و او نیز بی خوف و هراس
دربرابر ایستاده صف راست کرد و جنگ به پیوست آتش بلا بالا گرفت و دخان توپ و تفنگ جهان را نیلگون
فرگون ساخت در پایان کار اقاخان شکسته شد و طریق فرار او پیش داشت و باز گریز کرد در شهر جای گیر شد
و امیر توپخانه مظفر و منصور بشهر کرمان در آمد اما فضلعلی خان از در و برادر و قلبه افاغان پوست بر تنش

اوزان گرد

کرمان

میناب

بزنجان

مشیز

امیر توپخانه

زندان گشت و دانست که اگر در شهر دیر بماند دور نباشد که مردم کرمانش دستگیر ساخته با قاخانش
سپارند ناچار بتجهیز لشکر پرداخت و در مدتی اندک سپاهی در خور جنگ برآورد و بگونگونه اهالی برادر
کمر بسته باتفاق امیر توپخانه راه قلعه مشیز برداشت اقاخان چون دید که از اغوای مردم کرمان جمعیت
فضلعلی خان متفرق نشد و اینک مردبرادر در گشته با لشکر ساخته در میرسد مصاف او را نپسندیدند
و از قلعه مشیز بیرون شده بجانب بم و نرماشیر کوچ داد فضلعلی خان از فرار او دل قوی کرده از قفایش
تاختن کرد و در منزل ریکان که سرحد بلوچستان و نرماشیر است بدو در رسید و هر دو لشکر ساخته جنگ
شده در هم افتادند و از هر دو جانب جمعی کشته شدند بعد از کوشش و کوشش فراوان لشکر افغان شکسته شد و بهری
از مردمش مقتول و دستگیر آمدند و هم در این وقت روز بیگاه شده و تاریکی جهان را فرو گرفت اقاخان هم
دران تاریکی از راه بیابان طریق فرار پیش داشت و تا قندهار براند و از آنجا راه هندوستان سپرده در بندر
بمبئی سکون اختیار کرد فضلعلی خان بعد از آن فتح مراجعت بکرمان کرد صورت حال معروض درگاه شاهنشاه
داشت وهم در این سال در مملکت فارس میان قبیله قشقائی و ایل ممسنی خصمی واقع شد و کار بمقاتلت و محاربت
انجامید فرهاد میرزا که حکومت شیراز داشت میرزا فضل الله نصیر الملک را دران بلده که نشسته میان قبایل قشقائی
قلعه طوس و قلعه نوذر و دیگر مواقف ایشان را خراب کرد و از قبایل رستم و بکش و جاوی و دشمن زیاری و شعب
ممسنی هشتصد گروگان گرفت و ولی خان برادر خانعلی خان ممسنی را با چند تن از اشرار با خود داشته برادران
توپ بست و آتش در زد و خانعلی خان فرار کرده بجانب لاهور پیلاق کرد نیت الله حاجی شکرالله خان برادر
میرزا اقاخان وزیر لشکر را بحکومت بهبهان باز داشت و از قبایل باوی و آجری و نوده و طایر احمدی
قبایل کوه گیلویه گروگان گرفته حاجی شکرالله خان سپرد تا انجمعت با شیراز کوچ داد و میرزا کوچک باور توپخانه را با توپ
و سرباز در ممسنی بحکومت گذاشت و خود از راه اخشت بسوی شهر رفت وهم در این سال وهم در این حاجی محمد خان
افغان از قبل کامران میرزا والی هرات و یار محمد خان برادر خود را وزارت کامران داشت با بیشکش لایق
بدرگاه پادشاه آمد و خواستار عفو گناه گشت و معروض داشت که بعد از آنکه ما همواره مردم ایشان را در افغانستان
معاینه کردیم و دانستیم که عصیان پادشاه ایران کار بزرگ بود اینک از در طاعت و متابعت بیرون آمده ام و نام پادشاه
بر سیم و زر نقش کرده ایم و خطبه بنام او میخوانیم
حکومت حاجی خان سبعه در کرمانشاهان ... وقتل او بدست مردم کرند
وهم در این سال نور محمد خان سردار قاجار برحسب فرمان از حکومت خوزستان معزول شد و حاجی خان
شکی بفرمانگذاری خوزستان منصوب شد و نظم حدود عراقین عرب و عجم مامور گشت اگرچه حاجی خان مردی
جلد و شجاع بود و نسب سلیم خان شکی میبرد که بسیار وقت نامش درین کتاب سطر افتاده است و اوا

مشیز

ریکان

بکش

جاوی

آجری

نوده

ترکمانان بر سر قافله زوار مشهد مقدس تاختن برده هیچ دقیقه از اسیر بردن و قتل و غارت
فرو نگذاشتند و هم در عرض راه از قضا با محمد ولیخان برادرزاده آصف الدوله با معدودی به شکارگاه
رفته بود باز خوردند و او را نیز با خود داشتند چون آصف الدوله را این قصه مسموع افتاد با لشکری
ساخته بار دیگر ترکمانان تاختن برد و ایشان را زحمت فراوان کرد و با اینهمه محمد ولیخان را
نیافت چه او را بجانب مرو تاخته بودند لاجرم باز مشهد مقدس شد و صورت حال را معروض داشت
شاهنشاه غازی محمد [illegible] الله قلی توره فرمانگذار خوارزم رسول فرستاد و اگر ایلغار ترکمانان را
نه بعهده ساخته جنگ [illegible] و اگر نه اطاعت را اظهار این مسارعت کند اکنون محمد ولیخان و دیگر اسیران را

فتح بمپور و بلوچستان بدست امیر [illegible] توپخانه و حکومت عباسقلیخان والی در کرمان

و هم درین سال بهار فرار آقاخان امیر توپخانه طریق بلوچستان گرفت و یازده منزل از اراضی
کرمان تاختن برده قلعه بمپور را محصور داشت و مدت ده روز دیوار برج و باره را بگلوله توپ
و خمپاره تخریب داد مردم بمپور رفتار دیگر برداشتند امان طلبیدند امیر توپخانه صغیر و کبیر آن شهر را
کوچ داده در لشکرگاه سکون داد و آن قلعه را با خاک پست کرد و در روزی چند در آن اراضی اقامت
داشت از قضا بگرد زن امیر توپخانه لشکرگاه رفته بود و یکتن از سربازان دست جمیله را گرفت
و با او در آویخت و خواست با او درآمیخت شوهر آن زن این بدید و غوغا برداشت و مردم بمپور
جنبش کردند و خواستند تا زنان و اطفال خویش را با تیغ بگذرانند و از سپاه آن [illegible]
با تمامت مقتول کردند و نیران حرب افروخته گشت و آلات ضرب بکار افتاد در این وقت
امیر توپخانه برسید و چندانکه خواست این آتش فروخته را بنشاند نتوانست او نیز تیغ برکشید و حکم
بر قتل داد و بیشتر از آن مردم عرضه هلاک و دمار گشت و دیگر اسیر و دستگیر شد پس از بمپور
اسیران را با کنده و زنجیر با خود ببرد و تا مسافت پنج منزل بقندهار برفت و بسیار کس از [illegible] را
بعهده ساخت آنگاه صورت حال را عریضه کرد و با اسیران روانه درگاه پادشاه داشت شاهنشاه
غازی [illegible] قائم المقام [illegible] و دیگر سران و سرکردگان را خلعتهای گوناگون کرد
و ایشان را حکم بمراجعت فرمود و درین سال مستر [illegible] صاحب ایلچی انگلیس برای انجام کار مصالحه وارد
دار الخلافه گشت و شاهزاده فرخ الله میرزای شجاع السلطنه از حکومت کاشان معزول شد
و علیقلی خان سالار خان بجای او نصب گشت و از قبل امپراطور روسیه [illegible] بدرگاه آمد
و هدایای خویش را با مکتوب امپراطور پیش داشت و [illegible] صاحب [illegible] به پطربورغ کرد
و هم درین سال برادر اعیان شاهنشاه بهمن میرزا حکومت آذربایجان یافت و خال او [illegible] خان

سنت و جماعت بود و در کیش خود متعصب و متنفر بود پیشتر از آنکه از ایلات خوزستان و دیگر
مدوده عراقین خالی باشند و امیر المؤمنین علی علیه السلام را خدای یگانه دانستند تعالی الله عما یقول الظالمون
لاجرم حاجی خان آن مردم را برامورات که خلاف شریعت خویش میدانستند مامور میفرمود خاصه در قطع شارب
و ایشان از کمال شارب بغیر عاقبت کار بخصومت رفت و در میان قبیله کرند آثار بی فرمانی پدید
آمد و حاجی خان چون این بشنید با لشکری اندک بمیان آن قبیله سفر کرد تا ایشان را کیفر کند نخست مردم کرند
از در اطاعت و فرمانبرداری بیرون شدند و هدیه و تحفه پیش کشیدند و گفتند از مذهب و کیش ما
سخن مکن و دیگر هرچه گوئی فرمان پذیریم و سر از اطاعت و انقیاد بیرون نکنیم حاجی خان نیز بدین سخن
رضا داد و از قضا یکتن از مردم او برای اخذ آذوقه با مردی از شناختگان کرند کار از منازعه
بمبارزت انجامید و مقتول گشت حاجی چون اصغای این قصه نمود نخست خشمگین شد و آن کین
که در خاطر نهفت آشکار ساخت و حکم داد تا تمامت مردم کرند را در کنده و زنجیر کشند و تا
کرمانشاهان کوچ دهند آن جماعت چون این بدیدند یکره از درستی بیرون شده بعداوت و [illegible]
روی برای حاجی خان نهادند و او بهر طرف بیان استوار کرد و چون نیز حریف را از رواق خویش
کمین گشت و جهتی از مردم کرند را هدف گلوله آتشین ساخت در پایان امر از اطراف انگاره هجوم
کردند و آن رواق را بر سر او فروآوردند و آتش در آن سرای زدند حاجی خان از آن رواق بیرون
شد و چون دیگر نیروی مقاتلت نداشت خویشتن را در آنی کرد تا سپیده صبح سر برزد این هنگام پای
کاهدانی در گریخت و مقداری کاه بر زبر خود بریخت غوغا طلبان در آمدند و بعضی از مردم او را مقتول
ساختند و او را نیافتند چون ساعتی بر گذشت و آتش کاهدان در افتاد ناچار از میان کاه بیرون
شد و مردم آن بلده یکباره حمله بردند و تفنگها بگشادند یکبار چهار زخم گلوله یافت و چنین جراحت
خنجر خویش را کشیده بدان جماعت بتاخت و دو تن را با زخم خنجر بکشت و خود نیز بمرد و مردم کرند
بعد از قتل او از بیم شاهنشاه ایران کوچ داده در اراضی بغداد نشیمن کردند چون این خبر معروض درگاه پادشاه
افتاد عبد الحسین خان جوانشیر را که نسب با ابراهیم خلیل خان میبرد بحکومت آن اراضی نصب فرمود
و علیرضا پاشا وزیر بغداد را فرمان کرد که آن جماعت را دست بدرگاه فرستد و هم درین سال یکتن
از فرزندان شاهنشاه غازی [illegible] نام و لقب خاقان مغفور فتحعلی شاه داشت و هنوز چهار ساله بود بدرود
جهان کرد و هم درین سال [illegible] از قبل کارداران انگلیس [illegible] صاحب طبیب بدستاویز سیاحت
بدار الخلافه طهران آمد و با اولیای دولت سخن از [illegible] در میان نهاد و چون [illegible] نیز
[illegible] خاطر باز شد تا سفیری برای انجام مصالحه طریق ایران گیرد و هم درین سال هشتصد سوار از جماعت

افغان

مرحلا

وتحمیدات پیشم ایکار باشد و دیگر چنانکه مرقوم شد بعد از غلبهٔ مردم انگلیس بر افغانستان بر حسب فرمان شهر
بابک و از فارس بلوک هرات و مروست بتیول و تسعیر رقاب سرداران افغان مقرر شد و کهندل خان
سردار افغان باتفاق رحیمدل خان و مهردل خان برادرانش و محمد صدیق خان و محمد عمر خان پسران او
و سایر پسران و سرداران قندهار و پانصد تن از ملازمان او در شهر بابک جای کردند بعد از حکومت عباسقلی خان
والی چون افغانان بیارزیدند مردم انگلیس بیرون شدند هر چند کرت کهندل خان سردار خواست تا راه
قندهار گیرد و با لشکر انگلیس طریق گیرودار سپرد چون در میان دولت انگلیس و ایران از روزگار قدیم طریق
مهر و مخالفت گشاده بود والی بدین امر رضا نمیداد چون لشکر انگلیس یکباره از افغانستان بیرون شد
و دیگر جای عذر نماند و نیز کهندل خان بیمناک بود که بعضی از مردم قندهار با او از در مخاصمت بیرون شوند
و او را دفع دهند لاجرم عباسقلی خان واجب داشت که پناهنده دولت ایران را کامیاب بازفرستد
و از آنسوی چون کهندل خان از اولیای دولت اجازت مراجعت حاصل کرد و برادر خود رحیمدل خان
ناگاه بکرمان فرستاد و صورت حال را بازنمود عباسقلی خان والی الحسنین کس فرستاد و منازل عبور ایشان را
از شهر بابک تا سرحدات و از آنجا تا سیستان علوفه و آذوقه فراهم کرد و اسمعیل خان سرکرده جمازه سواران
و نایب الحکومه بم و نرماشیر را حکم فرستاد که صد شتر آذوقه با ایشان همراه کند و چند تن مرد مقنی با خود ببرد
که اگر حاجت افتد در عرض راه حفر چاه کنند و محمد رضا خان حاکم سیستان را مکتوب کرد که سپاهی لایق با ایشان
همراه کند تا در قندهار متمکن شوند بالجمله محمد رضا خان حاکم سیستان بعد از ورود ایشان بدان اراضی پسر خود
لطفعلی خان را با سه هزار سوار ملازم رکاب کهندل خان ساخت تا او را بقندهار برسید بر مسند حکومت جای داد
و خطی از کهندل خان گرفت و نزدیک عباسقلی خان فرستاد بدین شرح که بر حسب امر کارداران دولت
ایران لطفعلی خان با لشکر خود طریق خدمت سپرد و اینک من در قندهار مستولی شده ام و او را حارس و حافظ
قلعه ارک قندهار داشته ام عباسقلی خان در پاداش این خدمت و ازای این زحمت خنجر و کارد مرصع و دیگر
اشیاء نفیسه از بهر محمد رضا خان و لطفعلی خان انفاذ داشت و هم در این سال یکتن از مردم [illegible]

خروج آقاخان [illegible] در کرمان

که در صورت بکیش درویشان بود و در معنی خبر از خویش ایشان نداشت در اراضی کرمان [illegible]
بمقام ولایت سر بر کشید و گروهی مفتون گمان او در میان قبایل [illegible] دعوت حکم داد و [illegible]
از [illegible] سر [illegible] و چنانکه رسم [illegible] است و نام اینگونه مردم را به [illegible]
بر زبان بیارند او را نیز حضرت آقاخان لقب کردند و پیشتر از آنکه او طریق عصیان گیرد محمد [illegible] خان قاجار قوانلو
که این هنگام حکومت [illegible] داشت صورت حال را در حضرت شاهنشاه بازنمود شاهنشاه غازی فرمان
کرد تا محمد حسن خان سردار ایروانی با ده هزار تن سوار و سرباز آهنگ او کرد و شاهزاده اردشیر میرزا [illegible]

سردار بوزارت او سرافراز آمد و همچنان سلطان مراد میرزا بحکومت بروجرد مأمور گشت و خانلر میرزا
فرمانگذار [illegible] آمد و شاهزاده [illegible] میرزا حاکم ملایر گشت و نیز فضلعلی خان از حکومت کرمان معزول آمد
و عباسقلی خان جوانشیر والی کرمان و حدود بلوچستان گشت و از دارالخلافه راه برگرفت بعد از ورود
یزد در خاطر گرفت که اسیران قندهار را که امیر تو بخانه در ممالک ایران پراکنده ساخته چندانکه تواند بزور
و بزر از مردم باز ستاند و با کن خویش رساند تا دل مردم بلوچ را بسوی خویش کند و نام دولت را
بعدالت بلند سازد پس ده روز در یزد اقامت کرد و معادل سه هزار تومان زر مسکوک در بهای اسیران
بذل کرد و میرزا محمد ملا مجتهد یزد را نیز وصیت کرد که از پس او چندانکه اسیر از شهر و قری بدست شود خریده روانه
کرمان دارد و آنگاه راه کرمان برگرفت و بعد از ورود بکرمان نیز چندانکه در میان سرباز و توپچی و تفنگچی کرمانی
اسیر قندهاری یافت بخرید و جمعی را نیز بقوت فرمانگذاری از سرای مردمان طلب داشت و اینجمله را از زر نقد
و ملبوس عطا کرد و [illegible] روانه قندهار داشت و از برادر زاده محمد علی خان قندهاری سجل رسید بستند و صورت
حال را در عریضه نگار داده روانه دربار داشت شاهنشاه غازی او را تحسین کرد و فرمان داد که چندانکه
در عراق از اسرای قندهار بدست شود روانه کرمان دارند بالجمله سه هزار و هشتصد تن اسیران قندهار بدست
عباسقلی خان والی باز وطن شدند و بیشتر از آن جماعت [illegible] کرد و محراب خان و دیگر بزرگان قندهار را خلعت
و عطیت شادکام ساخت و همچنان محمد رضا خان حاکم سیستان را [illegible] و طرایف و [illegible]
شیفته خاطر کرد و چندانکه از دیگر چاکران پادشاه [illegible] و طریق تجارت بطرف [illegible]
و سیستان گشاده گشت مع القصه عباسقلی خان والی کار کرمان و بلوچستان را بنظم کرد و در [illegible]
با مردم [illegible] و مدارا [illegible] نهاد که چون در مملکت او [illegible] اگر از سارقین [illegible]
از خویشتن برساند [illegible] هزار تومان زیان یافت و [illegible] اگر چند سال در حدود یزد و [illegible]
برفت رفته بود [illegible] مال تسلیم نمود و دیگر فتحعلی خان [illegible] در آذربایجان [illegible]
بود و بعد از وفات خاقان مغفور فتحعلی شاه فرار کرده [illegible] قبایل [illegible] و اسفندقه و [illegible]
نشیمن داشتند در رفت و حکام کرمان تا این وقت [illegible] عباسقلی خان چندانکه خواست خاطر او را
از وحشت و دهشت پرداخته کند و نیز [illegible] نتوانست لاجرم میرزا اسد الله خان مستوفی
کرمان را با جمعی از لشکریان [illegible] بر سر او تاخت و فتحعلی خان [illegible] سیستان گریخت و [illegible] ساخت
و [illegible] بیچاره انداخت و [illegible] کرمان آوردند و از آنجا [illegible] داشتند
و دیگر قلعه بم را که از [illegible] روزگار خراب [illegible] تعمیر کرد و [illegible] نهاد و چاه
آب [illegible] حفر نمود و در حومه کرمان حکم داد تا [illegible] هزار [illegible] غرس کردند [illegible]

[illegible]

مازندران نیز با لشکری جرار جنبش فرمود و از راه خراسان جعفرقلیخان ایلخانی نیز بزرگ در طریق گرگان گرفت و سی هزار
سوار خراسانی با محمد کوچ داد چون ارض گرگان لشکرگاه گشت و الطاف حال انجم شد بر اینجا ترکمانان جان جنبش
و کوشش نمودند و مقابله انگیختند فراز شد و با تیر پرواز گیر در مربع مرتع بلند نشست و یکجانب دشت طریق فرار
برداشت اردشیر میرزا بصوابدید سردار رسولی به ایشان فرستاد که بیهوده طریق فرار سپارید که از ترکتازان لشکر منصور رهائی نتوان
اگر کوه پناه سلامت جوئید حضرت شاهنشاه را بحضرت ما فرستید و زن و فرزند بزرگان ترکمان را به گروگان بسپارید
چون اینجمله بدانست و ابواب چاره از همه جانب بربسته یافت ناچار محمد خان پسر خود را باتفاق حضرت ایشان بدرگاه
شاهزاده فرستاد و اعیان ترکمان نیز گروگانها با پیشکش گسیل داشتند و پیمان نهادند که اگر فرمان رود تا خوارزم
بروند و در رزم دهند اردشیر میرزا صورت حال را معروض درگاه داشت شاهنشاه غازی فرمان کرد که شاهزاده بار [illegible]
درگرگان اوتراق کند تا محمد علیخان عضو از غارت خوارزم باز شود و مضمون خاطر از [illegible] مکشوف افتد و در ازای
این خدمت نشان شیر و خورشید تمام الماس حمایل رتبه اول برای تشریف شاهزاده اردشیر میرزا عنایت فرمود
و هم در این سال [illegible] از [illegible] و دیوانخانه فارس را بر حسب فرمان پادشاه [illegible] علف داده و [illegible]
به سپهر فرستاد و

سوکردن منوچهرخان معتمدالدوله بخوزستان و دفع فتنه محمد تقی خان بختیاری

و هم در این سال چنانکه از پیش مرقوم گشت محمد تقی خان کور بختیاری در فتنه انگیزی [illegible] و از امرای [illegible] و کارداران
[illegible] برهم نهاده [illegible] فراهم داشت [illegible] مراجعت شاهنشاه غازی از اصفهان معتمدالدوله در قلع و قمع او همت گماشت
و در اول [illegible] از اصفهان [illegible] بیرون زد و آهنگ اراضی خوزستان و سرحد مملکت روم و ایران کرد و از لشکر فوج خوی و فوج [illegible]
تبریز و فوج [illegible] و [illegible] و سواران بختیاری [illegible] لشکر [illegible] فرمان سلیمان خان [illegible]
[illegible] طی [illegible] خوزستان پیش گرفت و [illegible]
[illegible]
[illegible] محمد تقی خان [illegible]
[illegible] محمد تقی خان [illegible]
[illegible] محمد تقی خان [illegible]
[illegible] معتمدالدوله [illegible]
[illegible] معتمدالدوله [illegible]
[illegible]
[illegible] معتمدالدوله [illegible]
[illegible] محمد تقی خان [illegible]

[illegible]

شده بود [illegible] محمد تقی خان [illegible]
[illegible] محمد تقی خان [illegible]
[illegible] معتمدالدوله [illegible]
[illegible] محمد تقی خان [illegible]
[illegible] معتمدالدوله [illegible]
[illegible] معتمدالدوله [illegible]
[illegible] معتمدالدوله [illegible] محمد تقی خان [illegible]
[illegible]
[illegible] محمد تقی خان [illegible] معتمدالدوله [illegible]
[illegible] جعفرقلی خان [illegible]
[illegible] محمد تقی خان [illegible]
[illegible] معتمدالدوله [illegible]
[illegible] محمد تقی خان
[illegible]
[illegible]
[illegible] معتمدالدوله [illegible]
[illegible] حکومت معتمدالدوله [illegible]
[illegible] محمد تقی خان [illegible]
[illegible] معتمدالدوله [illegible]
[illegible] محمد تقی خان [illegible]
[illegible]
[illegible] محمد تقی خان [illegible]
[illegible] محمد تقی خان [illegible]
[illegible] معتمدالدوله سلیمان خان [illegible]
[illegible] معتمدالدوله [illegible]

بهما ماری از اول [illegible] و چند نفر را نیز نگاهداشت و نگران او باشند تا مبادا طریق فرار سپرد و در خلوت شیخ ثامر خان بعزم جنگ
عباسقلی خان و عشیرت محمدتقی خان را روانهٔ لشکرگاه داراب [illegible] از جنگ شیخ حبیب در پرده [illegible] از فلاحیه
کار برقی رسانید [illegible] ایشان نیز هر روز مجادله و محاربه [illegible] کار کرد داشتند و علینقی خان در نهان اعداد لشکر همی‌کرد
لاجرم معتمدالدوله بسوی فلاحیه [illegible] عزم داد از میانه محمد شفیع خان [illegible] را که [illegible] رخصت داد تا بفلاحیه شوند
و امیر محمدتقی خان با اتفاق عباسقلی خان [illegible] و اجازت یافته بفلاحیه شد چون توانست عباسقلی خان را به اختیار
چند [illegible] آورد [illegible] طاقت [illegible] و بعد از [illegible] چند شب [illegible]
ستاره دیدار [illegible] باتفاق شیخ ثامر خان پانزده هزار سوار جرار [illegible] اعداد [illegible] بداشته [illegible]
معتمدالدوله شبیخون آوردند و اطراف اردو را دایره کردار پره زدند و یکبار گلوله‌ها [illegible] معتمدالدوله
[illegible] بعد از [illegible] و سلیمان خان [illegible] حکم داد [illegible] جنبش نکنند [illegible]
بر جای خود [illegible] باشند و توپچیان با گلوله توپ دفع اعراب [illegible] بجمله لشکر عرب [illegible] آوردند و توپچیان
دهان توپ‌ها [illegible] و آتش در دادند [illegible] [illegible] و [illegible] شدند دیگر باره دلیرانه
یورش افکندند و علینقی خان نزدیک [illegible] میرزا محمد خان [illegible] آتش [illegible] [illegible] چه نشسته
و وقت [illegible] محمدتقی خان از [illegible] جنبش [illegible] علینقی خان [illegible] میرزا محمد خان [illegible] غضبان
[illegible] و [illegible] دولت [illegible] [illegible] آورد و [illegible] کشان [illegible] معتمدالدوله
رسانید [illegible] شبیخون [illegible] لشکر [illegible] محمدتقی خان [illegible] [illegible] مجهول باشد
معتمدالدوله [illegible] او را [illegible] [illegible] بجمله [illegible] از شب گذشته تا یک [illegible]
از سپاه [illegible] لشکر عرب [illegible] [illegible] یورش افکندند و با گلوله توپ خسته شده باز پس نشست
چون صبح [illegible] شد دیگر [illegible] [illegible] جنگ [illegible] هزار [illegible] در [illegible]
[illegible] آب [illegible] مع القصه [illegible] از [illegible] مقتول گشت و فراوان [illegible]
[illegible] معتمدالدوله [illegible] مقتول و [illegible] مجروح گشت [illegible] اعراب [illegible] از شیخ ثامر خان [illegible]
[illegible] [illegible] چاره [illegible] [illegible] نزد معتمدالدوله [illegible]
[illegible] شیخ عبدالرضا [illegible] شیخ حبیب و با شیخ ثامر خان نیز [illegible] [illegible] از
[illegible] و آرزوی حکومت فلاحیه [illegible] معتمدالدوله [illegible]
[illegible] حکم او [illegible] [illegible] [illegible] شیخ [illegible]
و شیخ [illegible] شیخ [illegible] [illegible] منصور خان [illegible] [illegible]

اوقف

و امیر [illegible] حکومت [illegible] [illegible] شیخ ثامر خان [illegible] [illegible]
تا چهار [illegible] نزدیک معتمدالدوله آمد و پس از چند روز مردم [illegible] از [illegible] [illegible] است
[illegible] لشکرگاه [illegible] معتمدالدوله [illegible] [illegible] فلاحیه [illegible] لشکر را
[illegible] فلاحیه [illegible] شیخ ثامر خان [illegible] [illegible] [illegible] پل
[illegible] شیخ ثامر خان [illegible] فلاحیه [illegible] [illegible] معتمدالدوله [illegible]
[illegible] شیخ ثامر خان [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] علینقی خان را با عشیرت محمدتقی خان [illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] و شیخ ثامر خان [illegible] الا آنکه [illegible]
علینقی خان و امیر محمدتقی خان طلب [illegible] معتمدالدوله [illegible] [illegible]
[illegible] روانهٔ لشکرگاه داراب [illegible] شیخ [illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] معتمدالدوله [illegible] محمدتقی خان را [illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] معتمدالدوله [illegible] [illegible] روانه [illegible]
[illegible] و شیخ [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] از حضرت پادشاه [illegible] [illegible] معتمدالدوله [illegible]
[illegible] [illegible] خلعت [illegible] لشکر [illegible] [illegible]
[illegible] شیخ ثامر خان [illegible] محمدتقی خان [illegible] [illegible]
محمدتقی خان [illegible] معتمدالدوله [illegible] معتمدالدوله [illegible] لشکر فلاحیه [illegible]
شیخ ثامر خان علینقی خان [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]
علینقی خان از فلاحیه [illegible] محمدتقی خان [illegible] [illegible] خلیل خان
[illegible] خلیل خان [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] منصور خان
[illegible] معتمدالدوله [illegible] منصور خان [illegible]
[illegible] محمد کریم خان از فلاحیه [illegible] خلیل خان [illegible] خلیل خان [illegible]
[illegible] رضا خان [illegible] معتمدالدوله [illegible] [illegible] رضا خان [illegible]
[illegible] محمد کریم خان [illegible] خلیل خان [illegible]

[illegible]

و از طرفی راه [illegible] رضاخان [illegible] از این جانب جنگ به پیوستند و [illegible] شنیده در میانه محمد کریم خان [illegible]
[illegible] و از جانب دیگر گروهی از برادران معتمدالدوله [illegible] محمد کریم خان [illegible] شده
ناگاه محمد شفیع خان [illegible] علینقی خان [illegible]
علامحمد [illegible] استمداد کرد [illegible] محمد شفیع خان را [illegible]
علیرضا خان [illegible] علینقی خان [illegible] محمد شفیع خان [illegible]
جماعت [illegible] جنگ [illegible] علینقی خان فرار کرده بر جای بلند صعود کرد
و علامحمد مقتول گشت و [illegible] علینقی خان دستگیر گشتند علیرضا خان [illegible]
[illegible] نزدیک معتمدالدوله فرستاد [illegible] معتمدالدوله [illegible] شیخ ثامر خان [illegible]
علینقی خان نقض عهد [illegible] حکم کرد تا قدم [illegible]
و شیخ ثامر خان [illegible]
[illegible] معتمدالدوله آگاه شده [illegible] شوشتری و دیگر [illegible]
[illegible]
در ایام [illegible] شوشتری [illegible]
که [illegible] فلاحیه [illegible] حکومت [illegible] فارس انتزاع [illegible] علاوه بر اصفهان و لرستان
و خوزستان [illegible] شوشتری را بالحکومت شوشتر [illegible] رمضان راه فلاحیه [illegible]
شیخ ثامر خان [illegible]
فلاحیه [illegible]
[illegible]
الدوله شیخ مسلم را [illegible] شیخ عبدالرضا [illegible] از بغداد [illegible]
سازد و حکومت فلاحیه [illegible] شیخ ثامر خان [illegible]
و [illegible] شیخ [illegible]
برفت [illegible] معتمدالدوله [illegible] فلاحیه [illegible]
نمود شیخ عبدالرضا [illegible] حکومت فلاحیه [illegible]
[illegible] فلاحیه بحکومت [illegible] شیخ ثامر خان [illegible]
آستان معتمدالدوله [illegible] فلاحیه [illegible]

[illegible]

چون مدتی از روزگار گذشت [illegible] شیخ ثامر [illegible]
[illegible] شیخ عبدالرضا [illegible] حکومت فلاحیه [illegible]
فرار کرده [illegible] شیخ مسلم [illegible]
[illegible] معتمدالدوله حکومت فلاحیه را علاوه بر [illegible]
خوزستان [illegible] محمره [illegible]
[illegible] بصره [illegible] محمره [illegible] بصره [illegible] محمره خراب [illegible]
و [illegible] وزیر بغداد [illegible] دولت [illegible]
[illegible] محمره [illegible] دولت ایران چون بتوسط وزرای دول خارجه انگلیس و روس [illegible]
و مصالحت با روم [illegible] اجازت [illegible] معتمدالدوله [illegible]
[illegible] توپ [illegible]
روانه [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
خان [illegible] اصفهان [illegible]
دولت ایران و انگلیس [illegible] تجارت [illegible] عهدنامه [illegible]

صورت عهدنامه تجارت که فیما بین دولتین علیتین ایران و انگلیس سمت انعقاد یافت

چون بمیامن الطاف خداوندی [illegible] الفت [illegible] دولت [illegible]
ایران و انگلیس [illegible] دولت [illegible]
[illegible]
تجارت [illegible] عهدنامه [illegible]
[illegible]
[illegible] الاسلام و المسلمین
[illegible] شاهنشاه ممالک فسیح المسالک ایران [illegible]
[illegible] میرزا ابوالحسن خان وزیر

ودول متحابه را اولیای دولت مطلقه سرافراز فرمودند و اعلیحضرت کیوان رفعت خورشید رایت شهریار عادل کامکار
خسرو باذل شاهنشاه ممالک انگلستان و هندوستان ادام الله شوکته و دولته جناب جلالتمآب نبالت و انجاب
مجدت و درایت نصاب عمدة الامراء المسیحیه زبدة الکبراء العیسویه سر جان مکنیل وزیر مختار را بوکالت
کلیه مفتخر فرمودند و وکیلان مشار الیهما عهدنامه تجارت را در ضمن این فصول منعقد و نیز عهدنامه اصلیه
محکم فرمودند و بعون الله تعالی بین الدولتین همواره منظور شود و متعلقان طرفین را فواید آن عاید گردد

فصل اول تجار دولتین علیتین بالسویه با ذون و مرخص اند که هرگونه امتعه و اجناس از ممالک
یکدیگر نقل نمایند و در هر جایی از بلاد و در گاه هر جا که صلاح دانند بیع یا معاوضه نمایند و از ساحل دریا یا از دیگر سر
در همین اروپ به حد تجار انگلیس که از تجار و بتبعه کافه الدول و فرنگ کم کن مال التجاره گرفته شود از تجار تبعه ایشان
مطالبه نخواهد شد و در هیچ امر و رسم از تجار ایران در مملکتهای جا چنانچه حقی مطالبه نخواهد شد و تجار و متعلقان
و منتسبان طرفین در ولایات دولتین علیتین به قسمی که تبعه دولتهای کافه الدول فرنگ از هرگونه رعایت و حمایت
و احترام محروس اند [illegible] و حرمت مرعی باشد **فصل دوم** چون که برای رسیدگی امور
تجار جانبین لازم است و از هر دولت وکیل التجاره با آن کار منصوبه تعیین شود لهذا قرار داده شد که هر دو وکیل
التجاره از جانب دولت بهیه انگلیس در دار الخلافه طهران و دار السلطنه تبریز اقامت داشته باشند فقط مشروط به آنکه
هامان که در دار السلطنه تبریز مقیم خواهد شد بالامتیاز بمنصب جنرال قونسولی سرافراز باشد لاغیر و چون سالهاست
که بالیوز از دولت بهیه انگلیس در شهر بوشهر متوقف است دولت علیه ایران اذن میدهند که بالیوز مزبور کما کان
در آنجا اقامت نماید و کذلک دو نفر وکیل التجاره از جانب دولت علیه ایران در دار الخلافه لندن و در بندر
مبارک بمبئی سکنی نمایند بهمان مراتب و امتیازات که وکیل التجاره دولت بهیه انگلیس در مملکت ایران ... نمایند
تحریر العهد لکه این فصول و احکام عهدنامه تجارت را وکیلان مختار به تسلیم رسانیده در دار الخلافه طهران بتاریخ و اوایل
شهر رمضان المبارک سنه هزار و دویست و پنجاه و هفت هجری مطابق بیست و هشتم ماه اکتوبر سنه هزار و هشتصد و
چهل و یک عیسوی بخط و مهر خود مختوم و مرقوم نمودیم و در این باب ایلچی مخصوص سرکار حیدرقلی خان میرزا آدم ... الدوله در دار الاسلامبول
اقامت داشت با اجازت کارگزاران دولت علیه ایران با دولت بلجیق و دیگر دولتهای مملکت اکنون در جای حق
مسطوره طرفین بموجب اجازه که داشته عهدنامه در میان دولتین ایران و بلجیق اکنون نایب ... ثبت گردید

صورت عهدنامه منعقده فیمابین دولت علیه ایران و دولت بهیه بلجیق در دار الاسلامبول استقرار شد
حمد المنن وارث فی الکون حکمه جامع الحلم و بیع العالم شیمه تمهید العقود برخردمندان تیزهوش
و تیزبینان نکته تیزهوش پوشیده نیست و جناب رب العباد اعظم امور معالی و معالم عباد را بقبضه ارادت

داشتیار

ودوران ما خروج بحرتیه

وارحتیار طرفین بل اصل مواد و داد کافه را با یادر تحصیل مال و جهال انک و ابلاغ مطالب و اکتساب مطالب
مهاند و داد مرز پر ابواب قانون و خلاف حساب نکرده تبیین اجمال اکنه اعلیحضرت کیوان رفعت مشتری
برتب بهرام سطوت خورشید شوکت ناهید بهجت عطارد فطنت قمر طلعت مالک ممالک ایران وارث تاج و تخت
سلاطین کیان مظفر الله ما الارضین کهف الاسلام و المسلمین محمد شاه قاجار خلد الله ایام سلطنته الی اقرا الدوران
و اعلیحضرت فلک رفعت قضا آیت قدر رتبت پادشاه تمامی ممالک بلجیق لیئوپولد ادام الله ایام سلطنته الی
انقراض الزمان هر دو به استواری چنین مناسب دیدند و بنحوی تأسیس قواعد دوستی و محبت و تمهید مراسم معاهدت و اتحاد
و ترفیه حال رعیت و گشایش ابواب منافع تجارت به کارداران دولتین علیتین یک عهدنامه دوستی
و تجارت منعقد و برقرار شود لهذا دولت علیه ایران جناب موتمن الخاقان میرزا جعفر خان مهندس باشی که بحضرت
ایلچی مخصوص دولت علیه ایران در دربار عثمانیه جناب شان عزت همان دولت اول شیروخورشید و صاحب
اعتبار ما افتخار که در حبس دیشان و اشارت دولت علیه عثمانیه را از قرار دکتر اعلیحضرت همایون و بطرف جناب
جلالتمآب جمالتمآب مارکیز آ اوتی سلمه الله تعالی در کلیه وکیل و مختار نموده و اعلیحضرت پادشاه بلجیق از قرار
دکتر همایون و بطرف جناب بارون کالو وزیر مختار دولت بهیه بلجیق مقیم اسلامبول صاحب منصب

دولت وزیر بجرد

و نشان اعلیحضرت پادشاه تمامی مملکت بلجیق و صاحب نشان ایرو مرتبت دولت فخیمه فرانسه و صاحب نشان
در جبال اول اعتبار دولت علیه عثمانیه را در این باب با ذون و مختار ساخته لهذا مامورین مذکورین بعد از مبادله
اختیارنامه طرفین قرار معاهده را در ضمن هفت ماده بنحو اتیه دادند **ماده اول** فیمابین دولت علیه
ایران و دولت بهیه بلجیق و تبعه ایشان همیشه دوستی و اتحاد برقرار باشد **ماده دوم** تبعه دولتین
فخیمتین آمد و شد به مملکت یکدیگر تردد و گشت و گذار نمایند و در هر کجا خواهند با کمال اطمینان تجارت
و شیمن نموده منزل و حجره و انبار اجاره کنند با ذون باشند و از طرف کارگزاران دولتیان حمایت شوند و در حق آنها
رعیت دولتین علیتین رعایت عزت و حرمت ملحوظ شود از آنکه تا ما ممنوع داشته باشند و اگر یکی از
دولتین علیتین با دولت دیگر جنگ و کار بعد داشته باشد اهل دولتین از این دولت خلل نخواهد رسید **ماده سیم**
اجناسی که از تبعه دولتین علیتین بعنوان تجارت یا سیاحت بممالک یکدیگر می روند با توقف خیانه در حق انها لازمه
احترام و رعایت اعراض و تقسیم معاف باشند و در وقت دخول و خروج از امتعه تبعه دولتین علیتین در یکی
از صد پنج گمرک زیاده مطالبه نشود **ماده چهارم** از تبعه دولت بلجیقا اگر بطریق سیاحت یا تجارت
بممالک دولت علیه ایران تردد نمایند برای امنیت و سلامتی انها از طرف دولت علیه احکام و فرمان شد
عبور حرکت نشود که مزاحم و مانع انها نشوند و حمایت از انها بنمایند **ماده پنجم** دولت علیه ایران با ذون

هر از امتعه تجار دولت فخیمه ایران
متوتبعه دولتین تصاحبتین فرانسه
و انگلیس موافق تعرفه رفتار
گردد

عاید هر دو نفر رئیس تجار از دولت بلجیقا در تبریز و در دار الخلافه طهران مقیم شوند از باب توجه حقوق داد و ستد کنند
و همچنین اگر امنای دولت علیه ایران بخواهند در کدام یک از بروجس و آنورس مملکت بلجیقا رئیس تجار بگذارند مأذون
خواهند بود **ماده ششم** اگر احیاناً جماعتی از اتباع جانبین از بابت معامله نزاعی و دعوائی کنند با استحضار رئیس تجار یا ترجمان
آن دولت موافق رسوم و عادت مملکت قطع و فصل آن دعوا شود و هر گاه یکی از تبعه جانبین مفلس
گشته لازم است از تشخیص و تحقیق اموال و طلب ارباب طلب بطور عدل بالسویه تقسیم نمایند و همچنین
در وقت وفات یکی از تبعه طرفین اموال و متروکات او رئیس تجار آن دولت تسلیم شود **ماده هفتم** این فقرات این
عهدنامه موقت تجارت ابد الدهر با کمال صداقت و درستی از طرفین محفوظ و مرعی خواهد شد و هیچ خلل و نقصان در
اجرای آن راه نخواهد یافت با تمام این عهدنامه تجارت در دو نسخه تحریر و امضا شده و از جانب وکلای طرفین
ممضی و مختوم گشته و مبادله گردید در روز چهارشنبه بیست دوم جمادی الاولی سنه یکهزار و دویست و پنجاه و هشت
هجری [illegible] میرزا [illegible] خان مشیر الدوله صورت عهدنامه را انفاذ دار الخلافه طهران داشت و عالیجاه
[illegible] میرزا ابو الحسن خان وزیر دول خارجه نیز بمهر خویش [illegible] از کارداران دولت بلجیق در اخذ گمرک
مال التجاره تغییری روا داشته و این شرط نامه را جداگانه نوشته و اعمال دولتین [illegible] کنند

شرط نامه دولت بلجیق که تتمه عهدنامه دولتین ایران و بلجیق شده

نظر باظهار جناب وزیر [illegible] و ملاحظه کتاب [illegible] بسبب تغییر فقره آخر ماده سیم عهدنامه مبارکه در متعلق بگمرک تبعه
دولت علیه ایران و دولت بهیه بلجیقا [illegible] نظام گمرک دولت بلجیقا [illegible] هستند لهذا مأمورین
دولتین [illegible] ملاحظه مصلحت دولتین قرار فقره مزبوره را بشرح ذیل داده و در تبعه دولتین گمرک را وقت ورود و خروج
مملکت بموجب شرط اول عهدنامه تجارت که [illegible] دولت بهیه انگلیس در این اوقات ما بین دولت علیه ایران
و دولت مشار الیها منعقد شده است کارسازی نمایند این شرط نامه جداگانه [illegible] از تصدیق و امضای امنای
دولتین [illegible] در مدت چهار ماه یا کمتر در اسلامبول مبادله خواهد شد و همان قدر و قوت و قدرت [illegible] داشت
که گویا در عهدنامه مبارکه [illegible] بیست و یکم جمادی الاولی منعقد گشته است لفظ بلفظ مندرج شده بتاریخ [illegible]
شهر ذیحجة الحرام سنه یکهزار و دویست و پنجاه و هشت هجری در اسلامبول تسلیم و مبادله گردید و هم در این [illegible] برادر [illegible]
شاهنشاه غازی قهرمان میرزا که حکومت آذربایجان داشت در بلده تبریز روز چهارشنبه بیست و دوم ذیقعده
[illegible] جهان فانی را [illegible] جوار [illegible] حضرت معصومه بخاک سپردند
و هم در این سال [illegible] امیر نظام [illegible] آذربایجان در نیمه رمضان المبارک [illegible] جان [illegible] داد

در بیان زیاده [illegible] مستر مکنیل وزیر مختار دولت انگلیس [illegible] بدولت ایران و انگلیس [illegible]

[illegible] اکرام

ها، آن مردم را از سیر سلاطین متقدم و تاریخ اقالیم عالم آگهی دارند دانسته اند دولت ایران از قدامت
دول روی زمین فضیلت تقدم دارد و دلیران ایران را شناخته اند و شجاعت شیران را دارند و در کارزار هنگام
نبرد چه مردان هیچ مملکت با گردان ایران برابری نتوانند نمود و هم چنین معلوم است دولت انگریز از کوچک
دول روی زمین است و نیز مبدء تاریخ سلاطین انگریز و حشمت دولت ایشان را در کتاب ناسخ التواریخ
تقدیم شرح خواهیم داد و این کلام در ذیل تاریخ دولت شاهنشاه غازی محمد شاه قاجار قصه افغانستان
[illegible] سپاه انگریز را دران اراضی نگار [illegible] است [illegible] خرد [illegible] فتنه [illegible]
مانند آتش است و دانایان از پیش گفته اند آتش سوزان را بزرگ و کوچک نباشد زیرا که از شراره [illegible]
افروخته شود و از یک خرمن سوخته گردد چنانکه مستر مکنیل را خطائی افتاد و دولت ایران و انگریز را
خطا بزرگ که اما [illegible] دولت ایران رسید آن بود [illegible] بفرمان شاهنشاه غازی [illegible] باده [illegible]
[illegible] تمام [illegible] نیمه ترکستان و افغانستان را چنانکه بشرح رفت مسخر داشت و از طرف
دیگر شهر هرات را [illegible] هیچ پادشاهی مفتوح نشد [illegible] محاصره مردم ایران ویران کردند و اطراف
هرات را [illegible] خراب و [illegible] از میانه مستر مکنیل طریق [illegible]
و کارداران انگریز را [illegible] تا از بهر حفظ هرات با دولت ایران اعلام جنگ کردند و شاهنشاه ایران
[illegible] دولت انگریز را بر فتح هرات [illegible] و نقض عهد [illegible] با حلم گران سنگ خویش
[illegible] داد و از هرات [illegible] اگرچه صغیر و کبیر مردم ایران و دیگر ممالک [illegible]
شاهنشاه نه از عجز در تسخیر هرات بود بلکه در [illegible] رعایت محبت و موالات انگریز رفت لکن [illegible] دولت
ایران [illegible] بود شاهنشاه [illegible] هرات [illegible] فرمایند و مستر مکنیل این خطا [illegible] که فتح
افغانستان [illegible] ملک هندوستان می [illegible] بود [illegible] افغانستان [illegible] ایران
ملک هندوستان بر انگریز [illegible] است بایستی [illegible] دولت ایران و انگریز از در وداد و اتحاد بود
و افغان و [illegible] هندوستان [illegible] دولت انگریز از در خصومت [illegible] و همچنان مستر مکنیل [illegible] دولت انگریز
در زیان بزرگ [illegible] دولت انگریز را بنقض عهد و شکستن پیمان در میان دول خارجه مشهور ساخت
از بهر آنکه در [illegible] عهدنامه پیمان [illegible] در لشکر [illegible] پادشاه ایران با افغانستان [illegible] کنند و این
[illegible] را از دریای عمان بجزیره خارک راند [illegible] اعلام جنگ دادند زیان دیگر آن بود که
کارداران انگریز [illegible] تا خزانه بزرگ [illegible] و لشکری بزرگ بافغانستان آوردند
آن خزانه [illegible] رفت و آن لشکر تباه شد و نام دولت انگریز [illegible] ثابت شد

اگرچه طالب نمونه آن هم حرف در ذکر سیر سلاطین و اخبار دول روی زمین با هیچکس منازعتی نکنند و مشاغل
نشده بلکه خبر ایشان را برای دوری رقم زنند در این جا سلاطین ایران را با دولت انگریز همواره کار
بمهر و صداقت رفته اگر سطری چند مکنون خاطر خویش را بر نگارد در نزد اولیای دولتین معذور باشد
امعان نموده چنان دانسته ام و مردان و کارداران انگریز با آن حکمت و فطنت که ایشان راست و لشکر
انگریز با آن کثرت و توپخانه و توپچی و خزانه در ایشان بود در دست افغان چنان سهل ذلیل و زبون
شدند از بهر آن است که در لشکر و از دولت جمهوریه مامور بجنگ شد نیکو رزم نمود هر چه از اول تا آخر جنگ
از طوایف و امصار بعیده فراهم شوند و همگان خود را آزاد دانند هرگز در کاری متفق نشوند چه با کثرت تدبیر هم
هر کس را از اتفاق با هم اتفاق کنند چگونه توانند شد ده هزار تن در یک نخ متفق شوند ناچار هر گاه
دشمن آید یکیشان مردم فعدان را در جنگ خواهند داشت و نیم دیگر ترک آن را لازم خواهند داشت لاجرم
چون بکار در آیند آن نیمه بر خلاف باشند در تخریب آن امر رنج خواهند برد تا تخم خویش سبز
ایشان کنند و هیچکس از مردمان عقل خود را از دیگران کمتر نداند از این در است هیچکس بر عقل کس حسد
نبرد چه خود را عاقلتر داند دیگر آنکه مردم شورکانه فرزندان رعیت و دهقان دلاورند و بیشتر ایشان در میان
سپاه منصبی رسیده اند [illegible] صاحب لوا و منصب باشند و مردمان بطبع خویش را با سرداران
و فرزندان دولت ... خود را از دولت میدانند چنانکه ملکی است چرا خود را و ایشان را بکشتن میفرستند اینگونه
مردم در کار حرفت و صنعت و کار تجارت و ادارات کاملی در حد است توانا خواهند شد و از کار
مخالفت و مبارزت در هنگام بسیار خویش خود را بهلاکت افکندن است باز خواهند ماند و ما سنجیده ایم که
هر لشکر بحکم پادشاه قاهر رزم دهد هر یک مرد برابر پنجاه مرد است و از دولت جمهوریه برخیزد زیرا که پادشاه
قادر است و هر کس را بخواهد بدرجه امارت برکشد و نیز اگر بخواهد بکشد پس لابد دل بدو نهند تا کی باشند اما در
دولت جمهوریه چه دقت هزار تن متفق خواهند شد و کسی را بر فرازند یا از محل خود ساقط سازند کسی از هزار تن
نتوانم با هم و امید بود چنانکه از پس رقم شده فتح خان افغان با چهار هزار تن سوار دلیر چند نوبت بر سر
ذوالفقارخان تاختند یورش افکند و ذوالفقارخان با چهار هزار تن او را بشکست و مردم او را فراوان بکشت
و بنه و آغروق او را بتاراج گرفت و در غانستان سی هزار تن از لشکر انگریز با توپخانه و قورخانه بزرگ
در آمده و بدست ده هزار تن افغان یکباره مقتول شدند و این جماعت بیکبار بسلامت بیرون شد پس اگر گوییم لیکن
مرد ایرانی با پنجاه تن لشکر جمهوریه برابر است بر خطا نباشد و این از آن بود که لشکر انگریز خود را آزاد دانند
و خود را جنگ کرده اند و در هیچ جنگ با هم متفق نشوند و در هزیمت ایشان بیم از پادشاه ندارند و اگر خود را

بممالک لعلانه

بممالک او از هم ایشان را امید بسیار بخشید و نیز بنده قصه لشکر کشی انگریز را با فغانستان بر نگارم تا صدق
گفتار من ثابت شود و از اولیای این دولت نصیحتی باشد تا دیگر بار مردم نامجرب را امور لشکری و باج
ایران در حفظ هندوستان را از ایشان آهنین دیوار است محکمتر باشند مع القصه ۲ از پس برخاستن
شدند شجاع الملک از عم خویش کامران میرزا والی هرات رنجیده خاطر شده و پناهنده دولت انگریز گشت
و در مملکت هندوستان بزیست و کارداران دولت انگریز جانب او را ملاحظه گرفت و چون شاهنشاه ایران از هرات
مراجعت فرمود روی حال کامران میرزا نیز با فغان پیوست و همچنان مردم کابل و قندهار از فرمانگذاران خود آزرده دل داشتند
و از جنگ روی افغانستان آشفتگی داشت چون این اخبار در دارالخلافه لندن اشتهار یافت اولیای دولت در تسخیر افغانستان
همداستان شدند و فرمانفرمای هندوستان را فرمان کردند در تسخیر افغانستان خوانین والی بر لوای دولت ... فرمانفرمای هند چندین از
سران و سرکردگان سپاه انگریز و بیست هزار تن مرد لشکری ملازم رکاب شجاع الملک ساخته او را بجانب افغانستان گسیل داشت
شجاع الملک از طریق سیستان راه برگرفت و چون از منازل آب قلف کم آب بود بسیار کس از مردم او عرضه هلاک گشت
چنانکه تفصیل مبارزت ایشان در جنگ و غلبه با فغانستان در دیگر تاریخ انگلستان مرقوم خواهد شد با جمله بحکم نقل الحصین لشکر انگلیسی را از
دولت از آن جمله بحکم ... مردان ... چون ... نتوانست به منازعت ... اطاعت پیش داشت
پیش قندهار او را با خود داشته چند ... سرخدان ... و تسخیر یافت ... از اعیان انگریز بر حسب حکم
شجاع الملک حکومت ... داد از پی آن قصد قندهار کرد و کهندل خان سردار در حضرت شاهنشاه ایران فراز آمد
بود چون افغانان را در مدافعت با دشمنان متفق نیافت با برادران و فرزندان و پانصد تن سوار از مردم خود بجانب
دارالخلافه طهران گریخت و شاهنشاه غازی از مکارم فاری در حق او را توپ ساز و سوار کرد چنانکه در جای خود رقم شود با جمله
تا و صاحب انگریز بجای او والی قندهار گشت ۲ . یا ... چگونه با ... تن سوار از اعیان انگریز مامور بهرات شد
و در آن هنگام که در آنجا با کامران میرزا مواضعه چند نهاد و معادل هشتصد هزار تومان زر مسکوک بدو داد تا در تعمیر خرابیهای
برج و باره هرات و خرابه جاهایی که بکار برد چه بعد از مراجعت شاهنشاه غازی برج و باروی هرات خراب و یاب
بود اما یار محمدخان با او حیلتی اندیشید آن زر گرفت و برج و باره را دیگر باره تعمیر داد و از پی آن صاحبان مناصب
انگریزی را از شهر هرات بیرون نتوانستند کرد و راه لشکر انگریز را از مملکت خویش مسدود داشت الکنون بر سر سخن رویم
و مکشوف سازیم و این افغانی هم معدود دلیران ایلات بود چنانکه میل داشت شاهنشاه غازی در کار هرات او را تهی
کرد و تمامت افغانستان بجنگ و جدال برخاستند و همواره قتیل لشکر از ایشان بجماعت انگلیسیه میافتاد و در یک مال
امرا ز میمنه تا قندهار بسطیع فرمان شهزاده از انگریز که در آن ملک الیس محمد شاه شجاع الملک و از پادشاه زادگان افغان بود
سلطنت بر کشید و از ... ودرفع افغانستان قوه عظیم بود و آن لشکر در تحت لوای شجاع الملک کوچ دادند در حدود

سلطان ...الجیش

ارکان ... لشکر ... از ... و آن ... و ...
... آورد ... خواستند ... بیش
... ... اطاعت ...
... او را ... با خود داشته ...
... و ... ... و ...
در ... از اعیان انگریز ... بر حسب حکم
شجاع الملک حکومت ... ب
و از پس آن

ترجمه تاریخ مردم انگلستان
در سفر افغانستان

دعوت کمتر از لشکر ایران نمود و صد چندان ایلچیهای زر و سیم بکار بردند با اینهمه چاره برای افغانان نیست
و ناامید شدند و این خسران از سوء تدبیر و اغوای مستر مکنیل بود در بزرگترین دول جهان خواری را اختیار کرد بالجمله
ترجمه این قصه را از روی [illegible] لفتننت ایر صاحب منصب توپخانه و قورخانه [illegible] در سفر
افغانستان همه جا حاضر بود و بخط خود و لغت خود نگار داده ترجمه میکنیم خلاصه سخنش این است که گوید این
جنگ را در افغانستان دولت انگریز را اتفاق [illegible] هرگز در مملکت آسیا هیچکس را روی نداده زیرا که شش فوج پیاده
نظام و سه دسته قدری اسواران و جماعتی از توپچیان بودند و یک فوج سواره نظام و چهار فوج سواره بی نظام و دوازده هزار
تبعه لشکر نظام تمام در دست افغانان مقتول گشت و چهار کرور تومان ایران خزانه دولت منهوب شد و یکصد و چهار تن
از بزرگان و اعیان دولت انگریز عرضه تیغ آمد مثل [illegible] و کارداران دولت انگریز سر ویلیم مکناطن را که سفیر
کابلستان بود [illegible] و الکسندر برنس را [illegible] با سپاه افغانستان توقف
جلال آباد حکم داد [illegible] جنرال سیل را نیز با ایشان همراه داشتند و از وقت کارداران انگلستان ملک افغانان را
خاص خویش میدانستند و میجر پاتنجر وکیل انگریز در کابل اگرچه حکمرانی میکرد تا ماه جمادی الاخره برسید
یکی از مردم افغان [illegible] ملا مومن نام داشت باتفاق مردم دیگر برحسب حکم شجاع الملک برای اخذ منال
دیوانی بمحال [illegible] کابل شتافت مردم آن محال سر از فرمان برتافتند و تفنگ بدیشان گشاده داده از پیش
براندند چون این خبر [illegible] گروهی از سپاه برفع ایشان بردند [illegible] آن جماعت چون قوت منازعت
نداشتند [illegible] این فتنه نخستین بود و چون ماه رجب پیش آمد سه تن از بزرگان قبیله
غلجائی از کابل بیرون شده بغارت قوافل و نهب کاروانها و سد طرق و شوارع پرداختند و در سه فرسنگ
کابل سنگر [illegible] لاجرم طریق آمد شدن از هندوستان بکابل مسدود گشت و هم در این وقت محمد اکبر خان
پسر امیر دوست محمد خان که بعد از گرفتاری پدر در کوه [illegible] جماعتی از مردم خود [illegible] بامیان درآمد و در اطراف
غلجائی [illegible] و جمعی دیگر از غلجائی [illegible] کابل [illegible] و لارد اکلند فرمانفرمای هندوستان
از [illegible] مقرر داشت کاسته بود با محمد اکبر خان متفق شده [illegible] جنرال الفنستن
جماعتی از لشکر برداشته برفع ایشان [illegible] و چون سه فرسنگ از کابل بعید افتادند گروهی از افغانان غلجائی
برایشان آمده [illegible] از ایشان مردم را مقتول ساختند لشکر انگریز ناچار متوقف گشت [illegible]
جنرال سیل [illegible] از کابل برداشته [illegible] و روز دیگر بقصد مبارزت با محمد اکبر خان
راه برگرفت اما از تاخت و تاز افغانان ایمن نبود [illegible] رجب دیگر باره سپاهی از
کابل [illegible] افغانان [illegible] محمد اکبر خان [illegible] نزدیک

و اطفال افواج را فرو گذاشتند و بسیج راه کردند و روز پنجم شوال برف بزرگ بباریده و افغانان نیز [illegible] داد
ایشان دست در غارت زدند بالجمله روز دیگر سپاه انگریز راه برگرفت و از کثرت برف و برودت هوا کار بر ایشان
سخت صعب بود و ایشان را دوازده هزار شتر بارکش حمل زنان و مردان و اطفال خرد و بزرگ میداد با قلت علف
و آذوقه رهسپار شدند و چهار هزار و پانصد تن سپاه نظام نه عراده توپ همراه داده تا کنار رودخانه طی مسافت کردند
در آنجا چون پل استوار بر آب نبود تا شامگاه بجمله شتر و بار بر گذر مشغول بودند و افغانان ایشان را دشنام همی گفتند و [illegible]
حرکت چنداول سپاه تا شامگاه کشید و [illegible] از مردم [illegible] برابر برف بمردند و سایر لشکریان نیز از نظم نظام
بیرون شدند و بسیار کس از لشکر هندی بمردند و با اینهمه رنج [illegible] فرسنگ و نیم طی مسافت کرده منزل بگرام رسیدند هم در آن
شب جماعتی از برودت هوا جان بدادند و روز هشتم شوال از آنجا کوچ دادند و یک نیمه سپاه هند از شدت برودت
و ضعف جمعیت نتوانستند با لشکر طی مسافت کنند و افغانان چون گرگان گرسنه درمیان کوهستان [illegible]
از عقب انگریزان بیرون آمدند و تا میان صف [illegible] و اثقال ایشان را [illegible] و همچنان یک عراده توپ
نیز گرفته نزد محمد اکبر خان بردند و او حکم داد تا شش تن دیگر از بزرگان انگریز را بگروگان گرفتند و مردم انگریز از توپچیان
داده [illegible] حطب و علوفه ایشان را باز نگیرند [illegible] ذلت و محنت تا منزل [illegible] کوه از
هشتم شوال [illegible] افغانان آغاز بارش گلوله [illegible] و تفنگ کردند [illegible] پیادگان آهنگ [illegible]
[illegible] محمد اکبر خان چند تن دیگر [illegible] گرفت و کار [illegible] تا راهی در خورد کابل [illegible]
در آنجا دره ایست [illegible] طول آن [illegible] در آن دره رودی [illegible]
که تا کنار رود [illegible] افغانان [illegible]
و سد طریق [illegible] پیران و دختران [illegible] گرفتند و [illegible] توپ را [illegible] داشتند و توپچیان را
[illegible] بالجمله تا لشکر انگریز بخورد کابل [illegible] سه هزار تن از ایشان مقتول بود [illegible] ایشان یکباره منهوب گشت
در آن منزل نیز [illegible] چهار خیمه بیش نبود [illegible] جنرال [illegible] زنان و اطفال بود
و سه دیگر [illegible] روز نهم شوال [illegible] میبردند
چون خواستند کوچ دهند جنرال [illegible] محمد اکبر خان [illegible] زنان [illegible]
[illegible] کوچ دهند [illegible] خورد کابل [illegible] ایشان را [illegible] اطفال
شیرخوار بود [illegible] پسران و چاکران ایشان را [illegible]
احوال ایشان [illegible] غارت شده بود با اینهمه [illegible] محمد اکبر خان [illegible] روز دهم شوال
لشکر انگریز همه [illegible] افغانان [illegible] سپاه بود و

اندک توانا بوده و بیشتر مردم هند را دست و پای ... افغانان ...

[illegible]

شرح حال فرخنده مآل شاهنشاه غازی محمد شاه قاجار در سال یکهزار و دویست و پنجاه و هشت هجری

در سال یکهزار و دویست و پنجاه و هشت هجری مطابق سنه ... ئیل ترکی چون ... ساعت و ... دقیقه از شب ... شنبه

هشتم ... صفر ... شاهنشاه غازی محمد شاه قاجار در دار الخلافه طهران ...

[illegible]

اغفوا

[illegible]

[illegible] گشت [illegible] که [illegible] آنچه [illegible] باشد [illegible] و [illegible] حسن تقریر [illegible] ماخوذ داشت

و ارانسوی [illegible] خان [illegible] از [illegible] آن گرفته بود [illegible] از [illegible] شیراز آمده [illegible]

فرهاد میرزا [illegible] سلطنت [illegible] میرزا [illegible] داد [illegible] خاطر [illegible] گشت و [illegible] خان [illegible] برادر

[illegible] خان [illegible] الدوله [illegible] فرهاد میرزا آمده [illegible] زمانه [illegible] الملک [illegible]

میان دولت علیه ایران و دولت اسپانیول قواعد [illegible] و اتحاد [illegible] گشت و میرزا جعفر خان مشیرالدوله [illegible]

اقامت داشت [illegible] دولت اسپانیول [illegible] کارگذاران [illegible] عهدنامه [illegible] برآورده [illegible]

صورت عهدنامه دولت علیه ایران با دولت بهیه اسپانیول

الحمدلله رب العالمین [illegible] دولت علیه ایران و دولت بهیه اسپانیول [illegible] و [illegible] کبار [illegible]

[illegible] و [illegible] دادن [illegible] تجارت و تشویق و ترغیب [illegible] از مصالح [illegible] دولت [illegible]

[illegible] عهدنامه [illegible] لهذا [illegible]

[illegible] و [illegible] عهدنامه [illegible] و تجارت

[illegible] اعلیحضرت [illegible]

[illegible] پادشاه [illegible] ایران [illegible]

[illegible] السلطان [illegible] السلطان [illegible] شاه قاجار [illegible]

[illegible] میرزا جعفر خان [illegible] دولت علیه ایران

[illegible] دولت عثمانیه [illegible]

[illegible] دولت عثمانیه [illegible] وکیل مطلق و مختار [illegible]

[illegible] سلطنت [illegible] السلطان [illegible]

[illegible] سلطنت [illegible] قرار

[illegible] پادشاه [illegible]

اسپانیول [illegible] سلطان [illegible]

[illegible] دولت [illegible] دولت علیه عثمانیه

[illegible] وزیر مختار دولت [illegible]

[illegible] وکیل مطلق و مختار [illegible]

[illegible] موافق رسم و ضابطه [illegible] عهدنامه مبارکه را [illegible]

ماده اولی

ماده اول [illegible] دولت علیه ایران و دولت بهیه اسپانیول و [illegible]

[illegible] و محبت و موالات [illegible] برقرار باشد **ماده دوم** تبعه [illegible] طرفین [illegible]

[illegible] بمملکت دیگر آمد و شد [illegible] و معامله تجارت و سیاحت کنند [illegible]

دوکان و حجره و انبار [illegible] طرف [illegible] مخالفت نشود بلکه [illegible]

احوال [illegible] وقت [illegible] و [illegible] طرفین [illegible]

[illegible] بعضی [illegible] وقت [illegible] حمایت [illegible]

کنند **ماده سیم** [illegible] تبعه [illegible] معامله و تجارت [illegible] بمملکت دیگر تردد

[illegible] از وقت [illegible] و [illegible] رسم [illegible]

[illegible] **ماده چهارم** [illegible] تبعه [illegible]

[illegible] وکیل تجار اقامت [illegible] دولت علیه ایران

[illegible] وکیل تجار از طرف دولت بهیه اسپانیول [illegible] و [illegible]

تبریز مقیم [illegible] دولت بهیه اسپانیول [illegible] وکیل تجار از طرف دولت علیه ایران

در [illegible] دولت [illegible] دیگر [illegible] دولت

علیه ایران [illegible] وکیل تجارت [illegible] **ماده پنجم** [illegible]

[illegible] اتفاق [illegible] وکیل

تجار [illegible] قطع [illegible]

[illegible] طلب [illegible]

[illegible] وکیل تجار [illegible] تسلیم [illegible] **ماده ششم** اگر [illegible]

با دولت دیگر [illegible] دولت علیه ایران و دولت بهیه اسپانیول

[illegible] **ماده هفتم** این عهدنامه [illegible] و تجارت [illegible]

[illegible] قرار داده [illegible] جمیع [illegible]

[illegible] مدت [illegible]

[illegible] مبادله [illegible] شد **خاتمه** این [illegible] ماده که

[illegible] طرفین [illegible] طرفین [illegible]

قصه عروسی و عزاداری جناب امیر توپخانه

بتاریخ نهم برج سرطان بیستم محرم الحرام سال یکهزار و دویست و پنجاه و هشت هجری مطابق یکهزار و هشتصد و چهل و دو
عیسوی عزل و مبادله کرده در این سال چون امیرخان امیر توپخانه فرار از جهت از ثغر بلوچستان و فتح
ونهب و غارت و از ثغر بلوچستان و افغانستان برگشته محمد بیک سرداری سلطانه طراز داشت در نظام در
دارالخلافه طهران با ملازمت و عروس همسر و دختر آقا خان را وارد بکمال قبیله شاهی ملا بود
و در طراوت خیار و حلاوت گفتار در مملکت آذربایجان نامبردار بود از بهر خویش انتخاب کرد و جهت این امر از جهات
مناصب توپخانه را با فوج ملازمان او را از فقاهت نه پیر با بهود و زر کرد داده و تا قریه کن و سر فرسنگ کم و بیش
ناظران ایستاده داود بیاورد و در ورزگان این نظام بجزیره او شده و از هر طرف امیر توپخانه با ملازمان گسترده
که از احوال ریشه و آن میوه چندانکه در حوصله حساب نگنجد حاضر ساخت و چندانکه داشت و توانست از علوفه
مواشی دیگر از چرنده و ماهیان بحری و مرغان ابری ذبح کرده و از آن پس شب را شبیه بود و روز چهارشنبه نهم رجب چهار
عیش و طرب و خمار لهو و لعب بود ناگاه نماز دیگر امیر توپخانه ای غیرت ماه را چشم راه بود ناگاه بیاتش
برسید و آهی کرد برآورد و همچنان بر جای خویش بگذشت حلاوت مغنیان بتلاوت مقریان تو ام گو دید نفخه
ظلمات تعزیت تبدیل یافت و نیز زنان هودج زرین عزای شد البسه سیاه مخصوص داشته و از بیرون ایران
ای چه رآنجا که را ایاب آذربایجان راجع شد میرزا جعفر و تقی نظام ربیر ... بهالت مرحوم و اولاد در این کتاب
هنگام رفت نام او ... که را در قریشی از اولاد جعفر شوالدار الخلافه آورده برای آنکه و جهاز گرسنه
فرهنت ... بر انگیخت و از ملازمت ایشان و ادامیر توپخانه از بغضی بحجه کرده داد یکی دختر است
ابرحانه در کار بیرون بود و در آوردن بینی او و پنجاه سال نقشه ام وا کنند حق ابنی عقیده میرزا شد و بر توپخانه
وتقی نظام را برحمت او رحمت آورد و اینغی با امیر توپخانه پیاده و در پایم گفت همت ... که دانم با ...
ایمه وارد کشته ... برگزیده وتقی نظام با وی راز بکرد و از جمله ... گشت و مرد خواهنده در هر ...
چاه نمیکشت ودر ذقیر امیر توپخانه در گذشت

که نه دقوت مبارزت نیافتند چه از طرف دیگر شجاع الملک از حمزه خان عجلانه در کابل شده او سلاح خود
داشت واز این روی خرابی افغانی هم کوی در مبادا ایشان را یک یک گرفته محبوس با بلندی فرستند و پورش
دعوی نمودند و سه هزار مرد از افغانی عجلانه یکباره سد طرق نمودند و از جانب دیگر منجر گرفتن بالشکر خود
بیست و دوم رجب تا ظاهر کابل براند مع القصه روز عزه شعبان شهر کابل یکباره آشفته گشت مردم شهر دکاکین
و حجرات خویش را استوار در بستند و انبوه بر الکسندر برنس تاختن برده او را بکشتند و خزانه دولتی را
به یغما دادند جان برنس بغارت بردند شجاع الملک در بالا حصار شهر جای داشت یکتن از پسران خود را در کوهی
از افغانی را با عراده توپ با آرامش ایشان حکم داد و کاری پدید نشد اما لشکر انگریز سنگری در هزار
ذرع طول داشتند ذرع عرض داشت او تراق داشتند و باستیانه محکم افراخته بودند و قلعه جداگانه
داشتند و علف و آذوقه در آنجا انباشته و جای حارس و حافظ گماشته بودند و هم در این گیرودار
بالی و همچنان و تیر و دیگر آنزر انب مینجر مقتول شدند و روز چهارم شعبان افغانی باغ شاه را فرو گرفتند
و نیز قلعه محمد شریف را در برابر بازار بود مسخر داشتند و جمعی تفنگچی بکلاه چنان که داشتند تا راه لشکر انگریز با قلعه
و آذوقه انباشته بود مسدود افتاد الغرض قلعه آذوقه را حصار داده و دار کارداران انگریز خطائی بزرگ بود
و علف و آذوقه را در اردو لشکرگاه انباشته بودند الحاصل این کیش وارن فوج پنجم هندی با یکصد تن حافظ و حارس
قلعه بود اما دفع افغانی را نمیتوانست کرد و این خطای دیگر از خردمندان انگریز بود که قلعه آذوقه را الحاصل در ورود لشکرگاه
که نه در جنب بود چندان حافظ و حارس بگذارند و دشمن را برای غلبه نباشد مع القصه انگریزان بدان رضا دادند که مردم
دست از قلعه آذوقه بازدارند و مردم ... السلامت به لشکرگاه آرند پس کپتان کوئین فوج چهل و چهارم با دویست تن
راه بر گرفت باشد که این کیش وارن را از آن مهلکه نجات دهد از قلعه محمد شریف و باغ شاه او را هدف گلوله
ساختند و بخرگ مرگ برادر بریدند کپتان و مردم او مقتول و مطروح افتاد محمد ... از آن سپاه و سی تن از نا یابان او
مجروح بازگشتند از پی آن الحکم نماز دیگر این کیش وارن با صد تن و کلید ... بنجم سواره نظام با لات
این کیش وارن و مردم قلعه روان شدند هم از ایشان هشت تن مقتول و یازده کس مجروح شده بازگشتند در وقت
کپتان بوید ... برزندیک سردار سپاه آمده غوغا برداشت اگر امروز قلعه تسلیم دشمن شود معادل صد هزار
منهوب شود و از این بهتر باشد از این صعب‌تر آن است که ما را افزون از دو روزه آذوقه در لشکرگاه نیست دوای قوت
نداریم و از جای دیگر حمل آذوقه توانیم کرد سردار سپاه از اصغای این کلمات هراسناک شد و چون توانند نزدیک
این کیش وارن حکم فرستاد چنانکه توانند بحراست قلعه آذوقه ... باش و ما نیز ترا مدد خواهیم فرستاد این کیش وارن
در پاسخ گفت که افغانی هم اکنون در زیر ... از برج قلعه نقب در می زنند و مردم ما چندان هراسناک شده اند که بسیار کس خود را

از فراز باره بزیر افکنده لشکر میگریزند هم اینشب اگر با راه حمله رسد کار از دست برون شود لاجرم چنین شش ساعت از شب سپری شده سردار سپاه با وزیر مختار و دیگر سران لشکر مشورت کرده بخیر برامی نهاد نهم همین شب با عرد قلعه اردو در سنگر و افغانان خبر آن خوارزم و در شب بیدار و نگاهبان باشند دارند در پیش هیبت کپتان جاق را جاسوس فرستاده تا از افغانان خبر آرد کپتان برفت و باز آمده و گفت جماعتی از افغانان مجلس کرده از بهر یورش قلعه بخبر مشورت همی کنند

کوشش افغانان قلعه آزرده انگریزان را

ازین صورت انگریزان در قرستان همین قاعدی کرده نا شنیده هیچ بر زرد و افغانان دلیرانه یورش داده خود در قلعه سر آتش در نهر بر خود بستند و در زمان شهر آن ریگ واران چنان ایشان بر این اندازه دیگر حادثه بهر کریز بدیوار قلعه که بدان با برد جو برون شد و سنگر گرفت احمد آن یاری او را مخاطب داشت و آنرو از قلعه ارزقه را بکمال آتش و کمر بخش در باغ گفت اینک فیج حاکم از سران سپاه انگلیز که سیند بخیر کشیم بزرگان لشکر که هم چند بخت لشکر روی نگاهبان قلعه نا شده و هم در یوقت لشکری بود یش نساختند محاکمه معاد قه او را از خطر خرد و رستند اما انگریزان ضعیف شده و افغانان دل قوی کرده آذان قلعه بجمله ازوقه بر داشتند در یوقت بزرگان انگریز هم از بیم جوع و هم از غیرت نام و ننگ عظیم دلتنگ شده لیفتنیت ایزبری ورقعه افغانستانی را او با ز آورده در تسخیر قلعه محمد شریف تصمیم عزم داد

و بر دست بهادر طریق یورش قلعه را با توپ ایمن کند تا لشکر در دو بیست سردار سپاه منجر کوتین فوج ششم پیاده هندی را مامور یورش ساخت اما مجبوره جیالیست همه جا برکشیده سپاه برده چون راه برگرفتند حفرت سوار در پناه دیوار گسیخته داشت سردار سپاه چنین امر برید داشت و در انجای مرد برد نتواند کوبی لشکر را امر بجهت فردو دروز دیگر اعداد کار کرد و آن قرار نهند را با صد تن از فوج پیاده چهل و چهارم پادشاهی برانگیخت و همچنان و پیش با صد تن از فوج پنجم پیاده هندی و دیگر اسپشیر را با صد تن از فوج سی و هفتم پیاده هندی فرمان کرد و بر این سرکرده گرنیفدش را سردار فرمود و اینجاعت سخت جنگ شده نخستین لختی دیوار قلعه محمد شریف را با توپ بست کرده تا که یورش برده قلعه را تسخیر داشتند و همچنان یک نیمه با عشاء بتسخیر انگریزان آمد و از طرف دیگر سواران افغان و انگریزان با یکدیگر رزم داده و در میانه عبدالله خان برست کپتان اپرسی مقتول گشت و افغانان نیز جلادت کرده کپتان یکتیری را با جزایر چاقش از پای در آوردند و جمعی کثیر را بکشتند مردم قزلباش کمابیش تا که کوشش برکنار بودند و با هیچ طایفه مبارزت بیرون نمیشدند این هنگام افغانان را بقوت دیده بنزد ایشان شتافتند

پس افغانان روز هشتم شعبان زیر برج قلعه محمد شریف را نقب زدن کردند و لشکر انگریز را از هر سو کوه وار طرف دیگر انگریزان را در سنگر نیز خورش و خوردنی اندک بود چنانکه وزیر مختار بر زحمت فراوان و بهای گران قوت لشکر را افزون از هر روزه نتوانست بدست کرد در چنین وقت چون سردار سپاه مریض بود تدبیر او واجب میفرمود لاجرم وزیر مختار کس بطلب بریگیدیر شیلتان فرستاد و او با یک عراده توپ و صد تن پیاده فوج چهل و چهارم

پادشاهی و تمام فوج ششم شاه شجاع از بالاحصار بلشکرگاه آمد و مقدار آذوقه گندم نیز با خود بیاورد اما بهر زار دو لشکر که اگر لشکرها قوی دل کند کفت سپاه انگریز را با افغانان قوت مقاومت نیست و بر زیادت این زمستان در پیش است و اینجماعت طاقت آنهمه را ندارند نیاسد و بر جمیع جهات بهتر آنست و اگر توانیم از اینجا سفر کرده خود را بجلال آباد رسانیم لشکر انگریز چون از شلتان اینگونه سخن شنیدند اکو دهشت و وحشتی بزرگ در ایشان افتاد اما سردار سپاه و بریگیدیر گفت با همه جا باید حفظ دهرات خویش کنیم و از سنگر و حاره از تمکین و باغ و مات برون کشی و در جایان با افغانان رزم دادن کارزار بهر آن شیر افکندن است

این اختلاف کلمه در میان لشکر همه دیر ان هنگام و لشکر را افزون از هر روزه آذوقه بدست نبود و هم در یوقت افغانان از جانب شرق و جنوب لشکر بر بلند یها عروج کرده و آهنگ یورش نمودند و از یک برج قلعه و در ریکابانی نامیده میشد و با لشکر یک تیر پرتاب بزیادت مسافت نداشت چون ایشان بهار گلوله تفنگ و تمکن بر لشکر میبارید وزیر مختار چنان صواب شمرد که شیلتان برج ریکابانی یورش برد و زحمت آن گروه را از لشکر بگرداند با جمله مقامات لشکر انجمن شدند و خواستند از طرف شرق لشکر بیرون شوند کپتان بلو و سردار هر دسته پیاده افواج شاهی بعد خواست از دروازه لشکر بیرون شود از اقتحام لشکر راه را باوه نکو و از جای دیگر لوراجی از لشکر برون کرد برون شتافت و در این هنگام از رزم افغانان چنان بهراسید که بیامرگ را بچشم خویش میدید در زمان جمعی از کمان ایشان مقتول گشت کلنل آلیس سردار فوج چهل و چهارم با لیفتنیت برد از فوج ششم شاه با گروهی از سپاه بیرون و قلیلی از سپاه هند بزحمت تمام بود ایشان برون شده با افغانان چنین این برد ناخش کرده میان هر دو لشکر حاجز و حایل شده و از انسوی کپتان بلو را با مردمش مقصور کرده تیغ در ایشان نهادند شیلتان از فرط آسایش این حال آتش حمیتش زبانه زدن گرفت و فرمان داد تا لشکر از جای بجنبید و بهمت حمله برده باشند و از انجماعت کابت دهند افغانان چنانکه شدند و ایشان بواطش باز پس بردند و انگریزان بار دیگر حمله داده با جمله از جمله سیم دستی برون قلعه رسیدند و از انجماعت جز لیفتنیت برد و یکی از سپاهیان دیگر کس باقی نبود و این دو تن از روی مردانه دلاوری کرده چندین تن از افغانان را در آن جنگ با گلوله تفنگ بکشتند تا دو از انگریزان بر دست تیغ مقتول گشت اما در آن کرت گروهی از قلعه ریکابانی و قلعه ذوالفقار در قلعه کوچک دیگر مقداری گندم انباشته داشت بدست انگریزان افتاد سپاه انگریز در زمان حمل کردن آن گندم جد کرده یکنیمه آن گندم را بلشکرگاه آوردند آن ایام هر روز تاریک شد افغانان مجمع شیران جنگ بر زیر قلعه ریکابانی و قلعه ذوالفقار

کوشش افغانان در قلعه ریکابانی

نقب زده بردند و آتش درزدند و دیگر باره آن قلاع را بدست کرده و روز سیزدهم شعبان جماعتی از افغانان از طرف جنوب لشکر سه عراده توپ بر پشته عروج داده لشکر انگلیز وزیر مختار در دفع ایشان اصرار کرد شیلتان بتوپ و نیز با جماعتی را بر داشته دلیرانه بجانب ایشان تاختن برده و چون آن رفت و بهین الفرنتین افزون از دوازده درع مسافت نماند با اینهمه پیاده افغان چندین کوه با انبوه قوم اسوار در داشتند و یکباره توپ و تفنگ جماعتی از انگریزان را مجروح و مقتول ساختند و این هنگام سواره افغان از جنگ روی بر تافت و روی پیادگان را چرا بر کاشت سپاه انگریز در یوقت فرصتی بدست

کرده پیش شد و با نیزه و پیش جمعی از پیادگان افغانی را ... کذائی سواران انگریز بعد از هزیمت کوه و ... ده سر
شکسته توپ از ... انداختند و دو عراده دیگر را بر گرفته بلشکرگاه خویش آوردند و بعد از این فتح از کاپتان
بعضی انگریزان هزیمت شده و لیفتننت واگر با گروهی از سواران بی نظام در شهر از بالا حصار تا آن محل
آمده بلشکرگاه آمد اما از کوهستان و ... برف ... طرق ... آسنده بعد و وزیر مختار ... بعد لشکر را ... چشم
بالا حصار ... ده روز ... ایران را استوار ... در این وقت از قلعه آنجا جنرال ... سپید ... قرار داد
زمستان ... قوت ... شده ... تا لشکر ... و ... مردم لشکر را ... کو ... لشکر دل
برای ... لشکر ... و میان لشکر انگریزان و بالا حصار ... برو داد ... ده ... راه
بالا حصار ... باشد ... صورت ... کمک لشکر انگریز را با افغانی قوت ... ایران را
بگرداند و چون از قریه بچار ... انگریزان ... بلشکر می آوردند و از افغانان رخصت ... سپید ...
جدا شوند از آن قریه ... خاطر ... میجر سوینتن از فوج پنجم هندی با ... آن قریه ... شد
وقتی رسید افغانان ... آن قریه ... فان ... میجر سوینتن ... مراجعت داد در میانه
لیفتننت ایر ... جراحتی ... روز ... شاهی محمد اکبر خان ... ابراهیم ... و افغانان
در ... انجمن ... انگریزان بطلب ... روز دیگر در تسخیر قلعه بچار ... کشته و وزیر مختار ... شده
تحریض ... تسخیر قلعه ... تخصیص ... اشتهار ... افراشته ... دیده ... دشمن
ایمن ... الجمله ... پنج دسته از فوج ... و ... دسته از فوج پنجم هندی
و شش دسته از فوج ... هندی و ... از فوج ... دسته ... نیم دسته از سواران ... با یک عراده
توپ ... جان ... کوه ... قلعه ... توپ ... شده
میجر سوینتن با ... میجر ... قلعه ... دروازه قلعه را ... ساختند ... با چوب و تخته
که ... لاجرم میجر سوینتن مجروح و جمعی از سپاهیان ... هزیمت شده ... الکه
سه دسته از فوج پیاده ... هندی را با میجر ... سالدات هندی ... بسته ...
... افغانی ... اما ایشان ... لشکر ... و ... در چنین ... بود
... افغانان ... دیگر ... داشتند ... ایشان
در این وقت ... کولونل اولیور انگریزان بصورت قلعه ... شده و سواران نظام ... در قفا ...
رده ... سواران افغانی از میمنه ایشان حمله افکنده لیفتننت واگر ... بالا حصار ... اول
از ... افغانی را ... بعد ... که ... افغانی ... جانب

چنان‌چه

چنان‌چه حمله آوردند که لشکر انگریز را مجال ... نماند از غلبه دشمن و غلیان عطش ... و توان گشته هزیمت
... افغانان ... توپخانه ... آوردند سواران نظام ... ایشان ... کرده
... توپ انگریزان ... بدست افغان افتاد و این وقت ... بسبب جراحت عبدالله خان
جماعت افغانی ... سپاه انگریز ... کرد و دو دیگر باره توپ خود را استرداد نمود و از ...
از لشکر ... افغانان ... جماعت افغانی ... دیگر باره انجمن شدند
و ... سپید ... بر توپخانه حمله افکندند و ... تیغ ... شمشیرها
... نظام پیادگان ... پراکنده ... لاجرم هزیمت
... لشکر خویش ... سواران افغانی ... لشکر ... میجر ... معدودی
لشکر ... فوج پنجم ... از پیش ... افغانان ... زیادت ... جسته
... افغانان ... عثمان خان ... مردم ... افغانان ... توپخانه
... افغانان ... دیگر ... جراحت ... کولونل اولیور و جمعی از
... قدرت ... داشتند ... هزیمت ... لشکر ... افغانان ... از گفتار
... را با تیغ پاره پاره کردند ... از ... برآورده
... جنگ دیگر انگریزان ... قوت ... از در مصالحت و مسالمت سخن کردند
عجب آنکه مردم انگریز ... صاحب ... سالم در افغانستان چندان ... در ...
کاری ناصواب ... در این جنگ چند خطا کردند اول آنکه در چنین جنگ خطیر چگونه از یک
عراده توپ ... دوم آنکه در طلب تسخیر این قلعه چرا ... نشدند و در روز ...
دادند سیم آنکه ... هندی ... لشکر ... چرا وقت ضرورت لشکر ... چهارم آنکه چرا
... سواره ... پیادگان را ... صورت قلعه ... الکه ...
... پنجم سواره ... نظام ... ششم
آنکه وقت هزیمت ... لشکر ... حرکت ... کشتند ... لشکر
... مقتول شد مع القصه از ... مردم انگلیس ... بامداد ...
در این وقت کپتن کنتریل از بالا حصار ... و شاه شجاع الملک و دیگران ... به ...
بالا حصار ... لشکر ... شتاق ... را ... انگریزان
بطلب مصالحه ... عثمان خان ... از ... شاه شجاع الملک ... محمد ...

که میگوید دولت انگریز است و افغانان را از درآمدن لشکر دفع داد و همچنان بلو الپتن را از کار دور از هرات
موقوف کرد بر این داده و افغانان میگویند لشکر انگریز چاره جز این ندارد از مملکت ما بیرون شود و ما در کار خویش مختاریم
و هر کرا خواهیم بر خود پادشاه خواهیم ساخت مع القصه روز بیست و هفتم شعبان از نقض مصالحه وزیر مختار با جمعی
از افغانان دیدار کرد و بحث چند از در مداهنه و معاهده نمود افغانان بر طریق تمکین و تمرد سخن گفتند و بر دوش طاقت
ارزو چند بخستند و چون وزیر مختار اجابت نتوانست کرد از جای بجستند و گفتند کار ما در میدان جنگ خیره
خواهد شد وزیر مختار گفت قیامت نزدیک است نه باشد و هلاک یکدیگر را دیدار کنیم و از شب از زنهار نگاه نکو
بی آنکه کار حدا شود و چنین سه روز بر این بگذشت در غره رمضان المعظم سپیده صبح گروهی از افغانان بالا حصار
یورش بردند تیر تفنگ انداختند و حکمران نظام لشکر را بمدافعت بر انگیخت و افغانان را شکسته کرد و هزیمت داد و
روز چهارم رمضان افغانان بر جبل بی‌بی ماهرو جمع کرده و چند توپ لشکر کرفتند و چنین شب درآمد بر لشکر یورش
یورش دادند اما فتح نکردند باز شدند و روز دیگر هفتم سپیده دم قلعه را بر راه کابل بسته بود خراب کرده و روز ششم
رمضان لشکر انگریز را بتوپ یورش فرود کرفتند و فوج هندی و چهارم را از آنجا هزیمت دادند

گزارش لارد مکنزی و بزرگان انگلستان وزیر مختار را در مصالحه با افغانان و مکیدت جماعت افغانان با ایشان

روز هشتم رمضان بزرگان انگلستان وزیر مختار را در کار مصالحه تحریص کردند و در صواب دید این امر یکجا شده
شلتاق با اتفاق دیگر و دیگر چند نفر بران بجلب خط نهادند و خاتم برزدند لاجرم روز یازدهم رمضان وزیر
مختار کپتان لارنس را با اتفاق ترور و دیگر ... را برداشته با معدودی از مردم خود از لشکر بیرون شد و در برابر
جبل سیاه سنگ در کنار نهر از سنگ‌ها را برو متوقف گشت و چند تن از بزرگان افغان نیز حاضر شده بگرد مجلس کرده
و نشسته نخستین وزیر مختار آغاز سخن کرد و گفت بزرگان انگریز با امیر دوست محمد خان بر طریق مهر و صداقت بوده
و در هر حال او را امداد عظیم نمودند الحاصله معاهده جدیدی که اقرار داده بود بر این جملت خوانده گرفت بدین شرح
و سپاه انگریز از قندهار و غزنین و کابل و جلال آباد و سایر بلاد افغانستان بیرون شوند بشرط آنکه یکی از
بزرگان افغان نزد ایشان گروگان باشد تا خوردنی و بارگیر از انگریزان بازنگیرند و توانند بسلامت از آن اراضی
بیرون شوند و از بیرون شدن از افغانستان امیر دوست محمد خان را باز فرستند و شجاع الملک را خواه در کابل و خواه
در لودیانه چند سال یک لک روپیه افغانان از بهر معاش تسلیم او کنند و اگر شجاع الملک بلودیانه رود افغانان
بارگیر و علوفه مردم او را نیز برسانند و دیگر هر که در ایام مقاتله و مقابله گناهی کرده معفو باشد و از این پس هرگز سپاه
انگریز با افغانستان عبور نکنند مگر آنکه بزرگان افغان ایشان را بخواهند چه در میانه غایت دوستی است و این و این
برنهادت ظاهر بود بالجمله صورت این معاهده نزدیک محمد اکبر خان بردند و لختی جمع و تفریق کرد و الفاظ مزور

داشت و ماه از آذوقه انگریزان را برسانند و ایشان سه آذوقه لشکر را پرداخته بسپارند در این وقت انگریزان
ملیار نقدی و تحویل بر داشته و چنان مرهمها که نقد و مراد از بالا حصار شناختند بساحی در بالا حصار بود برحمت
و ذلت بسیار بلشکرگاه آوردند با اتفاق کیچ دهند اما محمد اکبر خان ایشان را علف و آذوقه نفرستاد و گفت تا تمام قلاع
و لشکرگاه را انگریزان بجنگ خالی از ما پرداخته نکنند و تسلیم ننمایند دل ما کواهی نمیدهد و ایشان را خورش و خورش
فرستیم بار دیگر از بهر حمل ایشان حاضر کنیم روز هیجدهم رمضان برفی عظیم ببارید و کار مردم انگریز یکباره پریشان
شد ناچار روز دیگر مکمل قراول خانه و توپخانه را نیز تسلیم کنند و انگریزان از آنجا بیرون شوند روز بیستم رمضان باز وزیر مختار
مجلس کرد با افغانان دیدار کرد و ایشان گفتند یک نیمه قورخانه و توپخانه که در لشکرگاه دارید با ما گذارید وزیر مختار از کمال
عجز و ناچاری پذیرفتار شد با مشورت همدل بر پای خاست و گفت چند این ذلت بر خود گذاشته ایم گزاف است باید بکوه
روانه جلال آباد شد اما هرچه بهر آن مقرر شده بنظر رسد کمی بخش او را دیگر قوت است و دیگر باز وزیر مختار محمد اکبر خان و عثمان خان را
دیدار کرد و کپتان کانالی و دیگر کپتان ایری را بنزدیک ایشان کروکان فرستاد کانالی کپتان کرانت را با اسباب
کالسکه و اسب عربی او و بعضی از اشیاء دیگر بر حسب خواهش محمد اکبر خان تفویض او کرد روز بیست و دوم رمضان
مستر اسکنر که در وقت مقاتله اسیر شده در خانه محمد اکبر خان محبوس بود بلشکر آمد و با وزیر مختار گفت محمد اکبر خان
ما را پیامی صعب فرستاده وزیر مختار چنان آشفته شد و ... از کار رفت بالجمله اسکنر با وزیر مختار گفت و گفت
خاطر محمد اکبر خان آن است وزیر مختار با جمعی از امرای سپاه انگریز بیدار را ملاقات کنند و جمعی از غلزائیه نیز
حاضر خواهند شد تا عهد و اسبابی استوار شود و او سپاه انگریز را امداد کنند تا از محاصره غلزائیه بخواهند
تسخیر قلعه محمد خان کرد ایشان نیز در تسخیر قلعه اتفاق کنند و هم امان قلی محمد صدیق خان گفت بعد از فتح قلعه محمد خان که
بیست هزار مردان انگریزان است دیگر در افغانستان باشند تا پرده ایشان دریده نشود الحاصله چنان بیرون شوند که کوه و رعیت
خوانین بیرون شوند و شجاع الملک در حکومت بنام پادشاه باشد و محمد اکبر خان وزارت او کند بشرط آنکه در ازای این خدمت سی
انگریز سی لک روپیه محمد اکبر خان بذل کند و از آن پس نیز هر سال چهار لک روپیه برقرار دارد وزیر مختار این سخنان را
در کمال سهل انگاشت و هر شرط با افغانان سپرد هم از بیم دهم از غفلت با انگریزان پوشیده میداشت بالجمله
انجلیس چگونه بیاراست و با آنکه ترور و لارنس و جمعی دیگر توقف کرده بودند افغانان ترکتاز خواهند کرد از سخنان
محمد اکبر خان نتوانستند برتافت پس بحکم برای نهادند و جنرال الفنستن فوج پنجاه و چهارم را در تحت فرمان کپتان اوارت
آماده ساخته جنگ نمود فوج ششم شاهی هم با دو عراده توپ اعداد کار کرد و کرنل ترور و کپتان مکنکتی با سپاه قراول روز بیست دوم
دو از لشکر جدا بودند بر حسب شده منتظر از محمد اکبر خان بنشستند مع القصه با جمعی سپاه در فراز پشته انگریزان سپاهی
بنشستند و وزیر مختار جمعی از بزرگان لشکر و محمد اکبر خان و خوانین افغان جلوس کردند در این وقت محمد اکبر خان وزیر مختار را مخاطب

قتل وزیر مختار انگلیس بدست افغان

ساخته‌ایم برعهد خویش استوار خواهید بود و در جواب تمهید عهد و تشیید معاهده شیخ امیر که و هر یک از خوانین افغان
یکی از بزرگان انگریز را با خویش مشغول کرد و برادران افغان یک یک و دو دو در آمدند و اطراف انگریزان را فرو گرفتند
و خوانین افغان میان محمد اکرم خان هر یک بازوی یکی از بزرگان انگریز را گرفته از فراز پشته بزیر دویدند و در برابر چشم
وزیر مختار نیز کشان کشان همی بردند و او فریاد و واغوثاه بلند همی داشت پس همی بر پشته بر نخستین وکشتی را از پیکر باز
کرده اطلاق رکش را بر آوردند لیفتنینت ایری و قصه افغانستان از افغانان او بار سید در این هنگامه بدست محمد اکرم
افغان اسیر شد وی گذشت مخفی او را بزیر داد و او را ردیف خود کرده از آن معرکه بدر برد و از آن پس بنزدیک محمد اکرم خان
آورد محمد اکرم خان با چشمی پرخشم مردم گریست و گفت شما بدین مطلع در مملکت ما نشستید هم اکنون از کیفر کار خویش برخوردار
باشید اما از قتل او دست باز داشت و بعلاوه افغانستان سپرد با جمله کرد وزیر مختار را در بازار بعمودها وجسد
برکوزه را از طاق بازار بیاویختند و اسکینر را محبوسی کرده دو سیاری را مقتول ساختند و روز دیگر دوم رمضان
باز مردم انگریز و افغان از نو بنیان معالمه کرده منیجر پاتنجر که بکابل وزیر مختار بود با افغانان دیدار کرد و از ایشان
نخستین باید توپخانه خویش را با ما تسلیم کنید و افزون از شش عراده توپ با خود همراه نبرید دوم آنکه چندانکه زر و سیم
و اثقال و احمال خزانه دارید با ما بگذارید و بگذرید سیم آنکه جماعتی از بزرگان خود را با بکروکان بسپارید بدین وجه که ایشان
با زن و فرزند گروکان باشند چهارم آنکه چهارده لک روپیه برحسب ادعای افغانان وزیر مختار بر ذمت تعهد بود چون
او مقتول گشت شما باید این زر را بگذارید اگر چه این سخنها بر منیجر پاتنجر صعب بود لا مجال سر بر تافتن نداشت این کلمات
با جنرال الفینستن از بهر مشورت مجلس کرد و گفت بر عهد و پیمان افغانان وثوقی نباشد اگر خود این همه تکلیف
شاق در تشیید میثاق خویش بپاشند و ما را امان دهند سهل باشد اما چون دانسته‌ایم که پیمان ایشان استوار نیست چرا
باید چندین بزرگان بر گردن داشت گذاشت باید در همین بالا حصار و کابل اقامت داشت و در ..... داد و اگر راه
جلال آباد گرفت در هر چه پیش آید گردن نهاد و نام دولت را پست نکرد اگر چه این سخنان از حصافت عقل و رزانت رای دور بود
همچنین گاه اکثر کار بر نیکوتر نیکو نبود بر افغانان چیره شدند اما چون در دل ..... عقلی را ..... ورود ..... سپاه پسر
لشکر انگریز از هول و هرب روز ..... شکسته .... در زمستان قوت
..... با افغانان .... عرض خویش را ابلاغ داشتند
.... رمضان اول
کپتن درم منظر دوم کپتن وارنتی سیم کپتن وارتن چهارم کپتن ویب را با زنان و فرزندان گروکان ....
.... کپتن کونولی و کپتن ایری ..... و لیفتنینت ....
.... شش عراده توپ .... تسلیم افغان کردند

و جبار افغان

شرح واردات احوال شاهنشاه غازی محمد شاه قاجار در سال یکهزار و دویست و پنجاه و نه هجری

سال یکهزار و دویست و پنجاه و نه هجری مطابق سنه توشقان ئیل ترکی هنگام ساعت و دوازده دقیقه از روز شنبه نوزدهم
شهر صفر ..... آفتاب بحمل شد و شاهنشاه غازی محمد شاه قاجار جشن عید بپای برد و جهان مملکت را بلطف داشت
در نظم ولایت و رفاه رعیت و تشیید مبانی عدل بروا و هر یک جداگانه .... در میان بازرگانان اسپانیول
با دیگر .... رعایای دولتین ..... بیشتر
این .... کارداران دولت ایران و روس ....
رفع اینگونه .... امور تجارت عهدنامه‌ای نو و خاتم بر نهادند بدین شرح

صورت قرارنامه تجارت فیمابین دولتین علیتین ایران و روس

.... قرار بتفصیل ذیل داده
فقره اول جمیع سندات خرید و فروخت و .... معتبر و در دفتر
مخصوص ....
ثبت گردد و تاریخ و نمره دفتر باید بر روی سندات نوشته شود و اوراق دفتر نمره .... و قلم زده
نباشد **فقره دوم** سندات که .... نوشته شود و نمره
در دفتر ..... نوشته شود **فقره سیم** چنانچه یکی مطالبه ....
....
فقره چهارم ..... سندات ....
.... معتبر
.... معتبر نباشد **فقره پنجم** هر که مال
غیر منقول را بخواهد بفروشد ....
....
....
فقره ششم ....
.... **فقره هفتم** ....
....
فقره هشتم هر یک .... نکرده است

واقعی بجوار [illegible] ثبت نماید همچنین [illegible] و کارکنان او از قسم [illegible] نماید جاری از احوال خود خبر پنهانی کرده باشد **فقره نهم**
از هر نوع در گذشته دولت [illegible] از آن تمام [illegible] حاضر گشته و [illegible] اموال که گذشته و اموال اولاد و زنان او را
منضبط نخواهد کرد در صورتیکه ثبت شود [illegible] از طور در گذشته او صاحب آن اموال گشته اند آنچه از او [illegible]
و هیچ وجه [illegible] در گذشته [illegible] باشد یا رسیده باشد یا اینکه حاصل کار [illegible] باشد مع جهاز
دختران شوهر رفته از ضبط محفوظ خواهد بود **فقره دهم** چنانچه باعث افلاس او سرقت اتفاقی و از حرق
آتش و از غارت دشمنان باشد در این صورت معذور [illegible] **فقره یازدهم** سزای مفلس حیله
[illegible] در زندان [illegible] کاذب محکوم [illegible] در هر مورد [illegible] استثنا [illegible] محضر با تعیین مدت
[illegible] خواهد بود مفلس حیله باید مدت طول مرافعه [illegible] در حبس [illegible] نماید [illegible]
جمیع اموالش منضبط خواهد [illegible] در باره تجارت نخواهد [illegible] و مباشر شغل نخواهد شد [illegible]
اسم [illegible] خواهد بود **فقره دوازدهم** شرط [illegible] مفلس [illegible] افلاس
[illegible] واقع شود باطل است و همچنین [illegible] باطل است
فقره سیزدهم تقسیم اموال در گذشته [illegible] طلبکاران [illegible] خواهد بود [illegible]
[illegible] و سایر [illegible] افلاس
[illegible] مفلس [illegible] باید [illegible] و همچنین [illegible] مفلس
[illegible] افلاس [illegible] **فقره چهاردهم** [illegible] مفلس [illegible]
[illegible] طلبکاران [illegible] مهلت [illegible]
[illegible] **فقره پانزدهم** چنانچه [illegible]
[illegible] **فقره شانزدهم** [illegible]
مفلس [illegible] اول [illegible] ثابت [illegible] حساب [illegible]
[illegible] دوم [illegible] سیم [illegible]
[illegible] افلاس [illegible] طلبکاران [illegible] است
[illegible] **فقره هفدهم**
[illegible]
[illegible]
[illegible]

فقره [illegible]

[illegible]

فقره هیجدهم چنانچه [illegible] تجارت [illegible] لهذا [illegible] در همه
[illegible] تجارت [illegible] هر وقت [illegible]
[illegible] قطع و فصل آن در حضور [illegible] صاحب منصب [illegible] لهذا [illegible] احوال مفلس [illegible]
[illegible] بیان [illegible] در حضور [illegible] صاحب منصب [illegible]
[illegible] مطالبه [illegible]
[illegible] **دیگر در باب وقوع [illegible]** [illegible] ذکر شده است [illegible]
[illegible] اول [illegible] دوم [illegible] سیم [illegible] چنانچه [illegible]
[illegible] تحریر [illegible]
[illegible] سید حسن خان [illegible] فارس [illegible]
[illegible] حقوق [illegible]
[illegible] فتنه انگیز [illegible] فارس
[illegible]
[illegible] فارس [illegible]

تتمه واردات احوال شاه غازی محمد شاه قاجار در سال یکهزار و دویست و شصت هجری

در سال هزار و دویست و شصت مطابق سنه [illegible] ئیل ترکی پنج ساعت و هشت دقیقه از روز چهارشنبه سلخ شهر صفر برگذشت
آفتاب بانوار تحویل بحمل داد و شاهنشاه غازی محمد شاه قاجار بساط نوروزی در دولت سرای سلطنت [illegible] فتنه میرزا علی محمد
باب آشکار گشت همانا او مردی از تاجرزادگان شیراز بود و پدرش میرزا رضای بزاز نام داشت و اعمامش کار تجارت میکردند و او
در بدایت حال بتحصیل علوم فارسیه پرداخته از مقدمات عربیه نیز بهره اندک [illegible] سلوک مشغول شد و هواجس نفسانیه
او را تحریک داد، بخلاف تربیت عزم آن کرد تا بریاضات شاقه از خویش و از ارکان [illegible] عالیه حب چنانکه
مسموع افتاد وقتی در شهر بوشهر در فصل تابستان چهل دم در تموز تابستان [illegible] بر بام میرفت و در برابر آفتاب
با سر برهنه می ایستاد و زبان باوراد و خواندن میگشاد و چندان ایام زحمت و محنت بر تن نهاد تا دماغش علیل و منحرف گشت پریشیده
گشت [illegible] بعتبات عالیات کوچ داد و در زمین مقدس کربلا سکون اختیار نمود و همه روزه در محفل تدریس حاجی سید کاظم
رشتی تلمیذ شیخ احمد احسائی [illegible] حاضر میشد و از کلمات او استفادت میجست و در طریقت شیخ احمد رفته [illegible] ل
[illegible] او را [illegible] در نهان با مردمان [illegible] زیادت و افادت خویش [illegible] و بارادت خود دعوت مینمود و از
هر کس [illegible] او میگفت من باب الله هم فادخلوا البیوت من ابوابها [illegible] را [illegible] در برادران [illegible]
شد هر که خود [illegible] رسید و دین [illegible] را [illegible] داده تا مرا دیدار کنند و اجازت [illegible] توانند از این روز میرزا علی محمد باب
مشهور شد و چون او [illegible] جمعی [illegible] گشت [illegible] و کثیر [illegible] رفت [illegible] دعوی [illegible] انجمن
[illegible] از آن [illegible] کرد [illegible] خویش [illegible] آن
[illegible] صاحب الامر و مردم [illegible] حضرت قائم صلوة الله علیه [illegible] کو
[illegible] خویش [illegible] گشت [illegible] دیگر دعوت خویش را [illegible] شد [illegible]
[illegible] حضرت [illegible] دارد [illegible] میکرد [illegible] [illegible] با سیف [illegible]
[illegible] است [illegible] کشید [illegible] را
[illegible] اشهد ان علیا [illegible] بقیة الله [illegible] مکرد [illegible] قرآن [illegible]
و چون آن کلمات از قواعد عربیت [illegible] فراوان داشت [illegible] از [illegible] غلط [illegible]
[illegible] حضرت حق [illegible] و اکنون [illegible] خود [illegible]
[illegible] الکونی [illegible]
[illegible] است
[illegible] اسلام [illegible] و چون او [illegible]

آغاز فتنه میرزا علی محمد باب

چون حاجی سید کاظم از جهان بیرون شد و [illegible] چند تن از شاگردان او [illegible] رفت و عبادت مسجد کوفه در رفت و چهل روز اقامت کرد و یکباره [illegible] از [illegible] گشت

هر گسسته و پیغمبر پاک گوهر بصدق سخن خویش خرق عادت گونه و معجزا نمونه صالح از سنگ خاره ناقه کرد و خلیل از آتش
گلستان آورد و موسی از چوب عصا اژدها زد و مرده را حضرت عیسی زنده فرمود و ماه را از گردون حضرت محمد صلی الله علیه و آله
دو نیم فرمود اینها است از آنچه فرزند حجت در این عالم ناسوت در اجسام [illegible] عوالم ملکوت [illegible] چنانکه قصه معراج [illegible]
[illegible] اکنون کدام است در اینجا گفت بر آن کمالات و مقالات که آوردی افزون کدام معجزه دانم بود من در روزی هزار
بیت مناجات سخن گویم و دفاتر خویش طراز هم [illegible] بعضی از مردم در بلاد [illegible] برادوست [illegible] داروی [illegible]
بود با سعید [illegible] و اجابت قواعد [illegible] و فروع دین را دیگرگونه نهاده و چون زمان جاهلیت [illegible] اسلام [illegible]
ترجیح [illegible] گشته و ایام روزه [illegible] شهر رمضان [illegible] روزه روز [illegible] شمرده از اینگونه تغییر و تبدیل در احکام شریعت [illegible]
چنانکه [illegible] افزون است و نیز مریدان او [illegible] مردم [illegible] با خود متفق کنند
[illegible] باب در [illegible] واحد [illegible] ایام [illegible]
[illegible] باب [illegible] افزون [illegible]
هر یک [illegible] زبان [illegible] میخواند [illegible]
الله و در هر خانه [illegible] ارباب [illegible] خویش را فرمان میدادند [illegible] مجلس
[illegible] مشغول [illegible] مردان مجلس [illegible] باب [illegible]
[illegible] از میان خویش [illegible] فراهم دارد [illegible] کنند [illegible]
[illegible] از شهر [illegible] شیراز [illegible] مردم [illegible]
[illegible] قرآن [illegible] مناجات [illegible] میخوانند [illegible]
قرآن مجید [illegible] کلمات [illegible] حسین خان [illegible] نظام الدوله [illegible]
فارس داشت [illegible] میرزا علیمحمد باب [illegible] شهر [illegible] شهر [illegible] نظام الدوله
چند تن از اعوان او [illegible] حکم داد [illegible] عصبیت [illegible]
از [illegible] قطع [illegible] شب [illegible] شیراز [illegible] باب را با خود داشتند
[illegible] شب [illegible] رمضان [illegible] شیراز [illegible] میراث داشت [illegible] اینوقت حسین خان
[illegible] از [illegible] باب [illegible]
[illegible] صدق است [illegible]
[illegible] حسین خان [illegible]
حق [illegible] میرزا علیمحمد باب [illegible]

حسین خان از در [illegible] دست او را بوسه زد و گفت [illegible] تو را زینم [illegible] بر [illegible]
فراوان است [illegible] باب [illegible] گفت [illegible]
[illegible] سلطنت [illegible] حسین خان [illegible] سلطنت [illegible]
آرزوی آن است [illegible] کتاب [illegible] حسین خان [illegible] باب را [illegible]
و انقلاب [illegible] مجلسی بیاراست و علمای بلد را انجمن کرد و باب [illegible] حجت خویش [illegible] مردم [illegible] کرد

الله و [illegible] میرزا علیمحمد باب [illegible] مجلس [illegible] سید یحیی پسر سید جعفر دارابی
[illegible] باب [illegible] چگونه [illegible]
[illegible] پیغمبر [illegible] قرآن [illegible]
قرآن [illegible] قرآن [illegible] پیغمبر [illegible]
[illegible] علمای مجلس [illegible] حسین خان [illegible] در

[illegible]

[illegible] حسین خان [illegible]
خواهد [illegible] از قانون عربیت بیرون [illegible]
[illegible] حسین خان [illegible] لفظ [illegible]
[illegible] خاتم الانبیا [illegible]
[illegible] زحمت فراوان [illegible]
[illegible] باب [illegible]
چهار [illegible] شیخ [illegible]
خویش [illegible] اصفهان [illegible]
چند تن از مردم [illegible] باب [illegible] منوچهر خان ایچ آقاسی معتمد الدوله
[illegible] حکومت اصفهان [illegible] میرزا علیمحمد [illegible]
[illegible] صاحب الامر [illegible] قرآن [illegible]
[illegible] معتمد الدوله [illegible]
او را از [illegible] اصفهان [illegible] معتمد الدوله [illegible]
[illegible] باب [illegible] اصفهان [illegible] معتمد الدوله
او را [illegible] حسین خان سید یحیی را [illegible] فارس [illegible]

مباحثه میرزا محمد با بعضی علمای اصفهان

آزرده شود و سبیل ... چون سید یحیی بناچار از شیراز کوچ داده بشهر یزد سفر کرد و همچنان پیروان باب از بیم جانی که
بهر سوی پراکنده شدند اما از آنسوی معتمد الدوله چون باب را در آورد خواست تا دانش او را امتحان دارد مجلس محفل
آراسته کرد و شناختگان فضلای اصفهان را بمیهمانی دعوت نمود امام جمعه و جماعت اصفهان میرزا سید محمد
و ملا محمد مهدی پسر حاجی ابراهیم کلباسی و میرزا محمد حسن پسر ملا علی نوری نیز از جمله مجلسیان بودند باب در یوقت در آمد
و مطلب را نسیج جلوس نمود نخستین آقا محمد مهدی آغاز سخن کرد و باب را گفت ای مردم و طریق ارشاد بر دو پیروان فرقه نباشند
یا سانی را بیلا خویش از اخبار و احادیث استخراج و استنباط فرماینده و اگر نه مقلد مجتهدی باشند باب گفت این
تقلید کس نکردم و نیز هرکس با ظن خویش عمل کند حرام دانم آقا محمد مهدی گفت امروز باب علم مسدود است و حجت خدای
غایب شده چه آنکه امام وقت را دیدار کسی ... را از آنان او اخذ فرمائید چگونه بایقین پیوسته شوی و کار
بایقین کنی باب گفت بوی این علم از کی اموختی و از نیکان آنکه آموختی باب در جواب گفت تو مستعلم نیستی و گود که
ایشان در در مقام ذکر فرموده است فزونتر از آنچه نفرموده تحت ... چون مناقشه بایان به کجا رسید
آقا محمد مهدی خاموش شد و میرزا حسن که در فنون حکمت خاصه در مؤلفات ملا صدرا فنون ... کمال داشت ... بر کرد
و باب را گفت هم این سخن را کی ... باشی ... در اصطلاح خویش از تعبیر ذکر فرموده ... ایم و هر کس ...
ارتقا جوید با نیات ایشان همراه باشد و هیچ یک از وی غایب نباشد و هیچ جز خانه شده و خانه آیا تو نیز مقام
ذکر فرموده چنین شناخته و اما علت و جواز بر اشیا چنانست میرزا علیه باب به لغزش خاطر و لکنت
زبان گفت چنین است هر چه خواهی بپرس میرزا حسن گفت اما از معجزات انبیا و ائمه هریک طی الارض است که گویند امام
را زمین چگونه در نوشته شد چنانکه حضرت جواد علیه السلام قدم از مدینه برداشت و در طوس گذاشت مسافتی از مدینه تا طوس بود
کجا شد آیا زمین میان این دو شهر فرو شد و مدینه بطوس پیوست و چون امام علیه السلام بطوس شد دیگر باره زمین بر آمد
و اینم تواند بود چه بسیار شهرها از مدینه تا طوس باشد پس همه باید خسف شود و جانداران همه تباه شوند و اگر گوئید
زمینها بهم فراهم شدند و انفصال کردند این نیز نتواند بود چه بسیار شهرها باید محو گردد و جای گیرد مدینه با طوس یک و حال آنکه
هیچ قطعه از زمین دیگرگون نشده و از جای خویش جنبش نکرده و اگر گوئیم امام طیران نمود از مدینه تا طوس با جسم عنصری
چنین کار این نیز با براهین حکمت راست نیاید و همچنان گوید چگونه امیر المؤمنین علی علیه السلام در یک شب در چهل
خانه میهمان شد اگر گوئیم علی نبود و صورت او بود نپذیریم زیرا که صورت را اول دروغ گوید و علی شنیده نکند و اگر بدیل
او بود چگونه بود و همچنین در خبر است که ... در زمان سلطان جابر ... باشد و در روز کار ائمه تقیه نموده سرداری
تحت کنند از طرف آنان و کنیز بی چگونه توانند بود دیگر آنکه سلاطین بنی امیه و بنی عباس با ائمه علیهم السلام معاصر بوده
و کسی بر آنان را تصرف و سر در رعیت ... تا در یک زمان باشد این سر را نیز کشف فرمائی باب در جواب گفت اگر خواهی

لشکر کشیدن نجیب پاشا والی بغداد برای کربلا و قتل مردم آن بلده

کشف این معضلات را مشروح کنم و اگر نه با کلک و بنان بر صفحه رقم زنم میرزا حسن گفت امر تو است هر چه خواهی
میکنی پس باب قلمی و صفحه بر شکرد و با نگارش پرداخت تا آن هنگام که خورش نهاده خورد و مجلس منقضی شد و سطری چند بیش
میرزا حسن بر داشت و نظاره کرد و گفت همانا خطبه عنوان کرده و حمد و درود آورده و کلمه چند مناجات رقم زده
و از آنچه مرا خواستار جوابش بودم اشعاری نکرده سخن در این جا بماند و چون از کار اهل مجلس برداختند هر کس راه خویش گرفت
و به خانه خویش شد و چون معتمد الدوله در دل بجانب باب بود تحریر این امر نمیخواست نمود از بروی جلوس مطالبات از بغداد
منعی کرده و او را پوشیده داشت از مردم باز داشت و سخن در اینجا بماند و باید از این شهر رجوع فرمائیم و این جنبه را الخ اللهم صلوا الله
و داع از هفتاد گفت فتنه باب الا کرفت چنانکه در حالات حضرت خود مذکور گردیده است در این سال اهل کربلا منتشر شدند تشیع
از بغداد از هر آنکه از مردم عرب و عجم بسیار کس در بلدان و امصار خود سب فتنه شده بودند اینجمله بودند چندانکه در وطن
خویشتن زیستن نتوانستند ناچار بشهر کربلا در سکن گشتند و در آن بلده پناهنده شدند و سکوان آنجا بسیار بگرفتند چون این
جماعت در آن بلده بر فتنه انگیختند این هنگام بر کار و درین ارض مقدس نیز کار صعب کرده ابواب رحمت و ظلم فراز داشتند
و همچنان حاکم کربلا که از قبل وزیر بغداد حکومت داشت از محل خویش ساقط کردند و دولت او را از افتادن مال
و دیوانی کوتاه داشتند علیرضا پاشا دوازده سال حکمران بغداد بود بر اینجا عت نتوانست چیره شد تا بوقت که کار دارد
دولت عثمانیه نجیب پاشا را بوزارت بغداد فرستاد و او مردی کینه جوی و با جماعت شیعیان عداوت داشت بطلب بعد از آن
برآمد و در بغداد بوزارت استوار کرد با دست آویز که چه تواند تحصیل لشکر را چه و لشکری بزرگ ساخته و آهنگ
تسخیر کربلا نمود پس ... از قطع مسافت آن بلده طیبه را حصار داد و مردم کربلا در همه آن حرفت ... نمودند
با مردان جنگ قوت مقاومت و بارزت ... ناچار ... را ... و از پس دیوارها کشیدند و نجیب پاشا
حکم داد تا گولی ... و قوت ... شهر کربلا را ... ساخته زاید و ... و ... ولایت جمیعا با تیغ گذرانیدند
جز آنکس که در خانه ظل السلطان و خانه حاجی سید کاظم جای کرد زحمت نیافته و حشمت این دو خانه را از بقعه
مطهره سید الشهدا و روضه متبرکه عباس بن علی علیهم السلام برزیادت ... داشت بالجمله چنین سه روز از دست جماعه
بر آن شد روز یازدهم شهر ذیحجه الحرام شهر را منقح ساخت و حکم داد تا سه ساعت تمام لشکریان نقد جان و مال
کوچک و بزرگ را عرضه هلاک و دمار ساختند و در بقعه سید الشهدا و حضرت عباس نهرها از خون ناکس
براندند و دیگر در بقعه مبارک اسب ها بستند و هر مال و خزانه در آن بلده جستند بغارت بردند ... و آلات
و ادوات روضه منوره نصیب لشکر خرد گشت بالجمله نجیب پاشا بعد از سه روز حاکمی در کربلا بگماشت و در روز چهاردهم
ذیحجه بجانب بغداد مراجعت کرد عبد الباقی حنفی مذهب بلکه ناصبی نسب در ملازمت رکاب نجیب پاشا بود
و از شعرای اهل سنت بشمار میرفت این دو شعر گفت

بیت

أحْسَنُ دَنَسٍ طَيِّبٌ مُرْقَدُكَ الأُولى | رَفَضُوا الْهُدى وَعَلى الضَّلالِ تَمَرَّدُوا
حَتّى جَرى قَلَمُ الْقَضاءِ بِطُهْرِها | تَوَّا فَطَهَّرَها النَّجِيبُ مُحَمَّدُ

شیخ عزیز بن شیخ شریف نجفی را نیز بملاحظه این کتاب مبارک ابیاتی در وفق تجربه است در جواب او گفت

أخْشى أعُدُّ وَاللهِ إنَّ نَجِيبَكُمْ | سَلَكَ الضَّلالَ وَفِي الْعَمى يَتَرَدَّدُ
وَلَقَدْ يَرى دَمَكَ الْخَبِيطَةُ وَثَبَتْ | فَابْشِرْ بِطُهْرِها الْمَلِيكُ مُحَمَّدُ

و نیز حاجی ملا محمود تبریزی ملقب بنظام العلماء در حضرت ولیعهد دولت پادشاه زاده شیر حوصلت شاه شیران دیهیم ایران ناصر الدین شاه ملا باشی بود این بیتها انشاد کرد **بیت**

أخْشى أعُدُّ وَاللهِ كُلَّتْ نَجِيبُكُمْ | كَبُرَتْ كَمْ ثُمَّ بِالدِّماءِ تَعَوَّدُوا
هذا ابْنُ هِنْدٍ وَالْمَدِينَةُ وَالدَّمُ | الْمُهْراقُ فِيها وَالنَّبِيُّ مُحَمَّدُ

و هم حاجی ملا محمود انشاد کرده است **بیت**

تَبّاً لا أشْقَى الأشْقِياءِ نَجِيبَكُمْ | دَنِسٌ الْخَسِيسُ وَفِي الْكُفْرِ مُخَلَّدُ
لا تَعْجَبُوا تَبّاً أنّى إذْ قَدْ أتى | بِصَحِيفَةٍ مَلْعُونَةٍ يَتَقَلَّدُ

[٢] مع القصه چون این صورت رفت و دولت نجیب پاشا در اسلامبول معزول شد و خبر آن در ایران مسموع گشت شاهنشاه غازی در کمین انتقام قدم استوار کرد و آن جنبش و ازدحام محترم و تخریب آن بلده در خاطر داشت و چندان که گشت فرمانفرمای دولت روس و انگلیس وادار نماند و پشتوان دولت عثمانیه بودند و دانستند که کارگزاران ایران با ایشان درهم کسیره شود و دولت اسلام را از آن ضعف و ذلت بهم عنوان مصر عارض شده و قوت مخالف افزون خواهد بود پس قانون میانجیگری را میان افکندند و گفتند و گفتگو فراوان کردند و عاقبت سخن بدان نهادند که دول اربعه ایران و اسلام و روس و انگلیس هر یک وزیری وکیل معین کنند و این جمله در یک انجمن نشسته با هم سخن کنند و دولت ایران را رضا داشته اصلاح ذات البین فرمایند لاجرم اعلیحضرت شاهنشاه غازی میرزا تقی خان را که مستوفی الدوله و از امور دولت تمام سواد ایران کار و بیشتر بود نامزد فرمود و بفرمود تا بدین امر بیرون شد و رنج و فرمان تا ادای سفارت بارز الروم آراسته شود و ملازمت او در بیابان شود که پیش از پیش از طهران سفر کرده وارد تبریز گشت و آن جنبش از عجائب و اقوام و درآمد اینچنین که ملازم رکاب میرزا تقی خان امیر نظام با او اجازت ... برخیزند و ... برنشستند که ... و نواب ... عهد و ... و کارگزار پیمان ... که ... در ... شاه و ... و جنبش ... به نظر آوردند بر ... به خدمت سفارت ... غازی مورد الطاف ... شاهانه ... مستمند و ... گاهی به وی داده او آمد ... دارد که حکومت کاشان یافت

سفارت میرزا تقی خان (امیر نظام) به ارزنة الروم و شرح احوال آن عهده بروی

بکابر او حشمت بسیار کرد و حکم داد تا سفر ارزن الروم کند در این هنگام از سفر که دولت ... از شاهزادگان ... و قراول سرداران ایلات جنبش خویش باهتمام راند و طریق ارزن الروم گرفت و در منزل قزل ... و سواری فاکر ... یکی پوزباشی با سپاه لوار از دولت عثمانیه چیره او کرد و خواست تا ... پاشای ارزن الروم ... و رنج ... دلخواه و تقلوه با او بر دست ... بندر ... فانی تقی خان نیز ... با اکراه و ... خویش ... خوانیم و چیزهای نیز با هم نیستم و ... درآمد ارزن الروم ... جاهی از لشکریان با فوج خویش استقبال او کرد تا در سرای سکو فرود آورد و در رواق ... رسم ... قنداق ... شلیک نمودند و پاشای ارزن الروم پیام کرد که این روز وکیل فرستاد و هر روز و هر ماه آنچه بخواهد فرمان دهد همچنان میرزا تقی خان ... زر ... از ... ساز ... پاشا ... کرد و او روز دیگر ... آمد و ... از هر یک ... دادند همچنین ... میرزا تقی خان در ارزن الروم اقامت کرد و چون ... دولت عثمانیه در آن ... گذشت ... از اسلامبول برسید و ... احکام ... مسالمه ... گشت و سخن بدان نهادند که هر روز در منزل ... از وکلای اربعه انجمن شوند و ... و در سرای انور افندی میرزا تقی خان حاضر شد و از مقصود خویش سخن کند کرونل ... فرانت از دولت انگلیس و کرونل ... فرانت از دولت روسیه نیز حاضر باشند و مقالات او را رقم کنند و دیگر روز در سرای دیگری در آیند ... تا این مطالبات ... رسد و هر روز که انور افندی و میرزا تقی خان جواب و سؤال خویش را ... آغاز ... تکلیف ... داشته باشند ... جانبین ملاحظه که حرفی ... مجلس ... گشت و شرح مقالات آن مجالس ... از قانون ... است مع القصه چون مدت این ... گشت مردم ارزن الروم در ... گشتند ... خواهد ... و از ... ارزن ... نیز میرزا تقی خان با او در ... جمعی از عامه شهر ... اسعد پاشا ... کهیا ... از غوغا ... میرزا تقی خان ... و پیام داد که ... که این ... که با ... کنیم ... این فتنه را ... میرزا تقی خان گفت ... ما ... از اسلام ... این امر شنیع ... هم اکنون ... که در محضر ... از علمای بلد حاضر شود ... ملازمان خویش را ... محضر فرستم ... دولت روس و انگلیس نیز حاضر کنم ... حکم شرع ... اطاعت کنم ... و این پیام ... دولت روس و انگلیس ... انور افندی ... فردا ... در محضر شرع حاضر ... اسعد پاشا و انور افندی ...

دیار گفته و این حکومت بمجمله چنین مشهور داشته که چون اهالی شب اعیان شهر در سرای پاشا انجمن شده و همه جمعه
نهاده و فردا چون آفتاب برزند ابواب حجرات بازارها را استوار ببندند و صغیر و کبیر شهر بشورند و هر کرا
از مردم ایران در ارزن الروم بیابند بکشند گرازخن بر کریز صبحگاه میرزا تقی خان چنان می پنداشت که یکی نه
جانی بیرون قرار نگاه غوغای مردمان را اعتنا ننموده بصورت حال تفحص حال کرده بود که خانه او را احصار داده و بانگ
تفنگ و فریاد مردمان جنگ بالا گرفت دانیوقت ملازمان میرزا تقی خان افزون از سی تن نبودند در سرای بر بستند
و از پس دیوارها نشستند و حکم داد که تفنگهای خویش را گشاده ندهند تا مردم هجوم کنند و گستاخ بسرای در نیایند لکن چون کسی
از مردم ارزن الروم بطرف گلوله انداز نبود و چهار کس را از ایشان تبعه اکراد ملکی از مردم ایران را زخمه کرداز نه
و از آنسوی مردم شهر بر سرای افزونه مردان صالح سپاه و اسپه کشته شد و او را همراهان در خانه و برزدها تما
در اطراف خانه نصب کرده و بتخریب دیوارها مشغول شده یکی از مردم میرزا تقی خان ... نام داشت
از کثرت وحشت در وحشت خود را از بام بزیر افکند ... پایش شکسته گرفتند چون از ... جسته داد او را کشته
در بازار ... و بقتل ساختند و گروهی که از نزد ایشان بام برآمده بودند در قهوه خانه میرزا تقی خان سر
شکسته و یکی را الغرض از جراحت گلوله و خنجر بنام کرای بود و پاره پاره کردند و اعضای او را بر روی خانه هر
افکندند و هم از غلامان و بعضی دیگر از آن مردم در کار بعضه بزخم گلوله و دیگر آلات حرب جراحت جسته جان
بزخم سنگ هم جستند چندانکه این هنگام میرزا تقی خان دید کار از اندازه بیرون شده و نمود با زخم گلوله مردم شهر
آسیب کردند و مردم هم چنین این جریده بیافتد بام های بر فرو کوبی در رسید این هنگام اسعد پاشا با اتفاق فریق ادهم
جو در سرای میرزا تقی خان آمد و چادر کرده در خانه تا نزدیک میرزا تقی خان بنشینم و او را از آسیب مردم عامه حراست کنیم
میرزا تقی خان جراحات خانه و امتناع نیاورد و از حکم شاه بر مردم عامه روان است تخت کنم ایشان را پراکنده سازیم الغرض
و از نه چنین در بشارتیم تخت این مردم غوغا طلب را ... تباه کنند تا این گناه بر مردم عامه نهند پس بعد اینچ از
کلمات برکشید و بازگشت و کوشش مردم را بدست کشته ازین آنجمن در نخجوان بحیری باشا رسید و در طلب فریق
بعد فریق او را گویند مرده هزار تن مرد لشکری در تحت فرمان او باشد و دولت ایران آنچنان کس را امیر تومان گویند بجمله
چون فریق خبر این غائله بشنید تحت الآلات حرب با فوجی از لشکر خود را از مردم ارزن الروم لغو برگرفت
تا میادا مردم شهر بدو پیوسته تو و شتاب راه شهر پیش داشت و چهار فوج از لشکر خود و مردم عرسان نمود با توپچیان
فرمان کرد و ارز دنبال او رعت کنند و نخستین حمله با سعید ار کنار راه نفوذ کرده بانگ شیپور را بلند
آوازه شد مردم شهر چنان دانستند که سپاه دولت بمدد ایشان همی آید دل قوی کرده و بر کوشش و یورش بیفزودند
میرزا تقی خان چنین این جریده فرمان کرد و از زر دل مرحوم نمی کرد این ادعا این بار کمون و یاران بر بدیه باشد

کرده

که مردم شهر با هند غارت بردارند و قتل ما را البلاد ساکنان ... فریق در راه ورود فریق با مردم شهر بریایه
و اگر این ... نیز ... بما ... در ... باشد نا چار جنگ ... خویش از جهت سپاه باید گشت
مع القصه در اینوقت فریق برسید و نخست چند کس از مردم خود را در کو در سرای میرزا تقی خان ... الله ... بانگ
در داد و با مردم جواب این است ... جنگ ... دست ... و نام این کار ... اگر قتل این مردم
واجب شد ... ایشان ... و اگر ... دولت ... در میان
دول خارجه ... مشهور که مردم شهر ... ارزن ... اجازت داشته فریق را ممنوع
و ... داشته ... چون مردم فریق ... کار
برفق ... و در میانه چند جراحت برداشت ... در این ... فوجی از لشکر
فریق برسید و ... میرزا تقی خان ... فریق را ... مردم ... بتخریب دیوار
خانه مشغول بودند ... را از کرای ... میرزا تقی خان آمده او را قوی دل ساخت
و گفت ... لشکر که در تحت فرمان ... ماندار ... ارزن ... اسعد پاشا را ... که
و حکومت این شهر ... دولت ... دولت عثمانیه را در میان دول
... با ... را پراکنده ... تواند ... در وقت ... العلم ...
این لشکر را ... بهلاکت ... این شهر را ... گلوله توپ ... اسعد پاشا در ... او ... و
فریق چون این ... لشکر خود آمد و ... در داد که ... این لشکر ... هزار تن مردم ... ارزن الروم ... دولت ایران ... او ... دولت عثمانیه را ... کنند
لشکریان ... دولت ... جنگ ... جنگ
... ساخته ... توپ و تفنگ ... گلوله و باروت ... اسعد پاشا چون این ... و
... که ... علامت ... عزیمت ... فریق ... جنگ ... فرمان ... الکوه
این مردم ... خویش ... توپها و تفنگها ... چنان ... ما
میان مردم ... انجمن ... پراکنده ... این ...
... بالجمله چون این غوغا بنهایت شد اسعد پاشا و ... و ... دولت انگلیس و روس ...
چند تن مردم ... جراحت ... برداشته ... میرزا تقی خان ... میرزا تقی خان جراحات ...
همی داشت و چون از کثرت جراحات ... دیگر ... فریق ... ایران ... از هر
او خانه ... اسعد پاشا ... نیکو باشد ... و ... میان این شهر

عبور کنند تا به دار [illegible] بار دیگر مردم برشورانند و [illegible] میرزا تقی خان گفت بار چه از شنیده من مردم خوی [illegible]
از مخالفت منع کوم و اگر کسی نتوانست چنین کاری [illegible] در قرب این خانه دست جهاد زدن هرگز نام ایران را به ننگ
آلوده نکنیم و با جماعه عثمانیه به بهشت جاودانه میرویم اگر خواهی این چنین مردم مجروح و مراحت سوار
میشوم و بیرون شهر عبور میدهم اجازت کنند تا همه مردم را رخصت بیرون شهر نزد مردم ایران و [illegible]
بجمله در [illegible] فرقی پاشا چند عراده حاضر ساخت مردم مجروح و جسد مقتولان [illegible] داد و میرزا تقی خان را بر [illegible]
و [illegible] فوج لشکر [illegible] فوج ... [illegible] کودکان از در [illegible]
هر لحظه [illegible] از شهر بیرون شده در لشکرگاه فرقی پاشا فرود شد [illegible] پاشا پیام [illegible]
مقدم [illegible] فرقی پاشا میرزا تقی خان [illegible] [illegible] لا جرم چنین [illegible] شد و [illegible]
اسعد پاشا به پاداش میرزا تقی خان [illegible] نیابت [illegible] و چون پاشا برسید اعلام داده [illegible]
در جامه خواب [illegible] و او را بیدار [illegible] پاشا [illegible] فرقی شد ولی [illegible] خاطر [illegible]
کد [illegible] میرزا تقی خان [illegible] سفیر دولت انگلیس و روس پیام فرستاد که [illegible]
ارزن [illegible] ارزن الروم [illegible] همه مجروح و [illegible] اموال [illegible] و منهوب شد
[illegible] میرزا تقی خان [illegible] هر کس [illegible] جهت [illegible]
[illegible] داران دولت [illegible] اعلام میداریم تا دولت [illegible] در [illegible]
[illegible] گفت و شنید فراوان [illegible] انگلیس [illegible] [illegible]
[illegible] اموال منهوبه [illegible] دولت عثمانیه [illegible]
لاجرم میرزا تقی خان دیگرباره بشهر ارزن الروم [illegible] کارگزاران دولت عثمانیه [illegible]
[illegible] حضرت سلطان [illegible] سلطان [illegible] تا ارزن الروم [illegible]
میرزا تقی خان [illegible] سلطان [illegible] اموال منهوبه [illegible]
[illegible] ارزن الروم [illegible] بازار [illegible] میرزا تقی خان [illegible] و تسلیم داده [illegible]
اسعد پاشا را از حکومت ارزن الروم معزول [illegible] فرقی پاشا [illegible]
[illegible] مردم [illegible] میرزا تقی خان [illegible]
[illegible] مردم شهر [illegible] ارزن الروم [illegible]
[illegible] مجلس [illegible] ولی [illegible]
[illegible] ارزن الروم [illegible] فرقی پاشا [illegible] لشکر از شهر [illegible] راه [illegible]

[illegible]

[illegible]

تنگ [illegible] و لوله ای [illegible] دور گذشت و مجلس [illegible] قاجاریه [illegible]
دولت کسی [illegible] لشکر [illegible] این کار [illegible] از کارداران دولتین ایران
و روم اجازت رسید و [illegible] مصالحه برفت و وکلای دول اربعه [illegible] و صورت [illegible]
درجای [illegible] ال اللهقلی میرزای ایلخانی [illegible] میرزا آقاسی [illegible]
امور دولت [illegible] ایران [illegible] امور [illegible] میرزا آقاسی [illegible] شاهنشاه غازی
[illegible] دولت [illegible] و ایلخانی [illegible]
[illegible] شهریار [illegible] و [illegible] حاجی میرزا آقاسی [illegible] حاجت خویش
[illegible] ایلخانی [illegible] قبیله قاجار [illegible] شاهزادگان و دیگر بزرگان قاجار در مجلس او
انجمن میکشتند و هر گفتار [illegible] حاجت [illegible]
[illegible] بزرگان درگاه
[illegible] حاجی میرزا آقاسی [illegible] حضرت پادشاه [illegible]
[illegible] ایلخانی [illegible]
[illegible] حضرت شهریار [illegible] حضرت [illegible] حاجی میرزا آقاسی
[illegible] ایلخانی [illegible]
تا در مملکت ایران [illegible] شاهنشاه غازی [illegible] ایلخانی [illegible] حاجی میرزا آقاسی را [illegible]
هلاک [illegible] ایلخانی [illegible] لهو و لعب
گسترده [illegible] موسیقار [illegible]
هزار [illegible] از مجلس ایلخانی [illegible] شهر [illegible] انقلاب میکرد [illegible]
[illegible] عظیم [illegible]
معروض [illegible] مردم ایران
[illegible] ایلخانی [illegible]
[illegible] حضرت پادشاه [illegible] شبانه [illegible]
شاهنشاه غازی [illegible] حاجی میرزا آقاسی [illegible] ایلخانی [illegible]
[illegible] هزار [illegible]
از [illegible] محمود خان [illegible] ملک الشعرا [illegible]

عاقل و فاضل بود و از فنون کمالات بهره کامل داشت و هم از ارباب مناصب پرهیزکار بود حاجی میرزا آقاسی او را در آن
ایالت منصوب داشت تا باشد که ایالت بمصاحبت او از مراقبت محمد درات [illegible] داد و در نیمه فصل
خریف از دار الخلافه بیرون شد و بعد از ورود بروجرد آن ولایت را نظم و نسق کرد و چند ماه در آنجا اقامت
داشت و چون نوروز سلطانی نزدیک شد بجهت تقبیل سده سلطنت و انبساط بحضرت آهنگ دار الخلافه کرد
و میرزا محمد خان قمی [illegible] بنیابت در بروجرد گذاشت و طریق طهران برداشت چنانکه شرح حال [illegible] خواهد شد

شرح واردات احوال شاهنشاه غازی محمد شاه قاجار در سال یکهزار و دویست و شصت و یک هجری

سال یکهزار و دویست و شصت و یک هجری مطابق سنه میلادی [illegible] ساعت و پنجاه و [illegible] دقیقه از شب جمعه دوازدهم
ربیع الاول [illegible] آفتاب در برج [illegible] شد و شاهنشاه غازی محمد شاه قاجار جشن عید [illegible]
محترمه [illegible] و در این ایام [illegible] واقع شده و کارپردازان دولت عثمانی در تکمیل این امر مماطله کردند [illegible]
عهدی در میان دولت ایران و روم رفته بود پس از آنکه [illegible] نقض عهد [illegible] ایران [illegible]
[illegible] وزرای مختار دولت انگلیس و روس [illegible] مصلح ذات بین [illegible] بستند و مردم روم [illegible]
[illegible] چون این [illegible] کارداران [illegible] دولت [illegible] انگلیس [illegible]
[illegible] این شرایط [illegible] مصالحت [illegible] واگر نه [illegible] در میانه [illegible] خواهد رفت

خلاصه فصول [illegible] دولت علیه ایران و وزرای مختار [illegible] دولتین [illegible] روس و انگلیس [illegible]

فقره اول هرچند این [illegible] دولت علیه ایران و دولت [illegible] عثمانیه [illegible] جغرافیا که [illegible] بزرگ دارند [illegible]
[illegible] دولت علیه ایران [illegible] دولتین فخیمتین [illegible] چنین [illegible] تعلق بدولت ایران دارد
[illegible] دولت علیه [illegible] ایران و روم [illegible] **فقره دوم** [illegible]
آن تعلق بدولت ایران دارد و [illegible] متعلق بدولت عثمانیه خواهد بود [illegible] **فقره سیم** دولت عثمانیه [illegible]
[illegible] دولت علیه ایران [illegible] خواهند نمود **فقره چهارم** [illegible]
[illegible] دولت عثمانیه از [illegible] کنند **فقره پنجم** [illegible]
[illegible] دولت [illegible] دو دولت اسلام [illegible] **فقره ششم** [illegible]
[illegible] تعهد خواهند کرد [illegible] خواهند که [illegible] **فقره هفتم** [illegible]
[illegible] **فقره هشتم** [illegible] از بزرگ و کوچک [illegible]
[illegible]
فقره نهم [illegible] مطلوبین [illegible]
از طرفین موقوف و متروک خواهد بود و جمیع فقرات عهدنامه ارزنة الروم که تغییر داده نشده [illegible] بلفظ برقرار خواهد بود

ذکر مجلس سور [illegible]

ذکر مجلس سور و سرور ولیعهد دولت ابد مدت السلطان ناصر الدین شاه و مهمانی شاهنشاه غازی

و هم در این سال شاهنشاه غازی قربان [illegible] ولیعهد [illegible] خلافت و لیعهد [illegible]
عهد دولت ایران السلطان ناصر الدین شاه را مجلس سور و سرور گسترده [illegible] لایق باشد
[illegible] امیر دیوان [illegible]
[illegible] خرج
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] عیش [illegible]
[illegible]
شاهنشاه غازی [illegible] ییلاق طهران [illegible] دار الخلافه [illegible]
[illegible] شاهنشاه غازی [illegible]
[illegible]
[illegible]
از حضرت پادشاه [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] شاهنشاه غازی [illegible]
[illegible]
[illegible] شاهنشاه [illegible]
[illegible] شاهزاده [illegible]
[illegible] ولیعهد دولت [illegible] السلطان ناصر الدین شاه [illegible] شاهنشاه
[illegible] دار الخلافه [illegible]
[illegible] ایران

شدت مرض شاهنشاه غازی

ایناق برادر کهتر ولیعهد دولت عالی میرزا ابراهیم خان رشته ابدوج الاینج و محل گوهر آتش کهتر ولیعهد
گردان عهد آوردند و در ایام سلطنت وارکه خاقان جاوید نام درین سال چون شهر رمضان برسید در ایام صوم خراز
شد مزاج پادشاه از صحت بگشت و روز بروز در بیمه غذای در طبیعت او بعیت بنا که ضعیف شو و مرض روز بروز
قوت گرفت چندانکه توان خاستن و نشستن برفت و ملازم بستر گشت و مردمان را بیم برفت و حقی بود
که شاهنشاه درین مرض وداع تاج و گاه کند لاجرم هنگامه آشفته گشت و خبر ناخوش در شهرها و در طهران و اطراف پراکنده
شد مردم بملک و قطاع طریق از هر سو بیرون شدند و شوارع و مسالک را مخافت و مهالک ساختند
مردم دار الخلافه طلبگاران درگاه در حیات پادشاه بدگمان شدند این بود تا روز عید صیام برسید
کارداران دولت شوری کردند که اگر هم امروز پادشاه بر فراز گاه نشود و بار عام ندهد این شهر و مملکت
شهرها را ایمن آشفته خواهد شد ناچار پرده از پیش روی ایران شهریار فرو بستند و شاهزادگان و بزرگان
درگاه و قواد سپاه و جمعی از لشکریان اعاظم و بزرگان سپاه حشمت صف بصف در رده بر رده
ایستاده شوند آنگاه شاهنشاه را از بستر ناتوانی برداشته همچنان بر زبر دست با ایوان شاهانه در آورده
بر زبر تخت جای دادند و شاه در دیوان ایوان را بر کشیدند مردمان چون شهریار را دیدار کردند حمد الله و خدمت
پادشاه را یکبار جبینها بر خاک نهادند و تحیت و تهنیت فراوان فرو خواندند و چون هر عید فرا میرسید بر حسب
فرمان قصیده بایدم انشاد کرد هم درین عید صیام بمیمنت الامیر این قصیده انشاد کردم

لمؤلفه

مبارکست رخ شاه و مبارک ماه | که ماه دیده شود در رخ مبارک شاه
جهانگشای محمد شه اکه از شاهان | جهانگشای پناهم جوان بک از جاه
مدار فتح و ظفر بر طریق لشکر اوست | همی برایت منصور او کشند نگاه
اگر بخاک در او بیاد و آب و خشت | صور کنند برسم هنود و نقش جباه
اگرچه دست خیال از فلک گذر نکند | بود هنوز ز دامان قدر او کوتاه
دگر بمجلس روزی شاه می بزد | کسی که روی تو بگیرد و زده وید نگاه
دو انزمان که در آید بلجه یامون | بیان موج مخالف سپاه پیش سپاه
ز گرد و گرد بکه ابر سیاه بر خیزد | سنان و خنجر بارو همی ز ابر سیاه
زمین بلجه سیلاب رزمجای کجا | اجل چو جستم کین تو ز چو گاه بگاه
جهان ز هیبت لشکر شود گره | که برق تیغ بر او است و خشت تباه

الارفی

زر ریگ و الماس ریزه برچینند | اگر کشند بجنگاه گاو ماهی راه
کمر که بر زرگ شتهای تو گذرد | ز سم جهنده از اسب آسمانش کلاه
بخواب در همه شب روی از دعا چند | هر آنکه حمله تو دید روز با دافراه
اگر نهنگ شناور بنود آب حیات | هزار بار جهان شد جگر چون بشناه
تو دست داری و از آن آتش بکاه جنگ | شهان اگرچه بپوشند اطلس و دیباه
دگر ز دیده جست تیغ و تیر خون آلود | ازان زمین که ز راه تو است لشکرگاه
تو بکشتند بدو عالم سپاه چهره شوی | میان مجلس و از تیر تو رسید کواه
جهان که پرورش دست تو پنج گنج | زبان بسته دادو و ملکی با سپاه
بوقت لطف جهانی کنی بجود فراز | نگاه خشم جهانی کنی ز تیغ تباه
سحاب دست تو گر قطره برزمین بارد | نهال زر ز زمین بر دمد بجای گیاه
تو آن شاهنشاه مردکه می بخشی | که آسمان نزد با تو بر طریق گناه
زکی بار دگر سایه افکند بر شیر | اگر بسایه است تو بکند روز رو با
ز خیمه تو بن میخهای زرین است | که مه از آسمان فرش آفتاب خرگاه
همیشه تا ز سپهر بلند است بدر | یکی بگه چاه و یکی بذروه جاه
هر که تو بسان سپهر بخت تو با | همیشه پشت شکسته باد درد ناه

حاضران حضرت هنوز گمان داشتند این پادشاه بر تخت بیشتر بر مردم داشتند و کارداران دولت
تو پیرایه شنیده ام و تعقیبه ساخته از داعی دیگر کسان است در کار شاه بر کلاه نشانده ام نامیاد فتنهاهر
خفته بیدار شود و مملکت آشفته گردد و همه تن چشم و گوش بود باشند و از شهرهای بلخ اصغا فرمایند
ناگاه شاهنشاه غازی که خدایش در جنان جاوید بهر لحظه نعمت و قربت بر افزون کند لب باز کرد و سخن آغاز کرد
داعی بنده ضعیف را مورد شفاق شاهانه داشت و در نظم و نثر فراوان بستود و تحسین از در ناسخ التواریخ تحسین
و تمجید او همچنان سلوک این بنده را در مسالک و در آن نیکوئی ترجیح و ترجیب فرمود داعی کلمات بود
بر زبان رفت که داعی و دستگاه مردمان را شگفت فرمود داعی بنده که تا کنون پانصد هزار بیت
نظم و نثر کرده ام شکر نعمت او را باز زد چه پادشاهی این خلعت و جزیه نفاخت در میان
چند هزار کس بشنیدند کلمه او خورسند باشند تا چه در تکریم این بنده بیان فرمود چنانکه
ازین پس زنده باشم داد و ستایش گویم بلکه فرزندان تا گاه پشت چنانکه بزرگان او در دو خورسند

ادای شکر این مجلس کرده باشند بجمله شاهنشاه غازی برومند شد دای مردم که در این داعیه برخاستی عصیان جستند
پایمال عتاب و عقاب سیاست دیدم در این سال الله قلی میرزای ایلخانی قاجار برادر حاجی آقاسی از پیش
رقم شد در مرتبه شاهنشاه غازی مریض بود بخواص شبانه انس مجالس را با هجس و کشف اطبا حد سو
در خور سر برده ... می‌نوشت واین راز را آگاه باحکمای در میان گذاشت ... از میان ارک دارالخلافه
بیرون شده در باغ بهارستان ... حرمخانه ... که بود جای او ... پادشاهی ... خلعت ... و سوار ... رکاب
و ... باغ بهارستان ... چنان ... آن ... بر ... داشته ... در
نزد حاجی میرزا آقاسی آلوده عصیان کند ... بجمله ... خویش ... درویشی
... در ایام ... بزرگان درگاه ... پادشاه را ... آوارز
... مجلس ... و کمال ... بعد از ... در
... ملازمت ... کردن ... حاجی میرزا آقاسی ... بر
پادشاه ... و ... آگاه ... صاحب تاج و ... دیگر
... خاطر ... ابراهیم ... طاهر خان
و دیگر ... شاهزاده ملک قاسم میرزا ... حاجی میرزا آقاسی ... و
... که اگر ... پادشاه ... شاه ... منوچهر خان ایچ آقاسی معتمد الدوله
... صدارت ... و ... محمد قلی خان ایشیک آقاسی ... الدوله
... پادشاه ... صاحب تاج
... امیر محمد ... ماه ... اموال
... پادشاه ... الله قلی ایلخانی ... و
... حاجی میرزا آقاسی ... ما ... بار
... دارالخلافه ... ملک ... شه
... خود را ... حاجی میرزا آقاسی خان وزیر لشکر ... را
... خاطر ... مرام خویش ... تو ...
... میرزا آقاسی ... شاه شهید
آن وقت ... پادشاه ... روز
... پادشاه ... امور ... پادشاهان ...

آغاز فتنه الله قلی میرزای ایلخانی

قصد ... میرزا آقاسی ... وزیر ... دولت ایران

کناه نیای ... الاثاث ... فرمان ... خدا ... داد و ...
باستقامت و ولایت ... و هم در این وقت میرزا آقا خان وزیر لشکر موقوف داشت ... الله قلی
ایلخانی ... باغ بهارستان ... سمنان ... او
شاه خطاب ... شاهنشاه غازی ... حاجی میرزا آقاسی ... هیچ ... سخن
... فرمان ... ایلخانی ... بروجرد ... ولایت ... فرمان ... قدرت
حکومت بروجرد ... ایلخانی ... سفر
... ابراهیم میرزا ... رکن الدوله حمزه میرزا و محمد کریم میرزا ... میرزا ... دیگر
... میرزا ... خان ... خان ... خان ... امیر ...
و جعفر قلی خان ... محمود خان ... پیر ... خان ملک الشعرا ... خان ... شد
چون ... حاجی میرزا آقاسی ... ایلخانی ... بود
ملک الشعرا ... حاجی میرزا آقاسی ... دیگر ... با
پادشاه ... حاجی میرزا آقاسی ... بود ... دیم
... ایلخانی ... کرده ... لت
... محمود خان ... خط خویش ...
... محمود خان ... همراه او ... خطار
... ایلخانی ... روز هشتم ذیقعده ... دارالخلافه بیرون شده طریق بروجرد
برداشت اما چون حاجی میرزا آقاسی ایلخانی را از طهران بیرون ... در قمع
... طهران بیرون شده در قلعه عباس آباد ... بود ... کرد
... ایران ... ضعف ...
... ملک
... بجای خویش ...
... شاهنشاه غازی ... عاقبت الامر
فرمان کرده ملک قاسم میرزا ... آذربایجان ... خود داشته
... همراه ... روز ... ذیقعده از دارالخلافه بیرون شد ملک قاسم میرزا طریق آذربایجان
گرفت ... در دار الامان قم اقامت کرد اما میرزا آقا خان وزیر لشکر ... را ... و ...

... محمود خان ...

امور الکاه ساخت و ولیعهد دولت را از مکیدت دشمنان حارس و حافظ بود و اشفاق ملکانه و الطاف
خسروانه گشت و درون دل پادشاه کامیاب او همی بود و همچنان ولیعهد دولت السلطان ناصرالدین شاه جم
جاه چگونه تهیای او را بدست و معلوم داشت هر کین و کید دشمنان را بحسن تدبیر عظیم وقایه جسد و کفایت بزرگ
الشأن را همی بستاری فرهنگ خفته ساخته او را بحضرت خاقان حاضر ساخت و مکنون خاطر و دولتخواهی
خلوص طینت بود پس پرده که از کلمات آن اعتمی مستقل الدوله میرزا آقاخان بود و تاج مراد او افراز
کرده وزیر لشکر با مقتضای رفیع ترازین برگشتن داور را پادشاه نه کم وز رفیع تر از آن مقام هر وزیر
لشکر داشت صدارت کبری بود و همی او را وعده صدارت عظمی داد و امروز شرط آن پیمان در مسند صدارت
و چاربالش امارت جای داد چه گفته اند مردی بوعده وفا کند اما از امور جاری میرزا آقاسی چون قربت وزیر
لشکر را در حضرت پادشاه بدانست و مواضعه او را با ولیعهد دولت نیز تفرس کرد سخت هراسناک گشت
و با خویش اندیشید هر روزی انجام صدارت شب هنگام گیرم کنم و از بیم عزلت و ذلت بچاره برآسایم و در حضرت
پادشاه سعی داشت که از تقدیم گشته از هر پادشاه و در یکسال بوعده و با حسام جنگ چیام نشده امور رایکان ختام
وزیر لشکر در مملکت وزیری دیگر است و اقام گشته هر روزی ملکات او را افزون ارغ داد و مقام او را رفیع تر ارغ
نماید و او را از حرامت دولت بیزار و مرا از او بعزلت کو از خدا که پادشاه خواست این قصه کوتاه کند
و در میان آن میانجی نشود مفسده تمام و چون پیشتر وقت حضرت مر لقبی وعلیه بود و حاجی میرزا آقاسی حل و عقد
امور را از کثیر و قلیل و کلی و جزئی همی گشت خلع او از مسند وزارت در کار مملکت خللی بزرگ
می نمود این صواب نزدیک تر چنان داشت هر فرمان کند تا روزی چند وزیر لشکر کناری گیرد و چون
مقتضی وقت فراز آید باز آید لاجرم وزیر لشکر رتق و فتق سپاه را با برادر خود میرزا فتح الله داشت
و از طریق کاشان بدرشت برادر دیگر او میرزا فضل الله امیر دیوانخانه نیز با وزیر لشکر همراه شد و در کاشان
نزدیک برادر آمد مسکن کرد هم کاشان از وضیع و شریف و قوی و ضعیف جمع عبید مملوک در طریق طاعت او
میرفت و سلوک همی کردند خاصه مر بنده او را طاعت اشان بدرا طاعت و انقیاد فرزند چنانکه و شاید بخش چنین
نزد حاجی میرزا آقاسی زبان ملامت گشودند و این کار او را برمن جاری کردند چنانکه در جای خود رقم شد و هم در این سال
چون از جانب امپراطور روسیه جنرال ورانضوف بفرمانگذاری مملکت قفقاز و داغستان
نامزد شده جانشین گشت شاهنشاه غازی بلیقه شان تمثال پادشاه و دیگر رشته تسبیح مروارید تشریف
او میفرستاد و میرزا جعفرخان مشیرالدوله مأمور گشت تا تشریف شاهانه ایلچی بفرمانگذار گرجستان
برد و او تقویم صورت کرد و در جواب تحفه کرد و قبل از نوروز سلطانی بحضرت سلطان پیوست

شرح واردات احوال شاهنشاه غازی محمد شاه قاجار در سال هزار و دویست و شصت و دو هجری

در سال هزار و دویست و شصت و دو هجری مطابق سیچقان ئیل ترکی چون هشت ساعت و بیست و دو دقیقه از شب سه شنبه
گذشته بیست و سیم ربیع الاول بر گذشت خورشید در حمل بیت الشرف جای کرد شاهنشاه غازی محمد شاه قاجار جشن عیدی بپای برد و در این
سال چنانکه از آثار کارداران دولت بانسیاریخان آصف الدوله فرمانگذار مملکت خراسان دل دیگرگون کرده از این روی که
محمدقلیخان پسر آصف الدوله در حضرت شهریار صاحب بار و پیشکار آقای بود و چون میرزا داشت و او را کاینات الله قلی میرزا
پسرزاده حسینعلی میرزا برادر فتحعلیشاه را از طرف با در ام سب فتحعلیشاه داشت و عجب حاجی میرزا آقاسی وزیر اعظم بود چه او در
او هم از برکت شوهر که بالنبع حاجی میرزا آقاسی در آمد و چون بسن رشد و بلوغ رسید امیر قاجار را ایلخانی گشت و چنانکه
مذکور شد به مراتب علیه ارتقا نمود و باقتضای جوانی و نادانی بسبب فتنه های بزرگ گشت و هرگز حرمت او را از دل
فرو نهاد و با اندیشه نامرواب از صدق تکلیف دادی او را بحضرت حاجی میرزا آقاسی الکه میساخت و چندانکه سب
میکرد و حاجی میرزا آقاسی را با او بخشم بر می انگیخت و هیچکس را آن نیرو نبود با حاجی میرزا آقاسی برزند از نیروی بر بسیار بر او
کار صعب افتاد محمدقلیخان نیز از آن بر دم بود و دل آزرده داشت و همواره با آصف الدوله از کارداران دولت
گله و شکایت و حکایت میساخت و در جمیع امور سلطنت پادشاه را مستور و بر حاجی میرزا آقاسی هاری و استقرار آن
نماینده رعیت دل رنجیده دارد و لشکری با خاطر آزرده روز میگذارد سال او هر چه بود و هر بار آن آهنگ طغیان
نسازد و اولیای دولت را بایند موجب حاصره میشماریم در امور چون این سخنان در خراسان سمر گشت و حسن خان
سالار پسر دیگر آصف الدوله اصفی همچو چنانی می بنهاده و از تجهیز لشکر که دارد آهنگ دارالخلافه فرماید و در این
حال از بادشاه رنجیده از درجه حشمت تاج داور تمکن را از بهر او خواهند نثار داور السلطنه سلام خواهند
داد و این سخن فراوانی را لیسار وقت باز دلهای خویش میکرد *بیت* مرا علاج آید و فرزند که سالار با هم کنم ببندگی لاجرم
در جزیره های قرآن و اطاعت سلطان کار بجا ملک سامت بیکار و با جعفرقلیخان پسر نجفخان بجنوردی نیز پیوند کرده دختر
خویش را ابر سالار زن میداد و از آن دو خواهر را از بهر او القا رحمت از نیروی چون حاجی میرزا آقاسی این قصه بدانست و طلیعه
جعفرقلیخان نیز در حضرت پادشاه مکشوف بود و از حاضر شدن در درگاه اکراه داشت او را شاهنشاه غازی منشوری بخط آصف الدوله
فرستاد و بنوازید جعفرقلیخان را بحضرت فرستد و آصف الدوله روانه داشت و نقض عهد کرد جعفرقلیخان را سفر دارالخلافه فرمود
و حسن خان سالار نیز هرگز در مرحله گردن نسپرد از نیروی کار با ملک کوه و بنیاد منشور را بمعاذیر ناپسند انکار داده در درگاه فرستاد
بالجمله چند گاه جعفرقلیخان منشور رسید و این حکم نفاذ نشد لاجرم حاجی میرزا آقاسی در امر فرمان آصف الدوله در روی
یکجهتی شده صورت حال را لیست الله قلی میرزا به تبلیغ ترغیب در حضرت پادشاه معروض داشت و سخن بان که داشت
که چون به یکدیگر مردد وانی دل کار آگاه در طریق صداقت سپرده بشد حکومت بسطام فرا آرا تا حقیقت حال را باز داده و برنخ

آغاز فتنه هرات

رسانند از میانه سلیمان خان ... و زینت ... ناچار ... مختار [illegible] لاجرم در شهر [illegible]
شاهرخ و سلطان [illegible] شد و تشریف شاهانه مبذول افتاد و ... فرزند خویش محمد تقی خان را ... بشرط
نیابت ... شاهرخ و سلطان ... و خاطر ... اعداد کار ... را ... و ... نمود
که ... خاطر ما از ... بسیار ... نظام سلطان ... جانب ... خان ...
که محمد الدوله پادشاه ... پسر او حسن خان سالار ... خواری و عصیان سر برآورده ... پادشاه عادل
... است ... طریق ... گردد ... شیطان است ... مردمان ... ناچار
... در مملکت ... و ... شیاطین ... پسر ... شاهرخ و سلطان
... عصیان ... خاطر ... پسر ... فرمانروا ... روز
... فرمان ... سلیمان خان فرمان
... قبول ... حضرت ... شاهنشاه ... نیز ...
... پس سلیمان خان اعداد کار ... و ... خود ...
گردش ... حسن خان سالار ترکمانان ... عصیان ... سلیمان خان ... حاکم ...
... داده قریب ... خویش ... میان ...
... بردن ... لشکرگاه ... احوال ... عرض ...
... سلیمان ... پسر ... گشته لاجرم صورت حال ... درگاه پادشاه ...
... ایشان ... از ... داد ... جعفرقلیخان ... عمارت ...
... حسن خان ... حسن خان ...
... سلطان ... سلطان محمد تقی خان پسر سلیمان خان ...
... سلیمان خان چون وارد سلطان ... جعفرقلیخان ...
... جعفرقلیخان ...
... ترکمانان ... قبایل ...
و ... حضرت ... پادشاه ... عصیان ... دیگر ...
... کلات ... عصیان خویش ...
... الدوله ... آصف الدوله ...
... سلطنت ... برادر ... محمد شاه ...

بدو نظر

بیاید

حکومت سلیمان خان ... و شاهرخ ... سلطان

... پادشاه ... صاحب دیوان ... اشتهار
و ... حضرت پادشاه ... ترکمانان ... سلیمان
و ... آغاز موافقت ... مواضعه ... میثاق اتفاق استوار داشت
تا اگر ... جعفرقلیخان ترکمانان ... شاهرخ و سلطان ... او را ...
ایام ... ترکمانان ... آنگاه ... را ...
... جعفرقلیخان برادر ... ابوالقاسم قائم مقام
... زکریا ... کشف ...
... تحفات ... مبارک ... در کار مصالح ...
... حضرت رضا علیه السلام ...
... علوم ... کار ...
... آن ... صاحب ... اعظم ...
مبارکه ... جمله ...
برحسب فرمان شاهنشاه غازی ... میرزا ... عباد ...
... شاهنشاه غازی ... حسینعلی میرزا ... نظام الدوله حاکم فارس آب ...
... عمان ...
... شیراز ... آب تا شیراز ... فرسنگ مسافت ... سلاطین متقدم
... شاهنشاه غازی ... از
خراج فارس ... مقصود ... معقول است لاجرم ... دوازده هزار
مرد ... مسافت ... ذراع ... ذراع عمق ...
... آب را استوار ... شیراز ...
شادمانه ... شاه ...
... سلطنت ...
سلطنت ... حضرت ...
عصیان ...
آن ...

وفات ...

قنات ...

بهدست و بعدل زبانی ستایش و نیایش او مینمودند و او را بارتقای مراتب سلطنت و ضبط حوزه مملکت
ترغیب میدادند ایلخانی نیز بهوس تفضل این تخیلات شیطانی را پسندیده میداشت و با بودا د
در مسند حکومت متمکن شد ایلخانیت در برابر او بسیار ضعف میشد و او را ترغیب و تحثیث
سلطان میرزا که با همچنان عم او میرزا محمدخان در غیبت ایلخانی بر مسند نیابت حکومت بروجرد داشت
در این وقت از حساب التفریع خراج دو باره سال دیوان درهم بود خوش داشت و ایلخانی طریق
طغیان سپرد و خویش را خاین دولت و رانده حضرت ساخت و درشت درباره او اراده پرداخت لاجرم
از کمین او را انگیخته عصیان میداشت و از جانب دیگر سیئات اعمال او به چندان الخار رداده
جار الخلافه میرزا ستار و بتوسط محمدتقی خان و اینگونه اعمال محفوظ پادشاه بر اذهان شاهنشاه غازی چنانچه اگر
از حاجی میرزا آقاسی مستور میداشت هر گاه در این نحو به رسید حاجی میرزا آقاسی معروض میداشت و این سخنان همه از
در کذب و بهتان است و دشمنان ایلخانی حرکت میکنند و خاطر شاه را از کیفر این گناه بر عاطفت
بالجمله چون در ماه کار بدین گونه رفت و این گونه خیال در دماغ ایلخانی قوت شد و از آنسوی منوچهر خان
معتمدالدوله و جمعی از بزرگان ایران و حاجی میرزا آقاسی دل بر دشمنی داشتند و او را در نزد پادشاه زیانی
نیز داشتند در خوار ایلخانی الحاح فراوان مینمودند تا او را ثبات دولت کند و بجرم او حاجی میرزا آقاسی
اگر جنایت کرد در این امر با اینهمه رنج و الم ازید و عمد ایلخانی در حسم جهد بود الفت
و رفع رایت مخالفت نگشت و چون او را [illegible] از دهشت بکوچ جنوانگه از بهر خورش و خوردنیه
برگزیده و گشته جوانان الوار [illegible] پوری بزرگ و بار لبه ناچار جوان گرشده یک نیمه از خراج سال
آینده را از مردم بروجرد ماخوذ دارد و بدان مایه خروج کند در این وقت محمودخان پسر محمدخان ملک الشعرا
در حضرت پادشاه بوزارت او منصوب بود یک تن بیت و اندک اندک سخنان بیهوده مستانه
و کلمات مجنونانه در میان باشد و در میان مردم فسانه شود و انتشار داد چون بر بیدار برورده نعمت بعد
بکفران احسان سر نهاد پس از چند ماه که با بیان آهوار کرد و کشتی میرزا محمد مجتهد ملقب بالسید بحرالعلوم
میرد و میرزا اصلاح امام جمعه بروجرد را که حافظ شریعت و سالک طریقت است دیدار کرد و گفت اگر
من مخالفت ایلخانی کنم زبان ملامت میشنوم و از این سخن گفتم تا او که آغاز دو فتنه انگیزد بعضی چند
بر گفتند و من بزرگوار شاه و هر که در این کار است بهره ملامت و دمار گردد بجمله چاره این است
در در زمان عمال این بلد را با پیوند و چون کارداران ایلخانی در طلب منال دیوانی برآیند رشته را
برشوانند تا از خراج سال آینده چیزی بدست نیاید چون ایلخانی را زر و سیم نباشد جنبش نتواند کرد لیکن

ایلی کشادرا

این گفتار را پذیرفتار شده روز گار بستند امامحمودخان خبر او بگفتار برخاست چنانکه صورت حال را ملک داد
بارتش عرض بر پیموده تر از برق و باد بر نزدیک محمودخان ملک الشعرا در تاختن چون ملک الشعرا بر مکتوب او وقوف
یافت عظیم دهشت زده گشت و با محمودخان برادر خود و این جوان مخلص اشور افکند در پایان امر مخبر را
منادی کرد اگر با خود صورت این حادثه را در حضرت پادشاه معروض داریم از حاجی میرزا آقاسی پوشیده نماند
داد با یک تنها را بکوش نسبت کند و از حضرت پادشاه گوید و از بدایت محمودخان بودن ایلخانی تحویل
گردد و اگر این راز را پوشیده داریم عاقبت در حضرت پادشاه الحق گناه شویم و افزون بر کفران نعمت
تباه گویم میتوان گفت و صورت ذخایل بر حاجی میرزا آقاسی معروض افتد و چون ما در نزد او این راز
از پرده بیرون افکنیم تواند مستور داشت ناچار در حضرت شهریار مکشوف دارد پس چاره همه قلم و قرطاس
برداشتم و این قصه تا بخاتمه بر نگاشتم و با اتفاق ملک الشعرا بسرای حاجی میرزا آقاسی برفتیم و مکتوب برادر و قصه
بگفتیم او را دیگر مجال پوشیدن این راز نماند و در زمان مکتوب از شنیدن شتاب پادشاه را مطلع داشته این مکتوب را
بحضرت قرائت داد و شور چون ایلخانی از افزون مال دیوانی بهره مانده دار بهر جان خویش چاره گرفت
ناچار در شهر ربیع الاول طریق دار الخلافه بود داشت و در عرض راه مکتوب حاجی میرزا آقاسی و نامه با درش و صحیح
حاجی میرزا آقاسی درد شهریار آمد از مجلس شاه بود آن به رسید و چه نشسته در ازدواج واند و جدی چاره خویشتن را
بر آن شهر عزیز باز داده و ما قصه مخالفت و اندیشه طغیان تو را محمودخان ملک رداده الطاف فراوان مکشوف
حضرت شهریار افتاد ایلخانی از پیغوشه هر آنک شد و طریق دار الخلافه را بر مجلس و شتاب بپیمود
باشد و ذخت خلق را از استقبال این عصیان پرواز کند و هم خطرات مخبر و فان گشت بار دیگر لکاشت
محمودخان مرا در حضرت پادشاه الحق عصیان و گناه ساخته و یک از بروجرد پرسش خلاصه میت
اگر توانی چندی سوار برکار آورد او را در عرض راه مقتول سازد اما محمدخان هیچ راه بگردانید و از طرف
گلگاه در دار الامان قم سفر کرد بسلامت زیست بالجمله ایلخانی خبر از اخبار حاجی میرزا آقاسی از طغیان ایلخانی روز چند
بر گذشت که ایلخانی دار الخلافه مسموع پادشاه افتاد پس در زمان فرمان کرد تا حاجی فراش باشی یک فراش خلوت
بجانب او تاختن برده هر جا او را دیدار کند از دروازه دار الخلافه دفع دهد حاجی فراش باشی یک سه شنبه پیست و ششم
ربیع الاول راه بر گرفته در منزل حوض سلطان با او دو چار شد و این وقت با پانصد سوار بجانب طهران رسپار
بود مع القصه حکم شهنشاه غازی را با او القا کرد و او را مرخصت داده بدار الامان قم آورد و از پس آن بصوابدید
حاجی میرزا آقاسی شاهزاده کیومرث میرزا سفر قم کرد و خط شاه را با ایلخانی سپرد که بیرون تیغ بیمکو به خاطر باشد
از قبلیه تو کدور نه در تخت است الا آنکه جناب حاجی میرزا آقاسی چنین خواسته و همه روز کار خویش را در شتاب آگاه

بنای بی پروا را الا کرش مصالح و تمهید بهار ... فرمانی باکرور چون ایلخانی از این مقوله بخواند با تفاق شاهزاده کیومرث میرزا
شب پنجشنبه دوازدهم ربیع الثانی از قم بیرون شده طریق عتبات عالیات برداشت و بعد از وصول بدان
ارض مقدس شاهزاده کیومرث میرزا مراجعت بدار الخلافه فرمود و از طرف ... ماموردانستن شاهنشاه غازی
ایلخانی را بعتبات عالیات با برادر کهتر خود محمد تقی میرزا را مامور بحکومت بروجرد فرمود و شاهزاده ... از
بروجرد آشفته کیهای ایلخانی را ... و محمد کریم میرزا ... رکن الدوله و برادر زن ایلخانی و حافظ زنان
و بازماندگان او بود ماخوذ داشته بطرف ... کیومرث میرزا که

سوانح واردات احوال شاهنشاه غازی محمد شاه قاجار در سال یکهزار و دویست و پنجاه هجری

در سال یکهزار و دویست و پنجاه هجری مطابق سنه قوی ئیل ترکی که چهل ساعت و ... و چهار دقیقه از روز یکشنبه چهارم ربیع
الثانی گذشته آفتاب در ... تحویل داد و شاهنشاه غازی محمد شاه قاجار بساط عید ... برد و این ... نزد ...
حضرت پادشاه ... سالار ... و شاهنشاه دفع او را در ... از طرف سالار در ... عصیان
... و ... الدوله ... برادر ... سلطنت ما متفق نخواهند گشت چه ... از خاندان
سلطنت ... که مردم ایران از پادشاه و ... میرزا ... خاطر ... از دودمان سلطنت ... که ...
فرزند داریم ... دیگری را ... کنند ... امروز داریم ... هرگونه ... بزرگواری مردم ...
و ... پادشاه ... دل دهند ... پادشاه ... یکهزار ...
... را چون ... که ... یکی از خاندان سلطنت ...
او محمد شاه و ... میرزا ... محمد شاه ...
... لشکر ...
عصیان ... مردم عراق ... الکون ...
... هم میرزا را ... کار ...
و مملکت ... سالار ...
...
و ... که ... میرزا ... زبان ...
و ... آن ... مقالات ...
و ... چرا باید سلطنت ... این ...
... الدوله ... پسر ...
و ... صد هزار ...
...
و ...
...
طریق ... مملکت ...
... تسلیم کنم و با تشریف پادشاه ...

فراز آیم و بتوانند از این جانب نیز لشکر فراوان انجمن سازیم و چون زمستان بپای رود در اول بهار با لشکرهای ساخته جنبش
کنیم و آرزوهای دیرینه برآریم بالجمله معانی خویش را بدین تمویهات آرایش کرد و سالار را از آرزش داد الکاه از
سیم و زر و جمیع و زیور و قلیه و ظرایف و دفاین و ترایب هر چه بود خراسان اندوخته داشت حمل داد و طریق طهران بر گرفت
وطی طریق را نیز تقدیم عجل و شتاب میکرد و سپاه حسن خان سالار با پسرها حتی اقارب و اوزاد [illegible] القصه از نزل
سیاری که از تاراج سلیمان خان حاکم بسطام از ورود موکب آصف الدوله و سلیمان خان او را پذیره شد و آصف الدوله چند دفعه
مضغه و جنو بنا که بود قریب بسطام فرود شد از ملاحظه چنین سلیمان خان تفحص حال [illegible] امور لابد [illegible]
بو تفریق و مخالف او را و فرزند او حسن خان سالار عرضه پرسش نمود و عصیان ایشان را بر او براند و مکشوف داشت و [illegible]
اشتهار وی را بر صحه صندوق حمل داده و بیشتر آنکه از زر مسکوک است و از جواهر و الات و ادوات سیم و زر
ترز با یوث چهار صد هزار تومان زر مسکوک خزانه پیر دارد این قصه تو نیز مسموع درگاه پادشاه است اما آصف الدوله
دیگر از قلعه تصفیه کوچ داد و از کلای خویش و دل شیفته پر از سودای عرب و عجم بلا با خویش تا دامغان کوچ داد
و از وادی رحمت [illegible] فرسخ جهد روانه طهران گشت مبرز از ورود طهران و تصنیف بسته بسلطنت چون [illegible]
کمان داشت بحضرت نیابت [illegible] اطاعت و فرمانبرداری پیش از اینه نخستین [illegible] بنام حسن خان سالار رضا داد که
تا بالبقعه متبرکه حضرت رضا علیه الصلوة والسلام بسته و از وی آنکه شاملا دیگر بنام فرزند دیگر خود میرزا محمد خان
مکتوب کرده به نیابت آصف الدوله در خراسان حکمرانی کند و حکم دیگر بنام سلیمان خان حاکم بسطام صادر کرد
در انصرام [illegible] تا بسرحد خراسان علاوه نصرت میرزا محمد خان [illegible]
در [illegible] و این توپ و لشکر نیز با پاچ حسن خان سالار پیوسته [illegible] سلطان [illegible]
عالی میرزا [illegible] داشت و نیابت میرزا محمد خان در خراسان [illegible] کار سالار [illegible] گشت و [illegible]
کار حسن خان [illegible] از این روی نیابت [illegible] در خراسان [illegible] گشت و او را [illegible]
میرزا محمد خان به بسطام سلیمان خان [illegible] او را [illegible] ده روز [illegible]
او را [illegible] عریضه [illegible] میرزا محمد خان چنین
[illegible] میرزا محمد خان [illegible] سالار [illegible]
مراجعت کرد [illegible] اگر توانند [illegible] رسید
در میرزا محمد خان توپ [illegible] سالار را [illegible] بسطام [illegible]
کوچ داده ام [illegible] تحقیق [illegible]
اگر گریم [illegible] الات حرب و ضرب [illegible] ازما سازیم

آمدن آصف الدوله از خراسان
بدار الخلافه طهران

حسنخان سالار پنج فرسنگ و که هنوز هنگام اظهار و اعلان کلمه عصیان نیست بگذار تا باز
جای شود لاجرم آن تو کیانه و لشکر لبلامت باز بطام شد اما از سوی عیون و جواسیس سلطان
همه روزه برسید و باز رسیدند که بعد از رسیدن میرزا محمد خان بیگلربیگی خراسان سالار مشفق
شد و افزون از پیش در تحریض سالار و تحریک فتنه رنج برد تا از آنچه نهفتند بهره بر گرفتند

ذکر ظهور عصیان و طغیان حسن خان سالار و فتح قلعه کلات بدست او

حسنخان سالار و جعفرقلیخان کرد شادلو چون ساز مخالفت را بلند آوازه خواستند نخستین میدان
برشته قلعه کلات را از لشکر بیگانه پرداخته کنند و از بهر خویش معقل محکم بدست کنند ذخایر اندوخته
بدانجا نهند و اگر کار صعب افتد بدانجا پناهنده شوند و آنوقت محمد ولیخان قاجار و مصطفی قلیخان
بهرانلو با سرباز قراگوزلو و افاجانلی یک سرهنگ فوج صمصام خان برای حفظ و حراست دارالکلات
اقامت داشتند پس حسنخان سالار خطی بمردم کلات نگاشت که با سپاه پادشاهی کار یکسره
کنید و ایشان را دست بر گردن بسته و اگر از جانب محمد خان افاق چند لایه با مامور ساخت بامردم
خود اعداد و کارکرد دروازه کلات را که مشهور بدروازه ارغون شاه [illegible] دارند و امیر اصلان خان
پسرش با جعفرقلیخان بر بجوردی دروازه نفتیه با فرو [illegible] دروازه ده [illegible]
بر بجوردی نیز با امیر اصلانخان همراه شد و اینمردم بیکبار جنبش کردند و دروازهای کلات را فرو گرفتند سپاه
پادشاهی و جعفر باب الارض خان نداشتند چون صورت حال را باز دانستند ناچار بقلعه ارگ کشیدند
و محکم کلات در کرانه متحصن شدند سپاه سالار ایشان را ابرام کردند و هر دو شکستن حصار جد افکندند
اندیشیدن وبر سر این کار جان باختن در شریعت عقل روا نباشد کس را با شاکاری کار نیست از این حصار بر آید
و راه خویش گیرید سربازان چون طرق و شوارع را سره بیافتند تحت ایشان را استوار داشته از قلعه
بدر شدند سواران خراسانی به توانگری ایشان تاختند نخستین آلات حرب و ضرب ایشان را باخود
برداشتند آنگاه محمد خان آقا و آقا رضا خان کوارشلو را مامور کردند که ایشان را تا خبوشان کوچ دهند
و از آنجا مردم خبوشان تا بجنورد برسانند و از آنجا مردم ترکمان تا سرحد استرآباد رسانند و آنجا [illegible] قوچان

خوری بسپردند که او را بشهر مشهد برد و اقتضی خان او را بسرای خود مهمان کرد و نگذاشت تا بعد
ترکمان گردد و مردم خبوشان تفنگ سربازان را بجانهای خود برده حراست نمودند و بدست
مردم بجنورد نسپردند چون این خبر بسالار رسید با مردم خبوشان دل بد کرد و پیمان نهاد که چون
مراجعت از سفر عراق ایشان را کیفر کند و لشکر ترک باز کرده بجانب عراق در ترکتاز آید
و یزدان قلیخان برادر جعفرقلیخان را با پانصد خانوار کرد شادلو بکلات فرستاد تا در آنجا حافظ
و حارس باشد و از یکطرف چون این خبر پراکنده شد سلیمانخان در زمان صورت حال را در عریضه
نگار کرده روانه دارالخلافه داشت و طغیان سالار در نزدیک کارداران دولت مکشوف
افتاد از یکسوی آصف الدوله چون دانست که دیگر کار سالار را تمویه نتواند کرد از خویشتن بیمناک
شد پس خواهر خود را که مادر شاهنشاه غازی بود برای زیارت کعبه معظمه برانگیخت و خود بیرون خواستار
آمده ملازمت او را اختیار کرد و یک نیمه از آن زر که از خراسان با خود حمل داده بود
در نزد بعضی از مردم که شناخته امانت بودند بودیعت نهاد و در خدمت خواهر بسیج سفر
کرد و از راه آذربایجان و شام طریق مکه معظمه برگرفت و در آن سفر بر زیادت از آنچه
مادر پادشاه بذل سیم و زر فرمود آصف الدوله از مال خاص خویش معادل صد هزار تومان زر
مسکوک نگار برد و همه روز و همه شب تمامت زایران و حجاج را از مطبخ خود خورش و خوردنی فرستاد
و بدان مکانت و حشمت همی بود که پاشای شام در مجلس او بی اجازت از پای نمی نشست و
بزرگان دولت عثمانی در امضای جمیع امر برضای او جنبش نکردند و بخلیع گرانبها و بذلهای گران
او معزز و شاد خاطر بودند پس فرمان حج و شکوه سفر مکه معظمه بپایان برد و هنگام مراجعت در عتبات عالیات
جای کرد و مادر شاهنشاه روانه دارالخلافه گشت و محمدقلیخان پسر آصف الدوله که در حضرت شهریار
ایشیک آقاسی بود چون عصیان سالار از پرده بیرون افتاد در حضرت شاهنشاه غازی معروض
داشت که اگرچه هرگز چشم از حقوق آنحضرت نپوشم و باک در هلاک پدر و برادر نبوده لکن بزرگان دربار
این سخن از من استوار ندارند و عاقبت درین درگاه الحق گناهکار شوم و تباه شوم صواب آنست که
که اجازت رود تا سفر آذربایجان کنم و در مراغه نزد فتحعلیخان بیگلربیگی عم خویش بروم تا آنگاه که کار

سالار

سالار یکسره شود و چه فتحعلیخان با آصف الدوله از در معادات بود بالجمله شهریار این سخن را پسندیده
داشت و او را با سواری چند بمراغه فرستاد و در آنوقت که مادر شاهنشاه از مکه معظمه مراجعت کرده
به تبریز رسید محمدقلیخان بدست آویز استقبال عمه و دیدار او از مراغه به تبریز آمد و از آنجا
هنگام مراجعت بطرف عتبات عالیات گریخته به نزد پدر شد و اقامت جست اکنون بر سر
سخن رویم چون شاهنشاه از آهنگ حسنخان سالار آگاه شد بصوابدید حاجی میرزا آقاسی بفرمود
تا ابراهیم خلیل خان سرتیپ سلماسی را با دوازده عراده توپ و ده فوج سرباز افشار و سواره خواجه
وند و عبدالملکی و سوار افشار رستمی قلعه ... مامور فرمود تا از طهران بیرون شد و غره شهر صیام رمضان وارد
گشت و از آنسوی سالار تا سبزوار تاخته کلمه عصیان را بلند آوازه ساخت و جعفرقلیخان کرد شادلو را
با دوازده هزار سوار بر مقدمه سپاه بیرون فرستاد و جعفرقلیخان از راه ملارتیج بقریه فریمج آمد
و آنجا اوتراق کرد و میان هر دو لشکر از یکفرسنگ و نیم بر زیادت نبود و روزی چند از دور
نگران یکدیگر بودند و چون این خبر معروض کارداران دولت افتاد حاجی میرزا آقاسی بیم کرد که مبادا
بسبب قلت سپاه در اول مقاتلت ابراهیم خلیل خان شکسته شود و نام دولت پست
گردد پس فرمان کرد و بسلیمانخان و ابراهیم خلیل خان فرستاد که اگر سپاه شما در خور این
جنگ نباشد هرگز اقدام بمبارزت نکنید و مراجعت بسمنان نمایید تا لشکری ساخته با شما
پیوسته شود و سلیمانخان چون نیک نظاره کرد سوی دیگر مراجعت نداشت و با خود اندیشید که اگر این سپاه
که بیشتر سپاه دل شکسته طریق مراجعت سپرند خصم دل قوی کند و در عرض راه ایشان را بمحاصره افکند و جمله را از
میان برگیرد لاجرم مردم این اراضی بیشتر در نهان با سالار مواضعه دارند بی ترس و بیم با او پیوسته خواهند
شوند و کار بصعوبت شود لاجرم با ابراهیم خلیل خان این سخن بشوری در انداخت و نیز هم بدین سخن همداستان شد
آنگاه گفت اگر خواهی تو در ارک بسطام نشیمن کنی و قلعه را نگهداری تا من با این سپاه بحرب خصم شوم
و رزم دهم و اگر نه چنانست قلعه را بمن گذار و طریق مبارزت سپار اگر غایت نصرت داده شود
تا گریبانش ... و هرگاه شکسته شدی از رزمگاه بقلعه شتاب آر و در گریز و از آنجا تا قلعه ارک بسطام میدان رفت
بر زیادت نبود و در آنجا روزی چند خویشتن داری توانی کرد تا از دارالخلافه مدد برسد و بیرون شوی
ستیز و آویز بدست شود و هم در آنوقت نامه از جواسیس سلیمانخان برسید و باز نمود که چهار تن از جماعت کرد و ...

از سینه بزار چنانکه شیوه او بود هم افتاد و الفنوک (؟) این پایان کوش تا کوش سواران جرار اکنده شد و کرشت تا کار بچه گونه خواهد بود
این بگفت و حکم داد تا چند توپ را سر برتافته و بالای ... آورده و توپچیان آتش زنند اخگر افروخته را فرا داشته تا بکلم آید
آتش اندازند سربازان بجز این ... برپای شدند و سر اطاعت پیش داشته و دیگر به بدرفت ... واکردار
لشکر بجنبش آید و دست از کوشش باز دارند ... و سواران جعفر قلیخان ... جهان ... شد و زمین
جنگ ... جعفر قلیخان سپاه خویش را ... ابراهیم خلیل خان چنانکه رقم شد
لشکر خویش را بصورت قلعه ... پیش داد ... سواران ... توپچیان ... سواران ... پیش
از توپ ... قلعه ... توپ ... چند کار ... رفت
چون ... ابراهیم خلیل خان حکم داد تا ... قلعه ... جنبش ... صف شده ... براده
راه سپار آمده ... توپچیان ... سربازان ... مانند ... گلوله توپ و تفنگ
باروی ... لشکرگاه ... شتافته ... از کار
قائم ... از قفا ... سواران ... سربازان ... ابراهیم خلیل خان
بیک ... کشته ... سواران ... عراده ... برخاست
جنبش داد ... جعفر قلیخان ... لشکرگاه خویش ... توپ ... آنسوی ...
ابراهیم خلیل خان ... خیمه و خرگاه ... آفتاب ... روز ... لاجرم ... آب ...
... لشکر ... لشکرگاه جعفر قلیخان ... خیمه و خرگاه
او توپ ... لشکرگاه ... جعفر قلیخان ...
... لشکرگاه ... اردو ...
... لاجرم لشکر ... لشکرگاه ... لشکر
... لشکرگاه خویش ... سواران
... توپ ... جنگ ...
مهدیقلی خان ... سربازان ... زخم ... اسب ...
... جعفر قلیخان ... قلعه ... معسکر
محکم ... لشکر ... خیمه و خرگاه خویش ...
... ابراهیم خلیل خان ...
... توپ ... جنگ ... جعفر قلیخان جنگ پیوسته ... او از فراز نشسته که

که در قریه ابرلطام (؟) سکون دارند با جعفر قلیخان مواضعه نهاده اند که اگر توانند قورخانه را آتش زنند
چون مردم کوه داری و سپاه عرب و عجم در تحت فرمان مهدیقلیخان بن سلیمان خان با پسر ... را انها
کرده او هر چهار تن را ماخوذ داشته زنجیر و کنده بر نهاد مع القصه روز دیگر ابراهیم خلیل خان گفت
... سپاه را محکوم حکم ... ساخته و مرا این جنگ را ناخته هرگز ... حصار نخواهم شد ... گفت
و فرمان داد تا سربازان خیمهای خویش را فرو دکردند و ادوات و آلات ... صعب ...
ارک در ... ساخته جنگ شدند چون ... که از کنار ... ابراهیم خلیل خان ...
و سربازان را ... اندو با ایشان گفت ... دانسته اید که با دشاه ما را از ... بدین راه ...
دانسته باشید که ... که با ما سر ... دارند ... سواره و مردان جنگ ... اند و ما همه
پیاده ... اگر از ایشان ... نتوانیم ... بسلامت بیرون نتوانیم رفت ... شمشیر ... اکنون
اکنون ... از در صدق ... اگر اندیشه نام و ننگ ... دل بر جنگ نهاده ... باشد ...
نمای ... هر کس باندازه جرات و جلادت از کارداران دولت ... خواهد یافت
و نامبردار خواهد شد و اگر طریق فرار خواهید برداشت و مرا در میدان جنگ خواهید گذاشت هم اکنون
... داریدیا ... بنیند و نام ... کردم آهنگ جنگ ...
در قلعه ارک جای دهیم ... لشکری ... از اطراف ... پیوسته ... لشکریان ...
گردآوری ... جان در ... داریم رزم دهیم لاجرم ابراهیم خلیل خان دل ...
افشار ... قلعه ... از چهار ... قلعه جای داد و جماعت عرب و عجم ...
... سواران ... قلعه ... از سربازان افشار ...
... و جان ... سپاه عرب
و عجم ... جعفر قلی ... ابراهیم خلیل خان ...
... ابراهیم خلیل خان ...
جماعت ... ابراهیم خلیل خان ... سربازان برنشستند
... جعفر قلیخان ...
... سربازان ... لشکر ...
ابراهیم خلیل خان ... جان داده

مقاتله ... ابراهیم خلیل خان با جعفر قلیخان و لشکر خراسان

درکنار راه بمحمد علیخان را با زخم گلوله تفنگ سخته داراز سوی دیگر چند تن تشخالچی بیران توپ نابود گشت با جمله جعفرقلیخان
خویشتن را بقلعه رساند آنجا در بره بانتظار سالار نشستن نمود و هم درین هنگام خبر رسید که سالار با سپاهی چهار هزار پیاده و سواره
خراسانی با تنی از سرهنگان برآمده است و از این محمد خان افغان بری و جانگیر خان را با هزار سوار بود جعفرقلیخان از آن خبر جنبش او سو
بداد در بر رفت جعفرقلیخان آهنگ حرب سالار کرد محمد خان و جهانگیر خان و سلیمان خان در دره جزی و محمد رحیم خان برادر سلیمان خان سو
در لشکرگاه بنوشت و از راه برداشت چنین بود که سالار آمد و قصه خویش را معروض داشت سالار از خطاب کرد و ملاحت
نورالدین بر بنیاد سخن پنهم ابراهیم خلیل خان کیست و محمد ادریست و خار را الملک ما بسته و اچند تن با شارتی در جعفرقلیخان
عرض کرد این سخن از در صدق و صواب است ... عبدالکار الدنسوی و ... دو در مسالحت ... سالار ...
خود رسید و نظاره این گروه دار کند و نیز این فتح بنام او باشد اما از سوی دیگر ... جعفرقلیخان با سرهنگان محمد علیخان با کرده در نوه
شاهنشاه غازی با سوار سبزوار ... مسافت که این هنگام ... ده اراده توپ و چهار فوج سرباز از دره خانی بیرون شده
دارد قریه ده قلا گشت و ابراهیم خلیل خان چون این بدانست با افواج قشون محمد یقی خان پسر سلیمان خان و در فوج عرب عجم
و جماعت کلاه سلطان در خاطر نهاد و با محمد علیخان پیوسته شد و نیز او را مسموع افتاد که ... از سپاه خراسان از سیدین محمد علیخان
اکنون بقیه اند و آهنگ شبیخون او کرده لاجرم از سلطان ... شده و در متن شتاب گرفت و از دور ... محمد علیخان رسانیدند
وا داد از کمین شبیخون براند ... خراسان نیز پیش دستی کرده از تاریک شب تا قریب بقریه ده قلا براندند و در آنجا
از پس تا کمین ساخته شدند هنگام بامداد محمد علیخان آهنگ کوچ داد ... تفنگ ... توپچیان از چهار
سوی لشکرگاه و دان توپها را بجانب ... رانند و آتش زنند ... فرار داشتند تا اگر ناگاه دشمنان از جایی
در آیند دفع دهند و ... در بستن احمال و حمل دادن اثقال مشغول شده در این هنگام ... سرباز ... اتفاقا
فرصت ... با سربازان ... برای ... محمد علیخان قوراسان
حکم داد تا توپها را آتش درزدند ... از پس ... جنگ ... روده است کو و کلاب برادران
راه برگرفت و توپچیان ... آنجا ... همه راه ... برکاب ... پس ... قطع
شده دوازده هزار تن سوار خراسانی ... هزیمت ساختند ... سربرع کلاه خان ...
بیغاره گفتند ... ابراهیم خلیل خان ... شتاب ... جنگ و فرسنگ راه
بر پیمود ... شنید ... لشکر خراسانی با محمد علیخان جنگ در پیوسته از پس ...
شتاب ... لشکر خراسان را ... مسافت ...
ابراهیم خلیل خان ... جنگ ... بر ترس ... دل برقرار ...
برنیامد ... برابر ... راه ... ابراهیم خلیل خان ... بامردم خود در قریه ده قلا محمد علیخان

پولرشد

[illegible]

رسیدن شاهزاده حمزه میرزا بمشهد مقدس و مقاتله او با سالار و فرار سالار بدشت ترکمان

پوشیده ان روز شب ... گشت ... شاهزاده ... خانی ... سپاه ...
و این سخن هم ... لشکر ... شده ... سپاه ... پیاده ... قزاق ...
و جهانگیر ... شاهزاده ... گشت ... طرق ...
و علف بر باد رفت ... آهنگ او ... سالار ... بدانست ...
و شنیده ... ضعیف ... لشکر ... چهار ... جیب ...
... چنانکه ... گشت ... طرق ...
... کار ... دست ... فرزند ... سالار ...
... گشت ...
زنبورچیان بجنگ در آمدند ... توپ ... لشکر ... فوج بحضرت
شاهزاده حمزه میرزا ... سالار و بعضی از مردم آواز ...
جز ... کار برفته

قضیه شاهرخ خان قاجار

و او به ... برای خود ... جعفرقلیخان ... سلیمان خان ... شاهرخ خان قاجار ...
برداشت اما شاهرخ خان پسر ظهیرالدوله ابراهیم خان قاجار ... حکومت کرمان ...
... شاهرخ خان ... حکومت ... اکلانه ...
داشت ... شاهرخ خان ...
... شاهرخ خان ...
... سالار ...
کار او ... حسن خان سالار ...
... سلیمان خان ...
... شاهزاده حمزه میرزا ... سالار و جعفرقلیخان ...
... مقصود ...
شاهزاده ... سلیمان خان ... سالار ...
... ابراهیم ... سلیمان خان ...

توقف کلات بالکلیه نموده ایم و دروازه های کلات را بکاتم علی یوز باشی سپرده ایم تا باتفاق محمد علی بیگ و لشکر از کواره
و پیاده که همراه باشند هم آنچه از ایم نسیم و زر بگیرند و در کلات شده متوقف باشند اینک فوج با خان جعفرقلیخان
در حدود خراسان گرد برآییم و با ترکمان و افغان و هزاره همداستان شده جنگ را ساخته می‌شویم و بدو جانب تا فتح می‌بریم
اگر کار بمراد گردیم روا باشد و اگر نه در قلعه کلات جای گزینیم که حصنی حصین و معقلی متین است پس امیر سپهسالار بعرفان
و راه کلات برگرفت و از بنیان مرتفع کلات چنین از تو اسلوک جماعت سالار درنج و شکنج بودند الغاه از خبر
شکستن سالار را صعقا نمودند و بپاره برکشیدند و مردم آن جا را با خود داشته الات حرب و ضرب ایشان را ستدند و از جا به
دست بیرون آوردند و دست تصرف حاتم علی یوز باشی را نیز از دروازه ها کوتاه داشتند و فی الجمله اهالی با اتفاق
پرداختند و برادر جعفرقلیخان برسیده و این قصه بشنیده و لشکر در کلات راه نتوانست و ناچار در کنار دروازه
و چنانچه کلات محل شغل و اکراث و چشم براه همی داشت اما سالار بخراز آنکه پسر را انبوه کلات کسیل کند
با اتفاق جعفرقلیخان از جوین تا بجنورد بتاخت و جمعی همراه شده در ایام زمستان در بجنورد متحصن شد و از جمله مردم ایل
او روی نهاد باتفاق مردم بجنورد رزم دهد با جعفرقلیخان مردم شهر و ترکمان شاد و لشکر اجتماع که ایشان را بتحریض رزم همی داد
و گفت سالها است مردان ما در میان تاخت و فرمانگذاری اوا ورد و زنده گی بجای شما را از خویش داشته اند و اینک جعفرقلیخان سالار است
و سالها در خراسان حکم رانده و امروز بزرگ ما مهمان رسیده اگر به جای بزرگ انگاریم ناگاه ایم کهن تا پدید و حاجب آید و سلم
فرو گذاشت مردم بجنورد گفتند ما نیز از کشتی و سخن جز از در صدق نگفتیم و تیغ این سرتیز از شما پوشیده نباشد که ما را
برادر شاهنشاه زنده و اینک سپاهی هر و کسیوان را ترتیب دیده در آب رزنان اصفهانی که از گوی تاده ازراه
در برسیدن توبها و ترکمان را پراکنده باشند با مرگ و مرگ چاره نماید و ناچار در پی شکفتن جای ما را عرصه وار دو تا
افکنده ایم نیکو آن است و از پی کس رسیدن دشمن تا طریق سلامت بپوییم و راه اطاعت و فرمانبرداری گیریم جعفرقلیخان
دانست که مردم بجنورد با او همداستان نشوند و همانا بحیل جانبش را فرو گذارند ناچار از و روزها بود داشته در خدمت سالار
از بجنورد بیرون شتافت و چون در قریه راز رسیدند در حد بجنورد و مبدأ اراضی ترکمان بود عشیرت جعفرقلیخان را جای داد و
الغاه سالار جعفرقلیخان با قراء اوغلان ترکمان با خویش داده با اتفاق جعفرقلیخان و جماعتی از ایرانیان نحو طریق اتخال برداشت و بگانه
قراء اوغلان آن بیگ که در میان قبیله توقمش ترکمان نافذ فرمان بود پناهنده گشت قراء اوغلان مقدم او را
مبارک شمرد و شاد خاطر گشت و قبیله توقمش نیز از در رهداری و خاطر شدند چه دانسته بود او صاحب خزانه است
و از حضرت او اخذ سیم و زر توان کرد اما بعهد حمزه میرزا با سرعت سحاب و سرعت شهاب از دنبال
سالار رهسپار گشت و مانند نسیم غضبان تا بجنورد بتاخت و جز از سالار و جعفرقلیخان نشانه نیافت چند روز
در بجنورد اقامت کرد [^۳] محمد علیخان ماکوئی را بامر توقف بجنورد گذاشت و حکومت آن بلده را بدو گذاشت

رسیدن سالار به [illegible]

[illegible]

در فوج را با کوه و پیش فوج کارار و پیش فوج را با بیات را با چهار عراده توپ در نزد او موقوف داشت
و خود با بیرون لشکر و جماعت لشکریان راه مشهد مقدس برگرفت و از برای شاهزاده حمزه میرزا از بجنورد محمد علیخان
امیر بحکومت با پیشوازی لشکر و فوج بیات را بقلعه کرمخان و از آنجا به بجنورد است فرمان داد تا شیم ساخته
حافظ و حارس باشند و مردم بجنورد را که سالار در کار آن دیده بود که آیند آگاه و دست تعدی از آنان برآوردند و از آنجا
اموال رعیت بجنورد هیچ دقیقه فرو نگذاشت و از تعرض اهل و عشیرت مردم همی برداشت و از آنجا مردم
ماکو خویشتن را با جان برابر آنان نسبت کردند و از سکینه و ظلم و ستم پرهیز نمودند و نقد و کالای حضرت پادشاه
نیرومندی که بخود آورد از همراهان ایشان را معروض درگاه داشتند و برزیادت آن خود در حضرت حاجی میرزا آقاسی نیز
پرده از کار داران برگرفتند و معایب ایشان را بر اهل سی باز نمودند بجمله کار با کوی اقتضا محمد علیخان که
هر یک جداگانه در اموال و اثقال و دختران و پسران مردم طمع بستند و چنانکه توانستند بهوای نفس کار کردند
و کام براندند مردم بجنورد کجای آمده در نهانی بگرفتند و مواضعه نهاده و مکتوبها نگاشته بجانب جعفرقلیخان
فرستادند که بر ما عار افتاد و جان عزیز در چشم ما خوار شد چه آنکه از ما ایشان نشسته و ما را چنانکه
بسته زنجیر در چنان قومی بزاده تا مانیز بکوشیم و اینجماعت را که بیکار از خویش دفع دهیم سالار و جعفرقلیخان
چون از این قصه آگاه شدند بحکم ایشان کشتند و از آن ترکمان نیز آگهی دادند تا دل قوی ساخته برای انجمن
شدند بجمله لشکری ساخته جنگ برآوردند و با چهار هزار سوار از اترار از اقمال بیرون شدند قراء اوغلان آن بیگ
خونریز با ایشان کوچ همی داد در منزل میان کوه سالار با چند سوار توقف کرد و جعفرقلیخان و قراء اوغلان در ترکمان آمده
فوج بیات در حدود کلات و قلعه کرمان بودند چون از رسیدن لشکر آگاهی یافتند از قلعه بیرون شتافته
در دشت کرمخان با دشمن رو باروی شدند و از در مصاف جنگ راست شد سواران ترکمان از نهیب گلوله را
یکسر بر تاب بر کنار شده و از اطراف بر آنان یورش بردند و از چهار جانب حمله در افکندند و از هر سوی بر باز بگشادند
تعاقب ایشان را دفع همی داد چنانکه در بیست تن از طریق عرضه هلاک و دمار گشت این نظم چون پایان
در ماهیت ضعف باید گشت همچنان رزم کنان خویشتن را بر فراز تلی در آورد کنار مصاف بود صعود دادند و سواران
در کرد آن تل پره زدند و دلیرانه حمله افکندند چنانکه بیکباره کشته و در پای کار گرفتار آمده با نصد تن از
و صاحب منصب اسیر و دستگیر شده [^۲] جمعی از آنجماعت برجستند فراوان خویش را بقلعه کرمخان در برده متحصن شدند
و بهمت ایشان توپها در قلعه داشته بقلعت ترسیدند [^۴] جعفرقلیخان و قراء اوغلان فراز بنیان فتح دیگر بار قلعه آن
قلعه را تواند جستند و با دل قوی و اکسیته جوی بطرف بجنورد تا فتن کردند و شبانه نزدیک حصار شدند و مردم شهر را

ایلغار کردن جعفرقلیخان و قراء اوغلان
بشهر بجنورد و قتل محمد علیخان ماکوئی

در ورود جعفرقلیخان و ... وارد مشهد ... [illegible]

[illegible]

از سیلان آتش الکبر فرار داده اهالی آن بلد چون این مژده بشنیدند مانند دیو دیوانه بخروشیدند و آلات حرب و ضرب
بر خویشتن راست کرده از هر سوی درآمدند و نخستین یکباره دروازه‌ها را آتش بردند و هر کس از لشکریان به حافظ دروازه
و حصاری باره بود با تیغ و خنجر پاره پاره کردند و برج و باروی شهر را از مردم جعفرقلیخان تهی نمودند و جعفرقلیخان را با برادران
ترکمان و قرار از عقب بشهر درآوردند و هم در این هنگامه آهنگ تسخیر قلعه ارگ ساخته برادران [illegible] محمد علیخان چون
این بدیدند توپها را بر باره و دروازه ارگ استوار داشتند و فرمان کردند تا توپچیان یکباره شهر را بتوپ [illegible]
در باران مانند باران بهاری گلوله باریدند از مردم بجنورد و جماعت ترکمان گروه گروه [illegible] راه در سر افتاده و جان
میدادند با اینهمه دست باز نمیداشتند و از پای ننشستند در آخر محمد علیخان برادرم [illegible] چنانکه فرمان جنگ همیداد از باتش
آتش ماند در تاریکی شب دیوار نشست یکی از تفنگچیان او توانست بار آن تفنگ [illegible] برادر را زخمی سنگین [illegible] چنانکه
مغز جسدش را از باره بزیر آورد و [illegible] روز دیگر در جای دیگر جای ماند
اما لشکریان [illegible] او را بشیوه داشته و از مناجزت و مبارزت فرو گذاشتند و از شام تا بام و صباح تا رواح
مردانه رزم دادند [illegible] از این جنگ و جوش [illegible] کشید تا این خبر در شهر مشهد گشت شاهزاده حمزه میرزا
[illegible] نخستین [illegible] جعفرقلیخان [illegible] نوشته [illegible]
[illegible] جعفرقلیخان [illegible] از فرمان [illegible] هم [illegible] و پیاده
چندانکه [illegible] طریق بجنورد [illegible] مردم ترکمان [illegible] قلعه [illegible]
[illegible] لشکر [illegible] بالشکری بزرگ
[illegible] قاجار را [illegible] توپ و گروهی از [illegible] سپاه [illegible]
[illegible] شاهزاده [illegible] بزرگان [illegible] جعفرقلی [illegible]
[illegible] گروهی [illegible] خدمت دولت [illegible] درگاه
پادشاه را [illegible] مردم شهر و بزرگان [illegible]
[illegible] بالشکر ساخته جنگ [illegible] راه بجنورد [illegible]
[illegible] بالشکر [illegible]
[illegible] قلعه [illegible] راه نزدیک
کوه جعفرقلیخان [illegible] ترکمان [illegible]
[illegible] شاهزاده حمزه میرزا با سپاه سواره
و پیاده و قورخانه و توپخانه برسید [illegible] جعفرقلیخان [illegible] کوچ داد

باتخاذ برد

جسد محمد علیخان را از [illegible] مشهد فرستاد تا با خاک سپردند و [illegible]

با جنود [illegible] بجنورد مردم آن بلده [illegible] معاقب و معاتب [illegible] و هر کس [illegible]
کبیر کرده و بسیار کس از بیم عذاب و عقاب از شهر فرار کرده بکوه و بیابان گریخت از قضا در این هنگام هم ابتدای فصل زمستان
بود برف چنان بشدت بباریدن گرفت که [illegible]
شهر [illegible] حمزه میرزا [illegible]
کوچ داده [illegible] جعفرقلیخان [illegible]
[illegible] مردم ترکمان [illegible] جعفرقلیخان [illegible]
[illegible] لشکرگاه حمزه میرزا [illegible] حمزه میرزا [illegible]
[illegible] لشکرگاه [illegible] جعفرقلیخان [illegible]
از کمینگاه بیرون تاخته بجانب حمزه میرزا حمله برد شاهزاده [illegible]
[illegible] لشکرگاه [illegible] سواران ترکمان [illegible]
[illegible] شاهزاده [illegible] لشکرگاه [illegible]
[illegible] جعفرقلیخان [illegible] مقصود [illegible]
[illegible] سواران [illegible]
[illegible] لشکرگاه [illegible] جعفرقلیخان [illegible]
[illegible] شاهزاده [illegible] لطفعلیخان [illegible]
[illegible] سواران ترکمان [illegible] جعفرقلیخان [illegible]
[illegible] لطفعلیخان [illegible] لشکرگاه [illegible] سپاه جعفرقلی
[illegible] حمله [illegible]
[illegible] مردم [illegible] سالار
و جعفرقلیخان [illegible] ترکمان [illegible] نهب و غارت
[illegible] سالار و جعفرقلی [illegible]
[illegible]
[illegible] مبارزت پیش
داشتند سالار [illegible]
[illegible] کوچ داد [illegible]

رفتند و جابری داشتند راه بر دانه زدند او قلاع را با هزار زحمت کاره از محاصره توقفش بدانسته از راه در جزایر
کلات که در چهل فرسخی راه بود گروهی از طایفه ادمش بر سر ایشان آمده و حمله افکندند و رشادتی ایشان بکشتند و از هم
گسستند چون سلسله ادمش دانستند و بر ایشان ظفر نتوانند جست دست از ستیز باز داشته و دشمنند و مراجعت
کرد از پی این واقعه سالار کس فرستاده از کار کلات و ال امیر جلال خان پرسش کرد و معلوم داشته که کلات را از جهت تعرض
او بیرون کرده اند ناچار بطلاقت رحمن شاب و تسلیم فرار و راه خود جستن در خانه کلات حق خان را از آن تعاقب در ما گذار
میر رحمن بو فرو شده پناهنده گشت و دار سالار خان چون خبر پدر بدانست بشیرت خود از دروازه و اینچه بکلات
بر نشسته بقوم عجال خویشتن با بر حسن در برده کیفیت فرود کار چون سرپرسته کار رسیده و در کار جزای [illegible] خطا کرده
امیر الامرا [illegible] شاهزاده خان قاجار را کرد و لطف علی خان [illegible] را در دستگاه ولایت و اگر هردو یکی ترک
تا تیغ جزای کنم چه اگر زنده باشم از فرمان تو بیرون نخواهم کرد و پاداش این نیکوکاری در جهان نخواهم گذاشت
اگر کار را در باغ نکوه بخت اکنون مرا در حضرت پادشاه ایران امداد و اقبال است خویشتن را از جمله فرمانبرداران
آن حضرت میدانم و دیگر آنکه تا پدر بر پدر پرورده نعمت پادشاه ایرانیم و امروز بر پادشاه اسلام و ولی نعمت خویش
برگزیده ایم اکنون ما را چه افتاد که نعمت او از خیانت پرهیزد که اعانت ما را در خاطر خواهد داشت تا غایت
انگیزه مردم ما را رعایت نخواهیم کرد در نوبت شاهزاده خان در ارض سالار تیز خاطر آزرده داشت و با اینهمه عنان
و عطوفت [illegible] در کار [illegible] هرگز [illegible] خاطر [illegible] شده و در حضرت
اقامت جوید متوسل او را اجابت مقرون داشتند و در کار او متوقف گشت امیر الامرا و لطف علی خان بر
پایمردی مقصود بار حسن را حاجت گذاشته و هم درین سال میرزا تقی خان وزیر نظام در سال و چند ماه در ارزنة الروم اقامت
داشت چنانکه شرح سفارت او از این پیش مرقوم شد در پایان امر مصلحت و مشورت سفرای روس و انگلیس
عهد مصالحت و مسالمت در میان دولت ایران و روم استوار کرد و عهدنامه در میانه هر دو دولت برنگار شد

صورت عهدنامه میرزا تقی خان امیر نظام میان دولت ایران و دولت آل عثمان در ارزنة الروم نگارش داد

غرض از ترقیم و نگارش این کلمات مجسته دلالات آنکه از هر دو جانب چون فیما بین سلطنت جاوید
آیت سنیه و دولت دوران عدت علیه ابدی الاقرار و اما دولت علیه عثمانیه بعضی عوارض و مشکلات حدوث و وقوع یافته بود
بر مقتضای التیام اساس حسن والفت و ضوابط اسلام و مودت و جهت جامعه اسلامیه بجهات دولتین علیتین بیان منقطف
جاشند با توجه آنکه بمواد و اعمار بر وجه موافق و مناسب فی الدولتین علیتین تجدید تاکید بنیان صلح و سلامت
و تشیید ارکان موالات و مودت از جانب دولتین علیتین اظهار رغبت و مواهت شده برای تنظیم و مذاکره مواد
عارضه و تحریر و تسطیر اسناد مقتضیه بر حسب فرمان همیون اعلیحضرت قدر قدرت کیوان حشمت مملکت مدار اسکندر

الاری

آرایش تاج و سریر جهانبانی الاسلام والمسلمین جلال الدنیا والدین غیاث الحق والیقین قهرمان الماء والطین ظل الله
الممدود فی الارضین حافظ حوزه مسلمانی داور جمشید جاه دارای سکندر انجم سپاه اسلام پناه زینت بخش تخت
کیان افتخار ملوک جهان شهریار دریا دل کامران شاهنشاه ممالک ایران السلطان ابن السلطان ابن السلطان
والخاقان ابن الخاقان ابن الخاقان محمد شاه ادام الله تعالی ایام سلطنته فی فلک الاجلال و زین فلک فرزه بمصابیح
کواکب الاقبال بنده درگاه آسمان جاه میرزا محمد تقی خان وزیر عساکر منصوره نظام و میر نظام که جانب شان [illegible] خورشید
مرتبه اقدس سرتیپی و حمایل افتخار ممتاز است بوکالت مخصوص و مباهی گشته و نیز از طرف اعلیحضرت کیوان رفعت
شمس فلک تاجداری بدر افق شهریاری پادشاه اسلام پناه سلطان البرین و خاقان البحرین خادم الحرمین الشریفین
ذو الشوکة والشهامة السلطان ابن السلطان ابن السلطان عبد المجید خان جناب مجدت مآب عزت انتساب انوری
زاده السید محمد انوری سعدالله افندی که از اعاظم رجال دولت علیه عثمانیه و حائز صنف اول از رتبه اولی و حامل نشان
مخصوص این رتبه است مرخص و تعیین شده بر وجه اصحاب عادیه بعد از نشان دادن و ملاحظه و مبادله وکالت
نامجات حسنه که انعقاد معاهده مبارکه در ضمن نه فقره آتیه قرار داده شده که درین کتاب مستطاب بیان و در مجلس
منعقده ارزنة الروم مبادله میشود فقره اولی دولتین اسلام قرار میدهند که مطالبات نقدیه طرفین را که تا کنون از یکدیگر
ادعا میکردند کلها ترک کنند و لکن با این قرار مطالبات مخصوصه مندرجه در فقره چهارم خللی نباید فقره دوم دولت
ایران تعهد میکند که جمیع اراضی بسیطه ولایت زهاب یعنی اراضی جانب غربی را بدولت علیه عثمانیه ترک کند و دولت عثمانیه
نیز تعهد میکند که جانب شرقی ولایت زهاب یعنی جمیع اراضی جبالیه آنرا مع دره کرند بدولت ایران ترک کند و دولت
ایران قویا تعهد میکند که در حق شهر و ولایت سلیمانیه از هر گونه ادعا صرف نظر کند که بحق تملکی که دولت عثمانیه در ولایت
مذکور دارد وقتا من الاوقات بطور دخل و تعرض نماید و دولت عثمانیه نیز قویا تعهد میکند که شهر و بندر محمره
و جزیره الخضر و لنگرگاه و هم اراضی ساحل شرقی یعنی جانب یسار شط العرب را که در تصرف عشایر متعلقه معروفه ایران
بالملکیت در تصرف دولت ایران باشد و علاوه برین حق خواهند داشت که کشتیهای ایران با آزادی تمام از محل [illegible] بحر
منصب [illegible] تا موضع الحاق حدود طرفین در نهر مذکور آمد و رفت نمایند فقره سیم طرفین متعاهدتین تعهد میکنند که بر
معاهده حاضره سایر ادعاهای خود را در حق اراضی ترک کرده از هر جانب بلا تاخیر مهندسین و مامورین را تعیین نمایند برای [illegible]
حدود ما بین دولتین را قطع نماید فقره چهارم طرفین قرار داده اند که [illegible] خسارات [illegible] دولت بزرگ
واسطه که در شهر جمادی الاولی سنه [illegible] تا حال تبیع و تحریر شده بطرفین واقع شده و هم رسومات مرعی از [illegible] تاخیر افتاده برای
اینکه [illegible] از روی عدالت و صداق حقوق حق شود از هر جانب بلا تاخیر مامورین تعیین نمایند فقره پنجم دولت
عثمانیه وعده میکند که شاهزادگان فراری ایران را در بروسا اقامت داده و غیبت [illegible] از [illegible] نکرده و مراوده مخفیه

اینکه مطابق
و سنه

انها بالمثل رخصت نداده و از طرفین دولتین علیتین تعهد میشود که بر قرار بموجب معاهده سابقه از زوار [illegible] عوارض گرفته
نشود فقره ششم تجار ایران رسم گمرک اموال تجارت خود را موافق قیمت حالیه و جاریه اموال مذکوره [illegible] جنسا
بوجهی که در عهدنامه منعقده در ارزنة الروم در سنه [illegible] که در این تجارت است مسطور شده ادا کنند و از مبلغی که در عهد
نامه مذکوره تعیین شده زیاده وجهی مطالبه نشود فقره هفتم دولت عثمانی وعده میکند که بموجب عهدنامهای سابقه امتیازاتیکه لازم باشد
در حق زوار ایرانی اجرا دارد تا از هر نوع تعدیات بری بوده بتوانند بکمال امنیت مکانهای مبارکه را که در ممالک
دولت عثمانی است زیارت نمایند و همچنین تعهد میکنند که برای استحکام و تأکید روابط دوستی و اتحاد که لازم است
فیمابین دو دولت اسلام و تبعه طرفین برقرار باشد مناسب ترین مسالک را استعمال نمایند تا چنانکه زوار ایرانیه
در ممالک دولت عثمانیه بجمیع امتیازات مذکوره بهره ور بوده خواه در تجارت و خواه در مواد سایر از هر نوع ظلم
و تعدی و بی حرمتی محفوظ باشند علاوه بر این بالیوزی که از طرف دولت ایران برای منافع تجارت و حمایت تبعه
و تجار ایرانیه بجمیع ممالک (محلهای) عثمانیه که لازم باشد نصب و تعیین شود بغیر از مکه مکرمه و مدینه منوره دولت عثمانیه قبول
مینماید و وعده میکند که کافه امتیازاتیکه شایسته منصب و ماموریت بالیوزهای مذکوره باشد در حق قونسولهای سایر دول
متحابه جاری میشود در حق انها نیز جاری گردد و نیز دولت ایران تعهد میکند که بالیوزهائیکه از طرف دولت عثمانیه بجمیع محلهای
ممالک ایرانیه که لازم باشد نصب و تعیین شود در حق انها و در حق تبعه و تجار دولت عثمانیه که در ممالک ایران
آمد و شد میکنند که برای دفع و رفع و منع غارت و سرقت عشایر و قبایلی که در سرحد میباشند تدابیر لازمه اتخاذ
و اجرا کنند و بهمین خصوص در محلهای مناسب عسکر اقامت خواهند داد دولتین علیتین تعهد میکنند که از
هر نوع حرکات تجاوزیه مثل غصب و غارت و قتل که در اراضی یکدیگر وقوع یابد بر آیند قرار دادهاند عشایری که متنازع
فیه باشد و صاحب انها معلوم نیست بخصوص انتخاب و تعیین کردن محلی که بعد از این دائما اقامت خواهند کرد یکدفعه
بارادهٔ اختیار خودشان حواله شود و عشایری که تبعیت انها معلوم است جبرا باراضی دولت متبوعهٔ انها داخل شوند
فقره نهم جمیع مواد و فصول معاهدات سابقه خصوص معاهده که در سنه ۱۲۳۸ در ارزنة الروم منعقد شده که بخصوص این
معاهده حاضره الغا و تغییر شده مثل اینکه کلمه بکلمه در این صفحه مندرج شده باشد کافه احکام و قوت آن ابقا شده است
و فیمابین دو دولت علیه قرار داده شده است که از مبادله این معاهده در ظرف دو ماه یا کمتر مدتی از جانب دولتین
قبول و امضا شده و تصدیق نامهای آن را مبادله خواهند کرد و کان ذالک فی یوم [illegible] من شهر جمادی الثانیه سنه ۱۲۶۳
دهم [illegible] سال [illegible] آقا میر محمد مهدی امام جمعه و جماعت دار الخلافه طهران در [illegible] (علیه) [illegible]
موصوف بعد از [illegible] جناب حاجی [illegible] و همچنین منوچهر خان ایچ آقاسی معتمد الدوله فرمانفرمای اصفهان
و خوزستان و لرستان وداع زندگانی گفته میرزا گرگین خان [illegible] معادل صد هزار [illegible]

نائل میباشند سایر تبعه ایرانیه نیز از امتیازات

معامله متقابله را کاملا اجرا دارد

فقره هشتم دولتین علیتین اسلام تعهد میکنند

وفات امام جمعه طهران و منوچهر خان معتمد الدوله

دیگر

هنگامیکه بر دولت [illegible] حکومت اصفهان [illegible] و هم در این سال میرزا محمد تقی نوری که از فقهای معروف بود رخت
بسرای باقی کشید و همچنین حاجی میرزا مسیح مجتهد طهرانی در [illegible] او در دار الخلافه متمکن گشت چنانکه مرقوم
شد در عتبات عالیات بشرحی [illegible] و دیگر عبدالله خان امین الدوله در کربلای معلی [illegible] و دیگر [illegible]
و دیگر شاهزاده [illegible] میرزا در تبریز درگذشت و شاهزاده عبدالله میرزا دارا در طهران وداع جهان گفت [illegible] بعضی
از احوال ایشان در ذیل این کتاب مبارک بشرح ان شاء الله [illegible] تفصیل [illegible] هر یک در ذیل [illegible] در جای
خود مسطور خواهد شد

وفات [illegible] امین الدوله [illegible]

پوشیده شده‌اند روز و شب در این کار بگذشت لاجرم دیگر باره شهنشاه غازی حمزه میرزا که او نیز حسب فرمان مأمور
بفتح خراسان بود با چهل عراده توپ و چهار هزار سرباز از راه برسید و این سپاه مر لشکر ایران یک انجمن شده
و فتح هرات را لازم شمرده معلوم داشتند و این وقت چهار هزار سواره و پیاده در میان اردو اتراق کرده و مردان جنگی
نیز دوازده هزار تن سوار جریده شده با مردم خود و اینک سه ماه جنگ پیوسته است حمزه میرزا نیز او را بجنگ گشت و از
طریق ایلغار و از دیگر طرف آب ... بر نیامد و آهنگ او کرد و از ... لاجرم چون ... الطالب
رجال ... که ... سپاه ... و از این روی ... خویش را ضعیف ... و ... لشکر
چهار ... خویش ... از جایگاه خود ... نشستند و چنانکه ... نشستند ... چملا
... اگر کار دیگرگون شود ... خویش طریق فرار سپرد ... چون این کار برخاست ... تا
... را ... خان ... سپرد و ... خان ... سردار ... فرمود و حکم داد تا لشکر خویش
... از میان ... فریقین ... و از ... صفها راست کرده ... درآمد چون چند
... در میانه ... لشکر ... برآمد و فوج فوج ... شاهزاده حمزه میرزا ... چنین
... از ... اطاعت پیش داشته ... از میانه فرار ... سالار بود واو
... برادر ... از راه ... بطرف ... فرار کرد شاهزاده
حمزه میرزا از پس این فتح صورت حال را ... فرار ... طریق خراسان ...

سفارت میرزا محمد علیخان ... وزیر دول خارجه بمملکت فرانسه و حضرات آل عثمان

و هم در این سال میرزا محمد علیخان نایب اول وزیر دول خارجه بار سفارت مملکت فرانسه گشت و در روز پنجم ربیع الثانی

او را در اسکندریه برده موسیو ژوبر و دال چه از قبل کارداران فرانسه مأمور به توقف طهران بود با او همراه گشت و از طریق مسافت
و سپردن اراضی تبریز و خوی و ممالک دولت آل عثمان نزدیک شده و در ارض روم خلیفه [illegible] او را استقبال کرد و از ارض
راه قره حصار و کلیسیا و [illegible] با میرزا [illegible] وزیر اعظم [illegible] و [illegible] با ایران چنانکه از این پیش مرقوم افتاد
از ارزن الروم رجعت میکرد و یکجا [illegible] دیار بکر [illegible] از ارزن الروم [illegible] با ایران با ملاقات [illegible] عبور کرد
و از آنجا بکشتی بخار نشسته روانه اسلامبول گشت و چون از آب برون شد محمد خان مصلحت گذار با جماعت بازرگانان ایران
او را پذیره شده [illegible] در دولت آل عثمان صدر اعظم بود رضا بیک باشی را نزدیک
او فرستاد پرسش [illegible] و خانه خاص او معین کرد مهمانی بزرگ [illegible] وزیر دول خارجه [illegible] از
گسیل [illegible] صدر اعظم مکتوب جواب فرستاده بسیار [illegible] دوستی دو دولت و اتحاد دولت ایران و روم [illegible]
گشت از این آن موسیو [illegible] وزیر مختار روسیه و [illegible] وزیر مختار انگلیس و همچنین وزیر مختار فرانسه [illegible]
دیدار که هر یک او را جداگانه مهمانی کرده وزیر مختار انگلیس [illegible] ماه در اسلامبول توقف داشته
از بعد آنکه سفارت فرانسه [illegible] دولت ایران [illegible] فرانسه از در اتفاق و اتحاد باشند و [illegible] تجارت
قرار [illegible] از فرانسه [illegible] ایران متوقف [illegible] که [illegible] میرزا محمد علیخان را در [illegible]
از [illegible] دولت ایران [illegible] تجارت [illegible] میرزا محمد علیخان [illegible]
گشت [illegible] دولت فرانسه رسید [illegible] وزیر مختار [illegible] انگلیس [illegible] نوشته [illegible]
[illegible] توقف [illegible] میرزا محمد علیخان
در جواب گفته [illegible] دولت [illegible] میرزا محمد علیخان [illegible] بنهاده که در
[illegible] مجلس [illegible] میرزا محمد علیخان [illegible]
داشت [illegible] سفارت فرانسه [illegible]
[illegible] میرزا محمد علیخان [illegible] فرانسه
[illegible] حاکم شهر [illegible] کالسکه
[illegible]
[illegible]
[illegible] میرزا محمد علیخان [illegible] کالسکه [illegible]
[illegible] فرانسه [illegible]
در ییلاق [illegible] فرانسه سفیر ایران [illegible] کالسکه [illegible] غلام [illegible]

عزت او

عزت او را [illegible] چه موسیو [illegible] در ییلاق [illegible]
فرمان [illegible] سفر ییلاق [illegible] میرزا محمد علیخان و [illegible] خویش را [illegible] کالسکه [illegible] سوار شده [illegible]
پنج ساعت [illegible] فرسنگ مسافت [illegible] قطع نموده [illegible] عمارت پادشاه [illegible]
[illegible] سلطنت [illegible] خاص پادشاه [illegible]
پادشاه سابق [illegible] هر یک [illegible] حاضر [illegible]
میرزا محمد علیخان [illegible] اتباع او [illegible]
[illegible] دولت فرانسه [illegible] فرانسه [illegible] اتفاق [illegible]
[illegible] کلمه چند
[illegible] پادشاه [illegible] میرزا محمد علیخان [illegible] شاهنشاه ایران [illegible]
جامه [illegible] حضرت [illegible]
[illegible] حضرت پادشاه رخصت جلوس [illegible]
[illegible] پادشاه خویش را [illegible]
[illegible] سفیر ایران [illegible] پادشاه ایران [illegible]
[illegible] میرزا محمد علیخان [illegible]
[illegible] پادشاه [illegible]
[illegible] میرزا محمد علیخان [illegible] میرزا محمد علیخان [illegible] اول [illegible]
امور خارجه [illegible] سفارت فرانسه [illegible] سلطنت [illegible] پادشاه [illegible]
[illegible] شاهنشاه [illegible]
[illegible] پادشاه [illegible] شاهنشاه [illegible]
[illegible]
سفیر ایران [illegible] میرزا محمد علیخان [illegible] پادشاه [illegible] ولیعهد [illegible]
فرانسه [illegible]
تقسیم [illegible] پادشاه [illegible]
[illegible] پادشاه [illegible] سفیر ایران [illegible]
[illegible] ییلاق حاضر [illegible]

رخصت بیشه همی برگرفته و نظام که شاهنشاه همی بجا آورده در پادشاه انگلیس و اولیای آن دیگر باره فرار کرده که
سفیر دولت ایران انگلیس باشد و گفته شده لوازم حضور این سفیر با پادشاه درکار است پس با او بود حاضر شده جهت شاهنشاهی
بسیار پیش داشت و پادشاه بر پشت اسب بر گذشت و عارض آواز بلند خواند در جلو او فلان پسر فلان در مجلس حاضر
همی شد و شمشیر خویش را از دست فرو گذاشت و مطابق نظام خضوعی کرد و پادشاه دست در جیب برده نشانی از آن او
بر آورد و در دست خویش با او عطا میکرد و او دست پادشاه را بوسه نموده نشان را اخذ نموده شمشیر خود را بر گرفت و در جای خویش
برفت الله دیگر کس پیش میشد و چگونه انتظار بیابی برد الغرض میرزا محمد علیخان رخصت داد تا از منزل خویش شد
و شب دیگر در تماشاخانه مطلب که بود آن دانه پارس داشت ولی از آن چند پادشاه نیز طریق یاری سپرد
و لندن سه ماه میرزا محمد علیخان را جواب نامه پادشاه ایران در [illegible] ارسال و رخصت مراجعت داد و او
با نزد سفیر دولت فرانسه است مسافت که او از آنجا گذشته و تا اسلامبول براند در آنجا میرزا جواد
[illegible] شاهنشاه ایران [illegible] عهدنامه میرزا تقی خان وزیر نظام در ارزنة الروم با دولت آل عثمان
که بود [illegible] و با کارگزاران دولت روم مبادله نماید و انفاذ عهود معروف صورت عهدنامه و عبارت میرزا تقی خان را در کار
[illegible] میرزا تقی خان از حدود ایران و تقسیم [illegible] سرحدات [illegible] اسلام [illegible] عهدنامه کارگزاران
دولت اسلام [illegible] محمره [illegible] ایالت [illegible] بپیوسته [illegible] عهدنامه [illegible] دولت
عثمانیه محمره و لنگرگاه و حفار و جزیره الخضر را ملکیه بر دولت ایران واگذار [illegible] میرزا تقی خان [illegible] غافل بود
دلشاد [illegible] اراضی جزو مملکت ایران شده و دیگر کارگزاران دولت روم را در ملکیت محمره [illegible]
و کارگزاران دولت روم [illegible] پادشاه ایران [illegible] محمره و [illegible] عبارت [illegible] توانند کرد
چون [illegible] از ارزنة الروم [illegible] صورت عهدنامه [illegible] ولایات [illegible]
[illegible] در تعیین حدود [illegible] از [illegible] در کار محمره [illegible]
پوشیده [illegible] در مجلس [illegible] محمره [illegible] دولت عثمانیه
[illegible] پادشاه [illegible] محمره [illegible]
[illegible]
[illegible] ایران [illegible]
[illegible] دولت عثمانیه [illegible] میرزا محمد علیخان [illegible]
عهدنامه [illegible] ارزنة الروم [illegible] کارگزاران [illegible] عهدنامه [illegible]
[illegible] وزرای [illegible] دولت انگلیس [illegible]

مبادله نمایم که

مبادله خواهیم کرد اسپیم که واگذار نمائیم بودن میرزا محمد علیخان گشت فی اعادت [illegible] سپارم و به اعادت دولت انگلیس [illegible]
کارپردازان روم وزرای مختار دولت انگلیس و روس [illegible] میرزا محمد علیخان [illegible]
[illegible] تقسیم [illegible] سلطان روم چهار هزار [illegible] ادا داده [illegible] عهدنامه را مبادله کرد
و متن مبادله این است صورت عهدنامه را [illegible] کارپردازان ایران تقبل کنند و خاتم بر نهند و دولت روم
و آن دیگر را کارپردازان روم تقبل کنند و دولت ایران بسپارند [illegible]
کرد در ضمن چهار سؤال و جواب بود و میگوید **سؤال اول از دولت عثمانیه** دولت عثمانیه بموجب شرط فقره [illegible] تصور میکنند
[illegible] شهر و بندر و لنگرگاه و همچنین جزیره الخضر را به ایران [illegible] دولت عثمانیه [illegible]
[illegible] **جواب سفیران دولتین واسطه** [illegible]
و لنگرگاه محمره در [illegible] واقع است [illegible] شهر [illegible] نتیجه معنی
دیگر [illegible] دولت عثمانیه [illegible] ایران [illegible]
سؤال که [illegible] شهر و بندر و لنگرگاه محمره و جزیره الخضر [illegible]
دیگر [illegible] واقع شده باشد **سؤال دوم** دولت عثمانیه سؤال میکند [illegible] در باب عشایر
حقیقی تبعه دولت ایران [illegible] نصف [illegible] باشند و نصف آنها
[illegible] عثمانیه [illegible] ایران [illegible] عثمانیه [illegible] دولت ایران
آن زمین عثمانیه را متصرف شود **جواب سفیران** مأمورین دولت ایران [illegible] دولت [illegible]
[illegible] دولت عثمانیه است [illegible]
[illegible] عثمانیه [illegible] **سؤال سیم** دولت
عثمانیه در باب فقره اول و چهارم سؤال می کند اگر دولت ایران مطالبات خسارات [illegible]
[illegible] دولت عثمانیه [illegible]
[illegible] ایران و عثمانیه [illegible]
[illegible] **جواب سفیران** [illegible] اول و چهارم عهدنامه دولت ایران میتواند در این باب ادعا بکند [illegible]
[illegible] ترک [illegible] میتواند [illegible]
[illegible] قبول شده است مأمورین [illegible]
[illegible] **سؤال چهارم** دولت عثمانیه
سؤال میکند اگر دولت ایران [illegible] در باب [illegible] قبول کرده است [illegible] بفقره دوم

و همچنین فقره دوازده فصل هشتم و دوازده دهم از عهدنامه ترکمنچای نوشته شده بود **جواب سفیران روس و انگلیس** مأمورین عهدنامه دولتین می
توانند جواب می دهند و دولت علیه ایران قبول که از امرای خود کسی را علاوه کنند در فقره هشتم در باب
معاهده های استیازات و در باب حجاج و تجار نوشته شده است و قونسولها و در باب سؤال خلعه مأمورین خیلی
اصرار کنند و با مأمورین دولتی واسطه باشند و در جلب خواهش دولت عثمانیه و رعایا نمایند تحقیق باید کرد و اصرار نمود
و بعد مطلب شود مع القصه کارداران دولت روم هم مکتوبه مغلوط در کارها افکنده و کرارا هم مغلوب طریق مراجعت به ایران
گرفت چنانکه در جای خود مذکور خواهد شد و چون اولیای دولت ایران رخصت اینگونه امور نداشت در نزد اولیای دولت
معاهده و اوضاع تغییرات او در عهدنامه جزیره شده و کسی بسنده و کیل او نگرفت ۲ و هم در این سال در نزد کارداران
دولت مکشوف افتاد که بهمن میرزا برادر اعلیحضرت شاهنشاه غازی در حکومت آذربایجان داشت زلال صدق و صفا را بالای
نفاق مکدر ساخته به اندازه از معتمد الدوله سالار خواسته طریق طغیان گرفت و جب او بستند و یکی از شاهزادگان
نتواند خود را نیز گشته کنند از میانه معتمد الدوله بهمن میرزا را گرفته که چه خواهر زاده او بود و مملکت آذربایجان در تحت
فرمان داشت پس او را به عزت که در جانب میرزا آقاسی میدهد که بی مقدرات و نخالی کرده بیم آن است در عقیده سلطنت را
بلغزاند از این خاطر دولت و تمهید قواعد سلطنت خللی داشته ام و امروز در خاندان ملک صاحب تاج و تخت تو خواهد
بود زیرا که مملکتی مانند آذربایجان فرمانگذار بود و نیز گنجی از جهت دولتی دارد که مملکت خراسان هم ریز فان در است از ملکوت
تو سر تواند برتافت و اگر روزی چند با برادر چهره نشوی و با او کار مهره کشی از این کم مباش و اینها را برادر تو باشی و اگرنه
ولیعهد دولت هم اکنون شاه چون صاحب قمر و کار نخستین خلال و خوشحالی او ما را پراکنده و پریشان کنند
مع القصه معتمد الدوله بهمن میرزا قرار از آنگونه بخش که تا روی دل او را از برادر برگرداند و مردم از کار رو بیشکار
سعایت تشنیعی را بجا پرداخت یا آنکه خوانند مکتوب خاطر او را در حضرت پادشاه یک پرده زده و باز عهده
در رضا قلیخان والی کردستان در دار نیر یاد ر با منتقل منقول مخصوصه بارب مرحوم هم در نهاد با آذربایجان شد و با هم بدار
مواضعه و معاهده نهاد که شاهنشاه غازی را مخالفت برادر در خاطر جای گران گفتند و خاطر نگاشته بخسرو خان گرجی سپرد در کرکوک چنانکه
کی مانع او این خطا را جز تو نخواند از راه بیرون ده تا زمانیه با آذربایجان تا قاطع کنی و بهمن میرزا را حکمرانی حاضر در کار و بساز
و منشوری دیگر نگاشت امارت بیرون دروازه طهران تا آذربایجان هر کس از حکام و لشکریان و دیگر مردمان سر از فرمان
خسرو خان بیرون کند بتیغ سر بر باد خواهد داد که عالی میرزا آقاسی نیز بر این گریخ مکتوب که و همرو سپرد الامر حرکت خان
راه برگرفت و از بیرون دروازه طهران بعزم کار اسپاه بدرخت و کوچ بر کوچ طی مسافت کرد و وارد خمسه گشت
و همدر آنجا امیر اصلان خان خمسه برادر حسینعلی خان سرتیپ به ذوالفقار خمسه سپرد و دیگر اعیان خمسه و لشکریان گرد او
انجمن شدند و این هنگام هشت هزار سواره و پیاده نزدیک او آماده گشت و از آن طرف اگرچه این راز مستور بود ولی

الکی راث

الکی راث چون خسرو خان بکجا شد و از بهر چه آشنا شد لابقی از جاکران بهمن میرزا که از حضرت طهران باشند بهمن را خبر
نمود و مسرع چون برق و باد برنگید او کسید لبخند او را چه انگیخته در نامه و از حضرت خسرو خان مجبور و مغلوب خواهی
بهمن میرزا چون این بدانست از در چاره برخاسته با معدودی از ملازمان خود با همت و از الکلامه شتاب گرفت و از راه
و بیراه چنانکه خسرو خان را دیدار نکنند بجانب طهران طی طریق همی کرد و ما در دار السلطنه چون داشته و بهمن میرزا از
آذربایجان بیرون شد سفر خسرو خان در آن ارض روانه شد و چون والی کردستان نیز آنکه عصیان بهمن کیفر او داده
شمرده بس منشوری بود فرا او نمود همچنان از خمسه راه کردستان بر گرفت در آن زمان حاکم زنجان مأمور با لشکر خسرو خان باشی
لشکر را که بهو بطرف کردستان کوچ داد و در نفوس رضا قلیخان والی جمع نمود و لشکری انبوه مملکت او در آمد چنان
دانست که غلامشاه خان برادرش در باب طریق مخالفت داشت از حضرت پادشاه منشور حکومت یافته و کیان مقصد
شتافته رضا قلیخان تخت مرتبه آن کس شد و سیصد سوار از مردم خود را برداشته از شهر سنندج بیرون شتافت
و دامان جبال را گرفته لختی معمور کرد و این را از بهر خویش سیف قوت ساخت و چشم براه و گوش بخبر فراز کرد
اما خسرو خان چنین آشنا شید و نامه عشقی دیگر خود را بزد او رسانید پرزاقای پیام داد در حرب شان باشد
مأمور از همه ممالک و تمامت حدود و ثغور سفر کنم و اگر حاکمی را قتل خواهم بعرض رسانم بلکه خود مقرر دل
کنم تکلیف مهر جهاد است مرا با نگوه دانسته و نیز سیاه کنج و ذخیره مرا که انبار خواهد همان معادل پنجاه هزار تومان
زر مسکوک از گنج خاص خویش از بهر تو ایثار کنم و تورا بر مسند حکومت استوار بنشانم چون پیغام تبلیغ رسالت
کرد رضا قلیخان این کلمات را باور داشت و شب نامه برنوشته با سیصد سوار طریق لشکرگاه خسرو خان گرفت و
صبحگاه در آنجا خسرو خان بخت از بهر او سراپرده است که دادار امکان نهاد دو روز دیگر چون رضا قلیخان بنزدیک
او شد و در باب او کشت ناگاه روی با او کرد و گفت ای تو از بهر قتل من بزدی آمده و اگرنه این شمشیر و خنجر
از بهر چه از پیکر داری این بگفت و برخاسته سراپرده فیکر شد و در زمان کردستان را گفت هم اکنون بزد او و شیر
و آلات حرب او را باز کنید مردم کردستان گفتند ما هرگز با خاندان والیان این نکنیم اگر همه بعرض هلاک
و دمار در آئیم پس امیر اصلان خان را فرمان کرد تا برفت و آلات حرب والی را اخذ کرد الکلامه حکم داد تا عباسقلیخان
پسر عمّ قلیخان کرکس والی را بر اسب کرده و با پالانه برنشانید و تنش را از قفا ببست و با پانصد سوار
راه طهران برگرفت و آن سیصد سوار همراه والی بودند برت لشکر رهنه و عریان تن از قفا هم در حرکت
آن چهار صد سوار دیگر را که والی در شقاق کرده بود جز برسیدند همچنان برت لشکر را خود کشته و از بهر
ایشان بر هنر و از دیار بیرون خانه همه عریان طریق داشت و بیابان گرفت و خسرو خان با خاطر آسوده وارد شهر شد
بر مسند ایالت متمکن گشت و لشکر را رخصت خانه خود داد جز آنکه عباسخان سرتیپ قراگوزلو را با فوج او بس

و از سوی رضاقلیخان والی ... در دولت ایران ... بهمن میرزا ... فرار کرد و از آنجا ... رجب ... فرمان

[illegible]

۳ ذکر سفر کردن ولیعهد کیهان مهد دولت ایران سلطان ناصرالدین شاه برای نظم مملکت آذربایجان

چون کار بهمن میرزا ... مملکت آذربایجان ... ماه رجب فرمان شاهنشاه غازی

[illegible]

وازینگونه مردم از دور و نزدیک فریفته سرایش مجذوب شده اند وارباب اغراض مجلات بازه شده اند هم اکنون عنوانی تا اورا
از مهری و برکاه آزرده و ملای آن بلده الحمد لله این نحو ادوار احقاق فرمایند و کمتر خاطر او را بازداشته چون منشور شهر بار
محفوظ ولیعهد دولت از پیش ملک و وقت آثار بعوض مو [illegible] باب از مهری [illegible] نجیب داده و در لای کاظمان فرمائش
بازداشت و روز دیگر در مجلس نظام العلما و علامه محمد مقاتله و جمعی از علمای نور را الحکم کرد حکم رفت تا باب [illegible]
در مجلس علما گشت چنین آغاز مجادله طراز شد نخستین نظام العلما سخن کرد و روی با باب کرد و گفت این کتابها در مقابل
قرآن مجید و صحایف سماویه بنام تو در بلدان [illegible] را ایران پراکنده است آیا از مقالات تست یا نه و آنرا فخری کند از
باب در جواب گفت این کلمات از خداست نظام العلما گفت سخن بعنف و تمسخر کمان در این مجلس این سخن ظاهر نخواهد بود چه
سخنان تو تعبیر در قرآن بجا که عیسیان همی روند و از کسی در انها با زبان حرفی [illegible] سخن به پرده گوی و خود را از پرده بیرون باب
از این کلمات بر آشفت و گفت آنرا انبیه مقالات نیست نظام العلما گفت همانا تو خود را الحمد طوری نامیده و این سخن کنف
آن کند و هرچه بر زبان تو میرود خدای فرماید گفت خدای تو دارد رحمت کنه سخن جز این نیست نظام العلما گفت ای شمار اخذ داده
و در امان تو را باب نام که اند گفت این نام مردم [illegible] برزخی بسته اند بلکه خدای مرا بدین نام خوانده همانا [illegible] باب علم ابو تقیه
و لیعهد فرمود که پیمان نهادم و از تو باب علم بشمرم از این مسند فرود آیم و تو را بر نشانم نظام العلما گفت نیکو سخن کمتر
امیر المؤمنین علی علیه السلام که باب علم بود سلونی قبل ان تفقدونی میفرمود و از طبقات ارض و صعوات سموات اگر کسی
پرسش میکرد پاسخ آن در جواب میگرفت اکنون تو باب علمی مشکلات خویش را از علوم با تو عرضه خواهم داشت نخستین از علم طب
سؤال کنم گفت من طب نخوانده ام فرمود از علم دین پرسش کنم و علم دین را چه فهم قرآن و حدیث متقن داشت و فهم قرآن
با علم نحو و صرف و منطق و معانی و بیان و غیر ذلک منوط و بحث نخست از علم صرف بیان از حیث در این گفت علم
صرف را کود که تمنذ کرده ام و اینک در نزد من حاضر است نظام العلما گفت تفسیر این آیت را از قرآن مجید بیان
فرمای هو الذی یریکم البرق خوفا وطمعا و هم گویند با علم نحو چه ترکیب دارد و هم گویند شأن نزول
سوره کوثر چیست و تسلیه پیغمبر صلی الله علیه وآله از این سوره چه بود پس لختی متفکر گشت و در جواب آن مهلت خواست
باز نظام العلما سخن اندر گرفت و گفت معنی این حدیث کدام است در میان مأمون خلیفه عباسی با حضرت امام ثامن رضا علیه السلام اتفاق
قال مأمون ما الدليل على خلافة جدك علي بن ابي طالب قال آية انفسنا قال لولا
نسائنا قال لولا ابنائنا فسكت مأمون گفت این حدیث ثبت علما [illegible] همانا حدیث
باشد نظام العلما گفت گرفتیم حدیث ثبت آخر مقالتی از عرب است معنی آنرا بفارسی بگوی و همچنان مهلت طلبید
دیگر باره نظام العلما گفت شرح این حدیث کن که پیغمبر فرماید لعن الله العيون فانها ظلمت العين الواحدة
باز لختی سر فرو کرد و گفت اکنون چیزی خاطرم نیست دیگرباره پرسش کرد معنی این کلمات علامه مجلسی چه میفرماید

اذا دخل

اذا دخل الرجل على الخنثى والخنثى على الانثى وجب الغسل على الخنثى دون
الرجل والانثى و همچنان تعریف کن فصاحت و بلاغت را و بگوی در میان ایشان از نسب اربعه چه نسبت است
نه تو آخر کرامت خویش در فصاحت بازبسته و بگوی [illegible] اول چرا مرهی الانتاج است جواب هیچیک را نتوانست
بازداد آنگاه نظام العلما گفت یکی سخن دیگر باقی است هم آنرا بر تو عرضه کنم همانا این علوم همه قیل و قال است
و ما از اینها همه چشم بستیم هر که بدینگونه دعوی دارد تو معجزه و کرامتی باید کند و از طالبان کرامت جای سخن نماند و هر که جز بر
نمرود کافر گردد این هنگام باب سر برداشت و دلیرانه پرسش کرد و چه کرامت خواهی گفت شاهنشاه غازی را چندی است
درد پای دامنگیر است و درد آن را رفع کنی گفت این سخن هنوز نگویی ولیعهد فرمود نظام العلما زمانی که من در تحصیل بودم درد پا به سختی
پیری او را از ملازمت رکاب باز دارد اگر توانید او را جوان کنید تا همه وقت با کتیح از گفت این عز نیز مقام نم
نظام العلما گفت امیر از همه علوم بیگانه است و با کشف و کرامت نیز آشنا نیست باب چون این سخن بشنید بر آشفت
و گفت من آن نفسم که هزار سال است انتظار او را میبرید نظام العلما گفت تو صاحب الامری گفت همانا گفت صاحب الامر نوعی
بود یا شخص معینی گفت صاحب الامر شخص است نظام العلما گفت نام تو چیست و اسم پدر و مادر تو چه است و مسقط الرأس کجا
کجاست و سالیان عمر تو چند است گفت نام من علی محمد است و مادرم خدیجه نام دارد و اسم پدرم میرزا رضای بزاز است
و مسقط الرأسم شیراز است اینک از عمر گذشتم سی و پنج سال میگذرد نظام العلما گفت نام صاحب الامر محمد است و پدرش حسن
و مادرش نرجس نامیده میشود و مسقط الرأس آنحضرت سرمن رأى و عمر مبارکش از هزار سال افزون است گفت اکنون
فراموش کرده ام ولی آنچه گویم از هیچ سخن مرا باور دارید گمشده شکوکان باشید بگوی آن کدام است گفت من از نیز خارج شده
کتابت میکنم گفتند گرفتیم این سخن بصدق باشد و گفتن بسیار شعر و ارکان افزون نوشید و این معجزی باشد
این وقت علامه محمد مقاتله گفت تو در قرآن خویش آورده که اول من آمن بي نور محمد وعلي از آنکه هر دو ایشان
از ایشان بزرگتر و بهتر دانید زمانی متفکر گشت و متوحش شد دیگر باز علما گفت در خدای در آیه خمس فرمایند فان
لله خمسه تا خمسه فرموده اند از کجا این آیه نسخ شد از کجا حجت گفت ثلث نصف خمس است فان قرآن
محمد را علامه محمد گفت گرفتیم ثلث نصف خمس است تا چرا حکم بر ثلث میکنید و چرا آنکه خدای خمس فرمایند فلیس حصر خرد
گرفت و پاسخ نداد و گفت شکر آنکه ایزد من مرتکلا خطبه فصیح همی کویم و نویسم و برخواند که الحمد لله الذي
رفع السموات والارض و این کلام را بفتح تا و کسر ضاد قرائت کرد این هنگام ولیعهد با آنکه هنوز از
عمر مبارکش شانزده سال افزون نگذشته بود بتأیید خدای و الهام ربانیت فرمود بیت وما بتاو الف
قد جمعا یکسر في النصب وفي الجر معا در روی با باب کرد و فرمود این سخنان بهر آنچند مردم
عامه را چند اغوا کنی و ضلالت افکنی و چرا خویشتن را صاحب الامر خوانی ائمه علیهم الصلوة والسلام آن ملعاء

که بخیلکهای زیاد اند بر مظلوم باشند همچنان صابر و شکر گزار بوده و یک یک بدست بنی امیه و بنی عباس شهید شدند اگر صاحب الامر
هم خواست مظلوم و مغلوب بود غیبت اختیار نمیفرمود این غیبت از بهر آن است که چون ظاهر شود بمعجزه تمامت انبیا
با او باشند و شاید و بر همه عالمیان غلبه فرماید و همه دینها و آئینها را باطل کند و هیچکس را از چنین حکم او بیرون نتواند کرد
هزار سال از بهر آن غیبت بتوقف در چون بکار رسیده گاهی حاجی خان نظام الدوله ای با چوب ادب کند و گاهی در مجلس
چهار در تعب باشد همانا داشته ام و در تسخیر آفتاب کرشش کورود تابستان بوشهر و کرمان عتبات در برابر آفتاب
با سر برهنه روز و شب بعدی چنانکه دماغ خویش را آشفته کرد و چون مردی دیوانه بوده حکم تعنق و تعزیر انم لکن با چوب
رنجه و شکنجه مینمایم در این مردم عوام بدانند تو صاحب الامر نیستی و هیچکس در این ما بالضرورت عجل الله فرجه نتواند چنین شد
این سخن بگویند و بنوکر جوانان ورزیدگان با تعلم از چوب در آمده و هر یک بر سر آن ابزار بر بستند و با چوب مضروب
داشته باب فرار است و با سختی و اذیت هم از اظهار خرافات خود نظام العلما یکی از مردم خود را برادر بجای
داد او هم تعلق نکرده بگوی پلیدی رنگ در کرد خودم و دیگر جهان تخم وارد و بگونه هم بارگشت بجز این و نتایج دیگر
بارای بهره برادر و جمعی بنقد و مالهم در این سال میرزا حسن آشتیانی مستوفی الممالک وزیر عالی او در زیر نام او مرحوم
خلد هر شد وداع زندگانی گفت و بجای جاودانی شتافت فرزند او میرزا یوسف هم در زمان زندگی پدر
در دیوان حساب ممالک بنیابت او داشت بر حسب منشور پادشاه استیفای ممالک محروسه بدو مفوض شد و خط
و خاتم بکار برد او را هم در این سال عباسقلی خان ماکوئی که حکومت زنگان داشت با مردم آن بلوه از در حجاب
و تعدی میرفت و در زیادت از حفظ احوال و فروع مسلمین ... در فرمان روائی علت خلاف خواری سر رد
در خیر چنان افتاد که زنی از مردم آن بلد بسلاطین گذشت ... داد بواشت و پدر مرا در جهت با او طریق مصاحبت
نگذاشت ... آن زن بجان بازارها و قصه بستان بنگر او که الله مجزا او را گرفت و بمیان مردم افکند
و گفت با این غیرت و حمیت معجز زنان برگشید و با زنان بسر بریدم از کلمات او بجوش شنیدند و بجوش شدند و انجمن بزرگ
کرده غوغا برداشتند و عادت بر هم شان با سیاری عباسقلی خان ... هستند و او را بکارخانه جمع شدند و هم زمانه دیر بر نیاید
ه ارود و بام کاخانه او در رفته او را بر جستند و جز دون حاکی زده و ترش را نکو جستند ایشان را چنین حاکمی رواست که نه
بخشش ببازرد و جنس بیم قتد او در رفت چندگی هم حکام را البته جستند و او را معموله داده از شهر بیرون کردند
وا و میان قریه درآوردند و صورت حال را معروض داشت شاهنشاه غازی احمد خان نوائی را بپاسبانی ایشان را مامور
فرمود در میان بلوه ناحیه عباسقلی خان را روانه درگاه دارد و جمعی کنده بسبب طغیان که ایشان است و هر کرانه فصل است
ماخوذ داشته حضرت روانه سرحد احمد خان برفت و عباسقلی خان را هم از کرد در راه روانه داشت و از آن قصه با زنی فرزند
دیگر روزی گذشت و از مرد گناه را دستگیر بر کوچه ما انبار شهر را اساب الله حبس ... مالها بدین داده و عملات مردم این
شهر را از منشی فخر الله ... در اشعار ... از توضیح و قومیر بسلامت داشت

وفات میرزا حسن مستوفی الممالک

شورش مردم زنگان بر عباسقلی خان ماکوئی

وقایع سال یکهزار و دویست و شصت و چهار هجری و خاتمه امر شاهنشاه غازی محمد شاه قاجار

در سال یکهزار و دویست و شصت و چهار هجری چون شش ساعت و بیست و سه دقیقه از روز دوشنبه چهاردهم
شهر ربیع الثانی سپری شد مطابق سنه پیچی ئیل ترکی آفتاب ببرج اشرف تحویل داد شاهنشاه غازی
محمد شاه قاجار با آئین جم و ملوک عجم جشن عیدی بپای برد و در این سال آن وجع و از مرض نقرس که سالها را فزون بود
که با بدن مبارکش ملازمت داشت بر زیادت گشت چه این پادشاه را در چهار وجگر سر بر بود و در کار غزو
و جهاد جهدی تمام داشت این مرض مزمن او را آمیکه گشت بیشتر وقت ملازم بستر بود دالله و بیضی حاصل میکرد
نه آن بود از وجع بی والاست اگر او چنانکه خود میفرمود الحال بر مردمان مرا صحیح دانند چندان درد که
که اگر آن درد بر چیزی قسمت کنند همه فریاد و افغان برآرند عجب آنکه با چنین درد و محنت در قوت
سلطنت هرگز با زیر دستان بخشم بخشونت نکرد و با همه مرض بسبب ضیق صدر و اثرات خلق او کشت
و همواره با رخی چون گل بر بار و خلقی چون بهشت در بهار مبارک دیدار و خوب گفتار بود و هرگز خواهنده را محروم
و خواهنده را مایوس نداشت چنانکه تمامت خراج ایران را در وجه چاکران درگاه و زعمای سپاه و عمال
بلدان و سکان هر شهر و دیار به تیول و سیورغال و اجری و مواجب بذل کرد و هنوز هر کس از و مسئلتی
کرد و حاجتی جست از کمال جود و سخا و غلبه شرم و حیا نیارست سؤال او را رد کند لاجرم هرگاه سائل خواسته بود فرمان
اجابت میکرد کار بدینگونه رفت تا معادل هزار کرور تومان زر مسکوک خرج جهاد از دخل ایران بر زیادت گشت
بعضی از مردم بخیل چنان دانستند که شاهنشاه جواد این بذل و احسان را حاجب بر بگرفته است و انکار بر رعیت او
بر جواز کفایت و درایت رفته است از کسانی که این سخنان گو شزد پادشاه شد و در خاطر مبارکش تعقل
عظیم افکند و فرمود درهم و دینار را از خاک کوی و بازار را بسوزن خزانه و لعل پاره را از سنگ خاره بیرون نخوانم
و چون مردم بخیل از آنچه حاصل کنم آن چنان بستم چرا نکنم و از لطف بیرون چیزی که چرا بر اندازه آرزو خواهند کان
برای ایثار زر و مال توانا نباشم و همچنان دفتری نمودم تا صفحه را رقم کوتاه و مطبوع ساخته در بلاد ایران پراکنده
جزین که مردمان چنان خوانند که ما در ضبط اموال و اخذ منال بینا و توانا نیستیم بلکه ما از وفات
شهریار تاجدار محمد شاه قاجار از دخترشاهزادگان و دختر ایشان را انکومیدانستیم و اگر انجامی است سر را
از مسند حکومت دفع دادیم از بهر آنکه او در کار سلطنت و امر مملکت خلل پدید نشود اما سال شانزده کرور
تومان زر مسکوک از دخل ایشان را از در دانش و علم بر زبان و فرزندان ایشان باز گذاشتیم و نام بردیم و آن را
بجاهم تو دیده هر آنکه کاشتیم زیرا که ما را چشم بر تخت و تاج است نه بر باغ و خراج مع القصه ابخانی پادشاه سلطنت
و فوت امراض و فتحهام اقدام از کشورگشائی و ملک ستانی چنانکه میخواست باز داشت و همانا که از بیش بود

شاهزاده حمزه میرزا از دارالسلطنه
چنگ گوهرات از دارالسلطنه تبریز اما ...
از دانجا مگرف اقبال حسین ...
و شهر مشهد در آمده از مردم ...
سرکار چهار ساعت ... بنگر ...
با او ... از دار ...
علمای شهر از ... او ...
اثر او کار رقیب ... اقبال ...
شاهزاده ... نظر ... سپاه
و ارد ... در شکاه ... از ...
چنگ ... خان ... از ...
...

که هنگام باحوراء و گرما از طهران بیرون شود در ییلاق اوجان فرماید و هنگام خریف
دار الملک مراجعت نماید این هنگام اصحاب به حاجی میرزا آقاسی فرمان رفت و بر فراز قریه [illegible] بنیاد قصبه
استوار کنند و هر سال پادشاه از بهر ییلاق بدانجا سفر کند و اقامت جوید لاجرم بنیانی از سنگ و صالایع
دیوار عظیم و عریض چنانکه کوه و برج و باره استوار نهادند و بالجمله این حصار بر سنگ خاره بود خندق عمیق
بر سنگ خاره حفر کردند و بعضی از قصور در میان قلعه بر پا داشتند با آنکه یک نیمه کار قلعه هنوز راست نبود
معادل صد هزار تومان زر مسکوک به کار رفت و چون هنگام تابستان برسید شاهنشاه غازی بدانجا کوچ داد
و همچنان بنایان و دیوارگران در عمارت قلعه به کار بودند و نیز به یک تیر پرتاب دورتر از این قلعه حاجی میرزا آقاسی
از بهر سکون خویش قلعه دیگر بنیان کرد و مسقط متین برآورد قلعه نخستین را به نام شاهنشاه قصر محمدیه نام نهادند
و آن حاجی میرزا آقاسی را به نام او عباسیه خواندند و چون شهر رمضان برسید وجع نقرس در دست و پای پادشاه
فزونی گرفت و حضرتش را علیل و ملازم بستر ساخت و این هنگام از زخم زبان حاجی میرزا آقاسی بسیار از مردم ایران
رنجیده خاطر بودند و همچنان مردم [illegible] منسوب به حاجی میرزا آقاسی میداشتند و بعضی از ایشان قواد سپاه و حکام
بلدان و امصار بودند هیچ دقیقه از مراتب جور و اجحاف فرو نگذاشتند و حاجی [illegible]
[illegible] داشتند و از جمله [illegible] سپاه [illegible] دار الخلافه [illegible] خلق و خشونت طبع [illegible]
و حاجی میرزا آقاسی چون این مردم را منسوب به خویش میدانست و چنان می‌پنداشت و اگر وقتی روزگار آشفته شود این
ملازمت و حرمت [illegible] دشمنان او را دفع خواهند داد لاجرم کیفر کردار ایشان را با تأخیر می‌افکند و صغیر
و کبیر ملک [illegible] رنجیده خاطر میساخت و هیچکس از بیم حاجی میرزا آقاسی نیروی آن نداشت که این سخنان را در حضرت پادشاه
معروض دارد و پادشاه را نیز به سبب [illegible] امراض قوت فحص این امور نبود در پایان کار این پریشانی به همه مملکت
سرایت کرد و چون میرزا آقاخان وزیر لشکر [illegible] سپاه آگاه بود و هر یک از لشکریان را از روی بیمی
و امیدی دیگر [illegible] چنانکه مذکور شد مأمور به توقف کاشان بود هر لشکر نیز پریشان شد اگرچه مردم ایران از لشکری
و رعیت در سلطنت پادشاهان قاجار گردن نهاده‌اند اما این نظم کارها از نظام بیرون بود چنانکه از بهر [illegible]
[illegible] بسیار وقت [illegible] سپاه [illegible] درگاه را حصار میدادند و حکام بلاد در انفاذ منال دیوانی
کارها اهمال و اغماض میکردند و بسیار کس از بزرگان مازندران در حاضر شدن در درگاه تقاعد میورزیدند و حاجی
[illegible] میرزا علی محمد باب در مملکت مازندران در بقعه شیخ طبرسی انجمن شده [illegible] فتنه دیگر بود و کار خراسان
نیز آشفته بود چنانکه تفصیل این جمله در جای خود شرح خواهد رفت مع القصه در قصر محمدیه علت شاهنشاه غازی
هر روز بقوت شد و قوای طبیعی ضعیف گشت چون عید صیام نزدیک شد و پادشاه از بار عام ناچار بود تا مردم

از حیات او

وصایای شاهنشاه قاجار در هنگام
وداع از زندگانی به ولیعهد و مهد علیا

از حیات او بدگمان نشوند [illegible] عیسی خان پسر امیر محمد قاسم خان قوانلو را که این وقت ایشیک آقاسی بود فرمان رفت
که بامداد عید چاکران حضرت را در پیشگاه حضور انجمن کند تا شاه را دیدار کنند و روز عید الفطر رخصت انصراف
ایشان نماید تا مبادا از طول اقامت آن جماعت پادشاه متعب و زحمت افتد بالجمله هنگام عید مردمان در پیش روی
پادشاه بر صف شدند و بزرگان درگاه در حاشیه ایوان روی بایستادند [illegible] چند تهنیت را ادا ضعف
مزاج مبارکش مجال نگذاشت و مجلس کفایت پذیرفت فرمان کرد تا [illegible] در ایوان فرو هشتند و حضرتش را از فراز
تخت بر زبر بستر حمل دادند ۲ در این وقت بانوی سرای سلطنت مهد علیا والده ولیعهد دولت سلطان ناصرالدین شاه را از قصر
نیاوران [illegible] طلب کرد و فرمود افسوس همی خورم [illegible] ولیعهد دولت را [illegible] مأمور [illegible] حشم
و این هنگام روز من [illegible] وداع جهان میگویم [illegible] چشم از دیدار او [illegible] بهره
ماند [illegible] بیم آن میرود که این مردم [illegible] دار الملک [illegible] بعد از من در هم آویزند و فتنه [illegible] پایتخت [illegible] قلب
مملکت دارد و چون آشفته شود بعید نباشد که این پریشانی در تمامت بلدان و امصار سرایت کند و کار ولیعهد بزحمت صعوبت
افتد اکنون رای آن است و اگر توانی پس از من تو خود این بلد را انتظام کنی و زمام مردم را از دست نگذاری و خزانه دولت
و اثاثه سلطنت را حفظ و حراست فرمائی تا آنگاه که [illegible] پادشاه [illegible] مباشر
[illegible] چند تخت و تاج را بازداری تا صاحب تخت و تاج درآید و هم از من با فرزندم ولیعهد بگوی [illegible]
[illegible] بعدل و داد [illegible]
[illegible] الشدید بالصرعة
انما الشدید من یملک نفسه عند الغضب [illegible]
[illegible] المستشار مؤتمن [illegible]
چون از نزد پادشاه بیرون رفت مادر ولیعهد [illegible] رخصت انصراف یافت
و به قصر نیاوران مراجعت کرد و روز دیگر از وجع نقرس [illegible] بر زیادت در مزاج مبارکش [illegible]
ایام [illegible] دیوارگران در قصر محمدیه به کار بود در خواب چنان دید که شاهنشاه [illegible] سیاه [illegible]
برآمد [illegible] جمیع بلاد و امصار [illegible] انشاء فرمود [illegible]
[illegible] شاه [illegible] خواب [illegible] تعبیر این خواب
[illegible]
دیگرگون [illegible] حکم داد [illegible]
حاجی میرزا آقاسی از قلعه عباسیه به عیادت همی آمد [illegible] پادشاه را تصمیم عزم داد چون

[illegible]

چون در دروازه قصر محمدیه رسید سهراب خان گرجی از رجال شاهنشاه که نازی گرفته نزدیک او شتافت و در گوش او
گفت که روز پادشاه امروز و اگر نه امشب بشام رسد حاجی میرزا آقاسی بهراسید و بیم کرد که اگر بیرون قلعه آید
چون حال پادشاه را تباه دانند دشمنان او را ماخوذ دارند لاجرم از برون دروازه قلعه عباسیه مراجعت کرد و در آنجا
با مردم خویش نگران نشست که کار بر چگونه شود شب سه‌شنبه ششم شوال شاه را خبر خشک شد ازجان دریغ
هم در آن حال جامه زندگانی بگذاشت نماز خویش را بگذاشت و خدای را بوحدانیت بستود چه مردی موحد بود و چون ساعت
سی و پنج دقیقه از شب بگذشت تهلیل گویان تاج و تخت بگذاشت و بجنان جاودان خرامید اللهم البسه
حلل الایمان وارفع مقامه فی فرادیس الجنان هم در آن شب گروهی از مردم از استشمام این داهیه
دهشت‌زده گشتند و بامدادان این خبر وحشت اثر سمر گشت جسد همایونش را هم در قصر محمدیه غسل و غسل داده
و بخوشبوی‌ها محفوف ساخته در محفه نهادند مهد علیا دختر کبری والده ولیعهد در قصر شاهزاده این قصه
بشنید و موی‌کنان بشتافت و مادر شاهنشاه گذشته در چند ساعت قبل از مرگ پسر را عیادت کرده
و بقصری که در امامزاده قاسم داشت مراجعت کرده بود از این قضا موی کنند چاکران درگاه از این روز دیگر
مویه‌کنان انجمن شدند و آقا محمود مجتهد را در این هنگام در قریه تجریش مقام داشت حاضر کردند تا بر جنازه
او نماز گذاشت و آنوقت از شاهزادگان و چاکران که اقتدا به آقا محمود نمودند حسینعلی خان معیر الممالک
و آقا محمدحسن مهردار و محمد علی بیک ناظر بودند این بنده نگارنده نیز حاضر بودم روز نهم شوال نقابت شاهزادگان
و بزرگان درگاه و سران سپاه انجمن شدند و علمهای سپاه افراخته کردند و جسد پادشاه را از ارک
درون [illegible] شاهزاده عباس میرزا نیز از قفای جنازه در پیش روی صنوف چاکران بود و بدینگونه
سرای سلطنت بر قانون خویش راه برگرفتند و از انبوه مردم دارالخلافه عالم و عامی و عارف و جاهل
باستقبال بیرون شدند و هم این جسد مبارکش را از ظاهر دروازه طهران آورده در باغ لاله‌زار بعمارت
نهادند و مجلس تعزیت بپای کردند و با حاضر [illegible] پرداختند این بود تا شاهنشاه منصور
از آذربایجان برسید دیگر هر حادثه که بعد از وفات شاهنشاه مبرور حدیث شد و اختلاف کلمه در میان
بزرگان درگاه بادید گشت در کتاب تاریخ شاهنشاه جوانبخت فرازنده تاج و تخت سلطان ناصرالدین شاه
بشرح نگاشته آید ان شاء الله تعالی بحوله و قوته ذکر اخلاق ستوده و صفات حمیده شاهنشاه غازی این پادشاه پاک طینت صاف
طویت هرگز دست بمنکری نیالود و لب بمسکری نیالود تا بتربیت اشراف انبیا و سالک طریقت و حلقه
اولیا بود تا [illegible] چاکران حضرت را از حضرت گفتی ایام جمعه حاضر درگاه شوند و در مساجد راکع و ساجد باشند
علوفه و ارزاق لشکریان را [illegible] معادل پانصد هزار تومان بر آنکه بیفزود تا نظام [illegible]

سنه برحیث

١٢٦٣

سنه برحیث بسیار نمود و بر آن حضرت درازای منال دیوانی محسوب داشت و هر مزرع و رقبه که در عهد دولت
نادر پادشاه افشار و پیش از آن کارگزاران دیوان منضبط و کالعدم داشته بودند فرمان کرد تا مردمان و ورثه
مالکان بحق خویش بازبرند و هرکدام در محضر شرع شریف معتبر گشت مسترد ساخت و در زمان سلطنت او
چندان صنایع و بدایع بدست کاران چیره‌دست باتمام رسید که حکمای دول خارجه در ملاحظه هر یک
تحسین جداگانه و تحسین جداگانه فرستادند باندازه نیم شهر جباخانه و قورخانه بنیان شد و بفرمان شهریار ملکدار ارتو
قلعه‌کوب از نو برکشیدند و بریختند و بر عراده‌ها سوار کردند و علاوه این اعداد خمپاره و گلوله شد و گلوله توپ
و تفنگ سربازان و فشنگ جنگیان در قورخانه انباشته کردند و حاتم خان جبادارباشی در ساختن فشنگ حقوقی
واقع بکار برد ملقب بشهاب الملک گشت و حاجی میرزا آقاسی را زبان داشت که در دولت سلطنت شاهنشاه غازی
سه کرور تومان از مسکوک طلا در توپخانه و قورخانه رفته است و پیران حضرت بر حسب فرمان فحص احوال کردند
معادل ده کرور تومان برآمد و هم درین زمان پیش که از شاهنشاه کوتاه کند هر دیه و قریه و مزرع و رقبه دارا بود
حاجی میرزا آقاسی بدست کرده بود بر طریقه شرعیه عرضه کرد تا ملک شاهنشاه غازی همه مخصوص و اینجمله از صفحه اداره
مستوفیان دیوان بیرون رفت چهارصد و سی و هشت قریه و دیه و مزرع بشمار آمد و اینها را از بهر آنکه در زمان
درگاه هوادار دل بد داشتند و ملالت در حضرت پادشاه راه میکردند و جنایات و تجارات مکشوف میداشتند
که حاجی میرزا آقاسی معادل ده کرور تومان دیه و قریه از بهر خود کرده است و هر سال یک کرور تومان منافع آن را ماخوذ
میدارد چون از هیچ راه کسی را در وزارت او قوت خلل و ثلمه نبود حاجی میرزا آقاسی خواست تا این دستاویز از زبان
مردم را بریده دارد تا مبادا روزی شاهنشاه بخت بال او را بدست اعدا پایمال کند و شناخته بود که او زر و سیم
و ذخیره ننهد و جز آب و خاک اندوخته نکند لاجرم املاک خود را که در دست داشت بپادشاه بخشید الحمد دیگر
آثاری از شهریار بپای و کار ماند فراوان بود از جمله ضریح روضه عباس بن علی بن ابی طالب علیهما السلام را در خاقان مجوز
صحن شاه خان کرده بپای برد شاهنشاه غازی بپای رسانید و بکار خود نصب کرد و دیگر ابر قبر شیخ محمود حاجی بکلی ایارد در
تربت بقعه در خور بنیان کرد و قبر شیخ فریدالدین عطار را در نیشابور قبه بساخت و مزار شیخ ابوالحسن را در خرقان
بنظام عمارت کرد و قبر حاجی محمدحسین را در بلده نائین بقعه رفیع برپاداشت و زیارتگاهی ساخت و قبر
حاجی ملا رضای همدانی را در کرمان گنبدی بلند برآورد و در طریق خراسان در منزل میان دشت و دیگر جایها
حفر قنوات نمود و بسیار رباطات فرمود و در اصفهان هر عمارت از سلاطین صفویه بپای بود مرمت او
و تعمیر خانه بهار و در طهران عمارات نیکو برپای داشت و قورخانه و جباخانه و از باغ خانه تا دروازه شمیران
عمارت کرد و دیگر در ایوان درگاه و امرای لشکرگاه و قواد سپاه بسیار کس را بدرجات عالیه ارتقا داد که

تفویض نمودن حاجی میرزا آقاسی املاک خود را
بمعامله شرعیه بشاهنشاه غازی

نام بعضی از ایشان درین کتاب مبارک مرقوم افتاد و چون نام انجمله در کتاب ناسخ التواریخ مسطور است و در ذیل
احوال اعیان ممالک جهان ذکر هر یک بشرح میرود و همچنین علما و حکما و دیگر بزرگان را در موقف بعد از
هر یک جداگانه مسطور میشود ذکر حال ایشان را در ینجا اظهار دادن لطائف بتکرار کردن است لاجرم ازین جانب
دست باز داشتم و نام مبارک فرزندان این پادشاه را اظهار داشتم **ذکر اولاد امجاد شاهنشاه غازی محمد شاه قاجار**
شمار فرزندان شاهنشاه غازی پسران و دختران معظم وفات او پنج پسر و پنج تن از ایشان پسران اند اول
چراغ خاندان سلطنت و فروغ دودمان دولت ولیعهد گردون مهد السلطان ناصر الدین شاه خلد الله ملکه
و سلطانه که امروز خسرو آفاق و پادشاه گردون رواق است همانا چون ازین این اوراق کتاب تاریخ
این پادشاه ناصر منصور مسطور میشود درین مضیق مجال شرح حال او در مجال مستعمه بپردخت دوم شاهزاده
عباس میرزا که با جد خویش همنام است در سال یکهزار و دویست و پنجاه و پنج هجری در ماه رجب متولد گشته
~~شاهزاده سلطان احمد میرزا در سال یکهزار و دویست و پنجاه و شش هجری در ماه ذیحجة الحرام در تخت~~
سرای سلطنت متولد شد ~~شاهزاده ابو القاسم میرزا در سال یکهزار و دویست و پنجاه و هشت هجری~~
در ماه ربیع الاول متولد شد **سیم** شاهزاده عبد الصمد میرزا مادر او از اعیان ترکمان است
و این نام بجهة آن که حاجی میرزا آقاسی برادر او را چون در طریقت مرید شیخ ملا عبد الصمد همدانی بود حاجی میرزا آقاسی
بدین نام مراد خود را بر شاهزاده نهاد **چهارم** شاهزاده محمد تقی میرزا مادر او از اعیان کردان ارومیه است
پنجم شاهزاده ابراهیم میرزا مادر وی نیز از ترکمانان است اما دختران شاهنشاه غازی هنگام
وفات او چهار تن بودند نخستین ملکزاده عزة الدوله است و مادر او دختر امیر محمد خان قوانلو است
و با شاهنشاه ایران السلطان ناصر الدین شاه خلد الله ملکه اصلا خلافت را در تاریخ مبارک
و مصحف شرافت بوره بایان و تبار کنند دوم آسیه خانم مادر او دختر شاهزاده اما موردی را است
سیم عذرا خانم و او با شاهزاده محمد تقی میرزا از یک مادر است چهارم زهرا خانم مادر او یکی از جاریان
سرای سلطنت است و اردات احوال این شاهزادگان هر یک در کتاب سیم تاریخ قاجاریه در ذیل قصه
ملک الملوک عجم ناصر الدین پادشاه بزرگوار رقم میشود همانا اکنون عنان قلم را کشیده خواهم داشت و تاریخ
دولت شاهنشاه منصور را بر افراخته علیین الکمال و برهام خواهم داشت دار الحضرت و لطف حاجت
و مشیت است چنین تقاضا میرود که این بنده ضعیف را در بیان و ضبع در تکمیله چنانی مرا رده و در کلمات
گفته چون ناسخ التواریخ هر روز طبع و گلها تر و سخنم ابداده تر باشد چه از محاضرت این بنده
در میان جوانان حضرت طبع سرطرا و تیغ دیگر و کلمات را صلاح و تیغ دیگر مو بر کند همانا جوانان را در قیم

دوم ... مادر او ... کرمان ... غزل بیت ... نیز ... [illegible]

خداست اگر هو در آفاق پادشاه رسد حمله کاه نتوانند او و اگر از پادشاه تیز و لمه بدست کنسند کوه سار
بر کسند **بیت** ما همه شیران و لی شیر علم ؛ حمله مان از باد باشد دمبدم ؛ حمله مان پیدا و ناپیداست باد
جان فدای آنکه ناپیداست باد ؛ خدایا از تو خواهنده ایم و این پادشاه را که ملجای پناهنده است
بر آرزو ها مظفر و منصور بدار و دشمنان او را مخذول و مقهور فرمای و دین اسلام را شمشیر او تقوا کن
و فرمان او آفاق را ابرست جواد خاتم النبیین محمد و آله الاطهار

این نسخه شریفه
بخط مؤلف آن راقم گردید ابواب التقی
... الممالک سپهر کاشانی صاحب ناسخ التواریخ
و اله ماجد این بنده حقیر عباسقلی سپهر اقل
کاتب ثانی وزیر تابان الکتب ملکه
ابراهیم ... الاولی
۱۳۲۶

[illegible]

بسم الله الرحمن الرحیم

الحمد لله ذی المنّ والطّول ولا الاء القوّة والحول الاوّل الذی لا یُعرف نهایته والآخر لا یُوصف
بدایته الظاهر من سترات غیبوبته والباطن فی ظهورات عظمته تفرّد بقدرته من مخلوقاته
وتوحّد بحکمته من مبدعاته والصلوة علی مصباح الظلم ومفتاح الحکم سیّد الخافقین سیّد
الثقلین محمّد خیرة المصطفین وعلی وصیّه وابن عمّه قاضی دینه وحامی دینه شمس الغیاهب
بحر المواهب اسد الله الغالب علی بن ابی طالب وعلی الائمة من ولده الذین هم حجج الله
وکلماته التامات علی خلق السموات [illegible] المتعلقات علیهم آلاف الصلوات والتحیات

و بعد چنین گوید بنده حضرت یزدانی و چاکر درگاه سلطانی محمد تقی [illegible] که چون در سیر سلاطین قاجاریه
کتاب اول و ثانی به نهایت شد کتاب سیم را بزینت سیر و مفاخر فخر السلاطین و فخر الخواقین السلطان
ناصر الدین شاه قاجار آثار [illegible] و تواریخ سلف را بدین شرف تزیین میدهد همانا [illegible] شاهنشاه منصور
ناصر الدین شاه ملک عجم را قوام مملکت و رکن [illegible] شد و محمد شاه را ولیعهد دولت و فرزند ارشد است
و نام پدران این شاهنشاه منصور [illegible] سلاطین [illegible] از این پیش [illegible] و حسب [illegible] اطناب را
در اینجا تکرار [illegible] قصه این شاهنشاه منصور [illegible] دو [illegible] سال [illegible] روایت [illegible]
هجری مطابق [illegible] دار السلطنه تبریز چون چهار ساعت و ربع ساعت از غروب آفتاب سپری شد در شب [illegible] ششم شهر
صفر المظفر متولد گشت و مادر او مهد علیا [illegible] کبری دختر زاده فتحعلی شاه و فرزند امیر محمد قاسم خان [illegible] سلیمان خان

قرعنام [illegible] سلطنت [illegible] بنام [illegible]
طالعه [illegible] برج [illegible] تاج و تخت
[illegible] خورشید یادگار
فریدون و جمشید [illegible]
الاعجم ملک الملوک عجم

قوانلو قاجاریه

قوانلو قاجاریه است و بسیار وقت در کتاب تاریخ قاجاریه نام ایشان مسطور افتاد پس شاهنشاه منصور از سوی پدر و جانب مادر
نسب با فتحعلی شاه رساند و دیگر از پادشاهان [illegible] قاجاریه [illegible] و این شگفت قصه ایست و از این پیش
نیز بدان اشارت شد همانا روزی شاه شهید آقا محمد شاه با فتحعلی شاه [illegible] سال در میان قبایل قاجار قوانلو و دولو کار
بعداوت و مخاصمت میرفت [illegible] این خصومت را از میانه برانداختم و جماعت دولو را با [illegible]
ساختم [illegible] این مخالفت [illegible] کنم دختر فتحعلی [illegible] دولو را با [illegible] الکنون عباس میرزا را [illegible]
دختری [illegible] بولایت عهد [illegible] دولو را [illegible] تخت [illegible]
کرده عباس میرزا [illegible] دختر [illegible] دارالملک طهران [illegible] ایران
[illegible] محمد شاه [illegible] ولیعهد [illegible] دولت [illegible]
رشد و بلوغ رسید [illegible] سلطنت در خاندان قوانلو [illegible] این [illegible] دختر [illegible]
با پسر ۲ از بهر او عقد کنم [illegible] سلطنت [illegible] قوانلو [illegible] محمد شاه [illegible]
[illegible] عجب [illegible] وجد [illegible]
همه [illegible] قوانلو [illegible] بالهام [illegible] الکنون [illegible]
چون شاهنشاه منصور متولد شد پدر او محمد شاه و جد او نایب السلطنه عباس میرزا و پدر نایب السلطنه فتحعلی شاه هر سه تن زنده بودند
آقا محمد شاه را نیز بیاد داشتند [illegible] آقالیم عظیمه و ممالک بزرگ [illegible]
[illegible] تا سه سال و چهار ماه و چهارده روز [illegible] روزگار فتحعلی شاه بپایان رفت
و شاهنشاه غازی محمد شاه در دار الخلافه طهران [illegible] تاج و تخت سلطنت [illegible] بجمله محمد شاه
چون صاحب تاج و کلاه شد و تعیین ولیعهد دولت واجب [illegible] برادران شاهنشاه غازی [illegible] برادران [illegible] در خاطر
داشتند [illegible] سال [illegible] عهد است
لایق نیست که در دول خارجه بولایت عهد نامبردار شود [illegible] محمد شاه [illegible] دولو [illegible] قاجاریه است [illegible]
[illegible] و این مقام را از بهر قهرمان میرزا و بهمن میرزا [illegible] محمد شاه
مانند [illegible] خان [illegible] دار الخلافه [illegible] آصف الدوله [illegible] سردار و دیگر برادران [illegible]
ایشان بتمامت ولایت عهد شاهنشاه منصور را رضا ندادند [illegible] این منصب را از بهر خواهرزادگان خود قهرمان میرزا
و بهمن میرزا [illegible] سلطنت [illegible] قاجار [illegible] ابوالقاسم قائم مقام
چون این [illegible] آصف الدوله را نیز در هر کار [illegible] عزم داد و شاهنشاه غازی را
تحریض [illegible] ولایت عهد بنام السلطان ناصر الدین شاه رقم شد و وزرای دول خارجه را از قصه آگاه ساختند

سلیمان خان [illegible]
[illegible] دختری [illegible]

پس آن منشور را انفاذ آذربایجان نمودند و حضرت ولیعهد سپارند و برادر کهتر شاهنشاه غازی فریدون میرزا که اینک مسلم
نایب الایاله آذربایجان بود چون آن منشور را ملحوظ داشت گفت این منصب [illegible] بود الکنون در تمام امر [illegible]
برآمد هم از اکابر آن شب با جمله بزرگان تا بساط شادمانه گسترده کردند سران سپاه و بزرگان درگاه [illegible] گشتند و منشور پادشاه را
مطالعه نمودند و حضرت ولیعهد را درود و تحیت فرستادند مع القصه این شاهنشاه منصور از هنگام عهد ولایت عهد یافت
و هم از آن خورد سال احتشام پادشاهی داشت چنانکه در سلاطین قاجاریه هیچیک از ولیعهدان دولت را آن مکانت و منزلت
نبوده زیرا که ولیعهد دولت فتحعلی شاه نایب السلطنه عباس میرزا بود و در روزگار پدر با حشمت اسکندر و عزم افراسیاب شناخته هر کشور
بود و لشکرهای فراوان فراز آذربایجان و خراسان طلیعه هیبت او مشرق و مغرب میرفت با اینهمه برادران او محمد علی میرزا فرمانفرمای
عراقین عرب و عجم و محمد ولی میرزا حکمران خراسان و محمد تقی میرزا حاکم [illegible] مازندران و حسینعلی میرزا فرمانفرمای فارس و شجاع السلطنه
حسنعلی میرزا حاکم طهران و دیگر بهادر برادران چون نزدیک او میرفتند برادرانه سلام میدادند و نایب السلطنه حشمت ایشان را
برعایت میخواست و ایشان را جلوس میفرمود و همچنان محمد شاه غازی آن هنگام که ولیعهد دولت بود در مجالس و محافل از بسیار کس
از اعمام خود فروتر می‌نشست و شایسته نبود تحقیر چرا که منهاد اما ناصرالدین شاه که خدایش نیز ناصر و معین باد از کودکی در ولایت عهد
جمله [illegible] هیچیک از شاهزادگان [illegible] ایران [illegible] حضرت او در حضرت جلوس نکردند و در تحیت پادشاهان
کردند و بحشمت پادشاهی در او نگریستند و حشمتش بلند تا روز بالیده همی شد تا در سال هزار و دویست و پنجاه و سه هجری که
امپراطور ممالک روسیه سفر ارمنستان کرد و محمد شاه غازی آهنگ هرات میداشت حضرت ولیعهد بکارپرداز طریق ایروان
بپرداخت امپراطور روسیه را دیدار کرد و چون هزار و دویست و شصت و یکسال از هجرت پیغمبر قرشی سپری شد بفرمان محمد شاه
غازی ولیعهد خورشید مهد دولت ایران را [illegible] بود مجلس جشن عروسی گستردند و دختر شاهزاده احمد علی میرزا را
از بهر او طلب کردند و در وقت کار رسم و بزم [illegible] در ایوان خورشید [illegible] افشانی و در میدان جمشید [illegible] افشانی بود
در پشت [illegible] قلعه قاآن و صورت حاتم را بسخره
شمردی و هم بفرمان محمد شاه غازی در سال یکهزار و دویست و شصت و سه هجری سفر آذربایجان فرمود و کار مملکت و حدود
و ثغور آن اراضی را انتظام کرد و شرح این وقایع تمامت در ذیل تاریخ محمد شاه مرقوم افتاد مع القصه حضرت ولیعهد در مملکت
آذربایجان نافذ فرمان بود تا در سال یکهزار و دویست و شصت و چهار هجری چنانکه مذکور شد شاهنشاه غازی محمد شاه در شب ششم
شوال از این سرای پر ملال بجهان جاوید انتقال یافت و دولت [illegible] و سلطنت [illegible] خویش ودیعت کرد

اختلاف کلمه امرای ایران در دار الخلافه طهران و تدبیر فرمودن مهد علیا دختر کبری در آن داهیه دهیا

چون شاهنشاه غازی محمد شاه قاجار در قصر محمدیه رخت بدار القرار برد ملازمان حضرت هم در آن شب
عریضه نگار کرده نزدیک مهد علیا دختر کبری والده شاهنشاه منصور سلطان ناصرالدین شاه انفاذ داشتند

خدمتش

خدمتش نخستین قصه این داهیه را با فرزند خویش مکتوب کرده بدست مردی تک سیر روانه آذربایجان داشت و [illegible] سپیده صبح
سر بزد [illegible] از قصر نیاوران بقصر محمدیه کوچ داده و چون در اطراف قصر محمدیه در حومه شهر اوباشان [illegible]
بنهب و غارت [illegible] کمر استوار داشتند [illegible] اختلاف کلمه داشت امرای
بزرگان ایران و چاکران سلطان را اینک بیم است و همچنان از شورش مردم کرمان و فتنه خراسان [illegible] سلطنت فرزند
هراسان بود [illegible] وزیر کار آگاه [illegible] حفظ
حوزه مملکت و تقویم قوایم سلطنت برخاست اگر چه برادرانش مانند سلیمان خان [illegible] و عیسی خان ایشک آقاسی [illegible]
بودند و در تقویم خدمت شاهنشاه ایران در [illegible] مهد علیا [illegible] بعضی از امرای دربار
طریق موافقت [illegible] اما در خدمت شهریار کمر خدمت
بسته [illegible]
عقد و اعصاب [illegible] خیر خواه پادشاه [illegible] سپاه [illegible] هوای
دل خویش [illegible] شاهزاده علیقلی میرزا [illegible]
[illegible] بزرگان درگاه [illegible]
از ایشان [illegible] خاطر [illegible] چنان خطر عظیم
[illegible] شاهنشاه غازی [illegible]
چنانکه مرقوم شد [illegible] شاهنشاه [illegible]
[illegible] بزرگان درگاه [illegible] از خشونت طبع او در تعب [illegible] دل قوی
کرده و در مخالفت [illegible] میرزا یوسف مستوفی الممالک و حسینعلی خان ایجوان باشی و [illegible]
وزیر مختار دولت روس [illegible] قواد سپاه و بزرگان
از وزارت و امارت [illegible] زحمت و محنت [illegible]
پس در کار دولت [illegible]
[illegible] وزیر مختار [illegible] وزارت [illegible] کشید زیرا که
[illegible]
[illegible] میرزا یوسف مستوفی الممالک
[illegible] صدر الممالک [illegible] حسینعلی خان میر [illegible]
و آقا بهرام [illegible] حسینعلی خان ایجوان باشی [illegible] قراباغی

[illegible] دیگر از علمای حضرت باهم حلیف گشتند و چنان نهادند [illegible] بوزارت حاجی میرزا آقاسی [illegible]
و هر کار پیش آید باهم یار باشند سلیمان خان [illegible] و [illegible] خان ایشیک آقاسی باشی نیز با ایشان [illegible]
با جمله [illegible] عریضه [illegible] شاهزاده ملک قاسم میرزا [illegible] حضرت مهد علیا [illegible] و مرا با زخم زبان [illegible]
[illegible] حاجی میرزا آقاسی [illegible] قوت مقاومت نمانده است اگر از پی فرصت [illegible] وزارت [illegible]
چاکران [illegible] شاهنشاه منصور [illegible] حاجی میرزا آقاسی [illegible]
[illegible] او هرگز قدرت اقامت نخواهد داشت چهار پنجاه تن از بزرگان چاکران [illegible]
بزرگان [illegible] هر کسی [illegible] خواهند شد و [illegible] پراکنده
خواهند گشت پس با شاهزاده ملک قاسم میرزا [illegible] از اقالیم [illegible] پادشاه خواهند
و سلطنت [illegible] دولت [illegible] از [illegible] گروه سواران و پیادگان [illegible] زیرا که
در دولت [illegible] سواران و دلیران بسیار [illegible] فراوان باشند و هرگز در میان ایشان کس
سلطنت [illegible] دولت [illegible] سلطنت [illegible]
[illegible] با مردی دانا
کودک [illegible] پادشاه [illegible] هزار و سه هزار [illegible] چرا باید داد با اینکه [illegible] سرباز
[illegible] از این زر [illegible] سرباز [illegible]
[illegible] و سه هزار تن این سربازان را چون [illegible]
اگر خواهند چنین کنند [illegible] تیغ تیز ایشان [illegible] و اگر خواهند چنان کنند [illegible] تیغ تیز ایشان [illegible] داشت
[illegible] دولت [illegible] سلطنت [illegible] مردم [illegible] ضعیف [illegible]
که [illegible] دولت [illegible] زر و زیور [illegible]
[illegible] حضرت پادشاه حاضر [illegible] بتوانند گفت [illegible] توانستند
[illegible] از شاهزادگان و بزرگان و امیران گروه گروه پیوستند [illegible] پادشاه خواهند
[illegible] پادشاه [illegible] باشند و [illegible] فدای او را داده در میان [illegible]
[illegible] هر که [illegible] بخشد و اگر خواهد [illegible] باید [illegible] چه [illegible] چه [illegible] داشت
مرد [illegible] روز [illegible] را از حضرت پادشاه پراکنده
نخواهیم داشت مع القصه چون [illegible] شاهنشاه [illegible] شاهزاده ملک قاسم میرزا [illegible] درگاه [illegible]
[illegible] در حضرت پادشاه [illegible] تفصیلات [illegible] حاجی میرزا آقاسی را

از مسند وزارت

مخالفت [illegible] با حاجی میرزا آقاسی

از مسند وزارت فرود [illegible] از [illegible] کلمات [illegible] در قصر [illegible]
سراپرده [illegible] حاجی میرزا آقاسی در قلعه عباس آباد [illegible] جای داشت
[illegible] چاکران دولت جز سهراب خان گرجی و حاتم خان [illegible] که
باستظهار او [illegible] ممالک ایران [illegible] در دارالخلافه جای داشتند [illegible]
[illegible] مردم [illegible] حاجی میرزا آقاسی [illegible] اگر چه [illegible]
رضا نمیداد [illegible] مردم [illegible] ظلم [illegible] روا میداشتند
[illegible] شهر [illegible] بازار [illegible] پرده [illegible] مستور
[illegible] مرد مظلوم [illegible] غضب و سخط
[illegible] حاجی میرزا آقاسی [illegible] گروه چندان از در جسارت
بجسارت خلق دلیر [illegible] در میان برزن و بازار [illegible]
[illegible] قبل از وفات شاهنشاه [illegible] از این مردم [illegible]
روز [illegible] تقی خان معمار باشی [illegible] از حضرت پادشاه
فرمان رفت [illegible]
پادشاه [illegible] تعطیل داد [illegible] شاهنشاه [illegible] حاجی میرزا آقاسی در قلعه عباس آباد پناه جست
سپاه [illegible] طهران [illegible] در شهر طهران جای داشتند و [illegible]
[illegible] از مردم بازاری [illegible] بیرون جستند و [illegible]
[illegible] شمشیر و خنجر [illegible] ثروت
[illegible] دروازه شهر بیرون [illegible]
[illegible]
[illegible] حاجی میرزا آقاسی چون
در قلعه عباس آباد [illegible]
[illegible] شاهزاده عباس میرزا [illegible] عباس میرزا را [illegible] در عباس آباد [illegible]
[illegible] شاهنشاه ایران [illegible] دارالخلافه [illegible]
[illegible] عباس میرزا [illegible]
[illegible] حاجی میرزا آقاسی [illegible]

نفی نوشت که مکتوبی بر جبال ... [illegible] شاه جمجاه بر جنت ... پیوسته شد و حق نعمت او
بر ذمت این نمک‌خواران ثابت است پس واجب نمود بر طریق اتفاق بسر بریم و از نفاق بر حذر باشیم و خزانه و اثاثه
سلطنت را محراست کنیم تا شاهنشاه ایران از آذربایجان به دار الخلافه طهران کوچ دهد و نواب فلان ... [illegible]
او مجلس تعزیت حاضر شده و در تحویل جسد مبارک پادشاه ... چند نفر ... میرزا ... همه روزه از شهر طهران
مجلس تعزیت ساخته بود و موافقت امرا را الحق شناخته ... گشت هنوز حاجی میرزا آقاسی ارکان ... و حکم با ... دست
باز ... کارداران دولت ... چنان ... تیمور پاشا و محمود پاشا و چند تن دیگر از اعیان
ماکو ... حاجی میرزا آقاسی ... کلمات را ... امرا را در قلع و قمع
او تحریک ... آگاه گشتند ... نشسته بلیغ محمد حسن خان
سردار ... مکتوب حاجی میرزا آقاسی در مجلس امرا قرائت شد در میان ... بلاد و نعم
افلاطون شاهزاده فریدون میرزا و بهرام میرزا ... در میان میرزا محمد خان کشیکچی باشی و شاهزاده
بهرام میرزا ... مناقشه ... نزدیک ... کشیکچی باشی چند ساعت از ... [illegible]
جنبش ... وزرای مختار روس و انگلیس نزدیک ... پیام ... وزارت
حاجی میرزا آقاسی ... تا شاهنشاه ایران برسد ... حکم کند روا
خواهد بود ... ابلاغ این سخن ... ساخته جنگ
باید بود چون کار ... مهد علیا ... [illegible]
و حاجی میرزا آقاسی ... شاهنشاه غازی ... عزت و عزه
سکرات ... امروز ... [illegible]
و ... مهد علیا ... وزیر مختار روس و انگلیس ... [illegible]
... شاهنشاه ایران ... مهد علیا ... حاجی میرزا آقاسی ... [illegible]
... مهد علیا ... حاجی میرزا آقاسی ... [illegible]
... [illegible]
... [illegible]
و از حکم مهد علیا ... [illegible]
این وقت ... [illegible]
... شاهنشاه ... [illegible]

وزرای مختار ... حضرت مهد علیا ... گشتند
و در ... حاجی میرزا آقاسی ...
و چنان ...
...
... در ایران ...
...
نشنیده‌ایم

دارد

دارد ... وزیر مختار ... نزدیک ... اجازت ... که وقتی ... شهر رسید
حاجی میرزا آقاسی ... کتاب ... [illegible]
... [illegible]
حاجی میرزا آقاسی ... [illegible]
و ... شاهزاده عبد العظیم ... نور الله خان شاهسون ... [illegible]
... [illegible]
... شاهزاده عبد العظیم نور الله خان شاهسون ... نور الله خان
... مهد علیا ... حاجی میرزا آقاسی ... [illegible]
... نور الله خان شاهسون ... نور الله خان
شاهسون ... حاجی میرزا آقاسی ... حضرت عبد العظیم ... [illegible]
دیگر شاهزاده ... حاجی میرزا آقاسی ... [illegible]
... حاجی میرزا آقاسی ... [illegible]
... وزیر مختار روس و انگلیس ... [illegible]
عبد العظیم ... [illegible]
... ایران ... [illegible]
... وزیر مختار روس و انگلیس ... [illegible]
... [illegible]
... [illegible]
... [illegible]
... [illegible]
... شاهنشاه غازی ... [illegible]
... [illegible]
... شاهنشاه ایران ... [illegible]
... [illegible]
... مهد علیا ... [illegible]

تا الکفایه و صحیح تر آنکه جدار الملک آید پس امین اعظم بصلاح و همراهی شهزاده علیقلی میرزا ظل السلطان رفت و پشت سر قم را
همراهی درگاه خط نهاده و خاتم بزرگ و هر [illegible] غلامان را به جمیع ارقام تجدید احکام کرده و معادل صد هزار تومان
زر مسکوک از خزانه دولت برگرفته [illegible] همراه برداشته [illegible] و حاجی [illegible] خان را [illegible] فراشباشی [illegible]
بر حاجب الدوله [illegible] دیوان روانه گیلان داشتند و عباسقلی خان جوانشیر [illegible] قراول خاصه [illegible]
تا مبادا کسی [illegible] که در مزارع و قری [illegible] از مردم [illegible] پراکنده کنند [illegible]
[illegible] لشکریان را علف [illegible] شاهزاده عباسقلی میرزا برادر [illegible] علیقلی میرزا از اصفهان [illegible]
میرزا [illegible] خان که حکومت اصفهان [illegible] دیوانه را [illegible] دارالخلافه [illegible] شاهزاده [illegible] کرمان [illegible] تا مبادا
راه [illegible] از سوی [illegible] جدار الخلافه رسید [illegible] جعفرقلیخان قراجه داغی را [illegible] بیرون [illegible]
تا هر جا خزانه را [illegible] طهران [illegible] جعفرقلیخان [illegible] برفت و با خزانه باز طهران شد و این هنگام
چون در میان امرا [illegible] صدارت عظمی [illegible] دیگر مناقشه [illegible] در این امر
[illegible] صدر الممالک [illegible] صدر اعظم ایران [illegible]
حاجی میرزا آقاسی را [illegible] پس [illegible] امرا [illegible] خان [illegible]
امیر [illegible] حاجی میرزا آقاسی [illegible] جواب [illegible]
اموال او را [illegible] صدر الممالک [illegible]
تا شاهنشاه ایران رسید [illegible] خان [illegible] کار
از [illegible] دارالخلافه [illegible] سپهدار [illegible] از
کارداران دولت [illegible] محمد حسنخان سردار [illegible] حکومت عراق [illegible] و مردم
[illegible] عبدالله خان [illegible]
[illegible] عراق [illegible] عبدالله خان [illegible] عراق را
جدار الخلافه [illegible] استقبال شاهنشاه ایران روانه آذربایجان [illegible] طهران [illegible]
عیسی خان [illegible] دارالخلافه [illegible] میرزا مسعود وزیر دول خارجه [illegible] ایران [illegible]
با سپهدار [illegible] سپهدار [illegible]
کار [illegible] معادات و مباینات میان
این [illegible] عراق [illegible]
[illegible] عراق را [illegible]

بلاد [illegible]

بامر پادشاه طلب [illegible] در سلطنت ایران [illegible] خواهند [illegible]
[illegible] دولت را [illegible] خزانه دولت [illegible] برگرفتند
[illegible] حاجی میرزا آقاسی [illegible] صدر اعظم [illegible]
[illegible] ارک [illegible]
[illegible] ارک [illegible] و چون [illegible]
شاهنشاه [illegible] حاجی میرزا آقاسی [illegible] عباسقلی خان [illegible]
حسین پاشا [illegible] حکومت [illegible] فرمان عباسقلی خان
[illegible] سپهدار [illegible]
[illegible] طهران [illegible] محمد حسنخان سردار [illegible] حسین پاشا [illegible]
[illegible] اموال [illegible] میرزا [illegible]
وزیر لشکر [illegible] شاهنشاه ایران [illegible]
[illegible] دارالخلافه
[illegible] وزیر لشکر [illegible] طهران [illegible]
پادشاه [illegible] طهران [illegible] دارالخلافه
مردم [illegible]
[illegible] صدارت [illegible]
امرای لشکر [illegible] وزیر لشکر [illegible]
[illegible]
در [illegible] دارالملک [illegible]
[illegible] دولت [illegible]
[illegible]
دارالخلافه [illegible]
[illegible] پادشاه [illegible] شاه شهید آقا محمد شاه [illegible]
[illegible] پادشاه [illegible]
عصبیان [illegible] الکوه [illegible] حضرت [illegible]

آمدن [illegible] ارکان دولت [illegible] دارالخلافه [illegible]

و روز سه شنبه بیستم شهر شوال وارد طهران
گشت و امروز [illegible] دارالخلافه
که چهارم محرم [illegible]
[illegible] تا کنون
[illegible] و چهار روز
[illegible] بالجمله

[illegible] جعفر [illegible] امرا در [illegible]
[illegible] مخالفت [illegible]
[illegible]

جنبش کوه بر زیادت آنکه مذمت اش لاجرم وزیر لشکر با رکن السلطنه در آمده بفرمان مهد علیا در عمارت خورشید فرود شد
و کارگذاران مهد علیا او را اعلان بپذیرفتند و مجلس او را خورش و خوردنی از مطبخ خاصه نهادند بزرگان دولت و اعیان حضرت
همه روز و همه شب بر درگاه او انجمن شدند در این وقت از محضر حلقه ارک و مجلس الکار شهر فرصت او را قوت بر زیادت
بعد و اقتحام مردم در نزد او هر ساعت بر افزونی همی شد امین صدر الممالک مشورت امر وزارت اعظم را امضا جز این کار نداشت

در ذکر طغیان و عصیان سیف الملوک میرزا و گرفتاری و حبس او بفرمان مهد علیا بتربیت سلیمان خان قاجار

چون بعد از فوت شاهنشاه غازی قبله ملوک در دار الخلافه تهران تسلیم داشته ترکمانی بر جانب شده مسالک را بر مردم ممالک کوه
و از معابر مقابر ساختند مهد علیا نصرالله میرزا شاهزاده عطیه را فرمان کرد تا سلیمان خان قاجار با جمعی از لشکر سوار از دار الخلافه
بیرون شد گرفتن سیف الملوک میرزا را که از بیم سلیمان خان با چهار صد تن سواره قاجار راه برگرفته تا حدود قزوین براند و تحصن
قبایل ایران را از قتل و غارت برگرداند در راه کار روا نیابد را کشته داشت در این وقت خسته سیف الملوک میرزا ظاهر گشت
اما سیف الملوک میرزا سر افراز شده از آنجا که فطرتش بود و بیست و دو سال از عمر سلطان ... روزگار بسر برده و ایام عشرت بانشاط و بسیار اتفاقات
و شاها داشتن قوی ... از مهد علیا ... روزگار ... داده و بیم ... بسیار ... جهت ... عالم ... ساخت
با جمله ظاهر سلطان فراوان خود سیف الملوک را مسرور کرد که بعد و دولت او از نیکان ... و بطرف ... بهم بخواهند السلطنه
عمل برادر ... و اب السلطنه او را مانند ... از ... جمع ... و ... بر شاهنشاه قاجار میرزا شاه
... او ... فرمان ... از وفات محمد شاه ... سیف الملوک در مخالفت ... بیازی
بهم ... سلطان ... بر ... و بر قطع ... دولت ... و فرمان کرد او را در قزوین برده
جای داده ... در ... شده ... دار الخلافه ... داشتند
و روزگار خود را با الطاف ... سیف الملوک میرزا ... بود و ... انفاقات
و دولت ... فرمان شاهنشاه قاجار ... ممالک ... بود تا شاهنشاه ... و دولت
و آگاه گشت ... در این وقت سلیمان خان قاجار در محال ... سیف الملوک
... قزوین بیرون ... و میان قبایل قزوین ... سکون داشته ... کرد در
مجلس قزوین ... شاه ... سه هزار ... تومان ... داشت ... را نیز
... داده میان قبایل آورد و ... خزانه ... بر او ... خیالات ... بود و
نهاد ... مجلس ... دولت ... اعتماد ... داد ... از ... دور
... سلطنت ... بر ... سیاه ... شاهانه ... داشت
و بر سر هر ... چون پادشاه ... فرمان پادشاهانه داد ... در کاب ... او

دار الخلافه

در تهران خواستن دار الخلافه ... را تا مهد علیا ... و دیگر جای علم نیز
سلیمان خان قاجار ... در این وقت ... و چهار هزار دینار زر بر فتراک
بسته داشت و طریق دار الخلافه میگرفت و چون سیف الملوک میرزا اشارت او را حاضر کرده ...
در ... و ... مردم ... کرد ... چون برگشت سلطنت ... این زر را از خزانه ... برسانند
و ... این زر را ... از ... بهم ... فرمان ... القصه سلیمان خان کتاب
او را جواب باز داد ... سواران قاجار ... تا ... و سپاه ...
سلیمان خان ... با سیف الملوک میرزا ... قبایل قزوین ... سیف الملوک میرزا ...
و ... را از ... سپاه ... پادشاه ... در ...
... سیف الملوک را ... بود ... و زر و سیم او را ... چون لشکر
... سیف الملوک را ... و طریق فرار ... داشتند
سیف الملوک ... طریق ... و ... بود ...
... سواران قاجار ... ستاره ... از دنبال او شتاب گرفتند و او را با چند
از ... خود ... و ... چون بفرمان مهد علیا امین خان ... باشی
... شاهنشاه ایران ... سلیمان خان ... محبوب ...
... حضرت ... سیف الملوک میرزا را با قید
و بند ... حضرت مهد علیا ... مهد علیا
که در این وقت سلیمان خان ... سیف الملوک ... در ... او را ...
الخلافه ... سلیمان خان قاجار ... در دروازه ... بود ...
... طریق ... ان ... زیست ...
شاهنشاه ایران ... سلطنت ... و ...
... القصه ... مجلس ... و تاج ...
... سلطنت ... تمامت ... ایران ... شاهنشاه ...
... در این وقت در میان ... ایشان
... سلطان ... خزانه ... جلوه ...
... شاهنشاه ایران ... در ...

... سیف الملوک ... سلیمان ... در ... مهد علیا ... حضرت ... و ... سلطنت ... عبدالله ...

شورش مردم بروجرد بر جمشیدخان ماکوئی

حکومت جمشیدخان ماکوئی بود از خبر وفات شاهنشاه غازی آشفته گشت و جمعی مردم ایلات از جانب ماکوئی خاطر
رنجیده داشتند مردم بروجرد نیز بلیتی و کینه جمشیدخان برخاستند و امیر نظام جمشیدخان بیرون بروجرد در محال
سیلاخور و اراضی بختیاری تابع بروجرد مسکن داشت با اراده و بازفرود دسته ای ایلات را که از کند روز
میگذاشت پیش از آن که او را جا بجا ماند مردم آن اراضی از وفات شاهنشاه آگاه شوند ناگاه بروی تاختن کردند
مردم و مال او را بگردانیدند در پایان امر جمشیدخان از آن مهلکه با تنی چند بجان نجات یافت و ملالت حال
شاه خاطر ایلچی بود از تعب و طلب سببی در روشنه [illegible] کوشید و [illegible] گرفته برگشت و بگونه [illegible] تا طهران
کوچ داد و او نیز بتبلیغ محمد حسین خان سردار ایروانی فرموده شد و دیگر محب علی خان ماکوئی و امیر نظام [illegible] حکومت

شورش مردم کرمانشاهان بر محب علی خان ماکوئی

کرمانشاهان داشت مردمان آن بلده نیز از او دلتنگ بودند چون خبر فوت شاهنشاه غازی را بشنیدند بروی شوریدند و [illegible]
از مردم او را خود داشته [illegible] محب علی خان با معدودی از او باز [illegible] شده راه آذربایجان برداشت
و در عرض راه [illegible] شاهنشاه منصور پیوست چنانکه در جای خود مذکور میشود و همچنان از این پیش شرح رفت جعفر خان

استیلای کردستان

[illegible] شاهزاده [illegible] رضاقلیخان والی [illegible] جار الخلافه [illegible] کارداران دولت او را
[illegible] داشتند و چون [illegible] از وفات محمد شاه [illegible] خاطر خویش بود [illegible]
[illegible] پیوسته شده و ایشان
[illegible] راه کردستان پیش داشت و در عرض راه [illegible] ایشان [illegible]
[illegible] کردستان [illegible] مردم [illegible] خویش انجمن کرد و بقصد [illegible]
لشکر کرده [illegible] قراگوزلو و فوج قراگوزلو [illegible] کردستان [illegible] فرمان [illegible]
[illegible] ایشان را قوت مخالفت با رضاقلیخان نبود لاجرم در قلعه سنندج محصور شده و بحراست [illegible] داری
پرداختند [illegible] خبر ایشان [illegible] شاهنشاه ایران ناصرالدین شاه فرمان کرد تا [illegible]
[illegible] با مردم [illegible] راه برگرفته [illegible] بشکرگاه پادشاه پیوسته شد و از آن پس فرمان رفت تا رضاقلیخان را نیز [illegible]
داشته بطهران آوردند چنانکه در جای خود مذکور میشود

در ذکر آشفتگی مملکت فارس و شورش مردم شیراز بر حسین خان نظام و خاتمه امور ایشان

چون شب سه شنبه ششم شوال شاهنشاه غازی از این سرای فانی رخت بیرون برد این خبر موحش بروز جمعه یازدهم
شوال بشیراز برسید حسین خان آجودانباشی ملقب بنظام الدوله در این هنگام حکومت مملکت فارس داشت و چون [illegible]
این خبر [illegible] بزرگان فارس را انجمن کرده گفت شاهنشاهی [illegible] رخت بست و شاهنشاهی جوان بتخت نشست
آن روز را تعزیت [illegible] هنگام نام سلطان ناصرالدین شاه را بر سیم و زر نقش بند و روز دیگر مجلس تهنیت کرده

ازان زر و سیم نو

ازان زر و سیم نو بنام شاهنشاه نو بدل کرد و پیشکش لایق انفاذ حضرت شاهنشاه ایران داشت و آن شب را در ارض [illegible] در کاشانه
و چون میرزا [illegible] امیر نظام در آن وقت امور جمهور را زمام داشت و با حسین خان بمخاصمت دیرینه در طلب انتقام بود
[illegible] میرزا [illegible] جواب [illegible] شیراز شتاب داد و مردم شیراز را بمخاصمت حسین خان [illegible]
[illegible] داشتند [illegible] کارداران دولت [illegible] یکباره [illegible] بهانه [illegible] شدند
و آن وقت صد تن [illegible] زده و [illegible] توپ [illegible] فوج [illegible] با چند [illegible] عزیز خان [illegible] و امیر نظام
در حضرت شاهنشاه منصور [illegible] بازار [illegible] داشت و قبل از این [illegible] سعید [illegible] سرباز [illegible]
توپ و [illegible] بحکم حسین خان [illegible] تا آن [illegible] کنند و صد تن سرباز [illegible]
مع القصه [illegible] محمد [illegible] سعید [illegible] سرباز [illegible] گرفته [illegible] و آلات حرب [illegible]
[illegible] داشت [illegible] شهر شیراز [illegible]
طریق مخاصمت می سپرد و آن وقت در مخالفت حسین خان [illegible] پس [illegible] از مردم [illegible]
[illegible] هزار کس انجمن که در یک [illegible] سعید [illegible] سرباز [illegible] قوام الملک
نیز از شهر [illegible] مردم فراهم کرد [illegible] و در دفع [illegible] حسین خان [illegible]
[illegible] حسین خان را پیام کرد [illegible] شهر و بزرگان [illegible] انجمن کرده [illegible]
[illegible] از خطا [illegible] در این مجلس شوری [illegible] تا فرجام کار [illegible]
[illegible] عزیز خان [illegible] این [illegible] بر این [illegible]
که آن پادشاه و حسین خان را بحکومت [illegible] تاج و کلاه گشت و ما چه دانیم که شاهنشاه ایران [illegible]
برما فرمانروا [illegible] حسین خان طریق دارالخلافه برگیرد و ما را بکار خود باز گذارد [illegible] سلطان و صدور
فرمان [illegible] خواهیم کرد [illegible] اگر حسین خان [illegible] کند [illegible] قوام الملک
[illegible] مجلس [illegible] حسین خان [illegible] دولت [illegible] آیم
[illegible] اگر [illegible] حسین خان را [illegible] کند
[illegible] کارداران دولت [illegible] حضرت [illegible] در افکند و پیام کرد
[illegible] سعید [illegible] سرباز [illegible] ایشان را [illegible]
[illegible] سرباز را تسلیم [illegible]
[illegible] تواند [illegible] خویش را [illegible] الله [illegible]
مرا مهلت [illegible] عزیز خان شب هنگام نزدیک این [illegible] و انجام [illegible]

حمله کرده گفت عزیز با پدر جای پدر و محمد تقی سلطان هم از بزرگان تو رضا داده ام الحق و حسب [illegible] تو را شهر کجی وارد گشت
این کار با کار ما هیچ کرد این جنگ جنگ از هر پس رواج خمس است گفت ارقم انه در هر سخن غلبه تو را اقبال و این جمع
قلع و قمع کرد هیچ نباشد هر که گفت با هم باشند الحال برخیزد و خانمان تو مغرور آن گاه و دلیلان گرد آمده [illegible]
سخنان ارشد غفلت بجوش کرد سرداران را از جنس با ساختند آلات حرب و ضرب بازداد و دولت از توپخانه و قورخانه
برداشت و عزیزخان را با جنان آورد و مسجد ... توپخانه و قورخانه برداشته با خط احمد سام بر بازار بر جنب شیراز
کرده با تاقی حسین خان محمد و چند سپاه و جنگ از ایشان در جنب و مبارزت دلیران روز و شب و سپاه بر سید
و اکثر دلاوران حسین خان وقت فرار آمده و جمعی از محمد ۱۱۴۱ شیراز گشت سپاه فرستاده از دهشت آمد
و روز دیگر این بیگلربیگی سعید کرده که در پس آنکه آفتاب بر زد [illegible] نخستین سه هزار تن
تفنگچی به مسجد وکیل در رفت و در آن مسجد سلطان فیروزکوهی و کیل مرد تفنگدار را در آن مسجد رابع و مساجد بلوک بیست پاره
پاره کرده و از ... محاصره کرده بازار وکیل ... عمارت در آورده ... حسین خان از توپ
گرفتار شده ... عزیزخان در کمال شجاعت و جلادت کار به ... آن استوار کرده و حکم داد تا توپچیان
در مسجد با گلوله توپ ... برده مسجد را از مردم شیراز پرداختند و لشکر خویش بر بام مسجد راست کرده
در هم مبارزت سه تن از ایشان و چند تن از مردم شهر ... موافقت چنین چهار روز ... دیگر باره جمعی از
مردم شهر بازار و گیر ... و پهلو ... فرود گرفتند و به حرب ... تا در بام بازار سنگر گرفتند
عزیزخان با فوج تفنگچی ... بر بام بازار ... کار زار داد و مردم شهر را بقوت جلادت
قهر کرد و بر بام بازار نیز سنگر ... توپ ... در هم جنگ سه تن از ... از مردم شهر
عرضه دمار گشت ... محمد خان پسر ... بلوکات ... مردم نظاری مغرور گشت
و میان ... خویش را ... عمارت حسین خان و عزیزخان ... مردم شهر بسیار ... و آواز
عزیزخان ... و توقف ... شاهی ... بنام ... توپخانه را فرو گرفته ... بر کاشت
... حسین خان ... شهر ... مع القصه در اطراف ارک ... مردم شیراز ...
سنگر ... روز ... الفریقین حرب قایم بود و بیشتر ... سنگرها ... از سه فوج و چهار
فوج مسافت ... چنان ... مردم شهر ... عزیزخان ... حاضر ...
کنند و این جنگ ... خاموش ... الخاقان شهنشاه ایران منشوری ... فرمان ... فرمان ...
باشند ... عزیزخان ... بیرون شد
... مردم فارس ... و دانم ... [illegible] ... لاجرم ... بیرون شد

[illegible]

عزیزخان جنگ در انداخته و لشکرها حمله داد و حسین خان قزوینی او آواز توپها را انتظار خانه چون ... افتاد
و صد تن مجروح گشت و از انبوهی حمله ... توپ و تفنگ کو شرزه عزیزخان گشت ... کابل ارک شتاب گرفت
مع القصه چون ... این فتنه در نزد کارداران دولت سمر گشت ... اعیان فارس منشور کرده و دیگر گرد فتنه نگردند و حسب
فرمان امیر ... شاهنشاه منصور ... نواب ... الخلافه ... منشور ... گرفته بسوی
شیراز در ... آمده ... امیر الخلافه احمد خان ... ما مور شد شیراز
سوق کرده ... این فتنه ... احمد خان ... اعیان فارس ... م
شاهنشاه آگاه شده از جنگ ... احمد خان ... مردم را ...
... فارس ... حسین خان را ... جنانکه مرقوم میشود

فضلعلی خان بیگلربیگی کرمان در عشر اول رمضان ... بلوچستان ...
درانها ... بزرگان ... درم ... خاطر داشت ... در نزد
کارداران ... حکومت یزد نیز ... یزد را ... کارداران ...
از کرمان ... عدل پادشاه ... فضلعلی خان
پسر ... محمد علی خان را ... نیابت ... کرمان ... بود ...
و خود ... یزد راه ... جلادت ... کرد ... مبارزت گشتار
داد و ... کرمان ... شاهنشاه ... شاه ...
رفسنجان ... فضلعلی خان ... از
وقوف فضلعلی خان این ... کرمان ... ابراهیم ... عبدالله خان صارم الدوله ...
عزل فضلعلی خان ... کرمان ... جانب
دیگر ... فوج ... محمد علی خان ... منصب ... خاطر گرفت که
سرداران را ... محمد علی خان ... فوج ... محمد علی خان
خاطر ... نخستین
با ... فوج ... صارم الدوله ... منصور گشت
و ... صارم الدوله ...
هلاک ... صارم الدوله ... برکاشت و مردم از

چون ... با توپخانه ... [illegible]

[illegible]

محمد ناصرخان

گرفتاری محمد ناصرخان ایشیک آقاسی باشی

محمد ناصرخان ایشیک آقاسی باشی قاجار ... [illegible]

[illegible]

بلهار بختیار جنگ نموده

دعوا کرده داشت و چنین بلهار حکومت این شهر برقرار بماند [illegible] و طریق [illegible] کرده بود و بدین وقت
مرعی [illegible] رسید و مشعوف داشت [illegible] خان پسر ابو [illegible] خان و اسمعیل خان [illegible] و اکنون [illegible] فوج [illegible] است
[illegible] فرمان [illegible] رسید و مکتوب چند از [illegible] شهر آورد از جمله اسمعیل خان [illegible] میرزا اسمعیل
[illegible] غلام [illegible] اورا [illegible] بر سر [illegible] میرزا اسمعیل
[illegible] شهر [illegible] غلام [illegible] ملا [illegible] از علمای آن بلد است پناهنده گشت
و تخته شهر [illegible] ملا [illegible] رفت [illegible] و از این [illegible] اقامت [illegible]
[illegible] میرزا اسمعیل [illegible] مجتهد [illegible] پناهنده است [illegible] مردم
[illegible]
[illegible] کارداران دولت [illegible] حکومت [illegible]
[illegible] سید جواد [illegible]
رسید و آن وقت [illegible] صفیخان [illegible] مردم شهر [illegible]
[illegible] میرزا [illegible]
در کمال [illegible] میرزا اسمعیل [illegible]
[illegible] و آن وقت [illegible] شهر [illegible]
[illegible] میرزا اسمعیل [illegible]
[illegible] میرزا اسمعیل [illegible]
[illegible] غلام [illegible]
[illegible] میرزا [illegible] رسید [illegible]
[illegible] میرزا اسمعیل [illegible] جان [illegible]
[illegible] میرزا اسمعیل [illegible] حکم داده
[illegible] میدان [illegible]
[illegible] صغیر و کبیر گشت [illegible]
[illegible] کارداران دولت [illegible] شهاب الملک [illegible] صفیخان
[illegible] حکومت [illegible] صفیخان [illegible]
این قصه معروض درگاه شاهنشاه ایران [illegible] شاهزاده [illegible] حکومت [illegible]

در ذکر اغتشاش شهر یزد و طغیان اشرار آن بلده و غلبه محمد عبدالله بر انجماعت

در زمان دولت شاهنشاه غازی حسینعلی خان معیرالممالک حکومت یزد داشت و چنین [illegible] رکاب [illegible]
[illegible] شاهنشاه [illegible] و حکومت [illegible] کارداران دولت [illegible]
[illegible] آن بلده [illegible] عبدالرضا خان [illegible]
طلب داشتند [illegible] طهران [illegible] شاهنشاه [illegible] جهان [illegible] یزد [illegible]
[illegible]
[illegible] شهر [illegible]
[illegible] خان [illegible]
[illegible] خان [illegible]
[illegible] عبدالرضا خان [illegible] خان [illegible]
[illegible] شاهنشاه [illegible] شاه [illegible] خان [illegible]
[illegible] دارالخلافه [illegible]
[illegible] شهر [illegible] مردم [illegible]
[illegible] عبدالله [illegible]
[illegible] عبدالله [illegible] محمد [illegible]
[illegible] حکم [illegible]
[illegible]
[illegible] طهران [illegible]
[illegible] شاهنشاه ایران [illegible]
دارالخلافه طهران [illegible] خان حکومت یزد [illegible]

در ذکر جلوس شاهنشاه ایران السلطان ناصرالدین شاه در تبریز و سفر کردن بطهران و وقایع آن روز در دارالخلافه

چون شب سه شنبه ششم شوال شاهنشاه غازی محمد شاه قاجار [illegible] ارکان دولت [illegible]
مملکت در دارالملک طهران اقامت داشتند [illegible] ولیعهد [illegible] محمد سلطان ناصرالدین شاه [illegible]
[illegible] شاهنشاه [illegible]
[illegible] شاهنشاه [illegible] از [illegible]

اگاه کنند با جمله تخت نامه دالغورکی وزیر مختار روس به نشکوف واز تبریز قصد بود رسید مهر شاه
محمد شاه بحت بر این است و مرض او چنان صعب افتاده و طبیبان دانشمند از مداوا و معالجت او دست
باز داشته‌اند انشکوف وانوقت در نعمت آباد از ییلاق اوزان دست جمع این مکتوب برخواند
بر اسب اعوار بر نشسته شتاب کنان به تبریز آمد و در شش ساعت از شب یازدهم شوال به دیدار سلطان ناصرالدین شاه حاضر
شد و به بستیاری دربان و حاجب معروض داشت و او را امر ورود بجای افتاد و او را به جنب خوابگاه اراه بنشاندند
و تا بدینجا اختتام لازم شاهنشاه اجازت کوتاه بر یک ساعت پس مجلس را از طیلسانه بپرداخت و انشکوف جمعون
نامه را انشکوف ساعت و شاهنشاه ایران را آیت یزدان بود چنان که پاره‌ای جامه‌ای بسیج آشفته ازان گشت و انشکوف را
رخصت انصراف داد و از پس او کس بطلب میرزا فضل الله نصیر الملک که در آن هنگام منصب وزارت داشت
و او را حاضر کرد قصه این عارضه با او حدیث کرد نصیر الملک از مضامین این خبر بی‌اندازه همی خواست
دیوانه شود و از هوش بیگانه گردد شاهنشاه با او نهیب زد که با خویش باش و از خوابگاه بیرون آی
او را از پریشانی خرد مردم را از این کشف مردم عاقل آگاه است ورد هر که رأی جماعت غایت حقد خویش رو
پوشیده نماید و از طریق حزم و روبت ... اگر چه در محبت پدر با محمد شاه در گاه در تمامت عمر
را تعزیت گوید و تسلیت فرستند ... باشد ... عراقی ... در تمام ملک
از الف فرو گذاشت ... را قدر و ارج ... و ... گوی ... که آن را جای درست است
و گسسته را با جنب خویش بر نشینیم و بتادار الخلافه برانیم و در تخت ملک جای کنیم چه مردم ایران را خاطر ...
و چشم ... روش ... حرکت حشمت سلطنت بی نقصان باشد باید با قورخانه و توپخانه و لشکر لایق
بدار الخلافه کوچ داد اگر چه خارج از ... ما ... ببرم ... هزار ... در نزد
کنجور حاضر ... تا ... و لشکر و بسیج ... نصیر الملک ... نفرت ... رسید و ... خویش
شد ... ملک او ... در کتاب تاریخ شاهنشاه ... محمد شاه ... هم ...
در حسب فرمان ... نصیر الملک ... اسمعیل خان ... و بازار و
ارزن ... فراهم ... بدهند با عداد لشکر و بسیج ... کشتی ... بنمایند تا در ... روان
... دارند ... تا ... توپخانه ... و قورخانه ... فرمان ... تا از ...
و فوج ... کرده ... روز دوازدهم شوال ...
... همی بود ... نصیر الملک ... رسید ... نوشته
شاهنشاه غازی ... شده و ... سلطان ناصرالدین شاه ... و همچنان

حاجی میرزا

جلوس شاهنشاه ایران در تبریز

حاجی میرزا آقاسی که ... خان ماکوئی ... سردار ... بود فرستاد و او نیز در نوبت مرض شاهنشاه
به سلطان ناصرالدین ... شاه ... راه ... و ... نایب ... نامه ... سفارت انگلیس نیز
برسید و ... مرض شاهنشاه خبر آورد ... روز دوازدهم شوال ... رسید و ... و مهد علیا ...
خان ... کتاب ... شاهنشاه ... در شهر تبریز ... در بوقت ...
دول خارجه ... شاهنشاه ایران ... سلام ... بباید ...
شاهنشاه ... و فرمان ... توپ ... حاضر ... و چهار هزار سوار ...
و شاهسون ... تهیه ... شدند ...
ستاره شناسان ساعتی فرخنده و مبارک اختیار کردند و در سال هزار و دویست و شصت و چهار هجری ...
چهاردهم شوال ... در دار السلطنه تبریز بر تخت سلطنت جلوس کرد و تاج ... علما و فضلای
آن بلد و ... بزرگان ... حاضر ... جلوس ... تحیت ... فرستادند
و از شاهزادگان بزرگ حسین میرزا ... شجاع السلطنه و ... میرزا حسام السلطنه ... آستانه شاهنشاه
و شادمانه گشتند ... میرزا تقی خان وزیر نظام ... خان مشیر الدوله ... از ... بزرگان ... بودند
... و ... لشکر ... و فرمان ... میرزا جعفر خان ... در تبریز ... امور دول خارجه ... مکتب
باشند ... اولیای دولت ... وزارت ... میرزا آقاسی امارت
بلدان ... ایران ... از طریق ... فرمان ... و کجا ... واقعه ...
... و ... فرمان ... که ...
... از ... دیوان ... شاهنشاه
در ... چشم ... و ... حساب و ... خان ...
... که ... در ... شاهنشاه ... میرزا آقاسی
... فرمان ... و ... شمشیر ... الماس ... شاه ... تشریف ...
میرزا تقی خان وزیر نظام ... روز نوزدهم شوال
ده هزار ... سواره و پیاده ... شاهنشاه ایران از تبریز بیرون شده در ... بسیج ...
... فرمان ... چهار ... توپخانه ... هزار ...
... بسیج ... ایران ... عراق ...
... که ... است ... و ... است

بشد و قصه کرامت خویش را از مای بزرگان ... وزرا و شاهزاده عبدالعظیم نیز بسر منزل آشتنه و خروج سیف الملوک میرزا با دعوت
ملکانه و سلوک او را تا بر نوشته که هم اینجا نوشته شد پس شاهنشاه ایران روز دیگر از باغ کرج کوچ داده بسعد آباد براند و از آنجا با جهان
آمده میگذرد و از راه قزوین با سواره طالش الحاق یافت و از آنجا با جمعی از بزرگان ساخت و هم از آنجا بر دروازه لشکرگاه کرد
و احمد خان نوائی با پسر ... ایلخانی را مامور کرد تا از پیش روی سفر کند و در هر منزل علف و آذوقه سواره و پیاده را آماده دارد
و سپاه و حشم نیز حاضر کند تا فرمان دهد موکب شاهنشاهی بر کنار شهر ارکان بشود در آن وقت چنین میرزا تقی خان امیر نظام جای دیگر جای داشت و علیمردان خان نیز ... گذشت بیگلر بیگی سپاه ایران تا فرمان بخورد میرزا تقی خان وزیر نظام به همراهی در سفر
در تجهیز لشکر تقدیم خدمتی کرد و در وقت ... فرو دار کار و اداری ... استوار شد تا منصب و لقب محمد خان زنگنه امیر نظام
شود و این از منصب جلیل امیر نظامی یافت و در این روز بزرگ گذشت و در این شاهنشاه بکار بزرگ پیش آمد زیرا که حاجی میرزا آقاسی
از وزارت شاهنشاه غازی محمد شاه خراج ایران چنان تنزل کرده و تنزل و سرتنزل و اکرام و اجلال مردم فرو داشت و اهل لایق ... گاه
خروج ایران از دخل ایران بر زیادت بود شاهنشاه ... آن ... گذشت چه از پیش برفت تو ندیم مسعود وزیر کار کوشش بود
وزیر نظام علاقه ... با حکم حکومت و اکابر کار ... اهل بیعت ... اعیان از شاه ... حق ... نمی باشند و اکابر ... ایران
نیز ... و عصر رعیت را گران کند و در ... حساب ... پی ... راست و از مسائل مردم ایران ... و
بحرونه خلق و خشونت خلق و کدورت خوی و غلظت طبع بر ... اختیار کند ... لطف ... شکره
چند ... نیز ضعف بر آن ... و حشمت ایران و نعمت فقیران ... نکته کند و ... ایشان را با ... ایشان
امتحان بخبیه ... تا چون قطع ... شاهزاده مسعود کند ... ایشان ... و چون ... بر دیر ... کشته ... بر
از خاطر ایشان حوالی کرد و ... در جمع و خرج ایران ... برابر ... چند در میان ... ایران ... سر
در ... میرزا تقی خان امیر نظام ... که در میان بزرگان ایران صدارت ... وزارت ... بمیر ... و
هنوز ... و از کارها ... ذکر کرد ... خاطر شاهنشاه ... از دل پادشاه را با ملکوت ... راه ... شد
و ... دل ... پیش ... ملوم بشد ... شاهنشاه ایران دل ... صدارت اعظم را بمیرزا تقی خان مفوض داشت و
داین ... که گویش نامبردار ... چه عدد عدلیا ... و تمامت شاهزادگان و قاطبه ... بزرگان و جمهور قواد و
سپاه و ... در ... نیز ... چه ... شاهنشاه ایران بحضور ... که ... حرکت
لشکر ... انگلیس ... از ... اکنون ... خان ... با ... جهان ... عدلیا
و ... با ... و هزار و ... سوار از دار الخلافه تا جمع ... راه ... و پیوسته لشکرگاه گشت
و ... و تفصیل آن در تاریخ محمد شاه مرقوم شد و از ... در حضرت مامور باقامت
در قم گشت و ... تا جمع ... سلطنت ... از ... به ... از قم بیرون ...

دانند

دانند و در اینجا ... از راه قزوین ... بحضور ... لشکرگاه که شاهنشاه ...
که ... فرمان داد ... حضرت راه بر ... حسینی ... اعلان ... در تحت ... او ... کر
... منشور صادر کند و جهان ... شاهنشاه ... را بر ... تا ... قم کوچ دهند و در ... سکون ... نیز
... از قلم ... را با خود ... او را ... فرمان داد و چون ... جز در رکاب
میرزا آقاخان وزیر لشکر دار الخلافه ... و امرای درگاه ... از ... داشت که ... شاهنشاه
... موکب شاهنشاهی ... دار الخلافه ... را ...
... لشکر ... شاهنشاه ... دار الخلافه ... وزیر لشکر گفت
... ایران ... کار ... اقامت ... کار ... اقامت
... شاهنشاه ... در ... را
هیچ ... وقت ... حضرت ... چون ... سفارت ...
انگلیس ... سلطنت ... دولت انگلیس ...
... ابلاغ این خبر ...
... وزیر لشکر ... از این ... وزیر لشکر چون در میان
... دولت انگلیس ... امرای ...
چرا ... حضرت ... سفارت ... انگلیس و ...
... حضرت ... خلاف ...
... شاهنشاه ... و در ایام ...
... تاریخ محمد شاه ...
... شاهنشاه ...
... سلطنت ...
اکنون ... سلطنت ...
... سلطنت خسرو خان ...
... خسرو خان ...
... شاهنشاه ...
... سپاه ...

و پیاده را از نشیمن شاه حضور عبور داد هم ... میرزا محمد خان ماکوئی چنانچه مذکور شد از اینکه ... شاه ... پادشاه پیش فرمانفرما
گردن ... حکم طلب حضرت آمدن او موجب ... گشت فرمان رفت تا او را ماخوذ داشته بند بر نهادند و ... حضرت
وزارت او را از گرفتند الخاقان فوج ... مامور ... از کجا فرمود و انواع ... او را ... حضرت بکارند
تا موقعی ... ساخته مخوف ... و عم خویش عبدالله میرزا ... گردانید و او را
و تیر ... از وزارت او ... الخاقان ... بسیار ... فوج ... قزوینی ... و الوی
... قزوین ... عمارت ... و چون ... علامت ... مامور به توقف
در قزوین ... خوانده ... ایام ... میرزا ... قزوین ... طرقی دار الخلافه ... مردم طهران
تمامت شاهزادگان و جمهور ... اعیان استقبال شاهنشاه را ... محمد حسن خان سردار ایروانی
... از در ... سلطانیه ... آمده ... قانون ... اکرادی ... از
... مالیات ... محمد حسن خان ... و دیگر مردم فوج ... شتاب
... و ... الخاقان ... میرزا شفیع صاحب دیوان ... سلطانیه تا ختم
... سلطان ... و مواکب شاهانه ... مراسم التعزیه
... سلطانیه ... و ... اعلام ...
... سلطنت ... پادشاه ... سلطان ...
در ... صدر الممالک ... صدر اعظم ... وزارت ...
... شاهنشاه امیر نظام ... مقام او
... امارت نظام و صدارت اعظم خاص او ... صدر الممالک و ...
... امر ... حکم پادشاه ...
... دیگر ... ذیقعده الحرام ... شاهنشاه ایران ... طهران ...
... خلعت ... ذیقعده ... سلطنت
... ستاره ... صد ... و ... و ... دقیقه
از ... شاهنشاه ... تخت سلطنت ... میراث ... فرمود و تاج کیانی را که ...
... میران ... گوهر ... تاج ...
... و ... داده ...
... ماه ... حضرت

دولت بسته ... التحیة و تهنیت ... منیره ... گشتند ... شرفیاب ... در میان جلوس
مبارک ... و تبارک ... رسوم ... میرزا تقی خان امیر نظام ... حضور ... تمام ... منصب ...
خلعت ... رسید ... صدارت اعظمی امیر نظام ... امور ... خاتم ... آمد
و از پس آن روز پنجشنبه بیست و چهارم ذیقعده الحرام شاهنشاه ایران بار عام ... و ایران بزرگ ...
... تاج ... کامیاب ... و از پس آن ... امیر نظام ...
... وزارت ... نظم مملکت و تقویم امور سلطنت ... محمد حسن خان ... شاهنشاه ...
معمول ... الخاقان بزرگان ایران ... در حضور خویش ... حاضر ...
... بفرمود ... امیر وزارت اعظم ... حکم ... خواهید ...
... مملکت ... حکم ... فرمان ... رضا دادند ... حضرت
... امور جمهور ... نظم ... و ... وجهه ... ساخت
... کشور ... لایق ... شناخته ... کار کشور
... لشکر ... وزیر ... بود ... لشکر ... نظام ... در تحت
فرمان وزیر لشکر ... و ... شناخت ... بود ... یافته
امرای ... وزیر لشکر ... طریق موافقت ... و ... داد و پیمان
استوار ... امور مشورت ... مقدم ... مملکت ... سپهسالار ... ولت ...
... اوراد ... ابواب ... خاصه ... صمیم ... و ... امور ...
... حضرت ... اعلی ... ایشان ... حکم ...
... طبقات شاهزادگان بزرگ ... سپاه ...
... رسوم ... عطیات ... تشریف ... بیوتات ... همگی را ... تحفه
... با آنکه ... شاهنشاه ... منصب استیفای ... بزرگ ... حضرت ...
... اقالیم سبعه ایران ... زبان ... روایت ... قریب
و بعید ... بار عام ... ملاقات ... که ... وقت ...
... حضور ... رسید ... بیانی ... زبان ...
رقم ... حقیق ... خدمت ... هزار تومان ... رسوم ... بیوتات
الا آنکه ... هم ... وزیر لشکر ... زحمت ...

مع القصه کار به [illegible] که چنانکه جمع و خرج خراج ایالات را با هم برابر برداشت از پس آن نظم طهران و امصار پرداخته
اصلاح و ایوان شاهنشاه ایران فرمان کرد تا اسکندر میرزا بحکومت قزوین روان شد و میرزا موسی مستوفی نقش وزارت قزوین یافت
و ایشان در عشر آخر ذیحجه بجانب مقصد شتافتند و شاهرخ میرزا پسر حسینعلی میرزا فرمانفرمای فارس مأمور بحکومت
کاشان گشت و محمد کاظم خان پسر محمد حسین خان کاشی بوزارت او نامبردار آمد و در خدمت او طریق کاشان برگرفت

در ذکر شورش مردم خراسان بر شاهزاده حمزه میرزا و قتل حاجی میرزا عبدالله متولی باشی و جمعی از [illegible]

از این پیش در ذیل تاریخ شاهنشاه غازی محمد شاه قصه خراسان و اتفاق شاهزاده حمزه میرزا با [illegible] و هزیمت [illegible] حسن خان سالار
تا بدانجا که سالار و جعفرقلی خان کرد شادلو [illegible] و شاهزاده خان قاجار در کار با جان [illegible] مرقوم شد هم اکنون این تاریخ از آنجا که
باز رشته فراز می آید الغرض شاهزاده حمزه میرزا با محمد علی خان [illegible] از مشهد مقدس بجانب بجنورد [illegible] و مصطام خان [illegible]
با [illegible] باز در ارک مشهد [illegible] نیابت حکومت خویش [illegible] تفویض کرد و او با مردم آن بلده کار بعدل و نصفت
همی کرد [illegible] لشکر [illegible] دیگر [illegible] در حضرت [illegible] هم [illegible] مصطام خان [illegible]
چون حمزه میرزا از بجنورد مراجعت کرد [illegible] عزارت [illegible] و [illegible] جمعی [illegible] او [illegible]
یافته [illegible] و حمایت مصطام خان [illegible] حمزه میرزا او را [illegible] مصطفی قلیخان [illegible]
[illegible] از مشهد [illegible] سر [illegible]
دولت [illegible] شهر [illegible] مردم [illegible]
[illegible] حمزه میرزا چون [illegible] سپاه [illegible]
[illegible] مردم لشکرگاه [illegible]
[illegible] مردم خراسان [illegible]
[illegible] حمزه میرزا [illegible]
[illegible] حضرت رضا علیه الصلوة والسلام [illegible]
مردم شهر را [illegible] در تحت قبه مبارکه [illegible]
[illegible] حمزه میرزا [illegible] حسن خان سالار [illegible] جعفرقلی خان [illegible] لشکر [illegible]
[illegible] مشهد [illegible] حمزه میرزا
[illegible] خراسان [illegible]
[illegible] ابراهیم خلیل خان [illegible] لشکر [illegible]
[illegible] جعفرقلیخان [illegible]

عراقه و خراسان

عراقه و خراسانه باستقبال [illegible] جعفرقلیخان [illegible] لشکر خویش را [illegible]
[illegible] لشکر [illegible] عراقه و خراسانه [illegible]
[illegible] جعفرقلیخان [illegible]
[illegible] عراقه و خراسانه را در میان [illegible]
[illegible] قلعه [illegible]
[illegible] ابراهیم خلیل خان [illegible]
[illegible] سپاه خراسان [illegible]
[illegible] لشکر [illegible]
[illegible] محمد علی خان [illegible] خراسان را [illegible] لشکرگاه
[illegible] مردم خراسان [illegible]
[illegible] مشهد [illegible] قتل عبدالله خان [illegible]
[illegible] لشکر را حمزه میرزا [illegible]
در موقف [illegible] از تحت قبه مبارکه [illegible]
[illegible] حمزه میرزا [illegible]
[illegible] حمزه میرزا [illegible]
[illegible] قبه مبارکه پناه برد [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] ابراهیم سلطان [illegible] حمزه میرزا [illegible]
[illegible] مشهد [illegible]
[illegible]
[illegible] میرزا عبدالله [illegible]
[illegible] مسجد [illegible]
[illegible] مسجد

[illegible] در هر خانه و محوطه ترکمانان منزل برای خود ساختند و بعضی از جماعت برای جرأت آورده نشستند و نیز دیده بانان بر برج و باره و حصار و دروازه‌ها را به جماعت دستگیر نمودند و متعهد ساختند که هر گروهی از ایشان از این مملکه بیرون جسته در صحن قبه مبارکه پناه جستند هم ایشان که رحمت نیاورده حکم داد تا ابواب صحن مقدس را مسدود نمودند و چند روز ایشان را به آب و نان بگذاشتند تا ناچار تعلق و اسیر رضا دادند و آنگاه بیرون شده نیکو نمود و آنجای را از بیرون بر دو برج‌ها ترکمانان فرو گشتند و گروهی را در حمام خیابان سنگ چوبها و [illegible] محبوس نمودند چون از این کار بپرداخت میرزا علی ابن داراب جنده تر نزدیک سالار فرستاد و دیگر از بهر چه نشسته [illegible] طریق شهر بر گیرد که کار بر او راست است شاهزاده حمزه میرزا در کمال [illegible] [illegible] مردم شهر و قتل و نهب برادران ... [illegible] بطرف شهر راه بر گرفت و مردم شهر چون این خبر بدانستند سپاهی از سواره و پیاده انجمن که از شهر به استقبال جنگ بیرون شدند و در کمال [illegible] لشکر شاهزاده [illegible] و چند نفر شتر و [illegible] لشکر ساخته از جهت شهر نمودند و از این نصرت مردم شهر در جنگ شاهزاده دلیر گشتند و آنگاه چون حمزه میرزا از آب شهر رو کشید و به طرف راه بر گردانید و از دامن کوه سنگ طرقی که به قلعه ارگ مشهد در رفت و قلعه ارگ را جای کرد و دیگر لشکریان در بیرون دروازه ارگ لشکرگاه کردند و لشکر از بهر یاری سپاه برآوردند [۳] حمزه میرزا چند کرت رسل به شهر فرستاد و مردم شهر را بیم و امید پیام داد با شد و بهر جهت حقیقت مردم طریق اطاعت و انقیاد گیرند هیچکس او را اجابت نکرد و چند تن از رسولان او را اجازت مراجعت نداد ناچار روزی دیگر لشکر را فرمان یورش داد و بازاران از محلت و شهر سر برتافت آنگاه بر دو شهر در رسیدند و آن محلت را با بازار و حمام شاه فرو گرفتند و چند توقف آنجا را ماه [illegible] به غارت درآوردند و [illegible] حمام بسیج کردند و سوی اجابت نمودند اهالی شهر چون این بدیدند از بهر حفظ زن و فرزند و اموال و اثقال خویش با جماعت اشرار و اهل بغض و فساد متفق شده و از فراز بامها و پس دیوارها بمدافعت و مبارزت قوم آنگاه گردند و جمعی از بازار را متحول ساخته ایشان را هزیمت دادند و با دو روز قلعه ارگ بیامدند و از بهر آنکه از آن پس بازاریان را قوت یورش نماند خندق در میان شهر و قلعه ارگ حفر کردند و لشکری محکم برآوردند شاهزاده حمزه میرزا در خشم شده حکم داد تا توپها از جانب شهر فراز کردند و چند روز و چند شب چون باران بهار ترک برکت به آن شهر ببارید اما از طرف حسن خان سالار چون مخالفت با حمزه میرزا را در قوت ندید مردم ارض سرحس بود آنست جعفر قلیخان کرد شادلو را روانه هرات نمود تا از یارمحمد خان والی هرات استمداد کند و لشکری درخور جنگ حمزه میرزا با خود بیاورد لاجرم از ورای جعفر قلیخان از راه بیکلو برسید و خبر آشفتگی مشهد را بر سانید لاجرم شاه و خاطر گشت و ترکمانان را نیز فرمود تا کوچ داد و در میر قراولان در میان قبایل آنجا آن حال آن بیکلو داراب خان و دیگر قورشید خان در طوایف سرخس

حکم را ابونه بر داشته با ده هزار سوار ترکمان با بهمک عتاب شتوب شتاب به شهر مشهد براند برادر و ده او مردم مشهد بجلاوت بر زیادت گشت و در شهر را نیز تحت فرمان خویش کردند و حمزه میرزا و لشکر او را یکباره حصار دادند در این وقت از برای آذوقه و علوفه کار بر لشکریان صعوبت یافت گاه گاه بترکمانه در بازار بقلع و قرار بشهر در رفته و قوت چند روزه بدست کرده در جهت بازار کسی ننمود و با مردم شهر ستیز نداد و از جانب دیگر سواره و اطراف لشکرگاه از ترکمانان گشت و گذار سپاهیان را تا طلب آذوقه بیرون شدند با ترکمان هم دستی می‌کرد و دلاور حسن خان ارگ قلعه فرمان داشت که با چندین کاتب لشکرگاه یورش برد و در زخم گلوله توپ بیافکند و بر شد و روی شش هزیمت کشتند [۳] در میان چنان دامنه بزرگی خبر وفات شاهزاده عباس میرزا در شهر مشهد پراکنده گشت سالار این خبر را طلیعه اقبال دانست و مردم هرات دار قدیم دولت او تا در چنان شده و هم در این وقت مرتضی قلی آنان و جعفر قلیخان کرد شادلو با یار محمد خان افغان والی هرات را با لشکری بجانب جنس [illegible] بود و سالار کوچ سیده چه این خبر بر خاطر لشکر عراق و آتشکده کرد و حمزه میرزا یکباره در شکفت و صارم گشت علف و آذوقه چنان تنگیاب شد و از بازار ایشان بیشتر رفت و گوشت اسب در جز قوت نکرده و در شش ماه چون علوفه نبود فرادان [illegible] از بیرون و هوای قلعه شدت [illegible] گشت [۳] مع القصه یار محمد خان با تفاق جعفر قلیخان ... از اراضی جام قطع مسافت کرده و از جانب جعفر قلیخان [illegible] نوشت نکته بر نزدیک شاهزاده حمزه میرزا فرستاده و چنان نمود که مخالف بود سالار آمده ام و جهد کوشم صلح ... و [illegible] و دولت ... اگاهی مکتوب با سالار گرد و فرود آمد [illegible] سرای ... در میان شهر معتبر بنار ... حسنخان سالار ... مشهد ... در میان شهر ... اطراف ... سالارات در میان شهر با ساداتان از دروازه شهر بیرون شده ... یار محمد خان ... حمزه میرزا ... روز دیگر ... با لشکری ... بیرون ... و لشکریان ... چون یار محمد خان ... اگر بشهر در آید و در حریم [illegible] ... راه بر گیرد ... بیرون مع القصه روز دیگر مردم شهر ... یار محمد خان با جعفر قلیخان ... در شهر ... قلعه ارگ ... برکت ... جعفر قلیخان ... ارگ ... اگر چه ... قوت مخالفت ... نداشت ... قطع مسافت ... راه ارگ ... شهر ... ارگ برفت و از دروازه ارگ ... استقبال ... و مردم شهر چون ... جنگ ... دوام ... یار محمد خان ... کوه ... مردم شهر را ... دولت ... یار محمد خان ... حمزه میرزا ... اظهار اطاعت و انقیاد کرد و جعفر قلیخان نیز ... یار محمد خان ... افغان را ... بقلعه ... گلستان رفت و ... علوفه و آذوقه ... این هنگام مردم شهر ... و دیگر ...

اما یار محمد خان با جعفر قلیخان ... میرزا ... فرمان ... حمزه ... [illegible]

بسیار ... فرمان [illegible]

بانگ پای نخواسته در برگاه و کیسه او تعبیه شده و چند روز دیر چون یار محمد خان از ارک بیرون شد باید از غلات
و حبوبات چیزی بارک رساند سالار از مردم لشکر ساز که با آهنگ جنگ او باخت و همراه لشکر بکو برسد
دیوار که مهردار در آمد و در میان آتش نزدی صعب رفت و مردم از کشش و کوشش بسیار نصرت با مردم شهر افتاد
یار محمد خان و افغانان چنان هزیمت شدند و در کارخانه خود آگاه گشته راه ارک بر او بستند حمزه میرزا چون این خبر بشنید بدو
تا از میان ارک توپچی را باز شتاب زده بیرون ساخته و یار محمد خان در آنچه او را با افغانان بارک در آورده ابواب
امانت لشکریان در کار مشهد منگر افتاد یار محمد خان در حضرت شاهزاده معروض داشت و صواب است که از پی کار
هرات رهسپار شویم و زمستان [illegible] علوفه و آذوقه لشکر ایران [illegible] از خویش کفایت کنم تا الله
شاهنشاه ایران در تخت ملک جای کند و در زمستان بهاری [illegible] با سپاهی ساخته جنگ باز شویم و کار بر مراد کنیم شاهزاده [illegible]
سخن با او [illegible] کشت و [illegible] اشاره کرد و چنانکه [illegible] برگرداشتند [illegible] از [illegible] و نقض بجای
که نهشتند و از آنکه آب برده [illegible] در هم شکستند و [illegible] تا از پی [illegible] دشمن [illegible]
طهارت جعفر قلیخان کردند و در نوقت [illegible] و بجای [illegible] تا شهر در دو پانصد نفر
شتر با حمل آذوقه و یکصد راس اسب و یکصد راس استر [illegible] تا [illegible] هرات کشتند و شاهزاده او را [illegible]
تا شهر مشهد در رفت [illegible] سالار و مردم مشهد پیمان او را [illegible] گرفتار شده [illegible]
دیگر چون جعفر قلیخان از دفع [illegible] حمزه میرزا و یار محمد خان چنانکه توانستند عمارت ارک را ویران کردند
و لشکر شده دارای کوچ داده طریق هرات بر گرفتند حسنخان سالار و جعفر قلیخان نیز با لشکر خراسان در کاخ [illegible]
[illegible] رهسپار بودند تا اگر توانند بلشکر کاه [illegible] حمله میرزا و از اراضی جام [illegible] سالار کابل
نیشابور عنان برگردانیده دو روز با طایفه نیشابور با لشکر خود از [illegible] که [illegible] چشم [illegible] خراسان بتحت فرمان سالار بود
و نیز امیر حملاتی پسر خود را با جمعی از سواران خراسان بجانب [illegible] فرستاد تا آن [illegible] را فرو گرفت و از وی با لشکر [illegible]
مجبور شدند و آن محال را نیز بتحت فرمان آورد

فرار کردن سام خان ایلچی از ازبکان و تقدیم خدمات او به دولت ایران

سام خان ایلچی پسر رضا قلیخان [illegible] ابو الفیض خان بر حسب فرمان مأمور توقف طهران بود هر روز [illegible]
شاهنشاه غازی سام خان با خویش اندیشید و از اینجا متوقف طهران باشم تا شاهنشاه ایران ناصر الدین شاه از اردوی کلان
فراز آید و در بخت ملک جای کند [illegible] چنان [illegible] لاجرم [illegible]
نخواهم [illegible] مشهور خراسان [illegible] و تقدیم [illegible] جای خویش [illegible] حضرت
در صدق [illegible] لاجرم ابو الفیض خان [illegible] از [illegible] راه خراسان بر گرفت [illegible]

تا کار برادر

تا کار برادر برانده در ایام فتنه خراسان و استیلای سالار را در آن مملکت [illegible] تا [illegible] مردم سالار گرفتار شود
سخن در آن جمله شاهنشاه غازی رخصت از بهان بیرون برد و اینک [illegible] سالار این خبر بر [illegible] از دیه بان
سالار و [illegible] و جمعی سام خان [illegible] در خاطر داشتند اتفاق سام خان راه بر گرفتند تا فوت این [illegible] سالار [illegible]
در عرض راه سام خان فرود کرد بطرف محمد حسنخان ترویج راه بر گرفت و همه [illegible] محمد حسنخان را [illegible] کارداران دولت
حکومت جاجرم داشت و در آن جعفر قلیخان کردستان [illegible] قرار داده و [illegible] چون سام خان [illegible]
رسید و در [illegible] محمد حسنخان [illegible] از [illegible] قلعه دولت که [illegible] سام خان [illegible] ابو الفیض خان
[illegible] از چون بیرون قلعه شد و [illegible] قلعه در [illegible] از پس [illegible]
سام خان [illegible] اسب [illegible] و [illegible] قصد ایلچی [illegible] سام خان [illegible]
[illegible] در میان آن مردم [illegible] از طریق دروازه [illegible] گشتند و اسب بر [illegible] از پشت اسب
دست فرا برده [illegible] دروازه [illegible] چنانکه [illegible] فرار شد پس [illegible] برادر خود ابو الفیض خان
اسب [illegible] شتاب زده [illegible] دوازده روز در خانه محمد حسنخان اقامت کرد تا از
کار خراسان [illegible] جعفر [illegible] برادر سام خان طریق اطاعت
و انقیاد [illegible] از دولت [illegible] املاکان پسر سالار را [illegible] امیر املاکان از [illegible]
[illegible] معلوم شد [illegible] سالار [illegible] جاجرم [illegible] حیدر قلیخان
برادر جعفر قلیخان [illegible] حکومت اسفراین [illegible] از مشهد تا اسفراین [illegible]
[illegible] کاظمخان [illegible] کارداران دولت در
[illegible] سام خان ایلچی از [illegible] جاجرم راه
برگردانیده [illegible] گرفتار [illegible] اسفراین [illegible]
قبیله [illegible] سالار [illegible] از میان [illegible]
که [illegible] کاظمخان [illegible] حیدر قلیخان [illegible]
[illegible] کاظمخان [illegible]
از [illegible] حمزه میرزا
[illegible] سام خان از آنجا [illegible] خراسان [illegible] و لشکر [illegible]
[illegible] سلیمان خان [illegible] و سلیمان خان
[illegible] حمزه میرزا [illegible]

خبوشان است کوچ داده و از آنجا نیز بمیرال بسوی مشهد پیش راند و رسولی بنزدیک حمزه میرزا فرستاد و پیام داده و اینکه آتش برفرازیم
و بهر چه کوشید چنانیم و از آن سوی چنان افتاد که حیدر قلیخان برادر جعفر قلیخان شاهلو روزی چند کاظمخان ایلخانی را در بجنورد حصار داده و هم در آن
محاصره او را فریفته جهان داد و اتفاق سالار ساخت چنانکه در پایان کار با فوج ایلخانی و موج عراده توپ از قلعه برون شد و با اتفاق حیدر قلیخان
و جماعتی از قاجاریه شاهلو با آهنگ خدمت سالار رهسپار آمده و چون با ارض ولایت خبوشان رسیده سامخان ایلخانی از این حرکت
با لشکر خود راه بر ایشان تنگ کرد و کاظمخان را پیام فرستاد که جماعت شاهلو با دولت ایران کمر اطاعت بسته هر کس از ایشان
از اراضی خبوشان عبور کنند هم تو نیز اگر با این جماعت یار شوی از ما برکنار باشی و اگر نه حیدر قلیخان را گرفتار و نزدیک ما شتاب کن تا بجا آنچه
روا باشد چنان کنیم کاظمخان و قومی لشکریان سامخان نگذاشت و آهنگ خدمت سالار بربست لاجرم سامخان امداد لشکر کرده
در اطراف لشکرگاه حیدر قلیخان و کاظمخان بر زده و ایشان را بمحاصره انداخت و ایشان چون راه بازگشت بستند بحث بچاره گشتند
کاظمخان ... داد و از حیدر قلیخان کناره جوید اگر ... بحال اتفاق کو نحست اینکه کی ... حیدر قلیخان را بگیرد و ...
تا او سلامت بجانب بجنورد مراجعت کند و از سامخان و ... بجانب مشهد راه برگیرند و کاظمخان با ایشان طریق مسافرت ... چون ...
در آخر بجنورد ... اگر خواهد نزد حمزه میرزا برود و اگر نه نزدیک سالار ... شد سامخان ... حیدر قلیخان او ...
از حیدر قلیخان ... بمیرسانید ... کاظمخان با ... و ... ترکمان ... کو
و حیدر قلیخان ... ولایت ... بجنورد ... کاظمخان ... نزدیک سالار ...
و کوهی نزدیک ... با اتفاق طریق ... حمزه میرزا و با محمد خان ... نرسیده
لاجرم سالار ... خان چلبی بیگ و محمد خان ... با پانصد سوار روانه ... اینان را بمشهد کوچ ...
حمزه میرزا ... جعفر خان برادر کاظمخان را با پانصد سوار ... کاظمخان بیرون ... از ... بیک محمد ...
نیز رسید کاظمخان ... برادر خود را ... جعفر خان را نزدیک ... او ...
و او را با ... در ... توپ ... بجانب ... نزدیک
سالار شد ... چلبی بیک و محمد خان ... سامخان ایلخانی و سلیمان خان ...
نزدیک سالار کوچ دهند و چلبی بیک ... سامخان ... سالار را ...
نگاه ... اگر ... مشهد ... سالار را از مشهد ...
... سامخان ... نزدیک سالار ...
... حمزه میرزا ... کوچ دادن ...
شد و سامخان ... خبوشان ... حمزه میرزا ... چلبی بیک ... محمد خان
... سالار ... ولایت ... خبوشان عبور دهند سامخان

رفتن کاظمخان ایلخانی نزد سالار

ایلغار چون ... وقوف یافت برادر خود یزدان وردی خان را با لشکری ساخته بدفع ایشان بیرون تاخت چلبی بیک مبادرت او را
در چنین وقت روا نداشت عنان بگردانید و از دیگر جانب راه برگرفت لشکر پیاده سر ولایت ... ملازم رکاب ...
... از کارکنان اتفاق چند تن از اعیان ایشان بدست یزدان وردی خان دستگیر شده با جماعتی از ... در ولایت نیشابور
از تحت حکومت سالار بیرون شد و از ... پادشاه ... فرهاد میرزا ... سامخان ... روز گذاشت

سفر کردن حاجی نور محمد خان سردار و سلیمان خان افشار بخراسان بجهت استمالت جعفر قلیخان و سالار

روز ... ذیحجه الحرام ... مردم خراسان و ... ایشان با جعفر قلیخان و سالار ... کردند و ... کارداران دولت
میرزا تقی خان امیر نظام حاجی نور محمد خان عم سالار و سلیمان خان افشار را ... مردم خراسان و استمالت سالار و جعفر قلیخان
اختیار کرد و ... شاهنشاه ایران فرمان کرد تا ایشان طریق خراسان بر گرفتند و ... مسافت کرده تا سبزوار
براندند و او را ... شاهنشاه ایران ... داده سالار و جعفر قلیخان فرستادند و ...
ایشان ... سالار و جعفر قلیخان از ... حمزه میرزا و ... محمد خان ... رسید
حسین خان سالار ... حمزه میرزا ... خراسان ... خراسان را خاص خویش می پنداشت
اینگونه رسول ... جعفر قلیخان ... در خاطر ... و داشت ... طریق ...
برگیرد ... سالار ... جان ... جعفر قلیخان ... کوچ ... محمد خان
سردار و سلیمان خان ... سبزوار کوچ داده ... نیشابور ... جعفر قلیخان را ...
سلیمان خان او را ... شاهنشاه ... خاطرش ...
... طریق حضرت ... سلیمان خان ... درگاه ...
داشت ... سالار ... سالار ... رسید ...
... سلطان ... ایران ... سالار ...
مع القصه ... سالار ... نور محمد خان و سلیمان خان ... نور محمد خان برادر زاده ...
چند ... سلیمان ...
... خراسان ... حضرت
... ایلخانی ...
... سالار ... دیگر ...
بر ... سالار ...
... جعفر قلیخان ... بر راه ... نور محمد خان

وسلیمانخان و شیار بر کاب ... مردم سرکار چون سلیمان ... مقدم سالار را مغتنم شمرده و او را استقبال
کرده بشهر در آوردند در اینوقت ... سلیمانخان از پیش ... روایت ... سلطان مراد میرزای حسام السلطنه چند
روز در اینوقت حسام السلطنه چنانکه عنقریب مذکور میشود بحرب اعراب و تسخیر بجنورد تصمیم عزم داد و چون امیر جعفر قلیخان ...
خاطر گشت و با لشکری لایق از نزد سالار بدست آوردن ... تا میانه اعراب و بجنورد ... در منزل ...
فرود شد سلیمانخان ... حسام السلطنه نزدیک ... باتفاق او تا بجنورد رفت جعفر قلیخان
در سرحد ... شد و بسیج راه کرده باتفاق سلیمانخان ... از جانب شاهزاده ...
... و ارادت ... از قول جناب ... و در ربیع ... تقرب ...

در ذکر مامور شدن شاهزاده سلطان مراد میرزای حسام السلطنه بخراسان و وقایع آن ارض

روز پنجم ذیحجه الحرام برحسب فرمان شاهنشاه ایران شاهزاده سلطان مراد میرزای حسام السلطنه از دارالخلافه بیرون شد تا بنظم مملکت خراسان ...
و حسنخان سالار را عرضه هلاک ... و اسکندرخان قاجار عمزاده سالار ... امیر نظام ... شاهزاده
... سپاه او همراه گشت فوج ... جعفر قلیخان پسر اسکندرخان ...
... فوج ... سیصد ... فوج ...
... فوج ... سیصد ...
... پانصد ... سیصد ... جعفر قلیخان ...
... پانصد ... چهار هزار و سیصد ... پیاده ...
... حسام السلطنه ... لشکر ... عراده توپ ... قورخانه ... خراسان ...
... مسافت ... بر ... رسید ...
... مشهد ... هرات ... لشکر ... شده ...
... خراسان ... حسام السلطنه ...
... راه ... مردم ... جدا ...
... سپاه ... مردم شهر
... حسام السلطنه
... نزدیک ... پادشاه ... خراسان ...
... ملا حسن ... سالار ... ملا حسن ... داشته ...

از شانزده چهار ... رحمت فراوان ... حسام السلطنه ... خبر ... پنجم محرم ...
... کوچ داده ... لشکرگاه ... مسافت ...
... طریق مسالمت ... خطر ...
... لشکر ... رفع ...
... حسام السلطنه ...
... لشکر ... سالار ...
... شاهزاده ...
... پنجم ... سه ...
... شهر ... لشکرگاه ...
برادرزاده سلیمانخان ... حسام السلطنه ...
... شاهنشاه ایران ... لشکرگاه ...
... مسافت ...
... حسام السلطنه ...
سالار و جعفر قلیخان ... فرسنگ مسافت ...
... لشکر ... توپ ...
... حسام السلطنه ... لشکر ...
... فرسنگ ... لشکرگاه سالار ...
... راه ...
... لشکرگاه ... لشکر ...
... سه ...
... حصار ...
... زمستان ... تسخیر خراسان ...
... محمدخان ... مردم سبزوار ...
... حصار ... لشکر ... سپاه ...
... سبزوار ... لشکر

از ادهم خوانین باز پس شده ... چنان دلیر شده که هیچ سپاه بر ایشان چیره نتواند شد و دیگر آنکه از آثار حرکت کشیده در این وقت
بعید بود که بیگمان طریق اطاعت خواهند سپرد و علف و آذوقه به لشکر خواهند آورد و سپاه سالار دلیرانه از رفتار باز خواهند ماند
و از ایشان سواره و پیاده ... خواهند ساخت ... سپاه ... گرفتیم و ... از در صدق ... نمیدانند در فتح
این قلعه در چنین برف و ... [illegible] ... و این سپاه در این زمستان
از تحصیل قوت و اقامت در چنین ... سامخان ... از اینجا کوچ داد و ... [illegible]
خبوشان ... از بهر لشکر ... آفتاب ... کنند ... این سپاه را خوراک ...
... [illegible] ... لشکر ... سامخان را ...
و از کنار سبزوار ... حسام السلطنه ... از کنار سبزوار کوچ داده طریق
سر ولایت نیشابور ... خبوشان ... محمد خان ... با چهار صد تن تفنگچی تا قلعه جنبرستان
بتاخت چه آن قلعه ... سبزوار ... محمد خان ... [illegible] ... مردم قلعه
در بسته ... [illegible] ... حسام السلطنه ... تسخیر قلعه ...
... [illegible] ...
... [illegible] ... محمد خان ...
... [illegible] ... مردم قلعه ...
... حسام السلطنه ... [illegible] ...
... [illegible] ...
... [illegible] ...
... حسام السلطنه ... [illegible] ...
... [illegible] ...
... حسام السلطنه ... [illegible] ...
... [illegible] ... حسام السلطنه ...
برادر جعفر قلیخان ... [illegible] ...
... جعفر قلیخان ... حسام السلطنه ...
... [illegible] ... جعفر قلیخان ...

فتح قلعه جنبرستان

کارساله

ولت بلو در ... [illegible] ... برادر خود حیدر قلیخان را ... [illegible] ...
... [illegible] ... حسام السلطنه از
... [illegible] ... جعفر قلیخان ... [illegible] ...
... [illegible] ...
... حسام السلطنه ... [illegible] ...
... [illegible] ... حسام السلطنه ...
... تسخیر قلعه جغتای ... [illegible] ...
... [illegible] ... قلعه جغتای ... حسام السلطنه ...
... [illegible] ...
... [illegible] ...
... [illegible] ...
... [illegible] ...
... [illegible] ...
... [illegible] ...
... [illegible] ... حسام السلطنه ...
... [illegible] ...
... [illegible] ...
... [illegible] ... حسام السلطنه
... قلعه جغتای ... قلعه ... و این قلعه چنان محکم است ...
... [illegible] ... قلعه ...
... [illegible] ... قلعه ...
... [illegible] ... حسام السلطنه ...
... [illegible] ... قلعه جغتای ...

مقاتله حسام السلطنه با ... سالار

فتح آق قلعه ... حسام السلطنه

کس طلب ... فرار از دار شاهزاده و آنچه شده قلعه چناران را نیز مفتوح نمودند و سلیمان آقای قلیچ ... فرار کرده به ... پیوست
الحاصل چون ... از لشکر ظفر اثر بر وجه شد حسام السلطنه محمد ابراهیم خان قاجار ... با تمام ... حکومت آنجا باز داشت
و قصد تسخیر سبزوار را در نظر گرفت اما سالار پیش ... سبزوار پیش داشت ... سبزوار ... [illegible]
بیگلربیگی ... جلالی ... در سبزوار ... از اعیان آن ... [illegible]
کتاب نیشابور ... حسام السلطنه ... سبزوار ... و قلعه خسروگرد ... فرسنگی شهر سبزوار ...
لشکرگاه ... روز در آنجا ... همه روزه ... محمد خان بیگلربیگی و امیر ... و شاهزاده محمد یوسف ...
و سلیمان آقای قلیچ و جمعی دیگر از اعیان سبزوار ... سپاه ... شهر
میشدند ... یحیی خان تبریزی ... سبزوار ... [illegible]
طهران رسید ... کارداران دولت ... [illegible]
که ... [illegible] ... جعفر قلیخان حاکم ترشیز ... [illegible]
ملاحظه ... دولت ... حسام السلطنه ... [illegible]
... [illegible]
... حکومت ... حسام السلطنه ... [illegible]
... [illegible]
حسام السلطنه از خسروگرد ... سبزوار ... [illegible]
ارک سبزوار مصطفی قلیخان ... سالار ... یعقوب خان برادر او
از ... مصطفی قلیخان ... [illegible]
... سالار را ... حسام السلطنه ... مصطفی قلیخان ... [illegible]
... یعقوب خان ... حسام السلطنه ... [illegible]
... حسام السلطنه ... [illegible]
... [illegible]
... [illegible]
... [illegible]
دیگر ... [illegible]
و کتاب نیشابور ... حسام السلطنه ... [illegible]

نباشند

نباشند امیرزاده محمد خان بیگلربیگی و شاهزاده محمد یوسف و سلیمان آقای قلیچ و جمعی دیگر از اعیان سبزوار ... بستند
و لشکریان ... حسام السلطنه آوردند شاهزاده ... یحیی خان تبریزی ... بکنده و زنجیر
دار الخلافه آورده ... شاهنشاه ایران ... حسام السلطنه ... سبزوار ... نیشابور ... آمد ...
... حشمة الدوله حکومت نیشابور ... حکومت نیشابور ... [illegible]
... سالار ... حلیمه سلطان ... نیشابور ... [illegible]
... حسام السلطنه ... نیشابور ... [illegible]
... نیشابور ... [illegible]
... [illegible]
... جعفر خان ... بغداد ... [illegible]
... [illegible]
... دولت آل عثمان ... [illegible]
... [illegible]
... [illegible]
... دولت آل عثمان ... [illegible]
... [illegible]
... [illegible]
... [illegible]
... [illegible]
... [illegible]
... [illegible]
فرمان حکومت یزد ... محمد عبدالله ... [illegible]
یزد ... [illegible]
... [illegible]
کارداران دولت شاهزاده خانلر میرزا ... حکومت ... [illegible]
و حکمرانی ... بشاهزاده ... میرزا ... گشت و هم در این سال فتنه قرة العین ظاهر گشت

قصه قرة العین

این زن از ابن تاج نام داشت و او دختر حاجی ملا صالح قزوینی است پدرش بلکه از اجله فقها بود و شوهرش ملا محمد
پسر ملا محمد تقی عمزاده او است و او نیز فضل و کمال داشت و عمش ملا محمد تقی مجتهد است در حیث فضل و تقوی او در
همه بلدان دعوا ر پاکنده است واین دختر نیز با اینکه روئی چون قمر و زلفی چون مشک اذفر داشت در علوم عربیه
و حفظ اخبار و تاویل آیات فرقانیه با حظی وافر بود از او قضا شیفته کلمات میرزا علی محمد باب گشته و از جمله
اصحاب او شده و اندک اندک طریقت او را رواج بیشتر با نسخ شریعت بود است حجاب زنان را از مردان موجب حجاب
شمرده دیگران را باطلاع بر مرد و زن الحجاب کرد که کتاب میرزا علی محمد باب در از زن و فرزند و خویش و پیوند آواره بود و از کمال
شوق هر شیاره را با ماهپاره میپیوسته بار او قضا عاشقان شمع او را پروانه گشتند گاهی او را عبدالله مجر و وقتی شمس الضحی
نام نهادند و عاقبت بقرة العین لقب یافت مجلس خود را چون حجله عروس پیراسته میکرد و خود را چون طاوس بهشت آراسته
میداشت و پیروان باب را حاضر کرده پرده برانداخته در آمد و تخت برفراز بخش جلوس کرده چون واعظان سخن از بهشت
و دوزخ یاد میکرد و از اخبار و آیات شرحی بکمال میراند الغاه مکلف هر که او را مس کند کورت آتش دوزخ بروی
حرام گردد مستمعان برپای میشدند و بپای او سر بر در میشدند و لبهای او را به بوسه رانقی میکرد و لبی میزد و خود ستایشها
او را او بر بار لستان دریغ میزد چهره میسود ملا محمد تقی عم او چون کردار ناهنجار او را شنید که او در طرد و منع پیروان
قرة العین و ائمه مجتهدین دیگر که دین را واجب القتل میدانست بر قدم خویش نیز فتوی راند و جماعت باسلام سپید نام
برادر گشته و در مسجد میان نماز و نیاز مقتول گشت مشتدار کمال زهد و ورع او را بوده میان علمای ایران بشهید ثالث ملقب گشت
اما قرة العین باز چند روز در حسم رشته مرالف که طریق مخالف کرده و از قزوین به بدوی عزم کرده با اصحاب خویش
در زبان دعیان باب بود چندی در عمارت خلوت گورخانه بسر برد و در این سال میرزا احمد شاه علوه چند کوزه خلاف آنیکو نوشت
در مشهد حضرت علیه الصلوة والسلام در گذشت و کلمه قدمات بعده الخلد تاریخ وفات او گشت

ذکر حکومت شاهزاده خانلر میرزای احتشام الدوله در بروجرد و سیلاخور

در ماه قبل از آنکه شاهنشاه غازی وداع اجهان کوید کارداران دولت شاهزاده خانلر میرزای احتشام الدوله را
که آنوقت حکومت همدان داشت طلب نموده با مور بختیاری گذاری مأمور ساخت مدتی در خدمت قبله
الممالک نظام گرد و چون روز نهم شوال خبر پر ملال تحویل شاهنشاه غازی از جهان فانی به جهان دیگر بزرگان
مازندران را حاضر ساخت و گفت آگاه باشید که شاهنشاه ما از جهان رخت بربست و پادشاهی
جوان بجای او نشست اینک از او مأمور کار باب دولت را که لازمه شتاب گرفته و مرا با لزام رکاب
فرمان داده و چون از این سفر مرا به ساحت ناراز الا امکان است مصلحت ... جز آنکه ایشان شاهنشاه
غازی و حکومت شاهزاده را در شیر میرزا بپردازد تا آنون جاگیری از حاضر شدن کلمات پادشاه وقیم حضرت پادشاه

قاقصری ولرزاده و دیگر بزرگان مازندران و تمامی شاد و شادمانه شده هریک جداگانه عذر گناه را عریضه عرض کاه شاهنشاه
نگاشتند احتشام الدوله آنچه را گرفته بود امیر از گناه تا دارالخلافه الحال و فرستاد زاد و زادکان از جریده موکب
شاهنشاه را راه برگرفت و در منزل سیاه دهن قزوین بمقصد بسته و سلطنت قرین و بهروزی و بیمنت گشت
و ملازمت رکاب تا منزل کرج کوچ داد و از آنجا بحسب فرمان شاهنشاه ایران حکومت بروجرد یافت بدانجا
به شهر طهران در آمده بجانب بروجرد شتافت و بصوابدید کارداران دولت بقصد تنبیه گرفتار حسینا نامی که از
قبیله ملازم خدمت او شده بود از زد و بروجرد در بروی آنها بده در باغ شاه فرود آمده بود و بسیار حیله و حسونه خیلاجی
تا قریب خیال که یکدو تیر پرتاب تا باغ شاه بیرون به دیار مسافت ندارد بنا حسینا در آنجا مردم آن قریه را
منهوب ساختند از وقوع این حادثه جهان در چشم احتشام الدوله تار گشته و چاره آن با معدودی از مردم
خود حاضر بود برنشست و چون برق و باد در تاخته جماعت حسونه را دریافت و هم در آن گرمی از راه
برسید پنج تن از ایشان را بزخم گلوله تفنگ از پای در آورد ایشان کوشیدند مردم حسونه چون این کار ... مدتی
منهوب را بگذاشتند و طریق فرار بر داشتند و مردم حسینا از آن پس دست تعرض از اراضی بروجرد
کوتاه نمودند از طرف دیگر انصار رضای دالوند و تمکین آن قاید رجستانی دیگر عمر بعمارت و تجارت بازرگانان
روزگار میبردند و آنوقت خبر ورود احتشام الدوله را بدانستند در قلعه ده کرد سیلاخور متحصن
بودند بر کوه و نام از شاهزاده بردند چنانکه احتشام الدوله از در رفق و مدارا کار کرده با استکبار
و استنکاف ایشان افزوده گشت ناچار در تسخیر قلعه و تدبیر ایشان بکوشید و از بروجرد راه برگرفته
و ملازمان رکاب سلیمانیه نیز جمعی از یاران ملازم رکاب حشم طی مسافت کرده قلعه ده کرد را احاطه داد

انصار رضا نیز از برون قلعه سنگری چند که بدافعت برای شدند شاهزاده چون توانایی فرمان یورش داد
و دلیران حمله افکنده و سنگرها بگرفتند سنگر او در هم شده و او را دستگیر ساختند و در این جنگ
جمعی از سپاه مقتول و گروهی مجروح گشت و آخر الامر گرفتار قائم خان و انصار رضای قلعه کیان را بپای حصار
بلغزید و اگی داد از دروازه و در از لشکرگاه بود که جنگ نزدیک شد چند که گرفته بیش شاهزاده قلعه دار گشت
و روز دیگر قائم خان و انصار رضا را با کنده و زنجیر بشهر آورد و از پس آن جمعی از مردم بیرانوند فیلاوه فرمان پذیر
حسینخان بیرانوند بوده در حوالی بروجرد بنهب و غارت زوار و تجار و بازرگانان روز میبردند احتشام الدوله
جماعتی را بدفع ایشان بفرستاد تا بستن از آن ناقلان طرق و کمر او آمد و استکبار بود حسینه بشهر بروجرد
آوردند پس بعد از بلوغ بعضی از ایشان را عرضه هلاک ساخته و دیگران را مثله کرده و همچنین چون اهالی خان
با جلال بعد از وفات شاهنشاه غازی در حوالی بروجرد آغاز ترکتازی نمود مصدر بسیار شرارت

شطارت بود با بزرگان بختیاری نیز موافقت و دوستی داشت حسام الدوله در مبادی ورود همی خواست که بند
او را از هر راه تشویر داشت لاجرم او را بحکومت باجلال فرمان کرد و تشریف داد و باقرخان
و اسدخان و حاج محمدخان عزیز بحکومت بختیاری فرستاد و ایشان بلوازم پریشان شدند از شهر بجا رفت
وزارت بیفزودند زیرا که اخذ خلعت و اجازت مراجعت را از ضعف حال شاهزاده شمردند
ازین روی یکباره کار عامه شهر آشفته گشت و این انگیخت خاطر شهریان نیز از بیم فتنه بشوراند
حاجی رحیم و یکتن از خویشاوندان حاجی ملا اسدالله مجتهد بود جمعی از اشرار شهر را برگرد خود انجمن
ساخت و در سرایان کوی و بازار مردمان را بر مخالفت شاهزاده تحریض همی کرد و شحنه شهر را ماخوذ
داشته محبوس نمود و بعضی از منشیان دیوان را از عمال حسام الدوله بگرفت و بر مردم غوغا طلب
قسمت کرد شاهزاده در کوی مجرب بود آتش کظم غضب را بزلال صبر و سکون بنشاند
و در دفع غوغای عامه سرا با آلات حرب و ضرب دست نبرد لاجرم چون آفتاب بغروب در رفت
مردم عامه پراکنده شدند و بخانهای خویش در رفتند و انجماعت که آتش این فتنه را دامن
همی زدند معاینه کردند که شاهزاده جوانی بزرگ و حلیت الکه مبارزت و مقاومت نکرد ناچار
صبحگاه عذرخواه گناه خویش آمدند و چندان پوزش و نیایش آوردند که مورد بخشایش گشتند

تحویل جسد مبارک شاهنشاه مبرور از دارالخلافه طهران بدار الامان قم

این پیش رقم افتاده جسد مبارک شاهنشاه غازی را کارداران دولت از قصر محمدیه حمل داده در باغ
لاله‌زار بقانون شریعت بودیعت نهادند چون شاهنشاه منصور بدار الخلافه درآمد و برخی از امور سلطنت
بنظام کرد روز دوازدهم شهر ذیحجه الحرام خویشتن بباغ لاله‌زار در رفت و بزرگان ایران و اعیان چاکران حاضر
حضرت گشتند الغرض شاهنشاه بفرمود تا جسد مبارک جد شاه را بزرگان درگاه برگرفته بر سر دوش حمل همی دادند
و آنکه همی بایست از من بهره توان گفت در زیادت از دیگر مردمان خسته خاطر بودم چه شرح آن را با تصنیف
چندین کتاب و تألیف چندین ابواب نتوان گذاشت با جمله شاهنشاه منصور تشییع جنازه پدر همی کرد تا از باغ
لاله‌زار بیرون شد الغرض چنانکه پادشاهی با سپاهی کثیر جسد مبارک را بدار الامان قم کوچ همی کردند و
در روز چهارشنبه نهم محرم و دیگر در جوار قبه مطهره معصومه بنت موسی بن جعفر علیهما السلام با آیین سلطنت و قوانین شریعت بخاک
سپردند و زر و مال فراوان بفقرا و مساکین بذل کردند اللهم البسه حلل النور و اسکنه
فی حظایر القدس و هم در این سال برحسب فرمان شاهنشاه ایران سلیمان خان خانخانان حکومت اصفهان یافت
و میرزا عبدالوهاب گلستانه متوطن بوزارت او منصوب شده بود از ورود ایشان باصفهان میرزا عبدالحسین را استوار

ذکر حکومت خانخانان در اصفهان

اصفهان

اصفهان که در آرزوی وزارت آن بلده روزگار میگذاشت با میرزا عبدالوهاب از در معادات و مبارات بیرون شد
و از دل خانخانان نیز با میرزا عبدالحسین بود از این روی چون او را از کارداران دولت مشاهدت نمود در خفا بار داد
خانخانان خصوصیتی بر زیادت داشت و از جانب دیگر میرزا عبدالوهاب هم وزارت اصفهان را از شاهنشاه
منصور منشور داشت و نیز دولت پیرامون آورد و در میان ایشان کار بمقابله و مقاتله در رفت و از هر جانب
مردم خویش را انجمن کرده اعداد جنگ نمودند چون این قصه معروض درگاه پادشاه افتاد بصوابدید میرزا تقی خان
امیر نظام چراغعلی خان زنگنه را مأمور فرمود که سفر اصفهان کرده میرزا عبدالوهاب را در خدمت وزارت برپای
کند و میرزا عبدالحسین را بدرگاه آرد چون چراغعلی خان وارد اصفهان گشت بیشتر از مردم شهر طالب جنگ
و کشتن و فتنه مشغول بودند و اهل حرفت و صنعت و بازرگانان حجرات خویش را استوار بسته نمی‌داشتند
میرزا عبدالحسین و نیم دیگر نزدیک میرزا عبدالوهاب انجمن بودند چراغعلی خان با جهد اندیشید که اگر حکم احضار
میرزا عبدالحسین را اظهار کنم چون بی اجازت کارداران دولت در این امر مبادرت نموده بیمناک
شود و یکباره این شهر را بشوراند و موجب شود که سپاهی به کفایت مأمور شده جانبی را تباه سازد لاجرم
بنزدیک خانخانان و آقا سید محمد امام جمعه اصفهان چنین مکشوف داشت که کارداران دولت فرمان
کرده اند که میرزا عبدالحسین بکار وزارت قیام کند و میرزا عبدالوهاب راه دارالخلافه برگیرد و از دیگر
مردم بلاد عمارت چهل ستون اصفهان انجمن ساخته این حکم را بر ایشان القا کرد و اهالی شهر را
آرامش و آسایش داد و بعد از هفته بسرای امام جمعه رفته میرزا عبدالوهاب را بجانب دارالخلافه کوچ داد
و هم در این سال چون خبر انگیختن کرمان در برابر فضلعلی خان چنانکه در جای اشارت شد معروض کارداران
دولت افتاد حاتم خان شهاب الملک با اتفاق علیخان و ابراهیم خان پسرهای عبدالرضا خان یزدی مأمور بنظم
کرمان فرمودند شهاب الملک بعد از ورود کرمان بتحزب امر فضلعلی خان پرداخت از بعد آنکه حکومت
کرمان را از بهر خویشتن همی خواست چنین الخبر بعرض اولیای دولت رسید بر آن شدند و او را بخواندند
و حاکمی دیگر از بهر کرمان برنشاندند پس منشور حضار او برفت و او تا سه منزل کاشان براند و در آنجا منشور
پادشاه بدو رسید که با اتفاق علیخان و ابراهیم خان سفر یزد کند و محمد عبدالله و دیگر اشرار را قلع و قمع نماید
لاجرم حاتم خان طریق یزد برداشت و ابراهیم خان در آن شهر بود پدر بر بدر قوت و طاقت داشت از پیش
او در تافت و کوی سپاری از اشرار از سلاح رفته مجبول بود داشت محمد عبدالله چون قوت در آنجا نداشت بخانه
حاجی محمد کریم خان پسر ظهیر الدوله ابراهیم خان قاجار که از فحول علمای شیخیه است گریخته پناهنده
گشت و از پس آن شهاب الملک نیز برسید و هم در یزد نظام مملکت را جز با حکومت خویش راست نمی‌دید

مأمور شدن حاتم خان بنظم یزد و کرمان

ذکر حکومت شاهزاده اردشیر میرزا در لرستان و خوزستان و بختیاری

و از نظم ایالت بلده چشم پوشیده به صلاح امارت خویش روزگار میبرد به همین نیز معرض گله ولات دولت ابد آثار
ادرار و ادوار اسکونه ایالت طلب کفایت ... [illegible] کناه و دیگر عصبیان با مبلغی زر و سیم مصادره تسلیم داد و هم در رجب
خرج فرمان شاهزاده اردشیر میرزا در حدود با جلادت انباز و فضیلت با دل انباز داشت مأمور بحکومت خوزستان
و لرستان و بختیاری و نظم اراضی جعب ورا مهرمز گشت و سلیمان خان که برادرزاده منوچهر خان معتمدالدوله که
ملقب بسهام الدوله بود بوزارت او وزارت سپاه منصوب شد پس بسیج سفر کرده با یک فوج سرباز کمره و کلپایگان
دو فوج لشکر لرستانی و یکفوج سرباز فریدن و چهار عراده توپ و چهارصد سوار شاهسون و چهارصد سوار چگنی قزوین
و جماعتی از غلامان رکاب پادشاه دولت تا توپچی داشت عراده توپ و قورخانه لایق در عشر آخر ربیع الاول
از دار الخلافه خیمه بیرون زد و بختیاری با اهالی کمره و کلپایگان و خوانسار و چهارمحال و فریدن عبور کرده هر کس
دارالمرز بختیاری را اهالی روی داده بود قلع و قمع فرمود مردم شرور را دستگیر ساخته برخی را هلاک و دو بار
داشت و جمعی را با کنده و زنجیر بر درگاه شاهنشاه فرستاد و هر قلعه و کوشک را راهزنان از بهر خود معقل میداشتند با خاک
پست کرد و قلعه ارجنک را در هوای خاک بختیاری حصن حصین بود ویران ساخت ... با جمعی سکنه آن
و قهر نمود لشکرگاه که از نظم آن اراضی پرداخته ولایت ... لرستان ساخته چنانکه در جای خود مذکور خواهد شد
و هم در این سال شاهزاده بهرام میرزا و در اوایل ... و در میان ... دلیر بود مأمور بحکومت فارس گشت

حکومت شاهزاده بهرام میرزا در فارس

و میرزا فضل الله نصیر الملک وزارت فارس یافت و میرزا محمد مستوفی نوری پسر محمد زکی خان که در آن زمان حسب الحکم
بسیج سفر شیراز کرد و جهان محمد علیخان ایلخانی قشقائی را سالها چند ... مأمور توقف طهران بود در خدمت حضرت
با خانه خویش مراجعت ... امیر نظام شاهزاده بهرام میرزا از کارداران دولت رخصت او را خواستار آمده و شفاعت
او ایلخانی را اجازت مراجعت حاصل شد پس شاهزاده با یکصد تن سواره و ملازمش روز بیست و چهارم ذیحجه
الحرام از دار الخلافه طهران راه برگرفت و بجوار اصفهان ... جهال و ... فارس ...
... داشت و روز چهاردهم محرم از اصفهان بیرون شده کوچ بر کوچ تا مشهد ام ... براند و در آنجا امیر ...
قشقائی برادر ایلخانی و جمعی از مردم فارس پذیره رسیده و از این منزل تا شیراز از کثرت ... و شوکت
برف و سورت برودت هوا زحمت فراوان در طی مسافت گرفت و روز نهم شهر صفر المظفر شاهزاده بهرام میرزا
وارد شیراز گشت و با نظم ایالت مملکت فارس پرداخت و از هر کس مالی و ثروتی بنهب و غارت رفته بود باز داد پرداخت
و میرزا نعیم پسر محمد زکی خان ... منصب لشکرنویسی فارس نامزد او بود فرمان کرد تا لشکری را در شیراز اقامت
داشت عرض داد ... عزیز خان ... سردار کل ... مأمور ... با فوج چهارم تبریز در ...
بود و در رجب ... روانه طهران گشت و دیگر اسمعیل خان ... با فوج ... و مهر ... خان ...

با یکصد و پنجاه

حکومت طهماسب میرزا مؤیدالدوله در کرمان

با یکصد و پنجاه تن توپچی و غیره ... با ورکم ... با جماعتی از ... بار ... و دوازده عراده توپ و قورخانه
حاضر بود شاهزاده بهرام میرزا خواستار شد ... کارداران دولت این جماعت را تا نوروز سلطانی در شیراز رخصت
اقامت دهند مسئول او باجابت مقرون افتاد ... فرمان رسید و حسین خان نظام الدوله را در شیراز ... باز دارند
و قراول بگمارند و او از شهر شیراز جنبه ... بیرون نشود و هم در این سال شاهزاده طهماسب میرزای مؤید الدوله که در
نظم بلدان و رزم میدان شناخته ایران ... شد ... حکم ... داشت مأمور
بفرمانگذاری کرمان آمد و ... در ... بلده کرمان ... چنانکه مرقوم افتاد در آن شهر
نمانده و بسیار کس از اشرار ... نیز دستگیر ساخته بعضی را مقتول نمود و جمعی را در کنده و زنجیر کشید و پس از نظم شهر ...
از جهت ... و راهزنان بر ... و طریق کاروانیان را در تمامت اراضی بلوچستان و سیستان باز داشت و چند تن
... ملکت فرمانگذار بود ... دیوانی و حقوق سلطانی را به نیکوتر وجهی ادا نمود ... را شاد خاطر ... داشت
... و صنعت ... ترتیب کوخانه ... که از بافته کشمیر ... قیمت یافت و هم
در این سال چون ... چند از جلوس شاهنشاه ایران ... و کار صدارت ... میرزا تقی خان امیر نظام اتابک سالار
ملک الملوک ایران ... تا قواد سپاه و بزرگان درگاه ... خاطر ... میرزا تقی خان را حاضر
باشند لاجرم ... مصاهرت ... و خواهر خویش را ... [illegible] ... بدین انتساب
که با خانواده سلطنت ... شاهزادگان و بزرگان او را ... کردن و فردوس شده ... و هم در این سال چون

شورش سربازان بر میرزا تقی خان در ... اعتمادالدوله

میرزا حسن خان وزیر برادر میرزا تقی خان امیر نظام متوقف در آذربایجان بود ... لشکر آذربایجان ...
میداشت با ... برادر ... دیگر ... لشکریان از خشونت طبع و سورت خوی او رنجه و شکسته
بودند ... نزد امیر نظام از برادر او ... آوردند تا مبادا ... و ... در دل
می نشسته ... فوج ... شش ... فوج ... در دار الخلافه میان سربازخانه
... میرزا حسن خان ... چند تن از ... درگاه ... امیر نظام ... حضرت بود
سربازان را ... سرکشان ... متفق الکلمه سر از فرمان ... مناصب
... در ... سلطان ... به شور ... پادشاه ایران
میرزا تقی خان ... وزارت ... از ... و ... در میان سربازخانه ... داشتند
و فریاد استغاثت بر آوردند ... میرزا تقی خان ... است ... و ... او ... جسارت
... چندکس از ... را ... و ... و ... که سربازان ... او
... بیچاره ... و ... اگر ... زنده ... بود ... اتفاق

... ...

افروخته کوه و روز پنجشنبه نوزدهم ربیع الثانی اعلان مخمصه سپاهیان نمودند و جمله لشکریان غوغا بر داشتند
و گفتند تا میرزا تقی خان را از مسند وزارت فرود نکنیم از پای نخواهیم نشست و از توپخانه چند حمل
گران بسربازخانه تحویل داده و از قورخانه علوفه فراوان نیز فراهم نمودند و روز دیگر از بامداد تصمیم عزم دادند
که میرزا تقی خان را از مقام خویش دفع دهند چه اگر توانند عرضه هلاک و دمار دارند پس تفنگهای خود را با حرب
و باروت مهیا داشتند و گفتند هرگز شاهنشاه ایران چنین بیزارگی را در راه دولت از قول جانی مضایقت
نکنند یا بیگانه برابر نخواهد داشت و دیگر آنکه بگمان میرزا تقی خان اگر زنده ماند ما را زنده نخواهد گذاشت اکنون
که ما را وداع جان کنیم واجب افتاده بهتر آن است میرزا تقی خان را مقتول سازیم و بدست پادشاه کشته شویم این
بگفتند و از سربازخانه بجانب خانه میرزا تقی خان راه برگرفتند از سوی میرزا تقی خان چون مردم از جان گذشته را
دشمن جان خویش یافت هرچند که گشت و دیگر که مردم او در سرای و بام خانه را انجمن است بسیار نه و چون سربازان
راه نزدیک کردند و تن را برزخم گلوله از پای درآوردند اما سربازان اگرچه قوتی داشتند و برای میرزا تقی خان
در رونه اما حشمت خواهر پادشاه و [illegible] نگاه داشته از بیرون سرای بایستادند و فریاد [illegible] افروخته کوه
از بهر آنکه شاهنشاه بر شبهای بخشید میرزا تقی خان را از عمل عزل فرماید و بعضی از مردم ناحرب جسن وقیح امور را
ندانسته با میرزا تقی خان دشمن بودند بر این آتش فتنه دامن زن گشتند و جماعتی بحضرت پادشاه آمده معروض داشتند
[illegible] میرزا تقی خان لشکری بزرگ [illegible] مقتول نمودن [illegible] صواب نیست [illegible] ساز [illegible] این فتنه را
بنشاند ملک الملوک عجم در خشم شد و فرمود ما مردی آزموده ایم [illegible] اگر امروز [illegible]
سربازان میرزا تقی خان را از مکانت خویش ساقط سازم خواهشی را از اوج سلطنت ابطال کرده باشم
پس هر روز عزل [illegible] جشمیار لشکری [illegible] جهان را از [illegible] چنانی لشکر خود [illegible]
پرداخت و دامان حشمت خویش را آلوده چنان ضعف نخواهم ساخت در این وقت میرزا آقاخان اعتماد الدوله
که خیرخواه پادشاه [illegible] رعیت و سپاه بود [illegible] میرزا تقی خان را در جمیع [illegible] مخالفت آفتی
رسد بر پادشاه و جهان [illegible] تیغ [illegible] داد که از مصدر خلافت منشور عزل میرزا تقی خان
صادر نمود [illegible] چیزی [illegible] روز سه شنبه شانزدهم ربیع الثانی بود
جمعی از مردم خود را با آلات حرب [illegible] میرزا تقی خان [illegible]
بسرای خویش آورده مردم شهر را اعلام نمود تا وضیع و شریف و عالم و عامی انجمن شدند و خویشان و عشیرت
او حاضر آمده [illegible] اعتماد الدوله [illegible] بود
سخن [illegible] و این سربازان [illegible]

رفتن امیر نظام بخانه اعتماد الدوله

و مردود گفت

و مردود گفت و غضب پادشاه [illegible] صوار نیست [illegible] خاطر [illegible] از وحشت
و دهشت بازآریم و ملازم حضرت جلالتم [illegible] ساخته که [illegible] طریق خردمندان [illegible]
سنجیده برانید [illegible] عباسقلی خان والی [illegible]
با برادرم علیخان [illegible] عباسقلی خان [illegible] حاجب الدوله [illegible]
و [illegible] بسربازخانه [illegible] سربازان [illegible] انجمن شدند و غوغا برداشتند عباسقلی خان
با ایشان گفت [illegible]
[illegible]
عباسقلی خان گفت [illegible] قاجاریه [illegible]
[illegible] در تمامت [illegible]
[illegible] شاهنشاه [illegible] پادشاه [illegible] تیغ [illegible]
[illegible] میرزا آقاخان اعتماد الدوله [illegible] دارالخلافه [illegible] انجمن [illegible]
[illegible] هلاک [illegible]
[illegible] مردم عراق [illegible]
سربازان گفتند [illegible] در راه دولت جان داده ایم [illegible] اکنون در راه پادشاه جان خویش [illegible]
اما نتوانیم [illegible] میرزا تقی خان [illegible]
هرگز جانب برادر [illegible] عباسقلی خان [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] میرزا تقی خان راه [illegible] میرزا آقاخان اعتماد الدوله آمده [illegible]
[illegible] اعتماد الدوله [illegible] میرزا تقی خان [illegible]
[illegible] میرزا تقی خان [illegible]
[illegible] میرزا تقی خان [illegible] سلطان [illegible] سربازان [illegible]
[illegible] ربیع الثانی [illegible] اعتماد الدوله [illegible] میرزا تقی خان [illegible]
[illegible] میرزا تقی خان [illegible]

[illegible]

آمد تا شاهنشاه ایران فرمان کرد که حمید خان قراباغی را که در تهییج این فتنه بهره‌ای بخت بود ماخوذ داشتند و سی دل
پنجاه هزار قران از او بفزون رنج حساب اخذ نمودند پس آنگاه حسب فرمان آقا بهرام امیر دیوانخانه بدلالت چند تن
از عوانان داده روانه کرمانشاهان نمودند و حکم توقیف آنکه بلد کرده بودند میرزا نصرالله اردبیلی صدر الممالک که
در این هنگام در قم زیستن داشت و آرزوی صدارت اعظم را در کار میکرد ایشان هم فرمان رفت تا او را از قم
بکرمانشاهان کوچ دادند و در آنجا اقامت کردند

شرح حال ملا حسین بشرویه و طغیان جماعت بابیه و مقاتلت ایشان در مازندران با گروه لشکریان

ملا حسین یکی از مردم بشرویه است در آغاز زمان کاینه حسب علوم رسمیه مانند صرف و نحو و فقه و اصول روزگاری
گذاشت و آنگاه نیز روزی داشت و در تحصیل علوم با ملازمان حد اعجاز نمود و سامان جهد را باز کند لاجرم از پنجاره
هزار زیاده میرزد و حیلتی می انگیخت در این وقت او را سماع اخبار میرزا علیمحمد باب از شهر شیراز سفر کرده
و بقانون جدید و شریعتی تازه جهد را بلند آوازه ساخته پس بتوانا از خراسان طریق شیراز برگرفت و لجزار در دو
جان طره بنهاد میرزا علیمحمد باب دیدار کرد و آیین او را پذیرفتار شد اگر چه این هنگام میرزا علیمحمد چنانکه مذکور
شد بحکم حسین خان نظام الدوله مامور بود در دار خود نشیمن کند و در بروی تنها و بیگانه فرو بندد اما با اینهمه
آگهی نیست دلار چند خود بهر شهر و دیار مریدان خود را گسیل میساخت و مردمان را بکیش خویش دعوت
مینمود و طلب بیعت میکرد ملا حسین را چون بگماشته میدار بیازمود در کار خویش استوار شناخت او را
بطرف عراق و خراسان سفر کردن فرمود تا بهر شهر در آید و مردم را بسوی او دعوت نماید و زیارت نامه
که از برای زیارت امیر المؤمنین علی علیه السلام خود تعلیق کرده بود بدو سپرد و همچنان تفسیر سوره یوسف
علیه السلام که خود شرح کرده بود هم بدو داد تا بر مردمان بخواند و فصاحت باب را در آن کلمات
بر کلمات او حجت سازد ملا حسین با این برگ و ساز از شیراز در تکاز آمده قطع مسافت نموده وارد
اصفهان گشت و در آنجا ملا محمد تقی هراتی را که یکی از فقها بود بفریفت و او را یکی از پیروان باب ساخت
چنانکه در منبر و محراب بی پرده از جلالت قدر باب سخن میکرد و او را جناب خاتمه امام اثنی عشر علیه
الصلوة والسلام ستایش مینمود و همچنان منوچهر خان معتمد الدوله را که در آن وقت حکومت اصفهان داشت بکلمات
ملا حسین باب را مردی زاهد دانست و گفت تواند بود امام غایب را در این باب شبهه بالجمله ملا حسین از اصفهان
بکاشان آمد و در آنجا حاجی میرزا جانی را که یکی از بازرگانان کاشان بود از در عقیدت و ارادت جدو پیوست
الفاظه بنزدیک حاجی ملا محمد مجتهد پسر حاجی ملا احمد نراقی که امروز در علم و عمل از اقامت فضلای ایران برتری
دارد عبور کرد و تفسیر سوره یوسف و زیارت نامه را با خود داشت در نزد او گذاشت و او را بقبول نیابت

باب دعوت کرد

باب دعوت کرد حاجی ملا محمد آن کلمات را برخواند و غلطات او را باز نمود ملا حسین گفت باب سواد بود و نحو
نکو نمی‌آموخته بود او را اکنون مقید و مجبور داشتند و بشغلت او پرداختم و او را از قید و بند آزاد ساختم اکنون اگر
مرفوع را منصوب یا منصوب را مجرور خواند معذور است حاجی ملا محمد بانگ برآورد و چنین بیهوده سخن مکن
نخست آنکه بر مردم عجم تحقیق کلمات عربیه سالم حجت آوردن کاری با غلط کردن است و دیگر آنکه هر که بیرون
این قانون در عبارت سخن کند او را بجز روش اهل مزخرفات لاطائل و ترهات بیحاصل نهایت مرام
و جهد نتوان شد و ملا حسین را از پیش براند و چون هنوز دعوت او از نیابت باب بر زیادت نبود افزون
از بیم برکنده و بیم او خصومتی نکرد بالجمله ملا حسین از کاشان بدار الخلافه سفر کرد و روزی چند در طهران توقف کرد
و در آن حال چند تن از عامه را که مرکب هیچ و رعاع داشتند با خود کرد و از راه سفر خراسان کرد و لیبار در
شهر مشهد مقدس در بالاخیابان منزل ساخت و با عوام مردم بپرداخت ملا عبدالخالق یزدی که تلمیذ
شیخ احمد احسائی بود و در توحید خانه صحن مقدس صاحب منبر و محراب بود با عوام از اتباع باب
گشت و در فراز منبر سخنی چند در باب شرع انور میتوانست گفت و نیز ملا علی اصغر مجتهد نیشابوری که هم
بر طریقت شیخ احمد بود مطاوعت و ملاقات ملا حسین از راه برفت و در مسجد نیشابور بگفتار او آواز برداشت
این خبر نیز در مشهد مقدس سمر گشت علمای مشهد بجنبش آمدند و غوغا برداشتند و صورت حال را بشاهزاده
حمزه میرزا نگاشتند حمزه میرزا این هنگام در چمن رادکان بود چون این خبر بشنید فرمان کرد تا ملا حسین را
از شهر مشهد بلشکرگاه حاضر کنند و هر کس از مردم مشهد متابعت او کرده چنانکه از توبری گوید و باب را لعن
نفرستد قرین عنا و عذاب دارند لاجرم ملا علی اصغر را از نیشابور بمشهد آوردند و او بتوانائی بمسجد در آمد
و بر منبر صعود کرد و بر میرزا علیمحمد باب و اصحاب او لعنت فرستاد و توبه گرفت و همچنان چند تن دیگر طریق سلامت
جستند و در لعن باب با او موافقت کردند اما ملا عبدالخالق سر برتافت و کلمه‌ای از این راه بر مردم بخواند
علمای بلد مجلس محاوره بساختند و با وی مناظره آغاز نهادند شاهزاده چون این کلمات بشنید او را از نماز جمعه
و جماعت منع فرمود و حکم داد تا در سرای خویش اقامت کند و این عزلت را موجب سلامت شمارد و ملا حسین را
برداشته بلشکرگاه حمزه میرزا بردند شاهزاده با تو نمود او را در خیمه باز داشتند و چند تن قراول بگماشتند تا بکلی
طریق مخالطه و مراوده بسته دارند الغرض مردم مشهد بشوریدند چنانکه مذکور افتاد پس از لشکرگاه روانه
راه مشهد برگرفت و در باب قدرت و شکوه شهر مشهد است فرود شد مردم آنگاه بجدی او را از ورود بشهر دریغ
داشتند ناچار بجانب نیشابور سفر کرد و در آنجا جمعی از مردم عامه را با خود یار کرد و راه سبزوار برداشت در سبزوار
میرزا تقی جوینی که در آن وقت مردی [illegible] بد و بپوست و دختر و خرج [illegible] باب او را اجابت کرد

آغاز فتنهٔ ملا حسین بشرویه در خراسان

[illegible]

وچندی دیگر او را نیز از اردو دور نموده و اطراف میامی را بسیار گشت [illegible] بقصبه بارفروش رسید ملا سعید محمد
در بارفروش نماز جماعت میکرد [illegible] اوراد و اصحاب او را [illegible] خویش از بهر ضیافت دعوت کرد چون درآمد
و در مجلس او جلوس کرد نخستین خادمان [illegible] قلیان و قهوه در آوردند ملاحسین دامن در چید و گفت
بحرمت قلیان و قهوه [illegible] و عقیدت باب در تربیت و دعوت ملاحسین
در طریقت او مکشوف گشت ملا سعید محمد خشمگین شده گفت من ترا نجس و دنس میدانم و پرهیز از مجالست
ترا واجب میشمارم [illegible] ملاحسین راه برگرفته در دو فرسنگی بارفروش
بقریه [illegible] درآمد در آنجا ملا حسن و ملا علی [illegible] شدند و طریقت او را نیکو دانستند پس از آنجا
بمیامی سفر کرد و روزی چند در آن بلده توقف نمود [illegible] مردم میامی را با خود متفق ساخت
و با علان کلمه دعوت پرداخت [illegible] و با او از در مخالفت و مبارزت
بیرون شد [illegible] ملاحسین [illegible] بموافقت [illegible] و چندی از اصحاب او
گشت [illegible] راه شاهرود پیش گرفت [illegible] در آن بلده [illegible] ملا محمد کاظم مجتهد شاهرودی درآمد
و او را بکیش خویش خواند [illegible] ملا محمد کاظم از [illegible] کلمات او [illegible] تمام داشت
و زبان بدشنام او باز کرد [illegible] و دست فراز برده [illegible] تا در زمان او را
و اصحاب او را از شهر اخراج کردند [illegible] خبر وفات شاهنشاه غازی [illegible] پراکنده گشت و از پس
خبر ملاحسین [illegible] دیگر [illegible] بسطام [illegible] سلطان [illegible] رسیدن او آگاه شده
کس فرستاده او را [illegible] ملاحسین چون راه [illegible] بسطام را مسدود یافت
در دو فرسنگی آن بلده بقریه [illegible] درآمد و ملا علی [illegible] را نیز فریفته خویش کرد و او را با خود
[illegible] بسیار گشت ۲ چون حاجی محمد علی بارفروشی [illegible] از طلاب علوم [illegible] با ملاحسین
[illegible] در طریقت باب [illegible] ملاحسین [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]

رسیدن ملاحسین بشرویه بخاوران و فریفتن مردمان را از بهر عصیان و طغیان

حاجی محمد علی بارفروشی [illegible] حاجی محمد [illegible] مجتهد [illegible] رسید [illegible]
خویش [illegible] تحصیل علم صرف و نحو [illegible] فقه و اصول [illegible]
[illegible] سفر مکه [illegible] میرزا علی محمد باب [illegible] و با او
چند مجلس سخن کرد [illegible] کلمات او [illegible] و از پیروان او گشت و از جهت از سفر مکه
[illegible] خراسان [illegible] از قبل باب [illegible]
[illegible] طریق خراسان [illegible] حاجی محمد علی [illegible] سفر
خراسان را تصمیم عزم داد [illegible] مشهد [illegible] ملاحسین [illegible] چنانکه مرقوم افتاد
آهنگ عراق [illegible] حاجی محمد علی [illegible] روانه گشت [illegible] قرة العین [illegible]
[illegible]
چون در منزل [illegible] حاجی محمد علی [illegible] رسید قرة العین [illegible] دیدار
[illegible] قرة العین [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] حاجی محمد علی [illegible] قرة العین [illegible]
[illegible] قرة العین [illegible]
[illegible]
[illegible] قرة العین [illegible]
[illegible]

ملاقات قرة العین با حاجی محمد علی بارفروشی

جائی ساخته کار شده ریشان تا شش بردند و اموال و اثقال ایشان را بنهب و غارت برگرفتند و چون بعد از این واقعه
میان حاجی محمد شاه و قرة العین جدائی افتاد حاجی محمد شاه طریق بارفروش گرفت و قرة العین در ارض مازندران با جمعی
از دلباختگان خویش دیده به راه همی میبود که در اغوای مردم چنانکه توانست همی رنج برد اما حاجی محمد شاه بجوار ورود
بارفروش خبر رسیدن ملاحسین را از خراسان بشنید و ایشان حضور را الهی داده انجمن کرد و پس از روزی چند ملاحسین از راه
برسید و با اصحاب خود در کنار میدان آن بلده فرود شد و دعوت مردم پرداخت هنوز هفته بگذشته بود که سعید
از مردم بارفروش طریقت بابیه گرفتند و طریق او را امروز بسپردند اندیشه عموم خلق را وحشت و دهشت تمام
در خاطر راه کرد و خبر این جماعت را از راه باز گشت سعید العلما و دیگر علمای مازندران در حمیت ایشان را از هم خواهد
برخاسته جمعی از تفنگچیان بحفظ و حراست خویش برگماشتند و صورت حال را بکارداران دولت در کار کنان فرستادند
بگماشتند شاهزاده خانلر میرزا را دستور حکومت مازندران داشت بابیه را دفع کوشش و کارکنان او دین
از ساحت کوه سوار لاریجانی را حکم کرد چون متوجه سعید العلما بود سعید محمد بیک یوزباشی را با سیصد تن تفنگچی
لاریجانی جمع ایشان بیرون فرستاد محمد بیک بقدم عجلت و شتاب طی مسافت کرد و بلدار ورود چون آن بلده تبار شد
انجماعت روی برکشید بلکه در میدان بارفروش نیران جنگ و جوش اشتعال یافت و بابیه از جدال و قتال
روی نگرداندند و روز بجنگ در آمدند و آلات حرب و ضرب بکار بردند در میانه دوازده تن از اصحاب بابیه
شربت هلاک چشیدند و جماعتی نیز از مردم لاریجانی جراحت یافتند چون ملاحسین و حاجی محمد علی مخالف در میان گهرا
از بهر خویش بر پای کار نزدیک دانستند از میدان جنگ رزم زبانی و خطبه تبیین کنان بکاروانسرای سبزه میدان
در شدند و در آنجا از بهر مدافعت سنگر ساختند که محصن گشتند در این وقت عباسقلی خان سردار لاریجانی
برسید و صورت حال را معاینه کرد و رزم انجماعت را تصمیم عزم داد اما ملاحسین چون در ورود عباسقلی خان
جواب و خوف داشت و با اعداد کم و عدد اندک رزم او را نتواند ساخت او در تفنگ بارفروش
حمل این جنگ و جوش نتواند داد جمعی از لشکر و نزدیک او بیام فرستاده اند که ما بدینجا در دین و در رفته ایم
بحز جز از در شریعت خفته ایم حالیکه مردم را بسوی باب میخوانیم همی خواهیم و ایشان را از عذاب و عقاب
برهانیم اکنون مردم این شهر طریق صلاح و فلاح نمی جویند و جان و مال ما را مباح میدانند ایشان را در تیه
ضلالت و جهالت میگذاریم و صعب و سهل زمین را در نوشته بجانبی دیگر میشتابیم عباسقلی خان در پاسخ گفت که
این سخن از صواب نیکوتر است مسکن بیرون از مازندران دعوت خویش را آغاز کنید و امر خود را باز
از بهر الله همه از این شهر بیرون شوید و جماعتی از تفنگچیان لاریجانی را بر کار آنجماعت را تا علی آباد کوچ داده لاریجانیان
مراجعت کنند لاجرم ملاحسین و حاجی محمد علی و اصحاب ایشان از بارفروش بیرون شده راه برگرفتند و تفنگچیان

نیز تا ارض

مقاتله جماعت بابیه در بارفروش

و جماعت بابیه از بارفروش بیرون شده
در سواد کوه جای گرفتند و سردار کوچ داده
خاطر بود از مازندران سردار کلانتر
دیگر باره مراجعت به بارفروش نمود
سعید العلما در هم شده و عباسقلی خان

نیز تا ارض علی آباد برفتند و بدان جماعت جماعت تفنگچی خسرو بیک قادی کلائی علی آباد را بهر با خود یار کرده
طمع و طلب زر و مال از دو جانب ملاحسین و اصحاب او شتاب گرفت و ناگاه بر سر راه ایشان آمده جنگ بر پوست
ملاحسین خواست تا او را به مسالمت و ملاطفت مراجعت دهد خسرو بیک رضا نداد و طمع در اسب ملاحسین بر بست
انجمن بر خاطر ملاحسین نقشی بزرگ افتاد و باحثه کار زار گشت داد مردی و دلیری بود و شمشیر نیکو همی زد چو مسموع افتاد
که بسیار وقت تیغ او چنین بود که در جنگ ما بر فرق شده با آنکه ملاحسین اسب برد و میدان آمد و مردم او
جنگ بر آمیختند و در اول حمله خسرو را با تیغ بگذرانید و مردم او را که هلاک در انداخت بعد از این فتح ملا قوی گرد
و از بیرون شدن از مازندران پشیمان گشت و در حال عنان برتافت و با مجمع تیغ طبرسی شتافت و همی خواست در آن
اراضی سنگری سازد و در محیط حصار کند و از قضا چنان افتاد و این هنگام بزرگان مازندران بر حسب فرمان سفر طهران
کرده تا مجلس شاهنشاه ایران زمین بر تخت کیان در ده و تهنیت گویند در روز غره محرم تجدید ستاره سلطنت
قرین فرخی و بهجت گشتند

فلک خسرو بیک قادی کلائی
بدست ملاحسین بشرویه

قلعه ساختن ملاحسین بشرویه باتفاق حاجی محمد علی بارفروشی و جماعت بابیه در مزار شیخ طبرسی

ملاحسین بشرویه چون کار بزرگان مازندران در درگاه شاهنشاه ایران بجای مبارک گرفت و اینکه خاطر
در شیخ طبرسی با قوت قلعه برداشت حصنی متین بنیان که در برج از وی ده ذراع ارتفاع داد و بر زبر آن برج
بنیانی دیگر از تنه درختهای بزرگ بر آورده و شعبها نمودند و خندقی عمیق حفر کرده و از بهر تحصیل قلعه خاکریزی
چنان افراشته داشتند در برابر برج قلعه آمد و سه مرتبه از حصار در برج قلعه از بهر تفنگچی شیشم سنگر کرده
و از قلعه کلاهی عبور بخندق را هر چند گشاده و از اندرون قلعه نیز خاکریزی کرده چنانکه چهار هزار مردم با بیم
در آن قلعه جا توانند در همان خاکریز نشیمن داشتند و خرمه جنگ کرده و در میان دیوار قلعه و خاکریز هر چند گام
چاه کرده بودند و در بن هر چاه نیزها و ضلعی از چوب و آهن نصب کرده و در آنرا بخار و خاشاک بپوشیده
تا اگر وقتی لشکری بر آن قلعه یورش برد در درون قلعه بچاه در افتند و چاه تنور آتش افروختند و قریه قرب
علوفه و آذوقه فراوان فراهم کرده و بر آن قلعه حمل داده بزبر هم نهادند چنین ملاحسین از وی کار ایشان پرداخت با نمک
دعوت خویش را بلند آوازه ساخت و مردمان ساده دل را همی نوید داد که سال دیگر بر سر ما علی محمد باب کار ایشان
میکرد و خلاصه کور و هفت اقلیم را به تحت قدرم خلافه بسپرد و دین حق را آشکار خواهد گشت و شریعتها یا گل هم شده
بر این تر ... جبلت آمیز و کلمات سطوح انگیز مردم پرچسب و نسب که مال و جان و جاه طلب بودند از دور و نزدیک
بنزد او شتاب گرفتند چنانکه هر از آن اصحاب بابیه الله و حاجی محمد علی را حضرت اعلی لقب نهادند و از
بهر او شاه در دوانه بیا ... و او را از پس پرده نشیمن داد تا مردم او را کمتر دیدار کنند و حشمت او [illegible]

در خاطرها بزرگتر آید بر اسمع اخبار و حکایات عجیبه همی بر زبان آوردند که با بیشتر و بر روی شستن ازلی شاه دوران بیرون
شده در باب خویش برگشت تا بقریه نزدیک بقلعه بود در رده جماعت بابیه صف برزدند و با آنکه زمین
همه گل و لای بود چهل او را دیوار گرد و یکبار برزمین در افتادند و در میان آن گل و لای جهدها برزمین بسپردند
و تا ایشان را رخصت فرار برزنه تنفته بجمله ملاحسین اصحاب خویش را هر یک بنامی و لقبی خواند یکی را گفت
تو مظهر امام باقر علیه السلام و امام رضا نام داری و دیگری را سید سجاد لقب نهاد و بدینگونه نام انبیا و ائمه
هدی و اصحاب رسول صلی الله علیه و آله و اوصیا را بر مردم بابیه فرو بایست و ایشان را نوید همی داد
که هر که از ما در جنگ کشته شود پس از چهل روز بیشتر یا کمتر زنده شود و برزیادت از نعیم فردای قیامت بهره خواهد
داشت با خود هم در جهان شاه هر یک پادشاه مملکتی و حاکم ولایتی خواهیم بود و بعضی از ایشان را سلطنت
چین و ختا و حکومت روم و مملکت اروپا مستمال مباحث و میعاد همی داد و زنده باشند مازندران سر
فرا گیریم و کتاب را سر کنیم و در دامان جنگل جا گرفته در کنار شاهزاده عبدالعظیم است دوازده هزار تن از
مردم دارالخلافه را بجای آفکنیم و این کلمات را بدینها مجالس با ایشان فریفته بود مردم حدیث میکرد
يَخْرُجُونَ مِنْ جَزِيرَةِ الْخَضْرَاءِ إِلَى سَفْحِ جَبَلِ الزَّوْرَاءِ وَيَقْتُلُونَ نَحْوَ اِثْنَا عَشَرَ أَلْفًا مِنَ
الْأَتْرَاكِ و از جزیره خضرا تعبیر بمازندران میکرد و از جبل زوراء کوهی که در کنار قریه شاهزاده عبدالعظیم است
حدیث منظور بجمله مردم بکنان از دم خود را در کار مقاتلت و مبارزت چنان قوی دل ساخت که پیکر
و بیم بردن شیر و دوان شیر حیا خشند و غمرات مرگ و ممات را سازور گ حیات میشناختند

مأمور داشتن شاهنشاه ایران بزرگان مازندران را بدفع ملاحسین و جماعت بابیه

چون خبر اعواد جماعت بابیه در شیخ طبرسی و اعراز ایشان از جانب بغارت محال مازندران گوشزد کارداران
شاهنشاه ایران گشت فرمان رفت که بزرگان مازندران تجهیز لشکر کرده با ایشان بتازند و جهان از وجود آن جماعت
بپردازند بزرگان مازندران که حاضر حضرت بودند رخصت انصراف یافته هر چه زودتر از آنحضرت بجای خود و هر یک
بخویشتن خود مکتوب کرده حاجی مصطفی خان برادر خود آقا عبدالله و عباسقلی خان لاریجانی بمحمد سلطان یاور و علیخان
سواد کوهی سواد کوه و هزار جریب کس فرستادند و در تسخیر قلعه و تدمیر بابیه تحریض همی کردند و کارداران دولت
نیز بیرامون مستوفی مازندران و سعید العلما و دیگر اکابر آن اراضی منشور کردند فرار رسیدن این احکام نخستین
آقا عبدالله برادر حاجی مصطفی خان از هزار جریب خواست تا از هنگامی قصبه السبق برد لاجرم دویست تن از مردم
هزار جریب گزیده ساخت و تفنگچی سواد کوه و بزرگان و اهل انجا ... میرزا آقا نیز از آنجا
ساکن ساری و سواد کرد و ترک ... انجمن کرد ... اهم را برافروز ... مردم ... و جماعت قادی نیز لشکر

بلهم

بگردند و لا عبدالله این لشکر را برداشته از آب رود تالار عبور نمود و بقریه افرا در رسید در خانه نظرخان کرلا فرود
شد و روز دیگر با لشکر بکنار قلعه شیخ طبرسی آمده و لب خشنی لشکر حفر مارچ برداشت و از چوب و الوار سنگر
چند بکرد و چند تن تفنگچی از مردم کودار در آنجا بازداشت و خود طریق قریه افرا پیش گرفت و همی خواست تا همه روزه
از افرا بدانجا شود و کار سنگر و مارچ بپای برد آنگاه لشکرگاه کند اما از آنسوی چون شب بپای رفت و سفیده
بر دمید ملاحسین با جماعتی از مردم خود از قلعه بیرون شده مانند شیر گرسنه بر کودار ها براندند و ایشان را هزیمت کرده
در میان کودار ها بابیه با جماعت کودار بانگ تکبیر برآوردند لا عبدالله شد و مردم خود را برداشته شتاب کنان
راه برگرفت و همچنان از گرد راه تفنگچیان خویش را با کتاب جماعت بابیه کشتار دادند ملاحسین در این وقت از قفا
کودار ها بر جسته بود بی ترس و باک بطرف ایشان بتاخت و در میان مردم لا عبدالله یکی از جوانان نیکنام مردی جلد
دلیر بود راه بر ملاحسین گرفت هر دو بجنگ درآمدند و هر تن دیر باز با تیغ و سپر بهم برآویختند ناگاه پای اسب
افغانی بمغاکی در رفت و از پشت اسب بروی زمین آمد و ملاحسین در زمان تنش را با شمشیر بدو نیم براند
و او را بکشت و از جانب دیگر جماعت بابیه بر لا عبدالله بتاختند و زخمی صعب بر او زدند در حالی که تنی از مردم ...
از تفنگچیان و همچنان مناسب ... کشت و دیگران هزیمت شدند چون لا عبدالله از کثرت جراحت لنگ بود و ... رفت
علی ساخت نتوانست خود را بدرختستان در برد و با آنکه گروهی درختستان را حفر کرده بودند ملاحسین هم گرد
وجود برق خاطف خویش را به لا عبدالله برزد و او را با تیغ از نیمه کرد مردم او راه قریه افرا پیش داشتند
و اصحاب ملاحسین پیاده و سواره از دنبال ایشان شتاب کرده همچنان از گرد راه بقریه افرا در رسیدند و چند تن
تفنگچیان را عرضه تیغ ساختند پس اطفال این قریه را جمع کردند بر کودکی شیرخواره و زنان بیچاره و پیرمردان فرتوت
رحم نکردند اناث و ذکور و اصاغر و اکابر را تمامت جانداران این قریه را با شمشیر و خنجر پاره پاره کردند آنگاه آتش
بقریه در زده تمامت خانه و سرای و باغ و بستان را بسوختند و دیوارها را با خاک پست کردند و اموال و اثقال
سادات را بنهب و غارت برگرفتند و برگشتند چون خبر این جلادت از جماعت بابیه در اراضی مازندران
پراکنده شد و چنین ظلمی شده بود و قتل شنیع از ایشان سر گشت دلهای لشکریان ضعیف شد و هر جماعت
در هر جا که اقامت داشت دیگر نیروی جنبش نیاورد و محمد سلطان یاور لاریجانی در بارفروش بار فرو نهاد
و در کار اهل و عیال بکرات آن بلده پرداخت میرزا آقا در بار خویش داری هر که

سفر کردن شاهزاده مهدیقلی میرزا به مازندران بفرمان شاهنشاه ایران برای تسخیر قلعه شیخ طبرسی و قلع جماعت بابیه

چون خبر قتل آقا عبدالله و غارت فرا در حضرت ملک الملوک عجم معروف افتاد نیران غضب
شاهنشاه ایران زبانه زدن گرفت شاهزاده مهدیقلی میرزا را طلب نموده فرمان کرد که بشتاب تمام طریق مازندران

بسیار و کسی از جماعت بابیه زنده نگذارد الغرض بعد از اتمام مقتولین بابیه از زراعت جریده کوه و فرزندان
و بازماندگان ایشان را از مرکب لطف عظیم بوزیر خارجه و حال پشت کوه هزار جریب را بحاجی مصطفی خان
تفویض داد بالجمله مهدیقلی میرزا با اتفاق جمعی از بزرگان مازندران در سلخ شهر محرم خیمه بیرون زد و از طریق سوادکوه
راه برداشت و عباسقلی خان سردار لاریجانی را پیام داد که از راه دماوند و لاریجان بطرف آمل کوچ دهد و در آنجا
تجهیز لشکر کرده برکاب شاهزاده حاضر گردد بالجمله چون میرزا رسید شاهزاده بزیرآب سوادکوه آمد و از تفنگچیان
هزار جریب و جماعتی گرد کرده پیوسته شد و از آنجا کوچ داده در قریه واسکس آمد و در سرای
میرزا سعید فرود شده روزی چند باعداد کار و نظم کشور و لشکر بپای برد و جماعت بابیه هیچ [illegible]
نمیشناخت و ایشان را لایق جنگ خویش نمیدانست و از بهر لشکرگاه حصاری و طلایه [illegible] و هم در این وقت
ابری بزرگ متراکم گشت و برفی عظیم بیارید و هوا را برودتی آغاز گشت لشکریان شاهزاده از بیم برودت
هوا وقایه نفس هر کس بهر جانب خزیده بی اندیشه دشمن بیارمیدند ملاحسین و حاجی محمدعلی در آن اطراف [illegible]
میبردند از نیم شب [illegible] ملاحسین [illegible] غضبان [illegible] جنگ گشت و جمعی [illegible] از آن بیرون شد
باتفاق سیصد تن مردم از میان لشکرگاه طریق مقاتلت در نوشت و ناگاه چون برق خاطف و رعد عاصف
[illegible] فراوان آب [illegible] را در چنان سرما [illegible] تا در قریه واسکس برابر [illegible]
جنگ [illegible] از آن پیش [illegible] تا بهر کس از لشکر شاهزاده باز خوردند همی کشتند با مردم عباسقلی خان
سردار لاریجانی [illegible] عباسقلی خان [illegible] و از قفای [illegible] همی کشتند و همی رفتند
و ملاحسین با جماعتی از قفای ایشان [illegible] چنانکه [illegible] واسکس و قریب سرای شاهزاده برسیدند
حارسان سرای [illegible] دادند [illegible] مردم سردار لاریجانی [illegible] سردار [illegible] و از
قفای ایشان [illegible] در میان [illegible] ملاحسین [illegible] از مردم [illegible]
[illegible] تا اگر کسی از لشکریان بود شاهزاده [illegible] دفع دهند الحاصل جماعت [illegible] بسرای
شاهزاده در [illegible] فریاد [illegible] و ناله بلند [illegible] دردا و دریغا شاهزاده را کشتند تا هر کس از مردم
او این نوا بشنود ناچار [illegible] و راه فرار پیش گیرد [illegible] بسرای شاهزاده آمد و [illegible]
تا [illegible] بشکستند و [illegible] و با شمشیرهای کشیده با حافظان سرای [illegible]
و خون بسیار بریختند و آتش در سرای در زدند و [illegible] در پهلوی سرای بود هم بسوختند
و خانه دیگر را [illegible] مصیبت سیدالشهداء علیه السلام کرده بودند هم آتش [illegible]
داشتند [illegible] بسوختند و بعضی کشته [illegible] آتش [illegible] بالجمله جماعتی از

تفنگچیان

پانزدهم شهر صفر

شبیخون ساختن ملاحسین [illegible] و هزیمت شدن مهدیقلی میرزا

تفنگچیان سوادکوهی و دیگر سپاهیان شاهزاده جای داشتند بعضی عرضه هلاک و دمار شدند و گروهی طریق
فرار پیش داشتند سلطانعلی میرزا پسر شاهنشاه [illegible] شاه و [illegible] پسر [illegible] سلطان هم در آنجا
مقتول شدند و جسد هر دو تن سوخته گشت و میرزا عبدالباقی مستوفی نیز مقتول [illegible] اما ملاحسین و مردم او
از پس این قتل و حرق آهنگ سرای [illegible] و قصد مهدیقلی میرزا کرده و شاهزاده [illegible]
و [illegible] از مردم بابیه از دیوار [illegible] گلوله تفنگ [illegible] و دیگری [illegible]
بیرون [illegible] هدف گلوله [illegible] با جماعت [illegible] توانند داد از جانب
دیگر سرای راه فرار پیش گرفت و در آن ظلمت شب و شدت برف و برد [illegible] بیابان همی
گریخت جماعت بابیه [illegible] گشتند و [illegible] آن قریه [illegible]
و [illegible] صبحگاه [illegible] لشکر شاهزاده از [illegible]
پیراهن هیچ جامه [illegible] و بجای پوشیدن جامه [illegible] برهنه [illegible]
[illegible] پراکنده شدند در میان [illegible] از مردم [illegible]
مشغول [illegible] حاجی محمدعلی [illegible] از بابیه [illegible] حمله [illegible] مردم [illegible] تفنگ
[illegible] گلوله [illegible] حاجی [illegible] ناچار [illegible] از جنگ [illegible] مردم
[illegible] تفنگ [illegible] جماعت بابیه [illegible] مع القصه
الله [illegible] روز روشن شد [illegible] لشکریان [illegible]
چابک [illegible] و دشمن [illegible] جماعت بابیه [illegible] مردم
[illegible] قریه [illegible] شاهزاده و سپاه [illegible] طریق
[illegible] از لشکر شاهزاده [illegible] دانستند که
الجماعت [illegible] آغاز [illegible]
و ملاحسین و [illegible] طریق [illegible]
[illegible] برف [illegible] مسافت [illegible] از مردم [illegible]
[illegible] سوار [illegible] و [illegible] مرده [illegible]
درکا [illegible] آمد [illegible] برفت [illegible] از لشکر
رسید [illegible] شاهزاده [illegible] مردم را [illegible] اما چون
شاهزاده را دیگر قوت جنگ نبود از [illegible] سوار شده [illegible] روز دیگر

قتل و نهب مردم [illegible]
و [illegible] جانب بابیه

بکاب سواری شتافت و این فایده چنان احول و هرچه در مردم بازندران اثر نجست و دران زمستان زنان
و فرزندان خود را برداشته از شهرستانها بکوهستانها فرار کردند لطفعلی میرزا دیگر باره بنواهم کرده
سپاه مردم جست و کوران و کردگان [illegible] حاضر ساخت و بوعده و وعید بسیم و زر امید داده و ایشان
تجهیز لشکر و اعداد کار در آمدند از آنسوی عباسقلی خان لاریجانی با لشکر خود از لاریجان تا قلعه شیخ طبرسی
بتاخت و جماعت بابیه را محاصره انداخت و صورت حال را معروض حضرت شاهزاده داشت و اینک
مراتب مردم را انحصار داده ام و حاجتی بمدد و معین ندارم اگر شما را تماشای این جنگ و نظاره این [illegible]
پسند خاطر است مرخص فرمایید [illegible] و بعید شاهزاده چون این بشنید بیم کرد که مبادا عباسقلی خان غره شود
و اورا از بابیه آسیبی رسد بنوعی [illegible] محسن خان سورتی با مردم خود و محمد آقا خان و محمد کریم خان اشرفی
با تفنگچی اشرفی بکاب او کوچ دهند و نیز رقم کرد که خلیل خان سوادکوهی و مردم قادیکلا با او پیوسته کنند
و ایشان چنین جلادت با بیه را معاینه کرده بودند هم از طی مسافت عباسقلی خان را گفتند لازم اتحاد است
خارهای بکیر داشته باشی و بهتر آنکه سنگری استوار کشیم نزدیک توانیم کو عباسقلی خان گفت ما هرگز در برابر
هیچ لشکر سنگر نخواهیم کو سنگر مردم لاریجان تنها ایشان است بالجمله از نیوقت مردم بابیه
از بهر آنکه سردار و جماعت او را اخواب [illegible] دهند چنان مینر لستند [illegible] در قلعه شیخ طبرسی محبس
زده بیت و گاه گاه از در ضراعت و فروتنی پیام میفرستادند و طلب امان میکردند چنین بود تا چند
چون بگذشت شب دهم شهر ربیع الاول سه ساعت از آن پیش از سپیده صبح برآمد ملاحسین چهارصد
پیاده تفنگچی از ابطال مردم خود گزیده ساخت و از قلعه شیخ طبرسی بیرون تاخت و مانند دیو دیوانه و گرگ گرسنه
از دروازه غربی قلعه تا کنار لشکرگاه براند و خود با چند سوار جنگجوی لشکرگاه کمین نهاد تا اگر کسی طریق فرار
گیرد عرضه هلاک و دمار دارد در نیوقت مردم لشکرگاه آنچه از کیدت دشمن در جامه خواب با جامهای
گشوده غنوده بودند که ناگاه جماعت بابیه در آمدند و تفنگهای باقی آتش برشکر سوادکوهی و بازار [illegible]
آتش زدند و در اول حمله [illegible] را نهزیمت کردند و نهر کستان را بر داشته بمیان سپاه قادی در بردند
و هر دو فوج را از پیش رانده لشکر سورتی و اشرفی را منکوب کردند و تمامت این افواج را چون
گوسفندان در زیر گرگان رسیده باشند حمله بر لشکر لاریجانی بردند و کریچها و خانها مردم لشکرگاه
از چوب که بعد از آتش در زدند تا ظلمت شب روز روشن گشت و حرکت از دشمن بدید آمد وار با بنگ
صیحه و نعره گیر و دار با بیه چنان دل لشکریان ضعیف شده که هیچکس از هیچکس نشناختند و هیچکس را
هدف گلوله میساختند عباسقلی خان سردار را نیز نزدیک افتاده و وداع جان و جهان گوید بناز زحمت

طرقی سلامت

طرق سلامت برست که چکیسولی لشکرگاه [illegible] وارد گاه نا گاه تفنگها برکشت و محمد سلطان یاور نیز
در لشکرگاه فریاد همی برمیداشت و مردم را بجنگ جماعت بابیه تحریض میداد در نیوقت میرزا صاحب سلطنه
چون رسید و داد گان وحشت در لشکر شاهزاده اند با نگه بر بابیان زد و از بهر جنگ قدم استوار کشید و این مردم
بابیان را عرضه دار ساز [illegible] نخرد ران او بجود رسید و اورا با تیغ پاره پاره کردند و در زیر گیر و دار
کشته شد از جماعت بابیه نیز متفرق گشت از پس این [illegible] ملاحسین در برراه هر کیسان گلیم نهاده بود
بمیان لشکرگاه راند میرزا کریم خان اشرفی و ملا محمد حسن لاریجانی با چند تن از تفنگچیان اشرف در کنار لشکرگاه
سنگری از بهر خود کرده و موضعه نهاد و چند انکه زنده باشند هزیمت نشوند و از آتش جماعت بابیه کوچه قضا
حرکاه روشن بود و هم در نیوقت ملاحسین و اصحاب او دیدار شدند میرزا کریم خان آقا محمد حسن خطاب کرد هم اکنون
ای گوار را ولد دستار سبز بر دارد همراه بابی این نجیب و تفنگ خویش را بگشای و این خود ملاحسین بود در بعوار کشتن
تفنگ دلت بر سینه خود آورده و معلوم شد که گلوله بر سینه او آمد و در زمان آقا محمد حسن نیز تفنگ خود را رها داد و این
گلوله نیز بر شکم او آمد و با این دو جراحت صعب از اسب پیاده و شتاب طریق فرار گرفت الا آنکه
اصحاب خود را امر بر جنگ داد با آنکه تفنگچیان اشرفی از دنبال او گلوله همی باریدند و جماعتی از اصحاب او سالم
بکنار همراه کنند هیچ اضطراب نکرد و آهسته آهسته همی راه برید تا قلعه شیخ طبرسی رسید با اینکه
لشکر شاهزاده آب در تفنگ میدیدند و هرکس بطرفی گریخت الا آنکه عباسقلی خان لاریجانی با پنجاه تن و عبدالله خان
افغان با سه تن و محسن خان با چند تن اشرفی از بیرون لشکرگاه بیتوته کردند چون صبح طالع شد میرزا کریم خان اشرفی
بر برد یواری بر آمد و بانگ اذان در داد تا اگر از لشکریان کسی در آن حوالی باشد فراهم شود عباسقلی خان و چند تن
دیگر از جهانیان بانگ اذان بلشکرگاه در آمدند و از سرکشی اقران و افسرده گشتگان و بازپرس کار داران
حالت آنچه خاطر بود بالجمله مقتولان را مدفون ساختند و مشتاقان گشتگان با بیه سر برگرفتند و برای شاه
بار فروش و دیگر بلدان مازندران فرستادند و اهل و عیال مردم از رنج آنرا کو نوامک و عباسقلی خان صورت
حال را بصحبت عبدالله خان افغانی بشاهزاده فرستاد و تصمیم عزم داد و دیگر باره اعداد لشکر کرده
بحضرت شاهزاده رفو اما از آن سوی ملاحسین تا دروازه قلعه شیخ طبرسی چنان برفت و از اصحاب ارکس بر اسب
او را حراستی رسید و در میان دروازه از اسب در افتاد او را برگرفتند و بنزدیک حاجی محمد علی حمل دادند
پس ملاحسین بوصیت زبان باز کرد و گفت ای مردم چنان فرا رسید و من مرده ام چهار ده روز دیگر زنده خواهم شد
و مرا از قبر برخواهم کرد از پیر آنکه این ورا دارا آموخته ام باز نگردید و دست از جنگ باز مدارید و حضرت قائم
و کنایت از حاجی محمد علی باشد را گفتید الکار مردم را از خود دور کرد و با چند تن از خاصان خود گفت

نعش مراد در جا دفن گشته هیچکس از قلعه کشی نخواسته این بحث ولی غروب پس جسد او را در زیر
دیوار مرقد شیخ طبرسی با جامه و شمشیر با خاک سپردند و پس تنی دیگر از جراحت [illegible] بابیه هم در قلعه مردند
ایشان را نیز مدفون ساخته و آنگاه از قلعه بیرون شده بجانب لشکرگاه آمدند و معاینه کردند و مردم ایشان را سر بریده
و پس بتوانایی بحفر زمین پرداخته هرکس از لشکر این مدفون بود از خاک برآوردند و سر بریدند و سرهای ایشان را
بر سر چوبهای دراز بالا که بر طرف دروازه غربیه قلعه نصب کردند و تنهای ایشان را در بیابان افکندند و کشتگان خود را
مدفون ساخته و مراجعت بقلعه نموده در جای خویش آرام گرفتند

لشکرکشی شاهزاده مهدیقلی میرزا از شهر ساری بقلعه شیخ طبرسی بعزم جنگ جماعت بابیه

شاهزاده مهدیقلی میرزا قبل از آنکه از شبیخون جماعت بابیه و کشتن عباسقلی خان و لشکریان آگاه شود با لشکری
ساخته از شهر ساری بیرون تاخت و با هنگ قلعه شیخ طبرسی راه بریده در قریه کلاجان که دو روز دیگر از آنجا
کوچ داد و چون لختی راه بپیمود مکتوب عباسقلی خان با چند نیزه سر از جماعت بابیه در آورده و عباسقلی خان
از بیم آنکه مبادا لشکر شاهزاده هراسناک شوند و از کردار پراکنده گردند هیچ از جلادت بابیه و هزیمت
خود در مکتوب یاد نکرده بود لاجرم شاهزاده از مطالعه مکتوب و نظاره آن سرها چنان دانست که فتح قلعه شیخ طبرسی
و قلع طایفه بابیه بسیار سهل است و در قطع مسافت شتاب گرفت و مبادا فتح قلعه و قلع بابیه
بنام عباسقلی خان برآید و تا بمیر قراسو شتاب آورد چون برق و باد همی براند و در آنجا عبدالله خان افغان از راه برسید
و میرزا عبدالله نوایی را از حقیقت حال آگاه ساخت و این هردو تن باتفاق شاهزاده را [illegible] آورده برده
از راه بازگشته مهدیقلی میرزا بر جای بود شد و کار را دیگرگون یافت و نخست کس از تار و بنه و اغرق
خویش [illegible] از پس ایشان میرفت سر بتافت پس کار سپاه را اکنون یک روز حاضر کرده ایشان را از قصه
تنبیه کرد و [illegible] آمده [illegible] بزرگان سپاه بعضی اقامت را بر حرکت ترجیح نهادند و جای تجدید
در حرکت [illegible] کردند عاقبت [illegible] برای این نهادند و این لشکر از جماعت بابیه هراسناک شده اند اگر اینک
حمله افکنند و لشکرها را در هم شکنند [illegible] خاطر [illegible] فرمان آرند لاجرم بابیه با لشکری
در خور این جنگ آهنگ [illegible] که پس شاهزاده چهار روز در کیاکلا [illegible] لشکر بساخت و روز
پنجم از آنجا کوچ داده با سپاه سواره و پیاده بکنار قلعه شیخ طبرسی آمد و بر [illegible] کشتگان [illegible] سوخته و بعضی
جانوران نیم خورده معاینه کرد و سرهای ایشان را بر سر چوبها [illegible] و از پس اینکه قلعه چنین در [illegible] چهار دیوار
بود [illegible] [illegible] بکنار آن قلعه [illegible] لاجرم [illegible]
عبور که [illegible] از [illegible] گذشته با عباسقلی خان

دیوار که

دیوار که دو سه روز در آنجا توقف نمود بعد از هم کرد سپاه پرداخته و جابجا از پی جای خود پیوسته آنگاه کس
بفرستاد تا سنگری محکم در برابر قلعه شیخ طبرسی برآوردند و روز چهارم با لشکرهای کینه توز بکنار قلعه آمد و هر جانب سه
بجانبی سپرد [illegible] خان نوری و میرزا عبدالله نوایی را از بهر طلایه لشکر بداشت و جمیع جاه سنگرها را با استوار
کرد و عباسقلی خان لاریجانی و نصرالله خان بندپی و حاجی مصطفی خان را با تفنگچیان [illegible] و سوار [illegible] و لشکر [illegible] و آنگه
دیوار [illegible] و جماعت کرد و ترک مأمور بمحاصره ساخت و هریک را جایی از قلعه بگماشت و فرمان کرد
تا بحفر خندق و [illegible] برجی محکم برآوردند و جماعت بابیه را از دخول و خروج قلعه منع نمایند
لیکن لشکریان بالا [illegible] برآمدند و بر جای [illegible] محکمی افراخته کردند چنانکه از فراز آن برج ساحت قلعه بابیه را
هدف گلوله ساختند و ایشان [illegible] در میان قلعه دشوار افتاد چون کار بدینجا رسید حاجی محمد علی حکم داد تا در شبهای
تاریک خاکریزهای پس دیوار قلعه را چنان مرتفع کردند و دیگر ساحت قلعه دیوار [illegible] و اصحاب او
آنکه در میان قلعه [illegible] و شتاب نمود در توقف شاهزاده از کارداران دولت خواستار آمد تا [illegible] عراده توپ
و دو عراده خمپاره و قورخانه لایق [illegible] و کیفیت از مردم هرات [illegible] تعبیه کرد و از آتش [illegible]
بجانب قلعه [illegible] و مقصد [illegible] مسافت [illegible] قطع که بمیان قلعه [illegible] و جماعت
بابیه از چوب و خس و خاشاک پرداخته بودند آتش در [illegible] هر خانه [illegible] در آن قلعه بود سوخته
شد و از جانب دیگر گلوله توپ و خمپاره در میان قلعه [illegible] حاجی محمد علی چون این
بدید از مرقد شیخ طبرسی [illegible] داشت [illegible] شد و در میان خاکریز قلعه منزل کرد و اصحاب او در [illegible]
[illegible] چنانکه [illegible] از توپ و خمپاره [illegible] در توقف جعفرقلی خان [illegible]
بلشکرگاه آمد [illegible] شاهزاده جانب غربی شیخ طبرسی را نزدیک قلعه بنیان برجی کرد و در مدت سه روز
برجی عظیم برآورد چنانکه لشکریان [illegible] روز چهارم [illegible] که مردم [illegible] کار
سنگر بلشکرگاه [illegible] شاهزاده فرمان کرد [illegible] کار سنگر را بپایان
برد هرچند [illegible] سپاه و جنگ [illegible] مجرب [illegible] از اول شب تا سپیده صبح لحظه
نغنوده [illegible]
و از آتش [illegible] و کار خوردن [illegible] شاهزاده از این عجله [illegible]
[illegible] شاهزاده [illegible]
[illegible] میرزا عبدالله [illegible]
[illegible] از لشکرگاه روانه سنگر شد [illegible] ایشان نیز

هارو داد لشکر با جماعت
بابیه در قلعه شیخ طبرسی

شبیخون باشی جماعت بابیه
کشتن جعفرقلیخان و [illegible]

بود از دو برج که هر کس بر پشت افتاد نبود جماعت بابیه و از دو روزنه یک [illegible] چون غفلت عدو
و غفلت ایشان لاقرش نکند و ایست نیز مرد کار آزموده از راه خندق بیرون شده و ناگاه صیحه زنان لوای
افکندند میرزا عبدالله را که مشغول بود فرموده جواب نبود حالی تفنگ خویش بگشود و میرزا از بابیه سه
تن را بخاک افکند ایشان راه بر دانشمند و هلکوه به باب برج جعفرقلیخان حمله بردند و از کرد راه ده مرد و برج
درآمدند جعفرقلیخان از جای برآمد و دو تن را با گلوله بخاک افکند و دو تن را نیز مردم او بکشتند با اینهمه
جماعت بابیه بیم نکردند و با شمشیرهای کشیده بر او درآمده چند زخم شمشیر بروی فرود آوردند جعفرقلیخان
دیگر مجال مجادله نماند و خود را بمیان خندق برج درانداخت جماعت بابیه از پی او آهنگ طالب قلیخان
برادرزاده او کردند و یک نیمه سر او را با تیغ بردند و در میان گردوار اصحاب [illegible] افروز دیوار قلعه
مانند مرگ همی گلوله جاری بود تا مبادا از لشکرگاه کسی بمدد ایشان آید بجمله بعد از قتل طالب قلیخان
و جراحت جعفرقلیخان مردم بابیه از برج بیرون شده راه قلعه خویش برگرفتند و وقت عبور جعفرقلیخان سه
در میان خندق افتاده بود و او را زخم تیری نیز بر پهلو زده بگذشتند هنگام گذشتن آنان میرزا عبدالله
و مردم او از برج خود و شش دیگر را از آن جماعت بزخم گلوله مقتول ساختند همراهان نعش ایشان را برگرفتند
در هشتند بعد از عبور بابیه میرزا عبدالله جعفرقلیخان را از خندق برآورده بلشکرگاه برد خویشاوندان او
جراحت او را مرهم کردند و بعد از سه روز او را با [illegible] کوچ دادند تا در آن بلد مداوا کنند
مهدیقلی میرزا چون این بشنید در خشم شد و گفت چرا بی اجازت من او را کوچ دادید کس بفرستاد تا او را
بلشکرگاه مراجعت دادند از این شدن و آمدن زحمتش فزونی گرفت و [illegible] رسیده هم در آن شب درگذشت

خشم گرفتن شاهنشاه ایران با بزرگان مازندران از بهر مسامحت ایشان در تسخیر قلعه و قوم بابیه

چون مدت محاصره قلعه شیخ طبرسی بچهار ماه کشید و جلادت جماعت بابیه در کار مبارزت و مبادرت
معروض کارداران دولت افتاد آتش خشم ملک الملوک عجم زبانه زدن گرفت و فرمود ما چنان دانسته
بودیم که سپاه ما بی اکراه بمیان آتش و آب شتاب گیرند و از جنگ نهنگ و نبرد شیر در تاب نشوند اینک
روزگاری دراز است [illegible] با جماعتی اندک طریق مماطلت می‌سپارند و دریغ مقاتلت روز بروز [illegible] بیگمان از
جهان بزرگان مازندران بقای این فتنه و فترت را موجب قربت حضرت ما دانند و از بهر قوام خویشتن
آتش این اعدا را دامن زنند از این پس چنان [illegible] الکلام و فدای ملک مازندران [illegible] یاد رده است
و کیفر مسامحت در این ستیز و آویز رفته است تمامت مردم مازندران با جماعت بابیه عرصه تیغ تیز
خواهند داشت مقربان درگاه از بهر شفاعت چنان ضراعت بر خاک نهادند و از جانب قواد سپاه

فی قلعه

یورش بردن لشکر پادشاه
بقلعه شیخ طبرسی

فتح قلعه و قلع بابیه از ضمانت بود این سخنان شاهنشاه ایران سلیمان خان افشار را فرمان کرد تا بجانب اردو
رهسپار شود و فحص حال کند و مردم لشکر را در کار جنگ مسامحت [illegible] جماعت بابیه در کار از
استواری باشند مع القصه بعد از ورود سلیمانخان بمازندران لشکریان ترک سر و جان گفتند و اطراف قلعه سه
دایره کردار پره بردند و از دو سوی بحفر کردن زمین و نقب در بردن بقلعه درآمدند و با یکدیگر همراه بودند چون
نقبها را از خندق و خاکریز بگذرانیدند آتش درزدند و آن هنگام تمامت لشکر یکباره یورش بردند بجمله از طرف
غربی یک نقب به زیر برج و خاکریز برده آتش درزدند چنانکه بنیاد [illegible] مسافت را برج و خندق و خاکریز
با خاک پست شد و نقب دیگر را که از جانب شرقی بود چنین برج و خاکریز نارسا گذاشت بعد از آن [illegible]
زبانه شناخته [illegible] لشکریان شمشیر جنگ بر کشیدند و از چهار سوی یورش در دادند جماعت بابیه
از اطراف در برج و بارو بر آمده [illegible] و هر کس از لشکر نزدیک شد بزخم گلوله و ضرب تیغ دفع همی دادند
میرزا کریمخان با جمعی از مردم [illegible] از یک جانب قلعه حمله برد علمدار او را بزخم گلوله بخاک افکندند میرزا کریمخان
دست بازبرد و خود علم بر دست گرفت و برافراشت و دلیرانه تا پای برج برفت و جمع از ابراز گلوله بیم نکرد لیکن
از بابیه که تفنگ از [illegible] برج بیرون داد تا او را هدف گلوله سازد میرزا کریمخان دست فرا برد گلوله و تفنگ را
برگرفت و از چنگ او برآورد و در میان برج [illegible] علم را بر سر برج نصب کرد و فریاد برداشت و ای لشکر رخت کشید
محمد صالح خان برادر جعفرقلیخان با چند تن بالا رفت و حفره را بپای برج بر ساخت [illegible] لیکن مهدیقلی میرزا چون در این
یورش بسیار کس از لشکر را معرض هلاک می‌نگریست [illegible] تا طبل مراجعت بنواختند میرزا کریمخان و محمد صالح خان
نیز بازپس شدند لاجرم این کار بانجام نرفت سران سپاه [illegible] دیگر این کار [illegible]
کشیدند و دیگر باره یورش بقلعه بردن را در توقف [illegible] از علوفه و آذوقه قلعگیان [illegible] است
و کار بر ایشان سخت افتاده و روزی چند برنگذرد که آن جماعت از شدت مجاعت تباه شوند و اگر نه به پناه آیند
یکی ترک [illegible] گفتند و در تحت محاصره کوشش نمودند و از آن سوی نیز چون [illegible] آورده [illegible]
بر آنکه عقیدت اصحاب او را فتوری [illegible] شده و از آن تعب و طلب که داشتند [illegible] کردند لاجرم با اینهمه [illegible]
نیروی سخن نبود چرا که از کسی مخالفتی [illegible] او را بزبان [illegible] لاجرم
جماعت بابیه [illegible] آمدند و در نهان از بیچاره دامن بر زدند نخستین آقا رسول [illegible] از سران آن جماعت
بود و از خویشتن [illegible] داشت از شاهزاده امان طلبید و مهدیقلی میرزا او را زینهار داد و پس
از قلعه بیرون شده بلشکرگاه در رفت و [illegible] باز بقلعه شد و [illegible] مردم خود را [illegible] روانه
لشکرگاه گشت چنین راه نزدیک کوه [illegible] از مردم [illegible] با اجازت شاهزاده او را هدف گلوله ساخت

و تاکید داده جهت ورود دیگر تفنگچیان مسوری مردم او تفنگها گشاده و جمعی را مقتول ساخته چند نفر زنده مانده مسوری قلعه را جب
کرده جماعت افاغنه گذشته تمام مردم [illegible] شناختند اکنون قتل شاه [illegible] جمع را با تیغ
بگذرانید از این اتفاق رضا خان پسر محمد خان میرآخور شاهزاده برادر [illegible] جماعت افاغنه [illegible] بود هم [illegible]
گشت و از شاهزاده [illegible] از نزد [illegible] لشکرگاه در آنجا شاهزاده او را بهادر خان [illegible] سپرد تا
در نزد خویش نگاه دارد و جمعی دیگر از افاغنه با لشکر [illegible] در لشکرگاه بودند [illegible] پیش داشتند و اجازت
حاصل کرده از قلعه بیرون شده و طریق فرار [illegible] و همراه [illegible] خویش [illegible] و هم در این ایام چنان اتفاق
شاهزاده عباسقلی خان در یکی از برجها که با قلعه قریب بود در نشسته و جماعت افاغنه [illegible] کلاب
آن برج چون [illegible] بهادر گلوله [illegible] از قضا گلوله از تنگ [illegible] در شانه عباسقلی خان
[illegible] آمده [illegible] از [illegible] لشکر و [illegible] استوار بود
از این اتفاق علف و آذوقه جماعت افاغنه یکباره بنهایت شده و راه بیرون شدن از قلعه مسدود بود [illegible]
علف [illegible] هرچه [illegible] خوردند و چنانکه [illegible] قوت [illegible] و چنانکه [illegible]
و ادوات چرم [illegible] داشتند نیم جوش ساخته [illegible] و هرچه [illegible] در قلعه بود [illegible] و آب [illegible] که
[illegible] و آب [illegible] از زخم گلوله [illegible] و از [illegible] جهت [illegible] ایشان [illegible] بود
[illegible] ایشان [illegible] بودند و [illegible] و آواز [illegible] چنانکه
لشکریان در طرف [illegible] قلعه شیخ طبرسی [illegible] قلعه [illegible] و خندق آن ده ذرع عمق و ده ذرع عرض
داشت [illegible] جهت عبور بر خندق آن قنطره بسته بودند میرزا عبدالله [illegible] و جمعی از [illegible]
و جماعت [illegible] در آن قلعه جاری [illegible] فرو [illegible] آفتاب [illegible] مردم قلعه
مشغول نماز بودند [illegible] از قنطره بر خندق [illegible] از افاغنه [illegible] قلعه در آمده [illegible] حمله افکنده
و از [illegible] لیکن دیگر [illegible] میرزا عبدالله [illegible] زده [illegible]
[illegible] را [illegible] و بمیان خندق در افکند جماعت افاغنه [illegible] اما [illegible]
[illegible] قلعه [illegible] با شمشیر [illegible] کشیده [illegible] و چندی از تفنگچیان [illegible] جراحت [illegible] ایشان
[illegible] برج قلعه عروج کرد [illegible] برج را [illegible] و بقلعه در آمده جماعت
افاغنه از بیرون قلعه [illegible] گلوله [illegible] و تفنگ [illegible] و لیکن از تفنگچیان [illegible] گلوله
ساخته [illegible] از جماعت نیز چند نفر بزخم گلوله [illegible] اما آن [illegible] بر فراز برج [illegible] را
[illegible] و هر که [illegible] با شمشیر [illegible] در این [illegible] از مردم [illegible]

[illegible] علف و آذوقه [illegible]

[illegible] جماعت [illegible]

دا [illegible]

و آنچه [illegible] از [illegible] در آورده [illegible] دیگر [illegible] قلعه بود هم [illegible] آورده [illegible]
این واقعه دیگر در قلعه شیخ طبرسی [illegible] جهت علف [illegible] و چرم [illegible] شده در راه فرار [illegible]
[illegible] جماعت افاغنه [illegible] زنهار طلبیده [illegible] میرزا [illegible]
[illegible] و [illegible] افاغنه [illegible] از [illegible] در آن [illegible]
[illegible] سپاه [illegible] و [illegible] قلعه [illegible] حاجی محمد [illegible]
[illegible] لشکرگاه [illegible] حاجی محمد [illegible]
[illegible] از قلعه بیرون شده [illegible] شاهزاده [illegible]
از جماعت افاغنه [illegible] با شمشیر [illegible] و در [illegible] در [illegible] ایشان
[illegible] شاهزاده حاجی محمد [illegible] از [illegible] را [illegible]
[illegible] از [illegible] و [illegible] از [illegible] بعضی از [illegible]
[illegible] شاهزاده [illegible] قتل [illegible] لشکریان
و [illegible] سپاه [illegible] تیغ کشته [illegible] هر یک [illegible]
[illegible] دل بر قتل ایشان [illegible] میرزا [illegible]
[illegible] قتل ایشان [illegible]
[illegible] از [illegible] علی [illegible]
بالجمله [illegible] مقتول [illegible] رضا خان پسر محمد خان میرآخور
و چند تن دیگر [illegible] تفنگچیان [illegible] کشته [illegible]
از جماعت افاغنه [illegible] لشکرگاه [illegible] میرزا عبدالله [illegible]
هلاک گشت [illegible] شاهزاده حاجی محمد [illegible] از [illegible] بقلعه شیخ طبرسی
وارد [illegible] قلعه [illegible] لشکر [illegible]
[illegible] و اموال فراوان [illegible] در آن قلعه [illegible]
و آنچه از خانه میرزا [illegible] و اموال [illegible]
[illegible] شاهزاده حاجی محمد [illegible]
و [illegible] علما و طلاب علوم [illegible]
[illegible] مقتول ساخته و جان را [illegible]

با نوزاده از بیابت هرات با جماعتی از جماعت با سه هزار و پانصد نفر سوار عوض هلاک و دمار در آمده و از مردم لشکری نیز با پانصد نفر متوکل گشت و هم در همین سال مذکور جناب اقا... از کارداران دولت سرکار رشته در کاب عتبات عالیات سفر کرده و در کتاب جلایب پابال سید الشهدا علیه السلام مجاورت جسته از رکن شاهنشاه ایران بزرحمت چند سال او رحمت آورده و پنجاه سوار ملازم خدمت او داشت داد و روز سه شنبه سیم ذیحجه الحرام از شاهزاده عبد العظیم رضی الله عنه پرملا شده روانه از روی محمودت و اماکن متبرکه گشت و هم در این سال میرزا احمد مجتهد تبریزی که از شاگردان شیخ احمد احسائی و تبه او فتوی رانده در زمان که در شاه مزبور حمام سلین زوند و مردم فرقات شیخ را با هستی راطوبت بر هیز ز لاجرم چنان اشاره و گفتن از جماعت شیخیه فرقه کربلایی گفتند و حکام امور طرد و منع را به دکار مباشرت و مناطعت اشاره چون سبب شیخیه نیز گرفته و در عهده بود از جانب حاجی میرزا آقاسی ... شده و ادعای حرفت و صنعت کار خانها و دکانها را بسته و اعلام حرب و ضرب کوفته شاهزاده ملک قاسم میرزا حاکم این ملک فرمانگذار آن مملکت به برالان تنبیه و چو برای آتش فتنه را نشانده و در میان ایشان کار مصالحت و مسالمت انجامید و هم در همین سال میرزا ابراهیم مستعفی... دولت ایران بر حسب فرمان سفر دار السلام بغداد که مامور با جماعت آن جماعت گشت تا در کار تجار و زوار و دیگر مجاوران ایران و بودن امارت سفر کننده نکردن باشد در میان دولتین علیه اسلام کار بر تشیید مودت کند

[illegible]

ذکر وقایع سال دوم جلوس شاهنشاه ایران ناصر الدین شاه قاجار مطابق سنه یکهزار و دویست و شصت و پنج هجری

در سال یکهزار و دویست و شصت و پنج هجری مطابق تخاقوی ئیل ترکی چون ساعت دوازده و دقیقه از شب چهارشنبه بیست و چهارم شهر ربیع الثانی برگذشت آفتاب از حوت بحمل تحویل داد و شاهنشاه ایران سلطان ناصر الدین شاه قاجار جشن عیدی بپای برد و این هنگام کارداران دولت چشم بر کار خراسان داشتند با جمله این پیش از قوم افاغنه جمعی میرزا حشمة الدوله اندارک مشهد مقدس آهنگ سفر هرات کرد و برادر بر دو شان از قلعه ارک باتفاق یار محمد خان راه برگرفت و تا ارض جام براند چون هنگام آمدن یار محمد خان بحرکات چنین از لشکر او ار مردم بهادر خان ... ... اسیر کرد همچنان و این وقت لشکر حشمة الدوله وقعات ان بهادر خان در قلعه فرمیون حصار داده و شیردم و دیگر ... ... بهادر خان و نیز ...
و آنرو قتی که حشمة الدوله آهنگ هرات کرده در میان لشکر ایران کار بهوک ... فوج گزاری و فراهانی سر برید فرمانبردار آورده و گفته شد که ما هرگز سفر هرات نخواهیم کرد چهار عراده توپ برداشته از راه نیشابور بجانب عراق رسپار شدند حشمة الدوله در چنین وقت مخالفت با لشکر خود را از طریق صواب بعید دانست لاجرم شاهزاده بحال خویش گذاشت و با فوج خاصه و فوج بهادران و دو فوج همدان و دو فوج ... ... بجانب هرات تصمیم عزم داد میرزا موسی آشتیانی نیز که از اصحاب دیوان و وزارت او داشت نیز در رکاب او کوچ داد ... بجمله طی طریق نمود در دو فرسنگ عوغان ... ... لشکرگاه هشیار کرد تا لشکریان در این زمستان از قلت حطب در تعب نباشند حشمة الدوله از نیمه محرم تا آخر ربیع الثانی در ... ... که ... ... قاون قرض ... حشمة الدوله ... ... سلطان مراد میرزای حسام السلطنه تسخیر مملکت خراسان مسموع افتاد پس حمزه میرزا ... ... وارد حسام السلطنه را ... ... با برادر حسام السلطنه بود و در این وقت حاجی میرزا علی خان خوئی ... از دار الخلافه طهران برسید و منشور طلب ... حمزه میرزا و لشکر او را بدار الخلافه برسانید و همچنان تشریف حکمرانی خراسان را بنام سلطان مراد میرزای حسام السلطنه چاپار ... حشمة الدوله از ... ... در غره رجب وارد دار الخلافه طهران گشت و ... ... میرزا ... ... آشتیانی قوام الدوله ... ... وزارت آذربایجان مختار ... ... رکاب او گشت

مامور شدن ... ... مملکت خراسان ... ...

کارداران دولت چنان صواب شمردند که ... ... مشهد مقدس ... ...

ونشاهزاده تا قلعه قلندر آباد براند و از اراضی مشهد نزدیک آمد قبیله هزاره بدانکه جنگ و جوش را به طریق فرار سپردند و ... ... لشکر کشت و جماعت ... ... شد از ... ... توپ ... ... آمد از این ... ... از قید شاهزاده ... ... قرار از جانب یار محمد خان مامور بدار الخلافه شده صورت حال را معروض درگاه شاهنشاه داشتند و شاهزاده با تفاق یار محمد خان طریق هرات ... ...

[illegible]

دعای آن طایفه بخبر کنند ایشان را از طریق طغیان و عصیان برگردانند و در میانه [illegible] یکماه تباه نشود میرزا تقی خان
امیر نظام جعفرقلیخان [illegible] را وارسی متصدی مهمات او نمود بسیار کوشید حسب الامر شاهنشاه جعفرقلیخان با ملکمی ملازم
خود که بیش از سیصد سوار قلیچخانی گروه شاد و آهنگ راه کرد و بخراسان رفت و هرجا با حشمة الدوله دوچار شود او را بلشکرگاه
حسام السلطنه مراجعت دهد تا با [illegible] سبک خراسان را منخر دارند و همچنان سالار را از عظمی [illegible] با آنکه دیگر
مرتضی قلیخان حاکم شاهرود رقم شده و با لوازم در دو جعفرقلیخان بشاهرود تن سوار با او همراه کنند تا بسلامت طریق خراسان سپرد
بالجمله جعفرقلیخان شتاب کنان تا بشاهرود براند و چون مرتضی قلیخان در انفاذ حکم کارداران دولت مسامحت کرد از
حکومت شاهرود رقم عزل دریافت و جعفرقلیخان از آنجا راه سپار شده بسبزوار آمد و حشمة الدوله را در سبزوار
دیدار کرد و مسرورش داشت و حسب فرمان بلشکرگاه حسام السلطنه مراجعت فرمود و هم از قبل حسام السلطنه اسکندرخان
سردار برسید با سپاهیان [illegible] نیشابور را از برد اما لشکریان چون در توقف خراسان وقتی زحمت
فراوان برده بودند طریق بازگشت فراگرفتند [illegible] راه دارالخلافه پیش داشتند و جعفر میرزا نیز ناچار
راه برگرفت و جعفرقلیخان باتفاق اسکندرخان سردار روانه نیشابور شد و بحضرت حسام السلطنه پیوست احتشام
السلطنه سلیمان خان [illegible] رخصت [illegible] کلات [illegible] از راه
سر ولایت نیشابور [illegible] مشهد مقدس کوچ داد و [illegible] راه از جانب [illegible] جعفرخان [illegible] عبدالجبار خان
با هزار سوار افغان [illegible] بنزد حسام السلطنه [illegible] بالجمله [illegible] تا شهر مشهد
هشت فرسنگ مسافت [illegible] سواران ترکمان [illegible] غارت [illegible]
تا چهار هزار [illegible] روانه تربت گشته
کوچ داد [illegible] تربت [illegible] حشمة الدوله از خاک خراسان سالار را [illegible] مشهد [illegible] در طریق طغیان
قوی دل ساخت بالجمله حسام السلطنه [illegible] خراسان مکتوب [illegible] میرزا حسن [illegible] علمای مشهد [illegible]
و اگر جعفرقلیخان از [illegible] روانه مشهد داریم تا پیغام کارداران دولت را با ایشان بگذارد
ایشان [illegible] جعفرقلیخان با پنج تن سوار روانه مشهد شد چون به نیم فرسنگی شهر رسید چهار هزار تن سوار و چهار هزار تن
پیاده [illegible] توپ باستقبال او بیرون شدند و مردم مشهد [illegible] شوکت [illegible] جعفرقلیخان
بشهر درآورده [illegible] سالار را طلب داشته مجلس [illegible]
با [illegible] جعفرقلیخان [illegible] عرض [illegible] امیر نظام [illegible]
دودمان دیرینه [illegible] شاهنشاه [illegible]
از دولت ایران [illegible] مقرر میدارم و بر زیادت [illegible]

بسرها را

[illegible] حسام السلطنه [illegible] مشهد

پسرهای خود را هریک بمنصبی معین [illegible] نامبردار خواهم داشت نخستین بار [illegible] دهی [illegible] مراجعت [illegible]
الا آنکه حکومت خراسان با تو تفویض نخواهد شد [illegible] از میان [illegible] فرمانگذار [illegible]
سخنان را [illegible] سالار در جواب گفت ورنه
[illegible] سلطنت [illegible] لشکر خراسان [illegible]
این [illegible] تیغ [illegible] شمشیر [illegible] قرآن مجید [illegible] شاهنشاه [illegible] اگر
ببخشد [illegible] شاهنشاه ایران [illegible]
با میرزا تقی خان [illegible] کوچ داد [illegible] انجمن [illegible]
روا [illegible] لشکر [illegible]
[illegible] تیغ پاره پاره [illegible] ترکمانان [illegible] پس
[illegible] کارداران دولت [illegible] حکومت خراسان [illegible]
[illegible] سالار [illegible]
[illegible] جعفرقلیخان [illegible]
[illegible] جعفرقلیخان [illegible] باغ [illegible]
[illegible] خراسان قصد قتل جعفرقلیخان [illegible] رجب [illegible]
[illegible] سالار [illegible] آمده
[illegible] جعفرقلیخان [illegible] رجب [illegible] سالار
[illegible] لشکر [illegible]
[illegible] کارداران دولت [illegible] سالار [illegible]
[illegible] رجب [illegible] سالار را [illegible]
چند کس [illegible] جعفرقلیخان [illegible] بسلامت [illegible]
[illegible] جعفرقلیخان [illegible] سالار را [illegible] سالار
[illegible] لشکر [illegible] شهر مشهد
برسد تا ساخته جنگ باشید [illegible] حسام السلطنه [illegible] قلعه
[illegible] قلاع [illegible]
و از جانب سالار [illegible] حسام السلطنه

قلع قلعه [illegible] حسام السلطنه

مردی چون ... بقلعه‌شان در زیر ... باشند ... استمالت ... مردم ... از فرمان ... بشتند و چنین ...

روز دیگر حسام السلطنه فرمان داد تا لشکر جنبش کنند ... لشکر ... اطراف شهر ...

اینک ... حسام السلطنه ... ساختند

اینوقت ... حسام السلطنه ... حکم داد مردوزان از

قلعه بیرون شده بیکسو رفتند و اموال و اثقال آن بهره لشکریان گشت ... ایلخانی ...

سرکرده‌ها ... گرفتار شده حسام السلطنه ... توپ بسته ... لشکر ...

جنبش داده ... سلیمانخان ... کلات را

متصرف داشت ... حسام السلطنه ...

شاد و خاطر ساخته ... سلیمان خان ... مشهد حاضر لشکرگاه ...

دارالملک ... لشکر ... حرکت کرد ... مشهد ... چنانکه لشکر

سواره و پیاده حاضر ... جنگ شده از دروازه بیرون ... از فوج ...

و هزار تن سوار ... عراده توپ ... لشکر ... با مردم شهر ... جنگ پیوسته

حسام السلطنه چون ... عراده توپ دیگر ... تا چهار ساعت ...

کشید ... سربازان ... حمله افکندند و لشکر شهر را ... از ده هزار سواره و پیاده ...

... چنان ... مردم ... خندق شهر ... دروازه

شهر را ... دروازه بالا خیابان ... لشکر ... شهر

درآوردند ... حسام السلطنه ...

خاطر مردم شهر را ... رخصت ... شهر داد

رسیدن شاهزاده حسام السلطنه و محاصره نمودن شهر مشهد مقدس را و مقاتله او با سالار و مردم آن بلد

چون حسام السلطنه لشکرگاه ... شهر ... باغ ... مشهد ... داده در

خواجه ربیع ... شهر ...

در برابر دروازه بالا خیابان و دروازه ... سنگرهای محکم برآوردند ... چهار عراده

توپ بر دروازه بالا خیابان ...

و چهار عراده توپ بر دروازه ... سامخان ایلخانی ... و چهار

عراده توپ بر دروازه نوقان رفت ... دروازه ... جنگ ...

اما مردم شهر همه روزه از شهر بیرون شده مصاف میدادند ... لشکر را ...

... از دروازه ارک ... خیابان ... شهر ... رفت ...

... سالار رسید و شهر ... سپاه شهر چنانکه سواره

و پیاده ... از دروازه ... بیرون شده ... سامخان ...

برادر سامخان ... سامخان ... قراولان ... سواران ترکمان ...

سالار چون قراولان ... سامخان ... سپاه شهر ... سامخان راه برگرفت

سواران سپاه ... با شمشیرهای کشیده حمله ور گشتند ...

شهر ... تفنگ ... سالار چون ... لشکر

فوج ... حمله افکندند ... فوج ... سامخان ایلخانی ...

... فوج ... راه فوج ...

... مردم ... از بیرون ... راه فرار

برگرفت ... خاطر ... کار فرار ... گشت ...

... سالار از کار فوج ... لشکر

سامخان حمله آورد ... توپ ... سامخان

... سالار ... مردم شهر ... فوج ...

... سالار ... عراده توپ ... حسام السلطنه ...

... لشکرگاه ... سواران ... فوج ... عراده توپ ... راه برگرفت

... سپاه شهر ... هزیمت ...

... لشکرگاه ... حسام السلطنه ... عراده توپ دیگر ... داده

با سامخان ایلخانی ... مردم ... لشکرگاه ... صبح ... آفتاب

سر از مشرق برزد سالار ... مردم ... سالار

... هر یک ... سالار ...

... از شهر بیرون ... سنگر بالا خیابان ... تفنگ ... داد

و چون راه ... مردم ... مردان ... کوه

... توپ ... سالار ... لشکر ... مسافت

حرکت [illegible] سپاه سالار از لشکرگاه [illegible]

رسید این هنگام فوج عمرانی و ملکوئی بنوبت دهان توپ و تفنگها را گشاده داشتند بر زخم نخستین از لشکر ترکمانی
افزون از صد تن کشته در افتاد لاجرم مردم شهر بیم برانگیخته درهای شهر را بستند پس لشکر از سنگر بیرون شده و افغان
ایشان تا دروازه بالاخیابان بشتافتند و در را بازجستند [illegible] هزیمت مردم شهر تا ده روز
از بهر بازارت بیرون نشدند چون شب بیستم شهر رمضان رسید سالار با لشکری ساخته با آهنگ شبیخون بیرون شد و بخت
سلطانمحمد خان قاجار [illegible] سوار از پیش روی تاختند از لشکرگاه حسام السلطنه فحص کرده خبر آورد سلطانمحمد خان چون
لشکرگاه نزدیک شد پیش قراولان او را دیدار کرده تفنگها گشادند نخستین سلطان محمد خان از اسب در افتاد و مردم
رجعت تمام جسد او را برگرفته بازپس کشیدند سالار چون این بدید دانست که لشکرگاه را شبیخون نتوان برد ناچار به میان
شهر در رفت و چند روز دیگر [illegible] با لشکر شهر و ترکمان از نو میان نهاد و هم گروه گرداگرد لشکرگاه تاختن کنند
و از همه سو [illegible] توپ [illegible] داد و با جماعت سواره و پیاده از شهر بیرون شد
و در برابر لشکرگاه آمده آغاز جنگ نهاد تا هنگام فرو شدن آفتاب چنین جنگ آغشته [illegible] و از دهان توپ و تفنگ
[illegible] تا هنگام فرو شدن آفتاب سالار هزیمت شد و [illegible] بشهر شتاب گرفت و روز دیگر [illegible]
[illegible] از شهر برآمد [illegible] سالار تصمیم عزم داد که دیگر
روز [illegible] سوار و پیاده [illegible] از [illegible] مردان جنگ [illegible]
در داده و چهره‌ها را با خاک و خون آغشته [illegible] کار بر مردم لشکرگاه [illegible] حسام السلطنه
چون این [illegible] لشکرگاه آورد سالار فرمان کرد تا سپاه و پیادگان
از جانب جنوب و طرف مشرق لشکرگاه و از میان باغستانها یورش افکنند و سواران [illegible] لشکر [illegible]
حسام السلطنه نیز [illegible] سوار با سوار و پیاده با پیاده [illegible] و جنگ پیوسته گشت [illegible] مجروحان
جمله [illegible] سالار [illegible] غیرت [illegible] مجروحان از جانبی [illegible]
و گروه [illegible] از جانب دیگر سواران [illegible]
[illegible] آفتاب سپاه سالار [illegible] طریق فرار برداشتند و لشکریان [illegible]
[illegible] حسام السلطنه [illegible]
باغستان شهر [illegible] توپ [illegible]
[illegible] سالار با سپاه از شهر بیرون شد و [illegible] لشکرگاه [illegible]
از لشکر خویش [illegible] سالار چون [illegible]
و لشکر از [illegible] فتح [illegible] روز پنجم [illegible] از شهر [illegible]

پس سالار

تصرف سالار [illegible]
[illegible]

پس سالار [illegible] قرار [illegible] و از [illegible] لشکر [illegible]
قبه مطهره رضوی علیه الصلوة والسلام [illegible] صحن مبارک سلاطین سلف [illegible]
[illegible] سالار [illegible]
[illegible] صحن مبارک [illegible]
[illegible] جسارت [illegible]
[illegible] خنجر [illegible] کرده
[illegible] جان [illegible]
[illegible] از لشکرگاه
حسام السلطنه [illegible] گلوله توپ [illegible] گلوله [illegible] زخم
خنجر [illegible] سالار [illegible]
[illegible] مسجد [illegible] و نیز
[illegible] لشکر [illegible]
اگر [illegible]
[illegible]

[illegible] سالار [illegible] لشکر [illegible]
[illegible] برادر [illegible]
[illegible] مسکوک [illegible]
جسارت [illegible] غارت شد [illegible]
[illegible]

مأمور داشتن کارگزاران دولت ایران [illegible] بجهة حسام السلطنه برای فتح خراسان

چون خبر [illegible] سالار [illegible] لشکر [illegible]
[illegible] حسام السلطنه [illegible] عباسقلی خان پسر
[illegible] خان [illegible] فوج [illegible]
[illegible] توپ [illegible]

باشد راه برگرفت و فرمان شد هر انجمن [illegible] طی مسافت کنند و همچنان حکم رفت که
چراغعلی خان زنگنه با این سپاه راه برگیرد و در خراسان نیز نگران باشد و هر چه [illegible] از مردان جنگ دیدار کند
همه روزه نگار کند [illegible] پادشاه [illegible] مجلس [illegible] پوشیده نماند [illegible] پیش [illegible] شدند
[illegible] عباس آباد کوچ بر کوچ برگشتند [illegible] اگر چه [illegible] پیش [illegible]
[illegible] باز [illegible] ایران [illegible] عباس آباد [illegible] لشکرگاه [illegible]
[illegible] لشکر پس از عباس آباد راه برگرفتند و طی مسافت [illegible] حسام السلطنه [illegible]
[illegible] در نیم فرسنگی شهر [illegible] نزول کردند و هم در آن روز سالار با مردم [illegible] از شهر بیرون شده [illegible]
[illegible] ساخت [illegible] با شهر مراجعت کرد و پس از چند روز [illegible] سامخان [illegible] کوچ داده
در برابر دروازه ارک فرود شد [illegible] سالار [illegible] ایشان [illegible] بالطال [illegible]
[illegible] توپ از دروازه نوقان بیرون شده و در برابر لشکر [illegible] صف [illegible] توپ و [illegible]
و جنگ [illegible] لشکر حسام السلطنه [illegible] رسید [illegible]
[illegible] لشکر [illegible] پوشیده [illegible] زوال خورشید [illegible] لشکر
[illegible] خندق [illegible] شدند [illegible]
حسام السلطنه پیوسته [illegible] لشکرگاه او [illegible] سالار [illegible]

را با سوار و پیاده شهر از دروازه نوقان بیرون شده [illegible] لشکر حسام السلطنه [illegible] سپاه سامخان
ایشان را شکسته [illegible] خندق شهر [illegible] ذیقعده [illegible]
شهر و ترکمان از دروازه ارک مشهد بیرون شده بجانب چناران راه برگرفتند [illegible] حسام السلطنه
اگر [illegible] دروازه [illegible] سوار [illegible]
و این خبر [illegible] شاهزاده [illegible] سامخان ایلخانی [illegible] لشکرگاه [illegible] راه برگرفتند
و چون [illegible] چناران [illegible] سامخان
[illegible] جنگ [illegible] چشم [illegible]
[illegible] شمشیر مردان [illegible]
کشش [illegible] نصرت سامخان [illegible] سپاه سالار [illegible] جنگ داده [illegible]

شکستن سامخان لشکر سالار را در چناران

شده بودند [illegible] ساعتی [illegible] چناران [illegible] مردم شهر [illegible] ترکمانان
اسیر گرفت [illegible] حسام السلطنه [illegible] شاهزاده [illegible] آلات حرب و ضرب سواران شهری را گرفته
رها ساختند و حکم داد [illegible] ترکمانان [illegible] برگشتند و از پس این [illegible] سواران سالار را
نیروی بیرون شدن از شهر و رزم دادن با سپاه حسام السلطنه [illegible] دیوار قلعه [illegible] سپاه حسام السلطنه
هدف گلوله توپ و تفنگ [illegible] شدند [illegible] با آهنگ جنگ [illegible]
[illegible] سالار با مردم خویش [illegible] جلادت [illegible]
[illegible] مبارزت تازه همی داشت مع القصه [illegible] حسام السلطنه [illegible]
[illegible] نخستین سامخان [illegible] فرمان [illegible] در برابر دروازه [illegible]
[illegible] لشکر [illegible] از مردان دلیر
[illegible] حسام السلطنه [illegible] هزار سوار [illegible]
بود لشکر [illegible] مبارزت [illegible] مردم شهر را هزیمت داد و روز دیگر همچنان [illegible]
سپاه سالار از شهر بیرون شده [illegible] با تیغ و تیر و توپ و تفنگ [illegible] جنگ [illegible] ساعت [illegible] از اول
مهر با شهر مراجعت کرده [illegible]
[illegible] حسام السلطنه [illegible] حسین پاشا خان [illegible]
با فوج [illegible] سامخان [illegible] لشکرگاه [illegible]
[illegible] دروازه [illegible] عبدالعلی خان [illegible] توپ [illegible]
[illegible] لشکرگاه حسام السلطنه [illegible]
[illegible] سالار [illegible] حسام السلطنه [illegible] دروازه [illegible]
[illegible]
سالار [illegible] داشت که
[illegible] سوار [illegible] ترکمانان مرو بود سالار و مردم مشهد [illegible] راه [illegible]
[illegible] مشهد [illegible] حسام السلطنه [illegible]
[illegible] سامخان ایلخانی [illegible] سواران
[illegible] ترکمان [illegible]
[illegible] روز دیگر [illegible] سوار ترکمان [illegible]

شکستن سامخان ایلخانی ترکمانان مرو را

دوره از بانگ توپ و تفنگ زلزله افتاد و آتش پیکار از نعرهٔ مردان جنگ برافروخته شد محمد یوسف با جماعت کرد و اتباع
ترکمانان و جاهای اضطرار طغیان نمود و پشت با جنگ داد و ساعتی و دیگر لشکریان بمقصد تیر را بر سر گرفتند و سعید کس
از آنجا بجانب دیوار که بلشکرگاه در جنب موضع حسام السلطنه این فقره را عریضه کرد با سعید و پناه بردار ترکمانان
بصحبت محمد یوسف بیک نمکدار روانه درگاه پادشاه داشت شاهنشاه ایران محمد یوسف بیک را بلقب خانی معزز ساخت
و حسام السلطنه تمام امیران سپاه مورد الطاف سلطانی نمود و فرمان کرد تا حاجی لطیف خان سرتیپ فوج قراداغ
و قاسم خان سرهنگ با فوج خمسه و چهار صد سوار و کلیات و سه عراده توپ و پانصد بار قورخانه
طریق هرات برداشته و طی مسافت کرده بلشکرگاه حسام السلطنه پیوستند شاهزاده بفرمود تا در میان لشکرگاه
و سنگر توپخانه نیز از نو بنیاد سنگر کرده و اسلحه بلند برآوردند چنانکه میان کوی و بازار شهر دیدار بود و تیر
بچهره و پیکر برفراز باسلحه صعود داده تا در هنگام پیکار باشند و در این سرا سالار متوقف داشت و اطراف خندق
شهر در برابر هر سنگر بر کنار خندق سنگری راست کرده و تفنگچیان زبردست فشیم نشسته و همه روزه حسینخان سالار
و پسرش امیر اصلانخان هر شب بهمین واقعه پایدار بودند از بهر کارزار بیرون شدند و با لشکر حسام السلطنه از جانب مصاف
برافروختند رزم دادند و بیشتر وقت از ابواب تا شامگاه دلیران سپاه بکار حرب و ضرب بودند و چند تن را با کمان
و کمند می بستند و می کشتند ابوقت حسام السلطنه جانکاه شده در کار محاصره و انقطاع استوار کرد تا مردم شهر هیچ جانب
بیرون توانستند شد پس بناچار از سرحد چیان محمد لطیف خان برادر محمدخان قراجه داغی را با جماعتی از ایرانیان کردی و جمعی
و خود با محمود ... قلعه حصار بیک را در نیم فرسنگ در دروازه پایین خیابان است داشت فرود گشتند و در اینجا نشیمن
کردند و روز دیگر فرمان کرد تا میراحمد خان و عبدالعلی خان سرهنگ زنگانه و دو فوج بکار کارزار نموده از دروازه پایین خیابان
راه قلعه عسکریه پیش داشتند و حسام السلطنه از طریق کوه سنگی راه برگرفت سالار چون این بدانست توپ و تفنگ
و شمخال جز خود بر داشته از شهر بیرون شد و چون پیک خضبان از راه برحسام السلطنه بربست و جنگ به پیوست
روی داشت از گرد دو دهان چنان گشت در روان اسراردن... و بیدار بود در آن وقت میراحمد خان و عبدالعلی خان سرهنگ
زنگانه دو فوج سرباز ناگاه از قفای سپاه سالار بیرون کرده از دهان توپ و تفنگ گرگ بر سر ایشان بباریدند و عبدالعلی خان
سرهنگ با سواران تفنگ افکن جنگ میکرد خدایگان در میان جنگ آوران نام بردار گشت مع القصه چون سالار
خویش را در میان دو لشکر گرفتار یافت ناچار بیمان آنکه کریخت و حسام السلطنه با دو فوج و ساعتی راه قلعه عسکریه برداشت
و در آنجا عبدالباقی خان افغانی پسر شمس الدین خان سردار را با چهار صد تن سوار و دویست تن سرباز قراول بحراست برداشت
و باز گشت و حکم داد تا از چهار سوی محاصره شهر را صعب و سخت کنند و حمله برجی از برجهای دروازه را نیز بسخت
فرمان آورد و شفیعه در لشکرگاه بازار در جام و آب تیز داد و تیغ جنبان کوه و چهار عزره محرم رسید از ابعد کوکاری

سیدالشهدا

سیدالشهدا حسین بن علی بن ابی طالب علیهما السلام از هر روز تذکره مرثیه خوانان حاضر داشت تا روز عاشورا
کار بکوکاران همی کرد در پانزدهم محرم شمشیرخان افغان بحکم یار محمد خان والی هرات از هزار و دویست شرفه بر سر سید
و عسکرگاه پرسید حسام السلطنه اجازت گرفته کرد و امان خواست و دویست بطلوعت رکاب رسیده بود و حضرت
بهرات بکوکاری بر دو وقایع چون حسام السلطنه با اسکندر خان قاجار در دو لشکر سپاه دیگر بار دویست بود خاطر رضا داد
دامنت و دامن اهل ... دولت لطف سند او میخواست بر حسب فرمان شاهنشاه ایران روانه دارالخلافه
طهران گشت و کابلی او محمد ناصرخان قاجار قوانلو و امیر اعظم امیر بیک امان بیگی در آن برات سردار بکیار دویست ان شتر
و بار بارادن فرود و فوج ششم تبریزی و سه عراده توپ و دویست تن کور از طهران رهسپار شده ارادت حضر
رجال وارد قلعه عسکریه شد و روز چهارم صفر خبر و رود او را بحسام السلطنه آورد شاهزاده جمعی برد و فرستاد
در دروازه دران از ازری او تراق کرده لشکر را از رحمت راه آگاه بزرگ آرودند و روز پنجم صفر جماعتی از لشکریان تمام
چوپره بلشکرگاه در آوردند وقتی این حکم محمد ناصرخان برسید و در آن راه که کوچ میداد دو رأی نیوی سالار
از رسیدن او آگاهی یافته باگروهی از لشکر بجنگ او شتافت اما سلطان جلال الدین نام بود از هزار کرت
او بکشتن دو کشتن و عزیمت و عزیمت ما زنکار خستگی داشت بالجمله تا قلعه عسکریه چند فرسنگ مسافت بود
پیدا از پیش همی رفت عنان زنان برفت و از گرد راه با لب گفته و دل تفته جنگ در انداخت محمد ناصرخان
قاجار نیز خود کرده کارزار او لشکر خویش را بر صف کرد و عباسقلی خان سرتیپ پسر محمد زکی خان سردار نوری
هر فارس میدان و عاری بردان بود با ثابت حیدر علیخان سرهنگ فوج تبریزی ساخته بر صف شد و از هر روبه
بانگ توپ و تفنگ بنعره مردان جنگ بالا گرفت حسام السلطنه در لشکرگاه خویش ناگاه صدای بانگ توپ کرد
و صورت حال را تواند بدرفت تا لشکر پیوسته میراحمد خان و علیخان قراگوزلو و عبدالعلی خان
سرهنگ و جماعتی از سرباز با چهار عراده توپ رهسپار شد و حسام السلطنه نیز با گروهی از دنبال ایشان استعجال
کرده وقتی برسید که هنوز آن آتش حرب افروخته و آتش حرب افروخته بود لاجرم از قفای لشکر سالار بانگ
کردند و بر دو قسمت وارد شدند توپ و تفنگ بر سر ایشان بیاریدند و بسیار کس از ایشان هلاک و مطروح و مجروح گشت
محمد ناصرخان سپاهیان نیز زخم گلوله برداشت و جماعت سپاه در کوفت بالجمله امیر اصلانخان پسر سالار در آن
گیرودار چهل تن را جمع کرد و اجل ... تمام عجب در میان قتال همی تاخت و ابطال رجال را بخاک همی انداخت
چندانکه بیرون دو دلاوری بسیار کشته عباسقلی خان در بحر بلای جبلا دست بکمال نمود با اینهمه لشکر حسام السلطنه
مظفر و منصور گشتند و سپاه سالار را تا ارض بازگشت و قدرت هزیمت میدان دادند شاهزاده نیز کوچ کرد

در قلعه عسکریه سه روزه اقامت کرد انگاه بلشکرگاه آمد و خود رخصت نمود و این وقت حکومت محال قراداغ را
به مهدیقلیخان قراداغی تفویض فرمود تا در انجمن مثال دیوان و نظم سرباز آن قراداغی ساعی [illegible] معمول دارد و داور [illegible]
لکو هزار و دویست تن سرباز قراداغ را بنظام کرد برحسب حکم بلشکرگاه محمد ناصرخان بپیوست بالجمله روز بیستم شهر صفر
محمد ناصرخان از عسکریه کوچ داده از جانب جنوب شهر آهنگ کوه سنگ نمود و از منظم حرکت او تا آنوقت در درکوه ستا
مقام کرد سالار جا بجای مردان جنگ و دستیاری توپ و تفنگ که لازم آمد او حسام السلطنه مراد در دره کوه ستا محمد ناصرخان را
بلشکرگاه خویش طلب داشت و عاقبتی فال ترتیب الحفظ و حراست اردوی او باز گذاشت

ذکر فتنه حادث بابیه در زنجان و طغیان ملا محمد علی زنجانی و خاتمت کار او

ملا محمد علی زنجانی تلمیذ شریف العلمای مازندرانی بود و سالی چند در مجلس تدریس او حاضر شد و بعضی از مسائل فقه و اصول را
فرا گرفت و خویشتن را یکتن از فحول مجتهدین بشمار داده باز زنجان شده و در آن بلده رحل اقامت انداخت و جمعی
او را در میان علما نامی بلند و مقامی ارجمند نمود همی خواست تا خویشتن را شناخته مردمان کند و نام خود را در زبانها
سایر گرداند پس از مسائل شرعیه هر سخن که خلاف مشهور و مخالف با جمهور بود بسیار بر آورد و در میان عامه اشتهار
همی داد چنانکه نفی حرمت را شهر رمضان تمام [illegible] چه اگر توثیق و تصحیح حدیث روا دارد یا اخبار تاویل
و تفسیر است که همه ساله شهر رمضان را سی روز بشمار میگرفت و از این روی بسیار وقت میافتاد روز عید فطر را که
روزه گرفتن حرام است مردم عوام و عموم [illegible] بر [illegible]
جایز روا باشد و از اینگونه فتوی فراوان داشت [illegible] بدین امر چون علمای زنجان و فضلای
دیگر بلدان طریقت او را [illegible] عقاید او را در حضرت پادشاه مکشوف داشتند و دفع او را
بقانون شرع واجب شمردند شاهنشاه مبرور محمد شاه غازی مقرر کرد تا او را از زنجان بدار الخلافه طهران کوچ داده در خانه
محمودخان کلانتر تهران جای دادند و حکم رفت که دیگر بجانب زنجان سفر نکند و در احکام شریعت اجتهاد نکند و او را ادرار
از امور [illegible] میرزا علی محمد باب هرجا [illegible] و حرکات [illegible] طریقت [illegible]
دعوت [illegible] بسیار رسایل [illegible] با ملا محمد علی ابواب محبت [illegible] مراسلات [illegible] در طلب
کارهای جدید [illegible] منتظم [illegible] امور غریبه [illegible] مردم عامه
نمود لاجرم با باب ابواب مکاتیب [illegible] اینگونه بود
تا آنگاه که شاهنشاه غازی وداع جهان فانی [illegible] ملا محمد علی که
انتظار [illegible] فرصت [illegible] و راه زنجان برگرفت و طی مسافت طریق

آن بلده

[illegible]

در رفتن ملا محمد علی
از طهران به زنجان

آن بلده قریب [illegible] شریف مردم زنجان او را بنیک منزل [illegible] پذیره شدند [illegible] در قدوم او فراوان قربانی
نمودند بالجمله چون او در شمار علما و طلبه علوم بود کار داران دولت در مواظبت او از این قرار مسامحت کردند و او
[illegible] زنجان یکتن از داعیان میرزا علی محمد باب گشت و [illegible] ناسخ قوانین شرعیه بود و رواج همی داد
و مردم را باشتراک اموال و ازدواج یکدیگر [illegible] همی ساخت و گفت چنانکه باب [illegible]
از ایام حضرت بحساب نشود و هیچ تکلیف بر مردم نبود و فرمان [illegible] هیچ گناهی کس را ماخوذ ندارد و مردم زنجان گروهی
احمق بودند [illegible] و جای طمع در اموال و فروج مسلمانان [illegible] لاجرم [illegible]
و متابعت او میان بستند در زمانی قلیل بیش و کم قریب پانزده هزار کس بر گرد خویش انجمن کرد و این قصه کارداران
دولت را [illegible] شاهنشاه منصور [illegible] امیر [illegible] از بهر آنکه فتنه زنجان چنین [illegible]
امیر اصلان خان [illegible] بحکومت زنجان مامور بود منشور کرده ملا محمد علی را ماخوذ داشته بدار الخلافه فرستد قبل از
رسیدن امیر اصلان خان در آن بلده ملا محمد علی مکنون خاطر او را استشمام کرد و در حفظ و حراست خویش بر اهتمام
بیفزود و چون از بهر نماز همی خواست بمسجد رفت با ده هزار تن و پانزده هزار تن طی مسافت مینمود و دیگر روز همی
خواست امیر اصلان خان را دیدار کند [illegible] تفنگچی [illegible] او در رفت و هر کار [illegible] خواستار شد جز بر اجابت
مسئول او امیر اصلان خان را قوت گفتار نبود بالجمله روزی چند کار بدینگونه رفت ۲ تا روز چنان افتاد که یکتن
از مریدان ملا محمد علی با [illegible] عصیان کرد و امیر اصلان خان بفرمود تا او را ماخوذ داشته بحبس خانه افکندند
ملا محمد علی چون این بدانست کس نزدیک او فرستاد و پیام داد [illegible] چه توانی
او را [illegible] امیر اصلان خان در پاسخ گفت [illegible] از بهر آنکه مردم گناه کرده [illegible] کیفر کنم و اعمال [illegible]
[illegible] تا این شهر نظام پذیرد و مثال دیوان استوار گردد [illegible] مردم [illegible]
[illegible] ملا محمد علی از این سخن خشمناک شد و حکم
داد تا مردم [illegible] آن زمانه را [illegible] از آن طرف امیر اصلان خان نیز از قصه آگاه شد
و تجهیز سپاه پرداخت و هزار مردم شهر بر طریقت ملا محمد علی بودند سلاح جنگ برگرفتند [illegible] و هر کس
از مردم زنجان با او بر کیش ایشان نبود [illegible] نهب و تاراج دادند و از شهر اخراج نمودند و در خانهای ایشان [illegible]
[illegible] و بازارها را غارت کردند و آتش [illegible] بسیار خانها [illegible]
کردند [illegible] چندین [illegible] لشکر بر آوردند بالجمله ملا محمد علی مردم خود را از بهر جنگ ساخت و هر یک [illegible] حکومتی [illegible]
[illegible] زنجانی را بنیابت خویش بر افراز کرد و حاجی عبدالله [illegible] و حاجی عبدالله [illegible]
وعده حکومت [illegible] و عبدالباقی [illegible] سیاره لقب داد و مشهدی سلیمان

آغاز فتنه ملا محمد علی زنجانی
و مخالفت او با سپاه سلطان

که عالیجاه مشارالیه برتبت وزارت سرافراز گشت و عالیجاه کاظم قلعه‌ئی از اهل اردو عراده توپ را از … بخت
و چند زنبورک نیز برداشت بالجمله ملا محمد علی هر یک از مردم خود را بمنصبی منصوب شد و خاطر کرد و لالای جنگ حاضر داشت
و فرمان او بر مردم او نیک روان بود چنانکه اگر صد تن را با شمشیر بر یک کس … الحکم نوبت مع القصه روز جمعه پنجم
شهر رجب از رود … سواری محافظت که بجنگ در آمدند و دو توپ و تفنگ بگشادند چهار تن از طرفین مجروح
و مقتول گشت … غلام … امیر اصلانخانی در میان آمد پنج زخم منکر یافت و … برادرزاده عالیجاه …
ابراهیم پسر سید حسن شیخ الاسلام … بگلوله تفنگ ملحق گشت و از جماعت ملا … شیخ … و بدیار
و شجاعت … دستگیر گشت … سید … میرزا ابوالقاسم مجتهد فتوی کرده و امیر اصلانخانی … ساحت
و روز دیگر ملا محمد علی … سردار … سرهنگ را با جماعتی از مردم خود مأمور بتسخیر قلعه علیمردانخانی ساخت و این قلعه
در میان شهر زنگان … بجمله … تفنگ … ساخته از بهر خوانین لشکر … بدست شد و این قلعه …
برافراشته بالا … جلالی … حسنعلی خان … باتفاق فوج … مشهور … مع القصه … قلعه علیمردانخانی
ملا محمد علی … سرهنگ خان که … امیر اصلانخانی را کشته … حاضر ساز
داد و را با جماعتی … حکم … داد … در روز … بجانب … امیر اصلانخانی حمله بردند
از انسوی محمد تقی خان سرهنگ … علیقلی خان پسر … و … حمزه و بیوک خان … و
با مردم … از … امیر اصلانخانی … در میانه جنگ … عبدالله بیک
… ملا … در … میرصالح سرهنگ … جماعت بابیه را از قتل او
… و … کشته … امیر اصلانخانی مجروح و مقتول
گشت … لشکر … از
… و خاطر … و روز بیستم شهر رجب … صدر الدوله … محمد علی خان
… و روز دوم ماه شعبان سید علی خان سرهنگ فیروزکوهی و شهباز خان
مراغه … با … و محمد علی خان … افشار … و کاظم خان … محمد قلی خان …
و محمد … خان … توپ … عراده خمپاره روز پنجم شعبان بشهر در آمده در برابر
لشکر میرزا فرج الله … لشکر ایستاده … جنگ … روز بیستم شعبان میرزا … سلطان
… و عبدالله سلطان … لشکر مشهدی … از … امیر اصلانخانی و … ابراهیم خان …
و صدر الدوله و شهباز خان و محمد تقی خان و سید علیخان و دیگر … و لشکرها … آن لشکر حمله افکندند
حسنعلی … بر … گشته … و جماعتی مجروح … لشکر

مقتول شد

مفتوح شد و دیگرباره از … لشکرها … از جنبه‌ها … از جنگ … و از این لشکر … اور اهمیت کرد …
چون این کار … کشید کارداران دولت را بر خاطر … گران افتاد و مصطفی خان قاجار … برادر … با …
فوج شانزدهم شقاقی بود مأمور نمودند تا مسارعت کرده لشکرها را از مساعدت … جماعت بابیه … از
در … مصطفی خان … از لشکر … در لشکر میرزا فرج الله … بوراق … و … لشکر …
… پنجم رمضان … از … سید … مهدی خان … اکبر … و عبدالله خان پسر
سلیمان خان با چریک … و فوج شانزدهم و سواره … و چریک … ساخته …
شد و میرزا سلطان و عبدالله سلطان … لشکر میرزا فرج الله … آتش …
از جماعت بابیه … هلاک شد و چند تن دستگیر گشت … نظر علیخان … گلوله در
… آمد … و پنجاه تن از … مطروح و مجروح گشت و شهباز خان … شمشیر …
جراحتی بزرگ … از … روز در گذشت و در پای امر لشکر میرزا فرج الله کشته شد و جماعت
بابیه از … لشکرها … کردند … امیر … محمد آقای پسر
حاجی … خان سرهنگ فوج … و حاجی قاسم بیک تفنگدار خاصه … زنگان داشت و حکم داد در هر گاه
لشکرهای ملا محمد علی … مردم او … از روزی چند … روانه دار الخلافه …
… روز … پنجم شهر رمضان مصطفی خان قاجار با فوج شانزدهم شقاقی و صدر الدوله با سواره خمسه
و سید علیخان فیروزکوهی با فوج … و محمد علیخان با سوار افشار … با سواران مقدم و جماعتی از مردم
زنگان … از … لشکر … جماعت بابیه … علی
… و قتح الله بیک و فرج الله بیک … و … شجاعان … بودند
… و از لشکرها نیز … پنجاه تن … هلاک … در پای …
ملا محمد علی از مردم … حکم داد تا بازار زنگان را آتش در زدند لشکرها …
… مردم زنگان … و خاطر … و جماعت بابیه
… لشکر و … لشکر … تا روز هشتم شوال محمد خان بیگلربیگی
… منصب امیر تومانی … با سه هزار تن لشکر … شقاقی و فوج خاصه و … عراده
توپ و … عراده خمپاره باتفاق … برادرزاده … و … اصلانخانی …
… رجب … وارد زنگان گشت … روز … حکم داد … از جانب محله
… و فوج شانزدهم شقاقی از سوی دیگر … فوج … و جماعت بابیه

انزش در کار او شاه علامحمد خان حکم داد تا مقداری اموال از نقدینه و ظروف در میان لشکریان کیش فدا بپراکندند
فوج نامبرده مشغول بغارت غنیمت گشتند و جماعتی فرصت بدست کرده حمله افکندند و بسیاری از سربازان را
مقتول ساختند لشکریان [illegible] از لشکر خویش دفع دادند و امیر نظام علامحمد خان [illegible] مردم او را [illegible] لشکر
محکم ببود و در هر لشکر گروهی از لشکر داشت [illegible] از پس لشکرها [illegible] علامحمد خان [illegible] راه
با مردم او [illegible] توانند [illegible] از هر جانب جنگ فرار [illegible] توانند
رسید و اگر لشکر دولت [illegible] متحیر میگشت از پس لشکر دیگر می نشستند و امیر هزیمت را [illegible]
و شبها از میان لشکر فریاد برمی آشتند و علمای اثنا عشریه [illegible] میشمردند و ایشان را بنام و دشنام میگشتند
محمد خان بیگلربیگی خواست [illegible] کار کند و امیر جنگ [illegible] باشند [illegible] حرب انجمه
نشود و خونها ریخته نگردد و روزی چند خاطر بر مصالحت و مسالمت گماشت و با علامحمد خان ابواب رسل و رسایل
باز داشت و چندانکه اندرز و پند فرستاد هیچ مفید نیفتاد و هم در این وقت عزیز خان مکری اجودان باشی با سفارت
ایران و تهنیت ورود ولیعهد دولت روسیه مامور بود چنانکه بشرح مذکور خواهد شد وارد زنگان گشت [illegible]
که این مخالفت را بمصالحت و بمسالمت و مصالحت اندازد لاجرم چند تن از مردم علامحمد خان را در لشکرگاه
محبوس نمود [illegible] ساخت و علامحمد خان را [illegible] پیغامهای فریبنده و سخنان نرم [illegible] و همچنان میرزا حسنخان وزیر نظام برادر
میرزا تقیخان امیر نظام و امیر نظام از آذربایجان طریق طهران می پیمود وارد زنگان گشت او نیز [illegible]
مردم چرب زبان [illegible] علامحمد خان را استمالت کرد و از مخالفت نتوانست باز داشت لاجرم
دیگر باره نیران حرب زبانه زدن گرفت و از هر دو سو مردان کارزار [illegible] درآمد [illegible] گروهی از لشکر
[illegible] عزیز خان اجودان باشی در کنار [illegible] لشکر [illegible]
علامحمد خان [illegible] بایستاد فوج نامبرده جنبش کرد و فوج مخبران و فوج شانزدهم شقاقی [illegible] آهنگ
[illegible] فوج مخبران [illegible]
زنگان گرفتار شد عزیز خان حکم داد تا او را نیز [illegible] آوردند در این وقت فوج شانزدهم شقاقی در حدود نامبرده
قاعده [illegible] مخالفت [illegible] عزیز خان [illegible] ابوطالب خان را [illegible] فوج
حکومتی داشت [illegible] ساخت و او را بزخم تازیانه چندان زحمت کرد [illegible] هلاک [illegible]
امیر [illegible] را [illegible] و همچنین [illegible] صدر الدوله و سید علیخان فیروزکوهی و مصطفی خان قاجار [illegible] فوج
شانزدهم [illegible] کارداران دولت رنجیده خاطر شدند و صدر الدوله را معزول ساختند
[illegible] با فرخ خان پسر یحیی خان تبریزی تفویض نمودند و فرخ خان روز چهارم ذیقعده الحرام

وارد زنگان

رسیدن فرخ خان [illegible] و [illegible] زنگان [illegible]

وارد زنگان شد از قضا هم در آن روز خبر فوت پدر او یحیی خان را از دنبال او [illegible] سواران چهار
[illegible] مردانه جنگ بپیوست و هم در این وقت علیخان پسر عزیز خان اجودان باشی سرهنگ فوج چهارم
تبریز با فوج خویش و حسینعلی خان [illegible] با فوج [illegible] مراد خان [illegible] فوج [illegible] از راه رسید
و انجمله کار محاصره را سخت کردند و از میان شهر راهی [illegible] فرار محصورین باز گذاشتند تا اگر [illegible]
جنگ از کرده پشیمان شوند از کوچه سلامت توانند [illegible] مردم بیچاره شوند ناچار از جان بگذرند
و کارها [illegible] مردم [illegible] مع القصه آتش حرب افروخته گشت و آلات حرب
افراخته آمد مردم علامحمد خان زن و مرد [illegible] دادند و کار جنگ را [illegible] و بسیار وقت [illegible] از
خانها [illegible] با اموال فراوان انباشته میکردند و [illegible] خانه [illegible] هزیمت [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] امیر نظام [illegible] فرخ خان پسر یحیی خان رسید [illegible]
[illegible] فرخ خان [illegible] مکتوب دیگر [illegible]
[illegible] علامحمد خان
علیقلی خان [illegible] کربلائی شعبان و چند تن دیگر [illegible] فرخ آمدند [illegible]
[illegible]
[illegible] علامحمد خان [illegible]
از مردم او [illegible]
[illegible] فرخ خان [illegible]
[illegible] علیقلی خان و کربلائی شعبان [illegible] جماعت [illegible]
[illegible] فرخ خان [illegible]
[illegible] مردم علامحمد خان از چهار جانب [illegible]
[illegible] فرخ خان را با دوازده تن از سواران او [illegible]
[illegible]
[illegible] امیر نظام با فرخ خان [illegible] مردم علامحمد خان فرخ خان [illegible]

زنده نزد علامحمد خان بردند و او اراده سر از گرفته کرد ایشان را در قدم او افکندند علامحمد خان از در خشم و بیداد
نظاره کرد و نخستین با همین بزرگ و کوچک گفت هرکه از جهت خدای روی بگرداند خدای او را بعوض کیفر کشاند
الغاه فتح خان را بدو شستم برشمرد و فرمان کرد تا آتش بزرگ برافروختند و آهن پاره چند در میان آتش تافته
کردند و با همه [illegible] کشیدند و چهره جای حیران او را از جهت که داد و کوشت حیران او را با [illegible]
باز کردند الغاه سر فتح خان در همین بزرگ و کوچک [illegible] از تن دور کرد بیاد امیر حاکمان و محمد خان [illegible]
بیای لشکرگاه در آنجا در دوران جنگ خانبابا خان با دو فوج خاصه نیز بزخم گلوله تباه گشت
و چند تن دیگر از اعیان سپاه کاک راه آقار و علامحمد خان حکم داد تا جسد ایشان را با آتش بسوختند

مامور شدن گروهی از سپاهیان رکاب نواب شاهنشاه ایران برای دفع علامحمد خان [illegible]

چون خبر قتل فتح خان و جلادت جماعت بابیه معروض درگاه شاهنشاه ایران افتاد بخشم خشمناک
شد و فرمان داد تا بابا جنگ یاور با دو عراده توپ [illegible] و چهار عراده توپ دوازده و پانزده و چهار
از حاجیان مناصب توپخانه راه زنگان پیش داشتند و همچنان فوج چهارم آذربایجان با اتفاق سرهنگ [illegible]
علیخان پسر عزیزخان [illegible] و دیگر محمد مراد خان سرهنگ با فوج [illegible] سرباز [illegible]
برکبان تمامت لشکر از بهر یورش بجنبش آمد و از چهار جانب اطراف سرای علامحمد خان را حصار
دادند فوج اول بسوی قلعه علامردان که مستحکم بود [illegible] فوج چهارم بجانب خانه آقا عزیز
در قرب سرای علامحمد خان بود حمله افکندند و دیگر فوجها هر یک طریقی سنگر کردند و از آن هنگام
که آفتاب سر بر کشید تا آنگاه که در مغرب ناپدید شد آتش جدال افروخته بود و از گرد و دخان
روی جهان تیره گشت ظلمت جهان برگرفت و اجساد [illegible] نخستین فوج گروس بقوت یورش
قلعه علامردان را فرو گرفتند و جدال و از مردم بغارت برده در آنجا انباشته داشتند لشکر با
بغنیمت بردند و فوج چهارم نیز خانه آقا عزیز را بغلبه در گرفتند و با خاک پست کردند و دیگر فوج خاصه
از جانب دروازه همدان [illegible] سنگر [illegible] محکمه استوار بود یورش دادند اگرچه سلطان فوج
و بسیار کس از سربازان مطروح و مجروح افتاد [illegible] از پای ننشستند چنانکه [illegible]
در آن جنگ [illegible] اصحاب علامحمد خان زنده دستگیر شد [illegible]
در کنار ربع ذوالفقار خان سر بر کرده شد بلافاصله فتح لشکر علامحمد خان ضعیف شد و در همان شب [illegible]
از شناختگان اصحاب علامحمد خان از جانب دروازه قزوین طریق فرار گرفتند از جمله [illegible]
آتشکده توپ [illegible] دیگر [illegible] مرد مبارز [illegible]

دیوار

[marginal note, red:] [illegible] زخمی شده اصحاب علامحمد خان

[illegible] و مردم بسیاره لف [illegible] از پیلو مردم تا بطارم برگشته و از آنجا بازشده با فوج
در آمد مردم و فوج متفق شدند [illegible] را خود داشته برکابی آوردند امیر اصلانی [illegible]
و تحقیق آمد [illegible] قبیل آوردند و دیگران [illegible] تا الغاه و در علامحمد خان [illegible]
الحکم حکم داد تا ایشان را نیز سرباران [illegible] از پس این واقعه کار بر علامحمد خان صعب افتاد [illegible]
صلاح جنگ در [illegible] که اتفاق مردم خود [illegible] و در روز چنین اقتدار لشکریان یکباره او حمله بردند [illegible]
همراه و علامحمد خان چون مردان کار از موده [illegible] روزها [illegible]
شبانه [illegible] گلوله [illegible] بازشده گلوله
آن [illegible] علامحمد خان آمد [illegible] اصحاب او [illegible] از خاک برگرفته [illegible]
و جراحت او را از عامه مردم پوشیده داشتند [illegible] علامحمد خان بزخم
گلوله توپ و خمپاره با خاک پست شد لشکریان نتوانستند [illegible] علامحمد خان را [illegible]
پس از [illegible] زخم [illegible] مردم خود را [illegible] زخم از جهان میکوچم [illegible]
[illegible] از آنجا [illegible]
خاک [illegible] جان بداد او را با جامه [illegible] باخاک سپردند و شمشیر او را در کنار او
نهادند پس از هلاک او میرزا رضا [illegible] و حاجی محمد [illegible] مجروح بود [illegible] زخم [illegible]
و سلیمان [illegible] علامحمد خان بود [illegible] قلعه [illegible]
و محمد خان [illegible] اگر [illegible] امان دهید [illegible] جنگ و جوش [illegible]
امیر اصلانی [illegible] کشتن [illegible] غلبه [illegible]
گذاشت و همچنان [illegible] بیعت ایشان [illegible]
[illegible] فرستاد و ایشان از لشکرگاه [illegible] علامحمد خان
[illegible] جسد او را [illegible] امیر اصلانی و محمد خان [illegible]
در [illegible] جسد او را از خاک برآوردند [illegible]
[illegible] لشکریان کشته
[illegible] از جانب
[illegible] خمپاره بسته آتش
[illegible] شاهنشاه [illegible] شد و مشهور

[marginal note, red:] زخم یافتن علامحمد خان در [illegible] جراحت [illegible] و هلاک شدن او [illegible] جراحت

شتاب نمود بالجمله قلعه صاحب الامر دار فت [illegible] لامحت پسران ساره وعموم لشکریان اورد محمد خان بیگلربیگی پیر اجازت مراجعت بقلعه کباب دار الخلافه
وبجهت مرد قصاب نیز شتاب گرفت شتافت وامیر اصلان خان ارس از میر رضا سردار وحاجی محمد بیک وحاجی محسن جراح وچندتن دیگر از
مردم ملا محمد علی را مرست آورده سفر طهران بسیمین کرد وایشان را با جهد کنج دادگر از در دهر ار دار الخلافه
بصواب دید میرزا تقی خان امیر نظام میر رضا وحاجی محمد بیک وحاجی محسن عرضه هلاک ودمار شدند ودیگران محبوس گشتند

سفر کردن عزیزخان سردار کل عساکر منصوره بفرمان شاهنشاه منصور بایروان برای تهنیت ورود ولیعهد [illegible]

ولیعهد دولت روسیه الکساندر پسر امپراطور ممالک نیکولای برای نظم حدود قفقاز وولایت
گرجستان بسیج سفر ایروان کرد چون این خبر در حضرت شاهنشاه ایران سمر گشت کارداران دولت
چنان صواب شمردند که بمقتضای اتحاد دولتین ومراتب الفت جانبین یکتن از شناختگان درگاه را بنزدیک
او گسیل دارند تا در تشیید مبانی محبت تجدید نظر کند وقواعد صدق وصفا را از نو تقویم دهد بصوابدید میرزا تقی خان
امیر نظام قرعه این فال بنام عزیزخان اجودان باشی وامیرخان سردار کل عساکر منصوره برآمد لاجرم ملک الملوک
عجم بملاطفه نشان تمثال همایون خویش را که از زر ناب وترصیع از الماس خوشاب داشت با نگارشته حمایل
آنچه در خاص مرتبت والایت عهد است جهت تشریف ولیعهد دولت روسیه او را سپرد ومنشوری نیز از در مهر
وصفاوت مسطور داشته بدو داد وفرمان کرد تا بسیج سفر کند راه برگیرد ودیگر چندتن از تقویم مهمات سفارت
کمتر توانند که با او همراه داشت واسمعیل خان قراجه دار نظام نایب اول سفیر گشته حامل بود تحف
میرزا تقی خان گشت مع القصه عزیزخان از دار الخلافه طهران بیرون شده تا بلده زنجان براند ودر آنجا
روزی چند برای دفع فتنه ملا محمد علی بماند چنانکه مرقوم افتاد وازین زنجان کوچ برکوچ تا کنار رود ارس
طی مسافت کرد وچون وزیر مختار دولت روسیه مقیم دار الخلافه از پیش سفارت او را اعلام داده بود
از جانب کارداران روسیه مهماندار عزیزخان بکنار رود ارس برسید ومهر تشریف او در توقیر سفیر
وامن متوارث برجا نهید ودر هر منزل ومقام مهمان پذیر گشت حکام بلدان [illegible] در اداء عرض جایگاه داشتند
هیچ دقیقه از دقایق تعظیم وتکریم او فرو نگذاشتند از هیچگونه طرفی را که مهمات او از قبل او ورود
ولیعهد دولت روسیه وارد ایروان گشت ودر زمان حاکم ایروان باتفاق صاحبان مناصب نظام
بنزل عزیزخان شتافته مکدیگر را دریافتند ودیگر در آن شب حاکم ایروان عزیزخان وهمراهان او را
بسرای خویش از بهر ضیافت دعوت کرد روز دیگر اسمعیل خان نایب اول روانه تفلیس شد ونزد میرزا آقاخان
فرمانفرمای گرجستان برد وخوش آوازه این سفارت را آگاهی برده با ایروان مراجعت کرد روز هشتم ورود
عزیزخان اجودان باشی ولیعهد دولت روسیه وارد ایروان گشت ودر ساعت [illegible] از ورود اشیک آقاسی

وخواست تا در میان اهالی دهنیز چون
کاو بریزد چون دست بکار او بازید
آنگاه از بدن در افتاد وچند قطره
خون از بینی او برفت وجان بداد
وهمچنان کاو [illegible] درکوی [illegible] جمعی
از مردمان [illegible] او [illegible]
[illegible] کرد آمدند [illegible]
[illegible] آن شهر بودند
[illegible] چند گرت [illegible]
[illegible] بازار ومحلات
[illegible] ملکت
گرجستان
[illegible] طور او [illegible]
[illegible] از جای دنیا [illegible]
[illegible] داز
[illegible] روز دیگر
[illegible] زن ومرد بانبوه
[illegible]
[illegible] ازین [illegible]
[illegible] آن کلاه
[illegible] امیر نظام [illegible]
[illegible] پیش [illegible]

داجودان خاصه

واجودان خاصه خود را با کالسکه مخصوص که عزیزخان فرستاد او را طلب داشت واو باتفاق مترجمین سفارت
حاضر حضرت ولیعهد شده ملاقات بنمود ونشان تمثال مبارک وتمثال همایون وحمایل همایون را بدست خویش
ولیعهد سپرد واو در اخذ این اشیا تکریمی لایق مرعی داشت واز همراهان عزیزخان اجودان باشی یک یک
پرسش نمود وهر یک را جداگانه تفقدی فرمود واز مرحمت اجودان باشی برای خویش کسینیار بهبود فرا
دار اشناختگان حضرت بود از قبل خود نزدیک او فرستاد وتا او را دیدار کرد واز مراتب مهر وخلوص ولیعهد
شرحی کافی اظهار نمود واشخاص سفارت را هر یک عطیتی جداگانه بداد وجواب منشور شاهنشاه منصور را نیز بدو
بالجمله چون اجودان باشی کار سفارت ورسالت بکفایت برد طریق مراجعت گرفته کتاب تبریز کوچ داد وبر از
ورود به تبریز اسمعیل خان سوار را از پس حال افواج مراغه بدان بلده گسیل داشت وخود فوج خاصه
وفوج بهادران وفوج چهارم را مرخص داده روانه دار الخلافه گشت وروز اول خمسه مسترقه بتقبیل سده سلطنت مشغول گشت

قتل میرزا علی محمد باب در بلده تبریز بدست عوانان دولت وفتوی علمای شریعت

چون فتنه ملا محمد علی زنجانی معروض درگاه سلطنت افتاد میرزا تقی خان امیر نظام حاضر حضرت شاهنشاه ایران شده
زمین بوسید ومعروض داشت که مستور ازین نیست که زنجان وزمین شیخ طبرسی از آلایش حمق جماعت بابیه
لعلکون است وبسیار از لشکریان دولت در زیر ملک نیز تباه گشتند با اینهمه اینک در زنجان ملا محمد علی فتنه
دیگر طراز کرده وجنگ وجوش دیگر باز آورده چندانکه میرزا علی محمد باب زنده باشد اصحاب او از پی خواهند
نشست هرروز جمعی از مردم او سر از طاعت بدر خواهند کرد وخلایقی را در معرض ساحت پهتر آن است که باب سر
بمعرض هلاک ودمار کشانند وبگیاه این فتنه را بنشانند ملک الملوک عجم فرمود این سخن بروی صواب رفته
نیست لکن نخستین این خط از میرزا آقاخان اولاد وحکم داد تا او را بیچ آنکه بدار الخلافه در آورند ومردمانش دیدار
کنند از سمیرم طریق طهران بچهریق فرستاده ومحبوس داشت مردم عامه گمان کرده بودند او اعلم واعلای حقایق
بازی در کار این بوم است که مردم جاه طلب او را بوصول منصب [illegible] داشتند وباغوای جهال میان او بستند اگر
میرزا علی محمد باب را رها ساخته او را بدار الخلافه در آید وهر جا که خواهد سکون نماید تا مردمان او را نظاره کنند
وطریق مجاوره ومناظره سپرند بر همه کس مکشوف میافتد وادا هیچ معروف نیست و او را هیچ علم اداء بر علما
شریعتی بنمود واز هیچ جهل او را کمتر چیزی نگردد لاجرم جمعی کثیر از مردم فریفته او نیست بلکه بر پریشانی دماغ واشتغال
مغز او سبکی است وخلایق را از اشتباه ورها بخلاف کراه منابع نیست میرزا تقی خان عرض کرد که این حرام زیست
شاهنشاه فرماید لکن امروز قضا تیر از شست زده است وکار شده شده است چنانکه او را دفع ودسیسه
دامن فتنه قلع نکنیم چاره بدست نیست بالجمله بصوابدید میرزا تقی خان سلیمان خان افشار بجانب آذربایجان رفته

واقاخان ایروانی را که یکی از خویشاوندان او بود به نیابت حکومت خویش به یزد فرستاد بعد از ورود اقاخان به یزد

همه [illegible] چنانکه از این پیش مرقوم شد و حبس [illegible] و محمد ابراهیم خان یزدی [illegible] اقاخان [illegible]

[illegible]

ذکر حکومت محمد حسن خان ایروانی در یزد

[illegible]

ذکر حکومت غلامحسین خان سپهدار در اصفهان و فتنه و آزار [illegible] و دفع ایشان

چون کارداران دولت خراج اصفهان را بر [illegible] ضبط سلیمانخان [illegible] و او را [illegible] فرزند [illegible]
شاهنشاه [illegible] حکومت اصفهان با غلامحسین خان سپهدار تفویض یافت و او محمدحسین خان خلج را به نیابت
خویش از پیش بفرستاد و خود از بعد چند [illegible] راه برگرفت و در روز چهاردهم شهر رمضان وارد اصفهان [illegible]
[illegible] جلوه را [illegible] که [illegible] ماه [illegible] از قضا [illegible] که امام جمعه و جماعت اصفهان [illegible] مسجد شاه
[illegible] نماز [illegible] در [illegible] از اصحاب [illegible] مسجد [illegible] آغاز مخاصمت رفت [illegible]
و چوب [illegible] و [illegible] رسید و [illegible] و غوغای عامه [illegible] بلند آوازه
گشت چون امام جمعه [illegible] مسجد [illegible] فتنه [illegible] و مردم خویش را [illegible]
[illegible] حشمت [illegible] امام جمعه [illegible] شده [illegible] و [illegible] سپهدار [illegible]
[illegible] و [illegible] آغاز [illegible] سپهدار [illegible] و [illegible]
[illegible] که امام جمعه از آن خشم [illegible] برخاسته [illegible] خویش [illegible] مردم [illegible]
و [illegible] این فتنه [illegible] امام جمعه [illegible] دولت [illegible]
[illegible] سپهدار [illegible] و مردم [illegible] مسجد جمعه
[illegible] امام جمعه [illegible]
[illegible] چون این خبر [illegible] سپهدار [illegible] محمدحسین خان [illegible] که نیابت حکومت
داشت [illegible] مسجد [illegible] محمدحسین خان [illegible]
مجلس امام جمعه [illegible] محمدحسین خان [illegible]
[illegible] امام جمعه [illegible]
محمدحسین خان [illegible] مسجد [illegible] امام جمعه [illegible] محمدحسین خان
[illegible] سپهدار [illegible]
[illegible] احمد میرزا [illegible] میرزا [illegible] محمد [illegible] سپهدار
[illegible] سپهدار [illegible]
[illegible] احمد میرزا [illegible]
مسجد جمعه [illegible] امام
که با احمد میرزا [illegible] میرزا زین العابدین

[illegible] جلوه [illegible] ساوجبلاغ [illegible]

پسر مرحوم حاجی سید محمد [illegible] و [illegible]
[illegible] سپهدار [illegible] و [illegible] سپهدار [illegible]
[illegible] مسجد [illegible] میرزا عبدالکاظم [illegible]
[illegible] سپهدار [illegible] و امام جمعه
[illegible] و [illegible]
[illegible] شاهنشاه [illegible]
[illegible]
[illegible] سپهدار [illegible]
[illegible] اصفهان [illegible]
[illegible] سپهدار [illegible]
[illegible] سپهدار
[illegible] میرزا عبدالکاظم [illegible] زین العابدین [illegible]
[illegible] سپهدار [illegible]
[illegible] سپهدار [illegible] زین العابدین
[illegible]
[illegible] سپهدار [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] نجفی خان [illegible]
[illegible] میرزا عبدالکاظم [illegible] زین العابدین [illegible] سپهدار [illegible] میرزا عبدالکاظم و احمد میرزا [illegible]
[illegible]
[illegible] احمد میرزا [illegible]
[illegible] نجفی خان [illegible]
[illegible] مسجد [illegible] زین العابدین [illegible] سپهدار

غلبهٔ مردم با سپهدار [illegible] نجفی خان [illegible]

دهشت تمام داشتند جمعی را جراحت کرده هزیمت دادند و قلاع فتح شد و [illegible] آنجا بر [illegible] و چند لشکر ایشان را [illegible]
روز دیگر روز دهم شهر صفر وقت شب [illegible] سپهدار حکم داد و آن شب اردو را از هم [illegible] و تفنگچیان [illegible] احمدی [illegible]
آن شب اردو را [illegible] و از جهت [illegible] شمرده [illegible] آفتاب [illegible] جمعی از مردم [illegible] لشکر و دلیجان [illegible]
آورده جنگ [illegible] مقتول و مجروح [illegible] لشکریان [illegible] آمده و [illegible] شدند و قوم [illegible] سوار
که نابود گشتند و بقیة السیف هزیمت دادند و از طرف [illegible] آقا [illegible] سید محمد خان [illegible] و جمعی را هلاک
هلاک [illegible] و روز دیگر [illegible] امام جمعه بر منبر رفته [illegible] خطاب [illegible] دنیا [illegible]
[illegible] دارالسلطنه [illegible] کلام [illegible] شهید [illegible] شهر را [illegible]
[illegible] عبدالله [illegible] مسجد [illegible] سید محمد [illegible] قرار [illegible] جنگ [illegible]
[illegible] گروه [illegible] سپهدار [illegible] جنگ [illegible] لشکر [illegible]
[illegible] توپ [illegible] گلوله [illegible]
[illegible] احمد [illegible] عبدالله [illegible]
[illegible] سپهدار [illegible] جنگ [illegible]
[illegible] سپهدار [illegible]
[illegible]
[illegible] سپهدار [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] سپهدار [illegible]
[illegible] شیخ الاسلام [illegible]
[illegible] سپهدار [illegible]
[illegible] سپهدار [illegible] میرزا عبدالله و احمد میرزا [illegible] میرزا ابوالقاسم
[illegible] سپهدار [illegible] میرزا محمد حسن [illegible]
[illegible] سپهدار چون [illegible]

شبیخون [illegible]
[illegible]

پرده [illegible] شاهنشاه ایران [illegible] فوج [illegible]
[illegible] سید محمد خان [illegible] عبدالقادر خان [illegible] رضاقلیخان [illegible]
[illegible] طریق اصفهان [illegible] حکم [illegible]
[illegible] سپهدار [illegible] ولایت [illegible]
[illegible] اصفهان [illegible] مصالحت [illegible]
[illegible]
[illegible] سپهدار [illegible]
[illegible] توپ [illegible]
[illegible] سید محمد خان [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] سید محمد خان [illegible]
[illegible] سپهدار
[illegible] رضاقلیخان [illegible]
[illegible] توپ [illegible] سید محمد خان [illegible]
[illegible] سپهدار [illegible] سید محمد خان [illegible]
[illegible] سپهدار [illegible] توپ [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] میرزا عبدالله [illegible]
[illegible] سپهدار [illegible]
[illegible]
[illegible] سپهدار [illegible]
[illegible] سپهدار [illegible] رضاقلیخان [illegible]

دار شد

حرکت [illegible]

تکرار از شهر [illegible] دیوار سر خانه‌ها و سنگرها کوتاه شده جمعی از لشکریان را [illegible] میرزا احمد [illegible] جمعی اصفهان از [illegible]
[illegible] از [illegible] تقدیم خدمت از [illegible] طلب [illegible] در لشکر [illegible] از [illegible] بر [illegible] خورده [illegible]
[illegible] رسید و [illegible] از [illegible] که راه [illegible] میرزا احمد میرزا و میرزا عبدالله [illegible]
از در [illegible] و [illegible] در میانه [illegible] در یوقت [illegible] رسید [illegible] گشته مردم
اصفهان [illegible] در [illegible] خانه و [illegible] طریق فرار [illegible] عبدالقادر خان [illegible] شکان [illegible]
[illegible] مشغول شده [illegible] از [illegible] خشم [illegible] ساخته [illegible] میرزا [illegible] در میانه [illegible]
[illegible] در [illegible] سید [illegible] اسب [illegible] برادر [illegible] خراسان [illegible] دولت [illegible]
[illegible] میرزا [illegible] با چوب و [illegible] در هم شکست [illegible] بجا [illegible]
[illegible] و [illegible] مشغول [illegible] احوال [illegible] سلطان [illegible] بخیر [illegible]
[illegible] شاهزاده [illegible] میرزا [illegible] کار [illegible] دولت [illegible]
[illegible] فرمان [illegible] حکم داد [illegible] و [illegible] اعلیحضرت [illegible]
و [illegible] میرزا [illegible] احمد میرزا [illegible] الامان [illegible]
[illegible] احمد میرزا [illegible] برادر [illegible]
احمد میرزا در میانه مقتول شد اما میرزا عبدالله [illegible] در [illegible] چند در [illegible]
[illegible] سید [illegible] حقوق پادشاه [illegible] گناه [illegible]
[illegible] او را [illegible] داد [illegible] کار [illegible] راه [illegible]
[illegible] دولت [illegible] میرزا عبدالله [illegible] عالم [illegible] و [illegible] وزیر
[illegible] داد [illegible] میرزا عبدالله [illegible] اصفهان [illegible]
[illegible] راه [illegible] در یوقت [illegible] حضرت [illegible]
[illegible] میرزا عبدالله [illegible] داد [illegible]
[illegible] او [illegible] خود را [illegible]
[illegible] دولت [illegible] عالی [illegible]
[illegible] امر [illegible] حکم داد [illegible]
[illegible] اصفهان [illegible]
سفر کردن شاهزاده خانفرما نفرما حشمت الدوله [illegible] جلالی [illegible]

کشته شدن [illegible] او

آز پس آنکه

از پس آنکه [illegible] خانفرما نفرما حشمت الدوله با [illegible] حکومت بختیاری [illegible] دست [illegible]
از [illegible] برآورده [illegible] مجلس [illegible] عبدالله [illegible]
[illegible] بسیار کس از مردان [illegible] خون [illegible] و اموال [illegible] را نهب و غارت [illegible] و زنان و دختران [illegible]
اسیر کرده [illegible] دختران [illegible] زنان را [illegible] و همچنان [illegible]
[illegible] غارت [illegible] حشمت [illegible] چند تن از زنان را [illegible] کار [illegible]
[illegible] اسب خویش [illegible] و دیگر [illegible] چند تن از سربازان
[illegible] و دیگر از [illegible] عصیان و طغیان
استوار [illegible] خویش [illegible] از [illegible] لاجرم حشمت الدوله [illegible] ایشان [illegible]
تصمیم عزم داده نخستین [illegible] بختیاری [illegible]
[illegible] بختیاری [illegible] چون
[illegible] خسرو خان [illegible] مردمان [illegible] حشمت الدوله را [illegible]
[illegible] حشمت الدوله [illegible] مردم [illegible] هیچکس [illegible]
[illegible] خسرو خان [illegible] حشمت الدوله [illegible]
دیوار [illegible] لشکرگاه [illegible] حشمت الدوله با چند تن از [illegible] خسرو خان
[illegible] برادران [illegible] روز دیگر [illegible]
[illegible] شاهزاده [illegible] آمد [illegible] طریق فرار [illegible]
پس [illegible] سلطنه شد و از پس آن [illegible] خان [illegible] بختیاری
دستگیر [illegible] بختیاری [illegible] و معقل او در قلعه [illegible]
و [illegible] پس حشمت الدوله [illegible] سرباز [illegible] توپ [illegible]
[illegible] روز دیگر [illegible] قلعه [illegible] و خندق عمیق داشت [illegible]
[illegible] لشکر حشمت الدوله [illegible] راه [illegible]
فرمان [illegible] قلعه [illegible] سرباز [illegible] کشته [illegible]
[illegible] جواد خان [illegible] سرباز مقتول گشت
[illegible] قلعه [illegible]
[illegible] طریق فرار [illegible] مردم [illegible] کشتند الله

حشمت الدوله بعزم [illegible] وکلای کوهزور و گرفتاران سگ روانه دارالخلافه فرمود و خود [illegible] مراجعت کرد در اینوقت
شاهزاده اردشیر میرزا که مأمور بحکومت لرستان و خوزستان بود از راه برسید و حشمت الدوله را دیدار کرد بعد از
سه روز طریق لرستان پیش داشت از پس او بعرض حشمت الدوله رسید که [illegible] چنان شرارت پیشه یک از
دو قبیله ایشان [illegible] در رسیده و جماعتی پنج تن مرد و زن را در آن دیه گردن بزدند و اطفال شیرخواره
ایشان را با شمشیر [illegible] از شنیدن این کردار حشمت الدوله از جای بر آمد و برای دفع ایشان [illegible] سوار و سرباز را
در عرض راه بجا گذاشت و بگذشت و شتاب کنان با معدودی [illegible] را دریافت و این وقت [illegible]
بسیج سفر قشلاق [illegible] را حمل داده و سواران ایشان آماده بودند پس در زمان سواران روی برگاشتند
و رایت مخالفت [illegible] برافراشتند حشمت الدوله با آن عده اندک از [illegible] تا زوال آفتاب
رزم داد و از مردم او پنج تن [illegible] کشت و همچنان [illegible] در آن حال سوار و سرباز او
از قفا برسید پس [illegible] و نخالفت [illegible] از ایشان [illegible] دستگیر [illegible]
بقلب جبال شامخه گریختند و [illegible] ایشان را [illegible] حشمت الدوله [illegible] انجامت [illegible]
[illegible] و اموال منهوبه مردم [illegible] تسلیم داد و در روز نهم شهر ذیحجة الحرام مراجعت [illegible]
عباسقلی‌خان والی جوانشیر پسرزاده ابراهیم خلیل‌خان قراباغی بحسب فرمان شاهنشاه ایران حکومت اردبیل
و مشکین و قراداغ یافت و زیر فرمان [illegible] ثغور مملکت [illegible] را در دست [illegible]
از دزدان و قاطعان طریق [illegible] از فوت شاهنشاه غازی محمد شاه تا این وقت ثغور مملکتین را
[illegible] عباسقلی‌خان روز [illegible] دارالخلافه راه [illegible] در عرض راه
با حمزه میرزا حشمت الدوله [illegible] بحکومت [illegible] او را [illegible] داد نه
[illegible] حاجی خواجه لو [illegible] خاصمت [illegible] قتال [illegible] اقدام نه
[illegible] عباسقلی‌خان [illegible] ولایت [illegible] و حبس [illegible] اسکندر خان
پسر [illegible] خان شاهسون [illegible] و حاجی محمد [illegible] شاهسون اردبیل بود [illegible]
[illegible] قراچورلو [illegible] شاهسون [illegible] خان [illegible] لشکری
گرده [illegible] حاجی خواجه لو را [illegible] سپاه [illegible]
[illegible] صورت حال را معروض داشتند
[illegible]
[illegible] تبریز [illegible] قراداغ [illegible] اسکندر خان [illegible] ماخوذ داشته [illegible] زنجیر کشید [illegible]

دلیشان

حکومت عباسقلی‌خان جوانشیر در مشکین و اردبیل

دلیشان با [illegible] سوار [illegible] اسکندر خان [illegible] از قراداغ [illegible]
تا بلده تبریز بشتافت و در [illegible] سید حمزه [illegible] پناهنده گشت بالجمله عباسقلی‌خان والی در شهر ذیقعدة الحرام
روانه قراداغ گشت و در مشکین فرود شد [illegible] از فوت
شاهنشاه غازی [illegible] لا اله الا الله [illegible]
[illegible] حضرت سیدالشهدا [illegible]
علیهما السلام [illegible] قراداغ [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] عباسقلی‌خان والی [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] تبریز [illegible]
[illegible] قراداغ [illegible]
[illegible]
[illegible] عباسقلی‌خان والی [illegible]

باگروهی از سواران مأمور بود که از قضا سواران برادرزادهٔ ظفر ... هواداران را دستگیر نموده روز عید اضحی
نزد والی آورده زمانی حکم داد تا سران ایشان را در عقاب هم عقاب شدید عذاب فرا دادن کرد و با آنچه ناخشنود
... اشکنجه نمود ... دید فراه تا در کابل مجبول باشند در نوبت علامون خطر ... خوانین
فراه اگر توانند در عرض راه انجامت باز ... زمان والی را ... دهند ... او ...
اقبال نزدیک او آورده عباسخان علامون را حاضر ساخت و آن خطر را ... او ... و سپرده بود
حکم داد تا ... برادر او ... از جمله ... الحاج اعیان آن اراضی شفقت او را بکابل امان داد
... فراه ... و ... اراضی فراه ... و ... طریق ... شد
که اموال ... چند ساله را ... حمل میدادند و ... مال تسلیم میکردند باجمله ... هر ...
... اراضی حکومت بود و کارداران دولت را ... اراضی ... در این سال چون ... دولت ...
... کارداران دولت ایران را ... خاطر ... شدند ... درویش پاشا را
... اراضی قطر را در ... ایران ... حجت ... و ... در این سال
امپراطور ... روسیه نیکولای بصحبت جنرال ... در ماه رجب ... بحضرت ...
... و ... از ... و ... قفقاز ... تهنیت جلوس ...
... سلطنت ... کارداران دولت جواب ... امپراطور را ...
رقم ... عریضه ... قفقاز ... جنرال ...
... مناسب ... رسیده ...
... میرزا محمد ... ناظم الملک ... شاهزاده بهرام میرزا ...
شیخ نصرخان ... شاهزاده بهرام میرزا ... حکومت ... بهرام میرزا
شیخ نصرخان ... میرزا محمد ...
... شیخ نصرخان ... دیوان ... میرزا محمد ... میرزا محمد ...
دیگر ... ولد ... و ...
حکومت ... میرزا ... نیابت حکومت ...
از ... همراه ... شیخ نصرخان را ... شیخ نصرخان ... این قصه
... احوال ... تا ... دشمن ...
... و ... چند ... قبر ... میرزا ...

... از ... میرزا ... جهانگیر ... رسید و ... ورا ... جمعی خان ...
... میرزا ... پسر ... شیخ نصرخان ...
... چند ... میرزا ...
... موالی ... میرزا ... تاسیس ...
مع القصه ... میرزا ...
... جمع ...
... میرزا ... تا ...
... بهرام میرزا
... شیخ نصرخان ... میرزا ...
... اعلیحضرت ...
چون خبر این جنگ ... کارداران دولت ایران شد میرزا محمد علیخان را ... شیخ نصرخان
... دولت ایران ...
... میرزا محمد علیخان ... شاهنشاه ...
...
و شیخ نصرخان ... میرزا ...
ازان پس شیخ نصرخان ... کارداران دولت ایران ...

تفویض ولایت عهد بشاهزاده سلطان محمود میرزا

چون پادشاه بزرگ ... ولیعهدی ...
...
... شاهزاده احمد میرزا ... سلطنت ...
... در شب ... ماه رجب ...
... شاهنشاه ... ولایت عهد ...
و ... میرزا تقی خان امیر نظام ...
شاهنشاه ... منشور ولایت عهد را بنام شاهزاده رقم کنند و فرمان کرد

ولیعهدی سلطان محمود میرزا نام ایشان

که از زمان تا الآن دو سال در وزارت این منشور نگونه صد اند که پس و رجب حرانته و با استظهار تو بگر بیاشید
و بعد ست این منشور را اظهار و هیده نشان الدولاکام این امر را اظهار عجز و مسکنت کرده از مایه تهیه جهان خان و را ایک منصب
وزارت دول خارجه داده سر رابیت و تقدیم الخدمت را بر دوشت گذارش و قرطاس و قلم برگرفت و در بدیهه منشوری
در مضمون بلاکه منشور بود رقم کرد چنان بلیغ بود در بلاغت نابغه را بلاغ کرد و چنان فصیح در پرده فصاحت
سحبان فصاحت در پرده بالجمله بسیاه جمعه هفدهم ذیقعده بر حسب فرمان اعلی وزارت در اراک سلطنت الحجن
شهر نوروده برکشیده شد و وزرای دول خارجه نیز حاضر گشته و منشور را آنگاه را انجام شاهانه زینت کرده در طبق
جواهر الکین برادر [illegible] خان امیر نظام آن منشور را از طبق برگرفت و بدستان نهاده نهاد تا برای ثبت
قرار است کدام والثانی رجب و در جیب گوز لکلع ضرابی که روز کار آخر و ازپس هشت ماه دیگر در رجب و پنجم
جمادی الاولی و جان پاشی بعزت جهان طهران نمود و دهم در شهر صفر المظفر [illegible] خان فرمان
و ابراهیم نصیر خان را که ذکر حالش در رقم و در کتاب مبارک مرقوم آثار ازدواج الدوله طلال بیاد بید کرده

ذکر واردات احوال شاهنشاه ایران ناصرالدین شاه قاجار در سال یکهزار و دویست و شصت و شش هجری

در سال یکهزار و دویست و شصت و شش هجری مطابق [illegible] چون [illegible] ساعت و [illegible] دقیقه از شب پنجشنبه ششم
شهر جمادی الاولی [illegible] آفتاب [illegible] به برج الشرف [illegible] شاهنشاه ایران سلطان ناصرالدین شاه قاجار نوروز سلطانی را
به آیین سلاطین عجم بپای برد [illegible] کارداران دولت همه کوشش بر کار خراسان داشتند [illegible] چنانکه مذکور شد
سلطان مراد میرزا حسام السلطنه در تدبیر سالار و تسخیر خراسان روز [illegible] در حصار دادن شهر مشهد و پیش بردن
[illegible] رنج [illegible] آن وقت [illegible] محمد ناصر خان سردار و [illegible] خان [illegible] لشکر [illegible] کوه [illegible]
[illegible] دروازه ارک [illegible] توپ [illegible] سالار [illegible]
[illegible] لشکر [illegible] در میانه [illegible] سنگر [illegible] از خاک [illegible] لشکر [illegible]
[illegible] الغرض القصه مردم شهر در برابر سنگر حبیب [illegible] پاشا خان [illegible] افواج [illegible] سنگر [illegible]
و همچنان [illegible] افواج [illegible] سنگری [illegible] جعفر قلی [illegible] قراجه [illegible] جعفر قلی [illegible] قاجار
و افواج قراجه داغی و مراغه و دیگر [illegible] حیدر [illegible] و فوج [illegible] تبریز سنگر [illegible] و [illegible] پیش رفت
در این وقت [illegible] شهر حسام السلطنه [illegible] بلده [illegible] و از قلت غلات و حبوبات
کار بر مردمان صعب [illegible] اگر [illegible] لشکر [illegible] سنگر [illegible] چند [illegible] باشند [illegible] مردم شهر از [illegible]
[illegible] دروازه [illegible] حسام السلطنه چون این [illegible] فرمان کرد تا سپاهیان [illegible] دل [illegible]
[illegible] توپ و تفنگ [illegible] حرب [illegible] لشکر [illegible]
جنگی [illegible] بر سنگرهای دشمن [illegible] مردم [illegible] قلعه شهر [illegible] و بعضی از خندق شهر را [illegible]
[illegible] کار بر لشکر سالار و مردم شهر [illegible] و [illegible] آن بلده [illegible] حبیب پاشا خان
[illegible] مردم شهر [illegible] شاهزاده [illegible] روزه جنگ [illegible] حبیب پاشا [illegible] فرستاد
[illegible] مردم شهر [illegible] حسام السلطنه [illegible] حبیب پاشا خان [illegible]
[illegible] سنگر [illegible] مردم شهر [illegible]
حبیب پاشا [illegible] ستاره [illegible] شب [illegible] غروب آفتاب [illegible] لشکر را [illegible]
[illegible] سالار را [illegible] جلادت [illegible]
[illegible] حسام السلطنه [illegible] و بعضی [illegible]
[illegible] جلادت [illegible] القصه [illegible] تسخیر [illegible] لشکر شهر [illegible]
حبیب پاشا خان [illegible] سردار [illegible] لشکرگاه [illegible] حبیب پاشا خان رفت

بیان [illegible] حبیب پاشا خان [illegible]
جانب حسام السلطنه [illegible] سالار

دانشب را بلشکر نوقانی برز آورد و رانی جلادت تهییج جرأت قزاق و لشکر را که سپاه کوه و هر یک صد اکمان ارزی
داده و بسیار زر نقد موفور چنانکه عباس درکار سالار را بر مصطفی زر عرضه بود و لعل را بشان بشتاب ضعیف گشت
آقا بابای قراباغی سالار و بهادر خان جابری مصطفی قلیجان قبه رد بیگلربیگی هزاره و دیگر بزرگان قبایل
عباسقلی خان دریکجزی را دیوار که بامداد [illegible] از سالار بر تافته نزدیک حسام السلطنه رهسپار گردند
سالار از موضعه ایشان آگاه شده خامه بر عباسقلی خان مرکان گشت اما این وقت قوت زبان او درشت فتح المقصد

فتح قلعه مشهد مقدس بدست شاهزاده حسام السلطنه و گرفتاری سالار و [illegible]

عباسقلی خان دریکجزی سامخان ایلخانی تقویت فرستاد و اگر مردم شهر از زبان آرکانی و خون ریزی ایمن باشند ابواب
این حصار را بر حسام السلطنه مفتوح دارم سامخان ایلخانی بر حسب حکم شاهزاده میرزا اسمعیل پسر خود را نزد عباسقلی خان
فرستاد تا خاطر او را از بیم آسیب کناره ساخته داشت و روز دیگر نیز ایلخانی خواست تا دروازه نوقان برفت و عباسقلی خان
دیوار کهن او را اطمینان خاطر [illegible] و همچنان [illegible] سامخان ایلخانی [illegible] جعفرخان و عباسقلی خان
کرد و جهان پهلو [illegible] خان [illegible] تا دروازه شهر برشد و از آن سوی عباسقلی خان دریکجزی و بهادر خان جابری
و آقا بابای قراباغی و کریمخان [illegible] خان و دیگر بزرگان بر دروازه نوقان حاضر شده مجلس از هر
موضعه [illegible] از جانبین [illegible] سخن کشیدند در پایان امر مردم شهر سخن [illegible] هار را
استوار [illegible] دروازه [illegible] مردم شهر از زیان
جان و مال ایمن باشند و دیگر از طریق فتوت و مروت بیرون است [illegible] اسیر دستگیر [illegible]
سالار را دست بسته بشتاب بسپاریم [illegible] بزرگان لشکر [illegible] اعلی [illegible] را ازین
برگزیم بخت [illegible] سالار را اگر رضا دهد نیکوتر آن است [illegible] طریق حضرت شهریار گیرد بیگمان
عصیانش را عفو فرماید و در عطوفت و عنایت آید [illegible] هرات [illegible] و دیار محمد خان را که و الی
اراضی شرقیه خراسان [illegible] شاهنشاه ایران است بشفاعت خویش برانگیزد تا نیز [illegible]
[illegible] دیگر آنکه بهر جانب [illegible] راه برگیرد [illegible] زمانی در قرز [illegible]
خانمان سلطنت خویش [illegible] تا شهر [illegible] دهند [illegible] دولت ایران [illegible] کنند
ازین مردم شهر [illegible] در دل [illegible] رعیت شاهنشاه ایران و خراج گذار دیوان [illegible]
این اجازت [illegible] رعیت [illegible] بزرگان شهر قرآن مجید [illegible] حاضر مجلس ساخته [illegible]
لشکرگاه [illegible] اتفاق [illegible] درگاه حسام السلطنه شده شاهزاده بزرگان شهر [illegible]
و جمعی فراوان [illegible] هر یک را [illegible] شهر [illegible] سالار [illegible] مسالمت
از [illegible] این وقت از خراسان [illegible] شده [illegible] بر [illegible]

همزد تا دیگر بار [illegible] از مصالحت بسوی ساخت برتافت و دلها را از جانب بکوبت و موالات انعطاف
معاودت و مبارات [illegible] و [illegible] رفت چون [illegible] جهان [illegible] عباسقلی خان دریکجزی
غلامرضا بیک [illegible] نزدیک جعفرخان قراباغی پیام داد [illegible] با مداوان باتفاق سامخان با چند عراده توپ
و [illegible] بجانب شهر شتاب گیرید تا دروازه نوقان را با شما تسلیم دارم لاجرم بر حسب حکم حسام السلطنه [illegible] سامخان
و جعفرخان [illegible] شهر برشدند و عباسقلی خان دریکجزی از زبر باره بزیر آمده [illegible] شهر درآورد و دروازه نوقان را
تسلیم داد [illegible] دروازه [illegible] سامخان ایلخانی نیز [illegible] دروازه [illegible]
و روی [illegible] لشکرگاه [illegible] شهر برشدند و عباسقلی خان دریکجزی [illegible] باره [illegible]

کشته شدن [illegible]

دروازه خیابان [illegible] دروازه [illegible] باتفاق [illegible] خان قراباغی سالار راه دروازه پایین خیابان
گرفت [illegible] رجب [illegible] حضرت شاهنشاه ایران تقدیم [illegible]
اینک سالار را در [illegible] چند تن [illegible] سامخان ایلخانی و [illegible] کشیخ [illegible] خلوت
کرد [illegible] رجب [illegible] خیمه [illegible] این روز که فتح شهر مشهد [illegible] سالار [illegible]
گشت روز یکشنبه نهم جمادی الاولی [illegible] عید نوروز بود مع القصه [illegible] دیگر [illegible] مردم شهر از [illegible] دیوار
ایلخانی [illegible] لشکرگاه [illegible] رجب [illegible] خشم [illegible] بر شد و گفت

پوستنو [illegible] دو [illegible]

اینک بزد ایلخانی [illegible] رجب [illegible] این سخن کرد
[illegible] مردم [illegible] هرگز نخواهم [illegible] هر یک [illegible] سخن
کوش [illegible] پوستین [illegible] بیاورد و [illegible] پوستین را بزیر تیغ
خویش نهاده [illegible] متفرق گشت [illegible] مردم ایلخانی [illegible]
مرده [illegible] لاجرم [illegible] لشکرگاه [illegible] شهر [illegible] نزدیک او [illegible]
بر [illegible] محکم [illegible] شهر [illegible] کوی و بازار [illegible] گشت [illegible]
[illegible] دروازه [illegible] خیابان [illegible] قصه الکی
[illegible] ایشان [illegible] فرار [illegible] زیرا که شهر از چهار سوی محصور
سپاه منصور [illegible] رجب [illegible] حضرت [illegible] مقدس رضوی علیه
الصلوة والسلام [illegible] روضه مبارکه [illegible] رجب [illegible] نزدیک [illegible]
او را [illegible] دیگر [illegible] هر یک [illegible] آن بقعه
شریفه [illegible] شهر [illegible] فتنه [illegible] آنجا [illegible] رسید

دیگر در این مدت از شرف عکس ساختی و از نو طرح فتنه انداختی از بهر چیست تو کدام وقت حریم این حرم را از بهر کس نامحرم
گذاشتی و امروز راه آن بر داشتی با اینکه جماعتی از زایران شیعی را از حضرت پرده بلاوی و بهجرت گشتی امروز شرمنده نیستی
و خواتین پناهنده میشوی بر خیز و از خواب گران بر خیز طریق درگاه پادشاه پیش دار تا اگر ببخشد بحکم عدل است و اگر بخشد از در فضل
سالار از سخنان این علما سخت در غضب گشت و دشمن نمود و امر کرد تا عساکر او ایشانرا بر افکند و گفت همه را در اندکی
و امر کرد تا در نیم درگاه پناه خواهند برد و از جای خویش که با علمای بلد از نزد او بیرون شدند امیر اصلانخان با پسر گفت
ازین پیش گفتم پس ازین ایشانرا در این شهر مورث و ضمانت است اکنون وجه فرار داریم جای قرار است چه بر چشمه
نشسته همه در قرآن کوه آورد با تو با یک جای بر روز کار با یا به هیکل است و از امور حسام السلطنه عبد العلی خان سرتیپ
توپخانه را فرمان کرد تا هر توپ که در فراز برج و باره شهر بود بشکرگاه نقل داد و محمد علیخان را با چندی بطلب سالار فرستاد
چراغعلی بر ذکر سالار گفت و گفت بیهوده در جا مباش و از خشم پناهندگان این قبه مبارکه را نگاه نداری و امروز
بمیر که آن جسارت برخیز خدمت در افکاری و چهار سراب کودن حاضر که حسنخان سالار و برادر او محمد علیخان و امیر
امیر اصلانخان و یزدانبخش میرزا را بر شته مرده بشکرگاه برد و از پس چهار روز حسام السلطنه فرمان کرد تا همین پاشا خان
میرزا آقا خود برده با زدست و جماعتی از لشکریان با تمرات رکاب اتوب شاهزاده فرمان کرد تا سپاهیان دست از محاصره
بر داشتند و مردم هر لشکر را پانصد تومان زر مسکوک عطا داد و در شهر مشهد در آورده بتعمیر آستان ملایک پاسبان حضرت رضا
علیه السلام کامروا گشت و شکرانه چنین رها کی آنکه تباه بود چنین عمارت ارگ مشهد و بران بود باغ آصف الدوله سعد
نتیجه نمود و عمارت ارگ بر دو حصه و منافع مانی ترتیب داد و جماعتی از لشکریان کوه تا در کوی و بازار تردد
باشد و مردم شهر را از آسیب لشکریان محفوظ بدارد و افواج خود را در دروازه ها نیز حکم داد امر و نواهی او کرد و بعد از
نگاه بود با سنگرها و مردم شهر در هر کوی محلت که چند نفر ایرانی شاخسند و آن اراک برای آن فتنه و
همراه نه یک یک سالها است آورده کیفر گو [2] دادار شورش ملال شیعه این توقیع مرورش درگاه پادشاه اقدار شاهنشاه ایران
همی خواست تا کیفر اعمال سالار در محبس تو بود فرمان و هر چون از امور مادر شب با محبس شاه داشت او را با تیغ تباه سازد
میرزا تقی خان امیر نظام زعیم فرمت بوسیده و گرایش داشت و اگر چه عفو گناه از شیم پادشاه پسندیده است اما در حق
سالار سزاوار نیست و قتل او را واجب دانست از انصاف نفع کثیر و جهت امنیت دولت آنکه تو شهریار دین سالار و شیعی حق پرست
الکنی و حشمت امام موسی الرضا علیهما السلام گناه نزاید و در روضه مطهره او جماعتی از شیعیان را عرضه هلاک و دمار ساز چگونه
از وی میگذاری از رعیت امروز تا غیر قتل چنان کس سزاوار عقاب و نکال است و در رعیت سلطنت نیز قتل او فرض است از بهر آنکه
تا امروز حکم ولایت عهد و نظام دولت ایران صاحب تاج و تخت دار حضرت تو مانند سالار هزار ملک گرانمایه جلبه
سالار از عقاب شاه در نسب ... رسانه و دیگران شاهزادگان و حیدر بر چه پادشاه ... سالار را ... ستاره

وعلمای این بلده چنانکه معاینه کرد اگر بیان خواهی از این تتمه جز آنچه تیم است را بر بندند و بجلادان حسام السلطنه سپارند

و هنگامی که خوانواده سرورش در توقف و در نور بشهد مشهور شد خاص آن است سالها تا سپهسالار میرزا داده چون پیشوا ... اینجا کنح ... نتیجه جستن ... در صبر ... دو حد ... خانواده پراکنده شدند

ذکر حبس و بند حسنخان سالار و هلاکت او و قتل فرزند و برادر او بدست عوانان دژخیم

بند ... به زندان

وازجنگ با او جنگ دارند و با اینهمه خاک این درگاه را زیب جباه میسازند و از شیعه هیچ گناه را ابا خاطر راه میکنند
چگونه از ضامن سید هند سالار چنین جسارت کند و به جای شمارت نه چند و دیگر آنکه مردم خراسان کمال از ضجاوع ابوابهر سال
بیمانه و زبان مال و جان دیده اند و همچنان لشکر عراق را از جایگاه دور چند هزار تن از شیعیان برای ایشان عرضه هلاک و دمار
گشته چگونه دست از دامن او باز دارند و اینهمه زبان و خسران را مزید الطاف و نه ابقا به شاهنشاه ایران را از این قبل
خاموش ساخت و منشور از دیوان سلطنت بحسام السلطنه بلاغت سالار را بکیفر گناه تباه باید ساخت و بواز رسید
امیر ... حسام السلطنه ... پاشاخان به انجام این قضا مامور داشت و او در آن خاصیت در آن خیمه ... را بخانه بر سالار
و برادرش و پسرش را داشتند ... ستاره ... آمده و محمد علیخان برادر سالار را گفت که بر خیز کس از پی این تجهیز
تورا طلب میکند با تو سخن خواهد گفت او را با بر در ... دیگر باره در آمد دست امیر اصلانخان پسر
سالار را ... بیار گفتم و چند ... فرزند اورا ... دار ... اکنون میدانی
مرا بجا میبرند سالار چون ... این کلمات از ... چون کار خراب ... دولت زاده ...
خود را تمام بر کند و چنگ برد و بچشم خویش را تیره ساخت مع القصه امیر اصلانخان سالار را نیز عرضه هلاک
و دمار داشتند و یزدان بخش میرزا را زنده گذاشتند و این واقعه در شب دوشنبه شانزدهم شهر جمادی الاخره بود
و برادر دیگر سالار میرزا محمد خان میر ... بود او را از برادر جدا کرده چنانکه مذکور شد در شب چهارشنبه
نهم رجب ... اعمال ... شاهنشاه ایران هر یک از ارکان ... درم ... حسن الرحمن ...
... نیز ... شاهزاده سلطان مراد میرزا را ... ملقب بحسام السلطنه ... تمثال مبارک
... شبان ... عبد العلیخان ... مرصع ...
... فرمان ... محمد ابراهیم خان سرهنگ
و حیدر ... سرهنگ ... سامخان ... خسروانه آمد و ...
مرصع ... دیگر ... حسنخان ... شرف ... از حرجان شاهنشاه
اللهوردی خان ... و ... حسام السلطنه ...
شیخ ... تبریز ... توپ و دیگر لشکریان ... دار الخلافه ... خان ...
نیز خدمت ... دار الخلافه ...

ذکر فتنه ملا سید یحیی دارابی در تبریز و دعوت او مردم را بالوهیت میرزا علی محمد باب

ملا سید یحیی پسر ملا سید جعفر دارابی است و ملقب بکشاف است ملا سید جعفر مردی از اجله علما بود و بروی طریقت شیخ احمد

احسان و تفاوتی صدر الدین شیرازی روش داشت و در تفسیر قران مجید و نقد و بیان احادیث با فقهای عصر خلاف از میرزا کوچک
و بسیار وقت از وی مسموع میگردید در وقتی سفر با خضر علیه السلام همراه بودم و مشغول تلاوت قرآن را کشف نمودم علمای
عصر از مکالمات عجب ... او از ور مباحث بیرون نمیشد و چه او را شیخ حسن ... وزراء و ... و خصیصین میرزا
بود و کتب مولفات او در نزد فضلا ملاحتی تمام داشت اما پسر او ملا سید یحیی در درک علوم نقلی ... جاه داشت و از طلب
جاه و مال ارتقاء بمقامات رفیعه محبت از خدمت پدر بدار الخلافه سفر کرد و روزی چند با اشارات طریق مصاحبت
سپرده و ... در پایان ... بر کناب ... بشتاب کرد و از دعای تربیت او گشت و دیگر باره بدار الخلافه
شتافت و نیز رفتن در کار نیافت و از کشف ... با طبیعت خویش ... بدار الخلافه بیرون شد و با بلده یزد برخاست
... جنانکه بدان اشارت شد ... و اظهار دعوت را آغاز کرد و روزی چند با آقاخان ...
طریق مصادقت و ... پس تواند آهنگ فارس کرد و نخستین ... بلده
... شاهزاده بهرام میرزا از حکومت فارس معزول
شده ... نصرة الدوله ... بحکومت فارس ... شیراز در خانه ...
... نصیر الملک ... وزارت فارس داشت ... با جمله ... فارس
نصیر الملک ... آقا سید یحیی ... مردم ... نصیر الملک ...
که ... روزی چند ...
و ... سید یحیی در جواب او ... چرا ...
... بعد ... نصیر الملک
... روزی چند ...
... سید یحیی ... نصیر الملک ...
... سید یحیی ... سید یحیی از ... با آهنگ نیریز بیرون شده
... نیریز ... نصیر الملک ...
... مردم نیریز ... زین العابدین خان ... حکومت ...
و رسیدن سید یحیی را بفال مبارک ... ارادت ...
برای دفع زین العابدین خان اطاعت ... با جمله سید یحیی ... نیریز ...
... و عمارت قلعه و استواری دیوار برج ... مردم نیریز ...

چون اهالی

ورود سید یحیی در نیریز

چون اهالی ... از مردم نیریز را با خود متفق ساخته در بلده نیریز ... حال را نصیر الملک
نگاشت ... نصیر الملک ... نوشت که ... و آتش ... افروزی ... پیش
و این آتش خرد بزرگ شود و جهانی را فرو گیرد ... نصیر الملک ... رسید
... و آنکه ... مواضع ... شده اند ... ایشان و
بلدام ... نیریز ... تا بتواند ... شیراز
... نصیر الملک ... زین العابدین خانی
شبیخون آورد ... نیریز ... علی عسکر خان
برادر مهتر زین العابدین خان را ... عشیرت ... نیریز ... پسران علی عسکر خان
دستگیر ساخته ... زین العابدین خان ... فرار ... دوازده فرسنگ ...
... نصیر الملک فرستاد
اما از آنسوی ... مردم نیریز ... سید یحیی ... ارادت ... اموال
علی عسکر خان و زین العابدین خان ... را ... تازه ... از ...
... فیروز میرزا نصرة الدوله ... دار الخلافه ... فارس ... شیراز
... شاهزاده ... شیراز ... نصیر الملک
مهر علی خان ... فارس ... مصطفی قلی خان ... قدیم
قراگوزلو ... سید یحیی را دفع دهند ... شاهزاده ... شیراز نصیر الملک مهر علی خان را با ...
... زین العابدین خان ... مهر علی خان
... مصطفی قلی خان قراگوزلو ... توپ ... لشکر
... نیریز ... سید یحیی ... زین العابدین خان ...
... سید یحیی ... چشم ...
و سید یحیی ... توپ ... لشکر ... فرمان ...
... زین العابدین خان ... لشکر ... مهر علی خان و مصطفی قلی خان
... سید یحیی ...
خیمه ... سید یحیی ... توپ ... سید یحیی ... لشکر ...
... جنگ ... لشکر ... سید یحیی

شبیخون زدن ملا سید یحیی الی آخر و قتل علی عسکر خان

تنفیذ سید یحیی اسلحه را
و دفاعیه کاراوار

چون توپ به فرمان بایست به بیان قلعه شتافت و اطراف برج و جدیلان را انبوه کرد و هوت بجز از هر لشکر
گران بکمر گیر بود و در این ایام چنانکه مصطفی قلیخان بر سلوک رای سریع برود این جنگ و جوش را بمصالحت و مسالمت
بپای برد مفید نیفتاد شب ششم سید یحیی کلمات چند بر کاغذ پاره رقم کرد و از گردن اصحاب خود بیاویخت و گفت با این
ادعیه شما را از بلاهای زمینی و آسمانی زیانی نباشد الغافه سیدی تمیز از انجماعت از بعد شبیخون مو ضحه کرد و برخی
با تیغهای کشیده و گروهی با گرزهای چوبین از قلعه بیرون تاختند و صیحه زنان روی بلشکرگاه نهادند و از نیمه شب تا سپیده
صبح رزم دادند و چنان لشکر و اهل خانه مصطفی قلیخان را با صدمت چوب زحمت فراوان دادند و زیاده از
یکصد و پنجاه تن از ایشان مقتول گشت با دوان کشتگان خود را برگرفته باز قلعه شدند و بهشتند و آن کاغذ پارها بلا دفع
نباشد و بر گلوله توپ و تفنگ نشود با اینهمه جلادت از لشکر این چهار تن بر زیادت نکشتند و پنج تن را ابرا افروخت
جراحت نرسید بالجمله سید یحیی بیزی که تا هم ایشان گشتگان از پی دیوار قلعه کناری بردند با سپاه دشمن عدد ایشان فزا شد
و دل قوی نکنند اما مردم نیریز چون کوب سید یحیی را معاینه کردند و جلیلت او را باز دانستند یک یک و دو دو از کنار او فرار
کرده بجانب خویش آمدند چون سه روز از این واقعه سپری شد یکبار دیگر اصحاب سید یحیی از بعد شبیخون شتافته از قلعه
و تا کنار لشکرگاه یورش بردند مهر علیخان و مصطفی قلیخان لجاج در آمدند و مردانه بکوشیدند و فرمان کردند تا دامن توپها را نقبها
بکار بستند نکوهند انجماعت راقوت درنگ نماند و پشت با جنگ کردند و قلعه نهادند و از این سوی جلال شاهزاده فیروز میرزا
والی شیراز شد و لطیفان سیلاخوری را با فوجی در تحت فرمان او بود بمدد لشکر روان فرمود که قنبر از رسیدن
ولیخان چنین سید یحیی وقایع عمل خویش را معاینه کرد و فتور و در عقاید اصحاب را مکعبه دانست سر حاضر و مهادو
پیش داشت و مصطفی قلیخان نیز اجابت مسئول بر فرار کرد چنانکه سید یحیی صحبت او را بسلامت نزد تکیه داشت
و اصحاب جمعیه دور و همین بکار بودند باکنده ساخت و انکه خاطر فرمان او شتافت و مصطفی قلیخان نیز بدیدار او
نیاز برد و از قفار او یکسفار بکاجت بچه اشت النگاه گفت شما را که در نیریز از عهد خویشتن خانه آباد مهر آب
است و شب دار از خویش شوید و آنکه نفوذ بر تا مردمان چنین این بر چیستند بیچاره از جنگ و جوش بنشیند و هرکس
بکار خویش در آید و از بی فتنه بر آید سید یحیی طوعا او را گفتار او را بپذیرفت رشد و شامگاه با یکتن ملازم او
طریق سرای خویش گرفت در عرض راه پسرهای ملا عسکر خان و جماعتی دیگر از محبوبین او ببرادر بروی سید یحیی از قلعه
رها شده بود بر او جستند و او را بضرب تیغ و خنجر پاره کردند قنبر از عهد علیخان و مصطفی قلیخان سرای او را باسر تیغ
از ران اصحاب او دستگیر کرده با کنده و زنجیر بشیراز آوردند نصرة الدوله بر پسرای او ببخشود و ایشان را بحفظ حشمت
سیادت رها ساخت و اصحاب او را بعوض عتاب و عقاب در آورد و جهان را از وجود ایشان بپرداخت

ذکر عصیان شیخ حسین خان در بندر ابوشهر و هزیمت او در دست لشکر نصرة الدوله

شاهزاده

شاهزاده فیروز میرزا نصرة الدوله بشکایت و حکایت اهالی فارس از شیخ نصر خان پسر شیخ عبدالرسول خان دریابیگی
رنجیده خاطر گشت و او را در شیراز حاضر داشته از حکومت بندر ابوشهر معزول نمود و چند تن قراول بر او گماشته
روانه دارالسلطنه داشت و حکومت بندر ابوشهر را بمیرزا حسنعلی خان دریابیگی پسر حاجی میرزا علی اکبر قوام الملک متوفی
فرمود و نظم صفحات دشتستان و ارض تابعه آنرا نیز بعهده کفایت او گذاشت میرزا حسنعلی خان بر حسب فرمان با مردم
خود طریق ابوشهر برداشت چون این خبر بشیخ حسین خان عم شیخ نصر خان رسید چنان دانست و کارداران دولت چشم
از خاندان او پوشیده یکباره در قلع قمع این خاندان کوشیده و از تغییر تحت برسید و از اعراب آن نواحی
سپاهی فراهم کرد از در مخالفت استوار باستاد و عمارت برج و باره بندر ابوشهر فرمان داد و از دریابار نیز
نیز چند کشتی در کنار بندر بداشت تا اگر کار بروی صعب افتد از راه بحر طریق فرار گیرد لاجرم آن اسلحه میرزا حسنعلی خان
رسید او را از در آمدن بشهر دفع داد میرزا حسنعلی خان از بیرون شهر اوتراق کرده صورت حال بسوی حضرت نصرة الدوله
نمود و شاهزاده مصطفی قلیخان قراگوزلو را با افواجی در تحت فرمان او بود مامور فرمود تا با توپخانه و قورخانه جبه اکناف روانه
شد و چون بکنار بندر ابوشهر رسید و عصیان شیخ حسین خان و طلوع و منع لشکر را از دخول بشهر معاینه کرد و دانست
این کار جز بکشش و یورش و نهب و غارت راست نخواهد شد چنان صواب شمرد و آتش از جنگ و تیر تیز
و مجرم را با منقاد و بیکدیگر کیفر کنند پس بفرمود تا جبارکانی و توپچه دول خارجه و قاطنین شهر ابوشهر نوشت که چون
در تربیت سلطنت و تقویم مملکت تسخیر این قلعه و تدمیر طاغیان واجب افتاده ساکنین این بلده را اگر سالم که
نخستین بحکم عهدنامه توپچه دول متحابه با اموال و اثقال از این شهر بیرون شوند و سکنه این بلده نیز بهر دیه و قریه در خواهند
کوچ داده از خطر فارغ شوند ما تیر بزنند و امروز فتح این حصار هر کس عرضه هلاک و دمار شود هیچ خونخواهی باز رسد
و از حال این باز پرسد چه الکاه و این لشکر کینه توز مانند برق خرمن سوز در این شهر در آید از با زیرپای کس نهراسد
و دولت از دشمن نشناسد چون این مکتوب بشهر در بردند و صورت حال را عارف شدند معاینه کردند و حشتی
و دهشتی بدیشان شد و نشست خیالها در خرد و بزرگ افتاد شیخ حسین خان چون مردم شهر را دیگرگون یافت و دانست
که در شکار حصار گرفتار خواهد شد لاجرم عشایر ان را حاضر کرده آن زر و از بهر قتال دیوان بر دست نهاده بود از ایشان
مأخوذ داشت و بازن و فرزند و خویش و پیوند و احمال و اثقال بزورقها در رفته باد بان برکشید و کشتی براند
و از دیگر مردم شهر مصطفی قلیخان را از در او گی داد و او را پذیره شده بحشمت تمام بشهر در آوردند مصطفی قلیخان در معبر
بازار و برون و فراز برج و باره نظام بنیان برکاشت و آن بلده را بنظام میرزا حسنعلی خان دریابیگی را در حکومت
خویش استوار بداشت و صورت حال را معروض درگاه کارداران دولت نمود شاهنشاه ایران در پاداش این نیکو خدمت
او را بمنصب میر پنجگی و حمایت معجز و شال خاصه فرمود

ذکر حکومت شاهزاده اردشیر میرزا در لرستان و خوزستان و ظهور فتنه میرزا قوام الدین و دفع او

میرزا قوام الدین از سادات طباطبا شمرده میشود و پدران او پیوسته حکومت کوه گیلویه را که اراضی آن داشته اند
و در حالت استبداد و استقلال میزیسته اند میرزا قوام الدین را اکنون میرزا قوما مشهور است چنین جلادت بنیاد داشت
و حکمرانان فارس با وی مماشات جانب نگاه میداشت در اوایل شباب او را از حکومت کوه گیلویه دفع دادند بلکه از نال
و غارت خلیع ساخته شده لاجرم نزد کیف ... نزد عبدالله خان امین الدوله و منوچهر خان معتمد الدوله روزی میشمرد چون نوبت
حکومت فارس بشاهزاده بهرام میرزا رسید و محمد کریم خان قاجار در کوه گیلویه فرمانگذار شد امور آن اراضی روی
باشکستگی گذاشت میرزا قوام الدین و ... چنین ... داشت چون این خبر را دانست برای ... رشته عنان زمان جان
اراضی شتافت و بحصانت حصارها و رزانت معقلها پرداخت و از غلات و حبوبات در هر جا انباشته ساخت و خویشتن را
و پیوند با مشایخ اعراب استوار گشت و در ... برآورد و از قتل و اسر کاروانیان و نهب و غارت ... دقیقه فرو نگذاشت این بود
تا آن هنگام که شاهزاده اردشیر میرزا ... حضرت شاهنشاه ایران فرمانگذار
مملکت لرستان و خوزستان گشت و همواره نظم ... چنانکه در جای اشارت شد از راه بروجرد ...
لرستان و خوزستان گشت و ... برافروخت ... کسید ...
لرستان ... نزول ... فتنه میرزا ... بحضرت دارا ... لرستان
چون از نظم لرستان و خوزستان بپرداخت سلیمان خان سهام الدوله را که سردار سپاه ... اردشیر ...
... با چهار ... سواره و پیاده و شش عراده توپ طریق رامهرمز گرفت تا آن اراضی را ... کند و مشایخ عرب
... که ... میرزا قوام الدین طریق موافقت ... رامهرمز و بهبهان ...
از قلاع ... سلیمان خان ... لشکر از ... راه ... پیوسته ...
... سلیمان خان سهام الدوله را ... و مشایخ اعراب ... قوام الدین ...
در ... آن ... سهام الدوله لشکر ...
... بهبهان ... قلعه ... سیلاب ... جنگ ...
... میرزا قوام الدین ... شیخ ...
وصدآوشاه و شیخ جابر و شیخ ... و شیخ عبدالله خان ... مشایخ اعراب ... سپاه ...
سهام الدوله ... میرزا قوام الدین ... لشکر ...
... سهام الدوله ... شاهزاده اردشیر میرزا ...
و شیخ سلمان ... مشایخ اعراب ... عرب ... شاهنشاه ایران

بیم و امید داد

بیم و امید داد و زرانت رتبت حسن تدبیر شاهزاده با فرزند مطابق گو واو کس شیخ مذکور که از اجله مشایخ بود بحضرت دارا
و بر اطاعت شاهزاده بیعت داد و از جانب خانه وی خلعتی چند ماخوذ داشته میان مشایخ اعراب بازگشت نمود و هر یک را خبر انگیز
عبدالله خان ... شیخ ... جانب ... شاهزاده ... مشایخ اعراب ... خویش شتاب داشته
و از او میرزا قوام الدین ... از حضرت شاهزاده نیز ... سهام الدوله چنین
این ... به ... صد ... شیخ عالم و شیخ جابر
دستگیر ... شاهزاده ... قلعه ... و ...
روانه دار الخلافه ... میرزا قوام الدین ... سهام الدوله ...
آن ... دار ... میرزا قوام الدین ...
که برادر زاده ... میرزا ...
فارس ... افتاد ... که ... حکومت ...
از جانب ... میرزا قوام الدین ...
این بود ... شاهزاده سهام الدوله ... سهام الدوله ... میرزا
پسر میرزا قوام الدین ... میرزا قوام الدین ... قلعه ... میرزا رضا
به ... سهام الدوله ... شاهزاده ...
با ... مرد دلاور از ... لشکر ... سواره پیاده
... قلعه ... از لشکر ... گلوله ...
و ... سپاه ... قلعه ... برج ...
... عراده توپ ... از آنجا ... توپ بزرگ ...
و ... شاهزاده ... میرزا قوام الدین ...
... قلعه بهبهان ... میرزا رضا ... شاهزاده سهام الدوله
... میرزا قوام الدین ... حکومت ... قلعه بهبهان ...
آن قلعه را حصار داد ... میرزا ... قوام الدین ... شهر ...
... لشکر ... سهام الدوله ...
کار بر میرزا قوام الدین ... گلوله توپ ... قلعه ...
با ... از ... قلعه ... طریق فرار ... بهبهان ...

فتح قلعه گلی و گلاب و دستگیر شدن میرزا قوام الدین

برادرزاده سهام الدوله قلعه بهبهان را ویران نمود و همچنان از دو جانب به جانب قلعه گلی و گلاب شتاب کرد و آن قلعه را
محاصره داشت از قضا مراد علی نام یکی از خویشان میرزا قوام الدین [illegible] قلعه [illegible] قبایل محسنی
شد که این استسلام مراجعت نمود و در عرض راه چند تن از سواران سپاه او را دیدار کرده و ماخوذ داشته نزدیک
سهام الدوله آوردند سهام الدوله او را خطاب کرد که در فتح قلعه گلی و گلاب تو را از تنگنای عتاب رهایی توانم داد
و اگر نه ترک سر گوی و دست از جان بشوی مراد علی تقدیم این خدمت را بر ذمت نهاد و کس فرستاد تا اهل و عشیرت او را
به لشکرگاه آورده گروگان [illegible] و خود به درون قلعه رفت و سهام الدوله به صواب دید او [illegible]
با گروهی از تفنگچیان [illegible] تا به نصف شب [illegible] قلعه گلی [illegible] و مراد علی [illegible] در بستر [illegible]
به کلفت خاطر [illegible] میرزا قوام الدین [illegible] از قلعه گلی [illegible] گلاب [illegible] در این وقت شاهزاده
فیروز میرزا نصرة الدوله [illegible] فارس [illegible] عباسقلی خان [illegible] مامور [illegible] بهبهان [illegible] میرزا قوام الدین [illegible]
[illegible] از قلعه [illegible] قلعه گلاب [illegible] میرزا قوام الدین [illegible] قلعه گلاب [illegible]
[illegible] از قلعه [illegible] پیاده از قلعه [illegible] طریق فرار [illegible] عباسقلی خان [illegible]
[illegible] نصرة الدوله [illegible] نصرة الدوله آورده [illegible] سلطان
قراگوزلو [illegible] توپ [illegible] قبایل محسنی [illegible]
[illegible] دارالخلافه [illegible]
میرزا قوام الدین و فتح قلعه گلی و گلاب سهام الدوله [illegible] عباسقلی خان [illegible] خدمت
شاهزاده [illegible] شاهزاده [illegible] با صلابت [illegible]
جلادت مملکت خوزستان و لرستان را شاهزاده [illegible] ایشان [illegible]
شاهنشاه ایران [illegible] شاهزاده را [illegible] شاهانه [illegible] حکومت دارالخلافه [illegible]
چنانکه در [illegible] مذکور خواهد شد و هم در این سال شاهزاده [illegible] حشمت الدوله را [illegible]
[illegible] شاهزاده [illegible]
[illegible] اصفهان [illegible] سید محمد [illegible]
مجتهد [illegible] اصفهان [illegible] چنانکه [illegible] تقدیم [illegible]
[illegible] اصفهان [illegible] و هم در این سال حکومت [illegible] شاهنشاه ایران [illegible]
[illegible] حاجی ملا اسدالله مجتهد [illegible]
[illegible] تبریز [illegible] سلطنت [illegible]

رفت المرف

شاهزاده حشمت الدوله [illegible] عراق و نظم آن [illegible]

رفت نفر از مقلع مردم [illegible] محلات [illegible] طریق [illegible]
[illegible] دارالخلافه مراجعت [illegible]
[illegible] شاهنشاه ایران [illegible] زیارت [illegible]
عتبات عالیات [illegible] حضرت [illegible] جعفر علیه السلام [illegible] قم [illegible] شاهنشاه [illegible]
[illegible]
[illegible] شاهنشاه [illegible]
[illegible] شاهنشاه ایران [illegible] الخلافه [illegible]
و هم در این سال عباسقلی خان لاریجانی حکومت بهبهان [illegible] میرزا قوام الدین [illegible]
شیراز [illegible] فیروز میرزا نصرة الدوله [illegible] ربیع الثانی وارد طهران گشت و همچنین
محمد باقر خان [illegible] عباسقلی خان [illegible]
[illegible] عباسقلی خان [illegible] عباسقلی خان [illegible]
[illegible] بهبهان آوردند
و [illegible] و هم در این سال محمد امین خان والی خیوق [illegible] از سوی [illegible]
[illegible] سفارت ایران مامور [illegible] و [illegible] ربیع الثانی وارد دارالخلافه گشت و روز
[illegible] سلطنت [illegible] محمد امین خان خیوق [illegible]
[illegible] و هم در این سال شاهزاده [illegible] مؤید الدوله [illegible] مملکت
کرمان [illegible] عبدالله خان صارم الدوله را با افواج قراگوزلو [illegible] لشکر [illegible] بلوچستان
[illegible] مامور [illegible] عبدالله [illegible]
[illegible] محمد علیخان [illegible] خان [illegible]
محمد علیخان [illegible] مؤید الدوله [illegible]
[illegible] خدمت [illegible] و هم در این سال [illegible] جنرال [illegible] ایران [illegible]
[illegible] ربیع الثانی [illegible] دارالخلافه [illegible]
[illegible] عباسقلی خان [illegible]
[illegible] ربیع الثانی [illegible] مشهد مقدس [illegible] شاهنشاه ایران [illegible]
ابلاغ [illegible] مشهد [illegible] التقسیم [illegible]

جیزی [illegible] قوام الدین [illegible]

[illegible] خان [illegible]

[illegible] مؤید الدوله

[illegible]

چنانکه در جای خود مذکور خواهد شد و هم در این سال سلیمان خان و نیاد خسرو حکومت تربت یافت و محمد تقی خان
خواهرزاده بنی تقی قلی خان حاکم شاهرود و بسطام گشت و محمد رضا خان قاجار دولو بحکومت اردبیل ممتاز شد
و محمد حسن خان نوری کارپرداز مشکین آمد و رحمان خان چاریچی باشی حکومت قراجه داغ یافت و مصطفی قلی میرزا
حاکم ارومی شد و محسن خان ماکویی منصب میرپنجگی گرفت و هم در این سال شیخ خان ... اول
اجودان باشی مامور بسفر لندن شد تا بنام مصلحت گذاری در آنجا مقیم باشد و هم در این سال رجب ... پادشاه
ایران در دارالخلافه طهران در هر معبری و برزنی قراولخانه بنیان کرده و گروهی از سربازان برگماشتند که شب
روز در آنجا اقامت کنند که گمان وارد و صادر باشند تا هیچکس با هیچکس جور و ظلم نتواند کرد و در ... نیز در تبریز
بنیان قراولخانها نهادند

حکومت شیخ ... [margin, red]

ذکر وقایع سال شاهنشاه ایران ناصرالدین پادشاه در سال یکهزار [و دویست و هفتاد و] هشت هجری

چون هزار و دویست و هفتاد و هفت سال از هجرت نبویه علیه الاف التحیة و الثناء بپایان رسید مطابق سنه ... ئیل ترکیه
از روز جمعه هفدهم جمادی الاولی چون یک ساعت و پنجاه و دقیقه برگذشت آفتاب از حوت بحمل تحویل داد و حضرت اعظم همایون شاهنشاهی
مقربان سلطنت با آئین فرخنده جشن نوروزی بپای برد و بعد از سپردن ایام عید در ... طرف بروز ... فرمان کرد
که شاهزاده سلطان مراد میرزا حسام السلطنه ترکمانان ... را در ترکمان صحرا شهد ... است بازگیرد گیوبهتر ... لاجرم
حسام السلطنه ... بن ... و ... ایلی زیاده ... خان جهان بیگلو ... مرحمت بر ... اشت با عده ... کار ... برداشت
و لشکر را از ... کرده شاهزادگان ... دارالخلافه طهران ... قراجه داغ و تکلفه و لواره ... همیان ...
... بنابر کنگره ... بخشید ... از ... در ... حسام السلطنه از شهر مشهد خیمه بیرون زد و لشکر را کوچ داده
از ... مرو و ... راه ... و ... بنهایت صعب است و از آن ... ان تا ارض ... و ... فرسنگ است
مرو در ... آباد ... در ... حسام السلطنه ... بر ... و ... داغ و ...
و اهل ... از ... لشکر ... هرات ... داغ ... کرده از
... و ... هزار و ... سواره و پیاده ... لشکر ... تا ... فرسنگ ...
... راه ... فرسنگ راه ... بر ... و ... لشکریان را ...
... و حرارت حرکت ... از ... عطش ... شاهزاده ...
ایشان را ... داده ... از ... جبه ...
... ترکمانان ... حسام السلطنه ... سر ... فرسنگ ...
... لشکر ... عطش ... از ... شده ...
از مردم ... لشکر ... و ...
... هزار ... روز ... تا ...
... و ... هزار ...
و چون ... حسام السلطنه ... لشکر ...
... ترکمانان پیاده ... از ...
... شاهزاده ...
... محمد ...
... ترکمانان ...

مأمور شدن چراغعلی خان زنگنه
به نیابت حکومت اصفهان

[illegible]

و دستهٔ بهادر رسیدن عباسقلی خان بشورگال مردم خبوشان آگاه خاطر شده و یک نیمه از خبوشان مرحمت الله و نیم دیگر
در شورگال حفظ و حراست داده عباسقلی خان نیز مدت سه ماه در شورگال رتق و فتق امور را انجاحت را برده داشت
داشت امارگانی از آن نفاق و در حقیقت داران با عباسقلی خان از در صدق و صفا نمودند لاجرم الله الله حسام السلطنه
مرحمت مشهد مقدس بود با امیر احمد خان جمشیدی و از قبل خان خیوق در میان قبایل روز میگذاشت در تعلیه مواضع
کوه نور بطیان برآورده عباسقلی خان را دستگیر ساختند عباسقلی خان محبوس و قرابت از این اشقیا را بار داشت و بیکاری
بدست آورد بشهار گاوی و زنجیر افکندی برگشت و از میان قسیمه بیرون آمده تا مشهد مقدس عنان باز کشید
از پس او مردم خبوشان برشور برگه برافراشتند و هرگاه توانستند دست از نهب و غارت مردم مشهد باز برداشتند هم از آن
خالصین آن بهادر که حکومت اصفهان داشت حاضر درگاه گشت و حسب فرمان چراغعلی خان زنگنه قوللر آقاسی بشان نیابت
حکومت اصفهان یافت بعد از نظم آن بلده بعضی از اشرار را که از اعوان بهادر فرار جسته بودند دستگیر ساخته افکنده
در زنجیر کشید و داد افکنده داشت و همچنین کریم از درخیر از مردم راهزن بود و در اردوی حسن حسینی و سقطا منین داشت ملحی اقتدار
ساخته حاضر [illegible] پس با خود داشته بعد برای الله و محمد رضا خان نایب چهار محال را حکم فرمود تا با زرانقی قلعه او را
حصار داد و مردم اردوی پیشرفت از آن اسم کوه زیر دره کوه تا بقلعه او را فرو گرفتند در میانه چند کس مجروح
و مطروح افتاد بالجمله بعد از فتح قلعه اعوان و عشیرت او را بتمامت با خود داشته با کنده و زنجیر باصفهان آورده و فرزندان کوچ
بعد از عبور شاهزاده منصور باصفهان چنانکه مذکور شد میرزا اصحاب [illegible] و مردم [illegible] از جهت انجاحت
الکه ساخت و دیگران بهر کنده ماند و عباس میرزا خان فریدن دارنده و از قبیل را بهر نه خود داری نتوانستند دفع ایشان بر چراغعلی خان
واجب گشت سرای اولکای [illegible] فوج و او و زیرا با کاردانان او و تحقیق سلطان [illegible] با سه عراده توپ برداشته تا نجف آباد
براند و آن [illegible] جعفر بیگ را بهر کنده ماند زیشت و تفنگچی خود را بر دوشته با پیوسته در حوالی چهار محال برفت و در آنجا لاعلاج
کنده ماند با پسر خود جعفر قلی و چند تن از خویش و زنان او حاضر شده از کلیع ازین روز نزدیک نگران خوانین هم بود چراغعلی خان
ایشان را مطمئن خاطر ساخت و بعد از اطمینان درستی برسانید انجاحت بتمامت برگرفت و با کنده و زنجیر باصفهان فرستاد
و دیگر بار فریدن کوچ داد عباس میرزا خان چون رسیدن او را استماع نمود بحرکت خویش برخاست و در قلعه خود متحصن گشت
چراغعلی خان بعد دو نوبت و اکثر او را از فتح و شکست نخستین پسر خود را نزد فرستاد تا خاطر او را از دهشت بپرداخت کنم
عباس میرزا خان بر حسب حکم پسر را بدو فرستاد و چراغعلی خان او را خلعت کرم مرحمت داد و پیام کرد و هم فردا شب آنکه لشکریان
در پای قلعه کوچ دادم میهمان عباس میرزا خان خواهم شد و روز دیگر با چند سوار بقلعه او رفت و او مهمان پذیر گشت بعد از ورود
بقلعه او در خلوت و جلوت بیرون شد و گفت اگر خواهی تو در نزد کارداران دولت زشت نباشد بر خیز و با ما به اردو
پیش کشی تا گوید بزرگان مجلسیان داری عباس میرزا خان مردم خود را بر انگیخت تا بیچاره را از عزت کوه الحاد در میان

آمده اظهار عجز و انقیاد کرد و بر دست بیعت داد و بهر گز برای کلیسیای مرد و داری برای ورت سفید و غارت
کشانید لاجرم حسام السلطنه از دری راه ارتش و مقتضای وقت طریق مرحمت پیش گشت و تا منزل ایی کمر بار بکی آمدند و کوه را
او روانی و زیر بزرگان خبوش نیز ملازمت رکاب کشیده کلیع از وقف شاهزاده در پی کمر پیش آشد و بیلاد دیگر
آهنگ خبوش کرد پی کوی برود و از آنجا از خان خیوق طلب سود کرد و داده بار ارلو در بدو ایشان کسی داشت و سواران او
تا نزدیک بیشگاه حسام السلطنه آمده کلیع مرحمت از قضا سواران باغ در طلایه لشکر لجبار با ایشان بر خورده و زمی چند
زمانی دراز بر پاید و سواران باغ گشته شده و خبر هزیمت ایشان بلشکرگاه رسید حسام السلطنه گروهی از سواران
بمدد ایشان بیرون فرستاد کلیع چنانکه شتافتند کرد سواران ترکمان را نیافتند و از این واقعه سپاه خراسان شکر
بر خبوش فرو تر برآمد چنانکه مدت و ایام بسته همه روزه در اطراف لشکرگاه آتش میکردند و گاه گاه
لشکرهای او بر بیکر جستند حسام السلطنه اخبار از وی کوچ داده تا از مشهد مقدس براند و در کاول با فوج لشکر گاه
کرد و او از خان خیوق خواست تا کمترین از خبوش کوچ بر آورد و ورود آنها مردم خبوش کلیعی تب و غارت محال مشهد
مقدسه نمود و چهار سوار از مردم خراسان را در خبوش گرفته ساختند و فرمان داد تا بجای ترتیب آتش برده
در قلعه محکم مقرر ساخته و زن و مرد را اسیر گرفته با اموال و اثقال بیرون از خلاف چنین خبر عبور ترکمان
در محال مشهد مقدس گرد حسام السلطنه سام خان ایلخانی و عباسقلی خان بیکی با فوج ترتیبی در ترتیب و هزار
سوار و کشیکچیان و ترب بیرون فرستاد و ایشان از کاول با توپها آن کوهستان هرات و دروازه ایمن رکنان برجستند
دختر رسیده و ترکمانان با ایلات و اموال از راه کوهستان و قروه های کابیت بر خبوش شتافتند لشکر ایشان
از کرد راه باب برزده و در راه بر ترکمانان تنگ به بستند ظهر از جهت تکاور ما بقی تک رفت الاماکن ترکمانان
کرد و توپ او را بر راه بر پیوند هم الکون از راه در رسیدند از طرفین دیگر قورت از یکدیگر نگرفت و پشت با جنگ داده و رو
بفرار نهادند و دست از ایلات و اموال باز داشتند لشکریان هم بقدر قدرت تعاقب نمودند و از دنبال ایشان برجستند
و از آنجا تا نیمه صد و پنجاه ساعت صد اسب بر جستند و ایلات ترکمان را برداشته بلشکرگاه آمدند بر یاد دست
از بیم جان از ترکمانان ده سالم بهزیمت اسب اوزوه داشتند در شعاب جبال و میان درختستانها پنهان شده
و نهفته بیشتر با کم مردم ترتیب داده بار جام کمابین درختستانها رفته یک یک و دو دو اسب آورده گرفته
براهبرخویش باز رسیده برادر تیغ خان خوارزم کابین خیوق کوچ داد و مردم خبوش را دهشتی عظیم گرفت
چنانکه بیچاره از آن بلده بیرون شده با برده فرسنگ براندند و در شورگال رحل اقامت انداختند و از آنجا
بیک بار ایلوار ده وزیرت شفاعت برانگیختند و خود آن شوره شاهزاده از قبیل خویش حاکمی بر ایشان بگمارد و ایشان
در شمار رعیت خویش بدارد حسام السلطنه بورش ایشان را پذیرفتار شد و عباسقلی خان در گجرا الملکوت اتحاف ت

فرار

وبرادران او خسته برانگیخت تا در زیارت پدر باهم از در مخاصمت بیرون شوند چون خویش و پیوند علی میرزا خان کرند او را
میان بسته دار او را زیر قلعه درمقابل چراغعلی خان و دست یافته و محکم آورد او و پسرش را گرفته بند بربنهاد و در اصفهان فرستاد
دو دیگر در ایام نیابت حکومت او در اصفهان چهار تن از پیروان میرزا علی محمد باب با هم انجمن کرده و دوازده تن از یاران
خاص اختیار کرده نام ائمه اثنا عشر را بر ایشان نهاده و تصمیم عزم داده و دفتر برآورده و فتنه برانگیزند چراغعلی خان آگاه شده
و تمامی را برای انجاحت تمه آیه دستگیر نمود و علمای بلد را حاضر ساخت تا با ایشان سخن دراز کشیدند و هیچ قدر در
عقاید ایشان نتوانستند که لاجرم فتوی بر قتل آنها دادند و عوانان دیوان ایشان را در میدان نقش جهان اصفهان
برده مقتول ساختند و دیگر زین العابدین رئیس چهار از مشهدی علی در حب ریاست چهار راه دست بیباک شد
و مبادا دیوانیان مذمت چهار را با او تفویض دارند پس مشهدی علی را بخانه خویش دعوت کرده او را خبه کرد و افکنده
سرش برگرفت و تنش را با خاک سپرد و چراغعلی خان این را مکشوف داشت زین العابدین را به پسران مشهدی علی سپرد
تا بمیر غضب او را در کشند پسران علی آن قوت و غلظت در قلب نبود و قاتل پدر را نتوانند کشت لاجرم
دختر مشهدی علی و زن با دوش تا خنه کشت زین العابدین را با طناب خبه کرده و افکنده سرش را ببرید و تنش را با خاک افکندند
دو دیگر در ایام نیابت خویش بر حسب فرمان شاهنشاه ایران چراغعلی خان در حسب عمارت سخت دولت اصفهان
خانه رفیع و وسیع که وارد برانیده بود اشراف داد و همچنان پل خواجو را که نزدیک انهدام و انمحا بود عمارت
کرد و هم در این سال رضا قلیخان ناظم مدرسه دارالفنون که در فنون نظم و نثر چیره دستی بکمال داشت مامور بسفارت
خوارزم گشت و بر حسب فرمان شاهنشاه ایران سه شنبه پنجم شهر جمادی الاولی از دارالخلافه طهران بیرون شد و راه برگرفت
دا تا نیاز محرم فرستاده والی خوارزم که از پیش بکار رفته باوی همراه گشت بالجمله رضا قلیخان صعب و سهل مسالک را
درنوشته بیست و چهارم جمادی الاولی وارد استرآباد شد و پس از سیزده روز اقامت طلبی رحال بربود و با آق
قراخای اتابای ترکمان و چند تن دیگر از قبیله یموت و دلیل راه توانستند بود راه برداشت و از لب رود
گرگان آب برآورده بیست منزل راه را در همه بیابان بی گیاه و سیاه بود طی داده دهم شهر رجب
کوچ داد و سلخ رجب نزد آب خوارزم دید از گشت اتا نیاز محرم تحقیق از پیش بازگشت و در قراقلاغ
منزل ساخت و ... از قبول محمد امین خان والی خوارزم هفته قبل از ورود رضا قلیخان
سفر مرو کرده و از رسیدن سفیر ایران آگهی داشته در تکریم مقدم و تعیین منزل و تقدیم ... او فرمان داده بود لاجرم
یولغاغ آقا سرکرده برادران قراپاش در غره شعبان باستقبال رضا قلیخان در قراقلاغ رسید و از آنجا باتفاق
طریق خیوق سپرده روز دیگر در ... همراه آمده ... یعقوب بیگ ... وزیر خان خیوق
و مهتر آقا لقب داده رضا قلیخان را در باغ و عمارت محمد رحیم خان فرود آورده ... مهمانوار

ادکشت

سفارت رضا قلیخان بجانب خوارزم

ادکشت و هم در نوبت از قبل خان خوقند خدایار خان بسفارت خیوق برسید و چون والی خوارزم بسفر مرو
کوچ او از آنجا ماند رضا قلیخان اقامت خیوق اختیار کرد و از طرف دیگر چپنی آتاتار و از جهت سفیر امیر نصرالله
امیر بخارا بسفارت سلطان روم رفته بود و از سلطان روم افندیه دانشمند موسوم بخواجه یمین با سفیر بخارا همبرد
... والی خوارزم ... و او نیز بخیوق آورده باز داشتند اگرچه محمد امین خان و امیر نصرالله
هردو باهم یکی جانی مشهور بود لکن در میان ایشان کار بمنافقت و مبارزت میرفت و هر یک آن دیگر را تا ...
خوار چنانکه خان خوارزم رعیت خود را بخاری نام نهاده کنایت از آنکه اینقوم بخاری فرمان بردار هستند
مع القصه رضا قلیخان ... خیوق گشت و ... ایوان ... جلوه بسیار بود و جشن خوب ساخته و چهار
امیر بود ... و ... نام خود را پرویز میرزا نهاده جولیش را پسر شاهنشاه ... شاه
بخواند رضا قلیخان ... بشنید ... حشمت دولت پرده او را چاک زد و کذب او را از پرده
بیرون انداخت بالجمله چون سفارت ... و ... ایران را رخصت ... خیوق ...
بیگر ... و اگر ... در پایتخت چون ... پیش آمد و اسیران بشهر در آمدند
دراز ... سفیر دولت ایران آگهی ... رضا قلیخان ... و از ... رخصت
اسیر ... شده ... آن ... ایشان برمردم خیوق ... ایشان بعدو وعدت
فزونتر از مردم خیوق نباشند لامحاله صورت احوال را مکتوب که بخان خیوق فرستاد
و از جانب دیگر ... ولی خان ... قاجار ... قلیخان ... قراجه ... کناب گرگان
سفر که از این صورت خان خیوق را ... لاجرم ... طریق مراجعت گرفته ... دهم
شوال وارد خیوق گشت و روز ... زیورکه چون پادشاهان ایران تاج زر
بسر برد ... چند ... رضا قلیخان
با آتا نیاز محرم طلب ... از ... سپاه ایران پرسید ... رضا قلیخان گفت اینک
یکصد و بیست هزار پیاده نظام و صد هزار سوار ... و ... توپ جنگ اسلحه
و ... و همواره ... در میدان پیش سرای سلطان نظام است و هر ماه
انجا ... خویش رخصت مراجعت دهند ... لشکریان بجای ایشان ...
در معسکر ... ایران ... چنان که ... هزار ... و در هر یک آن ...
... باشند ... توانند ... و مناظره ...
و همچنین از ... ایران و ... حضرت ... والی خوارزم ... ساخته

از در صدق و صفا بحضرت شاهنشاه رسول فرستادم و از انسوی نیز نوید یکجانب بمبارت رسیده و با اینهمه لشکر
ایران بگرگان تاختن و از طریقه جنگ [illegible] طریق مهر و مصادقت بود رضاقلیخان گفت
مردم خوارزم با اینکه شیمت مسلمانی دارند با مسلمانان طریق مخاصمت سپارند [illegible] هر [illegible] مومن و کافر
[illegible] کنند و در [illegible] مسلمانان [illegible] اسیر کرده خان خوارزم در پاسخ گفت مردم ایران ابوبکر و عمر را
و ما خلیفه رسول خدای دانیم سب کنند و دشنام گویند لاجرم علمای ما ایشان را کافر دانسته اند
و بر ایشان فتوی داده اند رضاقلیخان گفت اینمعنی در روزگار سلاطین صفویه بود اکنون اگر
نادرشاه [illegible] که شاهنشاه [illegible] کیفر فرماید و علمای ایران نیز [illegible] و وجب [illegible]
با اینهمه بعید باشد مردم خوارزم مسلمانان را اسیر کرده بمعرض بیع و شری در آورند اکنون اگر شاهنشاه ایران
[illegible] بسیار بزرگتر از آن [illegible] در ایران راه [illegible] کسی [illegible] محمد امین خان
گفت [illegible] امروز [illegible] مردم خوارزم [illegible] ایران [illegible]
مردم خوارزم [illegible] بزرگ شد اگر [illegible] کار فرمان [illegible] عجب [illegible] در [illegible]
[illegible] آورد و رضاقلیخان [illegible] پس [illegible] جواب [illegible] شاهنشاه [illegible]
[illegible] رضاقلیخان روز پنجشنبه [illegible] ذیقعده طریق مراجعت [illegible] از ارگنج [illegible]
[illegible] و [illegible] مراجعت داد و در راه [illegible] پیش [illegible]
چون بمنزل [illegible] رسید [illegible] محمد ولیخان بیگلربیگی استرآباد [illegible]
[illegible] هزار نفر شتر یموت [illegible] پیش [illegible] هزار سر [illegible] ایشان را
مردم بیگلربیگی برده اند لاجرم [illegible] رضاقلیخان [illegible]
[illegible] و [illegible] برفت و چون از آنجا [illegible] راه [illegible]
[illegible] مردم رضاقلیخان و [illegible] محمد [illegible]
[illegible] از مردم قافله [illegible] خویش [illegible] آوردند در [illegible] یموت
و [illegible] کرده بود رسید و [illegible] ایشان را معاینه کرد [illegible] قراخان [illegible]
[illegible] یموت [illegible] و اینکه [illegible] قراخان [illegible] بیگلربیگی مجبور بود [illegible]
او [illegible] حمایت و رعایت [illegible] شاهنشاه ایران [illegible] یموت را مامور
داشت [illegible] ایشان را [illegible] رضاقلیخان [illegible]
[illegible] محمد ولیخان بیگلربیگی [illegible] و او را از

کار [illegible]

کارزوایش الکی داد بیگلربیگی قلیخان و [illegible] خان را مامور ساخت [illegible] ایشان را [illegible] داد [illegible]
[illegible] تا قرب گرگان با ایشان مرافقت کنند [illegible] رضاقلیخان [illegible] محمد [illegible] سید احمد
نقیب خواجه [illegible] و [illegible] امیر کبار [illegible] سید میران شاه قندهاری و خواجه رحمة الله [illegible]
از ایران [illegible] داده [illegible] و حاجی محمد [illegible] و [illegible] گرگان
طی مسافت کرده [illegible] آباد در آمدند و از آنجا راه [illegible] گرفته [illegible] شهر محرم وارد [illegible] کار [illegible]
دولت محمد [illegible] رسول خان خوارزم را [illegible] سید احمد خواجه منزل و [illegible]
روز رضاقلیخان [illegible] محمد [illegible] سلطنت [illegible] خان خوارزم [illegible] حضرت
داشته بود فرستاد [illegible] روزی چند [illegible] دولت جواب مکتوب [illegible] کرده باز داد
[illegible] سید احمد نقیب خواجه [illegible] داشته [illegible] محمد
بجانب [illegible] محمد ولیخان [illegible] استرآباد [illegible] فرمان شاهنشاه [illegible] گرگان را بنیان نهاد و
چند ماه [illegible] هزار مرد [illegible] گرگان [illegible]
[illegible] لشکر [illegible] از [illegible]
[illegible] لشکرگاه [illegible] از لشکرگاه [illegible] نشستند
در [illegible] لشکرگاه [illegible] جعفرقلیخان [illegible] از لشکر [illegible] کوچ داد
ترکمانان [illegible] آفتاب [illegible] مشغول بودند از پس [illegible]
[illegible] ترکمانان [illegible] لشکر [illegible] لشکرگاه
آمدند و [illegible] سپاه [illegible] مردم [illegible] از لشکرگاه [illegible]
رسید [illegible] ترکمانان [illegible] و دیگر مردم [illegible] لشکر [illegible]
[illegible] محمد ولیخان و جعفرقلیخان [illegible] لشکر
[illegible] قاجار [illegible] ترکمانان [illegible] بجنگ در آمدند و
جنگ [illegible] ترکمانان [illegible]
[illegible] لشکرهای [illegible] محمد ولیخان مراجعت نمود و در کنار
نهر گرگان [illegible] یموت [illegible] حکم [illegible]
یموت [illegible] استرآباد [illegible] در [illegible] سال [illegible] شهر رمضان [illegible]
[illegible] وزیر دول خارجه منصب وزارت دول خارجه [illegible] شاهزاده [illegible] حاکم گلپایگان [illegible]

بنیان سد گرگان
بفرمان شاهنشاه ایران

در هم ربیع الاول امام وردی خان نیشابوری پیشواز قلعه حسین آباد و قلعه تورزنه و جابلی که هر قلعه متینی و حصن حصینی بود
آغاز طغیان و عصیان نهاد الله قلی خان حاکم نیشابور سرباز خلج را بحصار ارک آن مأمور ساخت که تا برسند
و قلعه‌های ایشان را فرو گرفتند و اطفال ایشان را امام وردی خان ... دست گرد ... نیشابور آورده و دیگر جانی احمد
و جماعتی از زوار ایران از مشهد مقدس مراجعت که بجانب عراق سفر میکردند در عرض راه مختار سوار ترکمان بر ایشان
تاختن کردند محمد باقر بیک شاهسون غلام چاپار در میان زوار آمد اسب خود را جنبش داده بکمین شد و از آن کمین
بجانب سواران حمله افکند و از گرد راه ... سواران ترکمان ... زخم گلوله تفنگ از اسب ... ترکمانان
چون گرد فرار و انکسار بستند از راه ... صواب ... و دانستند جنگی ... بلند ... حاجی آقا
تا عاقبت فتح کرا باشد لاجرم دست از قلعه برداشته ... از قضا ... از زوار ... که ...
قافله بودند از قضای کار روان ... ترکمانان ... ترکمانان را ... ایشان شتاب کردند
محمد باقر بیک نیز ... ترکمانان ... سواران ... برآمدند
و محمد باقر بیک ... از زوار ایران را ... کاروان ... و هم ...
عنان برتافت ... ترکمان ... یک ... برگشته بمیان
قافله ... مشهد مقدس می‌شدند
در عرض راه گروهی از بلوچ ... حاجی بیک ... شاهزاده ... مؤید الدوله ...
... ترکمان ... در میانه ...
از جانب بلوچ ... از ... ترکمان ... بلوچ ... و در ...
سلامت عبور کردند ... مؤید الدوله ... بلوچستان ... و احمد میرزا را ...
... مأمور داشت و میر ... خان ... و میر احمد خان ... احمد میرزا ... قدرت
بودند از بلوچستان نزد مؤید الدوله ... و از لشکرهای ... سرباز ...
و کریم خان سلطان ... و عبدالله بیک ... و محمد تقی خان ... و محمد تقی خان ... سواران ... و سید ... خان
و شاه پسند خان ... لار ... از زرکان ... بلوچ ... احمد میرزا ... کوچ ... بمیر ... و
... ... امیر ... خان
... قلعه سرباز ... از ... ... که ... امیر ... فرو نشست
داشت از قلعه ... احمد میرزا ... مراجعت ... مخالفت
کرد ... و ... قلعه ... احمد میرزا ... سلطان ...

محمد تقی خان

محمد تقی خان و کرد ... از لشکر ... ... قلعه ... را فرو گرفته ... را با چند تن
از مردم او دستگیر نمودند و قلعه را ... کرد ... از قلعه کیان ... بهر جانب پراکنده ... قلعه
... احمد میرزا ... قلعه ... کوچ داد ... در کنار قلعه ... کرد و ... آمدند
... خان ... ... لاجرم ... حکم یورش داد ... دو ... دیر
... سرباز ... و لشکر ... و ... و سالار ... بلوچ را ... اطراف قلعه فرو گرفتند ... قلعه
... کوهی واقع ... و دیوار ... قلعه را ... سرباز ... و ... بود
لشکرها ... و ... کمنه ... و ... آلات ... کرده قلعه کیان ...
تفنگ ... مشغول ... سربازان ... که از دروازه ... و ... امیر ...
دیگر ... آتش ... ... مردم ... از قلعه ... سرباز ...
سربازان ... مؤید الدوله ... و ... خان ... محمد تقی خان ضابط ...
و ... خان ... ضابط ... و سیف ... خان ضابط ... رشید خان ضابط ...
و سالار ... ضابط ... اطاعت و انقیاد ... خلعت ...
از پی ... عبدالله خان صارم الدوله ... مؤید الدوله ... مراجعت ...
... ایران ... الطاف ... کشته ... و ...
از مردم ... آغاز ... قلعه ... شده ... ذراع ارتفاع ...
فیروز میرزا نصرة الدوله ... فارس ... لشکرها ...
ایشان ... لشکر ... و ... از ... ...
... شاه ... ربیع الثانی فوج ... حوزه ... قلعه را ... داشتند
و قلعه کیان ... و ... قلعه ... فیروز میرزا ...
فارس ... و ... خان ... و ... اول ... توپ ... سرباز و سه هزار
سوار از پیش ... ربیع الاخر ... توپ ... سرباز و ... سواره ...
کوچ داده قلعه ... و کار آن ... مراجعت ... شیراز ...
... فاکه ... ... حکومت ...
... توانند ... رعیت ... کار ... امر ...
... از ... از ... در ... و مشهد مقدس ...

... از ... از ... ...
... و ... بنده
تحفه

ب حمشه و قراولان چند نگاه داشتند تا هنگام شورش پاسخ کارهای بزرگ را دفع دهند

سفر اردوی شاهنشاه ایران در بعضی از بلاد عراق و شهر اصفهان در رجب هزار و دویست و [illegible]

چون در تخت سلطنت مقرر است که سلاطین نامدار از بهر نظم امور درگاه را بسیج سفر از دست نشود و غلامان رکاب از اعداد کوچ دادن باز نمانند اگر چه واجب نباشد گاهی سفری حسب فرمایش اولیای دولت شاهنشاه ایران سفر اصفهان را تصمیم عزم داد در روز غرهٔ شهر رجب از دار الخلافه خیمه بیرون زد و میرزا آقاخان صدراعظم بود باتفاق میرزا آقاخان اعتماد الدوله ملتزم رکاب گشت و همچنان برادر کهتر شاهنشاه عباس میرزا و علیقلی میرزا و وزیر مهد علیا والدهٔ پادشاه و شاهزاده محمد رضا میرزا و کیومرث میرزای ایلخانی قاجار و شاهزاده بهمن میرزای بهاء الدوله و اما سلطان میرزا و محسن میرزا و صاحبقران میرزا کوچ دادند و دیگر از آنطایفه چاکران میرزا یوسف مستوفی الممالک و میرزا شفیع صاحب دیوان و محمد حسن خان سردار و حسینعلی خان معیر الممالک و میرزا ربیع الحاجب الحجاب و جمعی دیگر از مستوفیان راه برداشتند و از لشکریان مصطفی خان چلبی با یکی فوج و محمد خان بیگلربیگی با فوج ناصریه و فوج گروس و الوار در فاصلهٔ یک منزل با توپخانه و ملتزمین و زنبورکخانه و دیگر غلامان چند و جب سپید خدمت رکاب شدند و فرمان شد تا شاهزاده بهرام میرزا در دار الخلافه طهران فرمانگذار باشد و عزیز خان آجودان باشی به نظم عمله و حفظ ارک طهران قیام نماید و مصطفی اقاسی ترتیب اتوپچیان و زنبورکخانه و علیخان سرهنگ با فوج جلادت تبریز و دیگر خان با انواع سپاه در دار الخلافه جمع آمد با فوج گروس و محمد حسن خان با فوج قراگوزلو و فوج فرخان و سلیمان خان افشار با فوج ساوجبلاغ و محمد حسن خان سرتیپ با فوج قراجه داغ مامور بتوقف طهران آمدند و اکنان شده واز صواب دید اجودان باشی بیرون نشوند بالجمله شاهنشاه کوچ داده منزل بمنزل قطع مسافت همی فرمود و روز هشتم رجب وارد قزوین شد علمای بلد و بزرگان آنجا پذیره شدند اسکندر میرزا حاکم قزوین باتفاق بزرگان و ارز تقدیم خدمت کرده و معروض داشتند که از پیش سدی در مسیل قزوین کرده بودند تا از طوفان سیلاب زیانی بشهر نرسد اکنون سدها از خراب و کهنگی است و بیم آنست هرگاه باران بزرگ برخیزد یکسره این شهر دیگرباره مطمورهٔ سیلاب باشد برابر روی شاهنشاه ایران فرمان کرد و آن سد را از نو سخت سدی تر کشند و در هم فزونتر دیوار ارنو کهن مثال دیوانه بجای گیرد و روز چهاردهم رجب از قزوین بیرون شده از راه ساوه کرمان آن طریق پرواز براند و چون راه نزدیک شهر جلال الدین میرزا پسر خاقان حسام الدوله با جماعتی از علمای شهر و بزرگان جلو پذیره شد و مورد التفات شاهانه آمد و موکب منصور روز یازدهم شعبان بشهر در آمد اسکندر خان قاجار دولو بحکومت کرمان داشت در روز ورود حاضر رکاب شده و از بهر رعیت ارکان آن و در کفایت آنها بکفر چند نان توزی معروض داشت و شاهنشاه دوازده هزار تومان از بقیهٔ رعیت که بالماهیات آن سنگ ساخت و چهار هزار تومان نیز از مال دیوان مردم علاوه بخشید تکوّن اطفاء مردم خوش خاطر شده از جهر قربان خوشنودی و تعدی او داد خواه شده و از ستم آزار ایشان داد متحد بوده تا انیم کاردان و اهل مجهر از عواملی با مور داشته با گوشزد شده تیغ از آزار را مأخوذ داشته سر بجدید آوردند

وزیر مهر حیوه خانی امیر الدوله که بتجویز محمودخان اسحاق صاحب دیوان وزیر نامور بود از راه رسید و بتهمت سود بعض آزار او [illegible]

تا بره عقاب و الطاف آمد و محمد باقر خان فرمستی را که از جانب پادشاه کشور دار بهمن خان قراگوزلو و حسام الدوله که حکومت بروجرد و خوزستان و لرستان داشت چون خبر ورود شاهنشاه را به بروجرد شنید با تنها گرد آمد از خوزستان بقدم عجلت شتاب تا بروجرد شتافته ملتزم رکاب گشت و موکب شاهنشاهی از آنجا بعزم شکاری از بروجرد راه اصفهان پیش داشت و حسام الدوله که تا موقع ملازمت رکاب شد رخصت انصراف یافته مرجعت به بروجرد نمود چون شاهنشاه با صفهان نزدیک شد وزیر مختار انگلیس و روس از راه ساده طریق اصفهان گرفتند و نیز گماشتگان دولت عثمانیه نیز بسیت و پنجم شعبان وارد اصفهان شد شاهنشاه روز پانزدهم رمضان را به اصفهان نزول کرد که علما و اعیان آن بلده باستقبال پادشاه استقبال کرده و تقدیم خدمت نمودند و چراغعلی خان نایب الحکومه اصفهان نیکو خدمتی کرد و بعضی از اشرار آن شهر را مأخوذ داشته بعوانان پادشاه سپرد تا کیفر گناه خویش می یافتند و شاهزاده طهماسب میرزای مؤید الدوله از کرمان وارد شده تقبیل عتبه سلطنت کرد و فیروز میرزای نصرة الدوله حاکم فارس نیز هشتم شوال از شیراز در رسید و میرزا نظام آن بلده روز یکشنبه بیست شوال شاهنشاه ایران از اصفهان بیرون شده و از راه تخت نطنز راه بر دید و در نیمه بر حسب فرمان الا تن عزم توقف کاشان نیز از راه قم نطنز پذیره شده زمین خدمت ببوسیدند و با الطاف و نوازش شاهانه سرمباهات برافراشتند علما و اعیان کاشان نیز تا منزل آقا بابا گوار درخانه علامه بزرگ و امروز علمای ایران شاکر ملاطف شاهنشاه گشت بالجمله روز هشتم ذیقعده موکب منصور در قریه نیاسر کاشان فرود شد و مؤید الدوله را در کاشان ترتیب کرده رخصت مراجعت بکرمان فرمود و روز چهاردهم ذیقعده از کاشان حرکت کرده وارد دار الامان قم شد سفر کرد و حکومت قم را بعباس میرزا تفویض فرمود و از آنجا راه طهران گرفته روز هشتم ذیحجه وارد دار الخلافه گشت ایلچیان روس و انگلیس و فرانسه و کارگزاران دولت عثمانیه و سرداران فرمانگذاران و دیگر امصار و بلدان و معاریف امور متوقف دار الخلافه بوده چنانکه مذکور شد با تابعات اعیان و اشراف بلد و عموم اهالی انتظام و ترکیبانه در شهر کنار قانون خویش پذیره شده و از دیدار پادشاه شاد و خوار گشتند و هر یک تقدیم خدمتی کرده بخصوص تعویض شده میرزا سعید خان رسایل خاصه صاحب بوقی الملک گشت و میرزا مصطفی که کارگزار امیر نظام منصب استیفا یافت و لقب امین الملک آمده و میرزا هدایت لشکر نویس لقب لشکرنویسی یافت و حاجی میرزا فرخان فرمان یافت که عزل و نصب فراشان خلوت ممالک محروسه از صلاح و صواب دید او بیرون نباشد

ذکر وفات یار محمد خان افغان در هرات و حکومت میرزا سید محمد خان بحکم کارداران ایران

یار محمد خان ظهیر الدوله در مملکت هرات و هرات از جهت تربیت و حراست آنها حکومت داشت در همان سال بیمار و مریض شد و یکباره از کسب بار نیز برده جهان کرد مردم هرات سرپرست شدند و اکنون او را پسری سید محمد خان نام داشت بحکومت خویش اختیار کردند و از دربار پادشاهی خواستار شدند که حکومت هرات را باو تفویض کنند و سید محمد خان نیز میرزا بزرگ خان را با پیشکش لایق روانه درگاه شاهنشاه داشت و مسئول مردم هرات را در عرایض چند ملفوف کرده بحضور باد که کارداران دولت

دو وقت [illegible]

[illegible]

اگرچه سفر جنگی و حق [illegible] هرات [illegible] با کار به تباهی خواهد کرد
[illegible] حضرت [illegible] پس شاهنشاه میرزا احمد خان [illegible]
و تهنیت مأمور [illegible] هرات [illegible] سعید محمد خان [illegible]
و ایالت هرات [illegible] سعید محمد خان [illegible] در مسند امارت استوار [illegible]
هرات [illegible] میرزا احمد [illegible] روز پنجم محرم [illegible]
[illegible] هرات [illegible] سعید محمد خان [illegible] کهندل خان والی قندهار
مکتوب [illegible] تسخیر هرات دعوت [illegible]
هرات [illegible] مشهد مقدس [illegible] دولت ایران [illegible]
[illegible] هرات [illegible] هرات
[illegible]

لشکرکشیدن کهندل خان والی قندهار بر هرات

[illegible]

سفارت میرزا [illegible]
[illegible]

در همین [illegible] روز اول ماه رجب در دارالامان قم [illegible] علیهم السلام [illegible]
[illegible] چشم [illegible] قوت [illegible]
[illegible]

ع القصه سفیر مخصوص از ایروان از طریق تفلیس راه برداشت و در تفلیس احمد خان نوائی کارپرداز اول دولت ایران که مامور
به توقف تفلیس بود تا سرحد فرنگ پذیره شد و پرنس پسکیویچ نایب پرنس و از تصرف جانشین تفلیس هم از هم جدا
مناسب به استقبال مامور ساخت و کالسکه خاص جانشین را نیز به جهت ایلچی سفیر مخصوص ایران کرار داده بجای پذیره که
بهر درآمد فرا بطور به حکومت شهر نشست و لیلا خانم که امور خارجه قفقاز منوط به او بود قبل از ورود سفیر در منزل
او حاضر گردید و در ایوان او سفیر را استقبال بود آنجا در کار و سعد انهار مطلا و دیگر آلات زرین و بیان برای او در موقع چای
جانشین یک ساعت لکن به شتافته بود پرنس پسکیویچ نایب او بجای او ملکت خود خواستار شده و تحسین سفیر ایران او را
دیدار کرده و برابر او آمده و او باز دید فرمایند و در آن روز چون جانشین وارد شد دیدار سفیر سبقت گرفته به رفت لاجرم سفیر ایران او را
بسیار رفته ملاقات نموده و دختران نیز حاضر شده تکریم و تقدیم سفیر را اظهار مهر و محبت کرده و در سلام مرحبا نایب جانشین سفیر را
مشایعت نمود و از طریق فرمود و او را باز دید کرد فرد او بسیم جانشین از جانب لکن به از آنکه در سلام بود و بهرفرد آمد
و چون قدوم بود هم در آن روز وقت نماز دیگر ایلچی لیلا خانم به جهت سفیر مخصوص آمده او را دیدار کرد و هم در آن شب سفیر بازدید
او شتافت و بعد از چند روز و شب از تفلیس و جلد برداشت و ایران او سفیر مخصوص جشن شاه و ایالات الکاه از تفلیس
کوچ داده راه بطرز بریغ برداشت و با نظم قزاق ملازم رکاب او گشت و از ارض قفقاز جنگ و دلاری و بعض منازل دیگر
از هم جانب لکن به رخصت تمام عبور کرد تا شهر طول براند و از آنجا تا کنار مسکو رفت و در باغ امپراطور فرود آمد و دیگر آن
شهر جز پذیره گاه برون شهر و دارالملک پطرز بریغ نشسته و جمیع تجار شهر عمارات کالسکه آورده در حبت هر که از ترتیب او بیش
بر نشستند و کالسکه سفیر را از عقب آن جمله براندند و چون رسم ورود سفیر را برگزیده به هیچگونه مشیر او را با جمله امارت و ذکور شهر ملکوت
او را پذیره شدند و او را در خانه پیلمر سکنا مسکو فرود آوردند و چون امیر تجار که مخصوص او را گرامی داشتند هر روز ملاقات پیلمر مبلغ
مسکو داده بار از طریق پطرز بریغ برداشت و او را از طی مسافت و ورود در دارالملک روسیه بار یافتن سفیر مخصوص ایران مسئول
بحضرت امپراطور و چگونه تشریف بجانب نخست آنکه روز بار نایب تشریفات ایالات مخصوص که همیشه بجز سراپرده پادشاهی که سفیر را
وکالسکه چهار اسبه ترجمه وزارت دول خارجه و دیگر و دو تن از دو تن تشریفات حاضر کرسند دوم آنکه در تنخواه پادشاهی
پیاده دو تن چاپار سواره حاضر باشند سیم آنکه کالسکه شش اسبه پادشاهی از بهر سفیر مخصوص حاضر کنند و چهار تن از فراشان امپراطور
از عقب دولت کالسکه روند و یکتن از تاجان امپراطور از پیش روی کالسکه و اسبه چهارم آنکه کالسکه چهار اسبه از عقب مخصوص خانه
اسب امیر تجارت و یکی از دیگر ترجمه و فرزند بزرگ منشی حاضر کنند پنجم آنکه سه تن چاپار پادشاهی از عقب کالسکه تعبیه تجارت باشد
و چون سفیر مخصوص تجارت پادشاهی در آمد نمکین پیشخدمت از پس او در آمد و در دیدار حضرت امپراطور و در منشور را به جانب ایلچی تیر
و از ایلچی پیش او را پذیره شده و او را بالا بیک ایلچی تیر سفیر مخصوص بحضرت تقدیم و ترجمه ارزانی دول خارجه بحضرت امپراطور پیش
برد و سفیر و وزیر دول خارجه نیز حضور داشت از بعد آنکه نامه شاهنشاه ایران را از دست امپراطور با خود دارد

بطوراً

و بطور اکرام سفیر مخصوص الیک الکی باری تعبیه تجارت را کنیب ... وزیر امپراطور شتافته آنگاه در حضرت الطاف امپراطور
رخصت مراجعت یافته بدلیل قانون تقویم حضرت امپراطریس که ملکه عثمانی امپراطور است خلاصه نموده و از آنجا بحضرت ولیعهد
دولت روسیه حاضر شتافت از پس او برادران ولیعهد دیدار کرده مراجعت خواهند نمود القصه با این گونه و مراسم
سفیر مخصوص بحضرت امپراطور رسیده و در تشیید ارکان موالفت و مصادقات جانبین سخنانی دلپذیر معروض رسانیده و طی
مهر انگیز امضا نموده و در هنگام مراجعت با ایالت عزاف لسارده وزیر اعظم را از مضمون خاطر آگاهی داد و چون در موقت امپراطور
در پطرز هوف جای داشت وزیر اعظم بصورت حال او را معروض رسانید و امپراطور سفیر مخصوص را روز یکشنبه هشتم ذیقعده
طلب داشت و او با اتفاق جنرال و تیزان و بهادران و بزرگان دولت ومترجم اول دولت بحضرت امپراطور
شتافت و امپراطور با پادشاهی مورد الطاف ساخته سخن گفت و جواب نامه شاهنشاه ایران را که مشحون تشیید بنیاد محبت و تمهید قواعد مودت بود
بدو داد و سفیر مخصوص و تعبیه تجارت را رخصت انصراف فرمود و مرکس ... تشریف لایق فرستاد یک قطعه نشان مرصع الماس
و در رشته حمایل هدیه از بهر سفیر مخصوص نقد امپراطور عزاف لساردو وزیر اعظم فرستاد و یک قطعه تمثال مرصع الماس سیناوزی
وزیر دول خارجه از بهر میرزا محمود خان نایب اول تجارت انفاذ داشت و یک قطعه نشان مرصع از بهر داود خان دیگر خانی عطا کرد
و یک حلقه انگشتری زمرد با الماس مرصع تحفه بود میرزا بزرگ داده و پنج دستگاه ساعت قاب طلا با زنجیر زرین
و پنج دستگاه ساعت قاب نقره با زنجیر زر عطای تعبیه تجارت شد و سفیر مخصوص غره ذیحجه از پطرز هوف مراجعت به پطرز بریغ
کرد و پانزدهم ذیحجه از آنجا مراجعت ایران را تصمیم عزم داد و بجای توپی همه جا طی مسافت کرد و از دارالملک گذشته خانه ... بازگشته
و در هم در ... شاهنشاه ایران ... از ... را دریافت و توب مختص همی داشت در یک دقیقه از عقب ده گلوله گشاد داد
و هم در این سال ... میرزا حکومت ... یافت و محمد تقی خان ... پسر ابوالقاسم خان ... جهان کرد

ذکر عزل میرزا تقی خان امیر نظام از صدارت عظمی و ... شاهنشاه ایران ...

شاهنشاه کامکار چنانکه از این پیش رقم شد میرزا تقی خان امیر نظام را به صدارت عظمی بر داشت و حل و عقد امور مملکت
بکف کفایت او گذاشت و روز تا روز تقویم عظمت و حشمت او را تقدیم کرد چون میرزا تقی خان را آن اصناف ... و محمدی
تشریف نمود الطاف و ... پادشاه را ... ... اندازه حوصله او افزون و این ... از ... دماغ او بیرون بود هان مرد چون دریا باید بود و چنانکه رودهای عظیم جهان در او سرشار نشود نه مانند جوی که
چون آب آن بود و چنان کفی فراز برآرد و از هر جانب سر به بیرون گذارد میرزا تقی خان چون حشمت و وزارت یافت

[illegible]

ولایتی هر مقام محافظ رعایا رسد که [illegible] از ارتفاع منال ویران [illegible] و جلوای برونق [illegible] و تفریغ جمع و خرج ایشان
با مستوفیان عظام است و اگر در ممالک محروسه [illegible] را با هم [illegible] اتفاق با مناظره [illegible] بود در درگاه پادشاه شتاب کیرند
اهالی دولت و گاه احتساب کنند و دیگر [illegible] به دیدن انجمن نشسته باشم و خاطر خویش خسته [illegible] این کجا و جای خواست
و طریق خانه خویش پیش گرفت و این خانه اهالی [illegible] میرزا آقاسی عمارت که [illegible] او را داد امارت بود و اقتضا در بیت
ملکی شاهزاده و دختر شاهنشاه تا [illegible] و در [illegible] میرزا آقاسی بود [illegible] که مر [illegible] شتافته در ایوان او
[illegible] آمده [illegible] میرزا آقاسی [illegible] خویش [illegible] که [illegible] شد کار و [illegible] از کار [illegible]
سخن چند [illegible] داد [illegible] آورده [illegible] رنجیده خاطر و محزون [illegible] آورده
و [illegible] که [illegible] و [illegible] نکند روزی [illegible] آمده [illegible] صاحب [illegible] و سئوال [illegible]
[illegible] گرد و [illegible] میرزا آقاسی [illegible] از تقاعد شاهنشاه و ایالات [illegible] که [illegible]
[illegible] برگشتیم و [illegible] ممالک محروسه را [illegible] و در تعمیر بلاد و ترفیه عباد و رعایت [illegible]
و لشکر و [illegible] و [illegible] و [illegible] احرار [illegible] را با هم [illegible] و [illegible] را [illegible] و عده و وعید [illegible]
و [illegible] و [illegible] خداوند [illegible] بیگانگان را [illegible] بود [illegible] شاد [illegible]
[illegible] و [illegible] اما [illegible] سپاه [illegible] و [illegible] دولت [illegible] این همه غلظت و خشونت
[illegible] و [illegible] ایوان [illegible] شاه [illegible] و [illegible] و اگرچه [illegible] خیلی [illegible]
واجب بود [illegible] و [illegible] بود [illegible] را [illegible] و [illegible] دولت را [illegible]
[illegible] از روز نخست [illegible] پیش [illegible] امیر نظام [illegible] این منصب [illegible] همچنان امیر نظام [illegible] و [illegible]
[illegible] و [illegible] وزارت اعظم و صدارت کبری [illegible] شاهنشاه [illegible] شاه [illegible]
کرد و [illegible] دوازده هزار [illegible] و [illegible] و [illegible] کرد [illegible] در [illegible]
ایستاده [illegible] چون [illegible] پادشاه میرزا آقاسی خان را [illegible] در [illegible] از ایوان خویش بزیر آمد
و در ساحت [illegible] نه [illegible] رفت و با اینهمه [illegible] بود [illegible] منصب [illegible]
و در خانه خویش [illegible] و در [illegible] این [illegible] از مقربان درگاه [illegible] خویش [illegible] شاهنشاه کار [illegible]
[illegible] وزارت در [illegible] داد [illegible] میرزا آقا خان اعتماد الدوله [illegible] و اعتماد الدوله
[illegible] و [illegible] که [illegible] و [illegible] چهار
خط [illegible] اعتماد الدوله [illegible]
دول خارجه [illegible] خویش [illegible] از پس آن
میرزا آقاخان [illegible] شود [illegible] در حضرت [illegible] و پادشاه [illegible] خاطر را اظهار دارد

هم ازین

هم ازین شاهنشاه و را اگر [illegible] داد و را [illegible] درگاه داشت با اینهمه [illegible] هنوز میرزا آقاخان از این منصب تنبیه
[illegible] بود [illegible] پادشاه آغاز سخن کرد [illegible] و در حضرت سلاطین [illegible] که این مملکت [illegible]
[illegible] و اینهمه کارها [illegible] آورده ام این دبیران و دفترخانه [illegible] و این لشکر [illegible] بر پا [illegible]
[illegible] ارتفاع [illegible] و [illegible] ثغور [illegible] قلاع و بقاع کنند
[illegible] درگاه [illegible] در ایران [illegible] نگذاشتم امروز [illegible] پادشاه [illegible]
[illegible] شاهنشاه را این [illegible] که [illegible] ادب [illegible] داد [illegible]
[illegible] سلطان [illegible] و [illegible] تمام [illegible] مرد [illegible] و [illegible]
ایران را [illegible] از [illegible] و این [illegible]
[illegible] و [illegible] و سلاطین [illegible] مردم ایران [illegible] توفیق [illegible]
[illegible] را [illegible] و قواعد سلطنت را [illegible] در ایران [illegible] نگذاشتم و [illegible]
[illegible] این بزرگ [illegible] دولت کرده و امروز از [illegible] و [illegible] قدیم [illegible]
[illegible] اثنا عشریه [illegible] و [illegible] انبیا علیهم السلام [illegible] چگونه
[illegible] و [illegible] و [illegible] از [illegible] مردمان [illegible] رسم
[illegible] که مردم [illegible] از [illegible] حقیقت [illegible] ایشان را
[illegible] و [illegible] اما [illegible]
[illegible] و [illegible] پادشاه مردم [illegible]
[illegible] و [illegible] که [illegible] را [illegible] باشد [illegible]
خارج نشود بلکه [illegible] پادشاه [illegible] و همچنان اگر [illegible] گناه کرده و چنان
داند که [illegible] سلطان [illegible] و اگر [illegible] و [illegible]
بزرگ [illegible] عظیم [illegible] آن [illegible] باشد [illegible] حکمت [illegible]
دو [illegible] حضرت [illegible] عالم [illegible] زمین [illegible]
[illegible] و [illegible] میرزا آقاخان [illegible] و [illegible] پادشاه [illegible]
و افسون او در پادشاه [illegible] و [illegible] شاهنشاه [illegible]
[illegible] میرزا آقاخان [illegible] و [illegible] ایران [illegible]
[illegible] مملکت ایران [illegible] میرزا آقاخان [illegible] که [illegible]
[illegible] و [illegible] در خانه [illegible]

بعثت پیغمبری واجب داشته تا از جهتی در قربت حضرت داور اخذ معارف حقه و تکالیف شرعیه نمایند و از جانبی
در طریق بعثت و رسالت بسیار مردم محجوب شده تنبیهی فرمایند چون صورت را بمعنی ارتباطی و ظاهر را باطن
اختلاطی است پس پادشاهان در ظلّ الله اند چنانکه ظل را دوری و خالی از تنفر بوده ایشان را با اخلاق الله متخلق باشند
لاجرم چون ملک الملوک عجم میرزا آقاخان را از مسند وزارت دفع داد و خلعت امارت را از وی خلع کرد از وزیری
ناگزیر بود تا او را بمرتبت خویش خاص دهد و اسرار ملکت را در مجالس خاص با او القا فرماید تا او در میان
پادشاه و چاکران درگاه میانجی باشد در هر وقت با الهام ملک و القای ملکوت از میان تمامت مردم ایران
میرزا نصرالله خان نوری المدعو بمیرزا آقاخان اعتماد الدوله را که در اعوام ماضیه وزیر لشکر نامور بود اختیار فرمود
و بزینت حسب و شرف نسب و جمال چهره و کمال و جود و سعادت فطرت در زمانت رویت و رویه کشاده
دهن آزاده در میان همه مردم متفرد و ممتاز بود زیرا که او را با پدرش بوزارت نسب بوده و دایه او در کنارش
با مارت دایه پستان شیر داده از عهد مهد و کفن کودکی جز تدبیر ملک و تسخیر ملک و تجهیز لشکر و تنسیق کشور
سخن نشنوده و در دبستان تعلیم و در پرستان تعلّم جز رسوم و وضع و جهات قلاع و حرکات مسالک
و سیاست ممالک حرفی استماع نکرده اجداد او و الاتراد و والد فرخنده نهاد وی میرزا اسدالله خان وزیر لشکر با داشتن تیغ
عشیرت و تبار در سلطنت محمد حسن شاه قاجار و شاه شهید آقا محمد شاه و شهریار تاجدار محمد شاه و شاهنشاه غازی محمد شاه
الماس منزل مرکب سپهسالار لشکری و فرمانفرما کشوری بوده اند چنانکه بعضی سیر ایشان بنام و نشان در تاریخ کتاب مبارک
مرقوم افتاده است معلوم توان داشت که از چنین خانواده چون مردی آزاده با جودت جبلت و فطانت فطرت
میان بسته و خواهش ... فتح درهای بسته و جبر کارهای شکسته موفق گردد و دولت را این لقبها دو خشت
بقطعی ... الدین را برابر نهادند ... ذکر موافقت ... اعتماد الدوله را با بو ... حشمت
... ... که از آن وقت اکنون ... که ... در ... داشتند و هر یک بمناصب
رفیعه و مقامات منیعه در کار گماشته در کتاب ناسخ التواریخ در جریده وزرای سلاطین جهان از ذکر
نام اعتماد الدوله مرحوم نخواهد ... و آثار عشیرت و تبار ... و نام و نشان هر یک را جداگانه شرح خواهد
نگاشت لاجرم اجتناب از تکرار ... را بر زیادت از این نیز ... اعتماد الدوله ... اکنون بر سر
سخن رویم ... خلع میرزا آقاخان شاهنشاه ایران اعتماد الدوله را طلب داشت و فرمود ... شهریار تاجدار
محمد شاه و دیگر سلاطین ... که ترا از ... او را ... از ... و ... از میان امرای کامکار
و وزرای نامدار ... و مصلحت ... ترا در کار ملک ... و ... الله یار خان آصف الدوله
و عبدالله خان امین الدوله ... از مناصب وزارت ... خاص ...
چند روزی میرزا آقاخان را ... از ... که اگر خللی ... در کار ... در مملکت ایران

و امرای و عوام بجز ... بود ... میرزا آقاخان از تقدیم این خدمت و اقدام بچنین امری تقاعد
ورزید و ... روز ... و ... دیگر سلطانی ... چنانکه میرزا یعقوب خان
مترجم اول دولت روسیه ... و بر ... او ... اکنون و خاطر شاهنشاه ایران را ...
رنجه کرده و یعقوب ... را ... شکنجه داده روزی چند در تحت ... ما ... و ... آزاده ...
تا پادشاه ... گفت ... که ... مرا ... امام ... که
از ... کدام ... کدام عالم بود ... در ... قدرت ... تواند
بود ... از ... نتواند رفت ... القصه از ... چون شاهنشاه ... و ...
در حکومت کاشان فرمان سلطنت را ... و ... سر ... و ... تا ... جلیل ...
با ... کاشان ... قریه ... فرماید و ... دارد و ... مردم ...
و مردم ... و ... زر و مال و اموال و اثقال ... و دفینه و مزارع و مراتع و ...
که در ... وزارت ... پادشاه ... یک ... ام
و ... پادشاهی وزیری را از مقام خویش ساقط سازد و اموال او را ...
... سلاطین وزیری را بحکم عزل ... دیگر ...
... از اموال او ... ایشان ...
در ... میرزا آقاخان را ... و ... شیرازی ...
... اکنون بر سر تاریخ رویم ... شاهنشاه ... میرزا تقی خان را ...
اموال ... طریق کاشان پیش داشت شاهزاده عزة الدوله ... و ... جان
پادشاه زاده ... از کنار ... و او را در کالسکه خویش نشیمن داد ...
شاهنشاه ... راه او را ... قریه فین کاشان فرود شدند و در آنجا
متوقف آمدند پس از مدت یک اربعین و ... میرزا تقی خان در قریه فین روز ... از ...
... و ...
... ربیع الاول ... اعیان کاشان ...
و در پشت مشهد ... عزة الدوله ...
پس از چند ماه ... مشهد ...

ذکر تفویض وزارت عظمی بمیرزا آقاخان اعتماد الدوله ...

حکمای ... بر این عقیده ... که ... بمقتضای لطف

مر

امر جمع و خراج ایالات یکباره بر وضیع و شریف برا آنکه مساحت [illegible] مجموع مملکت زیاده خود ساز و شفاعت را مقبول نمیداشت و از سرزنش و شناعت ملول نمیشد تو را که آب و علف ارزانی و حیا عجین گشته و خداییت خمیر مایه فطرت از فضل و عظمت سرشته نخواستم مردم ایران از تو دل شکسته شوند و خاطرها پریشان از تو خسته گردد امروز در کارها بر مراد و مرام و امور مملکت را [illegible] و نظام او رسانم ملک را بدست تو سپردم و حل و عقد امور را بکف کفایت تو نهادم تا [illegible] عدل رعیت و سپاه را بر طریق اقتصاد بداری و قواد لشکر و عیال درگاه را [illegible] باشی و روز یکشنبه بیست و دوم محرم چهار ساعت و نیم و بیش از اول آفتاب امور کلیه وزارت کبری و صدارت عظمی تشریف او را بصدر اعظم و شخص اول دولت [illegible] ملقب [illegible] ملقب داشت چنانکه هر یک در عصر خود [illegible] مرجع امال و مشکلات [illegible] مردم ایران را چنین روزی را انتظار میبردند شاد و شادخوار شدند [illegible] انتقام و [illegible] و گرفت [illegible] سر [illegible] تمامت شاهزادگان و بزرگان ایران در حضرت صدر اعظم انجمن شده زبان بتحیت و تهنیت گشودند و شاهنشاه ایران [illegible] این موهبت [illegible] گونه در فرستاده [illegible] خبر [illegible] و [illegible] گناه کرده خایف و [illegible] درگاه شاهنشاه [illegible] و گروه [illegible] گلستان روز [illegible] تمامت مردم ایران یکباره از جشن عظیم [illegible] دار هجرت [illegible] صدر اعظم [illegible] و [illegible] در مسند وزارت جای گرفت و [illegible] و [illegible] امیدوار [illegible] دلهای [illegible] را [illegible] خاطرهای خراب [illegible] آباد فرمود چنانکه نظم مملکت و تقویم دولت [illegible] حسب مصلحت عزل و نصب فرمود در امور دول خارجه برقت [illegible] روی [illegible] گماشت [illegible] کارگزاران [illegible] ممالک و ایلچیان دول خارجه در دار الملک ایران [illegible] هوای نفس خویش کاری [illegible] خاطر [illegible] در صورت [illegible] مقرب کارداران دولت و [illegible] چنانچه را [illegible] برگرفت تا دول متحابه را هرگز [illegible] عارض [illegible] اگرچه [illegible] ایلچیان [illegible] از بزرگان درگاه را [illegible] کار دارند [illegible] ایران عزل [illegible] و [illegible] روزی چند در [illegible] دیگر آنکه [illegible] مردم ایران [illegible] خدمت وزیر ایران [illegible] و [illegible] را بتوسط [illegible] اطلاع میکردند و [illegible] بوده [illegible] خویش را [illegible] و در اظهار [illegible] حاجت [illegible] میشوند

ذکر تمهید قواعد دوستی [illegible] دول خارجه [illegible] صدر اعظم [illegible]

[illegible]

چنانکه

[illegible] تا [illegible] و [illegible]

[illegible]

چنانکه نتیجه این مقدمات [illegible] دول خارجه [illegible] صدر اعظم [illegible] در [illegible] شایان [illegible] حاضر شوند و ایلچیان [illegible] آنکه در مجالس تعزیت [illegible] علیه السلام کافی وزرای دول خارجه [illegible] حاضر میشوند و چنین این طریقت [illegible] برگزاران را [illegible] عقل [illegible] عظیم می [illegible] و [illegible] بزرگ [illegible] صدر اعظم [illegible] ایلچیان در مجالس تعزیت [illegible] و وزرای مختار و قونسولهای دول خارجه [illegible] و ممالک محروسه ایران [illegible] از کارداران دولت ایران [illegible] دول متحابه [illegible] صدر اعظم [illegible] کارداران روس و انگلیس [illegible] دول [illegible] وزیر مختار روس [illegible] قونسول روس از گیلان و [illegible] قونسول انگلیس از تبریز [illegible] صادر گشت و [illegible] دول متحابه را استحکام داد دیگر آنکه چنانکه [illegible] دولت ایران [illegible] سفیر [illegible] که [illegible] و [illegible] صدر اعظم [illegible] فرمایند [illegible] شاهنشاه ایران [illegible] سلطانیه [illegible] فرانسه [illegible] کارداران [illegible] و در عهد شاهنشاه [illegible] دولت جمهوریه فرانسه [illegible] صدر اعظم [illegible] و [illegible] در دار الملک [illegible] و در دار الملک [illegible] صدر اعظم [illegible] حکم [illegible] که نتیجه [illegible] کارداران دولت [illegible] از [illegible] صدر اعظم [illegible] بعضی از مردم [illegible] از کارداران دولت خایف [illegible] دول خارجه [illegible] ایران [illegible] دول خارجه [illegible] صدر اعظم [illegible]

[illegible] و [illegible] ایران [illegible] [illegible]

[illegible] ایران شد

اینگونه مردم را معزول نشسته این مساعدت کار را با بر دوام ولیای دول خارجه چنین دانستند و در رعایت تبادی و رعایت
و حمایت کردنشان از روی دو لات حق بر دست و جب گمراه و بلا ابطا بر طرق این تجارت پر خبر شده و بزرگان ایران با حجت
قلب و همچنین صدر اعظم این فقره را سواد و چاره نمیدانسته جناب اشرف صدر اعظم بحجت ضمیر و صدرت دکار برامد چند
بر بطلان تجارت با اقامت کرده این روش را که بایستی جز و خاطر بخواهد از میانه بر دارد جسته و مقرر شده و این گونه مردم
بسفارتخانه راه نخواهند و مبادرت این تحریر را بطلان و علایق این عقاید را حسم داد چنانچه بحکم این قانون همین خان
نظام الدوله و عباسقلی خان لاریجانی را که کار تجارت پناه جسته بودند با اینکه رعایت حمایت نمود که از دولت تجارت
خارج محض دیگر اینکه کارداران دولت انگلیس بحکم قرارداد چهار عهدنامه و هر یک مرجع در این کتاب مبارک مسطور گشت
با مردم هرات اغماض و اوده و مکالمه نمایند و در زمینی سبب مجرات مقرب زرگان عقد و خلاف قانون همایون دولت علیه صدر اعظم
منظور داشت که از اول انگلیس با مردم هرات باب مراوده و مصادفات مسدود دارند و شرط عهدنامه این مخالفت را با مردم
ایران نمایند دیگر اینکه تبعه دول خارجه در مملکت ایران چون بزرگان ایران از کار تجارت معزول و دستشان در بلدان
و امصار ایران معزول بود و تجارت در میان ماند و در بلاد و جهات مردم را فرو بست و همین ابواب تسلیم سواد و وقت جواز افزودند
و انعام و مدد و عنایات روان را با ایشان کار تجارت المشرق و در بلاد و قریه ایران نشستند هیچ نکرده و حکم داده در مملکت
غریب فرود سر آوردند و بعرف کلی بر سایه و رواج تجارت با قطعیت مشتری و کار کالا بر خوردار نشستند و مضاربه کار سپ
و بزرگان ایران و در هر ملکی عیالمانه قسمت شده و در جمیع دادند نتوانستند کالا از خویش بمیزان ایشان بفروش رسانند
از بیخ رود پیشه کالا از تجار ایرانی کاسد و بر ایشان در کار تجارت فاسد بود لاجرم صدر اعظم مقرر داشت که تجار دول خارجه
از تجارت داخله در مملکت ایران بر حذر گردند و اگر که در و المحالی دول خارجه در مملکت ایران از مردم ایران اعلام کنند
هر گشته و هر یک از ایشان را جمیع از خویشتن و زمان بود در هر کار حسب از خود ایشان صادر میگشت و زیرا و امیران
اجابت را نیز از جمله مردم خویش میشمردند خود که ایشان را جمع از ایشان رسیده و در وقت کارداران دولت تحویل نمیدادند
خواستند بشرط مراوده صدر اعظم بر خود از مردمان ایشان را جمع کنند و بعد از حسم و ضرر جلو بر دارند تا کسند
و تجار و شاگردان ایشان در تحت تبعه دول خارجه در مملکت ایران ملک و مستغلات ابتیاع کنند و در طلب
حمار و ضیاع مالک شده در قریه که مالک ملک و دیگر را زمین ایشان نفع رفته و هند و از پس آن شاهنشاه ممالک ایران خاصه
اجازت فرماید و از آنجمله از تبعه دول خارجه هیچ یک در این زمین نتوانند شد دیگر اینکه چنین تجارت را روا
که در هر صحاری ایران هر دو در سرحد و در اقصای صحرا و هر دو خاص تجارت ایران کار ها و هر از دول خارجه بعضی
مردم را امهار اسکه که در حسب و هر وقت میخواستند صدر اعظم حکم داد که از ایشان هیچ کار از دیگر امر را که
دیگر اینکه قونسولهای ایران را در مملکت خارجه مسئول الیه باشند و در تبعه تجارت ایران نافذ حکم باشند دیگر اینکه

تجاری

تجار انگلیس که میگذشتند و پادشاه ایشان مذهب کاتولیک در شهر اروپ در آمده و بساط تعلیم گسترده بودند و مردم از مسلمانان ایران
بمذهب کاتولیک و پروتستان دعوت همی کردند و عاصم این امر در میان کار مردم اخلال کار با بسیار میکشید چه ارامنه ایران تحت
حکومت بیگانه در میرفت صدر اعظم کشیشان را از این امر باز داشت و ایشان را از کار تعلیم و دعوت منع داد و دیگر انکه اولاد
و میان دولت روس و دولت فرانسه و انگلیس و روم در رسد خواستند اینکه کار بجانب و بسیار رسید میرفت کارداران روس
دیگر اینکه و اگر در میان اعمال بزرگان ایران سلاح جنگ و هر گونه اعلف و آذوقه فروخته شد و از پس هیچ گونه کار و تجارت
ممانعت میدهند اعمال آن کارداران را تجارت خود دارند از قضا جماعتی از جهال قوم در میان کارداران بزرگان و محل
چهار کرور تومان کالا بر تجارت حمل میدادند سلاح جنگ و آذوقه لشکر بخشیده میبردند با ملاک و اراضی ایشان اجارت لشکر روس گرفتار شدند
و اعلیحضرت همایون پس بحکم شریعه فرمان رفت ما تمامت آن اعمال را با ایشان حمل داده باز داشتند و از ثمن آن چنانکه بهیچ مزد
زیان نرسید صدر اعظم آن اشیا را با هر او مزدان مال مسترد داشت دیگر اینکه تجار انگلیس که در حدود گمرک کرده تمامت زر از سفیر و امضا میان دولت ایران
و روس ممتور شده بود دولت ایران جایزه بود و کارداران روس ابتدا بکار شاهنشاه تجارت مختلف شاه در طلب بودند و در رهن شاهنشاه
علاوه بر ایشان بعضی با خود داشته و در وقت صدر اعظم تاکید نماید و محبت و تقویم قواعد مهر و مخالفت میخواستند دولت امپراطور ممالک
روسیه تمامت آن زر دوام را بحضرت شاهنشاه ایران حمل و تحویل رسید آن را بحضرت دار الخلافه قرار داد دیگر اینکه
ما در شاهزاده عباس میرزا پسر شاهنشاه انگلیس پناهنده بود در مملکت ایران فتنه برپا کرده و از دولت اسلام بغداد فرستاده
تا مرز سرحد عثمانی زبان بر بست صدر اعظم چنین این امر بر بست با دولت انگلیس و جمهوری عهد بست و او را از سرحد انگلیس بفرستد و او
بی چاره بیدمرام با در بغداد در شد دیگر اینکه مجاوران و سایر زوار ایران از عمال ایران بشرط تعیین مدت خط جواز
گرفته در ممالک روسیه سفر میکردند و چون مدت معلوم منقضی میشد کارگذاران دولت روس طلب خط جدید از ایشان جواز میکردند
و وجه معلوم جواز جدید از دیوانخانه روس اخذ داشتند و زیادتی بی معنی در بعضی سیاحتها نیز در هر انقضای مدت این مبلغ
زر در جای جواز فرو ریختند اگر دولت ایران کارگذاران خیر و سلوک میرفت مردم را فرا خود و حکم بملکیت صدر اعظم
تجدید خط جواز را بدست قونسول ایران باز گذاشت و مسافران ایرانی از زیادی وگزاف خسارت آسوده داشت دیگر اینکه
او لیای دولت انگلیس حمایت شاهزاده فرار و میرزا را از بهر خویش حق بخشیده بودند و هم شاهنشاه ایران عشقام و دین دول خارجه
رفت همی گفت لاجرم صدر اعظم بحسن تدبیر بفیصله انگیخت و هم کارگذاران انگلیس دست از حمایت و رعایت ایشان بداشتند
و شاهزاده فرار میرزا خویش بعقیدت صلوة طریقت دیگر ما کران گرفت و مانند دیگر رعیت ایران کوشش بر فرمان شاهنشاه نهاد
دیگر اینکه حمایل مناسب حال ایرانی بر عبارت بود و از کار تبعه دول خارجه بهمان حجت خطر خسیس تاسی بانگلیس بود
با خود برده نشستند و هر دول ایشان بگشتند و بسیار وقت صاحب منصبی را تقدیم میکردند و جسارت او را و چنان فرمان ایشان تعظیم
عزم میداد و ام خوانان عثمانی ابد بر حسب نشسته و اگر او را از این مقرر داشت که بحکم عهدنامه جو اختیار جنس او در شود چنانکه ما مذکور بیاید

[illegible] هر کس از اعیان دولت را قضا [illegible] صدر اعظم فرمان [illegible] دول خارجه [illegible]
ایران [illegible] میرزا [illegible] آنکه از کارداران دولت
ایران اجازت [illegible] روسیه راه بر گرفته [illegible] شاهنشاه پناهنده گشت [illegible]
او [illegible] حضرت [illegible] صدر اعظم [illegible] سفارتخانه روس [illegible] تغییر
[illegible] دولت روسیه [illegible] کارداران روس
در حمایت [illegible] شاهنشاه [illegible] منصب [illegible]
[illegible]
آن فرمان حکومت [illegible] عراق [illegible] لشکر [illegible]
[illegible]

و چنان مردم ایلات عرب را مجبور ساخت و از محل خود اندر طرد و منع بیرون نشستن زده کرد ایشان بیچاره و بی‌پناه از بهر جا ... مرزها بیرون شدند و ... از بازار ... در دامن کوهستان

که این لشکر ایشان آمده و کمابیش شده بر چنان امیر سپاه را با بازه در این کار برنیامده و ربع حجه نزد پادشاه پیرزاده رفتند و خوشنود از فرمان بردند هیچ بیرون قریب یک کرور تومان از بزرگان ایران بنام صرف جهاد و روزی گوشت باخود داشت و حسید و چهار هزار هزار از ظلم طلبان پیشکش می‌کردند و در هر بندر جنگ پیوسته کوتاه مردم انگریز برخاستند و ایرانیان طلب از دولتان خواستند که بیکار جهان ... پس از آن بر سال ور روز بیکار بود لاجرم ایلان کبیر خود را قبول نموده و صلح با آنها و عهد با سرداران آورده و ... کمک نکنند و ... نکنند ... بعد از آن از ایشان نیکوتر ازین زمینه و چون شرح این مصالحه و معاهدت در جای خود مفصلا خواهد شد ... از آن ... مردم کار از روز محبت ... و در تقویت ملت و نظم مملکت صدر اعظم را چنین مصلحت رفت ... این امور مسطور در این کارهای دولتی متحابه ... سپرده این ... و اکنون ... دفتار مشهور گشت ... تجدید مراسم دولت ایران از ... سرود ... در این کتاب مبارک قطعا ... مذکره شود چنانکه قتل ... و فتح ممالک هرات ... در جای خود ... و همچنان ... ایران ... ملک ... عباس ... را ... از ... چنان ... در طریق عهدیت ... ازین پس آن دولت ... جائیکه قصه آن بشرح خواهد رفت

لاجرم شاهنشاه حق‌شناس در برابر بخشش این کاری بزرگ عطا کند و در ازای خدمت ... روز ... صدر اعظم را بیفزود و جلالت قدر او را فرونتر داد و چون ... تهوستعور رسید از برای عطیت ... تا خانه او بنام مهمانی ... مسافت فرمود و برادران و برادرزادگان و خویشاوندان و پیوستگان صدر اعظم هر یک بجایگاه خویش بایستادند و پیشکش لایق پیش کشیدند و روز ششم ماه صفر روز میلاد شاهنشاه است و ایرانیان این روز را عیدی بزرگ شمرند و بزرگان و امیران و نامداران ... سلطنت ... در چنین روز مبارک ... تا بنالیک ... آن با جواهر شاداب مرصع و ... آن مروارید ... صدر اعظم را تشریف فرمود و ... صدر اعظم را ... نظم مملکت ... آن ... و ... آن ... آن اختر ... نظام الملک فرمود و ... از روز ... خورشید ... و ... سلطانی داشت و از پس روزی چند میرزا ... برادر صدر اعظم را ... فرمود و ... ملقب بنظام ... فرمود و از حکومت دارالامان قم ... روز نهم ربیع الاول روانه آذربایجان داشت

والاه حب ...

ذکر مدرسه دار الفنون

و از جهت فرمان ... مسافت که ... تبریز امور لشکر و کار نظام را چنانکه بنظم و نسق که در از آن ... چنان فشار ... و موجب ... سپاهیان ... بن خوشیق با ... و ... خویشان تسلیم داد و میرزا ... برادرزاده صدر اعظم که در دفتر لشکر منصوب ... بود ... و دبیران دفتر لشکر ... و ... صدر اعظم ... داشت و هم ... صلاح و صواب ... مدرسه دار الفنون ... از ... دار ... و ... هر گونه علم و صنعت در ... ساخته ... بزرگان ... ایران ... کارداران دولت برحسب فرمان شاهنشاه ... در تعلیم و تعلم ... دولت ... از خزانه ... از خوان ... و هر کس از ... و ... علوم ... اندر ... و خلعت ... و ... کامیاب گشت و همچنان موسیو ... اول دولت ایران برحسب فرمان ... و ... دارالملک ... از ... امپراطور ... چند تن معلم طلب داشت ... از مردم صاحب منصب هر یک در فن خویش ... امپراطور ... او روانه درگاه ... ایران شد نخستین معلم پیاده دوم معلم سواره سیم معلم توپخانه چهارم معلم هندسه پنجم معلم علم طب ششم معلم ... هفتم معلم ... و ... ایران ... فرانسه و انگلیس ... که در فنون علم ... دار الفنون ... و همچنین از ... ایران ... در ... امیر ... میرزا ... وزیر ... میرزا سعید ... و همچنان حکومت ... میرزا ... اثار ... ابراهیم ... عالم ... بارها ... را ... فرمان ... کارداران دولت ... پادشاه ... میرزا ... حکومت ... میرزا ... و ... ایران ... در ... تسلیم داد

تفویض حکومت لرستان و خوزستان به خانلر میرزا حشمت الدوله و ... [illegible]

خانلر میرزا حشمت الدوله ... حکومت بروجرد ... داشت برحسب فرمان ایالت لرستان و خوزستان نیز

باد انقویض نایب و دوم شهر ربیع الثانی با توپخانه و سپاه حشمت کرده روانه عزم آن ولایت گشت و از آنجا طریق خوزستان برداشت
و از منزل جاپدر برادر کهتر خود ایلدرم میرزا را از بهر نیابت لرستان [illegible] با سواره و توپ و فوج [illegible]
بصیمره و شیلوق قباد [illegible] لرستان است [illegible] ربیع الثانی وارد
دزفول گشت و سلیمان خان سهام الدوله را که هنوز در خوزستان بود بر حسب فرمان روانه طهران داشت و از آنجا بشوشتر [illegible]
پس شوشتر را که از بناهای شاپور ذو الاکتاف است چنانکه در کتاب اول ناسخ التواریخ رقم شد هفت چشمه برای سیلاب
از پی رفته بود [illegible] مردم از آب بصعوبت [illegible] ظهیرالدین خان بروجردی را [illegible]
تا آن قنطره را [illegible] پس از ده روز اقامت در شوشتر بجانب اهواز سفر کرد [illegible]
چه آن اهواز را [illegible] راه حویزه برگرفت و در کنار نهر هاشم لشکرگاه کرد [illegible]
و آنجای نهاده و لرستان و صیمره چون با هم پیوسته [illegible] و از کنار حویزه بگذرند و مردم حویزه از نهر
گرفته بهره زراعت [illegible] در زمان مولا مطلب که از جمله سادات مشعشع و یکی از اجداد ولات حویزه است
هاشم نامی از نهر گرفته نهری حفر نمود [illegible] مزارع خویش [illegible] پس از روزگاری چنانکه [illegible] آب [illegible]
نشیب [illegible] نهر هاشم [illegible] حویزه [illegible] بسیار وقت از ولات
حویزه از سنگ و چوب [illegible] هاشم سدی [illegible] و زحمت فراوان آب بحویزه [illegible] و سیلاب بنیاد
آن سد را بر باد [illegible] در زمان دولت شاهنشاه غازی محمد شاه [illegible]
[illegible] بستن این سد را [illegible] و حکومت خوزستان [illegible]
نرفت تا این [illegible] حشمت الدوله [illegible] تا این سد را
محکم بپای برد با آنکه سه کرت بنیان [illegible] و سیلاب [illegible] که حشمت الدوله خسته خاطر گشت و بجد و جهد
تمام این امر را بانجام برد و آن بنا را بسته [illegible] هم بر سر سخن باز آئیم حشمت الدوله دیگرباره از حویزه
باهواز آمد و وکلای دولت روس و انگلیس [illegible] تشخیص سرحد روم و ایران مامور [illegible] چنانکه از این پیش مذکور شد
با میرزا جعفرخان مشیرالدوله [illegible] نزدیک حشمت الدوله آمده او را از قرار حدود ملکتین [illegible] آگاهی
داده و از آنجا شاهزاده [illegible] مشیرالدوله [illegible] دزفول آمد و [illegible] خبر [illegible] شاهنشاه ایران را باصفهان
و ورود موکب پادشاهی را [illegible] بروجرد اصغا نمود و طریق بروجرد پیش داشت و در عرض راه نصیرخان حودکی را [illegible]
[illegible] ماخوذ داشته در زنجیر کشید و [illegible] شتاب تا بروجرد [illegible] رکاب پادشاه پیوست
و در آنجا چون مردم نهاوند و بروجرد [illegible]
دولت [illegible] ایلدرم میرزا در لرستان دستگیر ساخته [illegible]
[illegible] بروجرد مردم [illegible] لشکرگاه ایلدرم میرزا [illegible]

طغیان مردم فیلی
[illegible]
حشمت الدوله

حصار داده

حصار داده و بروی آورده [illegible] سیلاخوری [illegible] کشتند [illegible]
[illegible] لرستان [illegible] از جنگ [illegible] لاجرم ایلدرم میرزا دست [illegible] باز داشت و حفظ
[illegible] هاشم خان سرهنگ [illegible] تا بروجرد عنان [illegible] و از جانب دیگر پسران نصیرخان حودکی انجمن
کرده چند تن از اعمام خود را [illegible] حشمت الدوله در صیمره [illegible] بکشتند و صیمره را [illegible]
و از سوی دیگر جماعت سگوند محصول مزارع خالصه را عرضه نهب و غارت ساختند حشمت الدوله [illegible] دفع این
غوایل [illegible] راه لرستان پیش داشت [illegible]
چون مخالفین را قوت مقاومت نبود [illegible] حشمت الدوله بمقتضای وقت [illegible] طریق رفق
و مدارا پیش گرفت و جرایم ایشان [illegible]
و [illegible] طریق مخالفت [illegible] حشمت الدوله
[illegible] عباسقلی خان والی [illegible] بختیاری و جمعی دیگر از لشکر
ملازم حضرت ایلدرم میرزا [illegible] ایلدرم میرزا [illegible]
[illegible] در میان [illegible]
[illegible] و دیگر مردم
[illegible] حشمت الدوله رسید بزرگان لشکر را [illegible] اما مردم
لرستان [illegible] صیمره [illegible]
[illegible] چون این خبر با حشمت الدوله رسید جوادخان سرهنگ [illegible] سیلاخوری
و صد سوار بختیاری [illegible] بختیاری و [illegible]
با حسینقلی خان و جعفرقلی خان همراه محمد رحیم خان روانه صیمره نمود و از سوی ایلدرم میرزا را طلب داشت تا با لشکر
[illegible] صیمره آمده [illegible] لشکر را [illegible]
نمود [illegible] محمد رحیم خان با لشکر رسید ایلدرم میرزا چون [illegible] دل قوی داشته [illegible]
[illegible] محمد رحیم خان نیز [illegible]
[illegible]
[illegible] محمد رحیم خان [illegible] ایلدرم میرزا [illegible]
[illegible] لرستان [illegible] پسرهای نصیرخان حودکی و جماعت سگوند [illegible]
[illegible] جلال الدین میرزا [illegible]
و این خبر [illegible] حشمت الدوله رسید [illegible] نصیرخان حودکی را [illegible] محبوس

داشت که شیر کلاه ببر برافراشت و امداد لشکر کعبه را زیر برانوند سالار از راه پشتکوه مأمور به پشت کوه
و قلع جماعت سکوند نمود و محمد رحیم خان قاجار را با جمعیت سوار روانهٔ خیلاب نمود تا بشتاب رفته
طاغیان را گوشمال داد و حشمت الدوله نیز [illegible] برسید با پنجاه سوار در خیلاب متوقف شده
آن الوس را منظم کرد و جماعتی از اشرار قبایل را دستگیر ساخته زجر و عقاب [illegible] و منشور لقب
حشمت الدوله که در خیلاب بدو رسید و دیگر لقب قرین افتخار آمد الغاه از خیلاب آهنگ سکوند نمود
در عرض راه بعرض او رسید که عبدالرضا خان و جوادخان قلعهٔ سو را که محکمه محکم است بقوت [illegible]
فرو گرفته‌اند و مردم سکوند از میان قلعه و فراز کوه برشت [illegible] کشیده و هم در دشت از قفا با فوجی برانوند
با خوانده از زم داده و شکسته شده [illegible] با جمعی از عرب بنی لام فرار کردند حشمت الدوله ثانیاً با قلعه سو لشکر کشید
[illegible] با پنجاه سوار از [illegible] کوه و هم در خوف پانصد سوار از عرب آل کثیر و جماعتی از سوار تفنگچی قبیله
کنند از خوزستان رسیده بلشکرگاه پیوستند و اینخ [illegible] حشمت الدوله بمشایخ عرب بنی لام رقم کرد
دلیر عسکر را و درانه نیز خطی نوشت و این جماعت سکوند و کرخیان حضرت ما را جار داده [illegible] مورد عتاب
خواهید بود و اینکه [illegible] شتاب در این رسم مشایخ بنی لام عریضه نگار کرده با جنگش [illegible] اتفاق داشته
[illegible] و ما همیشه رعیت ایران بوده‌ایم و از فرمان برنتافته‌ایم و اینک با لشکر خود بهر جا فرمان
دهی حاضریم و عسکر را نیز عریضه کرد [illegible] راه را با خویش راه نخواهیم گذاشت
جماعت سکوند چون این دانستند ناچار با اهل و اموال و اثقال و فرزند [illegible] جستند و محمد رحیم خان
قاجار را بشفاعت برانگیختند حشمت الدوله [illegible] معفو داشت و در مساکن خویش جای داد و از آنجای
بجانب دزفول سفر کرد و نظم خوزستان را بر وفق مراد بجای آورد و مراجعت به بروجرد نمود از پی آن محمد علی خان
بختیاری را طغیان گرفت و در پنج فرسنگی دزفول در قلعهٔ محکم جای کرد و [illegible] قلعه [illegible] طریق [illegible]
مردم برداشت ابراهیم میرزای پسر حشمت الدوله در نیابت حکومت خوزستان داشت چون این بشنید با [illegible] تفنگچی
تا کنار قلعه براند و سه روز آن حصن را حصار داد و روز چهارم آن قلعه [illegible] بحکم [illegible] فرو گرفت
و چون فتح این قلعه کاری صعب بود در تمام اراضی بختیاری هول و هراس افتاد و مردم آن ناحیه طریق ادب گرفتند
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]

۱۲۶۸

ذکر واقعات احوال شاهنشاه ایران ناصرالدین شاه قاجار در سال یکهزار و دویست و شصت و هشت هجری

در سال یکهزار و دویست و شصت و هشت هجری مطابق سیچقان ئیل ترکی چون هفت ساعت و [illegible] دقیقه از روز شنبه
[illegible] جمادی الاولی سپری شد آفتاب از حوت بحمل تحویل کرد شاهنشاه ایران ناصرالدین شاه قاجار بساط عید
بگسترد و میرزا آقا خان صدر اعظم را در این عید مبارک بمثال پادشاه [illegible] کلاه [illegible] ببود و جبه [illegible]
بدست اطراف آن امرای ارشد [illegible] خلعت [illegible] بزرگان درگاه [illegible] حضرت جداگانه
تشریف یافتند [illegible] هزاره [illegible] و [illegible] حضرت دارالخلافه آمده
بودند در این عیدگاه [illegible] پادشاه [illegible] پیشکش خویش را پیش کشیده [illegible]
[illegible] نخستین محمد حسین خان و [illegible] برادرش [illegible] هزار [illegible] هزاره [illegible]
و [illegible] پسر ابراهیم خان و برادرزاده [illegible] هزاره دیگر عبدالحمید بهادر [illegible] حسن [illegible]
خانه هزاره [illegible] و دیگر [illegible] حکومت [illegible] دیگر عبدالکریم بیک [illegible]
ابراهیم خان [illegible] هزار خانه [illegible] و دیگر خان مراد بیک [illegible] ابراهیم خان حاکم ده هزار
خانه [illegible] و دیگر [illegible] نصیر خان حاکم چهار هزار خانه [illegible] و دیگر رضا بهادر [illegible]
[illegible] بهادر [illegible] و عظیم بیک حاکم [illegible] و [illegible] حاکم
[illegible] حسین بیک و عبدل بیک و میرزا آقا [illegible] بیک [illegible] چهار دیگر از بزرگان
هزاره [illegible] دیگر بزرگان ترکمان و [illegible] جعفر قلیخان
[illegible] نخستین آدینه نظرخان [illegible] چهار هزار خانه از قبیله
[illegible] و دیگر قلیخان حاکم [illegible] هزار خانوار از طایفه آقا [illegible] و دیگر بابا خان حاکم هزار و پانصد
خانه [illegible] و دیگر [illegible] حاکم طایفه [illegible] و دیگر آدینه قلیچ خان بزرگ ششصد خانه از قبیله [illegible]
و دیگر قربان خان سردار هزار و پانصد خانه طایفه تاتار و قجوق و دیگر بیک [illegible] قبیله [illegible]
و دیگر [illegible] نظرخان حاکم هزار خانه [illegible] و دیگر [illegible] صاحب [illegible] و دیگر
[illegible] حاکم [illegible] و دیگر [illegible] بزرگ [illegible] و دیگر [illegible] بزرگ [illegible] الحاصل بزرگان ترکمان
نیز مورد الطاف [illegible] پادشاه شده [illegible] جعفر قلیخان [illegible]
[illegible] بزرگان [illegible] برآورده [illegible] ایشان بودند
[illegible] دستگیر ساخته [illegible] ترکمانان [illegible] را هم در این عیدگاه
[illegible] آوردند [illegible] صدر اعظم [illegible]
حکومت عراق را بنام [illegible] و خسرو خان [illegible] حکمران [illegible] و محمد رحیم میرزا

فرمانگذار خویش آمد اگرچه شاهزاده امامقلی میرزا [illegible] و ادب ابوالفتح خان [illegible] و همراهان [illegible] هر [illegible]
برای نظم صدود عراقین عرب و عجم و حکومت کرمانشاهان مختار افتاد و چون پیر و الاکرش شاهزاده محمد علی میرزا بالهای
فراوان در آن اراضی و ممالک از لرستان و خوزستان و بختیاری و عبده [illegible] و همدان [illegible] چنانکه در تاریخ شهریار قاجار
مسطور شد [illegible] رفت [illegible] کرمانشاهان بحکومت امامقلی میرزا [illegible] شد و [illegible] شاهزاده [illegible] کرمانشاهان
[illegible] بتهمت [illegible] از دارالخلافه [illegible] کار رود [illegible]
کشور داشت [illegible] رکاب [illegible] طریق کرمانشاهان [illegible]
و ثغور و نظم قبایل آن اراضی را [illegible] خاطر ساخت [illegible] آن کار [illegible] سرداران آن دیار
[illegible] آگاه بود و چون [illegible] از مردم [illegible] ملک [illegible] نظام لشکر را
[illegible] قبیله [illegible] بغداد و [illegible]
بسیار از اراضی ایران [illegible] شاهزاده امامقلی میرزا [illegible] لشکر [illegible]
سواره و پیاده عرض داد و [illegible] کرمانشاهان [illegible] لشکر [illegible]
[illegible] لشکرگاه [illegible] ایران [illegible] و استحکام [illegible]
از قامت [illegible] روز
[illegible]
[illegible] قلعه [illegible] تیمور نام داشت [illegible] بزرگ
[illegible] امام غایب علیه السلام [illegible] اخبار [illegible] آمده ام [illegible]
[illegible] مغرب و مشرق [illegible]
[illegible] قبایل را [illegible] دعوت [illegible]
[illegible] تیمور [illegible]
[illegible] شاهزاده امامقلی میرزا [illegible] لشکر [illegible] تیمور [illegible]
[illegible] کرمانشاهان [illegible] و لرستان
[illegible] شاهزاده [illegible]
[illegible] تیمور [illegible] پس که
قبایل [illegible] شاهزاده [illegible] تا
[illegible]

او را گفته شد

او را گفته شد تو در کار آن ملک بجانب [illegible] بر قانون عدل [illegible] گشت

ذکر طغیان جماعت بابیه و جسارت ایشان بقصد شاهنشاه ایران خلد الله ملکه و سلطانه

شیخ احمد احسائی چنانکه از این پیش بدان اشارت شد مردی با فضل و ادب معروف و بزهد و تقوی موصوف بود و چون کلمات
او با سلام ظاهر [illegible] بعضی از مردم را سبب [illegible] شده انکار او کردند و جماعتی [illegible] سر
[illegible]
[illegible]
[illegible] حضرت
[illegible] علیه السلام [illegible]
[illegible] حاجی سید کاظم [illegible]
تلمیذ [illegible] و چون [illegible]
[illegible] شیخ احمد [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] شاگردان شیخ احمد [illegible] حاجی سید کاظم [illegible]
[illegible]
[illegible] مسجد کوفه [illegible]
[illegible] حاجی سید کاظم میرزا علی محمد باب [illegible]
و میرزا علی محمد باب [illegible]
و دیگر از شاگردان شیخ احمد [illegible] حاجی سید کاظم [illegible]
میرزا علی محمد باب [illegible]
[illegible]
[illegible] دعوت
[illegible]
[illegible]
[illegible]

میرزا تقی خان برسید ای [illegible] در [illegible] روز [illegible] زوال آفتاب [illegible] نخستین
میرزا ابوالقاسم امام جمعه [illegible] محراب [illegible] عبدالرحیم [illegible]
[illegible] شاهزاده [illegible] میرزا [illegible]
[illegible] میرزا عبدالرحیم [illegible]
[illegible] میرزا عبدالرحیم [illegible]
[illegible]

[illegible]

[illegible]

مخفی نماند [illegible] صاحب الدوله گرفتار [illegible] بحضرت صدر اعظم حاضر ساخت و صدر اعظم او را شناخت [illegible]
[illegible]
[illegible] سلیمان [illegible]
[illegible]
[illegible] صدر اعظم [illegible]
[illegible] سلیمان [illegible]
[illegible] شاهنشاه [illegible]
[illegible] ایران [illegible]
[illegible] صدر اعظم [illegible] ذیقعده [illegible]
[illegible] شیخ عباس [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

احوال ابو سعید محمد خان ظهیر الدوله حاکم هرات و تاخت و تاز ایل ترکمان در سرحد خراسان

[illegible]

نسوان [illegible] اسرا گشته برحسب بیانیه این قصه مگر بیداد [illegible] هزاره [illegible] با بجای [illegible] خود [illegible]
و سنگ [illegible] از اعفار [illegible] ایلغار کنان [illegible] در بحجت [illegible] راه [illegible] به [illegible] و تمامت
چهارده [illegible] را [illegible] سنه روز دوازدهم شوال [illegible] مشهد [illegible] و نسوان را از قید [illegible]
[illegible] ترکمانان [illegible] سلطان مراد میرزای حسام السلطنه
[illegible] حکومت [illegible] رجب [illegible] و اسکندرخان پسر [illegible] خان [illegible]
[illegible] عباسقلی خان [illegible] هزار [illegible] سرباز و هزار سوار [illegible] عراده توپ روانه [illegible]
[illegible] برج [illegible] دیوار [illegible] و صد [illegible] بجهت [illegible] هرات [illegible]
[illegible] برج [illegible] دیوار [illegible] و [illegible]
[illegible] میدان [illegible] برج [illegible] و دو [illegible] تفنگچی [illegible] در [illegible] قاینات
[illegible] و [illegible] پاشاخان [illegible] با [illegible] فوج [illegible] سوار و چهار عراده توپ [illegible]
[illegible] هرات [illegible] صیدمحمدخان والی هرات [illegible]
[illegible] حاکم قاینات و [illegible] خان [illegible] فوج [illegible] میر علم خان [illegible]
[illegible] کارداران هرات [illegible]
[illegible] حسام السلطنه [illegible] و [illegible] خان
میر [illegible] و عسکرخان [illegible] فوج [illegible] دارالخلافه رسیده [illegible] لشکر
[illegible] ترکمان [illegible] مشهد [illegible]
[illegible] خان [illegible] عباسقلی خان [illegible] مشاهده [illegible]
[illegible] ترکمانان [illegible] مشهد [illegible]
[illegible] حسام السلطنه [illegible] خدمت [illegible]
[illegible] حافظ و [illegible] مردم [illegible] هرگز [illegible]
[illegible] مشهد [illegible] ترکمانان [illegible]
[illegible] مشهد [illegible] حسام السلطنه [illegible] اظهار [illegible]
[illegible] مردم [illegible] حدود [illegible] ابوالقاسم [illegible]
[illegible] حاکم سیستان [illegible] حسام السلطنه [illegible] سیستان [illegible] ایران
[illegible] حاکم [illegible] کارداران [illegible] این مملکت [illegible]
[illegible] هرات [illegible] کارداران [illegible] این [illegible]

[illegible]

[illegible] غالب [illegible] ورود [illegible] قندهار [illegible] کارروانیان [illegible]
[illegible] حافظ [illegible] حسام السلطنه [illegible] کارداران دولت [illegible]
[illegible] میر علم خان [illegible] سیستان [illegible]
[illegible] میر علم [illegible] سیستان [illegible]
[illegible] میر علم خان روانه [illegible]
مشهد [illegible] ترکمانان [illegible] شاهزاده [illegible]
[illegible] پیمان [illegible]
[illegible] رشیدخان [illegible] سیف [illegible] اعظم خان [illegible]
[illegible] صیدمحمدخان والی هرات [illegible]
هرات [illegible] قندهار [illegible]
[illegible] صیدمحمدخان [illegible]
افغان [illegible] لشکر [illegible] قندهار [illegible]
قندهار [illegible] صیدمحمدخان برادر [illegible] محمدصدیق خان
[illegible] افغان [illegible] ایران [illegible] دارالخلافه [illegible]
[illegible] شاهنشاه [illegible]
زر و سیم [illegible] هرات بنام شاهنشاه ایران سکه [illegible] صیدمحمدخان [illegible]
[illegible] شاهنشاه [illegible]
[illegible] ربیع الثانی [illegible] محمدصدیق خان [illegible]
[illegible] خان [illegible] خان [illegible] محمدخان [illegible] خان
[illegible] خان [illegible] خان [illegible] خان [illegible]
[illegible] هرات [illegible]
[illegible] شاهنشاه [illegible] شاهزاده [illegible] دارالخلافه [illegible]
[illegible] منصب [illegible]
[illegible] حکومت [illegible] حاکم [illegible]
[illegible] الدوله
[illegible] الدوله [illegible] منصب [illegible]

[illegible]

سرافراز گشت و حاجی میرزا محمد خان کارپرداز دولت ایران از جانب ترکمان در جنب کوه [illegible] شاه نشسته و نایب اول
وزیر دول خارجه آمده داود خان نواده کارپرداز اول دولت ایران از تفلیس طرف حضرت دار الخلافه گشت
و آنگاه برادر حسین خان امیر التومان کار ... مامور گشت و پیش در نهم جمادی الاولی قونسول جنرال سفارت وزیر مختار
دولت [illegible] انگلیس روانه لندن شده و طامس حاجی منصب شارژدافری مقیم دار الخلافه گشت و محمد خان
منصب کنسول ایران در [illegible] بود و حاجی میرزا احمد خان نایب دوم وزارت یکی از او
مامور شده [illegible] بزرگ [illegible] کارپرداز ارزن الروم گشت دهم دوم [illegible] علاء محمد [illegible] از اهله [illegible]
در اواخر [illegible] وفات کرد و [illegible] میرزا و [illegible] سیاه کار سهام الدوله [illegible] هلاک شد
در همین سال [illegible] دولت عثمانیه احمد وفیق افندی از قبل سلطان [illegible] مامور [illegible] دار الخلافه دولت ایران
گشت و حیدر افندی مستشار سفارتخانه و [illegible] نایب اول سفارتخانه و [illegible] افندی نایب دوم و مختار افندی
[illegible] نظامی و توفیق افندی باشی [illegible] منصب دیگر ملازم خدمت او بودند از قبل کارداران
ایران محمد حسن خان نایب [illegible] مهماندار او [illegible] شده و [illegible] ابراهیم خان [illegible]
و [illegible] خان [illegible] و [illegible] از غلامان و غلام [illegible] او را استقبال کردند و در روز سه شنبه [illegible] ذیقعده وارد گردید
و روز [illegible] ذیقعده [illegible] شاهی [illegible] و [illegible] حضرت صدر اعظم شتافت و از پس [illegible]
صدر اعظم او را [illegible] و در [illegible] اسلام [illegible] در [illegible] ابریز [illegible] و احترام گشت
دیگر [illegible] هر یک [illegible] و بسیار مردم و [illegible] از [illegible] حضرت [illegible]
[illegible] بر [illegible] صدر [illegible] جمیع [illegible] چهل پروده چهار
[illegible] الاکات [illegible] مانند [illegible] و طبق [illegible] و [illegible] را
در [illegible] و [illegible] در [illegible] ایران [illegible]

نامه دولتی شاهنشاه ایران عباس میرزا را نموقوف عتبات عالیات

[illegible] مرقوم [illegible] شاهنشاه ایران برادر کهتر خود عباس میرزا را حکومت قم [illegible] و فرمان [illegible] و در [illegible]
در آن جا اقامت کند و با مرکب پادشاهی [illegible] هم چنین مردم [illegible] مطلب [illegible] مجبول [illegible]
[illegible] حضرت [illegible]
خانواده سلطنت [illegible] صلاحیت [illegible] عباس میرزا [illegible]
[illegible] سلطنت [illegible]
[illegible] ولایت [illegible] مردم [illegible] پادشاه [illegible]
[illegible] ولایت [illegible] صدر اعظم [illegible]

و چون رقش

و چون رقش والده عباس میرزا را [illegible] حیات [illegible] بمناک [illegible] روزی شاهنشاه [illegible]
و [illegible] از [illegible] بر [illegible] که [illegible] خانواده سلطنت سوخته گرده لاجرم [illegible]
و [illegible] شاهزاده عباس میرزا را با جمعی [illegible] روانه [illegible] از اولاد [illegible]
عتبات عالیات کوچ دهد و [illegible] مردم [illegible] و تحصیلات [illegible] کنند از او
[illegible] و پس [illegible] حضرت [illegible] در [illegible] گشت و [illegible]
این امر [illegible] موقوف [illegible] تا [illegible] اعمال [illegible] و حسن [illegible] دار الخلافه [illegible] آمد و
خواستار شد [illegible] چندانکه شاهنشاه [illegible] میرزا محمد خان [illegible] از [illegible]
قم [illegible] عباس میرزا [illegible] والده او و [illegible] و اثاث و الات و ادوات [illegible] داشت
روانه عتبات عالیات [illegible] فرمان [illegible] جمع [illegible]
[illegible] تحصیل [illegible] عید فطر شاهنشاه ایران
صدر اعظم [illegible] قرطاس و قلم
[illegible] صدر اعظم میرزا [illegible] از
[illegible] شاه [illegible]
[illegible] دار الخلافه شد و [illegible] صاحب [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] دراز [illegible] داشت و [illegible] در آن
عمارت [illegible] المستنصر [illegible]

ذکر وقایع جلوس شاهنشاه ایران ناصرالدین شاه قاجار بر تخت سلطنت در سال هزار و دویست و شصت و چهار هجری

در سال هزار و دویست و شصت و چهار هجری چهل و یک ساعت و پنج دقیقه از شب چهارشنبه ... جمادی الاخره از روز
انقلاب ... سنه ترکیه ... آفتاب از برج ... تحویل داد و حضرت ملک الملوک عجم ناصرالدین شاه قاجار
... سریر ... از ... اعظم ... بر ... اسکندر ... حکومت ... قریب ... را که ... از قبل
... حضرت سلطنت ... ملک الملوک عجم ... صدر اعظم ... دوازده هزار ... از خراج ...
... تخفیف ... سال ... در تعمیر عمارات ... بکار برد ... حکومت
... بر ... گذشت ... و صدر اعظم با ... اختیار
... تقدیم ... صاحب ... ایران و ...
... مکاتیب ... ارسال ... نظم ... و تقویم امور دول خارجه و
... خراج ... حق ... شاهزاده فرزند ...
... سلطان ... منصب نیابت صدارت
معزول گشت ... ایران ... حکم ... امور مملکت ... از ... و ...
... شاهزاده ... الدوله ...
فرمان حکمرانی ... گشت و عبدالله ... حکومت روانه ...
وزیر اعظم ... حمزه میرزا حشمت الدوله ...
... سپاه ... استقبال ... کردند ...
... خراسان ... رسید که چون ...
آنگاه ... عبدالرحیم ... خلیفه ... فرزند ... رمضان ...
با پنجاه سوار روانه مشهد ... حسام السلطنه ... حکومت خراسان داشت ... شهر ...
آن ... خراسان ... شاهنشاه ایران ... ایران ...
... در ولایت ... مردم ... محفوظ ... حسام السلطنه ...
... سلطنت ... عباسقلی خان ... پنجاه سوار ... حکومت
... تمام ... سپاه ... هزار ...
و پیاده ... بیرون ... عباسقلی خان با آن سپاه ...
ساخته جنگ ... لشکر ... مصاف داده ... از ... شهر
... عباسقلی خان ... مشهد ... حسام السلطنه

[illegible]

کار آب مرو ... [illegible]

ایران ... [illegible] ... مشهد

... [illegible] ... حسام السلطنه از مشهد مقدس

راه بر گرفته ... [illegible] ... الطاف و اشفاق آمد

تفویض ولایت عهد دولت ایران به شاهزاده نامدار سلطان معین الدین میرزا حفظه الله تعالی

یادگار دودمان فریدون و نجم جبین فرزند ملک الملوک عجم شاهزاده معین الدین میرزا ... [illegible]

... [illegible] ... آفتاب ... [illegible]

... [illegible] ... قاجار ... تاج الدوله

... [illegible] ... شاهزاده سیف الله میرزا ... [illegible]

... [illegible]

[illegible]

همراه بهادرخان ... [illegible] ... اردوی حاجی عمر بیک با لشکر گاه

خان خیوق ... [illegible] ... فرستاد تا راه ببستند و جنگ

در پیوستند بهادرخان ... [illegible] ... با خون دلاوران

... [illegible] ... گذشته ... [illegible] ... خان خیوق ... [illegible]

... [illegible] ... میر احمد خان

... [illegible] ... خان خیوق ... [illegible]

میر احمد خان ... [illegible]

[illegible]

کنار آب مرو

خیمه بیرون زد و جناب اشرف صدر اعظم و کرد هم از شب همراه کمال وزیرکان و قواد سپاه و اعیان درگاه و توپخانه و ذخیره کمانه
و سپاه سواره و پیاده بملازمت رکاب در قریه امیرآباد فرود شدند با اینکه از بوف مرض وبا در بیشتر ممالک ایران
روز تا روز فزونی داشت و مردم لشکرگاه نیز جان با استقلال بودند در عزم شاهنشاه فتوری راه نکرد و از امیرآباد کوچ برکوچ تا قزوین
براند خسرو خان گرجی در قزوین حکومت داشت تهیه خدمت کرد و تا قزوین در ملازمت رکاب بود و از آنجا نیز امیر اصلان خان
سالم خمسه تا منزل سیاه دهن پذیره گشت و موکب پادشاهی روز چهارم ذیحجه بچمن سلطانیه درآمد و اردو را با توپخانه و تمامت
سواره و پیاده نیکو سنگ استقبال کرد و از دو رویه سپاه رده صف شد و شاهنشاه بخانه قبل از غروب آفتاب پیاده شد
و بار عام داد و بر رسم نظام پنجصد و ده توپ شلیک شد و عیسی خان والی گیلان و بزرگان آن اراضی از راه برسیدند و در عین خدمت بکوشیدند
و حمزه میرزا حشمة الدوله و میرزا فضل الله وزیر نظام و میرزا محمد قوام الدوله نیز از راه در آمدند ایلچی حاضر رکاب شده و طامسین صاحب
شارژ دافر دولت انگلیس از دارالخلافه بچمن سلطانیه که ملازم خدمت شد و در آن ساحت فسیح و عرصه وسیع همه روزه
هشتاد و شش هزار سواره و پیاده بقانون نظام رده برکشیدند و صف برزدند و هنرهای خویش را در کار حرب و ضرب بر شاهنشاه
و شاهنشاه بیشتر رفت خویشتن میان آن سپاه عبور همی کرد و هر کس را بکار تربیت میداد و عطا نیکو تر بود چنانکه روز عید اضحی
که بار عام بود بزرگان حضرت و دولت و میران درگاه و افراد سپاه بحضرت آستان سلطنت حاضر شدند و تکبیر در میان آن جمع خان صف بر آراست
کوس شاهنشاهی بتهنیت و تهنیت سلام داد و از پس آن روز تا روز مرض وبا فزونی گرفت و بسیار کس از لشکریان بمرد و
عبدالله خان جهان بیکلو میر پنجه نیز درگذشت با اینکه چنین از مردم لشکرگاه قرین کناره مخالفت کرد در بوف صدر اعظم
پراکنده ساختن این سپاه بصلاح و صواب نزدیکتر دانست و کوچ شاهنشاه طریق مراجعت گرفت و محمد خان میر پنجه را با چند فوج
مقدمه لشکر روانه دارالخلافه داشت و شاهنشاه در بیست و هفتم ذیحجه از چمن سلطانیه کوچ داده حمزه میرزا حشمة الدوله را رخصت مراجعت ادرباد
داد و میرزا محمد خان نایب الحکومه و وزارت دول خارجه چرچر جام خارجه ملقب شد و با حشمة الدوله راه برگرفت و موکب پادشاهی روز
بیست هشتم شهر ذیحجه وارد دارالخلافه طهران گشت در هم در این سال آقا سید محمد مجتهد که رخت بسرای جاوید کشید
و عیسی خان سواد کوهی مرض وبا درگذشت و بکار او میرزا کریم خان حافظ و حامی سرای سلطنه گشت و میرزا احمد خان
پسر محمد رضا خان فراهانی نیز بدین مرض بمرد و میرزا بیک از چند روز با پسر پیوست و ملا محمد مجتهد استرابادی وداع جهان
فانی گفت و شاهزاده امید میرزا ابوالحسن خان جاوید را بخلد رسید و جهانگیر میرزا عم شهریار و برادر بکه محمود رسول کبود
در بلده خوی بمرض رعاف مبتلا گشت و هم بدان مرض درگذشت و هم در این سال شب چهارشنبه بیست و پنجم
رجب در بلده شیراز چنان زمین تزلزل شد که بسیار از خانه‌های مردم از بن برآمده و از جای بکنده افتاد و از زمین
انگاشته آنچه بنا بود عصا بکوشید و دوازده هزار کس از آن زلزله هلاک شد و اگر کسی در محلتی دیگر آن شب الصبح اندر
زنده بود چون بمحلت خود باز گشت محل خانه خویش را نیافت و چندین مردم کفن و دفن اینهمه مرده توانا نبودند از
بوی مرده‌ها هوا عفن گشت و بسیار کس نیز بمرض مطبقه و محرقه جای برداد و در چنین دا همه و بهای در دان بند نگر گشتند

و میرزا ابوالحسن ...

رفیع ...

...

مظفرالدوله ... از امرای اوبکاهی ... خلعت ... از ... امرای ... سلوک عطا کرد و ...
از جمله رود کهندل خان و برادر ... رحمدل خان و مهردل خان صدالکانه تشریفات ملکانه انفاذ یافت
و چهار هزار علیخان پسر ... محمد خان والی کابل ... کهندل خان زلال صف و ... دو هزار ... نهار و فتناک
مناجرت و محاورات مکدر داشت و آغاز خصومت و مبارزت نمود شاهنشاه ایران عبدالله خان
سیستانی را با منشور ... و ... ایشان را دیدار کنند و ... را از میانه برگیرد و هم در این سال
کارداران دولت کالسکه سواری بصحبت شجاع خان ... سید محمد خان ظهیرالدوله والی هرات
انفاذ داشتند و ... استقلال و استبداد او را در حکومت هرات ... شجاع الملک
نظام هرات رسید ... سید محمد خان ... چرخی ... هرات ... شد و ...
عبید را پیاده ... امیر خان ... با اسبهای ... روانه دارالخلافه داشت
برادر ... امیر خان ... دارالخلافه و ... عریضه و پیشکش ... مستدعی شده وداع جهان گفت کارداران
دولت محمد خان برادر او و ... خان پسر او را ... و خلعت ... ظهیرالدوله را نیز ...
ایشان ترتیب فرمودند

سفر کردن سلطان سلاطین ایران بچمن سلطانیه و انجمن شدن سپاه سواره و پیاده در لشکرگاه سلطانیه

از این پیش در ذیل احوال جناب اشرف صدر اعظم رقم شد که شاهنشاه ایران تصمیم عزم داده بود که روزی چند سراپرده
سلطنت را در چمن سلطانیه افراشته دارد و بیشتر سواره و پیاده سپاه را در یک انجمن عرض دهد و از نتایج
و سلاطین ایران در تمهید ... پیشتر وقت در چمن سلطانیه ... کارداری ... بر رفت ... استاری
کارگزاران دولت روسیه سلاطین ایران سفر سلطانیه را ... تا مبادا ... و ...
مملکت روی ... در بوف و ... اتحاد ... لیکن ... دولت بیم میداد ... صدر اعظم
ملک الملوک عجم آهنگ آن ... عزیز خان ... را که تا کنون در تقدیم خدمت ... سابقت
... و ... سرداری کل عسا کر منصور ... شاهنشاه و ...
تمثال شاهنشاه ... و ... مخصوص ... تشریف کرد و او را با جماعتی
از امرای توپخانه و میران ... و ... توپ و گروهی از سواره و پیاده ... لشکرگاه داشت و نیز فرمان
رفت ... محروسه با ... در چمن سلطانیه ... در بیستم شهر ذیقعده در آنجا حاضر باشند
در ... روز ... شاهنشاه ایران ... کوچ برکوچ تا چمن سلطانیه عنان باز کشید
و لشکری ... بوقت ... پادشاهی عرض داد پنجاه هزار ... بشمار آمدند ... نظام
... روز سه شنبه ... ذیقعده ... از دارالخلافه

دائما مصدر از مردمان فرزندان بیگانه بوده در سر ایجاد و رسم بیگانه را در چنین جلوه‌گاه اندیشه مآل نموده از جناب شاه پرده

احتجاج جناب اشرف صدر اعظم با وزرای دول خارجه در خصوص افراختن بیرق دولت ایران در روم در دار الخلافه طهران

چون بر قانون است که ایلچیان دول متحابه و سفرای شاه الکاه و در دار الملک وزرای ... آفات حکمرانی در مرکز سکون
احتشام خویش بیرق افراشته دارند و نشان دولت خویش بر آن کرده‌اند از فراز بیرق در آویزند چنانکه وزرای
مختار دولت روس و انگلیس و فرانسه در حضرت دار الخلافه طهران همچنین رسم دارند و همچنان سفیران دولت ایران
در شهر لندن و بلده پاریس و بلده پطرزبورغ پیوسته رایت شیر و خورشید نشان دولت ایران را افراخته دارند اما
اما سفیر ایران را در دار السلطنه اسلامبول علم خویش افراخته نداشته چه از نخست اولیای دولت سلاطین روم بر این
قانون نبوده‌اند و بدین کار رضا نداده‌اند و بحفظ حشمت شریعت و تقویت اسلام رایت جاثلیق و بیرق دیگر ملتی در نفس
اسلامبول افراشته نباید داشت و از شهید این مبانی و ملاحظات وزرای دول متحابه با دولت ایران نیز همین معاملت
کردند و جهت جامعه اسلام را رعایت نفرمودند لاجرم سفیر روم در دار الخلافه طهران بیرق افراخته و سفیر ایران در روم
نصب رایت نکرد این هنگام احمد وفیق افندی سفیر کبیر دولت عثمانیه در درگاه سلطنت آمد و فراز در دار الخلافه طهران
بر زدند که کارداران دولت پیغام کردند با اتحاد و اتفاق و جهت جامعه اسلام بیرق دولتین افراشته خواهیم داشت کارداران دولت
ایران از قبول این مسئول ابا و استنکاف فرمودند سفیر کبیر دولت عثمانیه الحاح و ابرام همی نمود چون جناب اشرف صدر اعظم
خواست تا قانون رسم دولت در اساسیه سلطنت استوار و پایدار بماند وزرای دولت روس و انگلیس را
در میانه حکم ساخت و بعد ... وزیر مختار روسیه ... صاحب وزیر مختار انگلیس ... این جز
فرستاده ... آگاهی ... دولت ایران در روم ... نصرت ... سفیر ایران در دار السلطنه
اسلامبول با ایلچی روم در دار الخلافه ایران نصب رایت ... افراخته دارد و در ... بسیار گران ...
بسفارت ایران رسیده‌اند احمد افندی و کمال افندی و صارم افندی و ... افندی و ... افندی ... از ایشان در طلب
این مهم ... احمد وفیق افندی ایلچی کبیر دولت ... رسید ... پیام کردند ... دولت
خویش را ... کارداران دولت ... و همچنین ...
... تا بجای ... قرار ... دولت ...
نخواهد رفت ایلچی کبیر ... جواب ... سفیر ... در ...
با سایر دولت ابلاغ میکنیم که اگر بیرق دولت عثمانیه در پای تخت ایران افراشته شود کارداران دولت ایران
حفظ حشمت دولت ... واجب ...
الاسلامبول ... مصلحت ... دولت ایران را اگر ... بیرق دولت
در سرای الاسلامبول ... کارداران دولت عثمانیه ... بیرق افراخته نکاه ... و اگر نه

بیرق دولت روم ... افراخته ... احمد وفیق افندی چنان ... انجام این امر ... اجازت اولیای دولت
رایت ... کارداران دولت ایران را ... ولی ... میرزا لطف ...
... مصلحت ... در رایت دولت ایران را در خانه سفارت افراخته ...
با ایلچی ... انگلیس ... وقت ... میرزا لطف ...
باسلامبول ... ایلچیان روس و انگلیس ... آگاه ... کار ...
دولت ... سفارت برافراخت ...
... که کارداران دولت عثمانیه هرگز ...
... ایلچیان روس و انگلیس ... افراختن رایت ...
... بیرق خویش را ... در دار الخلافه طهران ...
مختار روس و انگلیس ... دار الخلافه طهران ... جناب اشرف صدر اعظم
... پیام ... ایلچی ... رایت دولت
ایران در سرای الاسلامبول بیرق دولت عثمانیه در پای تخت طهران افراخته باشد و اگر نه هرگز رایت افراخته نخواهیم داشت
... خانه سفارت ... کارداران دولت ...
... دولت عثمانیه ... سفارت ... بیرق ...
... بیرق ... دولت ایران ...
...
... ایلچی کبیر ... سفیر ...
... دولت عثمانیه ...
از نخست ... دار السلطنه ... دول خارجه ... بیرق ... سفارت ... بزرگ
... کارداران دولت عثمانیه ... الاسلامبول ... نظر ...
... بیرق ... احمد وفیق افندی ... ایران ...
...
... سفارت دولت عثمانیه ...
... ایلچی ... دولت ایران ... بیرق ...
... انگلیس ... بیرق ... دولت

بزرگ از گستاخی مستثنی و متفرد و خلاصه بود و حال این استثنا بر دول خارجه صعب مینماید جناب اشرف صدر اعظم مذکور جهة
جامعه اسلامیه در تاریخ این فن برهانی قاطع است چه در بسیار از امور رسوم سفارت و دیگر معاملات ما از آنها مستثنی
و متفرد بودیم نخستین آنکه از عهود سالفه و از زمان [illegible] را در امور سلاطین خانه نظارت بود و آثار این حیث [illegible] کار
شواهد تاریخ [illegible] و دیگر آنکه سلاطین ما [illegible] بیشتر از سلاطین جهان [illegible] امروز [illegible] در مکه معظمه مسجد الحرام
راه [illegible] کسی از رعیت ایران [illegible] و از بهر او روی [illegible] واز این گونه چیزها بسیار است
که از آنها منفرد و متفرد بودیم [illegible] از پس پشت انداخته [illegible] مع القصه [illegible] مختصر [illegible]
[illegible] برق [illegible] طلبیده [illegible] سفرای روس و انگلیس [illegible] در این امر آثار [illegible]
صدر اعظم در تاریخ گفت دولت ایران اتفاق [illegible] خواهد [illegible] در میان [illegible] که [illegible]
طلب کند از [illegible] دولت [illegible] میدار [illegible]
[illegible] صدر اعظم [illegible] خواهیم
[illegible] دارالخلافه [illegible] در این امر
کار [illegible] دولت ایران [illegible] دارالخلافه [illegible]
[illegible] عالیجاه [illegible] احمد [illegible]
[illegible] دولت ایران [illegible]
[illegible] دارالخلافه [illegible]
این امر [illegible] صدر [illegible] سفیر مخصوص [illegible]
[illegible] دارالخلافه [illegible] حضرت [illegible]
[illegible] سفارت [illegible] دولت روسیه [illegible]
[illegible] روسیه [illegible]
[illegible] سفیر مخصوص [illegible] ایران [illegible]
شاهنشاه ایران [illegible] سفیر مخصوص [illegible] سفارت [illegible]
[illegible] امپراطور [illegible] امپراطور [illegible]
نصرة الدوله [illegible] دارالخلافه [illegible] ولیعهد دولت ایران [illegible]
[illegible] صدر اعظم [illegible] وزارت
آذربایجان [illegible] نصرة الدوله [illegible] آذربایجان [illegible]
[illegible] حکم [illegible]

[illegible]

وعقد [illegible] الله آمد

[illegible]

نصرة الدوله

نصرة الدوله بهر طوری [illegible] در مساجد جامعه [illegible] بر منبر [illegible] کارداران دولت
[illegible] هر شهر و دیه [illegible] عالم [illegible] طلب کند [illegible]
اجازت نیست [illegible] علما [illegible]
[illegible] مردم را آزرده [illegible] آن مملکت [illegible]
و هم در تاریخ [illegible] جنگ میان دولت روسیه و کارداران دولت عثمانیه کار بر خصومت [illegible] دولت فرانسه
و انگلیس نیز با دولت عثمانیه متفق شده سپاه [illegible] روس [illegible] چنانکه تفصیل این قصه در ذیل [illegible] دولت هر یک
از ایشان مرقوم [illegible] کارداران دولت ایران در چنین وقت [illegible] لشکر [illegible] روس [illegible]
از طریق حزم [illegible] بعید دانستند [illegible] فارغ باشند [illegible]
[illegible] لشکر آراسته [illegible]
[illegible] دارالخلافه [illegible] مصالحت
[illegible] آذربایجان [illegible] تبریز [illegible]
[illegible] دول خارجه [illegible] ایرانیان [illegible]
ایران را نیز [illegible] ماه [illegible] آذربایجان [illegible]
وزرای دول خارجه [illegible] تبریز [illegible] ایران [illegible]
[illegible] دولت انگلیس [illegible] دارالخلافه [illegible]
[illegible] وزیر دول خارجه [illegible] استقبال [illegible] درآورد

تفویض حکومت مملکت فارس بنواب [illegible] میرزا مؤید الدوله و [illegible] به تبریز بحکم او

شاهزاده [illegible] میرزا مؤید الدوله [illegible] شاهنشاه ایران فرمانفرمای مملکت فارس گشت [illegible] حکومت
[illegible] از دارالخلافه طی مسافت کرده بشهر شیراز در آمد [illegible]
[illegible] شیراز [illegible]
[illegible] تبریز [illegible] استحقاق [illegible]
[illegible] آذوقه [illegible]
[illegible] تبریز [illegible]
[illegible]
مؤید الدوله [illegible] حکومت تبریز [illegible]
[illegible]

[illegible]

کلیه ایکه از ملازم حضرت او و شاه [illegible] عراده ترب بعقوبه [illegible] خراسان وارد قفار [illegible] فوج قشقائی و فوج [illegible] فارس و
بالطفعلی خان [illegible] و چند عراده ترب و قورخانه نیز باو سپرده و همچنان محمد باقر خان قاجار را با گروهی
از مردم [illegible] و دارالحرد [illegible] لشکر قطع طریق که برسیده و اطراف آن جبل را پره زده و جنگ
به پیوستند و در سلخ محرم جنگی صعب در میانه برفت [illegible] سلطان فوج [illegible] و چند تن [illegible] مجروح و مطروح شده
در پایان امر [illegible] کار [illegible] و بقوت [illegible] بران کوه بلند صعود دادند
و چهار روزه سنگر [illegible] فرو گرفته [illegible] در میان [illegible] عرصه هلاک و دمار گشت
و بقیة السیف اسیر و دستگیر شدند [illegible] شهر شیراز در آوردند مؤید الدوله [illegible]
[illegible] حضرت دار الخلافه [illegible]
[illegible] در مصیبت سید الشهداء علیه السلام [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] پس [illegible] در میدان [illegible] عرصه هلاک [illegible] و هم در این سال چون
مردم بلوچستان گروهی [illegible] چنانکه قافله [illegible] طریق یزد می برد در منزل
[illegible]
[illegible]
[illegible]
با لشکری آراسته [illegible] بلوچستان مأمور [illegible] عبدالله خان
[illegible]
[illegible] سپاه
[illegible] عبدالله خان [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] عبدالله خان [illegible]
[illegible] لشکر [illegible] سپاه
[illegible]
[illegible] عبدالله خان [illegible]

و برو برادر را در ادراک خلعت وخلیت مطلق خاطر ساخته طریق مراجعت بر رفت

تفویض امارت نظام عساکر منصوره ایران به شاهزاده نامدار محمد قاسم میرزا [illegible]

[illegible] سلطنت [illegible] میمنت [illegible] شاهنشاه ایران شاهزاده محمد قاسم میرزا [illegible]
[illegible] ساعت از شب [illegible] پنجم شهر جمادی الاولی [illegible] شاهنشاه [illegible]
[illegible]
[illegible] شاهنشاه [illegible]
نظام [illegible] و در روز چهارشنبه هشتم جمادی الاولی [illegible] لشکر [illegible]
[illegible] افواج سواره و پیاده در میدان [illegible] سلطنت [illegible]
[illegible] صدر اعظم امیر نظام [illegible]
[illegible] نظام [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] هرات [illegible]
[illegible] دار الخلافه [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] دار الخلافه [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] هرات [illegible] ایران [illegible]
هرات [illegible] صدر اعظم [illegible]
[illegible]
و دیگر [illegible] هرات [illegible] ایران [illegible] هرات [illegible]

ازینجهت در آید لشکر ایران بکفایت هرات خود را نیافت و دفع دشمن را بعهده مرحمت خود نمود و هرگاه که
هرات زر و سیم بنام شاهنشاه ایران نقش کند و خطبه بحضرت سازد از روی خیرخواهی بود و نیز هرگاه حاکم افغانها
چنانکه یار محمد خان لشکر بهرات فرستاد و سپاهی مدد بیزد از حشمة الدوله رسید آنچه حاکم هرات را رخصت است
هیچ وجه تسلیم بکارداران ایران وقت کینه لشکری بیدو آورد و در خواهی هرات را در ممالک ایران هیچ قید و بندی
نیست در طهران و دیگر امصار ایران مانند طهران هرات هرجا بخواهند ساکن توانند بود و شروط است در این عهدنامه
که کارداران دولت انگلیس هرگز در امور داخله و خارجه هرات بهیچ وجه مداخلت نمیدارند و دیگر این که
سفیر گفتند و خط نوشتند و هرگاه مداخلتی در امور هرات ظاهر شود این عهدنامه باطل خواهد بود

واردات احوال شاهنشاه ایران ناصرالدین شاه قاجار خلد الله سلطنته و احوال کوی‌ئیل و ... هجری

در سال لوی‌ئیل هزار و دویست و هفتاد و ... هجری مطابق سنه ... چهل ... ساعت و ... دقیقه از شب ...
بیست و یکم شهر جمادی الاولی برگذشت آفتاب از حوت به برج حمل تحویل شد و شاهنشاه ایران ناصرالدین شاه قاجار
باطاعت ... عید ... جناب صدر اعظم ... ایران ... رشته ...
در هر اول دولت ایران و ... اول ... از ... و از ... جایی ...
و ... و همچنان ... صدر اعظم ...
... اللهم ...
شاهنشاه ایران ... و ... و ... و ...
... فتحنامه ... شاهزاده ...
... فتحنامه را آورده
در ... شاهنشاه ...
... شاهنشاه ...
... فرمان ... ایران
شهریار ... قاجار ... در حجب فرمان بندر
عباس ... تسلیم ...
پسر ... شیخ ... خان
مردی کار آگاه ... عظیم
... خویش ... حوزه
حکمرانی او ... و دیگر
... جزیره قشم
... و سخت
با قوت و ثروت ... برادر ... امرای
... ایران ...
پیشکش ... لشکر
ایران ... در زمان دولت شاهنشاه غازی محمد شاه ... نظام الدوله در فارس
عزیز خان ... از قلعه ... ایران

مفتوح شد و بروج و حصار آن را خراب ساخت که باینه چنین تابستان رسید لشکر آورد باکمال قوت زلیتن ماند و چهار
عزیز خان با دو جماعت لکو و جمعی حکام الوک عجم با میرالامرا ما مور و پیش بسته ابا سخت جنگ آمده و حکومت فارس را بمیرزا تالاولی
مرد عزیز را تفویض بیش لیکن با لشکری ساخته ایشان شیخ سیف خان کو چند او را قدرت مخالفت بنود از عراق متوجه جزیره شده
منای دیوان چند ساله را تسلیم نکرد و او را مرحمت داده او را از فوری مسعود بین پسر محمد سعید خان امام مسقط دل برون شیخ سیف خان
نهاده او را از در جهد و عداوت مسقط طلب نمود و از بحر در اغزیه تعقیب که مورد کو را نید تا رخت از خانمان بر برد از بی او را در انعقد
اورا که شیخ سعید خان نام داشت باتفاق شیخ عبدالرحمن قشمی بحکومت بندر عباس قرار داد و ایشان هموار از در هواخواهی دولت ایران
کوه و فرزندان حاکم فارس شیر که در خلیج فارس ایران بعد از بندر عباس اخراج نموده جمعی از این خبر متوقف اقامت کارداران دولت
ایران حاکم محمد رحیم خان که دولت ایران را مصلحت در وقت انتقام ندید لهذا در جزیره قشم بیش بر آیت بحکومت بندر عباس مامور
داشته داد و او را از دارالخلافه بشیراز نامزد ساخته و از آنجا با لشکری روانه بندر عباس شد شیخ عبدالرحمن و شیخ سعید خان را چنین
با سپاه ایران نیروی جنگ نبود حاکم محمد رحیم خان را فرو نغشسته و کمشدند از آن نهضت لشکر و تسخیر بندر آنچه بیشتر ایشان سعی
با فرقت و نحو رسند حکومت عباس که با مطیع در فرمان خود با شیخ محمد اسمعیل خان منصور شد و نصرة الدوله مکتوب که در را
حاجی با لشکری سه اردو با مطالب فرمود و کتوبی دیگر با بردار جمعی لشکر و حمایت که در روز چند سپرده امام مسقط داد و پیش
با جابر محمد رحیم خان طریق صدق و صفا مبذول داشت از در مهر و عداوت او را امام مسقط طلب سیدی در تربیت مشکل او را اجابت که
راه بر گرفت هموار از در مسقط با شیخ تویزی بود نمود تا او را با خود داشته در جزیره هرمز و جمیل نمود و دیگر با شیخ عبدالرحمن
و شیخ سعید خان در بندر عباس لوای حکومت برافراشتند و بدست هشت عراده توپ بیاشتند و چند عراده توپ نیز
از کشتیهای مردم انگلیس مستعار در قلعه آورده و بر جها نهاده که اگر بعد را مهاجران تسلیم ماندند و گرد حصار را خندق برده و
دیوار خندق چند سنگر از پی یکدیگر استوار آورده و محمد سعید برادر خود امام مسقط نیز با انبوهی از لشکر اعراب بعد
ایشان رسیده و بندر عباس را محکم متین و حصن حصین ساخت این سبب با شاهزاده طالب میرزای موید الدوله حکومت
فارس نوشت و روز عید بخت و او در شیراز گذشت و فرستاده مکاتبت با شیخ نیز را چنانکه مذکور شد بمشایخ و قصد تسخیر بندر
عباس با دو لشکر را ترتیب داد و نخستین رضاقلیخان سرتیپ فوج عرب را با گروهی از لشکر روانه و تقرر خانه
مامور داشت و از راه سبعه و اسپاکنه قلعه کمیر را تسخیر داد و خود با لشکر بزرگ از طریق داراب کتاب لار
شتاب کرده هموار در راه هرال الاثای از ابراهیم خان که فتنه انگیخته بود و چنین جابر اران ریحه گرد داد و در راه بند و مواد و نه
بیرون شد و کتاب چند انظار راده با رسولان چرب زبان به بندر عباس کس فرستاد و رعایت و دیمه را به اسیر بیم و امید داد
که دربان سفله را از در ابرهای و جهد فرمانبرداری شد و عداوت پادشاه را از حق خود تا به سانید الی ها و در میان ماندند و انبوهی سنگ را
بار نیستانی بر افروخته و جنبش سردم آتش را با آتش آتشه در انداختند چندانکه از تیکوه برخ کو در کوی مردم بندر عباس
بار گیختند لیتن و کوه با خوش جستن لوالاجرم موید الدوله در تسخیر قلعه و تدبیر سکنه تصمیم عزم داد در نوقت فرزند او را

وارد جانب دیگر شاهزاده طالب میرزا موید الدوله را با سپاه
رحیم خان او را در ولایت فرزند محمد جعفر اولاد
با بیگان مهکی جماعات کو رفته در محاربه با عرب
در راه خانه فرزند وی با گروه لشکر نیز
پیوسته شدند و او را در قصبه میناب
حصار دادند

تقدیم خدمت برد و نه پس محمد یوسف لشکری ما مور را علم برفت از آن تفاوت از قلعه برنج از فوج عجم والغان و تکانه و تفنگچی مامور شدت
و عباس خان اهمال نمود را نیز بخدمت بیا نرسانیده و از اعراب المتفق خان سرتیپ در مصطفی قلی خان بیژنی با فوجی از لرستان و تفنگچی با خانان کوچ
برگچ راه بندر عباس گرفت و از جانب دیگر محمد حسن خان را در ربایند و به ابرقو حکومت کلات و دشت رحب فرمان داد اما مصطفی خان سرتیپ را
با لشکری اولی روانه قلعه کمیر داشت تا با رضاقلی خان ملحق شده و این سلطان موید الدوله با فوج اندک شید و پیاده جمیع آتش حرب افروخته
نمود فیلاس و دشت عازم محمد رحیم خان از مجلس امام مسقط بعد ازنیم محمد تقی خان مامور رانده را حکم داد و هنوز از حرکت لشکر به بندر عباس
والی رانده او را از بندر برانده محمد تقی خان مامور در راه به بندر عباس که موید با امام مسقط که حاکم محمد رحیم خان را داخل کرد داد و بحر بجنب فرستاد
که حاکم محمد رحیم خان در جزیره قشم و خانات که داشت با او بمعین محضر باندک عکس آن نیرو نمود هیچ خیال را متوقف داده در پای امر
حاکم محمد رحیم خان مصلحت ستیز و فرمود محضر مطلق را با محمد تقی خان عقب بگذر و تنفر را انکوف اقامت و در نوقت محمد تقی خان کار را بر امام
مسقط سخت کرد چنانکه حاکم محمد رحیم خان را به بندر عباس آورده با او بپرورد از قضا هم از آن روز خبر رسید لشکر فارس وارد بندر عباس شد
لشکر نزدیکان آن بلده با محمد تقی خان کشته اگر تو کار مصالحت و مسالمت نهد و اینک حاکم محمد رحیم خان را با جمعی کوچ سپرد از لشکر
قاصی از مردم ساحلی حجت در راه گرفت ایشان لشکر آگاه نیستند که با کار بر جماعت و دعا بر آنها ایم ایشان اندو داده پیروی مردم
و لشکر را از ایشان جنگ دفع میدهم این بگفت و حاکم محمد رحیم خان را برده از ره و عذر بروی شده و آتش حرب را در این زمان گرفت
سیم القعده روز شنبه جمادی الاخره رضاقلیخان و مصطفی خان قلعه کمیر را بحکم موید فرود گشته و محصور از مردم عرب بانکه اهل
و حافظ قلعه لو عرضه هلاک و دمار ساختند و روز هشتم جمادی الاخره ایاتی خان تفنگچی بندر عباس رسید فوج تکلب الله و دراز جوی
سپاه بور رسید که بعد از افول آفتاب از گرد راه رسیده و دامن آستانه از بهر اتراق محکم حصار کنند لشکر عرب هم و در هم فرانگ
شهر کمین نهاده و سنگرها از پی سنگر که لو بر پرده چند و مخالفت جنگ در ام جستند و در اول محله چند تن از بازیان را کشتند
لشکرهای ایشان که بهم برآمدند و دل قوی ساخته جنگ به پیوستند و چند سنگر ایشان را بقوت بیرون فرو گرفته در نوقت تفرقه خان
ولطف علیخان با لشکر از پیش بردند و جنگ بزرگ شد و قوت در کنار از اعراب برگشته ناچار بیشتر با جنگ داده بدون بهر بیت نهادند
و بندر عباس بدست لشکر مسخر گشت و اولوالکانی سرتیپ امیر نصرالله ملک رکبه بحضرت بیرون رفته و موید الدوله از بالا جنبش کرده
به بندر عباس آمد و مدت پنجاه روز اقامت که کار آن بلده را نظام آورد و عباس خان بعد از آن بحکومت بندر گذاشته و قلی از تفنگچیان
نزد او باز رفت و خود طریق مراجعت شیراز سپرد و مژده این فتح را بحضرت دارالخلافه عرضه کرد و در نوروز در نگارستان بار بطارزه
ابحروف مرور افتاد **استیلا یافتن امام مسقط در بندر عباس و لشکر فرستادن کارداران دولت ایران دیگر باره به تسخیر آنجا** چنانکه مرقوم شد
بعد از فتح بندر عباس و فرار لشکر عرب امام مسقط بی در دام مضطر گشته و دست طلب کشیده داشت تا آن سلطان و بیستانی
به سعید و مرحوم صورت خویش محمود لشکری در بندر عباس اقامت داشتند مرض و علت شدند این ملازم پسر خود محمد سعید شیر را
با جماعتی از لشکر عرب مامور ساخت تا کشتی در آب راندند و در بندر رود رکنم فرستادند تا کجا لب دریا آمد جنگ این خبر در بندر عباس

سرگشت قلیل جماعتی از لشکر و دریا با [illegible] رفعت در [illegible] و در طریق فرار گرفته عباس خان معلم شجاعت [illegible] بود
که این لشکر از [illegible] استوار کنند و قلعه را از دست [illegible] لشکر [illegible] نشسته ناچار با اتفاق سرهنگ و فرمودن خان
یوزباشی راه فرار پیش داشت و فرمودن خان با پنجاه نفر غلامان [illegible] اتفاق [illegible] از مؤید الدوله آورد و شاهزاده [illegible] خشم گرفته
او را مورد ملال و عتاب [illegible] و عتاب [illegible] زحمت [illegible] قلع بندرعباس را تصمیم عزم داد و در موقت فرزند او عبدالباقی
و در [illegible] مراجعت [illegible] و از بسیار [illegible] مجادلات کشیده پیش شد و تقدیم آنحضرت را بردند [illegible]
لاجرم مؤید الدوله عبدالله خان صارم الدوله را با دو فوج سرباز و توپخانه و قورخانه و رضا قلیخان سرتیپ فوج عرب [illegible] با فوج [illegible]
از سواره ملازم حضرت [illegible] و همچنان از ارکان عبدالله خان میرپنج [illegible] محمد حسنخان سردار با چهار سوار و پیاده نظام و توپخانه
از جای جنبش کرده امامقلی خان [illegible] رستم خان سرهنگ با فوج [illegible] قراگوزلو نیز با او کوچ داده و سه هزار [illegible]
بهار [illegible] سپاه نیز [illegible] شده و روز غره ربیع الاول این [illegible] لشکر در نیم فرسنگ بندرعباس با هم پیوسته شدند و [illegible]
عبدالباقی میرزا چند تن [illegible] دل [illegible] نزدیک [illegible] فرستاد و او را پیام داد که [illegible]
[illegible] ثانی [illegible] مبتلا نشود [illegible] جنگ و جوش [illegible]
[illegible] سپاه [illegible]
[illegible]
[illegible] ربیع الاول [illegible] لشکر [illegible]
[illegible] میدان [illegible]
[illegible] عبدالباقی میرزا [illegible] سپاه [illegible]
[illegible] میدان جنگ [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] عبدالباقی میرزا [illegible]
[illegible] عبدالله خان صارم الدوله [illegible] صادق سلطان توپخانه از طرف دروازه [illegible]
[illegible] رضا قلیخان سرتیپ [illegible] مصطفی قلیخان سلطان توپخانه از طرف
[illegible] عبدالله خان میرپنج [illegible] برادرزاده سعید خان

دارگاه

و درگاه همگی متوجه [illegible] رستم خان پسر رشید خان با لشکر خود از طرف باغ هندو [illegible] جنبش کرده از [illegible]
قلعه و میان سنگرها گلوله توپ [illegible] و از میان [illegible] توپ [illegible] آوازه [illegible] لشکر [illegible]
متزلزل [illegible] ساعت [illegible] لشکر و دهان توپ [illegible] و زمین از خون مردان [illegible]
[illegible] صادق سلطان توپخانه در لب دریا از آتش گلوله جان [illegible] مصطفی قلیخان سلطان توپخانه را گلوله [illegible]
[illegible] القصه [illegible] ساعت [illegible] پیوسته [illegible] دروازه [illegible] لشکر [illegible] گشت
و لشکر عرب [illegible] ناچار [illegible] عمارت [illegible]
[illegible] شاه عباس صفوی [illegible] بندرعباس آورد [illegible]
[illegible] القصه [illegible]
عرب هزیمت کرده لشکر [illegible] تیغ و نیزه [illegible] بسیار کس را از [illegible]
[illegible] رستم خان سرهنگ فوج [illegible] توپ [illegible]
[illegible] سپاهیان [illegible]
[illegible] دروازه [illegible]
[illegible] لشکر [illegible]
[illegible] سپاهیان [illegible]
[illegible] لشکر عرب [illegible]
[illegible]
[illegible] عبدالباقی میرزا [illegible] سپاه [illegible] قورخانه و توپخانه و آلات حرب [illegible]
[illegible] عبدالله خان میرپنج [illegible] عبدالباقی میرزا در بندرعباس توقف [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] عبدالباقی میرزا [illegible]
[illegible] بندرعباس [illegible]
[illegible] بندرعباس [illegible]
این وقایع شاهنشاه ایران [illegible] مؤید الدوله [illegible]
و عبدالباقی میرزا [illegible] عبدالله خان صارم الدوله

سبب او میر پنجگی را فرو گذاشت و میرزا ابراهیم لشکر نویس [illegible] مرتبه اول سرتیپی [illegible] آمده و [illegible] سرهنگ فوج
کلپایگان و رضا قلیخان سرهنگ فوج عرب رتبه سرتیپی یافته شد و اسمعیل خان سرهنگ فوج [illegible] مصطفی خان [illegible]
یوزباشی و مصطفی خان بیگ [illegible] اول [illegible] و ابدالی افغان [illegible] فوج [illegible] سلطان [illegible] الطاف [illegible] شاهانه [illegible]
بامارت جلادت و فروسیت نشان و خلعت [illegible] شدند و هم در این سال بحکم محمد حسنخان سردار [illegible] قاجار با لشکر ساخلو [illegible]
[illegible] چند قلعه [illegible] و در قلعه [illegible] و لشکر را حکم [illegible] داد [illegible]
[illegible] لشکر [illegible] در قلعه [illegible] گشت [illegible] محصور شد [illegible] آن [illegible] کشتگان را [illegible] سلطان
[illegible] کرمان [illegible] نهم شهر رجب وارد کرمان شد و از جانب دیگر میر علم خان [illegible] امیر قاین [illegible] از
مردم [illegible] غارت آورده [illegible] روانه [illegible]
شاهنشاهی [illegible] و تشریف سلطان [illegible] کامران گشت [illegible] بتقبیل رکاب [illegible]
[illegible] علیخان و ابراهیم خان و [illegible] محمد خان [illegible] سلطان [illegible]
[illegible] علاء الدوله حاکم کرمان [illegible] مرتبه اول میر پنجه [illegible]
خزانه‌دار [illegible] خان [illegible] تفویض شد [illegible] الحکام [illegible]
نظام [illegible] رحیم خان [illegible] حکومت [illegible] مصطفی قلی [illegible] حاکم [illegible]
[illegible] حکومت [illegible] گشت و همچنان [illegible]
[illegible] روز چهارشنبه [illegible] ربیع الاول [illegible]
[illegible] حکومت عراق [illegible]
[illegible] حکومت عراق [illegible] و همچنان شاهزاده سیف الله میرزا بحکومت [illegible] را فرو گذاشت

مأموریت شاهزاده فریدون میرزا فرمانفرما بحکومت مملکت خراسان و تفویض وزارت [illegible] نظام

شاهزاده فریدون میرزا فرمانفرما [illegible] برادر [illegible] سلطان مراد میرزا حسام السلطنه [illegible] گشت [illegible] برادر [illegible]
میرزا فضل الله [illegible] نظام و وزارت خراسان [illegible] حضرت [illegible] علیه الصلوة و السلام [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] حکومت

کلات [illegible] حسین [illegible] وزیر نظام [illegible] طلب [illegible]
[illegible] افغان [illegible] دولت شاهنشاه [illegible] ایران [illegible]
[illegible] قلعه کلات [illegible] حصار [illegible] از دولت [illegible] قلعه
کلات [illegible] با تیغ و علم [illegible]
[illegible] لشکر [illegible] خان [illegible]
[illegible] مشهد [illegible] اطراف [illegible]
[illegible] وزیر نظام [illegible] روز نهم رجب [illegible] مشهد [illegible]
خبر [illegible] سلطان مراد میرزا حسام السلطنه [illegible] حکومت خراسان معزول [illegible]
امیر حسین خان برادر سام خان ایلخانی [illegible] سوار [illegible] بهادر خان [illegible]
[illegible] امیر حسین خان [illegible]
[illegible] امیر حسین خان [illegible]
[illegible] چهار روز [illegible] امیر حسین خان [illegible]
روز چهارم [illegible] لشکر [illegible]
[illegible] مردم [illegible]
[illegible] امیر حسین خان
[illegible] بهادر خان [illegible]
[illegible] لشکر [illegible]
رفت [illegible]
[illegible] لشکر [illegible]
[illegible] مشهد [illegible] لشکر [illegible]
روز بیست [illegible] رجب [illegible] وزیر نظام [illegible]
[illegible] مشهد [illegible] سام خان ایلخانی [illegible]
[illegible] سام خان [illegible] لشکر [illegible]
[illegible] وزیر نظام [illegible] مشهد [illegible]
[illegible]
[illegible]

[illegible]

دهبرای قبه ترفیه را از زینت کرده رای مصرا علین اب برتبع در فرشته حسنهای بالا از اجزا هر شب هوار برین لوز
دیگر باره بجواهر رنگین ترصیع داد و یکبار خوش لقب کرد و چهار باب روضه تقدس به با نقره خام لوح بست و هر دو تخت
تمودی از سنگ رخام فرش گسترانید و تمامت حجرات را با مصابیح و چراغدانهای بلور و قنطارهای تابناک
افروخته داشت و کتب موقوفه کتابخانه را که از کمال اندراس قرب بانمحا و انطماس بود بجامات ترتیب کرد
و درست نمود و خیابان علیا و سفلی سر دست حفاران و بنایان با خشت پخته و سنگ رخام عمارت کرد و نهر خوشگوار
از میان خیابان تا مجمع مقدس جاری داشت و از طرف شمال خیابان بازاری بکشید و سقف آب انبار ایشان خیابان کرد و کاروانسرا
از جانب محیط جدید برآورد و منافع آن بازار و کاروانسرا را بر مصارف مقصد آن زمستوک کرد بجهت روضه مطهره در وقف
داشت و دیگر مسجد گوهرشاد را آباد ساخت و مدرس طلاب را منظم کرد و مسجد محراب خان را عمارت نمود و در تحت
شد و قافله ارکان که اینک مشهد کدان دو دسته نموار در درون مرخص از بیم جان و نفس نهب اموال قدرت حرکت
نداشتند از بعد آنکه طاینه آخشی و مال ربغارت ایشان نموده اند و با اینکه جماعت تقحتش مران شده در کاروانهای
بسلامت عبور دادند و مشهد ساخته امور سر و رسول کاری ندارد با اینکه چنین این خبر بسمع رسید و وزیر نظام چنان مهراب
شمرده مردم رخش کیفری کند بی مصلحت دید و صواب دید شاهزاده فرمانفرما تجهیز لشکر کرد و بسوی رخش تصمیم عزم داد و
چون این قصه با اهالی طبره رسید دانستند که ادبار ساختن خویش را بعرض هلاک در آورند پس از بیچاره
میان سهراب خان و اراضی خان و خورشید خان و رحیم قلیخان و صفر خان و سایر بزرگان رخش بحضرت آمده استان حضرت
شاهزاده شتافتند و چنان فرمت ربغاک تمنا نمودند مرخص و با از پیش زمان در نزد سلاطین ایران تقدیم
خدمت کرده ایم و خراج گذار بوده ایم هم اکنون از علک الموتی که بزرگتر پادشاهی خوانیم و از جاکری او بر فخر و مباهات
با هیچ گبری اسلام آنیم اینک قبیله آخشی و تقحتش هر یک ده هزار و ده طایفه و هر طایفه هزار خانوار کار و اردو
دولت مورد التفات شوند و در تقدیم خدمت جبین در درج دارند و اسپان رخش را راه سازند و بر درگاه و تجار
بجا یا و دیگر ممالک و در تمامت ممالک ... تقدیم جنین خدمت نمایند و چون مواثیق مردم رخش
بجمال شهید از بعد علوفه فرستاد فرمانفرما آن ملک را بایشان واگذار گشته و در جای مشهد آرند فرمانفرما مسئول
ایشان را با اجابت مقرون داشت و معزز چهار هزار خانوار از اطراف آخشی و تقحتش از بعد ترکمان کوچ داده بمشهد
نقل اقامت دادند و محمد خان را با چند سوار بسیار رخش در کاروانهای مشهد آورد این مسئله تمام
وزیر نظام در خدمت جعفر آقا بکلات درآمد و دلاوری مردم کلات مشهد مترددند و بدیوار هر کوه و ایشان را
جعفر آقا و آرد و نمودند و جعفر آقا بحکمت چندی در آنجا خواهد زیست از عموی پادشاه کلام را او رد و فرمان داشت
و ارد دیگر سوار از ترکمن همراه آن کار نموده چنانکه مردم قشون را بر آرد تا بسیرش بیچ ترکمانان در سرافراز و دلیرانه
از بیچارگی ایشان لشکر و اقامت جهان از رحمت قلعه پیوستند از بعد آن ... مردم کلات در میان با یال الطلب او نمود

آمدن بزرگان رخش نزد فرمانفرما

فتح قلعه کلات بتدبیر وزیر نظام

داکر تا طریق سلامت نخواهید خویشتن بروی شوربه داد را و فتح دهید و اگر نه در پایان امر گناه او گیفر خواهید یافت
روزی چند بدین گونه با بزرگان کلات موضعه همی نمود تا از مخالفت ایشان با جعفر آقا متلاشی خاطر گشت و اگر آنجا
هوری و رضا خان و کوارشنک و رحیم خان مجوله را با این هزار تفنگچی مامور بکلات نمود که ایشان امین رکنی با کلات کوچ
داده و از کوه راه دروازه نفتی و دروازه ارغون شاه درآمد فرود گشتند و چنین امر بمردم کلات رسید ایشان نیز جعفر آقا
بسوی او آمد و از هر کنار جابجا انجمن شده با ایشان در آویختند جعفر آقا بجهان با عظیم جنگ آراسته و در زمان رخشنده
با چهار هزار برادر و ده سوار طریق فرار پیش داشت و تا در حضور شتاب زده برفت و همراه ایشان را هزار نفر میرفت
و با او بر ثبت آمد و جنگ رخش بشتوان چنانکه منقوت پیش از این مذکور شد بجمله نموار فتح کلات بصلاح و صواب وزیر نظام جواد خان
شتاقی با چهار صد تن سوار و بهادر خان و یاوری پیر عباسعلی خان با جمعی از سپاهیان بحفظ و حراست قلعه کلات مامور گشت و از آنجا
جعفر بر فتح کلات و نظم صدور مرزهای پراکنده کشت و مسعود بجادهم ازین بزرگان رخش بمشهد تمنای آمده اطاعت و انقیاد
و انقیاد کرده و شاهزاده فرمانفرما آهنگ کلات فرمود وزیر نظام بهم کرد و بر جانب نموار بزرگان رخش شاهزاده مردم رخش
عقیدت خوانی بالو دیگر گونی کشند و در کار کلات خلل اندازند از بعد آنکه چون فرمانفرما نظر خود با ضعیف ایشان پیشتر برفتی و صواب
باشد مع القصه وزیر نظام با بیم از دیشه تمامت ایام بکشید و نگاه خود را با خود داشته شهر را نمود و او پی آن فرمانفرما با سر فوج
سرباز و ده عراده توپ بجانب کلات کوچ داد از آنسوی چون مردم رخش گرفتاری بزرگان خویش را با شنیده اراضی خان
و خورشید خان و رحیم قلیخان با جماعتی از مردم خود راه کلات پیش داشتند و بحضرت شاهزاده پیوسته تقدیم خدمت کردند
و همراز شناختند چه او را امر و کان بپرده دار مکاران و او را با ساخت شد از نوبت شاهزاده با خاطر آنکه کار کلات را
بنظام آورد مردم ابراهیم خان را بر حسب افواج فرستاد با سر فوج از بکلوت آن گرده بود است از ارو کار خیمه بر پا نمود
و آهنگ الامان اثر و عشق آباد و آخال کرد و امیر خان سرتیپ سواره قورت بیکلو جواد خان را کرده سوار شقاقی را بعهده سپاه
روان داشت و ای از ره معتق آباد در آمده ترکمانان اخبر کرد و در نهب شد کمین نهاد و منصور خان عشق آباد را بر خان ...
شوند و بایک گروه در راه دوچند یک تن بر بادرت ... ترکمانان تاب درنگ نیاورده هزیمت شدند و لشکر از
دنبال ایشان بشتافت و چند نفر را سر و چند تن را سیر آورد و نجاحت برگشت در نوبت شاهزاده نیز با سپاه کلاره کرد و بیاده گردید
و در عشق آباد فرود شد ترکمانان چون خبر در جواد بشنیدند مراتع و مراتع خویش را گذاشته بجمال اجمعیه فرار کردند چنانکه
شاهزاده لشکر بطلب ایشان برکاشت و چکی از آن جماعت دیدار نشد پی بوخرد کسی حصن جیسیان و قلاع متین
که ترکمانان با غلات و حبوبات انباشته بود بر گذاشته بود لشکر ایشان بغارت کشیدند و با تمامت آذوقه و علوفه
آتش در زدند و دیوارها را با خاک پست کردند و از آنجا برجعت بمشهد متحرک شد و صورت حال را معروض کارگذاران
دولت شاهنشاه ایران داشت و هنوز قبضه کارد مرصع الماس نشان تو قبضه که در زر کار بپاه را انعام
مروار ابراهیم خان سرتیپ و حسن خان سرتیپ فرمان داد و وزیر ایلخان برادر سام خان ایلخانی و کلانتر قطعات پسر

تخریب قلاع ترکمانان بحکم فرمانفرما

سیمانکان در بجنورد جواد خان کرد با سواره شقاقی و باقر بیک نایب توپخانه مرو و شقاقی ملکانه داشت و از کلات برگ
جداگانه مصحوب علیمحمد بیک یاور خلعتبری افغان و فوج و از لشکر [illegible] برون شدن فرمانفرما از کلات جعفر آقای کلاته
و [illegible] پانصد تن با [illegible] خان [illegible] که و هزار سوار قریب پنج بود با ایشان بر سر کلات [illegible] مجموع
میرزا ابراهیم خان خمسه [illegible] طرق [illegible] را دیدار کرده و رزم بر پیوستند و آخر میرزا ابراهیم خان
[illegible] با کم [illegible] تاخت و جنگ در انداخت [illegible] برادر
جعفر آقا و صد تن از مردم او مجروح و مقتول شدند و بقیة السیف طریق هزیمت گرفتند مع القصه [illegible] فرمانفرما
مشهد مقدس دیگر باره [illegible] خان و ترکمان سرخس با خدمت فرمانفرما حاضر شدند و دیگر خدمت بر میان استوار
کردند و [illegible] و هر وقت حکمران خراسان فرمان دهد [illegible] لشکر که حاضر شوند و از حدود عراق
تا هرات هر گاه [illegible] از زایران و تجار [illegible] غارت شود [illegible] باشند [illegible]
باشد و از اینجا بود که چون کاروان از هرات بمشهد کوچ میداد در کوهستان هرات محمد شیخ با سواره [illegible]
آهنگ [illegible] و کاروانیان [illegible] اسیر گرفته اموال [illegible] حمل همراه داد چون این خبر [illegible] سرخس [illegible] حکم معاهده
[illegible] پانصد سوار [illegible] از جانب دیگر [illegible] خان و محمد رضا خان [illegible] سوار
[illegible] و هزاره [illegible] و همچنان [illegible] محمد خان ظهیر الدوله [illegible] از هرات [illegible]
از [illegible] ترکمان [illegible] نخستین لشکر [illegible] ایران و سپاه هرات [illegible] ترکمانان
[illegible] جنگ مشغول گشت [illegible] و بسیاری از ترکمانان مقتول
و مجروح گشت [illegible] با اموال [illegible] طریق فرار [illegible] هرات [illegible]
افغانی [illegible] پنجاه [illegible] ترکمانان [illegible] هرات [illegible]
از سوی [illegible] لشکریان [illegible] مشهد مقدس آوردند و وزیر نظام میرزا محمد [illegible] هرات
[illegible] تمامت اسیران [illegible] ساخت [illegible] دیگر باره ترکمانان [illegible] پانصد
سوار از [illegible] و اطراف قریه افزره را فرو گرفتند
و از جانب دیگر سه هزار سوار در [illegible] مردم خراسان از هر جانب [illegible]
جمع این پانصد سوار [illegible] این وقت [illegible] سه هزار سوار [illegible]
مرد و مال [illegible] مع القصه مردم افزره [illegible] پانصد سوار [illegible] حصار [illegible] را از
[illegible] ترکمانان [illegible] حصار [illegible] مردم افزره
[illegible]
[illegible] مردم افزره [illegible]

برادر [illegible]

[illegible] غارت [illegible]

آمدن ترکمانان بر قریه افزره

برادر نایب [illegible] مردم [illegible] افزره [illegible]
[illegible] پانصد سوار [illegible] با جنگ [illegible] سه هزار سوار ترکمان [illegible]
قلعه [illegible] قلعه [illegible]
ترکمانان [illegible] قلعه [illegible]
از [illegible] ترکمانان [illegible] قلعه [illegible]
و از [illegible] قلعه [illegible] قدرة الله آقا و حاجی خان بیک [illegible]
[illegible] سوار [illegible] جنگ [illegible]
[illegible] سه هزار سوار ترکمان [illegible] ترکمان [illegible]
[illegible] ترکمانان [illegible]
و کاروانیان [illegible] ترکمانان [illegible] قلعه
[illegible] ساز و سلاح جنگ و آذوقه و علوفه لشکر فراهم کرد [illegible] هر وقت [illegible]
[illegible] قتل و غارت [illegible] محمد رحیم خان [illegible] قصه [illegible]
[illegible] جنگ [illegible] تسخیر قلعه [illegible] عظیم [illegible] تاخت
[illegible] ترکمانان [illegible] قلعه [illegible]
محمد رحیم خان [illegible] جنگ [illegible] غنیمت [illegible]
و بقیة السیف هزیمت [illegible] محمد رحیم خان [illegible]
[illegible] قلعه [illegible]
شاهزاده محمد یوسف [illegible] نظام [illegible]
[illegible] ترکمانان [illegible]
[illegible] ترکمانان [illegible]
[illegible] ترکمان [illegible] مطلب خان [illegible]
پادشاهی [illegible] خراسان [illegible]
و [illegible] ترکمانان [illegible] مشهد مقدس [illegible] لشکر [illegible]
[illegible] پادشاهی [illegible]
[illegible] اعظم [illegible]
[illegible] شاهزاده [illegible] امیر نظام [illegible]

تفویض [illegible] شاهزاده
آزاده امیر نظام [illegible]

درین سال مهرعلیخان برادر ... فارس ... شجاع الملک لقب یافت و سپاه فارس بتمامت
در تحت فرمان او آمده و هم در تاریخ ... مسیو ... شارژ دفر دولت روسیه سه شنبه شانزدهم رمضان
بحضرت دارالخلافه آمده و ... ذوالفقار ... وزیر مختار دولت روسیه ... سه روز او را بود و شتر
تجنیب ... ایران نصرت ... و همچنان دلاور خان فرستاده رحمن خان برادر والی قندهار
از ملکت ... ششم رمضان برسید و عریضه و پیشکش خود را برسانید و جعفرقلی خان
کابلی از قبل امیر دوست محمد خان فرمانگذار کابل بحضرت دارالخلافه رسید و با رخصت مراجعت یافت
و خلعت ... محمد خان ... رقعه و یک سراسب ... از ... رفت و محمد افضل خان
و غلام حیدر خان پسران او را ... جداگانه تشریف کرد و همچنان سردار صالح خان
از جانب ... محمد خان ظهیرالدوله حاکم هرات با عریضه و چند راس ... تجنیب ... سلطنت
برسید و مورد نوازش آمد و هم درین سال احمد وفیق افندی ایلچی کبیر دولت عثمانیه
در تاریخ ... سه روز شنبه ... ذیقعده رخصت مراجعت به اسلامبول یافته حیدر افندی
... دولت ایران ...
بالای ... شاهنشاه ... تشریف ... مراجعت
مراجعت ... عاصم افندی و ... افندی و خالد افندی و مختار افندی هریک جداگانه
بخلعت ... افتخار آمدند و هم درین سال میرزا ... اول وزیر دول خارجه مامور
بسفارت اسلامبول و اقامت در آن بلده آمد و ... خان کارپرداز اول سفارت ایران روانه
تفلیس گشت و ... خان ... رخصت مراجعت یافته ... نهم شعبان وارد ... گشت

ذکر واردات احوال شاهنشاه ایران ... ناصرالدین شاه قاجار در سال یکهزار و دویست و هشتاد و یک هجری

در سال یکهزار و دویست و هشتاد و یک از تاریخ هجری چون یک ساعت و چهار دقیقه از روز چهارشنبه دوم شهر رجب بگذشت
مطابق سنه ... خورشید از برج حوت ... برج اشرف حمل تحویل کرد و ... الملوک ... امرالدین
قاجار ... بر ... سلام ... در کاخ ... زر و سیم و خلاع گرانبها ...
این سال نخستین ... خوارزم ... طلیعه ... چنانکه ... مملکت خوارزم از جانب
جنوب ... ماوراء ... پیوسته بود و جنوب شرقی آن با مرو ... و همچنین این مملکت از سوی ... ایران ...
ایران بشمار میرفت و همواره خوانین ... و مملکت خوارزم حکومت ... از سلاطین ایران ...
در بر خط فرمان ... و اگر وقتی سر از فرمان بر ... چنانکه در زمان دولت سلطان محمد صفوی جلال ...
پسر ... خان ... طغیان ... حاکم مشهد ... مقتول گشت و ...
شیبانیه خوارزم ... حاکم خوارزم بحضرت شاه عباس پناهنده گشت و شاه عباس در سال یکهزار و
شش تاریخ هجری ... خوارزم ... ثابت ...
برانجمت ... سلطنت صفویه منقرض گشت و خلل در کار ملک ... نادرشاه افشار در تخت ملک جای گرفت
... خوارزم ... بیش ... اعتبار ... بود و ...
... ابوالفیض خان ... حکومت خوارزم ... هریک از ایشان ...
... خوارزم ... شاه قاجار ...
... خان ... خوارزم ...
... خوارزم پیش ...
... حکومت خوارزم ...
... یکهزار و دویست و دوازده هجری در مملکت خوارزم حکمران ...
... یکهزار و ... تاریخ هجری ...
... حکومت ... رحیم قلیخان ... مملکت خوارزم ...
... الله قلیخان ... محمد امین ...
... خوارزم ...
گشت ... حکومت ... ناصرالدین شاه ...
...
و این ... ملک الملوک عجم ناصرالدین پادشاه ... تخت ملک ... محمد امین خان ...

[illegible]

عریضه بحضرت اعلی انفاذ نموده بود چنان معلوم است که پادشاه کوچکا پادشاه بزرگ [illegible] و در این برین قانون [illegible] بعد
تخت [illegible] ملک خوارزم جزو ممالک ایران است و دیگر ائمه سلطان ایران را مانند محمد امین خان [illegible]
و هر یک در [illegible] خوارزم حکومت دارد [illegible] کردار او بر طبع غیور پادشاه [illegible] و چند کرت آهنگ آن کرد
در لشکر ساخته بخوارزم [illegible] ملک [illegible] محمد امین خان [illegible] جناب اشرف صدر اعظم معروض داشت [illegible]
محمد امین خان [illegible] و لشکر [illegible] رنجی بزرگ [illegible] بسیار است [illegible] و سپاه
[illegible] و آب [illegible] بزرگ [illegible] خوارزم [illegible] باشد بهره
توانیم [illegible] اگر فرمان رود [illegible] و بنای [illegible] توپ [illegible]
[illegible] محمد امین خان را از بیخ و بن [illegible] شاهنشاه ایران [illegible] صدر اعظم
کلمه چند رقم کرد [illegible] مردم مرو و سرخس [illegible] شاهنشاه ایران [illegible] وزیر نظام
[illegible] مردم مرو و سرخس [illegible] مرو و سرخس [illegible] خاطر شده [illegible] از
خان خوارزم [illegible] مشهد مقدس آمده از کارداران دولت [illegible] آن
اما محمد امین خان [illegible] سوی مرو [illegible] و سپاه [illegible] تفصیل این
قصه [illegible] مذکور شده [illegible] سرخس [illegible] مردم سرخس [illegible]
جنبش [illegible] خاک مرو [illegible] مردم سرخس [illegible] اقتدار [illegible]
قحط و غلا در مرو بالا گرفت لشکری [illegible] سرداران دولت [illegible] در آن بلده [illegible]
زیستن نتوانستند [illegible] مشهد مقدس [illegible] خان خیوق [illegible] لشکرها فراهم
[illegible] حکومت [illegible] میمنه [illegible] هزار سوار [illegible]
[illegible] و محمد شیخ سردار با ده هزار [illegible] و عبدالله خان [illegible] لشکر [illegible]
[illegible] ترکمان [illegible] نظام [illegible] و [illegible] سپاه [illegible]
[illegible] محمد امین خان [illegible] خیمه بیرون زد و چهل هزار مرد [illegible] لشکر داد و ده هزار
[illegible] و آذوقه و علوفه سپاه [illegible] هزار شتر بار [illegible]
[illegible] مرو [illegible] سرخس [illegible] توانند راه
حضرت [illegible] مردم سرخس [illegible]
و سفر مرو [illegible] محمد امین خان چند کرت [illegible] چند [illegible]
[illegible] لاجرم [illegible] حاضر [illegible]
[illegible] سرخس [illegible] لشکر ساخته [illegible] مرو خیمه بیرون زد [illegible] مردم سرخس

رسید

رسید [illegible] عریضه [illegible] سرخس [illegible] حضرت شاهزاده [illegible]
کارداران دولت ایران [illegible] وزیر نظام [illegible] صدر اعظم نزدیک [illegible]
خان خیوق [illegible] عریضه [illegible] خان خیوق [illegible]
سوار [illegible] لشکری
در [illegible] سرخس [illegible] تصمیم عزم داد [illegible]
لشکر [illegible] وزیر نظام [illegible] سرخس خان خیوق [illegible]
و [illegible] سوار [illegible] چهار صد سوار از مردان کارزار [illegible]
[illegible] سرخس [illegible] شاهزاده با لشکر سواره
و پیاده [illegible] لشکر ایران [illegible] را بیاری
[illegible] دلی [illegible] لشکر [illegible]
[illegible] خان خیوق [illegible] سپاه [illegible] سرخس [illegible]
[illegible] مردم سرخس [illegible] فرمان [illegible]
و چند کرت [illegible] مردم [illegible] فراوان [illegible]
خشم [illegible] جنگ [illegible] سپاه ایران [illegible]
کار سرخس [illegible] سوار از لشکرگاه بیرون شده راه [illegible] مردم سرخس
[illegible] سوار [illegible] سپاه [illegible]
[illegible] سپاه [illegible] لشکر خان خیوق فراوان [illegible]
و [illegible] مردم سرخس [illegible]
[illegible] راه [illegible] محمد امین خان [illegible]
سرخس [illegible] خان [illegible]
[illegible]
[illegible] حسنخان [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] حسنخان حکم داد [illegible] سوار [illegible]
[illegible] حسنخان [illegible]

[illegible]

بخشید و کابل و مرو هر بخشید هزار درهم با [illegible] مرد معادل یکصد و پنجاه هزار تومان [illegible] تا ایالت بلخ
عبیدالله خان [illegible] بحقوق رسانید و از [illegible] سلطان فرار و [illegible] افشار سامخانی و شاهزاده محمد یوسف و میرزا خان
و جمعی از مردم [illegible] افغان [illegible] شناخته و وارد [illegible] شاهزاده فرمانفرما
نیز سر برآورده [illegible] هزار [illegible] وارد [illegible] گشت و [illegible] کهنه اقامت
وارد کابل [illegible] بلشکر [illegible] در منزل [illegible] خان [illegible] ساروق او
جزیره [illegible] اظهار اطاعت و انقیاد [illegible] و از قلعه [illegible] آب [illegible] خویش را با جلال [illegible] آب [illegible]
لشکرگاه مشهد [illegible] شاهزاده [illegible] وزیر نظام [illegible] در ارض مشهد [illegible]
و دو هزار [illegible] و علوفه [illegible] بلشکرگاه [illegible] چنانکه [illegible] درمیان لشکر از ارض مشهد [illegible]
هجدهم رجب وارد [illegible] گشت [illegible] ساروق را [illegible] حکم داد تا زن و فرزند و اموال و اثقال خود
از [illegible] برآورده [illegible] تا قلعه [illegible] نجات [illegible]
مشهد [illegible] و حکومت مرو [illegible] افغان هزاره [illegible]
دوم شعبان از مرو طریق مراجعت برگرفت و [illegible] روز [illegible]
وارد [illegible] عبدالجبار خان [illegible] ظهیرالدوله [illegible] هرات [illegible]
رمضان وارد مشهد [illegible] وزیر نظام [illegible]
الله [illegible] درگاه شاهنشاه ایران [illegible]
[illegible] شاهزاده فرمانفرما [illegible] شاهنشاه [illegible] وزیر نظام
عنایت [illegible] شاهزاده محمد یوسف [illegible] جعفر [illegible] میرزا [illegible]
قوللر آقاسی و [illegible] خان [illegible] محمود خان [illegible] محمد تقی خان [illegible]
و امیر [illegible] خان [illegible]
دقیقه [illegible] سال [illegible] هجدهم شهر رجب [illegible] عید مولود امیرالمؤمنین علیه السلام
شاهنشاه ایران [illegible]
الف [illegible] سلاطین ایران [illegible]
با [illegible] قلعه [illegible] حکومت کرمان [illegible]
[illegible]
تسخیر آن قلعه [illegible]
[illegible] عبدالصمد میرزا برادر کهتر شاهنشاه ایران حکومت قزوین یافت و حسینعلی خان ایجلان باشی فوراً [illegible]

را از ارک

حکومت عباسقلی خان [illegible] بسطام و قتل او

سرافراز گشت و حکومت ملایر و تویسرکان شاهزاده سیف الله میرزا مفوض آمد و همچنان شاهزاده حمزه میرزا حشمت الدوله
فرمان حکومت اصفهان یافت و محمد حسین خان [illegible] مامور بحکومت کاشان گشت و هم در [illegible] رجب فرمان عباسقلی خان
پسیان بحکومت شاهرود و بسطام مامور گشت و از دارالخلافه بیرون شده راه برگرفت [illegible] وارد بسطام [illegible] آن بلده
[illegible] عباسقلی خان را غلظتی در طبع و خشونتی در خلق بود [illegible] هر کس [illegible]
و هرگاه [illegible] مامور [illegible] منصب [illegible] مردم [illegible]
سادات فاطمی [illegible] جراحت میکرد [illegible] میرزا هاشم [illegible] آن بلده و اعیان آن [illegible]
بسرای عباسقلی خان درآمد و مجلس او [illegible] عباسقلی خان [illegible] که [illegible]
و [illegible] مجلس [illegible]
و [illegible] دیگران [illegible] شهر [illegible] بسطام [illegible]
دارالخلافه راه برگرفت و جمعی از مردم آن بلده [illegible] آباد [illegible]
[illegible] عباسقلی خان [illegible] یوزباشی [illegible] عباسقلی خان [illegible]
[illegible] قربانان [illegible]
[illegible] دارالخلافه [illegible]
که طریق خراسان [illegible] عباسقلی خان [illegible]
[illegible] شهر بسطام [illegible]
[illegible]
[illegible]
و تفنگها [illegible] برادرزاده میرهاشم [illegible]
شمشیر [illegible]
[illegible]
[illegible] شاهنشاه ایران [illegible]
[illegible] قوللر آقاسی [illegible]
[illegible] دارالخلافه [illegible] فیروزکوه [illegible]
[illegible]
را [illegible]
[illegible]

نمایم بر زیادت این کار، کمال سعی نیز شفاعت خواهم کرد از مطالعه این مکاتیب قاطبه جناب [illegible] خان دل قوی کرده
و تا بو فرنگ از این بوس شاه و چراغعلیخان پذیرفته شده و با او تا شهر اسلامبول مسافت نموده و از آنجا
خواستند رخصت مراجعت حاصل نمایند چراغعلیخان با ایشان آغاز مهر و محبت نموده و بخانه خویش دعوت کرده
و اسباب عیش و نوش در آورده و در زمان [illegible] دروازه های شهر را [illegible] بستند و از راه بالای عمارت [illegible] بیرون
و با ایشان از مردم [illegible] عهد نمایان شب [illegible] و زنجیر روانه دار الخلافه نموده [illegible] دولت از در عدول
و انصاف [illegible] هر کس [illegible] کرده چراغعلیخان [illegible] حکومت [illegible]
و [illegible] چنانکه [illegible] جناب [illegible] صدر اعظم میان دولت ایران
و دولت فرانسه عهد مودت استوار شده و معاهده بخط و خاتم اولیای دولتین بر نگارش گشت

صورت عهدنامه منعقده فیمابین دولت علیه ایران و دولت بهیه فرانسه

چون اعلیحضرت کیوان رفعت خورشید رایت فلک رتبت گردون حشمت خسرو اعظم عدو بند انجم حشم جمشید جاه دارا
دستگاه وارث تاج و تخت کیانی شاهنشاه اعظم بالاستقلال کل ممالک ایران و اعلیحضرت کیوان رفعت
خورشید رایت [illegible] تاجدار [illegible] سزاوار لوازم شاهنشاهی خسرو
با دول نامدار [illegible] امپراطور ممالک فرانسه [illegible] اراده و تمنای صادقانه دارند که روابط دوستی فیمابین
دولتین برقرار و روابط عهد [illegible] و تجارت که [illegible] دولتین قوی بنیان خواهد بود [illegible] و آثار
جانبین را مستحکم سازند لهذا بجهت تقدیم این کار اعلیحضرت شاهنشاه کل ممالک ایران اعتماد الدوله العلیه صاحب
نشان مکلل امیر تومان با حمایل [illegible] و صاحب نشان تمثال همایون از درجه اول و حامل شمشیر مرصع و حمایل
بالماس [illegible] و صاحب نشان درجه اول امپراطوری اعظم و حمایل مخصوص درجه شخص اول
و صاحب لقب [illegible] جناب [illegible] میرزا آقاخان صدر اعظم دولت علیه ایران را و اعلیحضرت
امپراطور ممالک فرانسه جناب موسیو نیکولا [illegible] وزیر مختار و ایلچی مخصوص دولت بهیه فرانسه
صاحب نشان افتخار [illegible] و صاحب نشان افتخار مجیدیه و غیرها را وکلای حقه
تعیین کردند و ایشان بعد از آنکه در دار الخلافه طهران مجتمع شدند و اختیارنامه خود را مبادله کردند موافق قاعده و شایسته
دیدند و فصول آتیه را برقرار نمودند فصل اول از الیوم الی الابد فیمابین دولت علیه ایران و رعایای آن دولت
دولت بهیه فرانسه و رعایای آن دولت دوستی صادق و اتحاد دائمی برقرار خواهد بود فصل دوم سفرای کبار
و وزرای مختار که هر یک از دولتین متعاهدتین بخواهند در دربار دیگری مأمور و مقیم سازند همان رفتار و سلوک را درحق
سفرای کبار یا وزرای مختار دول متحابه و اتباع آنها معمول میشود نسبت بهمان رفتار نیز درحق سفرای کبار و وزرای
مختار دولتین متعاهدتین و اتباع آنها معمول و مجری و همان امتیازات ملحوظ خواهد بود فصل سیم تبعه

دولتین

دولتین علیتین متعاهدتین از قبیل سیاحان و تجار و پیشه ور و غیرهم در ممالک محروستین سیاحت یا توقف نمایند
بالسویه از جانب حکام و ولایات و وکلای طرفین بعزت و حمایت قادرانه بهره مند خواهند گردید و در هر حال
سلوکی که نسبت باتباع دول کامله الوداد منظور میشود در حق آنها نیز منظور خواهد شد و بالمعاوضه مأذون و مرخص
در هر گونه امتعه و اجناس و محصولات [illegible] ممالک [illegible] معامله نمایند
و [illegible] و مبایعه و معاوضه نمایند و [illegible] از بلاد مملکتین در خواهند حمل و نقل نمایند فصل چهارم هر گونه امتعه و اجناس
که اتباع دولتین علیتین متعاهدتین از مملکتی بمملکت دیگر نقل نمایند و یا از مملکت بمملکت دیگر بیرون برند وجه گمرک و دارایی آن را اتباع
دول کامله الوداد همین قدر [illegible] امتعه و محصولات آنها یا ولایت دولتین و حین خروج از مملکتین مطالبه میشود از آنها
نیز مطالبه خواهد شد و حق و وجه علیحده بهیچ اسم و رسم از اتباع دولتین علیتین مطالبه نخواهد شد فصل پنجم در ممالک
محروسه ایران اگر فیمابین اتباع دولت بهیه فرانسه مرافعه یا مباحثه یا منازعه روی دهد حل کنگاش و اجرای عدالت
آن باتمام بعهده وکیل یا قونسول دولت بهیه فرانسه است اگر متوقف در محل و مکان مرافعه و مباحثه و منازعه
بوده باشد و الا در مملکتی و اقرب مکان مزبوره است خواهد بود وکیل یا قونسول مزبور طی این کنگاش را بر وفق قوانین
متداوله در مملکت فرانسه خواهد کرد هرگاه مرافعه یا مباحثه یا منازعه فیمابین تبعه دولت بهیه فرانسه و اتباع
دولت علیه در ممالک ایران حادث گردد در محلی که وکیل یا قونسول دولت بهیه فرانسه مقیم باشد متداعیین
متداعیین و تحقیق و تدقیق و اجرای حکم بعدل و انصاف در محکمه دولت علیه ایران در محل عادتی [illegible]
با حضور احدی از منتسبان وکیل یا قونسول دولت بهیه مزبوره خواهد شد هرگاه مرافعه یا منازعه یا مباحثه در مملکت
ایران فیمابین اتباع دولت بهیه فرانسه و تبعه سایر دول خارجه واقع شود تحقیق و اجرای حکم آن بعهده وکلا
یا قونسولهای طرفین خواهد شد کذالک کنگاشها و منازعات فیمابین تبعه دولت علیه ایران و اتباع دولت بهیه
فرانسه و تبعه سایر دول خارجه در ممالک محروسه فرانسه اتفاق افتد قرار انجام و اتمام آن بنحوی خواهد بود که باتباع
دول کامله الوداد در مملکت مزبوره معمول و مرتب میشود تبعه دولت علیه ایران در ممالک فرانسه با اتباع دولت
بهیه فرانسه در ممالک ایران اگر متهم بجنایات کبیره گردند بنحویکه در مملکتین مزبورتین با اتباع دول کامله الوداد
رفتار میشود با آنها نیز معمول و مرتب و قطع و فصل خواهد شد فصل ششم هرگاه احدی از اتباع دولتین
علیتین در مملکتین [illegible] وفات یابد در صورتیکه میت را اقوام و ورثه باشد ترکه او بالتمام تسلیم آنها
خواهد شد و در صورتیکه شخص میت اقوام و ورثه نباشد متروکات او امانة بوکیل یا قونسول دولت میت
تسلیم میشود تا مشارالیه بر وفق قوانین متداوله در مملکت خود چنانکه شاید و باید در این باب معمول دارد
فصل هفتم دولتین علیتین متعاهدتین بجهت حمایت اتباع و تقویت امور تجارت و فراهم نمودن اسباب
حصول معاشرت دوستانه و عادلانه فیمابین تبعه جانبین چنین استصواب نمودند که از طرفین سه نفر قونسول برقرار

کارگزاران دولتین علیتین ایران و فرانسه در دار الخلافه طهران و بندر ابوشهر و دار السلطنه تبریز تعیین و قونسولهای دولت علیه ایران در دار السلطنه پاریس و شهر مرسیلیا و جزیره بوربان توقف نمایند این قونسولهای دولتین معاهدتین بالسویه در محل متوقفه مسکونه متعلقین محروستین از اعزازات و امتیازات و معافاتی که قونسولهای دول کاملة الوداد در ممالک محروسه جانبین از آن محظوظ و بهره یاب خواهند گردید فصل هشتم

این عهدنامه مودت و تجارت حاضره در ملاحظه کمال صداقت و درستی و اعتماد و حیات بین حکومتین دولتین شوکتین ایران و فرانسه منعقد شده است بعون الله تعالی از طرفین بکرات و مرات مقرره آن را ابد الدهر از روی صدق و راستی مرعی و محفوظ خواهند داشت و وکلای مختار دولتین معاهدتین متعهد شدند در مضی ایام تصدیق نامه از جانب اعلیحضرت شاهنشاه خود در دار الخلافه طهران یا در دار السلطنه پاریس در ظرف مدت شش ماه یا کمتر اگر مقدور گردد مبادله نمایند وکلای مختار دولتین معاهدتین این عهدنامه مبارکه حاضره را بخط و مهر خود مرقوم و مختوم نمودند این عهدنامه مبارکه بتاریخ بیست و هشتم شهر شوال المکرم سنه یکهزار و دویست و هفتاد و یک هجری مطابق دوازدهم ژوئیه یکهزار و هشتصد و پنجاه و پنج عیسوی در دو نسخه بخط فارسی و فرانسوی مطابق و موافق یکدیگر مرقوم شد محل المهر موسیو بوره وزیر مختار و ایلچی مخصوص دولت فرانسه در تشیید مبانی محبت و تمهید قواعد اتحاد بین دولتین ایران و فرانسه جهدی بکمال مبذول داشت پادشاه ایران در پاداش او یکقطعه نشان مرصع بالماس و مصور بتمثال شاهنشاه و حمایل آبی مخصوص آن نشان مبارک است او را اعطا فرمود و یکقطعه نشان شیر و خورشید از مرتبه دوم با افتخار گشت و نیکلا مترجم اول سفارت بدو بخشید و این تشریفات بمصاحبت میرزا ملکم خان و مترجم دولت ایران ... [illegible] و چهارشنبه غره ذیحجة الحرام در عید مولود لوئی ناپلیان امپراطور فرانسه بدو انفاذ شد

ماموریت ... میرزا عباسقلی خان سیف الملک بسفارت کبری نزد امپراطور روسیه در دار السلطنه پطربورغ

امپراطور ممالک روسیه نیکولای در کرسی سلطنت او در ذیل تواریخ سلاطین روسیه و در کتاب ناسخ التواریخ مسطور افتاد چون بدرود این جهان گفت و فرزند او الکسندر دوم ولیعهد دولت روس بجای پدر بر اریکه امپراطوری متمکن آمد و این خبر گوشزد کارداران دولت ایران شد بحکم اتحاد دولتین ایران و روس در رجب فرمان میرزا احمد خان عضد الملک ... مسیو انیکوف شارژدفر و نیز سفارت روس که در دار الخلافه اقامت داشت در پیشگاه سلطنت حاضر گشت تا شاهنشاه ایران اینجا تعزیت گفت و تهنیت جلوس امپراطور جدید را ابلاغ کند و پادشاه نیز پاداش او را از در شکرگزاری ... مراجعت و تقبیل ... طریق خدمت جناب اشرف صدر اعظم ... تعزیت و تهنیت ... و در آن ... امپراطور الکسندر ... جنرال ... ولایات ... چون ... که جانشین جنرال قفقاز ... باز ... بنصب ... امور ... کار ... جزیره

از تبریز

از تبریز به دار الخلافه طهران کوچ داد و لوازم ورود بدار الخلافه را در بیست و پنجم شهر رمضان تقدیم ... سلطنت کبری در دیدار اذن ادراک حضرت جناب اشرف صدر اعظم نموده این استقلام واجب افتاد و از قبل شاهنشاه ایران از خانواده مردی کار آزموده و معتمد ... سعادت را برگزیند و بایر امپراطور جدید ... تهنیت جلوس ... صلاح دید جناب صدر اعظم عباسقلی خان میرپنجه ... برگزیدند ... صدر اعظم بدانچه در ملک فارس ... کار گذار ... ایران او را سیف الملک لقب داد و شمشیر ... و دیگر ... تشریف ... و ... ایلچی ... سفارت کبری ... خان ... و جانشین ... کارپرداز اول دولت ایران مستشار سفارت کبری ... میرزا ... اول ... میرزا جعفر خان مترجم اول و نظر آقا مترجم دوم و میرزا ... مع الحقیقه سیف الملک با تبعه سفارت راه برگرفت و از دار الخلافه راه آذربایجان ... در طهران ... سفارت کبری را ... تبریز ... و ... آقا ... تبریز ... رهوار ... مرحمت ... ارغنان ... مترجم ... حاکم نخجوان ... کلیمبان ... دولت ... تفلیس ... جنرال ... قفقاز ... نظام ... شهر ... ایران ... سلام ... توپ ... سیف الملک ... سفیر ... قفقاز و دیگر شهرهای بزرگ

و میگوید اورا استقبال کنند و عظمت نمایند و سه چهار را از اهل سفارت سفیر کبیر همیشه همراه جنرال کورتوشس
که سردار معتبر هزار نفر لشکر است و جنرال اتامان که سردار پنجصد هزار سپاه است در شهر استاورپل
و نوچرکس ایلچی کبیر را مهماندار آمده و روز در دو شهر مسکو وارد هم ربیع الاول ابو جنرال کینیاز [illegible] امپراطور
روسیه و جنرال [illegible] دولگوروکی و کلانتر شهر و جمعی از نوار و درکوچی [illegible] شهر جزیره شهر داد و سلام
بخشش تمام [illegible] فرمانفرمای مسکو [illegible] جنرال [illegible] ایلچی کبیر [illegible] سفیر کبیر
هشتم ربیع الاول [illegible] فرمانفرمای مسکو [illegible] بعمارات [illegible]
بیاید [illegible] رسید [illegible] امان الله خان پسر سیف الملک [illegible]
رفته بخدمت [illegible] امان
کارگذاران امان الله خان را از جهان [illegible] اورا [illegible] ان
انجمن حضرت امپراطور [illegible] فرمانفرمای مسکو [illegible] سیف الملک را دیدار کند
عراف نسلرود وزیر اعظم دولت روسیه [illegible] تسلیه [illegible] و بیست و هشتم ربیع الاول از شهر [illegible] کبیر
از مسکو [illegible] فرمانفرما وزیران مسکو [illegible] پطرزبورغ جراید از قبل
امپراطور رسید و تشریفات ایلچی کبیر [illegible] پطرزبورغ [illegible] از جانب [illegible]
روسیه [illegible] ایلچی کبیر [illegible] عمارت کالسکه [illegible] میرزا صادق حکیم [illegible] عمارت
[illegible] مترجم [illegible] عمارت [illegible] کالسکه [illegible]
اول عمارت کبری [illegible] مترجم اول [illegible] عمارت [illegible]
همراه [illegible] کالسکه [illegible] ایلچی کبیر [illegible] کالسکه [illegible]
[illegible] کالسکه [illegible] بزرگ [illegible]
جزیره شده [illegible] قدیم [illegible]
اورا [illegible] عراف نسلرود که وزیر اعظم است [illegible] تهنیت [illegible] امان الله خان
نزدیک سفیر کبیر [illegible] امپراطور جنرال [illegible]
[illegible] ربیع الاول [illegible] امپراطور
و جنرال [illegible] مترجم اول عمارت [illegible] کالسکه [illegible] ایلچی کبیر [illegible] عمارت [illegible] عراف
نسلرود [illegible] عراف نسلرود [illegible]
سفیر کبیر [illegible] ایران [illegible] عراف نسلرود [illegible]
[illegible] عراف نسلرود [illegible] سفیر کبیر [illegible]

صورت تشریفات سیف الملک در ورود پطرزبورغ

اینک حضرت امپراطور [illegible] تشریفات [illegible] لشکر [illegible] مترجم [illegible]
[illegible] اسلام [illegible] ایشیک آقاسی [illegible] کالسکه [illegible]
[illegible] کالسکه [illegible] سفیر کبیر [illegible] کالسکه [illegible]
[illegible] پادشاهی [illegible] کالسکه [illegible]
[illegible] کالسکه [illegible] میرزا صادق [illegible] میرزا [illegible] میرزا [illegible] کالسکه [illegible]
[illegible] امپراطور [illegible] کالسکه [illegible] امپراطور [illegible]
از کالسکه [illegible] استقبال [illegible]
امپراطور [illegible] امپراطور [illegible] سفیر کبیر [illegible] ایشیک آقاسی [illegible]
امپراطور [illegible] ملک [illegible] شاهنشاه [illegible]
[illegible] عراف نسلرود [illegible] امپراطور [illegible]
[illegible] تعزیت [illegible] کلمات تهنیت [illegible] امپراطور [illegible]
[illegible] سفیر کبیر [illegible] تسلیت و تعزیت [illegible] سفارت [illegible]
[illegible] حضرت امپراطور [illegible] ولیعهد [illegible]
نشان [illegible] شاهنشاه [illegible] ولیعهد [illegible] تسلیم [illegible]
[illegible] شاهنشاه [illegible] ولیعهد [illegible] منزل خویش [illegible]
[illegible] ربیع الثانی [illegible] امپراطور [illegible]
[illegible] عمارت [illegible]
[illegible] تعزیت و تهنیت [illegible]
[illegible] امپراطور [illegible]
[illegible] امپراطور [illegible] تعزیت [illegible]
[illegible] سفارت [illegible] سفیر کبیر
اینک [illegible] انصراف [illegible] امور خارجه
[illegible] امور خارجه [illegible] وزارت خارجه [illegible] پطرزبورغ [illegible]
[illegible] سفارت کبری [illegible] کالسکه [illegible] امپراطور [illegible]

سفیر کبیر حاضر کنند و او را با تمام ملازمان حشمت شایسته به محضر و نایره مستوره خطر حشمت اراده بلند ز
نزاشته شده در هر مورد و منزل فراوان با طلب و شیپور و سلام دادند و روزها در هر مورد بزرگان شهر پذیره شده
و کالسکه فرستادند ان مملکت سلاطین گفتند تا سفیر کبیر برسد و با جمعی جلیل و الاشکوه وزرا و امرا مهمانداران
و از قبل امپراطور ملازمت نموده و نشسته کمال خصوصیت بجای آورده و در حرب و قران ضیافت بال کرده
سفیر کبیر سالار در کارخانه های صنعت سیر داده و در هر دارالصنایع اشیاء نفیسه نزد بیشکش حضرت
شاهنشاه ایران پیش داشته و الحق کبیر را نیز هر یک پیشکش نهاده و هنگام حرکت از مسکو فرا هم بیامدند
بزرگان دولت مرحوم دار سفارت شده و وداع بازپسین نمودند و سفارت کبری از آنجا کوچ داده و در عرض سه روز به اراضی
دولت داده و نشر و چرکس و استانبول به همه جا طعام و بزرگان پذیره کردند و هنگام ورود شوکت
شاه عجب انتظار و در شهر تفلیس اقامت کرده با تمامت لشکریان استقبال کردند و در درود تفلیس بعد عجم
با طبل و علم بیرون شدند و بعضه دولت علیه ایران با تفاق میرزا حسین خان قنسول دولت ایران مقیم
تفلیس استقبال کردند و گاه گاه در کوسفند قربانی ذبح کردند و جنرال نیما مباشر امور خارجه با جمعی از بزرگان با علم
بیرون شدند و کالسکه جانشین گرجستان سواره فرستادند تا سفیر کبیر برسد و در آنجا نیز کسبی اندک بود که
جای گرفت و چشمه اهالی و همه بکشیدند و روز دیگر سفیر کبیر جانشین سلامات کرده و به
رواق و درگرفت کرده هر از بزرگان او را اعتقاد کرده و همچنان در رواق چهارم جانشین او را در
بوشه با تفاق در رواق پنجم جای کرده و بعد سفارت جای کرد و بعد از مراجعت سفیر کبیر منزل او را
با تفاق جانشین او را با زدید نمودند و روز هم او را بمهمانی بزرگ طلب داشت و رسم مهمان داری بعمل
آمد بعد و پراشپش قرار جای داد و همچنان قرار جانشین نقشه در مجلس بال زنان و اعیان
انجمن کرده بودند هم رقص میکردند از سفیر کبیر پرسش نمودند آیا در ایران زنان با مردان کارکنند برای امید
مردانه سفیر کبیر گفت و از بعضی زنان و یا پرده نمایان انجمن گفته و در شرعیه برای بولاشند و مردها
بوشش شوهر داشته در تاریخ گفت و هر زن هم ده سال دیگر ایران بصورت فرنگستان از
وزن ایمن بی پرده رقص از این سیف الملک گفت از مستقبل ایام کسی را آگاهی نیست و از آن
بوده ده سال دیگر فرنگستان بصورت ایران نخواهد زن از مرد پوشیده رهند و دیگر باره جانشین
اغاز سخن کرده در ایران مردم فراوان است او فریب هر آن است که کردند و عملی
کرده دولت ایران در تعمیر و مرمت آن ابنیه نکنند و مهر کبیر گفت از بود دولت ایران شکوه
چندین سال بر افزون بی مرمت این بنا و هر آن از دیر بناست عجیب بسیار کمتر رخنه با خسته باشند

اما و حیف است عمارات رسمیه که روزگار فراوان بر آن گذشته بنا از ان ملتی و انهدام مزبوره باشد
سفیر کبیر با همان حشمت و نفیس پراکنده و بکار رهواری آمد و جمعی از صاحبان مناصب دولت
ایران او را پذیره شدند و نواب تبریز شاهزاده نصرت الدوله و عمید حکومت آذربایجان
چهار دسته سرباز دولت مهتر سپاه را باستقبال او بیرون فرستاده و از آنجا طریق دار الخلافه بر داشته
نوزدهم محرم وارد و ییلاق بیدوران گشت و بحسب امر میرزا ده خان وزیر لشکر و جناب شرف صدر اعظم
با جمعی از امرا او امرا صاحبان سیف و علم او را پذیره شدند و از آنجا بمهلت به سیر غراف صاحب
ترجم الملک سفارت و پادالرف صاحب نایب چهارم و بکلیوف صاحب مترجم دوم و بیکلوف صاحب منصب
و میرزا یعقوب خان مترجم باستقبال بیرون شدند و بعد از ورود تعیین سفرا و سلطنت به دار الخلافه
شاهنشاه گشت و برز با دولت انشان مرتبه دوم سهم نشان مرتبه الملک صاحب منصب
ونشان مرتبه الملک پنج و شمشیر مرصع و کمر مرصع و پیش بانه بعد بعد از مراجعت از سفارت کبری نشان
تمثال مبارک شاهنشاه و ممتاز با الماس مفتخر و سرافراز گشت بعید نباشد با آنکه من بنده در طراز
ذیح التواریخ از اطناب سخن پرهیز کرده ام گویند در چنین سفارتها چرا کلام برای کشیدی بهانه نداشتم تا این نقره ها
در ایران تذکره باشد که هر کاه سفیر دولت برای خارجه ها مور شود باز دولتی رسول باریاب ایران از افاق
آورند و اینان داد باشند و آنان در بصیرت قدم زنند و ما درین سال در محو ایران و در روس تو بهر گشته کان
مرحوم دیگر نشده کان چاپ چنین بیان کارداران دولت ایران و روس معاهده جهت رفت و انتظام این شرح در فصل
چهار کانه نگار کرده فصل اول آنکه رعایای روس بی خط و خاتم کارداران دولت خود با رای مکتوم عبور
نخواهند کرد فصل دوم آنکه رعایای روس هر گاه با خط و خاتم دولت خویش بار ایران بگذرند بحث
سرحد داران گرفتار خواهند شد ایشان را با وسطه کارداران آن جمله داد نیز دیگر باره از برای محاکم
باید رد و فرستاده قنسول دولت خود خواهند فرستاد فصل سیم آنکه هر گاه شخصی بی روس با ضابطه مهر
صاحب رتبه دولت خود خواهند کرده با مهر آنکه اولیای دول خارجه خواهند بود فصل چهارم اگر چه بر قرار دولت
از در دادن و اکراه خود بر شخص راه اجازت خواهند کرد کان شخص طلب کنند بی اکراه خاطر تسلیم خواهند شد
مرا الکه بر جرب قانون داخلی و بعض پنجه هر دو هم درین سال تمثال همیون شاهنشاه ایران
مرصع با الماس آبدار ترصیع داشته تشریف میرزا صادق قائم مقام مستوفی الممالک آذربایجان مراجعت
کرد و کاران مملکت را انتظام ساخت و در تمامت معابر و سامان ملک سلطان و پیر سانان
باز داشت تا هیچ تاوان و تردد این از زحمت سالاران قبایل و بیرون منقطع و قرار او را بود

و فشار دیگر طوایف مصر از زمان عبور کرده و جماعتی از اهرام آن سلاطین و ستایشگر کهنه حبس گردیدند و
تقرب و عول سلاله و آیت الملک رعایا بار گرفت و هر کس بر ملک خویش و زراعت و فلاحت خود مشغول گشت
و بر حسب فرمان شاهنشاه ایلات قلعه شهر و سلاله محمود مطلس به عمارت استوار گشته و بر جهات [illegible]
حصار قلعه خندق جنوبی به کمال رسید و بعضی از آن فوج نظام به صنعت تجارت پیش گرفته
بعضی در مورد عقاب و عذاب آوردند و طریق اطاعت و نظام را مرعی داشت و بر حسب فرمان محمد رحیم میرزا
به حکومت خوی روانه شد و حکومت ارومی به سلطان احمد میرزا و کرمانشاه به اکبر میرزا عام ارزانی
گشت و همچنین قلی خان بروجردی حکومت یافته و میرزا حسین خان طالش حاکم سراب و خلخال آمد
و هم در این سال عزیز خان مکری سردار کل عساکر منصوره از وزارت لشکر و ایلچی سلطنت نایب و موجب
خلافت شاهزاده آزاده محمد قاسم میرزا امیر نظام مفتخر و مباهی آمد و هم در این سال محمد خان [illegible]
مریخ منصب امیر تومانی یافته و شاهزاده زین العابدین خان این منصب سرافراز گشت و [illegible]
قزوین برقت [illegible] محمد علی خان شجاع الملک در میان نظام [illegible]
[illegible] و صاحب این منصب و [illegible] و دیگر حکیم پولاک [illegible] در فنون طب [illegible] به کمال داشت
و سلاح جنگ در مدرسه دارالفنون کار تعلیم مینمود و بعد از [illegible] حکیم [illegible] در حضرت شهریاری [illegible]

رسیدن مستر [illegible] وزیر مختار دولت انگلیس به دارالخلافه طهران و جنگ انگلیس [illegible] در میان دولتین ایران و انگلیس

چارلس الکسیس موری وزیر مختار دولت انگلیس از جانب کارداران انگلستان [illegible]
دارالخلافه طهران آمده از [illegible] و طریق طهران برگرفت [illegible] ربیع الاول به دارالخلافه [illegible] حسب فرمان شاهنشاه
ایلات میرزا محمد حسن خان کشیکچی باشی و میرزا عبدالغفار خان نایب [illegible]
صدراعظم [illegible] به [illegible] مخصوص [illegible]
معوث [illegible] پادشاه انگلیس [illegible] الطاف [illegible] حضرت [illegible]
شاهنشاه [illegible] سفارت [illegible] در سرای سفارت خویش [illegible]
[illegible] میرزا هاشم خان [illegible]
[illegible]
روز [illegible] در مدرسه دارالفنون [illegible]
[illegible]
لاجرم [illegible] صاحب از کارداران دولت خواستار گشت [illegible] میرزا هاشم خان [illegible]

سفارت انگلیس [illegible] دولت ایران [illegible] خیانت و خطرات او را موجب [illegible]
روزی [illegible] کدورت خاطر به سفارت انگلیس [illegible] اجابت مقرون نداشتند [illegible] صاحب
این سخن [illegible] و صورت حال را به کارداران دولت انگلیس نگار کرده و پاسخ رسید [illegible] دولت ایران
از تهیه سفارت انگلیس [illegible] طلب داشت [illegible] مستر [illegible]
[illegible] دارالخلافه [illegible] میرزا هاشم خان و [illegible] سفارت [illegible] خویش ساخت
[illegible] خویش [illegible] کارداران دولت ایران خواستار شده [illegible]
لایق [illegible] دولت [illegible] این سخن را [illegible] بعید [illegible] مردم [illegible] بسیار
باشد [illegible] سفارت انگلیس [illegible]
مستر [illegible] مقبول [illegible] اصرار و الحاح [illegible] لجاج [illegible]
[illegible] از قبل سفارت [illegible] شیراز [illegible] بر رسم [illegible]
کارداران ایران فرستاده [illegible] دولت انگلیس [illegible] دارالخلافه و شهر تبریز [illegible]
[illegible] بعید [illegible] الحاح و اصرار [illegible]
میرزا هاشم خان را در حوزه سفارت [illegible] سلطنت [illegible]
[illegible] سفارت [illegible] مردم ایران [illegible] بسیار [illegible]
[illegible] دولت حکم داده [illegible] میرزا هاشم خان را [illegible] سفارتخانه [illegible]
[illegible] وزیر مختار [illegible]
[illegible] میرزا هاشم خان [illegible] اجازت [illegible] میرزا هاشم خان
[illegible] صدراعظم ایران [illegible] سفارتخانه [illegible] وزیر مختار [illegible]
همه [illegible] کارداران دولت [illegible] میرزا هاشم خان را
[illegible] سفارت [illegible]
[illegible] صدراعظم [illegible] سفارتخانه [illegible] میرزا هاشم خان [illegible]
وزیر مختار را [illegible] خطرات [illegible]
در روز [illegible] ربیع الاول [illegible] سفارت را فرو کرده [illegible]
و هم [illegible] دارالخلافه [illegible]
و از راه [illegible] دارالخلافه [illegible] سلطنت

[illegible]

باشند بالجمله چون احکام ملوک عجم برتخت فریدون و جم جای کرد و بار عام در داد شاهزادگان قاجار و امرای دربار و [illegible]
درگاه و سران سپاه هر یک در رده خویش بر صف شدند و رخصت رفت تمور ترکمان کهندل خان در آمد و عریضه
چاکرانه او را با [illegible] پیشکش افغان [illegible] پیش گذرانیدند در [illegible] چنان افتاد و عریضه کهندل خان حاضر [illegible]
فرمان از پس یکدیگر رفت و [illegible] و والای [illegible] کهندل خان و [illegible] عریضه
و پیشکش او از پی یکدیگر در آوردند چه زمان جلوس شاهنشاه در بار عام [illegible] فرستادگان
کهندل خانی در [illegible] سلطنت [illegible] و عطا [illegible] و عریضه از قبل کهندل خان
بعرض رسانیدم [illegible] چاکران حضرت [illegible] کهندل خان [illegible]
طلاقت و عذوبت بیان [illegible]

ذکر [illegible] شاهزاده محمد یوسف بشهر هرات و قتل محمد صدیق خان ظهیر الدوله [illegible]

[illegible] ظهیر الدوله [illegible] حکومت هرات داشت از [illegible]
[illegible] ایران [illegible]
[illegible] هرات [illegible]
[illegible]

[illegible]

در حسب فرمان شاهنشاه ... [illegible] ... دار الخلافه ... [illegible] ... نظام العلما ...

و ... [illegible] ... نظام العلما شد و دیگر ... [illegible] ... صدر الممالک ... مقیم کرمان ...

... [illegible] ... شاهزاده ... عماد الدوله ... [illegible] ...

در حکومت یزد و کرمان ... [illegible] ... سپهدار ... [illegible] ...

ذکر حکومت سپهدار در کرمان

... [illegible] ... شاهنشاه ایران حکومت کرمان ... [illegible] ... مشهد رضوی علیه الصلوة والسلام ...

... [illegible] ... بلوچستان ... [illegible] ...

... [illegible] ... رسید

... [illegible] ...

... [illegible] ... ایران ...

... [illegible] ... شاهنشاه ... [illegible] ...

... [illegible] ... بلوچستان ... [illegible] ...

... [illegible] ...

... [illegible] ...

عزل عبدالحسین خان از گیلان

... [illegible] ... گیلان ... [illegible] ...

... [illegible] ...

رفت لکرد

رفت لکرد ... [illegible] ... گیلان ... [illegible] ...

... [illegible] ... گیلان ... [illegible] ...

ذکر حکومت ... [illegible] ...

... [illegible] ...

جا گرفت و مرد خراب در شط یافته است چنین بیان شده که [illegible] مردم حلب او را از [illegible] پاره پاره
کرده و بردند و نقاره خانه سرکار فیض آثار را بی حرمت کردند و هم درین سال ملا جواد مجتهد کاشانی از اجله علمای ایران است
و پسر او میرزا جلال الدین و نیز برادر [illegible] از نقابت [illegible] به زیارت بقعه رضویه علیه السلام [illegible]
[illegible] ایران در [illegible] جناب صدر اعظم فرود آمد و پادشاه اسلام پناه را به شرف حضور [illegible] شاهنشاه دین پناه [illegible]
شتافت و او را [illegible] بزرگ [illegible] و همراهان او را تشریفات [illegible] خسروانه [illegible] و هم درین سال میرزا [illegible]
[illegible] جلوه داشت و [illegible] امیر نظام [illegible] دارالخلافه [illegible] از طریق آباء و اجداد [illegible]
روش [illegible] قرب [illegible] خلوت و [illegible] حضرت [illegible] به [illegible] ملحق [illegible]
جناب [illegible] صدر اعظم فرمان شد [illegible] شب [illegible] شعبان [illegible] دارالخلافه طهران [illegible]
باشد و هم درین سال سلیمان خان [illegible] شاهنشاه [illegible] بجهان [illegible] شتافت و همچنان
میرزا شفیع [illegible] صاحب دیوان وداع جهان گفت [illegible] و دیگر [illegible]
[illegible] بجهان جاوید [illegible]

ذکر نسب مردم افغان و فتنه افغانستان و تسخیر قندهار و هرات [illegible]

در جلد اول از کتاب اول ناسخ التواریخ بشرح رفت که نسب افغان [illegible] میرسد این [illegible] بتکرار ذکر
آن نخواهیم پرداخت [illegible] بصیرت خوانندگان [illegible] چند [illegible] لقب [illegible]
[illegible] ابراهیم خلیل [illegible] گردد [illegible] ستاره [illegible]
آن [illegible] طاقت [illegible]
چگونه [illegible] فراموش [illegible] اسلام
و این [illegible] مصر [illegible]
نوح علیه السلام [illegible] بزرگ [illegible] مصرائیم پادشاهی
یافت و مملکت مصر [illegible] طوفان نوح [illegible] در مصر پادشاهی کرد
پس مصرائیم اولین پادشاهان مصر است [illegible] قبط [illegible] قفط نیز گویند و [illegible] پیس [illegible]
[illegible] پادشاهی [illegible] سلطنت مصر بر اولاد قبط [illegible] آن قبیله [illegible] تا آن هنگام
[illegible] سلطنت از اولاد قبط [illegible]
[illegible] موسی علیه السلام [illegible]
[illegible] لشکر [illegible] غرقه شد [illegible] مصر [illegible]

موسی

موسی علیه السلام [illegible] ضعیف [illegible] در مصر [illegible] بنیاد [illegible] سلطنت
او [illegible] که [illegible] از اولاد قبط [illegible] از سکون مصر [illegible]
[illegible] از طریق هندوستان [illegible] کوه سلیمان [illegible]
[illegible] تا شصت سال از هجرت نبوی [illegible] نوبت خلافت به یزید بن معاویه علیه اللعنه
رسید و یزید سلم بن زیاد را [illegible] خراسان [illegible] خالد بن عبدالله [illegible] خالد و ولید [illegible]
[illegible] حکومت [illegible] خالد را از حکومت [illegible]
[illegible] عراق [illegible] کوه سلیمان [illegible] قبطیان [illegible]
کوه سلیمان [illegible] مسلمان [illegible]
[illegible] افغان [illegible] از طرف [illegible]
ولید [illegible] کوه سلیمان [illegible]
[illegible] هندوستان [illegible] خلج و غور [illegible]
مسلمانی [illegible] خلج [illegible] هر کس
[illegible] مسلمانی کوهستان [illegible] کوهستان [illegible]
افغانستان [illegible] افغان [illegible] کوهستان [illegible] افغانستان
[illegible] کوهستان [illegible]
[illegible] سبکتگین [illegible] لشکر [illegible]
افغان [illegible] سلطان [illegible] شیخ حمید [illegible]
[illegible] ملتان [illegible] اول کس
شیخ حمید [illegible] افغان [illegible] سلطنت [illegible]
[illegible] افغان [illegible]
افغان در مملکت هرات [illegible] عبدالله [illegible] عبدالعزیز [illegible]
و از پس او محمود [illegible] سال [illegible] قبیله ابدالی [illegible]
پنج سال [illegible] خان [illegible] سال [illegible] در هرات [illegible]
[illegible] احمدشاه [illegible] سال و تیمورشاه [illegible] سال
و زمان شاه [illegible] تیمورشاه [illegible] شاهزاده محمود [illegible] سال [illegible] سال [illegible] هزار و [illegible]

هجری شجاع الملک خلیع سلطنت آمد و بنا بخدعه دولت انگلیس گشت چنانچه بعض از این مراد در وقایع افغانستان با حالات دولت
انگلیس و قتل لشکر انگلیس در کابل در عهد سلطنت شاه شجاع در تاریخ شاهنشاه غازی محمد شاه مرقوم گشت و من بنده قتل لشکر
انگلیسی را بدست افغان آن کتاب به پایه و نقصان از کلمات لطیف تستنت صاحب منصب انگلیسی ترجمه
کردم تا بر مردم انگلیس مخفی باشد و در اینجا قصد لطافتی تاریخ افغانستان باذکر تاریخ دولت انگلیس نوشتم چه این مردم
در کتاب ... در عهد خود رقم ... شاهزاده ... معتمد السلطنه ... طهران ... نموده
و کلمات ... سرداران افغان ... داد و رساله الکاث و دوام داشت و بر مردم انگلیس ...
اکنون مفید نگاهم را اگر توانند برانچه مسلم داره برای کشند بالجمله فرزندان احمد شاه بجای حکومت هرات بعض از بلدان
افغانستان داشتند شاهزاده کامران در ... قصیده و خاتمه ... در حکمرانی هرات روزگار ... و در استقلال
حکومت ... محمد خان الکوزائی ... وزارت او ... این امارت ...
و ... بیرون ... مقتول ... و مملکت هرات را خاص ... ایل ...
و ... این دولت ... احمد شاه در سلطنت ضعیف ... فرزندان پاینده خان بن حاجی جمال خان از
قبیله ... در ممالک افغانستان نیرومند شده و در ... کشمیر و کابل و قندهار و بلخ و دیگر بلدان حکمران آمده و این
پاینده خان ... بیست و یک پسر ... نام ... ذیل ...

اسامی پسران پاینده خان

قاجاریه ... اول وزیر فتح خان دوم سردار محمد عظیم خان حاکم کشمیر سیم سردار کهندلخان حاکم قندهار چهارم نواب ... خان
پنجم نواب ... خان ششم ... هفتم نواب جبار خان هشتم سردار ... خان نهم سردار ... دهم
سردار شیردل خان یازدهم سردار مهردل خان دوازدهم سردار امیر محمد خان سیزدهم سردار ... محمد خان چهاردهم سردار
یار محمد خان ... این ... و تحریر این اوراق ...
دارند اول امیر ... خان والی کابل و بلخ دوم سردار رحمدلخان سیم سردار سلطان محمد خان چهارم سردار پیر محمد خان
پنجم سردار سعید محمد خان ششم سردار ... خان ... احوال ... در تاریخ افغانستان رقم ...
... والی کابل و قندهار ... خوانندگان ... اکنون ... کهندلخان
چند مریض شده ... سردار رحمدلخان ...

ذکر وفات کهندلخان و حشمه قندهار

... مملکت قندهار را ... سلطان ... وزیر ... خان ... شده
و ... پسران کهندلخان محمد صدیق خان و محمد عمر خان ... و غلام محی الدین خان
نیز ... مناظره و مشاجره ...
کتاب ... در ... ...

و سطوح

و سطوح ... میر افضل خان ... قندهار رحمدلخان ... و غلام محی الدین خان را با جمع
... محمد صدیق خان و محمد عمر خان ...
... برادر ... ماه میر قافله
و ... کوچک ... محفوظ ...
امیر ... خان ... تسخیر قندهار ... و ... راه ...
... از کابل ... سردار محمد عمر خان ... عبدالله خان ...
... رحمدلخان ... امیر ... خان ...
نیکو ... رحمدلخان ...
... خان ... جواب ...
چون این شنید ...
سردار ... و غلام محی الدین خان ...
تا قندهار ... رحمدلخان ... میر افضل خان ...
... غلام حیدر خان ...
سرداران قندهار را با خود ...
در ... قندهار ...
فرمان ... سرداران قندهار ...
خویش ... رحمدلخان ...
از ارگ ... عبدالله خان ...
... محمد عمر خان ... میر افضل خان و در آن وقت
حاضر ... محمد عمر خان ...
راه ... محمد عمر خان ...
نیکو ... محمد عمر خان ...
... قندهار ...
یک پسر ... حکومت ...
سیستان ... حکومت ... دیگر

[illegible] که [illegible] سرداران [illegible] خان و سلطان محمد خان [illegible] تقریر [illegible] و [illegible] سرداران قندهار چون
یار محمد خان [illegible] با دولت انگلیس [illegible] دل با او نرم نکردند و او سخت جانی باز [illegible] با دولت
انگلیس [illegible] و تسخیر قندهار را در تحریض و ترغیب ایشان [illegible] و تا [illegible] هرات و [illegible] را [illegible] کنم از پای نخواهم
نشست و کارداران دولت انگلیس در این امر [illegible] و پایمردی [illegible] و چندانکه زر و سیم [illegible] جنگ در بایست
افتد و چندان عطا کنند این همه کوشش [illegible] و حضرت افغانان را با دولت انگلیس [illegible] که در [illegible]
[illegible] انگلیس [illegible] فتوری نخواهد داد [illegible] خویش را دیگر گون که و گفت [illegible] با دولت انگلیس
از در صدق و صفا [illegible] بحکم مصلحت همی کوشم تا زر و سیم ایشان را [illegible] خود دارم و [illegible] قندهار
[illegible] و آنگاه نیرو [illegible] کنم و لشکر افغان را بجانب [illegible] سازم [illegible] دولت انگلیس را از هندوستان [illegible]
برانگیزم [illegible] مردم انگلیس [illegible] پلید [illegible] و در رعیت خویش کافر [illegible] و خود را [illegible] مسلمان را با کافر
چه [illegible] است و دیگر آنکه مردم انگلیس چگونه [illegible] و حال آنکه یار محمد خان [illegible] چند هزار
کس لشکر انگلیس [illegible] شمشیر [illegible] و [illegible] مناصب [illegible] ایشان را [illegible] روز در
بازار [illegible] ایشان [illegible] دولت [illegible] انگلیس [illegible] و چگونه این خصم
از میان [illegible] چون [illegible] دیگر را [illegible] و هر کدام فرصت [illegible] دیگر را پاره
خواهیم [illegible] اگر چه یار محمد خان این سخنان را [illegible] افغانان دل با او [illegible] کرده و [illegible] انگلیس
کافر [illegible] و با کافر [illegible] خویش را [illegible] در رعیت [illegible] اگر مرد [illegible] شمشیر کشیده [illegible]
و اگر نه [illegible] این [illegible] دولت انگلیس [illegible] بزرگ [illegible]
[illegible] قندهار [illegible] مخالفت [illegible] یار محمد خان
طریق موالفت [illegible] و پیمان [illegible] سرداران [illegible]
دولت ایران [illegible] کارداران انگلیس [illegible] یار محمد خان را [illegible] تسخیر هرات [illegible]
[illegible] سرداران قندهار [illegible] یار محمد خان [illegible]
سرداران [illegible] از قندهار [illegible] یار محمد خان را [illegible]
[illegible] سردار سلطان محمد خان و سردار [illegible] خان برادران او [illegible] آغاز کردند
برادر [illegible] و اولاد او را [illegible] اهل [illegible] که [illegible]
[illegible] است و [illegible] در اول بهار از قندهار [illegible]
[illegible] یار محمد خان این [illegible] اولاد [illegible] کرد [illegible]
[illegible]

[illegible]

مخالفت سرداران کندهاری
با یار محمد خان

[illegible] پس محمد اکرم خان [illegible] و [illegible] خان و دیگر خوانین را [illegible] که [illegible] طریق [illegible]
از [illegible] اولاد کهندل خان [illegible] فرو [illegible] و [illegible] کهندل خان [illegible] یار محمد خان [illegible]
[illegible] الغرض [illegible] سرداران [illegible] و با خوانین [illegible]
[illegible] خان [illegible] پس [illegible] کشتند [illegible]
[illegible] سردار غلام حیدر خان پسر یار محمد خان [illegible]
[illegible] یار محمد خان [illegible] سرداران [illegible]
[illegible] سرداران [illegible] محمد عثمان [illegible]
[illegible] کهندل خان [illegible] محمد اکرم خان [illegible]
[illegible] سردار [illegible] خان [illegible]
[illegible] غلام [illegible] خان [illegible] سردار
[illegible] محمد عثمان [illegible] یار محمد خان
[illegible] خان [illegible]
[illegible] سرداران [illegible]
[illegible] یار محمد خان [illegible]
[illegible] سرداران [illegible]
[illegible] خان [illegible] محمد اکرم خان [illegible]
[illegible] یار محمد خان [illegible] سرداران [illegible] قندهار [illegible]
[illegible] محمد اکرم خان و سردار [illegible] خان [illegible] طریق [illegible]
[illegible] سرداران [illegible]
[illegible] یار محمد خان سردار [illegible] خان [illegible] لشکر [illegible]
[illegible] خان [illegible] سرداران [illegible]
[illegible] سردار [illegible]
[illegible] ظفر الدوله [illegible] خان [illegible]
[illegible] قندهار [illegible] یار محمد خان [illegible]
[illegible] طریق قندهار [illegible] یار محمد خان [illegible]

اتفاق افتاده محمد شریف خان مزبور را مرخص ساخته و پس سرداران خوانین را روانه چلاکسلو نموده و خود هم به لشکرگاه محمد شریف خان
درآمده چون سه روز از این واقعه بگذشت و خوانین از لشکرگاه بعید افتادند محمد عمر خان سر برداشت و گفت اینک قریب
بیست سال است و من از بهر کاردانی دولت ایرانم که اما حاصلی از آن نیافتم و بدنام هر گز پشت بدولت ایران نخواهم
کرد و روی قندهار نخواهم کرد ... مگر سرداران قندهار و مظفرالدوله نیز سر بر تافت و گفت مرا هیچ کار
با قندهار نیست جز آنکه شاهنشاه ایرانم و از حضرت او نام و لقب و مالی و منصب دارم و دیگر آنکه اولاد کهندلخان برحسب
حیرت آنچه در شمار از سرداران در راه دولت ایران کوشیده‌اند و ما هر گز از ایشان جدا نگردیم و دنیا از فرمان چه برتافتیم
و کار را به روانه باش و رایج نخواهیم رسید بالجمله در انجام امر محمد عمر خان و میرشمس خان و دیگر صیبیان با لشکر کوچ داده
بگریختند از اینسوی محمد عمرخان منشور شاهنشاه ایران در تمام جانب اشرف صدر اعظم در جواب عریضه‌ای که فرزندان کهندلخان
یکی از نیابت خویش بگذشت بر گزینند و مظفرالدوله طریق حضرت ولی‌الخلافه سپارد لاجرم این فرزندان کهندلخان مظفرالدوله
و دیگر خوانین به کتاب ... ایشان داشتند و مگر بایشان ننمودند و هیچ از کارداران دولت ایران فرمان برسید و دیگر باره قندهار
فرو خواهیم گرفت ... از روزی چند مظفرالدوله و عبدالله خان و محمد اکرم خان و چند تن دیگر از ایشان بحضرت روانه
سیستان شده و در خدمت حسامالدین ... و دیگر شمس خان ... و محمد عمرخان هرات و هرات ... کشتند ... خوانین
محمد خان ... و صیبیان ... ایشان پیوستند و کیال شده از کوه محمد خان بخواهند ... و
سرکار ... آغاز ... و علیخان ... اسمی ... از سرداران قندهار حقیقت
کشتند و از میانه سلطان ... عریضه ... ایران ... و حکومت ... داشتم
... انگلیس ... جانب ... با ... انگلیس ... بود ...
کشتند ... لات ... انگلیس ... انگلیس ...
... محمد خان ... غلام محی‌الدین خان ...
و ... عبدالله خان و دیگر ... بصحبت ... روانه دربار شاهنشاه ایران داشتند
... کهندلخان ... حضرت ... شاهنشاه ... قندهار ... محمد عمر خان
و دیگر ... نه ... شاهانه ...
از ... انگلیس ... هرات ... ایشان کرده ...
... تسخیر ... قندهار ... محمد خان ... قندهار را
... و ... قندهار را ... کرده ... هزار ... سرداران قندهار
کشتند ... هزار ... هرات ... اسلام ...

ازشار

سعی ... مظفرالدوله ...
... کهندلخان ...
... ان

ازشار ... بود ... پسر خود را در ... هر سال ... هزار ... خود ...
کار ... قندهار ... اگر خواهی پسر خود را ... شهر ...
... انگلیس ... محمد خان ... هرات
و لشکر ... تحریض ... محمد خان ... قندهار ... هرات ... هرات کنم
سرداران قندهار از ... سپاه ایران ... در میانه ...
کرده ... جناب ... قندهار ... کار ...
شیوه ... قندهار ... کهندلخان ...
دل ... دولت ایران ...
... ایران ...
آفتاب ... محمد خان ... هزار ...
سرداران قندهار ...
از هرات ... محمد خان ... هرات ...
حسام السلطنه ... هرات ... محمد خان ...
...
... جناب ... صدر اعظم ... کهندلخان ...
... ملک قندهار ... ایران ... کهندلخان
و فرزندان ... شاهنشاه ... دولت ایران ...
...
...
افغانستان ... ایران ...
... شاهنشاه ...
... کهندلخان ...
... محمد خان ...
احوال ... محمد عمرخان از قندهار ... هرات
... حسام السلطنه ... سرداران ... قندهار ...

استمداد ...
از امیر ... خان

شاهزاده جمشید سردار سلطان احمد خان و شاهنواز خان پسرش و سردار شاه ولی خان با پسر عم خویش و پسر وزیر شاه شجاع
از قندهار برسیدند و سپهر اسعید محمد خان ظهیرالدوله با دریا خان و حبیب‌الله خان و پسر [illegible] خان هم از در درآمدند و سردار
سلطان علی خان مظفرالدوله طریق خراسان پیش داشته روزی چند در محال قاین اقامت کرد و محمد اکرم خان را که سید
حضرت شاهنشاه [illegible] فرمان کارداران هرات را جانه و فرمانبرداری کند [illegible] از حکم و مطالعه منشور شاهنشاهی
جانب [illegible] صدراعظم روز بیستم ذیقعده با [illegible] و سپهدار سردار کابل به مشهد مقدس کوچ داد و همه روز [illegible] مشهد
از کارداران هرات مراسم [illegible] خدمت یافت و محمد عثمان از دو خانی محمد اکرم خان را روانه درگاه شاهنشاه شد
و در دار خوشنودان [illegible] مظفرالدوله است از قندهار به سیستان کوچ داد و از آنجا بنزدیک مظفرالدوله آمد
در روز دوازدهم ربیع الاول جعفر خان کابلی با برادر سلطان احمد خان و سردار شاه [illegible] خان پسر نواب محمد زمان خان
در قاین شاه شجاع ولایت صاحب سردار انگلیس [illegible] ظهیرالدوله [illegible] حسام السلطنه از لشکرگاه هرات روانه
دارالخلافه شد [illegible] محمد صدیق خان نخستین از قندهار [illegible] فرمانده [illegible] ملازم [illegible]
[illegible] و هر [illegible] کارداران انگلیس [illegible] تباه کنند پس [illegible] مردان بپوشید
[illegible] و همچنان مردم کلات غلجائی در میان کابل و قندهار است [illegible] بر نیک [illegible]
[illegible] محمد صدیق خان با هزار و هشت [illegible] قریب هفت هزار مرد لشکر [illegible]
[illegible] کهندلان [illegible] خواستیم [illegible]
[illegible] لاجرم [illegible] از جنگ
[illegible] انگلیس [illegible] محمد [illegible] خان [illegible]
مردم محمد صدیق خان ماخوذ [illegible] از قندهار [illegible]
[illegible] کشت [illegible] مراجعت کرد از
[illegible] از قندهار [illegible] داد و هر توپ [illegible]
قندهار [illegible] غلام حیدر خان را [illegible] لشکری [illegible] قندهار [illegible]
برادرزاده [illegible] قندهار [illegible] ملازم رکاب [illegible] روز [illegible]
از قندهار روانه [illegible] محمد عمر خان [illegible] حسام السلطنه [illegible] استقبال کرد [illegible]
[illegible] حکومت [illegible] روز [illegible]
[illegible] قندهار [illegible] هرات ایران [illegible] قندهار [illegible] محمد [illegible] خان [illegible]
[illegible] قندهار [illegible] ایران [illegible]

[illegible] از قندهار [illegible]

لشکرگاه

لشکرگاه بود او نیز [illegible] محمد عمر خان راه برگرفت بالجمله محمد عمر خان [illegible] و قنبر علیخان روانه قندهار
شد و [illegible] محمد [illegible] خان [illegible] جواب [illegible] قندهار [illegible] فرمان
[illegible] قنبر علیخان مراجعت [illegible] محمد صدیق خان [illegible] کنندگان [illegible]
[illegible] قندهار [illegible] محمد عمر خان [illegible] محمد عمر خان [illegible] فراه
در [illegible] افغانان [illegible] مرا [illegible]
[illegible] محمد صدیق خان [illegible]
[illegible] اولیای دولت ایران [illegible]
[illegible] قنبر علیخان [illegible] امیر علیخان [illegible]
[illegible] فراه را [illegible] فراه [illegible]
افغانان و [illegible] محمد [illegible] خان [illegible] ارسلان [illegible]
و محمد صدیق خان [illegible] فراه [illegible] مردم [illegible] خان [illegible]
حصار [illegible] خان [illegible]
[illegible] میر علیخان [illegible] مردم [illegible]
[illegible] فراه [illegible] امیر علیخان [illegible] سواران [illegible]
[illegible] امیر علیخان [illegible]
[illegible] محمد عمر خان روز [illegible] محمد صدیق خان [illegible] قندهار [illegible]
شهر فراه را [illegible] محمد صدیق خان [illegible] مردم فراه [illegible]
[illegible] محمد عمر خان [illegible] مردم [illegible]
و [illegible] فراه [illegible] محمد صدیق خان [illegible] قنبر علیخان [illegible] مردم [illegible]
فراه [illegible] احمد خان [illegible] فراه [illegible] مردم [illegible]
[illegible] خان [illegible] فراه در قندهار [illegible] غلام [illegible]
این قصه [illegible] جلال الدین خان [illegible] فراه [illegible]
[illegible] جلال الدین خان [illegible] فراه [illegible] فراه [illegible]
[illegible] دولت ایران [illegible] از قندهار [illegible]
فراه [illegible] محمد صدیق خان و محمد عمر خان [illegible] جلال الدین خان [illegible]

گرفتار [illegible] قنبر علیخان در فراه بدست جلال الدین خان

اردو جنگ به هرات عبارت از گشتن فراهان محمد صدیق خان و محمد عمر خان کشته شدند و در هرات که شهر در آمده مردم فراه
چون ضعف حال ایشان را ملاحظه کردند با جلال الدین خان طریق صدق و صفا پیش آمدند و چهار صد نفر از مردم او را یک یک
و دو دو شهر در آوردند و بر فراز برج و باره جای دادند و لشکر جلال الدین خان پیش در شب جمعه دیدار کرده از میان ارک و دیوان توپ
و تفنگ بکار افتاد و از فراز برج و باره بسیار [illegible] دروازه قندهار را گشوده لشکر جلال الدین خان را در آوردند و از ارک نیز خاص
بیرون شده با ایشان به هرات گشته و مردم را در ارک اسیر و دستگیر نمودند محمد صدیق خان و محمد عمر خان و محمد خان برادر سردار احمد خان
و قنبر علی خان و امیر نظام در مسجد جامع در قرب دروازه هرات [illegible] چون این خبر را شنیدند با محمد خان از مردم خود برج
دروازه هرات صعود کردند چون شهر بر جلال الدین خان مسلم افتاد کسی از ترک و ایشان را امان داد و از برج بزیر آورده مأخوذ داشت
و جشن گاه حویلی برده و مردم ایشان را دستگیر نموده بعضی را [illegible] و بعضی را اسب و زر بستد و هر یک را به جانب [illegible]
سرانجام نمود و فتح هرات حسام السلطنه آوردند بجهت جلال الدین خان از پی این فتح مردان خان تورزائی را با جمعی از مردم لشکر
در ارک فرستاد که [illegible] و گرفتاران را از روی آهنگ قتل نمودند و از میانه قنبر علی خان را با بند و زنجیر که امر داد چون این خبر اعلی الحضرت
رسید و محمد صدیق خان و محمد عمر خان سوار شده کوچ کرده توانستند بطرف از راه محمد صدیق خان فرستاد که از میان لشکرها بگریزند
در راه کوهستان پیش داشته [illegible] برده بی [illegible] بر فوز محمد را با بعضی از همراهانش محمد عمر خان و قنبر علی خان محبوس بسپارد
[illegible] رسیدن ایشان قنبر علی خان غلام حیدر خان [illegible] و زنجیر گران قنبر علی خان [illegible] با محمد عمر خان در برج احمد شاهی [illegible]
و ملازمانش در [illegible] شکستند الله داد برادر [illegible] هزار تومان مأمور همراه نمودند [illegible] چهارم از جانب
مناسب نکبتی چهار هزار قبضه تفنگ و مبلغ چند هزار زر و سیم از راه تنگ رسید چطلاوت [illegible] خان از آمدن غلام حیدر خان رسانیده هر
که [illegible] دینار و درهم و آلات حرب و ضرب و جمیع اسباب و آلات انگلیس بدل [illegible] شرط کردند افغانان با حکمرانی ایران [illegible]
[illegible] از بی ایوانه [illegible] و وجوه [illegible] در دلالت و جوهر از کشته شده در امیر علیخان به خراسان حسام السلطنه [illegible] خان [illegible]
[illegible] و روان [illegible] در جوهر یارو [illegible] و متعدد [illegible] از لشکریان در جوهر و مصوبت [illegible]
[illegible] و [illegible] و تیمور را بر [illegible] خان تقویت [illegible] را به گرد [illegible] خان [illegible] رساند [illegible] طریق [illegible]
روانه هرات شود و با حضرت حسام السلطنه پیوست و سردار محمد صدیق خان نیز روز پانزدهم ربیع الاول به لشکرگاه حسام السلطنه
رسیده شاهزاده او را پذیره شد و با ملاطفت تمام در آورد

ذکر حکومت شاهزاده سلطان مراد میرزا حسام السلطنه در خراسان و مأمور شدن او بنظم افغانستان و تسخیر هرات

چون کهندل خان حاکم قندهار چنانکه مشروح رفت از جهان رخت بربست و امیر دوست محمد خان آن بلده را مسخر داشت و اولاد
و پسران کهندل خان بهر جانب پراکنده شدند سردار محمد خان و میر افضل خان و محمد صدیق خان و محمد عمر خان و غلام محی الدین خان
و خوشدل خان و بحر خان و صاحب خان و محمد علیخان و فتح محمد خان و دیگر فرزندان و خویشان و زنان کهندل خان از در

داد خواهی

داد خواهی حضرت شاهنشاهی عرضه نگار شده و در دارالخلافه طهران [illegible] و در دار و عبارت خان [illegible] شتافتند و لا فاطرف
امیر دوست محمد خان آن روز خویش را نیز قندهار سیر کرده و دل در فتح هرات بست و فرزند آلاد خان [illegible] هرات بحجت آنکه
و همچنین شاهزاده محمد یوسف در زمان هرات از در [illegible] طلب دار [illegible] پناهنده شده و از [illegible] محمد خان
در تسخیر هرات [illegible] را فرستاد و از جانب دیگر سردار علیخان از سرکوبه سیستان سر عرض رفته امیر دوست محمد خان را از سر ایشان
بنهب و غارت سیستان و بلوچستان مأمور ساخته و رفته به لشکر او کمک [illegible] تا قیدی کند در وقت کارداران دولت ایران
نکبت گرفته [illegible] دفع او [illegible] فتنه او کار [illegible] تر [illegible] و [illegible] از قبل
کارداران انگلیس با [illegible] دولت ایران [illegible] بودند چنین [illegible] در مملکت هرات [illegible] کارداران
ایران او را دفع دهند و مملکت هرات را [illegible] خویش باز نهند پس [illegible] امیر دوست محمد خان [illegible]
سلطان مراد میرزا حسام السلطنه [illegible] با لشکری لایق مأمور بنظم افغانستان نموده و چون این وقت میرزا آقاخان وزیر اعظم
حاضر در [illegible] بعد از [illegible] صدر اعظم میرزا محمد [illegible] الدوله [illegible] حسام السلطنه [illegible]
عضد الملک [illegible] علیه الصلوة و السلام گشت بجهت حسام السلطنه روز [illegible] ربیع الثانی از حضرت
دار الخلافه جانب [illegible] دار و روز دیگر از آنجا [illegible] و روز [illegible] روز [illegible]
دروز [illegible] شانزدهم ربیع الثانی از جا [illegible] طریق خراسان پیش داشت [illegible] فرزندان [illegible]
[illegible] حسام السلطنه [illegible] مملکت خراسان [illegible] رخت [illegible] ودیعه [illegible]
[illegible] [illegible] صدر اعظم حکومت خراسان [illegible] حسام السلطنه تفویض فرمود مع القصه شاهزاده
مسافت [illegible] روز [illegible] جمادی الاولی وارد شهر مشهد گشت و [illegible] اما از طرف هرات چون شاهزاده
محمد یوسف [illegible] از [illegible] امیر دوست محمد خان و [illegible] لشکر [illegible] از کارداران دولت ایران
[illegible] سامخان ایلخانی [illegible] سپاه [illegible] بحوالی هرات [illegible] شاهنشاه [illegible] فرمان [illegible]
[illegible] هرات [illegible] حکم [illegible] لشکرها [illegible]
[illegible] سامخان [illegible] هرات [illegible] امیر دوست محمد خان [illegible]
که [illegible] با [illegible] طریق [illegible] هرات [illegible]
[illegible] سامخان ایلخانی را از شهر بند هرات بیرون فرستد [illegible] محمد خان [illegible] ایلخانی را [illegible]
و [illegible] هرات بیرون [illegible] حسام السلطنه [illegible] در [illegible] مشهد [illegible] سرداران [illegible]
هرات [illegible] جمادی الاولی از شهر مشهد [illegible] هرات خیمه بیرون زد [illegible] مسافت [illegible]
[illegible] جمادی الاولی [illegible] جام [illegible] هرات [illegible] شاهزاده [illegible]

سفر کردن سامخان ایلخانی
بشهر هرات

چون امیر بیرون برفت و بانیز سیستان عشوه مستانی بتوان داد وارد با ان ارد با بقا نه رها نتوان شد ناچار از در
اسم حام و استیمان بیرون شده اظهار انقیاد کرد و امان یافته روز بیست و سیم رجب قرآن مجید را بشفاعت حایل
کرده نزد حسام السلطنه شتافت و چون اطاعت بر خاک ضراعت نهاد و قلعه غوریان را تسلیم داد حسام السلطنه
او را بپذیرفت و از پی آن فرمان کرد تا مردم غوریان کوچ داده در مزارع و مراتع آن نواحی هر کس در وطن خود جای
کرد و سلاح قتال خان ایور قبچاق ترکی را باسعید خان سرباز کابلی با ایشان بگذاشت تا ایشان را از عوان بیرون و باره قلعه را مرمت
کنند و اموال و ذخایر غوریان را بعد از ضبط بسم و زر بیرون کرده و چون جزء غوریان پراکنده شد چهار صد تن را با جوانی
در حافظ و عمارت باره هرات بود با تفنگ و دیگر آلات حرب قرار کرد و عطاء الله خان ایل بیگی تیموری با چهار هزار
سوار از کنار هرات کوچ داده نزدیک لشکرگاه خیمه زد و با زار بیع و شری کشاده گشت و بزرگان هزاره مانند احمد قلی خان
و محمد رضا خان و محمد علی خان و بابا خان نزدیک حسام السلطنه آمده برای کوچ دادن ایل خود از زر و جو و دیگر مبلغی زر نقد
و شاهزاده با پنصد تومان زر و چند جامه خلعت بداد و از بیم اخبار مردم هرات آسوده خاطر شد و حسام السلطنه بیست و ششم
رجب از کنار غوریان بجانب هرات جنبش کرد و میرزا علی خان را با پنصد سوار خراسانی و دو عراده توپ بر منقلای سپاه بر انداخت
و هزاره و هرات هم سوار عراقی را با یک عراده توپ بر ساقه لشکر بگماشت و فرمان کرد تا سپاهیان سنبه از روز ملک هر
منبع گشته تا مردم هرات از جنبش این جیش هراسیده و پراکنده نشوند چه بیکونه طی مسافت کرد از غوریان بیرون با
دو ازده میل بر زمین ها و کوه هیچ سنگ نیست و همچنان از اینجا تا را در نوشته غره شعبان حوالی خطه هرات در شب مصلی
لشکرگاه کرد و دیگر روز لشکر را از ریخ راه آسوده فرمود و چهارشنبه سیم شعبان از آنجا برنشست و همچنان با سوار ایلات
سوار خراسانی و پاشا خان با امیر قبچاق و چند عراده توپ و توپ پیش روان سپاه شدند و تا هنگامی که
سپاه بر سر تیر پرتاب مسافت بود تا قلعه هرات برسیدند در این وقت افغانان از پشت دیوار زمین بر کمین نهاده
بودند بیرون تاختند و جنگ آغاز کردند و از فراز برج خاکستر میدان توپ بگشادند تحقیق امیر مهدی خان
با جمعی از سواران خراسانی بجنگ در آمد و ساعدی و پاشا خان بجانب او حمله برد و مردم افغان ایشان را شاهزاده رسید و بتوپ
جمعی را پس کرد و ابراهیم خان والا لطیف خان را با چند تن و فیلخانه نیز با جمعی از سواران براه افغان حمله کردند
و عراده توپ را بر فراز ریگ مصلی برداشتند و میدان حرب را از ریگ گرفتند تا افغانان بگشتند
و عنان بجانب شهر برتافتند ابطال رجال از دنبال ایشان بشتافتند و مردم هرات چندان دست بکشیدند
و خویش را از خندق بشهر فرو کشیدند و در مخافت پنهان از مردم نیز چند تن و هم ساکنان با دو از سوی مردم ساده
پرتاب از زخم شمشیر زخمی گرداند و نیز رقیب و پاشا خان از پیش آن بیرون با سپاه شاهزاده براه حشم
گرفت و مقتولی بیش از بیست لشکریان سوار زخمی شد و از نزد سوار تا نزد شاهزاده محمد یوسف و تا کنون در مشهد مقدس

بحضرت در آمده و آن خویش را که در خانه حلیف امیر بود فرستاد شاهزاده از تربت شیخ جام داده تا محمد امیر را اند
امیر بلطف خزانه ایلخانی رسید و عرض داشت و مردم هرات ایلخانی را از شهر بیرون کردند و او ناچار با مردم خود در زیر بسته
در باغ شاه و بکیور کنار بیلوده بیست جای گرفت هم در آنجا از دشمن تواناتر گشت از تربت دیگر طی مسافت کرده در قلعه
فرود شد مردم هرات هم بیم افتادند از جهت او قناعت کردند و از بهر قبض او کمر احرار بستند اعداء دکار نرفتند لاجرم
از آن آمدن سپاهیان که شاهزاده جمع امیر شیر جهان در حشمت آنکه شه محقق بود محرز علی خان تهیه هرات خود
داشت ولی از اطراف جانب مشهد مقدس بفرود و هم در آن وقت دوشنبه هشتم رجب با پاشا خان شرطه حکم داد تا باسوار
سرباز گزیده و هزار سوار و سه عراده توپ ایلغار کنان بجانب هرات رهسپار گشت و در گشتن با ایلخانی پیوسته و باتفاق
طریق صحت گرفته حکم ارادت حافظ و حارس غوریان بدان صفحه بجانب ایلخانی چشمه و جنگ دوام جستند
اگرچه لشکریان از هنگام بهار آهنگ کرده و جهت مردم آن در ملک نصرت گذاشتن از آن مسالک صعب ببلخ و چون دیگر بار حسام السلطنه
الخیر از کاروان شاهزاده خوانین از راه آب از آن دلگیر قلعه غوریان کرد جمعه چهاردهم رجب در نزدیکی تربت
فرود آمد و از آنجا بزرگان کوکری با سوار و سرباز و امان جنگ هزاره با محمد سردار تقسیم نصرت ایشان را در دیگر از
تربت کوچ داده شنبه شانزدهم رجب در حوالی غوریان لشکرگاه کرد و فوجی از افغانان روزی دیگر قرارداد در قلعه غوریان
متحصن شدند و لشکریان بکار محاصره بپرداختند سنگر ها استوار شد و در روز دیگر سنگر بقورخانه در لشکرگاه بود و چند تن از سر بازان
افشار آن گلوله ها را بیرون از آتش بشتند و باره را در افتاد و ادر فرو خفته شد و صد گلوله توپ ایستاده و گلوله ها با دو هزار گشت ولی از چند روز الجزایر
بر جنگ آن باره و توپ و ادوات از قورخانه از مشهد مقدس برسید و پیوسته لشکرگاه گشت با حملات پیچاپیچ رجب
سردار احمد خان قلعه گاه هراز آن روز دیگر بطارد و بعد از هزار زره چهار گروه از آنجا شاهزاده محمد آهنگ لشکرگاه نمود حسام السلطنه
سامخان ایلخانی را با سوار و خراسانی و هزاره و جعفر قلی خان با ترک سوار با پیاده و فوج ترکی و دو عراده توپ باستقبال جنگ
او گسیل داد و روز دیگر در کنار قلعه از هر جانب بایشان دوچار شد و دلیران سپاه و ایشان را از جانب باقی در اعلام
و از چپ و راست بریشان حمله کرده مرد و مرکب بسیار از ایشان از پای در آورده مقتولین هزیمت شده و پراگنده
از افغانان ایشان بر گشتند و تا دو فرسنگ هرات از دنبال ایشان مسافت کرد سردار احمد خان پسر شاه پسند خان
و امیر جان خان و چند تن از عشیرت ایشان و گروهی از بزرگان و الحق ارادت گرفتار گشت و غنیمت فراوان با سعید و بوار و
افغان زنده و دستگیر شده و پنجاه نیزه و سر و پانصد سر اسب نیز بدست لشکریان افتاد و منصور و مظفر بازگشت لشکرگاه شدند از آن وقت
حسام السلطنه بفرمود تا غوریان را تنگ حصار دادند و در این وقت جشن خان از تیر توپی بمکیدن از آن ده برسید
و با لشکریان در کار محاصره همدست گشت لیکن از چهار سوی غوریان باریخ بجانب خندق بود و از شاه سالم خندق را با انباشتند
هر کوه تا حصار با پیوستند قلعه را فرو گیرند سردار محمد خان حاکم غوریان و یار محمد حسین خان قربت مصادرت داشت
و هنگام دو

محاصره غوریان و تسخیر آن قلعه بدست لشکریان

اقامت داشتند هم در غره شعبان بتجب قبه جانب که پناهنده گشتند و میرزا محمد خان عضد الملک متوسط آشتی افغانها با [illegible]
گذاشت تا مبادا عاجزه خویش را او دیگران که بجایی گریزند در سیم الشهر دوازده روز شاهزاده در چمن سنگ سفید اوتراق داشت
و شاهزاده محمد یوسف [illegible] در توپخانه مردم [illegible] با ولیان ولایت ایشان چون جنبش [illegible] در پیش [illegible] ناچار
از در [illegible] و [illegible] پیام داد [illegible] از چاکران شاهنشاه ایران [illegible] با [illegible]
[illegible] از حضرت [illegible] شاهزاده محمد رضا را با جمعی از بزرگان هرات [illegible] لشکرگاه [illegible]
[illegible] ملازم خدمت [illegible] تا امیر لشکر [illegible] هرات کوچ داده [illegible] اوتراق کند [illegible]
مردم هرات [illegible] حضرت [illegible] لشکرگاه [illegible] شاهزاده
[illegible] روز دوازدهم شعبان شاهزاده محمد رضا با جمعی از بزرگان [illegible] بخدمت شاهزاده آمد [illegible]
حشمة الدوله [illegible] محمد خان [illegible] هرات از لشکرگاه [illegible]
[illegible] در روز چهاردهم شعبان حسام السلطنه [illegible] مردم هرات
و شاهزاده محمد یوسف از چمن سنگ سفید [illegible] آغاز کرد از چمن سنگ سفید کوچ داده [illegible]
[illegible] در روز [illegible] شعبان [illegible] خیمه [illegible] اوتراق کرد [illegible] شاهزاده محمد یوسف
[illegible] مردم هرات [illegible] سردار مجید خان [illegible]
عیسی خان [illegible] هرات [illegible] حکم شاهزاده [illegible] را از عیسی خان [illegible]
[illegible] حسام السلطنه [illegible] اوتراق کند [illegible] شاهزاده محمد یوسف [illegible] شاهزاده [illegible]
لشکرگاه [illegible] هرات [illegible] شاهزاده محمد رضا [illegible] شاهزاده محمد یوسف [illegible]
[illegible] عیسی خان [illegible] شعبان [illegible] عیسی خان
[illegible] عیسی خان [illegible] عیسی خان
[illegible] عیسی خان [illegible]
[illegible] عیسی خان [illegible] مردم [illegible]
[illegible] عیسی خان [illegible]
[illegible] عیسی خان [illegible]
[illegible] عیسی خان [illegible]
شاهزاده محمد یوسف [illegible] شاهزاده [illegible] عیسی خان [illegible]
عیسی خان [illegible] شاهزاده محمد یوسف [illegible]

گرفتاری شاهزاده محمد یوسف
بدست عیسی خان

[illegible]

[illegible] شعبان [illegible] عیسی خان [illegible] شاهزاده محمد یوسف [illegible] شاهزاده محمد [illegible]
[illegible] حسام السلطنه [illegible] هرات [illegible]
[illegible] عیسی خان [illegible] شاهزاده محمد یوسف [illegible] داشت [illegible]
[illegible] هرات را [illegible] دوباره [illegible]

رسیدن شاهزاده حسام السلطنه دیگر باره بکنار هرات و محصور داشتن مردم آن بلده را

چون سلطان مراد میرزا حسام السلطنه [illegible] عیسی خان [illegible] شاهزاده محمد یوسف [illegible]
[illegible] هرات [illegible]
[illegible] هرات [illegible] تسخیر هرات
[illegible] عیسی خان [illegible]
[illegible] لشکرگاه [illegible] شاهزاده [illegible] هرات کوچ داده [illegible]
[illegible] رمضان [illegible]
[illegible]
[illegible] رمضان [illegible]
[illegible]
[illegible] سردار مجید خان [illegible]
[illegible] هرات [illegible]
[illegible] هرات [illegible] شاهزاده [illegible]
[illegible]
[illegible] رمضان [illegible]
[illegible] آفتاب
[illegible]
[illegible]
[illegible] رمضان [illegible]
[illegible]
[illegible]

آخر شب تا غروب آفتاب نیران حرب التهاب داشت از این جنگهای پی در پی مردم شهر هم خسته شده بیش و کم از بروز اتفاق
و حرب با خان تا قاعده وزیر نه در این ایام فرنگله سردار عثمانی بستانند با خان علی محمد بیگ ادراک خدمت شاهزاده
نمود و طلیعه سردار عثمانی ... در طلب ثروت و طلب بر باز بستانند ... والد بوربانیه و حسام السلطنه اورا کامروا باز فرستاد
و همچنان فرنگله خان والا میمنه را دیگر برادر کشف عمیدت والا میمنه در چاکری شاهنشاه ایران رسیده بود مبلغ
زر و سیم نو رخش و دیگر از بهر والا جبه از باخته شمشیر خلعت فراوان و انعام و پرویز خان هم نبود بحکومت غوریان مقرر
فرمود و چون در این ایام نیز آتش به بعضی از قورخانه در انبار داده بود و گلوله را الحشر زبان بهادر خان و باقرخان سعد
با سعید سردار مشهد مقدس و خواف روانه داشت تا امیرخان طی مسافت کرده قورخانه لایق عسکرگاه در آورد از شنبه
یازدهم رمضان عبدالله خان جمشیدی با هشتصد سوار بعود مردم شهر رسیده از دروازه خوش شهر هرات در آمد و مردم
آن بلده قوی دل شده روز دیگر انبوه لشکر هرات مانند سیلاب آتش از دروازه خوش بیرون شده و در زیر لشکرگاه
با دلیران سپاه بانگ دار و گیر در دادند و چندانکه توانستند در کار مغالطت طریق مساعدت سپردند با اینکه در
پایان شکسته شده و به میان شهر در گریختند و هم در این وقت میرزا محمد خان خوانده چند خروار باروت بر فتراک سواران
حمل داده بعسکرگاه فرستاد و این بجهت روز بیست و دوم شهر رمضان این گروه مردم شهر چندانکه سواره و پیاده توانستند
از بهر جنگ آماده کوشش و بیرون تاخته در میدان ایغ را خان و سپاه میدان مبارزت را به نیران مشاجرت افروخته داشتند
دلاوران از هنگام سر بر زدن خورشید تا فرو شدن آفتاب لشکرها با هم بکشتند و با سینههای تفته و لبهای کفته
از هم گسستند و از آنجا که تا زمان شب در میانه حاجز شد سران لشکر دست از جنگ بداشته باز جای شدند دلاوران جنگ مردم
هرات را طاقت مقاومت امر گران شده از پس دیوار حصار مجنون بیش طلبی بر رفتند و از غور لشکریان را تاب و توان
در چنداد شده روز دیگر صدوپنج سوار از کمان ارزو و در مرود کوه چشید طی طریق که سالک لشکرگاه آمده و شب بچشمه ...
رمضان عباس خان هرات با فوزه جمع از میان شهر فرار کرده از دروازه قندهار بعسکرگاه آمده و در حضرت شاهزاده روی بر خاک نهاد
و از آلایش عصیان پاک گشت و روز بیست و هشتم نیز مراد ... قرالغاج از شهر با کرخنه بعسکرگاه آمده و هم در این روز
بهادرخان و باقرخان با دویست سوار قورخانه در خور حمل داده از دارالارشاد مشهد بعسکرگاه آوردند از این اثنا ولیعهد حسام السلطنه از
پشت مصلی کوچ داده در زیر کارزارگاه فرود شده و شب دیگر با شاهخان بهرام با برخی دیگر قراولان در برابر دروازه خوش سنگر
استوار کردند و حسام السلطنه از زیر کارزارگاه جنبش کرده روز پنجم شوال در چمن کهدستان از پیش روی دروازه خوش سراپرده آراست
کهدستان خان میرپنجه با فوج خوی و فوج برچلو و جمعی از توپچیان وارد اردو شد و پس از چند روز قاسم خان سرتیپ با فوج خمسه
و کریم خان سرهنگ با فوج ترشیزی و محمد خان با فوج نیشابوری و فوج قراداغ در برابر دروازه قندهار سنگر بستند و هم در روز هفتم
و نهم شوال میرمحمد صدیق خان پسر یارمحمد خان با چند تن از بزرگان الکوزای از قندهار رسیده بحضرت حسام السلطنه پیوست

اردو

و روز دیگر قاسم خان سرتیپ لشکر خویش را پیش داده راه با دروازه قندهار نزدیک کرده و گروهی از شهر بدو حمله برده سر بر کوه
و جنگ پیوستند و از طرفین بسیار کس مقتول و مجروح افتادند و چون از سلطان مراد خان فرار کرد در میدان محاربه مقتول گشت
و محمد علی خان سرهنگ نیز از زخم گلوله پای شکسته گردید از آن روز در گذشت و سلطان مراد لشکر دست از جنگ کشیده بر سر عرب روز دیگر
یکشنبه نهم شوال ابو عبدالله غوریان خان هزاره و غلام یوسف کتیب و پانصد سوار هزاره نزد حسام السلطنه آمده با اردو ملحق گشتند
و هفتم جانبین از جنگ دست باز نشستند و در این ایام عطاءالله خان با سوار تیموری از طریق کوه منج طی مسافت کرده وارد اردو
گشت و حسام السلطنه عبدالله خان را بحکومت شافلان فرمان داد و رحمةالله خان و امیر عثمان خان را با لشکری لایق برای فتح غور
مأمور داشتند و سردار عثمانی بستانند را رقم کرده در فتح غور با ایشان پیوسته شود و چون سردار احمد خان چنانکه رقم شد از قلعه چرخ جنگ
فرار کرده بامتحن چوبی و قلعه کاه را سردار عثمانی بستانند او را دیدار کرده و مقرر داشت و پسرش را گروگان و هم در قلعه مقیم
خدمت کند و او چون گرفتار شد لاجرم حسام السلطنه فرمان کرده رحمةالله خان از غوریان کرخه روانه لشکرگاه داده و اگر نه
او را دفع دهد لاجرم رحمةالله خان بخشیتی اجاق امر رسالت سردار احمد خان کرد و او از پذیرفتن امر حکم سر بر تافت و از
قلعهگاه بقلعه نوه شتافت و قلعه لاش متصرف رحمةالله خان در آمد در این وقت خیرالله خان برادر نعمه محمد خان و از جانب
او حکومت فراه داشت کس نزدیک رحمةالله خان فرستاد که اگر بعد از این لشکر میر کوی را بسپارند قلعه فراه را تسلیم
دهم و از بهای کار داران دولت ایران هم رحمةالله خان و امیر عثمان خان چون صواب شمرده در راه اینکه قلعه تکه گشودند
که تا فراه بیست فرسنگ مسافت بیش نیست تا اگر خیرالله خان سخن بصدق کند بعد طریق فراه آورد و لشکر را به مردم خود
لوا ... هشتم ذیقعده لرالاش ... تکه براندند و روز دهم جانب قلعه آمدند محمد خان ... را با چند خانوار افغان
در قلعه تکه جای داشت از قلعه بیرون شده از بهر مبارزت آماده داشت که رحمةالله خان بیست و دوم تن ... پایان ...
بجانب ... آن گشته به دروازه مراجعت داده و برابان نیز از قفا رسیدند و قلعه تکه را حصار دادند و چند تن
را با ... قلعه ... علم بر آن دخیل شدند ... بستند و روز دیگر سه تن از ... بزرگان ... گرفتند افواج آفتاب
سردار عثمانی و از بهر حمایت قلعه ... سپاه ... نزد ... نیز ... بستانند رسید و با لشکریان در فتح تکه
همداستان گشت و چون این سپاه ... ماه توپ بزرگ قلعه ... داده ... بجانب توپ مشغول شدند
و ... برج دروازه ... دیوار ... سر باز ... آن شب ... توپ ... بقلعه ...
در روی کوه ... با ... بالا ... لوله ... از ... جنگ نیز سه تن سرباز و یکتن توپچی کشته گشت ... دیگر لشکر
بیکبار دل بر ... مردم قلعه ... دیگر قوت ... خانه ... و ... برداشتند و ... از برج ... آن جمله
امان طلبیدند سرداران لشکر ... بجای ... امان دادند و ... اسیر ... بعسکرگاه ... و بستانند
و گروه ... با ... گشتند و غلامان ... در قلعه ... باشند ... از بهر ... علف و آذوقه ... بیست ...

ازمردم سردار عثمان را بقلعه مباد قلعه باز گذشتند و از آنسو چون سردار احمدخان فتح قلعه کنگ را شنید دهشت وا هنگ
قلعه نوه خواهند کرد پسر عموی سلطان محمدخان دارالملک خود را بشرط کرده بنزد یکی رحمة الله خان فرستاد تا کسب خدمت
حسام السلطنه نماید از نیرو قرب سردار عثمان محمد امین خان بلوچ خواهر زاده خود را با چهار صد تن سوار نزد رحمة الله خان
باز داشت تا قو طراقی حضرت حسام السلطنه سپارد و او را بکتاب حسام السلطنه روز چهارشنبه ششم ذیقعده شهاب میرزا را
با میرزا نجف خان و حاجی عبدالواحد خان و کلانتر اسفزار و جماعتی سوار فرخان مامور فتح اسفزار ساخت و ایشان قطع
طریق کرده در هنگام غبار اسفزار آمده و جمعی از افغان را بگرفتند آنگاه عبدالواحد خان پسر مختار خان افغان را اسیر
کردند و اموال ایشان را غنیمت بردند میرزا نجف خان و دیگر سپاهیان مراجعت نمودند اما مردم اسفزار میوار
فتح اسفزار دست از جان شستند پشیمان شدند و از خشم حسام السلطنه هراسناک گشتند لاجرم عبدالواحد خان یار محمد خان را که
از جانب سرتیپ عیسی خان حکومت اسفزار داشت ماخوذ داشته دست بسته و مغلولا بدرگاه حسام السلطنه فرستادند
و حاجی عبدالواحد خان را از جانب شاهزاده بحکومت اسفزار برگماشتند اما از آنسوی حسام السلطنه همچنان در محاصره
هرات روز میگذاشت و میرزا محمد قوام الدوله و عبدالله خان سرتیپ و بابا خان سرتیپ با فوج قزوین و چهار
عراده توپ روز جمعه بیست و چهارم شوال از مشهد مقدس راه برده وارد لشکرگاه گشت و بحضرت حسام السلطنه پیوست
در روز بیست و هشتم شوال محمد صدیق خان پسر یار محمد خان بحکم شاهزاده حکومت داشت و محمد جبار خان و نورمحمد خان
ملازم حضرت او شدند و روز پنجم ذیقعده علامرضا خان با بزرگان ... بملازمت حضرت وارد اردو شدند
دراینوقت حسام السلطنه امر محاصره را تشدید داد و ... خان سرتیپ با فوج خوی و ... در برابر دروازه عراق سنگر
محکم راکنده ... روز جمعه هشتم ذیقعده ... رضا خان سرتیپ ... فوج دوم ... و فوج ... عراده توپ
در چمن ... دروازه عراق ... عبدالعلی خان سرتیپ ... فوج قزوین ... سلطان میر شهید بنزدیک ... سنگر
سرتیپ عیسی خان را ... حسام السلطنه ... رکاب
بنزدیک او ... شاهزاده ... خان ... بنزدیک او ...
و ... قوام الدوله ... روز سیزدهم ذیقعده قوام الدوله در برابر
دروازه ... عیسی خان ... در ...
... قوام الدوله ... و همچنان در کار محاصره ... روز ... ذیقعده الله قلی خان میر پنج
... شاهزاده با چهار عراده توپ ... فوج ... سوار مامور نظم اسفزار گشت و با مردم ... اسفزار
... اسفزار ... مردم قلعه را ... اطاعت و انقیاد ...
چند ... اسفزار ... رحمة الله ... خان ... اسفزار شدند ... امر خان ...

الله قلی خان میر پنج
بفتح اسفزار

راه فرار پیش گرفتند ... راه بر ... مسموع ... آن نیرو ... و فرار ... تسلیم ... بجهه ...
و او را ... حسام السلطنه ... آقا خان میر پنج محمد رضا خان
سرتیپ با افواج در سنگر دروازه عراق ... شب هفتم ذیقعده ... از مردم ... عبدالعلی خان
با ... و ... شدند و ... صالح خان ... حکم ... از دروازه ... و برج
شاه ... مردم ... از دروازه ... ساخلو ... روز جمعه ... دوم
ذیقعده محمد آقا ... ... سنگر بر برج شاه ... دیگر قنبر علی خان
... بر برج ... و ... اردو ... ترکمان ... و ... هرات
با مردم ... ترکمان ... در خاطر ... سرتیپ عیسی خان
... مردم هرات ... شاهزاده ... رخصت
... روز بیست و پنجم ذیقعده از دروازه ... بیان شهر ... سرتیپ عیسی خان ... بعد
و وعید ... و ... مرحمت ... در ... جنابان ... عزل ... ده
با ... سرتیپ عیسی خان و بزرگان هرات رقم ... عباس قلی خان ...
ماخوذ گشت ... شاهزاده ... حسام السلطنه ... در ...
هزاره ... پیروان ... میر حسین خان ...
... سام خان ایلخانی را ... محمد رضا خان سرتیپ ... صالح
... دروازه عراق سنگر ... در ... سرتیپ عیسی خان ...
... دروازه عراق ... رشته ... سام خان ایلخانی ...
... حسام السلطنه ... محمد صدیق ... شنبه
... حکومت محمد صدیق خان پسر یار محمد خان ظهیر الدوله ...
... حسام السلطنه ... محمد صدیق خان ... حکومت ...
... عبدالله خان ... الدین خان ... شاهزاده ...
... محمد ابراهیم خان قاجار ... حکومت ... مامور گشت ...
... عبدالله خان ... جمشیدی ... محمد علی خان
... جمشیدی ... دروازه ...
... خان ... فوج ...

فرار کردن خواتین افغان
از هرات و مخاصمه ایشان
با قراولان سپاه

تا به بنگاه سپاه گریزنده پیش قراولان فوج سر رفته و [illegible] را دیدار کردند و تفنگ چند بر ایشان بگشادند و مردم [illegible]
را بر سر ایشان [illegible] و [illegible] بر ایشان ایراد و بجانب دستگیر کردند و [illegible] از میان قراولان فرار کرد تا نهر انجیل
عنان کشیده و چون خود را به نهر انجیل رسانید [illegible] صدر به سوار [illegible] شاهسون را در کنار نهر جنگ طلایه
لشکر بود با ایشان دوچار شد و [illegible] در آمد و دسته‌ای از مردم جمشیدی را بکشتند و [illegible] با خود بردند
افغانان [illegible] بجا [illegible] که آن گشته شد [illegible] در لشکرگاه پراکنده شده و از مردم شاهسون [illegible] نیز جائی برسید
[illegible] و [illegible] شاهسون [illegible] سر [illegible] از ایشان [illegible]
[illegible] و مردم [illegible] از میانه اللهقلی خان [illegible] بیرون برد و [illegible]
[illegible] جمشیدی [illegible] از راه [illegible] از آن [illegible] و [illegible] روز [illegible]
بحضرت شاهزاده پیوسته و [illegible] خبر این [illegible] کار مردم [illegible] از [illegible]
[illegible] مردم [illegible] از شهر [illegible] حضرت شاهزاده [illegible]
[illegible] از [illegible] لشکر [illegible] تباه کرد
و [illegible] هرات [illegible] درب [illegible]
نشد شاهزاده [illegible] و [illegible] ایشان [illegible] و جماعت و محال هرات پراکنده شدند

خشم گرفتن شاهنشاه ایران بر حسام السلطنه و سران سپاه بجهت طول مدت محاصره هرات

چون کار محاصره هرات به دراز کشید نیران غضب شاهنشاه عجم افروخته شد و [illegible] این لشکر را [illegible]
[illegible] و [illegible] شاهزاده [illegible] جنگ [illegible] و در کار [illegible] خصم [illegible]
[illegible] هرات [illegible] قصه [illegible] و [illegible] حسام السلطنه
[illegible] به بقعه هرات [illegible] مبارکات گسترده [illegible]
[illegible] هرات [illegible] لشکر دیگر
[illegible] و [illegible] کنند و [illegible]
[illegible] جناب اشرف صدر اعظم [illegible] خشم [illegible] سپاه و بزرگان [illegible]
[illegible] هرات [illegible] خراسان [illegible] آن [illegible]
[illegible] سلاطین متقدم [illegible]
[illegible] هرات [illegible] خویش [illegible]
[illegible] شاهنشاه [illegible] جهان [illegible] نادرشاه [illegible]

نیمه جانو

نیمه جانو [illegible] هرات [illegible] عقاب و عتاب
[illegible] از [illegible] حضرت [illegible] و [illegible] هرات [illegible]
شاهنشاه ایران [illegible] کلمات صدر اعظم [illegible] زلال [illegible]
[illegible] وزیر دانا [illegible] و جهان [illegible]
[illegible] شاه [illegible] و [illegible] رای
و [illegible] مردم [illegible] و [illegible]
[illegible] از [illegible] مردم [illegible]
ملک و [illegible] هرات [illegible] کار خویش [illegible] سپاه [illegible] نخستین
حفظ [illegible] هرات [illegible]
از [illegible] زن و فرزند [illegible]
[illegible] دوزخ [illegible]
و [illegible] مراد
خویش [illegible] هرات [illegible] خویش [illegible]
[illegible] صدر
اعظم را از میان مردم ایران [illegible] صدارت [illegible] ملک [illegible]
[illegible] و [illegible] از دل
[illegible] هرات [illegible] دولت [illegible]
[illegible] ملک ایران [illegible]
[illegible] هرات [illegible] صدر اعظم [illegible]
[illegible] خشم [illegible]
[illegible] حسام السلطنه [illegible] لشکر [illegible]
[illegible] هرات [illegible]
هرات [illegible] هرات [illegible] خواهد
[illegible] شاهزاده [illegible]
[illegible] هرات [illegible] مشهد مقدس [illegible]

تدبیر جناب صدر اعظم در فتح هرات

واعادی محمد قورخانه گشت چنین با بوجی ترتیب شیخ جام رسیده جماعتی از ترکمانان بر خیس در انتظار فرصت میبردند تا بقورخانه
و عملجات آن حمله کنند وقت را غنیمت دانسته پس از آن وقت قورخانه را از اردوی ترتیب عبور میدادند ترکمانان حیلتی
اندیشیده بآواز معهود از پس بعضی تپه ارسلان از بعد آنکه سربازان بتعاقب عده ایشان ترکیبه دلیر بودند و از قفای ایشان تاخته
از قورخانه عبور خواستند الحاصل از کمین بیایند و قورخانه را بربایند اما سربازان ایران و اتوجه قوانین جنگ و پرورده قواعد
نظام ایشان را وقعی ننهاده و بجای روش و آیین [illegible] علی مساف همی کوبند ترکمانان چون دیدند این حیلت و سلیت و میل
معقود نشد از کمینگاه بیرون جهیدند و بیکره بر قورخانه حمله آور شدند چون یک راه نزدیک بود لشکر شیپور زدند و توپچیان
توپها بقورخانه بگردانند و از یک توپ و نفیر شیپور دو گروه انجامید علامت حضور گرو بود و یک پشت با جنگ داور
ازقضا هم در زمان جنگ برچیز خان چهار روز و دو ساعت عام الحظه ابجاتی از [illegible] برای حفظ و حمل قورخانه مامور بود از لشکرگاه
هرات رسیده و با ایشان پیوسته شد پس اکنون خاطر قطع طریق کرد و از جمله ششم ذیحجه وارد لشکرگاه شده بمراد و دو بختیاری صحیح خان
ادراک حضرت حسام السلطنه کرد و از گردهای سپاه را انجمن ساخت و قصه غضب پادشاه و شکایت صدر اعظم را باز نمود و کلمات
صدر اعظم را در فتح هرات بر زبان دل نقصان ها داشت بزرگان لشکر را از غضب پادشاه احوال و مردم تمام چون لازم است که در زیادت
از پیر امالگی اینکه ... از دم زده و کلی نیکی آمده ... حسینخان سرتیپ گروسی و ابراهیم خان سرتیپ و عبدالله خان سرتیپ
و خانبابا خان سرتیپ و پرویز خان سرتیپ و محمد علی خان سرتیپ و پاشا خان سرتیپ و قاسم خان سرتیپ و یوسف خان سرهنگ و کریم خان
سرهنگ و اسکندر خان سرهنگ و محمد صالح خان سرکرده و از دیگر محمد صادق خان مقدم و احمد خان سرکرده فوج قیلی و دیگر ابی المالکین
ایشان که موقوف شوند و بعدت و بعد پیمان عزایف اللطف کنند خط و خاتم برزنند و برون نیامده در وقت شهر هرات سال
... و ازوه فتح بر زبانه و هرگی باز اطاعت خویش شناخته با عداد کار پرداختند و روز دیگر محمد عمر خان پسر کهندل خان از قندهار
باشوار گرفته بود وارد لشکرگاه شد و حسام السلطنه او را بنوازیده و با خط خشت عادت دیگر از آن روز دیگر محمد ابراهیم خان
قاجار بسلار و حکومت کوه غیر ارداشت با خلیه آن اراضی حاضر داشته حکومت آن سامان اصرار نمود ابراهیم خان جمشیدی تفویض فرمود و روز پانزدهم
ذیحجه یازدهم محمد خان ظهیرالدوله بفرمان خود و با دیگران از قندهار رسیده و بلشکرگاه درآمد حسام السلطنه ایشان را مالی جزا احسان
و مورد نوازش و نوازش فرمود و هم در هفتم روز اشتم ... از ایرانیان هرات قرار گرفته بلشکرگاه پیوسته و روز پنجشنبه نوزدهم ذیحجه
حسام السلطنه بر نور تبادر خان ومحتی از ایران شاهزاده محمد یوسف و شاهزاده محمد رضا و خان شیخ خان بلا از زرشته بمشهد مقدس
گسیل داشت خود هم ... از آن ترکمانان محافظ و مدارا باشند و حکومت بلد اسفزار را بمحمد عمر خان تفویض داشته و قنبر علیخان سر
... فنداره را مامور بود با اتفاق او روانه فرمود و در این ایام چنان اتفاق افتاد که جمعی از سواران افغان در کنار اسفزار در دیوار شهر
... بحمله بیرون جستند و روز ملا حسن و ... افغانی را با خیره داده ... در این جنگ میرنظر علی خان ... دیگر
مقتول شد و چون از این پیش انجام کار محمد عمر خان و قنبر علی خان را رقم زدیم هم اکنون مکرر نخواهیم پرداخت بالجمله روز جمعه بیستم ذیحجه

اقا محمد علی

اقا محمد کاجی ار قدیم سرتیپ حسین خان بنشکر با پاشا خان سرتیپ در امامزاده ... حسین خان بود در کار مصالحت بتوسط او مرور و نفوذ فرست شاهزاده
داشت و همچنان از درست و چهار ... ابوالحسن تاجرباشی بلشکرگاه در آمد و از جانب حسین خان ... تا یقین از هیئت ایرانیان
نزدیک او شده محلی او را ... دارد و حرفی زبانه باشد و حاصل آن ... مصالحت ... شاهزاده ... تا میر حیدر خان ...
با اتفاق او طریق شهر بند هرات گرفت سرتیپ حسین خان مقدم او را مبارک داشت و کشش فی امروز از این جوش و جوشش ... و کنی
باشند اگر حسام السلطنه هرات ... هرات از تعدی بر دارد و این حرب را از میان برداشت ... لشکر را از کنار هرات ... تا بعد از این که چه
و در ... خان اهالی را از قرار خان کنند تا با ... بوار ... شهر در آمد ... در تا ... از ... و بسیطی ...
شرط گروگان نزد او گسیل داریم و اطاعت شاهنشاه ایران ... ... بیدان فرض لازم و این سخنان جنین آنچه کوزه بزرگ
بعد از خاطر حسام السلطنه رقم کنند

درآمدن سپاه ایران درباره برج شهر هرات و مجادله مردم شهر با ایشان

امیر جنگان افغانی هرات ... صوت ... ایران ... ... از شهر بند هرات ... آمد ... تیمور ... چنانچه مرقوم افتاد
در وقت ... دیکر سه ... سرتیپ و میرزا محمد خان مستوفی هرات و جماعتی از مردم شهر خاصه ... زبانان ... شیر
شیعه مذهب ... مواضعه نهاد ... کنند لشکر ایران ... شهر درآورند ... را با حسام السلطنه و قوام الدوله و ... اتفاق
و عیسی خان بود ... مکتوف داشت ... این سرور ... و ... ... این امر را بعمر و جمعه بیست و هشتم ذیحجه
معلق داشته چه از ... افغانی بمسجد جامع شهر در آمده تقویم نماز جماعت کنند و در ... وباره ... شود ... در
اشاره و در شب جمعه بیست و هشتم حسین خان ... سرگردان لشکر ... در ... شاهزاده محمد ... ... حضرت
... در لشکر خویش ... تا ... فرمان ... حسینخان سرتیپ و محمد ... خان سرتیپ ... آمده ... و
... در ... فرمان افواج خود را ... جنگ ... پس از ... و ... در لشکر ... سرتیپ ... حکم
باشند ... اعداد کار ... سپیده دم در لشکر ... شده ... و ... کار ... در آن وقت ... خان
افغانی و میر عیسی خان و جمعی از مردم هرات ... ... از قرار ... در کنار ... با ... ... جار ... جنین ...
از زوال آفتاب بسر رسید ... افغانی ... در جامع ... جمع شده ... حیدر ... سرتیپ و میرزا محمد خان مستوفی با جماعتی از مردم ... برج
خواجه عبدالله ... که در ... طریق لشکر ایران ... گشته ... افغانی ... در ... قصیر ...
برای ... ... و ... را ... ... برج خواجه عبدالله ... برافراشته
... لشکر ایران ... ... و ... ... افغانی ... میر عیسی خان با مردم ... جنبش کرده
... شهر ... کردند ... حسینخان ... جنین ... لشکریان ... برج خواجه عبدالله ... از
... و ... ... آمده ... محمد رضا خان ... ... آنکه از ... دلها

[illegible]

فرار محمود سلطان از ایج و آمدن به هرات بلشکرگاه

[illegible]

[illegible]

بیان ورود ... در فتح هرات

[illegible]

زبان میرزا و عموزادگان مسند دار ممالک است تیزا بر پا خیزد این که توانا شده و از هشیار خویش بر هم شمشیر و خنجر زده و دو دوات و
و تنگ انداخته جان فدا کرده از هلاکت المحه این لشکر را هم بیان بر دم شمشیر در بر هم قلعه حصار و قلاع ارجاع
جستجو کرده آن ملک جزایر گرفته بختیاری باز و دو کرد لشکر را با جمع و الات حرب و ادوات حرب باید داد
و لکن با خوف و رجا و بیم و امید است که او را چه دهند و جواب آن لشکر چنین دهند و از ظفر و فتح نه بیکدل شمرده ایم
و اگر فرار کنند نه لنگر کشته شوند چون مرد لشکر یقین دانست که جز کشتن چاره نیست هر گاه از جنگ روی بگرداند
زیرا که در پوزش بردن و حمله افکندن گمان کشته شدن است و در گریختن نیز یقین است و هر گز مرد عاقل گمان
بر یقین اختیار نکند و تنگ لشکر او را چنین عقیده است قرار کنند تو که حسام السلطنه ای ایران را باز دو بیم توان گفتن و نه با مردان
بعقب نشستن کار او در هر کدام بیم و امید مرد دهان آن جان عزیز را عرضه شمشیر تیز خواهند داشت و هر ایوان ده و پلو بیان
زنده خواهند داشت با اینکه ملک الملوک عجم چند است مشهور بود تو کرده و اگر حامیان صاحب در کار مختلف است مجبور کسند
نمودن آیا تو را اعتبار است که حکم میرزا دار کبیر را منصب نیستانی را بانیه چرا چنین نیست الغیب بود و در نرم پیشانی و ضعیف بر
در فتح هرات و فتح ملاحظه است که مواظبت خیر حسام السلطنه در جواب کلمات صدر اعظم در هر حکم بر آن بلکه
العام اکنون دولت و از جنبه قوت است از کهان سپاه چون این شنیده با اتفاق کشتند و از امروز تا چهارده
محرم است اگر تا پانزده روز از این حصار گشادیم و این کار بر وفق خواهیم داد و از خوف و خطر بدیشان از او خواهیم داشت
این تکلیف را از جهت گرفتن ... بعلاوه کار ... محمد رضا خان ... و ابوالفتح خان ...
در برابر برج ... خندق ...
... در روز بیست و نهم محرم ...
با ... لشکرگاه ... شاهزاده ... روز دیگر
... خان ... سید ... کار
... سپاه ... برادر ...
شهر ... خواجه عبدالله انصاری ...
... امامزاده ... دروازه قندهار ... شهر لشکرگاه
... دوم ... صفر ...
... افغانیان ...
... عرضه هلاک ... روز دیگر ...
... خندق ... افغانیان ...

سنگر کوشید و برآمدن در محاصره هرات

در ترتیب ... و لشکر ... شجاعت ... روز جمعه پنجم ... افغانیان چندین کوه
بجانب ... کلاه ... نفر ... قصد ... بسته ... و مردان افغان نفس
کعبه ... ساعتی ... دل ... برادر ... خویش ... چند قبضه تفنگ
... قرار ... شاهزاده ... اوزن ... کوه
و روز دیگر ... دروازه قندهار ... پیغام ... هرات ... مردان ...
... شهزاده ... محمد اسلم خان اخوند زاده ... هرات ...
رخصت ... عیسی خان ... کارداران هرات ... شیر ...
... رسیده ... فرزند ... شاهزاده ...
هشتم محرم ... عیسی خان ... شاهانه ... سپردن
هرات ... عیسی خان ... برج ... ارگ ... افغانان ...
... حسام السلطنه ... لشکر ... شهر ...
... عیسی خان ... هرات ... شاهزاده ... نواده ...
... عیسی خان ... حسام السلطنه ...
... عیسی خان ... سید ...
... قوام الدوله ... سر ... ارگ ...
... عیسی خان ... روز چهارم محرم ... ریختند ...
... محمد خان ... لشکرگاه ... شاهزاده
... شهر ...

انجمن شدن سران سپاه و برابر داشتن احکام شاهنشاه و صحیفه کلمات جناب صدر اعظم در فتح هرات

چون مدت توقف ... هرات ... روز چهارم محرم ... حسام السلطنه
... سپاه ... شاهزاده ... جناب اشرف صدر اعظم
... صلابت ... جلالت ...
کردن ... بزرگان سپاه ... در فتح
روز ... کار هرات ... صدر اعظم ... مردمان جبال
... سلطنت ... مردان ...

بیرون جستند و سه تن سرباز را با زخم گلوله پست کردند و دوری برنیامد که از جنگ بازنشستند و عبدالمجید خان سرتیپ نیز در میان
سنگر زخم گلوله جراحتی یافت و چهارم صفر جماعتی از افغانان لشکر با پاشاخان حمله برده افواج او را از پیش از
آنجا که درآمده جنگ بپیوستند و گروهی را مقتول ساخته هزیمت دادند و جمعی اسیر کردند و شاهزاده فرمان کرد تا اسیران را
بر دار کشند و روز دیگر اسکندرخان ارسلنگ جمعی را قریب خندق بدر برد و حکم داد تا سرابان خیابان و شستان
کشته مردم لشکر چون از مردم فقیر بر بریدستان در برده بار دیگر بازگشته کوفتند و تنی چند را ورده بگرفتند و سر بازرسی
هلاک جستند و از جانب دیگر پنجم صفر افغانان با شمشیر کشیده سپاه آنجا حمله دادند سربازان تفنگ بکشادند و او ح
از ایشان مقتول ساختند و دیگر باره هزیمت کردند و روز پنجم صفر کوتوزیان و انبه کردن ... لشکریان با گلوله
بزرآوردند و نیمه را بگشودند مردم شهر را بانگ بلند و استوار ... لشکر ایران در قوت ثبات باز مغلوب باز کرده
خوانده شد و روز دیگر هنگام زوال آفتاب صد مرد مرد افغان ساخته طرد و بر در دروازه خوش پدید شد
در کوچه های فصیل درآمدند و پانصد تن از ایشان با شمشیر کشیده لشکر پاشاخان سرتیپ حمله بردند و جنگ بزرگ پیوسته
داشته مردم پاشاخان تنگ بکوشیدند و هم از کوشش و کشش فراوان افغانان را از پیش برداشتند و بسیار کس مقتول گشت
و در هفتم صفر مردم شهر امداد کارکرده بار دیگر فوج زنبورکچی خیر که بجنگ درآمدند و جنگ در آنجا جستند و پیست تن
سرباز را مقتول و دستگیر ساختند و چهار روز از مکان رفت و نیز از آن بگذشت سرتیپ یاسین افغانی از دروازه خوش
فرار کرده بلشکر پاشاخان پناهنده گشت و روز دیگر خان بابا خان سرتیپ زیر کلاه برج مردم شهر نقبی در برده آتش بزد
و ده تن از افغانان را معرض هلاک و دمار درآورد و روز چهاردهم صفر مردم شهر بزیر سنگر فوج ارومی نقب زدند
فوج ارومی بزیر برج خیابان نیز نقب درمیبردند ناگاه هر دو نقب بر یکدیگر پیوسته شد و در آن وقت از نقب جوانی را
آتش اندرزده دیار لشکر کشتی گرفتند و مردان سپاه نیز سخت بکوشیدند تا افغانان بهم برفتند و لشکر جابجا بود هم
بخ بکوار و صفای لشکر باشنکر همه را پراکنده و هم دریغ از وزن سه هزار حمل شتر علوفه و آذوقه و سیورسات
از مشهد مقدس بلشکرگاه درآوردند و سه روز دیگر لشکریان را آنچه باید دادند و هم در این وقت مسیو جبار الهندی قیم
بعضی خدمات هر کرو منصب ... افتخار یافت و فراموز خان ... وریر را با فرهندی ... داشت

رسیدن شاهزاده محمد یوسف افغانی بدرگاه شاهنشاه ایران و نجات ایشان او از فتک شغاف جناب صدر اعظم

این هنگام که آن قوم از شهر و سلطان مراد میرزا حسام السلطنه شاهزاده محمد یوسف افغانی را روانه مشهد مقدس داشت و فرمان کرد
تا او را در بار شهریار با نامدار کوچ دهند و در حسب حکم او را داشت و مردان لشکر حضرت دارالخلافه آورده و روز چهارشنبه
دو هفته تا روز ششم شهر صفر روز عید میلاد شاهنشاه عجم است برسید جناب اشرف صدر اعظم این روز
مبارک را در کاف مراد و مرام و سلیت داشت و در شب عید شاهنشاهی شاهزاده محمد یوسف را عریضه ای نگاشت

ملاقات

ملاقات داشت و آنکه حضور شاهنشاه باشد اگرچه مسئول صدر اعظم در حضرت شاهنشاه عجم همیشه قرین اجابت و قبول است
لکن چون شاهزاده محمد یوسف در طریق طغیان و عصیان جرمی بکمال داشت و در قتل سعید محمدخان برادر خواهر او و دیگر میکنی
با مکارم و فرمان او رعایت مروت و انسانیت نکرد و دوام در هرات فرمانگذار بود بر طاقت خویش خاتم جبار
برد و سلطنت ایران را پای حشمت نوشت شاهنشاه از قبول شفاعت صدر اعظم اکراه بود و ارکان جناب صدر اعظم
چند عریضه از پیام ملاقات و تزیین غضب شاهانه را الحشر فرونشانده بجمله از دیگر روز در سیلاق خاندان بساط عید
گسترده شد و شاهنشاه تمیمدار بر ارکان سلطنت جا گرفت و شاهزادگان و بزرگان و مقربان درگاه و بزرگان سپاه در جایگاه
پایه بدین چنان مشخص شد فرمان رفت تا فراشان از خیمه شاهزاده محمد یوسف را درآوردند و در پای چال سیاست باز داشتند
پادشاه قهرمان او را مخاطب داشت و فرمود که ما ترا در زمره چاکران خویش بر داشتیم و با منصب بلند و دولت عیش مر آنیم
و روزگار بجوانمردی در کار تو گویم تا ترا اظهار کردند بلکه ... و بحکومت ... و ... همه مال خود ... برداشت چرا ...
ترا از کوه ... داد ... ریحت کار ... خوش شهر هرات ... آمد ... سعید محمدخان ظهیرالدوله را ... درآوردی
و ... دولت ... بر او ... و رعایت حرمت و حشمت او نکردی شاهزاده محمد یوسف بعرض رسانید و مرا در حق ظهیرالدوله
جرمی و گناهی عارض نشد زیرا که او خائن پادشاه و در آستانه درگاه بود با خانان خیوق در ساخت و ... تا ... لشکر
تحت فرمان او را بپاسداری خیوق ... ... ایلات را و مرا بر او دست داد تا بگیرد از پای درآوردم شاهنشاه
فرمود تو تخت ... ... کردی از سپاه منصور ... رسید را بر ... بعد از لشکر سلطنت شاهزاده محمدخان را از خود
برداشتی چه شد و چنین لشکرها برسید و ما برد را بی تهدید ... و گروهی قشون به امر خوری الافاغنه طریق چاکری بخوانند
و لوای مخالفت برافراشتی شاهزاده محمد یوسف معروض داشت که با خوانین ... و ... بعضی از کارداران انگلیس بزرگان
افغان همداستان شده ... و ... مخالفت دولت ایران ... گو اقرار و مخالفت او خشم شاهنشاه را جنبش داد و در حضار
مبارک خود دیگر کوتاه گشت جناب اشرف صدر اعظم مستمع ... و ... شاهزاده محمد یوسف را در
دامان کرم گرفت ... تا ... زمین خدمت ببوسید و عفو جرم او را خواستار آمد و در الحاح آرزو الحاح
فراوان نمود تا حلم گران سنگ پادشاهانه بر غضب جانسوز استیلا داد شاهزاده محمد یوسف را از قتل بلا
برهانید و او را از پیشگاه حضور سلطنت باز آورد و همچنان در وجه او اجری و رسوم مقرر کرد

غلبه سپاه منصور بقوت محاصره و یورش بشهر هرات و فتح آن بلده بدست ایشان

چون خاطر شاهنشاه عجم و ... جناب اشرف صدر اعظم آسوده شد تا روز در لشکرگاه هرات ... سپاهیان حسام السلطنه و مردان سپاه شهر
در امر محاصره و فتح قلعه سخت کوشش آمدند و لشکریان خطوط متواز به پیش راندند و از سنگری بسنگری کنده هر کوچه
به یک ذرع عمق و سه ذرع عرض همی داشت و در کنار رامخ خندق عبور شد و دیوار بر ارتفاع فراهم کشیده بود چار

باف صد ذرع برج [illegible] بنیان نمودند و بر دیوارها [illegible] مشغول شدند و پس دیوار را از روی خندق انباشته نمودند
و [illegible] چهار [illegible] بمقدم [illegible] را در این خطوط [illegible] برداشتند چنانکه بعضی [illegible] دخول
[illegible] شهر [illegible] چنانکه [illegible] محال هرات [illegible] برکشیدند [illegible] از برای [illegible]
[illegible] لشکرهای [illegible] شاهزاده [illegible] پرداخته [illegible] القصه سپاهیان
از [illegible] پرداخته [illegible] تا [illegible] بقلعه شهر [illegible]
[illegible] بنیان [illegible] دیوار [illegible] پرداخته [illegible] از زمین
[illegible] تا [illegible] خندق برسیده و دیگر باره [illegible] نمودند و [illegible] قبه مقبره
امامزاده سلطان [illegible] فوج [illegible] افغان
بپرداخته [illegible] قبه [illegible] شهر [illegible] و دیگر فوج [illegible] خواجه عبد الله [illegible]
گرفت [illegible] در میان دروازه عراق [illegible] خاکستر [illegible] و در آنجا بکنار خندق رسید و کار بر
افغانان صعب [illegible] چنانکه هر روز چند تن از شهر [illegible] لشکرگاه [illegible] سلطان احمد خان نیز روز
شنبه یازدهم صفر [illegible] هرات آمده بخدمت حسام السلطنه پیوست و شب چهارشنبه [illegible] مردم شهر [illegible]
[illegible] شهر [illegible]
[illegible] سرتیپ عیسی خان [illegible]
[illegible]
[illegible] حسام السلطنه [illegible]
[illegible]
[illegible] سرتیپ عیسی خان [illegible]
[illegible] شاهزاده [illegible]
[illegible] سرتیپ عیسی خان [illegible]
[illegible] حسام السلطنه [illegible] ایلخانی [illegible] شهر هرات [illegible]
و عیسی خان [illegible] شاهنشاه [illegible] تسلیم [illegible]
[illegible] سرتیپ عیسی خان [illegible] شهر [illegible]
[illegible] لشکرگاه [illegible]
[illegible] سرتیپ عیسی خان

آمدن سرتیپ عیسی خان از شهر هرات بخدمت حسام السلطنه

شهزاده

[illegible] ایلخانی [illegible] شاهزاده [illegible]
[illegible] ضبط هرات [illegible]
[illegible] ایلخانی [illegible] هرات [illegible]
حسام السلطنه [illegible] شاهزاده [illegible] حسین خان
سرتیپ [illegible] شهر هرات [illegible]
[illegible] حسین خان سرتیپ [illegible] حسام السلطنه
[illegible] لشکرگاه [illegible] شهر [illegible]
[illegible] ایلخانی [illegible] سرتیپ عیسی خان [illegible] تسلیم شهر [illegible]
[illegible] حافظ
[illegible] هرات [illegible] شاهزاده [illegible]
[illegible] حسام السلطنه [illegible] ضبط [illegible]
[illegible] شاهزاده [illegible]

در آمدن شاهزاده حسام السلطنه بشهر هرات

[illegible] حسام السلطنه [illegible] لشکرگاه [illegible] روز جمعه غره ربیع الاول
[illegible] وفور
[illegible]
[illegible] شاهزاده [illegible] شهر [illegible]
[illegible] ایلخانی [illegible] سرتیپ عیسی خان [illegible]
[illegible] شهر [illegible]
[illegible] هرات [illegible]
[illegible]
[illegible] هرات [illegible]
شاهنشاه [illegible] هرات [illegible]
[illegible] شاهزاده [illegible]
[illegible] شاهزاده [illegible] حسام السلطنه [illegible]
[illegible] امارت

خویش سلام داده و هم در آن انجمن خطبه بنام نامی شهریار با اقتدار تقریر گشت و قصیده [illegible] هرات تهنیت
گو بود انشاد رفت حسام السلطنه از قبل کارداران هرات مردمان را بخلعت [illegible] و [illegible] انگیز [illegible]
فتح و تسخیر [illegible] شاه و [illegible] خاطر [illegible] تشریف خلاع گرانبها مسرور داشت

انفاذ داشتن حسام السلطنه عریضه و دنانیر مسکوکه دار الضرب هرات را بدرگاه شاهنشاه ایران

چون روز شنبه بیست و نهم شهر صفر [illegible] هرات [illegible] حسین خان [illegible] لشکرگاه آمد [illegible] شاهزاده حسام السلطنه بعد از [illegible] در
تسخیر و فتح هرات [illegible] عریضه [illegible] و جناب [illegible] صدر اعظم را نیز [illegible] جداگانه [illegible] عریضه
ارادت [illegible] از نظر پادشاه [illegible] خاطر مبارک [illegible] تسخیر فتح هرات [illegible]
[illegible] انفاذ حضرت [illegible] ربیع الاول [illegible] هرات [illegible] حکم داد [illegible]
[illegible] بنام شاهنشاه در دار الضرب [illegible] بدرگاه شاهنشاه
[illegible] شاهزاده [illegible]
[illegible] اگر [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] عریضه [illegible] دار الضرب هرات بنام [illegible]
[illegible] هرات
[illegible] ربیع الاول [illegible] طهران رسید [illegible]
[illegible] هرات [illegible]
[illegible] هرات [illegible]
حضرت [illegible] ربیع الاول [illegible] سلطنت [illegible]
فرمایند [illegible] هرات [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] هرات [illegible]
[illegible] شاهزاده [illegible] هرات [illegible]
[illegible] شاهنشاه [illegible]

خاطر مبارک را

خاطر مبارک را [illegible] هرات [illegible] فتح را [illegible] هرات [illegible] دارد
[illegible] ربیع الاول [illegible] صبح [illegible]
[illegible] صدر اعظم [illegible]
[illegible] صدر اعظم [illegible]
[illegible] اعظم [illegible]
[illegible] مبارک [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] هرات [illegible]
[illegible]
[illegible] صدر اعظم [illegible]
[illegible] شاهزادگان [illegible]
[illegible] سلطنت [illegible]
[illegible] مبارک [illegible]
[illegible] صدر اعظم [illegible]
[illegible]
[illegible] صدر اعظم [illegible]
[illegible] صدر اعظم [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]

رشته و تقسیم قدرت حضرت الهی بود بر شاهزاده [illegible] نوشته اند و در این [illegible] جز نام [illegible] تحفه
چنانکه روز ولادت امیرالمؤمنین علیه السلام در ایران زمین عید بزرگ شمارند و در [illegible] داشت [illegible] هرات توسط
[illegible] تمثال مبارک آن حضرت علیه السلام از دیرباز در خزانه ایران منضبط بود
و [illegible] تمثال [illegible] شباهت و شمایل مصور [illegible]
و به جواهر [illegible] مرصع داشته و [illegible] بسته تا آن تمثال همایون را [illegible] مبارک [illegible] صدراعظم [illegible]
شده و در انجام این امر گستردن جشن شاهوار [illegible] بود و [illegible]
[illegible] ستاره شناسان [illegible] در روز چهارشنبه بیست و هفتم ربیع الاول در دار السلطنه مجلس [illegible] آراسته که [illegible] علمای
و ارکان دولت و [illegible] و صاحبان مناصب عظام و غیر عظام را دعوت نمود و بانواع خورش و خوردنی صغیر و کبیر را متنعم داشت
الحاصل [illegible] بحضور شاهنشاه [illegible] علما و ارکان دولت در ایوان [illegible] سلطنت حاضر گشته و گروه گروه مردمان در عرصه
فسیح دار السلطنه رده بر رده صف بسته [illegible] صدراعظم تمثال مبارک [illegible] در طبق مرصع نهاده [illegible]
[illegible] شاهنشاه [illegible] تمثال مبارک را از فراز ایوان بزیر آمده [illegible] صدراعظم و شیخ [illegible]
جماعت [illegible] در میان علما [illegible] تمثال مبارک را [illegible] ایوان مسعود کرده در
[illegible] امیرالمؤمنین علی علیه السلام [illegible]
شاهنشاه [illegible] صدراعظم [illegible] از حضرت [illegible] مستحق
[illegible] تمثال [illegible] امیرالمؤمنین [illegible]
[illegible]
مبارک [illegible] صدراعظم [illegible]
[illegible] صدراعظم [illegible] شاهنشاه [illegible]
[illegible] ایران [illegible]
سلطان [illegible] شاهنشاه
[illegible] در ایوان [illegible]
از [illegible] صدراعظم [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] و در هر [illegible] مراجعت کردند و دوام

و نهضت شاهزاده [illegible] از نظرات کواکب [illegible] میرزا سعید خان وزیر دول
خارجه بود [illegible] صدراعظم [illegible] شاهنشاه [illegible]
داشت [illegible] هرات [illegible] میرزا محمد [illegible]
دبیر الملک [illegible] مرتبه اول [illegible] میرزا محمد خان [illegible]
[illegible] وزارت خارجه [illegible]
شیخ عبدالحسین مجتهد [illegible] ابا عبدالله الحسین علیه السلام روانه بود شاهنشاه ایران ده هزار تومان زر
مسکوک [illegible] روضات مبارکه [illegible] ده هزار تومان دیگر [illegible]
[illegible] شیخ عبدالحسین [illegible]
مرجع [illegible] امیرالمؤمنین علی علیه السلام [illegible] ارض مقدسه نجف اشرف
در دار السلام بغداد [illegible] ایران [illegible] شیخ مرتضی [illegible] مجتهدین [illegible]
باتفاق [illegible] شیخ مرتضی [illegible]
[illegible] شاهنشاه [illegible] صدراعظم [illegible]
داشت [illegible]
[illegible]
[illegible] صدراعظم [illegible] شاهنشاه [illegible]
[illegible] ترتیب مجلس ضیافت کرده بود ترتیب کرد

ذکر [illegible] امیرالمؤمنین علیه السلام [illegible] شاهنشاه ایران [illegible] هرات [illegible]

از آن پس [illegible] هرات [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] ایران [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] شاهنشاه [illegible] امیرالمؤمنین [illegible] علیه الصلوة والسلام

ازشه

[illegible]

دولت جاوید پادشاه را بر فتح هرات ... اردوگاه ... آنکه خواستار آمده بود ... جلال الدوله ... [illegible]

نظم شهر هرات بدست شاهزاده حسام السلطنه و تفویض ... [illegible]

اکنون سخن هرات باز گوییم ... آن حسام السلطنه نظم شهر هرات ... [illegible]
در حضرت ... [illegible]
... [illegible]

[illegible]

آمدن ترکمانان بقصد غارت سرحد خراسان و محاربه لشکریان با ایشان

در این ایام ... لشکر ایران در کار هرات بود ترکمانان ... [illegible]
... [illegible]

[illegible]

پیاده از ترکمان کشته شد و در این جنگ [illegible] شاهسون [illegible] گشت و صد تن هزاره و پانصد تن [illegible] خوانین ایشان اسیر شده [illegible]
مردم با اطفال هزاره را [illegible] بعد از [illegible] روز [illegible]
عضد الملک [illegible] علیه الصلوة والسلام [illegible] سوار [illegible] از ترکمانان بقصد غارت مشهد [illegible]
کمر استوار کرده [illegible] عضد الملک [illegible] توپ [illegible]
و خاطر مشهد [illegible] ربیع الثانی [illegible] حاکم [illegible] هزار سوار از
هرات رسید [illegible] ترکمان [illegible]
واجب [illegible] ترکمانان [illegible]
باستقبال [illegible] ترکمانان [illegible]
[illegible] هرات [illegible] نمودند

خلعت فرستادن و عطیت کردن شاهنشاه ایران عساکر منصوره [illegible] هرات را

چون [illegible] فتح هرات [illegible] سپاه [illegible] هرات [illegible]
درگاه [illegible] دولت [illegible]
صدراعظم شاهنشاه [illegible]
[illegible] هرات [illegible]
[illegible] السلطنه [illegible]
[illegible] قوام الدوله [illegible] شجاع الدوله [illegible]
گرانبها [illegible] عضد الملک [illegible]
[illegible] خان [illegible] خان [illegible] خان [illegible]
[illegible] خان [illegible] خان [illegible]
[illegible] خان [illegible]
[illegible] خان [illegible]
[illegible] حضرت شاهنشاه [illegible]
[illegible] هزار [illegible]
[illegible] خان [illegible] خان [illegible]
[illegible] خان [illegible] خان [illegible]
[illegible] خان [illegible] خان [illegible]
[illegible] خان [illegible]

گرانبها

گرانبها [illegible] حسن بیک [illegible] منصب [illegible] پادشاه
کریم [illegible] هرات [illegible] خان [illegible] خان [illegible] محمد خان
[illegible] خان [illegible] میرزا [illegible]
محمد [illegible] میرزا [illegible] حیدر قلی خان
[illegible] ترکمان [illegible] ابوالحسن [illegible]
[illegible] هزار [illegible] زر مسکوک
[illegible] هرات [illegible] فتح هرات [illegible] پادشاه قاآن
صفت [illegible] ایران [illegible] خراسان
[illegible]
[illegible]
[illegible] هرات [illegible]
[illegible] هرات [illegible] مشهد مقدس [illegible] خان [illegible]

[illegible] خان [illegible] ترکمانان

[illegible] ترکمانان [illegible]
[illegible] خان [illegible]
[illegible]
[illegible] خان [illegible]
[illegible] خان [illegible]
[illegible] خان [illegible] خان [illegible]
[illegible] خان [illegible]
ترکمانان [illegible]
[illegible] ترکمانان [illegible]
[illegible] خان [illegible]
[illegible] ترکمانان [illegible]
[illegible]
[illegible] ترکمانان [illegible] ایران [illegible]

بجز کوفته و طرقی [illegible] پیاده [illegible] سیصد نفر اسیر از ترکمانان ماخوذ گشت و یکصد و پنجاه راس اسب از ایشان
دستگیر آمده و از قشون جز یکنفر سوار شاهسون [illegible] هلاک در نیامده [illegible] ایشان [illegible] از ترکمانان [illegible]
[illegible] قلی خان [illegible] کردگان و لشکریان [illegible] بهوادران [illegible] خزانه و قلاع را [illegible] روانه هرات شد
حسام السلطنه [illegible] استقبال [illegible] تمامت [illegible] لشکر [illegible] ترکمان [illegible] مسافت کوه
و [illegible] هرات پیاده شد [illegible] بزرگ [illegible]
[illegible] آمد [illegible] آفتاب [illegible] بشهر [illegible] ارک [illegible]
[illegible] فرمان [illegible] از افغان هرات [illegible] حسام السلطنه [illegible]
هرات را [illegible] قدیم هرات [illegible] و جماعت [illegible] و شاهسون [illegible]
[illegible] جبه [illegible] و جبه [illegible] عرض [illegible] نظام شد
[illegible] جمادی الاول [illegible] حیدر [illegible] افغان را [illegible]
[illegible] لشکر [illegible] اندرون [illegible]
[illegible] فرمان داد [illegible] فرمانفرما [illegible]
[illegible] اطراف ارک [illegible] مسافت [illegible] بیوت [illegible]
[illegible] قلعه [illegible] ارک [illegible] دروازه [illegible] باب [illegible]
[illegible] فوج [illegible] و کابب مشرق [illegible] دروازه [illegible] حافظ [illegible]
[illegible] افواج [illegible] ادوات حرب و ضرب [illegible] نظام [illegible]
منصور گشت و حکم رفت [illegible] تسلیم [illegible] خان [illegible]
[illegible] از جانب [illegible] حاکم [illegible]
[illegible] ایران [illegible] میمنه [illegible]
[illegible] حسام السلطنه [illegible] قندز و کنجقان [illegible] حکومت
داشت بعطیت [illegible] میمنه [illegible]
[illegible] حکومت خان [illegible] میمنه [illegible] حکومت [illegible]
هرات [illegible]
[illegible] حیدریه [illegible] هرات [illegible]
و از [illegible] لشکر [illegible] ترکمان [illegible]

ناتپار کی از

تاتپار کی از [illegible] از هرات [illegible] میرزا محمد قوام الدوله را [illegible] مشهد [illegible]
[illegible] افواج [illegible] قوام الدوله از هرات [illegible] تربت حیدریه [illegible]
[illegible] اللهوردی [illegible] ترکمان [illegible] مشهد [illegible] لشکر [illegible]
[illegible] ترکمانان [illegible]
[illegible] فرسنگ [illegible] مشهد [illegible] ترکمانان [illegible]
[illegible] محمد رضا خان [illegible] لشکر [illegible]
[illegible] ترکمانان [illegible] فرسنگ [illegible]
[illegible] در حرکت آمده [illegible] محمد رضا خان [illegible]
[illegible] لشکر [illegible]
محمد رضا خان [illegible] ترکمانان [illegible]
[illegible] فرسنگ [illegible]
[illegible] ترکمانان [illegible]
[illegible] فرسنگ [illegible] نظام [illegible]
هرات [illegible]
[illegible] هلاک [illegible]
[illegible] ترکمانان [illegible] ترکمانان [illegible]
[illegible] ترکمانان [illegible] لشکر [illegible]
[illegible]
[illegible] فرسنگ [illegible] هزاره [illegible]
حکومت [illegible] حکومت [illegible] ترکمانان [illegible]
[illegible] ترکمانان [illegible] قلعه [illegible]
[illegible] قلعه [illegible] ترکمانان [illegible]
[illegible] ترکمانان [illegible] رجب [illegible] یکصد و پنجاه [illegible]
[illegible] قلعه [illegible]
[illegible] قلعه [illegible] یکصد [illegible]

ترکمان ... دیگر نوبت در یک ... بر سر دیا بنا محل ... طریق فرار بر ده و هفت نفر از ترکمان را در جبال بر دوشتی
نایفه ... مردم ... [illegible] از تن با کوه مشهد مقدس فرستادند و از تخم برداده

ذکر ورود ... جلوس شاهنشاه ایران السلطان ناصرالدین شاه قاجار در سال یکهزار و دویست و شصت و چهار هجری

در سال یکهزار و دویست و شصت و چهار هجری مطابق سنه لوی ئیل ترکی چهار ساعت و پنجاه و چهار دقیقه از روز پنجشنبه
سیزدهم شهر رجب سپری شده آفتاب از برج حوت به برج اشرف حمل تحویل داد عید عجم و نوروز جم پیش آمد و این روز نیز
در یوم عید مولود امیرالمؤمنین علیه السلام بود و در بیشتر روایات هم این روایت است بالجمله شاهنشاه ایران السلطان ناصرالدین شاه
قاجار جشن حضوری گذاشت و حق این عید را چنانکه باید ادا کرد و به دست خویشتن درهم و دینار بر قامت ... فرمود
و علاوه بر نشان و حمایل امیر توپخانه و امیر نظام ... نشان تمثال شاهنشاه و لقب آصف ... و علاقه مرصع
و شمشیر ... و ساعت الماس و ... فخره ... جناب ... صدراعظم ... در این عید
... ایران و صدارت عظمی علاقه بزرگ ... میرزا آقاخان صاحب الدوله
... و صاحب الدوله ... صدراعظم ... در ... صدراعظم ...
... خدمت ... ایران ...
... در دولت ... و ...
... ملک ... لشکر ... طبقات ... و ...
... کردن ... پادشاه ... شکر ...
... شاهنشاه ایران ... صدراعظم ... مالک محروسه ...
قائم مقام ... سلطنت ... امیر ... میرزا محمدخان قاجار ...
... حکومت ... و حکومت ... تفویض گشت و ... ابراهیم خان
یزدی حاکم ... آمد و شاهزاده ... میرزا ملقب به ... السلطنه گشت و ...
~~... ملقب ... الملک ...~~
... و ... صارم الدوله منصب ... مفتخر گشت و ... این منصب ... این وقایع
ذکر ... مستر موره ... جزیره ... شروع رسید

ذکر ... مستر موره ... ایران ... جزیره ...

مستر موره ... ایران ... ترک ... با دولت ایران ... دولت انگلیس ... علامت
... از روز اول ... برای کارهای بزرگ ... معلوم ...
... دولت انگلیس ... دولت ایران ... عظیم ...
... دولت ایران ... تمام ...

دیگر ایران نخواهند نمود چنانکه تغییر نسبت با دولت و ملت ایران پیدا شد چنانکه حالا انگلیس او را خصم قوی میدانند و چنان میدانند
که اگر ایران بخواهد دولت ایران را یکی از اجزای هندوستان شمارند چنانکه مکنیل صاحب در مقدمه هرات با اینکه
پلتیک بود و حرکت نامناسب نمود و سفارت ایران را بکلی معدوم کرد [illegible] دولت انگلیس حرکت او را تقبیح کنند حتی خان
ایلچیان [illegible] با امور [illegible] حالا که راه نداده و چرا باید دولت انگلیس سفیر [illegible] قدیم را راه
نه دهد و هم دوستی را برضای مکنیل صاحب معلق بداند لهذا از آن روز دولت ایران [illegible] دولت [illegible] انگلیس [illegible] شده
[illegible] چنانکه معلوم بود [illegible] اگر اراده [illegible] ترقیات انگلیس [illegible] رسید [illegible] داشتند سلوک با مورخین
دولت انگلیس حالا که کمال اتفاق دارد و چه سفیر را راه [illegible] جواب [illegible] هستند و دولت ایران بسیار در قید
دوستی انگلیس بود و متحمل [illegible] شد چنانکه امر [illegible] توانست متحمل شود و با استقامت [illegible] مشهور شده با جمله
دیگر از سفرا شیل صاحب [illegible] ایران از [illegible] سخت کرد و [illegible] برای ایران حاصل نمود و هیئت سفارت را
بست نشین کرده [illegible] سفارت و [illegible] و از دولت ایران روگردان شدند چنانکه [illegible] خان
دنبلی و عباسقلی خان سردار لاریجانی و حسینخان نظام الدوله و فرخ میرزا و خانبابا خان [illegible] از دولت ایران [illegible]
[illegible] رسید به بست سفارت [illegible] دولت [illegible] سفارت [illegible] بیرون آورده و همچنان
در عهد شیل صاحب حضرت صاحب سالار پسر آصف الدوله از دولت ایران یاغی شد و [illegible] حمایت از یاغیان دولت کردند
و خواستند دولت ایران را ضعیف کنند دیگر اینکه یار محمد خان در مقدمه سالار لشکر [illegible] آورده و خدمت کرد
و سکه بنام پادشاه زد و خلعت گرفت و ظهیر الدوله لقب یافت معلوم است هرات جزو ممالک پادشاه [illegible] و وجود او از جانب
دولت حاکم بوده است و بعد از فوت او پسرش صید محمد خان از قرار فرمان و خلعت پادشاه حاکم هرات شد و سکه و خطبه بنام شاه کرد
و برادر [illegible] محمد صدیق خان [illegible] شیل صاحب [illegible] سلوک [illegible] حاکم
نشد دولت [illegible] دوست محمد خان [illegible] ترک مراوده کرده [illegible] پیغام کردند تا امر هرات را
اولیای دولت با شیل صاحب گفتند [illegible] مراوده [illegible] شد [illegible] انگلیس اجرا [illegible]
هرات کسی [illegible] مراوده نمود اهل ایران چنانکه در عهد خاقان [illegible] مراوده و [illegible] داشتند و داشته باشند
عریضه و پیشکش از هرات [illegible] فرمان و خلعت بیاید و اگر کسی بخلاف [illegible] هرات [illegible] ایران منع کند و [illegible]
و قندهار و هرات هیچیک [illegible] بالجمله [illegible] شیل صاحب نوبت بطامسن صاحب رسید
[illegible] از همه بتر [illegible] متحرک شد بطورهای نامناسب [illegible] لشکر ایران [illegible] او را
[illegible] خان از [illegible] متحرک شد تا لشکر [illegible] آمد [illegible] رسید و دید آنچه
دید [illegible] باید مامورین انگلیس در [illegible] ایران باعث اینهمه مفسده [illegible]

نقصان نبرد

نقصان نبرد حال اینکه هرگز از ایران نسبت بانگلیس بد نیامده است عمده ترین کارهای طامسن صاحب که قرار
نامه هرات را برهم زد و جناب [illegible] فرنگی را [illegible] هرات [illegible] تا صید محمد خان که مطیع دولت را
روگردان نمود و [illegible] قناعت کرد [illegible] انگلیس [illegible] هرات آمد [illegible] صید محمد خان [illegible] و
[illegible] مشوش کرد چنانکه [illegible] هرات [illegible] تا فوت
صید محمد خان و حکومت شاهزاده [illegible] انگلیس در هرات بود و اگر چنین است دولت ایران حق
دارد که این قرار نامه را باطل فرض کند و در کار هرات آنچه صلاح خود داند بکند خلاصه طامسن صاحب دولت
ایران را فارغ نگذاشت [illegible] جواب سؤال [illegible] جناب حاجی عبدالکریم تاجر قندهاری را که چند
سال است رعیت ایران است [illegible] شاهزادگان را [illegible] طامسن صاحب [illegible]
حاجی عبدالکریم [illegible] انگلیس [illegible] تجارت را [illegible]
خود میگوید [illegible] رعیت ایرانم مع القصه بعد از طامسن مستر موری رسید کارداران دولت تا سرحد
مهماندار برای او فرستادند بعد از ورود [illegible] میرزا [illegible] بعد از [illegible]
[illegible] میرزا هاشم [illegible] تبعه انگلیس [illegible] اقرار بحقیقت دولت ایران نمود و [illegible] دیگر
[illegible] گفتگو داشت که باید [illegible]
[illegible] تقصیر [illegible] میرزا هاشم خان رسید
داد [illegible] غلام بچه بود و همراه خادمان حرم ولیعهد به تبریز رفت و شاهنشاه [illegible] مرحمت [illegible]
[illegible] نظام شد [illegible]
بسفارتخانه [illegible] طامسن صاحب [illegible] تجارت کند [illegible]
[illegible] همراه او [illegible]
[illegible] دولت انگلیس [illegible]
[illegible] مستر موری [illegible] حرکت ییلاق [illegible] میرزا هاشم خان [illegible]
به ییلاق برد و [illegible] مستر موری نزول داد [illegible] قبیح [illegible]
مستر موری [illegible] اعلام [illegible] مستر موری تنبیه شود [illegible]
و ایرانیان [illegible] ییلاق [illegible] سفارتخانه [illegible] زن
میرزا هاشم خان [illegible] مطلع شد [illegible]

و از نو کم بطور علاحده [illegible] که پرده کارش دریده شد [illegible] سفارت [illegible]
[illegible] گفتگو [illegible] دولت را چگونه [illegible] سفارت [illegible]
[illegible] دولت [illegible] سفارت خانه [illegible]
فتنه و شورش عظیم [illegible] سفارت [illegible]
[illegible] دولت ایران [illegible] علم [illegible]
[illegible] دولت انگلیس [illegible] لشکر [illegible]
[illegible] سفارت انگلیس از ایران [illegible]
چند عهدنامه انگلیس [illegible] هرات [illegible] افغانستان [illegible]
[illegible] سفارت انگلیس [illegible] دولت ایران خلاف عهد [illegible]
[illegible] دولت انگلیس [illegible] است

فرستادن [illegible] امپراطور مملکت فرانسه رسول و نامه و نشان بحضرت دارا شکوه [illegible]

چون [illegible] دولت ایران و فرانسه [illegible] امپراطور [illegible] فرانسه
[illegible] دولت [illegible] اعظم [illegible]
دولت [illegible] مرصع [illegible] بحضرت دارا الخلافه [illegible]
[illegible] وزیر مختار و ایلچی [illegible] دار الخلافه [illegible]
[illegible] سلطنت [illegible] نشان [illegible]
[illegible]
[illegible] ایلچی مخصوص [illegible] نامه [illegible]
[illegible] دار الخلافه [illegible] سلطنت [illegible]
[illegible] دولت [illegible] میرزا [illegible] السلطنه
[illegible] میرزا [illegible] سلطنت [illegible]
[illegible] نظام الملک [illegible] وزیر [illegible]
[illegible] میرزا [illegible] خان [illegible]
[illegible] دولت فرانسه [illegible]
[illegible] سلطنت [illegible] امپراطور فرانسه [illegible] شاهنشاه

ایران رسیده

ایران رسیده پیام کفالت و این بنده [illegible] صورت حال [illegible]
[illegible] امپراطور فرانسه [illegible] این مهر و خاتم [illegible] نشان درجه اول دولت
[illegible] مرصع [illegible] بحضرت [illegible] حکم
[illegible] امپراطور فرانسه [illegible] نشان [illegible]
[illegible] پادشاه [illegible]
[illegible] وزیر مختار [illegible] صدر اعظم [illegible]
[illegible] خان [illegible] صدر اعظم
[illegible] حکومت قم [illegible] منصب [illegible]
[illegible] نشان درجه اول [illegible]
حکومت [illegible] ایران [illegible]

ذکر سفارت فرخ خان امین الملک از دولت ایران بدار السلطنه اسلامبول و دار الملک پاریس

چون میان دولت ایران و فرانسه مبانی محبت [illegible] دار السلطنه
پاریس [illegible] صدر اعظم فرخ خان کاشی
[illegible] شاهنشاه ایران سفارت کبری [illegible] و ملقب بامین الملک
[illegible] پاریس [illegible] دار السلطنه اسلامبول [illegible] حضرت [illegible]
[illegible] دولت ایران [illegible]
[illegible] دار الخلافه [illegible]
[illegible] سفارت کبری [illegible] تبریز [illegible]
[illegible] دولت عثمانیه [illegible] ارزن الروم [illegible]
[illegible] پاشا [illegible] افندی [illegible]
[illegible] نظام [illegible] مصطفی [illegible] نظام [illegible] امین الملک [illegible]
[illegible] دولت عثمانیه [illegible] ارزن الروم
[illegible] میرزا [illegible] دولت ایران [illegible] ارزن الروم [illegible]
[illegible] ارزن الروم [illegible] پاشا [illegible]
[illegible] مصطفی افندی [illegible] صاحب منصب نظام [illegible]

از جانب ... کشیده است و دولت ... از بزرگان ایران نیز طریق استقبال سپرده قبل از ورود به ارزن الروم چون قونسول

انگلیس ... ارزن الروم وارد حاضر بود ... با همراه خود امین الملک را پذیره شده و قونسول

دولت فرانسه چون ... با استقبال ... و ... سرباز با طبل و شیپور تا نیم فرسنگ شهر آمده صف ...

و ... باشا با جماعتی ... رسیده ... از عبور ... با ... که ... داشتند

درویش پاشا و ... پاشا و ... پاشا و چند تن دیگر ... از خیمه ... استقبال کرده و همچنین ... شهرهای چند

پذیره شده و ... دارای ... که ... سفارت کبری ... قونسولهای دول

... آمده ... دیدار کرده ... از طرف ... و چون ایلچی کبیر ...

او تعظیم ... را ... برسم ... برده ... نزد ایلچی کبیر ... تا ... حضرت

او ... آمده ... استقبال سفارت کبری که ایلچی کبیر ... دیدار او ... باشد

و ... قونسول ... ارزن الروم ... ارزن الروم ... مصطفی پاشا ... لوا و

... پاشا و جماعتی ... راه ... جهت ... پاشای ایرانی ... شد

... ارزن الروم ... سفیر کبیر ... ارزن الروم ... پاشا و ... طرازی

... قاپوچی باشی ... ایرانی ...

... روز ... ایلچی کبیر ... فرسنگ ...

و جماعتی از بزرگان دولت عثمانیه و مسیو ... را قونسول دولت فرانسه ... دولت ایران سفارت

کبری را پذیره شده ... سفیر کبیر ... در خیمه ... آورده ...

... سلام داد و ... پاشا نیز در خیمه ... راه ... جشن ...

... پاشا ... سفارت ... آمد ... سفارت کبری ...

و همچنان قونسول فرانسه و قونسول ... سفارت ... در روز چهارم صفر

ایلچی کبیر از طرابزن روانه اسلامبول ... پاشا ... ایلچی کبیر نیز ...

... و قونسول فرانسه ... سفیر کبیر ... شهر اسلامبول

رسید و ... دولت ایران ... کار ... دولت

عثمانیه ... صدر اعظم دولت عثمانیه ...

دیگر ... سفارت حاضر ...

... سفیر کبیر ... سفارت ... دولت ایران ...

کردند

ورود ایلچی کبیر ... ایران

... نموده و ادا ... کاری ... از حضرت سلطان ... سفارت ...

... روز پنجم ... سفارت کبری ... دربار سلطانی حاضر

شده و سفیر کبیر ... سفارت ... و ... فؤاد پاشا ناظر امور

خارجه ... فؤاد پاشا ... ایلچی کبیر ... صدر اعظم ... داد و ...

سفارت ... فؤاد پاشا

صدر اعظم دولت عثمانیه ... عالی پاشا نیز ... سفارت کبری ... سفیر کبیر ...

و ... استقبال ... سفیر کبیر ... صدر اعظم ...

... خاطر ... الله ...

سفیر کبیر از مجلس ... سفارت ... حضرت سلطانی را اجازت ...

... سلطان ... دولت ... سفارت ...

... سفارت ... سلطانی ... نظام

... سلام ... سلطنت ... سفارت

... سلام داده فؤاد پاشا ناظر امور خارجه ...

امین الملک ... سلطان ...

... سلطانی ... سفیر کبیر ... حضرت ...

سفیر ... سلطان ... حضرت سلطان ... سفیر کبیر و ...

سفارت ... ایران ... حضرت سلطان سلام داد ... سفیر کبیر ...

شاهنشاه ایران ... حضرت سلطان ... شاهنشاه ... سلطان

از کمال ... الله ... شاهنشاه ایران ...

و از حال سفیر کبیر ... دولت ایران ... سفیر کبیر ...

... حضرت ... شاهنشاه ... الله ... حضرت سلطان میرزا احمد خان ...

... سفارت ... سفیر کبیر ... سفارت ...

سفارت ... امین الملک ...

سفیر کبیر ... انگلیس ... امین الملک ... سفارت ... دولت ایران

... دولت ایران ...

آغاز ملاقات امین الملک
با سفیر کبیر انگلیس

و لیکن مرقع [illegible] از کارداران انگلیس هیچ [illegible] اجازت ندارم و با [illegible] در مصالحت [illegible]
[illegible] را [illegible] کسی [illegible] تا امان [illegible] امیر کبیر انگلیس [illegible]
چند [illegible] لارد [illegible] سفیر کبیر انگلیس [illegible] امین الملک [illegible] جواب داد که [illegible]
[illegible] میرزا احمد خان [illegible] اورا [illegible] انگلیس [illegible]
[illegible] صورت حال [illegible] امین الملک
[illegible] سفیر کبیر انگلیس [illegible] امین الملک [illegible]
[illegible] امین الملک [illegible] دولت ایران
[illegible] سفیر انگلیس [illegible] اطلاع [illegible]
[illegible] امین الملک [illegible] دولت ایران [illegible] کارداران دولت
انگلیس [illegible] دولت ایران [illegible] هرات [illegible]
[illegible] دولت ایران [illegible]
[illegible] امین الملک [illegible] اطلاع [illegible]
که دولت ایران [illegible] کارداران انگلیس [illegible] سفیر انگلیس
[illegible] ایران [illegible]
[illegible] اول آنکه دولت ایران [illegible] هرات [illegible]
هرات [illegible] دولت ایران [illegible] هرات [illegible] ایران و افغانستان [illegible]
[illegible] کارداران انگلیس [illegible] دولت ایران [illegible]
انگلیس [illegible]
[illegible] صدر اعظم [illegible]
[illegible]
[illegible] سفیر انگلیس [illegible] امین الملک [illegible] سفیر کبیر انگلیس [illegible]
[illegible] انگلیس [illegible] ایران [illegible]
[illegible] ۲ [illegible] امین الملک [illegible] سفیر کبیر انگلیس [illegible]
[illegible]
[illegible] مردم انگلیس [illegible]

و در [illegible] سفیر کبیر انگلیس
[illegible] دولت انگلیس [illegible]
[illegible] سفیر ایران
[illegible]
[illegible]
[illegible] دولت [illegible]
[illegible]
[illegible]
ایران [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]

رسیدن اخبار [illegible] سفیر
کبیر انگلیس بایران [illegible]
[illegible]

با آنکه [illegible] کردیم [illegible] ایران [illegible]
دولت [illegible] صدر اعظم [illegible]
[illegible] ایران از هرات و افغانستان [illegible]
انگلیس [illegible] دولت ایران [illegible]
[illegible] دولت ایران [illegible] صدر اعظم [illegible]
[illegible] سفیر کبیر ایران [illegible]
[illegible] انگلیس [illegible] افغانستان [illegible]
اگر دولت ایران اکنون ده کرور زیان افغانستان [illegible]
[illegible] دولت ایران [illegible]
که [illegible] افغانستان [illegible] دولت [illegible]
[illegible] دولت ایران [illegible]
[illegible] سفیر کبیر [illegible] دولت انگلیس [illegible]
[illegible] امین الملک [illegible] سفیر انگلیس [illegible]
[illegible] انگلیس [illegible]
[illegible] انگلیس [illegible]
[illegible] سفیر کبیر انگلیس [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] صدر اعظم [illegible]
[illegible]
[illegible] امین الملک [illegible]
[illegible] انگلیس [illegible]

[illegible]

امین الملک برادر آنجا [illegible] فراوان گردید از پاریس او [illegible] و حسب [illegible] اطلاعه امین الملک [illegible] [illegible] جلوس [illegible]

با تمامی سفارت [illegible] نمود [illegible] دولت فرانسه در [illegible] سفارت ایران [illegible] و طریق [illegible]

از قصبه [illegible] عازم گشت [illegible] کشتیهای [illegible] و [illegible] مرسیلیه [illegible] مقصود بود [illegible] اقامت [illegible]

[illegible] بر رسم [illegible] سفارت کبری [illegible] کنید [illegible] سفیر کبیر [illegible] اقامت [illegible]

[illegible] مرسیلیه [illegible] کارگزاران دولت فرانسه [illegible] سفارت کبری [illegible] و حشمت [illegible] سفیر کبیر از

مرسیلیه [illegible] پنجشنبه [illegible] و دارالملک پاریس [illegible] وزیر دول خارجه [illegible]

[illegible] سفارت کبری [illegible] وزیر دول خارجه

سفیر کبیر تهنیت [illegible] امین الملک [illegible] وزیر دول خارجه [illegible] امین الملک [illegible]

[illegible] سفارت کبری [illegible] امپراطور [illegible]

[illegible] سفارت [illegible] سفیر کبیر [illegible]

[illegible] امپراطور [illegible] سلطنت [illegible] سلام [illegible]

در میان [illegible] وزیر دول خارجه [illegible] سفیر کبیر [illegible] سفارت [illegible] امپراطور [illegible]

شاهنشاه ایران [illegible]

[illegible] امپراطور [illegible] دولت [illegible] امپراطریس [illegible]

امین الملک [illegible] امپراطور [illegible]

[illegible] ایران و فرانسه [illegible] شاهنشاه ایران [illegible] امپراطور [illegible]

[illegible] فرانسه [illegible] سفارت [illegible] سلطنت [illegible]

[illegible] فرانسه [illegible] انعقاد عهد دولتین [illegible] دولت [illegible]

[illegible] انعقاد عهدنامه [illegible] دولت ایران [illegible]

[illegible] امپراطور [illegible] شاهنشاه [illegible]

شاهنشاه ایران [illegible] دولت [illegible] دولت ایران [illegible]

ایران [illegible]

ودولتین

و دولتین منعقد گشت [illegible] روابط [illegible] موجب [illegible] دولت [illegible] دولتین ایران و انگلیس

[illegible] سفارت کبری [illegible] امین الملک [illegible]

[illegible] امپراطور [illegible] دولت [illegible]

[illegible] امین الملک [illegible] سفیر کبیر [illegible] امپراطور [illegible]

[illegible] پادشاه ایران [illegible] امین الملک [illegible] سفارت [illegible]

[illegible] وزیر دول خارجه فرانسه امین الملک [illegible] دولت انگلیس

[illegible] فرانسه [illegible] امین الملک [illegible]

[illegible] دولت فرانسه [illegible] فرانسه [illegible]

سفیر کبیر انگلیس [illegible] امین الملک [illegible] امین الملک [illegible]

[illegible] مصالحه [illegible] امپراطور فرانسه [illegible]

[illegible] امین الملک [illegible] دولت انگلیس [illegible] سفارت کبری [illegible] مصالحه [illegible]

[illegible] امین الملک [illegible]

[illegible] این مصالحه در دارالملک پاریس [illegible] وزیر دول خارجه [illegible]

[illegible] عهدنامه مبارکه در میان دولتین [illegible] ایران و انگلیس [illegible] محرر گشت

صورت عهدنامه [illegible] مصالحه میان دولت ایران و انگلیس در دارالملک پاریس تحریر شده

بسم الله الرحمن الرحیم [illegible] اعلیحضرت [illegible] پادشاه [illegible] شاهنشاه [illegible] ممالک ایران و اعلیحضرت

شاهنشاه انگلیس [illegible]

[illegible]

[illegible] امین الملک

سفیر کبیر دولت علیه ایران [illegible] انگلیس جناب

[illegible] دولت انگلیس [illegible]

پادشاه انگلیس [illegible] دولت انگلیس [illegible] فرانسه

وکلای مختار [illegible]

صدور اوامر به تبدیل و تقرر داشتند فصل اول از روز مبادله امضاهای عهدنامه ما فیمابین اعلیحضرت شاهنشاه ایران و اعلیحضرت
شاهنشاه انگلیس همچنین فیمابین اخلاف و ممالک و رعایای طرفین صلح دائمی [illegible] خواهد بود فصل دوم چون صلح فیمابین دولتین و اتباع فیمابین
دولتین ایران و انگلیس صلح برقرار گردید بحکم این فقره مقرر است که عساکر دولت انگلیس ممالک ایران را تخلیه نمایند موافق شرایط
و تعهدات این فصل سیم [illegible] متعاهدین تعهد میکنند که کل اسرا که در حین جنگ از طرفین گرفته شده بلا درنگ
آزاد نمایند فصل چهارم اعلیحضرت شاهنشاه ایران تعهد میکنند که بلا فاصله بعد از مبادله امضاهای این عهدنامه یک عفو نامه عام اعلام
نماید در باره جمیع اهالی ایران در هر وقت که [illegible] با عساکر انگلیس معاونت کرده باشند که از مواخذه ایمن باشند
[illegible] فصل پنجم اعلیحضرت
شاهنشاه ایران تعهد میکنند [illegible] عساکر و لشکریان ایران [illegible] از خاک هرات و سایر ممالک
افغانستان بیرون کشیده تخلیه ممالک مزبوره در مدت سه ماه بعد از مبادله امضاهای این عهدنامه معمول خواهد بود فصل ششم اعلیحضرت شاهنشاه
راضی میشود [illegible] ترک نماید [illegible] بر خاک هرات و ممالک افغان [illegible] مطالبه نکند از روسای هرات و ممالک افغان هیچ
علامات اطاعت مثل سکه و خطبه و باج [illegible] تعهد میکنند [illegible] از هر مداخله در امورات داخله افغانستان
اجتناب نماید اعلیحضرت [illegible] وعده مینماید [illegible] استقلال هرات و تمام افغانستان [illegible] و هرگز با استقلال ممالک مزبوره
مداخله نکند در صورت [illegible] منازعه فیمابین دولت ایران و ممالک هرات و افغانستان دولت ایران تعهد میکند [illegible] اصلاح
آن را رجوع با اهتمامات دوستانه دولت انگلیس نماید و اقدام بجنگ نکند مگر در صورتیکه اهتمامات دوستانه دولت انگلیس
مثمر ثمر نشود از طرف دیگر دولت انگلیس تعهد میکند که همه وقت اعتبار خود را در ممالک افغان [illegible]
و هیچیک از آنها باعث هیچ نوع [illegible] دولت ایران نشود و اگر دولت ایران در وقوع مشکلات رجوع بدولت
انگلیس نماید دولت انگلیس [illegible] کوشش [illegible] منازعات فیمابین را موافق حق و مطابق شأن [illegible] دولت
ایران اصلاح نماید فصل هفتم در صورتیکه از جانب هرات و ممالک افغان [illegible] ایران [illegible]
[illegible] دولت ایران حق [illegible]
[illegible]
[illegible] دولت ایران [illegible]
[illegible] فصل هشتم دولت ایران تعهد میکند [illegible]

مبادله امضا

مبادله امضاهای این عهدنامه جمیع اسرائیکه در حین جنگ [illegible] گرفته شده [illegible]
آزاد نماید [illegible] جمیع [illegible]
[illegible]
در صورت [illegible] فصل نهم دولتین علیتین تعهد میکنند [illegible]
در تعیین و قبول ایلچیان و جنرال قونسولها و قونسولها و وکلای قونسولها هر یک از دولتین در ممالک [illegible]
[illegible] و تجارت [illegible]
فصل دهم بلا فاصله بعد از مبادله امضاهای این عهدنامه سفارت انگلیس [illegible] به طهران [illegible] دولت ایران [illegible]
[illegible] دولتین علیتین [illegible]
فصل یازدهم دولت ایران تعهد میکند [illegible] انگلیس [illegible]
[illegible] دولت انگلیس [illegible] دولت ایران [illegible]
[illegible]
[illegible] دولت ایران [illegible] سایر دول [illegible] سفارت انگلیس [illegible]
[illegible] فصل دوازدهم [illegible]
[illegible] سفارت
[illegible] قونسول انگلیس [illegible]
انگلیس [illegible] دولت ایران [illegible] دولت انگلیس [illegible]
[illegible] دولت انگلیس [illegible]
[illegible] فصل [illegible] علیتین [illegible]
[illegible]
[illegible]
تعهد میکنند [illegible]
[illegible]

موقوف بدارد اما اعلام از قرار معمول [illegible] بعد از ظهور آن نقض عهد [illegible] بلا فاصله قرار مبادله [illegible]
این عهدنامه [illegible] انگلیس [illegible] دولت و مملکت ایران [illegible] دولت انگلیس علاوه بر این
متعهد میشود [illegible] قرارداد [illegible] و ممالک [illegible] ایران [illegible] قرارداد [illegible] تجارت انگلیس [illegible]
[illegible] انگلیس [illegible] از جمیع ولایات [illegible] متعلق به ایران [illegible] کشید
دولت انگلیس متعهد میشود [illegible] انگلیس [illegible] موجب ضعف [illegible] رعایای [illegible]
شاهنشاه ایران [illegible] انگلیس و علاوه بر این دولت انگلیس متعهد میشود که
[illegible] رعایای ایران [illegible] انگلیس [illegible] دولت ایران متعهد میشود
که [illegible] انگلیس [illegible] دولت انگلیس متعهد میشود [illegible] قیمت
از [illegible] انگلیس [illegible] داده [illegible] عهدنامه [illegible]
[illegible] مسطورات [illegible] ایلچی طرفین [illegible] عهدنامه را امضا و مهر
[illegible] هجری [illegible] عهدنامه [illegible]
[illegible] ایران و انگلیس [illegible] امین الملک [illegible] تجارت [illegible] عهدنامه را [illegible]
[illegible] دار الخلافه ایران [illegible] چنانکه در جای خود مرقوم خواهد شد

سفر کردن فرخ خان امین الملک از پاریس به دار السلطنه لندن

چون عهدنامه مصالحت بین دولتین ایران و انگلیس [illegible] شد و [illegible] عهدنامه از جانبین [illegible] امین الملک را
[illegible] ملکه مملکت انگلیس [illegible] تجارت کبری را [illegible] ولیکن [illegible] عهدنامه را از پاریس
[illegible] لندن [illegible] ملکه را [illegible] متفرقه [illegible] تجارت
کبری [illegible] لندن [illegible] دولت انگلیس [illegible] امین الملک [illegible] دعوت [illegible]
[illegible] امین الملک [illegible] از پاریس [illegible] لندن [illegible] مترجم دولت فرانسه [illegible]
[illegible] تجارت کبری [illegible] امین الملک [illegible]
مسافت [illegible] ملکت فرانسه [illegible]
[illegible] انگلیس [illegible]
[illegible] وزیر دول خارجه انگلیس رسید و [illegible] تجارت کبری را تهنیت [illegible]
[illegible] فتح [illegible]

میکلر [illegible]

[illegible] لندن [illegible] از مردم وزیر دول خارجه [illegible] تجارت کبری را [illegible]
[illegible] وزارت خارجه [illegible] لارد کلارندن وزیر
دول خارجه [illegible] ملکه مملکت [illegible] تجارت
[illegible] امین الملک
[illegible] تجارت [illegible] امین الملک [illegible] تجارت
کبری [illegible] امین الملک [illegible] لارد پالمرستان صدر اعظم [illegible]
انگلیس و لارد کلارندن وزیر دول خارجه [illegible] وزیر دول خارجه امین الملک را [illegible]
[illegible] تجارت [illegible] ملکه مملکت انگلیس [illegible] ملکه [illegible]
[illegible] امین الملک [illegible] امین الملک تجارت [illegible]
[illegible] دولت انگلیس
[illegible] ایران و انگلیس [illegible]
[illegible]
[illegible] امین الملک [illegible]
شاهنشاه ایران [illegible] ملکه انگلیس [illegible] وزیر دول خارجه [illegible]
[illegible] تجارت [illegible] امین الملک [illegible]
[illegible] وزیر دول خارجه [illegible] امین الملک
[illegible] انگلیس [illegible] لارد پالمرستان صدر اعظم
وزیر دول خارجه [illegible]
[illegible] ملکه [illegible] وزیر دول خارجه [illegible]
[illegible] ایران و انگلیس [illegible] صدر اعظم امین الملک [illegible]
[illegible] امین الملک
[illegible] وزیر دول خارجه [illegible] ملکه مملکت [illegible]

بعضی فقرات مطلب برسید و وزیر کبیر با اتباع خود در مجلس ملکه حاضر شده از سوی اطاق رجعت شد پادشاه ممالک انگلیس بعد از اظهار
الطاف و اشتیاق با پای راست شوهر خویش بازگشته از پهلوی طالار الطور ترتیب بر رواق دیگر شد و ملکزاده دختر او وزیر کبیر را تحویل داد
با خویش بخوانده و میان رواق بر در طالار خوردن و آنگاه پادشاه ممالک انگلیس برای خواسته همچنان پسر جهانشاه را در مسیر برد
با امین الملک نزدیک شد و گفتنی از حال وجود و سن عمر ملک الملوک عجم پرسش کرد و از اخلاق خسروانه و شاه پیر
شاهانه او پرسید و با هر یک از بهر حکایت بعضی حرف فرمان ساخت و هر یک پرسش در حجب امپراطور هر یک نوعی
شده او نیز هر یک را بنواخت آنگاه ملکه بر واقعه دیگر خرامید و شوهر خود را با جانب صدراعظم و وزیر دول خارجه
و وزیر کبیر و شاهزاده پسر جهانشاه حاضر بود و امین الملک در پهلوی او جای داد و در آن مجلس نیز اظهار عنایت
فرمود آنگاه رخصت مراجعت داد از پی آن امین الملک بعضی دیدار صدراعظم برای او شد و وزرای دیگر صدراعظم بار دیگر
شتافت و همچنان ادراک حضرت ولیعهد دولت و آنگاه سوای دول خارجه را از دست فرو گذاشت و در حجب دیگر
بجای ... که در فرنگ ... شتافت و ... بجای آن ... اعلام [illegible]

هم در این سال

چنین ... دولت انگلیس کار ... افتاد ... سیف الدوله شاهزاده ... سلطان ... شاهنشاه غازی محمد شاه
از مملکت ایران فرار کرد و به دولت عثمانیه شتافت ... سفارت انگلیس ... که کارداران ایران چنین
صواب ... دیگر باره ... دولت عثمانیه ... وزیر مختار انگلیس ... از ایران ...
سیف الدوله ... دولت انگلیس ... شاهزاده ... دولت فرانسه ... کارداران ایران باستحضار
شاهزاده ... مملکت عثمانیه ... معاهده میان دولت ایران و انگلیس ...
دولت انگلیس ... مراجعت ... دار الخلافه طهران نمود

الدوله ... سفیر ...

ذکر قدوم امپراطور روس ... ولیعهد دولت و امیر نظام و صدراعظم و نظام الملک و وزیر دول خارجه

امپراطور ممالک روسیه ... ارشیدیکا ... قاعده تازه ... پس ... عقاب ...
نام داده مرصع بالماس ... دولت روس ... خاص خانواده سلطنت ...
ستاره مهر سلطنت و روشن چراغ ... خلافت ولیعهد دولت ایران سلطان ... میرزا ... شاهزاده
والاتبار ... امیر محمد قاسم خان امیرنظام ... و همچنان نشان ...
عقاب سفید ... مرصع بالماس ... جناب اشرف صدراعظم انتخاب کرد
و دیگر نشان مرصع ... از مرتبه اول از بهر میرزا کاظم خان نظام الملک ... ساخت
و هم نشان ... میرزا سعید خان وزیر دول خارجه ... و میرزا عباس خان منشی اول سفارت
خارجه و میرزا ملکم خان ترجمان ... نیز نشان ... لایق ... مملکت
ایران داشت ... امپراطور ... حضرت دار الخلافه ... روسیه ...
حکم امپراطور ... دولت روسیه ... دار الخلافه ... کارداران دولت ایران ... فرستاد
... محمد علیخان ... ایشیک آقاسی باشی ... روسیه
شاهزاده ... ییلاق ... ساخت ...
... شاهنشاه ... شاهنشاه ایران ... از اظهار
مهر ... امپراطور ممالک روسیه ... فرمان ...
بجهت ... تسلیم ... وزیر دول خارجه ... ایشیک آقاسی باشی ... ولیعهد دولت ایران
... شاهزاده امیر نظام
... صدراعظم شتافت ... حضرت او
تسلیم کرد ...
... حاجی علیخان حاجب الدوله ... سفرای دول خارجه ...
...
اشرف صدراعظم ملقب ... ییلاق ...
...
جمیل ... خلافت ...
ممالک محروسه و تالیف کتاب ناسخ التواریخ ... و کتاب ...

و قوانین شعر را که شعبه‌ای از دوده خاطرها بود و در نعوت شعرای عجم بلکه شعر و نظم فراوان بر زبانها میرفت بقوت
قدسیه و نیروی شعرا استخراج نمود و این کار را بطریق اتفاقات میراث و همچنان صد هزار شعر و سخن پارسی از زبان
در دولت قاجار بنظم کرد و تاریخ دولت قاجار را نیز نظم داد او را ملقب بملک الملک فرمودیم و از جانب
شاهنشاه خلعت کریم با لقب این بنده بانکه یک کرور بیت نظم و نثر در این دولت نهاده‌ام شکر این چند کلمه
منثور را نتوانم گذاشت زیرا که در میزان خاطر این بنده این چند کلمه از آن جمله گوهرها ثقیل‌تر باشد و هم در این سال
پاشا خان پیشخدمت خاصه ملقب بامین حضرت گشت و فرمان شد را اطلاق بر حجب سپاه ایران شود با آنکه او تسلیم
دارند و هم در این سال در اراضی بلوچستان محمد شاه خان بستی به نیروی رعایت قلعه بمپور را که بلطفیان برداشت
و کار از حرمت ریاست بماند آن قلعه را بیست و شش خشت عرض دیوار بود و سی و دو ذرع ارتفاع داشت
و از این مقدار بیست ذرع از پس خندقی در خاکریز پنهان بود و محمد شاه خان با پسرش و درشاه خان بجنبانی
قلعه استظهار جسته بود و فرمانفرما گشت و چون این خبر را میرزا محمد خان بهادر وا... حکومت مملکت کرمان داشت
روز نامه اسمعیل خان سرتیپ فیروز کوهی را با سپاه کرمان و خلج و جماعتی دیگر از لشکرها مأمور سفر بلوچستان نمود
و چون راه نزدیک گشت محمد شاه خان در قلعه بمپور متحصن گشت و لشکرها درآمده تا شش روز او را حصار
دادند و شب و روز مکانها توپ و تفنگ از دو سوی گشادند روز سه شنبه بیست و سیم شوال المکرم از دیوار
قلعه را با توپ پاره کرده رخنه‌ها آوردند و از سوی دیگر برجی بزیر نقب کرده آتش در زدند روز دوم اکنون با
پیوسته رزم دادند و روز دیگر هنگام زوال آفتاب لشکرها دل از جان برداشته یورش دادند و قلعه را
فرو گرفتند و محمد شاه خان و برادر شاه خان را با مردمش دستگیر نموده دست بگردن بر بستند و طریق بر جهت
و پیش داشتند لاجرم بهادر از جانب کارداران دولت هر یک از لشکرها را خوشنودی و نوازش جداگانه نمود
و هم در این سال محمد خان پسر محمد حسین خان سردار ایروانی فیروز و وفات پدر منصب میرپنجی یافت و پسر دیگر
او یوسف خان مرتبه سرتیپی از تقالید و حکومت یزد سرافراز گشت و تمامت اهل حرم او در دیگر ... آن قوم
هر یک از کارداران دولت بموجبی وظیفتی خرسند شدند و هم در این سال آقا محمود مجتهد بروجرد به دار
الخلافه آمد و حضرت پادشاه بحیرانیه پادشاه شتافت و چنین شاهنشاه ایران در تکریم علمای دین مبین
بسزا میفرمایند او را بازدید فرمود و انعام مرحمت به بروجرد او را و عمم او را و برادر و پسر او را تشریف
جداگانه شاهانه لطف و مبلغی زر بسط فرا آورد و همچنان بخواستاری او جماعت طلاب علوم دینیه بروجرد سالی
هریک ... مستمری وظیفه کرد تا در تحصیل علوم و رواج دین الحمد خاطر زایل کنند و هم در این سال
در اراضی سده ... صاعقه از آسمان فرود شد و چنین فرو کوبید ... شد در ...

کشته شدن محمد شاه خان بلوچ

بجای خود در کرمان بود و پیش شده بتفحص احوال آن براتمه و زمینها کاویدن گرفتند از هر پاره آن شیئی با دست
دیگر پاره‌ها و چیزی دیگر لاوش کرده دستگیر که برآوردند و سنجیدند چهار من بوزن تبریز میزان برآمد و آنها را دار الخلافه نمودند
و هم در این سال مسیو بوره وزیر مختار در ایالت مخصوص دولت فرانسه از روز هشتم صفر بحضرت شاهنشاه ایران حاضر شده
مرحمت جهاد الملک با رسیم اجازت یافت و اولا بخدمت جناب اشرف صدر اعظم شتافت و همچنان نظام الملک
و وزیر دول خارجه بود و وداع گفت و طریق آذربایجان برداشت و چهارشنبه پانزدهم صفر وارد تبریز گشت شاهزاده
نصرة الدوله حکومت آذربایجان داشت بفرمود تا سرحدات و بر اطلاع و حصابان مناصب نظام او را استقبال کرده و در میدان
قیام جستند ایشان ... در ورود رحم و شیرینی و سه اسب خانهان ... بعضی از اسبان ... فرستاد
و تقرر بود هم ... مرحمت مسیو بوره نایب اول سفارت مسیو قونسول شارژ دفر در دار الخلافه اقامت کند و این
هنگام از بهر کسیل ... در حیال ... جانب فرانسه قبل از مسیو بوره سفر آذربایجان کرده بود و دوران ... مرخص
افتاد دولت خلافت و قبل از حرکت مسیو بوره حاضر دار الخلافه شد لاجرم قرار بر آن شد روز هفدهم ربیع الاول و گذر از دار الخلافه شد
در رجب فرمان محمد قلیخان ... و اثر ... علائم دوم و وزارت خارجه دو جانب منشی اول وزارت
و چند تن دیگر از شاهزادگان و دار الخلافت با اراس ... حقیقت خاصه او را بر پره شد ... گرداوردند و روز پنجشنبه
بیست و یکم ربیع الاول محمد حسین خان ... باده ... شب با ... فرانس ... مأمور شد و از ...
شاهنشاه بازیم ولایت ... و دولت ... دولت آورده و مأموری از بزرگان کارکنانه او سفر
در ماه میشد الحکم محمد ناصر خان ایشیک آقاسی باشی از بهر او جهت ... تقبیل ... حضرت شاهنشاه و مورد
و نوازش شاهنشاه گشت و از راه طریق حضرت صدر اعظم گرفت الفات و نظام الملک و وزیر دول خارجه نیز دیدار کرد

ذکر مراجعت شارژ دفر دولت انگلیس از دار الخلافه طهران بلندن

از این پیش بشرح رفت که وزیر مختار انگلیس بجهت ... و بحرکت شاهزاده ایس گرد ... با بیعفاری وی ... داشت
تا در بابی کار علم دولت انگلیس ... فرود آورد و از مملکت ایران بیرون شد لکن مستر استیونس قونسول دولت انگلیس
بمیرزا و در دار الخلافه اقامت داشت و کارداران دولت ایران از ملازمت ... هرگز نمیخواستند در توقف و اولیای
دولت انگلیس از مملکت ایران ابواب مراودت و مودت ... مسدود نمی‌خواستند مستر استیونس از بزرگان ایران
مسبق ... دولت و خواست دین ... گذاشته که ... دیگر و از بزرگان دولت انگلیس التفات کند هر اگر ...
از ایران سفر ... رحمت ... جمیع ... از کارداران دولت ...
به مملکت ... کنند ... وزیر انگلیسی ... دولت و ... اوامر ... تا ... راه انگلیس ...
و این رقم سنه الف ... در سلخ شهر صفر خاتمه ... دیگر ... و ... طهران ... با چند ... مراجعت ...

واقعه حملة مستر ماری در ایران شد و در خلاف حمایت دولت انگلیس میگذاشت نام فرخ خان امیر نظام که بعد مسیو بوره قونسول شارژ دفر دولت فرانسه فرستاد و علامه و امر دوم در حمایت دولت انگلیس بود
و هم از سفر کردن رعایت ایشان بر دولت فرانسه است و در آن جریده نام شاهزاده فرهاد میرزا نیز رقم بود شاهزاده چنین ... ایلخانی که از روز هشتم ربیع الثانی که چند گفتار کرده
خاتم بر زده و شب زود شد که ... بیامدند ... یک نیم ... از کارکنان درگاه شاهنشاه ایران ... بر دور نیامد اگر ... از این بیش ... روز ... شارژ دفر
تا پیاده از میان آن ... فرخ که و این قصه وزیر مختار انگلیس ... بزرگان ... شد شارژ دفر دولت فرانسه ... داد و ... حمایت دولت انگلیس
... حضرت ... صدر اعظم ... توپ ... جهت و ... او ... مستر استیونس

چاره طریق فرار گرفت و در چاپارخانه اسباب خود را بدل کرده بشهر گیلان در رفت و دولت تا از انگشتری درآب
راه و طریق مقصد بسپارد از قضا کشتی بکنار حاضر نبود و روز کار در رشت رحل اقامت انداخت و همه کس
او را بشناخت و در جمعی نمود بلکه گرد او را گرفت او را هیچ ملامت و شناعت نکردند تا تبریز خدمت او لنگ آمد
مع القصه کردار ناصواب فرزادگان انگلیس در روزنامهای فرنگستان مکشوف و معروف افتاد و دانایان هر دولت
بر ایشان خرده گرفتند و خطای ایشان را در روزنامها اظهار دادند چنانکه در دولت عثمانی شطری از کسر عهد دولت
انگلیس و حسم رشته مواثیق آن دولت را در روزنامه خود رقم که اطراف جهان پراکنده نمودند ترجمه آن در قوم میشود

ترجمه روزنامه دولت عثمانی در سبب رنجش مردم ایران از سفرای انگلیس در ۱۹ ماه اکتبر در سنه ۱۸۵۶ عیسوی مطابق ماه صفر سنه ۱۲۷۳ هجری

شنا که پولتیک سیاسی سفارت انگلیس با دولت ایران بهمه بزرگ و در ایران انجمن و مردم ایران بطبع انتظام طلب شده
و روزکار در دولت است و از مصالحه ناگوار دولت انگلیس مجلس بزرگی اند و اینک جنگی اند و از خواب بیدار خواهند شد
اگرچه قطع ای کار دولت را انگلیس از سر برده دانسته اند گمان دارند که خط خشمت خویش کنند طریق مصالحه و مسالمت
نخواهند سپرد مفاصله ای دولت ایران و مجتهدین ایشان مداخلت سفرای دول خارجه را در امور مسلمانان حرام دانسته اند
و اگر کارداران انگلیس در حمیت خویش استوار شوند ناچار طریق کارزار خواهند گرفت و این جنگ برای انگلیس مورث
بدبختی و زیان کاری است زیرا که نصرت انگلیس در این جنگ از گشتن زیان کار تر است از بهر آنکه ایرانیان هر روز فرصت کنند
کیفر این شکست و فتح هندوستان چیره خواهند کرد و ما چنان دانسته ایم و چنان لشکر انگلیس به بندر بوشهر فرود آمد علم لشکر
روس در هرات افراشته خواهد بود و پیش از آنکه انگلیس آهنگ شیراز کند صد هزار سپاه هند برای کارزار خواهد رفت کارداران
انگلیس چنان نخواهند بود همچنین لشکری که ب ایران کوچ دهند ایرانیان در بیم خواهند شد و هر کار صعب باشد طلب کنند
کردن خواهند گذاشت زیرا که کارداران ایران پشت در روی انگلیس را دیده اند و مجالس بزرگ کشور عثمانی و دیگر انبار
سنجیده اند و شش سال زحمت کشیده اند سفرای انگلیس بر خود مکر کرده اند و گمان بردند که انگلیس در دل ایرانیان بزرگ شده است
و شاهنشاه ایران بر کین و خشم گین آمده است چنانکه چنین سلطنت را از حکومت دیگری فروتر شمارد و غیرت او منع او را چندان
سبک ساخته و تاج سلطنت او جز از بهر کین جستن نخواهد اگر چه بافته بدینه هیچ صفحه مضایقت به دول خارجه تعرض
میکند و استوار فرمودند که انگلیس از هم میگردانند و هر که این پادشاه را یک بار دیده باشد میداند جوان است غیور و فخور است
بارای مستبد و عزمی استوار هزار بار زحمت میدان را از زحمت ایوان بهتر میگوید چنانکه بیرون شدن سفیر انگلیس
از دارالخلافه طهران بزرگ شمرده و مردم ایران اتفاقا پادشاه که هر روز عزت و حمیت خود را افزوده میدانند اگرچه صدر اعظم
ایران هواخواه انگلیس بود لکن از سلوک سفرای انگلیس چنان شد و اگر دیگر جانب زحمت شان میکرد در وزارت او خلع
بزرگ بود و شکست اگرچه جوان کار است و کار مصالحت و مسالمت کند اما تکالیف صعبه انگلیس را گردن نخواهد گذاشت

اینکه

زیرا که در خاطر او جنگ از صلح نکوتر است از بهر آنکه در عهد شاهی پولتیکه استیلای خود را در مملکت استوار تر داند
و اینک رتق و فتق مهمات امور را با بینش تمام دارد که در جزئیات و کلیات به بصیرت نگرسته بود است بزرگ
حوصله و عظیم خلق و حلیم و با اینهمه چون کاری را تصمیم عزم و جزم بسته باشد سر موئی حاجز عزمش نشود و چون کار را سخت
و صعب پیش آید صبر او در مضای امور نیکو تر به پدید شود و با اینهمه رأیی و فهمی که لازم این منصب است همیشه نیکو خوی و شایسته
روی است و خانه در شرق زمین از او به انحطاط جسته چه این گونه هنر از حد بشر افزون تر است لاجرم محبت تر و دلیر تر
از خلق ایران اوست اگر بپویند و خویشاوندش هزار و صد را رضیات نگذاشته از عقاید خویش منحرف نبود اکنون او از کار
فرنگستان افزون میکند و عادت مهمات اهل آسیا را دیگر کون میاخت با جمله اینگونه عیوب در بر شمار شد
کار او را استوار کرد و در ممالک ایران استقلال یافت مذکور شده و برای رای امیر او کرمانشان با هزار مرد لشکر چون ناحیه
و صد هزار سیستان عرضه نهب و غارت ساخته اند حاکم قاین و برادر حاکم کرمان مرغ افغانان پریدن شده اند و هنوز خبر ایشان
باز رسیده و همچنان مذکور میشود لشکر ایران شهر هرات را حصار داده از و بعضی گویند هرات مطیع فرمان شده است
و معلوم میشود که سپاه ایران جنبش میکند و در تصرف هرات را مسخر میداشت و دیگر ارض خراسان عزیز جانب مر اختر

ذکر پناه آوردن و ملتجی شدن امام مسقط بدولت ایران

از این پیش مرقوم افتاد که حکومت در بندر عباس و فزار و جزیره قشم از سپاه ایران ملتجی شده رفت از پس آن مبارزت
و منازعت سعید خان امام مسقط داشت و بر تافتن از دولت اسلامیه بزرگ جانی شتافتن است لاجرم در خاطر نهاد و عزیمت
خویش را در طریق خدمت شاهنشاه استوار کند و در میان دول خارجه بروز استظهار بجویند لمؤلفه ای حاجی محمد وزیر محمد
که در نزد او بعصمت و امانت ممتحن بود روانه بوشهر داشت و مکنون ضمیر او با حاجی عبدالمحمد ملک التجار دولت ایران بر ملا
و خواستار شد و کارداران دولت حکومت بندر بوشهر را چون فتوحی از او و ارحامات عظام و مال خویش کرد ار خود
و بر خدمت نهاد و در انتظار این موجب منال دیوان بندر عباس را هر چندان و سه چندان تسلیم کند و بر زیادت از پیش
پیشکش پادشاه و درگاه بحضرت دارالخلافه فرستد حاجی عبدالمحمد صورت حال را اظهار کرده روانه دربار شهریار داشت جناب
اشرف صدر اعظم در حکم تو پراکنده تقریب سپاه خسته و متاعب و حرکت لشکر انگلیس از پیش مشهود و بر حسن مسئول امام مسقط را مصلح
و صواب دانست واجابت انواع و عهد با دولت و علم اجازت کرده کرد شکنی با ایشان از او را با اجرای مفروض شرط معلق داشت
و بازکشتن حاجی عبدالمحمد از مکنون ضمیر او با دولت از او بار و شرایط معقود که داشته در میانه قطع ارجو که اهل امر ما بر مراد کشید
و در ساعتی هیاسی مترصد گشت و در پای این کار چون سعید خان در محل و ارایه بخشوده داشت و نخستین در تقدیم سفر بندر عباس آمده [?]
و فرزند و برادر و دیگر دولتخواهان محمد سعید سعید و تیمور و برادر سعید و سلیم و سعید محمد و سعید عبدالله با برادرکبیر از مسقط بیرون آمد
و اهالی روز هشتم شهر رجب در برابر بندر عباس لنگر و در آب افکندند و پناه و اعانت از او طلب کار که او هر طرف اقامت جستند

نسخت عریضه ایست ... سعید خان ... با سعادت ... بدرگاه شهنشاهی ... مرقوم ... جناب اشرف صدر اعظم ... تقدیم ... برادر ... تعریف ... چنانکه ... سعید خان ...

حاجی عبدالمحمد شرایط معهود کان را که کارداران دولت پرداخته بودند به ایشان فرستاد و سعید ثوینی در پذیرفتن شانزده
شرط هیچ اکراهی ظاهر ننموده الا در پذیرفتن شرط هفدهم در پنهانی و خفا به کارداران فرانسه در جزایر امام مسقط بود
قاعده در زمین و اراضی روی بعضی از این جزایر تصرف رفت و کار [illegible] که سعید ثوینی جزیره قشم کرچ داد
و حجتی در آن شریعت بحکومت [illegible] پادشاه و به جای حاجی عبدالمحمد جزیره قشم بفرستاد هم در آنجا از آن‌جام این امر
رفت سعید ثوینی گفت در پذیرفتن شرط هفدهم دولت ایران را زیانی باشد و نیز ما را نقصانی بود اما از زیان دولت
ایران گفت همه بندر مسقط و بندر عباس و دیگر اراضی سواحل بحر مقصود این دولت بود و از ممالک ایران بشمار آمده
و امروز منت خدایرا دولت ایران را قوت و کمال است چنانکه ممالک بیگانه را نتوانند دست و جب است
و از دولت بیگانه خانه طلب کنند و بر ما نیز ضعف خویش اقامت فرمایند [illegible] نقصان ما آن است در پذیرفتن شرایط
شانزده‌گانه و عمل حکومت بندر عباس با نقل این شرایط از بعد آن است و کارداران دول خارجه ما را از عمال دولت
ایران شمار کنند و ما به پشتیبانی دولت ایران [illegible] اگر دولت بیگانه خصومت با ما کند ما را آن طاقت نباشد
چون سخنان او با صدق و صواب قرین داشت حاجی عبدالمحمد اجابت را مقدم قبول تلقی نمود و دیگر باره سعید ثوینی سفر بندر
عباس نمود و شرایط شانزده‌گانه را رقم زد و با تفاق سعید [illegible] ثالم خاتم بر نهاد و صورت آن شرایط بدین شرح بود

ذکر تفویض حکومت بندر عباس به سعید سعید خان امام مسقط و قرارنامه او در امر حکومت

چون بر حسب امر و اجازت اولیای دولت قاهره باهره صلداله تعالی و دوام شوکته و اجره حکومت بندر عباس و جزیره قشم
و هرمز و ایصر [illegible] و شمیل و میناب و ساحل و بندر خمیر [illegible] به کارگذاری مخصوص دولت ایران است از قرار شرط ذیل شانزده‌گانه
سفوره متقبل کارگذاران جناب جلالت مآب پناه مجدت و نجدت دستگاه [illegible] و ایالت پناه [illegible] همراه
معه سعید سعید خان امام مسقط و عمان واگذار می‌شود که اولاد او در همین شرط و قیود معتوره رفتار نموده و هیچ تخلف از شروط سلطنت
معین نموده نگذارند اولا آنکه حاکم بندر عباس باید تابع این دولت باشد و مثل سایر حکام ممالک ایران اطاعت فرمانفرمای فارس
باشد و نوشته مرتب اولیای دولت بسیار رود و بعد از تبعه دولت علیه ایران ثانیا همه ساله مبلغ شانزده هزار تومان نقد
بابت مالیات و پیشکش و تعارف انعام مبارک النوروز سلطان ایدام الله ملکه تا آنکه خود [illegible] در چهار قسط [illegible]
دیوان اعلی برساند و خرج نگیرد و از این مبلغ دوازده هزار تومان بابت دیوان اعلی خواهد بود و مبلغ دو هزار تومان پیشکش جناب
اشرف صدر اعظم خواهد بود و دو هزار تومان فرمانفرمای فارس می‌رسد و پیشکش ابلاغ خواهد رسید و دو هزار تومان در سه [illegible]
خواهد بود ثالثا خندق و بناکرده در دور قلعه بندر عباس حفر نموده و پر نماید و بعد از هم ابدا خندق [illegible]
نکنند و آنجا مرمت بعمل آید حسب الاختیار حکومت آنجا با جناب امام مسقط و اولاد و احفاد او است [illegible] انفصال و عزلت
بحسب الاختیار امور و آنچه مرتب واگذار باشد و اگر در ثالثا بی اذن اولیای دولت خواسته حکومت آنجا را به امام مسقط

واولاد

واولاد او واگذار نماید جمیعا از راه حقیقت و تحت حکمرانی حوالت داده واللّه هیچ خواهند داشت و خود تصرف که حاکم دیگر
بکار نبرد خاصه میرق و بیرق و قوت باشد نمود ستخط بیرق دیگر ترکرده خود را کارانجام بجهه رعایت شرایط و احترام بیرق دولت را منظور
دارند که در هر ماه چهار بار دولت بجهه آوردن روزنامه در کشتی خود دولت علیه بیرق در آنجا باید و در ایام اعیاد و روز تولد
مسعود سلطان ابدی [illegible] شب و مارالا [illegible] سالم [illegible] توپ و مهمتان شلیک توپ باید در آنجا بیرق [illegible]
حکام بندر عباس در رعایا و معاملات کار اوضاع که در دست حکام بندر عباس خواهد بود در زمین چند سال خدمت دولت که هیچوجه
در مقام ایذا و اذیت و بهانه جوئی با ایشان برنیایند و کمال رعایت داری را باید حفظ نمایند سابعا حاکم بندر عباس نباید بندر عباس
را با دیگری در عهده خارجی بعلت شرایط معین بخاطر و ... در دست [illegible] تثبت نماید زیرا از آن بجای دیگر دخل و تصرف نکند
ثامنا هر وقت فرمانفرمای فارس با حکمران لارستان بر سعید سعید برای هرج و مرج خواسته باشند بآنجا بروند حاکم بندر عباس مثل سایر حکام
شرایط خدمتگذاری و استقبال و لوازم احترام را بعمل آورد تاسعا اگر رعایای فارس یا کرمان بجهه تعدی اذیت بآنجا رفته و قشون یعنی
کیج و مکران و بلوچستان [illegible] شود مثل سایر حکام ولایات فارس از خدمت دولت نیز اسباب دلجوئی و برقه و احضار چیز ها
اعاده کند و خود در این باب نباید عاشرا اگر فرمانفرمای فارس قصور در ورود مقنندر حاکم بندر عباس مشاهده نماید بعضی اختیار بجناب امام
مسقط و بندر و اولاد او را اعلام کند که حاکم دیگر به امام مسقط مصلحت بدارد و در اول ایامی حاکم فارس باید بکار او بکار رود
حادی عشر هرگاه [illegible] لارستان و سعید [illegible] ملکت فارس یا از رعایای مملکت آنان بآنجا پناه برند و بالغرض فرار کنند
بجهت اظهار و اعلام مشابه آن کلیه بموجب احکام حکمان ایران دهد ثانی عشر این شروط و قرار داد با جناب امام مسقط
معه سعید سعید خان حکمرانی و اولاد و احفاد او است اگر مستقبل ما لک شان و مسقط شود دولت ابد مدت را با او شروط قراری
حاصل نماید ثالث عشر با او بر بندر عباس و جزایر تابعه مرتوقی و شمیل و میناب و سایر متعلقات انها در دست کارکنان جناب
امام مسقط است اگر آنها از اول سواحل و دول خارجه را در آنجا راه ندهند و متعهد شوند حفظ و حراست آنها را و در دست او است
بحرا و بر آن با نظام هر بلدی و مجمع و [illegible] توقف اداره و قلعه و کشتی جنگی داشته باشند و لنگرگاه بر آن صادق آید و از خاک
اولیای دولت معترض باشند مراقبه متعهد شود و هیچ محدود و سرحد آنکه مذکور را از عاملین دولت برد عذرا
در حق ایشان از راه دوستی و دشمنی باشد مخبر نمایند [illegible] هیچوجه نگذارد که کشتی و بلاد و جهاز و قشون جهاد ب
و دشمن با نجهه یا آنکه مواد [illegible] یا عرب یا از دول خارجه از صورتها آنکه مذکور است بخیال عداوت یا دشمنی با بهانه دیگر
با خاک این دولت و بلاد یکه در دست بندر عباس است داخل نماید رابع عشر امام مسقط حق ندارد در بندر عباس و ولایت
مذکوره ما اگر چه شرایط مذکوره هم به جهت [illegible] از دول خارجه و غیره واگذار نماید مگر به موجب قرار داد مدت خود باشد
و مشغول آنکه او و اولاد او در بندر عباس و ولایات از جانب او دخل و تصرف کند و اگر غیر از شرایط مذکوره باید عمل نماید
خامس عشر از روز دیگر [illegible] و تبعه دولت علیه ایران [illegible] مستقر کرده که امام مسقط [illegible]

خط مستقیم عباسی نموده است و تجار و اهل التجاره به تبعه دولت علیه ایران و از بندر عباس ملی و بندر گناوه و جای دیگر هیچ عشور متعلقه
در عباسی و دریافت میکرد و حالی که در هیچ دولت و ولایتی چنین رسمی نیست از تجار و وارد و از تنخواه آنکه عشور
از ولایات سوا از تجار افتد و در ایام خانیه چون این فقره مرحمت و خلاف قاعده است لهذا برای امام سلطان فقره
موقوف دارد تا رفع این مرحمت بعد الیوم ابراء شده است و تجار اهل التجاره در از طرف بر و بحر وارد و عباسی شده
انهم بحر و شیخ سیف و در حال حیات خود عشور میگرفته که تمیز و نا به از تجاری مطالبه عشور بخانیه سادات عشر تنخواه کار
تجاره در جزیره قشم ایده به بندر عباسی آورده و توسط تجار خبر آگاه با حاجی عبدالمحمد ملک التجار بندر و شهر و بلاد و تجار
و ساکنین عباسی رسیده تحویل داده قبض الوصول دریافت دارد اول الکلانه الباهره تا این حرر سنه ۱۲۰۰ عشر محرم الحرام
شاهان اعظم سال یکهزار و دویست و هشتاد و دو هجری مطابق سنه اوتیل حاکم بندر عباسی نیز در بندر رقم نگاشت

ذکر شرح حال حاکم بندر عباسی در تبعیت و حکمرانی در دولت ایران آمده

بنده درگاه آسمان جاه سلطنة سعید بن احمد حضرت را از تبعه و چاکران و سکنه دولت ایران می‌نماید از قدیم الایام تا
میدان حکومت عباسی و جزیره قشم و هرمز و شمیل و میناب و بیابان و الیسین و تازیان و ارو انگذار و بنده درگاه
آسمان جاه سلطنة شده است متعهد است و تنخواه قسط و دیوانی بندر عباسی را برابر با تشخیص در قسم مرحمت نشیم قسط
بقسط بدون تعطیل کارسازی نمایم و بهانه هیچ بهانه عذر نیاورم و در دریای تجارت اینجا کمال اهتمام را بعمل
آورم و از بروز منازعات با اولیای دولت قاهره با هم بر این اقدام نورزم و اگر خدای نخواسته کم از ترک اوامر و خلاف حکم
از بنده درگاه صادر شود عقاب و مؤاخذه با اولیای دولت است با آنچه مرقوم فقره از جزیره هستم شهر شعبان المعظم سال یکهزار و دویست
هشتاد و دو هجری مطابق ... تحریر شد ... مع العقد چنین سعید ترکی و سعید ... این وثیقه را خاتم زده در روز
چند گذشته بعد ... ماه رمضان قلعه بندر عباس تسلیم عمال امام مسقط داده و سعید ترکی در زمان ... سکه بر
کسی مسقط داشت و سعید ... امام مسقط ... بعد ... ماه رمضان وارد بندر عباس شد و بعد آن ... کارها را
خاتم بنظر رسانیده حاکم بندر عباسی ... قبول رقم زد و بعد از آن ... در جزیره قشم ... به بندر عباسی حد داده
تسلیم حاجی عبدالمحمد ... از آن ... و در قبول تمامت آن شرایط ... با آنکه ... در زبان داشت و اقامه
آن بلاد و حکومت بندر عباسی ... ایراد ... تفویض داشت ... جزیره ... که ...
وضع وارد ... اگر این جزیره را در وثیقه نام ... بخشید و ... رقم ... حاجی عبدالمحمد ... جزیره
قشم هشت و چهار فرسنگ طول آن ... و ... قریه و قصبه ... آبادان است ... هزار خانوار
رعیت ... ایران ... جزیره ... امام مسقط ... تمامت آن
شرایط را برعهده ... اطاعت و ... داده ... هزار ... از ...

بکلی

بکلی برداشت نهاده دیگر بعهده سعید ... واحد ... شاه و حاجی عبدالله ... روانه در ... ایالت
دهم روز هجدهم ... سلطان کرده ۳ فرسنگ ... او ... ماه ... از طرف ... نموده ... پیش ... گشته
با جمله ... ششم ربیع الاول ... و ... بهادر ... شجاع الملک فرمود از
و شجاع الملک ... ولیعهد ... شاهزاده ... ایالت برگزید ... را حاضر ساخته
... خلعت ... از قبل امام مسقط ... مؤید الدوله ... ارشاد
... شجاع الملک ... برادر ... را و
... امام مسقط ... هزار تومان
... شاهنشاه ... جناب
اشرف صدر اعظم را نیز ... شاهنشاه ایران ... صدر اعظم منشور حکومت و خلعت
... شاهنشاه ... امام مسقط ...
... سعید ... سعید ترکی ...
... حاکم بندر عباسی ... بندر عباسی ... مسجد قلعه ...
... امام مسقط ... مسقط ... خانه ...
سعید ترکی ... برادر ... سعید ...
... امام مسقط ... سعید ...
... امام مسقط ... ترکی ...
... سعید ... امام مسقط ... سعید ترکی ... حکومت مسقط ...
... خلعت ... بندر عباسی ...
امام مسقط ... سعید ترکی ... حکومت ...
... ترکی ... سعید ترکی ... تسخیر ...
... سعید ترکی ... لشکر ...
... سعید ترکی ... ترکی ...
همراه فرزند امام مسقط ... فرزندان امام مسقط ... ترکی ...

ذکر ماجرای جعفرقلیخان ایلخانی با ترکمانان آخال

این پیش از شرح حکومت جعفرقلیخان ایلخانی در ... آن الکای حرکت او ... بسیار کس

و در ... مسقط ... دختر ...
... ایالات ...
... عباسی ...
... عباسی ...
... ترکی ...
... عباسی ...

از ایران ایلغار ... ساخت و پیشتر از قبایل ترکمان ... [illegible] ... و اطفال ایشان
فاحشه آنان در تحت حکومت آقا محمد ... [illegible] ... از سلیمانیه
... [illegible] ...
نیز تجهیز داد ... شاهزاده ... عرب و عجم ... [illegible]
و لشکر ... [illegible] ... و اطفال
... [illegible] ...
... [illegible] ...
... [illegible] ...
... [illegible] ...

[illegible]

میرزا حسینخان دریابیگی حکم داد تا توپ در برابر او را مشغول داشتند و جسارت از مسجد بوشهر تنگ سپاه و حیات لشکر دشمن در برابر

بود مقابل ... [illegible] ... و جهدیان [illegible]

بود در بوشهر جاری [illegible] ... مع القصه دریابیگی و جهدیان [illegible]

[illegible]

ذکر آغاز مخاصمه و جهاد دولت انگلیس در بندر ابوشهر با سپاه ایران

روز یازدهم ربیع الاول ... صاحب ... دولت انگلیس ... در بندر بوشهر اقامت ... میرزا حسینخان دریابیگی

[illegible]

[illegible]

بوده لشکر جنگی توپچیان را آماده کرد و روز نهم ربیع الثانی محمدکاظم خان ... روانه قلعه بهمنشیر شد و باقرخان تنگستانی را
وادار کرد که ... بهمنشیر ... آمده بود ... لشکر را در جنگ حاضر کرد ... با توپ
و تفنگچیان ... و در اوایل شب دهم ربیع الثانی با قرخان با اتفاق محمدکاظم خان با دو توپ و چهارصد تفنگچی ...
خود ... روانه بوشهر شد و در کنار ... آب ... محمدکاظم خان ... و پس از ...
کمی باقرخان ... باید از طرف بهمنشیر ... قلعه بهمنشیر را محافظت ... باقرخان را ... در ...
خلعت ... باقرخان ... برادر ... نزدیک دریا ... بوشهر ...
... در برابر دشمن ... دریا ... صلاح وقت ... هم اکنون
... باقرخان ... راه بهمنشیر ... سیزدهم ... بهمنشیر شد اما از ... لشکر
انگلیس ... روز شنبه نهم ربیع الثانی در حلیله ... از ... بجزیره ... شوند ... توپ ... چهار ...
... کشتی ... فوج ... هندی و سندی ... از بحر ... شد
در اول ... صدور ... در حلیله ... لشکر ... توپ ... روز سه شنبه را نیز
... روز چهارشنبه ... فوج ... هزار ... توپ ... قلعه بهمنشیر ...
... وقت ... آفتاب ... سیزدهم باقرخان ... رسید
... راه ... جنگ ... باقرخان ... احمدخان ... تیغ ... چهارصد تفنگچی
... کشته ... چون ... گلوله توپ و تفنگ ...
... انگلیس ... قلعه بهمنشیر ... قلعه ... گشت
... باقرخان ... آفتاب ...
... ایرانیان ... تیغ ...
انگلیس ... مشغول کنند
... لشکر انگلیس ... توپ
... تنگستانی ...
... احمدخان ...
... تنگستانی ... باقرخان ... لشکر ... قلعه
بهمنشیر را فرو گرفت و روز چهارشنبه ... بهمنشیر ... لشکر دریا ...

شکست باقرخان تنگستانی با سپاه انگلیس

که طریق اتحاد بسیار با ساخته جنگ ... دریا ... سرداران دولت ایران اجازت جنگ
... انگلیس ...
... باقرخان ...
... بوشهر ... سرداران انگلیس ...
... توپ ... توپچی ...
... گلوله توپ ... توپها را ...
... لشکر انگلیس ... راه ...
... گلوله توپ ... باقرخان ...
... تنگستانی ...
... قلعه ...
لشکر انگلیس ... گلوله توپ ...
... دریا ...
... ایران ...
... سلطان ... توپ ...
... دریا ...
... دریا ...
... علم ایران ...
... باقرخان ... انگلیس ...
... دریا
... انگلیس ...
... سرداران انگلیس ...
... باقرخان ...
...

ورود لشکر ... سپاه انگلیس قلعه ابوشهر ...

چون لشکر انگلیس اطراف قلعه بوشهر را فرو گرفت ... تسلیم شد سرداران ... از بیرون ... دریا ...

و تعدیلیان برای کسب و میرزا رضای منشی فرمان شاه را فراموش کردند و هر سه تن را [illegible] جابر بود و تعدیلیان بر زیادت نشان خویش
آویخته داشت نخستین به شهر آوردند [illegible] گفته هنوز علم دولت ایران در بوشهر منصوب و جای [illegible] است تو را چه افتاد
و این علم را بشکن و قطع کن و چرا کارداران دولت را از در [illegible] اگر خاطر [illegible] حفظ بوشهر لشکری نگاه دارد و چرا
تاکنون [illegible] سرباز تا مقام [illegible] در میان شهر [illegible] کشتند و کارداران دولت
ایران مرکز جنگ با انگلیس در خاطر نداشته و ما را نیز رخصت جنگ نداده و در توقف [illegible] تا ناگاه بر ما تاختند
و کار بمبارزت و مناجزت انجامید ما صورت حال را بشجاع الملک مکتوب کردیم هم جهت [illegible]
در آمد این جنایت بر ایشان [illegible] مرکب نقش [illegible] جسم [illegible] سرداران [illegible] پادشاه ایران [illegible]
در باستیان [illegible] و قلعه [illegible] با آنکه علف و آذوقه و قورخانه و توپخانه داشتند حراست نکردند [illegible]
[illegible] دولت ایران [illegible] دیگر آنکه حاکم شهر [illegible] و این چنین [illegible]
از بهر [illegible] فرمان داده [illegible] و قراول بر ایشان [illegible] آن شب [illegible] صبح پنجشنبه
[illegible] ضبط غلات و قورخانه و توپخانه [illegible] لشکریان [illegible]
[illegible] و آلات حربیه و طبل و شیپور [illegible] و آلات حربیه [illegible] بیرون شهر [illegible]
[illegible] راه [illegible] حکم داد [illegible]
و قراول بر ایشان [illegible] لشکر ایران [illegible]
رها ساختند [illegible] افواج [illegible] لشکریان [illegible]
روز چهاردهم ربیع الثانی [illegible]
[illegible] سرداران انگلیس [illegible]
علف و آذوقه [illegible] دیوان [illegible]
[illegible] اجازت [illegible]
[illegible] سلطان [illegible]
[illegible] سرداران انگلیس
[illegible] از بهر [illegible]
فارس [illegible] قوام الملک [illegible] پادشاه [illegible]
[illegible] قوام الملک [illegible]
[illegible]

اردوی او

اردوی او [illegible]
[illegible] صندوق [illegible] با طبل و شیپور [illegible] شهر [illegible]
[illegible] با طبل و شیپور [illegible] شهر [illegible]
[illegible] صندوق [illegible] مردم [illegible]
[illegible] لشکر [illegible] مردم [illegible] لشکر
[illegible] جنرال صاحب بهادر سردار انگلیس [illegible] دروازه [illegible] ناصرالملک [illegible] از دروازه [illegible]
در شهر [illegible] شهر [illegible] ابوشهر [illegible]
[illegible] انگلیس [illegible] علم ایران [illegible] علم [illegible]
انگلیس [illegible] انگلیس
[illegible] مردم [illegible] جنرال صاحب بهادر [illegible]
افواج انگلیس [illegible] خلیج فارس [illegible] خلیج فارس [illegible] انگلیس
در ابوشهر رقم شد بتاریخ [illegible]
صحیفه [illegible] فقره اول شهر ابوشهر [illegible] انگلیس [illegible]
[illegible] انگلیس [illegible]
[illegible] ابوشهر [illegible]
[illegible] آلات حرب [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] انگلیس [illegible] لشکریان [illegible]
[illegible]
شهر [illegible] آلات حربیه [illegible] دروازه [illegible]
انگلیس [illegible]
[illegible] جنرال صاحب [illegible]
[illegible] اجازت [illegible]
سرداران انگلیس [illegible] اجازت [illegible]

چون کار بوشهر را از نمونه نظم کوت محفوظ پرداختند و چند چاه آب که از بیرون بوشهر بود با خاک انباشتند و اگر
سپاه ایران بهر دفع ایشان بدان جانب شود چاه آب نیابد و بعد از آن دو هزار تن از مردم بوشهر را بگماشتند تا در حفر
خندق و بنیان سنگر طلب شتابند و حفرهای چند از زمین کوت و با باروت انباشته داشتند و چون ایرانیان بدان بر آتش
درزنند و لشکر را تباه کنند و از سپاهیان ریشهر و اتباع شکور را استوار بستند و شصت عراده توپ در سنگرها منصوب نمودند
و چند چاه آب را میان سنگر افکندند و از جانب دریا بطریق دایره احاطه کشتیهای بزرگ بازداشتند
و دو هزار توپهای بزرگ را بدان جانب جای دادند و ... توپ های ... و چهارده ... و پنجاه ... تا اگر لشکر
جانب بوشهر حمله برد از سوی دریا جزیره خارک ... کوت علف و آذوقه پرداختند و ابواب کلاه دیگر و ال
قبایل اعراب ... محکم نمودند ... بسته ایشان را ... چندی از ایشان ... جاده ...
نمودند ... از ... با ... آنگاه ... پیغام ... از تسلیم ... در کنار دریا و میان جزایر جابر
داشتند ناچار با انگریزان طریق مدارا گرفتند مانند شیخ حسن جابر که در جزیره قیس سکون داشت و در سر
کار و ... اظهار خصومت کرد

آگهی دادن شاهزاده مؤید الدوله ... لشکر انگلیس ... بوشهر ... شجاع الملک ... آن جانب

روز شانزدهم ربیع الثانی خبر بمؤید الدوله آوردند و چون این خبر از مردم ... مشتهر شد ... محمد علیخان
شجاع الملک را طریق بوشهر سپرد و در چهار راه ... شاهزاده ... با قوم ... جنگجو
طی مسافت کند و لشکر ... را از بوشهر ... فرمان ... رضا قلیخان ... اتم کرد ... کازرون
کوچ داد و با شجاع الملک پیوسته شد و چون محمد قلیخان ایلخانی قشقائی را ... شجاع الملک ... کرد
حالی را اظهار کرد ... لشکر و فوج ... و هیچ از جز
فوج بوشهر ... انگریز در ... فارس ... جنگ ... شجاع الملک و مردم شیراز ... مؤید الدوله
... کنند و دفع سپاه انگلیس ... مؤید الدوله ... کوه ...
... شجاع الملک ... ربیع الثانی
در چهار راه ... و چهارم ... کرد و ... روز ... با فوج خاصه و فوج ... چهارم
و چهار عراده توپ ... کوه ... جنگ ... توپ ... تمام
... اردو ... راه ... را از ... بعد از ... عبور داد
و روز ... پنجم ربیع الثانی در ... بنه ... اردو ... محمد قلیخان ایلخانی با هزار تن ... پیوست
برسید ... جمادی الاولی ... یکشنبه هشتم ... کرد ...

منکشفه

منکشف ... برادرزاده ... به لشکرگاه ... آمد و شجاع الملک با ... از فراوان ... و نوازش ... و چندان
بالطف ... کارداران ... پرسش ... آورد ... گوید ... پنجشنبه ... جمادی الاولی
... و ... اوراق ... لشکر ... اعداد کار ... محمد قلیخان ... فوج خاصه و عبدالله خان ...
فوج خاصه ... غلام ... سلطان محمد خان ... و محمد ... خان ... و محمد حسنخان ... و ...
قلیخان ... و احمد خان ... و محمد ... خان ... فوج ... و لطفعلی خان قشقائی و ... رضا قلیخان ... و عبدالله خان
... عراده توپ ... عراده ... سنگر ... لشکر ... حسینخان
و ... خان ... یکشنبه ... جمادی الاولی ... رضا قلیخان ... با ...
عراده توپ و چهار صد ... شجاع الملک ... لشکرگاه ... سرباز قشقائی
با ... عراده توپ ... راه برازجان ... مسافت ... غلات و حبوبات ... لشکرگاه
آوردند پنجشنبه ... جمادی الاولی ... مستر موره وزیر مختار انگلیس ... از ایران ... بغداد بوشهر
درآمد و نزدیک ... انگریزی ... و ... لشکر ... انگلیس ...
... شجاع الملک ... بغداد ...
ایلچی ... انگلیس ... انگلیس ...
نزدیک سردار ... سردار انگلیس ... شجاع الملک
... شجاع الملک ... ماموریت
... نقض عهد ... فوت
... دولت ایران ... اجازت ...

خبر ... کارداران دولت ایران ... انگلیس بوشهر ... لشکر انگلیس ... ایشان

چون خبر ... لشکر انگلیس بوشهر ... کارداران دولت ایران ... ملک الملوک عجم ... گفت ...
... دولت انگلیس ... قانون ... کار ... عهدنامه ...
... اربعه ... و مصافات ... عهد در اقالیم
سبعه ... کارداران انگلیس ... مردم ایران ... رعیت ... هند ... دولت عثمان
مردم ... لشکر ایران ... شمشیر ... ترسند
... و چون ... الکون ... باره
... جناب اشرف صدر اعظم ... خاطر شاهنشاه ...

از تحریر [illegible] گردد ملال [illegible] فرمان [illegible] و قورخانه [illegible] لشکر جنگ [illegible] بوشهر و محمره [illegible]
[illegible] در کنار بحر [illegible] انبوه [illegible] در کنار بحر با لشکر انگلیس [illegible]
[illegible] مردم ایرانی [illegible] ممالک خارجه [illegible] تجارت [illegible]
[illegible] و اعداد جنگ بحر [illegible] در کنار بحر [illegible] با لشکر انگلیس
[illegible] کشتی [illegible]
انگلیس [illegible]
انگلیس [illegible]
ایرانی [illegible] انگلیس [illegible]
اینک سپاه [illegible] لشکر انگلیس [illegible]
دانسته ایم [illegible] انگلیس [illegible] مردم ایرانی [illegible]
[illegible] شاهنشاه [illegible] فرمان که
[illegible] سلیمان خان [illegible] میرزا [illegible] خان قاجار
کشتی جنگی [illegible]
و چهار عراده توپ [illegible] فوج [illegible] قراباغی و فوج
سیم [illegible] فوج [illegible]
[illegible] جناب اشرف صدر اعظم [illegible] افواج [illegible]
[illegible] اصفهان [illegible]
[illegible] غلامان و غلام
[illegible] سیاه و سفید
و ظریف [illegible] امیر تومان [illegible]
اتفاق [illegible] شاهنشاه ایران [illegible]
[illegible] لشکرگاه [illegible]
[illegible] امیر تومان [illegible]
[illegible] سپاه [illegible] کشتی جنگی [illegible]
چهارم جمادی الاولی [illegible] دار الخلافه [illegible]
[illegible] سلیمان خان

افشار

افشار روز هشتم جمادی الاولی [illegible] و دوم [illegible] طرف کازرون پیش داشت و کشتی جنگی [illegible]
[illegible] روز هشتم جمادی الاخره فرزند [illegible] عبد الباقی میرزا و جناب قوام الملک و میرزا نعیم لشکرنویس [illegible]
با جمعی از سربازان فارس [illegible] و جمعی [illegible] آورده و از علوفه و آذوقه سپاه چیزی دریغ نداشتند
[illegible] لشکرگاه و کشتی جنگی [illegible] جمادی الاخره [illegible] امیر تومان با سواره
قراباغی [illegible] از راه کازرون روانه بوشهر شد [illegible] کشتی جنگی با لشکرهای گران [illegible]
[illegible] راه بوشهر پیش داشت [illegible]
[illegible] از بحر بیرون [illegible]
[illegible]
[illegible] توپ و خمپاره [illegible]
[illegible]
[illegible] عراده توپ [illegible] توپ [illegible]
و از جانب دیگر حکم داد تا لشکرهای قورخانه و بنه [illegible] از کنار بحر [illegible]
[illegible] جنگ [illegible]
ضعیفه و دیگر اهالی جزیره [illegible]
با جمله مؤید الدوله روز پنجشنبه چهارم جمادی الاولی با افواج قراگوزلو [illegible] عراده توپ از شیراز خیمه بیرون زد و در سعدیه
در آمد و فرزند او عبد الباقی میرزا [illegible] شاهنشاه [illegible] در حضرت دار الخلافه [illegible]
[illegible] شاهزاده مؤید الدوله [illegible] و رخصت مراجعت شیراز [illegible]
[illegible] در سعدیه [illegible] شاهنشاه ایران [illegible] مؤید الدوله جزیره
خلعت سلطانی [illegible] از سعدیه [illegible]
اشرف صدر اعظم [illegible]
[illegible] مؤید الدوله [illegible]
[illegible] میرزا نعیم و جناب قوام [illegible] کازرون [illegible] لشکرگاه باشند
و همچنان [illegible] سپاه [illegible] کازرون [illegible] قراگوزلو را
با افواج قراگوزلو [illegible] عراده توپ روز [illegible] جمادی الاولی روانه لشکرگاه داشت

شرح رقم جناب اشرف صدر اعظم [illegible] الملک برای دفع جهات انگلیس از بندر بوشهر

جناب اشرف ... اعظم مهر علیخان شجاع الملک رقم کرده حق نعمت ملک الملوک عجم بر وفق شرع و جوانمردی و خان [illegible] ارفعات
۱۱۱ ایران ... اگر دیگر مردم در راه پادشاه سیم و زر فدا کنند شاید جان و سر نثار کنیم چنین این [illegible] قرار است
کی نخستین پا ... از حفظ جان برادر است ... اگر در کار ... سلطنت ... بخت ... خود بیاد ... محمود
خواهم داشت ... اگر در تقدیم خدمت ... محبت و عاطفت ... فرزند خود را ... باز کنم [illegible]
چه ... مسرور ... این ... خامه ... اتم ... که ... ارقم کرده ... بگیرند
از ... شجاع الملک ... هوش ... شنیده شده ... کینه ... جریر ... خان ... صورت ... قوانب
داشت ... یک ... بعد ... واین ... تیر ... لشکرگاه ... جایگاه ... برافروزان
برفت ... لشکر انگلیس ... یک ... بود ... نشسته ... که در ... بود ...
آن ... لشکر ... مردم انگریز ... سر ... مصاف ... ارفقا روز
هشتم ... سپاه ایران ... لشکر انگریز ... جنگ ... برادر ...
کوتاه راه ... بقصد ... بالشکرگاه ... شجاع الملک ... سپاه ... کرده ...
... دشمنان بخت ... بالجواب ... بیشی ... بر
جانشین ... شجاع ... سپاه ...
... شجاع الملک ... خورشید ... لشکر ... داده ... توپ ...
... بقصد ... لشکر انگلیس ... لشکرگاه ...
چنان ... توپ ... جنگ ... توپخانه ... سیلان ...
ناشناخته ... بوقت ... توپ ... لشکر انگلیس ... همراه ... توپ
از ... جنگ ... انجام شجاع الملک ... جهت ... لشکرگاه ...
جنگ ... لشکرگاه ... لشکر انگلیس ...
... لشکر انگلیس ... توپ ...
انگلیس ... لشکرگاه ... جنگ ... شجاع الملک ...
... لشکرگاه ... دشمن ... لشکر ...
وکشته ...
... از ...
... لشکرگاه ... شجاع الملک ...

فقره

خلل ... ایلچی ... در ... لشکرگاه انگلیس
کین ... توپ ...
توپ ... از جانب جنوب ... از طرف شمال ... انگلیس
... انگلیس ... شجاع الملک
... توپ ...
... جنگ ...
... توپ ... سپاه حرکت
... انگلیس ... لشکرگاه ...
... مردم انگریز ... لشکرگاه ... انگلیس ... شجاع الملک
... توپ لشکر اسلام ...
... جنگ ... لشکر ... توپ ... لشکرگاه ...
... لشکر ایران ... شجاع الملک ...
... لشکر انگلیس ... و بعضی از ایران
سپاه ... لشکرگاه ... شجاع الملک ... توپ ...
جنگ ... لشکر انگریز ... لشکر ...
... جنگ ... توپ ...
... توپ ... مردم انگلیس ... لشکر ...
شجاع الملک ...
...
... لشکر انگلیس ...
...
... مردم ...
...
...
... لشکر اسلام ...

شجاع الملک ...

آغاز ... شجاع الملک ... لشکر انگلیس

باشند اما الحال گشته ایشان توپ و خمپاره ها را ایرانیان بزرگ [illegible] زود بر آن [illegible] توپخانه [illegible] بسیار کسی
از ایشان را [illegible] چون [illegible] اهالی [illegible] را [illegible] ناچار در [illegible] شد [illegible]
و سپاه [illegible] انگلیس [illegible] مسافت [illegible] تا چند [illegible]
[illegible] انگلیس [illegible] توپ [illegible]
[illegible] توپ و خمپاره
[illegible]

[illegible]

[illegible]

و از آن اشخاص از فوج خاصه و یکی از فوج چهارم و یکی قراگوزلو و یکی شیرازی بود به دست لشکر انگلیس در آن گیرودار گرفتار آمد
و باقی را اعتبار فرار بود [illegible] که بالجمله چون لشکر اسلام در آن [illegible] حاضر نبود [illegible] انگلیس را [illegible]
[illegible] و دستگیر [illegible] از لشکر انگلیس [illegible]
[illegible] از لشکر انگلیس
[illegible] از لشکر [illegible]
[illegible] لشکر انگلیس [illegible] و از لشکر ایران [illegible]
کشته شده [illegible] سلطان [illegible] از فوج خاصه [illegible] و از فوج چهارم تبریز [illegible]
و از فوج [illegible] و از فوج [illegible] و از فوج
خاصه [illegible] و از فوج چهارم [illegible] و از فوج [illegible]
[illegible]
[illegible] عبد الله خان [illegible]
[illegible]
[illegible] شجاع الملک [illegible]
[illegible]
و شجاع الملک [illegible] لشکر [illegible]

رسیدن لشکر ایران به برازجان و [illegible] و محاربه [illegible] با مردم انگلیس

چون خبر جنگ [illegible] بوشهر [illegible]
و شاهزاده مؤید الدوله [illegible]
و [illegible] مؤید الدوله [illegible]
[illegible] برازجان [illegible]
[illegible] برازجان [illegible] شجاع الملک [illegible] چهارم
[illegible] رجب [illegible]
[illegible] رجب [illegible] مؤید الدوله [illegible] شجاع الملک
[illegible] لشکر [illegible]
با مردم انگلیس [illegible]

لیسیان کرده

بمیدان [illegible] جلالت [illegible]
[illegible] شاهزاده [illegible]
[illegible]
[illegible] سلطان [illegible]
[illegible]
و الطاف شاهنشاه ایران و [illegible] صدر اعظم [illegible]
[illegible]
انگلیس [illegible]
[illegible] شاهزاده [illegible]
[illegible] لشکر انگلیس [illegible]
[illegible] انگلیس [illegible] ایران [illegible]
[illegible] از فوج [illegible] و فوج چهارم و فوج
[illegible] فوج [illegible] و فوج [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]

قرائت خطبه پادشاه اسلام در مسجد دار الخلافه و اتفاق بزرگان ایران در جهاد با لشکر انگلیس

چون کار [illegible] دولت ایران و انگلیس [illegible]
[illegible] شاهنشاه ایران [illegible]
روز [illegible] در مسجد شاه [illegible]
[illegible] صدر اعظم [illegible]
[illegible]
[illegible] صدر اعظم [illegible]
[illegible]
[illegible]

[illegible]

[illegible]

و بنای خویش رقم کرد بدین شرح قرائت کردند

شرح دستخط مبارک شاهنشاه ایران

معلوم اولیای دولت بهیه باد که از نفاق و ناسازگاری به دولت قوی شوکت انگلیس در کار آمده جماعت فرنگیان و ناحیه که از ایشان ملازمند از هر جانب مانند مور و ملخ پیدا شدند و ایشان در کار ما شکستی نتوانستند و خواستند که بر سر ما بیایند. اسلام را دلیر و دلخواه خویش خواستند و امروز به تقریر قلم شوقی ما را متحمل داشتند بر ما و جمیع سلاطین واجب افتاد که لکم استوار کنیم و از ضعف و خطر نترسیم و بنابر این نتیجه‌ای است که هر کس از جهاد و غزا پرهیز کند و از عرصه حرب رو برگرداند ملکوف و شرمسار باشد. اسلام و دولت غیور ما این خوار رو ندارد که انگلیس بخواهد ما را شکسته و ملک پادشاه ملک را فرو گیرد و سلطنتم در تقویم دین و دولت جان و مال خویش را ایثار داشته نثار خواهیم کرد. اما ما کاران غیور ورزیده‌ای از ایران ما هرگز ما را تنها نخواهند گذاشت و چون این دستخط شاهنشاه برخوانده شود، قلم را برای سرحد بنویسند و قرائت کنند و در هر مجمعی مکرر خوانده شود.

اکنون این چنین شرح است. اما با حفظ عهود و شرایط مواثیق سعی داشتیم که با انگلیس عهد بسته و از راه حرب و جنگ برنگردیم و در حفظ عهود انگلیس کوشش کنیم ولیکن انگلیس جهد را شکسته و خیانت کرده و حمایت کاملی نکردند بلکه این جماعت شرارت نمودند و بر خلاف شرایط حرکت کرده سرحد ایران را ویران کردند. اکنون ما را لازم است که حفظ دین و دولت کنیم و به ملاحظه اوضاع حرب و ضرر ملت ناچاریم اراده کنیم و به همه مهیا شویم و در داخل و خارج ممالک محروسه هر کس که خواهد به دولت خدمت کند امداد ما را بخواهد و از روی غیرت و دولتخواهی بکوشد. چون این کلمات را به اهل مملکت و مردم اعلام کردیم، تا همگی چنین دانسته و ارکان دولت را آگاه کنند که دولت هرگز تاب این حرکت را ندارد و هم اکنون معروض داشته و جان و مال و زن و فرزند و خانه و خویش و پیوند ما از بهر مذهب و پادشاه بسیار است. به جهاد فی سبیل الله اگر کمتر باشیم به حرمت دین باشد و اگر کشته شویم اجر بهشت و ثواب آخرت داریم. با خلوص نیت و تصمیم عزم اراده داریم که با تمام قوا برای دفاع زن و فرزند و خانه و وطن خود برخیزیم و با دشمن رزم دهیم. جناب اشرف صدر اعظم را به این کار و آداب آن فرمان کردیم و او نیز به آنچه وقت اقتضا کند اقدام خواهد کرد. و رعیت را از جهت سفر و دفع دشمن معاف دارند تا صلاحدید ما در رواج دین و امور دولت بجا آورده شود و اسباب خزانه و دولت و قشون و تدارک کافیه را فراهم کنند و در سرحد حاضر باشند. ارکان دولت و رجال مملکت و مستوفیان و حکام ولایات نیز در این مهم با جناب صدر اعظم همراه باشند و هر گونه امری که صلاح دولت است به عرض برسانند و در ترتیب سپاه و تجهیز لشکر اهتمام کنند و قشون را آراسته سازند و در جمع فوج و تربیت سرباز اهتمام کرده آنگاه که لشکر آماده شد به ترتیب عساکر و تجهیزات اقدام کنند.

شرح تعداد سپاه و [illegible] ایران

کواره و پیاده را در جلوه و اطراف عرض داده ماموریت و دستور ممنوعین بر شرح ... [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

شرح عرایض علمای اسلام در اجازت جهاد بر اخراج روس

ازین اگه سپاه سواره و پیاده و اصحاب و جناب اشرف صدر اعظم چنانچه رقم شد چون مردم برگشته و شیر را کشته از بهر
غزا و جهاد معتبر از برق و باد طریق حدود و ثغور سپرند و این خبر در بلدان و امصار ایران سمر گشت و قاطبهٔ علما
و اشراف قبایل از قصه آگاه شدند و مجتهدین در ترویج دین جان و جاه را مطالبت خاک راه گذارند و در
حوزهٔ محراب و عرشهٔ منبر مردم را مخاطب داشتند و بتحریض جنگ هم آهنگ فرمودند و هر یک بنوبت خویش ده هزار کس
و بیست هزار کس دست کار را در حضرت شهریار عریضه نگار آمدند و صدر اعظم را از طلب اجازت آن جماعت
با خبر نمودند تحقیق عریضهٔ جناب میرزا محمد باقر مجتهد و امام جمعهٔ تبریز و شیخ الاسلام تبریز برسید و ایشان با قصد آنکه از
کمی مردم کار از جهه کار نمی ساخته ایم در خدمت حضرتش را کوش برخواهیم و بدولت نهاده ایم و از این سوی و حکم ز نهیت
برا و جب اذا ملکی نام اهرمن و موجب طلب مکنیم بلکه اگر تمامت عمر صرف این امر شود از زید و عمرو فراهم
هو بوش نخواهیم خواست و از هر دو خاله طرفه و قاله نخواهیم جست و از کاشان جناب علامه محمد مجتهد پسر جناب علا احمد و آقا
میر ابو القاسم مجتهد و آقا سید مهدی پسر جناب سید محمد باقر مجتهد و از اصفهان آقا سید محمد امام جمعه و جناب سید اسد الله پسر
جناب سید محمد باقر و آقا محمد مهدی پسر جناب محمد ابراهیم کلباسی و آقا محمد جعفر و از مازندران و استرآباد جناب علا عبد الله مجتهد و جناب علا
محمد و جناب میرزا محمد باقر مجتهد و میرزا محمد و ملا محمد مجتهد و شیخ نصرالله مازی و از کرمانشاهان آقا عبد الله و دیگر مجتهدین و از کرمان
آقا سید جواد مجتهد و جناب محمد کریم خان و هم رساله بتحریض جهاد تألیف فرمود و علامه محمد مجتهد و ملا محمد کاظم مجتهد و از گیلان
جناب علا شفیع و جناب علا صادق مجتهد و از عراق جناب سید باقر و آقا محمد و آقا میر معصوم و علامه محمد کبیر و از طالقان
علاء الدین مجتهد و میرزا محمد رضا مجتهد و آقا سید حسن امام جمعه و از کردستان علا احمد و علاء هدایت الله و همچنان از هر
شهر و بلد تمامت علما باتفاق عموم رعایا مخالفت با دولت انگلیس را رکن دین و دول مجتهد و هم آهنگ ساخته جنگ
شستند و چون این خبر در شهرها پراکنده گشت مردم هرات صغیر و کبیر بخروش آمدند و اعداد جنگ و جوش کوه
دار مشهد و نیشابور و تربت و شهر و خارات و در کنار این ارض باجمع دیگر کمال بجابت مذهب داو طلب شدند
دار به کار از میان اشرار گویند پادشاه ما دل خوار است این مکتوب را پر جلوه را از ور مهر و عطوفت شمرد که
ما این کنج خانه دار اجداد باقیه ایم از بهر جهاد نهاده ایم و اینک مردان جنگ اند و در روز کار دراز بنوبت
این ترتیب کرده ایم بعبر دفع اعادی داشته ایم تا خزانه با اکنده از سیم و زر و لشکر با سلاح صف کرده
و همت علما و زنهای رعایا بسر رضا نخواهیم داد و چون مجتهدین با اینهمه جد و جهد اجازت جهاد خواستند و علمای اسلام در این باب اذان برآوردند

ذکر بعضی از مخالفت و منافقت سفرای انگلیس با دولت ایران

در کار این جنگ و قتال کار دولت انگلیس آغاز وحشت کردند و بهانه ها طراز نمود و با دولت ایران مخالفت آغاز کردند
گاهی در کار مختار شاه و در کار مخالفت اقامت داشتند بطایف شاهزاده بطول مدت را ملالت گرفته و گاهی بیرون

چهار عهد نمو

چهار عهد نمود که دارالافغانستان سوا شدت اختیار خستند چنانچه شیخ صاحب در قرار نامه با کارداران دولت شاهنشاه
ایران استقلال امرا لاد بن شاه را ظاهر داد اگرچه آن قرار نامه کسوت بنادیش لکن شرط بود او از قبل شیخ صاحب کسی بسوی
هرات سرزده نشود و از جانبان نقض اقدام کرد و فوراً کسی سلطان خان و کسب هرات ساخته با خواسی مردم پروردش چون
اولیای دولت ایران آگاه شدند و او را تنبیه دادند با هیچ قرار و آن در آمدند با مردم هرات قهوه را آزاد میداد
و عمرانی شیرازی الهی به نقض عهد کرد و بر قرار نامه خویش خط ترقیم کشید و همچنان علاوس صاحب سفارت دولت
انگلیس آن اقدام را دو ملا اگر مسعود هرات سفر دار الافغان گو حکام بر حسب هرات آورد بیرون در وار
طهران بنهاد و دیدار نمود و با مراعات نیکو و عزل بیم و زر توفیت و بعد سید محمد خان ظهیر الدوله را بحکومت و آن خطه
ابراز قلعه ظهیر الدوله در شهر شعبان سال یکهزار و دویست و هفتاد هجری با خود اولیای دولت ایران گشت بدین شرح
جناب جلالت مآب مسعود آدم کاردان و دانا بود و او چند فقره حرف نقرات اهل آدم دولت بهیهٔ انگلیس که
در هرات بشا است الحمد از اسباب و توپ و تفنگ و سایر آلات جنگ تسارا فرود به مضایقه نخواهد شد
و از مفته نیز آنچه میخ نگو مرکز ور با قدرت در ساعت چون آن فقره ها علاوه سند و سفرهٔ نیکو و ما از سفرای
ظهیر الدوله نامزد تا جناب جلالت مآب فرمانفرما برهد در الضرورت آنچه بخواهد بسیوم ترانه جهد مطلع نخواهد
بود فرماید که اگر بیرون افغانستان در حیطهٔ تصرف ظهیر الدوله بیاید کارگذاران دولت بهیهٔ انگلیس با وی خشنود
نباشند و اوقی نسبت به میرزا افغان ایران و در این سفر داد نمیتوان بجناب ظهیر الدوله خلاصه کرد مع القصه ابراز
ما خود داشتن این فقره و مکتوب داشتن مکنون خاطر شان را در همچنان کارداران دولت ایران پرده او را پاره
فرمودند و این راز را از پرده بیرون نهند چه شد و از این انواقع محمد خان را از تفویض تسخیر قندهار و هرات
و تخریب خراسان نمودند و دولت ایران را انقلاب شیخ هرات و دفع محمد خان داشتند و دیگر مستر موره از سوی
سفارت کاوش و بهانه جوئی گرفت و هی خواست کارداران دولت ایران اعداد دفاع نکنند و صلاح نبرد را
از دست بگذارند تا محمد خان بر هرات دست یابد سنی انگلو چهل هزار جنگجو جمع کرده کرد و سرگرم از عمل و قلت
انگلیس مع خود آورد و از خاک ایران بیرون شد با اینهمه چنین این الملک سفیر کبیر ایران مأمور سفارت پاریس
گشت اجازت یافت و در کار جلا بول با لارد کلیف ایلچی کبیر انگلیس از در مصالحت سخن کند و در پایان کار تمهید
بنای مصالحت گوید لارد کلیف ایلچی کبیر و لارد کلارندن وزیر دول خارجهٔ انگلیس بجناب اشرف میرزا آقاخان
صدر اعظم دولت ایران مکتوب کرد و کارداران ایران سپاه خویش را از اراضی افغانستان باز خواهند و مسترموره
رضا جوئی کنند و اعاده شه داشت همی و کار از جانبین بر مقدار اتفاق باید و چهار از چهار اراده بعلت نهاد و
و سرع و مهمی این خبر در آمد شد و از مخالفت طرسان کنند و خبر برزدند در بیست و هفتم ربیع الاول

جزیره‌ها این الکا مذکور گرفته و لشکر خود را انگریز به روز هشتم ربیع الثانی محافظه بندر بوشهر در آمدند

ذکر حالات بعضی از مردم دول اروپا بکارداران دولت انگلیس در مخاصمت ایشان با دولت ایران

چون مخاصمت لشکر انگلیس با سپاه ایران آشکار افتاد دیگر در ممالک اروپا و امریک اهل [illegible] و عکس
اتفاق این نقض عهد و کسر میثاق را از دولت انگلیس نکوهیده داشتند و عاقبت این جنگ را از بهر ایشان
ناگوار شمردند کارداران دولت انگلیس بمحاکمه توانستند را از اول این نقض عهد مساعی [illegible] پی
از رشیده و گفتند امپراطور روس با پادشاه ایران مواضعه نهاده تا لشکر خود را [illegible] هرات را آنگاه داشت و این از بهر
آن است که از پی لشکر روس و ایران باتفاق یکدیگر آهنگ هندوستان کنند و مملکت هند را بجنگ فرا آورده در میان
خود قسمت نمایند و این سخن را در اقدام نقض پیمان برهانی شمردند لکن مردم دول اروپا را این توجیهات [illegible]
جنس [illegible] و مباورت [illegible] را از این مبادرات پسندیده نداشتند چنانکه [illegible] دولت [illegible] در روزنامه و چهارم شهر ربیع الاول
برحسب طبع مختلف داشته مقدمه [illegible] آن این شرح است

شرح روزنامه [illegible] دولت [illegible] بطبع رسیده

در بیشتر بلدان و امصار ممالک انگلیس و همچنان در اراضی هندوستان مردم مجرب مجلس مشاوره و مجادله [illegible]
این مخاصمت و مبادرت بجنگ کرده در باب این امر بر این نهاده دولت انگلیس را در مخاصمت با دولت ایران جز [illegible]
و [illegible] بهره نخواهد رسید گرفتیم دولت انگلیس [illegible] باب ایران [illegible] و جزیره چند [illegible]
از بنادر [illegible] و [illegible] سپاه ایران چگونه عبور توانند کرد و [illegible] حفظ آن ممالک [illegible] عدد [illegible]
و [illegible] سپاه ایران [illegible] لشکر انگلیس [illegible] و [illegible] مردم انگلیس [illegible] قوت [illegible]
[illegible] کارداران دولت [illegible] چند [illegible] مردم انگلیس و ممالک ایران را [illegible]
لشکر [illegible] و [illegible] لشکر انگلیس [illegible] ایران [illegible]
و همچنان وقت دولت ایران [illegible] هرات [illegible] لشکر [illegible] با آنکه مردم [illegible]
از دولت انگلیس [illegible] خاطر و بزرگان [illegible] در دار الخلافه طهران [illegible]
اگر مردم انگلیس [illegible] دولت [illegible] چگونه [illegible] در جزیره خارک از
سابق ایام [illegible] و امپراطور فرانسه [illegible] با دولت ایران [illegible] کارداران انگلیس
سفیر ایران [illegible] از [illegible] و همچنان [illegible] دولت [illegible] از دولت
انگلیس [illegible] روزنامه [illegible] در دار الملک [illegible]
بطبع [illegible] سپاه را [illegible] ایران از بهر پادشاه ایران [illegible] دولت [illegible]

در هرات

در هرات راه کند و لشکر [illegible] کند و آهنگ هندوستان نماید و در روزنامه دیگر [illegible] دارد هم در انگلیس
رقم شده مسطور است و جنگ لشکر انگلیس با دولت ایران جز وخامت [illegible] ثمری نخواهد داشت و مکوث
کارداران ایران [illegible] دولت روسیه [illegible] است طبع انجمن
دولت انگلیس [illegible] از مشاهده بزرگان [illegible] این روزنامه [illegible] چند [illegible] طبع کرده که
مقدمه آن [illegible] انگلیس [illegible] جنگ [illegible]
نخواهند داد [illegible] انگلیس [illegible]
این مشورت [illegible] اراضی [illegible]
نمود [illegible] و همچنان از کلکته و بمبئی و دیگر اراضی هندوستان [illegible]
[illegible] این جنگ [illegible] کارداران انگلیس [illegible] هندوستان [illegible] تجارت
تجارت [illegible] دولت انگلیس [illegible] ایران [illegible] لشکر [illegible]
[illegible] لشکر ایران [illegible] سپاه انگلیس [illegible]
[illegible] دولت [illegible]
در هم [illegible] دولت انگلیس [illegible] محمد شاه [illegible] افغانستان [illegible] شد
[illegible] دولت انگلیس [illegible] لشکر انگلیس [illegible]
[illegible] دولت لشکر ایران [illegible] هندوستان [illegible] در این حال [illegible]
یک از [illegible] ایران [illegible] دولت فرانسه [illegible] خلیج فارس
[illegible] انگلیس [illegible] و همچنان [illegible] روزنامه دیگر [illegible] مردم انگلیس [illegible]

شرح روزنامه [illegible] انگلیس [illegible] دولت [illegible] با ایران [illegible]

[illegible] دولت انگلیس [illegible] با دولت ایران [illegible]
[illegible] دولت انگلیس [illegible] مردم
[illegible] با دولت ایران [illegible]
[illegible] دولت [illegible] انگلیس [illegible]
این [illegible] حکومت [illegible] ایران [illegible] انگلیس [illegible]
[illegible] هرات [illegible]
[illegible] ایران [illegible] پادشاه ایران [illegible] الدوله [illegible]

و نظم سپاه ایران لشکر [illegible] هرات [illegible] که این همان خیال است و ما چند سال [illegible] ملکت [illegible] چشم
و خرابیها [illegible] آباد [illegible] انصاف [illegible] و ما با کمال چنین مردم وحشی با دولت ایران [illegible]
و اینکه [illegible] هزار لشکر [illegible] مامور شده و دولت ایران را اعلام جنگ داده اند و ما چگونه با این اعلام
نامه توانیم نقض عهد دولت ایران [illegible] و برادت [illegible] این وحشیهای افغان را از طغیان [illegible]
داریم و این اعلام جنگ ظاهر چنان است [illegible] و اینکه کارداران انگلیس
هرگونه [illegible] حفظ هندوستان [illegible] از لشکر روس [illegible] است زیرا که [illegible]
ما را از روسیه [illegible] دولت ایران [illegible] چنانکه [illegible] انگلیس [illegible]
[illegible] دولت انگلیس [illegible] در اعلام [illegible] دولت ایران [illegible] مع القصه [illegible]
دولت انگلیس این اعلام [illegible] با دولت ایران [illegible] اعلام داده [illegible] دولت فرانسه
با ایران [illegible] و در روزنامه [illegible] این کلمات را رقم داشته اند

شرح [illegible] دولت انگلیس [illegible] فرانسه [illegible] دولت ایران رقم کرده اند

قبل از [illegible] که [illegible] دولت [illegible] از روسیه [illegible] هندوستان [illegible] است [illegible]
دولت فرانسه نسبت به دولت ایران [illegible] از برای اینکه [illegible] شده است بلکه [illegible] باشیم
رقابت دولت فرانسه با دولت انگلیس در ایران [illegible] قدیم است و این رقابت [illegible] دارد
زیرا که [illegible] در ایران میخواهند [illegible] مردم فرانسه [illegible]
چنان [illegible] دولت ایران [illegible] مردم انگلیس [illegible] مسیو [illegible] و از این [illegible]
مسیو بوره [illegible] رسیدن [illegible] معلوم شد دولت فرانسه میخواهد
در ایران [illegible] انگلیس [illegible] مسیو بوره [illegible] فرانسه [illegible]
وزیر مختار انگلیس از [illegible] دولت ایران [illegible] پادشاه ایران [illegible]
[illegible] هرات [illegible] صاحب منصب
فرانسه [illegible] پادشاه [illegible] مسیو بوره [illegible] مامور [illegible] هرات شد [illegible]
[illegible] دولت انگلیس و ایران [illegible] ایران [illegible] مسیو بوره [illegible] فرانسه شد
[illegible] دولت [illegible] دولت فرانسه [illegible]
چنان [illegible] مسیو بوره [illegible] پادشاه ایران را با انگلیس [illegible]
قشون ایران را [illegible] هرات [illegible] روس [illegible]

و این بار را

و این بار را [illegible] هندوستان [illegible] مسیو [illegible] فرانسه [illegible] دولت ایران [illegible]
[illegible] اگر مسیو [illegible] فرانسه [illegible] بعد از
رسیدن [illegible] و اجازت [illegible] پادشاه ایران [illegible] دولت
انگلیس [illegible] نتیجه [illegible] فرانسه [illegible]

شرح روزنامه دولت فرانسه در جواب [illegible] انگلیس [illegible] داده اند

[illegible] روزنامه [illegible] در جواب [illegible] انگلیس [illegible] مسیو بوره [illegible] فرانسه [illegible]
[illegible] ایران [illegible] دولت [illegible]
دولت فرانسه [illegible] ایران [illegible] دولت ایران [illegible]
[illegible] مسیو [illegible] وزیر
مختار انگلیس [illegible] ایران [illegible] دولت انگلیس [illegible]
[illegible] ایران [illegible] مسیو بوره [illegible]
[illegible] مسیو بوره [illegible] دولت فرانسه [illegible]
[illegible] انگلیس [illegible] مسیو بوره [illegible] دولت ایران [illegible]
[illegible] هرات
[illegible] وزیر مختار دولت انگلیس [illegible] دولت ایران [illegible]
[illegible] دولت فرانسه [illegible]
بلکه [illegible] دولت ایران [illegible] هرات [illegible]
مسیو بوره [illegible] هرات [illegible] ایران [illegible] فرخ خان [illegible] فرانسه
مامور [illegible] مسیو بوره [illegible] پادشاه ایران [illegible]
[illegible] دولت ایران [illegible] فرانسه [illegible] ناپلیون [illegible]
[illegible] ناپلیون [illegible] پادشاه
ایران [illegible] فرانسه [illegible] ناپلیون [illegible]
و همچنان کارداران دولت فرانسه در روزنامه دیگر [illegible]

شرح [illegible] دولت فرانسه [illegible] دولت انگلیس رقم کرده اند

[illegible] فرانسه [illegible] دولت بزرگ [illegible]

۳۹۸

چیره بشیم کشتی مهتر و تمر مسیح دولت را بر تنها چه اگر دولت انگلیس نیروی خویش را در بحر نمودار کند قوت ما در بار افزون از گلوله
و بعض اعداد و آلات ناپلیون بزرگ در پایان این امور گشت اگرچه انگلیس در قوت ما را شناخته است و حشمت او را کاهش ایم
بهتر باید بحفظ مواثیق رداد و در تکار گشیم کلکم با این فرزانه طیبی دولت انگلیس را چنان مکشوف نمود و از بر الف مخالفت پیوسته
شود اگر ارکان دولت انگلیس با دولت فرانسه از در وداد و اتحاد در اظهار این خوبی و انانیت گشسته و چنین همه را بیند و فرمان
هیهات است جهانداری دولت فرانسه هرگز بر حکومت سر فرو ندارد و نیز هنوز دو دیگر جای انداز زمین این اندیشه را تقریر و تمکین دهند
و نیز کارداران دولت انگلیس بر حفظ رشته و قوت و حشمت خود را بوسعت مملکت اشتهار و دنباله و خوف در ممالک بعیده
مورث تخریب مملکت شود اگرچه در جنگ روسیه بیشتر زحمت لشکر فرانسه را بود و پاشا مامور شده تکلیف لوای جنگ را دولت
انگلیس بر خویش دانسته و معاملت در امور دولت عثمانیه را مخصوص خویش دانسته اینک کشتیهای جنگی دولت انگلیس در بحر
سیاه و بغاز اسلامبول و جزیره مالت روز تا روز بر زیادت میرود و کران مملکت سیتیلیا و آسیا بیابد و هی جلوه
و در مملکت ایران و ممالک و در اطراف هندوستان است نمودار کنند و انگلیس بر تجارت مشرق زمین جمله بر تجارت عالم
فرمانروا باشد و دولت فرانسه با این فرزانه طیبی پایه دستیاری نخواهد شد و همچنان باز در مملکت فرانسه روزنامه دیگر نگاشته
و چنین فریفتگی های تبرگیر اینان با جمیع انگلیس کار بسالت توانست آمد اکنون انگلیس را دولت اگر خواهی ایران را تجارت
بهبود و چاره بر مسقط … بر بهانه و بعضی سیاهی … از بهر ما هر آنچه … طلب کنم … فرزانه طیبی میتوان داشت و دولت انگلیس
میخواهد … در جزیره خارک جمله از بندر ابوشهر خانه تجارت مقرر دارد و دیگر از لاهور هند … ساخته کند و چه از اول کس
ایران باشند در ساحل دریای … اگر دولت فرانسه از آنجا راهی پیدا کنند و روسی را با کشتیهای تجار پیوسته وارد
سلطنت خلیج فارس را از بهر خویش گذارد و در جزیره خارک و بندر بوشهر قلعه‌ها محکم بنیان کند و هیچ نمیدانم در باب …
کرده ایم و هشتاد و هفت سال از این پیش مسیو پرول کارپرداز دولت فرانسه در بلده بصره با کریم خان زند که پادشاه
ایران بود عهدنامه نگار داد و در آن عهدنامه جزیره خارک را کریم خان به دولت فرانسه تفویض فرمود

رسیدن نجف میرزا از مملکت هندوستان و رسانیدن عرایض راجهای هند را بحضرت پادشاه ایران

چون سفرای دولت انگلیس در دارالملک ایران صفا و صفوت دولتین را به بهانه خرده و درشت خود
تیره کردند و خبر خصومت در میان این دو دولت بزرگ در اطراف جهان پراکنده گشت مردم هندوستان و از
عهد کیومرث تاکنون شیفته مهر و هواداری دولت ایران اند سبک شادمان شدند و چون بیشتر طبقات … از هندوستان
راجگان و بزرگان مملکت بمشورت … کردند تا چند … ظلم و عدوان از عمال انگلیس برداشت نکرده
ما را … نبوده باستظهار او این حال تقدیر را از دوش فرو گذاریم اکنون که پادشاهی مانند ناصرالدین شاه در صیت
شوکت و … جهانی را فرو گرفته … صدراعظم ایران در صناعت تدبیر مملکت ایران …

عرض

بعرض شاهنشاه رسانیدند … دولت انگلیس … اکنون وقت مغتنم … در جماعت انگلیس …
ایشان را از مردم هندوستان دور دارند بالجمله نجف میرزا که از شاهزادگان هندوستان بود و نسب با میر تیمور گورکان میرساند
سفر دارالملک ایران را تصمیم عزم داد و سلطان بهادر شاه پسر اکبر شاه ثانی برادر … هم اکنون سلطنت
شاهجهان آباد از قبل دولت انگلیس بنام … صحبت … خویش … حضرت دارالخلافه معروض داشت
و خطر را از قبول انگلیس و محبت خویش برنگاشت و همچنان واجد علیشاه فرمانگذار لکهنو عریضه جداگانه
نگار داد و از جانب … شیخ حسین علی ملازم خدمت نجف میرزا شد و دیگر راجه … جیپور … راج
بمصحوب میر سعید … مکتوب دیگر … و دیگر راجه گلاب سنگ که حکومت کشمیر داشت سید بهادر
کشمیری را بملازمت نجف میرزا فرمود و عریضه جداگانه انفاذ داشت و دیگر راجه … سنگ
و حاکم شهر ریوان … میرزا حسن بیک را با نظارت … ایشان … آنجمله از اراضی خویش … داده
پست و بلند زمین را در نوشتند و از حدود هندوستان در گذشتند و همه جا … مسافت
… قندهار … شهر قندهار … شده در قریه کوکران منزل کردند … شاه …
… قندهار … از … بالجمله از قندهار … راه …
… نوشته بحضرت دارالخلافه رسیدند و کارداران دولت ایران … مهمان …
… ایشان … نجف میرزا … صدراعظم بحضرت شاهنشاه عجم
بار یافت و مورد … والطاف شاهانه گشت و گاه گاه شاهنشاه … پادشاهی … میگشت و … در …
در … حضور … میشد و نجف میرزا نیز … تاج مرصع و کفش زرنیم …
میگشت مع القصه … چند … خدمت صدراعظم … معروض داشت … از مملکت هندوستان … حضرت
پادشاهی … داد … هندوستان … مردم انگلیس … و عذاب …
… کار … و … بر … هندوستان … اگرچه
… اگر در ممالک هند … پادشاه ایران رعایت ما … رعیت هندوستان
… از مردم انگلیس … و … از … خدمت …
ایران … انگلیس … راجه گلاب سنگ … کشمیر … دولت انگلیس … مردم انگلیس …
… بزرگ … اعظم … اعتقاد که
… مسلمانان از … دولت انگلیس … و … از مردم انگلیس …
مقتول … و … مردم … و در تحت حکومت راجه … باشند

معدودی کثیر از مردم انگلیس را عرضهٔ شمشیر داشتند و چنین عمال دولت انگلیس بعضی از [illegible] مردم عمان را بجانب مردم هندوستان دیگر

هیمه و زرادخانه و دیگر کارها را متوقف [illegible] فوج [illegible] بازداشتند جناب اشرف صدر اعظم چنین

انشای این کلمات فرمود [illegible] گفت اگر مردم هندوستان [illegible] سالار [illegible] در صدق [illegible] الی

[illegible] در تقدیم [illegible] تعجیل کرده اند زیرا که امور [illegible] در میان دولتین ایران و انگلیس کار بوداد

و اتحاد بود [illegible] فراوان [illegible] و مخالفت [illegible] اگر [illegible] مطیع [illegible] سواری

انگلیس [illegible] ارتفاع ذات [illegible] و این خصومت از میان دولتین برخیزد و چنانکه

کار خصومت [illegible] شاهنشاه ایران دولت انگلیس را [illegible] نیکوتر آن باشد که مردم هندوستان

با دولت انگلیس [illegible] مبارات و مکاوات [illegible] کارداران ایران چشم

از دولت انگلیس [illegible] مخالفت [illegible] ایران [illegible] نیز مورد مهر

و مخالفت [illegible] خاطر [illegible] خویش باز فراز

ذکر محاربه شاهزاده خانلر میرزا حشمت الدوله با سپاه انگلیس در بندر محمره

از آن روز در میان دولت ایران و انگریز کار بستیز و آویز [illegible] بنده [illegible] حاضر [illegible] دیده ام

و شنیده ام و جناب اشرف صدر اعظم با سرداران لشکر و [illegible] کشور [illegible] حاضر [illegible] فرمود

و [illegible] لشکر انگلیس در ساحل بحر [illegible] و [illegible] کنار [illegible] کشتیهای جنگی مانند کشتی [illegible] و کشتی

[illegible] و دیگر کشتیها فراوان [illegible] توانند داد [illegible] توپ [illegible]

و این توپها را [illegible] کشتی [illegible] داد و اگر کشتی [illegible] توپ چهار پوند و شش پوند و نه پوند

توانند [illegible] توانند [illegible] توپ [illegible] کشتی را عبور دهند

لاجرم از وقت [illegible] توپ [illegible] آغاز [illegible] آهنگ [illegible] افزون [illegible] توپ خواهند داشت

و [illegible] دریا [illegible] لاجرم [illegible] هیچ [illegible]

[illegible] محاربت [illegible] و جوابات [illegible] هیچ [illegible] زیرا که دولت

[illegible] دریا [illegible] کشتی [illegible] رسید [illegible]

[illegible] دریا [illegible] توپ [illegible] شش پوند [illegible]

و [illegible] کشتی انگلیس [illegible]

[illegible] جنگ [illegible] آغاز [illegible]

این خط [illegible] و جایگاه [illegible] لکن

خانلر میرزا

خانلر میرزا حشمت الدوله [illegible] جناب اشرف صدر اعظم [illegible] دولت ایران [illegible] نخستین چنین

[illegible] سفرای ایران و انگلیس در شهر پاریس [illegible] مصالحه [illegible] این خبر را [illegible]

برگ [illegible] هیچ [illegible] کارداران [illegible]

توثیق [illegible] لشکر انگلیس [illegible] محمره [illegible] ایرانیان [illegible] و از آن پس

[illegible] لشکر انگلیس [illegible] لشکر ایران [illegible]

و تصمیم عزم داده اند [illegible] تسخیر محمره [illegible] صدر اعظم [illegible] مردان

[illegible] لشکر [illegible] داد [illegible]

[illegible] کشتی انگلیس [illegible] میدان محاربت [illegible] لشکر [illegible] مردم این لشکر را

[illegible] لشکر [illegible] توپ [illegible] لشکر [illegible]

[illegible] داشت

[illegible] کار [illegible] دشمن [illegible] آب [illegible]

[illegible] محمره [illegible] لشکر [illegible]

[illegible] توپ چهار پوند [illegible] لشکر دیگر

[illegible] توپ [illegible] خان [illegible] توپ [illegible]

لشکر [illegible] هزار [illegible] لشکر [illegible] فوج قدیم

[illegible] توپ [illegible] جزیره [illegible] لشکر [illegible] خان [illegible]

[illegible] خان [illegible] توپ [illegible] لشکر دیگر [illegible] خان

[illegible] فوج [illegible] خان [illegible] فوج [illegible] و همچنان [illegible] خان

[illegible] فوج قدیم [illegible] خان [illegible] محمره [illegible]

عرب [illegible] لشکر [illegible] خان [illegible] جزیره [illegible]

و این [illegible] سه عراده توپ [illegible] حشمت الدوله [illegible] محمره لشکرگاه کرد و سه عراده توپ [illegible]

[illegible] ابراهیم میرزا [illegible] شاهزاده

[illegible] ابراهیم میرزا [illegible] لشکر [illegible]

[illegible] ابراهیم میرزا [illegible] لشکر [illegible]

میرزا [illegible] شاهزاده [illegible]

[illegible] حشمت الدوله [illegible] محاربت

[illegible] مخالفت [illegible] لشکر [illegible]

[illegible]

دراینجا اقامت جسته دیگران لشکر را اینده و پی [illegible] استوار داشت چنانچه [illegible] ایران [illegible] شد
در فرد لشکر از بیم گلوله خصم سر خویش فرو کرد و او را اخوانه و گفت [illegible] فرار نمود [illegible]
باشد امروز [illegible] که [illegible] از فرار لشکر [illegible] گلوله [illegible]
[illegible] از فرار لشکر [illegible] که الحال در فرد لشکر این جا باش و حمیده کار کنی بالجمله اینوقت در لشکر جزیره [illegible]
[illegible] معصوم سلطان توپچی [illegible] و از لشکر محمد حسنخان نیز [illegible] کشتیها
[illegible] محمد مرادخان [illegible] که شاهزاده [illegible] توپ و توپچی و قورخانه توپ [illegible]
[illegible] حسام الدوله [illegible] لشکر [illegible] اعداد [illegible] مردم انگلیس
[illegible] قورخانه [illegible] لشکرگاه [illegible] در قورخانه لشکر بهادران و قورخانه [illegible]
[illegible] میرزا فضل‌الله [illegible] لشکر بهادران و لشکر محمد مرادخان [illegible] گلوله خمپاره
[illegible] محمد مرادخان [illegible] چنانچه شاهزاده [illegible]
که گلوله توپ و خمپاره از لشکرگاه [illegible] انگلیس [illegible]
از لشکرگاه [illegible] شده [illegible]
و پیاده از کشتیها بیرون [illegible] لشکر اسلام [illegible] حکم داد [illegible] از لشکر [illegible]
[illegible] شاهزاده [illegible]
[illegible] قورخانه [illegible]
[illegible] از لشکرگاه [illegible] آذوقه [illegible]
با اینکه شاهزاده میرزا ابوطالب [illegible] حسام الدوله [illegible]
[illegible] حسام الدوله [illegible]
[illegible] کلستان رسیده [illegible]
[illegible] کلستان [illegible] آذوقه [illegible]
[illegible] شاهزاده [illegible] اهواز
[illegible] اهواز [illegible]
[illegible] شاهزاده [illegible] کشتی انگلیس [illegible]
[illegible] شاهزاده [illegible]

[illegible] شاهزاده حسام الدوله [illegible] انگلیس [illegible]

اما کسی [illegible] اندیشه آن [illegible] اینوقت [illegible] کشتی انگلیس [illegible] جزیره [illegible] آذوقه [illegible] شاهزاده کشتی
[illegible] لشکر و قورخانه [illegible]
[illegible] کشتیهای جنگی انگلیس [illegible] حسام الدوله [illegible]
[illegible] کشتیهای انگلیس
[illegible] کشتیها [illegible] حسام الدوله [illegible]
کار پرداخت [illegible] کشتیها [illegible] روز [illegible] شنبه [illegible] رجب [illegible] شط العرب
[illegible] کشتی [illegible] توپ [illegible] کشتی [illegible]
توپ [illegible] کشتی [illegible] چهار هزار [illegible] روز چهارشنبه [illegible]
آفتاب دوازده توپ [illegible] جزیره [illegible] جزیره [illegible]
[illegible] لشکر [illegible] خمپاره [illegible] لشکر [illegible] روز پنجشنبه قبل از
برآمدن آفتاب [illegible] لشکر گلوله خمپاره [illegible] گلوله [illegible] لشکر [illegible] از
لشکر [illegible] توپ جنگ [illegible] جزیره [illegible] آفتاب [illegible] گلوله
خمپاره در میان لشکر [illegible]
[illegible] میدان جنگ [illegible]
[illegible] کشتی [illegible] لشکر [illegible] بهادران [illegible] خمپاره [illegible]
[illegible] کشتی [illegible] کشتیهای جنگ [illegible] گلوله
توپ و خمپاره [illegible] لشکر بهادران مردان جنگ [illegible] گلوله توپ جنگ [illegible] کشتی را
[illegible] گلوله توپ [illegible] لشکر [illegible] گلوله توپ
[illegible] حسام الدوله در لشکر محمد حسنخان [illegible]
[illegible] لشکر بهادران [illegible] آن لشکر را
[illegible] لشکر محمد مرادخان رسید [illegible]
[illegible] لشکر بهادران [illegible] لشکر بهادران رسیده [illegible]
[illegible] لشکر بهادران [illegible] گلوله [illegible]
[illegible] محمد مرادخان [illegible] لشکر بهادران [illegible]
[illegible]

رسیدن کشتیهای انگلیس در کنار محمره

[illegible]

[illegible catchword]

کشتی انگلیس رسید و مردم کشتی آن توپ را ماخوذ داشته با محله سبیل حسام الدوله فرمان کرد که هم از پی سپاه را کوچ [illegible]
داد و بوشهر تاختند و از غرق خویش را از بهر جان دادن بر هم نهادند هم در بوشهر کشتی [illegible] کوچک از انگلیس
برسید و در زمان [illegible] توپ و خمپاره در آمدند محمد مراد خان رزم را تصمیم عزم داد و همی خواست [illegible] فرار [illegible]
[illegible] طراز کند حسام الدوله فرمود [illegible] جنگ را در کنار بحر موجب داشتیم و جبهه [illegible] دیگر
باره اقدام کنیم و در چو فرمان صدر اعظم [illegible] دیگر [illegible] خان که تا [illegible] کنار آب [illegible] کوچ دهد و از اهواز راه
بروجرد [illegible] طریق [illegible] و محمد حسنخان [illegible] فرمانفرما [illegible] اهواز [illegible] با چهار هزار [illegible] توپ [illegible]
در [illegible] و در قول اقامت کند در روز دیگر با چهارده توپ و آذوقه و چند زورق [illegible]
عبره [illegible] ابطال را با جماعتی از دلیران از بند [illegible] کنار آب [illegible] کشیده داشت تا علوفه و آذوقه چندانکه
حاجت افتد فراهم دارد و دیگر سپاهیان را [illegible] از راه در قول [illegible] اطراف [illegible] فوج [illegible] دلیران [illegible]
[illegible] کشتی کوچک از آب [illegible] کنار [illegible] شتاب [illegible] در [illegible] محمد حسنخان [illegible]
با [illegible] از بند [illegible] عبور داد [illegible] چهار شاهزاده طریق [illegible] و محمد مراد خان [illegible] فوج [illegible] از راه
در قول قطع مسافت کرد در [illegible] جنگ گاه [illegible] مردم انگلیس [illegible] کوچ دادن سپاه ایران [illegible] درآمد [illegible] عراده
توپ از لشکر [illegible] و پنج عراده از جزیره [illegible] ماخوذ داشته و هزار و پانصد خروار نیز از
غلات و حبوبات [illegible] دار [illegible] هزار [illegible] لشکر [illegible] سپاه [illegible]
لشکرگاه و دو عراده توپ از لشکر محمد مراد خان و سه عراده از لشکر محمد حسنخان [illegible] شاهزاده [illegible]
[illegible] و محمد مراد خان [illegible] فوج [illegible] و سه عراده توپ و چهار صد [illegible] اهواز کوچ داد
و لشکر را [illegible] در کنار بحر با سپاه انگلیس [illegible] بشتند هر گاه [illegible]
[illegible] محمد مراد خان [illegible] اهواز [illegible] را [illegible] کرد [illegible]
انگلیس [illegible] محمد مراد خان [illegible] توپ [illegible] اهواز [illegible]
[illegible] دولت انگلیس خبر مصالحه را آورده [illegible]
دولت ایران [illegible] جنگ [illegible] دولت [illegible]
[illegible] محمد مراد خان [illegible] شاهزاده [illegible] جواب [illegible]
مصالحت [illegible] حسام الدوله [illegible] دولت
[illegible] مصالحت و مسالمت [illegible] خبر مصالحه [illegible] رسید
[illegible] از مناجزت و مبارزت دست باز داشته [illegible]

فوج [illegible] خان طریق مراجعت گرفت
و خود نیز فوج را [illegible]
[illegible] ایران [illegible]
[illegible] حکومت [illegible]

[illegible] شاهزاده [illegible] محمد [illegible]

ذکر وقایع و احوال شهریار تاجدار ناصرالدین شاه قاجار در سال یکهزار و دویست و هفتاد و سه هجری

[illegible] سال یکهزار و دویست و هفتاد و سه هجری مطابق سال [illegible] چون [illegible] و دقیقه از شب سه شنبه [illegible]
رجب سپری شد آفتاب به برج الشرف [illegible] و ملک الملوک عجم ناصرالدین شاه قاجار [illegible] پادشاهان
[illegible] ایران جشن نوروزی گسترده داشت و [illegible] با عطا جواهر ابدار و افضال دراهم و دینار [illegible]
ساحت و چون [illegible] آیینه ضمیر این پادشاه حق پرست [illegible] اثنا عشر [illegible]
محبت [illegible] بود [illegible] هر روز در [illegible] ائمه اطهار [illegible] و [illegible] در درگاه
[illegible] کند [illegible] نوروز [illegible] روزی چند [illegible] تازه [illegible] روز [illegible]
و میلاد حضرت [illegible] قایم را [illegible] روز مبارک [illegible] جشن بزرگ گسترده [illegible] روز
عید بزرگ [illegible] عید بزرگ عجم [illegible]
[illegible] از پیش [illegible] فرخ خان امین الملک [illegible] عقد مصالحه بین دولتین ایران
و انگلیس [illegible] عهدنامه را [illegible] زینل خان [illegible] ثالث [illegible]
لاجرم روز [illegible] شهر شعبان زینل خان از راه برسید و عهدنامه مبارک [illegible] در حضرت شاهنشاه
ایران قرائت [illegible] جهان [illegible] صدر اعظم [illegible]
رفت تا [illegible] خان [illegible] زینل خان عهدنامه را [illegible] بغداد [illegible] دولت انگلیس
با عهدنامه [illegible] پادشاه ملکه انگلیس [illegible] خان [illegible]
بغداد [illegible] خان [illegible] بغداد [illegible]
[illegible] دولت انگلیس [illegible] ایران [illegible]
[illegible] ایران [illegible]
[illegible] خان [illegible] بغداد [illegible] دولت [illegible]
[illegible] دولت ایران [illegible] بغداد [illegible] خان [illegible] شهر رمضان [illegible]
[illegible] ایران [illegible] عهدنامه [illegible] ملکه انگلیس [illegible]
[illegible] رمضان [illegible] دولت [illegible]
[illegible] زینل خان [illegible]
[illegible] امین الملک [illegible]
[illegible] بغداد [illegible] دولت انگلیس [illegible]

آوردن زینل خان عهدنامه منعقده میان دولت ایران و انگلیس

مراجعت وزیر مختار انگلیس به ایران

ایران تصمیم عزم داد و از بغداد راه ارگ ... عراقین عرب و عجم ادی خان ... فارس برانا
او برداشت و ... فرمانشاهان امتیع میرزای عمادالدوله هیچ از ... و حشمت او ... فرو نگذاشت
در تمامت راه با اکرام و احترام و صحبت گرم تری او را عبور داد و به مجاورت ساوه ... در خطه خلافت
... بر چمن خان شاهنشاه ایران محمد علیخان فرمانبر و حاجب الدوله کریم مقدم او را در قریه ... بارا پرده ... سرادق
... جناب اشرف صدر اعظم ... خان سیف الملک و ... خان ... محمد ... میرزا ... وزیر نظام
او را پذیره کرده ... میرزا سعید خان وزیر دول خارجه ... عبدالغفار خان نایب وزارت خارجه را باستقبال او ... داده
و ... خان ... داود خان ... مترجم اول دولت و مصطفی قلیخان ... با کلاه ... نظامی ...
پذیره شده ... را ... ترتیب نظام اتاق نایب ... و ... خاطر ... دیگر نایب
... نه با ... و ... دروازه شهر تا سفارتخانه انگلیس ... ورود او ...
... دروازه شهر او را نظام عسکریه ... کوه ... دیگر ... نایب ... سفارتخانه ...
... او ... جناب اشرف صدر اعظم ... او را ... الامکان ...
... انگلیس ... جناب اشرف صدر اعظم ... حشمت
... در ... خداوند ... دولت ...
... الجیلس ... داشته
... دولت ایران
... ان توان
... خاتم ... زد
چهار ... هست ... و شکایت ... آنکه ... طایت
... فرمود ... چپ ... بسته
... جناب اشرف صدر اعظم ... وزیر
دول خارجه ... شاهنشاه ... سفارتخانه ...
حکم ... اعلیحضرت شاهنشاه ابلاغ داد ... شاهنشاه ... وزیر دول خارجه
... نایب ... نظام ... ایشان ... از پیش
روی ... سلطنت ... میدان ... سلطنت ... نظام حشمت
... وزیر لشکر

... او را ... جناب اشرف صدر اعظم

ومحمد خان ... و حاجی ... خان حاجب الدوله و میرزا ... نایب وزارت خارجه با جامه ... الحرمت او را در حجب
و ... از ... اجازت ... وزیر مختار را با ... سفارت ... سلطنت ...
در رواق سلطنت ... جناب اشرف صدر اعظم ... شاهنشاه ... دول خارجه ... الملک ایران
... اجازت ... الملک وزیر مختار اجازت ... حضرت صدر اعظم ...
... لاجرم ... جناب اشرف صدر اعظم ... در حاشیه ...
... سلاطین ایران ... ورود ...
... وزیر مختار ... انگلیس ... شاهنشاه
... ملک انگلیس ... سلاطین ... صادق ...
... و ... انکه ... انگلیس ...
جلوه ... حضرات ... در میان دول ... سفیران ... از
مختار ... ملکه ... انگلیس ... خواهان فرست ...
... شاهنشاه ... کاظم ... نظام الملک ... شاهزادگان
شاهزاده فرهاد میرزا و ... نصرة الدوله ... کاظم ... نظام الملک ...
میرزا سعید خان وزیر دول خارجه ... داود خان وزیر لشکر و حاجی ... خان حاجب الدوله
... جناب اشرف صدر اعظم ...
... حضرت صدر اعظم ...
... وزیر مختار ... مستشار ...
... وزیر مختار ... نظام الملک و وزیر دول خارجه
... منتج ... امنا ... دولت ...
... مملکت ...

رسیدن ... ایلچی امپراطور مملکت اتریش ... شاهنشاه ایران در دار الخلافه طهران

چون امپراطور مملکت اتریش ... شاهنشاه ممالک ایران طریق وداد ... کوکونی ...
... ایران ... دولت ...
... امپراطور ... امپراطور ...
... ایران ... ایران ...

نسبت انگلیس فته صورت حال را معروض کارگذاران دولت روسیه ساخته و نام [illegible] میرزا علاء الدوله [illegible] از
دیگر عظام ایلات و عشایر اولاد آنان عرب و عجم انگیخت دارالخلافه ایشان را با حشمت و مکنتی لایق عبور داده غره جمادی الاخره
بکنار رود دارالملک [illegible] در آمدند و جماعتی از صاحبان مناصب کشیکخانه و غلامان شهر و چند تن راحتی
با کمال جمعیت و رعایت همه بند شاهنشاهی ایشان را پذیره شدند و جناب اشرف صدر اعظم محمود خان کارپرداز و یحیی خان مترجم اول و
مخصوص صدارت را پذیره [illegible] میرزا سعید خان وزیر دول خارجه و میرزا عبدالوهاب نایب دوم و داود خان مترجم اول ... سلر
حکم استقبال داد و جمله ایشان را با احترام لایق در آوردند و روز دیگر ادراک حضرت صدر اعظم و نظام الملک متولی الخلافه وزیر دول
خارجه دیدار کرده بسرای خویش شدند و روز پنجم در [illegible] مهر تحف خویش را پیش گذرانیدند و دارایی آن از [illegible]
وارد حضرت جناب اشرف صدر اعظم و میرزا کاظم خان نظام الملک و میرزا سعید خان وزیر دول خارجه داشتند تسلیم دادند الحاصل چند ماه
در طهران [illegible] اقامت کردند روز چهارم شهر شعبان مرخص [illegible] کوچ نموده و از اول موسیو باروان
وششی تن از تبعه سفارت از حضرت دارالخلافه رحمت انفاذ [illegible] طریق مملکت خوزستان پیش گرفته و کارگذاران دولت
میرزا جواد منشی سفارت [illegible] همراه او بگماشته [illegible] در وجود [illegible] طریق [illegible]
[illegible] ایشان را پذیره کرده و حشمت ایشان را بر افزوده و میرزا جواد از خراسان [illegible] داده [illegible]
سفر [illegible] فرستادگان روسیه [illegible] ایشان را تا شوشتر کوچ داد شاهزاده خانلر میرزا احتشام الدوله
و از آن وقت در شوشتر اقامت [illegible] رعایت ملاقات ایشان بنمود و چون [illegible] اسباب [illegible] حکم داد تا هر کرا
[illegible] بود [illegible] از شدت حرارت هوا [illegible] بعضی از ایشان مریض شدند [illegible] از طول
اقامت معذور [illegible] طریق مراجعت [illegible] ده روزه از عبره شوشتر تا شهر همدان [illegible]
معتمد الملک [illegible] ایشان را [illegible] و دار [illegible] چهار روزه تا زنجان کوچ دادند [illegible] تبریز [illegible]
میرزا [illegible] وزیر نظام [illegible] آذربایجان [illegible] میرزا جواد [illegible] ایشان را همراه [illegible]
تا سرحد مملکت ایران [illegible] و داع [illegible] مراجعت کرد

رسیدن فرستادگان حاکمان مملکت قفقاز بحضرت شاهنشاه در دارالملک ایران

چون کارگذاران دولت روسیه کینیاز بارتینسکی را بفرمانگذاری مملکت قفقاز مأمور داشتند [illegible] قفقاز [illegible]
موجب استحکام مراتب ایران و روس حاکمان قفقاز واجب داشت هم از قبل خویش سفیری بحضرت دارالخلافه
گسیل دارد و در پیشگاه شاهنشاه مراتب محبت خویش را از در صداقت معروف سازد لاجرم کینیاز علیکوف [illegible]
را از بزرگان مملکت گرجستان است با انضمام جماعتی از صاحبان مناصب [illegible] و جمعی سوار قزاق و [illegible] طرز
روانه دربار [illegible] و حسب الامر از خاک آذربایجان تا طهران او را با حشمتی تمام عبور دادند و روز [illegible] دارالخلافه

حسینعلی خان سرتیپ کردی حسب الفرمان شاهنشاه او را استقبال کرده و از قبل جناب اشرف صدر اعظم میرزا شفیع سررشته دار
مأمور پذیره شد و میرزا سعید خان وزیر دول خارجه میرزا عبدالوهاب نایب اول وزارت خارجه را بیرون فرستاد محمود خان کلانتر
شهر و کیفر [illegible] غلام نیز تقدیم خدمت کردند و چند تن از مستوفیان درگاه [illegible] شناختند و منزل [illegible]
تشریفات [illegible] معمول داشت [illegible] الخلافه محمد حسنخان نایب [illegible] به [illegible] از آن [illegible] به درگاه شاهنشاه [illegible]
[illegible] الطاف خسروانه [illegible] ایشان را وزیر دول خارجه از علیکوف مأخوذ داشته در پیشگاه حضور عرضه داشت
و علیکوف هر یک از صاحبان مناصب [illegible] آورده و شاهنشاه [illegible] و [illegible] را بار [illegible] الخلافه از حضرت
پادشاه رخصت انصراف یافته روز پنجم [illegible] امیرنظام را ادراک حضرت [illegible] و تقدیم [illegible] و دارایی [illegible]
جناب اشرف صدر اعظم [illegible] الخلافه [illegible] پس [illegible] خویش را [illegible] برد و
[illegible] اجازت مراجعت [illegible] علیکوف [illegible] اول با حمایل سبز تشریف [illegible]
و [illegible] صاحبان مناصب [illegible] نشان [illegible] و سیم تشریف [illegible] و برخی با حمایل [illegible]
کشمیر [illegible] روز سه شنبه بیست و چهارم شهر رمضان از حضرت دارالخلافه آهنگ مملکت قفقاز در گنجار
شده و در حسب [illegible] ابوالقاسم خان سرتیپ فوج [illegible] محمود خان کلانتر میرزا عبدالوهاب نایب اول وزارت خارجه
[illegible] خان مترجم اول و یحیی خان [illegible] صدارت و مترجم وزارت [illegible] مترجم وزارت و [illegible]
[illegible] غلام [illegible] مقرر داشت [illegible] مراجعت کرد [illegible] موسیو [illegible]
دولت روس با قفقاز [illegible] بیست و [illegible] درجه اول و حمایل سبز افتخار [illegible]
حیدر افندی [illegible] دولت عثمانی روز سه شنبه بیست و هشتم ذیقعده در پیشگاه سلطنت [illegible]
رخصت مراجعت [illegible] دولت عثمانی [illegible] جناب اشرف صدر اعظم شتافته و وداع [illegible] و از حضرت
شاهنشاه نشان تمثال [illegible] درجه دوم [illegible] صاحبان مناصب سفارت نشان اول [illegible]
و حمایل [illegible] الخلافه [illegible]
رجب [illegible] در وزارت خارجه [illegible] حیدر افندی [illegible] روز هشتم ذیحجه [illegible] دارالخلافه بیرون شد
[illegible] سی [illegible] شهر [illegible] معروف [illegible] ترکمانان [illegible] محمد شیخ [illegible] ترکمان چهار هزار
سوار [illegible] آهنگ [illegible] این خبر در مشهد مقدس [illegible]
[illegible] الدوله [illegible] ترکمان [illegible] و [illegible] دهم روز
[illegible] مشهد مقدس [illegible] هزار [illegible] هزار [illegible] مشهد
[illegible] سپاه [illegible] ابوالفتح خان [illegible] ترکمانان [illegible]

بنای سفارت میرزا داود خان بتفلیس

[illegible] تفلیس [illegible] قفقاز [illegible] ایران [illegible] صدر اعظم [illegible] داود خان [illegible] تفلیس [illegible] ایران [illegible] شده [illegible] تفلیس [illegible]

متفرقه ترکمانها عرض سپاه ایران

[illegible]

مدرسه دار الفنون در تعلیم متعلمان نیز کفایتی لایق ساخت بنیان رتبتی و جاهی [illegible] تشریف یافت و از آن پس حکومت
ملایر و تویسرکان و بعضی از محال و ترتیب آن بلوک با جعفرخان نوائی تفویض یافت و ملقب [illegible] آمد
و بنیان دو درجه اول رتبتی و منصب خاص اختصاص یافت و هم در این سال در رجب [illegible] فیروز میرزای نصرة الدوله [illegible]
قائم مقام از امارت و وزارت مملکت آذربایجان معزول شده حاضر دار الخلافه طهران شد و حکومت آذربایجان
بشاهزاده اردشیر میرزای حاکم دار الخلافه تفویض یافت و ملقب برکن الدوله آمد و بتشریف جبه [illegible]
مفتخر گشت و برادر جناب اشرف صدر اعظم میرزا فضل الله وزیر نظام بوزارت و کارهای مملکت آذربایجان
و نظم لشکر و نظم کشور [illegible] گشت و جبه [illegible] خلعت یافت و [illegible]
مستوفی [illegible] آذربایجان ملازم حضرت [illegible] گشت و حاجی میرزا محمد خان [illegible] امور
خارجه نیز مأمور شد و حکومت دار الخلافه به [illegible] رکن الدوله برادر شاهنشاه عجم محمد تقی میرزا مفوض آمد و منشور [illegible] خلعت
خسروی [illegible] تقریر یافت و میرزا موسی وزیر دار الخلافه چنانکه [illegible] وزارت [illegible]
پسر حاجی میرزا [illegible] قوام الملک [illegible] گشت و [illegible] دیگر
[illegible] معتمد الملک حاکم [illegible] محمد حسن [illegible] شاهنشاه [illegible] محمد خان [illegible]
[illegible] خلعت گرفت و دیگر [illegible] خواهرزاده شاهنشاه غازی محمد شاه بحکومت [illegible]
و هم در این سال مادر شاهنشاه غازی محمد شاه روز پنجشنبه [illegible] دار دنیا [illegible]
[illegible] حرمت [illegible]
[illegible] جناب اشرف صدر اعظم [illegible]
[illegible] مسجد [illegible]
[illegible] مسجد [illegible]
[illegible] جعفر علیهم السلام [illegible] محمد شاه [illegible]
[illegible] خاک سپردند

وفات والده شاهنشاه غازی محمد شاه

[illegible] شاهزاده محمد یوسف [illegible] محمد خان ظهیر الدوله

از [illegible] شاهنشاه ایران [illegible] شاهزاده محمد [illegible]
[illegible] جناب اشرف صدر اعظم [illegible]
[illegible]
[illegible] محمد خان ظهیر الدوله [illegible]

[illegible]

در جام [illegible] نیشابور [illegible] به عرض [illegible]
[illegible] حضرت رضا
علیه الصلوة والسلام [illegible] رمضان [illegible]
[illegible] خان [illegible]
[illegible] ترکمان [illegible]
[illegible] ترکمان [illegible]
[illegible] ایران [illegible]
[illegible] مشهد مقدس [illegible]
مردم مشهد [illegible] ترکمان [illegible]
[illegible] محمد قوام الدوله [illegible]
[illegible] قوام الدوله [illegible]
[illegible]
حاکم [illegible]
[illegible]
[illegible] حضرت رضا علیه الصلوة والسلام [illegible]
[illegible] حکومت [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] شاهزاده [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] قوام الملک [illegible]
[illegible]

خبر [illegible] شاهنشاه ایران
[illegible]

مجمع شده و چنین داد خواهی بر خاک نهادند و به عرض رسانیدند و در حضرت شوکت آثار شاهزاده محمد یوسف به اجازت
کارداران دولت ایران بر ظهیرالدوله تاخت و او را عرضهٔ هلاک و دمار ساخت و خون خواهی او بر حسب
و دارایش [illegible] عدالت در هجرت و جایی از پرده گیان او را چون ایران [illegible] تسلیم چاکران خود داد و
با آنچه [illegible] شاهنشاه [illegible] حسب تربیت در نوازش او بود [illegible] بعید نبایستی دادخواهان [illegible]
و خون ظهیرالدوله [illegible] دولت و مطیع حضرت [illegible] شاهنشاه دادخواه فرمان کردم گناه او را در راه دولت
چون [illegible] عفو کردم لکن حقوق زید و عمرو را ساقط نسازم و بر ذمت خویش نمیدانم اگر [illegible] در بهای
خون او با پنجاه هزار دینار درهم رضا دهید هم دریغ ندارم و از خزانهٔ دولت عطا کنم و اگر نه شما را از [illegible] نخواهم داشت
و شاهزاده محمد یوسف را [illegible] باز نخواهم گذاشت اولیای دولت چنانکه اولیای دم را با پنجاه [illegible] دینار و درهم تطمیع
و ترغیب دادند مفید نیفتاد لاجرم شاهنشاه عادل بحکم عدالت فرمود تا شاهزاده محمد یوسف را ماخوذ داشته بدست
فرزندان ظهیرالدوله سپردند و از قضا چنان افتاد که هم در آن روز [illegible] نشان بود [illegible] از کلاب
صید کنان [illegible] از قصر قاجار [illegible] اراذل [illegible] طریق کوه و دشت
[illegible] و هنوز بعضی از [illegible] چاکران [illegible] ربوده و اکنون فرزندان ظهیرالدوله چون بر شاهزاده محمد یوسف
دست [illegible] فرو نخواهند داشت [illegible] از قصر قاجار [illegible] افتاد
ولی یکبار بر او حمله کردند و او را با تیغ و خنجر پاره پاره ساختند [illegible] قضا رفت [illegible] جناب اشرف صدر اعظم
شاهنشاه فرمان کرد تا شاهزاده محمد رضا برادر شاهزاده محمد یوسف و شاهزاده [illegible] پسر عم او را خلعت فرمودند و با اجرای
وظیفه و مواجب [illegible] و نوازش نمودند و همچنان در [illegible] محمد صدیق خان و محمد جبار خان و نادر شاه خان
و دیگر فرزندان یار محمد خان ظهیرالدوله [illegible] ایشان [illegible] قرین مباهات داشتند و رخصت
[illegible] هرات فرمودند و نیز [illegible] خان هزاره حاکم مرو [illegible] سلطنت [illegible] بود
اینزمان اجازت مراجعت را خلعت [illegible] بجانب مرو کوچ داد

عزل عزیز خان سردار کل عساکر منصوره دولت

عزیز خان [illegible] از مردم [illegible] در ایام دولت شاهنشاه غازی محمد شاه [illegible] حکیم باشی [illegible]
خارج نظام نام یافت و از پس آن با فوجی از سربازان مامور [illegible] گشت [illegible] شاهنشاه غازی در شیراز
اقامت داشت چنانکه از این پیش بشرح رفت چون شاهنشاه منصور بر تخت پادشاهی جای کرد در زمان وزارت و امارت
میرزا تقی خان امیر نظام [illegible] او را با عزیز خان از دیرباز [illegible] بود [illegible] با بزرگان ایران سابقه
[illegible] او را محرم اسرار خویش می‌ساخت [illegible] در حضرت پادشاهی بعنوان [illegible] و فراست

سابقا می‌نمود

[illegible]

سابقا می‌نمود و با [illegible] آرایش سپاه چنانکه [illegible] لشکر [illegible] کفایت او بار داد
و او را آجودان باشی لقب نهاد [illegible] عزل میرزا تقی خان چون جناب اشرف صدر اعظم چنانکه [illegible] مردم را نگاه
داراحشمت [illegible] با آنکه عزیز خان چنین عزل و عزلت میرزا تقی خان را [illegible] رسید [illegible]
که طریق [illegible] پیش گرفت و [illegible] در حضرت پادشاه شوکت آثار و در خاطر نهاد و او را خاطر [illegible] عتاب
[illegible] از حفظ و حمایت او [illegible] شاهنشاه را از حمایت او در گذرانید و از جانب دیگر
او را [illegible] سکون [illegible] بعرض رسانید [illegible] مورد الطاف و اشفاق شاهنشاه آمد شرط است که
نهایت [illegible] و نوازش در وجه او مبذول افتد تا اگر [illegible] او بود [illegible]
[illegible] که با جمله [illegible] در استحکام امر او استوار [illegible] شاهنشاه منصور بسرداری کل عساکر منصوره
برگماشت [illegible] عزیز خان [illegible] بالصعوبت [illegible] شاهانه چگونه [illegible]
[illegible] سپید و سیاه [illegible] همه شب [illegible]
[illegible] از آن [illegible] بلکه [illegible]
[illegible] صدر اعظم [illegible] در حضرت
پادشاه [illegible] جناب اشرف صدر اعظم او را طلب [illegible]
[illegible] لشکر و نظم سپاه
[illegible]
[illegible] صدر اعظم و عزیز خان [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] روز [illegible] شوال عزل او را [illegible] رقم زد
و [illegible] دیگر بزرگان شاهزادگان [illegible] چاکران [illegible] دبیران [illegible] در مجلس صدر اعظم
انجمن شدند و دستخط عزل او را [illegible] حاجب الدوله سپرد [illegible] حاضران آن انجمن شده حکم شاهنشاه
ابلاغ [illegible] حاجب الدوله [illegible] جناب اشرف صدر اعظم [illegible] ایستاده
خبر عزل عزیز خان [illegible] و دستخط شاهنشاه عجم را [illegible] قرائت نمود

شرح دستخط مبارک ملک الملوک عجم و بجناب اشرف صدر اعظم رقم فرمود

[Margin notes:]
[illegible] حاجب الدوله [illegible]
حکم [illegible]

[illegible] حق [illegible]
[illegible]

جناب صدر اعظم ما نظم و نسق امور و کفایت جمهور را با شما محول و موکول فرموده‌ایم و رشتهٔ وزارت عظمی ملک را
از شما میدانیم و سامان کار سپاه و رعیت و امر کشور و لشکر و نظام قورخانه و توپخانه و مدرسهٔ نظام و ارتفاع
منال دیوان را از شما میخواهیم و بر شما واجب است و اینگونه امور را رواج دهید و از دولت خاطر ما را آگاهی دهید عزیزخان
سردار کل موافق این جریده محاسبات او بجناب آمده که ناکرده حضرت است و لشکر را بپیمان تقویم دولت میداشت
توانند کوشش محافظت و غفلت باز داد و چنانکه نظام سپاهی قرین تباهی افتاد امروز در هشتم شوال است او را
از منصب سرداری و وزارت امیر نظام معزول ساختیم و از آن محل و مقام او را بعد فرود آوردیم تا از این پس مقیم
خانه و ملازم کاشانهٔ خویش باشد و بر شماست که هر کرا بصلاح و صواب نزدیکتر دانید بجای او منصوب دارید چون
حاجب الدوله تقریر این کلمات را بنهایت برد خواست تا مجموعه مسرا او بجای آورد کند جناب اشرف صدر اعظم
از شمردن چندین گناه بر روی او آگاه داشت مجلسیان از در خواهش درآمدند و در انجاح مسئول الحاح فراوان کردند
در این وقت صدر اعظم نیز همی خواست مردمان چنان گمان کنند شاهنشاه مبادرت معروف ... از القاب سپهسالار
از محل خویش ساقط سازد ولی رخصت نکرد آنگاه او را بر روی او باز نمودند و چنانی استوار کردند عزیزخان نیز از عنایت
بران نمود را معاف نتوانست داشت الله صدر اعظم او را خطاب کرد و اکنون با دل خویش شتاب گیر و از زیان
دمای ایمن باش و هرگز بر جان خویش مترس اگرچه مردی بر اندیشه بود کفر اثر وجود تو از دیده بر آمد چشم و چهره
توانا گو ضعیف تر است چه تو را این مقدار نیرو نیز نباشد امیر الملک عزیزخان شمشیر کمر و حمایل و نشان خویش
باز داد و رخصت یافته بسرای خویش شتافت و بعد از روزی چند بسیج سفر خویش کرد و با ... روانه گردید
در موطن او و مسکن قصبهٔ مکریان گشت و همچنان شاهنشاه کریم موجب و کفایت معاش که در وجه او و پسر و برادر نقد ...
مقرر فرموده هم در این سال شخص دوم ایران نظام الملک و هر روز بتقدیم خدمتی مورد مرحمتی تازه بجنبید و هر آن قرار گرفت
دشمن این ... با جواهر شاهوار مرصع و مطلع بود تشریف یافت و همچنان میرزا داودخان پسر جناب اشرف صدر اعظم
هم سنوز سنین عمرش از شانزده و افزوده برنگذشته چون در ریعان شباب آداب شیخوخیت آموخته و بانواع حسب
و نسب کمال فضل و ادب اندوخته و در علم دبیری و اداره ملکداری و کشف معضلات عقلیه و حسن خط نستعلیق و ترسل
از معاصرین خویش قصب السبق ربوده شاهنشاه حق شناس چون این آیات رشد و اقبال از چهرهٔ او مطالعه فرمود او را
بمنصب وزارت لشکر اختیار کرد و حساب تمامی نظام و تمامت وجوه لشکر و مواد سپاه را ... حافظ
محکم او را کردن نهاد و در روز ... از القاب نظام لشکر و انتظام سپاه بود لشکر و اعیان انجمن شدند و ما ... الوان
و در القابهای مقلوب نهاد و وزیر لشکر خلعت شاهانه را با طراز ... حاضر مجلس شد و کلمات تحیت و تهنیت گفته آمد
و هم در این سال سردار عبدالله خان ... حکومت آن ملک ... و در تقدیم خدمت

ترقی ... نظام الملک و توفیق منصب وزارت لشکر میرزا داودخان

عزیزخان که مستوفی ... سفور ... حالی ... رفت

از بنی ... و مال مضایقت نکرد چنانکه سقف ایوان و قبهٔ عالی بیوت مرتفع است اینک فرمان شاه شهید بیست و ... سلطنت
حاضر حضرت دار الخلافه بود تا بت مصاهرت شاهزاده بهرام میرزا کبیر ... را استیفا نماید ساخت و در روز جمعه
بیست و سیم شهر شوال میرزا زمان الله دیوان خواهر نظام جناب اشرف صدر اعظم مجلس لایق آئین سور و سرور گسترد
شاهزادگان را دعوت نمود و در انجمن شایسته اعداد این امر را بانجام برد و هم در این سال امیر دیوان از مرتبت
اول رتبت نشان شیر و خورشید و حمایل سرخ تشریف یافت و هم در این سال محمد ابراهیم خان سرتیپ افواج خمسه
اصفهان و رجب خان شاهنشاه نظام الملک لقب یافت و تشریف مخصوص مفتخر آمد و هم در این سال برادر جناب اشرف
صدر اعظم میرزا فضل الله وزیر نظام وزارت و انتظام ممالک آذربایجان برد و حسب اهتمام او بود چنین نوازش و اوامر ایالت
سپاهی و رعیت بلا ... گذرا ... داشت و ... قحط و غلا ... ابوالحسن ... بسعت عیش و خصب نعمت تبدیل
داد و ممالک بلاد و امصار آذربایجان را از رحمت صعالیک و دزدان ایمن ساخت و تقدیم این خدمات نزدیک
کارداران دولت موقوف آثار موارد الطاف و اشفاق خسروانه آمد و بنظارت شأن تمثال شاهنشاه در ترصیع جواهر
نشانه فروغ ستاره و ماه بود تشریف یافت و دیگر آقا میرزا هاشم و از خاندان اجلهٔ سادات تخلف تبریز است چنانکه
بدان اشارت شد در کار تبریز ... رجب خان ... اقامت داشت اینوقت بر ارادت ساحت او
از آلایش بعضی جنایتها ... نسبت گونه ظاهر گشت و بحکم اولیای دولت در حضرت دارالخلافه حاضر آمد و مورد
… پادشاه گشت و از عاید خانهٔ خاص بتشریف جبهٔ از منسج کشمیر اختصاص یافت و هم در این سال پوشش ارواح
مقدسه دری چنانچه بود در مشهد مقدس سید الشهداء حسین بن علی علیهما السلام خوانده شد و در تحت قبهٔ مبارکه شرح در آن ...
و چشم مردم روشنائی بازآورد و در ... ارفع روشن شد و دیگر روز بیست و پنجم شوال در دار الامان قم از آن پس
که آفتاب بزوال رسید در فراز قبهٔ مطهره ... جعفر علیهم السلام چنانکه مجاور انبوه از مردم دیدار کردند
نوری زرد و سبز باندازهٔ نارنجی پدیدار گشت و چهار ذراع از فراز قبه ارتفاع یافت الله منبسط و متخلخل شده
هم بر قبه نثار گشت با اینکه آفتاب در تاب بود این نور چنان تابناک گشت و یکربع از ساعت دیده نظارگیان
در سیر بود مردم همچنان در صف شدند و نظاره با ... از آن دیگر باره نوری با تابش ستاره صاعد گشت
و همچنان بر قبهٔ مبارکه نثار نمود هم در آن شب ... از اینجا که از اصفهان بامید شفا بدانسوی شتافته بود
شب ... حضرت معصومه و جناب امام رضا علیهما السلام در خواب دیدار کرد و چون معصومه ... شد ذات مبارک
بر چشمش ... روشن گشت ذوالفقار خان پسر جناب اشرف صدر اعظم که حکومت آن بلد داشت ... تاریخ ...
شاه ... و از قضا هم در آن آستانه شب دیگر خالو ... شفا یافت و ... مردم ... و هم در این سال
خسروخان گرجی ملقب بوالی ... از اعیان چاکران دولت بود و از آن دولت ... تاجدار شاهنشاه تا کنون طریق خدمت

ترقی ... مال ... و روحه وزیر نظام

و حال ... ایالت ... منال دیوانخانه آذربایجان از ثروت ماضیه ... ارتفاع داده ادراته در ... داشت

شنیدن ... و جهاد ... تحت قبهٔ سید الشهدا

سپرد و وداع جهان فانی گفت و هم در این سال امجد صدق نیت و حسن عقیدت علیقلی خان میر پنج در حضرت شاهنشاه
ایران مشهود افتاد بصواب دید جناب اشرف صدر اعظم فرمان کرد تا افواج [illegible] کل عساکر منصوره نظام و غیر نظام را به
وی در نظم قورخانه و توپخانه و هر کار که متعلق بنظم سپاه است خودش اداره کند و در این منصب جلیل لایق سرافراز شد

و در این سال [illegible] با [illegible] اشراف و [illegible] امور [illegible] کرده [illegible] از [illegible] دیوان [illegible] مردود [illegible] و ساعات [illegible] منصب [illegible] تفویض داشت

مقاتله عسکر ایران با ترکمانان و رسیدن شاهزاده حسام السلطنه بمشهد مقدس

ترکمانان سرخس و قراباب در روزگار که سلطان مراد میرزا حسام السلطنه در هرات جای داشت هر روز در حدود خراسان
در کار نهب و غارت بر زیادت میشدند از قضا حسنخان سرکرده سواره قراپاپاق با دویست سوار طریق هرات سپرد
روز شنبه دهم ذیحجه در میان طریق خواف و غوریان هشت سوار ترکمان را دیدار کرد و چون توانست آهنگ پیکار
ایشان کرد یکتن از مردم غوریان اورا گفت جز این سوار هزار سوار دیگر در کمین جای دارند صواب آنست
در بازگشت ایشان مبادرت مکنی حسنخان گفت هرگز از این جماعت دست باز ندارم و اسب برزد و از قفای ایشان تاختن کرد
ترکمانان چون این جلادت بدیدند راه فرار پیش داشتند و حسنخان چهار فرسنگ از دنبال ایشان برفت و راه نزدیک
کوه ترکمانان ناچار برگشتند و آغاز قتال کردند چنین شنیدم از ایشان الطوله تفنگ تا یک ساعت دیگر بدر راه گریز پیش دادند
و حسنخان اسب بیرون برد و تا هشت فرسنگ همی برفت و دو اسب از ایشان بگرفت بجمله سی هزار [illegible] برداشت
و هر چه بود از ایشان و چهار اسب غنیمت یافت و باز شتافت [illegible] کارداران [illegible] حسنخان را [illegible]
دخور شید از درجه اول [illegible] وحمایل [illegible] سرافراز کردند و از این پس شاهزاده حسام السلطنه از هرات بمشهد مقدس
کوچ داد جز مرو [illegible] بسیار کس از سواران ترکمان از اراضی آق دربند عبور داده آهنگ اراضی حدود خراسان داشتند
شاهزاده صفر علیخان سرکرده سوار شاهسون ایناللو و حسنخان سرکرده سوار قراپاپاق و محمد تقی خان سرکرده شاهسون [illegible]
با سوار کوه [illegible] سنگ [illegible] تاختن کردند و [illegible] خان سرکرده سواره دورین و ذوالفقار خان
سرکرده سوار [illegible] و [illegible] خان سرکرده سوار چهار دوره از لشکرگاه حام [illegible] در کلات [illegible] ابو [illegible]
عنایت آمد کیج [illegible] روز دیگر پانصد سوار ترکمان در حدود مملکت چند کس را اسیر کرده و [illegible] از اراضی
فرار کرد صفر علیخان را اگر رسانیده و او با جماعت سوار قراپاپاق و [illegible] از دنبال تاخته از [illegible] ترکمان
رسید و جنگ پیوسته کرد ترکمانان چون این جرأت از ایران را بدیدند [illegible] بنگاه داشتند و کتابت عنایت آمد طریق فرار
برداشتند و [illegible] از دنبال ترکتاز آمد و بعد از قطع پنج فرسنگ مسافت سواره دورین و [illegible] نیز آگاه شده
با لشکر [illegible] گشته و با ایشان پیوسته شدند و ترکمانان را دریافتند جمعی را با شمشیر بگذرانیدند و گروهی را اسیر کردند
از آنجا که بر زیادت از این چهل تن بیلات [illegible] آق [illegible] سردار ترکمان با چهار هزار سوار آهنگ
بر [illegible] تاختن کرد و [illegible] خان برادر جعفر قلیخان ایلخانی این [illegible] با سواران خود و صد تن [illegible] بدافعه پرداخت

و راه بر ترکمانان ببست و جنگ بپیوست بعد از کشش و کوشش فراوان آق محمد و [illegible] شکسته شدند و طریق
هزیمت پیش داشتند [illegible] خان حدود [illegible] و صد تن اسیر بغنیمت آورد و چون جعفر قلیخان ایلخانی چنانکه مراد
اشارت شد از حضرت دار الخلافه رخصت مراجعت باسترآباد یافت چنین برق و باد بدان جانب شتافت و از گرد راه قشون
جعفر بای ترکمان را که بقصد غارت و [illegible] [illegible] کمین [illegible] و با فوج لشکر [illegible] و حاضر [illegible]
مسافت را با میعاد برفت و مخافت [illegible] جعفر بای در آمده دست قتل و غارت از آستین برآورد و [illegible]
از مردم ترکمان را با تیغ بگذرانید و [illegible] اسیر گرفت و مراجعت باسترآباد کرد ایران را در [illegible] احداث
از آن پس بزرگان ترکمان هر جا اسیری گرفته از ایشان [illegible] برده از تجار ترک باسترآباد آوردند و تسلیم سید [illegible]
باشند و ایران خود را رها کنند

مراجعت فرخ خان امین الملک از دار الملک لندن بدار السلطنه پاریس

قصه سفارت فرخ خان امین الملک تا بدار الملک پاریس و حرکت او از این مملکت بانگلیس شرح رفت مراجعت از شهر
لندن دیگر باره آهنگ مملکت فرانسه کرد در این مراجعت بپاریس [illegible] چنین پس از روزی چند لیون [illegible] پادشاه بلجیک دختر خود را
به آرشیدوک برادر امپراطور نمسه تزویج همی خواست داد و از برای این عیش و عروسی جشنی همی خواست گسترد
و هم در اول [illegible] ایران ابواب مودت و مصافات گشاده داشت پس امین الملک را نیز مجلس این سور
در این دعوت فرمود و این پادشاه بلجیک عم ملکه مملکت انگلیس و [illegible] لوئی فیلیپ پادشاه فرانسه است و قبل از
آنکه جمهوری سلطنت داشت چنانکه شرح خواهم داد رفت در [illegible] رو بهراسید [illegible] در مملکت بلجیک پادشاهی داشت
و [illegible] مملکت او را [illegible] دیگر پادشاهان [illegible] و این مملکت را [illegible] کرد [illegible]
و از جمله صد [illegible] مرد لشکر است و این پادشاه در میان دول اروپا [illegible] و حسن [illegible] سلاطین
اروپا در اقدام امور بمشورت او استظهار کنند و از آنگاه در میان دولت ایران و انگلیس کار [illegible] افتاد
همواره در [illegible] مردم انگلیس سخن همی کرد و باز [illegible] کار انگلیس از [illegible] و [illegible]
[illegible] امین الملک [illegible] شهر [illegible] از [illegible] تجارت باشد [illegible] بلجیک مقیم [illegible] کارداران
بلجیک [illegible] تجارت [illegible] از [illegible] فرنگ [illegible] و [illegible]
الملک بلجیک [illegible] و کارداران بلجیک [illegible] تجارت [illegible] پادشاه
بلجیک از [illegible] دولت ایران [illegible] و [illegible] خواهش [illegible]
ایران [illegible] امین الملک [illegible] شاه ایران [illegible] ملکه بلجیک با حفظ
حشمت [illegible] دول خارجه سپرد و در این جشن [illegible] ملکه انگلیس و هم برادر امپراطور

نشر وزیر امور خارجه [illegible] پادشاه بلجیک است و بعد از رخصت ایلچی از دول اروپا حاضر بود مع القصه ولادت امین الملک در بلجیک بود مجلس بود به نهایت شد الحاصل هم از راه آهن با کالسکه بخار در مدت هفت ساعت [illegible]
[illegible] بجهت بار [illegible] روز پنجشنبه پنجم ذیحجه در تحت [illegible] ایران با کالسکه و [illegible] مبارک با امپراطور فرانسه
ملاقات نمود [illegible] یک قبضه شمشیر [illegible] پادشاه فرانسه را تذکره الحاصل امین الملک [illegible]
نمود [illegible] پادشاه فرانسه در [illegible] دستخط را [illegible] تمام رغبت و کمال [illegible] دستخط مبارک را
اخذ فرموده و گفت [illegible] گزارش و ملاطفت [illegible] را [illegible] و شمشیر را
[illegible] دست [illegible] آن افتخار [illegible] امین الملک [illegible] به مواد تجارت [illegible]
و [illegible] الف و [illegible] با [illegible] کالسکه بخار در مدت [illegible] ساعت [illegible] فرسنگ
[illegible] که دارد الف [illegible] کارخانه چند [illegible] و تجارت [illegible] کنند [illegible] و همچنان
[illegible] از کارداران دولت ایران [illegible] و آلات کارخانه
[illegible] ایران [illegible] فرانسه [illegible] ایران که در مرز گیلان
[illegible] ابریشم [illegible] امین الملک [illegible] بجهت [illegible] و چنین
[illegible] اقبال [illegible] دولت ایران [illegible] روز [illegible] آوازه [illegible]
قامت دول اروپا [illegible] و مصادقت [illegible] کارداران ایران آرزومند شده [illegible] در مدت توقف
امین الملک در پاریس دولت بلجیک و [illegible] و دول پروس و جمهوریه [illegible] با دولت ایران [illegible]
[illegible] کتاب [illegible] به نام [illegible] در جلد سیم
تاریخ [illegible] ناسخ التواریخ [illegible]
عبدالعظیم [illegible] صاحب الدوله [illegible] دیوان [illegible]
[illegible]
[illegible]

صورت حکم [illegible]

[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]

[illegible]
[illegible]

که [illegible] ایران [illegible]

[illegible]

دصورت عهدنامه [illegible] ایران [illegible]

[illegible]

صورت عهدنامه دولت جمهوریه ینگی دنیای شمالی چون بخط خاتم اولیای دولت جاوید [illegible] مبارک نگارش شده و کتاب [illegible]
دیگر [illegible] امین الملک [illegible] تاریخ [illegible]

صورت عهدنامه دولت ایران با دولت جمهوریه ینگی دنیای شمالی

چون [illegible] اعلیحضرت [illegible] پادشاه اعظم [illegible]
[illegible] ممالک محروسه ایران [illegible] ممالک مجتمعه امریک [illegible]
[illegible]
[illegible] ممالک مجتمعه امریک [illegible]
[illegible] مبادله [illegible]
فصل اول [illegible] ممالک مجتمعه امریک [illegible]
فصل دوم [illegible]
[illegible]
فصل سیم [illegible]
[illegible] تجارت [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] تجارت [illegible]
[illegible] تجارت [illegible]
فصل چهارم [illegible]
[illegible]
[illegible]
فصل پنجم در ممالک محروسه ایران [illegible] ممالک مجتمعه امریک [illegible]
[illegible]
[illegible] ممالک مجتمعه امریک [illegible] ممالک محروسه ایران [illegible]
[illegible] ممالک مجتمعه امریک [illegible]
[illegible]

مستدعی در ممالک مجتمعه خواهد کرد هر گاه مرافعه یا مباحثه یا منازعه در ممالک ایران فیمابین اتباع دولت ممالک مجتمعه و تبعه سایر دول خارجه واقع شود تحقیق و اجرای آن
بعهده وکلا یا قونسولهای ... کنسولها و سفارات ... تبعه دولت علیه ایران و اتباع ممالک مجتمعه اتفاق افتد قرار انجام و اتمام آن بطوری خواهد بود
که با اتباع دول کامله الوداد در ممالک ایران معمول و مرتب میشود تبعه دولت علیه ایران در ممالک مجتمعه با اتباع دول ممالک امریک ... در ممالک ایران اگر متهم بجنایات
کبیره گردد ... با اتباع دول کامله الوداد رفتار میشود ... **فصل ششم** هر گاه احدی از اتباع دولتین
علیتین در مملکتین ... وفات یابد ... اموال و ترکه او ... قوم و اقربای او باشند
ترکات او امانتاً بوکیل یا قونسول ... سفارت ... **فصل هفتم** دولتین
معاهدتین بجهت حمایت اتباع خود و تقویت امور تجارت ... قونسولها ... حق داشته باشند
که یکی ... در ... دولتین ... قونسولهای دولت علیه ایران در شهرهای واشنگتون
و دیگر نیویورک و دیگر نیو اورلئانس ... قونسولهای دولت ممالک مجتمعه در دار الخلافه طهران و بندر بوشهر و دار السلطنه تبریز
خواهند ... قونسولهای ... امتیازات ... قونسولهای دول کامله الوداد
در ممالک ... ممالک مجتمعه ... دولت علیه ایران ...
... قونسولها ... اگر قونسولها ... تجارت ...
... مستند ... کار ...
و قونسولهای دولت ممالک مجتمعه ... در ممالک ایران ... **فصل هشتم** این عهدنامه ...
و کار ... دولت ... ممالک ایران و ممالک مجتمعه امریک منعقد شده است از تاریخ ... اجازات ...
... میرزا ...
بدولت دیگر اظهار ... عهدنامه ... دوازده ماه ... چنان ...
... کلام ... این معاهده ... امضا ... دولت ...
در دولت ... این عهدنامه مبارکه ... مهر ...
مرقوم و مختوم نموده این عهدنامه مبارکه در دو نسخه بزبان فارسی و انگلیسی ... هجری ...
مطابق ... هزار و هشتصد و پنجاه و شش عیسوی در اسلامبول مرقوم گردید و هم در همین سال ... عبد الله خان ...
پسر ... حاجب الدوله ... مأمور سفر آذربایجان شد ...
از اعوام ماضیه ... ثال و نواب ... آن مملکت ... تقدیم خدمت را تصمیم
عزم داد ... شاهزاده ... الدوله ... میرزا فضل الله
وزیر نظام ... حضرت دار الخلافه ...

قادر لم یزل

تفویض ولایت عهد دولت ایران ... الملوک ... السلطان ... شاهزاده والا مقام امیر ... خان امیر نظام

قادر لم یزل عز و جل ... آدم ... سلسال ... مرات ... الخلیل
روح ... خلیفه ... او ... ذریت خویش ... خلیفتی ... دو
عهد ... ساخته ... از پس ... از ... از ... عهد ... از ...
آنچه ... حکم ... صحایف ... تقریر ... آدم
شیث ... الشیخ الخلیفتی ... جزیره ... خاتم
خاتم ... ابن ...
در ... الکوفی ... محشر ... و همچنان اقوام
سلاطین ... خلافت خلیفه
... مردان کرده
کرده ... خلاف ...
آراء ... سلطنت ... انتظار ...
ملک ... الملوک ... السلطان ... شاه ...
سلسله ... سلطنت ...
... سلطان محمود ... شمس الدین ... ولایت عهد
... ایران ... چشم روشن ...
ایشان ...
خلیفت و نایب سلطنت ... خلافت ... فروع آن محمد
شریف ...
سلطنت ... شاهزاده
امیر ... خان امیر نظام ...
مطمح نظر ... ولایت عهد ...
منصوص ... سلطنت ...
...
سلاطین قاجار ... قاجار ...

[illegible]

[illegible]

اگر سراف بلاد و ثمره شجره خلافت ولیعهد دولت را مانند شمس در برج شرف نمود و روز افزون که [illegible] فرمود و او حشمت
فراوان [illegible] را بر پای [illegible] و جناب [illegible] صدر اعظم با وجود [illegible] او [illegible] بر پای آورده و [illegible]
دل بسته در رشته [illegible] جانب آورده [illegible] ولایت [illegible] و [illegible] وزارت او [illegible]
[illegible] لال [illegible] میرزا سعید خان وزیر دول خارجه [illegible]
[illegible] این [illegible] و [illegible] آمده [illegible] اکنون [illegible]
و این [illegible] و [illegible] را [illegible]
[illegible] و لیعهد [illegible] و تعلیق او را تمکین داد [illegible] اکنون [illegible]
[illegible] بر ولیعهد [illegible] و [illegible] اطلاع کرد و بیان [illegible] فصاحت
[illegible] ستاره [illegible] عدل
و [illegible] مبارک [illegible] مبارک [illegible]
[illegible] حضرت [illegible] و [illegible]
و تحیت را از [illegible] و [illegible] محزن [illegible]
الحروف آن [illegible] مبارک [illegible] حرف [illegible] و الفاظ [illegible] میبرد

تقریر منشور میرزا سعید خان وزیر دول خارجه در تفویض منصب ولایت عهد به شاهزاده [illegible] محمد [illegible] نظام تحریر شد

چون سلطان مالک الملک و سلطنت بخش [illegible] جهان مقتدر از [illegible] وجود [illegible]
[illegible] الذی بعده و لا یری و قرب فشهد النجوی تبارک و تعالی باقتضای حکمت بالغه [illegible]
در هر عهدی از عهود [illegible] قرنی از قرون خالیه نظام امور [illegible] سلاطین عدل آیین [illegible]
امم و عباد و امان امصار و بلاد را [illegible] این تقدیر و دیعت گذاشت هو الذی جعلکم خلائف فی الارض و رفع
بعضکم فوق بعض درجات [illegible]
و دوام حشمت [illegible]
از مطلع جاه و جلال فروزنده و طالع [illegible]
[illegible]
فقضی ربی لیبلونی ءاشکر ام اکفر [illegible]
قیاس [illegible] و سپاس [illegible]
رافت [illegible] قواعد [illegible] و رفع [illegible]

اخلاف

اخلاف و تشیید مبانی عدل و داد و اعلای لوای صلاح و سداد جد و جهد [illegible] منظور و مبذول فرمائیم تا به سپاس حضرت
حق جل و علا [illegible] هزاران [illegible] لا جرم که از هزاران [illegible] المیسور لا یسقط بالمعسور و چون
جوهر [illegible] در سلوک این منهج قویم و رعایت طریق مستقیم حفظ گوهر [illegible] سلطنت از ضیعت و
زوال است [illegible] از تفرق و اختلال و جعلها کلمة باقیة فی عقبه لعلهم یرجعون
تا خلق [illegible] مستلزم [illegible] وجب الامن والرفاه [illegible]
[illegible] حصین [illegible] ملک [illegible] اجابت [illegible] علیای دولت
مصداق لا یسمعون الی الملأ الاعلی و یقذفون من کل جانب اگرچه [illegible]
[illegible] دارت الافلاک [illegible]
بفروغ وجود همایون ما روشن است [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] و آتیناه الحکم صبیا [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]

سرافراز و مفتخر داریم و چون به دوره میمون و روز افزون ما رجال عظام مملکت و اولیای دولت تمام حجت مفتخر فرموده
اورا از تمامی شاهزادگان سلطنت و شهزادگان خلافت برگزیدیم میان او و تشخیص آن حقیر فاصل نگذاشتیم
و همچنین او را از جهت سرپرستی حامی ساختیم و جناب جلالتمآب ثقة الملک والدوله والاقبال قواما للعز والعظمه
والاجلال اعتماد الدولة العلیه عضد الشوکة السنیه اشرف امجد ارفع صدر اعظم افخم میرزا آقاخان را
از اجابت ... ارادات قاهره ایالت جلال و جبروت و جاه و عظمت لا انتهی حامی مالک محروسه را
پایه اعتبار و عزت بالارفته و مایه شوکت رونق و عمارت افزوده است همچنانکه در آب و پهنا و در سلطنت همیون ما پایه
بلند و مقام ارجمند و کمالات مطلقه معروفات بکمالات فرزند سعید الیه نیز سرافراز و بهره ور فرمودیم و ... طراز
جلالت ملک ... زیور و حلیات جمال اقبال فرزند سعید الیه را آرایش افزودیم تا تمثال ... در جوار ...
مولانا ... و پایه چمنستان ... درجات قصوی ارتقا گیرد مبنی ... را معتقد ... شو ... با معتقد
آید ... رضای الهی را اجابت ... مستفید ... و از هر جهت به رونق رضای دولت ... مرا از ... تعمیم نظام
در میمونه تمام برای جمع ملازم و ... دایم و سیاست ملک و حراست خلق و بطش ... درونق امر ... قبول
... و عفو لغزش و عقوبت ظالم و اغاثت مظلوم و دیگر آداب جهانداری و رسوم شهریاری کافی است و تفقد
از احوال چاکران بزرگ محترم و حقوق خدمات ایشان همواره در نظر همیون ما لایح و مرتب ... خاطر ایشان
در مراتب تمیز اقوال ایع امیدوار و واضح است ولذلک ... ... رضامندی ... خدم و حق گذاری ... خاطر
حشم و رعایت عموم رعایا و برایا در دوام ... از ... فقرو مساکین ... از اعظم مقاصد خیرت
همیون ما ... ها مرضات الهی و مایه فوز و فلاح ... ابواب الجوی ولا در
... بزرگ از ... تقصیر باحوال ... سالیه ... ... نباید ... حارب ... علمای
اعلام و سادات و فضلای ذوی الاقدار ... مراقب ... باشند و رعایت حضرت سیدالانام علیه و آله
الصلوة والسلام و دیگر حفظ رسوم سلم و صفت ... کامل الولاء موالیان ... مواعید و در ولایت
عهد افزون ... ما ... امر ... ... این قسم مبارک را ... ... لاجرم زلال ... ایشان را
از غبار کدورت صافی باید داشت و مواثیق و عهود ایشان را ... باید بود تا از زمره الذین ینقضون
العهد من بعد میثاقهم خارج و مصداق والموفون بعهدهم اذا عاهدوا داخل شود چراکه ...
... اعلام دیگر ... است و از ... غبار ... برداشته ... مدلول هذا کتابنا ینطق علیکم
بالحق ملاعام و اخوان کرام و منتسبان دولت ابد فرجام و وزرای فخام و امنای عظام دربار گردون
احتشام و خدام حضرت و خدام آستان معدلت آیت و رؤسای لشکر و حکام و ولاة کشور و کافه خدم

و قاطبه حشم

و قاطبه حشم و جمیع اهالی مملکت از دور و نزدیک و ترک و تاجیک فرزند سعید الیه را نایب الاستحقاق سلطنت
و وارث کلاه و دیهیم خلافت و ولیعهد دولت ابد آیت دانسته اوامر و احکام او را تا اوان جلوس و تحقق
و عدول را اعظم کبایر و مناهی دانسته و در عهده شناسند و این حکم همایون به فرزند منشور ولیعهد ...
خامه مرصع آسمه شهریار ... در قلم ... ... خط ترتیبی بر خط خوبان طراز و چین کشید

دستخط مبارک اعلیحضرت ... خسرو شاهنشاه ایران در عنوان فرمان ولایت عهد شاهزاده معظم ...

... فرزند ارجمند ... امیر محمد ... از بدایت تولد تا اکنون پرورش یافته و تربیت
شده و ... و ... از ... طلعت او آثار و علامات جهانداری ...
و فرمانبرداری با ظاهر و هویدا ... میل ... طبیعت با ... او را از جمیع اولاد ... برتری داده و پایه فخر
از همه بالاتر برقرار فرمائیم لهذا ... ... فرزند ارجمند را منصب ولایت عهد دولت اعظم
مناصب و مراتب عظیمه است سرافراز فرمودیم اولا ... فرزند ... ... امید دار
هستیم ... ... فرزند باشند ثانیا جمیع اهالی ایران ... صغیرا کبیرا ... خداوند تعالی بجا سپرده است
... فرزند ... ... در حق ایشان ... و عدالت رفتار کند جناب صدر اعظم ... امین محرم
محترم ... در رعایت و تفقد احوال و حرف ... از غفلت ... و در عهده شناسند

تقریر ... وزارت شاهزاده ... امیر محمد ... ... کامل ... اعتماد الملک ...

سلام ... ... و ... پی ... ... نظم ... ... علم ... ... مسلم
... ... و ... ... خامه ... ... از ... کمال را ... ...
و ... زیور دانش را ... آرایش و ... ... صدور ... ... افکار ... را ... ... و ...
... ... از ... ... لطیف ... ... علم ضایع ...
... ... فخر ... ... آداب ... ...
... ... سلف ... ...
... ... علم ... ...
و ... ... آثار ... را از ... ... و از اوراق کتاب ... ...
... ... گرد ... ...
حضرت ... ... از ... ...
... ... از ... ...

اتفاقی عظیم و امری شریف که [illegible] در هر حال گوییم و از ترتیبات اول [illegible] بیهوده [illegible] والله [illegible]
بجمع نتایج [illegible] رتبه [illegible] حیث لا یجمع الا ملکه حضرت اقدس همایون ما [illegible] طرز دل [illegible] و طرز مصلح
اگر در مبادی سلطنت روزافزون ما خواستیم از جوانان [illegible] و خانزادان [illegible] را منتخب کنیم [illegible]
ترتیب و پی از تقدیم خدمت [illegible] بلیغ [illegible] دستور [illegible] حکما و علما [illegible] خلیره [illegible]
و کفایت [illegible] حال جناب [illegible] کتاب [illegible]
و مناعت [illegible] خانزاده [illegible] قرار [illegible] میرزا کاظم خان
نظام الملک بر گماشتیم [illegible] نظام الملک [illegible] بر افراشتیم [illegible]
[illegible]
و کسرات [illegible] دوام [illegible]
[illegible]
[illegible]
جلیله وزارت [illegible] ممالک محروسه را [illegible] محول فرمودیم [illegible] تصحیح
محاسبات و تنقیح معاملات [illegible]
و مستقیم [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] نظام [illegible]
وجه [illegible] وزارت [illegible] تفویض فرمودیم [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
حشم و جمیع [illegible] الاستقلال [illegible]
در عهده [illegible] شناسند و همچنان [illegible]

کرده تا

کرده تا بنظام الملک [illegible] جاری [illegible]

تقریر دستخط مبارک شاهنشاه اعلی در تفویض وزارت شاهزاده [illegible] به جناب [illegible] نظام میرزا کاظم خان نظام الملک

میرزا کاظم خان نظام الملک [illegible] و ترتیب [illegible] مخصوص [illegible] همیشه [illegible] او [illegible]
[illegible] داشته ایم [illegible] ولایت [illegible] میرزا [illegible]
[illegible] فرمودیم [illegible]
[illegible]
[illegible] جناب [illegible] صدر اعظم
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] جناب [illegible] صدر اعظم [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]

[illegible]

با ماده و مبانی انتظام بصدارت صدراعظم و فرمان گذاری عجم و وزیر دول خارجه در تنقیح منشور کرد و نصرت و زیادتی بکار بست سرتمیع حظ موفور یافت و مرد بحاکی از آن قدر را بنیادی لطیفه داده منیفه که بیکبارگی فسخ کشور قطع آن است و من بنده

و قرارات آن مرابع کردم و روایی آن وقایع بودم از جانب خانه خاص تشریف اختصاص یافتم و هرکه ازین بیش بسط

بشرکت باین شرف تا حاضر باشد یا شمع برافروخت یا قندیل برافراخت در هر سنن خلعتی یافت و در هر رحمتی و عتی دیده

اکنون و افزون شکر پیاپی گوارا که حاضر دار الاماره شد نوربخش داد و جمیع اهل وجد از درگاه و هم شکر داشته هم ازین جمال

جزیل بهره ور

تشبیب خاتمه جزو اول تاریخ احمدیه از جلد سیم تاریخ قاجاریه از مجلدات کتب ناسخ التواریخ

بر رای شاهنشاه حق بین این بنده پاکیزه گزارش حاضر بارگاه باشد و مخفی و مستور نیست آرزوی مجاهدت آن تمام کننده

نیکو بیچ درختی در این تاریخ ورق ها آنچه نگار گردید به عنایت از مبدا تا منتها قرارات کردم و هرچه کرد بنظر درآوردم

صورت را بخوبی روایت کردم در سیاق فن را از آنچه بود بر زیادت و نقصان در ساختگی است اکنون تا بطرز رقم ترتیب

داده ام از صدق لهجه و حاد در انشای کلمه و الفاظ قصه کلامی جوینی متین و نحوی چند بزرگان جلا داده شده این کتاب مصداق آن

نحو کلام در حد فصاحت آمده که عام تفهیم و خاص پسندد و در زمان عالی کرد از جانب خانه خاص تشریف و رخ بنده

با نعمت و ظرف خزانه اتفاق برای بود حاضر گرفت در زیادت از جانب و جانب دو چهره موجب توفیق قرار توزیع و عطای

ضیاع و اقطاع اصحاب جناب شرف صدراعظم و آن آفتاب نور پاشی را روز تا روز در طلب تجارت و استقرار

قریه دادن و ده از توابع ملک ها دیده است آباد و معمور و قصور و محصور با کثرت رعیت و تمام جمعیت قبول امور

و سیورغال را در این عهد محمدیه گرفته تفویض داد و منشور رفت و بعض قریه و بعض جاده و خانه و هیچیک از سلاطین

آینده از اولاد و احفاد این بنده و خانه زادان دولت با بنده از دست تصرف بیرون نبرد امید که بخشیده با جانه که

تو دولت جاوید است و خواستیم نعمت ها در ادای این خدمت جاوید است از بنده زهی حضرت در سلام چشم و چهره

بی که آنان بیاموز و میرزا اسیم کار دعا از تو اجابت هم ز تو توانائی این گوئی و قوت این سخن سرائی

نیز توجه خاطر و کیمیای نظر ملک الملوک اراده پادشاه و طلیعه حکم قضات زبان گویای این الکن را گویا کند

و گوش منتظر را هم را شنوا سازد نعمت گویائی و نظم طلاقت و ذلاقت از ابجد حضرت داوری و این نعمت بزرگ بدولت

بنده ضعیف شکر دیگر واجب شده با بنده گمان گرد در لغت نعمت و باید حاجت هیچ حجت نیست هرآینه پادشاه کریم

بلطف عمیم بکردار کتاب فارس و گفتار ایراب کنند و با بنده آفتاب طبع و گلش را پرتاب سازد الله تعالی بتواند زیرا

با چندانکه خواهی عنایت ایم برخیزد و طبع مجالی داشت تا در همه ممالک شهره گردد و مردم از آن بهره گیرند و روز تا روز

خوان کتاب طبع بشر زنده و شکر با کلمه و سطر و مینه که شیوا آن است و او به نیکوتر حدیثی زرتشت خانه کند و او حدیث

الواح

و ازین پس هرچه شود در مجلد دیگر نمیفه خواهد گرد و نیکوتر صورت قصه تفویض ولایت عهد را با روش ستاره فلک

سلطنت و مبارک برج سعادت امیر محمد قاجار نام و امیر نظام و جشن تفویض این منصب اوری روز عید میلاد خاتم

انبیا صلوات الله علیه و آله خاتم مجلس شد چنانکه بیاید روز شنبه هفدهم شهر رجب را تنظیم ستوده

سنیه و تفصیل حضرت علیه اقدام کرم الله تعالی تقدیم حضرت ما میان انوار لوامع و مجلد نخستین تاریخ دولت شاهنشاهی

در صدارتش چیدن نهاد داد در کتابهای بزرگ بنام مبارکش عنوان شد و بکلفت رسد بقصه نصب ولیعهد کردن جهانگیر که

ذکر ابنیه در حکم شاهنشاه عجم در ممالک ایران بنیان شده

از الله و رحمت او بعدل و داد تاج دولت را از پی درست داد نیران خطیبات خطیر را با تیغ شمشیر نشانده و ظلمت

دواهی و اهیار را صفیا و ضمیر روشن داشت چون اکنون که میدان و جبار چنین دستان سالار و جز و فسار جهات

با بیرون و لطایف شاهنشاه را از دول خارجه و اطوار طغیان و جسیل مردم افغانستان و مخالفت و مبارزت با دولت انگلیس

چنانکه شرح هر یک مرقوم افتاد و در عهد همایون از سلاطین قاجار چنین نشانه خوبی پدیدار گشت پس بنیادات انگیز

و برآوردن عزم پادشاهی و حسن نیت جناب شرف صدراعظم عمرانها همه آباد و ظلمها همه عدل و داد گشت و ممالک ایران که

ممالک بود هر پرستگاه به هیبت زبان حال سالک شد و مقابر را هر بار از مقابر سیاه هر ناتوانی به انگیزه

لصوص عابر که رعیت را از رعایت آن رسیده و مرغزار را از غلبه بهار و ولایت را از ولات آن آمد

و گلشن را از چشمه روش شاهنشاه هرگاه از کار رعیت و سپاه دل فارغ داشت به بنیان مبانی مرصوعه فرمان

کرد چنانکه عمارت سلاطین قاجار چندین عمارت در مدت امارت نوساخته بود جز این شرح تختی در میان خانهای شاهانه

در ارای عمارت گلستان و یک تیر پرتاب مساحت دارد از کنار ایوان گلستان تا پای حوضخانه جبانه ام ازو بود

بنقشی فسیح را که کرده است با خاره رخام و خشت پخته برآورده و بابیم خام و زر محلول و سنگ آینه زینت

کرده و دیوارهای جا به جا از بکاشی معرق براق آورده و امیر ایوان و بارهای گل و نقش مرغان

و گوی در فضای آن طیران نمایند و هر یک از جدا کانه بنای بر خانه شاهان در ایوان نقش از خسروان آمده و چند

چشم بودن نقش ملک داشته به دو در از پای طیور نام نهاده و دیگر عرش چهل ستون از زر تا جمله آنجا نهادند

هست دار کوکران تو با بیاری رفت و صور کردان نه قرب چون اوراق از رنگ برنگ و زیب بود و دیگر در آن روز

گلشن نام دارد کاخی شاهنشاهی و امیر و شاهانه برجسته ست و دیگر چون صرح ممرد بنا نمود در تیره سرای بستانی که از

که مشتمل چهار طباق و صاحب هر صدوری از اوراق است و ابحیه را چنانکه لایق پادشاه بود بنهایت بود و دیگر سرا که ازو بعد علیا

و دیگر سرای والده شاهنشاه و دیگر سرا که از بهر خصیان و خوابگاه ایشان و دیگر سرای جامه خانه و جامه داران و شاهی و دیگر

سرای خوانسالار و دیگر سرای نشیمن ادارات ملازمان و سرتوپیان و سرای دیگر در کنار شهر سلطنت خاص از بهر جناب اشرف صدراعظم

مسرور عبارت

عصر و در ان مملکت تبریز [illegible] چاه جاری بود و جدول در ان محله تقسیم شده بود و در شبانروز خانه مسجد جامع و بیوت اغنیا و فقرا که
در ان محله خانه داده و خانه [illegible] ایچ‌آقاسی و بیوت سلطانی و در ان کوزه جاری [illegible] و جوی [illegible] رسیده [illegible] بود
جناب شیخ رضا و برادر [illegible] شیخ محمد [illegible] و از پل [illegible] امام جماعت مسجد جامع است متولی [illegible] بود و شبانروز خانه
که در بوام [illegible] است و تولیت آن مفوض بجانب [illegible] است و از پل او [illegible] که [illegible] متولی [illegible] و شبانروز
[illegible] سید صادق مجتهد [illegible] و اطلاع [illegible] خان حاجب الدوله [illegible] و خانهای سلطانی [illegible] سنگلج [illegible] و خانه
حاجب الدوله جاری [illegible] و [illegible] اعلم علمای [illegible] متولی [illegible] شبانروز از جمله [illegible] شبانروز مخصوص [illegible]
ارک مبارکه سلطانی و [illegible] و [illegible] بود [illegible] تقسیم [illegible] شد
و سبنه [illegible] قنات
[illegible] و [illegible] سلسله جلیله
و سلاطین [illegible] و سبب [illegible] و تعمیر
معمور و مسکون شوند

ذکر ابنیه جناب اشرف صدر اعظم در ممالک ایران بنای فرموده

چنانکه گفته‌اند پرتو [illegible] پادشاه [illegible] حضرت [illegible] در [illegible] پادشاه [illegible] در عهد [illegible] و [illegible]
در بنیان عمارات نیکو [illegible] ارکان [illegible] آجر [illegible] هر سال [illegible] از تومان [illegible]
در دارالخلافه طهران [illegible] عمارات [illegible] جناب اشرف صدر اعظم [illegible]
[illegible] نظام الملک [illegible]
[illegible]
[illegible] دوازده هزار [illegible]
[illegible] دارالخلافه [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] و مسجد [illegible]
[illegible] شیخ عبدالله مجتهد [illegible]
[illegible] ذوالفقار خان حاکم قم [illegible]
[illegible] امامزاده ابوالفضل [illegible]

[illegible] سلطنت [illegible]
[illegible] کارخانه [illegible] دیگر [illegible] مملکت
[illegible] دارالفنون [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] کارخانه [illegible]
[illegible] مسجد [illegible]
[illegible] امامزاده [illegible] عبدالعظیم [illegible]
[illegible]
[illegible] جناب اشرف صدر اعظم
[illegible] صدر اعظم در کار
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] اصفهان [illegible]
[illegible]
[illegible] وقفنامه [illegible]
[illegible]
دیگران [illegible]

خلاصه وقفنامه [illegible] منصور [illegible]

[illegible] و [illegible] وقف
مساجد [illegible] شبانه روز
خاص مسجد [illegible] شیخ عبدالله [illegible] نظام الملک
و جمله بیوت اغنیا و فقرا [illegible] شیخ عبدالله [illegible] علما

[illegible] ذوالفقار خان حاکم
قم [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
ارتفاع داده [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] عمارت [illegible]

دو چشمانش جادوی و فتان مردم — دو ابروش قتال و خونریز کشور

ز خوبی و رعنائی و دلپذیر — نه محتاج زیب و نه محتاج زیور

و نیز فرماید

دل ما را ز چه رو زار و حزین باید کرد — عاشق کفر نباشد نه چنین باید کرد

ما گدایان را از در که بخود دور مکن — گر ترحم بگدایان بجز این باید کرد

هر که چون لولا است و به تقوی گرود — هوا از مرکب آهسته برین باید کرد

همچو طاوس چو بخرامد در باغ و چمن — تو تماشای وی از خاک زمین باید کرد

و نیز فرماید

مجلس ما چو بهشت است درین فصل بهار — خیز ای ساقی و مستانه بیا باده بیار

باده همچو گل سرخ و یا دانه نار — باده همچو دل عاشق یا روی نگار

و نیز فرماید

حور نجویم من و قصور نخواهم — شیفته چشم و خال و زلف سیاهم

خط غلامی ز آفتاب نگرفتم — تا ز دل و جان غلام آن رخ ماهم

بنده حضرت تو نه پایه شاهی است — تا شده ام بنده تو بر همه شاهم

در عید میلاد امیرالمومنین علی علیه السلام فرماید

عید مولود امیرالمومنین شد — عالم بالا و زیرین عنبرین شد

از کجا مژده این عید حیدر — جبرئیل از آسمان اندر زمین شد

ذوالفقار کج چنان کوه جهالم — راست از دست خدا شرع مبین شد

ناظم درگاهش اگر افلاک باشد — حاجب درگاه جبرئیل امین شد

در خاتمه کتاب تاریخ جلد اول از مجلدات تواریخ ناصریه مرقوم میگردد

اگر چه مردم ایران صغیر و کبیر اشکر نعمت ملک الملوک عجم را حرز جان و تعویذ روان دانند و جان در راه شاهنشاه دارند لکن من بنده در خاتمه جلد اول تاریخ ناصریه از مجلدات تواریخ قاجاریه من جمله کتب ناسخ التواریخ همی خواهم که نعمای شاهنشاه را تذکره کنم تا مردمان بر زیادت طریق سپاس گذاری سپارند و همچنین مقرر است که پادشاهان جهان را حشمتی است که آن حشمت نگاهبان ایشان است و ایشان را از مخالطت با مردم و مردم را از مخالفت ایشان باز دارد پس در نگاهداشت حشمت خویش محصور نه زیرا که اگر حفظ حشمت خویش نفرمایند با هر کس کار مخالفت باز کنند و بیم از در مرافقت طراز نشستند سهم سلطنت برود و شکوه پادشاهی تباهی گیرد از این جاست که پادشاهان اوامر و نواهی خویش را بتوسط وزرا القا کنند تا دستخوش مردمان نشوند پس کار مملکت بوزیر معتبر شود و چنین خداوند خواهد پادشاهی را که جهانداری حکم برونق جاری و مکتفی را ما بها ورونق کند فیصل امر رعیت و سپاه را بالفضل الکتاب وزیری کار آگاه پیوسته دارد و نیکوتر از این آن است که بخت بلند پادشاه با وزیری مراتق افتد و هشیار وزیری به پادشاه مبارک آید و سهم السعاده طالع ایشان بمساعدت یکدیگر از مطالع متصاعدات نشان آید که در روزگار با خدمت وزارت و صدارت جناب اشرف ارفع میرزا آقا خان صدر اعظم بر شاهنشاه ممالک ایران ملک الملوک عجم موافق و مبارک آمد و کارهای صعب که در عهد هیچیک از سلاطین قاجار کس تمنای اصلاح آن نکرده بود سهل و آسان گشت مانند فتنه هرات با چه وف و خرجها و آوردن سر پادشاه خوارزم بحضرت دار الخلافه و فتح هرات و افغانستان و تجارت خراجهای شرقه و مصالحت با دولت انگلیس و جز اینها که درین کتاب مبارک شرح رفت اگر چه بخت بلند پادشاه و تدبیر محکم صدر اعظم منشاء این امور تواند بود لکن اگر بخت وزیر با پادشاه مبارک نیفتد تدبیر او با تقدیر راست نیاید و چون از خاتمه این مبارکی و بخت بر پادشاه بحساب باید گذاشت [illegible] شکران پادشاه بر قامت رعیت و سپاه یکسان واجب است که حق نعمت ملک را بکمی کفایت وزیری گذاشت که نیکوتر از هر چه ایران رعایت مردم ایران کند [illegible] میرزا تقی خان امیر نظام [illegible] و ما بین [illegible] صدر اعظم [illegible] جناب اشرف صدر اعظم [illegible] چنانکه سپاه ایران [illegible] دیوان [illegible] و جریده حساب [illegible] و دفاتر [illegible] شود در همه وقت [illegible] مردم را [illegible] کند و توزیع و تقسیم عطا فرماید [illegible] ادباب [illegible] هر یک [illegible] کند و چنان [illegible]

از نکات است که چون ملک شاه سلجوقی بر خواجه نظام الملک خشم گرفت و کس فرستاد تا قلمدان خواجه را از پیش دست وزارت ماخوذ دارند باز فرستاد طلب کرد و از حضرت پادشاه معروض دارد که دست تقدیر خداوند تاج و دولت تاج سلطان را با این قلمدان در هم بافته دائم [illegible] برداشته شود [illegible] که دارم از استرداد این قلمدان از من بر سلطان مبارک نباید شکر خدا و مردا

نگران باشد که هر روز جانانه که در روزنامه یکی از نگاردان از اتفاقات دیوانخانه مبلغ از نقد برات و چاپار ولایات محروسه را در تمامت معمول و مشهور داره هر شهر و بلد و معمور روز در جمیع ممالک اعلان از جمع و خرج عالی و جنگ و جمع رجال و ظلم و عدل رعایات و ولایات و تنبیه به گونه و شکایت و از نامه نگاران هر ماه و حرکت به حضرت دار الخلافه اتفاق دارد و نامه این کتاب را محو قرائت کنند و تحریر جواب هر یک نیز محوط دارد و چنان باشد که گوئی ممالک ایران جمله ممالک جهانی در صفحه نگار کرده و در برابر چشم نهاده تا جنبش هر کس را بداند و ضمیر هر کس را بخواند در شبانه‌روز افزون از سه ساعت طرفی اهالی و کارکنان سپارده و از بهر جواب جلوه به بستر و بالش نگذارد و بسیار وقت بیدار شده و هم شود و هم تاریخ گوید و هم بنویسد و هم بخواند و بابنه از اقتحام مردم و استغاثت چه در دریا و بطلب به اعظم عمال و گوشه خاطر خرد و در بزرگان ایران که حاضر حضرت او بند ملکیات فرحت انگیز و لطایف ظریفه و بذله‌های بدیعه شاد و خرم فرماید حلاوت دیدار او است که اگر صاحب عیب بسیار باشد به جان در معرض از الفاظ گزیده روز کار در اوراق خوانین نگار بجوید و دیگر سفیران ایران که از حضرت دار الخلافه ممالک اروپا و آسیا کسی باشند روز تا روز جواب و سؤال ایشان را با رجال دول خارجه و مستیاری برای و مطالب آنچه در کار کند و اینها امور است و دو او مختصه مرجع نظام است مرد عاقل داند که هر یکی را ده کس بانجام بردن نتوانند هی دانم در روزگار آینده مردمان از این ابواب بخن اگر انکار کنی خواهند داشت و نخواهند پذیرفت که از یکتن چندین هنر آرایش تواند کرد و بعید نباشد و بخنان مرا اکذوب نسبت کنند اینکه بجز این گونه جرأت کنم مبانی است که اهالی ایران بحال حاضر مواظبند و مکوتر از این نهار یا مدارجه گواه این بخنان باز علیه صدر اعظم این قوت و توانائی از الطاف و اشفاق سلطانی است و تبعقدات با چاهی بزرگی از عاطفه گرفته و با همه هنرها درادای مزید صدارت عظمی که و چنانکه او برخدمت از مرحمه ایشان نیز به مرحمت از مرحمه از ضمن خواهند کرد که این حضرت از این نعمت بسیار دولت ایران عظیم و نشان چندین شهر و دیگر اعلام بر تر گردد و در جلد دوم تاریخ ناصریه فتوحات فراوان نگاشته آمد اکنون در تاریخ ایم هما عنصر و جان صدر اعظم قرصه فولاد را مانند که به نیروی صیقله دیوار آینه دارد هر چند کس بر صدر او دست کند زنگ و ملالت بیشتر خیره او کوی ببرد وانهد و وحشت دراشت کند چنان است که کشتیان آهن جوان ایں باشد کند مردم جاهلی او از صورت عکس راه کرده اند و در شب دانه دام خورده اند چنان دانند که این آینه از جا کرده اند و برگشت آن توانا باشند و ندانسته اند و هستی برخود را بجهد باد توان خفت و با تیشه خارکوه خارا نتوان سفت سوای دول خارجه با این مراتب جای مزار العاقب و صلابت طبع ممالک تقدح است بسیار وقت برای جهد نامه دولتی فرون طلب کنند و کنایه کردن تمامی از دولت با ساختن صدر و نقش خاطر ترشی کشیده و جناب اشرف صدر اعظم برای این حقیقه و مواترات فعلیه اثنای خلاف جهد نامه طلب خود را و حکم ارزش مجال گفته است چنانکه بعضی از آن مواترات و گزاراتها و اظهارات در این کتاب مبارک بسبع ارقام اسلام

چنانچه در حالات فرنگستان مشهور آمده که صدر اعظم به تنهائی تمامت امور دولت ایران را کفایت کند و عظیم تر گوشد چون موسیو بارون پیشون وزیر مختار دولت فرانسه در سنه هزار و دویست و هشتاد و چهار هجری وارد دار الخلافه طهران شد و بواسطه ادراک خدمت صدر اعظم بود در اول مجلس دادن چنین خطاب کرد که زحمت آنجناب در تمامت فرنگستان معروف است و ما را حالات در عجبانیم که از یکتن چنین هنر چگونه ساخته شود جناب اشرف صدر اعظم در جواب فرمود همانا فرنگستان را از حل و عقد امور ایران خبری نیست که مرا در تقویم صدارت تنها و متفرد میدانند چه مرا در انجام کارها پادشاه بزرگ و مر معاون بزرگ است اول خدا و دوم سایه خدا و خردمندان دانند دریا این دو معاون نظم امر تمام اقالیم جهان به...

که سترده وزیر مختار دولت انگلیس چنانچه از این پیش نگارش یافت علم دولت انگلیس فرود آورد و نقض تجارت و از دار الخلافه تصمیم عزم داد و یکی از صاحبان مناصب نگارخانه انگلیس او را به خدمت جناب اشرف صدر اعظم کرد و خواهش کنی را اذن داد... ادب و حرمت فرود آورد و گفت من در این تکلیف خواهم که حضرت دولت انگلیس فرود آورد آشتی دهند و دوده اورد این علم را فرارابه چه داشته اند چند بر بگذرد که با چه جرئت کرده ایم از دم فرود و نکته او از کنار خلیج فارس دیدار شود و مردم ایران از این هم نخواهد مملکت آشفته شود و در بر دولت در بازار رسوم تمام اهالی خلق بر تو بر که دامان پادشاه و وزیر مملکت... آلایش این زحمت منظور خواهد گشت صدر اعظم که خدایش از علم و حیا آفریده بود است این سخن را که در قسم سامع نگارش یافت سکوت و صبر فرمود چون مقام صدارت منیع بود از دار دولت و نقار او و نفع آن مردی مقطع باشد و او به نسخ احتجاج کند نه چار دل بر صبوری نهاد و جواب نفرمود با جمله تجارت دولت انگلیس از ایران جلوس شد و ... جانبان اهالی در روی گشت کارداران انگلیس بسیار رگی را برانگیختند تا به ستیز بر مطالب در ممالک ایران حرف فتنه بکنند و در روی مردم سعیدیه و تطمیع بر دولت انگلیس و از خانه سید عبدالله پسر سید مصطفی شوشتری انگیزه تو رد و جمیع و تو خبر در طبع از دولت ایران دست بر ... مردم انگلیس سلسله فتنه و فساد را جنبش داد و مکتوب چند نگار کرد و علمای بلاد ایران فرستاد مردم ایران که در راه پادشاه اسلام و جهاد با مخالفان دین سید الانام جان و سر را بخرج نشاند و مطالب او با جمله اتفاق دار الخلافه داشتند صدر اعظم چون این مردم کسی نیز میتوانم این قانون ساخت و این پرده دوخت و گفته و فرموده دانسته خبر انگلیس تاریخی بی گشتن نقش و سود و سلوک سفرای انگلیس مطبع کرده در هر شهر و بلد خاصه در ممالک هندوستان پراکنده ساخت و آنچه شد در این امر سکوت و هر چه فرمود ممالک هندوستان آشفته گشت و این را بطان هند بحضرت ملک الملوک عجم متواتر گشت و من به ضبط آنم و کشف سر ایشان را از این بیش روا ندارم با جمله مردم هند یکباره بر شوریدند و در شهر و بلاد دهر از هر جو غصب که ... و تیغ بر سر کشیدند و هر کس از مردم انگلیس بجای جستند تیغ نموده و جمیع رعایت فتوت و مروت کردند ... خانه و ... را بخشیده و جمیع شریف را بشمشیر پاره پاره کردند و خزانه دولت را غارت بردند و قور خانه و دکانها جات و قلاع از هر شهری و کارداران انگلیس را که داشتند مضبوط داشتند و این نوایی اقوا از این بیدایان بلد از این قبیله ... که در هند چند بر گذشت که در هندوستان کمتر قریه و قبیله بود که با دولت انگلیس دل یکی داشتند این بود تا بعد از ... سال به پیش و کم که دیگر باره میانه دولت ایران و انگلیس در دار الملک پاریس عهد و الفت محکم گشت و عهد نامه ... بر نگار رشد لارد کولی ... سفیر دولت انگلیس با فرخ خان امین الملک که مأمور بدین امر را عهد کند از نجاتی جواب گفت که هرگز این حادثه صدرت نگشته و صدر اعظم ایران را با هندوستان خطی نوشته و چنانکه طبع در ... رفت صورت حال را انکار کرده ... گفت ... دار الخلافه داشت چنان صدر اعظم این خبر بعد از آن ... عظیم آتش داشت و ... توانند ... نگاشت که چرا ... که چرا در هر قدم لغزش ... از آن برگشت

اورا بعد الامر نیز اگر حسد در قلوب آن ذات اقدس گشت و انتها زحمت [illegible] در کشید و کاین او من صعود و منتشر آمده
دار [illegible] فقها چنان افکار [illegible] در عرش منبر ذکر فضایل امیرالمومنین علی ابن ابی طالب و اولاد امجاد او علیهم السلام
[illegible] بود [illegible] حسنه [illegible] سید ابو هاشم [illegible]
[illegible] جعفر صادق علیه السلام [illegible]
و وقفت فی ذلک [illegible] سید الشعرا [illegible] جعفر صادق علیه السلام [illegible] سید اسمعیل حمیری [illegible]
آنحضرت [illegible] سید حمیری [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] و ما
ذاک علی الله ان یغفر لمحب علی [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] لو وقعت قطرة فی بحر ثم جفت [illegible]
منارة ولم اودن علیها ذلک و وقعت فی بحر ثم جفت و نبت فیها الکلاء لم ارعه [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
صدر اعظم [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]

تمام عبارات آن انشا [illegible] بشارت [illegible] در ملکتین
[illegible]
دولت انگلیس [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] دولت انگلیس با ایران [illegible] ایران و انگلیس [illegible]
[illegible] صدر اعظم [illegible]
[illegible] دولت [illegible] انگلیس [illegible] هندوستان [illegible]
[illegible] ایران [illegible] صدر اعظم [illegible]
[illegible] صدر اعظم [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] دولت انگلیس [illegible]
[illegible]
[illegible]
شاهنشاه ایران [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] هندوستان [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]

و حالی که [illegible] تصحیح
این [illegible] هیچ [illegible]
که [illegible]
[illegible]
انوقت چه [illegible]
تجارت چه [illegible]

[illegible]

[illegible]
[illegible]
[illegible]
ایران [illegible]
[illegible]
که [illegible] شاهنشاه ایران [illegible]
[illegible]
صدر اعظم [illegible] انگلیس [illegible]
[illegible] انگلیس
[illegible]
[illegible] در مملکت
هندوستان [illegible] شده

وجهی با ... که [illegible] عالمان را [illegible] مجبور [illegible] دیگر آنکه علما [illegible]
حکم [illegible] رشته [illegible] و خویش [illegible] دیگر آنکه چون علمای [illegible] مجلس آراسته دارند
و علمای [illegible] عالم [illegible] الحجم [illegible] و حکم [illegible]
[illegible] اتفاق دارند [illegible] آراسته گشت [illegible]
[illegible] امیرالمؤمنین علیه السلام در خطبهٔ شقشقیه [illegible]
تمثل کند انجا که فرماید شَتَّانَ مَا یَوْمِی عَلَی کُورِهَا وَ یَوْمُ حَیَّانَ أَخِی جَابِرِ و از [illegible] نهج البلاغه [illegible]
ائمه علیهم السلام [illegible] اشعار جاهلیین [illegible] تمثل کرده اند [illegible] علما [illegible] معلوم نیست
[illegible] دیگر آنکه در دار الملک [illegible] و از [illegible] سلطنت واجب است [illegible]
[illegible] حاضر باشند [illegible] موافق [illegible] مطلق [illegible]
[illegible] جناب اشرف صدر اعظم [illegible] ... در رسالهٔ [illegible] نوشته
[illegible] مجتهدین [illegible] شیخ [illegible] تجربت [illegible]
[illegible] مجتهدین [illegible]
شیخ عبد الرحیم [illegible] مجتهدین [illegible]
[illegible]
[illegible] دیگر
[illegible] مسجد [illegible]
[illegible] جناب اشرف صدر اعظم [illegible] مجالس
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
کرده [illegible]

صورت دستخط جناب اشرف صدر اعظم [illegible]

قبله‌ام [illegible] عالم [illegible]
[illegible] صدر اعظم [illegible]
[illegible] ارکانه [illegible]

نباشد اگر [illegible] جناب آقا میرزا صالح [illegible] و [illegible] واجب است
که [illegible] رَبَّنَا لَا تُؤَاخِذْنَا إِنْ نَسِينَا أَوْ أَخْطَأْنَا [illegible] الْعَافِينَ عَنِ النَّاسِ [illegible]
[illegible]
محراب [illegible]
[illegible] یونس علیه السلام [illegible] یعقوب علیه السلام [illegible]
[illegible] یوسف علیه السلام [illegible] خواندم و احادیث [illegible]
[illegible]
[illegible] تکلیف [illegible] تکلیف ما لا یطاق [illegible]
[illegible] جناب اشرف صدر اعظم [illegible]
[illegible]
[illegible] قوام الدوله [illegible]
[illegible]
[illegible] جناب اشرف صدر اعظم [illegible] قوام الدوله [illegible]
[illegible] جناب اشرف صدر اعظم [illegible]
[illegible]
[illegible] جناب اشرف صدر اعظم [illegible]
[illegible]
[illegible] جواهر [illegible] داده

[illegible] ١٣٢٣ [illegible]